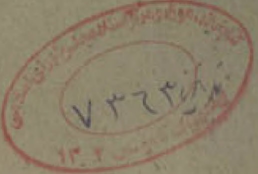




۱۹۲

خلاصه التواریخ

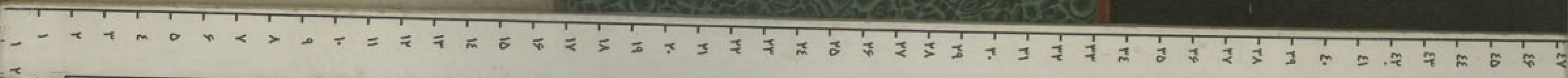
۳
الف / ۲
۳۳۷



۴۷۳

این کتاب متعلق است بجناب آقای دکتر مهدی بیانی





۱۹۲

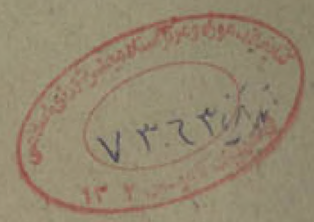
خلاصة التواریخ

۳ / الف / ۲ / ۳۳۷



۴۷۳

این کتاب متعلق است بجناب دکتر مهدی بیانی



2000

۱۹۲

صورتحساب ۳۲۲ ([illegible])

[illegible]

یادداشت

تاریخ ۲۵/۷/۳۹



وزارت فرهنگ

محترم دکتور بیانی

عکس برداری از کتاب خلاصة التواریخ که آنرا مرحمت فرموده بودید

حالا که تمام شد خیلی میخواستم از مهربانی و لطف جناب عالی

تشکر بکنم اما متاسفانه تشریف نداشتید

برای اینکه پس فردا عازم استانبول میشوم خیلی افسوس میخورم که

نخواهم توانست هم شخصا خداحافظی بکنم اما کمک و مدد

جناب عالی هیچ فراموش نخواهم کرد

با احترامات فائقه

مارتین دیکسون (دانشگاه پرنستون آمریکا)

۴۷۲



خلاصة التواریخ
تألیف
قاضی احمد قمی
معروف
به میر منشی
که در سنه ۹۹۹
تألیف شده





بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

تو ملک دل ارباب یقین در ملکی تو شاه ما جهان خاک نشین
گر نسیم لطف تو وزد خیزد زمی سلطنت روی زمین

بهترین امری که معتکفان صوامع قدس بیاجه کتاب مرقوم یشهده المقربون را
بآن توشیح سازند و نیکوترین حرفی که مخدمان مجامع انس بر فهرست
ان کتاب الابرار لفی علیین مثبت گردانند حمد واجب الوجودیست
جل الطافه علینا و جل اعطافه الینا که سلاطین زمان ابخوبترین صورتی از کتم العدم بصحرای
وجود آورده لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم و طغرای غرای منشور سلطنت
بر بلیغ توقیع ایشان موشح ساخت که انی جاعل فی الارض خلیفه و زمام حل و عقد
زمره بنی آدم و التیام مرام کافه امم بدست قدرت ایشان داد و ندای
اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل بگوش هوش ایشان رسانید چگونه
شاه که دانش نکند بهره ور تاره فرازنده چرخ فیروزه رنگ

برازنده لعل رخسان رسنگ و صلات صلوات امیات سرور سزاوار خورد است که نهال
اقبالش بطراز لولاک لما خلقت الافلاک مطرز شده و تحف تحیات برگزیده کاینات
که جمع ربیع رفعتش به آیه کریمه لقد اجتبینا ... موشح گشته و طراز خانه ...
تکیه بر فلاک و راستیش ... کفش ... گویند کفش شیره کفش ...
... بشیره صاحب خلوت لی مع الله سرور مقربان درگاه و قل الذین ...
احمد صلی الله علیه و سلم و تسلیما و بعد از وی بر پادشاه تخت امامت مالک ملک
... صاحب منصب ... چراغ افروز صومعه ...
در ... محمدوح ...
... بی یاد شد تخت امامت ...
... خدا ... فرموده خدا ...
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین ...
خدای دگر شان ... است در افواه ...
... الاجابات نقش ... بر سد ز آسمان ...
زبان کواکب و انجم ... هیچ لفظی ... الا ...
و ... این فهرست و مقالات ...
الدین حسین الحسینی الشهیر بمفتی التقی ...
گشتی ... و ... خان ... بنجا ...
و پادشاهی سلاطین ... خلد الله ... و ...
فرش عالم ... و ظهور این دولت ... بود ...

و متاخرین مورخین خصوصا امیر سلطان ابراهیم امینی هروی و میر یحیی سیفی
دخواند میر محمود ولد میر خواند هروی و مولانا حیاتی تبریزی و قاضی احمد غفاری
و حسن بیگ روملو نسخها بر دوخته اند اما هر چند معنی واحد و قبول تفصیل آن تعبارت را
داکر ده و قوت سامعه را استماع آن لذتی بکر باید هر حرف فکر و الکمن ...
... کمره متعدد و جلوه کر اید نور باصره از مشاهده آن قوتی بکر و سامعه را از استماع
... جو شتر افزاید مع ذلک بعد از ارتحال الجماعات الی نوسا بند اند بهاتیکی
... ن نجسته ... اوراق مع پادشاهان زمان شده و لاجرم هر جنبان الجلد
... اشتغال نمود و التوفیق فی اتمامه من الله الملک ...
... اینی شد که در میانه طالبان تواند که جلوه نماید و نجحت ...
... ید که چهره گشاید خصوصا در بزم فرح فزای عالم آرای
... ابان فلک حشمت و کامرانی شاه جمجاه ... اره
ان العادل ظل الله سهیل تابان مهر جمال جهان ...
... هی که زیر شمیر سیاه مهر جمال و ... خورشید حضرات
... ان عدالت و خنجر خشم خوبرویان کسی محجاب ...
... صاحب ... لی که سر دل نیاز مندان به ضمیر انور ...
... و دات ز خاطر اطهر ش ... مهر و ضمیر پرور آن
... رنج و صحیفه ضمیر کینه انتقال انوار عالم ... قران
... یوسف از جمال با کمال او ... وحید ... صورتی که
نظم اگر مهابت تو با کمک زمانه زند ... خطا

بهتر ایام کیسند هاره خاقانی سرکشان گردن زیر طوق و نهاده بخدمت ستاده اند
بلند قدری که کسیان قضا و قدر بحکم عاتق شیر اورانخت و دولت دکامرانی حشمت و
و جهانبانی داده اند موافقان ملک و ملت از راه بنده کی
و مخالفان دین و دولت در عنبر بیابی او می نداز
پای دولت و اقبال در رکاب سعادت و جلال کند ا...
چون بهر فتح و ظفر با رایات نصرت آثار و شمشیر خو...
رشیر روز رو بسوی خصم آرد مخالفان حیله گر و معاندا...
خونریز تو خیره قرار خواهد کرد زنیم تیغ تو مرگ اختیار...
کرد و رفت آخر کار بجان و سر تیغ تو کار خواهد کر...
زهره آب میکرد و شیر را در بیشه از نهیب دول را...
ز تو در بحر زهره آب دار و به بیشه شیر ز بیم تو...
لطف تو سنگ انداز و سنگ را لعل ساز و ماهی گوی...
و جدال خورشید امان بهر و بیت کراهکی سنگ...
شود لعل ابدار دائم تعین که کوی سعادت تو سب...
اقتدار بحر سان وقت جود و عطا از کف بهرط...
بخشش تو سخا فیض بخاص و عام میرساند رباعی ای فیض تو عا...
ز فیض تو گیاه و گل و خار مانند خسیم و خشک لذ...
بهار محمد و قواعد مذهب ائمه اثنی عشر بطرز تو ا...
سر بر خلاف ارث و استحقاق خالص مسند سلطنت و حشم...

شاه صاحب قران • پناه زمین پادشاه زمان • بدر برج شاه جم اقتدار • سلاطین
فرما... ده کامکار • درین کاخ فیروزه چار در • باقبال و بخت شاه دگر • پادشاهی
فیروزه رنگ ما نامل خامه عنبر شمامه بر داشت رقم مدح آن
این لوح زبرجد نگاشت خسروی که دیباچه منشور فرمان دهی و جهانداری
...ابی فی اتیناه من الملک کما موشح و مسجل است و تشریف
...ان سلیمان مرتبت بطراز و اتیناه ملکا عظیما مطرز و مزین • تعالی
...ی • محیط شاهی فرخ پادشاهی • همه لطف و همه عدل و همه
...ان جاهی • بسی گردید و خواهد گشت دوران • ندیدست و نبیند
...فی الارضین قهرمان الماء والطین معدن الجود والاحسان الموید
...السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان ابو المظفر سلطان شاه ...
...انه و تعالی ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و جوده و احسانه •
...ای • سر تاجداران ترا زیر پای • تو سردار شاهانی و جمله جیل
...ل ز خیل خواقین تو چون بنی ادم • ز شاهان تویی در جهان یادگار
زمین گرده تا بد ثمر آیت • تویی شمع این دودمان
نهان کهن بر رخ همچو مهر آفتاب تا تیر از بات ... و دولت
...دستور زمانه که از بدایت شروع در تدوین مجلدات خمسه که موسوم
...دوازده علم تمام باشد در ایام سلطنت و ظهور دولت پادشاه
...اسمعیل ثانی که حسب الامر اعلی حضرت فردوس منزلت
...رونق ارباب سیر منظور و مامور گشته بود که نسخه شریفه تاریخ نفیسه

در تاریخ مطلع السعدین که عمده المورخین مولانا کمال الدین عبد الرزاق سمرقندی از ابتدای
سلطنت سلطان اعظم و الخان معظم سلطان ابو سعید بهادر الی انتهای ایام ختم سلطان
سعید شهید مغفور سلطان ابو سعید گورکان نوشته از ابتدای ظهور دولت سلطان
شاه اسمعیل تا ایام سلطنت شاه اسمعیل ثانی در سلک تحریر در آورد فایده اقبال آن ...
و توفیق رفیق گشت تا بعد از آن ایام خجسته فرجام چون بحکم معسکر همایون این دودمان
خلافت مکان در ممالک ایران بحسب مقتضای ملک و ... بسیار و در طارم اصحاب
دولت مردد و گرفتار بود و جهت همت مصروف بر آن داشت که اراده سابق در باب
تحریر تاریخی که مطمح نظر بود باتمام آن مشغولی نماید و در تمادی آن روزگار هیچ صاحب
دولتی و راسخ فطنتی را نیافت که راغب باین فن باشد و گوش بتاریخ و سخن نماید و از عدم توجه
و التفات آن صاحب دولت اراده این مهم بانجام نرسید با وجود تفرقه خاطر و پریشانی
ظاهر و فقد آن جمعیت اسباب و وجدان اسباب تفرقه از هر باب و تلاطم آن ایام
نافرجام و هجوم آلام و اسقام که از صبح تا غروب هزار حادثه روی نمود و از شفق
تا فلق از بیم حوادث دیده بهم نمی رسید لحظه ای غنود والقصه عمری اوقات تیره بدین و تیره
گذران بود و تعطیل الوقت ورق چند فراهم آورد و از هر گوشه توشه و از هر خرمنی
دریوزه کرده چون زیور اتمام پوشید و در اظهار حسن و جمال کوشید مدتی مدید
و عهدی بعید متفکر بود که آیا این مخدره حسنا بالقاب همایون کدام یکی از سلاطین زمان این
بر چهره زیبا نامزد گردد کدام یکی از خواتین ایوان خواهد شد که ناگاه هاتف غیبی بگوش هوش رسانید
که ... بیت زیر ایوان چرخ بوقلمون • کل امر بوقته مرهون • و چند
مدت احوال مشتمل بر ملال اکثر الاختلال بر منوال گذران بود تا آنکه گوهر شرف بنی آدم و در درشتی

ویده اهل عالم خلاصه ایجاد و تکوین صورت رحمة رب العالمین تخت پادشاهی ایران نیست
باز تا هاتف غیب نداد او که زیاده ازین آن گرانمایه را در درج اختفاگاه مدار و ازان
مخزن بیرون آوردن تا ختم جوهریان بازار دانش و بینش ازان روشن گردد و مکنون ضمیر معان
سخن دانان سان گوهر قوت سامعه آن زینت تزاید پذیرد و بنابرین آنچه در خزانه خیال بود ازان مخزن
بیرون آورده از مبادی طالع سعد که مدتها ازین ناتوان و گردان شده چهره نمی نمود
اتفاقا از افق مشرق سعادت طالع شد و این مجلد را بالقاب همایون و محامد ذات میمون
قرین ساخت فاما و اخر سال ها رس سال موافق بعض ثمان و بعضها تسع و تسعین و تسعمایه اتمام داد
چون ذات ملکی صفات قدسی سمات آن اعلیحضرت کیوان رفعت بهرام صولت ناهید عشرت
از پی تنویر عرصه گیتی و عالم گیری از مشرق اقبال بی زوال ظاهر شد امید اینست که ظلیل النصفة
چنانست که هر روز بعد از فتحی میسر گردد و در هر ماهی اقلیمی در تصرف آرد نظم اگر چند مشکل
روزی شهر دو رنگ نموده است این ملک را بر تو تنگ محور غم که در تیغ
تمام کنی حکم و گردد جهانت بکام بیان صادرات احوال نادرات خصال و واردات
افعال مساعدت بخت جوان و مددکار با اقبال ان سلیمان مکان سکندر شان در عدالت
و سیاست و انوار عاطفت و مرحمت بر کافه بنی آدم و اوصاف جلال و نعوت کمال ان دولت
که خوض در آن کار هیچ مورخی نیست بلکه اگر سحبان زنده شود و ابن مقفع حیات یابد حاشا که هیچکدام
از عهده تقریر و حیز تحریر آن بیرون تواند آمد اما این غلام دعاگوی بنابر مضمون ما لا یدرک
کله لا یترک کله بعد ازین بسال توفیق الله الملک المتعال روز بروز در طرازستان
ظفر انتساب بقلم تحریر در آورده مجلدی علیحده بسازد و الاستعانة من الله الملک الاحد
الصمد ناشران صحایف اخبار الطیب راقمان آثار ملوک عدالت آیین صفحات اوراق را

بارقام

بارقام خجسته فرجام شرح انساب و ذکر آبای کامیاب خسروان فلک جناب صفوی زینت
داده ظاهرا غرض ایشان ازین ترتیب آن بود که اثبات نمایند که همچنانکه از
روی استحقاق فرق همایون ان سروران آفاق را افسر فرمان فرمایی
زیبد از ممارث سریر آرای آن مسند نشینان مجامع دولت را می سزد
که درّی از درج لالی اخلاف شرف دودمان عبد مناف اند و نوری از انوار احمد
حیدر کرار بر ضمایر انجم نظایر محجبان خاندان نبوی و خاطر قدسی مآثر منتظران امام
اولاد مرتضوی مخفی و محجوب نخواهد بود که نسب شریف حضرت ولایت قربت
امامت منقبت کرامت و هدایت نصاب المنتسب بالنبی العربی العلی العلوی شیخ صفی
الحق والحقیقة والدین ابی الفتح اسحق الاردبیلی صفا الله سبحانه عن روحانیة المقدسه
بحضرت امام هفتم و قبله هشتم امام الهمام مفترض الطاعة واجب العصمة منتها المحاسن
والمکارم ابا ابراهیم موسی الکاظم سلام الله علیهما بدین طریق منتهی میشود که سلطان
شیخ صفی الدین اسحق بن الشیخ امین الدین جبرئیل بن الشیخ صالح بن الشیخ قطب الدین
بن الشیخ صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ بکلام الملک العلام و هو ابن عوض الخواص
بن سید فیروز شاه زرین کلاه بن سید محمد بن سید شرف شاه بن سید
محمد بن سید حسن بن سید ابراهیم بن سید جعفر بن سید محمد بن سید اسمعیل
بن سید محمد بن احمد اعرابی بن ابو محمد قاسم بن ابو القاسم اعرابی بن حمزه بن
الامام المعصوم ابی ابراهیم موسی الکاظم علیه الصلوة والسلام گفتار در تیمن ذکر بعضی
از صفات و خوارق عادات سلطان الشیخ صفی الدین عطر الله سبحانه فی صدر مجالس
المقربین و آنچه قبل از تولد آنحضرت بر ظهور او و ولادت نمود و پوشیده نماند که بحکم حدیث

صحیح نبوی و خبر صریح مصطفوی صلی الله علیه و آله فرموده‌اند ان الله یبعث لهذه الامة
علی رأس کل مائة سنة من یجدد لها دینها در سر هر صد سال یکی از علمای صوری یا از محققان
معنوی یا از پادشاهان عدالت آیین تجدید دین مبین و موید شرع سید المرسلین ظاهر
میشده و در نوبتی بر خلق میگشوده‌اند چنانچه میان ارباب سیر مشهور است در این
باب اول حضرت امام المعصوم الصادق الناطق ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما
ظهور کرده‌اند و در سر صد سال [illegible] حضرت الهی و برکات نعمت [illegible]
که هفت اسبوع آیات [illegible] مطابق سبع سموات طباق مجدد این دین
مبین و موید این شرع متین حضرت ولایت شعار کاشف اسرار النبوة مظهر انوار
الفتوة شیخ صفی الدین افاض الله علی العالمین برکات ارشاده بوده‌اند که آثار نور در معالی
معانی ارشاد و [illegible] کالصبح الصادق بر آفاق فایض شده بوده و قلم شکسته زبان
در [illegible] چه تحریر توان نمود که جناب عالیشان لایق [illegible] و لسان قاصر الحرف نقش بعز رکیکم
در چه توان نمود که [illegible] مناسب [illegible] از آنجا که فصول‌های فلک سبع چشم
است در ساحت منقبت آن [illegible] درآمده [illegible] شکوفه
مصابیح انوار [illegible] مصطفوی و آن [illegible] و مهر [illegible] شده
جلال [illegible] دل [illegible] که صور حوادث آینه در روی [illegible]
انس گنجینه که جواهر اسرار آلهیه در آن بود به زبان الهام [illegible] مشکلات
دینی [illegible] المثال [illegible] ارباب یقین [illegible] مسجد [illegible]
[illegible] شیخ الصدر [illegible] روی [illegible] انوار
[illegible] ارباب صفا [illegible] عالم [illegible] گرم آدم

سرورا زاهد چون اهل طلب رخ بخاک در تو از روی ادب تا از آن خاک چون تاج
سر است [illegible] و اهل نظرات [illegible] روی شود حاصلشان نقد
غزو و جهان واصلشان آنحضرت [illegible] در سبع سموات طباق [illegible] اعلام
اسلام [illegible] اهتمام آن فرشته احترام سر عیوق فراخت اصحاب صورت [illegible]
افادات آن صاحب کرامت [illegible] ارباب معنی از میامن افاضت آن ولایت
[illegible] بلسان ارباب حال [illegible] بود که نعمه [illegible]
دل و جان [illegible] [illegible] اصحاب [illegible]
حضرت قطب الاقطاب [illegible] بوده‌اند از علمای ربانی و محققان [illegible] شیخ محی الدین [illegible]
و از پادشاهان سلطان غازان [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] سروران دو جهان در [illegible] قبول [illegible]
[illegible] قضا و قدر [illegible] نام تو در [illegible]
زده‌اند هیچ نوبت [illegible] عالم [illegible] زده
[illegible] این حضرت [illegible]
[illegible] قدس سره [illegible] طریقه [illegible] جلال الدین [illegible]
مشهور [illegible] روایت [illegible] که [illegible] خواب دیدم حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم را در محلی که بیرون دروازه [illegible] است [illegible]
و [illegible] حضرت قطب الاقطاب است در میان [illegible]
[illegible] بعد از آنکه [illegible] مشرف [illegible]
دعا از برای [illegible] صحبت آنحضرت [illegible]

از بیاض شیخ صفی الدین است که وی مرا از نو عطا و رونق صفا میدهد و دیگر مرویست
حضرت سید المحققین وارث علوم ائمة المعصومین سید مرتضی علم الهدی علیه الرحمة که حضرت
شاه اولیا علی المرتضی علیه سلام الله الملک الاعلی فرموده اند [illegible]
[illegible]
[illegible] وسید الابرار [illegible]
در مدح آنحضرت [illegible] شیخ عالم آفتاب اولیا پیشوای دین صفی الاصفیا
که از وی گشت مشهور اردبیل ز جمالش شد از نور اردبیل [illegible]
واقف اسرار ارباب نیاز واهب العطایا [illegible]
بعطیه [illegible] بحکم [illegible] وکرامات [illegible]
بارکاتش ادای وظایف و طاعات و لوازم عبادات مصروف شده و قوت [illegible]
[illegible] در خلال این احوال خوابها میدید که [illegible]
او را بمعارج تکمیل و ارشاد و مصاعد انتهای مراتب [illegible] عروج او و صعود [illegible]
از آنجمله شبی خواب دیده [illegible] که بر قبه مسجد جامع اردبیل نشسته آفتابی طالع گردید
تمامی اطراف و اکناف جهان از انوار [illegible] روشن شد چون چشم جهان بین گشاده [illegible]
آفتاب جمال خورشید مثال [illegible] از مطلع شرق طلوع کرده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و [illegible] نوبت [illegible] در خواب با خود میگوید که پیر شیخ امین الدین [illegible]
و تاج [illegible] قصد کرد که شمشیر را از میان باز گشاید نتوانست پس تاج را از سر [illegible]
آفتابی از [illegible] طلوع نمود که تمامی جهان را منور ساخت و باز از سر [illegible]
آن نور [illegible] کرد [illegible] نوبت دیگر تاج را از سر گرفت آن آفتاب [illegible]
آمد چون رفع [illegible] آفتاب سه مرتبه وقوع یافت از خواب [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] و [illegible] چون آگاه [illegible] که این سر و خواب [illegible]
آفتاب صاحب قران [illegible] الرحمن [illegible] چون [illegible]
[illegible] قطب الاقطاب را از امور دنیوی قطع نمود و طالب مرشد کاملی گردید
و [illegible] صلاح الدین رشید که در بلده شیراز حاکم و [illegible]
[illegible] حاصل نمود [illegible] شیخ [illegible]
نزول اجلال فرموده [illegible] صلاح الدین رشید صلاح [illegible]
[illegible] رسوم ضیافت و رعایت [illegible] صلاح دید [illegible]
[illegible] ساعات [illegible]
الدین [illegible] اراده [illegible]
از آن [illegible] استعداد خود را از [illegible] قوی [illegible]
[illegible] آن هدایت [illegible] شرق و غرب عالم [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] المقصود [illegible] بشارت آنحضرت [illegible] شیراز [illegible]
کرده [illegible] اردبیل مراجعت فرموده [illegible] دیگر بخدمت والده [illegible]
داده [illegible] شیخ زاهد مشغول گشت [illegible] شیخ زاهد [illegible] شیخ [illegible]

الکردی السنجانی بود و تاج الدین ابراهیم نام داشت و تربیت از سید جمال الدین گیلانی یافت
و سلسلهٔ ارشاد قطب الاقطاب رب العباد سلطان شیخ صفی الدین شیخ زاهد گیلانی
و او از مرشد الطریقة و ارباب الحقیقة سید جمال الدین و او از شیخ شهاب الدین محمود
التبریزی و او از ابو الغنائم رکن الدین سجاسی و او از قطب الدین ابوبکر الابهری و او از
اخذ نموده از شیخ ابو نجیب سهروردی و او از قاضی وجیه الدین عمر البکری و او از پدر خود شیخ
محمد البکری و او از احمد اسود دینوری و او از ممشاد دینوری و او از ابو القاسم
جنید بن محمد البغدادی و او از شیخ سری سقطی و او از ابو محفوظ معروف الکرخی و او از
داود طائی و او از حبیب عجمی و او از شیخ حسن بصری و او از صاحب تمکین سریر
[illegible] و مالک تاج سلطنت [illegible] اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
و او از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و او از امین وحی ربانی و موصل کتاب آسمانی
جبرئیل امین علیه السلام و او از حضرت عزت عز شانه حاصل که حضرت قطب الاقطاب
بعد از مراجعت بمحل اصلی مدت چهار سال دیگر جامعی سلوک طریق [illegible] می‌نمود تا آنکه
شخصی مسمی بمحمد بن ابراهیم [illegible] کار [illegible] عزم دیدن شیخ گیلان نموده بود و شنود
که حضرت شیخ زاهد قدس سره در قریهٔ [illegible] از توابع کسکر بسجادهٔ ارشاد و افاده
تمکن دارد و از استماع این خبر بیخود از آتش اشتیاق در کانون درون شیخ آفاق
اشتعال آمده در فصل شتا که از صعوبت سرما [illegible] سریع السیر [illegible]
پیاده و تنها متوجه قریهٔ مذکور گردید و در ماه رمضان [illegible] رسیده در زاویهٔ شیخ زاهد
رحل اقامت انداخته باداء صلوات و عرض حالات مشغول گشت و طریق شیخ زاهد آن بود
که در ماه رمضان زمرهٔ مردان [illegible] اعتزال نموده در خلوت می‌نشست تا عید [illegible]

می‌بود و در آن وقت در بسته می‌بود و ابواب ملاقات مسدود ساخته بود لیکن چون قرب حضرت
شیخ صفی الدین بر ضمیر انورش پرتو انداخت یکی از خدام را که محمد خلیلان نام داشت طلب
نموده گفت برو آن جوان گیلک [illegible] که در گوشه [illegible] بنماز مشغول است بخلوت
خاص من آور تا آنجا باشد خادم موجب فرموده عمل نموده و در آن ایام شیخ زاهد را
عادت بآنحضرت متوجه شده و او در خلوتی که نشسته بود طالب ارشاد و ملقن [illegible]
عبادت مشغول بود چون انوار ولایت از رخسار [illegible] لایح بود [illegible] تربیت [illegible]
داشت و از نتایج [illegible] سید عالم آنکه حضرت شیخ صفی الدین را بمزید [illegible]
ارشاد صاحب تمکین شده که [illegible] بعضی [illegible] بیرون آمده [illegible]
[illegible] و این نسبت [illegible] رسید که در ماهی [illegible] طعام و شراب
[illegible] و برکات [illegible] حضرت شیخ [illegible]
[illegible] چند سال از اکل لحوم و سوم احتراز کرده [illegible]
[illegible] باطن [illegible] مجاهدات [illegible]
و مصائد خوارق عادات [illegible] شیخ زاهد منصب سجاده نشینی ارشاد [illegible]
را بآنحضرت تفویض کرده [illegible] کرامات خود را که [illegible]
و بزهرا [illegible] نام بود [illegible] نکاح او در آورده و تبریج [illegible]
[illegible] آورده [illegible] کتاب صفوة الصفا آورده که چون شیخ زاهد
[illegible] سجاده نشینی و تلقین [illegible]
[illegible] بعضی از مریدان [illegible] مشتعل کردانید [illegible]
که [illegible] این [illegible] جلیل القدر [illegible] شیخ صفی الدین [illegible]

در رشاد و بوی کرد و چراغ هدایت از دودمان شما مشتعل گردد و انسب آنکه ولد ارشد شیخ
جمال الدین علی که بحلیهٔ کمالات صوری و معنوی متحلی است قایم مقام خویش سازد تا در ادای
متابعت و مراودت خود را بر دوش همت نهد و آستان هدایت آشیانش محل ارباب حقیقت
گردد و دولت رشاد و ارشاد از خاندان شما بغیری انتقال نیابد بعد از استماع این مقالات
شیخ زاهد علیه الرحمه من عبد الواحد فرمود که مرا نیز مطلوب همین بود و او را و باب طلب
مسدود این امر اشیخ صفی الدین عنایت فرموده و ابواب تکمیل ارشاد و طلوع
عباد و عباد بر روی وی گشوده و لکن فضل الله یؤتیه من یشاء [illegible]
شیخ جمال الدین علی ... اذکر در جواب شنیده که [illegible] شیخ اتصال [illegible]
از آن شیخ صفی الدین اذکر و در حال چه رنگ و [illegible] شیخ
شیخ و مریدان شد و حال آنکه حضرت قطب الاقطاب در موضعی بود که از آنجا تا خلوت شیخ
هم فرسخ شرعی مسافت بود و همان ساعت قطب الاقطاب در موضعی بود که از آنجا تا
مجلس شیخ زاهد آمده و شیخ از وی پرسید که صفی کجا بودی جواب داد که در خلوت کتاب اوراد
چه بود گفت ذکر ... شنیدم که حدیث آدم انگاه شیخ زاهد آمده و کتاب ... این
توجه کرده گفت غرض از این اصوات ... صفی الدین ... اظهار ... و بعد هم
رشاد جمال الدین بود ... است که از هم فرسخی او از مرا استماع کرده و جواب
میدهد و بحضور می آید و این از غایت ... و قرب ... او
و از مرانی شنود و این کار ... کنون ... لاجرم ... گفتار ... جما
نادم ... این ... شد و روی ارادت بر زمین ... نهادند
از عناد و ... پس از این ... حضرت قطب

از شیخ

از شیخ زاهد گیلانی رخصت حاصل کرده بار دیگر مراجعت فرموده و بر تکمیل طالبان همت
کمال او ارشاد و مستعدان مدارج جلال مشغول شود و هر گاه آتش اشتیاق ملاقات شیخ
زاهد در ضمیر شریف اشتعال می یافت بگیلان رفته از فواید مجلس شیخ تمتع گرفتی
و بعضی از اوقات شیخ زاهد بحرکت شوق دیدار آنگانه روزگار بار دیگر تشریف
کمال رحمت و اتحاد و جا او روی و مؤلف کتاب صفوة الصفا گوید از شیخ صدر الدین مسموع شد
مرویست که نوبتی شیخ زاهد بار دیگر آمده در زاویه مسکن ... نزول اجلال
روزی در حرم شیخ صفی الدین و ... ایشان ... حاضر بودند ناگاه
از عجب ... بر آورده ... در حرم توجه کرده فرمود ... سال
هر چند در هوای فضای ربع مسکون و ساحت با وسعت جهان ... طیران نمود
جهت نوموضعی و منزلی بهتر از این ... لایق ... که در آن سرزمین اقامت کرده
بتعمیر او ... که ... ساکنان عالم بالا باشد ... مجا
متوطنان ... او نزد ... که در هدایت و دلالت امم حضرت خاتم صلی الله
و آله نیز سلوک طریق دین نبوی و نشان ملت مصطفوی با تمام ... و سبیل
طالبان را ... و ساحت ... ابواب صفا ... کوی ... جهت
رب العالمین ... تجلی و خلق ... کرده طریق که نفس ... جانب بعضی از
طالبان ... سفر ... خطر ... و بخلعت ... نصیحت ... از
... مریدان ... داده ... طالبان ... دانی از طلب
حصول ... و مقصد ... و مریدان ... و امصار ... طاقت
و توان ... این امر ... کنون ... که مراد از رشاد ... استعداد

تسلیم نمودم و با پنجه دست رس [illegible] و در عقب تو کجا می‌روم بعد از این شیخ زاهد
بموضع سود که از توابع شروانست تشریف برده آنجا مریض شد و چون وجود آنحضرت
که مرض مهلک [illegible] یکی از سالکان طریق ادب را که موسوم بود بخضر مالوانی طلب داشته
فرمود که بسوی [illegible] که یک دو از آنجا باردبیل [illegible] و روزی دیگر صفی را پیش
من حاضر سازی مالوانی این خدمت را قبول نموده بخاطر گذرانید که از آنجا یک شب و روز
باردبیل چون تواند رفت چهار سوره [illegible] تا اردبیل [illegible] روز رابعه شیخ
بر مافی الضمیر وی مطلع شده او را نزدیک خود طلبید و دست مبارک بر پشت
و هر دو را پس فرمود [illegible] صبح قدم در راه نهاده و در وقت صبح
بمقصد رسید در قریه کلخوران بسعادت ملاقات حضرت قطب الاقطابی فایز
شد و سبب آمدن خود را عرض کرده آنحضرت تهیه اسباب ملازمت شیخ زاهد
مشغولی نموده آنگاه [illegible] که مسلی روشن ضمیر [illegible] بر پشت خنگ فلک [illegible]
سوار کرده [illegible] سال [illegible] که [illegible] شده مالوانی [illegible] سعادت
دوجهانی [illegible] بتقبیل انامل
شیخ زاهد شرف [illegible] و بعد از تقدیم مراسم پرسش [illegible] شیخ
زاهد فرمود ای صفی مرض من مرض آخرت و مقدمه واقعه [illegible] از اصحاب
مدفن من موضعی [illegible] حضرت قطب الاقطابی
طاب الله ثراه فرمود که چون مولد و مسکن حضرت شیخ گیلانست مناسب
که مقبره متبرکه ایشان نیز هم در آن مقام باشد این سخن را قبول نموده فرمود که مرا
به آنجا [illegible] شیخ صفی الدین [illegible] و عمل نموده آنحضرت را بگیلان بردند [illegible]

بدان منزل بیمار بوده روز [illegible] چراغ حیات آن شیخ شب افروز هدایت [illegible]
اجل در آنجا در شهور سنه سبعمائه منطفی شد و اندوه از نهاد ارباب شهود [illegible]
انا لله و انا الیه راجعون حضرت قطب الاقطابی فرمود که جسد مطهرش را بطریق
سنت حضرت پیغمبر و موافق عمل حضرات ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم غسل داده
و تکفین کرده بر جنازه با جمعیت [illegible] و او را در محل مناسب از آن
ناحیه در موضع ساورود دفن نمودند و بعضی مدفن او را [illegible] نگاه
بجانب اردبیل مراجعت کرده موجب وصیت شیخ زاهد سجاده ارشاد و تلقین را
از جلوس همایون خویش زینت بخشید و بهدایت طالبان و مطالب معرفت [illegible]
سرگشتگان بیابانی ضلالت مشغولی نموده و از برای حصول این مقصد خلفا ببلاد دیگر
و عجم فرستاده تا مایده بهر فایده ارشاد [illegible] آن نعمت [illegible] از آن
و بهره ور گردید لاجرم صیت جلال و آوازه کمال آن حضرت عدیم المثال باطراف و اکناف
جهان رسید و باندک زمانی بسیاری از مشتاقان لقای سعادت [illegible]
مجالس فیض افادت ایشان [illegible] چنانچه در کتاب صفوة الصفا
آورده که خواجه محی الدین که از اولاد هدایت نهاد آن مرجع اسعاد بود نقل نموده
از ولایت عراق عجم و آذربایجان و روم و دیار بکر و شروان از سالکان و طالبان
[illegible] جمع آمده که تمامی مساجد و معابد و منازل [illegible]
و نواحی آن از آنجماعت پر شده [illegible] از آن طوایف [illegible] آنحضرت در خلوت
مقرر شده که [illegible] از خلوت نشینان [illegible] ایام
و در [illegible] ایام [illegible] مراتب [illegible]

در کتاب مذکور مسطور است که نوبتی از قریه داروییه از پیر محمد دار و بی منسوب که قرب
به بیست هزار کس است ... آن سرو را اهل سلوک تربیت نموده و دلی را
بر دوش افکنده و بعضی از ثقات از مولانا عبداللطیف که شیخ مزار خانقاه انقعدائی اهل
نیاز بود نقل کرده که گفت شبی از آنحضرت استماع نمودم که فرمود که بحال مرا دو هزار
مرید صاحب کمالست که باستظهار بدرقه عنایت او فریده کار رضا از خوف و خطر رابطه
کرده اند و در مامن الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون آسوده اند و بعضی محرمان
صادق از مولانا عبد الملک ولد مولانا شمس الدین بیهقی نقل نموده که گفت من بحق تعداد
مردمی که از راه رتق ملازمت می رفتند مشغولی نمودم سیزده هزار کس در عرصه
سه ماه بشمار آمده و مردمی که از سایر ... و آن وقت متوجه خدمت بوده اند از حیز
بیرون و از قیاس عقل افزون می نمود چنانکه نوبت امیر چوپان از آنحضرت سوال
کرد که مریدان شما چند اند از لشکریان ما آنحضرت فرمود که در ایران شما بنابر آنچه
بود در برابر هر یک از اصحاب ملازمت صد نفر از اصحاب را ارادت هستند غیر کلاه داده
مشهور است که در جمیع ولایات خصوصا ساحر آذربیجان که از آنجا با ایران سه ساله راه است
جمعی کثیر از مریدان آنحضرت بوده اند رحمهم الله تعالی و اکثر مغلان را ارادتی عظیم
بآنحضرت پیدا شده جمعی برکت انفاس قدسی ... از روزها [illegible]
مانند از جمله کراماتی که مشاهده و آن ... شده است که روزی امیر چوپان
که امیر الامرای ایران بود مع جمعی از ملازمان شکار کوههای ... و مشهور که ... او
او بود در آب شد ... سوار کردانیده و از هوای ... و ... از ... که رود ...
دیگر عنان ... نگاه داشت یکبار ... و از قلعه کوه ... امیر چوپان را

مشار الیه

انقطاعی عظیم دست داد و خود را بدان دره رسانید که پاره پاره شنود
بسلامت و به جبر ... دست داد و از سبب آن سوال کرد در شنو گفت در حالی که
بقصد زیستن قطع امید از خود کرده بودم حضرت قطب الاقطابی را دیدم که گریبان
مرا گرفته آهسته آهسته بر زمین نهاد لاجرم جمهور زیرکان بواسطه امثال این نظایر
ارادت آنحضرت را در گوش کشیده و اعاظم سلاطین چون سلطان ... اخلاص می ...
خود را از فقرا ... تربیت دانسته و سروران ... این درگاه مجلس ...
با قید تواضع و فروتنی در زمره ... انوار معارف ... حقایق
تا بنتیجه ... مبارکش ... ظهور داشت که ... نظر
مبارکش می نگرند ... ظلام انکار از ... ظلمت ... انعدام ...
در زاویه ... چهره ... کشاده ...
مشاغل ... در راه مقصد ... و طریق موصل ... چون ...
سال را ... احوال ... بسیاری از سلاک طریق ...
حق ... مطالب و مقاصد خویش رسیده ... که ...
تحصیل ... نموده و اوقات ... غرب ... تفصیل ...
چون ... حالی ... حکیم فیاض ... تعلق ...
منشاء ... که علاج هر یک ... پیدا نمودی ...
کرده ... و آنحضرت در اثنای مرض ناتوانی روزی بزبان الهام بیان ...
کی از رجال الغیب ... که باری تعالی تمامی امراض ...
برنو کاشت و هر قوائی که از برای مریضان ... [illegible]

نصف بیماری و شده اند و در عین بیماری از برای هر نمازی تجدید وضو مباشرت می‌نمود و هرگاه
قوت مرض ضعف بمرتبه رسانیدی که از ادای قیام و قعود عاجز گردیدی پاها دراز کرده بعضی از
نزدیکان به اقامت آن ارکان قیام می‌نمود چون وقت آن شد که انتظام احکام ... منصب
ولایت عهد و ارشاد و طریق هدایت بولد ارشد شیخ صدر الملة والدین موسی که نبیره دختری شیخ
زاهد گیلانی بود تفویض فرمود و وصیت نمود که سید کمال الدین اصفهانی بشستن و دیگر واجبات
مشغول نماید و بعد از این وصایا بتلاوت کلام خالق البرایا اقدام نموده مدت دو روز
اوقات خجسته ساعات بر طلب این امر مصروف داشت تا آنگاه روز دوشنبه دوازدهم
محرم سنه خمس و ثلثین و سبعمایه قرب نصف النهار ندای جذبه یا ایتها النفس المطمئنة
و خطاب مقرون برضای ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را استماع کرده و جهت لبیک
اجابت گفته از دار فانی حیات او انبوده مرغ روح مطهرش از تنگنای قفس
بدن بسوی باغ رضوان پرواز نمود و بلقای الهی ... و در زمان سلطنت سلطان
الجایتو ... روز ... سید مهدی قطرات عبرات از سحاب دیده
باران گردانید و فغان شیون و زاری ... بگوش فلک رسانید ...
ز ناله سوزناک آن دستان • برفت زیر جوی آب شد روان • شد از سوز ...
عالمی پرگریه • ز فریاد ایشان فلک در خروش • ... مرید دانا در عجز
سپهر خضرا بسبب رحلت مهر عالم آرا انوار فیض نماید و خلایق لیل و نهار سالکان ...
در مفارقت آفتاب عالم تاب بر بساط سوگواری نشاندند سید جمال الدین اصفهانی جسد مطهر
آن پاکیزه طینت ... بطهارت غسل نقل کرده و در وقت غایت واجبات ...
آنحضرت با اندک ... از پهلو بیکدیگر ... همه ... آکی

کلاهدوز

نگاه دار و می‌نشست و در اثنای این حرکات زبان مبارکش در حرکت آمده اصحاب
چون گوش نزدیک دهانش بردند ذکر الله می‌شنیدند بعد از آن تلفظ نمود و سوم
مرتبه چنانکه آن معلوم ایشان شد پس از اتمام آداب غسل و تکفین اصحاب
جنابت ... سنه خیر النبیین و ولایت ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین بر جنازه با رحمت انداز و اش نماز گذاردند و در جانب نگاه روز
سه شنبه در روضه منبرکه حالا مزار زایران پاک اعتقاد و مطاف طایفان
نهاده مدفون ساختند و حرم محترم آن ... شیخ فاطمه بنت شیخ زاهد که اولاد
با جده شیخ صدر الدین است در روز اربعین از وفور اندوه و کثرت
دعا بر او برده گفت الهی بسوی بیت شیخ زاهد و تعلق قید شیخ صفی که بعد از
انقضای یکماه از این واقعه مرا بجوار رحمت خود واصل گردان و آن ملتمس
باجابت مقرون شد بعد از گذشتن سی روز از این قصه رحلت نمودند ...
مستجاب الدعوه ... الیک اجابت گفته بقبر شوهر و پدر خود ...
ع دوست بر دوست رفت و یار بر یار • وهم دران اوان شیخ صدر الدین
موسی مرقد والد ماجد خویش را تعمیر فرمود و بقعه با استطاعت و رفعت انوار
فیض آثار بذل سعی نمود و ابواب فواید و عواید از تأسیس آن روضه منبرکه ...
خدمه و زوار گشود که از شعرا در وصف انوار شهرت اتمام کرده نظم ...
فراز ... بادبک ... آسمان ... لی مرقد آن ... زمان ... زمین ...
شد آسمان رسانید آن روضه ... دو شد کعبه و آسمان گشت ... و الی هذه
الاوقات بمیامن دولت فرزندان عالی تبار شیخ ما فیها رواج و رونق آن

خطیره فردوس نشان که محل نزول رحمت کردگار است ترا داده است امید که من بعد تا قیام
الساعه قباب الساعه فیاض صوری و ابا و اینس که ثمره شجره اقبال لایزال این خاندانست
متزاید باشد انشاء الله بمقتضی الامال و بحسب السؤال گفتار در ذکر احوال قطب الاولیا
صدرالدین موسوی بزرگی بوده در صدر مجالس معارف جا ساخته و لوای ...
در مملکت هدایت برافراخته مولف کتاب صفوة الصفا آورده که شیخ زاهد
در روزی که صبیه خود فاطمه را با شیخ صفی الدین در سلک ازدواج کشید
در اثنای مجلس عقد برخاست و باز نشست بعضی از حضار مجلس از آنحضرت پرسیدند
که سبب قیام چه بود گفت اولادی که صفی را از فاطمه تولد خواهد شد بر من عرض
کردند از برای تعظیم آن فرزند برخاستم که قیام من و صفی خواهد بود در خواب چون
شیخ صدرالدین متولد شد بوجود گرامی خاندان صفوی را مکرم گردانید شیخ صفی الدین
فرمود که فرزندی که شیخ زاهد بتعظیم وی در مجلس عقد برخاست همین است الغرض شیخ
صدرالدین بعد از ارتحال والد مرشد لا فعال خویش فاتحه ارشاد مشغول کرده همگی همت بر تکمیل
ناقصان و هدایت سالکان مصروف گردانید و بسیاری از قاطعان طریق را
بمنزل مراد رسانید و در کتاب مذکور مسطور است که در ولایت اردبیل دو قریه است
یکی موسوم بتول و دیگری بالارق و قبل از ظهور حضرت قطب الاقطابی شیخ صفی الدین
قدس سره غبار نقار و نزاع میان ساکنان آن دو قریه پیوسته در هیجان بود و چون
سحاب هدایت و ولایت از آن ... تمامی ساکنان طریق صواب بر همگنان باران گردید
اما رفض آن عام کثیر الانعام کرد و خزان ... کلفت الفت مبدل
گشت پس از انتقال آنحضرت کرت دیگر اهل تول در مقام منازعت درآمده صعوبت با

نمودی

سرداری بر دو اشتند و بجانب الارق توجه نموده اعلام جنگ و جدال برافراشتند
و مردم الارق چون قوت مقاومت نداشتند در همان روز متحصن شده در
محافظت اموال و عیال خود بقدر وسع و توان مشغولی نمودند در آن اوان یکی
ذکریا که از خلفای شیخ بود آنحضرت را در خواب دید که میفرماید که صدرالدین
را بگوی که دو مرد ریش سفید نزد تولیان ارسال نماید که ایشان را بصلح ...
از محاربه با الارقیان مانع آیند که اگر نصیحت آن دو عزیز را قبول نمایند فبها
والا مرا معلوم است که با ایشان چه معامله باید کرد و ذکریا چون از خواب بیدار شد
آمد بخدمت شیخ صدرالدین شتافته واقعه را معروض داشت و آنجناب قبل از شنیدن
جواب گفت که بر احمد باغلانی و حاجی نجیب نراز که دو پیر ریش سفیدند باید که بتولیان
رفته ایشان را از مقام محاربه بطریق مصالحه دلالت نمایند و اگر سخن آن دو پیر قبول
عمل نمودند فهو المرام والا حضرت صفی الدین داند که با ایشان چه سیاست کند و پیران
فرموده نزد مردم تولی رفته بدانچه مامور بودند ادا نمودند اما سخن ایشان مفید نیفتاد
و اهالی الارق از مصالحه مایوس شده مستعد قتال گردیدند و روحانیت حضرت شیخ
صفی الدین و توجه شیخ صدرالدین بروح امداد [illegible] وصل الی الطالبین فتوحها ایشان را امداد
فرموده بر اعدا غالب آمدند و جمعی کثیر از مردم تول در جنگ هلاک شدند و جمعی قلیل راه
گریز پیش گرفتند و چون از گریختگان کیفیت رزم و هزیمت را پرسیدند در جواب گفتند
که در خلال قتال جمعی سبزپوش بر اسبی ... سوار بوده نیزه در دست داشتند و همراه
مردم الارق متوجه دفع ما گردیده بودند ما از کثرت صدمات ایشان پای ثبات از جای رفت
دست از جنگ بازداشتیم و از روی اضطرار طریق فرار اختیار نمودیم گفتار

که ملک اشرف هر بابی که میسر شد از بلاد آذربایجان در تصرف او بود و اردبیل بحکومت خویش
نسبت بشیخ صدرالدین لوازم تعظیم و تکریم که لازمهٔ ارادت و اخلاص است بجای می‌آورد
هربار که هرگاه بقصد مزار بلازمت انقیاد اهل اردبیل رفت پیش از رسیدن حین مجالست
بخاک می‌بود و پای مبارک آنحضرت را می‌بوسید اما در آخر وقت
مفارقت مرشد سعادت با فاطمه شقاوت همراهی کرد و مالک طریق نفاق گردید و در قصد بود
که لباس وجود آن فرقه سعادت را از لباس حیات عاری سازد و از پی همین مطلب آنحضرت را
به تبریز طلب کرد و ظاهرا بدستور سابق مراسم تعظیم مرعی داشت و باطنا بتحصیل آن کوشش نمود تا
بنابر آنکه یکی از معتمدان خود را گفت که در طعام آنحضرت سم قاتل تعبیه نماید و آن معتمد تقریر [illegible]
خیل اهل حسد [illegible] گشت این قصه بر آنحضرت ظاهر شد و از آن طعام مسموم ابا فرمود
[illegible] ملک اشرف [illegible]
در تبریز نگاه داشته رخصت معاودت بجانب اردبیل نداد و در آن اوقات یکی از [illegible]
وی شبی حضرت شیخ صفی الدین را در عالم رویا مشاهده نمود که بغضب با آنحضرت [illegible]
گفته عصایی در دست دارد و ملک اشرف را [illegible] خطاب کرده [illegible]
فرزند مرا چرا در تبریز نگاه داشته رخصت نمیدهی من مملکت آذربایجان [illegible]
می‌توانم [illegible] ملک اشرف [illegible]
[illegible] صحبت شریف ایشان [illegible]
شیخ بار دیگر گفت [illegible]
داشت [illegible] ملک اشرف [illegible]
شیخ [illegible]

و بعد از آن شیخ بجانب [illegible] اشارت نسوی [illegible] نمود و [illegible]
کرده و در اثنای راه [illegible] که اگر فرزندی مرا [illegible] فهو المطلوب والا من [illegible]
گرچه [illegible] صباح آن شب [illegible] ملک اشرف رفته و [illegible]
نمود [illegible] خوفی عظیم [illegible] در خلوت شیخ صدرالدین
را طلب [illegible] عذر [illegible] بسیار کرده رخصت مراجعت بجانب اردبیل داد و آنحضرت
بر [illegible] کریم [illegible] بموطن خویش تشریف برده [illegible]
بر [illegible] ساخت و بعد از انقضای مدت [illegible]
[illegible] ملک اشرف [illegible] آورده یکی از ملازمان [illegible]
[illegible] طلب آنحضرت بجانب اردبیل [illegible]
[illegible] شیخ صدرالدین [illegible]
[illegible] ملک اشرف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اردبیل [illegible]
[illegible]
[illegible] ملک اشرف [illegible]
[illegible]
شیخ صدرالدین [illegible] که این سخن [illegible] السلطان [illegible]
است مضمون مکاتبه [illegible] و خلفای آن ولایت [illegible]

از سعادت ملازمت محروم مانده و خطا از وی بوقوف نموده بودند و از آن باز خواهها
مبعد به نذر کرد و الا [illegible] و با کثرت غریب عجب اند دعوات اجابت و حرمت محبان خاندان
امامت و کرامت کرده [illegible] و اعدا را از صرصر فنا بر انداخته مشاهد خواهند شد
از جمله آن رویای صالحه خوابیست که مولانا یوسف [illegible] شیخ صفی الدین [illegible] بتفصیل
آن واقعه آنکه حضرت شیخ لشکری عظیم که عمودها بدست دارند [illegible]
از آن سپاه [illegible] و کسی از آن حضرت پرسید که این قوم که [illegible]
مردمند جواب داد [illegible] که با من و اولاد من مخالفت می ورزند [illegible]
[illegible] و چون روزی چند از این واقعه بگذشت
[illegible] جانی بیک خان که از نبایر جوجی خان بن چنگیز خانست از ظلم و تعدی ملک اشرف
آگنده اکابر [illegible] قاضی محی الدین بردعی در سنه [illegible]
با لشکر فیروزی از [illegible] در [illegible] تفصیل این اجمال آنکه ملک اشرف
در شهر و ولایات و مملکت چون ظلم بغایت رسید [illegible] که طلا و نقره را که مردم
[illegible] قضارا جوانی بر دختری عاشق گشت و بعد از جهت بسیار
علاج وصال در گوشواره طلا واقع شد که عاشق جهت جوان [illegible]
چون [illegible] و بغیر از خزانه ملک اشرف در جائی [illegible] عاشق [illegible]
آواره مدتی [illegible] از هیچ باب [illegible] آخر الامر از فکر و غصه بیمار شده در
بستر هلاک افتاد [illegible] عاشق که از این قضیه واقف شد [illegible]
فوت شد [illegible] گوشواره را از طلا [illegible] بیرون کرده
در قبر [illegible]

[illegible] در عمل نموده چون مردم گوشواره طلا در گوش [illegible] دختر دیدند از بیم ظلم
ملک اشرف [illegible] بواسطه اخفای آن [illegible]
اشرف [illegible] عرض کرده ملک اشرف آن دختر را حاضر کرده [illegible]
آن گوشواره از گوشها بدست [illegible] دختر آن جوان [illegible] و او جوان [illegible]
از اول تا آخر [illegible] ملک اشرف [illegible] ملک اشرف [illegible]
مسلمانان [illegible] و تا در جمیع بلاد و ولایات قبور مسلمانان
[illegible] که [illegible] طلا و جواهر [illegible]
که از ظلم او مردم جلای وطن کردند خواجه شیخ کججی که از اکابر و اعیان دار السلطنه
تبریز بود بطرف شیراز رفت و از آنجا بشام رفت و مدتی آنجا بود و عمارات عالیه
از زاویه و خانقاه و مدرسه در شام بساخت و حضرت شیخ صدر الدین [illegible]
رفت و قاضی محی الدین بردعی [illegible] رفت چون قاضی به آنجا رسید [illegible]
مسجد جامع آنجا [illegible] بوعظ مشغول و جانی بیک خان بوعظ او حاضر [illegible]
[illegible] در مجلس وعظ که پادشاه حاضر بود مولانا محی الدین در اثنای وعظ حکایت
ظلم ملک اشرف [illegible] که حاضران مجلس [illegible]
جانی بیک خان [illegible] مال [illegible] شیخ در اثنا گفت که پادشاه
[illegible] دفع شر او [illegible] اخلاص [illegible]
[illegible] مشغول شود [illegible] پادشاه خواهد [illegible]
[illegible] خطاب در خواهد جانی بیک خان هم در آن مجلس با امرای خود [illegible]
که [illegible] در یکجا جمع شدند که متوجه تبریز شویم [illegible]

زوند و در مدت کماه لشکر از ترب و جمع شده و پادشاه مذکور در سال مسطور از آب کر
عبور کرده متوجه شد که این خبر متواتر بملک اشرف رسید در اول میگفت که لشکری [illegible]
میگویند که تا رسوم و مواجب ستانند بعد از آنکه تحقیق پیوست آمدن جانی بیک خان
لشکری خود را که مصحوب امیر قتلغ قلندر و طغا تیمور غلام و دیگر امرا که جهت استخلاص
ساوه فرستاده بود و مردم را دعوت کرده و از ربع رشیدی [illegible]
بیرون نهاده بود و در شنب غازان نزول کرده و خاتونان و دختران [illegible]
خزاین و زر سرخ و سفید و اجناس که بقلعه النجق فرستاده بود و بیاورد چهار صد
قطار استر و هزار قطار شتر خزاین را بار کرده بود و در شنب غازان جمعی از لشکریان را
مواجب داده و هر [illegible] و یراق داد و لشکری عظیم مرتب کرده و [illegible] جانی خبر
خبر رسید که جانی بیک خان با [illegible] آمده و مذکور می شد که لشکری او را که [illegible]
چوب و لجام اسب از ریسمان است و صد مرد از ایشان را یک کس کفاف است و نام [illegible]
نمی برد و چون معلوم کرد که جانی خان بیک خود متوجه شده بغایت متحیر و مضطر
گشت خواجه لولو خواجه و خواجه شکر غازان را طلب کرد و مجموع خاتونان و خزاین را
بدیشان سپرد و گفت [illegible] خواجه رشید نزول کنید و منتظر
خبری باشید که من با جانی بیک [illegible] اگر کار بمراد باشد به تبریز آیند و اگر شکست
بجای رود و منتظر باشید که من [illegible] و ایشان را بدان طرف فرستاد
و خود کوچ کرد بطرف اوجان روانه شد روز اول در صحرا و برکنار رودخانه
مهرانرود نزول کرد و روز دیگر آنجا توقف داشت بعضی امرا که بطرف ساوه رفته بودند
آمدند و لشکریان رسیدند همه را زر و اسب و سلاح بخشید و فرستاد و روز دیگر کوچ کرده

نیو

بسعید آباد رفت بر سر پشته سعید آباد رفت خیمه خاص فرمود که بزدند هر چه
از لشکریان بود بر سر [illegible] با او [illegible] و جنگیان و [illegible]
خیمهای خاص را بدیشان بخشش کرد و قرب صد و هزار سوار [illegible]
بر سر او جمع شدند وقت [illegible] و [illegible] ایشاده [illegible]
[illegible] خبری بود در این [illegible] و باز [illegible]
[illegible] پیاده و بر سر او بود چهار پایان او مجموع [illegible] تا بعد [illegible]
[illegible] خبری بود و امرای خود را که فرستاده بود [illegible]
جمع شده بودند و جانی بیک خان از راه سراب و میانه آمد چون لشکر ملک اشرف
[illegible] ملک اشرف چون [illegible]
[illegible] جانی بیک خان [illegible]
اوجان نزول نمود و ملک اشرف [illegible] سعید آباد [illegible]
خبری [illegible] چون نزدیک رسید [illegible] و سر در کوچ
اشرف نهاده [illegible] ملک اشرف چون [illegible] معلوم کرد [illegible] توقف
روی بگردانید و بطرف تبریز روانه شد و آن شب در شنب غازان [illegible]
خواتین و خزانه روانه شد و [illegible] که با او مانده بود توقف نمود و چون [illegible]
و دو نفر غلام [illegible] خواجه لولو و خواجه شکر [illegible] خواتین و خزاین بود [illegible]
[illegible] و اسباب و [illegible] غارت [illegible] کرده بود و خواتین [illegible]
شده ملک اشرف چون آن حال مشاهده کرد بطرف خوی روانه شد [illegible]
خوی بود و چون از حال ملک اشرف خبر یافت [illegible] کرده و در خانه خود فرود آورد

وکس نزد جانی بیک خان فرستاد و خان امیر یاغی باستی را روانه ساخت تا ملک اشرف را بیاورد
و خواجه محمود و دیوان شیخ به تبریز داخل شده با امیر یاغی باستی نهانی ملک اشرف که در ربع
رشیدی می نشست رفتند جمعی از اجاره تبریزی چند از آن منازل بیرون آمدند
آنجماعت را گرفته یکی از ایشان اقبال آورده خواجه محمود و امیر یاغی باستی خانهای که در آنجا
خبری چند از او پرسیدند امیر یاغی باستی بجانب خوی رفت و خواجه محمود در شهر داخل شد
و بیگجان را طلب فرمود و تفحص احوال و اسباب اساس و کرد بیگجان گفت
گوسفندی چند و مرغی که در مواضع سپرده بود و بواسطه تاراج و جمعی چند
در نواحی و ولایت تبریز همه را باز یافت نمودند درین اثنا خبر رسید که در خوی
از جواهر ملک اشرف نفایس چند یافته اند خواجه محمود بعضی از لشکریان فرستاد که آنچه
در هم یافته بودند گرفتند و امیر یاغی باستی بخوی رفت و ملک اشرف را بیاورد
و چون بتبریز رسید در کوچهای مردم شهر از بامها خاکستر و سرگین می ریختند
و هر کس هر چه خاکستر بر او می نمودند و او را بجانی بیک دادند خواجه شیخ کججی
و در آنجا محبوس شد امیر کاووس شروانی و مولانا محیی الدین بردعی آنجا بودند
ملک اشرف دست امیر کاووس را می بوسید و تضرع و زاری بسیار کرد
اما او را بعد از آن او را پیش خان بردند خان با او خطاب کرد که چرا مملکت
خراب کردی جواب داد که لشکری خراب کرد و اطاعت من نکردند جانی بیک
خان میخواست که ملک اشرف را قصد نکرده بمملکت خود برد امیر کاووس و محیی
الدین مبالغه کردند و گفتند ما داوام که او زنده است مردم ازین مملکت
وقت ... بر خبر جانی بیک مقتول افتاد فرمود که شما ... ایشان ...

که مستخلص ملک اشرف او را با اهل تبریز بسپارند تا بقتل آورند اتفاقا او را از آنکه
شمشیر از پهلوی دیگرش بیرون آمد و سر او را به تبریز آوردند و در میدان بر در مسجد آویختند
و ... شد و اهل تبریز شادیها کردند ... امیر کاووس و قاضی محیی الدین بجای او رفتند
و جانی بیک خان از اوجان کوچ کرده بجانب تبریز رفت و تا نزدیک کوه سورخاب رسید
و از آنجا مراجعت کرده با ده هزار سوار به تبریز آمد و در دولتخانه نزول کرد و وقت
نوروز صباح بمسجد خواجه علیشاه رفت نماز گزارد و امرا و لشکریان که همراه او بودند همه
میان ... و ... خانه نزول کردند و بر در خانه هیچ مسلمانی نرفتند جانی بیک خان از تبریز
بواسطه انکه انحراف مزاجی داشت متوجه اوجان شد و بار بهشتی و امرا و اشال زراعت
تبریزی را انجا کرده بودند و محصول رسیده بر سر پا بود و لشکر جانی بیک خان
خان همه انجا عبور کرده همه را بگونه ... شدند و از آنجا نتیجه عدل و ظلم تصور می توان کرد
چنانکه گفته اند که (نظم) ظالم برفت و قاعده ظلم ازو بماند عادل برفت لیک نام نکو بماند
جانی بیک خان پسر خویش بردی بیک را با پنجاه هزار مرد در تبریز گذاشت و امیر اخی جوق
... و دختر او سلطان بخت را با جواهر همراه بملک خود برد مولف صفوة الصفا گوید
... که شیخ صدر الدین در اردوی جانی بیک خان تشریف داشتند روزی گذرم بر ...
افتاد که ملک اشرف در آن محبوس بود و چون مرا دید نزد خود طلب کرد و گفت التماس من
آنست که حضرت شیخ در مقام امداد درآمده نزد خان مرا شفاعت نماید هر چند از من
نسبت با حضرت ایشان بیادبیها واقع (نظم) از من گنه آید و من آیم از تو کرم آید و تو آیی
من احوال بخدمت حضرت شیخ رفته التماس او را عرض کردم عرق رحم آنحضرت در حرکت
آمد و خواست که شفاعت او را میذول دارد اما بعضی از سالکان ...

تا مقدمات گشته ناهم آن محقق عارف دقایق طریقت حقایق احواله بمقتضای طبیعت فانی ترک جانی
کرده از آن اظهار نمود و هم در آن وقت بطریقی که سبق ذکر یافت شیخ صیانت دگر گفته
فی القصاص حیات رشته زنده گانی آن برگشته بادیه فنا و انی قطع شد و حضرت شیخ صدر الدین
موسی بفراغ بال و رفاه حال کسب مثوبات افزود و فی ترقیات معنوی مشغول گشته
مراسم شکر نعمت واقع آنجا هم اسباب تفرقه و باعث تفرقه اسباب جمع هر روز
قائم نمود و هنگام که امارات انتقال از این منزل به آفات ظاهر گردید آنگاه و نور دیده
ولایت شیخ خواجه علی که کلیه استعداد ارشاد و تجلی بود و از سایر اولادش بوفور رشد
و ممتاز مقتدای ارباب نیاز ساخته قائم مقام خویش گردانید و بعد از انقضای
قاید اجل آمد بنهال ... از دار الغرور بدار السرور رسانید از جمله مریدان آن حضرت
امیر قاسم انوارست که شرح کمالات و بلندی قدر او محتاج با یراد نیست نام اصلی او معین
الدین علی است و چون خوابی دیده بود که قسمت انوار میکنند و صورت واقعه بعرض
رسانید بموجب اشاره و بشارت آن حضرت مسمی بقاسم انوار شده و فاتش در شهر جام
در شهر سنه سبع و ثلثین و ثمانمایه در هان جا مدفون گشته میر علی شیر ... عالی ...
اما نام مانده و منزل قاسم انوار این ابیات در شهر ... سروده صفات فرموده
صدر ولایت که ... شیخ صفی است * قرب نود سال بود در ... * جانش تو
رحیل علم زد و گفت * یا ملک الموت ... حالت ورا ملک چو دید
عجب ماند * گفت که ای شیخ الف رحمک الله * سوخته شد قاسمی ...
اندر فراق ... رحمک الله * و از آثار آنحضرت خطیره مقدسه و دار الارشاد اردبیل است
زمان ... خان و ... صاحب قران ...

گورکان بقدم نیازمندی بدرگاه فلک اشتباه شیخ شتافته بخدمات تقدیم رسانید و ...
در حینی که امیر تیمور گورکان از بلاد روم و آن مرز و بوم مراجعت نموده وارد دار الارشاد اردبیل
رضا طهر و منبع مظهر سلطان شیخ صفی الدین مشرف شده بمجلس سلطان شیخ صدر الدین رسید
بعد از شرف مجالست از آنحضرت استدعا فرمود که از من چیزی طلب فرمایید آنحضرت
فرمود که جمعی اسیران که از روم همراه آورده محبوس دارید این جمله را امیر تیمور حسب الامر
آنحضرت آن جماعت را بدیشان بخشید و از آن تاریخ آن طوایف در روم و غیره ...
این خاندان عظیم الشان و دودمان خلافت مکان اند سلطان الاولیا شیخ خواجه علی
چون بحکم وصیت پدر نامور بر مسند ارشاد و فرمان فرمایی متمکن گشت از انوار تصفیه باطن منیر
السیاسی مصابیح المعارف در زوایای قلوب طالبان مطالب معرفت بر افروخت و ظلمات
بطلان و انکار را از ساحت بعضی از دیار بانفاذ نایره اعتقاد و عقیده او بسوخت تحقیق
استطاعت یافت اطاعت ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا آمد
در شهور سنه ثلثین و ثمانمایه عزم رفتن بمکه مکرمه و مدینه طیبه در ضمیر انور رسمت تصمیم یافت
و در وقت توجه ولد کریم خود شیخ ابراهیم در مقام هدایت خواص و عوام معین کرده
بانیه صوفیه بمنزل ... ارشاد ... بعد از چند روز بواسطه فراق آن مرشد آفاق در دل شیخ
ابراهیم ... از عقب پدر بزرگوار ... حرکت آمد و در اثنای راه با آن حضرت
رسید و ... بعد که بمقصد اصلی فایض گشته و باداء مناسک حج قیام و اقدام
نمود و بشرف زیارت تربت اشرف ... مشرف ...
و بجانب وطن مراجعت کرده در راه وفات ...
شیخ خواجه علی شد و ندای ارجعی الی ربک راضیة مرضیة اصغا نموده بروایتی ...

در ربیع الاخر سنه ۸۳۲ در مقام بیت المقدس بجوار رحمت ایزدی پیوست و در همانجا
مدفون گشت و الحال مزار او در شش دران مکان بمزار شیخ العجم استهار دارد و سلطان
طالبان و صوفیان این سلسلهٔ علیه است بوقت ارتحال او اصحاب کمال را با فسر منصب
ولایت عهد سرافراز ساخت و علم توجه بصوب آخرت برافراخت حضرت شیخ
ابراهیم چون از تجهیز و تکفین والد مغفرت قرین باز پرداخت بمرافقت کربت
مصیبت با انفعال ملال متوجه اردبیل گشت و پس از وصول بدان خطه بدستور آبای کرام
بر سجادهٔ ارشاد و هدایت انام مسند انام علیه السلام متمکن گشته بسیاری از تشنگان
بوادی انکار را از زلال معارف سیراب گردانید و گمراهان بیابان غوایت را بسجادهٔ
هدایت رسانید و نزدیک باوقت فتنی از این جهان بر فتن بسیر نیکو پسر خود را که موسوم
بسلطان جنید بود بولایت عهد تعیین فرمود و علیه رحمة من الله الودود سلطان جنید سلطان
بود در ملک معرفت که چون نامعدود و قطب دایرهٔ عرفان در زمان ایالت شیخ
جمع گردید و اعلام اسلام از اعلای لوای هدایتش بر اوج سپهر معلی رسیده بود
منبرش مظهر انوار سبحان و دل فیض پذیرش مصفا از رجس هواجس نفسانی گوش
محزون جواهر آیات تنزیه و زبان حقایق بیانش مبین حکم احکام کتاب لاریب فیه
مذکور بسیاری از مفلسان انوار معرفت آگهی و مفلسان مجالس نامتناهی
کر مقرب حضرت ایزدی بود گشتند و روز بروز جمعیت مریدان در تزاید بود
تا حدی رسید که میرزا جهانشاه بن قرا یوسف ترکمان که والی و فرمان فرمای آذر
بایجان بود از کثرت تبع آن مقتدای اهل ورع توهم نموده فرمان داد که سلطان جنید
از اردبیل که داخل ممالک محروسهٔ جهانشاهی بود سفر نموده بهر جانب که خواهد توجه نماید

آنحضرت را که شیخ جعفر که با وی در مقام نزاع بود او را در آستانهٔ مقدسهٔ صفویه دخل
تام داد و سلطان جنید بالضروره امتثال امر او کرده با جمعی کثیر از سالکان از آن
وطن خویش بطرف حلب رفت بعد از مدتی بطرف دیار بکر در حرکت آمده چون بحصن
حصن کیف از تشریف حضور موفور السرورش مشرف گشت ابوالنصر حسن پادشاه که در آن زمان
والی دیار بکر بود و با میرزا جهانشاه منازعه داشت چون از اخراج آن مرجع اهل حق آگاه گشت
بغایت مسرور گردیده قدوم شریفش را بمنشار ترابد دولت خویش دانسته مناقب
دانست و نسبت با آنحضرت در غایت اخلاص و ارادت پیش آمده چندانکه ممکن بود از شرایط
و مراقبت بتقدیم رسانید و خواهر خود را که در حجلهٔ عفت بسر برده بود از هر جهت
و صلاح می نمود و خدیجه بیگم نام داشت در حبالهٔ نکاح آن باعث فلاح دنیا و دین در آورد
حضرت چون مدتی بموافقت آن مظهر عصمت در حصن کیف اوقات گذرانید
حب الوطن عنان عزیمتش بجانب اردبیل در حرکت آمده بزلال حضور موفور السرور
انده و انتظار منتظران مقدم میمنت تیم خویش را فرو نشانید و زبان حال
بمضمون حمد خداوند را که اذهب عنا الحزن گویا گشت میرزا جهانشاه چون از مراجعت
و وصلت آن منشأ کرامات آگاه شد کینهٔ دیرینه در سینه آتش باد و کرده بکلی تقیید
می نمود که وجه زندگانی آن مقرب درگاه سبحانی را قطع سازد
خاطر شرارت ناشرش اخراج او داده میخواست که آنحضرت را بدیار
غربت فرستاده عم آنحضرت را که حقیقتا مصحف عم بود او را در مهام آستانه
گردانیده با او وصلت نموده بود و آنحضرت را بالکلیه بدخل ساخت و در
این عهدی از منهیان که نسبت بآنحضرت اخلاص و ارادت داشت حقیقت حال

را زبان حقایق بیان احسن کرده عرق حمیت آنحضرت در حرکت آمد حبال اقبال و دوام
جهانگیری در ضمیر منیر مهر تنویر شان جای گرفت این اندیشه را با جمله اصحاب و اعاظم احباب
در میان آورده از باب استشارت مجموع این رای را استصواب نمودند با وجود آنکه
جانشاهی مع معاندان جلادت بنیاد با اتفاق فرمودند باستیلا افکار جوان [illegible]
فیض آثار موافقت حاضران جمع ساخته از پی تابعیت غایبان قاصدان [illegible]
باطراف بلاد ارسال داشته باحضار ارباب ارادت فرمان داد رسولان [illegible]
مرام سرانجام مهام نموده باندک وقتی ده هزار کس مسلح آراسته مریدان و محبان [illegible]
در سده آن قدوه دودمان مرتضوی جمع آمدند سلطان جنید باستظهار ایشان [illegible]
از دیار بکر بعزم غزو کفار بطرف طرابوزن حرکت فرمودند و باکفار آنجا غزا کرده
و از آنجا مراجعت نموده بطرف شروان روان شد امیر خلیل الله بن شیخ ابراهیم که در آن
زمان شروانشاه بود چون از توجه آنحضرت واقف گشت در مقام آمده بالشکر [illegible]
انجمن [illegible] بمیدان کارزار شتافت و آن دو گروه پرشکوه بهم رسیده تیغ آبدار [illegible]
کارزار انداختند و [illegible] چون شیران [illegible] روی [illegible]
[illegible] مانند [illegible] اند و [illegible] در مقاتله درآمده [illegible]
از مرکب [illegible] پیاده می‌کردانیدند و از اطراف دلیران شروان [illegible]
اطفای [illegible] در احشام [illegible] فرو برده ایشان را از [illegible] زندگانی [illegible]
می‌نشاندند و چون [illegible] ازل خلعت جهانبانی و کشورستانی را برقامت با استقامت
آنحضرت خاقان [illegible] جاه [illegible] صاحب قران ابوالمظفر سلطان شاه اسمعیل بهادرخان
و در [illegible] الامور مرهونه باوقاتها شده بود و آن خلعت [illegible]

خاندان

خاندان صفویه حبت می‌نمود در اثنای اردوی کبیر سلطان جنید [illegible] بحکم [illegible] شاه
شربت شهادت چشید علیه و علی سایر الشهداء رحمة من ربه المجید و این واقعه در سنه [illegible]
از شین و ثمانمائه روی نمود و جسد اقدس آنحضرت را در موضع [illegible] مدفون ساختند
و این اول لشکرکشی است که در این دودمان خاندان اقبال [illegible] واقع شده و
سلطان حیدر بجای پدر والاگهر بر مسند ارشاد بنشست و [illegible] سعادت [illegible]
صادق ضمیران پاک اعتقاد کردید و آنحضرت از [illegible] سلطان جنید بود و خواهرزاده
حسن شاه و از [illegible] انوار سلطنت و هدایت از ناصیه همایونش ظهور داشت سلطان حیدر
همگی همت بر غزو و جهاد مصروف داشته بوقت تهیه اسباب توفیق مفتح الابواب [illegible]
طالبان قضای الهی بمعاونت مستدعیان رواج ملت حضرت رسالت پناهی بطرف [illegible]
و اماکن کفار نهضت نموده اعلام مقاتله و مجادله برافراخت و [illegible]
[illegible] و توجهات مرتضوی نصرت [illegible] روی [illegible]
پاک بپرداخت و چون پادشاه مرحوم حسن بیک بن میرزا جهانشاه ترکمان و میرزا سلطان ابوسعید
بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور کورکان استیلا یافته تمامی بلاد خراسان
و آذربایجان و فارس و کرمان و [illegible] کرفت فور اخلاص و کثرت اعتقاد که آنحضرت
[illegible] بیکم نسبت به بنیان سلسله صفویه داشتند باعث آن شد که [illegible]
عفت و کامکاری دستور [illegible] عصمت و پاداری مهد علیا و مخدره [illegible]
[illegible] از قطرات سحاب [illegible] سلطان حیدر [illegible]
[illegible] اعزاز و اکرام ایشان دقیقه فرو نگذاشت و آنحضرت را از آن [illegible] حیدر
سه پسر نیک اختر تولد نمود اول سلطان علی پادشاه دوم ابراهیم میرزا سیم پادشاه [illegible]

کی‌ستان بکند نشان سلطان شاه اسمعیل بهادرخان که باعث بر تسوید این اوراق
احوال خجسته مآل و فرزند سعادت‌مند او که بالقاب و تعریفات ظاهری مشغول
خود را در بحر صفات ستوده از خاک پای حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله ترویج
دهنده مذهب حق ائمه اثنی عشر علیهم الصلوات الله الملک الاکبر غلام با اخلاص امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب سلام الله علیه ابو المظفر سلطان شاه طهماسب طاب ثراه و اولاد
امجاد اوست که عالم از سایه معدلت آن دودمان در کنف امن و امان است ذکر
سلطان حیدر با اهل شیروان و شهادت آن حضرت سابقا مذکور شد که سلطان جنید
جلادت آیین با انقیاد امر اقتلوا المشرکین کافه جز غزا از اهتمام امور سایر عباد و امثال آن
عرض کرد از آن بیشتر ابن امیر جلیل القدر در اواخر زمانه کافی با کثیری از سالکان طریق
مسلمانی بجانب دربند و شیروان در حرکت آمده با کفاری که در آن طرف دربند ساکن
اند در جنگ بگشاید چون از مقر خویش چند منزل بسوی مقصد قطع فرمود شیروانشاه
فرخ یسار بن امیر خلیل الله که در آن اوان فرمان فرمای شیروان بود از عزیمت آن حضرت
آگاه شد متوهم از آنکه در وقت عبور سپاه منصور بر آن ملک ضرری بر رعایا و زیردستان
و مردمش رسد کس نزد یعقوب پادشاه که در آن زمان پادشاه عراقین و آذربایجان و فارس
و کرمان بود فرستاده اعلام داد که سلطان حیدر را اعلام کشورگیری برافراخته باستظهار
از قزلباش متوجه شیروان شده یقین که هرگاه او را فتح آن بلده روزی گردد خیال فتح
ممالک دیگر خواهد نمود و بیمی که از خیالات وی اختلال اساس شوکت آن پادشاه راه یابد
التماس او با رعایت آنست که آنحضرت جمعی از دلیران سپاه ظفر پناه را امداد و اعانت
نزد این دولتخواه ارسال نماید بنده با امداد و معاضدت اتحاد برابر مردم قزلباش ...

باستعمال

باستعمال آلات حرب میان ایشان و مقصود حایل گردد یعقوب میرزا التماس را اسماع
و اذعان این مقدمات سلیمان بیک بیجن را که از سرداران سپاه او بود با چهار هزار
زره‌خواه بمدد شروانشاه ارسال داشت التماس او جهت جنگ سالار الیه مشتمل بر جنگ و محاربه
با سلطان حیدر قلمی فرمود و قبل از آنکه سلیمان بیک بشروانشاه ملحق شود سلطان حیدر
که در جانب شمال شروانست آن ملک در آمده طرف سنگ کنار در رفتار آن حصار نمود و
در آن اثنا از مردم آنجا هر کس بجز اخلاص خود را بر سر راه آن دین پناه آورد
شجاعت را بموقف عرض رسانیدند و مشمول نظر عنایت آنحضرت شده و متوطنان آنجا
بنیاد ولایت خود را ساخته بار دیگر حصار و اسباب جنگ در دروازه‌ها
را ابواب سعادت دو جهان بر روی خود بستند و بشرفات برج تکیه
نموده به انداختن تیر و سنگ آنکه ناموس و ننگ ایشانست سلطان حیدر بعد از
این صور فتح قلعه را پیش نهاد همت ساخته غازیان دلاور و دلاوران جلادت
محاربه و محاصره امر کرده ایشان امتثال امر عالیش نموده بتعجیل تمام کار جوش
و نقوب بنجه فولاد صفت که خاصیت سنگ آهن با ذات کبریت از برج و بارو
منهدم ساختند مقارن این حال یکی از سالکان طریق ارادت از عقب آمده عرض
که سلیمان بیجن اتفاق نموده یعقوب با بسیاری از لشکر آذربایجان بشروانشاه پیوسته
بر عزیمت کارزار دو سردار متوجه این دیار اند سلطان حیدر چون این خبر استماع
از ظاهر قلعه کوچ کرده باستقبال مخالفان در حرکت آمده در نواحی طبرسران با شروانشاه
و سلیمان بیک رسیده مانند ایشان بترتیب صفوف مشغول نمود و پس از تقدیم
از تقدیم مقدمات حرب و جدال آن فارس میدان جلال بمیدان قتال ...

بکار بجولان در آورد و روی بسوی آسمان کرد و در حین طلب [illegible] زد و ضرب دشمن
و دسته های شباب قدم هنگام حمله بسیار از آن سردار افکن با دامی بحوای [illegible]
حیدر صفدر [illegible] اقدام نمود و رغبت صوفیان کثیر الاخلاص [illegible]
مواعید اجور [illegible] و [illegible] شروع در جنگ [illegible] نموده
نفر نموده آنحضرت عمل نموده رایت مریخ سعادت برافراشتند و مجاهد [illegible]
شمشیر را [illegible] بدین [illegible] کار [illegible] مشغول داشتند و [illegible] انتخاب [illegible]
تیغ کین از غلاف بیرون آورده دستوران در میدان نبرد [illegible] گشتند و [illegible]
[illegible] سبحانی را [illegible] گسیختند و در آن روز هلاک [illegible]
و زان [illegible] شجاعت حیدر صفدر [illegible] بار [illegible]
[illegible] اجسام این قوم [illegible] خروج
[illegible] ایشان فتح نمود و [illegible] صفوف فریق [illegible]
دفعه دیگر بدان رسید که [illegible] سلطان [illegible] سلیمان ترکمان [illegible]
حیدر توان در مقام محاربه در آمده بضرب نیزه [illegible] و قوت دست [illegible]
زین بر روی زمین افتاده آنحضرت چون [illegible] سعادت [illegible] والعافیه [illegible]
از زمره سرداران بود [illegible] دست [illegible] افتاده را از خاک برداشته [illegible]
امان داد که [illegible] که چند روز دیگر او در معرکه با شوکت [illegible]
طلب [illegible] را از [illegible] شاه [illegible] مصون مانده [illegible]
[illegible] رسید [illegible] گشته [illegible] جهان [illegible] نمایند [illegible]
بر صف دشمنان حمله کرده بسیاری از آن قوم [illegible] از خاک هلاک انداخت [illegible]

بان رسید که از تیغ جهان افشان آن [illegible] فرمان جمعیت شروان شاه و سلطان
ترکمان احتراق یافته [illegible] تقدیر بیرون آمده [illegible]
نجات [illegible] آنحضرت [illegible] و عرفات [illegible]
در شعبان سنه ثلث و تسعین و ثمانمایه روی نمود آنحضرت در صفوف شهدا [illegible]
مصیبت [illegible] اشک خونین از دیده [illegible] صوفیان [illegible]
و [illegible] طینت را از وقوع این قضیه [illegible] ثبات از جای رفته و ادی
[illegible] شاه سلیمان [illegible] ایصال این خبر [illegible]
پادشاه [illegible] و جسد مطهر آنحضرت را بعد از تجهیز و تکفین [illegible]
[illegible] در موضع [illegible] مدفون ساخته رایت مراجعت برافراشتند مدت [illegible]
بیست سال و کسری بود [illegible] بعد از شهادت سلطان حیدر [illegible]
سلسله صفویه [illegible] در دارالارشاد اردبیل جمع آمده دست [illegible]
آنحضرت [illegible] سجاده هدایت [illegible]
بر روی اهل سلوک [illegible] این خبر [illegible] در اقطار [illegible]
از [illegible] سلسله [illegible] رفیق [illegible] در گاه سلطان
پادشاه آمده [illegible] سلطان حیدری [illegible]
مقال [illegible] هر چند [illegible] چون [illegible]
و یعقوب پادشاه [illegible] سلطان حیدر [illegible]
را [illegible] همت [illegible] بر [illegible] در [illegible]
آنحضرت سلطان علی پادشاه [illegible] صاحب قران سلطان شاه [illegible]

و برادر دیگر ابراهیم میرزا و والده گرفته بشیراز برد و بحاکم آن ملک منصور بیگ پرناک
سپرد و آن سردار این خدمت انجدیم را بتقدیم رسانیده منصور بیگ پرناک
ایشانرا در قلعه اصطخر مقید ساخت و حدت شرارت نفس خونریز او در السنه و افواه عوام
اکا داده احت بر بعضی از مردمان دولتخواه یعقوب پادشاه عرضه داشت نمود که
القصه و رشتنیان مجالس اطلاق مهابت دولت فرمان جزای عرصه آفاق نسبت
مقید بقضا و ملکه سوء عقیده خویش یاد گشته در قتل ایشان مبالغه نمود القصه آنحضرت
قریب چهار سال و نیم با والده و برادران در قلعه گرفتار و صورت فرج که همیشه منتظر آن
روی نمی نمود تا وقتی که اراده منتقم جبار و مشیت نجات دهنده محبوسان گرفتار
حصول آن و تخریب قلعه سلطنت یعقوب پادشاه تعلق گرفت در بهارستان سنه ست و تسعین
و ثمانمایه که در منزل سلطان بود از منازل قراباغ که مضرب سرادقات جلال آن بود در ابتدای
زوال حرارت غریزی مباشر شکستن [illegible] رفت محلی از بنا واقعه آنکه در آن اوان
که یعقوب پادشاه از فرط محبت بلی ضرورت [illegible] از خود جدا نکردی و هنگام
دوری صوری ضروری مضمون انی اخاف ان یاکله الذئب بر زبان آوردی
گرگ اجل گرفتار گشت و مادرش هنوز در الم ماتم پسر بود که از بن دیده و دست محنت
درگذشت و هم در آن هفته معاذ مرض [illegible] یعقوب سلطان استیلا یافته
رااز آن مجلس خلاصی داد و ابواب نجات بر بسیاری گرفتاران و محبوسان بگشاد و لاجرم
یعقوب پادشاه شباهت این داد و از شکر کمی الحنیفه اقتدا جسته [illegible]
کرده بود و از قهر دولت برخوردار و در عنفوان شباب جوانی فوت شد
نسبتش منقطع شد نظم هر دیگر بکی ز [illegible] از کار خود فرو گذار روز دو

روشن است فعلهای تو در بن روزگار — در هر کدام قرن که خواهد روی کشد
چو بد کردی مباش ایمن ز آفات — که واجب شد طبیعت را مکافات بعد از
انتقال یعقوب پادشاه از جهان فانی و خروج رستم پادشاه ولد مقصود بیگ
بن حسن پادشاه که برادرزاده مهد علیا حلیمه بیگم آغا بود و بایسنغر میرزا ولد یعقوب
پادشاه که بعد از پدر بامداد صوفی خلیل و امرا موصلو و بیاک بر تخت سلطنت
و آذربایجان نشسته بود و در بن خروج رستم پادشاه ممالک تبریز و بعضی از
آذربایجان را در تصرف خویش آورد و غبار نفار میان شروانشاه که پدر زن
بایسنغر میرزا بود و رستم پادشاه برانگیخته شد تفصیل این اجمال آنکه چون شروان
شاه بر تسلط و استیلای داماد خویش بایسنغر میرزا در رستم پادشاه مطلع گشت لشکری به
بایسنغر میرزا داده او را با نتزاع ممالک موروثی از دست رستم پادشاه ترغیب نمود
رستم پادشاه بعد از حضور این امداد و ترغیب صلاح دولت خویش در آن دید که حضرت
سلطانعلی پادشاه را با برادران از قلعه اصطخر بیرون آورده مصحوب ایل سلطان
بجانب شروان روانه سازد و تا طایفه صوفیه و منتسبان سلسله صفویه تیغ نزاع از
نیام انتقام کشیده در دولت شروانیان و امرای بایسنغر را ایشان را گشته بلی
دهند و این جرات موجب آن شود که فرمان فرمای ممالک عراقین و آذربایجان
باو قرار گیرد لاجرم از پی این اندیشه کسی از معتمدان را بقلعه اصطخر ارسال داشت الارقام
بروج خلاف را برنظیه [illegible] وصول ایشان انجاع فاخره و نقود و اولاد
نموده مصلحت مذکوره را از ایشان التماس نمود و التماس او را امیدوار [illegible]
سفر شروان مشغول شدند و چون خبر اطلاق و رای آن مشهور آفاق با قطار امصار رسانید

از سالکان طریق اخلاص و یار با فکان جرجم اختصاص صوفی در ظل رایت فتح آیت
سلطانعلی پادشاه جمع آمده بحضرت مرافقت و موافقت سلطان متوجه مقابله
و مقاتله امیر را بالشعر شده و چون بسر آب کر رسیدند سپاه مخالف از آنطرف
آب پدیدار گشت و هر دو لشکری قرین لجه و قرین فی الشعر کنار آب را معسکر
ساخته یکدیگر را از شر تیر جراحت می نمودند و هر روز در کنار آب آتش جنگ اکثر
بود و چون روزی چند حال بر این منوال گذشت و از آن دو طایفه جمع کثیر مقتول
شدند امیر را بالشعر لی بسبب ظاهری بجانب شروان مراجعت نمود و سلطان
در ملازمت سلطانعلی پادشاه روزی توجه … نمود و چون رستم بیک را
رعایت جوانب و لا و حضرت امیرالمومنین سلام الله علیه حمایت نمود و از جانب
مخالفان کونه ادنی معاندان کشش فراغبال حاصل شد حضرت سلطانعلی پادشاه
را با برادران خیر خواه رخصت داده که بدار الارشاد … رفته چراغ دودمان صفوی
که روزی چند … امراز … با محبت و دشمنان … و منطفی گشته بود
طالبان اقتباس انوار فیض آن خاندان را بمطلوب رسانند و آن صاحب … و لیان
بعد از طی منازل در بیابان … قرب بمقصد رسیدند از ارباب اعتقاد و اهل بلد
و … بسیاری مواکب کواکب مراتب ایشان را استقبال کرده به تقبیل پا …
قیام ایشان مستفیض شدند و پس از انتشار آن … ظلام الکار …
… هرکس … سلطنت … اعتقاد …
سعادت … بدیشان سعادت نشان ایشان …
و … زمانی … در … جمیع … آمده بودند

در فطاهر … و بار … واخت وانفصال آن روشنی … بر رستم پادشاه
رسیده و توهم نموده که از آن جهت مبادا پریشانی بمملکت وی راه یابد بنا بر آن
یکی از معتمدان را با حیل فرستاده تا حضرت سلطانعلی پادشاه و برادران
کامکار نامدار را باز … اورده و ایشان بالضروره امتثال امر او کرده متوجه
اردوی او گشتند و بعد از وصول بمقصد رستم پادشاه چند نفر از ملازمان
خود را تعیین کرد که آن نور عالم و عالمیان را با اخوان محترم نگاه داشته از طایفه صوفیه
و قزلباش کسی بجانب ایشان نگذارند و در آن اوقات بسیاری از مریدان پاک اعتقاد
و معتقدان مخلص … ملازمت آنحضرت آمدند و نذورات و تحف از اطراف …
می آوردند و چون رستم پادشاه حکم کرده بود که جماعت در ملازمت ایشان نرسند
لاجرم بعد از تقبیل بساط ارادت … بجانب مسکن و اماکن خویش توجه
می نمودند بالاخره رستم پادشاه از آمدن ایشان توهم کرده در وقتی که
از قشلاق خوی متوجه ییلاق بود قصد نمود که شمع … سلطانعلی پادشاه را که
اولاد سلطان حیدر بود شهید سازد و از جاده سعادت منحرف گشته خود را
در عقوبت شقاوت اندازد و شخصی از محبان خاندان مرتضوی از قصد وی خبر یافته
در حال خیال آن بد فعال را بعرض سلطانعلی پادشاه رسانیدند و آنحضرت
… حیات او … خبر میداد حضرت شاه و … لشکر سلطان
شاه اسمعیل و سید ابراهیم را مصحوب خود کرد … از اردوی رستم پادشاه
بیرون فرموده … از … جای توقف نموده … مردان
وفاکیش مخلصان … بسیاری … سلطانعلی پادشاه جمعیت کرده …

شدند و رستم پادشاه چون از رفتن این سلاطین آگاه شد ایبه سلطان با فوجی
از دلاوران مثل حسین بیگ شیخانی از عقب ایشان ارسال داشت و ایبه جبه
جنگ پوشیده بسرعت تمام بطرف اردبیل در حرکت آمد و در روز دیگر که
نزدیک آن بلده رسیدند سلطان علی پادشاه منکشف شد که اراده تقدیر
کنندهٔ موت و حیات متعلق بآنست که آنحضرت از تیغ زهر آلود مردم رستم
پادشاه شهد شهادت چشیده رخت هستی ازین جهان فانی بصوب عالم جاودانی کشد
و بعد از انقضای ایام ظلام طغیان معاندان دین و ظلمت استیلای دشمنان آل
امجاد رسول رب العالمین از اشعهٔ لمعات سیوف شاه سکندرنشان صاحبقران
ارتفاع بارقه صبحگی از فروغ ماهچه رایت نصرت آیت لسان صبح سپهر شهود
منور خواهد گردید نظم چشم داریم از آن شمع سعادت پرتو که جهان را دهد
روشنی از سر نو لاجرم امرای صوفی را طاقت نمانده از وقوع این واقعه درد و
و تاج و دستار خویش از سر برداشته بر فرق ماتم نشستند و همان ساعت مقدمه
لشکر ایبه سلطان ظاهر شد و داد و فریاد شورش بآسمان و نفیر و تمامی آن
سلطان صورت علی بسرعت سلاح جنگ پوشیده بر سمند صباخرام سوار شده با مخالفان
محاربه می‌نمودند تا وقتی که فارس فوج کثیر العدد جان از مرکب بدن جدا گردیده و بعد از
وقوع این قضیه مراجعت معاندان خاندان صفویه حضرت شاه جلیل شاه اسمعیل
باستصواب امرای دولتخواه همراه قضیه در میرزا ابراهیم و قرب دولت
کس از مریدان این سلسله از ممالک محروسهٔ رستم پادشاه بیرون رفته بجانب گیلان
نهضت فرمود و چون قرب بولایت لاهیجان رسید حاکم آن سرزمین کار کیا

میرزا علی که از سایر سلاطین گیلان بعلو شان و کثرت تیغ و اقران امتیاز داشت
باستقبال موکب خلافت مآل آن مظهر اقبال بیرون آمده و بعد از تقدیم مراسم
تعظیم و تکریم که شیوهٔ اهل کرم بود و حصول خبر مقدم بر زبان آورده آنحضرت را
بمعمورهٔ آن ولایت در آورد و در منازل بهجت افزا از مر عذوبت آب و لطافت
هوا جهت سکون آنشاه فرخنده دودمان مکانی لایق تعیین نموده خوان ضیافت
بگسترد و ابواب نعم بر روی مهمانان عزیز گشوده قدم شریف نثار مقدم
شمرده هر چند رستم پادشاه و الوند بیگ و سلطان مراد با وجود استیلا کس طلب
نواب همایون سکندرنشان صاحبقران نزد کارکیا میرزا علی فرستادند اصلا
قبول ننموده و انواع خسارت و فضاحت بخود راه داد و از این اخلاص معاهده
و بعد از انقضای چند ماه میرزا ابراهیم را هوای وطن بسر افتاده تاج دوازده
ترک حیدری را که کسوت منتسبان خاندان صفوی بود از سر بر داشته کلاه که
شعار ترکمان است بر سر نهاده رایت توجه بصوب اردبیل بر افراخت و در آن
الا دشاه و با اجل موعود رحلت فرمود اما حضرت شاه باوقار تا زمانی که از حضرت
فتح انصار و نصرت دشمنان بدکار نیافت از ولایت لاهیجان در حرکت نیامد و بعد
حرکت از آن ولایت بطرف آذربایجان شتافته بمساعدت طالع تایید کریم ودود
ابواب کشورگشائی مفتوح فرمود و تفصیل این وقایع درین بحث که تقریر می‌نمود
مقرون بسعادات خسرو جلیل ابوالمظفر سلطان شاه اسمعیل علیه الرحمه و الغفران
ذکر ابتدای دولت و شروع در نظام کبری مقدر بمقدر قدر و قضا و پادشاهی هستان الذی عز
و علا در جبلت صاحب قطعی هر چه ابداع نماید یکی تا انوار اظهار آن بصرف سازد

ونیکی موجب زیرا بودن حیح بوقلمون کل امر بوقفه مرهون ما ان وقتی که از نیکو
مقدر گشته در رسید جنگ نیست هدف مقصود کار گر نیاید غرض از عرض این
مقدمات بر عبادت آنکه چون شاه رضوان بارگاه غفران پناه در روز سه شنبه
هجدهم شهر رجب المرجب سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه بطالع عقرب موافق طالع حضرت
امیر المومنین علی صلوات الله علیه و آله در جسم دل و جان جهانیان مزال گردید
زمین را از تشریف ذات میمنت قرین بر هو وج برج حیح وارد و زبر او از نور
نور جهان افروز از حطیات آن مهد او فیاض نصوب پذیر شد تمر بر سید که از تمثیل
لسان بشر اسو یا وصف حال خلاف آن کرده یار سن بر عیش کمال تمام گذشته بود که والد
غفران پناه او شاه حیدر را بر اول یا سلطان سلطان حیدر شربت شهادت چشیده چون
در جلب و علت آن پادشاه شکر دینان مناسبت کشور ستانی و عالم گشایی
مخزون بود همواره خاطر دریا مقاطر متوجه آن بود که تیغ جهانگیری از غلاف قسمی بر برآ
آورده حسن ستی معاندان آکس یا از شعله جانسوز بر احترق نماید و روی زمین را
تا آب آتش نشان از لوح وجود مخالفان پاک فرماید چون این تشریف آنحضرت در سال
منقضی شد همراه والده و برادر سلطان علی میرزا در قلعه اصطخر محبوس گشتند و چهار سال و
در آن محل بودند و در اواخر شهر شوال سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه از قلعه بیرون آمده باز
تشریف آوردند از عمر مبارک آنحضرت سال و نیم منقضی شده بود که گیلان لاهیجان
و در آن عهد و دیر مدت شش سال او کسری تشریف داشتند و در آن اوان فوجی از صوفیان
صادق الایمان که در حوالی لاهیجان آمده در ملازمت آن نواب سلطنت بی سایه
و نواب صاحبقران در آن صغر سن که تیر و کمان در دست بصید مرغ و جانور مشغول
بودند و لحظه لحظه از آنحضرت خوارق عادت بسیار از آن ملاحظه نظر دیده در دکا

تاریخ

ولد

می شد با صغر سن و علو نهاد با آن محسن که هر یک دلیلیست قاطع بر عدم تحقق آن و بغیر
الهی خاطر شریف او در قوت نگاه میداشت و از آن نکته بعضای فعل نمیکذاشت اگر بعد از
انقضای مدت مدید آن پادشاه صاحب تأیید در ولایت لاهیجان و آن تحقیق
هدایت هادی غیب و دلالت لاریب رای صواب نمای مقتضای آن شد که از آن
غربت بیرون آمده بجانب اردبیل توجه نماید و از شرف زیارت مرقد آبای بزرگوار
و اجداد و عالیمقدار شرف و این آن یافته فرماید و بعد از استمداد از ارواح مطهر
غزیران برجمیت کشور گشایی شده در رواج روز گار ضلالت شعار و دوام
بازمره از جان نثاران اخلاص پیشه و مریدان صاف دل اشتیاق از انفاس طیبه ای استشمام نمود
بنده آن المقام بخشی طفلین لا ربی است لاجرم اکثری مریدان جان بسته جان گداز
بر میان بسته و بعد از حصول این عزیمت و اتفاق را بجا بر عزیمت آنحضرت کی از خصوصان
آن حضرت شاه دویر امیر مذکور و استخاره نزد کارکیا میرزا علی در سال اثنت شمار الیه مجلس
دولتخواهی توسط انعقاد عرض کرد که اگر چند روزی دیگر این عزیمت در حیز توقف
توقف نمایند انسب خواهد بود زیرا که اعدا بر فور انتصار و اعوان استظهار تمام دارند
و چندگان صغر السن و قلیل العسکر تمکین که تاب مقاومت انجماعت نیارند تامل از آن که
بود و کار را صلح کبیر معنوی جانبشانی که کرامت فرماید چه صوری در تیه استغراقش معلوم
و عنایت گشته دارباب دل رسیح مکانی را که میان مدن السعید بعد و ل سیف
هویدا کرده اند نقطه انتاج رایت استدلال بر علو منش که توان ذات ماجرای
او و حضرت امیر المومنین و امام المتقین مقام غالب کل غالب و مظهر العجایب
و مظهر الغرایب علی بن ابی طالب علیه السلام تشابه که آداب بارها تمام بوده تعلیقات

ادب بخشندند نصایح ارباب حسب است خصوصی از شیبها فیض قضا در عالم رو نما گردیده
کلام ملک علام می نماید بعد از انشاء چند روز دیگر در همان مکان توقف نموده از
لی طلب رخصت مقصد مات فرموده او فرمود که کتابت سیر ... که ذات آنحضرت در این
عزیمت جازمست و کلمات نصیحت آمیز وی مساعد نیست کرده بالضروره برفتن
آن پادشاه اسکندر نشان رضا داده بهنگام بیرون آمدن از آن پادشاه دین پناه
از انجمن ملوک همیون و مرافقت کرده آنگاه آن صاحب قران و اتباع راه ...
گرد و بعضه خوانین رجعت فرموده آن پادشاه اسکندر نشان و آفتاب حق افروز
باهل سوز از مطلع کمال و افق جلال ابواب حقیقت انتمای ... بعد ...
بفرح الموقنین بطلوع و بروز رسید بعد از آن آمدن پادشاه اسکندر نشان از گیلان
در منتصف شهر محرم الحرام سنه ... ذکر از سن شریف آن ممکن دوازده
سال تمام شده بود از تعسل لاهیجان بیرون آمده ساحت ارجوان از ملوک ستاه
که از محات همان ولایت است نزول اجلال فرموده بواسطه شدت سرما و کثرت
برودت هوا از آن زمستان قشلاق در آنجا ارجوان نموده بعد از بسیار و گذر
روزگار صعوبت اردبیل در حرکت آمده و بهدایت عنایت ملک قدیر وارد شاه ...
بوطن مالوف و مولد معروف رسید و سعادت زیارت حضرات قدس ... ما
و اجداد عظام را دریافته از بواطن طیبه ایشان در تحصیل مقاصد استمداد نمود
آنگاه بعد الحق ... مبارک آن شریف برده ... پرستش حق ... آنجا
کودران اقامت داشتند و بسبب کثرت عیال و محافظت اموال ...
در سفری ... داشتند مشغول نموده از احوال ایشان معلوم فرمود که ... بیک ...

گودران زمان حاکم اردبیل بود و نصرت ... احمد طالش ... توی ...
جابران و غدرهٔ سفر در دل او ترس پدید گشته باحضار عبدی بیک شاملو و تواجی
و حسین بیک لله و خلیفه الخلفای خلفا بیک طالش و غیرهم از ملازمان سده
سدره انتما حکم فرموده و ایشان امتثالاً لامره المطاع بحضرت درگاه گردون
اشتباه جمع آمده در خلوت خاص باریافته آنحضرت در اختیار سفر و حضر
با ایشان مطارحه کرده همگنان جانب سفر را که مختار آنحضرت بود ترجیح دادند
و بعد از اتفاق ارباب وفاق عزم مشورت در میان انداخته که کدام طرف
از اطراف عالم توجه توان فرمود اجماع زبان ادب بعرصه داشتند
که هر طرف که رای صواب نمای شاهی اقتضا نماید بصواب اقرب خواهد بود و مشهور
صوری و معنوی نقاب از چهره مطالب خواهد گشود و آن اعلیحضرت ...
فرموده که لایق دولت با دارانست که اعلای اعلام دین خاتم النبیین ...
ساخته طرف گرجستان و غزای کافران توجه نمایم و بسروی بازوی ...
ذوات کفر را از جاده گیتی بر داشته و در سلک ... ان ...
بسته ... که این امر مفتح فواید عظمی و صورت سعادت دنیوی و عقبی است لیکن
مناسب آنست که روزی چند توقف نمایم تا قاصدان و سرعان باطراف ...
ارباب ارادت و طالبان افادت را از داعیه محاربه و جهاد با اهل فساد آگاه
گردانیم تعیین که بسیاری از آن قوم باردوی همیون ملحق خواهند شد چه از غازیان
دلاور ... جلو و غیره زیاده از سیصد نفر در موکب ظفر ... حاضر نیستند ...
تدبیر معقول افتاد و در حال کسان از پی این مهم باقطار ولایت عراق و آذربایجان

بمیان طالبان فرستاده شده و خود بنفس نفیس متوجه الوس اوقات استاجلو نیز
حسب الحکم بمجرد قدوم مسرت لزوم بمیان ایشان رفت او را در خانه علی‌خان
است بدربار با سلیمان خان و تکلو زده آورده و تمامی ریش سفیدان و سرداران
اویماق مذکور برفاقت او باستقبال شتافته حکم جهانمطاع شرف نفاذ یافت
که خانه کوچ و پسران خود را بطرف روم فرستاده بسفارشی بسلطان بایزید گورکان
او فرمان‌های روم بوده نوشته جواب ایشان دریافت [illegible] بوده
طریق جانبازی بتقدیم رسانیده و چون این خبر باطراف امصار رسید که جماعت
استاجلو از مرد و زن همراه اردوی همایون [illegible] جمع شدند دیگر
قات راسل شده فنون فنون از اصحاب اخلاص دولتخواه از دیار روم و شام
ذوالقدر رو بدربار گردون کار عالم پناه جمع شده آن جماعت در ساعت سعادت
مقرون در حرکت آمده بطرف قرا ایغ و کوکچه دکز نهضت فرموده در اثنای راه
بعرض رسید که یکی از [illegible] پادشاه موسوم بسلطان حسین بارانی با جمعی از سپاه الکای
طریق پریشانی در نواحی کوکچه دکز مقیم گشته با لشکر فتنه و فساد [illegible] و باستظهار
دارد که بر سمند مراد نشسته خسرو صواب‌نما با امرای صاحب رای در دفع طغیان
و رفع سخنان باطلان از قرعه مشورت میان آورده در خلال این احوال یکی از
آستان سپهر نشان معروض داشت که از نزد سلطان حسین کسی برسم رسالت آمده
اگر حکم اعلی نفاذ یابد [illegible] بساط ملازمت نماید استسعاد یافته آن قدوه [illegible]
با حضار رسول الحکم فرموده مقربان سپهر مرتبه حسب الاشاره او را بمجلس عالی آوردند
و ایلچی مذکور [illegible] اخلاص خاکسار نیاز و ادای مراسم دعاگوئی زبان خجسته

نامه که از نزد سلطان حسین آمده بود بنظر اشرف در آورد و مضمون آنکه لطف کرده از جا
تشریف آورده بنده که عبودیت بر میان بسته و رشته وفاق از مخالفان دنیا
باستحکام گسسته رابطه یکجهتی و دولتخواهی بسبب ثواب بنای استحکام داده
خبر وفاق از رواج اظهار وفاقش باشمام نفاق آمیخته بود و باستشمام رسیده بود
که این سخنان میان طینتش از اصل و بنیاد وجهی ندارد و در جواب کتابتش
معذرت مرغوب نوشته قاصدش را رخصت داد و در باب توقف چند روزی
درین منزل افراخت سلطان حسین که دانست که اقبال آن مرجع جاه و جلال
او را از آنجا بجانب مرحمت بار توجه فرماید با جمعی از معتمدان و [illegible]
آمده در درگاه سلاطین پناه [illegible] رسیدن زمین نیاز [illegible] دعای
دولت خاقان نمودند و عرضه داشت که اگر مقام این احتشام از رسیدن پادشاه
گردون وقار علام [illegible] حاصل نماید [illegible] نوبت دیگر قوم قرا قوینلو بر طریق
ضلال قائل گشته [illegible] ابنا [illegible] کرده با حضرت به اقتضای حکمت
مصلحت وقت [illegible] سحاب [illegible]
سلطان حسین بارانی توجه فرموده در خلال این احوال از صوفیان اخلاص شعار
و غازیان جلادت آثار که از پی احضار ایشان قاصدان باطراف و امصار
فرموده فوج فوج باردوی کیهان پوی ملحق می‌شدند و روی اخلاص بآستان
ظفر اختصاص نهاده و بالطاف و نوازش قوی دل و مستظهر می‌گشتند چنانچه در حین
توجه موکب [illegible] بجانب لشکر سلطان حسین هزار [illegible] نفر از پیاده و سوار
در پای علم نصرت اثر مجتمع گشته بود و چون حوالی اردوی سلطان حسین بارانی از [illegible]

و در وقت ملازمان ظل سبحانی مانند کار اشتغال به راه حسین زنار کرده برای علاج آن
خسرو نامدار پسندیده که موافقان جوشن اعتماد و با مخالفان برگشته و فساد و امر انجا
فرمان داد که عساکر نصرت مآثر موضعی را که از مسکن اتباع سلطان حسین انفصال داشته
باشند بمضرب خیام همت انتظام گردانند و امتثال فرمان همایون کرده موضع مناسب
محل نزول اردوی خسرو صاحب کمال کرد بالقصه آنحضرت روزی چند که در
جوار مشار الیه بسر برده تجدد دریافت که از قطرات موهبت صورتش بحر فایده
وت معنوی در اراضی اعمال نمی روید و گلی که از نفحات موافقت ظاهرش شکفته
گردد از اعتبر مستنشق است آنچه سعادات سادات کسی کرمی بود لاجرم از آن منزل
عازم کوچ گشته سلطان حسین از عزیمت آن خسرو گیتی ستان آگاه و اطوار
طلب داشته گفت که عادت نواب مالک رقاب از طریق مناسب دور است
خدام عالیمقام این بستان عرش نشان معاودان این مشام از مساعد مرام محروم
لایق آنکه نوبت شاهی از این دولتخواه جدایی اختیار نفرمایند تا بنده با مداد و معاونت
آنحضرت اساس دولت دشمنان خیمه فلک التماس را با خاک یکسان سازد
چون گذشتن را در این دعوی غرضی جز از این بسته خاطر معلوم داشتند و جواب
سخنانش مقدمات القا نمودند که شعر مجو برانگیزی من بعد توقف با شاه عالم پناه
انگاره درین دیار از جمله محالات است و صرف اوقات همت ساعات در آن ولایات
از قبیل ممتنعات پس استماع این مقالات سلطان حسین امرا را رخصت داده با خود
قرار داد که بوقت فرصت بر اوج خلافت را در حضیض علبرا از رتبه و کان
باز داره و شهسوار مضمار اطلاق را در مضیق بسته نگاه داشته در تحت اقامت محکوم گرداند

بعد از

هیهات هیهات مقیم گرخاک را اقتدار کجاست که سیاره افلاک را از ربل
در برجی توقیف فرماید و مفلس عدیم الاستعداد را استطاعت آن کو که گوهر
در شاهوار را بدست در درجی مخزون گذارد القصه ازلی حصول این مطلوب مجنی
پس عزوبت طرح انداخته از حضرت شاه دین پناه و مقربان درگاه التماس
نموده که آن صحبت را از حضور ذوات گرامی زینت بخشند و آنحضرت چون
بر باعث رغبت بزم اطلاع یافته بود و بنا برعرض بنده به فراغ استراحت خود را باز
هم اعتبار نمود و حسین بیگ لله را از خود دلگاه داشته شاملو بیگ و عیسی بیگ
را بمجلس سلطان حسین فرستاد و ایشان عرض مرض که عارض ذات همایون
شده و عذر تشریف آوردن گفته بصحبت نشسته سلطان حسین را تعذر ملاقات و وقوع را مسموع
داشته چون صحبت نزدیک بتمام رسید امرا از روی خصومت فتنه بلا ازمت شاه
شتافتند و آنچه در صحبت گذشته بود از اقوال و افعال همه را بعرض رسانیدند جانفزای
سکندرنشان باتفاق ایشان مصلحت در آن دیدند که شب سلطان حسین کوچ کرده منزل
حجر سعد را بیت الشرف کوکب سعد مقر خلافت کردانند باران در وقتی که خسرو خاوری
از مرحله سپهر برین نهضت نموده روی زمین را از ظلمات مجهول خود ظلمانی ساخت
و در فضای فلک شمع و مشاعل انجم نمایان گشته کیف تمام از کمال کبریای جهانبانی
بزم دانایی را زینت و شعوری انداخت کم جهانمطاع آفتاب شعاع بصدد ترتیب
گردانی اردو و منازل خوبش را از مشاعل و انقیاد بر ریسمان بروج فلک نمایانی یافته
در تهیه اسباب کوچ مشغولی نمایند و لشکریان انقیاد حکم واجب الاذعان نموده
و آن شب را فروزان که هست در رکاب دولت انتساب پادشاه کامیاب مقصد

در حرکت آمدند و در آن شب ظلمانی بر سلطان حسین راقی و اشباع تبار بکثرت مشعل روشن ساختند که از شمع بزم سلطنت از انتقام کوچ کرده باشند اما مصباح کواکب مصابیح کواکب از آثار مشعل آفتاب اثر دیده شهود مقصود کردند سلطان حسین رسید که با دستار سعادت یاراز ان و یاز بجانب حصور سید توجه فرمود و بدست لاجرم بداست یار از اعمال و راحد ان مرجع قتال و آراء بانداز عقب آن شتا مجاد اعلان کرده بعساکر ظفر اثر رسید خاقان صاحبقران از کثرت مخالفان اندیشه نکرده و پای ثبات محکم نموده و خوف عظیم در دل مخالفان جدا ساخته و روی بوادی رجعت نهاده در زاویه خمال مشکن گشتند و خسرو ربع مسکون قریب عنایت کریم بیچون بمنزل مراد رسید چند روزی بفراغ بال و قوت گذرانید انگاه از انتقام به قوزالام رفته امور ضبع را محل نزول اجلال کرد از تفصیل آن مانیشا و بحکم باید دید ذکر انتصاب قراجه الیاس از قبل حضرت صاحبقران چون سلطان درای ارادت خاندان مرتضوی و منهدمان طلوع کوکب اقبال شبستان دودمان صفوی از شروع خلف شاه اعظمی در مدارج ارتقا اکا گشتند با عرض نوامیس ورد و جانب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله صدافت نمود و از وطن بیرون آمده دولت صحبت روی بدرگاه خلایق پناه می‌آورد و از جملهٔ آن جماعت حق شناس قراجه الیاس بایبردلو بود که با طایفه از مردم روملو از مقام خود حرکت نموده بقصد فوز زیارت آستانه متوجه گشته علیه آن امالت بناب کرده بود و در قطع مراحل و منازل نموده کل فرو داده نقش عقیدتی بود سرکش قریب موضع قلعه دانست حکم بر مقصد اطلاع یافته از حصار بیرون آمده با ذی خاقان کرده

بلاد و ضیافت گسترانیده و بعد چند نفر از رفیقان او را در مکان باز داشتند و بعد از آن خون جمعی از خیل جهان داری ایشان را مامور کردانیده و بعد از رعایت اصحاب بغرور اراده کار مردم خونین را بتاراج اموال و غارت احمال ایشان امر کرده غبار کار زار برانگیختند و غازیان بقدر رسد طاقت و توان در دفع و منع آن ظالمان کوشیدند بالآخره بر راحله تجرد نشسته متاع جان از آن مهلکه بیرون بردند و در مقام قوزالام بار دولت بکثیر الاحتشام ملحق شدند و قراجه الیاس بیان رسید و از حضور جنت عبد مستان سپه اساس انفعه کرده و امر دشمن داشت از استماع آن نیک دل غضب با و تشاهی عالی جاه حرکت آمده بصوب قلعه متوجه و نهضت فرمود و آن مرز و از توجه عساکر ظفر شعار آگاه شده حصار را بیکی از معتمدان خویش سپرده و راه فرار پیش گرفته سری بسلامت از منزل آفت برده و جهان گشایی قوچی الیمدانلی بشاه ملی که شاه انجم سپاه تمشیر جون انتقام از نیام شام بیرون او رده دم رسام و بستان قلعه گردید در آب حصار را فراخت باد و لاوران جنگجوی و تندخوی بظاهر قلعه رسیده و بتاراج اموال اهل ضلال فرمان داد و ایشان در مقام مقابله در آمده غازیان غضنفر صولت و نهنگان دریای جلالت بسر پنجه مردی و مردانگی و بر نیروی بازوی فرزانگی بر شهر ستان ابدان دشمنان استیلا یافته طلسم اجسام ایشان را با خاک برابر ساختند و بروج حصن جمعیت آن قوم بضرب گرز گران چون حک و انخساف رعد خیک شدند و ختنه القصه جمعی کثیر از آن طایفه بچاک مذلت افتاده عساکر منصوره با غنایم موفوره عنان توجه بجانب ارجان از راه قراق انعطاف داده از آن مقام بمصلحت ییلاق موضع سار و وه فانیشانند و بار کا

جاه و جلال و شاه دوران ابهت و استقلال بر اوج سپهر بجم اقبال برافراخته در
مقام بصره بر شاه کرده و این غلام رسید که در بین نواحی [illegible] هجوم گشته
هنگام و جدال و رفت بنده و [illegible] را از بیخ [illegible] سپاه و دو شاه [illegible]
افکن دلیران و دشمن شکن قاصد دفع آنجا نور شده و با این فره آن و واقعه سپاه
فی عدد و از مقر خود بیرون آمده پادشاه بر تهور و شجاع سپاه در یاد که در آن وقت
سن شریف از دوازده سالگی تجاوز ننموده بود بجنس سلیم و دفع از خصمی لئیم
در آمده و وجود [illegible] از شعشعه [illegible] و زخم [illegible] کشته و دختری [illegible] مردم کم
اسیر [illegible] شیر اجل کرد و بد صدای تیغ [illegible] لا اتقی [illegible]
سپهر انور [illegible] گوشه‌گان افلاک اهل زمین بر آن شد کرد و صد آفرین
از آن دو دلاور که بوده بجنگ [illegible] شیر و پلنگ و چون [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] کرد و [illegible] جهان [illegible]
و صواب دید امرای [illegible] از آن منزل کوچ کرده [illegible] از [illegible]
موکب ظفر نشان [illegible] رضوان گشت و [illegible] از طوایف [illegible]
هفت هزار کس [illegible] و القعده [illegible] و در [illegible]
و صوفیه [illegible] درگاه جهان پناه [illegible]
صحیح القول [illegible] از زبان [illegible] نقل نموده که [illegible]
ایشان داما [illegible] و اتفاق چون کوچ [illegible]
طعام [illegible] در خیمه [illegible] متوجه شده و بعد از [illegible]
در آن مقام [illegible] حرکت [illegible]

و سروران [illegible] در این باب [illegible] در میان او [illegible] و هر یک [illegible]
آنچه بخاطر رسید معروض داشت آن مالک رقاب [illegible] بعرض رسانید که
گفت من از [illegible] استخاره کرده و از روح [illegible] ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
استمداد نموده و به هر طرف که مرا ارشاد نمایند بدان جانب توجه خواهم نمود
صباح روز دیگر که سپهر اخضر به تنویر [illegible] طریق صواب برادران [illegible]
روشن کرد [illegible] عرصه افلاک نور فیض [illegible] الصباح را [illegible]
رسانید پادشاه دین پناه امرای دولتخواه را طلب کرده فرمود که دوش
هنگامی که [illegible] بزم [illegible] را از مشام [illegible] مجالس [illegible]
خاموش بود [illegible] بگوش هوش من رسید که مناسب است
که اول بجانب شروان رفته دفع [illegible] شروانشاه را [illegible] کوتاه
سازی و اتباع ذوی الاقتدار او را از تخت عزت بر تخته ذلت انداز [illegible]
از این [illegible] قوی دل شده [illegible] این بشارت [illegible]
زیاده ساختند و در رکاب نصرت [illegible] و الاحباب بصوب شروان
رایت توجه افراختند و چون [illegible] از انوار [illegible] آن [illegible]
مانند [illegible] علامی لوای دین [illegible] که همواره مطمح نظر [illegible]
خسرو [illegible] که [illegible] را [illegible] گردون [illegible]
اطراف [illegible] آن [illegible] از [illegible] وجود [illegible] پاک
کرداند و اهل [illegible] از [illegible] ساخته [illegible] هلاک [illegible]
و [illegible] از [illegible] وصول [illegible] حلاوت [illegible] انتظام [illegible]

اسلام بیرون آورده بسیاری از گرجیان را الی العذاب الیم و نار جحیم رسانیدند و غنایم
موفور و اموال نامحصور بدست در آورده سالماً غانماً متوجه اردوی همایون گردید
و حضرت شاه عالم پناه او را بالطاف پادشاهانه و اعطاف خسروانه نوازش
فرموده و از اموال آورده آنچه حصه دیوان می‌شد بر غازیان قسمت کرده هم در آن
ایام حکم فرمود که الیاس بیک ابیوردی بحوالی قلعه شنش رفته تسخیر آن قلعه سعادت
نماید و امیر الیاس با بسیاری از عسکر دوران ساحت شتافته انحصار نهضت نمود و کیها
چون از توجهش آگاه گشت قلعه را بمردم خود سپرده طریق فرار اختیار نموده
دلیران سعید که کین چون ظاهر آن حصن حصین آمدند باطن محصوران از تیغ کارزار
تیره و پریشان ساختند و اهالی آن حصار اعلام الامان فراز بر اوج برافراختند
و با تیغ و کفن بمسکن التماس آمده الیاس بیک را از اقوال و اوضاع آن قوم تفرس شد
که اظهار اخلاص و انقیاد ایشان از صمیم قلب و خلوص اعتقاد است لاجرم آثار جرائم
آنجمع را بزلال عفو محو فرموده و قلعه را در تصرف خود در آورده بزرگان آن حصار را
بدرگاه جهان پناه ارسال نمود پادشاه عدالت شعار رؤسای حصار را بالطاف بیحساب
اختصاص داده ایشان را بخلعت گرانمایه سربلند گردانید و ضبط و ربط قلعه بدستور
سابق بان طایفه داده رخصت مراجعت ارزانی فرمود و از آن منزل کوچ
کرده چون موضع استاباد از نزول اجلال و حشم پادشاه عرب و عجم معمور و آبادان
گشت شنش که از گرفتش آگاه گشته بود اقبال مثال روی تضرع و ابتهال بآستان
سعادت نشان آورده و لب از سودن رخ نیاز بر خاک عجز و انکسار زبان
باعتذار و استغفار گشوده جرم و کثیر العفو جرائم او را کان لم یکن انگاشت و انعام

دوزی

دوزی و اسبان تازی و قباهای طلا و کمر مرصع رایت عزتش را برافراخت و
شنش از این عطیه سرخوش گشته بموجب حکم همایون بطرف قلعه خویش شتافت گفتار
در عبور حضرت پادشاه از آب کر با استعانت سفینه بالهام غیبی و اشارت سماوی
کشتی دولت صاحب سعادتی که با هزار خطر از غرقاب حوادث بجزیره در لجه بیکران
جهان سمت جریان یابد اگر برکنار و انهار عظیمه بی سفینه و ذریعه جسر عبور
فرماید عجب نیست و دل برغلو می‌فرستی که در دریا و راه آب از حریم جلالت
صفت طهارت حاصل نماید اگر بکمر بحری یا معبر نهری ملهم گردد عجب نیست
شاهد این دعوی و دلیل بر وقوع این معنی عبور پادشاه با جنود راست از آب کر
شرح این اجمال آنکه چنانچه در موضع ارزنجان قرار یافته بود و بعد از تاخت
و تسخیر قلعه امتیس خبر رسید که درویش عازم شروان شده حکم فرمود که نواب
بهرام بیک قرامانلو که از اعاظم امرا و مخصوصان و بشرف مصاهرت آن پادشاه
عالیشان از همگنان ممتاز بود با زمره از مردم سپاه جلو و ذوالقدر قبل از
وصول موکب گردون مرات بکنار کر رفته از معبر قوین اولی عبور نماید و کیفیت را
ملاحظه کرده و اگر لشکر ظفر اثر از آن گذر توانند گذشت بعضی از دلاوران ناحیت
آن باز دارد و تا شروانیان تا وقت عبور سپاه منصور را نتوانند مانع آمد و بهرام
بیک حسب الحکم بکنار آب قره عبور بر آن ده معبر و بطریق محال نمود لاجرم سپاه
دو فرسنگ ساخته هر قسم در گذر حباب صفت خیمه برافراختند و در تهیه کشتی و جسر
مشغول شده طرح اسباب عبور را انداختند در آن اثنا شاه با قواب و خواص
بجزیرگیات بکنار آب رسیده دید که همگنان بکار کارزار مشغول گردیده

متحرز در حال بجانب بالای آب قدمی اند و انگاه عنان همت ابلق را انعطاف
داده مانند دو ورق بحرکت نسیم خجسته تنسیم بسم الله مجراها و مرساها در آب روان گشته
از آن بحر جسیم و نهر عظیم گذشت و مجموع سپاه در با جوش بحر خروش عمان صدیث
فلک مشحون اهل مسی کشتی سفینه نوح داده احمال و اثقال در حفظ صحت و سلامت عبور نموده
بود در آن طرف آب بار اقامت گشودند روزی دیگر که رایت فروغ ایت آفتاب
از ساحل این بحر زخار سیمان چشمه آب روان گردید و آثار رفتار شاه ثوابت
و سیار رسیاوران بحار و امصار رسید شاه کامیاب از کنار آب کوچ کرده
و بجانب مسکن دشمن توجه فرمود و از دو آب دیگر که بغایت عریض و عمیق گذشته بصوب
شماخی نهضت نمود و پیش از وصول منزل کلد بکلن تحقیق از آن انجمن بعرض پادشاه
خصم شکن رسانید که شروانشاه گفت که اگر او به حق جد و آبا آنچه باید روی آرد
بود و نوعی رسید القصه شروانشاه گفت که اگر چون از توجه سپاه نصرت پناه آگاه
گشت با قوجی از جمله سپاهی قلعه قبله که گنبد فلک خود مند سریع الانتقال برشرفه
برج فلک مثالش نتواند رسید و باز بلند بود و از فهم ارباب کمال پرواز
قصر رفعتش کجا منزل تواند کرد به رفعه مستعد جدال و قتال بنا بر علی هذا خسرو کامکار
گشایی جهان شیر زبان عازم قصبه شیربان شده هنگام شام یکی از خدام را
که موسوم بود به علی و بخشی میرزا اشتهار داشت فرمود که پیشتر از وصول موکب ظفر
مآل بقصبه مذکوره شتافته متوطنان آن مکان را بالطاف بیکران استمالت ساخته
و خوشحال گردانید و مشار الیه همان شب بشیربان رسیده سکان آنجا را از خوف
اضرار لشکر ظفر اثر بیرون آورده در فضای رجای عنایت شاهی بجلوه در آورده

روز دیگر خیمه و خرگاه بجانب مقصد طی منازل فرموده در اثنای راه جاده که منتهی
بشماخی میشد پیش آمده رای صواب‌نمای اختیار آن طریق را انسب و اصوب دانست
لاجرم عنان یکران از راه شیربان انعطاف داده اعلام نصرت اعلام بصوب
انتقام در حرکت آمد و چون سکنه و متوطنان شماخی دانسته که رایات خورشید
ظهور روشنایی متوجه مقر ایشان گشته از طریق فرار پیش گرفته در رؤس جبال
متحصن شدند و حضرت شاه ولایت خلایق پناه بعد از آنکه دو روز در آن مقام
اقامت نمود معروض شد که شروانشاه ستیزه را که در میان قلعه گلستان حصار
بغره واقعست معسکر ساخته که اردوی خود را محکم بساختنهای متحکم گردانیده
است بعد از استماع این خبر پادشاه سکندر حرب دشمن آل آزار را در دل
قرار داده از شماخی بعد از نوروز آن سال تحاقوی ییل که تخت بیت و کم
شهر شعبان هشتصد بود عزم رزم به صوب در حرکت آمد و شروانشاه که از توجه
سپاه رزم خواه آگاه شده پای ثباتش از جای رفته از آن منزل بجانب قلعه گلستان
نهضت نموده

گفتار در محاربه شاه دین پناه با شروانشاه و ظفر یافتن آن پادشاه

سالکان شوارع پادشاهی منازع که از منهاج بار رواج و بعد یک صراط مستقیما
بجاده کثیر الفواید و منعرک اسد قهر ظفر زا افاضه گشته اند چرا که حضرت ملهم العلام
در پیرایشان را صیقل انزل السکینة فی قلوب المؤمنین وجهی مصفا کرده که صورت صحت
وفا و افکار و پیکر خطا و صواب آرای اصحاب مشاوره در آن با حسن وجهی
انتقاش یافته با صدق این مفهومات آنکه سابقا مذکور شده که در آن زمان شاه عالم
پناه جهان بمهر است امرای منشار را از درجه اعتبار ساقط فرموده بمقتضای

هواهای خونین بود رش شروان شاه اختیار نمود و شروانشاه چون از توجه سپاه دو لتخواه
آگاه گشت اضطراب بی حساب او را دریافته از مقر خود در حرکت آمد و در اماکن قطع
مراحل بر لاورانِ قویحال رسیده بار اقامت در منزل قنا گشاد و تفصیل
این اجمال را محرر بنان و صفحه بیان چنان تحریر مینماید که در آن اوان که منزل عالی
از انوار طلعت خسرو فردوس مکانی مانند سپهر نورانی گرد و بدست قضا عنان
بادپای شروانشاه را بجنگ آورد گشتان گشتان در الوان مکان رسانید
صید را چون اجل بسوی صیاد رود شاه با اقبال در حال تعیین لشکر علو به
که عدد ایشان هفت هزار بود حکم فرمود و شروانشاه نیز بابیست هزار سوار و
پیاده بزیر لشکر نشسته مردم خود را باز داشت و در قلب و میمنه و میسره مشغول گشته
و لوای مقابله و مقاتله بر افراشت و بعد از ترتیب صفوف صدای کوس شجاعت
و صوت طبل فارسان میدان خلافت پناهی آب حالت شجاعت شیران بیشه
جلادت را بر افراخت و رسیان را بهوا و صفار کارزار به قص در آورده غلغله
سواران ساکنان صوامع را در اضطراب انداخت از طرفین چابک دو دار از دم شمشیر
طلبانی از چهره نورانی گشاده بقصد جان بیدلان جلوه گری آغاز فرمود و سال آدم
و پشت خمیده کمان پشت بجانب دشمن بگمان کرده بدست مرغ تیر خبر دادند
تا کز رکن شوروان صغیر و کبیر ارسال نمود و سنان ناصح بیان در محو را دان بعارت
اجانب جا کرده و گرز گران از پی اقامت طغیان از هر گونه سعی بجا آورده
شعله تیغ غازیان از امان آن الشنی بود بطرف گره نار بابل و آمد و شد سهام
آن قوم تا تمام از فراز ش افعی می نمود از عالم بالا نازل القصه پیادگان شروان

لاجرم

که در پیش صف ساده بود و بسته بر میمنه و میسره لشکر کشورگیر را از ترتیب انداختند
و شروانشاه خود بر پیشانی در مجمع عساکر منصوره مشاهده نمود عنان وقار از دست
داده با سواران سپاه بکبار حمله نمود و پیادگان شروان در زیر دست و پای
سواران مستاصل شده مجال تیر انداز بی مفقود گشت و غازیان جلادت شعار
که پیادگان کارزار را پریشان حال دیدند در حال سمند جرأت در میدان مجادله
بر انگیخته با دشمنان در آمیختند و با ستعانت تیغ بید ریغ خون دشمنان بی
باک را بر خاک هلاک بریختند و شروانیان نیز قدم در معرکه کارزار نهاده دو
دست برد بسیار عظیم نمودند چون قاقان سکندر شان دید که لشکر مخالف پای ثبات
در میدان حرب استوار داشته محل سپاه نصرت دستگاه تزلزل در ارکان
جمعیت ایشان راه نیافت تیغ ذوالفقار انداز از نیام انتقام کشیده در پناه
جبه توکل بر صف اعدا تاخت و نشو شجاعت حیدر صفدر را امضا نموده آیت قهر
خود را طغرای نشان جلاوت فرمود و بسا انشسته لبان بیابان کین که در آن حین
از چشمه تیغ آبدار آتش بار آگشته بسر منزل عدم شتافتند و بسیار بی رفتار سمان معرکه
نبود که در برابر آن با دشاه بهادر تاب نیاورده عنان بطرف وادی فرار انعطاف
شمشیر قاطع از خون شایع در هوای قتال لبان افق سپهر شفق در امر
کرده تیر بلا نقش مکام جدال مانند غمزه دلبران از دلبران قطع می دل جان برده
القصه سپاه شروان که آن ضرب و حرب ملاحظه نمودند قرار بر فرار جسته بار گردند
سلک تفرقه در بنیه اجمعیت ایشان فنا و صبر قضا و قدر بشارت فتح و ظفر
بحیره هفت کشور ارزانی داشته مفتح ابواب عنایت ربانی در مراد بر روی

ارباب اعتقاد بخشاد و شروانشاه با بسیاری از امرا و سرداران سپاه که کشته
بقیة السیف بجای سرعت طی راه گریز نمودند و بعضی از ملازمان سریع السیر تکاپو کرده
تعاقب کرده کثیری از ایشان را اسیر و دستگیر نمودند و چون خاطر همایون
پادشاه ربع مسکون از کفر و از کارزار فارغ گردید در همان منزل در شهور
سنه ست و تسعمایه بر مسند ابهت و جلال نشست و از امرا و شجاعان آستان
خلافت آشیان که آثار جلادت و مردانگی و غایت شجاعت و فرزانگی در آن
معرکه بظهور رسانیده بودند طلب فرموده بنوازش خسروانه و مراحم پادشاهانه
مر ایشان را سرافراز و شاد بخشید و حکم فرمود که لشکریان از رؤس مخالفان منارها
برافرازند و ابدان ایشان را همچنان گذاشته طعمه کلاب و ذئاب سازند
صحیح القول از زبان جلودار محمد یوزباشی روملو نقل نمود که بعد از فتح خاقان
سکندرنشان بظهور پیوست که چون شروانی منهزم شد مال ایشان بخش است تمامی را در آب
اندازند صوفیان حتی اسب و اشتر انجامات و اوراق انداختند مرا از جمله اینها
کیسه جواهری بدست افتاده بود و سر آن را مهر کرده بودند نقش
که از نفایس است چند مرتبه بخاطرم رسید که جواهر را در آب اندازم
باز نتوانستم که خلاف فرمان مرشد تمام کنم ... در آب انداختم شهرت تمام دارد
که در روز جنگ چون غازیان از هر کجا اسبابی در خوردنی بود و در عقب ایشان
در پای درختی تمامها بر بالای هم ریختند و بعد از فتح هر یک اسباب خود را متصرف
شدند بواسطه امانت و دیانت هیچ چیز از مجلس فوت نشد. گفتار در توجه خلفا بیک
در شهر باکو بسبب فتح نخشاد و مشرف شدن آن دیار از قدوم شاه عالم پناه چون مدتی

خسرو عالم افروز در همان منزل بکام دل اوقات بابرکات بگذرانید رای
جهان آرای اقتضا نمود که از آن مقام کوچ فرموده بلده شماخی را بیمن قدوم
گرامی بهشت تزئین ارزانی دارد و بعد از عمل بمقتضای رای جهان آرای بعرض رسید
که ولد شروانشاه شیخ ابراهیم که بشیخشاه ملقب است در روز حرب از معرکه سلامت
بیرون رفته اکنون در شهر نو که بر کنار دریا واقعست لشکر اقامت انداخته
و داعیه مخالفت با قدوه اولاد خیر البشر و طلب خون پدر دارد و مردم بسیار از اوباش
سوار و پیاده جمع ساخته لاجرم حکم جهان مطاع نفاذ پیوست که خلفا بیک با
امرا و دلیران خصم شکن و سالاران کهن بشهر نو رفته مجدداً در تخریب بنای
نظام اولاد و اتباع شروانشاه سعی موفور مبذول دارد و ایشان را الیه امتثال حکم
مطاع نموده چون نزدیک بآن شهر رسیدند شنیدند که شیخشاه چون از توجه سپاه قضا
پناه آگاه گشته با اتباع خویش در کشتی نشسته از راه دریا بطرف گیلان روان شد
بالضروره خلفا بیک حوالی شهر را معسکر ساخته کیفیت فرار اعدا و قرار خود را عرض
داشت کرده بپایه سریر اعلی ارسال داشت و در همان روز ساکنان آن بلده بقدم
اطاعت و انقیاد پیش آمده اکابر و اعیان با تحفه و پیشکش فراوان باستان جلوس
ایشان شتافتند و خلفا بیک بچشم شفقت و مرحمت در ایشان نگریسته بوعده اضعاف
الطاف شاهی آن قوم را مطمئن و مباهی گردانید و ایشان را رخصت انصراف داد
در کمال عیش و طرب گذرانیدند روز دیگر که علم خسرو خاور از افق سپهر نمایان
گردید رایات فتح آیات شاه عالم پناه از منزل جهان آباد برافراختند و بشهر
شماخی از نزول اجلال پادشاه صاحب کمال سپهر مثال گشت خلفا بیک بعد از

چون اخلاص خاک نثار کیفیت اطاعت و دولتخواهی اهالی شهر نو را معروض [...]
موافق مزاج یافت بابتهاج سریر بخت و تاج فتح و کلانتران آن شهر را بانعام تاج
و خلعت سرافراز و بلند پایه گردانید و زینت حلقه بیک الحمد نموده حکومت
شهر نو را باو ارزانی فرمود و آنگاه جهة قشلاق آن خسرو آفاق بصوب محمود
آباد در جنبش آمده در آنجا قشلاق فرمودند و در بین آن ایام مرحوم امیر زکریا که از اعیان
خواجه محمد کججی بود و سالها وزارت سلاطین ترکمان کرده بود بشرف پابوسی
خسرو صاحبقران رسید قدوم او موافق طبع اشرف افتاده او را کلید آذر
بایجان خواندند و چون منزل المعهود از تبریز آن کوکب مسعود در سپهر گردون
دعوی مساوات نموده معروض گشت که جمعی از قلعه [...] حصار
و ذخیره بسیار انبار کرده بر وجه خلاف سمر گشته اند از استماع این خبر
عرق غضب در ذات گرامی بحرکت آمده حکم شد که از سرداران معتمد نامدار جمعی
و حوصلوا الیاس بیک ایغوت اوغلی با فوجی از مجاهدان آل علی بطرف قلعه مذکور
رفته مهما امکن در فتح آن حصن حصین و دفع اهل کین سعی نمایند و ایشان
موجب حکم عمل نموده چون بظاهر حصار رسیدند که با وجود استحکام حصار
وصول به بام موافق آن امر بست و رفعت اشکال و بوسیله حمله در جنگ اورد
دلش خیال است محال چه سه طرف آن دریا احاطه نموده و طرف دیگر که از کوه
است خندقی عریض عمیق حیات نموده با تصرف رسیده در اطراف فرمود [...]
آمده در تهیه اسباب مقابله و مقاتله بجد تمام مشغول شدند و هنگام اتمام آن
و آلات محاربات [...] ده دلیران کشور گیر غایت مردی و مردانگی بظهور رسانیده

وا از فرار حصار محصوران جلادت شعار بر اظهار شجاعت و دلاوری کرده در دفع
و منع کوشش بسیار نمودند و مدت مدید حال برین منوال بود و صورت فتح
در پرده غیب مخفی و محجوب میبود که ناگاه وعده وصول صاحبقران کامکار
بستان و مهابت جنود ظفر ورود و ظل الله صفت جرأت و شجاعت از
شجاعان قلعه دار و متوطنان حصار سلب فرموده صورت مطلوب با حسن وجه
روی نمود و در این سال مذهب حق ائمه اثنا عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر
نشر ساخت لعن طاعنین نیز بر رؤس منابر علانیه گفتند و کار بجاده [...]
٩٠٧ و مباحث منتهی تاریخ از ولایت براهی ارباب سیر و تواریخ مستور نماند که بعضی
از اعاظم سلاطین سلف هر چند خواستند که کلمه چند کنایه از شتم طاعنین اظهار نمایند
میسر نشد چون مقتدی عباسی که حکم او بر شرق و غرب جاری بود و در سنه اربع
و خمسین و اربعمائه این خواست بر منابر لعن معاویه کند مقدور نشد و هم چنین معز الدوله
احمد بن بویه که فرمان فرمای عراق عرب بود و در ربیع الآخر سنه احدی و خمسین و ثلثمائه
خواست که کلماتی که متضمن لعن طاعنین لازم آید بر در مساجد نقش نماید موفق
نشد بالاخره حسب الصلاح بعضی از علما قرار داد که بر کتابهای عمارات مساجد
نویسند که لعن الله الظالمین لآل محمد من الاولین و الاخرین اما اسم معاویه را بتصریح ذکر نکردند
و پادشاه مرحوم سلطان محمد الجایتو در شهور سنه تسع و سبعمائه حکم کرد تا در خطبه
و سکه اسامی سامی حضرات ائمه هدی علیهم السلام ذکر نمایند و بعضی از بلاد مثل ری
و اهالی اصفهان بقدم مخالفت پیش آمده قبول نکردند تا در شهور سنه عشر و سبعمائه
جمعی کثیر از لشکریان خود را بدان جانب فرستاد که جماعت متمردان را تادیب نماید

و از انجمله مولانا ابو اسحق که از سیستان منصب بود که نزد پادشاه آورده
درین اثنا پادشاه مرحوم فوت شده آمده جا منصب یافت بعد از آن پادشاه مغفور
سلطان حسین میرزا بایقرا در سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه در ابتدای سلطنت خواست
که در خطبه نام همایون ایمه اثنی عشر ذکر نماید این اراده او از منصب قوت و هجوم
عام بمرتبه رسید که میر سید علی قاینی که واعظ بود از منبر بر او نزد حاصل که هیچ
کدام ازین سلاطین را توفیق این سعادت رفیق نشد تا آنکه شاه جمجاه صاحبقران
بمجلس تایید الهی و توفیقات نامتناهی بترویج مذهب موفق شد و این مذهب حق که در
مدت هشتصد سال در پس پرده حجاب مانده بود از قوت و تمشیت نام آن باب
واحدی را قوت ممانعت نماند اللهم کما جعلت ذاته الاقدس واسطة لاعلاء کلمة
الحق و الیقین اجعله محشورا فی زمرة آبائه المعصومین و تعالی این دولت در دودمان
ولایت مکان آن صاحبقران باقی مانده متصل بزمان ظهور موجود حضرت صاحب
الزمان و خلیفة الرحمن گردد ابراد غنچه فتح قلعه الوند گل نو رسته بوستان فتح
و دین داری و غنچه نو شکفته سلطنت و شهریاری چون در منزل محمود آباد فتح
مسعود و خاطر شاد وصل شتاب را بنهایت رسانید و هوای روح افزای بهار جهان
ضجر را فتح کرد و سلطان گل ابر فراز قلعه گلبن نشانید سپاه سبزه فی محاصره قلاع
انجا جمعیت نمود و صبح نسیم از همراهی تاج در هم شکوفه بر عساکر محاصر نثار نمود
نامه داعیه نهضت بجانب قلعه باکو و گلشن ضمیر مهر تنویر پدید آمد چون ایران
نزد پادشاه رستم توان بوضوح پیوسته بود که بی اهتمام امرای عظام فتح قلعه
میسر نشود لاجرم در ساعت مسعود از منزل محمود بسفر کرده بصوب مطلوب در

بنی وصول بظاهر حصار نخست حسیل با احاطه خندق فیصل کرده حکم فرمود که فوجی از
صاحب قبضه رخم نیروی شبه کسانی را که جراحت بر وج می نمایند بخود مشغول
دارند و طایفه دیگر از خدام سده سنیه بر مدین نقب اشتغال نموده ابواب
فتح بر روی خویش بگشایند و دلیران تندخوی بفرموده پادشاه رزم جوی
بهر کس در جدران حصن حصین فرو برده بشعله بیکان جانسوز اغار سوختن حیثی
مخالفان برده و نموده و زخم گیرها و ران بر نمور ز ادمن دشمنان صورت
فتحی بود که در ظروف اروا اختناق بدیدار ورده از نسیمی و نیزه جانک سهمان
بضرب تیشه مرجمی نمود و فوج در کار خسرو صاحب قران کامکار پدید کرده
غازیان حمله نهنگ غضنفر صولت که بر اعدا حمله میشدند که حرب شدید نمود
از خنجر ایشان آیت نصرت ظاهر کرد و از ناوک ایشان رقم فتح پدید و در خلال
این جنگ و مقابله اشارت عالیه صادر گشت که قورچیان کثیر الاخلاص و
نزدیکان ذوی الاختصاص خندق را از سنگ بیانبارند تا ازین ممر بیت
فرصت خود را بدیوار پاره رسانید و از پی آن و با ترغیب ایشان درین کار پادشاه
سعادت یار از کمر و لعل رفتار فرود آمده بنفس مبارک سنگی چند از زمین برداشته
بجانب خندق انداخت غازیان عظام که این اهتمام از آن خسرو کردون غلام مشاهده
نمودند بادبی کامل انقدار سنگ در خندق افکندند که هر کس بالای آن سنگ
ره بر میرفتند درون قلعه مشاهده می شد ساکنان حصار که از قوت و شیب سلطان
عظام که این اهتمام از آن خسرو کردون غلام مشاهده نمودند بادبی کامل
انقدار سنگ در خندق افکندند که هر کس بالای آن سنگ ره بر میرفتند درون قلعه

مشاهده می‌شد ساکنان حصار که از فرار و شب تسلط جانبازان بر قرب [illegible]
کرده از فراز شرفه ممانعت و مدافعت فرود آمده کرم پادشاه کریم را شفیع
جرائم خویش ساختند و رایت خلافت را انکسار روا داده علم وفاق برافراشتند
لاجرم عفو شاهی بحال ساکنان ره دادن پناهی تعلق گرفته فرمان همایون نفاذ یافت
که کسی از ملازمان درگاه مکرمت قرین بعلت جرائم پیشین متعرض سکان قلعه نگردد
که زلال کرم خسروانه ایشان را از جرم مخالفت … گرامت نموده و اهالی حصار که
وفور کرم چنین مشاهده نمودند در حال ابواب قلعه را بر روی جانبازان گشوده
کلانتران انجمن با تیغ و کفن بدرگاه پادشاه دشمن شکن شتافتند و بشرف … و خلعت
مشرف گشته امر شد که خلفا بیک جهت حکومت و نقل ذخایر … پادشاه …
… و مشار الیه امتثالا للامر الاعلی کلانتر انجا را … بصوب حصار شتافت و بعد از
وصول بدانجا … شش کس از مردم قلعه گرفته با خود … آورد و تا
وقایع و ذخایر بار دوی همایون رسانید و تاریخ حصار … گشت نموده …
تحقیق مقدار … مشغولی کرده استخوان … که نسبت … ولایت …
شیخ جنید … بود … محصور … انتقام …
انتقام نهاد و عمارت عالیه ایشان را ویران کرده خاک آن بباد داد …
وی را بسیار یافتند و بعد از فراغ … عام … الطاف شاه … احسان
سمت امتیاز یافت **گفتار در توجه پادشاه سکندر نشان بجانب قلعه مبارکه گلستان**
و شمول ایام محصوران … از الطاف احسان بعد از فتح قلعه باکو و تحصیل فراغ
از سرانجام آن مهم و ارتفاع خلاف اهالی قلعه گلستان … خلاف و …

رسیده و حکم شد که امرای ممالک آرای کشورگیر و جانبازان شجاعت نمای …
در تهیه اسباب نصب مجانیق حصار گلستان مشغولی نموده فتح آن قلعه را
بتیغ جهاد همت سازند و همگنان اطاعت حکم واجب الاذعان کرده …
براق یورش رایت عالی بصوب آن … توجه نموده چون حوالی قلعه …
از … کرده بمحاذی بروج آن قلعه را برامر تقسیم کرده …
کشورگشای و دلیران مردانه ای محاربه آغاز کرده صور … و آواز کوس …
خارستان بروج را مضطرب و … اختلال در ارکان …
راه یافت اما اخلال بر احوال صورت چند روی نمود که … پادشاه …
ساکنان قلعه گلستان شده … الوند را …
از جمله محصوران روزی … پای درختی که نزدیک بحصار …
در آنجا … ناگاه شخصی از برج قلعه سر برون …
دست بر … و غایت عجز و اضطرار اظهار نموده بزبان حال عرض کرد
که اگر … از … حصار … توجه …
و ابواب ترحم بر محصوران مضطر گشایند … موجب … و اقبال …
… جلال خواهد شد … معروضه … پادشاه جهانگیر
ظاهر گشته اهتمام که در محاصره … نموده … از خاندان …
شاه جهانگیر ظاهر گشته اهتمام که در محاصره … صادق القول …
مشاهده نمود که شخصی از مردم گلستان که … آدمی … که التماس …
سخن از زبان من … که برای عقده … نخواهد بود …

از اوردوباد بجانب طرف شروان روان گشته از آب کر عبور فرموده تا خود
قرار داده بود که هرگاه تخت شروان در تصرف من درآید تنخواه اموال مردم گلستان را
بمبادم الطاف شکفته ساخته خلعت امان بدانیشان ارزانی فرمایم اکنون وقت آن
که آن لطف موعود بفعل آید و آن تعهد خواب بین صباح در درگاه عالم پناه
رفته بوسیله بعض از مقربان سده سدره نشان واقعه مذکوره را بزبان نصیحان
معروض داشت شاه جمجاه فرمود که این خواب در روبای صالحات چون بعد از
عبور از آب کر نذر کرده بودم که با اهالی گلستان ترحم نمایم و این نذر را از غیر
پنهان کرده پنهان کرده با کسی اظهار ننموده ام الحال انشاء الله المتعال مقصود را
بوفا رسانیده از گرد این قلعه کوچ می نمایم و ابواب عاطفت و انعام بگشاده
میگشاییم دیگر آنکه در آن اثنا زبده مشایخ علی خلیفه که بسبب تحقیق احوال ارباب ظلم و
ظلال بجانب قراباغ رفته بود قاصد رسیده معروض داشت که امیرزاده الوند
با چند لوند یعنی معدودی چند در نخجوان تیشه محمد قراجه را با ده مرد از سپاه
اوردوباد بجانب گنجه فرستاده تا از گذر قویون اولمی گذشته جلاء شروان آمده
و حسن بیک شکر اوغلی را اکرباره ارسال نموده که از اطراف تصعب ان ولا
توجه نماید بعد از شنیدن این اخبار خسرو با اقتدار ترک محاصره کرده سفر آن
امرای نامدار مثل حسین بیک لله و ابدال بیک دده و محمد بیک استاجلو و خدی بیک شاملو
و خادم بیک عازم دفع الوند گشته و فرمان داد تا کشتها جمیع ساحه جهت جسر ترتیب
جواد مبادرت نماید و حسین بیک بفرمان اعلی بتکمیل جسر پرداخته از آب کر گذشت
انگاه پادشاه دریا دل کنار آب را منزل ساخته در ان اوان از خرم توران بسمع همایون رسید که

که احداث باغچه بر وجه نمودند پادشاه ذوی شوکت تمامی همت مصروف محاربه اعدای
دین و دولت گردانید نخست فوجی از شجاعان را بقراولی تعیین فرموده و در روز سال
ایت ئیل شنبه دوم رمضان المبارک سبع و تسعمایه بود تمهید بساط صلح در عزم میرزاده
الوند و آزردگی خسرو دولتمند و حصول استعداد طرفین بظهور رسید و تعیین
امیرزاده الوند یوسف بیک بن حسن پادکه در آن اوان بفرمان فرمایی بلاد
اوردوباد مشغول می بود از فتوحات شاه که در ممالک شروان وقوع یافته آگاه
شده با خود اندیشه نمود که اگر اقبال و دولت پادشاه غضنفر صولت بدستور اوقات
گذشته در ترقی باشد هنگ عزم رزم انجانب جزم کرده قاصد تسخیر ممالک اذربایجان
گرد و لایق آنکه قبل از فراغ وی از تسخیر و سرانجام مهام این ممالک دست اقتدار
دراز کرده سازیم غافل از آنکه دولتی که باد آن اقتدار مستقر چار رکنی گشته او را در زیر
ذوی گشته الا اقتدار ضعیف نتواند گردانید و صاحب دولتی را که کرم متعال سند
اقبال جاه او هر کس سر شکان عداوت نار بر خاک ادبار نتواند نشاند و از
لی نسبت این امر لشکر عظیم جمع آورده نخجوان را معسکر خود ساخت و چنانچه سابقا
مذکور شد حسن بیک شکر اوغلی گرباره فرستاد که بتنگان وعدان فرصت بحد
ان مملکت توجه نماید شاه کامیاب چون از آب عبور فرموده بر خیال محال مخالف
خائب و مطلع گشته از ملازمان موکب ظفرآثر جیری بیک قاجار را که از کالان
بجانب کرباره ارسال نموده تا بوسیله جنگ حسن بیک شکر اوغلی که او را توبه رستم
واعتقاد با رمی داشتند از اطراف بقراولی اعده بجنگ او رود جیری بیک
مقصد المغفار کرده حسن بیک چون از توجه مشار الیه خبر یافت فرار بر قرار اختیار کرد

بطرف نخجوان هم جهت نمود و بیری بیک او را تعاقب کرده بعضی از بازماندگان او را
بعالم آخرت روانه ساخت فی الجمله تحفه بیت دارا و ده بپایه سریر اعلی ساقت
و مشمول اصناف الطاف خسروانه گشته از امثال و اقران بمزید امتیاز یافت و این
فتح محرک سلسله پادشاه جمجاه عدیم المثال شده رایت فتح آیات بجانب [illegible] در
حرکت آمد و از ملازمان و اعوان الوند هر کس در آن ولایت بود بعد از اطلاع بر
توجه شاه واجب الاتباع فرار نمود و بیری بیک بسلامت بیرون آمده بحضرت
پس از وصول به اتحاد و عازم نخجوان گرده بیری بیک را نوبت دیگر مقدمه
لشکر فیروزی اثر گردانید و از جانب الوند عثمان باشی در برابر بیری بیک آمده
بین الجانبین غبار جنگ و جدال برانگیخته بیری بیک عثمان را دست گیر کرده نزد
شاه رخشنده ضمیر فرستاد و آنحضرت تفصیل فرمان داد و از استماع این واقعه خوف عظیم
در دل الوند در دمنده افتاد و از مقامی که بود کوچ کرده متوجه شرور گشت و در
شرور توقف نموده سی هزار مرد فراهم آورده و بکار تمام در ترتیب اسباب جدال و قتال
مشغول گردید چون نخجوان مضرب سرادقات عز و جلال گشت توقف الوند در شرور
معروض حضرت شد در حال متوجه معسکر دشمن گشته افروز و زیک و لوا بنام
اتمام دولت مخالفان بی سرانجام بود قریب بارده روی نشان دولت اجلال فرمود
و بعضی از غازیان شب زنده دار در آنجا است جنود سعادت یار تعیین نموده و
هر فوجی از سپاه خود را ... مرکز کرده و از طرفین در بایدن ... ریاعت ... و اهتمام
بجای آوردند شاه و فوج جان رسان لشکر کامرانه شاه ابحر سپاه خود را بر ... نظم
و انتباه عرض می نمود و جان رسان هر دو جانب بکار خود مشغول بودند گفتار در ذکر

میان پادشاه جمجاه و سلطان الوند در نواحی شرور و فتح و ظفر یافتن پادشاه صباح که فرمان فرمای عرصه
افلاک بعزم رزم جنود انجم بر بادپای چرخ سوار گردیده و علم نور فشان کنار
مضمار سپهر نصب کرده تیغ جهانگیر از غلاف کرده سر برون کشید پادشاه لشکرشکن
با فوج دشمن بر روی گروه بیکران بترتیب صفوف مشغول گردیده میمنه و میسره سپاه
نصرت دستگاه را بسرداری بهشت نشان سامان داده و شکوه ذات همایون
روح در قالب قلب لشکر داده و دو تن که در جبلت این عقب و حی راسخ بوده بود
بجهه نموده با دولی قوی و امید بسیار بسوی معرکه کارزار شتافت و از جانب امیر
الوند جنود را در دم کارزار ضبط و مربوط کرده شتران زرد روی خود را
در عقب صف باز داشته ... زنجیر در گردن بیکدیگر بسته مصلحت لشکر باشی را اگر نیز نباید انگاه
از طرفین شدت صوت طبل جنگ نفیر را در آنکه بعد از انجام سلوب ساخت و آوازه
سودن پنجگان صدای آن آشوب دهی ... در مجامع سموات انداخت غازیان
کثیر الاخلاص و قورچیان ذوی الاختصاص بعد از سودن جبین عبودیت بخاک یانه
و استمداد کرم کارساز بسمند جلادت بر صفحات در ساحت کار جولان داده
مقابله آغاز نمودند و بمفتاح سنان ابواب خروج بر روی ارواح مخالفان
گشوده بضرب شمشیر آبدار جمعی عدم روان ساخته و جمعی بکار بهلوی
بر خاک هلاک انداخته بعضی از دستان ایشان بهرارده دخور ... و از عطف
جرات دل خوین گرفتاران تمام ... افسر و از صدمت گرز ... شکسته
و کار از وصول تیغ رستمانه گشته و از جانب امیر زاده الوند بهادران مکرر
کبیر بهادران شجاعت آئین نام مردی و مردانگی بظهور رسانیده و بسیاری از بهادران

برهم رزم را جرعه فنا نوشانیدند و چون بحمد الله مهم جدال بر منوال بوده و صیت فتح و ظفر
پادشاه فیروزمند دون فطرت [illegible] سر جرأت را بمهمیز ساخته تیغ آتش
انفعار آثار آخته با نفس نفیس با صف مخالفان تاخت و مانند باز بلند پرواز
با شاهین [illegible] این زمین انداخت و این فتح در شهور سنه سبع و تسعمائه روی
نمود فارسان میدان اخلاص و [illegible] معارک اختصاص که این دلاوری از آن شهسوار
مضمار سروری مشاهده نمودند [illegible] بر اعدا حمله کردند و بصمصام انتقام
دشمنان را تمام خوار نمودند و دمار از روزگار ایشان بر آوردند و از اعاظم امرای الوند
مانند قراجای محمود و لطیف بیک و سیدی غازی بیک آقا و سایر [illegible]
نفر سپاهی را بقتل رسانیدند و سلک جمعیت وی را [illegible] آفتاب شعاع انقطاع داد
و میرزا الوند جان [illegible] بیرون برده از روی اضطرار با معدودی چند فرار
از معرکه کارزار بر قرار نمود و باطراف [illegible] بشتافت و در آن معرکه [illegible]
تفنگ استماع لشکریان شد و اول تفنگی که در ایران پیدا شد آن بود و بعد از آن [illegible]
نصرت [illegible] فتح و فیروزی از مهب [illegible] ایام دهر که نفحات اعلام
ظفر اعلام شاه گردون غلام [illegible] آنچه طلب می نمود از عدد بخت یافت [illegible]
در رفتن [illegible] جلوس [illegible] دارالسلطنه تبریز چون خاقان [illegible] بجناب [illegible] توجه
حضرت رسالت پناه و ائمه هدای سلام الله علیهم اجمعین بود [illegible] ساحت القدس
[illegible] وجهات [illegible] عسکر ظفر اثر [illegible] خیال
هیچ پادشاه باستقلال [illegible] بعد از فراغ خاطر از جانب مخالف مدبر [illegible]
منزل [illegible] روز دیگر [illegible] دارالسلطنه تبریز را [illegible] چون

فی

بحوالی آن بلده طیبه رسید سادات و قضاة و اکابر و اعیان مملکت بقدوم
مسرت لزوم آن کامکار باستقبال شتافته بشرف پابوس آن خسرو گیتی
ستان سرافراز گشتند و مراسم اطاعت و بندگی بتقدیم رسانیده خاقان [illegible]
هر یک از [illegible] و عاطفت بی غایت سرافراز ساخته در دارالسلطنه
که مقر سریر سلطنت و مرکز دایره خلافت خواقین عالیشان بود نزول اجلال فرمود
[illegible] عدالت و کرم بر متوطنان آن دیار [illegible] انداخته [illegible]
[illegible] روز جمعه امر کرد که خطیب [illegible] خطبه اثنا عشر خواند و کلمه طیبه اشهد ان علیا
ولی الله و حی علی خیر العمل را در اذان ضم نمایند و از عقب خطبه لعن ابوبکر و عمر و عثمان
و سایر طاغین بنی امیه و بنی عباس [illegible] حکم قضا نفاذ [illegible] که در [illegible]
[illegible] نوع عمل نموده در اسواق مجتمعان زبان بطعن و لعن طاغین بگشودند و
هر کس خلاف کند او را بقتل رسانند و علما و فضلا شروع در مسایل و مباحث مذهب
حق ائمه معصومین نمودند و کتب فقه امامی را رواج دادند و روز بروز آفتاب حقیقت
مذهب ائمه اثنی عشر [illegible] اطراف و اکناف عالم را از اشراق لامع
طریق تحقیق [illegible] منور گردید و هم در آخر این سال خواجه عبدالحی منشی که از [illegible]
سلطان [illegible] بخدمت انشا [illegible] اشتغال داشت و در اواخر عمر [illegible]
بود در دارالسلطنه تبریز رحلت نمود و در [illegible] مدفنی جهت خود ساخته بود دفن
گفتار در رفتن خاقان [illegible] صاحبقران [illegible]
شاه کامیاب [illegible] روز یکشنبه [illegible] ماه رمضان [illegible]
و تسعمائه بود در دارالسلطنه تبریز بسعادت و اقبال گذرانیدند [illegible] رسانیدند

که امیرزاده الوند در آذربایجان بار دیگر اسباب تراهم آورده خیال محال
استقلال سلطنت در سر دارد و اسباب حرب و جدال معد و مهیا ساخته
اراده جنگ با آن خسرو بانام و ننگ دارد بنا بر این در روز دوشنبه
بیست چهارم شهر شوال سنه مذکوره خاقان صاحبقران بطالع سعد و عنان
کامرانی بروی اقبال مرفع مخالفان بدسگال نهاده روز یکشنبه دوم
ماه مبارک ذی حجه سنه مذکوره به یلاق آله داغ نزول اجلال فرموده
آنموضع را لشکرگاه فرمودند و از آنجا بچمن لرکی نشر فرموده توقف نمودند
سپاه الوند چون عظمت و حشمت لشکر ظفر اثر را مشاهده نمودند از سر خوف و
هراس عنان قرار برفرار داده روی ادبار و خذلان بصوب کرز نهادند
صباح روز دوشنبه بیست و یکم ماه مذکور از چمن مزبور کوچ کرده به
یورت قوچ احمر قرب دره کوی نزول فرمودند در طی آن مسافت
جمعی کثیر از لشکر مخالف از اطراف و جوانب بدست غازیان نصرت
فرجام گرفتار شده بقتل آمدند بعد از آنکه عساکر منصوره تمامی سبزه زار
یورت مذکور را چندانکه امداد نظر می توانست نمود احاطه کرده از کوه
و دشت مضرب خیام قرطاس فام چون شکوفه بهاری سفید گردانید خبر
رسید که الوند به جو نه با متفرقه چند بحوالی سارو قیه از آذربایجان
آمد خاقان صاحبقران بتایید ربانی با اکثر امرای نامدار و دلاوران
غضنفر شکار رایات جلال موکب اقبال را در آورده چون نسیم صبا بسرعت هرچه
تمامتر در عقب ایشان ایلغار فرمودند و از شب تا صباح قطع مسافت ... فرسخ

نموده

نموده بدان موضع رسیدند ایشان از کمال ترس و هراس تمامی براق خود را انداخته
از آنجا فرار را پیش گرفتند غازیان غنایم را متصرف شده خاقان سکندرشان
استماع نمود که الوند بجانب تبریز رفته خان عزیمت تطرف در آذربایجان یافته از
قلعه ماکو ایلغار کرده بدار السلطنه تبریز آمدند الوند از ممالک آذربایجان بیرون رفته
روی توجه بجانب بغداد آورد و آفتاب دولت ترکمانان از افق قابلیت غروب
رفت خاقان سکندرشان بدولت و کامرانی به اوجان رسیده غازیان
احمال و اثقال مخالفان را که از غایت استعجال گذاشته بودند تصرف کردند
و درین سال شاه جمجاه بواسطه کوسال علاء الدوله ذو القدر متوجه ارزنجان شدند
و او را الاولاه نام نهادند چون فصل زمستان بود کاری از پیش نرفت و قشلاق
این سال بفتح و فیروزی و اقبال در دار السلطنه تبریز واقع شد سابقا حقیقت
ظهور حضرت ولایت مرتبت قدوسی منزلت شیخ صفی الحق والملة والدین ابو الفتح
اسحق قدس الله سره از حضرت سید المحققین وارث علوم ائمه المعصومین سید مرتضی
علم الهدی علیه الرحمة والثناء مذکور شد الحال بعضی دیگر که فقیر مؤلف از شیخ الکامل
بهاء الملة محمد العاملی شنیدم که دلالت بر ظهور شاه صاحبقران خسرو گیتی ستان
نموده و روایت کرده که آنحضرت چنین نقل فرمودند که این حدیث را نوعی که از زبده مرحوم
مغفرت پناهی شیخ حسین عبد الصمد عاملی شنیدم اینست که ان لنا اربیل ... حتی
... ولا فضة ولکن رجل من اولادی یدخل ... اثنا عشر الفا
... نهارا و ... مرحوم سید حسن بن السید جعفر
العاملی الکرکی ... کفت ... که در اوایل سلطنت پادشاه مرحوم شاه

شاه اسمعیل طاب ثراه که بزیارت مشهد مقدس حیدر خبر رسید شاه در شکار
بودند روزی که از شکار معاودت فرمودند با اهالی تبریز که باستقبال آمده
بودند قسم اتفاقا شاه عالم افروز آن روز بر اسب سفید سوار بودند و بواسطه گرد
چشم دستمال سرخی بر سر بسته بودند و لشکری که همراه بودند و از ده هزار سوار
بودند در آن وقت این حدیث که چند سال قبل ازین بنظر رسیده بود بخاطر رسید

گفتار در توجه پادشاه باستحقاق بجانب عراق و تسخیر آن بلاد و فرار سلطان مراد

چون در شهور سنه ثمان و تسع مایه صیت فتوحات شاه خجسته صفات بولایت عراق
رسید سلطان مراد بن سلطان یعقوب که در آن زمان فرمان فرمای عراق عرب و عجم
و کرمان بود اختلال تمام باحوال او راه یافت متوجه شیراز شد قاسم بیک پرناک که
حاکم آن دیار بود از توجه او آگاه شده با سادات و اکابر شیراز به استقبال
شتافت سلطان مراد قاسم بیک پرناک را گرفته باردوی او را حکم بغارت فرمود
و کس بجهة ضبط اموال او بشهر فرستاده او را بقلعه مبارک [illegible] مذکور متوجه عراق
شد و حکومت فارس را بیعقوب خان بیک بایندر برادر سلطان تفویض نمود و در آن
سال در ولایت عراق و کرمان هر کس داعیه استقلال نموده لوای انا ولا غیری افراشتند
سلطان مراد در اکثر عراق و مراد بیک بایندر در یزد و رئیس محمد کره در ابرقوه و باریک
بیک پرناک در عراق عرب و حسین چلاوی در فیروزکوه و سمنان و خوار و ابو الفتح
بیک در کرمان و قاضی محمد باتفاق مولانا مسعود بیدگلی در کاشان سلطان مراد
بعد از آنکه بعراق آمد در بستان قشلاق در موضع [illegible] نمود و کس باطراف
و جوانب الکا فرستاده عساکر خود را جمع کرده بقیة السیف اق قوینلو در همدان

بودند مجتمع گشته قریب چهار [illegible] پیاده از آنکه عراق طلب داشت با قریب هفتاد هزار
جوشن پوش از قم به دلیجان علم عزیمت بصوب همدان بر افراشت اسلمس بیک که از
اعاظم امرای او بود و حکومت دار المؤمنین قم با وتعلق داشت بواسطه مخالفتی که
انجا سبعه شده باعلی رسته خود کشیده بود و امتثال فرمان سلطان مراد ننموده
او در رفت سلطان مراد چون دانست که او اطاعت حکم نمیکند بالضروره مادر خود را
گوهر سلطان خانم که دختر سلطان [illegible] شاه بود نزد اسلمس بیک فرستاد که او را بچرب زبانی
که داند نصیحت نموده بهمدان آورد گوهر سلطان خانم بقم آمده با اسلمس بیک ملاقات
و گفت لشکر قزلباش عازم این مملکت اند و شنیده باشی که در شروان با پدر تو و سایر
پادشاهان عالیجاه چه کردند اگر اتفاق نموده در امداد اهمال نمایی ایشان بیک پیاده
سنگین بر ولایات آمده سلطان مراد را مغلوب ساخته اهل و عیال ترکمانان را
اسیر خواهند ساخت رحم بر فرزندان خود باید کرد اسلمس بیک از ابرام و الحاح او [illegible] شده
گفته اهالی قم را وداع کرده از انجا علم عزیمت بصوب همدان بر افراخت چند روز
در زاویه منصور بیک [illegible] که بر شارع راه واقعست نزول نموده کوچ بر کوچ روانه
اردوی سلطان مراد گشت خاقان صاحبقران قبل از توجه بعراق قنبر نام غلامی که
از شاه سلطان حیدر قدس سره العزیز یادگار بود و بطلاقت لسان و فصاحت
بیان از اکفا و اقران ممتاز و مستثنی بود با ایلچیگری نزد سلطان مراد فرستاد
که با طاعت و انقیاد وی را دعوت نماید سلطان مراد قبول [illegible] نموده قنبر را
[illegible] حقیقت واقعی بدر ده عرض اشرف اعلی رسانید بنابرین سلطان صاحبقران
عنان عزیمت بصوب ممالک عراق بر افراخت منزل بمنزل طی نموده در الکای [illegible]

همدان نزول اجلال فرمود و چون سلطان مراد از قرب خاقان ممالک‌ستان
آگاه شد با سپاه بسیار افزون از تخمین و شمار متوجه میدان رزم گشته در برابر
آن خسرو گیتی‌ستان در صباح روز دوشنبه بیست و چهارم شهر ذی حجه سنه
مذکوره بعزم مقاتله و مقابله صف لشکر خود را بیاراست خاقان نشان نیز بر براق
تیزگام و دلدل رفتار سوار شده بترتیب صف اشتغال نمود و از دوازده
هزار سوار و پیاده در ظل رایات ظل اللهی بودند از اعلیحضرت خلفا بیگ و منصور
بیگ قجاقی را در جرنغار داشته پیری بیگ قاجار را با هزار و پانصد سوار طرح کرد
باقی امرا را مثل ابدال بیگ ده‌ده و حسین بیگ لله و محمد بیگ استاجلو و بیرام
بیگ قرامانلو و عبدی بیگ شاملو و نکان بیگ شاملو و سارو علی مهردار بعضی را
بمیمنه و بعضی را بمیسره فرستاده و خود بنفس نفیس در قلب لشکر فیروزی اثر مقام گرفت
از آن طرف نیز سلطان‌مراد خود در قلب لشکر قرار گرفته چون از شجاعت خاقان
نهایت خایف بود در پیش لشکر خود عرابها چیده و زنجیر مستحکم گردانیده
ترکان از میمنه و مراد بیگ را بمیسره جای داد و الیاس بیگ را در جرنغار ساخته بود
فوج از ولوله ایشان جوشش بروش معرکه کارزار در آمد سپاه طرفین بهم بند شدند و
دریای اخضر از باد صرصر در تموج افتاد و بدعوی ابعد ابعد از غازیان ظفر پناه با
فلک اثر رسید الیاس بیگ با فوجی از شجاعان تیره کمان حمله‌های متواتر کرده و گروه
هر میخیان قزلباش را از جای برداشته تقلب رسانیدند در این اثنا چیری بیگ
با جمعی از غازیان نصرت فرجام بر سر الیاس بیگ تاخته او را با مردش نیز گرفته
خاقان سکندرنشان که ملاحظه این نمود خود بنفس همایون با کمتر از کس از ولاد

بترتیب سلطان‌مراد تاختند شجاعت علامت محمود او بار صفحات احوال خود مشاهده
نموده دانستند که کار بنوعی دیگر و فتح و فیروزی و نصرت موقوف بعنایت
کارفرمای قضا و قدرست فلک تا کارسازی کند ستاره بدان
که بازی کند سلطان‌مراد به اتفاق امرا خان او بار تصوب قرار انعطاف
داده جنود ظفر ورود خاقانی بتائید ربانی رایات فتح و فیروزی افراخته لشکر
ترکمان را تعاقب نموده قریب بده هزار کس از ایشان بقتل آوردند الیاس بیگ
و علی بیگ و کوزل احمد بایندر را از زخم سنان جان ستان بر خاک هلاک
انداختند سلطان‌مراد با معدودی چند بطرف شیراز گریخت و سلطان‌مراد را
بنامراد موسوم گردانیدند و اسباب و جهات و هفتاد هزار کس از ترکمانان
و عورات ایشان بدست غازیان در آمد تاریخ این فتح نامدار که بمحض توجه حیدر
کرار روی نموده بود این مصراع مشهور گردید امیر المؤمنین حیدر علی
ابی طالب هم درین سال که حضرت غفران پناه وفات یافت علامة العلمائی استاد
استادی مولانا جلال الدین محمد دوانی که بواسطه قرب ایام که در فارس وبا
نموده بود بطرف لار و جرون فرموده در آن اوقات عود فرموده و از شیراز
متوجه کازرون شده در حول الکینه باردوی ابوالفتح بیگ برادرزاده قاضی
بیگ بایندر که باستقلال تمام مجموع سر حاکم شیراز شده بود ملحق شده و ابوالفتح بیگ
نهایت تعظیم و توقیر آنجناب که مقتضای شان آن عالیجناب بود بجا آورده و بعد از
چند روز که در اردوی او بوده در رجب سنه مذکوره بامدک اسهالی که نتیجه
نزف نقش رسیده بود از دار فنا فانی بدار باقی نقل نموده نعش او را بقصبه دوان

که مولود و منشأ بعضی آنجا بوده بردند و در جوار شیخ علی دوانی که یکی از مشایخ مشهور است
دفن نمودند چون تاریخ ولادتش همین بوده مدت عمرش قدس سره هفتاد و
بوده باشد و خاقان سکندرشان بعد از فتح متوجه دار المؤمنین قم گشته
مجملی از آن مفصل آنکه چون خبر ظهور شاه کشورگشای و ممالک کبری آن خسرو عالم
آرای بقم رسید صدای مؤلف غفران پناه آقا کمال الدین حسین سیفی که از اولاد
سیب بن علی خزاعی است و آبا و اجداد عظام او از عراق عرب بقم انتقال
نموده بوده و بعضی از آنها در زمان پادشاه مرحوم میرزا شاهرخ متصدی مهمات
دیوانی و شعاری قم بوده‌اند و آقای مذکور در زمان سلاطین ترکمان کلانتر
و معمار آن ملک بود و بکثرت ملک و جمعیت و اسباب و ثروت در آن
مملکت امتیاز تمام داشت و قبل از ظهور شاه سکندرشان از [illegible] و شاه
کرده در خارج دروب کهنگان مدینه قم زاویه ساخته موسوم بجنینه مشتمل بر عمارات
عالی و باغی همچون ارم ثانی و حجره و خرقه و جبه پوشیده در آن زاویه معتکف بوده
و بخدمت علما و صلحا و فضلا و فقرا و صادرین و واردین اقدام می‌نمود و بنواب
شاه کبیر که در دولتخانه قم که مسکن شاه مرحوم حسن پادشاه و شاه یعقوب پادشاه بود
معماران مهندس و طراحان را حاضر کرده و در اندک زمانی گنبدی عظیم عالی
بر چهار صفه و ایوانها و بالاخانها فرموده و نهایت تکلفات و زینت و لطافت
و نقاشی و تصویر نموده و آن عمارت دلگشا با تمام لطیف و با صفا و سرکاری
خلفش آقا فتوح الدین فتح الله باتمام رسانید و برای شاه کامیاب گرفته باتفاق
سادات عظام و قضاة اسلام و اکابر و اهالی و شعبان بلده جنت نشان کرد

هفتصد

هفتصد و شصت سال محنت قحبه گرفتار بودند و در آرزوی این چنین مظهری می‌بودند
قال صلی الله علیه لکل قوم دولة و دولتنا فی آخر الزمان بهمان استقبال شتافتند شاه
سکندرشان ایشان را بواسطه شیخ نظری از رعایا و اکابر و اهالی ممالک محروسه امتیاز داد
سو چه آن بلده که لطافت آب و هوا رشک سایر بلاد است شد نظم باد او چون
باد عیسی جانفزا و روح بخش آب او چون آب کوثر غم زدا و سازگار کنان
و مسمان آن دیار را روح حیات داد زمره مختاره‌های افسندا فاحسین بن سکندر
و افرو مهمانهای مکار کرده شاه همچو بدیدن فاخسین نزد او بجنبر آمده ابتدا
از آن لباس بیرون آورده و مهمات جزوی و کلی آن مملکت بدستور مذکور نموده
و وارهی و امور سپاهی ملک را بولد ایشان آقا فتح الله داده و ایشان را بحکومت
فاخر از [illegible] و حارق که بدیگری منصب داده نمیداده‌اند سرافراز ساخته بود
به پادشاه [illegible] آمد یار فرمودند و آن سال قشلاق در آن بلده واقع نموده تنکار
کرده‌اند و هم در آن سال محمود دیلمی که از اکابر دیالمه بود و سالها وزارت سلاطین
ترکمان کرده بود بوزارت دیوان اعلی سرافراز شده و سرکب میرزا کریا نحجی
گشت ذکر بعضی از وقایع آن حضرت و زمین گلکف فارس و وقوع آن اقلیم ماینده گشته
چون آن برگزیده خالق افلاک و انجم در بلده قم بفیض لیغ بال اوقات گذرانید خبر رسید
که ما صلو در شیراز رحل اقامت انداخته و فوجی از بقیه ترکمانان بروی جمع آمده بنا
بر آن علم عزیمت بصوب فارس در سنه تسع و تسعمائه که یوزوری ... قفان ... دوخت
بست و حایز ... شهر رمضان ... مذکور ... برافراخت در آن ... طغیان جهول ...
علاوه ... غزو جلال رسید خاقان سکندرشان اللباس ... نمود و اهالی آنجا

از غازیان مرتفع وی روانه فرمود و بعد از آن همای رایت سعادت طراز تسخیر شیراز
در پرواز آمد چون نامرادا آگاه گشت بجانب بغداد شتافت خاقان گیتی ستان
عروس مملکت شیراز را بی کلفت اغیار در آغوش تصرف کشیده روز شنبه دوم
شهر ربیع الثانی سنه مذکوره در آن خطه طیبه نزول اجلال بسعادت و اقبال فرمودند
و حطبانی کازرون بعلت نشین بقتل آورده‌اند و ایالت آنجا را با الیاس بیگ
مشهور بکچل بیگ ذوالقدر تفویض فرمودند و از آن تاریخ حال آنکاران بر همه
مسلم است چون خاطر از مهمات ممالک فارس جمع نمودند از شیراز بدرگاه
همایون غفران پناه میر سید شریف که از کبار و جمهور اسناد العلما سید شریف
جرجانی بود بطرف عراق آمد و سرداران اکناف و اطراف ممالک روی امید
بدرگاه عالم پناه آورده به الطاف عنایات همایون سرافراز گشتند چون سابقا
مذکور شد که خاقان جاه غفران بواسطه دفع حسین کیا جلاوی الیاس بیگ ایغود را
ایالت آنکاهی ری و نواحی داده فرستاده بودند درین اثنا خبر رسید که منشا
راه عصیان عظیمی و بتدا او و الیاس بیگ بقتل رسانید مجملا این واقعه آنکه چون الیاس
بیگ را بقتل رسانید از پی دفع امیر حسین کیا متوجه رستمدار شد امیر حسین کیا بر سر ایلغار
ایلغار نموده الیاس بیگ از آن توجه اطلاع یافت عنان عزیمت بصوب قلعه ورزیده
نافته رستمداریان و نوساران حصار را در میان گرفته چون دیدند که فتح آن قلعه بجز خدعه
و اغار مکر و حیله کرده جمعی نزد الیاس بیگ فرستادند از صلح سخن گفتند بعد از آنکه
عهد و پیمان الیاس بیگ با مردم و او ان قلعه بحرم و مواثیق بیرون آمده با جماعت
بوست حسین کیا نقض عهد کرده او را با جمیع ملازمان بقتل رسانید چون این خبر بسمع

از

اشرف رسید از بلده قم رایات جلال در دوازدهم شهر رمضان که آفتاب
برج حوت بود از راه ورزو کاج بصوب ری توجه فرمودند از آنجا قلعه
گلخندان فیروزکوه که در تصرف جلادیان بود رفتند و در ری تاریخ
نوروز سلطانی از مطلع تایبدات نامتناهی طالع شد و در لشکر ظفر شعار
بر زبان الهام بیان بمقتضای حدیث ارباب الدول ملهمون گذشت که
فتح قلعه گلخندان را در روز شنبه بیست و چهارم شهر مذکور بشرب جام چون ظفر
فرجام ساخت و آن قلعه ایست بحصانت مشهور و بمتانت مذکور از رفعت
بر آن برج عالی گمشت بپا زو فکند آفتاب بلند ملک از فلک دیدبان
ساخته که بر خاک بر بنش بر انداخته الحاصل که دلاوران سپاه و نقب
بران و امرشاه جهجاه از چهار طرف نقب زده شرفات بروج آن حصار را در زمان
بانهدام آوردند ساکنان آن قلعه بعد از اطلاع بر آن بعضی امان طلبیدند و در قلعه
گشودند غازیان آن جماعت را دستگیر کرده بنظر اشرف رسانیدند فهرمان
قهر قتل ایشان فرمان داد و هم چنانکه آن خسرو عالیشان را بشارت فتح قلعه داده
بود در وجه نظر صورت شد بعد از آن خاقان نشکره بصوب قلعه فیروزکوه روان شده در روز
یازدهم شهر شوال نزول اجلال در حوالی حصار مذکور واقع شد و آن نیز قلعه بود در غایت
الارتفاع چون سپهر اخضر دور نهایت استحکام و چون سکندر رستمداریان در آن
حصن حصین متحصن شده علی کیا نمادار که والی آن دیار بود و در آن قلعه قیام نمود
اکثر ایام از صباح تا شام و از رواح تا صباح آتش حرب و قتال التهاب و اشتعال داشت
خاقان سکندر نشان خود نفس نفیس متوجه شده کوشش بسیار نمودند بالآخره حکم شد که غازیان

از مهمّاتی که ارکان قلعه‌ها بدست درآمده شروع در قلعهٔ کبری نموده و بانتداب
دلاوران نامدار مثل محمود بیگ قاجار بطغرا اول حصار را تحت تصرف و اقتدار
درآورده و مخالفان از هول جان بنارین قلعه گریزان شدند و هم غیاث بیگ بستانی
کفت امیر علی کیا خواندار از وزه و سرکشی و جباری بتضرع و زاری درآمده و
بوسیلهٔ میر نجم گیلانی از کشتن خلاصی یافت و قلعه را تسلیم نمود و هم احمد بیگ
سراو ازکشت و بعضی از مردم او که قرد نموده بود بقتل رسیدند گشادن
فتح قلعهٔ اسنا و قتل میر حسین کیا چون خاقان صاحبقران از فتح قلاع مذکوره خاطر
مقدّس مطمئن ساخت در بیست و چهارم شهر شوال سنهٔ مذکوره رایت فتح و فیروزی
و اقبال بجانب قلعهٔ اسنا برافراخت و آن قلعه بر قلهٔ کوه رفیع واقع شده بود
و استحکام آن در اقطار و امصار بلاد و عالم منتشر گشته نظم چو البرز همواره با سنگ پر
سپهر نقش ملیشکی و درو حسن بیک کیا و مراد بیک جهانشاه بود و در آن قلعه متحصن شده
بود سپاه ظفر پناه در حوالی آن قلعه خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه برافراشته فرمان
همایون عز اصدار یافت که در راه و دربندی که بقلعه متصل بود درانیده و قلعه را فتح نمایند
غازیان ظفر نشان بدان طریق عبور نموده از امرا و نامداران مثل جعفر بیک قراچه …
از شاملویان که در قشون وی بودند و بیرام بیک امیر دوجان و دیگر دلاوران تیغ
انتقام از نیام کین بیرون آورده داد مردی و دلاوری دادند و درین اثنا
زخم تیری بجعفر بیک شاملو رسید و آن دلاوران از آن طایفه خاسره خود را
نتوانستند گرفت ازانجا که کمال غیرت شاهی و حمیت پادشاهی بود و اندازه دیگر
که اهل حصار را امکان یافتن نبود خود بنفس همایون بپای قلعه نزول اجلال ارزانی داشتند

دران وقت از غازیان پیاده ازدو دویست نفر در رکاب ظفر انتساب بودند
و لشکر مخالف که درون حصار متحصن بوده از سه هزار متجاوز بود و …
سپاه ظفر پناه دشنام داده … نموده استند که بکار ببرند … حضرت صاحبقران بیکبار
سالن نامدار و کلک شان بر ایشان حمله کرده آن گروه را گریزان کرده بحصار درآوردند
امرا و وی الافتد ازدو و رایات ظفر از متصل باحد رایات عزّ و جلال بجانب
حمله و آمده دران موضع … را فرستند و حکم جهانمطاع عزّ اصدار
یافت که حسین بیگ سلاله با فرقه از شجاعان معرکه مجاری آب را که باعث تحکم
محصوران بود قطع نمایند حسین بیک حسب الامر قطع آب مذکور نموده اهل حصار
چون حال خود را چنین مشاهده کردند قطع حیوة خود نموده دل بر مرگ نهادند
حسین کیا و سیم از تشنگی که مشتعلان بیتاب شده بودند و روی بسوی
ارک آوردند … روز دیگر تحمل نتوانستند نمود تا آنکه در روز … اواخر
ذی قعده سنه مذکوره قلعه مسخر شد و اهل سنان بمرگ جنبیدند و حسین کیا
بفرمان نواب اعلی در قفس متحصن بنده غازیان ظفر نشان مراد بیک را جهة
عبرت کباب نموده و گوشت او را خوردند و حسین کیا که از تعذیب بسیار خود را
بکشت جسد وی را در قفس بدری سوختند و هم درین اوان شاهزاده محمد
حسین میرزا ولد پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا از پدر رنجشی کرده التجا بدرگاه
جهان پناه آورده و خاقان جنت مکان او را اعزاز و احترام بیشتری نموده
همراه خود داشت و کارکیا سلطان حسین میرزا برادر کارکیا میرزا علی والی گیلان
که حقوق بسیار بر خاقان گردون وقار داشت با پیشکش فراوان دران حدود

بلازمت رسیده بمقتضی الزام بالکای موروثی خود معاودت نمود و در ثالث
ذی حجه سنه مذکوره اردوی همایون از ظاهر آن قلعه کوچ کرده متوجه ری
و ساوجبلاغ شدند و در ساوجبلاغ امیر سهراب جلادی درگاه عالم پناه را
منظور عنایات بیغایات کرده بدیده مراجعت نمود و از آنجا خاقان سکندرشان
متوجه ییلاق خرقان شده و از آنجا ییلاق سورلق رفته در آن منزل خبر طغیان محمد
کره مسامع جنه ذی جلال رسید و هم درین سال منصب صدارت بقاضی محمد
کاشی مفوض شد و با قاضی شمس الدین در امر صدارت شریک شد و قاضی حسین
میبدی روز پنجشنبه دهم شهر شعبان سنه مذکوره بتهمت صاحبقران
گرفتار شده و فرحات را بباد فنا داد از جمله تصانیفش حاشیه شمسیه شرح حکمة العین
شرح هدایه حاشیه طوالع شرح دیوان حضرت امیر شرح بر کافیه رساله در معما
رساله در منشآت گفتار در توجه خاقان اعلا بجانب یزد و تسخیر آن دیار چون
نوروز از اول حمل موافق عشره و تسعمائه در روز پنجشنبه پنجم ماه شوال مقرون
بالخیر والظفر والاقبال خاقان جنت مکان سعادت و کامرانی دریافت و تمامی
آن سال در ییلاقات مذکوره بعیش و خوشدلی بسر برد و مراد بیگ بایندر که در یزد
می بود دانست که با مرادی که بغداد در فتنه کاری نمی تواند ساخت از خوف خاقان
سکندرشان یزد را گذاشته با کوچ و متعلقان بجانب هرات گریخت و یزد
با وزیر خواجه سلطان احمد ساروی سپرد خاقان صاحبقران بعد از شکست مراد بیگ
یزد را بتیول حسین بیک لله شفقت فرمود و از قبل خود شیخ ... را بداروغگی آنجا
تعیین نموده به یزد فرستاد و حکم قضا نفاذ عز اصدار یافت که ...

که از عامل نقابی دارالسلطنه اصفهان بود و به یزد رفته سلطان احمد ساروی را
از مقام خلاف بگذراند تا قواعد مصالحه بین الجانبین بمساعی جمیله نقیب مذکور استحکام
یافت سلطان احمد قسم یاد نمود که در مدت العمر از جاده عبودیت خاقان صاحبقران
در نگذرد تا شیب آقا در مقام انقیاد و اطاعت باشد شیب آقا تبریز وارد رئیسی
چند حکومت نمود سلطان احمد نقض عهد نموده او را در حمام بقتل آورد و طالبان
او را کشته از روی استقلال آن محال گشت اما در آن وقت محمد کره از قوت
استیلا در کره نه بر شی خود را بشهر یزد داخل کرد سلطان احمد را بقتل رسانید و بهر
را مضبوط ساخته رایت استقلال و سرداری برافراشت لاجرم بواسطه القتال
این خبر خاقان جمشید سیر از ییلاق سورلق در ماه رجب سنه مذکوره با تیسار
در سوم هم نمود که مرغ در هوا بسوخت متوجه تسخیر آنجا شد چون خاقان سکندر
شان بدان مکان رسید محمد کره حصار یزد را محکم کرده شروع در قلعه داری
نمود غازیان جانب سنان بسیاری از غازیان او را در اثنا مقاتله و محاربه بقتل
رساندند و محمد کره با قلیلی یاری قلعه که بخزانه غار جدال نمود و قریب یکماه جنگ
و مجادله امتداد یافت بالاخره آن قلعه را مفتوح کردانیدند محمد کره ببرج بلندی
که انبار نقاره خانه می گفتند پناه برد و از مضمون کریمه اینما تکونوا یدرککم الموت
ولو کنتم فی بروج مشیده غافل شد تا آنکه حکم قضا نفاذ عز اصدار یافت که در پای
آن برج هیمه بسیار جمع نموده آتش زدند غازیان بموجب فرموده عمل نمودند
از حرارت آن آتش چون جان او برسید بر وزنه از آن برج بنزل کرد غازیان
بر دیوان او را از پا در آورده خاقان سکندرشان امر کرد تا محمد کره را ...

کیا جلاوی از قفس تابیدند چون مرغ اسیر قفس ساختند سمند غضب بسرعت تمام
حاصل که محمد کره که مجنان محبوس بود تا وقتی که خاقان صاحب قران از یورش
طبس مراجعت فرمود او را در میدان اصفهان با جمیع اتباع و لوازم
ذکور او اناثا که عددی بیک هزار از رجال و نساء بوده بسوزانیدند
در بیان آمدن خاقان سکندرشان بجانب طبس بتوفیق الله تعالی خاقان سکندرشان
چون از محاصره یزد باز پرداخت و خاطر از همه مخالفان فارغ هم درین سال پادشاه
شاه مرحوم سلطان حسین میرزا امیر کمال الدین حسین صدر را برسالت تهنیت
سلطنت نزد خاقان سکندرشان فرستاد چون امیر کمال الدین بعز بساط بوسی
مجلس اعلی مشرف گشت مکتوبی که از جانب پادشاه مرحوم داشت عرض نمود
چون آن کتابت بعبارت شاهانه نبود صدر مذکور منظور نظر کیمیا اثر نگشت
یورش خراسان بخاطر آن خسرو سلیمان مکان راه یافت در روز چهارشنبه
دوم شهر شعبان سنه مذکوره از راه بیابان بجانب طبس ایلغار فرمودند
محمد ولی بیک از جانب پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا حاکم آن دیار بود
چون از توجه سپاه ظفر پناه واقف شد شهر را حصار نموده خاقان ازان
از گرد راه در شهر طبس رفته قتل عام نمودند قریب بهفت هزار کس
از مردم طبس در آن قتل عام کشته شده بواسطه این قتل عام آتش غضب آن خسرو
عالی مقام اطفا یافته بهمان اکتفا کرده متوجه خراسان نگشتند و عنان عزیمت
بصوب یزد معطوف ساخته و باصفهان نزول اجلال فرمودند و
یزد بدستور بحسین بیک لله شفقت فرمودند و هم درین سال امیر غیاث الدین محمد

و شاه

و شاه تقی الدین محمد اصفهانی بواسطه قحط و گرانی که در آن دیار واقع شده
و ایشان نقاصیان آنجا شده جمیع بیاسات از هم گذرانیدند و امیر قوکه در قصر
رئیس قیسی بود و امیر علم محمد که او نیز بدست غازیان ذوالقدر مفتوح شد و او را
ذوالقدر ان در قفس کرده بشیراز بردند و هم بنابر مقدمه که از و سر زده بود
در شیراز بقتل رسید و هم درین سال ایلچی از جانب سلطان بایزید سلطان محمد
پادشاه روم بجهت تهنیت فتح عراق و فارس بدرگاه عرش اشتباه آمده تحف
و هدایای بیشمار آورد و خاقان سلیمان مکان اظهار محبت بسیار بسلطان بایزید
نموده ایلچی را رعایت خسروانه نموده مراجعت فرمودند و هم درین سال الیاس
بیک سر ذوالقدر بقتل رسید ذکر دستان خسرو بهرام لقا در دفع حسام
الدین والی رشت چون نوروز پارس ئیل در پنجشنبه شهر شوال
احدی عشر و تسعمایه خاقان سلیمان مکان به ییلاق تخت سلیمان یافتند
تفصیل آنکه متوجه طارم گشتند و بعضی از امرای عالی مقدار را از راه خلخال
کردانیده بر سر امیر حسام الدین والی گیلان بیه پیش فرستادند و خود متوجه
گشته در آنجا نزول اجلال فرمودند امیر حسام الدین پیشکش بسیار فرستاد و درگاه
عرش اشتباه بوسیله شیخ نجم رشتی که وکیل بود امان یافت خاقان سکندرشان
از جرایم ایشان درگذشته گناهان ایشان را بشیخ نجم بخشیدند و از رشت معاودت
نموده در طارم ییلاق نمودند و جلال بیک خلخالی که حاکم طارم بود بقتل رسید
و هم درین سال خاقان صاحبقران بشکار جرگه که در موضع شیره سرای شیروان
با شاه صفدر سلطان حیدر نموده بود و فرمودند الیاس بیک ذوالقدر که قورچی باشی او بود

فرمود و جمعی کثیر که در ان جمع که همراه بودند بقتل آمدند و ایالت شیراز حیدر ورسی
بمنصور بیک افشار رجوع شد چون سلیمان بیک ذو القدر را امارت بیک سیار و
سنجاق نشفقت کرده اورا سلطان خلیل خواندند و ایالت شیراز بدو عنایت فرمود
و هم درین سال کارکیا میرزا علی والی گیلان لاهجان که مدت سی سال سلطنت
گیلان کرده و اکثر اوقات بارکان تلاوت و عبادت میگذرانید بدست مردم
لاهجان که اتفاق کرده بودند در رانکو بقتل آمد گفتار در توجه فاتح خوان گیتی
آذربایجان جزم فتح کردستان چون پادشاه صاحبقران چون شدل کام
نوروز توشقان ییل اگر روز جمعه بیست و ششم شهر شوال سنه اثنی عشر و تسعمایه واقع بود
که را خیمه نزد اردوی همایون به یلاق حسن سلطانیه و تبدار فرموده شکار کنان از
بایجان رایات جلال نهضت فرموده و قشلاق رخوی نموده عساکر نصرت رخام
را بر سر سارم کرد که قاطع طریق و واقعه فساد داشت فرستاده کرد و فرمود نیز
چون سپاه ظفرپناه بحوالی الکا آن گروه رسیدند اکراد بعضی اسباب و
تعلق حالی آن محال که آسمان مثال ارتفاع داشت رفتند غازیان ظفرنشان آن
الکا را غارت کرده جمعی کثیر از ان قوم را بقتل آوردند و درین اثنا خبر رسید که
سارم مستعد قتال شده از کوه پایین آمده امرا نامدار متوجه دفع آن بیرون
کار شده اکراد پیش آمده محاربه عظیم روی نموده و از هر جانب جمعی کثیر بقتل
آمدند از امرای نامدار حیدر بیک شاملو و سارو علی مهردار تکلو گشته
بیرام بیک قرامانلو و خلفا بیک باردوی همایون مراجعت نمودند ذکر
خروج فرمودن قرسر علاء الدوله ذو القدر و ذکر فتح ... حضرت ...
چون نوروز ولوی ییل روز پنجشنبه نهم ذی قعده الحرام موافق ثلث و عشر و تسعمایة
اتفاق افتاد درین سال بمسامع عز و جلال رسید که علاء الدوله والد ناصر الدین
سردار اویماق ذو القدر نسبت باولیای دولت قاهره از جاده متابعت و شاهراه
ره مطاوعت انحراف ورزیده در عصیان گشوده و راه طغیان پیموده و با سلطان
مراد وصلت کرده واعیه آن دارد که بممالک محروسه تعرض رساند چون این خبر
محقق شد آن اعلیحضرت باحضار عساکر منصوره فرمان داد و در اندک زمانی سپاه
آذربایجان و شروان و قراباغ و عراق در اردوی همایون جمع گشته قاآن
سکندرنشان در اوایل تابستان علم عزیمت بجانب البستان برافراخت و منازل
و مراحل پیموده از قیصریه که الکای سلطان بایزید پادشاه روم بود عبور نمود
از عساکر نصرت مآثر تعرضی بساکنان آن ولایت نرسید قبل ازان بطریق رسالت
اخلاص ... سلیمان ... بطریق ... نزد علاء الدوله رفته
که اورا بایلی دعوت نماید علاء الدوله در درباچه کا ... او را محبوس نموده
... در واقعه خاقان سکندرنشان بشارت استخلاص او ازان بلیه داد ... ازان
در مدت یکشبانه روز بعد از شفقت بسیار ازان دریاچه نجات و خلاص یافت
بعز عتبه بوسی سرافراز شده بانعام بیکران و سیورغال موضع ... اعلائی
حویی سرافراز گشت و ازان تاریخ ... تا زمان رحلت خاقان جنت مکان
علیین آشیان ابو المظفر سلطان شاه طهماسب انار الله برهانه سیورغال اولاد
او مقرر بود و چون علاء الدوله دانست که تاب مقاومت با خاقان سکندرنشان
ندارد از البستان فرار نموده متوجه کوه درناک شد و ان کوهیست در غایت

دولت کند او سر بر اوج فلک می ساید و کره زمین از زلزله او کمتر از ذره می نماید نظم
پلنگش ز خون شفق خورده شام غزالش ز جدی فلک دیده کام فلک سبزه رسته
به پیرامنش شفق دشتی از لاله در دامنش کسی کافتد در آنجا گذار بود با
از غار عقرب فکار خاقان سکندرشان در البستان نزول اجلال نموده لله بیک را
با فوجی از غازیان بکنار آب جهان روانه گردانید تا معبر پیدا کند لله بیک گذا
را پیدا کرده در آن حوالی نزول نمود و اکثر غازیان بی اطلاع جوی کان متفرق گردیدند
در آن اثنا صارو قیلان علی الدوله ذو القدر با جمعی از دلیران جوشن پوش نمایان
گردید لله بیک با مردم اندک سر راه بر ایشان گرفته تلاقی الطرفین واقع شده آتش
قتال مشتعل گشته ذو القدران از کثرت دلاوران بر غازیان غالب آمده لله بیک را
زیر کرده در آن اثنا خلیل آقا از سرجان کشتی میان گذشته اسب خود را
بلله بیک رسانید لله بیک سوار شده خود را در آب زده بشنای بسیار از دریای جاری
خود را بساحل نجات رسانید ذو القدران خلیل آقا را با سی نفر از غازیان بقتل
آورده مراجعت نمودند چون علاء الدوله با خاقان سکندر شان مقابله نکرد و مقاومت
نمود آن اعلیحضرت ولایات البستان را نهب غازیان عظام الکرام فرموده از آنجا نهضت
متوجه خوی گردیدند و هم درین سال در حوالی البستان امیرخان بن گلابی بیک بن
امیربیک موصلو که از جانب سلاطین آق قیونلو سالها حکومت دیار بکر نموده بود
و بعد از واقعه الوند میرزا در آن ولایت مستقلا استیلا یافته بود با اقوام و اتباع
و اهل و الوس خود با علم و نقاره و پیاده سر بر خلافت صاحب قران اعظم
شده و بمراحم خسروانه سرافراز گردیده در جرگه امرای عظام در آمد و بمنصب مهر

داری

داری سرافراز گردیده و از جمله هدایای که بر سبیل پیشکش بنظر اشرف در آورده
بود یکی لعل بزرگ مشهور بود که از سلاطین سلف مرتبه بمرتبه بخزانه پادشاهان
ساسان پیرفته و از خزانه سلاطین آق قیونلو بدست او افتاده بود خاقان سکندر
شان بر زبان الهام بیان جاری ساخته که خوب نیست که دیگر این لعل بمکان
اتصال یافته فرموده تا از اسمعیل نقش کردند و مجملا آن لعلها در خزانه عامره دودمان
و اخلاف آن زبده صفویه باقی است و هم در اثنای راه بعرض خاقان عالیجاه
رسانیدند که درین حوالی قلعه ایست چریره نام و جمعی از ذو القدران بضبط
و نگهبان متمرد در آن جا کنند که بحصانت حصار و ذخیره بسیار اعتماد کرده
بر برج خلاف متمکن گشته متمرد درین منصرف میرسانیدند حکم جهان مطاع عز صدور یافت
که آن قلعه را مرکز وار در میان گرفته عساکر منصور نصرت شعار یورش نمایند اهل
قلعه تسلط غازیان مشاهده نموده ترک مخالفت کرده روی اطاعت بزمین
نهاده بخدمت خاقان سکندر شان شتافتند آن اعلی حضرت اشرار آن طبقه را
بقتل آورده جمعی از اسرار رعایت نموده حکومت دیار بکر را بخان محمد بن
میرزا بیک استاجلو که از اعاظم امرای عالیجاه بود تفویض فرمود و خان محمد روانه آمد
گردیده و آن تایید من عند الملک الحمید **بکفایت رود ذکر محاربه محمد خان با صارو قیلان**
چون خان محمد استاجلو از اردوی همایون جدا شده متوجه دیار بکر گردید در آن وقت
قاسم بیک برادر میرزا خان موصلو که حاکم آنجا بود و اظهار مخالفت کرده شهر را
تسلیم ننمود بنابرین غازیان ولا آورد و دلاوران جلادت شعار در صحرا قشلامیشی فرمودند
و اکراد دیار بکر سر بر زد آمده چهار طرف اردو را می تاختند و هر که را می دیدند

بعالم آخرت می فرستادند و جوردلی کم یاب شده اصلا یافت نمی شد چون
خان محمد از ضیق معاش غازیان ایشان را اعانت نمود و قریب هفت هزار کس
از ایشان را بقتل آوردند و اموال و ذخیره فراوان بدست غازیان در آمد بعد از
نهب و غارت عنان مراجعت بصوب اردوی خود منعطف ساختند درین
اثنا خبر رسید که قاسم بیگ حاکم حمید کین علاء الدوله ذو القدر فرستاده
و استعدادهای لشکر کرده تا شهر البستان وی علاء الدوله و ولد قاسم بیگ
از کمال دلاوری ورا سار و قیلان گفتندی و از دوانه بیگ که از جمله فرزندان
وی بوده با ده هزار سوار جرار نیزه گذار بر سر حمید فرستاد چون ایشان
بحوالی اردوی ظفرنشان فرود آمدند خان محمد از غلبه مخالفان در بحر اندیشه افتاد
با سرداران لشکر نصرت شعار مشورت عمل نموده خاطر یاران قرار یافت که بجنگ
و جدال ایشان جمعی یلان برافراخته خرمن حیات ایشان را بسیلاب سنان جان ستان
زیرا که خیل اردوی ذو القدران مانند ستاره بیخت تصور کرده بودند لشکر اندک
بود صبح که جاسوس این چمن زد علم نور فشان المشرق خان محمد استاجلو پای در
رکاب آورده با دو هزار کس لشکر ذو القدر را استقبال نمود و قرا بیگ که برادر
او بود با ششصد سوار جرجی گردانید و خود با هزار و دویست سوار در قلب جای
گرفت بآنکه از آنجا سار و قیلان و ازدوانه بیگ با ده هزار سوار ضمیمان با لشکر
لشکر مشغول گردیدند سار و قیلان با جمیع اتباع خود را در قلب جمع کرده بیکبار
بر سپاه استاجلو بر ریختند قرا بیگ با جمیع جرجیان از اسب پیاده در
دلیران جرجی با آنکه از اسب افتاده بودند از زمین برخواسته شمشیر سپاهیان

ذو القدر را

ذو القدران خود را بآنها زدند و درین اثنا خان محمد با دلاوران از قلب عنان بیکبار
رکاب گران ساخته نیزه های زرنگار و دار بر گوش نگاوران با در رفتار بیاوردند
نعره و خروش صدا بعیوق و ماه رسانیدند و خود را بر ذو القدران زدند و
ایشان بر یکدیگر خوردند چون زمین تیغ گرفته بود اکثر لشکر ذو القدر بزمین
افتادند چنانچه دره بود در آنجا مملو از اسب و مرد گردید سار و قیلان با جمعی
از ذو القدر از اسب افتاده بود و جنگ میکرد خان محمد وی را شناخته حکم
کرد که او را با لشکر گرفته نظر او رندارد و دوانه بیگ نیز دستگیر گردید و درین
جنگ مخصوص کسانی و سی سر که صاحب علم بودند از مردم ذو القدر بقتل آمدند
چون سار و قیلان نزد خان محمد رسید دست در دامن وی زد و التماس
نمود که مرا زنده بدرگاه خاقان سکندرشان روانه سازد وی قبول کرد و آخر
بنجه بیگ بعضی از مردم او را با دوانه بیگ بقتل آورده سرهای ایشان را با
عرض اشتباه روانه گردانیدند شکی که جهت ابطال این فتح با اردوی معلی فرستاده
بودند در خلاف خوی اردوی همایون رسید کیفیت حال را بمسامع عز و جلال
رسانید و مشمول عواطف بیدریغ گردید جانب دیار بکر مراجعت کرد و بعد از آن
خان محمد فتح قلعه حمید را پیش نهاد و همت ساخت و قاسم بیگ روزی چند شرایط
حصارداری بجا آورده عاقبت کلانتر شهر احمد چلبی بدلالت بخت فیروز از کار
بیگ روگردان شده از برج غازیان را بالا برده امیر قاسم بیگ روزی چند
شرایط حصارداری بجا آورده و دستگیر شد بعقوبت تمام مقتول گردید خان محمد
در حمید بیگ شد و صیت شوکت آن امیر صاحب دولت از ایوان کیوان در گذشت

علاء الدوله ذو القدر بمحنت بسیار و رنج بیشمار گرفتار شد گفتار در نهضت رایات
صاحبقران بجانب عراق عرب و فتح بغداد و تحقیق وقوف جهاد خاقان سکندر
شان چون نوروز سلطان جلیل را در روز پنجشنبه نوزدهم شهر ذی قعده
موافق سال اربع و عشر و تسعمائه در الکای علیشکر بعیش و کامرانی در یافت ادرا
وقت عزیمت عراق عرب بخاطر عاطر آن اعلیحضرت راه یافته خلیل آقای بیابانی
را با تاج و خلعتهای فاخر و اوده با حکم جهانمطاع جهة بارک پرناک که والی بغداد
بود فرستاده او را بملازمت طلب فرموده بارک او را تعظیم کرده و خود
و لشکریان تاج پوشیدند و بجهت خاقان جنت مکان پیشکشهای و نشانها بر
گردانیده اسم صوب ابو اسحق شهره جی خود همراه خلیل آقا بدرگاه گیتی پناه فر
ابو اسحق بپایه سریر اعلی حاضر شده صورت حال بارک و شرح اطاعت و اخلاص
او را معروض داشته خاقان صاحبقران بر زبان الهام بیان گذرانیدند که ما
وقتی محبت طالب بیدانیم که بی اندیشه بملازمت ما آید ابو اسحق عرض نموده بارک از آن
اراده پشیمان شده بخت لاج انداخت و اندیشه عصیان بخاطر آورده خیال
حصارداری بخاطر گذرانیده سید محمد کمونه را که از اکابر و نقبای آن دیار بود
با حضرت شیخ الطایفه شیخ زین الدین علی روح الله روحه العزیز گرفته
حبس فرموده و از دولت بسیار در قلعه بغداد جمع نمود چون این اخبار فرخ صبح عالی
نواب خاقانی شد حسین بیک لله را ایلغار ساخته لوای توجه بدانجانب افراخت
بارک بر حقیقت احوال اطلاع حاصل نموده می دانست که اکثر اهالی و مردم آنجا
شیعه اند و در مخالفت با او اتفاق نخواهند کرد حوصله توقف نداشت بالضروره

بجانب

بجانب حلب گریخت خاقان سکندر شان در بیست و نهم جمادی الآخر سنه مذکوره
در دار السلام بغداد در چهار باغ میرزا جبر بوداق نزول اجلال فرمودند
فرمان قضا جریان صادر شد که مردم پرناک را بلاوی هلاک رسانند و جماعت
بسیاری از ایشان را بقتل آوردند و سید محمد کمونه و حضرت شیخ علی رحمه الله تعالی
از چاه بیرون آورده متوجه زیارت عتبات عالیات شدند اول از شط گذشته بزیارت
امام الهمامین المعصومین ابی ابراهیم موسی بن جعفر و ابی جعفر محمد الجواد سلام الله علیهما
سرافراز شده شرایط زیارت بتقدیم رسانیدند و شعبان جانداران مرتضوی و صوفیان
دودمان صفوی باشاره آن سر گروه اولاد علی و ولی مرقد بو حنیفه علیه اللعنه را کنده
باب رسانیدند و بعد از آن استخوانهای او را آتش فنا داده و از امیر و مرقد
او دو بازار بیان ساختند خاقان جنت مکان بعد از زیارت مشهد متبرک کاظمین
معماران روزگار و مهندسان پرکار را طلب فرموده امر کرد که بر بالای مرقد
شریف الحضرات عمارتی عالی و مساجد و مدارس در آن حوالی بنا نموده سر کار را
بسیج نموده تا با تمام رسانند و از جمله معماران یکی هر دو بنا یان را در بیست و سلطان محمود
و بیست و سلطان حسین نمودند تا با تمام رسانند و از جمله معماران بنائی که نقش
بر طاق سپهر نشستندی و تا فلک چشم خود باز کرده بهتر از ایشان در آن فن ندیده
بود و الحال آن عمارت عالی کار استادان مذکور است خاقان سکندر شان
احرام طواف مشهد بسته اول احرام زیارت آستانه عرش منزلت شاه
تخت لا فتی مالک ملک لافتی اسد الله الغالب کل غالب و مظهر العجائب و مظهر الغرائب
ابی الحسن علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه بسته ع بهر تنار سر قدر او و عده

چون بدان سعادت فایض گشتند و از قنادیل طلا و نقره و سایر ما یحتاج بدان آستانه
مقدسه برده و در رواج و رونق آن آستان عرش آشیان کوشیدند و مصحفی که
بخط شریف خود در گیلان و بعد از آن با وجود حسن کتابت فرموده بودند
در سر ضریح مبارک که هشته اتفاقا آن آستانه مقدسه مانند کربلا از آب دور
بود امر کردند که نهری که در قدیم عطا ملک اسفراینی برادر خواجه شمس الدین محمد
صاحب دیوان احداث نموده بود و در زمان اباخاقان و سلطان احمد خان
چنگیزی آن ویران شده بود آن نهر را بر داشته آب بحوالی آن مشهد مقدس آن
بلده اقدس آورند و سرکاری آن امر جلیل القدر را بنیاد قاضی جهان
که ذکر اوصاف و علو مکان و صفات او بعد ازین سمت تحریر خواهد یافت
شفقت فرمودند قریب دو هزار تومان خرج آن نهر شده و موسوم بنهر شریف
ساخته شد و تولیت آن چشمه علیه را با حکومت حله و ناحیه و طبل و علم سید محمد کمونه
شفقت فرمودند و از آنجا متوجه زیارت آستانه عرش مرتبه مولی الثقلین و امام
الخافقین ابی عبد الله الحسین صلوات علیه شده بر زبان الهام بیان گذرانیدند
از آنکه بکربلا گذرست   با آتش دوزخش چه کارست   بعد از سعادت زیارت
در رواج و رونق آن آستانه با رفعت متوجه زیارت مشهد عسکریین که در سر من رای
واقعست و سایر اماکن شریفه که در عراق عرب است شدند و ایالت بغداد را
بانواع مخادیم بیک طالش امیر دیوان ارزانی داشته او را خلیفه الخلفا ساختند
و از آنجا بتاخت الوس اعراب عنزه که همواره اهالی آن ولایت از ایشان متضرر
بودند رفته دفع آن جماعت نمودند و درین اثنا مبارک عزه و جلال رسیدند که در آن

حدود جنابت و از آنجا شهری سکنی گرفته و انواع آزار بمردم آن دیار جور
و تعدی بمجال عبور و مرور دران حوالی و حواشی نیست و هر یک از
شیران بیشه دلاوری و نهنگان دریای شجاعت کشتی در دفع آن بیج
از خاقان سپهر پایگاه رخصت طلبیدند آن اعلیحضرت قبول ننمود و خود شخص
نفیس نزدیک آن بیج رفته بیک تیر آن شریر دلیر را بر خاک هلاک انداخت
بر آمد فغان از آسمان و زمین   که بر دست و بازوت بادا آفرین
و در تاریخ فتح بغداد و سعادت زیارت نجف اشرف مرحوم خواجه
میر محمد منشی امیر المؤمنین حیدر علی بن ابی طالب   بعد از آنکه خاقان سکندر
نشان متوجه تسخیر خوزستان و حویزه گردیده حاکم آن دیار سلطان فیاض مشعشع
از توجهات حضرت اطلاع یافته بجانب بصره فرار نمود و در انهای راه
میر نجم و لله بیک و بیرام بیک را بتاخت الکا ... رستم عباس با موسی
لوای کشورگشائی بصوب حویزه نهضت نموده قلع و قمع طوایف مشعشع نموده
آن ولایت بتصرف احیای دولت قاهره در آمد و امرا هر یک از آن بلاد
تعیین فرمودند و حکام شوشتر و دزفول با برکات لایقه باستان عرش نشان
وصل جسته بعواطف خسروانه اختصاص یافتند و مفاخر این حال ساوه رستم کرد
... برحیان جابر ... آستان بوسی رسیده و خاقان سکندر شان
نشان ایالت خرم آباد و تمامی لرستان بدو تفویض فرمود و از راه کوه گیلویه
بدار الملک شیراز تشریف برده ییلاق دران بلده طیبه واقع شد و هم در آن اوقات
الهی بیک که برسالت نزد میر علی الملک والی لار رفته بود با تحفه و هدایا رسید

بدرگاه خسرو کامکار آمده اظهار فدویت و عرض رقیت نمود و هم
درین سال حبیب الصلاح میر نجم گیلانی امیر یار احمد خوزانی اصفهانی وزیر کل
اصفهانی مستوفی دیوان اعلی شدند گفتار در محاربه خان محمد استاجلو با کور
شاهرخ ذوالقدر در اوایل فصل بهار که سپاه ریاحین و اشجار روی
باطراف جوی و بساتین و کنار نهادند و بلبل بی تحمل بعیش سلطان گل گرفتار
گشته رخت شکیبایی بباد فنا داده خان محمد بییلاق آمد بدین نزول نمود
و قرابیک او در خود را تاخت هزیره در ستاد و قرابیک حسب الفرمان
مراسم غارت بجا آورده جمعی کثیر از اکراد ولی بیاد را بیخ بتیغ کین برانداخته
بسیار گرفته در ماه الدین باروی خان مجلی کرده و دران اثنا علاء الدوله ذوالقدر
جهد اسعام کار زار لشکر جرار و حشم بی شمار جمع کرده معیوب دولت خود
را شاهرخ و خوزه و تیز را احمد بیک کشته همچون سایر فیلان و ارزوه
بموجب خان محمد استاجلو فرستاد خان در ییلاق مذکور این خبر را شنیده
تحمید آمده با سه هزار سوار جرار که هر یک در میدان جلادت سالک رسم
و اشجعت بار بودند در برابر لشکر ذوالقدر صف آراستند و از آنجانب
شاهرخ و احمد بیک با یازده هزار سوار بمیدان محاربه آمدند و در اثنای سوی
صفوف قبل از استماع ضرب سیوف سنگهای تازی و توپ و تفنگ در هر دو لشکر
در میان صفین جدال نمود و سنگهای لشکر استاجلو سنگهای جنود ذوالقدر را
گریزانیدند و ناخلف لشکر ایشان دوانیدند و غبار آن از مشاهده این حال گرد
نواورانها فاقت من فتح و ظفر امیدوار کرده بر تحسین لشکر ذوالقدر با

ملاطل

غبار جنگ و شین بر داخته رو بیک غلغل نصرت بسید سعد اجمال
الت بکار گشته خان محمد قطب وار پای وقار در مرکز قرار جواساس دولت
خویش استوار کرده اند و حکم کرد که غازیان نصرت فرجام هر یک مبادرت
در میدان مسابقت بجا آورند از مقر خود حرکت نمایند و چون ذوالقدر آن
بدان دلاوران رسیدند بموجب کلمه و قذف فی قلوبهم الرعب رعب
غازیان موید خایف گشته طوایسان غرور اکشیده حیران ماندند و بعد از آن
بهادران استاجلو دست بنمود از آستین جلادت بیرون آورده بعضی
تاختند و جمعی کثیر از مرکب انداختند و ادیم زمین را از خون بسان
لعل بدخشان گلگون ساختند چون ذوالقدران دست برد غازیان دیدند
او باربوادی فرار آوردند سپاه نصرت شعار ایشان را تعاقب نمودند
بسیاری از ذوالقدر از بالقتل آوردند و از مردم معتبر که اسیر شدند کور
شاهرخ و احمد بیک ولد علاء الدوله و محمد بیک ولد عزیز آقا و مراد بیک و ازلر
بیک و قاسم بیک بودند و نظر و قاسم بیک را زنده گذاشته باقی را بقتل
آوردند و سرهای ایشان را با دو نفر بدرگاه خاقان اسکندر نشان فرستادند
و در ان وان خاقان صاحبقران از قشلاق خوی متوجه عراق عرب شده بود در زمان جنگ
در همدان سرهای دشمنان را با اسیران باستان ملایک آشیان رسانیدند
مسامع عسر و جلال رسانیدند خاقان جم جاه اربلر بیک و قاسم بیک را
آزاد کردانیده ملازم ساخت و بجهة خان محمد تاج زر و کمر شمشیر مرصع
فاخر شفقت فرمود و علاء الدوله ذوالقدر بعد از استماع این واقعه عظیمه ملاس

ور کردن انداخته تعبیه نهی گرفت که در هیچ زمانی وقوع نیافته بود و نه کسی چون خان
سعی و کوشش در تسخیر مملکت داده بکر سودی ندارد و دست بر خاطر نهاده در کنج
منزوی گشت و سبب کوری ولد او شاهرخ آن بود که در سنه اربع و تسعین
و ثمانمائه بوداق بیک ذوالقدر از غلبه سلطان بایزید پادشاه روم گریخته
بود و از وی لشکر گرفته بر سر شاهرخ بیگ چون در رود او را دستگیر ساخته بچشمش را
میل کشید علاء الدوله بنابر انتقام با سپاه روم جنگ عظیم کرده بوداق بیگ
فرار نموده محال اعلی و اسکندر بیگ سردار لشکر روم نیز بوده دستگیر کرده
نزد پادشاه سلطان مصر قانصوه فرستاد و از نوادر اتفاقات آنکه در میان
خان محمد استاجلو کوری بود که دائم بحضرت پروردگار رجوع نموده میگفت بار خدایا
کور را اسیر کور گردان و درین جنگ کور شاهرخ گرفتار گردید والتأیید من الله
الملک المجید و هم درین سال خاقان اسکندرشان منصب امیرالامرایی شیخ نجم زرگر
عنایت فرمودند و مهر او را در دیوان اعلی بر بالای مهر جمیع امرا زدند و هم در این
اوقات بدیع الزمان میرزای ولد پادشاه مرحوم میرزا سلطان حسین بایقرا که
والی استراباد و از شیبک خان اوزبک شکست خورده بدرگاه عالم پناه آمده امرای
عظام او را استقبال کرده بموجب فرمان خاقان صاحبقران مجلسی ترتیب داده
و در جای مناسبی قرار گرفته بعنایات بی غایت و رعایت بی نهایت سرافراز گردید

گفتار در رفتن خاقان صاحبقران نوبت دیگر بجانب شروان

خاقان جنت مکان نوروز در اول حمل که در روز دوشنبه پنجم ذی قعده سنه خمس عشر اتفاق افتاده بود
خوش دل شاد در شیراز گذرانیدند و از آنجا متوجه عراق عجم شده در پایگاه اعلی

فرمودند و قشلاق در حوالی مغان شد خاقان اسکندرشان در میان زمستان که
سرما بنهایت رسیده و برودت هوا بغایت انجامیده بود **برج جدی** که شنیده
برج خویش را سحاب سحاب :. در پس پرده شد ماه جهان و آفتاب سنج :. از آتش
سوزنده چنان شد باطل :. کاندر وی گشت نهان معجزه ابراهیم :. گر بنشستی
شدی هوا باده و آب :. اندی بار کی لعل یکی در قیم :. پیوسته ابر از هوا
چون دست کریمان سیم می‌پاشید و جان از آسیب سرما چون دل بخیلان
از هم می‌لرزید از حوالی علم هدایت آیت بجانب شروان بر سر جنگ جنود
موکب عالی بعد از طی مراحل و منازل بکنار آب کر رسیده از سری که نامه
مطلع نشده بود عبور فرمودند و شیخ شاه والی آنجا از توجه آن خسرو گیتی‌ستان
اطلاع یافته در قلعه بیغرد تحصن نمود و بعد از آن روی گردون شکوه موکب
باکو در حرکت آمد کوتوال آن حصار تحف و هدایا بدرگاه عالم پناه فرستاده
بانعام و تشریفات خاص اختصاص یافته خاقان کامران از باکو بنا بر آن
آنجا از توجه آن خسرو عنایت شان واقف شده اقبال مثال باستقبال شتافت
و غاشیه متابعت بر دوش گرفته منظور التفات گشت بعد از آن گردون
علم نصرت بجانب دربند برافراخت و آن حصار را بت در غایت حصانت و نهایت متانت
لشکر منصور حسب قضای مبرم در حوالی آن قلعه فرود آمدند بار احمد آقا و محمد بیگ
با فوجی از مردم کارزار دیده که هم سرد و گرم روزگار چشیده که سنگ خارا از بیم تیرشان
بر خطر بود و کوه را تیغ از زخم تفنگشان بر حذر در آن قلعه ساکن بودند اغلب اوقات
و انداختن تیر و سنگ از قلعه نمودند و از جانب نیز دلیران امیر جنگ

کردند و نقابان نقب زدن دست برآوردند و برج انحصار را بیابان کم
ساختند یار احمد آقا و محمد بیک دانستند که مهم کار از اشکال بسلام عاجز
و کفن در بر کاه خاقان معدلت نشان شتافتند و بنظر عاطفت شاهی سرافراز گردیدند
آن گردون حشمت تفویض حکومت در بندر المنصور دبیک نموده ایالت
سایر الکا مفتوحه شیراز را بحسین بیک لا ینفقت (?) فرموده حکم قضا نفاذ شرف
صدور یافت که جسد مطهر سلطان الاولیا سلطان حیدر را که تا آن زمان
در شیروان مدفون بود بدار الارشاد اردبیل نقل نمایند جمعی از خاصان و جمعی
از مقربان بآن خدمت اقدام نموده جسد شریف آنحضرت را نقل بمرقد
نموده در جنب مقابر آبای عظام و اجداد ذوی الاحترام دفن کردند با
وجود امتداد زمان جسد مبارکش چنان می‌نمود که الحال تکفین و تجهیز کرده اند
بعد از آن خاقان صاحبقران از آب کر عبور نموده بدار السلطنه تبریز
نزول اجلال فرموده‌اند هم درین سال قاضی محمد کاشی که در دیوان اعلی منصب
صدارت را با امارت جمع کرده بود و حکومت کاشان و بعضی از محال
عراق عجم بدو مفوض بود و در ایام وفات حکومت شیراز هم بدو متعلق بوده
چون قبایح اعمال و سلک (?) و انواع فسوق و افعال او ظاهر گشت باتفاق (?)
امیر نجم وکیل در شهر صفر مذکور بفرمان خاقان صاحبقران بقتل رسید و از احوال
قبیحه او از هجوی که مولانا حیرانی قمی او را نموده معلوم می‌شود که مولانا بی گریز (?)
باین ابیات ملهم گشته در هجو او گفته هر دو خبر بشارت (?) دهقان (?) نیا و آقا حجی (?)
حال کمترین که در آن اوان حسب الحکم خاقان جنت مکان حاکم قم بوده

او و قاضی محمد نزاع بوده و لعال (?) بقتل نموده   سر خود بر تیغ دار سپهر و چرخ
گردانش   بیاد آمد مگر خونریزی قاضی کاشانش   چه قاضی آن که در باشد
خدا و خلق ناراضی   رسیده لشکر کفر و غارت برده ایمانش   تراب
از وقف مسجد خورده و قاضی مسلمانان   کنون می باید از دلهای سوزان
مرغ بریانش   چه بد فعلی که زان ناپاک نامد در وجود افسر (?)   بکرد و آمن خود
باد یارب گرد عصیانش   کز بی دینی و جلادی و ظلم و ره بدبردن حجه
بیحجی که انبیا اتی بود و بت در شأنش   فراموش کرده بشرح حال خود از غایت
نسیان   کجا گوشمال تخت خواهد داد دورانش   ببین امروز که او را کجا
می سازد   که هر روز که با خاک خواهی دید یکسانش   هزین (?) از ظلم طرازان کاه
خانه ظالم   که از طاق دل درویش افتادست ایوانش   شود آخر خراب از
دود نیا خانه ظالم   اگر سازد فلک نوحی قرار طاق ایوانش   بخورده
جهل در سر زیر پای خویش بیند   سمند می دواند عالیا جالیت (?)
بسی مسند و در راه راهش هیز زد افسر   که سیل تند روغنین از دو و زد دود (?)
طغیانش   رگ خود بارگ مردم نسازد و باکان بدرگ   اگر سازی
بتیغ از هم جدا رگهای شریانش   برای مرگ او مطرب رها و می کند
در زنش   بقصد قتل و بغی می خواند غزل خواتی (?) که نزد کارنان احوال
بدورش شود ظاهر   مغان از ننگ نگذارند که در گورستانش سگان
منتظر جلادانا از قتل گشته رحمش   نشسته مرده شویا کی اجل گیر که جانش

وهم درین سال شیبک خان اوزبک کتابتی بخاقان صاحبقران نوشته ارسال داشت
و این بیت در انجا نوشته بود ** مار اطمع ملک عراق خراب نیست تا کی
مدینه نگیرم حساب نیست وهم درین اثنا شیبک خان سپاه فراوان از راه
بیابان بتاخت کرمان فرستاد و اوزبکان بعضی از الکاء آن مملکت را غارت
نمودند و خواجه شیخ محمد کلانتر انجا را بقتل آوردند و بطرف خراسان معاودت
فرمودند وهم درین سال خاقان صاحبقران در شهر صفر سنه مذکوره امیر ابیک
دده را که حاکم قزوین و ساوجبلاغ و ری بود عزل کرده جای او را بزین الدین
شاملو شفقت فرموده او را خان لقب کردند و در تبریز حسین بیک لله
و امیر الامرا بود عزل فرموده جای او را بمحمد بیک سفرچی استاجلو شفقت فرمودند
و او را بخطاب سلطان ملقب ساختند وهم درین سال نجم مسعود گیلانی که وکیل بود
در موضع جامه شتر دار السلطنه تبریز بمرض ذات الجنب درگذشت و نعش او را
حسب الفرمان قضا جریان بنجف اشرف نقل کردند و جای او را بامیر یار احمد خوزانی
شفقت فرموده او را بنجم ثانی ملقب ساختند و صدارت را بامشارکت سادات
پناه میر سید شریف شیرازی که جد اعلی او از دختر زادهای امیر سید شریف
جرجانی علامه بود بتفویض فرمودند خواجه میر محمد منشی قمی در تاریخ صدارت وی
گفته نظم چون رفت وجود صدر کاشی بعدم شد صدر جهان میر شریف
اعلم تاریخ صدارتش چو پرسند بگو ثانی بجهان صدر مبارک قدم
میر سید شریف بن میر تاج الدین علی بن مرتضی بن میر تاج الدین الاسترابادی

مولد و منشاء ایشان شیراز و بشیرازی اشتهار یافته و از جانب پدر و مادر
اجداد و ابای صغیر محمد بن زید اند که والی مازندران بوده و از آن تاریخ تا حال
صدارت این دودمان عالی مکان غیر از سادات عالی درجات دیگری
تفویض نشده و هم درین ایام وفات میرزا بیک علامی قزوینی که اعتبار کلی در زمان
اعلی داشت باهتمام نجم ثانی نقل ... ذکر اراده خاقان صاحبقران تسخیر مملکت
خراسان و جنگ شیبک خان و قتل او چون خاقان سکندر شان در روز
چهارشنبه دوازدهم شهر ذی حجه سنه خمس عشر و تسعمایه نوروز ترکی حمل را انتقال
و اقبال گذرانیدند فصل بهار متوجه ییلاق قرقان گشته بمسامع عز و جلال رسید که
شیبک خان اوزبک استیلای تمام بر ممالک خراسان یافته بسوی مملکت کرمان
و دیگر ولایات پیوسته نقش مغالطه و مغالبه او را بر لوح خاطر و صحیفه ضمیر نگاشته
اما چه حوادث ممنوعه آن عزیمت از حیز قوت بفعل نمی آید تا درین سال که خاطر
دریا مقاطر از مهم ولایات عراق عرب و عجم و فارس و کرمان و شروان و دیار بکر
فارغ و مطمئن گشت باعث دیگر آنکه شیبک خان آیین عدل و داد که شیوه سلاطین
نیکو نهاد است بظلم و بیداد مبدل نموده و بفتنه و فساد بر روی مجره و ساکنین
بدخشان و ماوراءالنهر و تاشکند و ترکستان گشوده و از تیغ ظلم و
چند امرای ... فاتحه ... از مذهب حق ائمه و سالکین
صد ولی نموده خیال تسخیر بار دیگر ... جهان ... و هر روز سلطان
راکنکاهات ... اکبر و ... رسائل کدورت امیز ... می نمود
خاقان سکندر شان ... تسخیر خراسان مصمم گشته بواسطه ...

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله نموده قاضی نور الله اندسی برادر زاده قاضی
عیسی یعقوبی الکبار و نوبتی دیگر شیخ محی الدین احمد شیرازی مشهور بشیخ زاده
لاهجی که هر دو دانشمند بودند برسالت نزد شیبک خان فرستادند که او را
از ان حرکات شنیع منع نموده خراسان را که حقیقتا داخل ممالک محروسه سلاطین
ایران دانسته اند گذاشته ببلاد ما وراء النهر قناعت نماید که ممالک موروثی
ایشانست شیخ زاده چون بمجلس خان رسید اول حکایتی که خان مذکور بیان کرد حکایت
مذهب بود که چرا مذهبی احداث کرده سبب چه باشد شیخ زاده در برابر گفت
که عجب از شما که مذهب طاهره شیعه و ملت فرقه ناجیه را محدث ذکر کرده اید غالبا
مضامین خاطر نشین خان نشده که قریب سیصد و چهار صد نفر از مجتهدین و علماء نحریر
درین مذهب بوده اند و چندین کتب و مجلدات در اثار این مذهب احق مذاهب
تصنیف و تالیف شده و از جملهٔ آن علما محقق طوسی خواجه نصیر الدین محمد است که از فحول
علماء شیعه است و هلاکو خان جد شما تابع او بوده و مذهب شیعه را اختیار کرده و سلطان محمد
الجایتو بمجرد ملاقات که با شیخ الطایفه شیخ جمال الدین مطهر حلی که از اعاظم مجتهدین این
مذهب حق است نموده مذهب شیعه را اختیار کرده و از روی کتب اهل سنت و جماعت
نیز حقیقت این مذهب ثابت می نمود و دلایل نقلی و عقلی خاطرنشان ... شیبک خان چون
ملاحظه کرد که اگر ... مباحثه میشود ... حکایات ازین نمود
... بیان او در شیخ زاده در برابر گفت که با تاره ما از نسل حضرت محمد
رسول الله صلی الله علیه و آله ... هدایت ... ایشان ... بکرده ... هرگز
کس ... که اول ... حجت نمایند تا ... لازم نماید و این ...

وما علی الرسول الا البلاغ شیخ جان سپاه ... که مملکت ما وراء النهر رفته خراسان را گذارد
ازین سخن خان بر آشفت اعراض نمود و گفت که من کارم که موعظه برمن ...
عذر شیخ زاده گفته از مجلس بیرون آمد و کتابی که از جانب خاقان سکندر شان
نشان ... در قلم تحریر اورده شیخ زاده برده بود ... بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله المختار و آله
اجمعین و ... واذکر فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد وکان یامر
اهله بالصلوة والزکوة وکان عند ربه مرضیا بعد از اهدای سلام اعلام
مضامین مکتوب شریف شرف اطلاع و تفحص رسید و انچه از ...
دلایل ارادت صوری و معنوی بود و از جانب ... سلاسل محبت و مودت ...
گردیده ... طریق سلوک و سلوک طریق ... عظام علیه الدرجات والسلام
... المقامات انجناب ...
... کمال اشتهار و مرتبه اعتبار یافته و نسبت خصوصیت و اختصاص
این زمره اشراف با وصاف کریمه و اخلاق عظیمهٔ اسلاف در درجه وضوح ...
استفسار از حقایق بعضی اخبار که ...
تقریب ... مسموع شده باشد ... وخلاف مقتضای رای ...
کبر المقلون ...
ولکنما هو امت ... کتاب ... جواب ...
بصایر والابصار ... وسط النهار واضح و انکارات که موجب ...
لولاک لما خلقت الافلاک ...

اشعه نور محمدی علیه وآله الصلوة والسلام است و حسب مقتضای نبه خاتمیت
حین ختم النبوة و کمال الولایه که هر آینه مقتضی ظهور آثار عموم احکام حکومت دنیوی
و مستدعی سطوع انوار شمول سلطنت اخرویست آیات ولایت صوری و ولایت
مملکت معنوی خاصه آنحضرت و عترة طیبه علیه الصلوة والسلام و اولاد طاهره و آل علیه
الکمال اوست تحقیق و تعیین اوله و بنابر مظاهر سلطنت عظمی و خلافت کبری فرد آیت
اللّهی صفات آن سلطان سریر دنیی او ادنی است و حضرت روزی که حسب اصطلاح
ربانی و اعتبارات الهی از زمان آن حاسب و حاکت مخصوصه اعنی ائمه هدی
و اجله اولیا از هستند زاکی حقوق ارثیه خود واز اداء ارباب غصب و
متقاعد گشته از تنگ انتزاع اهل دنیا نام سلطنت و استیلائی برده اند و خود را
در صدد مقابله احیانی اورده اند و حسب اشارات غیبیه و اوامر الهیه از کمال علم
و علو کمال انسان بوده اند خاصّا بواسطه معجزه نبوی از آن جمیع برشان بر روی ایام
تنگنای چون و چرا برخی لا موجب کل ما کنت دولت و دوستانی اخر الزمان آن تحقیق
خاندان نبوت و ولایت نهال برومند و خود آن جانب سر سرافراز نخل شده
واز کلمن عالم آرای وجود ان سعادت و سعادت چراغ گیتی فروز و شمع شبستان
دولت روز افزون که آیه والله متم نوره شأن او کریمه ما زادهم الله هدی در شأن
انست روشن گشته و آثار محمدی و اشعه کیاشانی الهیه متجدد الذکر را لا نهایه
منادی افعالی از وجهات احوال و اطوار خود مشاهده افتاده و بخواب نیّات
ضمیر منیف علمی و سروش علیقین فکرا نافحن نرث الارض و من علیها گویا نشند مشاهد

تعدیه زبان تحریر با دادی نداء کذلک ارسلناک فی امة قد خلت من قبلها امم
لتتلوا علیهم الذی اوحینا گشاد و نوک خامه ملایک سیر کاتبان تحریر بموجب و اذکر
فی الکتاب اسمعیل در صفایح صحایف سلطنت کامل الارکان و آیات عالم و عالمیان
رقم این اسم جلیل ثبت نمود و نزمانه در نظر اهل زمان جلوه داد و در فراهم
بفضل حکمت بود زمان دولت ما در رسید و در وانند الحمد لله الذی هدانا
لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله طبقه ارادت کامله و طریقه محبت سالکه
صمیمی الکه چنانچه با دادی فتح ابواب صداقت و نشر ابواب موافقت شده اند در
استقامت این امور و استدامت این دستور اهتمام مبذول داشته
موجب قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی سر رشته محبت آل اطهار از دست نگذارند
و حبلک اعتصام و التزام العروة الوثقی مصداق انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی
فانهما خلیفتان لا ینقطعان الی یوم القیمه محکم و مستحکم کرده اند که هر آینه این شیوه
رضیه و شیمه مرضیه مستوجب و مستحق آن خواهد شد که امدادات و اشارات که در
مکنون ارادت اسلوب نسبت با انتظام ولایت عام فرموده بود و ذاکروان مستقبل
با سعادات علیه الصوریه و الفتوحات جلیه دنیویه میسر گردد و بلاشک هر کاه معالی
ارتباط قدمی تجدید و مبانی اختلاط صمیمی تاکید یابد تصدیق اقاویل باطله و تلفیق
اباطیل کاذبه تجبی کذاب غرضناک پاک که در مسلک و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا
شیاطین الجن والانس یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا انسلاک نشد
نخواهند فرمود و جهه الحق در این جانب خبر ترویج مذهب حق ائمه هدی و اجرای احکام
شریعت غرا و طریقه بیضای مصطفی و مرتضی که آیات بینات کتابی و احادیث صحیحه

بنوعی حقیقت آن دو شاه عادل مرکی اند صورتی دیگر که در نظر محجوبان به تقلید و تشنیع ان
سخن بعقید و تقیه که بافسانهای آبای دون رجب فرموده ایه کریمه انا وجدنا
اباءنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون خرسند و پای بند شده و از منکر و عرب
و بدعت و لی تعریب نماید و واقع نیست افغیر الله ابتغی حکما و هو الذی انزل الیکم
الکتاب مفصلا و اتبعت ملة ابائی ابراهیم کیف لا شعر را حق ایست تو انم بمعض از اولیا
ز مشرق تا مغرب گر امامست   علی و آل او ما را تمام است   و العجب که با وجود
سلطنت نماد و علی الاعتقاد ایشان بهمین عقیده صحیحه و طریق حمیده بوده اند و لا
تلبسوا الحق بالباطل و تکتموا الحق و انتم تعلمون و بی تکلف ظن غالب آنست که اگر گاهی
اظهار خلاف این احق مذاهب نماید بنابر تقیه و حفظ مصالح امور ملکیه خواهد بود
ذلک الدین القیم و لکن اکثر الناس لا یعلمون و اگر حاشا و حقیقت این مذهب حق
شایبه ریبی بخاطر خطور کند هر کس از علما و فقها و عرفای فضلای صاحب تحقیق بیان
کرده بنویسند بدلایل عقلی و نقلی بدو اثبات در جانب استعانه خواهد شد
فلله الحجة البالغة و لو شاء لهدیکم اجمعین غرض اصلی و مقصد کلی از ارتکاب امور عامه
دنیوی و تمشیت صوری بغیر از اشاعت احکام شرع طاهره و اعادت آثار فرقه
ناجیه که تا غایت از ادوار فروع و اصول آن در حجاب ظلم و ظلام مخالفان بود
و دولت محقق و منظور بوده نبوده نیست و الا همت ما بلند مرتضوی اعلا و
ارجمند صفوی انتما ارشاد و اجل از تعلق بامور دینیه و دنیا و توجه بسلطنت جزویه
این سرا متنفر و ابا و ارفع و اجل از آنست که زخارف حسیه و حطام دنیویه
حینیه التفات نماید • شکر خدا که باز بر پیچ بارگاه • طاوس عرش میشنود

چیست نهم • مقصود ازین معامله در هیچ کار ارادت • ای جلوه میفروشی و نظاره
منجوم • شاهین صفت چه طعمه کشد در دست شاه • کی باشد التفات بصید مگس کرم
فلله الحمد و المنه که در بیان توفیق الهی و موعود بان تا بیند تا شناسای مضمون الذین
یستحبون الحیوة الدنیا علی الاخرة و یصدون عن سبیل الله و یبغونها عوجا اولئک
فی ضلال مبین • از خاطر ایشان طینت طیبه با نور و اعتقاد ایشان قضا و قدر که مهندسان
کارگاه خیر و شر و مصوران اشکال نفع و ضرر اند هیچ رقم از ارقام محبت دنیا و اهل
دنیا بر صفحه صحیفه خاطر ما نکشیده اند و هیچ نقش از نقوش لعب این شاهد رعنا
بر ضمیر لوح باطن معانی تصور ما نگاشته اند نظم زکامرانی دوران مخور فریب خرج
ازین قمار هزاران هزار در یاد • که آگه است که کاووس کی کجا رفتند
که واقف است که چون رفت تخت جم بر باد • فغان که با همه کس غایبانه باخت فلک
کسی نبود که دستی ازین دغا ببرد • بلکه از راه خصوصیت ولایت نبوی مخاطب
ان عبادی لیس لک علیهم سلطان گشته دست تصرف ادنی و ایادی تسلط و بیداد
از جانب منصرف گشته حافظان عنایت ازلیه و حارسان سعادت سرمدیه
دست یاری اتباع اهدی و دیا عمران علی اهل الله و این حیث را از کوه
الا بیش را روایش دنیوی و آسایش اخروی محفوظ داشته اند نظم دو گیتی ز خواهش
هر که هر دست • یکی را خواهد و کین هر دو گردست • در بار و زحمتی
الا ان وعد الله حق و ان اهل ... و اذنی بر جنگ سیف و علک
العالمین صورت منع از آمدن این بلاد و دیار چون منافی این عزیمت در نگا
و مبانی این فتوت و عدالت گستری است یقین که بحو نسبت آن درین جانب تحریر شود

چون انواع خلاف واقع و تعلل و تسویفی که در ارسال رسل و رسایل دست داده
منشاء آن بر ضمیر منیر صورت پذیر باشد چه درین مدت که از طرف امواج فتنه
و فساد متلاطم و انواع طغیان و عناد متراکم بجهت آن توجه و اشتغال بر دفع
اهل بغی و عدوان و قلع و قمع ارباب بغی و عصیان واقع میشد که مجال
این نوع فواید متفرقه و آداب مستمره دست نمیداد و مع ذلک نوعی از عنا و کلال
محبت و وداد قدیمی چندان داشت که بالتزام رسوم اهل عادت حاجت نبود
اکنون بمفاتیح توجه ایشان چون ابواب این مراسم محبت و انفتاح گشاده شد و بار
تردد قافله و امتداد و تزاید این سلسله از جهت انقطاع مصون و جهت انصرام
خواهد بود و هم چنانچه اشعار فرموده بودند چون زیارت بیت الله الحرام
از شعایر اسلامست که و من یعظم شعایر الله فانها من تقوی القلوب هرگاه
توجه فرمایند باقدام امداد و اسعاد و اقدام امداد و اسعاد اقدام
اقبال استقبال نموده نوعی متوجه خواهد شد که درین سبیل شرف زیارت
ائمه الهادی المهدی علیه و علی آبائه الصلوة و التحیه دریابند * بیطالبت
در شان از قول رسول مدنی * تا بخشا و حج نا قلکیان آمد * اسباب او این بنا
که بتعمیر مساجد و صوامع طلب فرموده بودند و چون ترویج و تشییع بقاع بخیر
جهت خورشید از بقاع ناواجب لازمست انشاء الله تعالی بهنگام وصول بعد
معتبر عمارت استادانی که نادره آفاق باشند فرستاده شود و باقی حالات
و مقالات بتقریر دلپذیر فرد الانامی علامی نحریر افتخار الاسلامی اسوة ارباب العلم
و العرفان صفوة اصحاب الکشف و البرهان لازال کاسمه الاحمد العافیه و الاولی

که بعد از استخاره و الاستخیار معروض دارد و یا ایها الناس قد جاءکم برهان من
ربکم و انزلنا الیکم نورا مبینا هذا کتاب مبارک که مصدق الذی بین یدیه و
کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السمیع العلیم شیبک خان جلال
الدین حسین ابیوردی را برسالت بدرگاه عالم پناه فرستاد و اظهار عجز و تحزب
خود نمود و انهی بر خاطر اقدس خاقان سکندر نشان گردان آمده از ییلاق خرقان عازم
تسخیر مملکت خراسان شدند توراجیان بهرام صولت جهت اجتماع لشکرهای ممالک محروسه
باطراف و اقطار بلاد و امصار در حرکت آمدند جمعی بعد از نظرات حکم
و ذخیره گذار * از سیاب باردی جوباران * فرستادی شیبان خبره داران
خاقان صاحبقران چون به دامغان رسیدند احمد سلطان داماد شیبک خان حاکم
دامغان چون از توجه آن ظفر آیات آگاه شد بطرف هرات گریخت و خواجه احمد
قنغرات حاکم استراباد نیز فرار کرده بجانب خوارزم گریخت و ارباب استراباد
مثل سید رفیع و بابا نوروز و غیرهم با پیشکش فراوان در بسطام بشرف بساط بوسی
مشرف گشتند و در قصبه جاجرم خواجه مظفر بتکچی که از استراباد بسعادت عتبه بوسی آن حضرت
خاقانی سرافراز گشته از لطف ملک خاقان از تاخت هزاره یادل رخون و
بعد هزار بار پاره پاره گشته در باغ جهان آرای دار السلطنه هرات مقیم بود که اخبار
در ادکار رسید و چون خبر توجه رایات ظفر آیات بسمع شیبک خان رسید تا ملک خانی
که همیشه زبان بلاف و گزاف گشوده میگفت که غضب لشکر عراق در وادی جاجرم
کشید و بعد از تسخیر آن ملک متوجه بخارا خواهم شد از غایت خوف روی از
که مقرر آنکه جنود نصرت شعار بسبزوار رسید در اواخر شهر رجب سنه مذکوره در

که قرب دو طرف محصور بوده از راه بیرون آمده بمرو گریخت و خاطر بجمعی قرار داد
رعیت بیرون شهر را بشهر آورده برج و باره مرو را بالطایف مستحکم گردانید که خبر
راست می آید و کس بطلب عبید خان و تیمور سلطان بجانب سمرقند و بخارا ارسال داشت
این اخبار در نواحی طوس بخاقان سکندرنشان رسید خاقان صاحبقران از انجام
احرام طواف آستان ملایک مطاف امام هشتم و قبله هفتم امام ضامن مفترض
الطاعه واجب العصمه علی. اقدما الف الف السلام والتحیه بقدم مبارک
اخلاص بروضه عرش منزلت شتافته بعد از تقبیل عتبات مراسم زیارت
و لوازم عبادت اقدام نموده سادات عظام و نقبای کرام آن مشهد سدره
مقام را بانواع نوازش و تفقدات مسرور گردانید و اکثر ولایت خراسان که
از اوزبکان خالی گشته بود حاکم و داروغه تعیین فرموده درین اثنا جمعی از
جار بیغراولی رفته بودند در حوالی ولایت جام با اوزبکان محاربه نموده دست
بردی عظیم نمودند غازیان شعار اوزبکان را شکسته انجامت بعضی بقتل
جمعی کثیر را دستگیر کرده بدرگاه عالم پناه آورده حقیقت احوال آن مرزها
و حقایق تردد اوزبکان نمودند چنان معلوم شد که شیبک خان از حصار
مرو بجای دیگر نمیرود و تیاران رایات نصرت آیات بجانب مرو در حرکت آمد
از مشهد روانه محمد بیک افشار را با فوجی از غازیان برسم منقلای بجانب مرو ارسال نمود
چون شیبک خان از حدود طفر ما تراکا شدجان و قاسم میرزا و قنبر بیک را که از اعاظم
امرائش بود با جمعی از بهادران باستقبال فرستاد و در حوالی قریه طاهرآباد لشکر
قزلباش و اوزبک بیکدیگر رسیده بمحاربه اشتغال نمودند و محمد بیک افشار

بقتل رسید با وجود این غازیان رستم توان بدولت و اقبال بی زوال شاهی حالت آمده
لشکر اوزبک را منهزم گردانیده تا دروازه مرو دوانیدند و مقارن این حال خاقان
صاحبقران در هشتم شهر شعبان سنه مذکوره در ظاهر مرو نزول اجلال نموده
و از دلیران قزلباش دیو سلطان شاملو و خاقان سلطان استاجلو و بادنجان
سلطان روملو و زینل خان شاملو و میرزا محمد طالش با فوجی از دلاوران تیغ جلادت
آخته بطرف دروازه تاختند و صورت امداد اختند از لشکر بیتاب اوزبکان جمعی
از شهر بیرون آمده بمحاربه اشتغال نمودند جمعی کثیر از طرفین کشته تیغ شدند و چند روز
برین منوال گذران بود و امرای نامدار سوار شده روی بجانب الغان آوردند
و از آنجانب فوجی از اوزبکان در برابر آمده و بقتال و جدال اقدام می نمودند
و شیبک خان از حصار قدم بیرون ننهاد و گفتار در محاربه خاقان صاحبقرانی
و بقتل رسیدن محمد خان شیبانی ... چون روز چند خاقان صاحبقران
شهر مرو را محاصره نمود دری از فتح و فیروزی بر روی ایشان نگشود بخاطر دریا
مقاطرش گذشت که یک کوچ از ظاهر مرو برخیزند تا شیبک خان رفته باشد
از مرو بیرون آید آنگاه عود نموده دمار از روزگار او برآورد بنابرین امر عالی نفاذ
در روز چهارشنبه بیست و ششم شعبان از ظاهر مرو در حرکت آمده در نواحی
قریه محمودی که از آنجا تا شهر سه فرسنگ است نزول نمود و دیگر روز در آن
منزل توقف فرمود روز دیگر امیر بیک ترکمان را با سیصد سوار بر سر پل محمودی
بازداشت مقرر آنکه چون امیر بیک سپاه اوزبک را مشاهده نماید فرار نموده
بموکب همایون پیوندد تا اوزبکان دلیر شده از سپاه آبی که در آن راه بود بگذرند

چون شیبک خان از معاودت جنود ظفرنشان مطلع گشت پنداشت که خاقان صاحبقران عنان
انصراف تافته و به عراق باز نخواهد کشید روز اول جهت رعایت حزم از مرو بیرون
نیامده با امرای خود مشورت نموده قنبر بیک و جان وفا میرزا که از اعاظم امرای
او بودند عرضه داشتند که اغلب آنکه دو سه روز دیگر درین مقام توقف نمائیم تا جانی بیک
و تیمور سلطان با ما ملحق شوند بعد از آن بیرون رویم چرا که کوچ کردن لشکر قزلباش
از روی فریب است از غایت ضعف شیبک خان که این سخن شنید از آنجا که
عجب و غرور او بود به اعتراض نموده قنبر بیک و جان وفا میرزا خاموش گشتند
و مغول خانم که زن شیبک خان بود گفت تا کی بر کنایات تعرض امیر نجات فان سکندر نشان
فرستاده وی را به جنگ طلب نمودی و او با سپاه آمده و در نجوم از راه دور
و تنها خاک قدم ... بر سر خود پاشیده از قلعه بیرون نرفتی ... اصلاح در بست
که ترس و هراس بر خاطر خود راه داده از روی جلادت و مردی به میدان محاربه
روی ... شیبک خان از سخن مغول خانم ... در حرکت آمده صباح روز جمعه
با سپاه بسیار چون ... از دروازه مرو بیرون نهاده به تمام
متوجه کارزار شدند و چون نزدیک به قریه محمودی رسید امیر بیک ترکمان با فوجی از
غازیان به اداء ... شیبک خان با سرعت تمام از ... آب عبور کرد
چون از ... طغرا از خاقان صاحبقران افتاد از آمدن نادم شده
... خواجه محمود وزیر را گفت که نزد جان وفا میرزا
رفته وی را به محاربه ترغیب نمای و از زبان من بگوی که دل قزلباش را گشته قول
منهزم می سازم چون خواجه محمود کلام خان را بوی رسانید او اعراض شده ...

سخنان بر زبان آورده گفت کجان کوکه این لشکر نجابت پرور را ستی با این مردی که
ما داریم ایشان را مغلوب می توانیم کرد دریغ که نصایح ما را قبول نکرده ما را خود نیز
بکشتن دادی و عیال و اطفال ما را اسیر قزلباش گردانیدی شیبک خان بعد از آن
به تعبیه صفوف پرداخت خود در قلب لشکر قرار گرفت میمنه و میسره را به قنبر بیک
و جان وفا میرزا حواله نموده خاقان صاحبقران که از رسیدن امیر بیک موصلو
بموکب اعلی از قرب وصول اعدا آگاه گشت تعبیه جنود ظفر ورود اقدام فرموده میمنه
و میسره را با امرای نامدار مثل امیر نجم ثانی و بیرام بیک قرامانی و چایان سلطان استاجلو
و دیو سلطان روملو و حسین بیک لله و ابدال بیک دده و زینل خان شاملو و بادنجان
سلطان روملو مقرر گردانید و خود در کنار ... آب لشکر ... مشغول شد
غازیان ... ترکمان ... آتش جنگ شعله بالا گرفت ... مرتبه
صفوف طرفین بر یکدیگر غالب شد ... خاقان صاحبقران شاهی که در دست آن
... از دست ... ذو الفقار ... بیرون
خود بر مخالفان حمله نمود ... خسرو صاحبقران ...
... بر لشکر مخالف ...
... ترکمان ... قنبر بیک و جان وفا میرزا ...
بحکم فرمان ... بقتل رسیدند ... ترکمان ...
اضطرار ... آب رسانیدند ... خود ...
غافل که در گرداب هلاک خواهند افتاد القصه ...
مرد و اسب نهر محمودی ... و هر که ... بالای ...

شیبک خان در اثنای گریز از ان رستخیز خود را بحصار و دیواری رسانید که راه بیرون
نداشت جمعی از غازیان احاطه آن محوطه کرده اوزبکان از غایت ازدحام
بر بالای یکدیگر افتاده بسیاری از ایشان در زیر دست و پای ستوران هلاک
شدند و بعضی که رمقی از حیوة باقی داشتند پای بر زبر مردگان نهاده بر سر آن
دیوار می‌آمدند و تیغ غازیان شربت مرگ می‌چشیدند و چون تمامی آن قوم که در
حصار و دیوار بودند کشته شدند و بعضی از غازیان شیبک خان را در میان کشتگان
یافتند که از غلبه مردم خفه شده بود فی الفور سر پر شر او را از بدن جدا ساخته بنظر خاقان
اسکندرشان در آوردند و خاقان صاحبقران امر فرمود تا سر او را پوست کنده
پر کاه کردند و بروم نزد سلطان بایزید پادشاه آنجا فرستادند و استخوان کله او
در طلا گرفته قدحی ساختند که در مجلس عشرت بگردش در آوردند و در قضیه از طایفه
اوزبکیه قریب ده هزار مرد نامی از لشکریان مخذول عاصی در جنگ گاه
بقتل آمدند و از مردم خراسان خواجه علاء الدین محمود و خواجه حسین صاحب دیوان
و خواجه عبد الله مروی کشته شدند و خواجه محمود و میر خوند که در بند شیبک خان گرفتار
بوده بسته بعز بساط بوسی سرافراز شده چون شیعه بود منظور نظر کیمیا اثر گشت و در مجلس
خلد آیین بار یافت اتفاقا شبی از شبها که در بزم آن خسرو عالم آرا بار یافته بود خاقان
سکندرشان پیاله معلوم را در دست داشتند و بخواجه محمود خطاب کردند که بستانی
که این چیست خواجه گفت که پادشاه بفرمایند فرمودند که کاسه سر خانست خواجه در ابد
گفت انشاء الله دور بر این سر دولت که چون تو پادشاهی در دست دارد خاقان سکندر
شان را از این نکته خوش آمده نقد و انعام بسیار نمود و خواجه محمود این رباعی بخواند ❊

یارب جگر خصم تو پرخون بادا ❊ رخساره دولت تو گلگون بادا ❊ تا آنکه بر
فزون کس ما نیست هر روز ز روز دیگر افزون بادا ❊ خواجه محمود مردی خوش صحبت
مصاحب بود و در سلک وزرای منتظم گردید و آخر همراه میر نجم ثانی بماوراء
النهر رفت و در آنجا فوت شد بعد از آن خاقان صاحبقران علم اقبال بجانب مرو
برافراشت و سایه معدلت و مرحمت بر اهل مرو انداخت و اموال شیبک خان
را که سالها اندوخته بود با امرا و غازیان قسمت نمود و حکومت مرو را بدده بیک
عنایت فرمود و فتح نامها بممالک محروسه ارسال داشت و علم توجه بدار السلطنه
هراة برافراشت قشلاق در آنجا مقرر شد و شیخ الاسلام دار السلطنه هراة شیخ
سیف الدین احمد بن یحیی بن سعد التفتازانی که در اکثر علوم فرید عصر خود بود و قریب
سی سال در زمان پادشاه مغفور سلطان حسین میرزا بایقرا در خراسان شیخ
الاسلام بود در ماه رمضان سنه مذکوره بواسطه تسنن بقتل آمد و در محلی
که عبید خان بمدد شیبک خان می‌آمد اتفاقا وقتی رسید که لشکر اوزبک انهزام
یافته بود و مشغول خاطر را بر داشته خایبا خاسرا متوجه بخارا گردید و مولوی
روزگار هر کدام در باب فتح نامدار تاریخها گفتند از آنجمله این تاریخ در غایت
کرده فتح خراسان والت ثبت افتاد ❊ مثنوی ایزد را که بعد از فتح عراق ❊
آمد فتح خراسان کرد شاه ❊ آن شهنشاهی که بنیاد نهاد ❊ روز و شب
بر خاک در آهش مهر و ماه ❊ شاه اسمعیل بن حیدر که هست ❊ خسرو و خیل
انجم سپاه ❊ با خرد گفتم بگو تاریخ او ❊ پادشاه عادل گیتی پناه ❊ نظم شاهی که
جهان همچو سلیمان بگرفت ❊ هر جا که قدم نهاد آسان بگرفت ❊ در نصد

نشین گرفت و ملک عراق ○ در نهصد و شانزده خراسان بگرفت ○ و هم در آن
سال در دار السلطنه هراة میرزا سلطان اویس بن میرزا سلطان محمود
بن سلطان ابوسعید میرزای مشهور بخان میرزا که سلطنت حصار شادمان
و بدخشان بدو متعلق بود با بابر پادشاه برادر خود بخدمت خاقان سکندرشان آمده بود
زمین بوس کرده بالکارم مراجعت نمود و بعضی از ظرفا تاریخ فتح هرات را
فتح شاه دین و قتل شیبک خان را هلاک خرس یافته با بابر پادشاه برادر او بود و
حاکم مازندران آقا رستم روز افزون روزی پیش از فتح خراسان بر زبان
جاری شده بود که دست شیبک خان و دامن ... شیبک خان خاقان صاحبقران
حکم فرمود که درویش محمد آقا یساول یکدست شیبک خان را بمازندران برده در دامن
آقا رستم انداختند بنابران آقا رستم از بیم و هراس در این سال فوت شد بعد از او
پسرش آقا محمد باتفاق میر عبد الکریم و خواجه مظفر بتکچی متوجه اردوی خاقان سکندر
نشان شدند و در حوالی سمنان باردوی همایون رسیدند و پیشکش بسیار از
توقیقات برسم ترجمان قبول نمودند ذکر بعضی از وقایع که در بعضی از ممالک ...
... بالخیر و الظفر چون خاقان سکندرشان ... سلطان از
که بعضی از آن عربی نیل بود و بعضی ... سنه سبع عشر و تسعمایه بعضی شاه کامی
در دار السلطنه هراة نمودند عازم تسخیر بلاد ماوراء النهر شده توجه بدان صوب
فرمودند چون بمیمنه و فاریاب رسیدند بالحیان ... خان سلطان محمود سلطان
با پیشکش بسیار و تحف بیشمار باردوی کردون وقار ملحق گردیدند و ... را
خطر ... در آورده ... که مبنی بر اطاعت و انقیاد بود با این

ان سنگ هیبه باران ... ○ او زلطف ... باران ... ○ هر ... که در ...
سنگ گذاران شاها ○ ... خاک ره گذار ... ○ و ... دران ...
بود که حالا بلاد ماوراء النهر حکم ممالک محروسه دارد چه احتیاج که نواب کامیاب
اعلی تسخیر آن التفات فرمایند بنابران خاقان صاحبقران حسب التماس ارکان
دولت قاهره که ایشان را تیغ خود گردانیده بود بوساطت خواجه محمود ...
ملتمسات ایشان را مبذول داشتند و حکومت بلخ و شبرغان و اندخود و ...
جستان و میمنه و فاریاب و مرغاب را بنواب بیرام بیگ قرامانلو ارزانی
فرموده دارای بلده سمرقند را باحمد سلطان استاجلو صوفی اغلی شفقت کردند
و وی شش ماه حکومت آنجا کرد و سلاطین اوزبکیه و ... که چون التماس ...
مبذول شده و این کورخانه ... بطریق مصالحه احمد سلطان با ...
کس از سمرقند بیرون آمده با در خراسان ... و ... که در بلاد ماوراء النهر
خواست کرد و ... از سلاطین اوزبکیه را ... برای آن بود که ...
و با ... دیگر ... ماوراء النهر ... صحیح القول ...
که جمعی از امراء ... شاه عالم ... که در ماوراء النهر ...
نمود و ... آن مملکت را ... و در مقام ... ان ...
بعد از آن شاه عالم پناه متوجه عراق گشتند از راه شهریار بساوه آمده ...
شکار فرموده در حوالی ... شکار ... رسیدند و قرب ... و چهار ...
از وحوش در شمار آمده و در آن سال قشلاق در خطه قم فرمودند ...
از ولایت ... و کرمان ... بیشمار یافته ... احرام

عالم پناه بسته روانه آذربایجان گردیدند چون حاکم ولایت تکه ایلی ملازم
سلطان بایزید بود با چهار هزار سوار بدفع صوفیان عالیمقدار آمده شاه
قلی بابا غازیان همت والا در میان را استقبال کردند و میانه ایشان
جدال مشتعل گشته از باب هدایت اصحاب ضلالت غالب آمده سردار ایشان را
بقتل آوردند و جمعی کثیر از رومیه اسیر و دستگیر شدند شاه قلی بابا اسیران را تمام تیغ
بیدریغ گذرانیدند و چون خبر استیلای بابا مریدان خاندان رسید باطراف و اکناف آن الکا
مذکور سیل وشکل بابا ملحق شده ارادهٔ تسخیر ولایت قرمان نموده در آن حدود نزول
کردند و در آن حوالی قراگوز پاشا از قبل سلطان بایزید حاکم آنجا بود و بعد از وقوف
این سپاه ترتیب لشکر پرداخته دل بر حرب نهاد و بعد از تقارب فریقین
نایرهٔ جدال اشتعال یافته فوجی از هر طرف بر خاک هلاک افتادند نسیم فتح
بر پرچم علم بابا وزید قراگوز پاشا فرار بر قرار داده صوفیان در تعاقب شتافتند
و اموال ایشان را غارت نموده متوجه سیواس گردیدند چون خبر این شکست
به سلطان بایزید رسید خادم علی پاشا را که وزیر اعظم بود با پنجاه هزار سوار
بجنگ بابا فرستاد و بابا مذکور با طایفه از سپاهیان بطرف صوفیان
حرکت آمدند شاه قلی بابا چون از توجه اعدا آگاه شد بترتیب لشکر مشغول گردید
دو هزار غلام جنگی که با او بودند در پیش لشکر باز داشت و از آن طرف علی پاشا
با پنجاه هزار لشکر خود را آراسته بمیدان محاربه آمد عسکر روم یکبار بر پیاده
گرفتن و لشکر صوفیان بود حمله کرده قریب پانصد نفر بقتل آمدند بقیه جماعت
قلی شده با ایشان همعنان گشته گروه فدایی وار بر علی پاشا حمله نمود و صوفیان

تکلو علی پاشا را با جمعی کثیر از رومیان بقتل آوردند و بابا نیز در آن معرکه شربت
شهادت چشیدند صوفیان خلیفه بابا را بر خود سردار گردانیده متوجه آذربایجان
گشتند و در آن حوالی شنیدند که فوجی عظیم از تجار با متاع و اموال بسیار
از تبریز متوجه روم میشدند قوت طامعه ایشان در حرکت آمده اموال ایشان را
غارت نموده و از آنجا متوجه درگاه شاه جمجاه شدند در آن حین خاقان ظفر
قرین از فتح ممالک خراسان معاودت نموده در شهریار ری نزول داشتند
که صوفیان تکلو بموکب همایون ملحق شدند خاقان صاحب قران سرداران
ایشان را بنا بر قتل تجار بقتل رسانیده و سایر الطایفه را با مراهمت نموده ملازم
ساخت مجملی از احوال شاه علی بابا تکلو و پدر حسن خلیفه آنکه حسن خلیفه در اوقات
بخدمت سلطان اولیا سلطان حیدر مشرف گشته آنحضرت او را با چهل نفر از
صوفیان بچله خانه حظیرهٔ مبارکه فرستاد و هر یک از ایشان را یک کوزه آب
و قرص نان همراه کرد تا در اربعین بدین مقدار غذا قناعت کنند بعد از انقضای
مدت از چله خانه بیرون آمدند تمامی صوفیان توشه خود را بکار برده الا حسن
خلیفه که همچنان باز آورد سلطان حیدر او را رخصت داده روانه ولایت
تکه ایلی گردانید چون بدان دیار رسید در منزل خود نزول نموده پسر
که یکی از صوفیان سلطان حیدر بود بجماعت خود گفت که حسن خلیفه آمده و آنچه
در ولایت تکه ایلی آورده و هم در آن ایام شاه قلی بابا را سجاده و لعاب
حسن خلیفه ارزانی فرمود خلیفه در میان جماعت تکه با خلود در بیابان
میان مگر سلوک مینمود و از وی خوارق عادات سر میزد و مردم تابع می شدند

خروج کرد و چنانچه ذکر رفت و هم درین سال امیر سید شریف شیرازی که منصب
صدارت سرافراز بود رخصت یافت بارست مناصب عالیات صدارت مرتبت
گرفته متوجه آن ماکن شد و در اول شهر ذی حجه الحرام همه مذکوره منصب عالی صدارت
به میر عبد الباقی یزدی که از اولاد عارف صمدانی شاه نعمت الله کرمانی بود
تفویض شد و هم در این ایام ظفر فرجام ایلچیان از جانب سلطان بایزید پادشاه روم و سلطان
قانبای پادشاه مصر و شام برای سر ادای تهنیت فتح خراسان و
محمد خان شیبانی به درگاه خسرو عالمیان آمده و نوازشات یافته مراجعت نمودند

گفتار در محاربه بابر پادشاه با حمزه سلطان و مهدی سلطان ازبک

محاربه

درین سال بابر پادشاه متوجه بدخشان و حصار شادمان و قندز و ختلان گردید حمزه
سلطان و مهدی سلطان که حاکم آن ولایت بودند چون از توجه آن پادشاه
عالیشان آگاه گشتند لشکرهای طخارستان را جمع آورده باستقبال شتافتند
در ... حدود ... بیکدیگر رسیده حمزه سلطان و مهدی سلطان در میان
معرکه بقتل آمدند بابر پادشاه در کمال شوکت در حصار شادمان سکنی کرده
... دخاقان سکندرشان بهرسال نموده عرضه داشت کرد و کرکراق ... لشکر خاقان
... باز ... قیصر خواه فرستاد و بعضی ولایات سمرقند و بخارا
بتصرف ... درآمده سکه و خطبه بالقاب نامی ... صاحبقرانی
مزین کرد و بنابر آن خاقان ... احمد بیک صوفی اغلی و شاهرخ بیک افشار
با جمعی از غازیان ... بمدد بابر پادشاه روانه کرد اند تا پادشاه با فغان
امرای درگاه مرجع او ازبکان کینه خواه روانه شدند تیمور سلطان و عبید خان

سطر اول صحیح و سطر دوم تکرار است

ازدهان واردن ... چنانچه ... بابر پادشاه با فغان
امرای درگاه مرجع او ازبکان کینه خواه روانه شدند تیمور سلطان و عبید خان
از اهل عظام در سمرقند نزول نمود و خطبه باسم خاقان سکندرشان خوانده
در سکه اسامی شریف حضرات ائمه اثنی عشر علیهم الصلوة الملک الاکبر نقش کرده
و خان میرزا را بحکم خاقان عالیشان بحکومت بدخشان روانه کرداند و احمد
بیک صوفی اغلی را با بیکلس فراوان بدرگاه خسرو صاحبقران فرستاد
اما در باب رعایات محمد جان قالیک فاسی ... میر نجم ثانی که مطیع جیدر بود
بود و تعافی نمود چون در قرم ... همایون رسید میر نجم ثانی بار عرض نمود
بابر پادشاه خیال ... آرد و خاقان سکندرشان در مقام دفع او در آمد
میر نجم صبر نموده خود و درین فرصت مامور کرد بدخاقان صاحبقران جمعی کثیر
از امرای نامدار مثل زین العابدین صفوی و بیری بیک قاجار و بابا جان سلطان
رطوررا همراه او نموده حکم قضا نفاذ شرف صدور یافت که تمامی امرای خراسان
درین یورش تابع او باشند امیر نجم در اواخر شهر ذی حجه سنه مذکوره از دار
المؤمنین قم با شوکت تمام و عجب و غرور بیش از ادراک ... او نام متوجه مقصد گردید
بعد از توجه میر نجم بخراسان شاه سکندرشان بتکلیف نوابت و دیوان ...
پناه اما کمال الدین حسین قمی که سابقا ذکر یافت فرمودند که مسامع عز و اجلال رسانید
که این بنده مرد مزارعت و خدمات مملکت و زراعت ... که درین وقت
که سال بران اقدام داشته ام می توانم قیام نمود و چون بالا رفته است انصار
ندارم شاه جنت بارگاه مقرر فرمودند که مهر ... احکام و ... نهادند

و در سلک وزرا باشد امتثالاً للامر العالی از آن تاریخ تا رحلت شاه جنت مکان
تا پایان او بدستور مهر صحیفهٔ احکام زدند شاه اسکندرشان بوسه حاضرانه
و عایا بالعطایا و هی می باختند و قرب هشت نه هزار تومان در ایام سلطنت
همایون بدان علت پیشکش و معاملهٔ سرکار خاصهٔ شریفه رسانیدند و همچنان در خطیر
فاخره و مهمات المملکت اقدام داشتند گفتار در وقایع بعضی حالات عبید خان
و اسکندرشان جنگ کرد چون آن برگزیدهٔ افلاک و انجم نوروز
عجم بهار سوانح ثمان عشر و تسعمایه را در بلدهٔ طیبهٔ قم بعشرت و کامرانی گذرانیدند
در بهاران سال اردوی معلی به ییلاق سرتق و کیج سلیمان فرمودند و اوقات سال
فرخنده ساعات بفراغت گذرانیدند و قشلاق در اصفهان فرمودند در آن
عبید خان و تیمور سلطان اوزبک و جانی بیک سلطان با لشکر بسیار بصوب بخا
را آمده قزلباش ایشان نواحی آن بلده را تاختند چون این خبر بسمع بابر پادشاه
رسید با اندک لشکری متوجه دفع اوزبکان گشته محمد مزید ترخان ابوجعفل و ...
که بی برلی و لشکر اندک بر سر دشمن بی قزلباش دولت نیست قبول ننمود روانه شدند
و در حوالی بخارا شنید که اوزبکان چند منزل پس نشسته اند دلیر شده ایشان را تعاقب
نموده و چند منزل دنبال آن گروه رفت عبید خان و تیمور سلطان و جانی بیک
سلطان عسکر خود را آراسته و خاطر از ترس و هراس پرداخته در آن صحرا نمایان
شدند بابر پادشاه بیل شاهزاده انجاعت تعبیهٔ لشکر خود پرداخته پای در سبیل آن
محاربه نهادند القصه دلیران جغتای کاری نمایان بر دوخت پای در میدان جلادت
غالب آمدند و بعضی از سرداران اوزبک مثل احمد قنغرات و کنک بی و اوده بی

بی دستگیر شده بحکم بابر پادشاه بقتل آمده و بقیهٔ لشکر اوزبک روی بفرار نهاده و جمعی
جغتای ایشان را تعاقب نموده و در اثنای فرار عبید خان با دویست نفر در جنگلی
پنهان شده انتظار فرصت می کشید چون بابر پادشاه از اوزبکان در آن بیابان
اثر ندید لشکری که در طلب داشت از عقب ایشان روان شد و بیش از پانصد کس
بر سر او نماند عبید خان چون برق جهانسوز با دویست نفر از اوزبکان از جای پنهان
آمده بر بابر پادشاه حمله نمود بابر پادشاه نیز بمدافعه مشغول شد و بهادران
پر دل بتوک پیکان از کمان کین سپر را سوراخ سوراخ گردانیده بابر پادشاه
بعد از آنکه فتح نموده بود شکست یافته دل از ملک و مال برداشته بصوب بخارا
گریخت عبید خان از غایت دانایی در جای بابر پادشاه مجمع علم خود را خوابانیده
علم بابری برافراخت جمعی از عساکر او که اوزبکان را تعاقب نموده بودند گمان آنکه بابر
پادشاه است چون نزدیک می رسیدند اوزبکان ایشان را بقتل می آوردند حتی
قریب پانصد کس بلکه بیشتر از لشکر جغتای کشته شدند و بابر پادشاه از بخارا متوجه سمرقند
گردید و خانه کوچ خود را برداشته متوجه حصار شادمان گشت عبید خان و جانی بیک
سلطان هم یک بمقر خود رفتند و در ماه جمادی الاول سنه مذکوره هم پیوسته متوجه
حصار شادمان شدند بابر پادشاه به اتفاق خان میرزا قلعهٔ حصار را مضبوط کرده اسد
ملازم خود را به بلخ فرستاد و از حاکم آنجا بیرام بیک قرامانی استمداد نمود و
بیرام بیک امیر محمد شیرازی را با فوجی از غازیان بطریق ایلغار روانهٔ حصار شاه
ارسال نمود و سلاطین ازبک از وصول غازیان مطلع گشته معاودت نمودند و
این خبر در راه بمیر نجم رسید بسرعت تمام در قفای اوزبکان ایلغار نموده تا جیحون

شد و حسین بیک لله حاکم هرات با اردوی وی ملحق گشته هر دو باتفاق یکدیگر
متوجه ماوراء النهر شدند و در عقب و بلخ بیرام بیک قرامانی شرایط مهمانی بجای آورده
میر نجم قریب به بیست روز در حوالی بلخ قرار گرفته جمعی از غازیان را بکنار آب
فرستاد و کشتی بسیار جمع آورده بعد از آن امیر نجم با لشکری از قطرات امطار
افزون از جیحون عبور نموده و امیر محمد بن امیر یوسف که از خراسان همراه
آورده بود بطلب بابر پادشاه فرستاد و پیغام داد که آنحضرت زود بدین
جانب توجه نمایند که در سرانجام مهام کشورگشایی بموجب اقتضای رای صواب
وی عمل نمایم امیر محمد یوسف بحصار شادمان رفته بابر پادشاه را برداشته بتوجه
معسکر نصرت اثر شدند و در شهر رجب سنه مذکوره از معبر ترمذ بکشتی عبور نمودند
و در قلعه کلیک که ازاینده سنین خوانند امیر نجم با امرای معظم باستقبال شتافته
میان امیر نجم و بابر پادشاه ملاقات دست داد امیر نجم شرایط ضیافت و مهمانداری
آن پادشاه عالی جاه بجای آورده تکلفات بیش از حد و قیاس نموده سه هزار
خلعت از سر تا پا ملازمان بابری تفرقه نمود و بابر پادشاه را بخاطر آمد که
بعد از ضیافت آن میر با همت امرای عالی نهمت نمود و کسی نزد امیر نجم فرستاد که
ما قاعده مردم قزلباش را در رسم ضیافت نمی‌دانیم اما صلاح چیست و از ما
چه می‌باید کرد امیر نجم در جواب پیغام داد که آن پادشاه معالی مآب سطرنی آنست
که فقیر اساس و اسباب لوازم ضیافت را سامان دهم امیر نجم فرمود تا خیمه و خرگاه
و خیمه و سایه‌بان بر کار زرنگار زده فرش لایق و اوانی و ظروف بسیار از نقره
و طلا و مرصع آلات در آنجا آماده و حاضر ساخته در جوار آن کارخانه و بیوتات

مملو از اسلحه و اجناس و اغذیه و اشربه با عمله و فعله آنها از هر باب مهیا کرده
و کسی نزد بابر پادشاه فرستاد که بدانجا رفته قرار گیرند که بنده با امرای عظام
بر دوش بضیافت و خدمت آیم بابر پادشاه حسب الاشاره آن میر عالی جاه
بدان سرزمین رفته امیر نجم امرای عالیشان را برداشته بملازمت آن پادشاه
شتافته و مراسم صحبت و ضیافت بعمل آمده هنگام انتشار از مجلس مقرر کرد که
جمیع آن اساس و اسباب و ظروف مرصع آلات و بیوتات با سرکار
کار بردار آنها باشند و عمله و فعله بالتمام متعلق بسرکار عالی بابری
و از شوکت و حشمت آن وزیر با استقلال اکثر روزها پانصد گوسفند در مطبخ
او صرف شیلان می‌شد و هر سیر پرورده و یک نفر و جام سوی دیگ مطبخ
طعام از مطبخ او بر بار می‌نهادند یکی از ثقات در خراسان استماع افتاد
که شخصی از شرف آن عالیشان سوال کرد که مصالح این همه شیلان در این سفر چون
بهم میرساند شرف گفت از مصالح تشویش نداریم سوای آن دو چاره که هر روز
ده من بوزن تبریز مقرری شیلانست بدشواری بهم میرسد و فی الجمله سایر
اخراجات القصه از اطراف سلاطین اوزبک از عبور جیحون امیر نجم خبر یافته
آذوقه و غله را بقلعه کشیده بروج و باره را مضبوط ساختند امیر نجم بعطف
هر چه تمام‌تر بجانب حصار رفته و فولاد سلطان که حاکم آن موضع بود در مقام مصالحه
در آمده بخدمت امیر نجم بعد از وقوع عهد و پیمان با اعیان و کلانتران از قلعه
بیرون آمده بخدمت امیر نجم اوزبک و با قوچی از اوزبکان که در قلعه ساکن بوده بقتل رسیدند
و از آنجا لوای عزیمت بجانب خطه قرشی برافراخت حاکم آن ولایت شیخم میرزا

قلعه را مضبوط گردانیده قتل عام مردم قرشی بوقوع پیوست غازیان ظفرنشان قلعه را
در میان گرفتند و از ضرب توپ و تفنگ دلاوران قسوره و زنجاب رخنها در
برج و باره آن قلعه پدید آمد سپاه قزلباش در شهر ریخته جمیع مردم را امیر نجم بعد از
قتل گردید و امیر نجم حکم بقتل عام فرمود و قریب پانزده هزار کس از صغیر و کبیر
و پیر در آن بلده طیبه بقتل آمدند سیما و اصح الغیب ترمذی آن ولایت با
عیال و اطفال پناه بمسجد جامع آنجا برده کس نزد امیر محمد یوسف فرستاد و گفت
ما از منتسبان خاندان مرتضوی ایم و نقیب است که لشکر قزلباش خود را از محبان
حیدر کرار میدانند مناسب آنکه احوال ما را بعرض امیر نجم رسانید و عیال
و اطفال ما را از قتل ایمن سازی امیر محمد نزد امیر نجم آمده خواست که خون سادات
درخواست نماید بعد از عرض التماس آن رسالت‌پناه حق ناشناس در جواب امیر محمد
گفت که غازیان ملکی را که میان خورد و بزرگ ایشان تمیز نکرده بقتل می‌آورند
سید و غیر سید چه تمیز نمایند لشکر قزلباش که از آن سخن گفته روز کار را بحصن شدند
بمسجد جامع آنجا درآمده قریب چهارصد سید و سید زاده از ذکور و اناث
در مقصوره مسجد بقتل آوردند مکافات این قباحت امیر نجم در جهان چندی بر
جزای عمل خود رسیده بقتل آمد هر بد که نیکی تو پسند ارکان دین گرد آن
فرو گذار از دوران رها کنند قرض است فعلهای بد تو نتیجه روزگار
و پس هر کدام زودتر که خواهد ادا کند و از جمله مقتولان آن قتل عام مولانا بنایی
شاعر است که شرح احوال او در کتاب مجمع الشعرا نوشته معلوم میشود و اسم وی
شیر علی بوده بعد از آن امیر نجم با فغان بر پادشاه و امرای دولتخواه متوجه

کشته که آن عبید خان و جانی بیک سلطان در ان شهر مقام داشتند و نقش آنجا
بر لوح خاطر می نگاشتند امیر نجم چون بدو فرسخی بخارا رسید شنید که تیمور سلطان
و ابوالخیر خان و ابو سعید سلطان پسر کوچکم خان بامداد عبید خان و جانی بیک
سلطان با سپاه فراوان از سمرقند بیرون آمده اند بر آن عزیمت که قزلباش
را دفع ایشان روانه شد و از نکان چون از توجه غازیان آگاه شدند
در قلعه غجدوان درآمده متحصن شدند امیر نجم بظاهر قلعه آمده ایشان را
محاصره نمود تیمور سلطان و ابو سعید سلطان فوجی از مردم خود را بیرون
فرستادند تا با غازیان معارضه نمایند هر روز غازیان و اوزبکان با
یکدیگر مجادله می‌نمودند و یک فتح روی نمود با پادشاه و خواجه محمود که از
خصوصیات آن ولایات آگاه بودند با امیر نجم گفتند که توقف بر این محل
لایق دولت نیست و فایده بر محاصره غجدوان در این زمستان مترتب
نشود و چیره و علف در میانه مردم کم شده مناسب آنکه از اینجا ظل حضرت
کوفته در حوالی قرشی قشلاق نماییم تا از سر کار بلخ آذوقه و بازار بیان فرود بیاید
آورند و چون زمستان به پایان رسد و ذخیره اوزبکان رو بنقصان نهد
با این باره و لشکر بی اندازه متوجه قلاع و بلاد اوزبکان گردیم امیر نجم قبول
ننمود و گفت فردا جنگ سلطانی میکنم روز یکشنبه سوم ماه مبارک رمضان
مذکوره عبید خان و جانی بیک سلطان از آن در جهان غجدوان ظاهر شده
ابو سعید سلطان و تیمور سلطان که در حصار بودند نیز بدیشان پیوسته در روی
محاربه با امرای قزلباش بر رخشی که از نخوت و تکبر امیر نجم داشتند همان زمان

حوادث [illegible]

کوچ کرده متوجه خراسان شدند میر نجم با بیرام بیگ با مردم اندک باستقبال اوزبکان
شتافتند جمعی از اوزبکان و مردم عبید خان بر حوالی غار عساکر قزلباش حمله آوردند
بیرام بیگ قرامانی با مردم خویش از پی دفع آن جماعت برگشته میدان جنگ در
اثنای جنگ تیری یکی از اوزبکان از پای در آمد اوزبکان یکبار حمله آورده
لشکر میر نجم را شکستند و میر نجم را دستگیر کرده نزد عبید خان برده در همان
روز باشارت عبید خان بقتل آمد در اثنای فرار جمعی از غازیان در آب امویه
غرق شدند و بابر پادشاه روانه حصار شادمان شد و امیر زین العابدین صفوی
و بعضی دیگر از امرای خراسان که همراه میر نجم مانده بودند بقتل آمدند و این امر
موحش در دار السلطنه اصفهان بسمع خاقان صاحبقران رسید محمد [illegible] بجهت
یورش خراسان فرمودند چون عبید خان اوزبکان خود را بیرون و جمعیت [illegible]
تسخیر ولایت خراسان بخاطر آورده در اوایل ذی قعده سنه مذکوره جانی بیگ
سلطان از جیحون عبور کرده در حرکت آمده در الکای کهدستان نزول
نمود حسین بیگ لله و احمد بیگ صوفی اغلی که از جمله غازیان بامحبت [illegible]
بیرون آمده بودند قلعه اختیار الدین و سایر بروج را محافظت نموده بسعادت
عبید خان نیز بظاهر هرات آمده در سر پل سالقان نزول نمود و دو ماه ایشان
کراه در حوالی هرات بسر برده امر محاصره امتداد یافت و کاری از پیش نبردند
و در آن سال محصول هرات خوب نشده بود تنگی عظیم در میان مردم شهر پدید آمد
و هم درین سال سلطان بایزید پادشاه روم بواسطه آنکه جماعت ینگچری اتفاق
نموده پسرش سلطان سلیم را که حاکم دار الروم بود باسلامبول آورده [illegible]

نشانیده

نشانیدند و بیرا اعتزال کرد او درین غصه بیمار شده از دار ملال ارتحال نمود
و هم درین سال امیر ذکریا کججی که سالها وزارت آق قوینلو نموده بود
و مدتی وزیر خاقان اسکندر شان بود نیز خاقان در خراسان وفات یافت
چون خاقان صاحبقران خبر انقلاب در ولایت روم استماع فرمود نور علی
روملو را بدان دیار بواسطه جمع آوردن صوفیان روانه گردانید چون خلیفه
بقلعه حصار رسید از صوفیان روم و مریدان آن مرز و بوم قریب بسه چهار
هزار سوار با خانه کوچ بوی ملحق شدند خلیفه آن جماعت را جمع نموده بجانب ملطیه
در حرکت آمد قایتی بیگ که از جانب سلطان سلیم حاکم آن ولایت بود با سه هزار
سوار بجنگ وی شتافت و در موضع توقاط هر دو برابر یکدیگر محاربه نمودند
عاقبت خلیفه غالب آمده رومیان منهزم گشتند و غنیمت بسیار بدست صوفیان افتاد
مردم فتحپور بخدمت خلیفه آمده خطبه باسم خاقان صاحبقران خواندند بنابرین خلیفه
متعرض احوال آن مردم نشده متوجه اینه بازاری شد و از آنجا عبور نموده در
قاز حاجی نزول نمود و درین منزل سلطان مراد بن سلطان بایزید با لشکر آراسته
سلطان سلیم با ده هزار کس فرار کرده بخلیفه ملحق شدند و [illegible] باتفاق یکدیگر
متوجه توقاط گشتند درین مرتبه مردم آنجا اظهار مخالفت کرده غازیان آتش
سوزانیده متوجه [illegible] شدند سلطان مراد از خلیفه جدا گشته بدرگاه خاقان
صاحبقران توجه فرمود و بعد از چند مدت که در اردوی همایون بسر برد جهان
گذران در چنین سال بعلت طبیعی در گذشت بعد از آن خلیفه فوجی از غازیان باز بتاخت الوس
[illegible] فرستاد و ایشان مهم الوس را ساخته با فتوحات تازه و اموال بی اندازه

بار دوم خلیفه مراجعت نموده خلیفه متوجه دربایجان شد چون بمنزل الوماری رسید
خبر آمد که سلطان شاه و حسین بیک و تاج الدین با دوازده هزار سوار از عقب جنود
ظفر شعار رسید خلیفه مراجعت کرده در برابر ایشان بمحاربه مشغول گردید فوجی از رهبا
در اثنای حرب گردانیده خود با جمعی دیگر بمخالفان تاخته عسکر روم را منهزم ساخت
و سلطان شاه با هزار و پانصد کس در آن معرکه بقتل آمد و انجمعی که از عرصه کارزار
روسیه اکثر بقیة السیف که رو بوادی فرار نهاده بودند در صحرای شب بیک آرای
رسیده در حال یک شبه عظیمی بر سر ایشان فرود آمد چنانچه هزار و پانصد نفر دیگر
در زیر آن ماندند خلیفه بعد از آن فتح سر و سپاه را با غنایم فراوان بصحبت
صوفیان بدرگاه خاقان صاحبقران فرستاد و خود در بعضی محال آذربایجان
بقبول و مقرر بود توقف نمود ذکر در توجه خاقان صاحب قران کامیاب
[illegible] چون [illegible] در سیم ماه محرم سنه تسع عشر و تسعمایه
واقع شد خاقان صاحبقران خرم دل و کامران در بلده اصفهان کمر را بسته
با سپاه فراوان دفع مخالفان بطرف خراسان توجه کردند و در بهار حیات
کلاه پوش محل [illegible] سرادقات آن خسرو بالقوه [illegible] قبل از وصول موکب
همایون بالجمله در مسامع عشره و جلال رسید که میان عبیدخان و جانی بیک سلطان
در ظاهر هراة نزاع واقع شده از آنجا متوجه الکا خود شدند جانی بیک سلطان از
حیرت جمهور نموده بکرسیه رفت ما در آن ایام تیمور سلطان در [illegible]
مرج اب لعبید خان پیوست و او را از رفتن بخارا منع نموده بالاتفاق بمشهد مقدس معلی
متوجه شدند تا از بلده مرو و هراة این تصرف خود در آورند و چون این خبر بهراة رسید

وآذوقه

وآذوقه در انجا کم یافت بود و حسین بیک لله و احمد بیک صوفی اغلی صلاح در آن دیدند
هراة را انداخته از راه طبس بعراق آمدند و این خبر را متعصبان هراة مثل
خواجه ابوالوفا و غیره به تیمور سلطان رسانیده او را بدانجا دعوت کردند تیمور
سلطان ایلغار کنان بهراة آمده در باغ جهان آرا نزول نمود خوارج هراة
برادرزاده جمعی کثیر را بعلت تشیع بقتل آوردند و بالاخره بند پرستی میر محمد میرک یوسف
آن فتنه تسکین یافت خاقان صاحبقران بعد از استماع این داستان از انجا
توجه نموده چون بری رسیدند در موضع سار [illegible] منصب عالی امیرالامرائی را
بمیر عبدالباقی یزدی که هم صدارت اشتغال داشت شفقت فرمودند و میر سید شریف
که از زیارت عتبات عالیات سدره مرتبات معاودت نموده بود شیراز
بمنصب جلیل القدر صدارت سرافراز نمودند و از ییلاق مذکور جلیل سلطان افشار
با لشکر فارس باستیلای بصوب مشهد مقدس معلی فرستادند لشکر مذکور چون بآن
نواحی رسید عبیدخان تاب مقاومت نیاورد و بطرف بخارا گریخت و بعضی
از سادات مشهد مقدس و اکابر خراسان از انجا دابرده و تیمور سلطان نیز از خبر
وصول موکب همایون از راه فرار پیش گرفته متوجه سمرقند شد و میر محمد بن میر یوسف را
همراه برد چون در شهر هراة کسی نمانده بود ابوالقاسم بخشی که در زمان سلطان حسین میرزا
بعهده اعتباری داشت و در ایام شیبک خان نیز ریش سفیدی کرده بود خواست با رحیم
مرج در هراة حاکم گردد بنابرین جمعی او باش و منفق ساخته از بادغیس بهراة آمده آغاز فتنه
و فساد کرده هراة را چند روزی صاحبی نموده رعایای شهر باد عادی معاف نموده
در اثنای سپهر [illegible] سلطان [illegible] که حکومت [illegible] فرد شده بود د سلطان

قریب صد نفر از مردم ابوالقاسم بقتل آمد و ابوالقاسم بطرف غرجستان گریخت خاقان صاحب
قران از خوشان بالنگ رادکان نزول نموده در انجا حاکم مرو دده بیگ که از بوهم
سپاه اوزبک مرو را گذاشته فرار کرده بود بمجالس او را رسیده بجهت سرحد و نو
سرخس و شغیاب بر روی او مالیده و از کوچ و از کوشل و از سوار کرده ماخرجت دیگران
کرده و بعد از ان خاقان صاحب قران بطرف بادغیس روان گشت بعد از وصول بان
حدود معروض شد که مردم ان دیار بجاربانی که از جهت کوچک سر نجم فرار نموده بود
آزار بسیار کرده بعضی را بقتل در ده اند بنابران فرمان قضا جریان بقتل عام ایشان
صدور یافت چون سلطان تکلو با فوجی از غازیان بقتل آن جاهلان روان شده جمعی
انجماعت را بقتل رسانید خاقان صاحب قران در ان تابستان در النگ بادغیس اقامت
نموده جمعی را بسیل حاجی ملوخ و توابع را بدو سلطان روملو تفقت نموده
اند خود یکی از اهل ضلال را که قرا ابوفال می گفتند برخود حاکم ساخته اقامت
کرده بود سلطان ایشان را بقتل در آورده قرا ابوفال را گرفته روانه درگاه عالم پناه
خاقان صاحب قران گردانید و هم در آن ایام خاقان صاحب قران شاهرخ بیگ افشار را
بقندهار و دستاوار و الغمار بدان حدود نموده ان ولایات را غارت کرده شاهرخ
بیگ حاکم انجا از راه مصالحه پیش آمده تحف و پیشکش فراوان جهت خاقان صاحب قران
فرستاد و شاهرخ بیگ سالما غانما بدرگاه عرش اشتباه مراجعت کرده چون مهم
خراسان حسب الاراده خاقان صاحب قران پرداخته شد از بادغیس علم نهضت بصوب
اصفهان افراخته در ان بلده طیبه طرح قشلاق انداخت و در اثنای راه مبشر عز و جلال
رسید که جمعی از اهل فساد سلطان محمد میرزا بن ابوالمحسن میرزا بن میرزا سلطان حسین میرزای بایقرا

سلطنت برداشته در ولایت استرآباد و نسا داعیه فتنه و فساد دارند خاقان
صاحب قران امیر عبدالباقی و حاجی سلطان را بر سر او فرستاده ایشان تا نجا
رفته هم او را ساخته در اصفهان بدرگاه همیون ملحق شدند ذکر ولادت با
سعادت پادشاه عالم پناه سلطان طهماسب از حکم خالقی لایبدا الذی لم یلد ولم یولد
انگاه پادشاه جم جاه در بهترین ساعتی از ساعات فرخنده صفات یعنی روز چهارشنبه
بیست و ششم شهر ذی حجه الحرام سنه مذکوره در قریه شاه آباد اصفهان در فضای
جهان منزل گردید و صدای نوای هذا فرزند هذا الا ملک کریم از شعشعه
جمال یوسف مثالش بی اختیار صادر گردید سبحان کریمی که از افق سپاهی برج
در لمعان آورد که مجوکان ربع مسکون ذره سان در پرتو رأفت و عطوفتش
پرورش یافته ارباب استعداد بامداد اقبالش اعلام جلال برافراخته اند
معادن مواهب نامتناهی جوهری بوجود آورد که زیور افسر سلطنت را تکمیل
پیرایه خسروان عالی نژاد خاک اقدام خدامش را توتیا دیده دولت خویش ساخت
نظم زیب خلافت مهی رخ نمود • که کرد نور اخلاق مجود • زبحر کرم گشت
در عیان • که شد زیور افسر خسروان • القصه بعد از اقدام بلوازم ولادت
و استماع این خبر مقرون بسعادت خاقان صاحب قران زبان بشکر الهی باز
گشوده نظم الهی شکر این نعمت پایدار • که بودی وجودش جهان را قرار • امرا و ارکان
دولت و وزرای عالیمقدار زر و گوهر بسیار ایثار نموده چند روز اوقات صرف عیش و عشرت
نموده چون بعضی از منجمان زایچه مبارکش کالشمس الطالع من افق السماء تقریر
می نمودند که مقارن قرب از قضا عام انعام ذو الجلال و وجه اقبالش و حسن سلطنت

سر بفلک اخضر کشیده و عالمیان در ظلال لا یزالش از حرارت آفات مصون خواهد بود
و غنچه دولتش بر گلبن خلافت از نسایم عطیه ایزدیه مانند چشم بخت بیدار شده نوبت باغ
روزگار از نسایم آن خواهد افزود خاقان صاحب قران همگی همت بر تمشیت مصروف
ساخته منصب ولایت عهد را بنام نامی وی رقم فرمود و هم درین سال سید سلیمان بن
سلطان حیدر با خاقان صاحب قران اظهار مخالفت کرده در حینی که آنحضرت گیتی ستان
بخراسان رفته بود جمعی کثیر بر سر او گرد آمده فرصت غنیمت دانسته اراده تصرف تبریز
نمود و چون سید سلیمان با انتساب آن ابلهان فریفته شده بخار نخوت و غرور بکاخ
دماغ راه داده اسباب عناد را بهم رسانیده و از مضمون این بیت * با ولی نعمت
برون آیی * گر سپهری که سرنگون آیی * با جمعی از مردم فتنه انگیز بطرف تبریز ایلغار
نمود و چون این خبر بحاکم آنجا رسید باتفاق شهریان کوچها را مضبوط کرده در
شوارع آب انداختند تا زمین یخ گرفته تردد آن قوم دشوار باشد سید سلیمان
با سپاه فراوان باندرون خیابان در آمده تبریزیان از سوراخهای بام
انجماعت را مغلوب ساختند سید سلیمان هراسان و با اندوه فراوان ولایت گذرید
تبریزیان چون بلای ناگهان در عقب غازیان مردانه رسیده جنگ عظیم نموده
سید سلیمان را از اسب بزیر آوردند با وجود آن سید سلیمان شمشیر زده نفر را زخمی گر
دانیده در آن اثنا شاه سلطان استاجلو در آن دوان قورچی بود خود را باو رسانید
بضرب شمشیر او را هلاک ساخت و آن فتنه فرو نشست هم درین سال امیر اسمعیل
تبریزی مشهور بشیخ غازانی از عالم فانی متوجه جهان جاودانی گردید علم فضل
عصر خود و قاضی القضات و مدرس وقت بود و از ملاقات علما و سلاطین زمان

گریزان بود و مجالس و انجمن کم حضور میفرمود و سخن و حکایتی که نقل میکردند بر زبان نگاه
میکردند شخصی که در ملازمت میر بود نقل کرد که مدتی در خدمت میر تحصیل میکردم
خواستم ختم حضرت میر را ببینم چه توقعت وی نزد مولانا علی قوشچی درس خوانده
و بعد از رفتن مولانا بروم شیراز رفته و در درس مولانای اعظم مولانا جلال
الدین محمد دوانی حاضر شده مدت عمرش شصت و نه سال از جمله تصانیفش شرح
بر فصوص الحکم گفتار در محاربه نمودن خاقان صاحب قران با سلطان سلیم
چون خاقان صاحب قران نوروز ایت ئیل کبسه چهاردهم شهر محرم
سنه تسع و تسعمایه در دار السلطنه اصفهان بنشاط و کامرانی گذرانیده متوجه سلطان
سلیم مجدد و از زنجان بمساعی عسر و جلال ریزید رایات ظفر آیات متوجه دیار بکر
گشت باعث بر مخالفت و اظهار عداوت سلطان سلیم با استاد و ارکان بارگاه
خاقان جم جاه آنکه چون خان محمد استاجلو بر دیار بکر استیلا یافته بود و لشکر او را
با مردم اندک بر قوات شکسته بود چنانچه مذکور گشت بنا بر عجب و غرور او را از حد
گذشته بود سلطان سلیم مکاتبات مشتمل بر تخویف و تهدید میفرستاد و او را بمقاتله
و محاربه تحریض و تحریک می نمود بلکه چیزی چند مثل معجر و غیره که مخصوص نسا است بوی
میفرستاد و وسیله دیگر آنکه نور علی روملو در آن دیار خرابی بسیار کرده
شهر توقاط را سوزانیده این معانی او را بجنگ داشته لشکرهای ولایت قرمان
و آناطولی و منتشا و کرمیان و ایلی که در آنزمان در تصرف او بود و آقلاق و بوسنه و موره
جمع آورده با جمعیت بیکران قریب دویست هزار سوار و پیاده متوجه ارزنجان گردید
و ایلچی بدرگاه خاقان صاحب قران فرستاده و توجه خود را بعزم رزم اعلام داد

ارمجی ودی در همدان بدرگاه عالم پناه رسیده خبر توجه سلطان سلیم را بعرض رسانید
خاقان صاحبقران در جواب فرمود که ما نیز متوجه میشویم در هر جا که ملاقات واقع شود
استاده ایم و امیری را مرخص ساخته کس به دیار بکر فرستاد که خان محمد استاجلو
با عساکر دیار بکر به اردوی همایون ملحق گردد چه خاقان با دولت در آن وقت [illegible]
تبریز باردوی کیوان نشان رسید خبر آمد که سلطان سلیم از ایل [illegible] کوچ بر کوچ متوجه
است پادشاه صاحبقران با [illegible] از [illegible] و از سر [illegible] و حضور
با خانه کوچ عنان یکران بطرف دشمنان معطوف گردانید در اوایل شهر رجب [illegible]
در منزل چالدران که بیست فرسخی تبریز واقعست آن دو پادشاه با شکوه بیکدیگر رسیدند
و طریق محاربه سلاطین روم آنست که با وجود کثرت عسکر در وقت محاربه عرابه
حصار خود از عرابه و زنجیر [illegible] ساخته و [illegible] جهت خود [illegible]
در اندرون آن بانداختن تفنگ زن و توپ و تفنگ اشتغال می نمایند خان محمد استاجلو
و نور علی روملو و بعضی دیگر از امرای دربار [illegible] که از اوضاع رومیان خبر بودند
عرض نمودند که قبل از آنکه مخالفان خود در عرابه متمکن شوند بر بالای چالدران [illegible]
بر ایشان ریخته کار ایشان را باتمام رسانیم درمیش خان [illegible] خاقان [illegible]
سخن را رد کرده بخان محمد گفت که مگر قضای تو در دیار بکر گذرد و درمیش خان
بعرض خاقان صاحبقران رسانید که ما [illegible] که انچه [illegible] و مباشرت
عمل [illegible] و محافظت خود نمایند و بعد از آن قدم در میدان کار نهاده [illegible]
از لشکر ایشان [illegible] و از [illegible] جانب اصلاح [illegible] خاقان صاحبقران
[illegible] قبول ننمود و سلطان سلیم از بالای چالدران زیر برآمده در [illegible] مستحکم

جنود خود را انتظام نموده اطراف از عرابه و زنجیر مسدود ساخت * عرابه [illegible]
جنگی بکار * بران رومیان [illegible] طغیان سوار [illegible] فیل [illegible] بدست * نمایان چو
[illegible] فیلان مست * در آن صف که تا موازی دو لک هزار سوار و پیاده
با او بودند از آنجمله دوازده هزار ینکچری را مقرر کرد که در پیش صف [illegible]
کار خود مشغول گردند و میمنه و میسره را به پاشایان نامدار مثل سنان پاشا
و مصطفی پاشا مشهور به [illegible] و [illegible] پاشا و [illegible] پاشا و ذوالقدر علی بیک
و شهسوار بیک تفویض فرموده [illegible] را چرخچی گردانید و محال علی [illegible]
کرد و قریب [illegible] هزار سوار بمیدان محاربه فرستاد و از جانب صاحبقران
نصرت نشان لشکر را با امرای عظام چون درمیش خان شاملو و خلیل سلطان ذوالقدر و حسین
بیک لله و نور علی خلیفه روملو و خلفا بیک و در یسار خان محمد استاجلو و چایان
سلطان استاجلو با عساکر دیار بکر مقرر فرموده و میر عبدالباقی و سید محمد کمونه
و میر سید شریف را در قلب نصب نمود و سارو پیره قورچی باشی استاجلو را چپی
از غازیان چرخچی گردانید و خود با فوجی از قورچیان طرح شده انتظار می کشیدند
که هر طرف که زور آورند خود را بمدد ایشان رسانند [illegible] با [illegible] شکوه [illegible]
نامبرده اول سارو پیره استاجلو با فوج چرخچیان بلشکر مخالف [illegible] ساخته
[illegible] عسکر ایشان را از جای برداشته [illegible] رسانیدند و محال علی [illegible] که سردار
[illegible] بود بر سارو پیره حمله کرده او را باز گردانید چون خاقان صاحبقران
دست [illegible] ایستاده کرد و در [illegible] توپ و تفنگ و [illegible]
[illegible] که در عرابه ها جا داده بودند در برابر لشکران خسرو فریدون [illegible] آتش در عالم

جهانتاب چون شب ظلمانی شد خان محمد استاجلو که در میسره قرار داشت رومیان را
از جای برداشته تعاقب رسانید ناگاه توپی بر روی خورده کشته گردید و بعد رومیه
بدین واسطه بیکبار هجوم آوردند و آتش قتال بین العسکرین اشتعال یافته جمعی از
کسان از طرفین بقتل آمدند و سید محمد کمونه و میر عبدالباقی و میر سید شریف و سارو
بره قورچی باشی و حسین بیک لله و بر عمر بیک شیرچی باشی را در بابا سلیمان جهان و علم
در آن معرکه شهادت یافتند خاقان صاحبقران از کمال غیرت متوجه جرائد رومیان
شده شمشیری بر فرق علوج اغلی زد چنانکه مغفر تا سر او دو نیم شد گردون رسید
از بن دست برد که هرگز مشاهده نکرده بود در رسیده و تعال الله گریخته مشهور است که
در آن روز عالم سوز از خاقان صاحبقران خود را بصفت توبه بدر آورده رسانیده تفرقه
حلقه زنجیر را بر مخالفان برگرداند خسرو فریدون فر احاطه نموده آسیبی متوسط رسانیدند
خاقان صاحبقران بهر طرف که می تاخت فوجی را بخاک هلاک می انداخت رومیان
خود را رسانیده و آنحضرت صاحبقران با قورچیان که یکی از ایشان سلطان علی جهلو
بود بر مخالفان حمله کرده در بین اثنا سلطانعلی میرزا افشار را که مقرر بود که نظر
این خسرو فریدون فر برین دلیر باشد گرفته تصور کردند که خاقان صاحبقران است
نشان را است از جنگ دست باز داشتند و او را نزد سلطان سلیم بردند چون محقق شد
که او یکی از غلامان صاحبقران است بقتل او حکم فرمود و بعد از آن بعضی از دلیران جهان
گیران آن پادشاه صاحبقران را گرفته از آن شکست ناک بیرون آوردند چنانکه خاقان
صاحبقران رنگ قتال و جدال کرده جلو گردانید و فرمود که
جوق جوق لشکر که باطراف و جوانب طلب لشکر مخالف تاخته بودند بسران خسرو فریدون

فرجع شدند در شوشت آن عالیجاه بساوه آبی فرود رفته حضرت امام استاجلو به خود را
کشیده خاقان صاحبقران سوار شده بجانب شهر رکندی نهضت فرمودند و سلطان
سلیم امر فرمود که تعاقب لشکر قزلباش نموده احدی دست بغارت نکشاید که ایشان
فریب نموده باشند چون شب شد معلوم سلطان سلیم شد که از لشکر قزلباش کسی
نمانده و بضبط اموال و اسباب شهریان حکم فرمود و خاقان اسکندرشان از دزه
کزندی متوجه درجزین شد و سلطان سلیم از چالدران به تبریز آمد و جمعی از اشراف و
اهالی و اهل بازار استقبال نموده همه را اعزاز نمود و چون داخل شهر گشت اول
بمسجد نصریه که از مستحدثات پادشاه مرحوم حسن بیک است رفت و نماز گذارد و گوید که
خطیب شهر را حاضر ساختند که خطبه بنام سلطان سلیم بخواند خطیب بر منبر رفته چون خطبه را
تمام کرد بدستور سابق السلطان بن السلطان ابوالمظفر شاه اسمعیل بهادر خان بر زبانش
جاری گشت رومیان خواستند او را بقتل در آرند سلطان سلیم مانع شد و گفت که او
وکف در عادت کرده است سلطان سلیم بعد از هشت روز که آخر ماه رجب مذکوره
باشد خوف تمام بر خاطرش راه یافت از تبریز متوجه بلاد روم گشت و در اماسیه قشلاق
نمود و چون خبر رفتن او در درجزین بسامع عز و جلال رسید متوجه دار السلطنه تبریز
گشته در ماه شعبان در آن بلده طیبه نزول نموده قشلاق فرمودند و امیر الامرائی را
بجابان سلطان تفویض فرمودند نظارت دیوان اعلی را بمیرزا شاه حسین اصفهانی
شفقت کردند و صدارت را بسیادت و مغفرت پناه میر جمال الدین محمد استرابادی
که جامع علوم بود مرحمت کردند و حکومت دیار بکر بقرا بیک برادر خان محمد داده
او را قرا خان لقب کردند هم درین سال در خراسان خصوصا در بلده هرات

بواسطه کثرت آفات و قلت مزروعات قحطی بمرتبه اشتداد یافت که مردم یکدیگر را
میخوردند و ناخنها و زنگان نیز علاوه پریشانی انجاعت بود و هم درین سال محمد زمان
میرزا ابن بدیع الزمان میرزا ولد میرزا سلطان حسین بایقرا از اردوی صاحبقران
شده باسترآباد رفت بیرعیب بیک طالش که حاکم آن دیار بود منهزم گشته
محمد زمان میرزا کامران در استرآباد متمکن گشت دران اثنا برون سلطان تکلو که
حاکم اسفراین بود باتفاق خواجه مظفر بتکچی متوجه دفع او شدند اما بواسطه وصول
سلطان سلیم به تبریز بعضی اراجیف انتشار یافته بود و امرای عظام نامی بیغرمود
چون بقریه فراه شاه رسیدند قراویس قورچی و رساقی از درگاه عالم پناه اخبار
خبر مراجعت سلطان سلیم را رسانیدند امرا خوشحال شده روانه جرجان شدند در آنجا
با محمد زمان میرزا جنگ کرده او را منهزم گردانیدند محمد زمان رو بغرجستان
کرده با امیر اردوشاه که حاکم آن دیار بود بوی ملحق گردید و هم درین سال سلطان مراد
بن سلطان یعقوب در ولایت ارونه که از بلاد دیار بکرات مدت احمد سلطان
قاجار که از جانب سلطان صاحبقران گیتی ستان حاکم آن دیار بود بقتل رسید
و نسل سلاطین آق قاینلو منقطع گردید مخفی نماند که بعد از قتل سلطان مراد اکه در حینی که خاقان
صاحبقران متوجه بغداد شد مار نگ برناک سلطان مراد را بر دست متوجه شام
گردید چند مدت در خدمت سلطان قانصوه اوقات گذرانید و از آنجا آمده بجنگ
نزد علاء الدوله ذوالقدر رفت مشارالیه دختر خود را بعقد وی در آورده و از او
دو فرزند شد حسن نام و یعقوب نام و درین سال که سلطان سلیم بجنگ خاقان صاحبقران
می آمد سلطان مراد بوی ملحق گردید خواست در جنگ فتح کرده ناغ زمان او

صح

صلاح ندیدند از سلطان جدا گشته روانه دیار بکر شدند چون بآمد رسیدند اجه سلطان قاجار
که از جانب خاقان ظفرشعار حاکم آن دیار بود با وجود هجوم و کثرت افواج روزگشته
روزگار و جمعی امرای آن دیار و قلت عسکر نصرت اثر بمؤدای کم من فئة قلیلة غلبت فئة
کثیرة منظور داشته دربار سلطان مراد علم جدال برافراشته آخر الامر
اجه سلطان غالب آمده او را بقتل رسانید و سر او را با انگشتری او جهت بسرای عالی
ارسال نمود و اجه سلطان بواسطه آنکه با ششصد سوار هشت هزار کس را مغلوب گردانیده
بود به قدور حش خان موسوم گردید و هم درین سال بدیع الزمان میرزا ولد سلطان
حسین میرزا که قبل ازین بخدمت خاقان صاحبقران رسیده بموجب حکم جهان مطاع
در ری ساکن بود و از آنجا بجهت باسترآباد رفت و از آن زمان شیبک خان شکست
خورده بهند رفت و دو سال در هند ماند و باز در خراسان بملازمت صاحبقران رسید
در رعایت یافت و مقرر شد که در شب غازان تبریز همگی شده هر روز مبلغ هزار دینار
بجهت خرج به او واصل گردانند چون سلطان سلیم به تبریز آمد میرزا بدیع الزمان را
رعایت کلی کرده با خود همراه برد و بعد از مدت چهار ماه در روم بعلت طاعون
فوت شد و هم درین سال ملک محمود جان دیلمی که از اکابر دیار بکر و دین بود و وزارت
یعقوب پادشاه کرده بود و بعد از آن بوزارت خاقان صاحبقران سرافراز شد در گذشت محمود
گشت ذکر توجه خاقان صاحبقران بجانب ... از آنجا بجانب حضرت ... شده
ملازمان ... خاقان صاحبقران چون نوروز نکوزیل را که در روز چهارشنبه
بیست و پنجم شهر محرم الحرام موافق سنه احدی و عشرین و تسع مایه در دار السلطنه تبریز
بعیش و حضور و شادکامی سرور گذرانیده اند در بهار رایات جلال با وجان آمده

از انجا متوجه زیارت حظیره مقدسه مطهره گشتند بعد از فراغ از اقدام مراسم زیارت
و لوازم عبادت به یلاق سهند مراجعت فرمودند امیر سلطان موصلو که حاکم
قاین بود و جابه سر بر خلاف سر آمده شمه از خرابی خراسان معروض داشت
و دیو سلطان روملو نیز که حاکم بلخ بود آمده و مور آمد این سخنان بعرض رسانید
و یکصد و پنجه سر ازبکان که در جنگ اوزبکان از آدم و اسب بسیار دو بر
بودند بنظر انور خاقان فریدون فر در آوردند بنا بر آن خاقان صاحبقران سلطان را
از سرحد عثمانلو طلب فرموده پیش شاه جمجاه سلطان شاه طهماسب که درین یکسالگی بود
مرحمت فرمود و امیر سلطان مذکور را خان گردانید و لله ساخت و جمعی کثیر از
امرا همراه نموده روانه دار السلطنه هرات گردانید و الاغازی سلطان
و منصب صدارت خراسان بخورشید طلعت امیر محمد میر یوسف که در اصل از سادات عظیم
ری بود و در هرات نشو و نما یافته بود تفویض فرمودند و قشلاق در دار السلطنه
واقع شد و هم درین سال سلطان سلیم قلعه کماخ را که یوسف بیک ورزاق از جانب
خاقان صاحب قران کوتوال آن بود گرفت و باز درین سال مصطفی پاشا بیغلو
جاوش که قبل از سلطان سلیم حاکم در ارزروم بود با نور علی خلیفه روملو در ارزنجان
محاربه عظیم دست داده نور علی خلیفه باتفاق محمد بیک استاجلو و آغلی جوق از توجه
او آگاه گشته بجانب او در حرکت آمده در حوالی ... رسیده محاربه
نموده آخر الامر نور علی خلیفه بقتل آمده ... با جمعی سالم بیرون رفت و باز درین
سال سلطان سلیم داعیه داشت که بار دیگر لشکر باذربایجان کشد با خاقان
صاحبقران مقاتله نماید و با این اندیشه ذخیره بسیار در سرحد الکاء علی الدوله ذو القدر

نشده

جمع آورده بود و علاء الدوله از ضعف خود دانسته غارت کرده چون سلطان سلیم از
قلع وی آگاه گشت فسخ عزیمت آذربایجان کرده بصوب مرعش روانه شد علاء الدوله
چون تاب مقاومت نداشت بجانب کوهسار روانه شد فرار نمود سلطان سلیم سنان
پاشا وزیر را با چهل هزار سوار عقب او فرستاد و مقدمه لشکر روم بوسط جبال او رسیدند
علاء الدوله باتفاق پسر خود سلیمان بیک از کمین برآمده بر عسکر روم تاختند بعد از
کوشش بسیار لشکر ذو القدر شکست یافته مردم مجهول علاء الدوله را بقتل آورده سر
نزد سنان آوردند پاشای مذکور سر او را نزد سلطان سلیم فرستاد و بعد از آن
سلطان سلیم بر تمامی مملکت ذو القدر استیلا یافت و بقیه ذو القدر بعضی ملازمت سلطان
سلیم اختیار کردند و جمعی دیگر پناه بخاقان صاحب قران آورده و فرقه روانه
مصر و ملازمت سلطان قانصو شدند و دولت سلاطین ذو القدر بنهایت رسید
و ازین طایفه چهار نفر سلطنت کرده اند سلیمان بیک اصلان ناصر الدین علاء
الدوله وی مردی مزور بود و میگفته که دو مرغ دارم یکی طلا بیضه میکند و یکی نقره
که مراد ایشان سلطان روم و حاکم مصر بوده هر گاه که سلطان روم نزد او می آمدند
جمعی از فرزندان خود را از خوف خود پوشانیده بمجلس می آورد که این جماعت ایلچیان
مصر اند و از نزد سلطان قانصو نزد من آمده اند و تحف بسیار آورده اند و در حضور
ایلچیان روم مینمود که اینها را ایذای بسیار میکرده اند ایلچیان و میگفت
که تابع سلطان روم هم و از مصریان بیزارم و برسولان سلطان مصر همین منوال
سلوک میکرد و از طرفین زر بسیار میگرفت مملکت ذو القدر از مرعش و البستان
و ابلستان صاحب شاه هزار خانه ذو القدر بوده گفتار در محاربه عسکر ظفر اثر با لشکر روم

و بعضی سوانح دران زمان چون خاقان صاحب قران بتایید و توفیق حضرت ملک منان
نوروز سیچقان ئیل در ماه شهر صفر سنه اثنی و عشرین و تسعمایه دار السلطنه تبریز را
در تابستان به ییلاق سهند رفته در آنجا اوقات بعیش و عشرت گذرانید
این حال در دار السلطنه تبریز شنوده شد که قرا خان استاجلو که حاکم دیار بکر بود و [illegible]
فرار کرده زمام اختیار مهمات آن [illegible] در قبضه اقتدار و اختیار احمد چلبی نهاده بود
احمد چلبی را بعضی طمعها بخاطر آمده [illegible] قصد او نموده [illegible]
چاوش فرستاده و پیغام داد که [illegible] هرچه تمام‌تر خود را [illegible] رساند
[illegible] حاصل شود بیقلو چاوش در طی مسافت سرعت نموده چون بحوالی شهر آمد
و بیرون استقبال نموده مفاتیح قلعه را بوی سپرد و بیقلو چاوش بشهر درآمده
و قرا خان چون از استیلای و وصول رومیان واقف گشت با فوجی [illegible] و [illegible]
متوجه آمد شد تا مردم آنجا را [illegible] خلاف [illegible] و چون
رسیدند مردم شهر با رومیان اتفاق کرده از شهر بیرون آمده غازیان را [illegible]
که بشهر داخل کردند و قرا خان از موافقت ایشان [illegible] اطراف
این ولایت را تصرف کرده شوارع را مضبوط ساخت و نگذاشت که [illegible]
بشهر رسد بیقلو چاوش [illegible] از قلعه چهار هزار سوار بجنگ غازیان فرستاد
و قرا خان با فوجی بر رومیان تاخته تمامی ایشان را بقتل در آورد و [illegible]
بجانب اردوی خود در حرکت آمد بعد از چند روز خبر رسید که بیقلو چاوش
قریب به بیست هزار سوار و پیاده جمع نموده از آمد بیرون آمده قرا خان
از اردوی خود جدا شده روی بجانب بیقلو چاوش نهاده و در قورق سردار

معسکر ساخت و [illegible] سلطان [illegible] می‌نمود و بگفت که دشمنان
صفوی را بیش از این مهلت نمی‌باید داد و با آنکه خاقان صاحب قران [illegible]
فرستاده بود که تا از این جانب مدد نرسد با لشکر روم مقابله ننماید [illegible]
[illegible] بصوب [illegible] و در آن صحرا از جانبین صفوف آراسته
بر یکدیگر حمله کردند و لشکر ظفر اثر [illegible] بر رومیه غالب آمده [illegible] مشغول
جمعی از رومیه از ضرب شمشیر غازیان رستم توان [illegible] خود را گذاشته با
[illegible] یکدیگر نهاده [illegible] با یکدیگر گفتند که لشکر ما [illegible]
لایق که بمضمون الفرار [illegible] بیقلو چاوش این سخن [illegible] و عسکر
خود را استمالت داده بجنگ ترغیب نموده و درین سال در اثنای [illegible]
لشکر قزلباش [illegible] شکسته شده دست از هم [illegible] بیقلو چاوش [illegible]
نزد سلطان سلیم فرستاد [illegible] فرار کرده در دار السلطنه تبریز
خاقان صاحب قران [illegible] استیلای [illegible] خان کیفیت احوال [illegible]
عز و جلال رسانید خاقان صاحب قران امر نمود که دیو سلطان روملو
حسن [illegible] قاجار و قراق بیک روملو و حسن بیک [illegible] تمام
بکر جانب رفته [illegible] آن ولایت را از وجود [illegible] پاک سازند [illegible]
از [illegible] کل متوجه آن شهر شده اطراف آن ولایت را احاطه نمودند [illegible]
از مشاهده [illegible] حال [illegible] افتاده [illegible] دل [illegible]
سلطان فرستاده از در صلح در آمد [illegible] او را بقتل آورده [illegible]
[illegible] چون بحوالی قلعه [illegible] نزول نموده [illegible] کوه [illegible]

در عقب افتاده بود و غازیان قلعه را محاصره نموده چهار روز در میان ایشان دیگر
چنان مجادله بود آخر الامر غازیان آن حصار قلعه را مسخر کرده کفران علیهم
روی بار دوی امرا آورده و از بار نیزکه و کمل جوهر بود با پیشکشهای لایق
و تحفهای رایق نزد نو سلطان آمدند شاه را بحکومت گرجستان ابقا فرموده داده
مراجعت نموده هم درین سال خبر رسید که پادشاه جغتای که با امیرخان بهرات
رفته بود از روی استعلا بر سند حشمت و اقبال نشسته بمیمنت قدوم خیر لزوم
آن اعلیحضرت امنیت و رفاهیت در خراسان پیدا شده قدم او برکات ارزانی ولا
شده و دیگر دید و محصولات در ولایت برکمال فراوانی و خرمی آمده بود و هم
درین سال سلطان قانصوه پادشاه حلب و مصر و شام در جنگ سلطان سلیم در حوالی
در میان جنگ گاه فوت شده و او را مرده یافتند هرچند ملاحظه کردند زخمی بر
نبود سلطان قانصوه از سلاطین چراکسه بود و نقاب فاضل بود و حرمت علما
بسیار داشتی و از این طبقه هر ده تن پادشاهی کرده اند بدین ترتیب عزالدین ایبک
ملک منصور سلطان قطوز بندقدار ملک سعید محمد سلامش ملک منصور
ملک اشرف ملک قاهر ملک عادل کتبوغا حسام الدین لاجین سلطان ناصر
سلطان برقوق سلطان فرج ملک استعان سلطان قایتبای ناصر سیفی سلطان قانصوه
غوری اما ملک یوسف بیک دست و پای زد و کاری نساخت مدت سلطنت ایشان
دویست و هفتاد و پنج بود و بقتل سلطان قانصوه دولت چراکسه انقطاع یافت
ممالک ایشان مصر و شام و حلب و در مکه و مدینه خطبه و سکه بنام ایشان بود و هم
درین سال محمد زمان میرزا باتفاق امیرا دوشاه نظام الدین بلخ رفته آن بلده را احاطه کردند

دهرکرده

دهرکرده بند بقتل آورده محمد بهارلو که ملازم نو سلطان بود برج شهر را
محکم کردانید و بعد از چند ماه روز شنبه خواجه حیدر علی باتفاق کلانتران در
دروازه عکاشه را بر روی محمد زمان میرزا باز کرده ایشان بشهر درآمدند امیر محمد
بهارلو در ارک قلعه متحصن شده بعد از دو روز بعهد و پیمان درآمده ملازم شد
و هم دران اوان امیرجان محمد قاسم از شیرغان با پیشکش فراوان بخدمت میرزا
محمد زمان آمده ملازم کردید و امیرا دوشاه حکومت بلخ را برادر خود دوام
بیک داده بواسطه آن غبار غباری بخاطر محمد زمان میرزا میانه ایشان بعمل
بهم رسید گفتار در رفتن خاقان صاحب قران بنخجوان و قشلاق در آن بلده و
وقایع دیگر خاقان صاحب قران چون نوروز او دل که چهارشنبه بیستم
شهر صفر سنه ثلث و عشرین و تسعمایه بود در دار السلطنه تبریز بکام دل گذرانیدند
از انجا متوجه ییلاق سرلو گشتند و از آنجا متوجه شده قشلاق در بلده نخجوان نمودند
متوجه کرجی که از دست امرای عظام گریخته بروم رفته بود باتفاق قزل احمد
اغلی که از امرا سلطان سلیم بود بگرجستان آمده قرقره والی گرجستان لشکر
آورده با ایشان جنگ کرده غالب آمد قزل احمد اغلی با جمیع رومیان بدست
گرجیان بقتل آمدند و نو سلطان که دران حوالی بود و اولکای تاخت کرده بنخجوان بعد
مراجعت نمود و چون شیخ شاه پادشاه والی شروان از مخالفت استغفار و
انابت نموده کس بدرگاه خاقان صاحب قران فرستاد خاقان عالم پناه میر
جمال الدین محمد صدر و میرزا شاه حسین وزیر را بجهت اطمینان قلب او بشروان
روان فرمود که خوفی که داشته باشد بالکلیه از خاطر او رفع نمایند شاه الیه

باتفاق وزیر و صدور مذکور در همین قشلاق بشرف پای بوس خسرو صاحبقران
رسیده بشمول انواع مراحم و تفقدات بخطابات گردیده و حسب المرام بالکای
موروثی خود مراجعت نمود و هم درین سال میرزا محمد زمان اسپرار و شاه را
بقتل رسانیده قوام بیک را که حاکم بلخ بود برج آنجا را محکم کرده کس بکابل
نزد میرزا بابر فرستاده مدد طلبید بنابران بابر پادشاه خود روانه بلخ
شده قوام بیک قلعه شهر را بملازمان بابری سپرده خود باردوی او ملحق گردید
بابر پادشاه با جمعی از دلاوران بر سر میرزا محمد زمان بجانب غرجستان
شد حاکم آن ولایت امیر شاه محمد سیف الملوک و خواجه غیاث الدین جمع شرایط
استقبال بجای آورده تابع شدند و بعد از ورود رایات نصرت آیات بابری
در آنجا رسید غرجستانیان چون میرزا محمد زمان را [illegible] بابر پادشاه بکوهستان
نتوانست در آمدن از راه غور روانه کابل گردید ذکر رفتن بتسخیر نمودن ولایت گیلان و
مازندران و فتح قلعه ها چون خاقان صاحبقران نوروز بارس ئیل را که در بیست و ششم
شهر صفر سنه اربع و عشر و تسعمایه بود در نخجوان گذرانیدند از آنجا بییلاق ایقار رفته از آن موضع
شکار کنان بسرلق در رودخانه ملوار نمودند و قریب یکماه در آنجا بشکار اشتغال
داشتند و از آنجا میرزا شاه حسین را همراه بیوتات پادشاهی و کارخانها بقم فرستادند
رایات جلال العزم ییلاق قم بر سبیل شکار باحوالی بیستون و همدان فرموده در
غره مبارک ماه رمضان سنه مذکوره بهمدان قدم آمده در آن بلده مشرفه [illegible]
و زیارات مزارات متبرکات که در آنجا واقع است اقدام فرمودند و در آنجا ایلچی
عز و جلال رسید که والی مازندران آقا محمد روزافزون ربقه اطاعت و فرمان [illegible]

کشیده

کشیده و ادای خراج مقرری تعلل نموده حکم قضا نفاذ شرف صدور یافت
که دورمیش خان شاملو حاکم ولایت قم و زینل خان شاملو با لشکر بسیار بجهت تنبیه
برگشته روزگار متوجه مازندران شوند چون آقا محمد از توجه عساکر ظفر مآثر آگاه شد
قلعه اولاد و کلبین را مضبوط کرده اند خانان عظام با عساکر نصرت فرجام در ششم
ذی حجه سنه مذکوره قلعه کلبین را محاصره نمودند و بعد از سه روز فتح آن قلعه نمودند
و از آنجا متوجه تسخیر قلعه اولاد گشتند نواب غفران پناه قاضی جهان حسن که در آن
اوان از وزرای میرزا شاه حسین بود و در آن سفر همراه بود بدرون قلعه رفته
بعهد و پیمان آقا محمد را بیرون آورد و آقا محمد قلعه را سپرده دورمیش خان از آنجا
متوجه ساری شد و والی آن دیار میر عبد الکریم بواسطه خوف هم پسر خود سلطان محمد
با دو هزار تومان رسم پیشکش نزد خانان فرستاده و اظهار اطاعت نمود مقارن
این حال سید حسین هزار جریبی و حکام رستمدار و ملک کاوس و ملک بهمن با
پیشکش بسیار باردوی خان آمده رعایت یافته باوطان خود مراجعت نمودند
و مازندران و رستمدار و هزارجریب مسخر دولت قاهره گشته خان عالیشان حسب
المرام معاودت فرموده و هم درین سال قرقره حاکم گرجستان بدرگاه عالم پناه آمده
و آن خسرو سلیمان مکان دیو سلطان را مقرر فرمود که همراه او بگرجستان رفته
او را در آن بلاد متمکن گرداند دیو سلطان را همراه نموده قلعه لوری را از [illegible]
تسخیر کرده تسلیم نمود و خود مراجعت کرد [illegible] و وقایع [illegible]
سنه [illegible] چون خاقان سلیمان مکان نوروز توشقان ئیل را که روز شنبه دوم
شهر ربیع الاول مطابق سنه خمس و عشر و تسعمایه در حوالی اصفهان گذرانیدند

از انجا متوجه دار السلطنه شده قزاقشلاق در ان بلده جهت ساز نمودند کارکیا سلطان
احمد والی گیلان و لاهیجان بدرگاه عالم پناه امده مشمول مراحم بیدریغ گردید در آن
اثنا بعضی از مقربان مجلی از عصیان امیره دباج رشتی بمسامع عز و جلال رسانیدند
مقرر شده که دورمیش خان و زینل خان و سرداران رستمدار و مازندران باتفاق
کارکیا سلطان احمد بر سر او روند چون این اخبار وحشت اثار بدو رسید از کمال
عجز و انکسار توسل بکارکیا جسته عبدالله دیوانه و خلیفه سید علی را بدرگاه گیتی پناه
نزد کارکیا فرستاد و کارکیا درخواه گناهان او نموده التماس وی مبذول گشت کارکیا
بدو پیغام کرد که بغیر از امدن بپایه سریر خلافت مصیر چاره نیست امیره دباج اطاعت
نموده خود را بدرگاه عالم پناه رسانید و در الکاء همدان بپای بوس آن خسرو
صاحب قران سرافراز شده منظور نظر کیمیا اثر و عنایات بیغایات گشته بمظفر سلطان
ملقب گشت خاقان صاحبقران یکی از خواهران خود را خانش خانم که در سلک عصمت
و طهارت مندرج بود بعقد وی در اورده هم درین سال بسمع خاقان عالمیان
رسید که محمد زمان میرزا بولایت غرجستان امده ابراهیم سلطان موصلو و احمد سلطان
افشار را با لشکر بسیار بر سر شاهزاده کامکار بدار السلطنه هرات فرستادند
چون سلطانان مذکوره بدار السلطنه هرات رسیدند از انجا با خبر ابو ... بجانب غرجستان
نهضت امیر شاه محمد از امدن لشکر ظفر اثر اگاه گشته بقلعه کتی تور متحصن شده امیر جعفر
علی را برسم رسالت نزد ابراهیم سلطان ایلچی مذکور را بقتل اورده بعد از سه روز
سر قلعه مذکور بر رش اورده شاه محمد سیف الملوک با جمعی قلعه را گذاشته بجانب
فرار نمود ابراهیم سلطان قلعه را ویران کرده سالما غانما بجانب هرات مراجعت

[illegible]

گفتار در ذکر فوت سلطان سلیم خواندگار و بعضی سوانح روزگار خاقان صاحبقران

چون نوروز توبیل را که در روز شنبه بیست و دوم شهر ربیع الاول سنه ست و عشرین
و تسعمایه واقع گشته بدولت و اقبال گذرانیدند درین اثنا خبر رسید که سلطان سلیم
خواندگار در اسلامبول روز دوشنبه عاشورا بمرض طاعون در گذشت و بعضی اکابر
زوال خواندگار موافق تاریخ یافته بودند چون خاقان سکندرشان از اذربایجان
متوجه عراق و اصفهان شد در دار السلطنه تبریز سیادت و نقابت پناه امیر عبدالوهاب
که از اجله سادات انجا بود برسم رسالت بروم نزد سلطان سلیمان جهت تعزیت
و تهنیت سلطنت فرستادند بعد از وصول آن سید عالیشان بقسطنطنیه و تبلیغ رسالت
اتفاق چنان شد که او را در ان بلاد توقف شده هم انجا فوت شده اند و در آن ایام که
از امدن ما یوس بوده اند این مکتوب را با ولاد امجاد خود نوشته بتجار داده
بدار السلطنه تبریز فرستادند و این صورت انست که بعربی نوشته بوده و چون
بعربی بود شد که افاضل ان زمان مستفیض گردند و ترجمه نقل نکرد که فضیلت و حالت وی معلوم
گردد بسم الله الرحمن الرحیم و به الاستعانة فی التتمیم احمد الله تعالی فی السراء و الضراء
واشکره علی ما جری الامر علی وفق ما قدر و قضا یفعل الله ما یشاء و اصلی علی سید الانبیاء
محمد المصطفی المبعوث الی کافة البرایا المنعوت بخیر الوری المصاب باشد البلاء صلی الله
علیه و اله الکرام البررة المذبوحین و المقتولین بایدی الکفرة الفجرة و بعد ایها الاولاد
الامجاد هداکم الله طریق الصلاح والرشاد و اعانکم علی الاستقامة و السداد و لا جعل
الکلم محنة و لا قدر علیکم فتنة و ختمکم بالسلامة و حفکم بالکرامة و تولی امورکم بالحیاطة
و الهدایة و لا اخلاکم من الکفایة و العنایة انه ولی ذلک و ...

وطاعتهم والاجتناب عن معصيته اتقوا الله واعلموا ان الله مع المتقين فاتقوا الله واصلحوا
ذات بينكم واطيعوا الله ورسوله ان كنتم مؤمنين واعلموا ان علامة اعراض الله تعالى
عن العبد اشتغاله بما لا يعنيه وان امرا ذهبت ساعة من عمره في غير ما خلق الله له لجدير
ان تطول عليه الحسرة فعليكم بالاقبال الى ما خلقكم والاشتغال بما امركم الله تعالى ورسوله
به والاجتناب عما نهيكم ورسوله عنه الا وان الله لم يدع شيئا مما امركم به ونهاكم
عنه الا وقد بينه لكم ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة وهو بالمرصاد ليجزي
الذين اساؤا بما عملوا ويجزي الذين احسنوا بالحسنى فمن احسن فلنفسه ومن اساء فعليها
وما ربك بظلام للعبيد وان الادب الذي يرتفع به المرء المسلم من غير نسب الا الآداب
في الدين من اخلاق النبيين وسنن المرسلين ومن افعال الائمة المهديين كما جمعه الله تعالى
في القرآن والقرآن كله ادب وخلق قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا قوا انفسكم
واهليكم نارا وقال الله تعالى اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما وقال تعالى واخفض
جناحك للمؤمنين وقال تعالى ولا تصعر خدك للناس ولا تمش في الارض مرحا الآيات
وغير ذلك مما لا يعد ولا يحصى اعلموا اطال الله تعالى بقاءكم بطاعته وسلك بكم
سلوك احبائه ان منشور النصيحة والوصية يكتب من معدن الرسالة صلى الله عليه وآله وسلم
ومن نصائحه ووصاياه ما وصى به لابن عباس قال صلى الله عليه وآله الا اعلمك كلمات
ينفعك الله بهن قال بلى يا رسول الله قال احفظ الله يحفظك احفظ الله تجده امامك
تعرف الى الله في الرخاء يعرفك في الشدة فاذا سألت فاسأل الله تعالى واذا استعنت
فاستعن بالله فقد جف القلم بما هو كائن فلو ان الخلق كلهم جهدوا ان ينفعوك بشيء لم
يقدره الله تعالى لم يقدروا عليه وان ارادوا ان يضروك بشيء لم يكتبه الله تعالى لم يقدروا عليه

فاعمل

كما قال الله تعالى وان يمسسك الله بضر فلا كاشف له الا هو الآية وقال صلعم لبعض اصحابه اعمل لدنياك
بقدر مقامك فيها واعمل لآخرتك بقدر بقائك فيها واعمل لله بقدر حاجتك اليه واعمل للنار
بقدر صبرك عليها ايها الاولاد رزقكم الله العافية ورشدا وعليكم بالمحبة والود والاتفاق
والاتحاد فيما بينكم كانكم باجمعكم جسد واحد اذا اشتكى منه عضو تداعى له سائر الجسد بالحمى
بتوافق الاعضاء وعليكم اقامة الشرع والدين شرع لكم من الدين ما وصى به نوحا والذي
اوحينا اليك وما وصينا به ابرهيم وموسى وعيسى ان اقيموا الدين ولا تتفرقوا فيه تحققوا
عليه باجمعكم وبجوامع همكم ولا تتفرقوا فيه فان يد الله مع الجماعة وانما ياكل الذئب القاصية
التي تفردت وانفردت عما عليه الجماعة اوصى حكيم اولاده عند موته كانوا جماعة فقال
لهم ايتوني بجماعة عصي مجتمعا فقال لهم اكسروها وهي مجموعة فلم يقدروا على ذلك ثم فرقها
لهم عصا عصا واحدة واحدة واكسروها فقال لهم هكذا انتم بعدي لن تغلبوا ما اجتمعتم فاذا افترقتم
تمكن منكم عدوكم وكذلك الانسان في نفسه اذا اجمع همه وتوجه بجوامع الهمم على اطاعة ربه
لم يغلبه شيطان لا من الانس ولا من الجن وقال رسول الله صلعم اوثق عرى الايمان الحب في الله
والبغض في الله وقال صلى الله عليه وآله لا تهجر اخاك عند الذنب فانه يرتكبه اليوم ويتركه
غدا وقال صلى الله عليه وآله من كان في حاجة اخيه كان الله في حاجته وقال امير المؤمنين
عليه الصلوة والسلام احب القلوب الى الله تعالى ارقها للاخوان قيل لواحد من الحكماء
اي الاخوان احب اليك قال الذي يغفر ذللي ويسد خللي ويقبل عللي واعلموا وفقكم الله تعالى
لرضاه ان للصحبة آثارا عظيمة وخاصية قوية كلما وصل لاحد من الخير والشر فبالصحبة فعليكم بمصاحبة
من تجدونه في صحبته الزيادة في دينكم وايمانكم ونفع منه في باطنكم ويزيد في علمكم ويزهدكم
في الدنيا بعمله ولا يعصون الله ما دمتم في قربه يعظكم بلسان فعله لا بلسان قوله قال الصادق

عليه السلام طوبى لمن شغل عيبه عن عيوب الناس وانفق الفضل من ماله وامسك الفضل
من لسانه ورحم اهل الزوال والمسكنة وخالطوا اهل الفقه والحكم واياكم ومجالسة اقوام
يتكلفون بينهم زخرف القول غرورا ويتخلفون في الكلام خداعا قلوبهم مملوة غشا
وغلا وحسدا وكبرا وحرصا وطمعا وبغضا وعداوة ومكرا وخيلاء دينهم التعصب واخلاقهم
النفاق واعمالهم الريا واختيارهم شهوات الدنيا يتمنون الخلود وبما مع علمهم انه
لا سبيل لهم اليه يجمعون ما لا ياكلون ويبنون ما لا يسكنون ويؤملون ما لا يدركون
ويكسبون الحرام وينفقونه في المعاصي ويستخفون ويرتكبون المنكر فاجتنبوهم وكونوا
منهم على حذر ولقد كفى النصيحة قوله تعالى حكاية عن لسان الكفار ومن مصاحبة الاشرار
يا ليت بيني وبينك بعد المشرقين فبئس القرين وقال الله تعالى حكاية ايضا عنهم يا ليتني
لم اتخذ فلانا خليلا وفي هذا الزمان قل الاخاء وكثر عدم الوفاء فترك الخلة اولى وبعد
احسن من قال ما في زمانك من ترجو مودته ولا صديق اذا جار الزمان وفا فعش فريدا
ولا تركن الى احد ودع نصحك فيما قلته فكفى قال الصادق عليه السلام من قرب السفلة وابعد ذوي الاحساب
والمروات استحق الخذلان وقال اياك وصاحب السوء فانه كالسيف المسلول يعجب
منظره ويقبح اثره وقال ايضا ان اردت صحبة الرجال فاصحب من اذا صحبته زانك
خدمته اوصانك وان احتجت اليه صانك وان كافيته ثوبك فانك اصبحت
صدق قولك وان صلت شد صولك من ان مددت يدك الى شيء مدها وان بدت
منك سيئة سدها وان راى منك حسنة عدها احقت من تامن بوائقه ويحمد الله
كان ولا بد من الصحبة فالصحابة فيهما ان يعطوا كل ذي حق حقه ولا تنسوا اطالة الله عليكم
وعاملوا الصغار منهم بالمغفرة والعفو والسيء بالاحسان وعاملوا الصغار كم بالعطف

محارم

محارم الله واسماعكم بالاستماع الى احسن القول والسنتكم بالصمت عن السوء من
القول وعليكم بتحمل الاذى والصبر عليه من عباد الله قال رسول الله صلى الله عليه وآله
لابي هريرة يا ابا هريرة احمل الاذى ممن هو اكبر منك وغير منك فانك ان
كذلك تباهي الله بك الملائكة ومن تباهي الله به الملائكة جاء يوم القيامة امنا من كل سوء وليس
اصبر على اذى الناس من اهل الله انهم ليدعون له ولدا وهو يرزقهم ويعافيهم واجعلوا
اياكم وعاملوها والله بما عاملهم الله به واحفظوا من اكل القبيح ان غيبة هو عبد الله
ان كانت فيه لا بحضوره ولا في غيبته فاكثرا ان واجتهم فقد غيرتموه فلا تأمنوا ان
يعاقبه الله تعالى بها ويبتليكم بها وان كان عاليا في غيبته فقد نهاكم الله عنها واني
اني قد كبرت سني ودق عظمي ورق جلدي وهرم جسمي وقرب اجلي وانقطع
يبلى فاذا الله نزولي فاذا امت جعلت الله فيكم خليفة بعدي حسبي وحسبكم انه
الوكيل والخليفة واخر وصيتي ان تعاملوا بعدي مع الذين تحت ايديكم من ارحام ونفقهم من
الضعفاء والعاجزات والصغار اللاتي ليس لهن سواكم قيم ولا كفيل وان لا امركم
في ظلمه واهملوا ما دار ما يحتاج اداره وفي رد المظالم عن رقبتي من ظلم ما
وفقكم الله تعالى بالعمل بالوصايا واقاكم عليه السلام عليكم وعلى اهلكم وعلى من لديكم
تحيتي وسلامي الى من سال عني والى اخوان الصفا وخلان الوفا والمرجو ان لا تنسوني
من صالح الدعا اعلموا ان لحال الكتاب على حقوق لعز حساب فوفروه وعظموه ودعاؤ
في كل ما شاء الله الموفق واليه المآب وهو الكريم الوهاب تمت بعون ذلك في الفصل
من وصلى الله على محمد واله اجمعين الطيبين الطاهرين والحمد لله رب العالمين
از وصول كتاب مذكوره اولاد امجاد وى مير عبد الباقى ومير عبد الغفار ومير

این مکتوب را جواب نوشته فرستاد بسم الله الرحمن الرحیم و به الاستعانة الحمد لله الذی
انزل علی عبده الکتاب وجعله موعظة وتفصیلا لکل باب ومن جملة تعلیم الدعا کان
جل ذکره ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب
والشکر لله الغفار الباقی الجبار الباری الرزاق الذی انعم علی عباده بارسال
الرسل وحسن المآب ثم الصلوة والسلام علی محمد اکثر من اوتی الشرایع وفصل الخطاب
وعلی آله وعترته الناطقین بکل صدق وصواب اما بعد فلما وصلت الصحیفة المحررة من
جناب العراق والمشرقین بحار الاشتیاق فی اسعد الساعات وایمن الاوقات اعنی
[illegible] شهر رمضان المبارک [illegible] رسالة الشریفة المبرکة وصحیفة المنیفة المبارکة بخط
الاشرف مشحونة بانواع المواعظ والهدایا واصناف النصایح والوصایا الجمیلة علی
سلامة ذاته المقدس المنیه عن استعاضة جالة الاقدس کالوحی النازل من سماء الجلال
وعن ذروة الکمال والاجلال شکرنا الله علی ما وصل الینا عنده وروده ثم من الله [illegible]
وحمدناه علی ما حصل لدینا بعد مطالعتها من البهجة والسرور ووضعنا بانتفاعه الادب والرکوع
ووضعناها علی الرؤس والعیون ونرجوا الله التوفیق لما یحبه ویرضاه فی العمل بمضمونها
وسئلنا من الکریم الوهاب ان یشرفنا من اقرب الاوقات بشرف وجه الکریم [illegible]
اطول الدوات فی ظل ظلیله العمیم [illegible] وفضله الجسیم [illegible]
اهل بیته [illegible] علی وفق [illegible] الا آن [illegible]
ویسئلون الله تعالی فی السراء والضراء [illegible]
الله ذلک [illegible] محمد وآله الطیبین [illegible]
الخلوات [illegible] من الله [illegible] فی جمیع الاوقات [illegible]

ان شرفوا الحمد لله الذی [illegible] المسرات [illegible] من الآفات والعاهات ودوام
فی ظلمات الفرقة ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین ویشرفون بعد ایابها
لو نجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین والتماسنا [illegible] من حضرته [illegible] الرجوع
السریع فی التوجه فانه لا خوف فی جانبنا [illegible] بر صدد [illegible] الشریف ان یسروا [illegible]
الغلبة علی الاتصال فی کل الحال وعدم ارسال صحیفة العبودیة بهذه المعاذیر [illegible]
ملاحظة [illegible] لا تحمل علی التقصیر نسئل الله تعالی ان یوردنا اهلینا سالمین غانمین بحق محمد
النبی وآله الطیبین الطاهرین والسلام علیکم وعلی من لدیکم اولا واخرا ظاهرا وباطنا
بعون الله الملک الباقی عبده فی شهر صفر ختم بالخیر والظفر سنه [illegible] وخاقان صاحبقران
خاطر از بلاد اوزبکان جمع نموده بشکار کشتن [illegible] بلده اصفهان در حرکت آمده
قشلاق در آن صوب بالصواب فرموده [illegible] چون [illegible] خلیل سلطان ذو القدر حاکم
شیراز در جنگ [illegible] تقصیری واقع شده بود خاقان صاحبقران [illegible]
سلیمان قورچی را [illegible] گردانیده بشیراز فرستاد مشار الیه چون بدانجا
رسید دید که در مجلس خلیل سلطان جمعی نشسته اند آهسته باو گفت که حکم مطاع شده
[illegible] مجلس [illegible] صلاح [illegible]
[illegible] سلطان خلیل [illegible]
سلیمان [illegible] خلیل سلطان [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible] ازانجا بیرون آمد
بعد از آن متوجه درگاه عالم پناه شد [illegible] سلطان خلیل [illegible]
خاقان صاحبقران [illegible] سلطان [illegible] نام اصلی او عز الدین بود

چند مدت قورچی باشی بود تفویض فرمود و هم درین سال مقرر فرمود که ذو الفقار
خان و زینل خان [illegible] و ... از آنجا قشلاق نمایند که اگر در خراسان ...
باشند همه و لشکر آنجا روند و خود متوجه سلطانیه شده و کوران راه نیز شدند و هم
مولانا سلطانعلی کاتب مشهدی که در فن خط سرآمد روزگار بود بعد از اجل خود در
در مشهد مقدس بجوار رحمت ایزدی پیوست قبرش در مابین ما متصل مرقد میر
میر علی شیر و این رباعی که از نتایج طبع اوست مولانا محمد بر لوح مزار او نوشته
عمرم همه در عالم دون ... زنهار در وجهی آرام و سکون ... چون آخر عمر
۱۱ آخر الم است ... رفتیم ازین الم و غصه بیرون ... و هم درین سال مولانا علاء
الدین احمد بن مولانا صدر الدین علی طبیب شیرازی که در فن حکمت بی بدل بود
بود در خدمت خاقان صاحبقران تقرب تمام داشت بمنصب ... الصدر ...
بر خوار اصفهان فوت شد و هم درین سال پادشاه ... حکومت
آنجا را ... میرزا کامران داد و خود ... کابل توجه فرمود ...
... خاقان صاحبقران چون نوروز ...
دوشنبه دوم شهر ربیع الآخر سنه سبع و عشرین و تسعمایه بود ...
... خان حاکم کرجستان سر از ربقه اطاعت فرمان برداری کشیده ...
... ولایت ... فرستاد و ... حاکم آن دیار ...
... فرستاده ... خاقان صاحبقران ... سلطان را با جمعی از امرا ...
ارسال نموده ... سلطان ... و خانه ... عبور نموده ...
در قریه ... لشکر ظفر اثر ...

در معذرت نموده کس نزد دیو سلطان فرستاد و وسایل آنچه دست داد
شفاعت آورد و بحث و عرض نمود که درین اوقات طریق ملاقات صعوبتی دارد
اگر آنحضرت مراجعت نماید بعد از چند وقت بنده بدرگاه عالم پناه شتافته ...
بجا آورم و دیو سلطان بنابران مراجعت نموده متوجه درگاه گردید و ...
لند و قورو را گذرانیده و درین یورش صرکین حسن تکلو ... غاری جان آکه
یکی از امرای بزرگ بود بواسطه جریمه که از سبب بی ضبطی ... لشکر ...
بود بحکم حضرت بقتل رسانید و قشلاق همایون در بلده نخجوان واقع شد و درین سال آقا محمد
روز افزون از اردوی خاقان صاحبقران فرار کرده بمازندران رفت
امیر عبدالکریم با وی جنگ کرده غالب آمد آقا محمد فرار نموده قلعه اولاد متحصن
شد خاقان سکندر نشان دیو سلطان تکلو را مقرر فرمود که با لشکر عراق گرد
بسر وی رفته فتح آن قلاع نماید دیو سلطان بدانجا رفته در یک ... فتح قلعه اولاد
نمود و آقا محمد را در مازندران گرفته با ... او ... ولایات مازندران
به امیر عبدالکریم مفوض شده وی هفت هزار تومان قبول نمود که بخزانه عامره
فرستد و هم درین سال عبید خان بخراسان آمده روز پنجشنبه نوزدهم جمادی
الآخر سنه مذکوره هرات را محاصره کرده چون کاری پیش نتوانست برد و در
جمعه دوم رجب سنه مذکوره ~~[illegible]~~ کوچ کرده متوجه بخارا شد
و اهل هرات از محاصره خلاص گشتند و هم درین سال امیرخان موصلو بواسطه تکبر
و غرور که در وی ... مغفور میر محمد میر یوسف در دل داشت ...
پادشاه متهم ساخته در روز سه شنبه ششم رجب سنه مذکوره او را گرفته در قلعه

اختیار الدین محبوس ساخت و روز دیگر قصد آن سید فاضل نموده او را بقتل رسانید
چون این خبر در عشر اول شهر شعبان سنه مذکوره بسمع خاقان صاحبقران رسید
بخاطر انور رسید مخالفت امیرخان خطور کرده او را از ایالت خراسان عزل فرمود
جای او را بدورمش خان شفقت کردند و شاهزاده سام میرزا را همراه کرده در شهر
جمادی الثانی سنه مذکوره در حوالی قلعه [illegible] مرخص کشتند امیرخان بواسطه قتل میر محمد
یوسف هراس تمام بر ضمیر او استیلا یافته در روز دوشنبه نوزدهم شهر ذی قعده
سنه مذکوره در رکاب شاه عالم پناه جمجاه سلطان [illegible] بطرف ولایت سبزوار
توجه نموده آوازه انداخت که امیر محمد میر یوسف داعیه آن داشت که بار دیگر شاه
بخراسان در آورده هری را بدو دهد بواسطه این دفع او نموده و الحال میروم که باز
پادشاه را از میان بر دارم در آن اثنا دورمش خان و زینل خان در ولایت [illegible]
آمده از احوال امیرخان خبردار شدند که داعیه مخالفت دارد و [illegible] داد و
او را از آن اراده بنصایح مخلصانه باز آوردند امیرخان [illegible] نموده
داشت که [illegible] در عراق [illegible] خواهد شد عنان [illegible]
داده عازم عراق شد درین اثنا خواجه حبیب الله ساوجی از درگاه خاقان
صاحبقران آمده کسی بدورمش خان فرستاد که پروانچه چند در باب [illegible]
و مقربان امیرخان بواسطه قتل میر محمد میر یوسف آورده ام اگر نواب خانی امر فرمایند
و صلاح دانند با امیرخان ملاقات کرده احکام مذکوره را ظاهر سازد دورمش
خان در جواب فرستاد که من بنحوی [illegible] که امیرخان از من [illegible] احکام
مذکوره را اخفا کن روزی دیگر خواجه حبیب الله در اثنا کوچ با امیرخان ملاقات

امیرخان

امیرخان از روی [illegible] روی پرسید که من نسبت بخواجه شاه حسین چه بد کرده
ام که در مقام اضرار در آمده خواجه حبیب الله گفت شما چرا امیر محمد میر یوسف که از
احفاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله است بقتل آوردید میرزا شاه حسین از محبان
خاندان مصطفی و مرتضی است بسبب انتقام او است امیرخان چون این سخنان شنید
روی بر تافت و خواجه حبیب الله متوجه هرات شد و هم درین سال شیخ شاه پادشاه
شروان در سلخ شهر رمضان سنه مذکوره در موضع [illegible] سرافراز شده
ملحوظ نظر کیمیا اثر گردید بعد از چند گاه که در خدمت خاقان صاحبقران عیش و سرور
گذرانید بدرخصت انصراف حاصل نموده بولایت شروان رفت و هم درین سال
محی الدین [illegible] که از افاضل زمان بود در دار الملک شیراز فوت شد [illegible] شیراز و هم درین
سال در [illegible] امیر غیاث الدین منصور شیرازی [illegible]
مجالست مجلس بهشت آیین خاقان ملک تمکین مشرف شد و هم درین سال مولانا عبدالله
هاتفی خواهرزاده جامی در محرم سنه مذکوره در [illegible] وفات یافت از جمله منظومات او
خسرو شیرین و لیلی و مجنون و هفت منظر و شاهنامه شاه اسمعیل **گفتار در [illegible] شاهزاده**
کامران از خراسان بدرگاه خاقان صاحبقران چون خسرو سلیمان مکان اورنگ
[illegible] روز [illegible] شنبه دوازدهم شهر ربیع الآخر موافق ثمان و عشرین و تسعمایه
در بهار این سال [illegible] شد و اوجان متوجه شده شاه جمجاه سلطان شاه طهماسب [illegible]
عالم پناه گشتند امیرخان در رکاب [illegible] خسرو [illegible] چهارم بالشکر زیاده
از انجم بطرف [illegible] در ماه جمادی الآخر سنه مذکوره [illegible]
[illegible] سید [illegible] فلک اساس سرافراز کردیده خاقان صاحبقران [illegible]

آن جوان سر بلطف تسمره شده دست او را گرفته بحرم برده و او را در درون حال
و منزل جای داده و مکی او را شفقت میرزا شاه حسین که دختر میرزا خان زاده او را [illegible]
مرض مبتلا شد مرض تفاصیل تمام بر دست و پای او عارض شده از سواری عاجز آمد
و در محفه نشسته تا بدرگاه عالم پناه رسید چون مرض او من علاوه ولی النعاتی خاقان صاحب
قران کرد بدان از آن قضیه جان نبرده در شب یکشنبه دوازدهم شعبان سنه مذکوره از
هم گذشت امیرخان ولد کلابی بیک بن امیر بیک موصلو است امیر بیک در زمان
حسن پادشاه عنایت معتبر بوده با امرای پادشاه سعید میرزا سلطان ابوسعید محاربه
نموده و در زمستان این سال قشلاق در تبریز واقع شده و در آنجا امیرزاده امیر دو [illegible]
مظفر سلطان بانجام رسید و حاشیه خانم که یکی از بنات مرا [illegible] طهارت خانان
سکندر شان بود بحباله وی درآمد و سلطان خلیل دولتخواه بدرگاه عالم پناه آمده [illegible]
تمام یافت درین سال خاقان سکندر شان ایالت [illegible] را [illegible] فرمود
و زین العابدین سلطان را بحکومت استرآباد تعیین نموده و احمد سلطان افشار را حاکم [illegible]
فراه ساخت [illegible]
شده خاقان صاحب قران نوروز موسمی اکه در روز دوشنبه بیست و چهارم
شهر ربیع الآخر موافق تسع و عشرین و تسعمایه واقع شده در تبریز گذرانیدند و در [illegible]
[illegible] بیست و ششم شهر جمادی الاخر سنه مذکوره میر شاه علی [illegible] که از [illegible]
رکاب خانه حضرت [illegible] بر کده و [illegible] بحالات تحویلات خود از میرزا شاه حسین
نموده بود میرزا [illegible] الدوله [illegible] از تمام برون آورده و در [illegible]
صاحب آباد دار السلطنه تبریز [illegible] در آنجا حاضر بودند

گفت امیر شاه است که او را پاره پاره کنید قورچیان تصور آنکه حکم مطاع شده او را
پاره پاره کردند میرشاه قلی بعد از اقدام بدین عمل شنیع فرار نموده بجانب خراسان
رفت شهنشاه پادشاه وی را گرفته بدرگاه عالم پناه فرستاد خاقان صاحبقران او را
بدست غلامان میرزا شاه حسین داده تا بقصاص رسانیدند و از نوادر اتفاقات که
شاه حسین اصفهانی موافق تاریخ و دیگری گفته چراغ نشان میرزا شاه حسین
بجوی چراغ در جهان کس نبود نظر کن که در عالم سوفا چیا وید از چشم زخم حسود
خو پیشند هم از نقل تاریخ او میرزای خوبان قرار نمود نعش او را حسب الامر
بمشهد مقدس کاظمین نقل نموده و در آن عتبه عرش منزلت دفن نمودند میرزا شاه حسین
در عنفوان شباب او در اصفهان بکار معماری و بنایی اشتغال داشت بعد از آن
بدان امر فرود نیاورده و متصدی امور دیوان گشت و وزیر دار و دفتر اصفهان و
درمش خان شاملو شد و از آثار او در اصفهان عمارت مزار متبرکه امام زاده واجب
الاکرام هارون ولایت و مسجد بزرگ در جنب مزار ساخته و این بیت بر در مزار
مرقوم است باقبال خان دورمش کامکار بنا کرد حسین ابن بنا یادگار و دیگر
از نظر فادر باب آن عمارت که بر دوش کاشی کاری کرده [illegible] جانب
ولایت رنجبار اندرون لزرازات و بیرون نقش کار و از آنجا متوجه اردوی همایون
گشته در محلی که خاقان صاحب قران از جنگ عالیه متوجه در [illegible] بود در [illegible]
خاقان صاحب قران خدمات بتقدیم رسانیده بنظر کیمیا اثر رسیده [illegible]
نظارت دیوان اعلی سرافراز شده و در آن مهم مدت سال و کسری کمال استقلال
بهم رسانیده و اعتبار و اقتدار تمام یافت و در غایت شهامت بوده که بهزار نوع [illegible]

وجایزه شعرا و فضلا انعام نمود و همیشه با فضلا و شعرا صحبت داشتی و با ایشان انعامات فرمودی
و خود نیز گاهی فکر شعر نمودی و این رباعی از اشعار اوست * سرگشته ز دست چرخ
چون پرگارم * وز بی چیزی بچشم مردم خارم * دنیا چه بود که من بدو دل بندم
بیزارم ازین عجوزه مکارم میرزا شاه حسین بمرتبه مشمول عواطف بیکران خاقان صاحبقران
شده بود که هیچکس از مقربان و امرا عالیشان را وجودی نمی نهاد و همه را معدوم فی
الکائنات و خاقان سکندرشان همگی انصاف و منزلت او دیدی و با او صحبت
داشتی و هم درین سال خاقان صاحبقران علی سلطان حسینکلو را از حکومت شیراز
عزل نمود و شیراز را با قشون میرزا شاه حسین نواب [illegible] سلطان پناه طهماسب
و وزارت شاه [illegible] پناه قاضی جهان در ذی قعده سنه مذکوره شفقت کرده
وی در ذی حجه بشیراز رسیده و جابان سلطان افشار و استاجلو که وکیل السلطنه بود
باجل طبیعی درگذشت نعش او را به بغداد نقل نمودند و [illegible] به سلاق همدان
و اوجان در حرکت آمد و وزارت دیوان اعلی بخواجه جلال الدین محمد تبریزی
که در سلک وزرای میرزا شاه حسین منتظم بود مفوض گشت [illegible]
[illegible] خاقان
صاحبقران [illegible] جمادی الاول سنه ثلثین و تسعمایه [illegible]
[illegible] از آنجا متوجه [illegible] شدند [illegible]
[illegible]
[illegible] آورده [illegible] جلال [illegible]
[illegible]

آن

آن سرزمین هم رسانند [illegible] ازین اشعار نمانده و القدر
[illegible] شنیده و معلوم نشد که در چه تاریخ آن اسپها را سر داده اند
شده اند بعد از آن معاودت نموده در کوک تپه و سولان [illegible]
[illegible] والی شیروان در آنجا بار دیگر بخدمت آمد [illegible] المرام بازگشت
[illegible] حضرت [illegible] ارشاد [illegible] و بعد از شرف [illegible]
متوجه سراب شده [illegible] سلطان [illegible]
سلطان که بجای پدر [illegible] فوت شد ابو سلطان بجای او [illegible] امیر الامرا
[illegible] در همین سال [illegible] حاکم
[illegible] جنگ عظیم رخ نمود [illegible]
شهید شد [illegible] معاودت نموده [illegible] محمد جان
ولد حسین بیک را در میان خود بسلطنت [illegible] تعیین نمودند و هم درین سال [illegible]
[illegible] ملکش تمام شیروان بعد از او
پسرش سلطان خلیل قایم مقام سلطنت شد چون [illegible] خاقان صاحبقران در
[illegible] سراب توقف فرمودند در آن مقام مزاج آن اعلیحضرت [illegible]
نموده مرض [illegible] استیلا یافت چنانچه [illegible] و اطبای [illegible]
از معالجات عاجز آمدند بالاخره در شب دوشنبه نوزدهم شهر رجب المرجب [illegible]
[illegible] روح [illegible] بجانب ارواح طیبه حضرات ائمه اطهار و آبا و اجداد [illegible]
[illegible] موافق [illegible] و دیگری از شعرا [illegible] در سلک نظم آورده *
که چو خورشید جهان گشت [illegible] * برد از غبار ظلم از روی زمین * تاریخ وفات

آن شه شیرگیر ٭ از خسرو دین طلب چو شد خسرو دین ٭ و دیگری از شعرا چنین یافته چون شه
تقادار فنا ٭ شاه عالم پناه کرد رحیل ٭ گشت تاریخ فوت آنحضرت ٭ شاه با عدل
شاه اسمعیل ٭ مدت عمر خاقان صاحب قران سی و هشت سال بود و زمان سلطنتش بیست و
چهار سال ممالک محروسه آن آذربایجان عراق عرب و عراق عجم و خراسان و فارس
و کرمان و خوزستان و در اوایل سلطنت دیاربکر نیز داخل بود و آن اعلیحضرت
مبرائی از حضرت شاه ولایت داشتند و در علو همت حاصل خراج اقلیمی را
یک روزه انعام فرمودند و اکثر اوقات بارخانهای عظیم از نقود و امتعه که
بدرگاه عالم پناه حاضر ساختند بتالان غارت بان وادی داده و پیش بند برود
خانها در حین شکار شدی و همیشه خزانه خالی بود و میل تمام بشکار داشتی و هر روز
بشکار شیر و پلنگ و سایر حیوانات مشغول گشتی و در مدت سلطنت آن پادشاه با
شوکت پنج جنگ نامی نموده اول با معدودی از صوفیان با فوج بسیار با
الوند پادشاه در موضع شرور سیم با سلطان مراد بیگ
چهارم با شیبک خان اوزبک در مرو پنجم با سلطان مراد بزرگان چهارم با
خان و پنجم با سلطان سلیم در موضع چالدران چون خاقان سکندر شان مظهری بود از
آثار مرتضوی و مواد جمعیت تمامی کل ناصر دولت دوستانی آخر الزمان در
اندک زمانی اجرای مذهب حق نموده رفع بدع فرمودند و مترصدان می‌بود
که تمامی ربع مسکون را مسخر نموده در جمیع اقطار مذهب ائمه اطهار را انتشار دهند
بواسطه دخل و استیلای اصفهانیان از آن اراده باز ماندند چه در مرتبه اول
میر نجم اصفهانی آنحضرت را از توجه دفع اعدای دولت باز داشته خود لشکری

بسیار

بسیار و جمعیت بیشمار برداشته متوجه ماوراء النهر گردید و تمامی انها را بباد فنا داد و آن لشکر
شکستی بود عظیم که مدتها و دها ان خلاف سکان رسیده و در نوبت دیگر که میرزا
شاه حسین اصفهانی مرا بطلب کردید خاقان صاحب قران را ترغیب نمود و ترجیب
و ارتکاب بشرب خمر نمود چنانچه مدت ده سال تمام آن خسرو بشرب آن اهتمام
در عراق و آذربایجان بدان اشتغال نموده اصلا در دفع اعادی و مخالفان
اطراف نواحی و ممالک اندیشه و توجهی نفرمودند و اراده جهان گشائی و عالم
گیری از خاطر خطیر و ضمیر منیر بیرون رفت و آنحضرت از ارتکاب آن عمل ضعف تمام
بر قوی و اعضای آن خسرو غالب مقام راه یافت و در عنفوان شباب بعالم بقا
رحلت فرمودند کجا خورشیدی چهره افروخت که در اوج اقبال بزوال کسوف
مبتلا نشد و کجا ماهی علم افراخت که آخر اسیر محاق نگشت خاقان صاحب قران
را چهار پسر و پنج دختر بود پسران شاه جمجاه ٭ سلطان شاه طهماسب ٭ و سام میرزا
القاص میرزا و بهرام میرزا ٭ دختران خانش خانم پریخان خانم مهین بانو شاهزاده
سلطانم فرنگیز خانم شاه زینب خانم ٭ پس از حدوث این واقعه غائله و حادثه نادره
مرحوم امیر جمال الدین محمد صدر متکفل تغسیل و تجهیز آنحضرت و علیین آشیان شده نعش مبارک
بنجف و بعد سه نقل فرمودند و در نجف در پای اولیای کرام دفن نمودند علیه رحمة من الغفار
الوده و گفتار در جلوس شاه کامران سلطان شاه طهماسب بر سریر سلطنت و پادشاهی
جلوس سلطنت همایون ابوالبقا سلطان شاه طهماسب در چاشتگاه روزی که در
انتقال شاه غفران پناه واقع شد که سلطان اسپا جلو و دیو سلطان روملو که در آن
صاحب تدبیر سال خورده معرکه دیده بودند باتفاق رضوان جاه قاضی جهان که قبل از آن

وزیر شاه عالم آرا بود بدستور وزیر گشته در نظر ارکان دولت و خواص و عوام دانستند
باستصواب تاجلو خانم بتوهم آنکه مبادا اشخاص فساد که در زوایای فوت ترصد
وقت و فرصت اند بفعل آمده بویرانی مبانی عافیت مسلمانان مبادرت نمایند
حق پرست شاه خورشید طلعت را گرفته از حرم بیرون آورده بجای خاقان
صاحب قران بر سریر پادشاهی نشاندند و از عمر شریف آنحضرت در آن روز
ده سال و شش ماه و بیست و چهار روز گذشته بود و یکی از شعرا در تاریخ
جلوس آن خسرو سلیمان گفته • طهماسب شاه عالم گر نصرت الهی • جا بعد شاه غازی
بر تخت زر گرفتی • جای پدر گرفتی کردی جهان مسخر • تاریخ سلطنت شد جای پدر
گرفتی • و بمجدد رایات اقبال آیات خلافت و جهانبانی و اعلام نصرت و کشور
ستانی در عرصه گیتی نصب کرده صیت ابهت و جلالت بمسامع و مجامع عالمیان
رسانیدند آنگاه خدام درگاه فلک اشتباه و ملازمان آستان جهان پناه از امرای
ممالک مدار و سرداران کثیر الاقتدار و غیرهم زمین تبعیت و مطاوعت از خلوص
طویت و صدق نیت بوسیده حلقه فرمان برداری در گوش و غاشیه خدمت
کاری بر دوش انداختند و لوح ضمیر سعادت پذیر را بنقوش سلسله مصطفوی
تزیین داده لوای ولای مرتضوی را در ساحت سینه بی کینه برافراختند پس از آن
رایات نصرت و جلال از کره بوده صاین کوچ بر کوچ متوجه ییلاق سهند شده و در آنجا
خواجه جلال الدین محمد که بعد از میرزا شاه حسین وزیر گشته بود در حینی که میرزا شاه حسین را
بکشتند او این رباعی مناسب حال خود گفته بود • ای نور دو دیده جهان
افروزم • رفتی تو و چون شب سیه شد روزم • گویا من و تو دو شمع بودیم بهم •

کابام تر انگشت و من میسوزم • تا خاقان صاحب قران در حیات بود وزیر با استقلال
بود در این ایام خجر بیک و دو سلطان او را با مولانا نام جمعی از همه در کله اسپ حکومت
که در روزی که خواجه را در تور با هیمه آتش زدند او مردی خوش طبع خوش فهم بود و این
مناسب حال خود میخواند • گرفتم خانه در کوی ملامت در من گرفت آتش • کسی کو خانه در کوی
بلا گیرد چنین باشد • وزارت دیوان اعلی بقاضی و آل عبا قاضی جهان حسنی سیفی بود و
حسب الصلاح قاضی مشار الیه در شهر شعبان سنه مذکوره امیر قوام الدین حسین اصفهانی
که بوفور علم و دانش از اقران امتیاز داشت در مهم صدارت با میر جمال الدین
محمد شریک گردیدند و قشلاق اردوی ظفر در دار السلطنه تبریز واقع شد و حکومت خراسان
بدستور زمان خاقان صاحب قران بشاهزاده مظفر لوا سام میرزا و الله قلی سلطان
مفوض شده احکام مطاعه بدان صوب فرستادند آنگاه آن دو امیر با دو شاه
باتفاق تعهد امر وکالت کرده دست بسیاری از عمله ظلمه را که در اواخر حیات
خاقان صاحب قران مردم را بانواع زحمت زر و تقدیم مصادرات کوتاه نموده
و بساط امنیت و نشاط معدلت در اطراف و اکناف عالم انبساط داده
جناح مرحمت و احسان بر مفارق عالمیان گشودند چون توفیق الهی بسیج پادشاهی
بعد از زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله عادی ایام سلطنت و جهانبانی
شاه جمجاه روزی شده بود آن اعلیحضرت مدت پنجاه و سه سال و شش ماه
بیست و شش روز بر سریر سلطنت و کامرانی متمکن گشته لهذا سال بسال از ایام
سلطنت آنحضرت بتفصیل در سلک تحریر کشیده والاعانه و التوفیق من الملک
المجید سال اول از سلطنت آن برگزیده ارباب دول چون شاه جمجاه ستاره سپاه

نوروز تخاقوی ییل را که در روز دوشنبه بیست و دوم شهر جمادی الاول موافق سنه احدی
و ثلثین و تسعمایه واقع بود در دار السلطنه هرات گذرانیده بدر ایات جلال ییلاق پیش نهاد
و اوجان توجه فرمود و این سال اول سالیست که بنا شهر سازی شهر دیوان ... از پرتو مهر
مهر اساس از مطلع سعید و امضاء صدور اشعه فیض آن بعالمیان رسید منشیان فصاحت دثار
صنع توقیع همایون این کلام موزون که نظام عالی بان منوط است بنده نثار
ظهاب موافق تاریخ سال مذکور یافتند درین سال فتح فال خبر رسید که
ازبکیه از آب آمویه عبور نموده بالکای خراسان هجوم آورده رایات ظفر آیات
شاهی بعزیمت یورش خراسان حرکت آمد باغ جنی تک در دار السلطنه تبریز
ات نزول فرموده خبر فتح انهزام شد تفصیل اجمال آن که ازبکان بخراسان آمده
چون از وصول خبر رحلت خاقان بر و بحر در ماوراء النهر خواهین چنگیز و سلاطین
ازبکیه مثل کوچکی خان مشهور بکوچم خان و ابو سعید سلطان و عبید و سونچک سلطان
اجتماع نموده از آب گذشته لوای ظلم و انتقام مرتفع ساختند چون خبر دار السلطنه
هرات آمد دورمش خان بصواب دید اصفهی خواجه حبیب الله به تهیه اسباب قلعه داری
مشغول شده تا رسیدن مخالفان ظاهر بلده هرات ضروریات محاصره
مانند تعمیر برج و باره و جمع کردن ذخیره و احداث کوچه بند بیرون بلده و خندق
سرانجام یافت القصه که حصار بیت ان بلده فاخره را ازبکان سر کار مرکز
دار در میان گرفته خان سپه با اجماع و اقوام بحراست بلده مشغول نموده ازبکان از
کوچه بند آمده طرح جنگ انداختند و بکرات کاهت بعزیمت شکست باز جانب
بجانب لشکر خویش مراجعت نمودند چون معلوم اهل خلاف شد که انتزاع بلده

از تصرف

از تصرف غازیان بوسیله محاربه و محاصره میسر نیست کوچکی خان که مقدم سلاطین
چنگیزی بود از راه ملایمت و استمالت پیش آمده نشانی بدورمش خان نوشته
مضمون آنکه ترک نزاع و عناد داده از شهر بیرون آمی و مقالید بلده را تسلیم
نادر سلک امرا و سرداران اینجانب مندرج یافته از خوف بیرون آمی
و الا از صدمت تیغ عالمگیر ما تصور رسد آنچه دیگران عبرت گیرند بعد از اطلاع
دورمش خان بر مضمون این مدعا بان شارت فرمود تا در جواب منشیان سلطان
سلطنت آیات از زبان شاهزاده سام میرزا بکوچکی خان در قلم آورند درین باب
که مسطور گردد قدوه الخواقین کوچکی خان بعنایت خسروانه مستظهر بوده بدانند
که نشانی که بالزام دورمش خان فرستاده بودی مطالعه نمودیم از ما در آمد او لحاظ
عجیب که با وجود دیدن معارک و طی مسالک و تجربه در امور و اختلاط با
آرزوی امثال این امور ما هی باید که در روز رحیل کوچ کو فه مجانب ملک خود مراجعت نما
وار قصه قیامت نهیب تیغ بیدان شاهی اندیشیده و حفظ ناموس خود و ماتبعان نماید
دورمش منشیان نشان مذکور را که نوشته بکوچکی خان ارسال نموده بعد از اطلاع
بر مضمون مسطور طوایف ازبکیه ابواب مراسله مسدود ساخته در مقام
اما بجنگ شکست و خسران چیزی حاصل نفرمودند اخر الامر زمره از ازبکان
سراسیمه مضطرب نزد عبید خان و سونچک سلطان که با کمک صحبت
آمده گفتند که بر خبر رسید که لشکر قزلباش وارد و رده باغ در آمدند سونجک سلطان که
این سخن شنیده از مجلس برخواسته از غایت بیم و هراس درجوی آب افتاد و عبید خان
خود را باب رسانیده مشوم اراده خود گشت و چون این حالات و دلیری

غازیان شجاعت آیین گشت و معلوم مخالفان شد که فتح دار السلطنه هرات کار یکسان نیست
آخر روز دیگر از ظاهر هرات کوچ کرده بجانب ماوراء النهر نهضت نمودند و محصوران
هرات از آمده و محاصره نجات یافته بعد از اقدام مراسم شکر این نعمت عظمی از
تنگنای عرب بیرون آمده در فضای عشرت بر بساط استراحت آسودند
سابقا مذکور شد که شاه جمجاه فتح عزیمت خراسان نمودند دیو سلطان که رکن رکین
این دودمان بود بواسطه سورلقی که از امرای استاجلو داشت میانه رنجش و سلطان
این جماعت [illegible] درگاه پادشاه عالم پناه جدا شده به ییلاق لار رفت و در آنجا با
امرا مثل جوه سلطان تکلو حاکم کلهر و علی سلطان ذو القدر و قراجه سلطان تکلو
تیولدار همدان و سایر امرا عظام کتابات نوشته مضمون آنکه با خیل و سپاه با
شاه دین پناه مقرر است که بر سبزوار رکان بخراسان رویم باید که آن امرا در این
طریق اتحاد و یگانگی مسطور داشته عساکر خود را جمع ساخته در ییلاق لار به اردوی ظفر
شعار ملحق گردند ملازمان از جهت ایصال الکتابات روانه گردانیده خود در بارسان
در ییلاق مذکور بسر برد و حکام مازندران و دماوند و بهار رجوب [illegible] لوازم خدمت آن
میر بامدار فرستادند و امرای مذکور در ییلاق مزبور به اردوی ملحق شده دیو
سلطان لوازم ضیافت و مهمانداری بجای آورده و احکام مهر مهر آثار همراه
داشت در هر محلی از محال عراق که قورخانه بوده و شنه آنها را حاضر کرده بودند
و بامرا تقسیم فرموده و بانعام و احسان ایشان را فریفته مجموع اطاعت او نمودند
درین اثنا بامرا درمیان نهادند که شاه جمجاه در مقام رعایت و تربیت [illegible] بوده
کپک سلطان قساد نموده گذاشت تا بر آن زار دوی همایون بیرون آمدم

امید میدارم که شمار [illegible] موافقت بر عیان بدید تا منصب وکالت را
از روی انتزاع بکاهیم امرا با تمام با او موافقت نموده بجانب تبریز جلو ریز در حرکت
آمدند کپک سلطان بنابر سلامت نفس و ملاحظه صیانت دولت بمقربان خود
مشاوره نموده قرا بیگ سلطان گفت که دیو سلطان حق [illegible] با وجود
انواع مراحم بیدریغ شاهانه درباره او آخر طریق کفران نعمت پیش گرفت صلاح
در آنست که توکل کل بر خدا نموده ملک تحسین کرده از عهدگی دفع جمعیت آن جماعت اندیشه
نموده باستقبال رفته ابواب مجادله بر روی ایشان گشاییم کپک سلطان این
سخن را رد کرده گفت هر دو غلامان پادشاهیم و ارتجان درگاهیم با یکدیگر نزاع
نمیکنیم بعد از آن دیو سلطان با رکان کندی استقبال امرا نموده باتفاق [illegible]
درگاه عالم پناه گشته در جزیره آب شرف پای بوسی پادشاه جمجاه سرافراز شدند
در [illegible] روز دیو سلطان قراجه سلطان و نارین بیک قاجار را که باعث فتنه
و فساد بوده بقتل آورده مرحوم قاضی سلطان را که نقیب لور روی [illegible] بود و بجای
میر جعفر ساوجی که از سادات صحیح النسب آمده بود و وزارت شمس الدین سلطان
داشت و آقا ملا ساوه وزیر دیو سلطان شد و امیر وزیر ساوجی را
وزیر جوه سلطان نمودند و مقرر شد که هر سه وزیر باتفاق یکدیگر مهمات کلی و جزوی
بار رسیده بعرض سلاطین مذکوره رسانند و مدار مهمات بر پروانچه سلطان مزبور
شد و دیو سلطان کپک سلطان را با جمیع امرای استاجلو بعزای کرجستان روانه
گردانید و قطع الکای متعلقه با امرای استاجلو نموده چوه سلطان بجای کپک سلطان
مهر زده و درین سال قشلاق همایون در تبریز واقع شد و درین ایام روز پنجشنبه دهم شهر

الاول سنه مذکوره حضرت نقابت پناه امیر جمال الدین محمد صدر استرابادی بجوار رحمت ایزدی
پیوست و جسد او را بجای مبارک نقل نموده در تحت اقدام شهداء رضوان الله
علیهم اجمعین دفن نمودند بعضی از علما تاریخ فوت میرزا را ادخلوها بسلام آمنین یافته‌اند
میر از جمله تلامذه مولانا جلال الدین محمد دوانی بود و بعد ازان در هرات در خدمت مولانا
شیخ حسین محشی شرح طوالع مطالعه فرموده آخر منصب جامع صدارت سید
جبابت انتسابا ذکر رفته میرزا شاه حسین بادی در مقام کدورت سلوک نموده بنابر آن
امیر غیاث الدین منصور را بپایه سریر اعلی طلبیدند که او را با وی شریک کردانند اما
آن اراده از قوت بفعل نیامد از جمله تصانیف میر شرح بر تهذیب اصول و حاشیه بر [illegible]
میر محسن رضوی والد مرحوم امیر محمد مهدی که از جمله فضلای عصر خود بود و [illegible]
در صفه مزار متبرک امامزاده واجب التعظیم سلطان علی بن امام الهمام محمد الباقر علیهما
السلام در مشهد مبارک مدفون گشت [illegible] میر مرحوم با خلف [illegible] میر محمد مهدی
در ایام فترت خراسان و استیلای ازبکان از مشهد مقدس منوره رضویه بقزوین نقل نمودند
اما بیشتر از اوقات ایشان در موضع [illegible] و مشهد مبارک صرف مطالعه و مباحثه
داشتند [illegible] شعر او [illegible] جمیع مسایل را بنظم در آورده اکثر اشعار عربی را
در آورده ترجمه فرموده [illegible]
معلوم شد که [illegible] اوقات آن غفران پناه [illegible] صرف شده این قصیده در [illegible]
ع نشد میسر ولایت امیر کل امیر [illegible] و لا کرت [illegible]
تحمل . کجا رسد که کنی دعوی رضا و توکل . تو مظهر کرم و رحمت خدای کرده .
گناه و جهالت شفاعت تو تکفل امیدوار چنانم که روز عرض محاسب

لطف اعتذار بنده بقبل . بجاه شاه [illegible] ز آب کوثر به بنده هم کرم
[illegible] رسانی از آن پل . اگر به هیچ نیم من ولی [illegible] راوت . به بندگان [illegible]
[illegible] و تامل . مرا چه زهره و یارای [illegible] مدح تو گویم . اگر نگویم [illegible]
[illegible] قبل . ولی چو خاطر من هر دو ز لطف تو باید . شوم [illegible]
چو بلبل . شود بقدر روان شاد روح کاشی [illegible] . گر این قصیده [illegible]
امل . [illegible] درین سال علی سلطان حاکم شیراز در [illegible] فوت شد [illegible]
[illegible] سلطان برادرزاده [illegible] و بعد ازان [illegible] حاجی [illegible]
[illegible] فرموده سال دوم از سلطنت آن [illegible] افلاک [illegible]
[illegible] در روز [illegible] بیست و ششم شهر جمادی الاول سنه مذکوره بوده
چون [illegible] سلطان [illegible] استیلای تمام یافت امرای استاجلو تاب [illegible]
[illegible] که [illegible] سلطان و اتباع او را [illegible]
سلطان که [illegible] و از درگاه [illegible] او را قطع نموده بودند [illegible]
[illegible] سنه مذکوره [illegible] سلطان حاکم [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سلطان
[illegible] حمزه [illegible] بهرام بیک [illegible]
دیگر [illegible] چهارم
شهر شعبان سنه مذکوره در مقام [illegible] نزول نمودند [illegible]
با [illegible] سلطان طرح مصالحه انداخته [illegible] و نصیحت [illegible]
خلیفه [illegible] امرای استاجلو [illegible] قاسم بیک [illegible]

چون موافق تقدیر نبود سودی نکرد و میانه امرا و طایف مذکور حربی عظیم دست داده
دیو سلطان و چوه سلطان در خدمت شاه جمجاه توقف کرده از جانبین امرا
بر یکدیگر زدند و شکست بجانب تکلو افتاد و بدون سلطان تکلو و قراجه سلطان تکلو و جمعی
سلطان تکلو کشته شده و شاه جمجاه با قورچیان استاجلو باز انعطاف نموده و امرای
استاجلو منهزم شده بجد و اهتمام از آنجا تا طارم رفتند و از گیلان نزد حاکم
رشت رفتند چون این خبر بشاه جمجاه رسید او را در خلخال گذاشته بجوار
خرزویل آمدند و دیو سلطان را متعاقب لشکر ظفر اثر گردانیدند امرای استاجلو
مثل کپک سلطان و منتشا سلطان و قراق سلطان و بدرخان و کردبیک و غیرهم
از جنگل گیلان بیرون آمده و لشکر بر یکدیگر ریخته آخر الامر نسیم ظفر از طرف عسکر شاه
ظفر اثر وزیده کپک سلطان حامی درو وادی فرار آورده امرای تکلو ایشان را
تعاقب نموده و جمعی کثیر از استاجلو با ایلکاکان در جنگل بقتل آورده و بعضی امرا
مثل کپک سلطان و منتشا سلطان بگیلان رفتند امیره دباج مشهور بمظفر سلطان
او را بواسطه صورمراجی که بآنحضرت بود دستار بحرکات شاه قوام الدین طرشتی
گرفته حبس نمود و بعد از آن بدرخان و احمد سلطان صوفی اغلی حاکم کرمان بجوار ری رفتند
و هم درین سال محاربه عظیمی میانه امرای الوند رو و مردم گیلان واقع شد و گیلکان شکست
کنند و از سر ایشان در قزوین مناره ساختند و هم درین سال درویش خان شاملو امیر
الامرا خراسان در دار السلطنه هرات بجوار رحمت پروردگار پیوست شیخ اویس خطیب
ملازمش که بصفات طالب علمی و تقید موصوف بود و از قدیم الایام ملازمش بود مدرس مشهد
منور رضویه علی مدفونها الف الف سلام و تحیت آورده و در آن آستان عرش نشان

دفن نمودند یکی از شعرای زمان در تاریخ فوت خان عالیشان گفته ❊ افسوس که خان
بعزم رحلت زد کوس ❊ جا کرد بزیر خاک در مشهد طوس ❊ تاریخ وفاتش خرد
خسته گفت ❊ افسوس و هزار حیف افسوس افسوس ❊ بعد از فوت خان معزی الیه
خواجه حبیب الله باتفاق و اجماع امرا و اعیان و دولتخواه در آخر همان روز
برادر حقیقی خان را حسین خان که تا از زمان محمد حسین میرزا از ماسوی ممتاز بود و از میرزا
خان صاحب قران تولد نموده بود در مسند خانی نشانیده لله‌گی شاهزاده بهرام میرزا
بدو قرار گرفت خود با سایر مقربان و ارکان دولت درویش خان در تبریز
از آن خدمت ایستاده او را بمراتب عالی رسانید و خواجه مشار الیه کیفیت فوت
درویش خان و جلوس حسین خان بجای او عرضه داشت کرده بدرگاه شاه عالم
پناه ارسال نمود و پس از انجام این مهام طایفه از مردم شاملو زمره از حسد
باغوای اهل حسد در صدد اهل بیت بحافظ شاملو قرار داده که هرگاه در
باشند قصر حیات خواجه بکرمت رسانند یا دیدار سیم هم سازند و در خلال آن
احوال مبلغی که از مواجب چند نفر از شاملویان بر ولایت اسفراین اطلاق کرده بود
مستحسن شده بود در محلی که خواجه خواند مطلب نرد مشغول بود آن شاملویان وی را
و خواجه مشخصه خود را طلب نمود خواجه را اعراض شد و جوانی که از آن ایل
باشد گفت شاملویان از آن طلبکرده گفتند که چون مواجب ما تحقق نیست ما را از
نوکری میرزا اسعاف داشته رخصت فرما تا بهر جا که خواهیم رویم خواجه در جواب بود که
رخصت است ایشان در برابر گفتند که چیزی سوی ما باشد و بهر جا که خواهیم رویم
خواجه در جواب خان گفت که رخصت ایشان نکاره کرده تو تقلید نه خواجه از کمال

اعراض و امرا قلم طلبیده بدست خط خود رخصت ایشان را نوشته مهر کرده تسلیم نمود ایشان
نزد یار احمد خلیفه با تبلیغ انحراف بود رخصت داده بجهت میرزا تعلق نوعی میدانست که شیخ
اعراض خواجه را از یاد برده و آنچه گذشته بود خاطرنشان کردند یار احمد خلیفه که از امثال
این مقدمات شنید نوکران خود را طلب داشته بر قتل وی اتفاق کردند روز دیگر این
وقایع سراج الدین سلطان جلال و درویش خان حسن جان و خواجه حبیب الله و سایر امرای
را از برای ضیافت به وثاق خود برده بساط بزم ممهد یافت در اثنای صحبت یار احمد خلیفه
و بسیاری از شاملوان چون قصه عدم وصول مواجب در حضور که خواجه از روی
ایشان را داده بود مذکور ساختند ولی او با ایشان سخن تفرقه در سینه
اهل مجلس انداختند خواجه در جواب آمده امرا و آقایان که در آن محفل حاضر بودند
که آنچه مایه نزاعی در میان خود تعریح کرده تیلال وصول آن پیش اعراض شاملو
فصول را فتنه انگیز خواجه موهی الیه گفت که این مبلغ را غیر از خاصه خود بیابان
محتاج بامداد و نمی‌دانستیم اما بعد از این قیل و قال تحصیل امانی و آمال بر جمال
است هرگاه ما قبول این حرکت کنیم امور ملکی و مالی دستور اوقات در نظم
نشود و از عدم نظم این امور اختلال موفور در مهمات مملکت راه می‌یابد یار احمد خلیفه
که از خواجه این سخن استماع نمود با مردم اتفاق کرد که در همین صحبت شکار کیخواجه
مرحمت گستر از می معان سرگران کرده حامل و نیش از گرانی سر سکبار ریاح حکام
باده فنا او را در خواب سازد ع که دست با بدار این عالم خراب کند نقش سراج الدین
سلطان چون از این خیال فاسد آگاه شد یار احمد خلیفه را از این فعل شنیع منع کرده
گفت که مناسب نیست که در خانه من مثل این امر قبیح واقع شود آن قیجاق گی

بی

این سخن واقع شود استماع افتاده از این در نیت معصیت فتنه متقاعد گشته عهد و پیمان
امرا را بروز دیگر حواله نمودند ◦ ای که میخواهم هلاکم بکند و روزی صبرکن ◦ که هم
هجران را امروز یا فردا است این ◦ انگاه هنگام انتهای بزم هلال نهاد در گرو
امرا را سام میرزا معهود بود از پی حراست خواجه با او مرافقت نموده و منزل او
بخانه وی رسانیدند ◦ صبح که زرخانه این چمن ◦ زر و علم بر فشان گسترد
یعنی صباح روز چهارشنبه پنجم شهر رجب سنه مذکوره که خواجه از خواب ستی
بیدار شده دید که گلهای سرخ در باغچه خانه اش در غایت رعنائی شکفته بود
در سر شب را یافته اصحاب صحبت را طلب نمود و غافل از آنکه ساقی اجل می دیگر
جرعه فنا او را در خواب خواهد ساخت تا قل نقد بر این گلشن نقد بر
در فضای ریاض عالم … خواجه انداخت و در اثنای تهیه اسباب عیش
احباب خبر رسید که شاملویان از پی قتل خواجه و اتباع صلاح بسته در باغ شهر
که منزل نواب میرزا بجناب خانی است جمعیت کرده اند در حال خواجه مظفر
بتکچی از مجلس وی برخاسته متوجه باغ شد که آن مفسدان را تسکین دهد ایشان سخن خواجه
مظفر متقاعد گشته بجانب منزل خواجه شتافتند و اطراف آن منزل را احاطه نموده
ابواب قیل و قال و جدال با استعمال مقالید تیغ گشودند خواجه مرحوم دید که شاملویان در
قتل و خونریزی جد اند و اقناع ایشان نه از پی مهام و تخویف است کلید
خود را گفت که بر بالای بام رفته آواز برآورده …
… ایشان در برابر تیر و تفنگ انداختند
تیغ متقاعد نگردیدند بالضروره ملازمان خواجه سر … در میان محاربت و …

و دهشت غبار کارنامه او از ره هیجان آمده ساعت لساعت مردم خواجه کم کرده
منار خان زیاده می شدند بالاخره ساطوریان و را و بروه در درون منزل موصی الیه
در آمدند و دو لب سیکو اختر او را که شرح شمسیه با حاشیه امیر سید شریف از روی استحسان
مطالعه می نمودند در نظر وی بقتل آوردند و تمامی فرباد و علاء زمان لیس را مسرور ضبط
ساخته در وقتی بیک شاملو که سردار طایفه لیسعمان بود خواجه مرحوم را که زینت المجالس
از و التماس نمود که مرا زود سام میرزا برآر اگر کشتنی باشم در نظر حضرت اقدس بقتل
رسان در وقتی بیک سخن او را مسلم داشت جامه بر سرش انداخت که از ساطوریان
قاتل کسی او را نشناسد اما نیارا ثبات دعوی او اخبار اجلهم لا یستاخرون ساعة
ولا یستقدمون موافقت نمی جستند که خواجه در دو منزل رازین جمع همراه برد بعضی از ساطوریان
شمشیر بر روی خوابانیدند و دستور سایر مظلومان وا شهید ساختند انا لله وانا
الیه راجعون القصه دران وقت منصب اند و از وضع شریف ما ده بر صد نفر منع
ظلم کشته شده و از جمله شهیدان مظلوم و کشتگان مرحوم میرزا قاسم سروی است
که نادر زمان و منفرد اوان بود و در طالب علمی بحدت فهم و سرعت انتقال او
طبع بی مثل می نمود و در شعر و انشا و حسن خط لطف داشت این رباعی از نتایج افکار
افادت آثار اوست ❊ بر ما ستم ای شوخ ستمگر تا کی ❊ ما را ز جفاک دور و جدا
بر خاک ره تو داد خواهی تا چند ❊ وز دست غم تو داد خواهی خاک بسر تا کی ❊
و پس از این کوشش و خون ریزش احمد بیک نور کمال که در میان ملازمان و حسب
خان که منتظر الوکاله بود و تکفین و تجهیز خواجه و اولاد و اخفاد و عشیره هم از مقتولان
آن روز کرده در مدرسه خواجه ملک زرگران مظلومانه را دفن نمود و در باب اعتماد

واهل اختیار با مدکه برغبت زوال نعمت و بنیاد انجم مجربت از خواجه منار انیسانید
نماید که بدن نازکش را که سرو قدان رعنا و نازک بدنان زیبا در سایه سرو و نخیل
یاد می نمودند در وقت نقل از محل بجانب مدفن برهنه و عریان ساخته بیسی رسن بپا
انداخته کشان کشان می بردند مولانا شرف الدین علی یزدی در زمانه جوی باد
با و ارخت نقاب از رخ گل بعزت کنند بلبل از رعنت در میان چمن نقش
بخاک مذلت کنند عطر فشانی علم تجنیه زدم و در ایراد شمه از صفت مکرمت خواجه
مرحمت پناه خواجه حبیب الله بعد از قرار موصی الیه در دار السلطنه هرات و آن حدود
در ضبط و معموری و آبادانی بلاد و دیار خراسان سعی موفور بظهور رسانید
نیک نفس با انصاف را در مهمات ملکی و مالی دخل داده اشرار مردم آزار از
بر عادات نشانید آنگاه روی توجه بجانب رعایا و مجبره بلده و بلوکات
آورده جمیع قری و مواضعی که در ایام حکومت امیر خان موصلو زیاده بر مقدور
آن کاره و مزارعان واقع شده بود از ایشان تخفیف داده بخاطر خواه ایشان قرار
داده و هر ناحیه و قریه که نامزروع بود و همه را مزروع ساخته بر رعایای محتاج با
باج و رفع خراج ابواب سعت و معیشت گشاد و همچنین از مقرری اصناف نیز مبلغی
تخفیف داده و محتاجان ایشان را بانعام و اکرام خوشحال و منعمال گردانید و عنایات
تخفیفات و جوهات و مطالبات برات زده با وصول رسانید بعد از فراغ از
مهمات مذکور نظر اعزاز و احترام بر احوال شریف آل سادات و علما و فضلا و شعرا
و سایر ارباب عمائم و اکابر و اعاظم افکنده هر یک را بخلعت لایق و مواجب
و نسبت تعظیم و تکریم و دستور رعایا و انعام خوشوقت و مسرور ساخت و ازهام

وصیت فضل نعم در اطراف ممالک و اکناف مسالک از نظم و نثری که شعرای سخن آفرین
و فضلای بلاغت آیین بنام وی انشاد و انشا نمودی بصلات وافر و انعامات
متکاثر محظوظ و بهره ور گردیدی و از توجه ضمیر مراحم پذیرش بمدارج بلند و مراتب
ارجمند رسیدی بنا بر علی هذا در اوقات حیات و اعتبارش در دار السلطنه
کشتا و معر مستعدان حمیده صفات منظورات بلند و منشورات دلپذیر بر
صحایف روزگار و جراید لیل و نهار مسطور و مذکور گردید و مسودات آن نتایج
باقطار و امصار و اطراف ممالک نامدار رسید از آنجمله تاریخ حبیب السیر که از
مجموعه محبوب رحمانی از ابتدای خلق عالم تا اوایل زمان پادشاه جمجاه شیر شجاعت و شاه
جلیل ابو البقا سلطان شاه اسمعیل گورکان که از مؤلفات عمدة الفضلاء و المورخین
مولانا غیاث الدین الشهیر بخواندامیر است که وی ولد مولانا همام الدین محمد مشهور
بامیرخواند است که مؤلف کتاب روضة الصفا است و ولادت خواندامیر در شهور
سنه سبع و ثلاثین و ثمانمایه بوده و وفاتش در دوم شهر ذی قعده سنه ثلاث و تسعمایه
بمرض سوء القنیه در دار السلطنه هرات و مزارش در حوالی قبر شیخ بهاء الدین عمر
خیابان و از جمله خیرات خواجه مکرمت پناه آنکه در ماه مبارک رمضان در
مدارس و خوانق و محلات و سایر مواضع هرات تحقیق نموده از طلبه و عجزه آنکس که
استحقاق خوردن گوشت داشت زیاده بر آنچه او را در آن ماه در بایست بود
بوجه او دادی و در بن فصل در اوایل فصل زمستان به محتاجان سرما خورده و مفلسان
عور جامهای پنبه دار و پوستین جهت دثار ارزانی داشتی و مقرر داشته بود
مریضان محتاج اسباب علاج و مایحتاج از اشربه نافع و اشربه متنوع از شربت خانه
و حویج خانه اش داده شرف مداوات درین مواد حکیم محمد طلب اردوکی از

فارخان

ملازمان سند بن خود تعیین نموده بود که در هر دو سه روز در اطراف و جوانب بلده فاخره
هرات گردیده غریبی یا شهری که فوت شده و خبری نداشته باشند او را غسل کرده
تکفین نموده بروی عماره گذارند و بحسب الشرع دفن نموده آنچه در وقت کفن
او تصدق نمایند و مع ذلک از مردم آگاه و حیا تا کسی که بصحت تکلیف رسیده بود
پرسیدی که در جوار شما اگر محتاجی باشند مرا آگاه سازند چه م در ایام حیات خلق
دور بیش جان و آن آصف عالیشان در دار السلطنه هرات و ولایات ماوراء
و جمعیت و معموری و امنیت بمرتبه رسیده بود که جوانانی که عاقبت و [illegible] در آن
زمان خاقان مغفور میرزا سلطان حسین بالا از پیران شنیده بود و بچشم خود دیده
اما با وجود این اوصاف گرامی و سمات نامی در ارتکاب بعضی از مناهی مانند
شراب ارغوانی و آنچه از آن تولد نماید بغایت دلیر و بی باک بود و در مجالس
در حضور اصحاب پیران خوب و گلرخان مرغوب که ملازمم و منظورش بودندی
بحر و نرد یک نشانیده مذاق نردی و ملازمان و اتباعش برین نهج بمقام عشرت
رسیدی تا آنکه قتل وی با اولاد و اتباع منتج آن دلیری و بیقیدی بوده و جهت
حب حضرت آل حیث قال صلی الله علیه و آله و ما ظهرت فیهم الفاحشه الا فشا
فیهم الموت   آدمی از عیب و هنر پاک نیست   آب روان بی خس و خاشاک نیست
و هم درین سال گنگن قرا سلطان ولد جانی بیک سلطان با لشکر بسیار از اوزبکان
بلخ آمده محمد زمان میرزا در آن بلده متحصن گردید و بعد از دو سال بار با پادشاه دی
نموده محمد زمان میرزا چون تاب کر رسید با پادشاه دین [illegible] کرده مبلغ
بیست هزار تومان انگاره غنایت فرموده و هم درین سال جهان [illegible]

انجمن یونس یا خوس و خروش بساحت خراسان آمده و غارت بعضی محال کرده علم اقامت
برافراشت چون زین سلطان شاملو حاکم اسفراین این خبر را شنید مجموع ممکنات
با جمعی از ملازمان خود بجنگ ازبکان ارسال نمود و در پیش قریهٔ اسفراین
ظفر قرین با ازبکان بی دین رسیدند از طرفین دست بالا آورده بعد از محاربه
و مجادله بمثابه رسید که ازین جانب که ششصد سوار بود بیست و صد کس کشته شدند
و از جانب ازبک که سه هزار نفر بودند هشتصد بقتل آمدند از طرفین سوار
گردون عنان از میدان برتافتند سپاه ازبک بجانب بخارا عنان کشیده و غازیان
باسفراین عود نمودند و هم درین سال ظهیرالدین محمد بابر شاه بن میرزا عمر شیخ بن
میرزا ابو سعید بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان که از اساطین سلاطین
زمان و از اعاظم خواقین عالیشان بود بر سلطان ابراهیم ولد سلطان سکندر
که فرمان فرمای بلاد هند بود ظفر یافت دار الملک دهلی و دار السلطنه آگره را
مع توابع تصرف فرمود و عرق کرم جبلتش آمده دست لنگر بخشش ... این
دودمان سلاطین قضیهٔ آن ممالک را برگشود و تفاصیل احوال آن پادشاه جمجاه
مآل چون مناسب این مقام نبود انشاءالله وحده العزیز در محل خود
تحریر خواهد یافت و درین سال قشلاق در دار الموحدین قزوین واقع شد و این
اولین قشلاقیست که شاه جمجاه در آن بلده فاخره نمود سال سیم از سلطنت الخ
ان خسرو اقلیم چهارم چون شاه ستاره سپاه نور و سکوی حمل ... در روز
سه شنبه نهم شهر جمادی الثانی سنه ثلث و ثلثین و تسعمایه در بلده قزوین باستقلال
و تمکین گذرانیدند بر آن سلطان کج کلاهان صاحب قران و ... دعوت ...

حاکم ولایت مشهد مقدس معلی ترکی بود کوچ و مردم خود را بسرداری یکی از پسران در قلعه
شهر طوس گذاشته خود بشرف بساطبوسی آستان خلافت نشان سرافراز شد و چنان
بر سبیل نیز اسباب ... و بوسلطان کشته بصوب عالم آرای شاه ... چون
خبر مخالفت امرای درگاه پادشاه جمجاه و خلو مشهد مقدسه از حاکم گرامی ... خان اوبل
خواجه حبیب الله ... دار السلطنه هرات عبید خان ازبک ... لشکری فراهم آورده
از آب آمویه عبور کرده متوجه خراسان گشت این خبر چون بپایه سریر خلافت مصیر رسید
خود جلال ... دولت و اقبال بزوال ... در عزم یورش خراسان ...
امرای ... که در ... بودند از راه ... و دیل ... و عثمان سلطان ...
حاکم ... بعد از مقاتله و محاربه بسیار بدست احمد آقای ... کشته شد
... سلطان بود کشته شد و از آنجا متوجه ... سلطان که در ... بودند
... سلطان که این خبر شنید ... شهر ... شد ... از ...
... بطالع ... آفتاب برج حمل ... نموده ...
... شد ... بدست ... شد ... این ... رسیده ...
قضا را ... سلطان ... نمود ... که ... بود
و ... بیک ولد ... گرفتار شده بقتل آمدند ... جلال ...
آمده ... توقف نموده ... امرا ... ییلاق ... فرمودند ... بخارا ...
... سلطان ... انتقال ... فسادی ... و ... واقع شد
سال ... احمد سلطان ... درگاه ... پناه ... محالست ... مجلس بهشت آیین ...
و عطای ... بالکلیه ... راجعت ... چون عبید خان بخراسان ...

بجانب مرو و شاهجهان رفته از انجا بعد از قطع بادیه و صحرا در حوالی مشهد مقدس منور نزول
منزل رحل اقامت انداخت چنانکه خواجه حافظ شیرازی فرماید **بیت** ای کس [illegible]
نشر کرد عرض خود میبری و زحمت ما میداری **مصرع** مردم بردن سلطان [illegible]
ازان یک حراست کرده و قلعه شهر طوس متحصن گشته بر برج و قلعه و تیغ تکیه کرده
و عبید خان مدتی تمام در میدان محاصره قدم استوار داشته از منزل صلح در نگذشتند
و چون مدتی از محاصره منقضی شده محصوران را طاقت و توان در کوفت عساکر
بر ایشان غالب آمده [illegible] ضعف و نکاهت مغرور در آمده و بعد از وقوع این [illegible] عبید خان
یکی از معتمدان خود را در انولایت که منصب دار السلطنه هراه [illegible] توجه بر قرار
انجا گذاشته و ولایت غوریان [illegible] که از منسوبات هراه است عساکر [illegible] و مردم
[illegible] در اطراف ولایات و کوهستانات زده حسین خان [illegible]
و باره دار السلطنه را تعمیر نموده [illegible] سرداران [illegible]
دیگر جاهای بیرون شهر را نیز با جدار [illegible] و برج با استوار حکم فرمود **گفتار در**
آمدن عبید خان [illegible] سلطان [illegible] ایشان چون عبید خان
در دار السلطنه هراه کاری نساخت در همین سال علم عزیمت بصوب استراباد برافراشت
بعد از وصول [illegible] زینل خان که سردار ایشان [illegible]
قدم جلادت پیش نهاده [illegible] مردانگی و بعضی غازیان [illegible]
الفرار مما لا یطاق [illegible] زینل خان [illegible]
[illegible] عبید خان ولایت استراباد را [illegible] عبد العزیز سلطان [illegible] رجوع نموده
بجانب هراه معاودت فرمود [illegible] سلطان [illegible] که شاه [illegible]

مردم و لشکر خراسان فرستاده بود با زینل خان ملحق شده بطرف استراباد حرکت نمودند
و بعد از [illegible] سلطان ازیشان [illegible] در راه [illegible]
عبید خان پس از استماع این اخبار روانه بسطام گردید [illegible]
[illegible] بسطام [illegible] استراباد [illegible] زینل خان
[illegible] سلطان چون خبر [illegible] بسطام [illegible] لشکر [illegible] متوجه
شد [illegible] از طرف بسطام [illegible]
سلطان گفت صلاح دران است که شهر [illegible] شاه [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] قبول نکرد و گفت **بیت** [illegible]
[illegible] تیغ [illegible] **القصه** که ان دو [illegible] که دو هزار و پانصد سوار
همراه داشتند با لشکر عبید خان که از [illegible] هزار سوار [illegible]
شنبه بیست و چهارم شهر [illegible] محاربه نموده [illegible] سلطان [illegible] کشته شد
سلطان [illegible] عبید خان [illegible]
[illegible] زینل خان از استماع این خبر [illegible] استراباد را گذاشته فیروز
کوه رفت و عبید خان حکومت استراباد را [illegible] داده خود متوجه هراه گردید و در
غوریان قشلاق نمود [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
قشلاق [illegible] **سال [illegible]** [illegible]
سلطان [illegible] شنبه [illegible]
رجب [illegible]

بود و سپاه نامیه در صحرا و باغ و بستان بساحت ظهور و نمو آمد از روی گل بیلاق بیرون
بیرون آمده زنبل خان شاملو حاکم استراباد در روز یکشنبه بیست و نهم شهر شعبان
سنه مذکوره در جنگ فیروزکوه بدست زینش بهادر اوزبک کشته شد تفصیل این
اجمال آنکه در آن اوقات که میانه امرا در خانه پادشاهی بسبب ضعف و کاهلی
و دخل در مهمات ملک و ملت نزاع واقع بود و تحریکی که قصد یکدیگر مینمودند
و زلال نصایح خلفا و رشحات ارشادات پیران صوفیه غبار نفاق تسکین نمی یافت
زنبل خان از این نزاع خلاف طرح وفاق متوجه خدمت پادشاه با استعجال
کرده در حین ورود و وصول بانصوب با صواب و ادراک شرف زمین بوس آستان
خسرو کامیاب با امرای جانبین و سرداران تاجیک ملاقات کرده
بنصایح فایده مند و مواعظه دلپسند بعضی از ایشان را از طریق مخالفت
بیرون آورده و در خلال این احوال خبر طغیان عبید خان در ولایت
خراسان و محاصره دار السلطنه هراة بنابر استیلای آن قوم بی باک
باردوی پادشاهی آمده زنبل خان باشاره پادشاه عالمیان از رکاب
ظفر انتساب همایون بالکای خویش معاودت نموده در اثنای قطع مسافت
خبر رسید که زینش بهادر با کثیری از اوزبکان در ولایت استراباد
رسیده حکومت گشته بالضروره زنبل خان در آن نواحی توقف کرده
کیفیت استیلای مخالفان را بنواب کامیاب بطریق عرضه داشت
کرده مدد طلب مینمود و از منزل شب و روز با انتظار عساکر نصرت
شعار که زنبل نماند روزی برسم شکار با قلیلی از مردم خویش و جمعی از لشکر سلطان

و مصطفی سلطان که بغایت بیسامان بودند سوار شده در حین استقبال با حد صید طیور بل
تجمل طیور بکره شد بسیاری از اوزبکان حرامی و دزدان نامی در آن شکارگاه رسیده
صید آهو و نخجیر بصید آدم و بر تبدیل یافت القصه در آن موضع میان آن
دو گروه شنایع محاربه عظیم واقع شده بنابر کثرت اهل خلاف و قلت قزلباش
میدان مصاف از اوزبکان حرامی بر غازیان گرامی غالب آمده در روز یکشنبه
بیست و نهم شهر شعبان سنه مذکوره زنبل خان و جمعی از لشکر سلطان و مصطفی سلطان
کشته شدند و بقیه السیف از مردم مشار الیه طریق فرار اختیار کرده این خبر چون بعسکر ظفر اثر
پادشاه ستاره حشر رسید رایات جلال کوچ بر کوچ متوجه خراسان شده چون سلطان
از سلطان ... ایلغار نموده بدمغان رفت و قلعه آنجا را تصرف نموده ...
را کشته سر ... بدرگاه عالم پناه شاه جمجاه فرستاد و عبید خان که در زمستان سال گذشته
غوریان قشلاق نموده بود در فصل بهار این سال در قلعه شاه نهانه که قرب شهر هراة
واقع است شامیانه نزول را افراشت و تخت آب از محصوران شهر و محبوسان
بهر کرد انهار عافیت آن دیار را انحار و خاشاک ظلم و اعتساف انباشت و از
ظالم راه را بها و گذره باز داشت که از حضیض جوع وی کسی بیرون ... جبری
منقول است که شخصی در لباس گدای از راهدار گذشته اندکی نمک بدرون آورده بود
او را بسیر دکی از خبایث نمر بیگان رسانید که مردی نصف گدای اندکی نمک
برده خان ظالم شرارت نهاد در حال با خدا آن نامرد حکم کرده ظلم او را در آن
تردد ... آورد و چون نظر بر آن مسکین افتاد و فرمود که او را بر سر بازار برده
بقتل رسانند نعوذ بالله من شر نفس الظالم ... در آن ایام محاصره قرب

بکوچه‌بند آمده غازیان جار ... ایشان موقف قتال ثبات قدم می‌ورزیدند
و هر کرت بسیاری از ایشان آتش زده و مرده بقیه خایب و مقرون خسران [illegible]
می‌شدند از اتفاقات حسنه که متفرع بر قوت دولت شاهی بود آنکه بعد از انقضای
مدت چهار ماه تخمیناً که عبیدخان در تضییق اهل هرات سعی و کوشش می‌نمود و بجز
خسران و نقصان و مزید ظلم و طغیان اثری بر اصرار و ابرام او مترتب نگردید
یار بی امیرالامرای [illegible] که از ارکان آن سر و پا بود از بلده بخارا آمده
بر عبیدخان به اعراض و اعتراض کرد که از نشستن و جنگ کردن در کوچه
بند دارالسلطنه فتح میسر نمی‌شود لایق آنکه درین دور و از اطراف [illegible] شهر را
فرو گرفته جنگ سلطانی طرح نمائیم ممکن که بوسیله چنین جنگی شاید مطلوب را
دریابیم و پس از اتفاق سرداران عساکر بر این داعیه روزی دیگر یار بی
تماشای کوچه‌بند با معدودی چند سوار گشت غافل از آنکه مرغ قضا بر جانش
[illegible] چند بر ساعتی دیگر والی اجل شحنه روح را از شهرستان بدنش
خواهد فرمود و هوای هیچ اراده [illegible] و خواهد داد [illegible]
بیرون نرا داده تو چیزی دگرست القصه پس از تماشای بسیار از راه [illegible]
گذرش بکوچه‌بندی که در محاذی برج خاکستر احداث یافته بود افتاد و [illegible]
خود را در یکی از [illegible] نموده باز داشت مصلحت آنکه غازیان که در
کوچه‌بند بسیار بودند هر گاه مشاهده فرمایند که جمعی کثیر بجانب ایشان روانه اند تا
دادن و انگندن تفنگ و خدنگ اقدام می‌نمایند بنا بر علی هذا [illegible]
[illegible] تماشا در گفتار آمد در آن حین توپچی از حصار [illegible] سر زمین [illegible]

فرار

فرار کوچه‌بند دید که از جانب مخالفان سواری دلیروار ملاحظه می‌نماید در آن حال
تفنگی بجانبش انداخته بر روی خورد و از پشت اسب بر زمین افتاد [illegible] از شهر
رسانیده سرش را از تن جدا کردند با اسب و یراق بخدمت حسین خان آمده و جانی
از [illegible] آنکه این سر از آن یار بی است حسین خان و اتباع که اسب و یراق را
دیدند گفتند ظاهرا این سر سر یکی از سرداران است از جهت این مطلب در تحقیق مبالغه
کرده از کیسه قبای وی مهری بیرون آمد چون آن مهر را بکاغذ [illegible]
ملاحظه کردند دیدند که در آن منقوش بود که العبد یار بی [illegible] حسین خان
و غازیان که دانستند که این سر سر امیرالامرای عبیدخان است [illegible]
تمام ایشان را عارض شده سجدات شکر بجای آوردند و بنواختن نقاره و شادیانه
اظهار سرور فرمودند مخالفان که از [illegible] استیلا [illegible] بر این وجه که وقوع
یافت از محالات اعتقاد می‌نمودند در صورت یقین دیدند از مردم صادق
القول استماع افتاد که در اول همان روز که این قتل بعید واقع گردید [illegible]
[illegible] که بحکم عبیدخان حاکم آن ولایت شده [illegible]
[illegible] جان او را آورده از وصول این خبر انبساط و نشاط بر [illegible] عبیدخان
عارض شد که [illegible] در پیش گفته که ما او را بر این کیف و نشاط دیدیم در همان
روز که یار بی کشته شد آن انبساط و نشاط او بنهایت [illegible]
تبدیل یافت ❁ هرگز فلک [illegible] کار رام نکند ❁ در هیچ مراد کام [illegible] نکند
لب تر نکند بقطره آب مرا ❁ تا خون دو دیده در کنارم نکند ❁ گفتار در کشته
شدن [illegible] ظالم [illegible] بدست [illegible] و [illegible] و هم در

چهار دهم شهر رمضان سنه مذکوره ذو الفقار بن علی بیک مشهور بخود سلطان
ترکمان که حاکم کلهر بود از محض خیره سری و جهالت با جمعی از ملازمان بیدولت سر [illegible]
ابراهیم خان که حاکم بغداد بود به ییلاق ماهی دشت آمد هرچند بعضی از آقا[illegible]
معروض وی داشتند که ذو الفقار با سپاه جرار بالیغار می آید قبول نکرد
و اتفاقا بعد از چند روز با چند نفر از ملازمان در دیوانخانه خود نشسته بود
با شیخ محمد کرمانی که ذو الفقار با دولت [illegible] اشرار باردوی شکوه که در ماهی
دشت بود تاخت انداخت ابو المعصوم میرزا که برادر خان و حمزه بیک [illegible]
و جمعی دیگر او را خبر نگاه داشتند فرمود که لشکری پیاده شده طناب خیمها
شمشیر زنند ابراهیم خان را بقتل آورده سر [illegible] ذو الفقار آورده و [illegible]
بمال لشکری کرده آنچه مخصوص نعش بود بملازمان قدیم خود بخش کرده خود
و ملازمان [illegible] تراشیده بجانب بغداد روانه شدند در آن اوان [illegible] بیک
کاتب با چهار صد سوار از عقب ابراهیم خان می آمدند ذو الفقار رسیده و [illegible]
اضطرار برادر [illegible] ابراهیم خان و مرجوک سلطان که برادر [illegible] با خانه
کوچ و فرزندان در بغداد گذاشته چون خبر شنیده بود که در خانه او جماعت
و طوایف جمع کرده و شده اطاعت نکنند [illegible] با علو حکم [illegible]
داشت بدو انتظار کرده بود که در خانه حاضر کرده و بنا بر [illegible] الیه با [illegible]
کس متوجه شده چون [illegible] رسید چنانکه مذکور گشت بقتل آمد ذو الفقار در بغداد
آمده بعد از محاصره [illegible] آنجا [illegible] مرجوک سلطان را که در حبس بود با جمیع [illegible]
بکشت و والی تمام عراق عرب شد و [illegible] بیک [illegible] خود را السلطان سلیمان [illegible]

روم فرستاد و دو باج انداخت ذو الفقار مرد قهار شجاع بود و در ایالت کلهر
شهرت تمام داشت [illegible] اکثر قلاع اخذ و [illegible] گرفت بیان [illegible]
نوبت محاصره هرات و نجات محصوران بسبب قحط [illegible]

چون ایام محاصره بلده هرات صانها الله عن الآفات امتداد یافت و مرض
جوع شیوع یافت فاقه و سعت عیش بدیار عدم شتافت حسین خان ارباب [illegible]
چاره و کار روان دیدند که از اوساط الناس و ادانی و اناث که [illegible]
با عیال و فرزندان عاری از جهات از شهر بیرون کرده مال و ذخیره ایشان را
ضمیمه ذخیره خود سازند جهت این اخراج و [illegible] در دروازه غازیان [illegible]
تعیین کرده نویسندگان شهر بر ایشان مشرف ساختند امتثالا لامر الوالی [illegible]
[illegible] از ادانی و اعالی بعضی طوعا و زمره کرها از اسباب خانه [illegible]
و [illegible] که داشتند [illegible] دست عیال و اطفال خویش گرفته متوجه دروازه
می شدند و از ازدحام خواص و عوام در آن ایام مرتبه بود که بسیاری از مردم
در پیش دروازه با کوچ و متعلقان بسامان و [illegible] توقف می نمودند تا نوبت [illegible]
غازیان دروازه بان مردم از [illegible] گروه زنان ایشان را [illegible]
ساخته [illegible] ایشان را تفحص می نمودند که نقدی یا جنسی نفیسی از شهر بیرون نبرند
از [illegible] تحقیق [illegible] تفتیش مشغول [illegible] که عبارت از مرد و [illegible]
با [illegible] یکصد و پنجاه دینار تبریزی [illegible] ایشان را [illegible]
شهر بند که بیرون می رفتند در کوچه ها تا بیرون [illegible] غازیان [illegible]
بعمل می آوردند حاصل که خلق مردم در آن ایام در درون هرات [illegible] که دوباره

احیانا کسی از رعایا و غیرهم از هراتیان بنظر در می آمد تعجب می نمودند و یکمن نمک
هرات بصد و شصت مثقال باشد بمبلغ سیصد دینار تبریزی بود و مع ذلک نایاب بود
و ارباب نعم که جوهر الماس را از غایت نزاکت مزاج بدست گرفتن بار گرانی
در پیچ دستار پنهان کرده در وقت خوردن طعام از لای دستار بیرون
آورده اندکی از آن زبان می سودند و چون از طعام خوردن فارغ می شدند
از روی احتراز تمام از او بر سر نهاده در پیچ دستار پنهان می نمودند القصه
چون مدت مضای محاصره بنحاطره هرات امتداد یافت خبر عاطفت اثر توجه
رایات شاهی در اردوی سالکان طریق مناهی منتشر شد و مقارن این حال
چنانچه سابقا مذکور شد بعبید خان رسیده بود که زینش بهادر که در ولایت
استراباد حاکم بود و مقدمة الجیش لشکر پادشاه جمجاه او را بقتل آورده و این خبر
مصحح خبر توجه عساکر نصرت مآثر شد و عبید خان از ظاهر دار السلطنه هراة
کوچ کرده متوجه ماوراء النهر شد محصوران بلده مذکور که چنین فرجی و بابی از ابواب گشایش
کرامت بر ایشان باز شد پس از ادای مراسم شکر حضرت باری عز و علا از محبس تنگی
آمده در صحن استراحت آسودند چنین جهان تهیه اسباب لشکر و خدمت حضرت
شاه ظفر اثر پرداخته اهالی هراة منتظر وصول رایات فتح آیات می بودند ذکر
نهضت سلطنت آیتی آن خلاصه [illegible] چهارم نوروز
اودئیل بروز پنجشنبه سلخ جمادی الآخر بعض شهور سنه موافق تحویل شمس
در بهار این سال پادشاه جمجاه در ییلاق خرقان بسر برده همواره قاصدان
از طرف خراسان میرسیدند و خبر مخالفت و عناد عبید خان الم المسامع گردید

میرسانیدند شاه دین پناه ظل الله را که رای همایون چنان اقتضا نمود که لشکر منصور
بخراسان کشیده عبید و عبید بازار گوشمالی دهند فرمان همایون شرف صدور یافت
که نواحیان را بمقتضای ممالک و نهایت ولایات محروسه کس فرستاده فرمان
نمایند که عساکر دون مآثر در اردوی حاضر گردند لشکر بسیار و حشر بیشمار در
ملازمت رکاب ظفر انتساب جمع آمده پادشاه جمجاه از قزوین بجانب خراسان
نهضت فرموده و اعلیحضرت با اهل حرم و خانه کوچ بدار المؤمنین قم روانه نمودند
در اوایل رمضان سنه اربع و ثلاثین و تسعمایه در چمن مخور ساوج بلاغ نزول
اجلال فرموده عید را در سارو قمش نمودند و چون خاطر سلطان سعید ابی النصر
خیام سرا وفات کرده خبر رسید که زینش با جمیع بهادران قلعه دامغان
متحصن شده اند بحکم جهانمطاع غزا صدار یافت که حضرت سلطان و اولاد سلطان محمد
ذو القدر را علی بجانب دامغان رفته رفع زینش نمایند امرا مذکوره امتثال امر مطاع
بدانجا رفتند القصه قلعه را گرفته و زینش بقتل آمد امرا عظام بعد از فتح انحصار
در خبوشان بموکب همایون ملحق گشتند تا آنکه خسرو فریدون فر در [illegible] منازل نزول نمود
بمشهد مقدس سعی فرموده رسانیده و احرام زیارت و طواف مرقد منور امام
معصوم الطاهر واجب العصمه صاحب التسلیم والعصر ابوالحسن علی الرضا امام الجن و الانس
علی بن موسی الرضا صلوات الله و سلامه علیهما شاهی که خلقش بگوش در وفا
شاهان روزگار سلاطین با دارایی هفتاد و نه طوق مرقدش بهمه جلد
زخلد روضه پاکش هزار بار به بدان سعادت سرافراز گشتند و از روحانیت
آنحضرت علیه التحیة والثنا و حضرات ائمه هدی علیهم السلام استمداد کرده الملک الاعلی

همت نموده بزینت تیغ وطوغ بیت المعمور رفعت وطوغ شان وچون خبر ازتحقیق [illegible]
که لوای بادولای خسرو سکندر انتما در حرکت آمده در ساحت همایون وزمان میمون
از تایید ربانی باردوی خاقانی رسیده وبانواع نوازش وپرستش [illegible]
زیاده گشته از اقران بعنایات بیکران ممتاز گردیده غازیان رستم توان [illegible]
حسین خان قوی دل شده بجوشش وخروش قلعه رسان میدان جنگ [illegible]
درگذشت [illegible] انکه چون [illegible] بیلاد وراء
النهر رسید [illegible] چنگیز خان که دران اوان سلطنت ممالک ماوراء النهر تعلق بوی
میداشت رفته بعضی از مقدمات مرغوب در امر محاربه باجنود ظفر ورود شاهی [illegible]
تنقیح ساخت آنگاه جانی بیک سلطان با فرزندان وسایر سلطانان [illegible]
اتفاق کرده رایت توجه بجانب لشکر کار شاه جمجاه برافراخت وبالشکر بسیار وحشم
بیشمار همراه سلاطین چنگیزی از آب آموی گذشته در موضع ساروقمش از نواحی
جام ملاقی فریقین اتفاق افتاد وحرب عظیم انجامید در محاربه نام مرام در کنف پادشاه
پاک اعتقاد نهاد [illegible]
[illegible] که محاربه [illegible] از آنکه در موضع ساروقمش جام [illegible]
[illegible] پادشاه عالمیان مصداق این کلام [illegible]
بلاغت انتظام انکه [illegible] عبید از ظاهر هرات کوچ کرده [illegible]
نمود [illegible] خاقان رسید [illegible] خراسان رسیده [illegible]
ازان [illegible] رستم صفات [illegible] هوای سمرقند کرد از هرات [illegible] وصول بمقصد [illegible]
[illegible] سلاطین ازبکیه [illegible] کوچم خان پادشاه ماوراء النهر و
در ترکستان

در ترکستان واندجان وطراز وسیران ومایل وطرقان وقلماق وقزاق [illegible]
پادشاه ممالک طوران وخطا وختن وقلماق وسکات وخوارزم وکاشغر ودشت
قبچاق که دویست وپنجاه هزار سوار بود بعد از خروج چنگیز خان تا از زمان [illegible]
کثرت از آب آموی عبور ننموده بود القصه آنجماعت از آب آموی بعزم [illegible]
[illegible] مرتضوی عبور نموده وچون این [illegible] مجامع ساحت جلال
وبگوش هوش تیغ بندان آستان مصون از نقص وآفت رسید مجموع [illegible]
[illegible] کرده در حرکت بجانب دشمن [illegible] از برق وباد سرعت [illegible]
وترصد وقت وفرصت بوده طالب ملاقات می بودند تا آنکه در موضع سارو
قمش از ولایت جام ملاقی فریقین اتفاق افتاد وهر دو گروه کوه شکوه مستعد جدال
گشته [illegible] مالک الملک بی شبهه ونظیر الذی بیده الملک وهو علی کل شیئ
قدیر در محاربه [illegible] طرفین گشتند ولاجرم صبحی که شاه عرصه
طارم اخضر [illegible] سوار شده تیغ خون آشام [illegible]
بیرون [illegible] مملکت انجم را از عساکر گردون مراتب کواکب [illegible] ساحت فضای
ارض وسماء [illegible] روز جمعه یازدهم محرم سنه ٩٣٥ مذکوره پادشاه
شجاعت نهاد وخسرو پاک اعتقاد پس از [illegible] اخلاص برخاک نیاز [illegible]
[illegible] درگاه کریم چاره ساز زره توکل پوشیده وجرعه از جام عنایت [illegible]
ساقی کوثر نوشیده پای مبارک در رکاب ظفر ایات آورده [illegible]
شعار [illegible] سوار گشته میمنه عساکر ظفر ماثر را بسرداری [illegible] سلطان تکلو
وحسین خان شاملو واحمد سلطان استاجلو وبیرک خان شاملو ترتیب داده [illegible]

محمد سلطان ذوالقدر حاکم شیراز با شیخ محمد خان ذوالقدر اغلی و پیر قلی سلطان شاملو
و یعقوب سلطان قاجار ساخت و خلیل و شیر خلیل قلی ولی محمد خان شرف الدین اغلی
با بسیاری از فارسان میدان بر ولی اولاد چکلو فرستاد و سلطان نواحی دیگر خلیفه
مهردار و حسن سلطان و درغوث اغلی و ملک بیک خوئی با نفس سیف سمات
ذوات مرتضوی صفات در قلب سپاه نصرت پناه لوای اقبال برافراخت
و سلاطین طایفه از جمله تیز در مرافعات خود مرد و دو جانی بیک سلطان را با ورکا
و کیلدی محمد سلطان و ابو سعید سلطان را باز داشته عبید خان سرداری جوانغار
را نامزد نمود و کوچم خان که در آن اوان سلطنت و پادشاهی آن طایفه تعلق داشت
در قلب لشکر مقام اختیار فرمود و سونچک محمد سلطان و قنبر علی بی و شیخ در
و رستم علی بی و شیخ که داشتند و خلیل خواجه و قرا بها در جرانغار مقرر شد دیگر
سلاطین و امرا مثل کپک قرا ارسلان و قتل الان و جنیبی رسید هم برزنا و جغتایی بها
و بابوبها در حافظ قنبرات و شیخ ابو سعید از اسپان به هر یک در محلی تعیین شده
از طرفین صوت نقاره و نفیر آوازه و سوروان بهادران و میدان آرا و کبر بگوش عالم
سپهر رسید در آن حال امرا امان تیز جنگ و شجاعان با نام و ننگ کشته شدند
بهیبت بیشتر سراسیمه گردانیده و خار خار تعلقات اسباب جهان فانی سامان
آتش مردی و مردانگی سوزانیده و در بیشه کارزار انحرف شدند و دشمن کین پیکار
خوابانیدند و صیت جرات و جلادت در عرصه گیتی منتشر نمودند در
دران روز قیامت اثنا از شعله غضب منتقم جبار و زجر و تیغ سر افشان صفرق سپاهی
نزول بلا را مظهر گردانیده و در دست سرهنگان قتال معرکه غضب ملایکه جنود

وفتح

قاطع منطوق آیت لسانی و کل نفس ذائقة الموت ساغر مرگ تا شیر چون ناوک غمزه دلبران
هرانی ناتوانی را بی تابی گردانید و تیغ خنجر راهنمای گمراهان بیابان ضلالت
گشته یک یک را بسر منزل عدم میرسانید شمشیر آتش زبانی دشمن تندکوی را جان
میساخت و کمان از کمال نخوت و تکبر بجانب مخالف عدو وار رجال مد
می انداخت تفنگ مثل آهنگ از قضای مبرم فتحا خبر میداد ضرب زدن
دشمن شکن روز بها و صبای ظلم خانمی بدن محصن نکبت بالقصه سرداران دولت
راست مثل جوبه سلطان و حسین خان تکه مقاتل خود شجاع فی بیک سلطان تا
جانی بیک سلطان نیز از جایی که ایستاده بود در حرکت آمده بر یکدیگر حمله نمودند
و جابک سواران رزمجوی و سپاه دوران تند خوی فنون شجاعت و بهادری
و شیوه جلادت و دلاوری بر یکدیگر عرض کرده نقد حیات از خرمن بدن
بر بودند و تماشای دار و گیر و استعمال تیغ و شمشیر با نکهت بر امرای پر الغار
شد نواب محمد خان بنا بر فلک سبحان با جمعی از غلامان و تا بعان با شمشیر زبان
و پلنگ دل بیرون سرداران میدان حرب شدند جهان گرد از جولان در راه
و بسیاری از مخالفان را به تیغ سیر آب از پشت زین بر روی زمین افکندند و اکثر
با زین رانده در آن حال ازل فتح الکمال خبری راست انحضرت خوردند ار
فاسد فی الفور یکی از غلامان آن حضرت راه آن معرکه کارزار رسانید حسن
سلطان و درغوث اغلی نیز با آن حضرت بر دشمن غیرت تاختند و خان بهادر
فلک سپر سوار گشته لوای اقبال برافراخت بالاخره مردم جانی بیک زیاده
آورده جمعی سلاح برآمده بگرفت و حسین خان و محمد خان شرف الدین اغلی

شاهی ملحق شده دل دلیرانی که در نوبت ستاده بودند از آمدن خانان تقویت و قوت
و جانی بیک سلطان که میران با شلیغ را زنجیر داشت در پس سپاه ظفر دستگاه
رانده شتران باری و الاغ مردم اردو بازاری از شش هزار تکه در صف جدال
و معرکه جدال در آمده میدان جنگ بر غازیان رزم آهنگ تنگ شده بجانبان
آغاز کشش و کوشش نمودند و حمزه سلطان سپاه جلو نیز بعد از [illegible] عبید خان
و عبید خان لسان دیگران از مقام خود کوچیده بگوشه بیرون رفت و جیوش عظام
کرمیه که مقابله حکم جهان مطاع عز اصدار یافته بود که توپچیان آسمان جلال
آشیان آتش در توپ و تفنگ فرو جمعیت دشمن را محترق سازند ایشان نیز نمود و قلل
از کثرت انداختن تفنگ و گرد سم ستوران مخالفان بی درنگ فسحت جنگ و ساحت
سپهر رنگ تیره و تار گشت و ماه و [illegible] و صوت جوشن و خروش طایفه
از تکیه از سپهر بلند درگذشت از کمان غازیان را تیر باران نمود و از کثرت سهام
تیر روی هوا پوشیده شده • خدنگ از کمان راه فضا گرفت • ز هر گوشه فتنه
بالا گرفت • میان زمین و فلک از غبار • جهانی دگر شد ز خون آشکار • زره
دیده را باز کرده • چو چشم بتان فتنه آغاز کرد • سنان ها ز هر سو در آن رستخیز
بطعن دلیران زبان کرده تیز • ستوران در افتاده بی نعل و سم • سراسیمه و [illegible]
پا کرده گم • ز بانگ نفیر و نعره کوس جنگ • چو آواز رعد از سپهر دو رنگ • اتفاق
استماع افتاد که ظلمت غبار بمرتبه گردید که دوست از دشمن در آن انجمن تمیز نمی شد
در خلال این احوال بعضی از جوانان سست جلو رو در رو ملاحظه کرده از معرکه رو
گردان شدند و پا در بادیه گریز نهاده از سر ناموس درگذشتند و از ده بان

و جمعی ایشان سر در کرده و خبر شکست لشکر غالب در اطراف و جوانب مد اختند و جمعی
خادمان حضرت مقدسه امیر المؤمنین و امام المتقین و سایر ائمه معصومین
علیهم الصلوة من رب العالمین متاصل و مضطرب گردیدند و لیبادی از بهتان
از قضا اتفاقا راه تکاپوی خاطر [illegible] گیرند نواب کامیاب همایون که وقت
[illegible] و تیره مشاهده نمود فرمود که توپچیان را آتش در توپ و تفنگ متعاقب
در محال خود توقف نمایند و ایشان امتثال حکم کرده بعد از انقضای اندک ساعتی
تیرگی هوا و ظلمت ارض و سما منعدم گشته روشنی فتح ظهور نمود و صبح نصرت
از افق طالع گشته [illegible] و [illegible] چهره گشود و علم سفیدی با جمعی گذشته بود دیده
در کرد و آن علم ستاده بود نظر انور اشرف نواب قمر رکاب کامیاب در آمد
و بر آنحضرت روشن شد که آن منکوب مرتد بد کیش یعنی عبید در پای آن علم سفید
ایستاده بود و در مشهد مقدسه رضویه علی راقدها الف الف سلام و تحیات از بعضی
استماع رفت که در آن حین شخصی از مؤمنین در آن روضه عرش منزلت آنحضرت را
سلام الله علیه بخواب دیده که متوجه ولایت جام شده آن شخص از آنحضرت علیه السلام
سؤال کرده که یا حضرت بکجا میروید در جواب فرموده اند که بمدد طهماسب میروم مصداق
این سیاق روحانیت آنحضرت بکرم حضرت رب العزه را در حرکت آورده
نسیم ظفر شمیم قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا از چهره شکر نصرت اثر
و ینصرک الله نصرا عزیزا دمیده گرد و از ارواح مقدسات [illegible] ائمه اطهار علیهم افضل
الصلوات و اکمل التحیات علم غیب مرشد لاریب [illegible] گشت [illegible] سوار
در کوشش جوشن [illegible] خطا پوش گشت و از فیض عام اکرام روحانیت حضرت امام همام

تا من معرض الطاعه واجب العصمه کل مراد درگلشن ضمیر فیض پذیرش در غایب خوبی
شکفت شیاز علی بعد از ان خلف شاهان جلادت کستر و خلاصه خاندان حیدر صفدر
انتهب شد خبر از جانب شمسان برستر بحوالان در آورده و جای ثبات قدم
باوجود حضور من قلت غازیان مجمع کثرت عسکر اعادی دین توسل بحبل متین خشیه
واعتماد تمام بر قضیه کم من فئه قلیله غلبت فئه کثیره باذن الله درست ولا دروغ
الله بعد از ده یکدزه از ان کثرت فی ازدحام که نمونه یوم القیام بود خوف و
نمود میمنه و میسره عساکر نصرت مآثر زیاده از سه هزار نفر نبودند امرا ان
کامکار رستم میرزا والقاس میرزا نامزد فرموده فور جهان که در رکاب ظفر انتساب
ساده بودند اقبال چنین که از ان خسرو با تمکین مشاهده نمودند همه کنیز دل
برافراخته رخیده و خیمه بان ما تخند و بطرفه العینی دشمن متعین بالشهرم ساخته
فتح مواد یا الحق والاعلی برافراختند غازیان رستم توان برد ولت و پنجاه
هزار از یک خونخوار حمله آورده سه هزار شمشیر یکبه فرود آورده هر که از زیر
تا سینه شکافته و هر که را بر کمر زدند چون خیار تر دو نیم کردند • ز شمشیر کین
جو در زره چاک چاک • جو بار مسنور فتاده بخاک • بکی جوش افکنده بهر گریز
جو آتش برآهن بروح جسته تیر • فتاده بخاک آن دگر یک هلاک • بسی ابن زره
برده با خود بخاک • ز سرها که بر نیزه کرده استوار • در دو دشت شد سر بسر لاله
زار • اخر الامر بعنایت الله و حسن توفیق با سه هزار سوار شاه دیوان پادشاه
نوراتزا با یکصد و پنجاه هزار سوار از یک با کار زنگ می داده در یک ساعت
پنج هزار سوار نامدار از ان لشکر خونخوار بقتل آمد و بقضای کریمه واقتلوهم

وعده نموده بعمل نموده هر که از ان طایفه می دید بقتل می آورد و در شاه ظفر شعار از ان
جنگ گاه منصور و مؤید و مسرور مراجعت نمود و لشکر شکست از بکان از صدمه جام
نامور شاه جهان جاهی در تنگ نگرده مشغول است که در ان روز انقلاب افتی و رکاب
روز جنگ شکست گاهی شیوع یافته از موالیان و شیعیان هر کس خود را بزادیه
رسانید و در ثانی الحال خبر انهزام سپاه اوزبکیه منتشر شد قضیه عکس و ید
این جهان مسموع شنیده ساعت و ساعتی زیر و ساعتی زبر است • از مردم صحیح
القول مسموع شد که در ان حین که بعضی از سپاه نصرت دستگاه قرار بر فرار حیله
نمودند سرداران لشکر ازبکیه و معاندان تیغ بیدان اصفهان علیه صفویه زر خسرو جاه
امده بشارت فتح و ظفر و نوید انهزام لشکر ظفر قرین توی رسانیده نوارش تا شد
مشار الیه بعد از نوازش لشکریان اشارت کرد که سپاهی از دور مشاهده می کنم
و در سنگان سپاهی که از جای که ایستاده در حرکت نیامده ظاهرا جمعی از قزلباش
قزلباش است که آنجا توقف نموده باید که جمعی بروند از ایشان خبر گرفته حقیقت حال را معلوم
نمایند بعضی از نزدیکان گفتند که شکست بر لشکر قزلباش مقرر شده یافته که توقف ایشان
در ان مکان از محالات است غالبا جماعه بابان مردم این نوع احتیاجست که در ان زمین
بجز من مشغول اند عبید خان این سخن را نپسندیده گفت این سپاهی سپاهیست که از چهار جانب
لاجرم چند نفر از سپاهی از پی تحقیق آن سپاهی در حرکت آمد آن سپاهی نیز در جانب
که ایستاده بود در حرکت آمده سپاهیان تحقیق چون از مسافتی قطع نمودند که دیدند
آن سپاهی جبار با پایان نیست بل سپاهی است و در حال بسرعت تمام مراجعت نموده
حقیقت بعبید خان گفتند در ان وقت غازیان ولاور رو بر جهان بعضی سرباع آخر

نزدیک رسیده عبیدخان و مردمی که با او در پای علم و نیب(؟) ایستاده بودند تا
الغور راه گریز پیش گرفته بتحقیق پیوسته که دران وقت یکی از قورچیان عاشق(؟)
ان سالک طریق تباهی یعنی عبید خارجی انعاف(؟) کرده شمشیری بر پشت
وی زده چون جثه او بغایت حقیر و زبون بود از و گذشته قاصد قتلش
نگردید عبیدخان بهمان ضرب شمشیر مجروح شده یکی از غلامان [illegible]
او را کشیده و دیگری از عقب در برآمده دران حال قوتی و دیگر خود را نزدیک
خواستند که مهمش را باتمام رسانند نخل(؟) خواجه امیر آخور که از عقب ایشان [illegible]
بزخم تیری آن قورچی را از آن قصد شنعا قدر کرده رانیده او را ازین وجه که [illegible]
جانبی رسانید عجب تر ازین واقعه آنکه بعد از فرار عبیدخان [illegible]
آگاه از بار کبر فلک سر فرو آمده در بستر استراحت تکیه کرده قورچیان جانباز
و دلیران ممتاز او را احاطه نموده دران وقت جانی بیک سلطان با [illegible]
هشت هزار کس از ازبکان که از پی [illegible] و کسب و قتل قزلباش [illegible]
بوده آمده در عقب اردوی شاهی فرود آمده اعتقاد شان آنکه اردوی جهان گشای
ارای پادشاهی اردوی عبید خارجی است و شاه عالمجاه و سپاه نصرت
دستگاه گریز پیش اختیار کرده بهزیمت رفته اند نواب کامیاب جمجاه
و امرا و سرداران دولتخواه که دیدند که لشکر عظیم در حوالی ایشان فرود آمده
عازم جنگ شده جمعی غازیان از پی تحقیق این مرخصت یافته بعسکر جانی بیک
سلطان رفته و نفری از ازبکان را گرفته باردوی همایون اوردند و از ان
دو اسیر حقیقت حال تقریر نموده نواب [illegible] داعیه نموده که دران شب بسر وقت [illegible]

نشسته

نشسته بر سر ایشان رود و بضرب تیغ جهانستان جانی بیک سلطان را مانند عبیدخان
از پیش بر دارد امرا و سرداران که در رکاب سپهر انتساب حاضر بودند خصوصا
چوهه سلطان مانع شده مصلحت ندیدند اما در آخر همان شب جانی بیک سلطان
ظاهر شد که عبیدخان از پادشاه عالمیان شکست یافته با معدودی چند فرار
نموده است لاجرم مشار الیه خائفا خاسرا کوچ کرده از عقب یاران بسوی
اوطان روان شد و از ان معرکه نامرو شاهجهان جاهی با تیغ ظفر و شمشیر منصور
عاقبت محمود بعد از وقوع این لطیفه غیبی و شیوع نامیه لاریبی منشیان معجز
بیان عطارد نظر را بنوشتن فتح نامجات مامور ساخته کسی [illegible] نزد مرحوم
با جلو بیگم فرستاده عوض [illegible] اول را بر سلطان محمد [illegible] داماد کوچکم سلطان
داده به دار السلطنه تبریز ارسال نمودند از ان جمله فتح نامه که بتبریز فرستاده شد
ثبت شد فرمان همایون شرف نفاذ یافت انکه سادات عظام و فضلای
اسلام و اکابر فخام و اصول و اعیان و غازیان عساکر ظفر انجام و جمهور سکان
دار السلطنه تبریز احسن الله احوالهم بعنایت شاهانه امیدوار بوده بدانند که چون
عبید زیاد فاسد الاعتقاد قبل ازین مجال مجادله و مقاتله با غازیان عساکر ظفر
قرار مقرر داده بود بنوعی که [illegible] بنهب اموال و معاونت خاندان و سلطان
ازبکیه و ترکستان و حکام ماوراء النهر زده از آب آمویه عبور کرده با لشکر
تمام متوجه شده با موازی یکصد هزار مرد کار آمدنی بسرعت تمام مجادله و مقاتله
با رایات نصرت آیات بخاطر رسانیده باندک روزی خود را بزودی [illegible]
رسانیدند و چون عساکر نصرت مآثر را اطلاعی از جمعیت خارجیان بود [illegible]

جهت فیصل مهمات باطراف و جوانب متفرق شده بودند نواب همایون با معدودی
چند که ملازم رکاب ظفر آیات بودند بحفظ توکل و کرامت قصد برانها علی کل تقدیر
و استعانت از ارواح حضرت مصطفی و مرتضی و ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین طلب نموده در یوم الثلثا غره محرم الحرام در حین جام با ایشان مقابل شدند
و آن فجار رجیان گمراه از اطراف لشکر ظفر پیکر درآمدند و غازیان شیر شکار و دلیران
معارک کارزار بتوفیق حضرت پروردگار با آن طایفه غدار اشرار نابکار بگیر و دار
محاربه کرده اعلام مردی و مردانگی برافراختند و اظهار سربازی و جانسپاری
نموده مصداق کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بران قوم مقرر و مظفر و
منصور شدند و اکثر خانان و سلطانان و سرداران سپاه ایشان را طعمه شمشیر آبدار
ساخته دل لشکریان گمراهان را از تیغ تشویش غازیان کینه گذار امان نیافته فقطع دابر
القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین و جامه عافیت ایشان را چاک کرده و بر
امید شان خاک ریخته الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن بظهور رسید زبان بیان
بعد رو نیم تهنیت علیک و بهیک صراط مستقیما گشاده شد باید که درین فرخ دهر هم
و شادمان بوده و لوازم شکر الهی بتقدیم رسانیده در دعاگویی دوام دولت قاهره
روزافزون اشتغال نمایند و اصلا ملال بخاطر راه ندهند و در تکثیر زراعت و آبادانی
کوشیده که مجاری امور بر حسب مرام دولت قاهره راست و مردم آنجا را
امیدوار سازند که عنقریب عنان عزیمت متوجه آن صوب است و شعرای روزگار از اسباب
این فتح نامدار فکرها کرده تاریخها یافتند از آنجمله این ابیات بقلم تحریر درآمد
بحمد الله که از لطف الهی ، ز عالم فتنه و آشوب کم شد ، شد از یمن سپاه

شدم

شاه عالم ، دل مردم خلاص از لشکر غم ، شهی کز بیم تیغ آبدارش ، کند دیو
ستم جسم برهم ، جهانداری که از الطاف ذاتش ، شده بر روی جهانداری مسلم
برای سجده نعل سمندش ، بود مه بر سپهر چون نوخم ، بغیر از حق نصاب دولت او را
نبیند از کسی والله اعلم ، حریف از کان چون روی آورد ، بنور شمع فتح و نصرت
داده هم دم ، بجنگ آنها چنین گشت مشغول ، صباح عاشر ماه محرم
شدم در جست و جوی سال تاریخ ، برای فتح آن شاه مکرم ، بگوشم گفت هاتف
من از عالم غیب ، ندا آمد که فتح شاه عالم ، از نوادر اتفاقات حسنه آنکه جمعی
چهل نفر از علمای ماوراء النهر همراه بخراسان آورده بودند که در روز جنگ ختم قرآن نمایند
که اورا بر لشکر قزلباش غالب آید مجموع ایشان در جنگ مذکور قتیل آمدند فقطع دابر القوم
الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین جهت عبید خان شاملو که در آن عصر کارهای مردانه
از وصادر شده بود نوازش یافته بدستور سابق ایالت دار السلطنه هرات را
باللکی شاهزاده سام میرزا بوی ارزانی فرمود و قورچیان که دران رزم
غایت شجاعت و مردانگی بجا آورده بودند بعنایات سرافراز گشته بانواع
عطایا اختصاص یافتند بعد ازان پادشاه عالم پناه علم مراجعت بصوب عراق برافراخت
بواسطه آنکه ذو الفقار نابکار در بغداد یاغی شده بود آنگاه به نیشابور آمده
چند روز دران مقام توقف فرمودند و مبشران همایون خبر فتح میمون را
در اطراف ربع مسکون منتشر گردانیدند ، خورشید شادمان شد و با مژده
داد ، روح القدس بسم تهانی زبان گشاد ، عالم در اهتزاز که یارب هزار شکر
هوا بام در طرب که الهی خجسته باد ، بعد ازان با خیل و سپاه کوچ بر کوچ لوای جم

برافراشته بخطهٔ طیبهٔ قم نزول اجلال نتیجهٔ فیروزی و اقبال ارزانی نمودند

ذکر توجه پادشاه جم‌جاه بانتزاع و استرداد دار السلام بغداد سابقا مذکور شد

که ذوالفقار بی اعتبار عم خود را کشته بغداد را بحوزهٔ تصرف در آورده بود

اول بهار سنهٔ مذکوره رایات عز و جلال ییلاق چرباذقان عبور نموده

از انجا کوچ بر کوچ در اواخر رمضان که آفتاب در سرطان بود در نواحی بغداد

نزول فرمودند ذوالفقار برگشته روزگار داعیه نمود که خود بیرون آمده

با لشکریان رکاب ظفر انتساب شاهی مجادله نماید سید محمد کمونه مانع شده که از

عساکر نصرت مآثر قلعهٔ بغداد را محاصره نمودند ذوالفقار بمقتضی جبلی اخلاف [illegible]

کفران نعمت آمده باخود قرار مجادله داد و بعد از چند روز که مدعی خیره کرد از آن

بود و ابواب ظفر بر سپاهی لشکر و حشر روی نمی نمود چه حکمی فتوحات پیغامات

آن پادشاه ملکی صفات بعون عنایات و تاییدات قاضی الحاجات و کافی

المهمات و ارواح مقدسات حضرات عالیات طاهرات صد بر مرتبات بی

سپاه بود لاجرم علی بیگ نبیرهٔ صوفی خلیل موصلو و احمد بیگ برادرش با چند

نفر از غازیان که ملازم آن بی ایمان بودند در کشتن آن بدکیش بیعت کرده منتظر

وقت بودند تا روز پنجشنبه بیستم شهر شوال سنهٔ مذکوره وقت ظهر ذوالفقار از زره

و کمر برون آمده و تشنه مشربی نموده اراده نمود که ساعتی بخوابد در آن وقت علی بیگ

و احمد بیگ حاضر بودند وی زره از تن باز کرده بخادمان سپرد علی بیگ نمود

و ساعتی بر بستر استراحت غنود علی بیگ و احمد بیگ فرصت یافته و خفتنی روی

داده علی بیگ شمشیری کشیده بر گلویش زده چنانچه جایی رود تا و خنجر گلوش برون رفت

باوجود این حالت رجبه گریبان علی بیگ را گرفته با تانی کشید که اسلحه او در انجا

بود علی بیگ عاجز آمده احمد بیگ شمشیری از عقب سرش زده افتاد فی الفور سرش

از بدن جدا ساخت * با ولی نعمت ار برون آیی * گر سپهری که سرنگون آیی

کور حسن تفنگچی باشی بجهت ایصال این مژده خود را از باره بخندق انداخته

باردوی همایون رسانید انگاه متعاقب این خبر ظفر اثر ذوالفقار بیسر را

بدرگاه شاه عالی تبار آورده بغداد مفتوح شد منشیان عطارد نشان فتح نامه‌ها

در قلم بیان آورده باطراف و جوانب ممالک محروسه از خراسان و آذربایجان

ارسال داشتند و فصیحان ملا داعی مضمون این مقال را بگوش هوش عالمیان

رسانیدند * پادشه کو که ملک سر افکنده بپای * لشکر بد عهد سرافکنده بپای امارت سجاده

و حرباه خان بعلی قلی بیگ نام ذوکتبه احمد بیگ را ملازم خاص رکاب ظفر انتساب

گردانیدند و ایالت بغداد و امیر الامرایی عراق عرب را بمحمد خان تکلو شفقت

کردند کلهر و مندلی را بعادری خان تکلو و اوند و حله را به محمد بیگ کپور داده

و جزایر را [illegible] بیگ در ناحیه ایالتی سلطان مرحمت نمودند و مقرر گشت

که محمد خان را داخل دار الخلافه کرده منادی نمایند که هیچ آفریده در شهر

مزاحم شیعیان بغداد نشوند شاه جم‌جاه احرام زیارت مشهد مقدس کاظمین علیهما

را فدا الف الف سلام و تحیه بسته بعد از استسعاد بدان سعادت احرام متوجه حله شده

درین اثنا ایلچیان از جانب حکام اعراب با تحفه و پیشکش بسیار بدرگاه عالم

پناه تهنیه تسخیر بغداد رسانیدند پس از آن خیبر و کبیسان بطرف عراق عجم نهضت فرمود

در اثنای راه ولد ملک بیگ خویی ناظر علی که در سلک خدمتکاران بود آورده بیگ

کامیاب اعلی بود و سبق حضرت خاقان صاحبقران دولت در چمن غار جمن بهجت
تقبل رسانید و درین سال قشلاق همایون در قزوین واقع شد رفتن دوباره
عبیدخان بولایت خراسان بعد از انقضای مدتی از توجه پادشاه منصور بجانب
ماوراء النهر عبیدخان با حشود نامعدود و سودای تسخیر ولایت خراسان از
آب آمویه عبور کرده بدستور معهود و سونجک محمد سلطان عبید
سلطان را با هشت هزار سوار بطرف مشهد مقدس معلی فرستاده و در آن
احمد سلطان افشار و یعقوب سلطان قاجار و اغزلو سلطان شاملو و برادر
سلطان شاملو با سه چهار هزار سوار از غازیان رستم توان در آن دیار
از شهر بیرون رفته با ازبکان که بخیال قتال پیش آمده بودند دست در گریبان
انجماعت را قریب بطرق راندند و چند سوار از آن گروه انبوه را از مرکب
پیاده ساخته سرهای ایشان را بشهر آوردند بعد ازین قریب بدو ماه میان این
دو سپاه کینه خواه بر منوال گذران بود و امرای قزلباش در محافظت آن بلده
جنت نشان بقدر امکان سعی می نمودند در آن اثنا شنیدند عبیدخان با جمعی
بحوالی شهر آمده صدای کرنای او غارپا را پریشان کرده زیرا که حصار
مشهد مقدس باتمام رسیده بود و قلعگیان در آن شب ترسان و هراسان
نزد امرا آمده گفتند که عبیدخان با سپاه سنگین از روی خشم و کین رسید
محمد کوچه بند بان لشکر زیاده از چون و چند مقاومت نتوان کرد و امرا بعد از
مجادله با لشکر عبیدخان دیگر محلی توقف ننمودند و از مشهد مقدس بیرون رفتند
عبیدخان جمعی از ازبکان را از عقب غازیان روانه گردانید اما ایشان را

نرسیدند عبیدخان با سپاه فراوان بشهر درآمده کس از ملازمان خود را در شهر
که بسته بجانب هراة در حرکت آمد چون بحوالی شهر مذکور رسید حصار آن
انداخته ماندند و اوقات گذشته را بستم را فراحت و ازار و اضرار مسلمانان را
شعار خود ساخت جمعی خانی زمره از سرداران کاردیده که از غلات شهر و
ضعف عالم و عجزه مطلع شد چاره کار منحصر در مصالحه دیده باستصواب خواجه
سیاوشانی که هزیمتگشته و کاردانی از سایر ارباب الباب ممتاز بود
و پیوسته در سرانجام مهام خاص و عام اهتمام نمود و همت بر وقوع
پیکمانشت مصالحه برین وجه قرار یافت که عبیدخان از ظاهر هرات کوچ کرده
وسیح مسافتی طی نماید تا غازیان محصور با عیال و اطفال و احمال و اثقال
از شهر بیرون رفته خود را بمامنی رسانند و از کار ازبکان که از عقب ایشان
مزاحمت تعرض بمال انجماعت نرسانند و در آن اثنا عبیدخان این رباعی را
گفته بدرون شهر فرستاد رباعی ای اهل هری رعاص با عام شما . از شاه و گدا
دانم که بهم خورد سرانجام شما . از لشکر ما چون باعث صلح خواجه اسحق شده
یعنی که بود . کبری مهتر شیخ الاسلام شما . در مذهب ما . مولانا هلالی که در آن
در دار السلطنه می بود در جواب این رباعی را گفته بود . ای شهره شده
نام شما . از شاه و گدا . آزار بود ز اهل بی کام شما . این بس . اولاد
علی یار و نیک . چون قوم یزید . صد لعنت معبود بر اسلام شما . در مذهب ما
القصه عبیدخان بعد از عهد و پیمان بهوا و نفس و امان چند کوچ پس
خان تمامی غازیان و شیعیان و موالیان را از رکاب سعادت ایشان

سام میرزا در ساعت همایون سعادت کوچانیده از دار السلطنه هراة بیرون آمده
بجانب ولایت سجستان در حرکت آمده و چون قریب ولایت مذکور رسیده مضرب سرادقات
جلال میرزا شد ملک سلطان محمود که بحکم پادشاه بهدایت مسعود دران ولایت امر آیات
اشتغال داشت یکی از نزدیکان خود را با پیشکشهای گرامی بپای بوس میرزاده
بوس خان شوکت انتظار ارسال نموده و فرستاده ملک وقت مناسب از بساط بوسی
میرزا مشرف گشته تحف و هدایایی که داشت گذرانید و بنوازش و پرسش سرافراز
گردید روزی چند که شاهزاده دولتمند در بعضی از مواضع غرور تمام رود ملک آید
بمسامع شاهزاده رسید که جمعی در حوالی غرور را از احاطه دایره تکالیف دیوانی
خارج ساخته مع ذلک قطع طریق و اخذ اموال رفیق شفیق اقدام مینمایند ساعی
تنگ الجهات باشارت شاهزاده شجاعت صفات حسین خان با بسیاری از
غازیان بر سر ایشان رفته جنگ عظیم بوقوع انجامید بالاخره لشکر ظفر اثر بران قوم
بد اختر و دزدان کریه منظر غالب آمده اموال و بزان بسیار و اصل سپاه گردید
درخلال این حال معلوم شد که در ولایت کیچ و مکران که قریب بولایت سجستان واقعست
جمعیت اموال فراوانست و ملک دینار که فرمان فرمای آن دیار بود عاجز و ضعیف
و ترسان لاجرم رایات نصرت آیات بصوب آن ولایت نهضت نموده و چون طلیعه
منصوبات انتقاصد معسکر شاهزاده بر ظاهر گشت غنیمت بی عدد و اموال بیرون
از حد بدست ملازمان میرزا و خان جلادت شعار افتاده و دست پادشاه کشایش
ابواب جمعیت بر روی شاهزاده و سپاه گشاد و بعد ازین فتوحات و منبر صفات
شاهزاده عالیشان باشارت حسین خان از انجا مراجعت کرده بصوب فارس و عراق

در حرکت آمد الغرض بعد از بیرون رفتن نواب سامی
از دار السلطنه هرات عبید خان با لشکر فراوان داخل شهر شده بر مسند سلطنت
متمکن گردید و اشرار ازبکیه و جنابت سمرقندیه دست ظلم و ستم بجانب ترک
و تاجیک دور و نزدیک دراز کرده فغان مظلومان در و دشت از شهر بلند
در گذشت از امور که منافی دیانت مسلمانان و مباین نصفت و جهانبانیست
دران ایام از ان قوم نا تمام بوقوع انجامید آن بود که کسی از فقراء هرات که
جاتی بد وکان میبرد دست در دامن وی زده او را نزد قاضی برده دعوی
میکرد که در اوقات حکومت قزلباش تبرا ابوبکر و عمر علیهما الرضوان تا
یوم المحشر کرده و برای اثبات این دعوی دو جاهل باطل از جنابت سمرقند ادای
ادای شهادت می نمودند و انگاه قاضی خان مذاهب بیابکی بیچاره گواهان
تا بمجرد شنیدن صیغه شهادت چنین ازان دو کذاب سعادت حکم بقتل آن بیچاره
و محبسان ناحق او را کشان کشان بچهار سوق هرات برده و میان دزدان بقتل
می آوردند و بسیار مردم سنی مذهب که سبب نگاهبان مال و دو اشتیه گفته دران ایام
کشته شدند و بسیاری از شیعیان محتاج و موالیان بیچاره که بنابر عدم قبول عالم مانده
بقتل رسیدند از جمله مقتولان مظلوم دستگاه علوم مولانا جلالی است
که نظم بلندش بر السنه و افواه مردم آگاه جاری است مولانا از زرگران هرات جغتای
و باعث بر قتل وی زمره از ارباب حسد الذین فی قلوبهم مرض نزد عبید خان رسانیدند
که مولانا دو رباعی در جواب با جبهای شما بطریق هجو گفته که سابقا ذکر یک رباعی دیگری
مذکور می شود تا هند ولایی سر و سامان باشی چون طره محبوبان پریشان باشی

دانست چو خاوران ز روی اخلاص در خدمت سلطان خراسان باشی

که در پی آزار دل و جان باشی / گاهی ز پی غارت ایمان باشی / با این همه دعوی

مسلمانی حیف / کافر باشم گر تو مسلمان باشی / و مع هذا او را اصحاب سپاه او

بسیار است خان بسبب حرکات محکی حکم کرده اوزبکان آنکس را در مجلس

دستگیر کرده پس از ایذای بسیار و آزار بی مر بیرون از شهر آن را در زور و کارد

در چهار سوق هرات بقتل آوردند و بعضی استماع افتاده که در محلی که مولانا را

سوق در آوردند وی مجروح شده سر و انگشت خود را بزبان میرفت مهدی شاعر

هم درین ولا آمده این مقطع مولانا را خواند / این قطعه خون میدهد بوی هلالی

گو پاک دل از غصه برون تو و بوتنی بهشت / با آنکه مولانا هلالی این قصیده را که

بعضی از ابیات آن نوشته شده در مدح عبید خان بعذرخواهی آن رباعی

گفته بود آن را بر خوش طبعان بطرز کنایه ادا نمودند و عداوت کلی مخالفت مذهب بود

خراسان سینه روی زمین از بهر آن آمد / که جان آمد درو یعنی عبیدالله

خان آمد / نعتمد زرین علم او خورشید را ماند / که از مشرق بمغرب رفت

یک تنه میان آمد / لوی دستی که در میدان مردی پنجه رستم / بپیچد بشکست

فرسوده شد سخن آمد / خطا در شعر باشد بکش خط بر خطای من که

از سبق القلم افتاد یا سهو اللسان آمد / حقیقت احوال مولانا و تفصیل منظومات او

در مجمع الشعرا تحریر یافته و هم درین سال نواب کامیاب اعلی امیر نعمت الله

حلی را در منصب صدارت با میر قوام الدین حسین نقیب شریک ساخته سال هشتم نوروز

بارس ایل در چهارم شهر رجب المرجب سنه ست و ثلثین و تسعمائه در روز شنبه چهارم

شهر

مجمع الشعرا

شهر شعبان سنه مذکوره اردو بعزم ییلاق از قزوین بیرون رفته در منزل شرف آباد

امرای استاجلو چون خلیل محب خاندان مصطفی سلطان و حمزه سلطان قاری

و بدر خان که در گیلان بودند از نواب کامیاب اشرف اعلی استمالت نامه بعز بساط

بوسی سرافراز شدند و الکا و منال بجهت هر یک مقرر شد و در محرم این سال نواب

مغفرت پناهی میر قوام الدین حسین صدر اصفهانی بعد از شرف زیارت عتبات عالیات

در حوالی قلعه قاریجین از جهان برحمت ایزدی پیوست نعش او را در انجا بمشهد علی علیه

الصلوه والسلام نقل نمودند و حضرت استاد البشر عقل حادی عشر امیر غیاث الدین

منصور شیرازی بجای میر قوام الدین حسین امیر نعمت الله حلی در صدارت شریک شدند

نواب میر قوام الدین حسین نجابت فاضل و عالم بود و جمیع علوم را نیکو میدانست و شعر را

بر خوب میگفت این مطلع در جواب مطلع میرزا الهی از دست / چون خیال تو رود

هر گرم از پیش نظر / صد ره دست بهم و گویم که خیال است مگر / میرزا الهی چنین فرموده

هر گرایم برنای سرو قد سیمین بر / سایه در پای من افتد که مرا نیز ببر / و درین سفر حضرت

صفوة المجتهدین و قدوة المتبحرین شیخ علی علیه الرحمه در اکثر اوقات همراه شاه عالم پناه

بودند و رایات عز و جلال بدفع سلاطین اوزبکیه بخراسان توجه فرمودند بعد از

انقضای مدتی معلوم که عبید خان بر سریر فرمان فرمایی دار السلطنه هرات

تمکین یافته از کان میرزا سلطان عسکر را بجهت قدرت فرستادند تا با امالی انجا از

فتح قلعه فلات فراه کرده آن الکای احمد سلطان افشار بود و عزم بجهاد و همت مصروف

ساخته در یازدهم شهر شعبان سنه مذکوره از بلده هرات بجانب مقصد حسین رخصت

و پس از وصول بظاهر قلعه فراه بامر محاصره قیام نمود و احمد سلطان کمانچی در قلعه در آمد

اهتمام کرد و معلوم عساکر ایلجیه گردید که فتح حصار مذکور از قوم افغان متعذر بعید
از ظاهر آن ولایت کوچ کرده بصوب هراة مراجعت کرد چند روزی که در آن بلده
مکرم و سواد اعظم گذرانید خبر توجه رایات اقبال آیات شاهی ظل اللهی مسموع نافذه
عبید خان در بیست و کم ذی حجه سنه مذکوره هراة را گذاشته بطرف لاب مرو و مرو شاهجان
در حرکت آمد و از آنجا متوجه بخارا شد و کسان ببلاد ما وراء النهر فرستاد که
سلاطین ابحدود و ممالک طوران تا خطا و ختن با جنود نامعدود و بولایت بعید آمده
در محاربه با سپاه نواب شاه امداد نمایند جمیع سلاطین و خواقین آنجا با
با دویست هزار سوار جمع آمده از آب آمویه عبور کرده در مرو شاهجان با اتفاق
عبید خان با سلطان ابوسعید خان که در آن دوران فرمان فرمای ولایت ما وراء النهر
بود و خطبه و سکه بنام او بود در باب محاربه و مجادله با شاه مجاهد مشورت نموده سلطان
ابوسعید خان گفت که محاربه با سپاه قزلباش در مملکت خراسان مناسب
دانسته و سلطنت آن دیار بر تقدیر وجود او لا پادشاه مغفور عقیل سلطان
اسمعیل از ما مسلوب اگر تو با لشکری که داری مقاومت توانی با ایشان نمی جنگی
والا انسب آنکه بملک خود معاودت کرده تیغ خلاف در غلاف کنی چه در این اوقات
هرچند با لشکری دور از گزند با نجانب رفته بقتل و غارت مبادرت نمودی
و با سپاه قزلباش محاربه کرده ابواب فتنه و آشوب نمودی بجز خسران چیزی
ندیدی چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی عبید خان که از اقوال ایشان
صواب نما که این مقدمات استماع کرد و مایوس گشت در این اثنا ایلچیانی که هر یک از
سلاطین طوران نزد خسرو ممالک ستان فرستاده بودند مجلس الفضیل ...

هر یک از سلاطین ازبکیه ایلچی مقرر کرده بخدمت شاه با رفعت فرستادند که
سلاطین و خواقین دیار شرق در مرو شاهجان اجتماع نموده هر جا که محل محاربه مقرر
فرمایند با لشکران در آن مکان حاضر شویم چون ایلچیان بپای سریر خلافت مصیر
آمده بعز بساط بوسی مشرف گردیدند و کیفیت حال را بمسامع عزت و جلال
رسانیدند شاه عالمیان پناه از استماع این مقال بغایت شگفته و خوشحال گشته
دیده و انجا عتبه انجلعتهای شاهانه سرافراز ساخته نوازش فرمودند و مقرر نمودند که
بعد از عرض لشکر ظفر اثر که مضمون یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود است ایلچیان
مرخص خواهند شد ایلچیان بعد از استماع این مژده زبان بشکر گشوده از آستانه
زمین بوسه دادند و رخصت خواستند در این اثنا پادشاه آگاه روی بامرای درگاه
آورده بزبان الهام بیان گذرانیدند که هیچ وعده نخواهد بود و نقض عهد
مخالف خواهد گشت و یکی از خدام عتبه علیه گستاخی نموده بعرض رسانید که این
حکایت از روی نقالت با آنکه حکایتی بمسامع عزت و جلال رسیده شاه
ستاره سپاه فرمودند که هر گدا طایفه ازبکیه نبوده که دشمن را از اهل
خبر از ساز دهند که در حمام نمودند مرتبه چشم ایشان رسیده و راه دل و محاربه
متزلزل انداز امرا از استماع این سخنان که موافق بود مسرور و خوشحال گشته روز
دیگر که آفتاب از سپهر اخضر طالع شد شاه جمجاه بعرض لشکر و سپاه در زیر چتر گردون
سای فلک فرسای قرار گرفتند جهان در جهان خیمه برپای شد خرگاه سعادت
فلک سای شد در آن خیمه بخت شهنشاه دین چو چرخ فلک زیر عرش برین
برآمد بتخت آنشه ارجمند مسیحا صفت بر سپهر بلند سلاطین خاقان عالی تبار

چو فتح و ظفر بر یمین و یسار صدور خردمند فرخنده کیش بدانش فلاطون
دوران خویش وزیران دانای عالم‌مدار کمر بسته در خدمتش بنده وار
چو آصف بپیش سلیمان بپای چو سلمان بنزدیک شیر خدای ندیمان او
ز روی ادب زگفتن فرو بسته چون غنچه لب بحدیث سهی قامتان نکیا
چو سرو سهی در ریاض چمن آماده بسرپا و روبان سنگ سراسر چو قوس
قزح رنگ و رنگ زخوبان رعنای او خواسته بهشتی شده آن بزم آرا
زگلهای قالی نگارگذار شده پای مال بتان لاله‌زار زار باب فضل و هنر جمع
جمع زفضل و هنر روشنی ده چو شمع نشسته شاهنشاه مالک رقاب جهان
مه طلعت آفتاب بعد از آن حسب الفرمان پادشاه سلیمان مکان تواجیان
مقرر داشتند که شاهزاده‌های نامدار و امرای عالیمقدار و قورچیان ...
و باقی عساکر ظفر کردار یراق و اسلحه پوشیده فوج فوج بنظر انور درآیند و اکثر
کم ایلچیان را در محلی مرتفع داشته تا ملاحظه عسکر نصرت اثر نمایند پس آنگاه شاهزاده
ها و امرا و عمای تیغ بندان جانفدا با تجمل تمام و آیین فوق الکلام سوار شدند و غلغله
و ولوله در عالم انداختند زهیبت چون لشکر و دشت گشت بجنبید کوه بلرزید
ز جولان شیران دران سلسله درآمد بهفت آسمان زلزله نهنگان آهن قبا
فوج فوج بهم متصل گشته مانند موج شاه ستاره سپاه امر فرمود که جمیع نقاره
خانها که در اردوی معلی است یکجا جمع نموده قریب ربع فرسخ در زیر نقاره و طبل
و کوس درآمده آغاز نواختن نمودند و عرابهاکه در زیر توپ و فرنگی و ...
و ضرب زن بود در عقب نقاره خانها باز داشتند و چهار هزار نفر از تفنگچیان

از

از عقب عرابها صف آراسته و آنها را آتش دادند پادشاه ظل الله بر سر پا
ملاحظه اطراف و جوانب عسکر می نمود سیلی از آن دریای مواج و فوجی از آن
لشکر و ملج جدا شده خرامان سواران زرین رکاب چو عمر گرانمایه با
شتاب ز برق سنان و ز گرد سپاه زمین روشن و آسمان شد سیاه
و شهیان و تواجیان بعرض اشرف رسانیدند که شاهزاده ابوالغازی القاسم خان
با چهار هزار سوار جرار و شیران بیشه کارزار مکمل و مسلح بنظر انور درآمد
برآمد خروش و صدا زان گروه که ای پشت ما از شکوهت شکوه اشارت
ز تو کین گذاری ز ما بشارت ز تو جان سپاری ز ما ز هیبت خصم را
بیازمین اگر جا کند زیر پهن زمین نداری چو تو همت از ما دریغ دریغ از جگر
داریم با هر تیغ همه رو براه ریاضت کنیم روان جان شیرین فدایت کنیم
شاهزاده سپهر اساس القاص میرزا چنانچه قاعده روز عرض است اسب بلگام
با زین مرصع و لجام کشید چو با دسته گنگ شاه در ام بجولانگری حاکم کلام
شاه فریدون فر نیکو سیر زبان لشکری با بابان کشود و همه لشکر را به ... از شکوه سلطنت
فرمود بعد از آن از جانب دیگر گروه شیران بجنگ درآمده خدیو جهانگیر خورشید رای
ابوالفتح بهرام کشورگشای با سه هزار سوار معرکه گیر و دار خود را بنظر منظور حضرت
آفریدگار رسانید ز تاج و اتاق و ز سر دو پوش چو شمعی و پروانه گرد و ...
سمند خوش چو و بوی بجولانگری بر و جلوه گر پادشاه پری علمهای سبز ...
تازه شده بر چمن پای کین سرفراز همه یکه تازان لشکر بر جو بر کوه فتح ...
از شاهزاده مظفر لوا بهرام میرزا بدستور یکی باد رفتار رو سیار سیر

سپه برده در وقت رفتن بظفر منظر انور در آورده بمراسم دعا و ثنا اقدام نموده دست
بدین مدعا اقدام نموده اکتفا فرمود ظفر بر یمین و یسار تو باد همای هما
شکار تو باد ز نو شمع دولت برافروختن چو پروانه پیشت ما سوختن
چو دستان بکین آستین بر زنیم بدست ستم خصم را سر زنیم شاه سپهسالار پناه
برادر خیرخواه را بنوازشات سرافراز ساخته میسره را بدو مفوض فرمود و متعاقب
آنحضرت امیر عالیشان حمزه سلطان تکلو که مقدم امرا و مسلم همگنان بود با فرزندان
و اقوام قریب هشت هزار سوار جلادت شعار برابر آمده زبان بمدح و ثنای
خسرو سکندرنشان گشود نبودی اگر دولت چون همای همی بود نام تو
ظل خدای بود شاه مردان هوادار تو بهر کار دولت بود یار تو
زمین و فلک تابع بخت تست یکی آسمان دیگری تخت تست ز تابنده
مهر فرخنده کی بیابد بجز شیوه بنده گی رضای خدا از رضایت شود ز پی
دولت از جان فدایت شود بعد از آن بدر سلطان تکلو با دو هزار سوار
پس از آن سایر امرای تکلو مثل الامه سلطان و قانبکجان و غیرهما با عساکر خود
بنظر درآمده قریب به چهار هزار نفر از تکلو تعلق آمد و همراه شاهزاده القاس میرزا در میمنه
لشکر ظفر اثر قرار گرفتند بعد از آن امرای عالیشان استاجلو مقدمهم جمشید
خان که خواهرزاده خاقان صاحب قران بود با دو هزار جوان نامی بنظر شاهی
درآمد جمشید خان زیبا اساس سر ستیزند آسمان از هراس
منتشا سلطان با سه هزار جوان بمعرکه درآمد ز مهرش که در کین علامت بود
نمودار صور قیامت بود ز دشمن سپاهی بجنبش نبی ز آتش شراری بجز خس

نهنگان که در خاک و خون خفته اند بدریای تیغش فرو رفته اند هژبر فلک صید چنگ
اوست ز بال درفشنده پر بدست سلطان رستم توان گرزی ز زر پیچ در کف
نهاده در برابر آن خسرو فریدون فر عرض حال بدین مقال ادا نمود که شاها سر افرازی
تو باد سپهر برین خاک پای تو باد توئی صبح خورشید آفرمان توئی
آفتاب سپهر امان چه دولت که سوی تو دارد گذر چه مقصود کان نیست [illegible]
در کنار تو شمعی و ما هیچ پروانه جمع که خود را بسوزیم در پای شمع بود گر
اگر دشمنت چون حباب ز طوفان ما غرقه گردد در آب گریبان دشمن بگیریم
فرود آوریمش ز بالای تخت بعد از آن بدرخان و احمد سلطان صوفی اغلی
و شاهقلی سلطان و برادرش شاه علی سلطان و سایر امرای استاجلو بنظر اشرف
درآمده از آن طایفه شانزده هزار سوار نامی بنظر عالی و قلم لشکرنویسان درآمد
در میسره با شاهزاده بهرام میرزا قرار یافتند و دیگر از امرای افشار مقدم
آن طایفه احمد سلطان که مدت بیست سال در خراسان با طایفه باغیه ازبکیه که در دو
سرخس و مشهد مقدس و طوس و فراه و غیرهم مجادله نموده بود با سه هزار سوار نامدار افشار
بنظر درآمد و منصور سلطان حاکم کوه گیلویه با سه هزار سوار در صف دلاوران
پیوست بعد از آن شاهرخ سلطان و شاهقلی سلطان و تیمور سلطان و سونجاق
سلطان و بداق سلطان و حسن سلطان و مراد سلطان و شیر محمد سلطان و خدابنده
سلطان و سایر امرای افشار قشون قشون با دوازده هزار سوار در صف عساکر منصوره
پیوستند پس از آن امرای شاملو مثل اغزلو خان و ترک سلطان و قرا سلطان
و حسن سلطان و علی سلطان و محمود خان مجموع نه هزار و یکصد و پنجاه سوار بنظر درآمد [illegible]

بعد از ان امرای کوه جکر قبیل سطر ذو القدر بمقدم ایشان خارجیان نواحی معرکه در آمده
زبان با دعیه صالحه گشوده • بود سوسن باغ من تیغ کین • سپرهای گلگون گل
آتشین • مرا جوشن امد لباس حریر • بود از لباس حریرم گزیر • سنانم سرشته دارد
دگر • برآورده سر سپرها دو سر • ندارد سرم تاج زرین هوس • کمندم جای
من لطف ساعت وبس • آنگاه شاهعلی خلیفه و علی سلطان و محمد سلطان و سایر
امرای ذو القدر هشت هزار سوار نامدار بعرصه کارزار پیوستند بعد
از ان امرای جلادت شعار طایفه قاجار چون یعقوب سلطان و کوکجه سلطان
و شاهعلی سلطان و سایر امرای قاجار شش هزار و دویست سوار نظر و قلم [illegible]
همه غرق آهن ز سر تا بپای • خرامان شد آن کوه آهن ز جای • ز سم [illegible]
زکرد سوار • فلک چار و زمین هفت [illegible] • پس از ان امرای موصلو [illegible]
با هزار سوار و علی سلطان ذو الفقار کش و شمس الدین سلطان و حسن سلطان [illegible]
امرای موصلو قریب چهار هزار نفر بنظر در امده در صف قرار گرفتند و دیگر از
طوایف و بیافات امرا چینی و ترکمان و بایندریه و چکنی و کرد و عرب [illegible]
این نسخه را فرصه تسطیر هر یک از ان سرداران بیت فوج فوج مانند موج [illegible]
پیوستند • دلیران لشکر خرامان بناز • نظاره نشان شاه را دیده باز
سواران خرامان چو کلک دری • چو طاوس رعنا بجلوه گری • ستان
زبورانه رنگ و الا گرفت • ز برق اتش فتنه بالا گرفت • یازده هزار
پانصد و پنجاه سوار نامی از ین طوایف بقلم آمد بعد از ان از فرقه سادات
و نقبا و علما و فضلا و مشایخ و قضاة و خدام ذوی الاحترام از مشاهیر [illegible]

آمده بودند قریب چهار هزار نفس انفس مجتمع بودند حکم قضا نفاذ عز اصدار
یافت که انجماعت همراه صدور عظام بر همه کس مقدم باشند بعد از آن
خواجه مظفر بتکچی که خاقان صاحبقران اورا بعمر و معدی کرب سلطانی لقب
ساخته بودند با هیکلی عجب و هیئتی غریب با هزار سوار که انداز ولایت جرجان
و ساری بمیدان شجاعت و مردانگی در آمد • همای سعادت اوج قبول از خیل
مقبلان ال رسول • مظفر ز چرخ حسن نام او • همای ظفر سایه در دام او •
شد از بهر تو لطف احسان پناه • پناه سلاطین عالم پناه • و طوطی زبان از مدح
و ثنای شاه ملایک سپاه گویا ساخت • کلاه شاه دین دار عالم پناه • توی
برشهان جهان پادشاه • سزاوار تخت سلیمان توی • فروزنده شمع دوران
توی • سر سروران خاک راه تو باد • فراز فلک تکیه گاه تو باد • [illegible] اتفاق
افتاد که خواجه مذکور از غایت فربهی از سوار شدن عاجز بود چنانچه [illegible]
تصدیق [illegible] بر بار کمر سواری نمودند • هیکل قوی است چون کوه قاف •
غرین چابک اندر مصاف • در ان عصر که یکی از امرا زبان بطعن گشوده که [illegible]
تا که ده کس سوار نمایند او را با مارت و سرداری چه کار این سخن بگوش خواجه [illegible]
فیل تن رسید گفت اگر چه ده کس باید که سوارم کنند اما صد کس باید که از اسم
فرو دارد [illegible] بدین حکایت سامع عشرت و جلال رسید باعث از دیاد مراحم [illegible]
کرد در نسبت بخواجه سعید بعد از ان از امیرزادهای نامدار مازندران [illegible]
شاهی خان و امیر تیمور سلطان هر دو را در رسید عالی نسب • یکی خود زرین
بسر جلوه گر • به آهنگ کین فتنه را کرده سر • ز گیسو کمندان یکی یافته و ز ان

عالی صید خود ساخته • با او دو هزار سوار دیگر که در آمده شاه جمجاه از ارباب
که در کمال حسن و فصاحت بیان بود مسیح و فرحان شده انشای اخبار ش
پادشاهانه از ما سوی منار ساخت و اسپهای مغز شکنی پیاده شان
شفقت فرمود و پس از آن خواجه زنبیری مثل مظفر سلطان و ضیاء الدین سلطان
با هزار سلطان جوان کامدار دران معرکه در آمدند بعد از آن تیراندازان دیگر
و ادهم مقدم کمکی سبزواری با چهار صد نفر از تیراندازان دران میان جا کرده بهم
سترهم بودند • برادر دوست تماماه و مهر • که جایت دهد بر سپهر
نجنبد کسی بر خلاف ز جای • که دهرش بیاورد و سر زیر پای • ز کارت گشاده
گره ماه و سال • بر انگشت و دندان نجوم و هلال • بود لطف حق شامل حال تو
فروزان بود شمع اقبال تو • بعد از آن وزرا و مستوفیان و منشیان و سایر
نویسندگان و محاسبان از اهل قلم یکهزار و هفتصد سوار تعلیم آمده طایفه
و جنگیش مناسب مراسم جانسپاری تقدیم رسانیده هر یک در محل خود قرار
گرفتند بعد از آن رای جهان آرای بر عرض عمله بیوتات که هر یک در کار
از ایشان نمکهای کار آزموده بودند پرتو التفات انداخت سه هزار و ششصد نفر
تعلیم آمده پس از آن فرمان لازم الاذعان باحضار قورچیان عظام و جمیع
عوام لشکر اسلام شرف نفاذ یافت و دران یک قورچی باشی که در روز
دیوان بر اکثر امرا و ارکان مرتبه تفوق و تقدم داشت و در مردی و صلابت
و لشکرشکنی و شجاعت با رستم دستان همداستان بودی با پنجهزار سوار
نامدار از قورچیان دشمن شکار معرکه کارزار حاضر شدند نجنبید از جا عزم شکوه

نجیبی

شکوهی که از دو جهان بزرگتر گره • بغرید شکوهی چو غرنده شیر • بمیدان در آمد هژبر دلیر
پلنگان و شیران ملک عراق • رسیدند هر یک بصد طمطراق • قورچی
باشی بساط بالیه با یوزباشیان در برابر آمده زبان بشکرگزاری گشودند • تو صاحب
جهانی و شاهی تراست • مسلم زمه تا بماهی تراست • جهان را توی سرور نیکخواه
تراشد میسر چنین روزگار • ترا رای پر رست و بخت جوان • چنین کارها بر جهان
توان • توی از پدر این زمان یادگار • بذات تو دارد زمان افتخار • زمانه
بیاری جلوه ساز • ترا لطف بیچون بود کارساز • زخود و سپر زیب و زر کوبگی
سر از جیب مردانگی بر کشیده • پس از آن شاه جمجاه بعد از مشاهده و ملاحظه قورچیان
عظام در مقام تعریف در آمده برای بیاب استمالت کردن بیرون بشیرین سخنهای
خاطر هر یک را ای پاک کیشان بیک اعتقاد زنده کیشتان زر رو سرهای القصه
از انوت گرگ سلطان نجم روز از سر حد مشرق بسوی مغرب فرو رفت
عساکر نصرت مآثر بجا عسکر فوج فوج با عدد و توب ترتیب مسکن شده و منزوی
باقی بود که رای عالم آرای جهان اقتضا فرمود که دران شب ها بخت
بلند خود عیش موده در بیداری موقوف فرمایند تا لشکر ظفر اثر بنظر
در آید امرا علیجاه در کشف که مشعلها و فانوسها و شمعها برافروختند در شب
آن عرض با تمام رسید از کثرت شاعل و شموع و لمعات پرتو اشعه و قناعی
و درون زمین از آسمان روشن تر بود بلکه آسمان از زمین استفاضه نور می کرد
و فنون فنون از عساکر منصوره بنظر اشرف در آمده تا وقتی که انتهای آن شب در آن
بود • شبی کم ز روز قیامت نبود • چو روز قیامت علامت نبود • همه شب هزاران

رستم پناه • در اندیشه روز تا صبح گاه • پادشاه گیتی پناه امر فرمودند که غازیان رستم
توان همچنان بر اتفاق دوران سواره بر جای خود ایستاده تا صبح سعادت طالع
گردد و خود بنفس نفیس ساعتی باستراحت مشغول گردید چون آفتاب عالم گیر از
افق سپهر مسند بر عالم برکشید خسرو خاوران بر باد پای فلک پیمای سوار گردیده
اسپی که ندیده کس همالش • گوی مه و مهر پایمالش • بر خاک چو آب و در تک چو
آتش تعبیه و باد پای • چون ابرش چرخ سربلندی • هر سوی زدگان گرگی
میدان رفته و هم از قدم گاه • هر موی سنان چشم بدخواه • در پای
شاه عالم آرای • بر سنگ بلا نهاد ترنمای • علی الفور العجاعت زیاده از
ثوابت و سیاره اشتغال فرمودند دستهای بیکران که شمار یکصد و بیست
هزار سوار نامی کاری رسیده بوده و فوج فوج در محلی لایق و زمینی موافق
که موافق تواچیان عالی شان مقرر نموده بودند قرار یافتند • چنان شکل
صحرای محشر گرفت • زمین و زمان شکل دیگر گرفت • صفیر و نفیر از زبان
سر نیزه ازغریو الاکو خیمت • ز شمع تفنگ آتش افروختند • ملک را چو پروانه
پر سوختند • سرافیل صور بلا در دمید • دم اندر دم نای محشر رسید
رایات منصوره دایره وار گرداگرد مرکز پادشاهی محیط انوار الهی بیار گرفته
شاه سیاره سپاه در میانه آن عساکر ظفر پناه بر روی آن لشکر چون
شاخ شکوفه در میان سبزه بحرکت در آمد خوان ماه سیما و شاه و ده رومان
دلبر با همه کلاههای زرین حاشیه بنده گی بر دوش و حلقه چاکری در گوش
در رکاب ظفر انتساب روان و جمیع امرا و ذی نامدار و امرای کامکار از عقب

و جوانب در آن لشکر بی پایان گذران بودند تا محلی که آفتاب عالم آرا بر حد
استوا رسید سایه همیون بر فرق جمیع مواکب انداخته از آن شاه بغایت
کنند مراجعت نموده و پای در حرم فلک سای قرار گرفته بقاعده معمول سوران آ
آماده کشیدند چنانچه در سوران سیم قریب چهار هزار سوار از حلق اردوی همایون
و قریب پنجهزار تفنگ و صد و بیست ضرب زن و فرنگی و جمیع نقاره خانهای خاصه
و غیره از طبل و کوس و نفیر و کرنا و کوردم بیکبار غلغله و ولوله در عالم بالا و زلزله
در زمین غبرا افکندند و اسپها بشنیدن و شیران جنگی بجوشیدن سوران آ
آمده متوجه فلک اطلس شد و گوش ساکنان عالم بالا از آن صدا کر شد •
غریو نفیر از فلک برده هوش • سرافیل بر چرخ بگرفت گوش • ز غریدن
اژدر کرنای • هر بر فلک کرد گم دست و پای • ز بار تفنگ مهره انگیختند • ز ار بلا
ز الماس بیختند • ز بس سنگ عدا فزان فیل و فال • چو لاله شده رخنها در جبال
فروسی ستور آن اوار کوس • ز اقصای چین تا به روم و روس • میان زمین و
فلک از غبار • جهانی دگر شد ز نو آشکار • مدت سه شبانه روز از عساکر منصوره
بیکبار راه تو تاق حرکتی برد و قریب بیکپاره چارچیان تفحص الاغان کم شده می نمودند
و از غرایب اوضاع اینکه در آن روز دشمن سوز جماعت ایلچیان از رنگ هر گوشه
معرکه عجیب ندیده بودند یکی بخود از اسب در افتاده و دیگری رایت داده
بدار البوار فرستند این حکایت در مسامع عظمت و جلال رسید خاطر انور بسیج کرد
و در همان روز جاسوسی از مرو شاهجهان باردوی همایون آمده از وصول خبر رسانیدند
که سلاطین ماوراء النهر و خاقان ملک توران و خواقین و بار شرق از مرو شاهجهان

عرض عساکر خود کرده یکصد و هشتاد هزار سوار از تتاری و قلماقی و ترکستانی و توربینی
و خوارزمی و غیرهم بعلم آمده و سرداران ایشان چهل و پنج پادشاه نامدار اند
و در مرو انتظار ایلچیان خود دارند که هر جا که محل محاربه تعیین نمایند و الجماعت
بدان عمل کنند پادشاه جمجاه امر فرموده که منشیان سخن آفرین و سخنوران سحر آفرین
در جواب کتابات سلاطین مذکوره مکاتبت نمایند در قلم آورده تسلیم ایلچیان
نمایند و الجماعت را مرخص ساخته روانه سازند و کتابتی دیگر بعبید خان نویسند
که باعث جمع فقها و جمع لشکرها او بوده و بخلاف دیگر سلاطین که ادب را مسلوک
داشته بوده بد عمل نموده کتابتی مشتمل بر توبیخ تهدید نوشته بود و مضمون جواب آن
کتابت عبید آنکه رعایای اکثر ممالک خراسان از خاص و عوام ایشان در دوام
اعتقاد و مذهب باطل چون با تو موافقند و تو ایشانرا مسلمان اعتقاد کرده و خود را
پادشاه مسلمان و مجاهد زمان میدانی بکدام مذهب باطل از مذاهب اربعه شما خون
مسلمانانرا حلال و مال ایشانرا مباح دانسته اند و فساد با زنان و فرزندان مسلمانان
کردن و الجماعت را غارت و اسیر کردن و در زیر شکنجه کشتن تجویز کرده ام
با وجود این حال زمره ترک خراسان اغماض عین نموده از آنجا که کمال عدالت
و رعیت پروریست همیشه ارکان دولت و اولیای این حضرت بر آن بوده که حفظ
تمام نموده باعث رفاهیت جمهور خواص و عوام این سرزمین گردند فقط از جمله
براین است بود و بهذا الحال مدت مدیدست که آن سلطنت شعار بیوفا و بدنهاد
خوانین نامدار و آن باعث ننگ و عار خاقان عالی تبار که بخود ذره‌ای و فخر سلف
افتخار می نماید بکرات و مرات بممالک خراسان آمده آتش نهب و تاراج و قتل و قتال

درجهان

درجهان انداخته و اوبیک کثرت و اقبال بر ارباب مروت خوانده و اهل و
عیال مسلمانان را افساد نموده باسیری برده بنای امور سلطنت آن لعین
تلبیس بمکر و فریب و حیله و تزویر است و همت بر دغابازی و نامردی قرار
نموده و گریختن را شعار و دثار خود ساخته و از غضب خالق خلایق و انتقام خلایق
شرمسار راه خفا و سنگسار می پوید و نواب همایون چند مرتبه از سمرقند تا
وادی بایجان و دفع اعدای روم نموده با لشکرگران متوجه خراسان شده بود
همه وقت قرار بر فرار داده و در بار صولت این دولت تاب مقاومت نداشته
از ممالک خراسان کالنعام متفرقه فرار نموده بار او بار بر جرسیده کنار
آب آمویه که بیغه جای زنبور تا و بزودی شتاب بر جمعیت کیار و شفقت پنهانی جمیع
سلاطین ماوراءالنهر و دشت قبچاق و ترکستان را جمع کرده آمده اند با ترتیب و گلگی
و همه جسارت نموده یلغار تمام جنود ملک سار را در الکه جام برافروخته و چون
جمعی از ایلچیان از جانب خواقین عالیشان به درگاه همایون آمده بوده اند از هم
شد که کثرت عساکر نصرت مآثر را مشاهده ایشان نمایم بنابرین یکصد و بیست هزار
سوار جرار تعلیم عرض خود رانده همان جنگ گاه جام را مضرب سرادقات
جلال ساختیم اگر داعیه سلطنت و مردی و دلاوری و شجاعت و بهادری
و عهده محاربه و مجادله داری در الکه جام است کالغلان بر خان خاقان نژاد
مطیع تو بخو و کیغبادو بجز آل احمد اولوالامر نیست سخن گفتن از مکر و از حیله نیست
حکر گوشه شاه مردان منم شه شیر دل میر میدان منم ز سودای شاهی بیجا مکن
کن دماغ میفروز در روز روشن چراغ تو خان خطائی و خاقان منم

تو مور ضعیفی سلیمان منم زمان تو شد نوبت من رسید سحر رفت و صبح سعادت دمید
قدم ها از سر بیا بوس ما مشو ایمن از نعره کوس ما خراسان بود ملک جد
من بود اتفاق خلایق برین نخواهم که ملک جهان رایگان زمینهای توران دهد
در زوال ندارم طمع از تو مال و خراج نباشد بسیم و زرم احتیاج
بس است اینکه گر دین شود دین ما نه هیچی سر از دین و آیین ما گر از تاج سر خم
شود جبهه مند رسانم سرت تا بچرخ بلند درم را زنی سکه بر نام ما
که گردی سزاوار انعام ما درین نسخه ترک ادب کرده‌ای عفا الله خطایی
کرده‌ای تباراج ملکم کمین میکنی نمی‌ترسی از من که این میکنی سپاهم که
بود از شمار یکی صد شدند امروز و صد صد هزار سپاهی که زو غار از رزم
شد افزون تر از هرچه میخواستم بود یار من دولت تیر من نشان ظفر
خوش زمین بر آنم که کشور ستانی کنم بفتح و ظفر همعنانی کنم کنم زنده نام
پدر زدشمن کشم انتقام پدر پس آنگاه ایلچیان را بانواع خلاع فاخره
و نوازشات خسروانه سرافراز ساخته که خلیفه را که در متانت اعتقاد و
دوری در تشیع و صوفی گری مشهور بود با هیکل جیب فی هیئت عجیب و در بلندی قد
قد و ضخامت بدن و ستبری گردن نظیر خود نداشت با ایلچیگری متوجه
فرموده و مکاتبت سلاطین را تسلیم وی نموده سفارش با معجری و سپرده
که اگر عبیدخان را دغدغه سلطنت و شهریاریست اینک شمشیر و اگر خیال
گریختن و مکر و حیله گریست اینک معجر که خلیفه همراه ایلچیان از کسب شتر هر دو
هیچ سلاطین را بگیرد در منزل سلطان ابوسعید خان ولد کوچم خان که والی ممالک

توران بود حاضر بودند ایلچیان خود را طلب نموده بار یافتهای فاخره بدان
سو که حاضر شده ابوسعید خان که در باطن شاه جمجاه در مقام محبت و مودت
بود اصلا با آمدن خراسان و محاربه نمودن با شاه گیتی ستان راضی نبودند
سلاطین اتفاق نموده بودند از همراهی اظهار مخالفت نتوانست کردن
وی متوجه ایلچیان شده پرسید که درین مرتبه از روی شاه و سپاه قزلباش
را با اول چون دیده گفتند که خیل و حشر لشکر قزلباش و کثرت یراق و آلات
حرب و ضرب زن و تفنگ دو برابر بار است چون این حکایت مسموع شد
عبیدخان از روی قهر متوجه ایلچیان شده گفت ظاهرا که شما از جانب
قزلباش برسالت آمده و بقتل ایلچیان حکم فرمود ابوسعید خان از جهت
برآشفت گفت که از قاعده سلطنت و لوازم ابهت دور می‌نماید که جمعی را
بتحقیق امری بجایی فرستاده الحال که آمده بیان واقعی بعرض رسانند
کشتن ایلچیان چون جانب داری ابوسعید خان را یافتند ایشان
نیز در برابر آمده گفتند آنچه ما بعرض رسانیدیم که لشکر قزلباش دو برابر بار و برابر
حالا که درین مرتبه سپاهی لشکر پادشاه ایران و یراق و اسباب حرب ایشان
دو برابر جنگ جاست ابوسعید خان بجانب سلاطین توران توجه نموده گفت که
صلاح میدانید خانان ماوراءالنهر مثل براق خان و عبیدالله خان و عبد
اللطیف خان و کسکنتره سلطان و کلدی محمد سلطان و رشید خان و پیر محمد خان
و دوست محمد خان و سونج محمد خان و عبدالعزیز سلطان و عبدالرحیم سلطان
و از سلاطین تتار و قزاق آنها که همراهی نموده بودند مثل قنقرات خان

ولوبک خان وقراخوش خان والبرس خان وسکنجی خان واز پادشاهان خوارزم
بچوقه خان وقال خان وسلطان غازی وتنگری بردی خان وعمر غازی سلطان
وانک سلطان از سلاطین دشت قبچاق آمده بودند که بشرف اسلام مشرف بودند
همه یکبار زبان بدعا وثنا گشوده گفتند که مارا با لشکر قزلباش هیچ کاری
وبمملکت ایشان هیچ رجوعی نیست غرض از آمدن واتفاق نمودن ما محبت وصحبت
خاقان زمانست ابوسعید خان در جواب خانان عالی تبار فرمود که محاربه ومقاتله
با پادشاه قزلباش صورتی ندارد چرا که اورا با ما ومملکت ما هیچ نزاعی نیست
ودرین ولایتها گاهی حالات وطرایف ازبکیه اطلاع یافته وقواعد محاربه
ومقابله وطریق جنگ وریورتک این گروه را دانسته در جنگ جام با وجود کثرت
من وقلت لشکر وبسیاری لشکری ما با قلیلی پادشاه خان وسلاطین ما را شکست
غالب آمد ودرین ایام با لشکر بسیار در خراسان آمده وبر اوضاع ما اطلاع یافته
دلیر شده محاربه با ایشان مصلحت نیست تمامی خواقین بصدق سخن ابوسعید خان
از آمدن نادم شدند ورفتند که متفرق گردند ملحیان ایشان بعرض رسانیدند
که پادشاه قزلباش ایلچی از جانب خود فرستاده ابوسعید خان باحضار ایلچی حکم
کرد ایلچی فرمود که سلطان خلیفه بصولت تمام وهیبت لاکلام در مجلس سلاطین
درآمد که از مشاهده رفتار ووقار وصلابت وهیبت او طنطنه شجاعت [illegible]
او از اسباب قدری نداشت واز دیدن تهور وکبر او با رعب وزبوری که
داشت سلاطین ماوراءالنهر مضطرب ومتزلزل شدند که خلیفه متوجه ابوسعید خان
وتبلیغ رسالت بجای آورده کتاب اعلیحضرت شاه جمجاه را بابوسعید

فی

خان داده خان زمان از جای برخاسته شرایط تعظیم وتبجیل بجای آورد وکتاب را
مطالعه نموده در بغل گذاشت وبعد از آن کتاب عبید خان را ابوسعید خان بوی
داد ابوسعید خان چون بعضی از آن نامه را ملاحظه نمود متبسم شدند وکتاب را بدست
عبید خان داد وعبید هم آن کتاب کریم را بعد از مطالعه شق فرمود ومضمون
الصلاح هم کرده شمشیر ومصحف را بیرون آورده نزد عبید خان بر زمین نهاد
وشرایط تبلیغ بجای آورد عبید خان در غضب شده متوجه است که شمشیر را
بر خلیفه زند وبر آن بغل آورد خلیفه گفت که ای خان من قطع سر کرده در یک
آمدن شدم وقدم در میانه صد وپنجاه هزار ازبک نهادم مرا این نشستن
می رسانی پادشاه ومرشد من مثل من صد وبیست هزار سوار همراه دارد که
اینها مرا بنظر در نمی آورند اگر مردی داری قدم پیش بگذار تا شما وشرایطها
پیش آورد وچون که خلیفه را آتش صوفیگری مشتعل شده بود سخنان درشت بروی
عبید خان گفت ابوسعید خان درین اثنا از مجلس برخاسته خلیفه را اطلاع کرده
تخلعها ونوازشات مسرور ساخت وکتاب را جواب نوشته بخلیفه پیغام
داد که سلام مرا بحضرت شاه عالم پناه برسان وبگوی که اگر تقدیر الهی بوده باشد
بعد از دو روز دیگر ملاقات ما وشما در همان جنگاه باشد در الکای جام خواهد
بود ودو چهار صد کس از خواص لشکر خود همراه خلیفه نموده مقرر نمود که او را از
ولایت جام رسانیده مراجعت نمایند وچند اسب [illegible] بخلیفه پوشینی [illegible] انعام
نمود عبید خان هر چند سعی نمود دیگر شعبده کاری از پیش نرفت وسلاطین
از ورکسی یکدیگر فرستاده قرار رفتن داد [illegible] ابی از شب گذشت

آنجا کوچ کرده بمقر خود در حرکت آمدند و تا صبح دمیدن گرد فت چو بنات النعش
از هم پاشیده شدند و اثری از ایشان در مرو شاهجهان باقی نماند عبید خان بعد از فتح
سلاطین مذکور دو روز در مرو توقف کرده جمیع رعایای مرو را کوچانیده
باره و فصیل مرو را خراب کرده خانها و خانه‌ها را متوجه بخارا گردید انگاه جمعی
از ولایت خواف که کلانتر ایشان شهاب الدین محمد ارزنه بود مدتی
سال بود که علم دوستی و دولتخواهی عبید خان را بر می‌افراشت املاک و اسباب
و اقارب خود را گذاشته همه وقت مترصد بود که دارایی خراسان بعبید
خان قرار گیرد درین حال که اوزبکان مراجعت نمودند اجلاف اردوی اوزبک
گریخته در ویرانه‌های مرو مختفی بودند و با یکدیگر بیعت کرده کشتن و مردن را با خود قرار
داده از اعمال ناپسند خود سرمنده همه شمشیرها در گردن آویخته زبان باعتذار
و استغفار گشوده قریب بهفتاد نفر از ایشان یک بار متوجه اردوی معلی شدند
قبل از آمدن این جماعت که خلیفه که از رسالت برگشته بود نوبت بار یافته بموجب
مجلس بهشت آیین سرافراز گشته حقایق احوال اگاهی بعرض رسانید چون سلطان
گفت که طریق اوزبکان آنست که بعد از ارسال ایلچی دفعه از سر دشمن میروند
بی تنگ لشکر اوزبک امشب یا صباح بطریق جابق میرسند شاه ستاره سپاه رایت
اقتدار برافراخته موکب گردون کوکب تمامی یراق بر خود آراسته التجا بالله
و اعتصام بحبل المتین آل الطیبین و الطاهرین نموده صف آرایی نمود و غاشیه
کیوان رفعت خود بنفس النفیس متوجه صفوف گشته میمنه و میسره و قلب را قرار
دادند   سبزه زده جابجای یکدیگر درختان مرغان در آن جلوه‌گر

نشستند بر تازیان فوج فوج   محیط تهور برآمد بر اوج   یلان بر ستوران گردون شکوه
پلنگان بجولان ز بالای کوه   هیاکو فشن تازیان گزین   مرصع لجامان زرینه زین
همه رعد شیهه همه برق رو   برفتار بردند بر سر گرو   و اقوالا مرساده تهجی
سوی عسکری که در صفوف و قلب قرار یافته بودند چهل هزار سوار تعیین فرموده
که در میان پشته‌ها و کوهها در کمینگاه بوده هرگاه که قراولان لشکر
اوزبکان ظاهر گردند بیرون آمده دمار از روزگار آن طایفه برآرند پادشاه
ظل الله چون صلابت و جلادت موکب گردون مراکب را مشاهده نموده
بعد از مراسم شکر الهی امر فرمود که داغ شب چهل کس از شب اسب خوردیده
ملاحظه شبخون اوزبکان نمایند هنوز صباح نشده بود که قراولان ناحیه ارزیپید
گرایک علامت سپاه مخالفان عیان گردید پس از آن جمعی دیگر از هر جانب آمده
خبر رسانیدند که جمیع اوزبکان متوجه دیار برف شدند و اجلاف بمقتضای
لا یستطیعون حیلة و لا یهتدون سبیلا هر یک از جنود موجود ایشان سر خود گرفته
بجای رفتند و نسیم فتح و فیروزی از ریاض ان ینصرکم الله فلا غالب لکم وزیدن
گرفت و خواجه‌های خواف که از غایت حسن مدت مدید ترک وطن نموده اطاعت
و فرمان برداری اوزبکان مینمودند بر ایشان واضح گشته که دیگر طایفه طاغیه را
قوت مقابله و مجادله با عساکر منصوره نیست خود را بجانب معسکر درآورده تکیه جان را ساختند
خواجه شهاب الدین احمد خوافی که از محرمان عبید خان بود جمعیت کامی خود را
بپایه تمکین خلافت مکان رسانیده که انکه درین مرتبه جانبی و الاران داده
درین قرار گرفته بود که درین مرتبه تمامی مملکت خراسان و عراق از اوزبکان

دفارس و کرمان و خوزستان تا حد و دولایات روم در میانه یکدیگر قسمت نموده
احبای دولت سکندری دهند و مردم هر ملک که سرکشی نمایند قتل عام فرمایند باقی
ظل الله چون ملاحظه فرمود که بی اعانت لشکر و سپاه انجماعت خایب و خاسر و خائف
و منکوب مراجعت نمودند زبان لشکری با بیان حضرت قادر بیچون در سلوات
بر رسول سبحانی گشوده مضمون این مقال به اصحاب جاه و جلال و حشمت و خجسته
خصال ادا می فرمود آنکه بر سریر حشمت و جاه کار ما از ازل کرده راست
باطل صاحب الزمان مدش از کجی هر که فتنه ما را خواست پادشاه جمجاه جمشید
روزی که در ولایت خراسان گذرانیده بودند از آنجا متوجه دار السلطنه هرات
گردیدند ایالت آنجا را با منسوبات برادر با جان برابر خویش شاهزاده بلند اقبال
بهرام میرزا تفویض نموده قاضیخان ولد حسن بیگ کوالکه از اعاظم امرای کرام
فلک اشتباه بود بلکه نواب میرزا تعیین نمود در رتق و فتق و قبض و بسط
جمیع امور ملکی و مالی آن مملکت او را از کلی و جزئی امور متعلق ساخته و وزارت ها را
سا از خواجه امیر بیگ مهردار تفویض فرمودند و خواجه شجاع الدین محمود را وزیر
نواب میرزا بی گردانیدند پس از فراغ خاطر اشرف از سرانجام مهام آن
ممالک در شانزدهم ماه ربیع الاول سنه مذکوره لوای عظمت خسرو نامت
از راه طبس گیلکی در یاشب باد ام بدار العباده یزد فرمودند چند روزی
در آن بلده فاخره بسر برده بدار السلطنه اصفاهان نزول اجلال فرمودند
قشلاق همایون در آنجا شد
یعنی سنه سبع و ثلثین و تسعمایه نوروز آن سال فرخ فال توشقان ییل

یکشنبه بیست دوم رجب رایات عز و جلال به ییلاق گندمان نزول فرمود چون قبل
ازین مذکور شده که حسین خان ولد عبدی بیگ شاملو برادرکوچکتر درمش خان هرات
را که داشته در ملازمت شاهزاده سام میرزا از زد و سیستان و کیچ مکران لعفایت
آمده در شیراز قشلاق کرده بود درین اوقات حسین خان چون از نفاق و بیباقی تعبد
بالضروره میرزا را بر داشته ملتجی به درگاه عرش اشتباه آورد و احمد بیگ نور
کمال اصفهانی که در آن زمان وزیر حسین خان بود و حسین قلی بیگ و خواجگی صادق
و اقا کمال وزیر احمد سلطان افشار حاکم کرمان او برسالت نزد حسین خان شاملو
وی با انجماعت گفت که مرا با امرای استاجلو سه مرتبه جنگ واقع شده هر کس
از روی اخلاص بدرگاه ما می آید همان لکا و منصب بدو تعلق دارد و الحمد لله
که مابین او و خان جزئی واقع شده انجماعت رفته حسین خان را با هزار احمد و
بجوالی اردوی آورده اند و از جانب میرمحمد و زیره و ارغ و وزیر بخدمت خان
رسیدند جزئی که منتج صلاح و موافق فلاح بوده باشد ندیده بودند و اگر
شاملویان را زره پوشیده دیدند و زراه بخدمت سلطان آمدند حقیقت را نمودند
سلطان از آن خوش نیامد و به نیشان اعتراض فرمود و از جانب ظل الله
کس بطلب سام میرزا فرستاده او را بجرم آورده و مقرر کرد که او را از بیرون
آمدن و تردد نمودن مانع باشند چون حسین خان اوضاع را بر منوال دید
بالضروره در شب دوشنبه سیم ذی القعده سنه مذکوره بر سر چوبه سلطان
شبیخون آورد با آنکه وی صاحب دو هزار جوان بود و چند آنی بر سرا و جمع نمودند
چوبه سلطان مضطر و حیران خود را بجرم و دولتخانه انداخت حسین خان او را

تعاقب نموده جنگ در پیوست و رفقای وار وکیرودو تیراز جانب ... بسیار

کار شاه عالی مکان رسید چون قورچیان ذو القدر که در جنگ بوده ... با

ملحق شده مصر نام قورچی تورغلو زخم کاری برجوه سلطان زده بدان

گذشت از بعضی مسموع افتاده که قراجه الغی ذو القدر بدکچوک بورتبانا او

شمشیر زده والعلم عند الله اما ملاز ... قتل او را بمخفی داشتند مقارن

ان فوج فوج امرای تکلو خصوصا حسین خان ولد بیرون سلطان در حوالی

بوده جوق جوق ملازمان جوه سلطان از یورت خود در حرکت ... تاب مقاومت نیاورده بهزیمت رفتند چو خورشید تابان برادر تیغ که

برفرق دشمن تیغ بید زتیغ ز خواب تقافته بیدار شده اساس ... از

صباح بعضی از شاملویان که از غایت بیم و هرمان بشهر صفاهان گریخته

بودند اکثر جوانان رعنا و ساده رویان زیبا گرفتار شده بتیغ بیدریغ

در گذشتند امرای تکلو شاه قباد میرزا ابن ... چوه سلطان را بجای ...

دیگر اتفاقات چون ذو القدر و استاجلو و افشار با تکلویان اغاز خلاف

کرده بعد از چند روز در حوالی گنبز الانوار امام زاده سهل بن علی علیهم السلام

میانه تکلو و سایر طوایف جنگ شد و درین اثنا باجی قلی که از هواخواهان تکلو

خود را بدولت خانه انداخت تا شاه ظفر پناه را بمیانه تکلویان برد ... ان اعلیحضرت خورشید منزلت امر فرموده تا او را بقتل اوردند و شاه ... نظر از ایشان منصرف ساخته بقتل آن طایفه بیراه فرمان داد ... شکست یافته چون دره بیک قورچی باشی و کرجلو احمد وکیه خلیفه مهردار ...

بجو

آمده نقیه السیف ایشان ازراه کردستان قریب بکهزار و ششصد نفر به بغداد

نزد محمد خان گریختند محمد خان قدور سلطان را با بعضی از مخالفان بقتل اورده

سرهای ایشان را بدرگاه عالم پناه فرستاد و کله وکلی و قصاب ... را ...

هند روانه نمود شاه جهان جاه از جرایم اعمال ایشان درگذشت آفت تکلو موافق

تاریخ گشت پس از آن پادشاه عالمیان کمر و خلعت از عقب حسین خان بکرمان و فارس

فرستاده او را باردوی همایون آوردند و منصب امیر الامرایی تفویض نمودند

خان که هردو عمزاده شاه ستاره سپاه بودند تفویض فرمودند

سخن مختصر کردش و کار

سرفتنه دار و چو کیسوی یار زد و بار ودر فتنه بیرزده زهر سو علام

دگر سر زده اولا مه تکلو که در اوایل ایام دولت بود از مصاحبین شاه جهان جاه سلطنت

رسیده آخر الامر امیر الامرایی در بایجان شد بعد از قتل جوه سلطان

وکالت رخانه نموده استقلال تمام بخود راه داد و قریب هزار سوار هم

رسانیده متوجه درگاه گیتی پناه گردید و در حوالی مزار کثیر الانوار قتیبه آل

علی بنیا و علیه السلام نزول نمود چون شمه از کفران عصیان و مساعی ... جلال

رسیده بود که در تبریز انچه از یراق و اسباب خاصه بود تمامی را تصرف نموده

کیران خاصه را که جبه طلا دوزی الطلا دوزان سپرده بودند گرفته بلا زمان خود داده

و جبه نقش خاصه را بر سر خود زده اموال اکثر مردم را هوبگه ... لوای ...

نمای خسرو عالم آرای مدفع او در حرکت آمده او بوان گریخت و در انجا ...

و خویشان خود مشاوره نمود مجموع گفتند طریق انست که ... استرضای خاطر ...

کوشیده و از مخالفت که مثمره وبال آخرت است احتراز نمایی چه سخن حکماست مخالفة
الملوک تحارف العاجل ونار فی الآجل الامه را این حکایت موافق مزاج افتاد
او بکر ذو القدر را که از خواص شیخ بود با پیشکشهای لایق و هدایا به پایه سریر
عرش اشتباه فرستاده و درین اثنا بخاطر ناقصش خطور نمود که با وجود این
و مخالفت چو کردی بدی چشم نیکی مدار در باب رفتن به درگاه جهانبان
پناه مترود شد و درهمین روزها از جانب سلطان سلیمان خواندکار رقم عنایت
زرد دوزی و مجوزه طلا دوزی جهت او آورده وی بروم رفت و در کمر آن
که به درگاه فرستاده بود شاه جمجاه با خرافتش آمد فرمود اولامه در آنجا با ابراهیم
پاشا وزیر اعظم مصاحب شد چنانچه ابراهیم پاشا همیشه در دولی که داشته
با او در میان می نهاده و می گفته که دو بار شرف خالیت اکثر امرای قزلباش
با من متفق اند اگر پاشا بدان جانب متوجه شود من متعهد می شوم که آن ملک را مسخر
پاشا در ملک آذربایجان و عراق و خراسان و فارس و کرمان بادشاهی
کند و همه ساله جهت خواندکار خراج ارسال گردانم حالیا بتلیس را به من ده که
من پیشتر بروم و با مردمی که با من متفق اند سخن بگویم و شما از عقب بیایید چون
خواندکار را سخن ابراهیم پاشا هیچ وجه تجاوز نمی نمود اگر یک سخن آورده
می شد دیگری درجه قبول می یافت ابراهیم پاشا سخن الامه بازی خورده
بتلیس را به او داد و لشکر قریب پنجاه هزار کس سوار بسرداری فیل پاشا و الده
خود شمس الدین نجازاده از آنجا گذشته همراه کرده بر شرف بیک کرد که والی و کوتوال
آن قلعه بود فرستاد شرف بیک فرار نموده خود را به پایه سریر خلافت مصیر شاه

جهان

جهان کبر رسانید و هم درین سال قشلاق در تبریز واقع شد گفتار در بیان احوال
شاهزاده بهرام میرزا بر سبیل ایالت دار السلطنه هرات و والیگی غارجستان چون پادشاه
مؤید بجانب مقصد توجه فرمود خاطر فیض مآثر از ضبط و ربط ممالک جمع ساخته
ابواب ملاطفت بر روی کبیر و صغیر مفتوح نمود شاهزاده ستوده صفات
بهرام میرزا بر مسند فرمانفرمایی متمکن شده غارجستان اصلاح حال رعایا
را وجهه همت ساخت و به استصواب جناب خواجه امیر بیک که وزیر ملکی
بود ابواب نصفت را فراخ و در رعایت و ترغیب امیر سلطان و سادات و علما
و فضلا و غیرهم از ارباب عمایم مبادرت نمود و فضایل پناهی امیر سلطان
ابراهیم امینی را بمنصب تعلیم شاهزاده کریم باز داشت و در ...
مبالغه کرده لوای انصاف و اعطاف را فراخت واز وقایع و سوانح این
پادشاه عالیجاه بابر میرزاست که در دار الخلافه آگره که از بلاد اعاظم بلاد
هندست از جهان سریع الزوال انتقال یافت و ولدش میرزا همایون بجای او
بر سریر سلطنت هند متمکن گردید سال ششم از جلوس پادشاه عالیجاه فلک بارگاه
نوروز لوی ئیل روز شنبه سوم شهر شعبان ثمان وثلثین وتسعمایه الامه تکلو
که الامه بروم رفته سلطان سلیمان فیل پاشا را با لشکری بسیار همراه نمود
بر سر حاکم بتلیس شرف خان کرد فرستاد و این خبر را شرف خان چون به عرض شاه
مؤید از جانب ملک نشان رسانند خود بدان صوب نهضت نمود چون خبر آمدن
شاه جمجاه به وی میان رسید از کمال بیم و هراس از تسخیر قلعه مایوس گشته وی پا
انداخته راه انهزام پیش گرفتند و اولیای دولت روزی که در قلعه بتلیس آمدند

قزانغره و دره خوی باردوی معلی رسیده خبر داد که فیل پادشاه نوبهار امده خبر
بار دیگر فرار نموده شاه عالم پناه با امرا و وزرا و ریش سفیدان و نورجهان جانقی کرده
بعضی گفتند که خوندکار بطرف تبریز رفته بالکای وی باید رفت حالیا بسوی او
رویم اکثر مردم آن محال بواسطه نهب و غارت رومیه و ظفر پناه جمع می شوند
آن محال را غارت کرده در الکای مرعش توقف نماییم و مردم بر سر ایشان جمع
سازیم خوندکار چون باستنبول آمد آنجا را سوخته حوالی سازیم و هرگاه خوندکار
اردوی همایون آمد همراه او رویم و هر که بیاید قتل و غارت نماییم و دوباره
چندان توقف نماییم که خوندکار بخوارزم و عباسیه بیاید بعد ازان دیار بکر را
سوخته ببغداد آییم و از آب موصل گذشته بکردستان در حوالی قشلاق نماییم اگر
خواندکار بطرف آذربایجان آمد ازانجا از راه شهرزور به تبریز آییم و اگر خواندکار
کار بر سر تبریز آید ما از دیار بکر بجانب سیواس و مرعش شاه اگاه در ایام قشلاق بوده
که خواندکار بعضی ای بکار رفته بالکای او رویم کار ما پیش خواهد رفت اگر او
برادر و فرزند مرا کشته باشد چون او فرار کرده بالکای او نمیرویم و دین را
بدنیا نمی فرو نهیم بعضی دیگر عرض نمودند که اگر او بر سر اردو آید حال چون نواب
دشمن سلطان کسی در دست دارد بهوا انداخت گفت با این
هزار وجه مصلحت آنست که بالکای خود رفته قشلاق نماییم بلکه بهار خواندکار
نیابد ازانجا معاودت نموده از راه خوزستان به تبریز نزول اجلال فرمودند
و هم درین سال سعادت اصحاب بیک در غره شهر محرم سنه مذکوره به جزیره
وزیر در رباط لیک بی زنجان که از مستحدثات وی بود شاملویان بی جان

ملاحظه سیادت نکرده حیله در کردنش کرده بخواری و ناحق آن سید
نیم را کشتند و در صفر صفا که در حایر علی کربلا در زمان وزارت خود
ایالت زین الدین سلطان شاملو که حاکم بغداد بود ساخته مدفون گشت
و میر جعفر صاحب صفات حمیده و اخلاق پسندیده بود و وی از سادات
صحیح النسب قصبه آوه است که از نجف اشرف بدانجا نقل نموده اند
و از سادات افطسی است نسب او و مولف به هیکده بکر منتهی می شود و بعد از
قتل وی احمد بیک نور کمال که سالها منتظر الوزاره بود وزیر دیوان اعلی شد
و هم در این اثنا ارج وزیر که وزیر حوی سلطان بود با خواجه شاه حسین
الممالک و برادران او بقتل رسانیدند و میر غیاث الدین منصور و میر
نعمت الله حلی هر دو از صدارت معزول شده صدارت به میر معز الدین
محمد اصفهانی تفویض شد و میر غیاث الدین محمود برادر احمد بیک میر
جزو کردید و هم درین سال امرای عظام چون حسین خان و عبدالله خان
دشمن سلطان رخصت الکای خود گرفته متوجه محال بیول واقطاعات خود گردیدند
و هم درین سال فرخ فال در دار السلطنه مذکور یعنی شب شنبه و بعضی ایام
و شهور سنه ثمان و ثلثین و تسعمایه باقی تیر بطالع عقرب تا هنگام نقاره
سحر نواب کامیاب اشرف اقدس ارفع اعلی همایون خلاصه اولاد سلاطین
زمان و زبده احفاد خواقین ایران غلام حضرت صاحب العصر والزمان
خلیفه الرحمن السلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان ابو المظفر
از بانوی کبری و مستوره عظمی مهد علیا سلطانم بنت امیر مرحوم عیسی سلطان

موسیبلو که با مر شهر بعث حضرت خیر البشر علیه صلوات الله الملک الاکبر در حبال ارتحال
پادشاه با فلاح درآمده بود مشغول گشت و این ابتلا و با اسعاد روی نمود و هم درین اثنا
خبر رسید که عبید خان هراة را محاصره کرده تعابت بر محصوران انجاد شوکت
گفتار در آمدن عبید خان بدستور معهود به بلده هراة و [illegible] ایشان و فات
[illegible] چون مدت یکسال و نیم شاهزاده محمد بعفات و خان سعید
سمات در دار السلطنه هرات بفراغ بال و رفاه حال بسر بردند زمان فرمانی
حجسته ساعات گذرانیدند عبید خان بدستور معهود سالک سبیل تعدی گشته در
بیست و هفتم رمضان سال مذکور ظاهر بلده هرات را معسکر خویش گردانید و در
شاهانه مناصب نجات را افراخت و عسکر از خاک مذلت آزادی آورد
از قصر اول فتنه و هموم سکنه باز گرفته از نکان ظالم بر مسالک شوارع بارداشت
که مانع آنید از آنکه از جنس خوردنی و پوشیدنی در درون شهر چیزی برده شود لاجرم
روز بروز تعطیل و تشویش محصوران هرات زیاده شده در خلال این احوال
غازی خان با جمیع مردم محتاج حکم فرمود بعد ازین چند روز فرمود که در
محلات و حمامات ملاحظه نمایند هر کس جهات اسبابی می یابد با کری کسر
او را با عیال و متعلقان و جامه خواب و پلاس کهنه از شهر بیرون کشید و دروازها
و کوچه بندهای بیرون شهر قزلباشان شدند و نویسندگان بغداد زنی تحقیق این
باز داشت انگاه در بازه بانان لحاف و پالس کهنه مردم از شهر رنده را باز کرده
و تنهها را بیرون کرده ملاحظه می نمودند که در میان نباید چیزی نفیسی را نقد یا
پنهان کرده باشند انگاه میان لحاف کسان باز کرده در درون شهر آمدن

وزیر جامه ایشان همی طلب نمودند حسن منظور می داشتند و ازین قبیح تر آنکه زنان نجیبه
پیدا کرده دروازها باز داشته بودند که عورات مستورات نیز همین معامله می نمودند
از مردم صحیح القول استماع افتاد که از زنان فاحشه در تجسس و جستجوی اهتمام تمام
مبالغه میکردند که میان عورتان با عفت را بیرون آورده نظر می انداختند که
چیزی در میان مستور شاید در آن موضع جوهری یا وصله طلا پنهان کرده باشند
نعوذ بالله من سوء افعالهم و قبیح اعمالهم و بس ازین تحقیق قبیح از خانه کوچی که عبارات
از مرد و زن بیست مبلغ صد و پنجاه دینار تبریزی در دروازه گرفته در کوچه بند نیز چند
تنگه میگرفتند القصه بدفعات از درون بلده هرات کس بیرون کرده شهر از مردم خالی شد
که غازیان و شیعیان و نیز ایشان کشته گشتند و نیک از گرسنگی در بادغیس بسیاری از
قزلباش کریخته بار دوی مخالف می رفتند و عبید خان به مصلحت که غازی خان روگردان
شده نزد وی آیند هر قزلباشی که از شهر فرار نموده به یارو دوستی میرفتند و اسیر بود
ساخته بخط ظاهر نوازش می نمود و معتقدان جواب داده از خط وی مبالغه می فرمود و در
اوان عبید خان قطعه گفته بخواجه امیر بیک مهرکبیر و زیر خراسان و در هرات می بود
فرستاد که این بیت از قطعه اوست ¤ کای خواجه بعد ازین طمع از رده ای
اکنون که گشت منصب جانی مقام ما ¤ خواجه در جواب این قطعه را تضمین نموده نزد عبید خان
فرستاد ¤ ای پادگر با هل بخارا گذر کنی ¤ زنهار عرض کرده بجانان پیام ما
وانگه بگو زروی کرم آن گروه را ¤ کین گفته خوانده شما خاص و عام ما ¤ کای خواجه بعد
ازین طمع از زنده دلی مدار ¤ اکنون که گشت منصب جانی مقام ما ¤ ای مدعی که مکن سنجی
که می رسد ¤ شاه سپاه خیل ملک احتشام ما ¤ تا بنده گان حضرت شاه اند تم

ثبت است بر جریده عالم دوام ما ٭ از پرتو عنایت روح الله است ٭ سلک نظام
سلسله انتظام ما ٭ باشد جواب دعوی خاقانی گر کرده ٭ منی که گفته اند شعر کلام ما ٭
چندان بود که نیمه نازنین قدان ٭ کاید جلوه سرو صنوبر خرام ما ٭ غارتی که
دیدار کثرت ریاضت قلت افاضت و کمال عسرت و زوال بسیت کسبه شهرستان
ترک عیال و اطفال و مناصب و مشرب کرده قرار بر فرار جهت بایستی نمایند حکم شد
که خبازان در منازل و خانهای مردمی که ترک خانه کرده و از شهر از روی
اضطرار بیرون رفته اند نزول نموده از اسباب ظاهری و باطنی آنچه یابند
تصرف نمایند خبازان محصور و ترکمانان از انصاف دور که از حاکم خود این
سخن شنیدند بسیار مسلمانان آمده اغاز کافرنعمتها کردند هر چیزی که صاحب
خانه در زاویه گوشه مدفون ساخته بودند همه را تصرف می شدند و مدتی مدید
اوقات خبازان بکافرنعمتی بر آن خانهای فقیران صرف می شد و قلت ذخیره بمرتبه
رسید که جرم کهنه مستعمل با جو ساخته از روی طوع و رغبت میل میکردند و آن
نسبت را بعضی لطیفه مشهور شد از صادق القولی که در آن اوان در درون شهر بود
استماع افتاد که روزی از چند بازار شخصی باد برآورد که نان ارزان شد چنانکه
کمتر کسی سنگ هزار که سی صد و شصت مثقال است بچند نکه شد او در جواب گفت
نکالات چنانکه سه چهار یک تبریزی از [illegible] یکهزار و پنجاه دینار تبریزی بود
دیگر منقول است که اسپاهیان قلعه دار در آن اوقات و آن اسپان خود را کشته
خون از آن خون گرفتها بچه با خون دل چند روز در آن اوقات میسکند [illegible]
ع جز مذمت سی صد هزار خون جگر ٭ وجهت نقش لا اجابت جوب را بحث بر

کاه تراشیده در عوض کاه میدادند از عطیات الهی که در آن زمان بیرون
بوقوع انجامید آن بود که طایفه از رکنیه تجارت پیشه که از عسرت و شدت بی نان
آگاه شدند مدتی نهان از خان و سرداران قرب بدروازه آمده اسپان
الاغی لاغری آوردند و مردم بهای تمام که دلخواه ایشان بود می گرفتند و فی
الواقع این بیع و شرا و سود و سودا شهرها از عطیه کلیه بود زیرا که رزق ایشان را
روز بروز می شد بی شبهه اکثر ایشان از ضعف و گرسنگی هلاک می شدند مشهور است
که در اواخر اوقات محاصره و قلت ذخیره در مطبخ شاهزاده ممالک را بهم رسانیدند
مجمع طبقی از پلاو که گوشت اسب بجهت بود و نه با چند قاب خالی نزد نواب میرزا
می بردند میرزا هر کس از مقربان که لطفی داشت بجهت شخص برده [illegible] و در
مجلس بر سر آن قاشق طعام میان مقربان و نزدیکان تلاش شده و در آن آن
حسرت از آن کلو فرو می بردند سال نهم از سلطنت پادشاه جمجاه یعنی
تسع و ثلثین و تسعمائه بود روز [illegible] چهاردهم شهر شعبان المعظم
اوایل بهار این روزگار قتل افغان از یک سطر [illegible] داخل می [illegible]
بر سرا [illegible] محمد خان ذوالقدر ولد کور شاهرخ بن علاء الدوله بحکم پادشاه
ظل جاه در آن اوان حاکم استراباد بود و از انجا بسا [illegible] بیلاغ آمده و در چمن
[illegible] غافل [illegible] احمال و اثقال او را غارت کرد نواب کامیاب
[illegible] برادر کوچک خود ابوالقاسم میرزا [illegible] نموده طبل و علم با خیل و حشم
[illegible] محمد خان استاجلو را الکای او نصب نموده و استراباد [illegible] میرزا
مقرر شده ابوالقاسم میرزا با هزار و پانصد سوار بجانب استراباد ایلغار کردند

و هم نسبی بود که باسترآباد رسیدند و دران اوان اکثر ازبکان در حمام بودند
از روی قهر بهجره آمدند و سورن انداختند و نقاره نواختند و بعضی از ازبکان
برهنه و عریان از حمام بیرون آمدند عساکر نصرت مآثر ایشان را اکثر بقتل آوردند
قبس اغلان از وقوع این قضیه خبر یافته و سرکردان در میان شهر بسیار و بلید
شغب بسیار با پنجهزار سوار از مضیق حصار جلاء وطن شده روانه کردند خان زمان
با پانصد نفر از یک و حصار برادر وی را گرفته بقتل آوردند و سرهای ایشان را به
اردوی اعلی گذرانیدند و القاص میرزا و بدر خان در استرآباد متمکن شدند
و هم درین سال در میدان صاحب آباد تبریز محمود بیک ذو القدر که مهردار بود
از اسب افتاده وفات یافت و جای او را باشغال خلیفه نور الغلو ذو القدر که در آن
اوان ایشیک آقاسی باشی بود مفوض شده و منصب ایشیک آقاسی باشی را به ولی
سلطان عرب‌گیرلو مفوض شد و ایالت آذربایجان و حکومت تبریز بموسی سلطان
موصلو ولد عیسی بیک تفویض گشت و رایات جلال متوجه خراسان و [illegible]
در شهران و محصوران هرات امتداد یافت و قحط و غلا بحدی کشید و چون قریب
یکسال و نیم چنانچه سابقا ذکر رفت محاصره هراة امتداد یافت و قحط و غلا
جوع و ضیق معاش در بلده هرات ارتفاع باز کرده محبوب و مرغوب طبیعت
عنقریب بر عدم نشاط مرمعاش معاشران عیاش بیابان نان خوبان
کشت برلب شیرین ناز [illegible] بسبب فقدان نعم از شیر [illegible] فریاد و زنها
دا اهالی هرات از طبقات سماوات در گذشت نسیم بشارت شمیم ولایت‌مآب
رحمة الله بر مزرع امید گرفتاران محبس هرات وزید و دست عنایات محب الدین

بمقالید

بمقالید بیا صدقان مع العسیر یسرا ابواب مرام بر محصوران ستمام مفتوح گشت و خبر فتح
اثر پادشاه عالمیان ببلاد خراسان در اردوی مخالفان شایع شد و شاهد
خجسته شمایل نقاب از چهره افکنده پیکر گریه از فرقت بیاد به عدم رسید و الحمد
لله الملک الحمید توجه رایات شاه همایون بخراسان مرتبه سیوم و انهزام [illegible]
[illegible] عبید خان در شهر ربیع الاول سنه مذکور عبید خان از ظاهر هرات
کوچ کرده راه فرار پیش گرفت مظلومانی و گرسنگانی که از شدت حیرت دل
بمرگ نهاده و از حیات مأیوس شده بودند مع جانی یافتند جانی که رفته
از تنگنای وحشت نمای غربت بیرون آمده سعت عیش پذیرفتند نواب خاقان
باسپاه مانند انجم در اواخر ذی الحجه سنه مزبوره متوجه خراسان گشت چون اوج
گرج از پرتو رایات خورشید انتما مانند فضای سپهر نورانی گشت صوفیان
خلیفه بر سروی شبخون آورده صد و پنجاه نفر از ملازمان او بقتل آوردند و
کلدی [illegible] صوفیان خلیفه روانه نسا گردیدند و ان بلده با ازبکان بجای
نموده آنرا متصرف گردانیدند و علم عزیمت بطرف مشهد مقدس افراخت
دران اوان عبید العزیز سلطان با شهر اسفرائن بار بود درین اثنا حسین خان شاملو
و دغربوار خان شاملو و ابن سلطان [illegible] از شاه جهان [illegible] خلیفه
رسیده عبد العزیز سلطان بطرف هرات گریخت و از آنجا همراه عبید خان
به ماوراءالنهر رفت سابقا مذکور شد که بعد از قتل دورمیش خان اگرچه بسیار
پادشاه کامکار زیاده کرده حسین خان مانند دورمیش خان استقلال
نداشت اما بنا بر بزرگی اوی که از مردم وی در انداختن آن دو [illegible] بوده

نواب اعلی را ضمنا باعث را لبه انحراف مزاجی بهم رسید و همه وقت در فکر بود
که چگونه قدری بیو و بهره ور ایام بعضی از امور قبیحه علاوه آن انحراف کرده و هر
وقت مترصد آنکه چگونه قدری نماید تا آنکه با قاسم بیک [illegible] سرا از جی بهر یافت
شد مقرر کرد که زهر در خورد نواب کامیاب اعلی دهد از جمله قلیج اکبر
احمد بیک و داندار و باشتمان قرابوزی قرا که از قوم شاملو از اولاد
حسین خان بودند و بر دو شاه جهاه قرب عام داشتند بنا بر جنب داعی
در شنبه شراب خاصه شاهی زهر داخل ساخته خواستند که از آن شراب مسموم
بان اعلیحضرت دهند آن پادشاه آگاه صاحب فراست مؤید از تأیید
الدول [illegible] چون پیاله را بدست گرفتند و ساعتی با مجلسیان بحرف مشغول
شدند چون نظر بر پیاله نمودند خط سیاهی بر دور پیاله نقره ظاهر شد
فی الفور بر قصد آن ملاعین اطلاع یافته شنبه را امر کردند که مهر جا
وان دو را سعادتمان که از اطلاع آن خبر و تقاع واقف شدند در حال بهانه
از مجلس بیرون آمده بجانب ماوراءالنهر شتافتند اگاه بعضی از مقربان
فرصت یافته عرض کردند که آن قضیه شنیع باشتان قرا آغر بود و حسین
خانست و این سخن در پادشاه زمین جا گرفته مضمر ترک او بیاهی شدند و
ایضا از اقوال و افعالش روایح نفاق و خلاف شمیم گشته توهم آن بود
که عنقریب سالک طریق عناد گردد اما منتظر وقت می‌گردید تا آنکه
در بیست و دوم شهر جمادی الاول سنه مسطور در دار السلطنه هرات شریف در
در باغ شهر که در خوبی و لطافت یگانه است در دو هر برسند کامرانی و جهانبانی

همگون گشت و بساط اقبال بساط آرزو با جلال تمهید داده خروش از باب هوش از ذروه
افلاک در گذشت آنگاه خود بنفس همایون متوجه احوال عجزه و رعایا گشته خارجان
و اتباعش را که در اوقات محاصره و جهات و اسباب مردم را بظلم و ستم گرفته
بودند در موقف عتاب در آورده و ماخذ زمره از ظلمه بحکم فرمود از اموال و جهات
ایشان بسیاری از مظلومان را خوشحال و مستمال ساخت و بعضی عجزه را از خزانه
عامره نوازش نمود گرچه بود سطوت سلطان روان خانه مظلوم گشته عمران
لوای انصاف و اعطاف برافراخت و در اول بهار حکم اعلی نفاذ پیوست که امراء عظام
سرزا اطراف مرو رفته فتح آن بلده نمایند و نخستا سلطان و حسین خان را امیر سلطان
حاکم فراه بتسخیر غرجستان مقرر فرمود و بعد از فتح آن دیار کرده شاه محمد سیف
الملوک را که بر غرجستان استیلا یافته بود دفع کرده بپایه سریر اعلی آمدند و نواب
کامیاب اعلی خود بطواف مشهد مقدس مزکی آمده درین سال از جمیع مناهی توبه
خوانی که سید محمد [illegible] بود در آن آستان عرش نشان موکد بقسم و ایمان
گذشتند و جمیع مقربان از ترک و تاجیک تأسی بآنحضرت نموده بدین سعادت
فایض گشتند چنان منع شد که در روضه جور [illegible] نوشیدن از شراب طهور
حکم قضا نفاذ عز اصدار یافت که من بعد در ممالک محروسه کسی مرتکب مناهی
نشود و درین اثنا خواجه شاه علی وزیر غرجستان که در سلک غلامان قدیم آن آستان
نشان بود بواسطه ارتکاب شرب منسوب شد و بقتل رسید و مبلغ دوازده هزار تومان
که علت شرابخانه و بیت اللطف و معجون خانه و قمارخانه و امثال ذلک از ممالک محروسه
باز یافت می‌شد از دفاتر اخراج کرده ابواب تنها بالکلیه مسدود گشت و اهم

دارای حصار ادبشاهزاده سام میرزا اوللهٔ اغرلو بورخان ولد دمری سلطان
شاملو مفوض شده و هم درین سال خبر آمدن ابراهیم پاشا به تبریز در قشلاق الامه بسر
بدلیس و قتل سرخان در هراة بمسامع عز و جلال رسید و چون مدة عنفوان
تیم ان حصر و واجب التکریم برین نهج مذکور شد اوقات فرخنده سمات گذرانیده
بداعیه یورش بلخ در یازدهم شهر ذی الحجه از هراة بیرون آمده قریب چهل روز
در موضع النک نشین توقف فرموده در ماه صفر کوچ کرده بجانب عراق و آذر
بایجان در حرکت آمدند و هم درین سال در مشهد مقدس علی مکی در درون روضه
مقدسه عرش منزلت بن محمد سلطان که از منتسبان سلسله چنگیزیه بود و از اعاظم
ولات ممالک خوارزم بود بخدمت اشرف و شرف صحبت شاه عالم پناه
مشرف شده و در سلک علیخان و نجیبان شده بسیار خلاف بکمان انتظام
یافته و بر توجهات شاهی بر وجه دلخواه بر وجنات احوالش و رعایت
کلی یافته با مالت بعضی از بلاد خراسان حسب الفرمان اعلی از همکنان اشرف امتیاز
و مفرز شد که همه ساله مبلغ سعید فرمان بر سبیل انعام از خزانه عامره
بجهه او ارسال دارند و هم درین سال ابوسعید خان بن کوچم خان بن ابوالخیر خان
در سمرقند وفات یافت و برادرش عبداللطیف بجای او نشست تا چهل
در ایام توقف در بلده خلد اساس هرات این ابیات که در بدیهه از نتایج طبع
و قاد سر زده بود نوشته نزد عبیدخان فرستادند ☉ چو رسم ستیبا
رانگیختی ☉ چو باز آدم زود بگریختی ☉ تا آمد شد ما خراسان خراب ☉ همه شد
کان خدا در عذاب ☉ اگر یاد شاهی میدان درای ☉ زنا هر که رنگ

بجنید عذای چنین است آیین شاهنشان ☉ که که آشکار او گاهی نهان ☉ تو دعوی اسلام
دین مینکنی ☉ ز اسلام باشد که این میکنی ☉ ایضا من نتایج طبع وقاده
ای ز خدا بیخبر با ورست ☉ وی قدمت در ره اسلام سست ☉ ترک کن
عادت یغماگری ☉ بشنو از سر زده این سروری ☉ چند کنی خانه مردم خراب
واهم کن از پرسش روز حساب ☉ دست بدار از ستم و جور و کین ☉ پای در بند
کن و کنجی نشین ☉ ورنه بخاک کف پای امیر ☉ سرور مردان علی شیرگیر
زیر و زبر میکنمت انجهان ☉ گر تو قنام تو نام ز تن ☉ ما دو جوانیم من و بخت من
با دو جوان دست بهم بر مزن ☉ شرم بدار از خود و از لشکرت ☉ بخت چو
بنشاند بخاکسترت ☉ نوبت شاهی چو بر آرد خروش ☉ شیر بیابان برود از دل بهوش
دست ندارم من ازین ماجرا ☉ تا نکنم سر ز تنت جدا ☉ ای که کم حوصله ما
بکار ☉ از من و از دولت من شرم دار ☉ تو کری در صف تاریخی گوره
کوره کر بر اچه بود دست زور ☉ چون نتوانی که روی بر زمین ☉ بر سر گردون
چه نهی پای کین ☉ دعوی سلطانی و خانیت چیست ☉ و از غیره ملک سیاست
بکند ولحه قدم پیش نه از بهر جنگ ☉ از تو کسی نشنود این عذر لنک ☉ ای تو سر
با همه ظلم و فساد ☉ نیست ترا کار بغیر از فساد ☉ مرد صفت ترس بردن کن ز سر
همچو زنان عذر میاور دگر ☉ ظلم کنی و نهیش عدل نام ☉ عدل تو ظلمست سراسر
تمام ☉ در صف هیجا چه قدم می نهی ☉ در بر شیران چو کم از روبهی ☉ نوبت جنگست
چو مردان مرد ☉ تیغ بخون سرخ کنی چهره زرد ☉ سال دهم از سلطنت آن برگزیده
خالق افلاک و انجم یعنی سنه اربعین و تسعمایه چون روز نوبت میل در روز چهارشنبه

بیست و پنجم شهر شعبان عادل شاه عالمیان در خراسان گذرانیده خبر ورود میان ایشان
عز و جلال رسیده بعزم دفع مخالفان کوچ فرموده بصوب عراق دادر
نهضت فرمودند و منتشا سلطان را با اغلان خلیفه روملو و محمد خلیفه
باشی شاملو و جمعی از قورچیان پیشتر روانه عراق ساخته اردوی همایون نیز
یک کوچ از هراة بکبود گنبذ رسیدند و درین راه اسب و اشتر بسیار تلف
شده هر یک از امرا و ملازمان انعامی رحمت داده حال در سرو آمد سپه در
ضمیر پیدا شد و از صحرا کوچ ساوج بلاغ القاس میرزا و بهرام میرزا و حسین خان
و عاربجان و امیر سلطان و سلیمان سلطان روملو و ملک خوری را بسیل
روانه تبریز کردانیدند و اردوی کردون شکوه بقزوین آمدند و از قزوین
روانه ابهر شدند بیان رفتن سلطان سلیمان بآذربایجان و گرفتن قلوع قلعه وان
درین سال سلطان سلیمان پادشاه روم لشکر آن مرز و بوم را جمع نموده متوجه
آذربایجان شد باعث بر آمدن او اینکه پیوسته اولامه کس در ابراهیم پاشا که وزیر
پادشاه روم ارسال داشته پیغام می نمود که شاه عالم پناه بیورش ماوراءالنهر
بیرون رفته و از آذربایجان دور افتاده اگر بآنجانب نهضت فرمایند ملک آن دیار
بتصرف درآید و منشأ دیگر آنکه چنانچه سابقا مذکور شده که در جمیع الامور ابراهیم پاشا
را خوفی از سلطان مصطفی بود و اعتماد بر وی خود از کار نداشت میخواست که آن پادشاه
مشغول ساخته ایام بگذراند و فتح ملک او وسیله آن ساخته بود محل و تفصیل این
احوال و جریان حال تفاوت مال ابراهیم پاشا که از بعضی مردم صحیح القول
استماع افتاد که ابراهیم پاشا والده دختر سلطان سلیمان را شیر داده

ادر.

بزرگ نموده و منشأ آنکه سلطان سلیم کنیزی فرنگیه داشته مقرر کرده بود که هر زنی
که از کنیزان بوجود آید پسر شد از ندیم او را بکشند اتفاقا والده سلطان سلیمان را
وضع حمل نزدیک شده قابله را طلب کرده با او قرار داده که در حین وضع حمل
طفل بکار نیست اگر دختر باشد ببرد و فرزند او را نزد او تو مش میانه فرنگیان
برد ما ماجرا بموجب معهود عمل نموده سلطان سلیمان را میانه فرنگیان برده و جده
والده ابراهیم پاشا در همان اوان که ابراهیم پاشا را زاییده طلب نموده سلطان
سلیمان را داده که شیر بدهد و سلطان سلیمان نزد جده پنس بوده و شیر والده ابراهیم
خورده و بعد از چند سال که پیری بر سلطان سلیم مستولی شده نادم شده گفت
که بد کردم که فرزندان خود را همه ضایع ساختم حالیا فرزندی ندارم که یادگار سلطنت
من باشد والده سلطان سلیمان اظهار نموده که من سلطان سلیمان را پنهانی دایم
فرستاده ام که محافظت او نماید الحال بزرگ شده سلطان سلیم در حال باحضار او
امر فرموده و خوشحالی بسیار کرده سلطان سلیمان را تربیت نموده ما بعد از و سلطنت
بوی قرار گرفت سلطان سلیم امر نمود که چون ابراهیم پاشا برادر رضاعی اوست او را
بیاورند ابراهیم پاشا با والده پیش که ضعیف او بوده حاضر ساخت سلطان ابراهیم
و والده اش گفتن را بمنزلت خود بوده و چون سلطان سلیمان را محبت تمامی با ابراهیم پاشا بود
که میخواست که با او باشد همچو او را طلب کرد قضاة افندی و علما از ملاقات
او اعتراض نموده خواندند که از بعضی جهت بر بوده با ابراهیم پاشا پیغام نموده
که حقیقتا بر درستی میخواهم که ملکی از صحبت تو غافل نباشم درین لباس که توئی
مگر طبایع مردمان نیست ترغیب او به اسلام نموده ابراهیم پاشا بالضروره قبول

کروه با سلام سرافراز گشته و وزیر اعظم شده چنانچه در دودمان آل عثمان هیچ یک
از وزرا بتقرب و نشان او نبوده اند بعد از آن در استنبول سرای ساخته که در ساحت
و زینت قرینه خود نداشته سلطان مصطفی ولد سلطان سلیمان را میل پاشای
منزل او شده بدانجا آمده و منزل بمنزل آمده و محل بمحل او را مشاهده نموده اتفاقا
در یکی از آن منازل مقفل بوده امر کرد که بگشایند مردم ابراهیم پاشا در گشودن
آن تساهل فرمودند بالاخره سلطان مصطفی بجد گرفته در را گشوده بدرون
رفته والده ابراهیم پاشا را دیده که در این خانه بتی چند نهاده و عبادت
و عبودیت بتها میکند سلطان مصطفی از این معنی برآشفته اعراض و اعتراض
بسیاری برابراهیم پاشا نموده ابراهیم پاشا بجهت اسکات او خانه را بسلطان
مصطفی داد و او را تسلی نمود و این حکایت در پرده خفا ماند فایده بر آن
مترتب نشد و سلطان مصطفی این مضمون را بسمع سلطان سلیمان گردانید خوندگار
با ابراهیم پاشا اعتراض نمود که این چه عمل است در برابر گفت که هر چند خواستم
والده را از کفر باز آرم نشد بنابر رضای مادر تجویز آن نمودم خواندگار
خللی در افراط محبت او پدید آمد و روز بروز زیاده شد تا هنگامی که آن کافر
نعمتی تدبیر کرده با غوای لالامه تکلو خوندگار را به تبریز آورده و از تبریز با روم متوجه
شد در اثنا خیرالدین پاشا در دریا بجهت کفر و مخالفت ابراهیم پاشا را خاطرنشان
خواندگار نمود خلاصه کلام آنکه در هنگامی که خیرالدین با دستیاری یکی از قلاع فرنگ
درلیسر جوزن صورت از سلاطین فرنگ بدست او در آمده بجهت خوندگار فرستاد
و خوندگار سر دو را با ابراهیم پاشا بخشید ابراهیم پاشا بعد از رعایت بسیار بهر دو

بدران بفرنگستان فرستاد و پیغام داد که چون من خوندگار را بطرف عجم
و الکای قزلباش می برم شما اتفاق کرده بیایید و استنبول را بگیرید که من
علاج خوندگار میکنم خیرالدین پاشا از این معنی واقف گشته در هنگام توجه ایران آنکه
فرنگ جمعی بکنجی که همراه نموده بود با کتابات بدست در آورد و انها را
خوندگار رسانید خوندگار را این معنی محقق شد که ابراهیم پاشا با او در مقام بوده
قصد او داشته بنابرین خیرالدین پاشا را از عقب گسیل نموده در مقام قتل ابراهیم
پاشا در آمده و هم چنین مقرر بود که چون اراده قصد کسی نموده او را بجرم برده
اند بجهت مهمی با او در سطرنج همانجا او را بقتل می آوردند بدریا می انداختند سلطان
سلیمان ابراهیم پاشا را بجرم طلب نموده اعمال قبیحه او را دانسته او را باذربایجان
برده بر سر قزلباش خاطرنشان وی کرده آنگاه بقتلش امر فرمود جلادان او را
بیجان ساخته جسد جسش را بدریا انداختند سلطان سلیمان چند سال بعد از آن
باذربایجان نیامد تا آنکه القاص میرزا برادر شاه فرار کرده نزد او رفت و او را
بر امید کاذب باز بعجم آورد و پس از آن بکرّ معلوم نمود سخنان وی خلاف بود گشته
دیگر اراده لشکرکشی نموده و مآل حال بصلح انجامید خونش مردم که این دو حرکت
داوری نشود سر باری و داوری القصه که سلطان سلیمان با غوای ابراهیم
پاشا والامه بجایی آمدن بالکای قزلباش او جمعیت ساخته بتبریز آمد
محاربه و تکمیل الات ... امر فرموده با سپاه خونریز بجانب تبریز در حرکت
آمد ابراهیم پاشا را با نود هزار سوار بمنقلای گردانید و ابراهیم پاشا الا
باده هزار کس شیر فرستاده و در آن زمان خواجه شاه قلی که وزیر سوی سلطان

حاکم تبریز بود باتفاق مولانا احمد طبسی رسولان نزد رومیان فرستادند و ایشان را
بجانب تبریز طلبیدند و لهذا بعضی سرداران سپاه روم بشهر درآمده بعد از
چند روز ابراهیم پادشاه با جمیع سپاه در تبریز نزول نموده او لهذا [illegible]
از دیلم فرستاده و خسرو پاشا را به تسخیر قلعه النجق روانه ساخت و اکثر بلاد آذربایجان
را بتصرف در آورده آنگاه خبر توجه خسرو جمجاه با خیل و سپاه استماع نموده در بحر
تحیر غوطه خورده عریضه بسلطان سلیمان فرستاد که موسی سلطان بمجرد استماع توجه
سلطان سلیمان آن مکان تبریز را گذاشته بعراق رفت اما شاه عالم پناه بتخت
و اقبال از خراسان بری آمده است و از آنجا کوچ بر کوچ متوجه است ° نظم ° شاه
با شاه هم سنگ نیست ° مه با نجم کوه هم تنگ نیست ° نداند نه دانست سلیمان
ز خورشید برهم خورند اختران ° نگردد هوای شباوردا و ° میدان تو باشی بهم
او ° چو بشنید سلطان روم این پیام ° شد از جام اندیشه او تلخ کام ° سلطان
سلیمان بعد از اطلاع برین احوال به تبریز آمده با ابراهیم پاشا مشورت کرده و از آنجا
باتفاق متوجه عراق شدند امرای شاهی که متوجه اردوی خوندکار شده
چون بلغر آقاج رسیدند با ابراهیم پاشا دوچار شده آغاز کارزار کرده
چون لشکر رومیان زیاده از حد بود بعضی از امرا مثل محمد خان ذو القدر
اغلی و چلبی خان و غازی خان و ملک بیک خوی سر مخالفت داشتند لهذا اسباب
لشکر شاهی در میان محاربه نشد و بهرام میرزا و امیر سلطان و سلیمان سلطان تا
یار و میان مقاومت نموده آنگاه سپاه دین پناه خبر تلاقی امرا شنیده
با فوجی از بهادران نامدار بر سبیل ایلغار روانه شده تا [illegible] مکین [illegible]

خصم پرداخته دران اثنا محمد خان ذو القدر اغلی بواسطه خباثت ذاتی که مرکوز
فطرت و مکنون جبلت او بود اظهار مخالفت شاه بر عداوتی که از پدر خود [illegible]
در دل داشت باتفاق قباد سلطان و حسین سلطان و لله بیرون سلطان [illegible]
فرار نموده بجانب اردوی خوندکار رفته قبل ازین مسطور گردید که خوندکار [illegible]
نمانده صدر الدین خان ذو القدر همراه [illegible] سلطان از جهت بقراولی [illegible]
بقراولان رومی که ششصد کس بوده اند دوچار می شوند می خواستند که محاربه
نمایند چون ذو القدر علی الجد بوده نگذاشتند و گفته مردم ایشان [illegible]
بسیار اند کس از مردم صدر الدین خان بدرون کار [illegible] رومی رو نهاده [illegible]
آدم لیستانند مردم رومی که بی پادشاهان از کار و انسرا بیرون آمده جنگ [illegible]
درین اثنا [illegible] در فرار می جستند او را گرفته زنده پیش خواندکار
می بردند خواندکار او را خلعت داده و مکاتبی بجواب شاهی نواب مصحوب [illegible]
فرستاد مضمون آنکه پدر تو با پدر من جنگ کرده تو [illegible] جنگ [illegible]
کنیم و اگر جنگ نمیکنی خوی شجاعت کن شاه جمجاه در جواب فرمودند که پدر
خوندکار کسی دیگر است که من [illegible] و عمل میکنم حضرت رب العزة فرموده که جهاد
و غزا که با کفار میکنید خود را در مهلکه میندازید و بمقتضای کریمه ولا تلقوا بایدیکم
الی التهلکه جایی که از کفار نهی کرده باشند من چگونه با مسلمانان جنگ کنم و خود را
در مهلکه اندازم و دیگر فرمودند که پدر تو با پدر من جنگ کرده [illegible]
دو [illegible] خان و تمامی امرای خاقان صاحبقران شاه اسمعیل دران جنگ [illegible]
شب تا صباح شراب خورده بودند و صباح جنگ کردند ازان تاریخ [illegible]

جنگ جالدران میان می‌آید من دو درش را دعای بد میکنم که شاه اسمعیل را جنگ
کرد و دیگر حضرت حق سبحانه و تعالی فرموده که یک مسلمان از دو کافر فرار نکند
جنگ با مسلمانان نفرموده اند ایشان خود بخت مخالف کسی کس را بخواهند بود
بلکه شیر با ایشان جنگ توان کرد چرا خلاف امر خدا باید کرد و خود را
باید زد من بارها خلاف امر خدا امتثال کنم و لیاقت باستی باید که بصرفه جنگ کند
و محلی واقف کردد که در معرض تلف فتاده باشد الحمد لله و المنه که تمامی
لشکر ما از خمر و شراب و از جمیع مناهی توبه کرده اند و از تمامی ممالک محروسه
جمیع شرابخانها و بوزه خانها و قمارخانها و بیت اللطف و سایر بازارها مرفوع
برطرف شده و الحمد لله که از آن تاریخ که توبه واقع شده فسق و فجور برطرف گشته
و شکر شمه از آن بصد هزار زبان بیان نمی‌توانم کرد ٭ اگر هر موی من گردد زبانی
شود و هر یک ترا تسبیح خوانی ٭ هنوز از بی زبانی خجلت باشم ٭ از صد شکرت یکی نگفته
باشم ٭ [illegible] سلطان را در مزبار فرحی باشی کرد جیا و عتاب نمود که من تقصیر
کردم که خبر صلح اورده باشی تو خود از جانب خواندکار کاغذ جنگ اورده
او را فرمود تا دلش زدند در آن وقت میر ازی هفت هزار کس همراه نوبت
همایون بود و سه هزار اسب که بکار می‌آمد داشتند همه سپاه الاغ و [illegible] بودند
بودند که از سفر هری ایلغار واقع شده بود و بواسطه مخالفت بعضی امرا که [illegible]
سدند فتوری تمام بحال عساکر ظفر فرجام راه یافت و جمعی دیگر مثل حسین خان
و غیره راه نفاق می‌نمودند و منتظر وقت بودند و از امرا و ارکان دولت
بی اعتماد شده از جهت رعایت حرم چند روزی جنگ را در حیز توقف [illegible]

اما در آن قصبه شاه جمجاه بغایت مضطر شده و کار خود را بحواله نموده و مناجات عجز
مضطرین امن یجیب المضطر اذا دعاه نمود و بحرم که تشریف برده حکایت حضرت
خلیل الرحمن علی نبینا علیه السلام را بدیشان الهام چنان آوردند که آنحضرت را که در منجنیق
که در منجنیق کرده در آتش انداختند حضرت جبرئیل علیه السلام نزد او آمده
گفت اگر حاجتی داری بگو تمام حضرت خلیل الرحمن فرمودند که از تو حاجتی ندارم
در آن زمان دریای الهی بجوش آمده فرمود که قل یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم
و این ابیات در آنحال خواندند ٭ ای همه هستی ز تو پیدا شده ٭ خاک ضعیف
از تو توانا شده ٭ زیر نشین علمت کاینات ٭ ما بتو قایم چو تو قایم بذات ٭
هستی تو صورت و پیوند نه ٭ تو بکس و کس بتو مانند نه ٭ آنچه تغیر نپذیرد توئی
و آنکه نمردست و نمیرد توئی ٭ ما همه فانی و بقا بس تراست ٭ چاره ما ساز که بی یاوریم
لاجرم بمحض لطف و کرامت و یمن توجه حضرات ائمه علیهم التحیة و الثنا خواندکار
خونکار چون بسلطانیه رسید با وجود آخر فصل خریف تقدیر لشکر زمستان گیر
لشکر سلطان سلیمان شده در نجم عقرب برفی عظیم بارید که اکثر روم میان و چهارپا
پایان ایشان ضایع شده و بقیه آن را گریزش گرفته سر خویش گیران شده
و مضمون آنکه جندنا لهم الغالبون بظهور رسید و یکی از شعرای زمان در آن
گفته است ٭ رفتم سوی سلطانیه الطرف چمن ٭ دیدم دو هزار مرده بی گور و کفن
گفتم که کشت اینهمه عثمانی را ٭ باد سحر از میانه برخواست که من ٭ اصل این رباعی
از مولانا جلال الدین [illegible] است [illegible] که بواسطه وقع رومیان بحضرت
شعرای جو میانه بوده کرد و هم وطن ٭ شب زحمت [illegible] بود و فارسیدن [illegible] گفتیم

دفع شر از ما کند باد سحر از میانه برخاست کزین هجوم مهر عالمگیر
کشنده جهان و بنیاد ذات چراغ عالم افروز خورشید را فشاند و بیک
مردانگی دو توپ هر چند پیچ کوبست کاخ سپهر را کند رساند رشک
بیج سپهر را چه خلل زبانه شمع ستاره را چه زیان سلطان سلیم با غرور
از اندیشه که داشت خود کنده را نیده بالم و لشکریش بسیار راه بغداد پیش
گرفتند اما بد بار خود روند و شاه جمجاه از مغرا اوج کوچ کرده بجانب حول
فرمود بس دشمن است هجوم سروری تو وین کور دل حسود
چون به درجزین رسیدند در آن موضع الوندخان قشار حاکم کوه گیلویه با گروه
سوار بعساکر نصرت شعار ملحق شدند و طویله اسب تازه زور آورده شاه
ظفر پناه قراجه محمود اوغلی را با پنجاه نفر از قورچیان و ملازمان امرا بزبان گیری
فرستادند غازیان بموضع کلنگین مخالفان رسیده پنج نفر از ایشان
گرفته بدرگاه عالم پناه آوردند حسین بیگ فتح اعلی در آن جنگ افتاد آن
اسیران بعرض شاه عالمیان رسانیدند که سلطان سلیمان متوجه بغداد گردید
ذوالقدر اوغلی را به تبریز ارسال نموده شاه رجب ابدال و حمزه بیگ عراق
را نزد محمد خان شرف الدین اوغلی بغداد فرستاد که از وقت آنچه داشته باشند
تمامی را با آب ریخته از آب بگذرد و از راه جزیره بیاید امرا صلاح دیدند که خان
جمجاه از عقب خوندکار متوجه شود و دستی دهی نماید شاه ستاره سپاه
که ما را با خوندکار هم چنین کاری نیست حالیا کار به ادلام است آنچه واقع شد
از جانب دشت قراقاسمی و منشا سلطان بمسامع جلال رسانیدند که

را می باید گذشت چون شاه جمجاه در تبریز با او سوگند خورده بود و به مضمون دوام
که لشکری در برابر نباید که گویند غازیخان در میان آن لشکرست او در آخر
بنا بر قسم بهر پیش کشش او تمهید نمودند آنگاه غازیخان فرار نموده بروم رفت گفته که
نزد خوندکار رفته و اگر مدارا دو شاه جمجاه آن بود که از عقب او ایلغار کرده
او را بدست در آورد غازیخان روز شنبه به تبریز رسیده بود و اولامه از
آمدن شاه جمجاه خبردار کرده شاه ستاره سپاه یک روز زیاده بواسطه آنکه
شتران مانده بودند زیاده از چهار فرسخ نتوانستند رفت آنگاه شتر را گذاشته
ایلغار کردند صباح روز یکشنبه به تبریز نزول اجلال فرمودند اولامه و غازیخان
هر دو باتفاق گریخته بودند شاه ظل الله بیست روز در تبریز توقف فرمودند بعد
بدان رفتند هزار و چهارصد کس از قورچی و امرا همراه بودند از جمله سیصد
قورچی و تتمه ملازمان امرا و از احصار نموده نزدیک بآن شد که فتح قلعه کرد
قباد آقای ملازم حسین بیگ لله زبانشی داروغه تبریز رسید شاه جمجاه از او
استفسار نمود بعضی اخبار ما که از خراسان نسبت بسام میرزا و آخر بوده
رسیده بود عرض رسانید و مقارن این حال شاه جمجاه سلطان
را طلب فرمودند داخل قلعه ایشان را دیده فریاد نمودند که سام میرزا
او را اسیر گرفته شاه جمجاه فرمودند که من مردی ذوالقدر اوغلی را اسیر گرفته بودم با من چه کرد
با خوندکار سام میرزا چه کند پس از آن از وان کوچ کرده
بدان عنوان یا مان رسید چون سابقا مذکور شد که مکرر آثار نفاق حسین خان شاملو
بر ضمیر منیر مهر تنویر آفتاب ظهور شده بود و ملازم او حسن آقا بمسامع

که عنقریب وی سالک طریق خلاف شده روانه روم میگردد و بنا بر اعلای
ملک الجهات قبل از فرار جان در وقتی که احوال تباه در درون چوکاه در مجلس
بهشت آیین فارغ البال التتمه ابو القاسم میرزا و سید ولی بیک قورچی باشی
افشار باشاره پادشاه عاقبت محمود اورا بشمشیر پاره پاره کرده سر
اورا قبراغلی بر سر نیزه کرده در اردوی کیوان پوی گردانیدند و قشون او را
بهرام میرزا او ندوا احمد بیک نور کمال و برادران مواخذه شده در قلعه
محبوس کردند و املاک ایشان بدیوان منسوب شد و منصب احمد بیک و برادران
میر غیاث الدین محمود را که وزرای دیوان بودند میر عنایت خوزانی [illegible]
میرزا عطاء الله و خواجه معین الدین [illegible] داده غلامی قاضی میر حسین میبدی تفویض
فرمود خوندکار به بغداد رفت حاکم آنجا محمد خان تکلو حسب الامر پادشاه آن بلده را
از ذخیره کرده داشت در آب [illegible] از راه حوزه و بصره متوجه درگاه جهان
پناه شاه جمجاه گردید خوندکار در آن سال قشلاق در بغداد نمود و هم در آن سال
شیخ الطایفه شیخ علی بن عبد العالی که از اعاظم متاخرین مجتهدین و علما بود
و در روز شنبه هجدهم ماه ذی الحجه روز مبارک غدیر در نجف اشرف بجوار
ولی جنان شتافت و بواسطه [illegible] میان قبر او را ظاهر نمودند و پنهان
مخفی است مقتدای شیعه موافق تاریخ است اصل شیخ از کرک نوح
جبل العامل است و در آنجا تحصیل علوم و تصحیح کتب فقهی و احادیث نبوی
را اتمام نمود بعد از آن بنجف اشرف نقل نموده مدتی در آنجا بود و در رواج
مذهب حق ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر و نشر آثار شرایع [illegible]

صلی الله علیه وآله مساعی جمیله بظهور آورد و چون شیخ مرحوم [illegible]
مدتی در بعضی اسفار همراه اردوی معلی بود و چون ولایت عراق عرب را
تصرف نمودند اولاد و احفاد آنحضرت ذکوراً و اناثاً منازل و املاک و اسباب
جهات خود را که داشتند بر ایشان مقرر نمودند تألیفات حضرت شیخ رساله جعفریه
که در حین زیارت مشهد مقدس علی حسب التماس میر [illegible] جعفر نیشابوری
نوشته شرح ارشاد و حاشیه بر ارشاد و حاشیه بر شرایع شرح لمعه حاشیه بر رساله
حاشیه بر الفیه از نوادر اتفاقات فوت میر نعمت الله حلی دو روز بعد از فوت
حضرت شیخ علی علیه الرحمه بوقوع انجامید چه وی از تلامذه حضرت شیخ بود و مدتها در
خدمت آنحضرت بافاده مشغول گشته ترقیات نموده اما کفران این سعادت
نموده بعقوق مبتدل گردانید و بنا بر کدورتی که میانه خاتم المجتهدین و شیخ ابراهیم قطیفی
بود امیر نعمت الله نزد شیخ ابراهیم رفته شروع در مباحثه نموده او را بعضی امور
که مستلزم نقص حضرت شیخ بود ترغیب میکرد و انواع از او اقرار بخود [illegible]
و در باب صحت صلوة جمعه بدون حضور حضرت صاحب الزمان علیه السلام یا
نایب امام که جامع الشرایع و الشرایط فتوی باشد بخلاف رای حضرت شیخ عمل
نموده آنگاه با شیخ در مجلس علما این اراده مباحثه داشت و بعضی از علما و فقهای
زمان مثل مولانا حسین اردبیلی و قاضی مسافر تبریزی و جمعی دیگر که با حضرت خاتم
در مقام عناد بودند در میانه نهاده با خود متفق ساختند و امرائی مثل محمود
بیگ مهردار و ملک بیک خوئی و غیرهما از حامی خود ساخت اما آن اراده از
قوت بفعل نیامد و آن مجلس منعقد گشت و در این اثنا بعضی از حساد کتابی مشتمل بر انواع [illegible]

بهتان نسبت بحضرت شیخ در خانه آنحضرت که در زنا با بعضی میرزایان ارکان
که در جنب زاویه رفیعه نصریه دار السلطنه تبریز در میدان صاحب آباد واقعست
بخط مجهول انداخته بودند این مضمون بمسامع پادشاه جهانیان رسید در صدد تفحص
کاتب و امر جدید موفور بظهور آوردند تا آخر الامر ظاهر شد که باغوا و افساد جمعی بعضی
بوده و این باعث آن شد که از دیوان اعلی بر او گماشتند که او را روانه عراق عرب
گردانند و حکمی دیگر بحکام آنجا نوشتند که من بعد نگذارند میانه وی و شیخ ابراهیم
قطیفی و دیگر اعادی حضرت شیخ مخالطت و مجامعت بظهور رسد تا این عطاء نظیر
مبین و تیره در سلک تحریر در آورده شد که چون همگی همت عالی نهمت همایون معروف
انتظام امور عالم و عالمیانست و مخفی نیست که تمدن و تعیش که مدار علیه برانست
دفع اهل فساد و ارباب غضب که ان الله لا یحب المفسدین از ناصیه احوال ایشان ظاهر
و از عنوان اعمال ایشان فحوای یسعون فی الارض فسادا باهر است مصدر
و چون اکثر آثار افسادات و تدویرات و شرارت القای فتن و اکاذیب در
امور دینی و دنیوی از میر نعمت الله الحلی بظهور رسیده و بر طبق عاقل ظاهر
ما آثار ضلال و اغوای او در میانه عوام جلوه گر گردید سبب اشتعال و التهاب
نوایر عتاب و خطاب شاهی شد و نایره شهنشاهی را در تب شرارة علیه عظیم
باوجوه و طعن در ان ملاحظة للفتنة المثیرة از اسباب عظیمه که نشئه مضمون اخرجوا
الی الحبس را منظور نظر اعتبار داشته مقرر فرمودیم که مشار الیه را از ین ملک
اخراج نموده بمدینه حله فرستاده شود و حکام و داروغگان عراق عرب نگذارند که
مشار الیه را نگذارند که دیگر متوجه انصوب شود و او را از اختلاط با ارباب دیوان

وجمعی

وجمعی که توهم فساد در باره ایشان باشد منع نمایند و در امور شرعیه و عرفیه دخل
ندهند و چون بوضوح رسید که ملاقات او با شیخ ابراهیم قطیفی موجب شرارت
و فساد است در امور دینی و دنیوی ایشان را از ائتلاف و اختلاط منع کنند
شیخ ابراهیم حسب المسطور مقرر دانسته از مخالفت حکم جهانمطاع احتراز
لازم دانند و اگر خلاف این بظهور رسد وکلاء خاتم المجتهدین وارث علوم
سید المرسلین قدوة اهل الاسلام نایب الامام علیه السلام زید جلاله و افضاله
علیا حسب العالیا ایشان را بابلغ وجوه تادیب و منع نمایند چنانچه موجب عبرت
دیگران گردد و حکام و داروغگان عراق عرب در این باب مزید تقید و اهتمام
جمیله بتقدیم رسانند و نوعی کنند که آثار شکر ظاهر شود و خلاف کنند و ساعی
در ابطال این امور مردود دان آن ممالک پناه و هستان عرش شهادة در عهده
و از جمله اموری که محمل بر کرامات حضرت شیخ توان نمود آنست که محمود بیک مهردار
که از الد خصام و اشد اعداء آنحضرت بود روزی در میدان صاحب آباد
در خدمت شاه عالمیان چوگان می باخت و کلمون بنخوت و غرور در آن وقت
و جمع بهر طرف می تاخت و آن روز جمعه بود و قریب بعصر حضرت خاتم المجتهدین
در دفع شر فتنه و فساد در دعای سیفی و دعای استعطاف مظلوم از ظالم
که منسوب بامام الهمام ابی عبد الله الحسین علیه السلام است مشغول بودند و دعا
دوم را باتمام رسانیده بودند و کلمات قرب اجله واتم و لدیه دانست در زمان
که محمود بیک در تماشای چوگان باری از اسب افتاده سرش چون گوی ملال
جنازان گشت و بر خاک مذلت یکسان شد و هم درین سال سالک

و ناظم مناظم نکته پردازی مولانا لسانی در تبریز بجوار رحمت ایزدی پیوست ... انکه
چون ابراهیم پادشاه میرزا آمد مولانا لسانی فرار نموده مختفی بود و یاران بدو گفتند
تاج را می باید انداخت که مصرعی بنا بی ملا گفت که اگر سرم را با تاج بر صد ار...
که تاج از سر نمی اندازم آنگاه مناجات بدرگاه قاضی الحاجات کرده گفت بار خدایا
پیش از آنکه تاج بردارند جانم را بستان که من تاب این ندارم که علامتی دیگر
نهم و در همان چند روز وفات نمود و در سرخاب مدفون گشت دیوان غزلیاتش
قریب ده هزار بیت است شعر بسیار از قصاید و ترجیع و ترکیب و مسدس و رباعی
از شعرا مجلس بیان حال در وادی عاشقی و دلسوختگی شعر گفته شمه از احوال ...
... [illegible] ... عراق و آذربایجان سام میرزا در دار
السلطنه هرات بر مسند عدالت و ایالت متمکن شد اغزیوار خان ... همت بر ...
احوال سپاه و رعیت مصروف داشته در تعظیم سادات و قضات و علما
خصوصا در رعایت وسایط الناس ... اهتمام کرده رایت ...
برافراشت اما چون اراده مالک الملک ... تعلق ... بر نقض
ایالت شاهزاده عالیمقدار و حکومت اغزیوار ... تعلق گرفته بود مدت ... شاه
کسری در ان بلده فاخره وارامی نمود ... قضا بساط اقبال ایشان را در نوردید
صرصر قدر اساس استقلال ایشان را منهدم گردانید ... حسین خان ...
بدار السلطنه مذکور رسید توهم آنکه ... حسین خان رسید ... با ایشان
رسید و دختر حسین خان در حباله نکاح میرزا بود و حسین خان و اغزیوار خان از
طایفه بوده اند و اغزیوار خان تربیت یافته حسین خان بود و در اثنای ...

باشستان قرای شاملو که این همه ناخوشیها متفرع بر خباثت ذات وی بود
از ماوراء النهر گریخته ببلده هرات نزد میرزا و اغزیوار آمده وایشان را اضلال
کرده در مخالفت نسبت بولی نعمت مبالغه تمام کرد و ایشان هم از ربقه تبعیت
و اطاعت شاه جمجاه بیرون آورده بر مرکب استقلال و ضلال سوار شدند
و سالک سبیل علیل کفران نعمت از مراحل سلامت در گذشتند و از
اموری که دران اوقات عموم یافت آن بود که قزلباش و ملازمان سام
و خان جهالت انتما که در محلات هرات نزول نموده بودند بر هر کس ...
خود که اندک ... و جهالی گمان می بردند ... خبر ...
وی رخصت گرفته ... مظلوم ... حیات ...
نموده در طلب ... ذالقصه ... هر دو ...
محمد و دران اوان ... رسید که قلم را استعداد تحریر ...
قوت تقریر ان و بعد خراب البصره و انتهای ... شاهزاده عالیمقدار
باستصواب اغزیوار از زمره ترکمان ... پادشاهان سلوک نامطلوب ...
سلطان ... و محمود بیک ... را از ولایت هرات شهر ... در
پانزدهم ماه شعبان سنه مذکور بصوب مقصد خود ... سام
میرزا و اغزیوار خان از ... بالان ... ولایت فراه و قندهار ...
که ... حیات ... مرحله ... کرده بود و بسبب ... اختلال
در جوهر عقلش ... یافته در باغ شهر بر مسند حکومت نشست و محمود بیک ...
نیز در منازل مناسب ... یافته ... ان ترکمان ... رفته ...

وحرج انقلاب پذیر درگذشت رعایای بلده و بلوکات که این حکام ابرار
در دیار خویش دیده رفته از طوق جبر بری از تکالیف دیوانی دور داشته و رفقا
دلخواه با ایشان عمل می نموده ایشان نیز بنابر نمارت حیلی و فتک بسیار کشاکش
این عمل را عطیه کلی دانسته طلب زیادتی نمی نمودند در خلال این احوال خبر فتن
سام میرزا و اغربوار در دار السلطنه هراه و ضعف خلیفه سلطان و زلولی
ان دوی دیگر از سرداران به این طرف و ولایت رفته بهرام اغلان
ازبک که بحکم والی قبة الاسلام بلخ وکشتن قرا سلطان بن جانی بیک سلطان
حاکم ولایت گرجستان بود لشکری جمع آورده از بلی تاخت و تاراج ولایت
هراه رود که در پانزده فرسخی هراه واقعست در حرکت آمد چون بمقصود رسید احوال
بسیار بدست آورد و از انجا درگذشت و لقریه توبیان که از قریه بلوکات هراه است
و از نفس بلده تا انجا پنج فرسخ شرعی مسافت بهت آمده بتاخت مشغول شد این حجم
که بحکام مسطوره رسید سرداران بی تدبیر به بساط مشورت نشسته زمره ای از
شهر بطلب داشتند و چون مجلس جانفی انعقاد یافت و محمود بیک طایفه از
سرداران قزلباشیه مصلحت دران دیدند که در حراست شهر کوشیده از
درون بلده بیرون نروند و هم درین سال صوفیان خلیفه روملو در خبوشان
مهر دوش علی مغول که بتاخت آمده بود جنگ کرده صد و پنجاه کس را بقتل آورد
و از انجا بر سر سام میرزا که در قلعه کلات بود شبخون آورده جمعی کثیر را
بقتل آورده در حال مراجعت و دلیت افراز غلامان وی را که ازو گریخته بودند
هلاک شدند و دوش علی مغول ضعف خلیفه را معلوم کرده با هزار و پانصد سوار

آمد صوفیان خلیفه با پانصد سوار و دویست پیاده با ایشان جنگ کرده آمد و جمعی کثیر را
او را بقتل رسانید ظفر یافتن خسرو غازی بر سر مرتضی بوده و قوزی
جمعه نهم رمضان سنه احدی و اربعین و تسعمایه درین سال خوندگار از بغداد
بیرون آمده از راه التون کبری متوجه مملکت آذربایجان شد شاه جهانپناه که در
قلعه وان بود از استماع این خبر بنابر رعایت حزم از انجا کوچ کرده متوجه تبریز
در انجا ملک بیک خوئی که نقد اهل نفاق بود بقتل رسید سابقا مذکور شد که
تکلو فرار نموده بجانب روم رفت شاه جهانپناه میدانستند که او مردی شیطان صفت
مکار است البته ترغیب آمدن خوندگار را به آذربایجان یا عراق خواهد نمود و چون
این بیت را مناسب حال وی بر زبان داشتند ۰ بد و نحسی کرکسی و غداری ۰
چرخ را داده از بخیل بازی ۰ غازیخان ببغداد رسید ابراهیم پاشا را بآمدن ترغیب
و تحریص نموده خاطرنشان کرد که سام میرزا یاغی شده شما در ممالک خار رسیده
که خوندگار ملک شاه اسمعیل را به سام میرزا داد و او را پسر خواند من او را پیش
خوندکار می آورم شما بعراق روید خوندکار با وجود آنکه بغداد را گرفته بود و بار
مخفر و لایات طمع کرده می آمد شاه جهانپناه در تبریز بود که این خبر رسید که خوندکار
بدکار آمد این ابیات بر زبان الهام بیان جاری شد بیت شنیدم که در
روز کار قدیم ۰۰ شدی سنگ در دست ابدال سیم ۰۰ مپندار کین قول
اندک نیست ۰ چو قانع شدی سیم و سنگ یکیست ۰ گدا را کند یکدرم سیم سیر
فریدون بملک عجم نیم سیر ۰ بالآخره سید عبدالله لالا از جانب ... و سر
شاه سوار رکردار جانب ... سلطان رسالت نزد ابراهیم پاشا فرستادند

کشاید و در میانه صلحی واقع شود ابراهیم پاشا مردی زیرکی بود محالی گذاشت دست میگزید که خوندکار
هم هرچه میگویم هم مسلم خوندکار در دست منست اگر میخواهم میجنبانم و اگر نخواهم نمیجنبانم
و در خدمت شاه میگفت که من چه کاره ام من مردی غلام عاجز فقیرم از دست من هیچ
کاری نیاید امر امر خوندکار است ابراهیم پاشا گفتگوی تهدیدآمیز نوشته فرستاده بود
و در اوجان شاه عالمیان رسید از اوجان کوچ کرده متوجه سلطانیه شدند و خوندکار
در درجزین آمده بود از سلطانیه میرزا امیر سلطان و حراج سلطان استاجلو قزل
بجانب معسکر خوندکار فرستاده ایشان در قریه ... درجزین باردوی خوندکار
رسیده بودند و میان با ایشان تاخته امرا با آن جماعت محاربه کرده بسیاری از رومیان
از پای در آورده سرهای ایشان را بدرگاه گیتی پناه آوردند و از مردی که برده
بود غازیان تعاقب کرده خواندکار چون آگاه شد که فوجی از سپاه قزلباش
انتقام دست بردی کرده بر خاطر او گران آمد امرای لشکر خود را توبیخ نمود که
دولت لغزار قزلباش را جواب نتوانستید داد پس چگونه پادشاه ایشان را
جواب خواهیم داد از درجزین عبور کرده و رایت ... نصب ...
بر افراخت چون شاه دین پناه شنید که رومیان از درجزین عنان عزیمت
خود منعطف گردانیده لوای توجه از عقب ایشان مرتفع ساخته میرزا ... نام
بهرام میرزا و تخته سلطان و امیر سلطان و شاه علی خلیفه مهردار و محمد ...
سفرچی و الله قلی بیک موصلو و بسیاری از قورچیان و یساولان از عقب ابراهیم
پاشا فرستاد تا دست بردی نمایند و خود بعضی همایون عنان یکران ظفر قرین
را منعطف گردانید در آن زمان جمعی از رومیان از قبل سلطان سلیمان در آن

قلعه بوده چون از توجه جنود ظفر ورود خبردار گردیدند قلعه را گذاشته فرار نمودند
در بیستم شهر ربیع الاول سنه مذکوره پادشاه جهان در حین ورود فرموده قلعه را
متصرف شدند چون خوندکار قبل از آنکه شاه ظفر پناه قلعه را متصرف نماید ...
غازیان قلعه را متسخر نماید محمد پاشا امیرالامرای دیاربکر بود با فوجی از امرا مثل
اولامه تکلو و رستم بیگ و دولو بیرادانه و احمد بیگ و مصطفی بیگ و بدر بیگ کرد
و ادریس پاشا و ملک سلیمان حاکم ... و بی سلطان را با ده هزار سوار و دو هزار
ینگچری بمدد ساکنان قلعه وان فرستاده و آن یکه ... بمدد و سلطان نرسیده
بودند که بعضی از قورچیان ترکمان در عصر روز چهارشنبه بیست و چهارم ربیع الاول
سنه مذکوره بجهت خبرگیری بجانب سلطان رفته بودند هنگام غروب بایشان
رسیده چند نفر را قتل آوردند و سه کس را گرفته بدرگاه گیتی پناه آوردند و در
آمدن آن جماعت معلوم گشت شاه ستاره سپاه همان لحظه بر اسب دیگر سوار شدند
بالشکر ظفر جنود بر سر ایشان در حرکت آمد چون موکب شاه جمجاه بحدود و سلطان
رسید معلوم رومیان شد که + هر روز همچنین علامت رسید + هانا اگر
قیامت رسید + بعد از ملاقی قراولان آن یکه گشتگان چاره کار در فرار دیده
بیرون که پای گشته رایات نصرت آیات شاهی نیامده تا منتهای ... عنوان ...
از آن راه منعطف گردیده در بالای کوه باشکوه رسیده در آن وقت سه هزار و
چهار هزار سوار در ملازمت شاه دادار شود نه برای که سایر سپاه در راه خواب ...
بازده بود هر چند امرا به محمد پاشا گفت که پاشا ظل الله را ناگزیر کرد تا ...
و لشکر ما تاب مقاومت و صدمت آن ... ندارد محمد پاشا قبول نکرد و از خوف ...

نصرت مآثر بخجر باز ادر من صف باز داشته و لسال نه در مقام جدال در آمد و در آن اثنا
بوداق بیک و کچل ذو الفقار زهمی توفیق پرور دگار از میان قوم نابکار دوار
کرده بر بساط بوس سرافراز شده نجات یافت چون سپاهی ایشان معلوم لشکر ظفر مآثر
گشت غازیان ذو القدر با جمعی دیگر مثل یعقوب سلطان قاجار بایستی و ورامی
باتفاق کنک قران و حسن بیک یوزباشی با چهار پنج هزار سوار از لشکر امرا که حسب الامر
اعلی بیاحت الکای سید محمد رفته بودند قبل از موکب نصرت اثر به دفع آن قوم
شده بودند بی فکر و اندیشه اصلا بحال ایشان ملاحظه نموده خود را بر ویسان زده
در صدمه اول بیاری حضرت باری در یک طرفة العین چهار صد نفر از آن قوم که منظور
بقتل آورده سرهای ایشان را از بدن جدا کرده در پای کیت خورشید احتشام شاه جهانبان
انداختند و جمعی دیگر را دستگیر نموده مثل اولو جبر وانیه و قور چی باشی کوه کار و کچی
حلبی یا نظر اشرف در آوردند و عساکر منصوره بقیة السیف آن گروه را تا حد و دلیس
تعاقب کرده تمامی احمال و اثقال ایشان بدست غازیان آمد چون قبل از این با پنجاه
بهرام میرزا از خوی با امیر سلطان و سایر امرا از عقب خیمه کار و فرستاده بود
ایشان بار دیگر تعاقب نموده چون بقلعه ارجیش رسیدند در حوالی قلعه کو متحصنان
حصار با جمعی نصرت شعار مقابله کرده غازیان ظفر و جامی قریب سی نفر از ایشان
بقتل آوردند و بقیة السیف خود را بقلعه انداختند و کس نزد خیمه کار فرستاده ... تطلب نمود
کرده خوند کار عثمان پاشا و در علی و حاجی پاشا و یحیی بیک امیر سنجاق را با جمعی به مدد
ایشان فرستاده بداق خان قاجار با جمعی از دلاوران جرار بان سپاه نیسان
مقابله نموده به نیروی دولت قاهره بر ایشان غالب آمده عثمان پاشا را

بنجه

با یک صد نفر بقتل آورده حاجی پاشا و یحیی بیک اشرف بهلاک گردید عثمان
پاشا با سایر کشتگان در چنین زمان باردوی همایون آوردند چون خبر قتل عثمان
پاشا بخوندکار رسید خلاصه لشکر خود را همراه ابراهیم پاشا ساخته بمحافظت متوطنان
قلعه فرستاد و ابراهیم پاشا بعضی از مردمان کار آمدنی خود را منتظا می کرد که بجنگ بهرام
میرزا ارسال نمود و غازیان ایشان را شکست چند نفر از جاوشان و متعینان از لشکر
نزد بهرام میرزا آوردند چون ابراهیم پاشا از وقوع این حال اطلاع یافت مردمان
قلعه را بیرون کرده بسرعت تمام روانه مقام کردید و بلطف حضرت رب العزة
وان در چنین فتح شد جواد بکو شدت کار بیش ز تا مید حق دان از سعی خود
و ایالت آن دیار و کوتوالی قلعه ارجیش با حمد سلطان صوفی اغلی تعلق گرفت

در محاربه خلیفه سلطان شاملو و جماعت اسمعیلیان با بیرام اغلن و کشته شدن امیر سلطان ابراهیم امینی

سابقا مذکور شد که بیرام اغلن چون بتوبیان رسید رای خلیفه سلطان و محمود بیک بر آن
قرار گرفت که در حوالی شهر کوشیده از درون حصار بیرون نروند اما مرحوم
امیر سلطان ابراهیم الامینی که از اکابر زمان بفرط ادراک و تیزی زبان و کلام ممتاز
بود این رای را رد کرده خلیفه سلطان را به بیرون رفتن و جنگ کردن ترغیب نمود خلیفه
مذکور بار شاد امیر سلطان ابراهیم و از اعیان شاه محمد جامه باف و شادی عیس سلاح
جنگ خود بسته در کمال خلیفه سلطان از پی مقابله با مخالفان روان شد هم از دی
قعده سال مسطور از شهر بیرون رفته و محمود بیک با اسعد و دی چند جهت اسلحه
در شهر گذاشته متوجه میدان قتال گشتند چون قریب بقریه اسفرار که از اعمال
ولایت هراة است و از شهر بلده تا آنجا ده فرسخ شرعی است رسیدند سپاهی

سپاه مخالف مدد ارکشت کسانی که خلیفه سلطان را در شهر به بیرون فرمودن و حرب کردن ترغیب
کرده بودند از گفته خویش پشیمان و نادم گشته خوف و هراس بنفس ایشان راه
یافت و بیرم اغلان اقا بمقدار یعیوب معرکه دار و کیر و در حرکت آورده عنان توجه
بجانب غازیان بی سرپاشت و هنگامه کارزار گرم گشته از طرفین بواعث فتنه بهم رسید
درهم آویختند اما چون لشکریان خلیفه سلطان اطراق داوند و متفرق بودند و مدد از
سرداری نحیب را از اقامت مجادله بتقاعد نموده بیرم اغلان بقشان خانه آمده
خلیفه سلطان با بسیاری از لشکری از ترک و تاجیک که عدد ایشان قریب به هفتصد
بود کشته گشت بیک باره چهار کس از جمیل سالم بیرون آمده از کسانی که بر خود
ظلم کرده بران معرکه روی گشته امیر سلطان ابراهیم امینی است که شمه از صفات
وی سابق ذکر یافت و این رباعی مرقوم مینگردد و از نتایج طبع اوست رباعی دردا
که تن بغم تو فرسوده مرا   هجر تو برآورد ز جان دود مرا   بنمود ز رسیدی بمن با تو
بسیار بسر رفتن بود مرا   این قطعه نیز از وی مشهور است   امینی مریز آب رو در خراسان
که زین خاک جز خار حرمان نروید   تمام جهان از جهان جا بر دد   کیا کرم از خراسان
نروید   قریش در کار زر کاست   و چون نقص واقعی چنین بغازیان الجربیت مانده
رسید محمود بیک که در شهر بود در حراست بلده و استحکام و باره تمامی سعی
بظهور رسانید و بیرام اغلان پس از شنیدن چنین فتحی سرهای معقولان را از جدا کرده دیگر بار
منزل بجانب ولایت غرجستان مراجعت نموده والفتح من الله الملک المعبود
ذکر تتمه احوال خراسان در زمن صوفیان دار السلطنه هراة هرویان و غازیان که این
شکست حسن انعام از یکان شروش مشاهده نمودند کس و صوفیان خلیفه که در مشهد مقدس

عرش منزلت رضیه رضویه علی مشرفها الصلوة والسلام والتحیه بحکم شاه عالم پناه بامر حکومت
متعین بود فرستاد و او را طلب کرده به دار السلطنه هراة که پای تخت بلاد خراسان
و حراست و محافظت آن از حفظ ولایات و منسوبات آن و استعداد و ادکاه
دامنش الحاکم بازامت بیک و محمود بیک میران صوفیان خلیفه رو و طوکر برین مقدمات و جهات
اطلاع یافت یکی از اولاد خود را با کوچ و متعلقان در ولایت مشهد مقدسه بسر کم
گذاشته با کثیری از غازیان متوجه هرات گشت در چهار دهم محرم سنه مسطوره نظام شهر
هرات آمده محمود بیک و امت بیک و سایر غازیان و کلان تران او را استقبال نموده
در باغ شهر که دار الاماره است فرود آوردند و پس از چند روز دیگر که مشار الیه از رسوم
مهمانی و ملاقات اعالی و ادانی باز پرداخت دست ظلم و ستم بسکان مملکت و بلوکات
دراز کرده لوای اختلاف و گزاف برافراخت و نویسندگان بسیار و عملداران
بدنفس خود را بامور دیوانی دخل داده تحصیلات کلی دادنی را برنجانیده و در تحصیل مال
و اخذ منال از یافتهای غریب کرده عزیزان را بر خاک مذلت نشاندند از جمله آنکه از خوشه
گندم دانه اش را بیرون کرده میشمرد و حکمت که از دانه یک خوشه گندم مشتمل بر سه چهار
خوشه گندم حاصل می‌شود و از هزار خوشه این مقدار دانه گشته هم و از این عدد معین
این مقدار مال دیوان می‌شود بدین تقدیر از اموال دیوان نزد مزارعان بسیار باقیست
این بواقی را برایشان حواله می‌نمود و دیگر آنکه هر کسی که در امری از امور شرعی دخلی داشت
و کلان مال و جهاتی میبرد او را طلب داشت میگفت که دوش من در مجلسی یکی از ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین بودم امام علیه السلام مرا گفت که از علائی که بجهات شرعی تسلط
گرفته بر غازیان قسمت نمای من در برابر عرض کردم که یا امام این دو مثت نقصان

اورا میخواست التماس انکه اورا از دادن این مبلغ و مرا از تحصیل این وجه معاف دارد
هرچند در بذل این التماس مبالغه نمود فایده نداد و در القای این مقدمات آنچه بود
حاف صفحات اشک از دیده فشانده بر وجهی سخن میکرد که بعضی از حضار مجلس
انفعالات را در وجه بی فروغ را راست گواهی میکرد و بدانکاه امر دفتر بکنجا درا
مبلغی کلی یکی از ترکمان ظالم می سپردند و اورا ایذای مهلک داده انوجه را از وی حاصل
می نمود و بخت دا آن دیوانه خود نیستند بر توجه که مذکور شد در دار السلطنه هرات سلوک نمود
بنای جمعیت اهالی را بقصر تعدی ویران کرده ابواب ستم بر روی خلق خدا
بگشود کریم چاره ساز و رحیم بنده نواز خواست که صدق سخن حضرت خاتم صلی الله
علیه حیث قال الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم بر همگنان ظاهر شود بنابرین چند
که برین وقایع شنیع اطلاع یافته موفق شد با انکه با سپاه بسیار از آب آمویه
گذشته در ظاهر مشهد مقدس عزم تسخیر آن بلد نموده فرزندان و متعلقان وی در
دیوار بست ولایت مذکور تحصن جسته بار کرده عبید خان بمحاصره ایشان مشغول شد
این خبر که بآن دیوانه ابتر رسید و رخنه اسباب عالمیه مقابله کرده بسیار جمع
سپاه و اسباب راه از دار السلطنه هراه بعزم رزم با عبید خان بصوب مشهد مقدسه
متوجه که در خبث آمده جعفر چلبی که وکیل و معتمد او بود و بجرات همراه باز شده سپر دفتر
جهل و نادانی و نور الدین احمد اصفهانی که در ایام ایالت بهرام میرزا وکالت غازی
خان کاتب دفترخانه بود و بسبب کثرت شرارت نفس و قلت رحم در دلش جا کرده
اورا از پیر و صاحب اختیار ساخت و در شهر گذاشته مقرر کرد که مبلغ سه چهار هزار
تومان تا آمدن من از مردم گرفته محزون نگاهی دار و اگر در تحصیل این مبلغ مسا بلغها

بنی

بیقین که بغضب من گرفتار خواهی شد نور الدین که این سخن از آن باعث شنید
بزبان حال ادا نمود ع سالها شد که خدا میخواستم روزی چنین ع انکاه ظالم
گمراه ظلم ستم کشیده هر کس از مردم سکنه بلده و کلوکات از رعایا و غربا هم که
جهاتی و اسبابی که ان می برد مبلغی بنام وی رقم کرده ترکان را بتحصیل آن مبلغ
مساحت و مردم متمول را از وفور انقیاد محتاج کرده حبه ای از ازاد در عقد وجوهر
می انداخت از بعضی مردم صحیح القول استماع افتاده که شخصی از مصاحبان وی
بوی گفت از خدا نترس این چه ظلم است که از تو واقع میشود والحذر ای ناترس
در جوابش گفت که خدا را گذار که من از صوفیان خلیفه نیستم لعنه الله علیه و علی
سایر الظلمه و ایضا مسموع است که در شبی کیران پی سعادت که در روزن کسی خود
در گوشه با جمعی از علما اشرار بشراب خمر مشغول کرده در وقت مستی قرار صدا اوکه از
بوده زمان سال خورده که چرخ رشته مدار و قات سکند را چند چیزی می مدرک
زیرا که ایشان در ملک از این کار منتفع میشوند و از حضار مجلس بعضی این حکایت را
پسندیده و زمره سکوت ورزیدند لاجرم بر وزن کار رانی طعن فلک ستمکار زبان
گشوده گفت ای چرخ جفا کار از تو ای چرخ فلک که این همه نفس را قوی کرده
ارستم ادا قوی بار ضعیف ساختی انکاه در روئی که منقش صبیح جهت عیب
و بسیار کیان چاک کرده محنت و رسیخ از ستم زمانه موی سفید گشتا و سالک
این ظالم اخضر و سیاهی سخنه مهر انور از نقود و اجناس الحکم پاک شده و از تقرر
تیغ جبر اعظم گرفتار ان ظلمت زار و شناسی اتفاق افتاد و اخی در صباح دو مرتبه
شد مذکور و محرک تقدیر منتقم جبار و ساقی ماسید ملک فقار مظلومان و ایامی ستم

از جور و غیرت مست ساخته از ساکن انسان بیرون ورود و همه را افغان و خبر ان
فریاد کنان بر در حمامی که از لطافت تمام در ان با غلام مشغول می بود رسانید نور الدین
احمد که آواز فریاد مظلومان و دادخواهان شنید اعتنا نکرد و که جمعیت رعایا و فریاد ایشان
در عدم اصل یا مثل ایام سابق است بعضی از حاضران را گفت که از حمام بیرون رفته
بوعده و روغن ایشان را تسکین دهد امر و مصلحت که بر بام حمام بر آمده آغاز فحش نمود و در
دشنام و ضرب سنگ دیده و شنیده در حال نزد وی آمده گفت که جمعیت رعایا
امروز مثل ایام گذشته نیست غالبا فتنه عظیم برین ترتیب مترتب شود و انجا جمعی حاضر که این سخن
شنید امیر حسن ... و قاضی مرحوم امیر محمد بن امیر یوسف را که دران اوان بامر قضا
اشتغال داشت و دران ولایا و از اوقات گذشته بشیر ملاقات کرده بعرض صلاح تسلیم
بر صفحه ضمیر می نگاشت از حمام بیرون فرستاد که مردم را از اندیشه طغیان بگذارند ...
نظر بر جمعیت مظلومان هراسیده گشته و خوف عظیمی بر ایشان مستولی شده ...
و فی الحال نزد نور الدین ... بوده و او را از اجتماع اهل شهر آگاه کرده و از خود در اکرب
خویش رسانیده بر سبیل اسراع بمنزل خود مراجعت نمود آنگاه مردم یکباره نزد او ورود
بر بام حمام بر آمدند و وی که از آن با تمام در یکی از خانهای حمام پنهان شده بود
نجه کرده بود و پیر مردی او را لگد می نمود شکسته سقف آن خانه را بضرب لگد ... سرش
آمد چنانچه اعضا ایشان را مجروح ساخته اند ... بمنزل ... حاضر
کرده ... اعمال شنیع باز ... و التماس عفو نمود از خواص و عوام ...
عقوبت من قبل کنت من المفسدین * مسموع نشد بضرب سنگ مظلومان ...
و عذاب الیم کرده اند * کز بعد ... ستم کار * بدست ستم ... سنگسار

از سخن قاضی مفهوم است که گفت در حینی که من نزد نور الدین محمد احمد بیرون آمدم دو
مرد پیر نورانی در نظرم آمدند که من هرگز ایشان را در هرات و منسوبات ندیده بودم
و چون آغاز در خواست نور الدین از ایشان کردم هیران روی خمیر بر من آمد
بر آمده خواستند که مرا ... از مهابت ایشان لرزه بر اندام من افتاده
از ایشان در گذشتم همانا که ایشان بی شک و ریب از رجال الغیب بوده اند
استماع افتاد که خشتهای درون حمام که پیش از آن ساخت ... برکندند و بر سر
مظلومان میزدند و بر سر آن خشتها که گچ و آهک استحکام یافته بود و تدریج ...
انها ... نوعی گسسته بود که ... از او ساخت ... گل
کرده باشند چنان برکنده می شود ... از رعایای مظلوم معلوم شد که گفته
که دران وقت که دست بجانب هر خشتی که می بردم بخود ... می شد این سخن دلیل است
بر آنکه دست ولایت در ویرانی بنیان زنده کافی بخارج مسلمانی مظلومان ...
از فنیه بیاز ارشد هم وقت نماز ... دیدم ... سنگ بر سینه باز * ان سنگ
با واژه دراز * هر کس که ستم کند ستم بیند باز * چون صوفیان خلیفه از دار السلطنه
... و مقابله سپاه ... طرف مشهد مقدس علی توجه نمود و ولایت ...
نظر بر ... افتاد و فرمود که ... از آن گاه ... بر داشته ... اگر
چون عبید خان را در جنگ بگیرد و او را پوست کنده پوست او را پر کاه کرده آنگاه
کوچ بر کوچ بجانب منزل مراد شتافت چون بعضی از منسوبات ولایت مذکوره از
محاذی آن گذشته بطرف ... عبید خان که از نقل ...
در تامل شده خواست که با وی مقابل شود زیرا که او یکی از امرای درگاه شاه بود

با ولانق نمی نمود دیگر آنکه بوی رسیده بود که صوفیان قلعه را چون حارس است و نگاه
چون وی از وی یاد می خیزد و نقابت دلیر و بی باک نشده دار گیت و کیفیت سپاه مخالف
اندیشه می نماید و مع ذلک دو سه هزار قزلباش تیرانداز همراه دارد و عبید خان با امرای
مستشار خود و خویش در میان آورده بعضی از ایشان گفتند که چون مقابل شدند با صوفیان
مناسب نیست چه از رتبه پادشاهی است و او را مرتبه امارت حکم فرما که یکی از امرا بر سر
رفته با او محاربه نمائیم و آنکه برا معلوم شده که دلیر و بی باک است مع هذا کمی همراه دارد
هر گاه تو با یکی از امرای پادشاهی مقابل نشوی و از شجاعت و جلادت وی مرتبه تمامی
چه از ملک فتحی خود بیرون نهاده داعیه سلطنت و گرفتن مملکت ممالک وی می
عبید خان که امثال این سخنان از امرا و سرداران استماع نمود و عرق غیرتی که داشت
در حرکت آمده و بعزم رزم از ظاهر مشهد مقدسه منوره کوچ کرده بجانب معسکر صوفیان
نمود و در میتم شهر ربیع الاول سنه مسطور در قریه عبد الآباد که داخل ولایت نیشابور است
بوی رسیده جنگ عظیم بوقوع انجامید و بطریق العجب سپاه ازبکیه بلشکر صوفیان غالب آمده
بسیاری از ایشان را بقتل رسانیده صوفیان خود را با معدودی چند بقلعه مذکوره رسانیده
متحصن گشت و عبید خان با لشکری گران دور گرد حصار نشسته با امرای خود بامر محاصره قیام نمود
و چون قلعه مذکوره از متانت و ذخیره خالی بود بعد از انقضای چند روز ازبکان غالب آمده
بزور آورده قلعه را فتح نمودند و صوفیان خلیفه را زنده گرفته نزد عبید خان بردند
و خان در حال بقتل وی حکم کرده او را بقتل آوردند از مردمی که در آن معرکه حاضر بودند
استماع افتاد که در وقتی که صوفیان را نزد عبید خان بردند یکی از ازبکان او را لب تیغ
وی سر خود را بر پشت آن ازبک نهاده بود که روش می نمود و هر چند مردم عبید خان

از وی

از روی تعجب سعی نمود که سر خود را بر داشته روی وی را مشاهده نماید میسر نشد و همچنین
نزد عبید خان برده سر بالا کرد غرض این بود که خصمی بر وی عبید خان معتقد با آنکه از
سر وی را از تن جدا کردند گفتار در ذکر احوال سام میرزا و یاغی شدن وی و قتل کافر شدن
و جنگ نمودن از کامران میرزا چون سام میرزا و اغزیوارخان از دار السلطنه هرات کوچ
کرده بنواحی ولایت فراه رسیدند چند روز در حوالی ولایت مذکور نشسته قراد سلطان که
بحکم پادشاه زمان حاکم آن ولایت بود از روی اضطرار نزد میرزا و اغزیوار آمده
ایشان را تبعیت نمود و بعد از اطاعت مشار الیه دو وی میرزا ازآنجا کوچ کرده
بجانب قندهار در حرکت آمده و در اثنای این توجه امیر خواجه کلان که بفرمان میرزا
کامران ولد ظهیر الدین محمد بابر پادشاه در آن ولایت بمسند حکومت و سرافرازی متمکن بود
از توجه ایشان خبر یافته شهر بند قندهار را از تعمیر برج و باره و اسباب قلعه استحکام داد
و چون سپاه شاهزاده سام میرزا و سرداران قریب بلده مذکور رسیدند دیدند
که خواجه کلان در حراست شهر کوشش نموده بر دفع و منع راسخ و ثابت قدم است
لاجرم حوالی و حواشی بلده را معسکر خویش گردانیده طرح محاصره بر ساخت اوقات
انداخته و اغاره و یرانی منسوبات و ملحقات اخذ و کرده رایات خلاف و عصیان
برافراختند و امیر خواجه کلان کیفیت را عرضه داشت کرده مصحوب سریعی نزد کامران
میرزا که در آن اوقات در بلده لاهور که از مهمات بلاد هندوستان می بود ارسال نمود
و منتظر سپاه کامرانی می بود و در آن ایام محاصره سام میرزا و اغزیوار احیانا تا
دروازه آمده با قلعه داران محاربه میکردند و از طرفین جمعی مجروح و جمعی بر تیغ شده
مهمی از پیش نمی بردند و چون مدت مدید از محاصره امتداد یافت کسند سعی سام میرزا نیز ابر

برتصور دولت بر سر او مقصود در رسید و مراتب تیغ خونبار اغزوار بسبب غبار نقار
نسبت شاه کامکار مظهر سکه فتح و ظفر کردند خبر توجه کامران میرزا اشتایک شد چون محصور
حصار قندهار قوی دل شده چون عساکر کامرانی با لشکر حضرت کشورستانی شده جهان
منزل ولایت قندهار رسیدند شاهزاده سام میرزا و اغزوار خان از ظاهر شهر
ولایت مسطور برخواسته در سه کوچ پس نشستند و کامران میرزا با سپاه بسیار
قندهار نزول نمود با امیر خواجه کلان در فرو از سرداران در باب محاربه و عدم محاربه
مطارحه نمود امیر خواجه کلان که مقدم میران و سرداران بود در تدبیر امور ملک طلب
السبق از فارسان میدان طلب می‌ربود صلاح در مقاتله دید و امرا و سرداران در
ستیا با او درین رای اتفاق نمودند آنگاه کامران میرزا از ظاهر قندهار رخصت نموده
معسکر سام میرزا که موضعی بود از نفس بلده قندهار تا آنجا هفت هشت فرسخ مسافت بود
توجه فرمود و چون نزدیک مخالفان رسید ایشان نیز مستعد قتال شده مضمار حرب از
جاروب نفس ستوران و آب تیغ شجاعان صفا گشت و صوت نقاره و نفیر و آواز
سوران حاضران معرکه دار و گیر از سپهر بشنیدند درگذشت القصه بعد از تلاقی فئتین تیغ
خوان طرفین بمشیر بیکدیگر رسانیدند و آتش جنگ بالا گرفت و اغزوار خان با بسیاری از دلیران
بر امیر خواجه کلان که با تیغ برانغار سپاه نواب میرزایی بود تاخته ملازمان و تابعان
امیر خواجه کلان پشت بمعرکه کرده راه فرار پیش گرفتند و امیر خواجه کلان با بعضی از ملازمان
و اخفاد قدم استوار داشته بضرب شمشیر خاریان جلادت آیین از پشت زین بر روی
زمین افتاد و لیکن بواسطه استحکام جبه و زره چندان آزاری بدنش نرسید در آن وقت
فوجی از فارسان معارک میرزا دکان بسر وقت او در رسیدند و بعضی از ملازمانش رسیدند

اورا با جماعت مذکور سالما از معرکه بیرون بردند و همچنین سام میرزا با جوانان
و ملازمان خویش بر قراجه بیک که سرداری جوانغار تعلق بوی میداشت حمله آورد
امیر خواجه بمصلحت آنکه جلو او دیار است بود عنان از میدان حرب تافته
حی نمود چون شاهزاده سام میرزا با غازیان شدید الانتقام با بیرزما و افغانه
افغنه نزدیک بوی رسیدند قراجه بیک و مردمش تاخته و جلو ریخت که ده بر
سام میرزا و دلاوران جلادت انتما حمله نموده جمله را از پیش برداشتند در شوق اغزوار
از بی امدادی شاهزاده عالی نهاد بر قراجه بیک باتفاق تاخته در میان معرکه
اسب بسوراخی در رفت و آن بهادر خود سپند هر چند مهمیز بر اسب زد نتوانست
که دست خود را از آن سوراخ بیرون آورد و در آن حال یکی از ترکان مجهول بوی رسید
اورا از مرکب دولت جدا کردانیده از یراق و اسلحه عاری ساخت و بعد
سیاست از کامران میرزا رسانید چو دولت بخند سپهر بلند نباید مرد را
در کمند و تیغ بیدان عضب الجز و باجب حرارت جرات و شجاعتش به بیرون
دم شمشیر ارتفاع داد و سام میرزا چون دید که اغزوار سردار گرفتار شد تاب
السیف بجانب کرمسیر در حرکت آمد و دانست که این سرگردانی و شکست نتیجه مخالفت
نواب شاهی است بنا علی هذا سام میرزا و بیشان فراو بعضی دیگر از بدبختان
بوزی قراکه با غرور اضلال ایشان مرتکب خلاف شده بود چنانچه سبق ذکر یافت
بقتل آورده سرهای ایشان را با عرضه درگاه ارسال نمود مضمون آنکه
آنکه بعضی منافقان حال تباه مرا بمخالفت نواب شاه تحریص نموده ضمن مجال و کرفتار
وبال کردانیدند اکنون ایشان بجزای قبح افعال و سوء اعمال خود رسیده من بنده

انچه دیدیم چون نسبت صفای طویت آنحضرت با زلال اقبال نسبت رحمتی تحقیق
امتزاج یافته و نیز حضرت والعافین عن الناس والله یحب المحسنین بر ساحت ضمیر عفو پذیر ثبت
رفته و ده باج و سر بر تافته یقین که رقم عفو بر صحایف جرایم این بنده کشیده
فضایح گذشتگان لم یکن خواهند انگاشت شعر از من گنه آمد و من نادانم ز از تو کرم
آمد و توانائی * و پس از وصول این عرضه و نسبت بدرگاه پادشاه آفاق با روسای
اهل نفاق غیر از برادری نواب شاهی و کرم علی در حرکت آمده علیمسات
مذکور به قصور مبذول گردید اعلیحضرت شاه واجب التعظیم امیر عبد العظیم که از اعاظم
سپهر احترام آستانه مقدسه عرش منزلت رضیه رضویه علی راقدها السلام و التحیه
در سنه [illegible] شاهزاده افتاده در اطاعت [illegible] و مشار الیه بدستور سابق بر
مدارج الطاف و اعطاف شاهی رسید الحمد لله الکریم المجید و درین سال فتح اقبال
همایون در دار السلطنه تبریز واقع شد چون مکرر تمرد و عصیان الوند خان افشار
بر ضمیر خورشید نظیر پرتو انداخته بود بسخنه قهر سیاست او مامور گشته بقتل رسید
و الکا و قشون او را بمحمدی بیک ولد حسن سلطان [illegible] سپرده و افشار منصور بعنوان
فرمودند و در محل توجه رایات نصرت آیات از عراق چون سلطانیه معسکر
همایون شد عمران شاهی فتح جان الحسینی که وکیل السلطنه بود و بحکام تبریز رد
با استاجلو بان گیلان رفته بود و قریب بده سال در گیلان [illegible] ملکیت
مظفر سلطان امیره دباج والی انجا محبوس بوده بپایه سریر اعلی آمده مراحم خسروانه
اختصاص یافت و در ماه صفر سنه مذکوره بمنصب عالی وکالت دیوان اعلی
سرافراز شد سال دوازدهم از سلطنت شاه گردون حشمت [illegible]

درین سال فرخ فال رایات همایون در ییلاق [illegible] و سهند بعیش و کامرانی گذشته
از انجا توجه بدار السلطنه تبریز نمودند امیره دباج مشهور بسلطان مظفر حاکم رشت
سر از ربقه اطاعت و انقیاد با وجود حقوق و تفقدات خاقان صاحبقران
و شاه عالمیان بر تافته همیشه در مقام نفاق و نقض [illegible] بود و
با عبید خان ازبک طریق مصادقت [illegible] گرفته کتابات موحش ملایم درین
بوجای می نوشت تا آنکه در نوبت اول که سلطان سلیمان با دربایجان آمد مظفر سلطان
ولایت خود را گذاشته بدو رفت و همراهی او نمود و انجا رخصت یافته
بالکای خود مراجعت کرده در غیبت او امیر حاتم که ملازم وی بود [illegible]
یافته میان ایشان محاربه دست داده امیر حاتم بر او غالب آمد مظفر سلطان
فرار بکشتی نشسته [illegible] بر روی دریا سرگردان و حیران میگردید تا آخر [illegible]
در حوالی بادکوبه شروان در گرداب افتاد سلطان خلیل والی شروان که [illegible]
شاه عالم پناه سرافراز بود او را دستگیر کرده رعایت نمود [illegible]
دیگر باره عازم الکای خود شد با سعید [illegible] چون بحوالی طارم رسید [illegible]
شده او را به تبریز آوردند چون بحوالی تبریز رسید شاه جم جاه حکم فرمود تا شهر را آیین
بندند و اهل حرفه و اوساط الناس [illegible] و باش [illegible] مشغول شدند [illegible]
و کوچها و قیصریه را بانواع زخرف و البسه زینت داده قوالان و مسخرگان و مخنثان
به استقبال مشار الیه رفته نمودند [illegible]
شهر داخل کرده [illegible] مصاحب او آوردند و در قفس آهنین کرده [illegible]
بسیار بران تعبیه کرده از منار قیصریه [illegible] سوزانیدند [illegible]

بد اشعار بافته و شعرای زمان در هجو او صورتها و نقشها بسته بودند مظفر
سلطان میگفت که نسبت من با تخم بنی امیه میشود و چهار هزار سال است که
حکومت پشت در خانواده ماست نوعی تعابات متکبر و مغرور بخود بوده
بواسطه اتحالش مقرون بوبال گردید از بعضی ثقات استماع افتاده که در رشت گیلان
قصری عالی ساخته بود و سقف انخانه را بطلا گرفته بیت افتاب و ماه و ستاره
را دران بجواهر قیمتی مرصع کرده خود تنها بدان بالا میرفت و چهار صد بستر
روی رعنا از ترک و تاجیک و رشتی و کرجی همه طاسک پوش کمر مرصع بسته در
خدمت او می بودند و لله علیحده برای هر یک تعین نموده بود که هیچ از انها با دیگری
مخالطت ننمایند و ایضا از صحیح القولی مسموع گشت که وی در بغداد همراه
خوندکار سوار شده بود و در انروز خلعت و کمر و اسب و زین و عبایی که خاقان
صاحب قران علیین آشیان بدو داده بود پوشیده و سوار شده خوندکار
از وی استفسار انها نموده گفت مجموع انها دوازده هزار تومان می نمود که خاقان
صاحب قران یعنی شاه جلیل سلطان شاه اسمعیل بمن بخشیده و سلطان سلیمان از بی
کفران او که هرگاه سلطان صاحب قران در باره او ازین قسم احسان نموده باشد
با فرزندان او در مقام برابری باشد از وی منحرف شده و بدو التفاتی نفرموده
مراجعت و بالکای خود همان بود دیگر روز خوش ندید مصرع پا ز اندازه چو در
گذاری بجاه بلا سرکون * مجو رزم پیلان به نیروی مور * بلا بر سر خود میاور بزور
کبوتر که پهلو زند با عقاب * بقصد سر خویش دارد شتاب * و هم درین سال
سلطان خلیل بن شیخشاه پادشاه بن فرخ یسار بن امیر خلیل الله بن امیر شیخ ابراهیم

بن سلطان محمد کیقباد در روز نهم جمادی الاول سنه مذکوره رحلت نمود و
نسلی نماند مدت سلطنتش دوازده سال مملکتش بلاد شروان بعد از سلطنت او
شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخشاه که در صغر سن بود شروانیان ورا بسلطنت
بر داشتند و هم درین سال امیر غیاث جورانی که بمتانت رای و اصابت
تدبیر از سایر وزرا امتیاز داشت مغضوب شاه جمجاه شد منشاء آن بود
که بسامع عز و جلال رسید که وی با میر باسلیق بیک عیسی نام ساده جوی
اقدام اراده فسادی نموده او را بانواع عطایای موعود گردانیده بنابران
نایره غضب شاهی مشتعل گشته حسب الامر اعلی در روزی که مظفر سلطان رشتی
را در قفس کرده آتش زدند خواجه مشار الیه را در زیر قفس [illegible] و تخته ها کرده
سوختند یکی از شعرای زمان در تاریخ خواجه عنوان گفته * خواجه غیاث که
تغیر و مدام * لاف خردمندی و فکر دقیق * بد عملی کرد و ز منصب فتاد * گفتمش
ای باغم و محنت رفیق * از غم عشق تو که تاریخ چیست * گفت ز عشق بسیر
باسلیق

گفتار در گرفتن عبید خان هرات را از خضر چلبی روملو ملازم صوفیان

چون خاقان صاحب قران سابقا مذکور شد که در حین توجه صوفیان از
دار السلطنه بعزم رزم عبید الله ازدهم خضر چلبی که وکیل او بود بجهت حفظ بلده
هرات گذاشت مشار الیه با رعایای الغور مدارا و مواسا کرده بعضی از
تحملات [illegible] را در جز با خیر انداخت و در ترصد فسخ صوفیان خلیفه
[illegible] حکومت می پرداخت تا انکه خبر شکست خلیفه زاده جعفر چلبی
با میر حسن قاضی که دران اوقات منصب قضای هرات تعلق بوی میداشت

و استحکام بلده اهتمام کرده برج و باره و ممر دروازه را از تعمیر اسباب
حصانت و متانت محکم ساخته و مردم بلده و بلوکات را تکلیف آمدن
بدرون شهر کرده قلیلی انقیاد کرده کثیری لوای خلاف برافراختند با آنکه
اعیان و کلانتران قریه زیارتگاه چه مقدم قریه مذکوره خواجه احمد زیارتگاهی
و خواجه قاسم از صوفیان و اتباع او ایذای بسیار دیده تحمیلات کلی بر
مواخذ کرده بودند و توهم آن داشتند که اگر اطاعت حکم خضر چلبی کرده
بدرون شهر آیند باز بحوالات نامقدر مامور گردند لاجرم مسالک طریق
خلاف شده بسیاری از رعایا و مردم بلوکات هم برین طریق پیروی ایشان
نمودند از جمله تعدیات که صوفیان خلیفه نسبت با ایشان نمود آن بود که
بعد از مطالبات کلی و ایذای بدنی فرمود که در چهار سوی هرات داری
نصب کرده خواست که ایشان را باهیچ وجهی از آن دار بیاویزد و لیکن حسب حکم
جبار دانای نهان و آشکار قبل از آنکه این فعل شنیع از قوت بفعل آید او را
از دار دنیا بمنزل عقبی نقل فرمود سر در سر آنچه که در سر داری و در آن
اوان که خواجه احمد زیارتگاهی با خضر چلبی و سایر کلانتران صوفیان مخالف شده
براه داران و ملازمان ایشان از زیارتگاه بیرون کرده برادر بزرگ وی
خواجه مبارک که درون شهر روز گذرانیده خضر چلبی و امیر حسن قاضی بتهمت
نفاق میداشت و خود را بنوعی با ایشان مصاحب نمود که اعتماد میکردند که او دولتخواه
ایشانست و از قبایح افعال برادر محجوب و منفعل اما با اتفاق امیر محب مسکال
که در آن زمان بحکم شاه جهان کلانتری بلده هراه و بلوکات متعلق بوی بود

و خبر بخواجه احمد کس فرستاده اعلام نموده بودند که پیاده بسیار و مردم جرار
همه مسلح و با یراق جمع کرده هرگاه مصلحت دانی برافقت ایشان خود را بما
رسان تا خضر چلبی و امیر حسن قاضی را با اتباع و اشیاع از میان برداریم
و ... را طلب نموده در بلده نادره هراه در تحت سلطنت بنشانیم و مدت چند روز
این اندیشه در میان بوده بالاخره بنابر سخن معتبر واجب الاتباع حیث قال علیه السلام
کل سر جاوز الاثنین شاع این مقدمه بسمع بسیاری از کبیر و صغیر رسید
و امیر ... پسر ولد امیر سلطان الحسینی که در آن وقت از دولتخواهان سلسله ...
بود چهرات دو سه برج از شهر بند هراه بوی تعلق میداشت برین داعیه اطلاع یافته
نزد خضر چلبی رفت و کیفیت خیال مقرون بوبال عشر را بیابوی عرض کرد و خضر
چلبی فی الفور کس بطلب ارباب نفاق فرستاده خواجه مبارک قبل از رسیدن
کس خضر چلبی از قضای این دار عالم گذار آگاه شده فرار برقرار اختیار نموده بود
امیر محب مسکال بدست افتاده در میدان هراه بآسیب وجهی بقتل رسید و بقیه
اعیان هراه اگرچه با ایشان در این اندیشه اتفاق داشتند اما از آنجا که فقهای
دارست در قلعه اختیارالدین محبوس گشتند در یاغی شدن بلوکات هراه
و محاصره نمودن قزلباشان و فرستادن کس بطلب عبیدخان چون سابقاً مذکور شد
که اندیشه فساد و بعد ارباب نفاق در دارالسلطنه هراه ظاهر شده بعضی
بقتل حاکم گرفتار گشتند رعایای بلوکات هراه با ضلال در وساوس قریه را
برکات مشغول قتال شده صلاح جنگ بجنگ در آورده کس بمصوب ...
بلند خدمت عبیدخان فرستاده او را طلب نمود تا آنکه از جانب دارالسلطنه

فیروزاباد که در حد جنوب بلده هراه واقعست القصه مجموعها واغاز جنگ کردند
حضرت حلبی نیز یک دروازه برآمده سپاهیان را از محاربه دلالت نمود و نشان
ترجیح حرب و ضرب قدم استوار داشته بخت یلوکبایز را وارده در حال
بتیغ یکی از قزلباشیه رشته حیات وی منقطع گردید و مردم ملوکات که جهد
تیغ قزلباشان مشاهده کردند پشت داده بسوی مقر خود مراجعت کردند
و تا آمدن عبید خان گاهی زمره از روستاییان غصول و الوندان مجموع
قریب هر دروازه آمده آغاز جنگ می نمودند اما بضرب تیغ غازیان کشور
گیر طایفه زخمی زمره کشته و بقیة السیف خائب و خاسر رجعت می نمودند
تا آنکه در شنبه دهم ماه رمضان سنه مذکوره عبید خان بظاهر دار السلطنه هراه
آمده در باغ مراد نزول نمود و امرا و سرداران سپاه وی در محاذی در
وازهای شهر و بروج منزل اختیار کرده طرح محاصره بر زمین آن بلده
دستور مشایخ انداختند و حضرت حلبی نیز در استحکام شهر مبالغه کرده حراست
دروازه فیروزاباد را داود خلیفه مشعل ساخته امت بیک را در قراز دروازه
خوش نبی حفظ باز داشت و امیر حسن قاضی و امیر زین العابدین خطیب
که میر حسن و میر حسین و میر قا بوده اند با زمره از اعاظم دروازه عراق و برج
متعلقات آن دروازه است حارس و حافظ گردانید و دروازه ملک بیک قوجان
و متعلقات آن دو دروازه از بروج و جدران بعضی از غازیان تعیین سپر
خود با فوجی از دلیران بحر جادرسان با تسلیح گشت که از هر جانب که اهل خلاف
زور می آوردند از بی امداد بدان جانب توجه می نمود و در اوقات آن محاربه

رعایا و محصوران را از بسیاری از تکالیف دستوری معاف داشته هر زیر
دستان را از روی انصاف سلوک می نمود و امیر حسن قاضی که منصب
قضا و نسبت سیادت مقتضی اجتنابا او را بر اموری که از مقر آن الجمله
روزی رغبت سر سید و دلالت میکرد و آن مرد از غایت سلامت نفس
که داشت از قبول آن ابا کرده بر امیر حسن قاضی عرض و اعتراض می نمود
و در خلال این احوال امیر ابوطاهر ولد امیر سلطان ابراهیم الامینی که از
بزرگزادگان آن ملک بود و حراست او سه برج از بروج دروازه
خوش تعلق می داشت و میرزش در مسلک دولتخواهان شاه منتظم بود
نسبت با میر حسن قاضی منحرف المزاج شده حضرت حلبی جانب امیر حسن را تقویت
می نمود و امیر مشار الیه در مجلس حلبی و غیر مجلس وی بسر میر ابوطاهر
کرد و ابواب غیبت و شکایت در او می گشود و این تقاریر روز بروز
از جانب شاه جمجاه خبری که طرف ... بسبب رنجان و ... ظاهر نمود
بنابرین جهت آن دودمان سعادت در خفیه شخصی از معتمدان خود را نزد عبید
فرستاده عرضه داشت که اگر خون و مال و اتباع من بتعرض تمامی
خالی که مناسب من باشد بمن تفویض فرمایی از بروجی که حفظ آن متعلق من است
در شبی از شبها آینده مردم شمارا بشهر درآورم و فاسد مشار الیه را که
عبید خان رفته مقدمات مذکور را بوی عرض کرد سر ... موفور
عارض شده در اخفای این سر مبالغه نمود ناگاه امرای معتمد
در حضور ایشان عهدنامه جهت عدم تعرض عبید ... و متعلقان او دود

دران مرقوم بود که از مناصب عالی هر منصبی که مختار تو باشد مفوض بتو خواهد بود
و در بذل این ملتمسات مبالغه کرده و بتقبل التسلیم قاصد نمود و قاصد امیر
بمواعید انعام امیدوار کرده رخصت مراجعت ارزانی فرموده قاصد نزد
امیر ابوطاهر آمده عهدنامه مسطور را بنظر وی درآورد و مشار الیه بشهر صعود و قرار داد
در شب شنبه بیست و هفتم شهر صفر سنه مذکور در وقتی که ثلثی از شب گذشته بود و امر
فرمود که کنگرهای بروج را ویران کرده نردبان نهاده مردم عبیدخان را
برفراز بروج درآورد و چون از آن مکان بالا رو قریب صد نفر از فضیل ...
آمدند نفیر کشیده متوجه دروازه شدند غازیانی که بر پشت دروازه بحراست
مشغول شدند در حال از استیلای مخالفان آگاه شده بجانب ایشان روان
شدند چون نزدیک بایشان رسیدند جنگ واقع شده بحت ...
مقدم و سردار ایشان از پا درآمد آنگاه به چهار نفر دیگر از قزلباشان که جای
همین عرصه پیش آمده بقیه گریز پیش اختیار کردند و از آن مکان جسر و منقلان ...
بشهر درآمده با حفظ و تاراج و مال و جهات شهریان مشغول شدند ...
از وصول و دخول ایشان که واقف شده اند مقدار فرصت یافته که کوچ و متعلقان
خود را و قلیلی از غازیان از دروازه اختیار الدین که در درون شهر واقع است ...
آنگاه سپاه از یک سیار [illegible] شده از پی غارت محلات درآمدند و بتحریک ...
مردم بلوکات در خانه مردم شهریان از قزلباش و غیره از رعایا و سایر
رفته وجهات و اسباب ظاهری را متصرف می شدند و از پی اخذ نقود
وجهات و مدفونه صاحب خانه را [illegible] شکنجه کرده کمال ستم و تعدی بجا می آوردند

و از وفور خوف بارها ظلم ایشان آتش در بازار شهر [illegible] بسیاری از دو کانهای
منخرق و نابود گشت و کثیری از مرد و زن در آن شب بر فقیر (؟) ...
دود مظلومان تن فرسود از سپهر کبود در گذشت و چون سیاه شب از خسرو
تیغ انجم از نظر مردم غایب گردید قهرمان عرصه افلاک ساحت شب را
از ظلام ظلم شام پاک گردانیده فضای جهان را روشن گردانید عبیدخان
بدلالت بعضی از ناصحان بعید خرابة البصره [illegible] که از اعاظم امرای ...
با سه چهار ی از اعیان درون بلده و ... که از یکان را از تاراج و اخذ
باج نزد و وجهت اجرای این حکم اموال مسلمانان منع نمایند و ایشان ...
فرموده بدرون شهر رفته جار زدند که از آن یکان و بلوکاتیان ...
بخانه مردم شهری [illegible] تاراج و اخذ باج نزود و جهت اجرای این حکم
سه چهار از یک را گرفته گوش بینی سوراخ کرده گرد شهر گردانیدند ...
این ظالمان از ظلم [illegible] شدند و در خلال این احوال طایفه از ...
امیر حسن قاضی ولد مرحوم امیر محمد یوسف صدر را که نسبت سیادت ...
داشت بچنگ آورده و در چهار سوق هراة زنده در آتش انداختند ...
نبی سلطان مملکت نبوت قال صلی الله علیه وآله لا تعذبوا بعذاب الله ...
خود را از شفاعت حضرت نبوی محروم ساختند عبیدخان ولد امیر محمد ...
را که در صغر سن بود با والده اش که صبیه مرحوم میر محمد یوسف بود بخارا ...
چون عبیدخان با مراد طایفه از اهل خذلان و مردیان ...

استیلا یافته بلده هراة را تصرف نمود و از قزلباشان و تبرائیان در آن ولایت
هر که را یافتند بقتل رسانیدند و حکم کردند عازم فتح ارگ شهر که مشهور بقلعه اختیار
الدین است شدند خضر چلبی و امت بیک و بقیه از غازیان که در آن ایام
بقلعه گریخته بودند چون از این عزیمت آگاه شدند امان طلبیده طالب صلح
گشتند زیرا که حصار مذکور بقلت آب و ذخیره و عدم متانت موصوف بود
و عبید خان ایشان را امان داده صلح بر این نهج شد که خضر چلبی و امت بیک
و غازیانی که در قلعه با ایشان بودند قلعه را مع اموال و اسباب صوفیان
خلیفه تسلیم نموده مطلق العنان باشند بهر جانب که روند کسی مزاحم و متعرض
احوال ایشان نشود و عهدنامه در این باب نوشته از الغیم مهر کرده بقلعه
داران ارسال نمودند و در روزی که مقرر بود که خضر چلبی و امت بیک با اتباع و
اشیاع از قلعه بیرون آمده حصار را تسلیم نمایند و از خبث عبید نیم محمد رحیم که
تسمیه آن بخس رحیم است خود را با جمعی از اشرار بدرون حصار رسانیده
دست بغارت اموال و اخذ فرزندان و عیال مردم قلعه دراز کرده
عبید خان بدست درازی آن جاهل نادان مطلع گشته سوار شد و چون بدر
حصار رسید محمد رحیم از آمدن پدر خویش آگاه شده بر سبیل استعجال از قلعه
بیرون آمده در آن وقت عبید خان بوی رسید بزخم تیری که از ترکش
مجلس عدم روان گردانید و بعد از خرابی البصره خضر چلبی و امت بیک
ایشان را از شر خالی نموده با عیال و فرزندان برهنه و عریان از قلعه بیرون
آوردند و مدرسه پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا و شاهد روزی چند از

در مدرسه گاه و خانه از انجا بخارا روانه ساخت و چون عمای توجه لوای سایه ظل الهی
دار السلطنه هراة را بگذاشته متوجه بخارا گردیده بهانه خورد و بزرگ ایشان از
بقتل رسانیدند و از وعید کریمه ومن کفر فانما یکفر علی نفسه شدند و هم در این سال
مولانا اهلی شیرازی در شیراز فوت شد قبرش در جنب قبر مرحوم خواجه حافظ است
دیوان غزلیات و قصاید خوب دارد و این رباعی بر سنگ مزار وی مرقوم
شده رباعی دوش از غم عمر رفته در منزل خویش • در فکر فرو شدم دمی با دل
خویش • از حاصل عمر در کفم هیچ نبود • شرمنده شدم ز عمر بیحاصل خویش
این تاریخ نیز در سنگ قبر وی نوشته شده • در میان شعرا و فضلا • پیر با صدق و
صفا بود اهلی • رفت با همت علیا از عالم • بر وال علیا بود اهلی • سال فوتش ز خرد
جستم گفت • پادشاه شعرا بود اهلی • باقی حالات وی در مجمع الشعرا مفصل مسطور است
سال بیست و دوم از سلطنت خسرو اقلیم چهار بالش سنه اثنین و اربعین و تسعمایه در این
سال شاه جمجاه بزیارت خطه مقدسه منوره بلد الارشاد اردبیل توجه فرموده
بعد از ادای مراسم زیارت و استمداد همت در آخر تابستان در ییلاق اوجان
بسر بردند در این سال والی گیلان سلطان حسن بن کارکیا خان احمد بن سلطان
حسن بن کارکیا سلطان محمد بن ناصر کیا بن امیر سید بن مهدی کیا بمرض طاعون در گیلان
رحلت نمود امیر عباس که صاحب اختیار بود ولد وی خان احمد را که در آن
اوان یکساله بود بجای او بحکومت برداشت چون خبر فوت سلطان حسن
بمسامع عز و جلال رسید شاه ستاره سپاه حکومت آنجا را ببرادر خود بهرام
میرزا تفویض فرموده وی در قزوین قشلاق فرموده در بهار متوجه لاهیجان شد

واکثر الکاهای آنجا را بحیز تصرف در آورده دران اثنا خود کتابی طالبعلی که نزد کمال
اعتبار تمام داشت نواب میرزای سبحان مردم هر جایی وی را گرفته
باغازیان غار مخالفت کرده بهرام میرزا مغلوب شده از انجا ییلاق در
قزوین مراجعت فرموده وازانجا بقزوین آمده وهم درین سال نواب نقابت
منقبت میر معز الدین اصفهانی که منصب صدارت بوی متعلق بود معزول شد جای
او را بنواب میر اسد الله مرعشی که از سادات بلده طیبه شوشتر بود و بانواع
فضایل وکمالات آراسته بود تفویض شد و وزیری خواجه میرک بن شرف الدین
کرمانی که سالها بانشای دیوان اعلی سرافراز بود فوت شد وجای او محمد بیک [illegible]
زاده تبریزی کرسای [illegible] تفویض شد وهم درین سال در آخر روز شنبه ششم محرم
سنه مذکوره مولانا رکن الدین کازرانی حکیم که اعلم اطبا بود و پیوسته در امور ملکی دخل
میکرد و درین سال امیر معز الدین صدر اصفهانی در خاطر گذرانیده که حصول آن
موقوف بعرض اشرف بود حکیم اترا در خفیه بمسامع عزت وجلال رسانید که امیرزا
وصلتی بسلسله علیه دارد وشاهزاده سلطانم را میخواهد که در حباله نکاح او در آید
نایره غضب خاطر آفتاب ماثر از ان اراده تیره گشت میر معزول و حکیم مغضوب
و مواخذ گشته محروق شد مشانی دیگر آنکه میر شاه … شاه اظهار نموده که
بواسطه رومیه چند روزی بنابر مصلحت بیک … نموده بود شاه جنت مکان
ازین سخن بر آشفته گشته برین شد که در همان مجلس او را بقتل رساند باز بوسیله سادات
ترک آن اراده نموده اما دیگر بوی اختلاط نکرد و درین سال سادات استرآبادی
تقرب یافته بمدارج عزت واعتلا یافتند ذکر ورود مقدمات در فرار عبید خان …

ذکر … پادشاه … چون متواتر خبر استیلای عبید خان بر
خراسان بمسامع عزت وجلال پادشاه صاحب اقبال رسید نواب کامیاب …
نایره غضب را اشتعال داده فرمان قضا نفاذ جریان یافت که جمیع عساکر در
ظل رایات نصرت آیات بجانب خراسان در حرکت آیند صباح … پنجشنبه هفتم
شهر ربیع الثانی سنه مذکوره در ری نزول اجلال فرموده خانه کوچ وارد دار …
مبارک المؤمنین قم زادها الله شرفا که بواسطه روایات واحادیث که در باب
شرافت آن بلده طیبه واقع شده از سایر امصار وبلاد شرف تفوق وترجیح
دارد کما روی الشیخ … عن الصادق علیه السلام ان لله ملک الخالق …
…
انگاه شاه جمجاه با لشکرهای گران … دیار خیل ذو القدر شیراز …
کرمان وسایر سرداران متوجه خراسان گردید صدر الدین خان استاجلو وعلی سلطان
آقا اغلی وامیر سلطان روملو را برسم منقلای از پیش روان کرد عبید خان
سه چهار ماه تمکین یافته … دار السلطنه بر مسند حکومت تمکن یافته بعضی
ناحق قیام نموده بهوای تسخیر ولایت مشهد مقدسه منوره … را قد …
سلام … در سر … کرده … شیخ … روملو … را که از امرای معتبر وی بود
در هرات گذاشته بجانب مقام مراد در حرکت آمد و چون بولایت … رسید
شنید که عساکر نصرت ماثر … ازین … طریق … از …
بیرون آمده اند از استماع این خبر او را … عارض شده چند روز در
آن ولایت توقف نموده وکسان … بتحقیق این خبر باطراف ولایات فرستاد

منتظر می بودند تا آنکه روستا و کان وی آمده مرد مجهول را با کتابتی که زمین وی بود داد
و آن مکتوب یکی از اعیان توابع مشهد مقدسه به یکی از روستاهای سبزوار
همراه نوشته بود و مضمون آنکه درین ولا نواب شاه عالم افروز با خیل و سپاه تمام متوجه
ممالک خراسان درآمده از پی دفع طایفه ازبکیه کوچ بر کوچ متوجه دار السلطنه
هرات است عبیدخان که بر مضمون سطور اطلاع یافت حامل کتابت را به یکی
از ملازمان خود سپرده در ساعت به ولایت خود مراجعت کرد و همراهان
و در رصد خبر دیگر روز گذرانیده بالآخره در نیمه شب بیست و دوم شعبان سال مذکور
از ولایت مروشاهجان نزد مردم سونج محمد سلطان کسی آمده قراولان
را که قراولان ایشان در دره گرگ که از توابع آن ولایت است گرفته آورده و از
اسیر حقیقت حال تقریر کرده گفت که حضرت شاه با خیل و سپاه به ولایت خراسان
درآمده درین زودی متوجه هرات است ازبکان و همه تمامان آنچه که این
خبر شنیده در بازارهای شهر درآمده بکلی تمام در تهیه اسباب گریز مشغول شدند
و عبیدخان باحضار سلطانان و سرداران طوایف ازبکیه حکم کرده جمیع
بحضور وی آمدند چون جمعیت انعقاد یافت عبیدخان در تکلم آمده گفت
آنکه شما با سپاه خویش با من اتفاق کرده توقف نمایید تا لشکر عراق نزدیک آید
با ایشان درین نواحی محاربه نمائیم و ظاهر و آنست که این نوبت ما بر ایشان
غالب می آئیم زیرا که ایشان در طغیان زمستان و شدت برف و باران از خرود
بیرون آمده و یراق و مردم ایشان تلف شده و در کمیت و کیفیت سپاه و یراق از ایشان هم
زیاده ایم و درین مطلب مبالغه سلاطین و امرای جانبین متفق اللفظ والمعنی

بر وجه عرض نمودند که ما درین ممالک با والد شاه اسمعیل مقابله و مقاتله نمی نمائیم
زیرا که هر کرت با او درین ملا محاربه نمودیم او بر ما غالب شده جابجا ما هم
بهار خود مراجعت کردیم الا وقتی که ازین ممالک کوچ کرده بماوراءالنهر رفتیم
و گاه گاه او از آب آمویه عبور نموده به ممالک ما درآمدی با او محاربه نمائیم و عبیدخان
این مقدمات را رد کرده هرچند در توقف درین ملا و محاربات کوشید فایده
نداد و ایشان در صحبت جانی خان خود اصرار کرده زمرهٔ از سرداران ازبک با او
گفتند که اگر درین تدبیر با ما اتفاق می نمائی فبها و نعما و الا از آب
بجانب ماوراءالنهر میرویم عبیدخان دید که سخنان ایشان مجرد تخویف است
و اگر در رد سخنان ایشان زیاده مبالغه نماید برانچه میگویند عمل آورند
بالضروره در آخر روزی که اول ایام نقص دولت وی بود در مقدم شهر شعبان
سال مذکور بر مرکب تعب سوار شده گریان و نالان از درون دار السلطنه
به بار خویش توجه فرمود باز از عدیت خوردنی چون بحوم و سعدان
وصول لشکر قیامت اثر پادشاه سکندرنشان در عین شیب و سرمای زمستان
که آفتاب در برج جدی و دلو بود بحوالی مروشاهجان ارکان ثبات عبیدخان
تزلزل پذیرفته از خوف و هراس مقیاس که از خبر وصول جانی خان
کرده در ضمیر تشویش راه یافته بود از راه قبة الاسلام بلخ که بغرّه
متعارف ... و زمانه بانن ... که دیار کرامت شاه
رسید ° نوید فتح و بشارت ظهور ماه رسید ° مخلصان و دولتخواه و
نیکخواهان آگاه را مسرور گردانید غازیان و موالیان که اراده الذي عجل الجر

والحیوة انعامی ایشان تعلق گرفته بود و نغمات الذی عزّجهم من الظلمات الی
النور از تنگنای ظلام خفای عدم بفضای دلگشای ظهور رنها دند و درد
آشوب را بخنجر بعد بربسته ابواب عافیت بر روی اهالی و موالی
گشادند از سوانح امور که دران اوقات واوان بوقوع انجامید جانجه
سابقا میر عبد العظیم خادم بطلب شاهزاده سام میرزا بنواحی طبس رفته
بودند مثل شاهقلی خلیفه مهردار و امیر سلطان و ملوم انجا رفته و ویرا
از قلعه بیرون آورده بنوید محبت شاهانه امیدوار ساخته او را بدرگاه
فلک اشتباه آوردند و درین زمستان همواره یورش واقع شده و بعد از
سفر نسا و باورد و مرو مفتوح شد و حکومت انجا به بوداق خان قاجار
مفوض شد و هم درین سال محمد خان بن اویس خان برادر سلطان علی سلطان
که از اولاد جنگیز خان بودند بارشاد عقل و دلالت بخت عبودیت رسان
بدرگاه شاه دین پناه آمدند بعد از استسعاد بشرف مجالس جلد این حکومت الکای
نسا و باورد و توابع و لواحق باو عنایت کرده روانه آن دیار گردید و هم درین
سال در دار المؤمنین قم اسمعیل میرزا در شب جمعه دهم ماه ذی حجه متولد شد
منهیان این خبر را در خراسان بمسامع پادشاه عالمیان رسانیدند پس از ان
شاه جمجاه بجانب هراه در حرکت آمده در ساقلمان نزول اجلال فرمودند
روز دیگر با حشمت و حشمتی که دیده گردون در هیچ دوران بخت امانت
ندیده بود از راه خیابان بشهر در آمده بر سریر سلطنت خراسان متمکن گردید
جولان قلم معجز شیم در ذکر تفویض سلطنت دار السلطنه هراه بشاهزاده

تحریر صفات ابوالمنصور سلطان محمد میرزا و کلانتری شجاع الدوله محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو
سابقا مذکور شد که محمد خان بنابر استیلا و هجوم لشکر روم حسب الحکم شاه عالمیان
پناه بغداد را گذاشته بدرگاه حاضر شد شاه جم جاه بعد از حضرت شاه ظفر پناه او را
بمدارج عزت جا داده که در خلال این احوال خبر رسیده بود که شاهزاده
سام میرزا که با مطاع شاه مظفر لوا حاکم هراه بود با قوای اغرلوار خان
رایت مخالفت برافراشته دار السلطنه را گذاشته بجانب ولایت قندهار
توجه فرمود بعد از صحت این خبر پادشاه دانش پرور حکم فرمود که منشیان سدره
نشان نشان نوشتند که ایالت مملکت هراه و مضافات تعلق بشاهزاده عالم
آرا سلطان محمد میرزا داشته باشد و خان مشار الیه لله و رتق و فتق مهمات او
از کلی و جزوی بوده امرا و وزرا و آقایان و اعیان و سایر ملازمان از
حکم و فرموده وی تجاوز ننمایند پس از تتمیم این احکام خان عالیمقام در رکاب دولت
شاهزاده با احترام عازم هراه شد جعفر سلطان را که از اقربای وی بود
بصوب قندهار ارسال نمود و در اثنای قطع مراحل و طی منازل مسموع جعفر
سلطان شد که عبید خان بلده هراه را گرفته در غایت استقلال بر مسند حکومت
متمکن است بالضروره جعفر سلطان در بعضی از ولایات خراسان توقف کرده
کیفیت حال را بخان عرضه داشت نمود که درین اثنا خبر رایات جلال رسیده
عبید خان فرار نمود و موما الیه با فوجی از غازیان بطرف بلده هراه متوجه
و بعد از فرار اهالی هراه در ظل حمایت شاه جمشید نشان در آمدند و در اوایل شهر
شوال سنه مذکوره که آفتاب در اواخر برج حوت بود و هنوز نسیم از بشارت

رسیدن سلطان ربیع شکفتگی مزاج نوازا از دیاد نموده شهرستان گلستان از
وصول فرمان فرمای بهار بلطایف یاسمین و ازهار آراسته گردید و قلعه
گلبن بسبب تشریف گل نورسیده خود را بر حصار فیروزه فام برابر دید مظهر
احسان محمدخان در رکاب احسان اقبال شاهزاده بدار السلطنه هراة آمد بعد از
تقدیم مراسم استقبال اهالی و اعالی بدرون شهر تشریف آورده و در قلعه اختیار الدین
که ساخته و پرداخته معمار همت امیرزاده شاهرخ است نزول فرموده غازیان
عظام در منازل بیرونی فرود آمدند و نواب شاهزاده همت عالی بر انتظام مهام خواص
و عوام مصروف داشته بالنفس النفیس به ترفیه احوال ضعفا و عجزه مشغولی فرمود
پس از انقضای دو سه روز از وصول این عطیه عالم افروز اعنی بتاریخ هفتم
ماه مسطور در روزی که فراش جهان آرای هوا ساحت چمن را به تمهید بساط زمرد
تزیین داده با فراشان خیمه بستران ارسته گلشن را بسمت نزد باد داده و نسا
دران بارون در اطراف چمن از خیمه سرو آزاد درات نهاده از برای تشریف
قدوم سلطان گل بر پای ایستاده و صحرای ساقلمان مضرب خیام ظفر
انتظام پادشاه عالمقام گشت و از سرور قرب وصولش غرور بالای اقلیم
چهارم از فلک نهم درگذشت روز دیگر که خسرو خاور بر بادپای جهان
پیمای گردون بعزیمت سمت آسمان سپهر رفتار آغاز نهاد و مهر انوار آن شهریار
جهانگیر نورگستر فضای گیتی را فروغ بخشیده ابواب فیض بر جهانیان ساحت زمین
بگشاد پادشاه فریدون فر خسرو سکندر سریر جمشید شکوه بیکرانه مدار السلطنه
مذکوره در حرکت آمده و امرای مملکت مدار و سرداران خلاف شعار در فوج جهان

جناب

جناب امین هر یک بلباس و آسایشی که استعداد تعبیر از آن طبع سخن سیار مسلوب است
و صورت مناسبت مختصران از خامه کثیر الاعجاز محجوب در رکاب خلافت
انتساب اقبال وارد و داخل شدند و اکابر و اصاغر و اعالی و ادانی همه مرام را
از سر ساختن خدمت را سرمایه سعادت دارین ساخته از نفس بلده باستقبال
آن مرکز جلال بیرون آمدند و حضرت شاه عالمیان از کوچه خیابان با بخت
و شوکت که باز بلند پرواز خرد در وصول بر شرفه ایوان خیال منازلش در
تنگنای وسیع لی مانع و فرخش هنگام شروع در فضای ساحتش پای لنگ در آمد
شجر و حجر در حین دیدن آن در شسته سیر مضمون و مغفرون [illegible]
ملک کریم بزبان آورده روان شهسوار مضمار وفا از مهب [illegible] و آندیار
تعیین جناب باطراف و جوانب [illegible] و بین سوال [illegible] بلده شهر
بروه باغ شهر را که قطعه ایست از قطعات جنان در روضه از ریاض رضوان از
مقدم مکرم رشک گلستان گردانید و پس از انقضای سه چهار روز که وقت
و انتقال از محال بمحال نفس همایون شاهنشاهی مسکون شد توجه بتجسس و تفحص احوال و
اعمال رعایا و سکنه هراة از اعالی و ادانی و موالی و معادی شده بعضی از عمال
متعدیه که در طریق محبت خاندان ثابت قدم بوده از قید ازبکیه انواع آزار
یافته بودند سعادت پابوس نواب شاهی مستسعد یافته بعجالة الوقت سرانج
و دستار خاصه و خلع گرانمایه سرافراز و ممتاز گشتند و آنانکه بنا بر فتور ظهور
و شعور عقیدت سالک سبیل ظلیل بطلان شده در عداوت محبان خاندان
و تاراج اموال اتفاق غرض بروان ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین

اهتمام نموده بودند در تنگنای بیم و خوف بسر میبردند تا بسیاری از رعایا
و بلوکات و اندکی از مردم بلده با آنکه اراده جلیل الافاده کریم کارساز
و مشیت با کیفیت رحیم بنده نواز بکشف حجاب و رفع حجاب ایشان تعلق گرفته بود
برگزیده خالق الافلاک و انجم و فرمان فرمای اکثر اقلیم چهارم و اکثر
با جرم از میامن عنایت کریم مطلق موفق گشته تا بعضی از ارباب بلوکات و دهات
بلده که از آثام و جرایم زیردستان ایشان شده و پرده اجمال از وجوه صور
قبایح ایشان گشوده مجموع از دست خجالت و انفعال سر در پیش افکنده بزبان
حال سودای مراحم شاهی را ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک
انت العزیز الحکیم معروض داشتند و لوای توبه و استغفار بر اوج فلک
دعوات برافراشتند دران حین محرک رحمة للعالمین عرق کرمی که در جبلت
بعلت آن پناه ملک و ملت کرامت کرده باشند در حرکت در دریای الطاف
ایزدی مراتب سنیه والعافین عن الناس را بر انجمن تحریک کرده و در حال زلال
قلب سلب غبار اعراض نفسانی نموده و اکثر و کثیر العفو حکم فرموده که هیچ فرد
از غازیان با اخلاص و مرجیان ذوی الاختصاص و سایر خدام درگاه
سلاطین پناه و ملازمان آستان فلک اشتباه متعرض ایشان نشوند و مراحم و تکبیر
رعایا و بلوکات و سکان بلده هرات شود زیرا که قطرات امطار مواهب خسروانه
و رشحات سحاب مراحم خسروانه ایشان را از لوث جرایم ناصیه پاک گردانید
و اهل جرم را از زوایای خوف و بیم بیرون آورده در اساس جلالت نشانید
و از وقوع این کرم عمیم که اسامی گرجان سابق را از صفحه اعتبار حک کرده

ان تعذبهم فانهم عبادک

صدور این لطف جسیم که صاحب قران الاخرا و فسحت غیرت را ورد
معتقد از رایات مدحت بلند و مسکن از نوای نعمت در بند گشت و از امور بی
که در آن اوان بوقوع انجامید که قابل تحریر است قتل خواجه کلان غوریان
است تفصیل این واقعه آنکه مشار الیه از غلات اهل سنت علیه و علیهم اللعنه
بوده هنگام تحریر طغیان قبل از کتب نسبت بمنتسبان مذهب علیا امامیه
انواع ابداد و اضرار می رسانید و از خط مستقیم جبار روز روحانیت گزار
نیز ادبیت مستحق جرایم بس آنکه در این کرت که عبید خان بولایت غرجستان و
غوریان آمد مشار الیه از رعایت مراسم استقبال و پیشکش اموال
رفض فلت کرده و گرد سرکشی گردید و الفاظ که خاطر نسبت بپادشاه زمان جاه
گردانید زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد هوش باش که سر بر سر زبان
نکنی و چون خسرو سرافراز دشمن گداز از حضور فایض النور دوستان اهتزاز
و دشمنان را مقهور گردانید بنهیان دولتخواه و مخلصان بی اشتباه واقعه
معهود را معروض داشتند حکم جهانمطاع بقتل وی صدور یافت فرمان
بران او را کشان کشان ببهار سوق هرات برده زنده پوست کندند
و پوست ویرا پر کاه کرده بر سر چوب نصب کردند ع دشمنان را پوست کن
دوستان را پوستین و هم درین حال پادشاه با اقبال از دار السلطنه هرات
متوجه تسخیر قلعه قندهار و رونا و سبب امیر خواجه کلان کشته تفصیل این اجمال آنکه
دران اوان چون هنگامه خواب و دیدها شروع تمام داشت و هرچه
مشافهه با هنگامه پادشاه جمجاه میرسید یکی از سادات انکو خواب بدید که

عالمیان از جانب قندهار رخصت فرماید فتح این بار میسر شود و از وقوع این واقعه
و تسخیر آن قلعه سادات سکوه در مقام عزت و تقرب جا گرفتند القصه که شاه
جمجاه بواسطه بی ادبی که از خواجه نسبت بشاهزاده رفیع شان سام میرزا
سرزده بود همواره مترصد آن بود که هنگام فرصت مشارالیه را بنا بر آن عقب
پادشاه نه شعر بز فرماید بنابرآن ملک المقربات پس از فراغ از انجام مهام
هرات و تدارک مافات و قصد حاجات با جمعی امرا جلادت شعار
و سرداران مملکت مدار اشارت فرمود و چون حمیت و دیانت شاه
پاک اعتقاد مکنون ضمیر را با ارباب استشاره در میان نهاد مجموع
تحسین کرده زمره از شجعان التماس این خدمت نموده ملتمس ایشان مبذول
نشد زیرا که از وفور غضبی که بنابر رنگ اردش بر ذات همایون عارض شده
بود پادشاه عاقبت محمود با خود قرار داده که بنفس مبارک بر سر وی رفته
او را ادب نماید لاجرم موازی هفت هشت هزار کس از قورچیان جنگجوی
و مبارزان ستیزه جوی را امر فرمود که معرکه دیده و سرداران یورش نموده
تعیین کرده مقرر فرمود که حضرت میرزا سر قبیلان خلف نواب مرحوم جنت مکان
جهان وکیل که میرزا دو بود اراده وی همایون در دارالسلطنه هرات توقف کرده
شاهزاده مظفر لوا سلطان محمد میرزا و خان لله در بلده ملک داری و ضبط
لشکر مشغول نمایند در دهم ذی قعده سال مسطور با شجعان مذکور متوجه
بجانب ولایت قندهار ایلغار فرموده در رفتن سرعت کردند کنار [illegible] بلند
چون از سویر با هیچ لوای پادشاه ارجمند با سپهر بلند دعوی برابری نمود اخراج

گان از توجه مواکب گردون مآثر خبر یافته سراسیمه گردیده و با اعیان آن
ولایت و بعضی محرمان مشوره کرده چاره کار منحصر در اختیار طریق فرار دیده با [illegible]
کچک خواجه که از خویشان و معتمدان وی بود بالیساری از مردم [illegible]
یراق در ولایت مذکور بجای خویش نصب کرده با مدادی که از خویشان معتمد
بطرف بلاد سند راه پیش گرفت چون پادشاه سرور قریب بولایت مذکور رسید
کچک خواجه باتفاق اعیان و بزرگان آنجا کلیدهای [illegible] و هدایای لایق
ترتیب داده اقبال وار با استقبال پادشاه عالم دار از نفس قندهار بیرون
آمده بعد از طی چند فرسخ در ساعت میمون [illegible] بساط بوس مشرف گشتند و در کنار
ظفر آیات بجانب بلده مراجعت کرده ارک آن بلده که پادشاه نشین بود
جهت نزول اشرف و ما تکین تعیین کردند و از برای نشستن [illegible] دکان [illegible]
خلافت میرزا امرای [illegible] منزلت و وزرا عطارد فطنت و قورچیان
بهرام صولت منازل مناسب در درون و بیرون بلده خالی کرده بقدر
استعداد خدمتگاری بجای آوردند و چون این فتح ضمیمه فتوحات سابق شد
نواب شاهی بعد از تقدیم شکر الهی و تسلیم صلوات بر روح حضرت رسالت
پناهی بتحریر فتح نامجات امر فرموده منشیان فصاحت نشان و طغرانویسان
خلافت آشیان نخست فتح نامه نوشته بخراسان و عراق و آذربایجان ارسال
داشتند و اعیان و بزرگان قندهار پس از قرار عساکر نصرت شعار هوای
سپهدار نوکران [illegible] برسم [illegible] و [illegible] و کلاهی [illegible] قبول نموده بدان
تاج و پوشیدن تاج سرفراز و چاره ساز گردیدند و روی زر و سر [illegible] را

باسم سامی خسرو دین دار و القاب گرامی حضرت ائمه اخیار صلوات الله علیهم ما دام الفلک الدوار مزین و مشرف داده قبول دین مرتضوی و انقیاد اوامر علویه بر مدارج فلاح و مسالک صلاح رسانیدند و از حشام و اویماقات و توابع و مضافات ولایت مذکور آنان که هادی هدایت الهی ایشان را از عقاب ضلال بیرون آورده براه راست رسانید مقدم خجسته لازم الیمن پادشاه گیهان پناه را ارسال داشتند و آن قوم که بنا بر فساد اعتقاد و انحراف نهاد از سعادت محروم مانده طریق تمرد و عناد پیش گرفتند غازیان رستم توان بر ایشان لوای تاراج و جدال برافراشتند و چون خاطر همایون پادشاه ربع مسکون از سر انجام مهام آن ولایت فراغت حاصل نموده یورتاق خان را از برای ضبط و ربط آن ولایت تعیین کرده موکب ظفر اثر بصوب مقر سریر خلافت مصیر دار السلطنه هراة مراجعت فرمود و چون شاه عالمیان نور بخش قندهار با خانم بسیار بهراة آمد میان عبید خان و سکندر قراخان بیگ از غالبان آمده بنوازشات خسروانه سرافراز گشته مصادقت نمودند

سال چهارم از سلطنت خسرو جم حشم و فرمان فرمایی جانسپار جهان داور و سلطان المعظم ابو المظفر شاه طهماسب بهادر خان

چون در بین مرتبه مهمات مملکت خراسان حسب المراد پادشاه عالمیان فیصل یافت و خاطر من کل الوجوه مطمئن ساخته در بیست و سیم شهر محرم سنه مذکور و رایات نصرت آیات بدار السلطنه هراة آمده بخاطر اشرف گذشت که اگر دیگر توقفی در ممالک خراسان واقع شود دخیل که نقص و تشویش تمام بحال خواص و عوام راه یابد چه در آن اوقات که این اندیشه در ضمیر آفتاب

منیر پادشاه سعید مبدا گردید خروار غله بهزار دینار تبریزی بود و قحط بسیار اجناس از ماکولات و ملبوسات روز بروز ترقی می نمود و امرا و ارکان دولت ابد قرین و جدان فرصت مرغبات در مراجعت بجانب اوطان معروض میداشتند زیرا که اسایش خویش را از انجه دیده بودند می دانستند و این عریضه ضمیمه آن اندیشه گشته عزیمت بصوب عراق واد و در آنجا صورت تصمیم یافت و در تاریخ نهم شهر ربیع الاول سنه مذکور بحکم خسرو منصور لوای آفتاب اشراق از دار السلطنه هراة بصوب عراق در حرکت آمده ملک شاه محمد خان در ملازمت شاهزاده بمتابعت در حرکت آمده از همان منزل رخصت حاصل کرده عنان رجعت بصوب مقر خویش تافت و رایات عالیات نیز از آن مقام در حرکت آمده چون ولایت باخرز از طرزار و طراز غیرت اریبه امور خواجه کلان ولد خواجه ملک خوافی که در آن اوان سنه وی زاده در صدد لان بود و در یکی از قلاع آن ولایت متحصن شده طریق نفاق می پیمود و خال خود را با محضر شکستگی بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشت و این توسل را وسیله نجات می پنداشت غافل از آنکه بر ضمیر مهر تنویر خسرو کشور گیر کره فلک که دل بر غش از داغ اخلاص این دو دمان بی نصیب است در درون اخلاص نیست پنهان نه و ار روشنی از انوار و فاق این خاندان بطلعت بیتاب الاجرم رسول ان فضول را بوقت شام طلب داشته فرمود که مشعل در زیر محاسنش داشتند و ریش و بروت سوخته و چشمه آب روی برابر آتش نشاندند چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد آنگاه حکم فرمود که سر دست کار بی کاری آن از ارباب آن ولایت بود و مطلب نواب شاهی که مشار الیه خود را انجا خواجه کلان

دوست می‌نمود و اگر دندان گوسفند مرد با آنکه هر گوسفندی و شاخ
نموده بود امتثالا لامره العالی و خوفا من غضب الوالی او را بقتل آورد و از
ولایت کوچ بر کوچ متوجه عراق شده در اوایل شهر جمادی الثانی در عین اقبال
و کامرانی حوالی طهران معسکر همایون گردید و در آنجا حکم بر گرفتن شاه قوام الدین
بن شاه شمس الدین بن شاه قاسم نوربخشی عز اصدار یافت مجمل تفصیل احوال
وی آنکه سابقا ذکر رفت که نواب قاضی جهان از وی آزاری رسیده بود
و باعث حبس او در گیلان شاه قوام الدین بود و چون مشار الیه از لباس فقر و نیستی
که سرمایه عافیت جاودانی است بیرون آمده اراده های عجیب و غریب می‌نمود
بطریق سلاطین و حکام زندگی می‌نمود و شب و روز با سگ و یوز در شکار
اوقات صرف کرده بطریق عباسیه حجاب در ابواب منزل خود نصب کرده
مانع تردد مردم می‌بودند و از هر کس که اندک سوء مزاجی پیدا می‌کرد او را
بقتل می‌رسانید و در جمیع اسباب قورخانه و ساختن قلعه می‌بود و شاه عالم پناه
که زیارت آستانه مقدسه امامزاده واجب التکریم امامزاده عبد العظیم
علیه التحیه و السلام مشرف شدند اهالی ری که از وی سالها ستم دیده بودند و جان بلب
رسیده بودند و اکابر و بزرگان فرصت یافته حقیقت سرکشی و دواعی او را
بمسامع عز و جلال رسانیده چنانچه خاطر اشرف از وی انحراف تمام پیدا نمود و آنگاه
شاه قوام الدین بمجلس خلد آیین حاضر شده و در جمیع امرا و سادات و نقبا تقدیم نمود و هم
قاضی محمد ورامینی که از اکابر ری بود و بغیرت و ادراک و شیرینی کلام از اقران و امثال
ممتاز بود با شاه قوام الدین در مقام خطاب و سوال درآمد از وی پرسید که

شما درویشید یا پادشاه مشار الیه در جواب گفت من درویشم قاضی فرمودند
که سبب ساختن قلعه و جمع آوردن فرس و حربه چیست وی سکوت اختیار
فرمود قاضی گفت درویش در شکست دلهای مومنین الخیر می‌بوده که مردم
عبید الله بیک و قاسم علا را لنوش کرده و اهالی گیلان را بتیغ ستم
بقتل آورده بود تعداد نمود و چون مولانا امیدی شاعر رسید بمکر شما
درین باب بتکلم درآمده فرمود که شما او را بقتل نمی‌آورید و بعد از آن که منصرف می‌شدید
درین اثنا اهل مجلس وی را واداشته بر سبیل حکایتی گفت که میر نفیسی معروف را وی
همایون برد و گفت که تا چه حد که بر نسبت سید محمد کمونه هم نامی شاه جمجاه فرمود
که راست میگوید او را از مجلس بیرون برانید حکم مطاع بکرسی قضا درشد چون بنابر
پادشاه سعادت بنیاد او را حاضر گردانید و در مقام بعضی تحقیقات از اعمال
ناصواب وی درآمدند و بر سر تحقیق قتل مولانا امیدی شخص غضب شاهی بود که
فرمودند که مشعل در مجلس او بشستند آنگاه مشار الیه گفت که مبارکه یا علی
شاه جمجاه بلسان استماع این اسم مبارک فرمود که مشعل او را به در طرب
نشوند و او خود را بخانه قاضی جهان انداخت چند مدت در آنجا می‌بود و بعد از آن
او را بقلعه الموت فرستادند و در آنجا فوت شد و این رباعی بعد از فوت مشعل از طبع
برزد فریاد و فغان که مذهب و کیش نماند ٭ و ز جور فلک غنی و درویش نماند
تا آتش قهر روی زرد من را سوخت ٭ از ریش بروی من بجز ریش نماند ٭ و در اول
رجب سنه مذکوره هوای قزوین از غبار سم سمند پادشاه دین پناه عنبر آگین گشت و چند
روز در آنجا بکامرانی گذرانیده و در روزی که آفتاب ببرج حمل تحویل نمود عازم تبریز

کشنده و در نصف شعبان نزول اجلال در آنجا واقع شده بقیه زمستان در آن مقام
بآخر رسید ذکر [illegible] از احوال خواجه کلان [illegible] و ذکر [illegible]
جانب حصار [illegible] سابقا در اثنای ادای بعضی از وقایع تحریر یافت که خواجه کلان ولد
خواجگی یکی از قلاع ولایت مذکور را که موسوم بقلعه [illegible] است مضبوط ساخته
ببرج شقاوت متمکن گردیده بعضی از ارباب آن ولایات را بتیغ ظلم و بیداد
کشته صحیفه ضلالت و جهالتش با سیئات و [illegible] بعد برتبه انتشار رسیده بود
اطلاع خبر و [illegible] برین محذورات حکم شد که قاضی خان حاکم شیراز و ساعی
سلطان والی کرمان با طایفه از سرداران لشکر بقلعه رفته بامر محاصره قیام
نمایند و حصار آنجا کسار را با خاک برابر ساخته ابواب امنیت و رفاهیت
بر روی سکنه و اهالی آنجا بگشایند و ایشان امتثال حکم عالی کرده در ساعت سعد
بطرف قلعه معهود نهضت نمودند چون چند روز منزل مقصود مضرب خیام
سپاه کواکب احتشام گردید سرداران جا بجا رسیده و امرای هرجا رسیده گرد
چنانچه شنودند حصاری دیدند چون قلعه افلاک نه دست برد سالکان خطه
خاک مصون و برجی مشاهده فرمودند مانند برجی از دایره فرض عقل بیرون
مور را بر خاک بی برش پای مرور نه و طیور را از فیصل بعد [illegible] استعداد و قدرت
و قوت عبور [illegible] کنگره بر وجهی از [illegible] نظاره بسیط زمین اندازه و سپهر را
سر بر آورده و جدار با استواری [illegible] سد سکندر دعوی همسری و برابری
کرده القصه قریب سه ماه عساکر نصرت دستگاه در تضییق محصوران کوشیدند
بعضی اوقات جنگ پیش می بردند و از طرفین فارسان مضمار [illegible]

تیغ و تیر شده محصوران از صورت فتح روی [illegible] و مخاطران از فتح قلعه
اتفاق می افتاد و بالآخره اراده با افاده گشاینده ابواب مراد [illegible]
بالکیف و ویران کننده بنای [illegible] زمستان [illegible] متعلق بحصول مرام و [illegible] اعظام
شده و زوال اقبال مخالفان با تمام گشت شخصی از معتمدان خواجه کلان از روز
شبی از حصار فرار نموده خود را باردوی [illegible] کشور کشای رسانید و بمجلس
بار یافته بعد از مراسم اخلاص و دولتخواهی عرضه داشت که این قلعه [illegible]
که ممکن نیست که بوساطت [illegible] و کمند از راه منزل مراد برده شود و [illegible]
بر ضد [illegible] گشوده [illegible] خواجه کلان و یکدیگر از
محرمان کسی دیگر مطلع نیست طریق [illegible] بنده در محاذی برج
ظاهر و پیش برده قلعه داران بخود مشغول گردانند و بعضی از دلیران [illegible]
ساخته از [illegible] سرانجام مهام معهود ارسال فرمایند شاید بامداد [illegible]
امیر المؤمنین و قوت دولت پادشاه ظفر قرین وصول المقصد مراد [illegible]
و آنگاه امرای [illegible] دلالت وی [illegible] صبح اقبال و ساعی که [illegible]
بود جنگ پیش بردند چند نفر از شجاعان [illegible] رسیده راه [illegible] هدایت آن شخص [illegible]
از سال [illegible] سرگشته [illegible] محاربه برابر [illegible] خواجه
کلان با مردم خود [illegible] مقابله [illegible] تمام مشغول دفع منع گردید
[illegible] جانب [illegible] قرار
[illegible] استعمال تیغ و [illegible] کوه [illegible] و سنگ [illegible] بالا [illegible]
[illegible] و کمند [illegible] دولت پادشاه [illegible] ناگاه [illegible]

را رعایت تمام کرده رخصت داد ذکر ارسال القاص میرزا [illegible] شاه [illegible] بتسخیر شروان [illegible]
در این سال خبر بشاه عالم پناه رسید که اعیان شروان از [illegible] شاهرخ
بن سلطان فرخ بغایت متنفر و متنفر اند امرای او بی صوابدید وی پرده ناموس میدرند
و سپاهی بی سر خیره چه میخواهند میکنند رسوم شرعیه در آن دیار مختل و اوضاع
خیری بی رونق و معطل بوده بواسطهٔ افعال ایشان نظام کار ناکسته شده عقاید
خلایق باختلال انجامیده قوانین جمعیت و رفاهیت از ممر استقامت به هیچ صواب
منحرف گشته هر یک بقوت بازوی خویش مغرور شده زیردستان از انواع ستم
والم میرسانند بنابر آن حکم واجب الاتباع نفاذ اصدار یافت که القاص میرزا و
سلطان [illegible] و سوندک بیک قورچی باشی افشار و بدرخان استاجلو و [illegible] سلطان
و [illegible] عرب گیرلو و محمد بیک طالش و سپاه قراباغ و مغان [illegible]
نشان بموافقت قورچی باشی که در آن وقت در شروان [illegible] بر جمیع [illegible]
الولایات وقوف تمام داشت متوجه تسخیر شروان شدند امرای عظام بموجب
فرموده روبراه آورده [illegible] جمع آوردند و از آب کر عبور نمودند شعر
سر اهل شروان [illegible] شد ز خواب • که بگذشت دریای آتش ز آب • و چون ظاهر قلعهٔ [illegible]
که در حوالی قلعهٔ گلستان واقعست محل نزول سپاه بحر جوش [illegible] گردید
اهل قلعه آغاز مخالفت نمودند لشکریان بیک حمله آن قلعه را گرفتند و متوطنان
انحصار را اسیر کرده خان و مان ایشان را آنجا ز روی نهب و غارت [illegible]
رفتند و فوجی امرا را قلعه [illegible] فرستاده اتخاذ حصار را [illegible]
و قریب [illegible] کس که در آن قلعه بوده گرفته نزد امرا آوردند [illegible] امرای عالیجاه [illegible]

بر فتح قلعهٔ گلستان که محکم‌ترین قلاع شروان بود روانه شدند حاکم آن دیار [illegible]
در قلعه متحصن گشت امرای شاهی در حوالی قلعهٔ مذکور اساس [illegible] چند گاه [illegible]
و [illegible] زور و قدرت [illegible] در بالای قلعه [illegible] روی [illegible]
آوردند شاهرخ سلطان پادشاه شروان چون از توجه غازیان ظفر نشان آگاه گردید
حسین بیک را که [illegible] بود با لشکر جلادت اثر بمیدان محاربه [illegible] دو
گروه در میانه [illegible] بهم رسیده مقابله و محاربه دست داد حسین بیک چون
از حملهٔ غازیان رستم توان آثار عجز و انکسار در مردم خود مشاهده نمود طریق فرار
اختیار کرده بقلعه رفت [illegible] حصار و حصانت در غایت رفعت و استحکام [illegible]
حصار [illegible] از [illegible] و کلفت دست تسلط [illegible] پنجهٔ مهر عالم [illegible]
بر آن قلعه تسلط و استیلا نبوده [illegible] فتح [illegible]
[illegible] لشکر ظفر اثر [illegible] که در تحت قلعه [illegible] استیلا یافته [illegible]
جان از خوف [illegible] فراموش کرده غازیان [illegible]
که بیرون قلعه [illegible] اموال ایشان را تالان [illegible] نمودند شروانیان [illegible]
[illegible] و در مقام مقابله و مقاتله در آمدند و دروازه را بستند سپاه ظفر
پناه ثبات قدم نموده اطراف و جوانب قلعه را فرو گرفتند شاهرخ [illegible]
[illegible] از جام [illegible] از جان شیرین شسته فدای [illegible]
[illegible] برین نمط قریب چهار ماه [illegible] محاصره امتداد یافت [illegible]
بروز جدال قلعه [illegible] درین اثنا درویش محمد خان حاکم
[illegible] لشکر [illegible] جمع کرده خود را بمدد شاهرخ بحوالی قلعه رسانید [illegible]

امرای عظام رسانید محمد بیک طالش با بعضی از دلاوران تیغ زن کمرانان حدود شیروان
درویش محمد خان را با جمعی که همراه وی بودند مغلوب ساختند چون شیروانیان
از امداد خان تکلو مایوس شدند زبان تضرع را بمعذرت گشاده که چون
شاه عالمیان پناه بنفس مبارک بدانجا آید قلعه را تسلیم کنیم امرا اعتذار شاهرخ
سلطان والی شیروان را عرضه داشت کرده بپایه سریر اعلی فرستادند قاصد
در هرمز باردوی پادشاه سعادتمند رسید حقیقت را بمسامع عز و جلال
رسانیده لاجرم پادشاه کواکب حشم عازم شیروان گشته در حوالی قلعه بیغرد نزول
نمود تمامی ذره انجا از مواکب سپاه مانند کواکب مملو شده انگاه شیروانیان را
معلوم شد که شاه دین پناه بنفس نفیس خود امده باشند شخصی که بشرف دیدن آن
اعلیحضرت سرافراز شده بود برسم رسالت ارسال نمودند تا خبر تحقیق بیاورد
آنشخص چون بارگاه عرش بنیان [illegible] بی واسطه سخنان شیروانیان را بسمع همایون
رسانیده نوازش یافته باز گردید وانچه دیده و شنیده بود بایشان در میان
نهاد روز دوشنبه بیست و هفتم شهر ربیع الاخر سنه مذکوره قلعه بیغرد مفتوح شد
شاهرخ سلطان و وکیلش حسین بیگ و محمد بیگ اشرف و اعیان حصار با تحف
و تبرکات باستان آسمان مقدار امدند و اظهار بندگی و اطاعت نمودند و کنجها
و دروب و دفاین و مقالید خزاین بیار ربانشکان آستان کریاس ایشان تسلیم نمودند
از صحیح القول استماع افتاد که از جمله آن مخزونات یکی کتابخانه بود که
چندین سال از جمیع اقطار و امصار بدان دیار برده جمع شده بود و انها را
از قلعه پایین آورده در دولتخانه مبارک [illegible] نهاده بوده

تجلا

تجلا استادان تمامی مزین بتذهیب و تصویر استادان بی نظیر و تخمین [illegible]
و ذخایر زیاده از حد و قیاس بدست غلامان بهتان گردون [illegible] آمد
و از دختران زهره سیما و سرو قدان زیبا از سلسله سلاطین و امرا و اعیان که هر یک
از انها ماه چهارده بودند و بقد دلفریب عارض شب تیره را رخشان [illegible]
روشن ساختی و چراغ جهان افروز آفتاب که قندیل پیش طاق بهشت بر نور
شمع دلارای او تاب نیاوردی از قلعه بزیر آورده شاه جمجاه دین ایران
عالیجاه و امرای نصفت [illegible] هر یک از انها بعقد نکاح در آوردند شاهرخ
سلطان و حسین بیگ و محمد بیگ مغلوب شده فرمان لازم الاذعان صادر یافت
که ان قلعه را خراب کردند در روز جمعه سیم شهر جمادی الاول سنه مذکور [illegible]
بیک کوتوال قلعه گلستان بپایه آمده قلعه را تسلیم نمود و در روز پنجشنبه [illegible]
الاول سنه مذکور حسین بیگ مذکور بقتل آمده شاهرخ را هم [illegible]
و چون شیروان [illegible] ملک شیروان مسخر شد شعرای زمان و افاضل دوران
در تهنیت آن منظومات از [illegible] در آوردند مولانا شرف [illegible] که
افاضل زمان بود قصیده در ان باب گفته بعضی ابیاتش اینست ز کوس شادی [illegible]
بایوان کیوان ۞ در افتاد آوازه فتح شیروان ۞ قسم خورده گردون [illegible]
ز دست فتحی چنین چشم دوران ۞ درین کار مشکل درین خرق عادت ۞ فلک
گشته واله ملک گشته حیران ۞ چنین قدرتی نیست در ذات ممکن ۞ چنین فرصتی [illegible]
امکان ۞ مددهای گردون ز اندازه بیرون ۞ [illegible]
اعانت ز جایی دگر شد وگرنه ۞ برون بود این فوق ز حد امکان [illegible]

عالم چو گل شد شکفته • بر اهل جهان گشت عالم گلستان • ز دلهای چون سنگ
اهل جهان آتش • جهان عقده ها گشت مشکل بر احسان • شوکت سلطان خدیو
جهان بان • قضا رتبه شهاب الدین که هر کس قدر سر به تعبیه او را ز فرمان •
حضرت عیسی دم حرم تحمل • فلک تخت مهر افسری مشتری شان • و بر قضا
نامه قهر او را • نوشته بکلک اجل خط عنوان • بیکدم لباس فنا صد سپه را •
ببرد به تیغ و بدوزد به پیکان • زهی خنجر شوکت روز هیجا • زمین آسمان
کرده از گرد میدان • جهان گشته تمام لطف تو جوید • گر یادش نوح ابد وقت طوفان
اساس وجود موجودات جودت • مصون باشد از وصمت کسر و نقصان • زبان
گریان صد مدمه شد آب و • جهان گر از این برکند جیب و دامان • نکند
فند کوه خارا • بخوردن کسی کی کند کوه عمان • چو سازی به عزم طرب بزم خرم
چو سازی بچوگان زدن گوی میدان • جهان بزم و هر دم در او اهل صحبت •
فلک گوی و انجم برد زخم چوگان • گرفتی با این کشور گشایی • چه ملک وسیع و چه
گنج فراوان • چه گنجی فراوان تر از گنج قارون • چه ملکی فزون تر ز ملک سلیمان •
ز قومی مظالم و بی رحم • ز قومی همه کرده با مسلمان • ز افساد شان کار
دین مانده ابتر • ز بیداد شان مملکت شد ویران • نیامد فرو سر بدان گنج و ملکت
ز دونی با و دادی بکل غلامان • نه این گنج و این ملک صد مثل این هم • ز الطاف
نیست از بحر احسان • عطای گدای مقیم حرمت • شود کیسه پر دار صد بحر و صد کان
چو خاک نوال تو گسترده گردد • سپهرت تو بنشینی از شبو رخان • جهان خرمی
شد از زر بس خوان حشمت • همین چند و از کر ناز نیستان • خلاف قضای تو کردن

کرده

نکرده • نگردید از گرد خود دشمنان • ز آغاز کوته از عرض ملکت • نشاند که خود را
رساند بجایان • خشونت ز دشمن بقصد شکوهت • فرا شیدن کوه باشد
بسوهان • بهر نخل که گرا فتد حشمت • ز خورشید نبود بجز سایه پنهان • قضا
سر بسجد ز آیات حکمت • مسلمان بود تابع نص قرآن • قدر سر بکرد در لقضیت اذن الله
ز کلک بر کین بند مغیلان • ز اعجاز تا سحر باشد تفاوت • ز اشعار من
تا با شعار سلمان • منم امروز پیغمبر وحی شعرم • جهانی با عجاز هم آورده ایمان
نی خامه شد در کفم حی ناطق • بدست کلیم از عصا گشت ثعبان • منم آنکه شد بیان
عاز دارم • عیانست این نکته بر رای اعیان • فنون فضایل مراجع دارد • با دم
شعر خود را برهان • چو روشن بود صدق موسی چه حاجت • که ثابت کنم وجه
برهان • سخن میکنم کشف اسرار هرکس • اگر علم دانا اگر جهل نادان • چو ممتاز فهم تو دانم
انهم • که ممتاز داری بلطف از آنان • برآرم دو دست و دعای تو گویم • چو خود را
ستایم با عوامی سلطان • در این نعمه تا خطبه سلطنت را • نخواند کسی جز بالقاب سلطان
در این زر نگارین بستان نشاید • که یابد عیار از زر سکه خسران • و دیگری از شعرا این
رباعیات را گفته اند • رباعی • ای خسرو دین که ملک شاهی ارثست • اگر کردن تو همه ماهی
ازلست • شروان چو مسخر تو شد روم تنگست • وان نیز بتوفیق الهی ارثست
ایضا • هر کو بود از آفت دوران فرد • دادش بهوا اساس اقبال تو گرد • کس
فتح چنین کرد بلطف خداست • کین کرده و صد از این خواهد کرد • آنگاه
منشیان بلاغت شعار فتحنامجات شوکت خامه گهربار ز ده آورده سیلا و آذربایجان
و عراق و کرمان و فارس و خراسان و خوزستان و سواحل عمان فرستاده

چون شاه عالمیان مهمات شروان را پاک ساخته هر جا سرکشی بود او را قلع ساخته حکومت
آن ولایت را بجا مراد خود القاص میرزا شفقت فرموده رایات نصرت آیات
متوجه مقر سریر سلطنت شد چون دار السلطنه تبریز از غبار موکب کشورگیر
رشک بهشت برین و غیرت افزای اقلیم چهارمین گشت یکی از شعرا قصیده که از
هر مصراعش تاریخ فتح شروان بیرون می آید گفته و این ابیات از انجاست
از ادب سدره نشینان فلک لذی هم ◦ فوج فوج آمده و صف زده در صف نعال
با چنین عسکر و این جمع که کار روی نهد ◦ که نه اقبال کند جانب او استقبال [illegible]
[illegible] دولت شاهی و از تاریخ [illegible]
[illegible] محمد صالح بیگچی استرابادی است تفصیل این واقعه آنکه
دران اوان که خواجه مظفر در ملازمت شاه فریدون فرسبی برد محمد صالح باعتماد
آنکه جدش خواجه مظفر همه وقت بخدمت مشغول است از ملازمت شاه فریدون
بسر برد محمد صالح باعتماد آنکه جدش تقاعد نموده در کبود جامه و فارمک و از نواح
استراباد داشت و در سبیل ملکیت تعلق با آبا و اجداد وی [illegible] بلذات نفسانی
و حظوظ جسمانی مانند شرب مدام و اموری که خلاف شرع [illegible] بود اما شب روز
و شب بیکار [illegible] شدند و بمرور ایام از لوند استراباد و بواعث فتنه و فساد
بسیاری در گردش جمع آمده روز بروز اسباب [illegible] اهل مملکت
ان سر خیل اهل جهالت زیاده میکرد و درین اثنا خواجه مظفر بعالم دیگر انتقال
نموده مشرف نواب شاهی [illegible] اعتقاد طلا زمان خلافت پناهی آن مجرد که انتقال
جاه بدرگاه عالم پناه آمده کمر خدمت بمیان بندد و بموجب الولد [illegible]

با آبا و اجداد انسبت جد خویش کرده در سلک اعیان خجسته علیه منتظم گردد چون مرد
روزگار بود همان کشش یادگار وآن بد اختر شرار از سر [illegible] در اقدام [illegible]
و خلاف او امر شاهی مبالغه نموده بکجاد مخالف بسبب منتسبان خاندان جلالت
در دو ماه خسر صاحب نمود و بعضی از منسوبات و قصبات ولایت مذکوره که مردم
صدر الدین خان ولد ساروپیره استاجلو حاکم آن ولایت تعلق میداشت از ایشان
گرفته در حوزه تصرف خود در آورد و چون با فنون جمعیت و استعداد وی در آن
بوده استیلا و طغیانش بمرتبه رسید که صدر الدین خان از توهم ان کج نهاد ولایت
استراباد را گذاشته بیرون رفت و این واقعه را بدرگاه شاه عالم پناه
عرضه داشت کرده استمداد کومک نمود و بعد از بیرون رفتن خانی ان مست جاهل
و نادانی بولایت مسطور در آمده بر مسند دارایی متمکن گردید و بعضی از لوندان
نادان را به انجام مهام ملکی و مالی بازداشته از اشتعال نایره غضب [illegible] شاه
حسینی نصب [illegible] شدند و آن لوندان با فساد که خود را در ولایات استراباد صاحب
اختیار و اهل اعتبار دیدند بعیش و طرب مشغول شده بجراءت حکومت و حفظ [illegible]
نپرداختند و تمامی اوقات را بشرب مدام و اختلاط فواحش تمام صرف کرده
و صحت [illegible] را از اطراف مملکت [illegible] انداختند از صحیح القوی استماع افتاد که در آن
ایام که آن نادان در آن ولایت حاکم شده بشرب خمر مشغولی نموده وقتی که کیفیت
شراب جوهر عقل ضعیف وی را زایل ساخته حرارت [illegible] امیرش بود آن دماغ [illegible]
از معموره مزاج خارج نموده و قوت امساک باستیلای [illegible] نقصان [illegible]
با ذل [illegible] باظهار و اثبار [illegible] را ازو [illegible] نموده [illegible] سکون [illegible]

١

مجال دم زدن نزدیکان خویش فرصت نمود و هرگاه که هرکس از زبان نادان امری که
آن مشغل در برابر سجده کرده زبان به مدعایش می‌گشود مشهور است که در آن شب میان
مصاحبان و ملازمان وی در قسمت ممالک جنگ عظیم بوقوع انجامید ؛ کالای کرمان
و جنگ موشان ؛ القصه چون مدتی برین منوال گذشت و صدرالدین خان در هرات
و منسوبات ولایت مذکور سرگردان و حیران می‌گذرانید تأییدات عنایات الهی
و امداد نوازشهای انتقام می‌بود در این اوان قبل از وصول امیر سلطان روملو
و شاه‌علی سلطان استاجلو و حسین خان سلطان روملو و حسن بیگ شاملو که شاه
گیتی‌پناه جهانبانی به امداد وی مقرر کرده بود بعضی از مردم آگاه و محبان دولتخواه او را
نزد وی آمده کیفیت غفلت و لوندی محمد صالح و اتباعش را بعرض خان رسانیدند
بعد از استخاره و استشاره زره توکل پوشیده و جرعه از جام امداد و
عاطفت ساقی کوثر نوشیده با فوجی از دلیران کار دیده از معرکه خویش ایلغار کرده
و آخر روزی که اول شام آدینه آن خواجه زاده سیه روزگار بود و داخل ماه
مبارک رمضان بهدایت عنایت یزدان بظاهر آن ولایت رسیده زمره از
شجاعان نبردآزموده پیش بجانب منزل خواجه جاهل در رفتن ایلغار نمودند و صدرالدین
خان در عقب انجمن روان شده هنگام نماز دیگر که محمد صالح با چندی از خواص
و ارباب اختصاص نشسته و انتظار وقت افطار می‌برد و منتظر نصرت و
که ناگاه بمنزلش در آمده به آواز شور و زلزله در آن انجمن انداخته و اتفاق را
بجنگ آورده در حال سلاسل و اغلال مقید ساختند صدرالدین خان بجای مقام
خود آرام گرفته حکم فرمود که لوانید و باقی خواجه غیاثی را بدست آورده نظر

غازیان محلات و منازل در آمده از تاراج آنکس هرکه را یافتند دست و گردن بسته
بنظر رسانیدند خان ملاحظه کرده از آنکس که چیزی حاصل کرده می‌شد مجلسی و
اشارت سفر نمود و آنکه از اسباب و حیات عاری بود بنفس حکم مستغرق نمود
الغیبی ساحت ولایت استرآباد را از لوث وجود آن ناپاکان پاک کرده دیگر باره
مذهب علیه امامیه رسم شیوع یافت چون بامداد روحانیت حضرت امیرالمؤمنین
و قوت دولت خسرو نصرت‌قرین فتح چنین بی استعمال تیغ و تیر و فوج دار و گیر
میسر پذیرفت و خواجه محمد صالح اسیر پنجه تقدیر گشته بلکه بر مقتضای خلاف
سفت صدرالدین خان آن سرخیل اهل خذلان را زنجیر کرده مصحوب شاه‌وردی بیگ
کنگرلو بدرگاه عالم‌پناه ارسال نمود و پیش از وصول آن مخذول باردوی عالی جاه
که او را بدار الصوب برده بودند هنگام وجدان وصف سلسله ایساد و کان
کیفیت گرفتاری واقعه و ایراد کش را معروض داشته نواب شاهی لیل از ادای
غایبانه الطاف خسروانه نسبت بصدرالدین خان بجای آورده ملازمان خود را
بعنایات بی‌غایت سرافراز گردانیده و باحضار آن بدکردار اشارت فرموده
حقیقت پرهنگان پدر و نشان در حرکت آمده بتوهم آنکه مبادا الفاظی
از باب بر زبان وی جاری گردد جوال دوزی بر زبانش فرو برده انگاه
عالی گهر رسانیدند و در موقف غضب سیاست باز داشتند نواب کامیاب
بروی افتاد و امر کرد که او را در خم کرده بر مناره قصریه بالا برده از آنجا سرنگون
سازند و فرمان امتثال حکم عالی کرده در حال آن مدبر را از اوج وجود به حضیض
عدم منتقل گردانیدند ؛ باوالی نعمت ای بروزنامی ؛ چون سپهری که سرنگون

ودناءت از نسل خواجه نیکو پسر خواجه مظفر منقطع گردید مشهور است که آن
بی سعادت در روز ماه رمضان بشرب خمر مشغول گردیده رایت شقاوت
برافراشت و از عذاب منتقم جبار و ازنائی نهان و آشکار اندیشه نداشت
از بعضی ثقات استماع افتاد که عورت سده کرد در نکاح یکی از اهل صلاح بوده بود
و بغایت صاحب جمال می بود و بحسب تقدیر از شوهر خود دور افتاده با جبر
والده دران ولایت بسر می برد روزی که والده وی فوت شد وی سیاه
پوشیده با زمره از عورات سیاه پوش در گرد وی جمع آمده بگریه و نوحه
مشغول بودند محمد صالح فرمود که دست آن ماتم زده از دست [illegible] را از د
گرفته از آن مجمع برقع بیرون آوردند و بجرم سرای وی بردند و لباس تعزیت
از و سلب کردند درین وقت سرای انوری . کهی ماتم بود گاهی عروسی
اما با وجود این قبایح افعال بذل تمام داشت و از اهل فضل و ارباب سخن هیچ
هرکس بصحبت وی می رسید زیاده بر آنچه مترقب او بود از اکرام و انعام بهره مند می
از آنجمله مولانا حیرتی باستراباد رفته این قصیده را باسم او گفته بجایزه آن هفت هزار
دار ابریشم با هفت سر تو بی داده بعضی ابیات آن قصیده این است ای که
رایت زصفا آینه غیب نماست . هست بنقش تو عیان هرچه نهان در دل ماست
خسرو کشور اقبال محمد صالح . آنکه سرتا قدم از رحمت و از لطف خداست . در معانی
که گذر کرد نسیم غضبش . کوه صد پاره سراسیمه تر از باد صباست . و قتل اتفاق
همایون درین سال در دار السلطنه تبریز بانجام رسید و در بعضی از نسخ مشهوره مذکور
سیادت و فضیلت مآب میر حسین کربلائی المتخلص بقدسی که از سادات صحیح النسب

دارالایمان

دارالایمان استراباد و بوفور علم و فضایل از اقران مستثنی بود و در اردوی همایون
می بود بحکم فرمان فرمای ربع مسکون بدار السلطنه هراه رفته در انجا مقیم گردید و
هم درین سال شاه محمود کخانی که بموجب فرموده نبی آخر الزمان حبت فال صلی الله
علیه و آله و سلم المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه از جاده اسلام منحرف شده
بود و در بادیه غی و طغیان سلوک می نمود و دران اوان که عبید خان در بلده هرات
استیلا یافت مشار الیه با تیغ و سر دار بسیاری آورده بود و او باش کرغیان
و تبارزیان بر میان بست و از کلمستان شاه مردان کثری در تیغ زبان
و زبان تیغ از رده و گفته آخر الامر سک شقاوت نشئه سعادت خویش را در هم
و محمد خان او را بجنگ آورده بس از آن چند روز در مجلس کوشت بدن کثیف
او را با خبر کنده او را بغازیان و موالیان سپردند تا بچهار سوق هراه برده
قبلوقه کردند مضمون سخن در ذکر تعاقب دین محمد از بعضی امرای سند خفی و غفایا
که در خوارزم بوقوع پیوست درین سال سلاطین خوارزم سلطان غازی بی الفضل او را رده مواد هرج و
مرج دران دیار پدید آمده و در هر سری سودای سلطنت پیدا شد و در هر گوشه
بی توشه دست اهتمام بظلم بیرون آورده انواع خرابی باحوال رعایا راه یافت
فرزندان صوفیان خان و یوسف سلطان و علی سلطان و انیس سلطان و پهلوان
قلی سلطان و افس سلطان بر بلاد خوارزم مستولی شدند عمر غازی سلطان که
خواهرزاده براق خان بود فرار کرده بتاشکند رفت و از براق خان استمداد نمود
براق خان باتفاق عبید خان با لشکرهای ماوراء النهر از روی قهر بخوارزم
آمدند و خود عبید خان پسر یوسف سلطان راه یافته بطرف خراسان گریخت عبید خان

ل جنگ و جدال مملکت خوارزم تصرف کرفت چون یوسف سلطان بقصد
برادران با سپاه کران او و پیوستند باتفاق روانه ارکنج شدند در کنار آب
امویه با امرای عبید خان و براق خان با ایشان دوچار کردیدند و مابین
ایشان محاربه در غایت صعوبت دست داد و امرای ماوراء النهر کریزان کردیدند
و از بی جلادت هرچند پای مخالفان از جا رفت اما دست از ترتیب اسباب
جنگ باز نمیداشتند عبید خان ولد خود عبد العزیز سلطان را در ارکنج کذاشته
باتفاق براق خان و عبد اللطیف سلطان روانه ماوراء النهر کردیدند مقارن
این حال دین محمد بن اوش خان که در نسا و باورد از جانب شاه دین پناه حاکم
بود به یوسف سلطان مدد نمود و از کنار آب جیحون شتافته آوازه انداخت
که لشکر قزلباش رسید باتفاق ایشان شهر را در میان کرفتند و عبد العزیز
سلطان با اعلام این قاصد نزد عبید خان فرستاد و مدد طلب نمود و عبید خان
از آب آمویه عبور کرده سلاطین خوارزم از بالای ارکنج برخواستند و منهزم
شدند عبید خان بشهر وزیر درآمده در آنجا مستولی شد حکومت آن بلده را
بیکی از امرای خود رجوع نموده بطرف بخارا معاودت کرد چون بهزار اسب
رسید شنید که دین محمد سلطان قصد چنوق را ساخته و لوای مخالفت برافراخته
مضبوط باند زده درویش بی با اکثر لشکر و کروهی بطرف چنوق لوای ... کرد
از این جانب دین محمد سلطان باتفاق بقیه ترکمان و علی ایلی بجانب مخالفان
آمده در چهار فرسخی هزار اسب که چون کف دست هموار بود و نهری در میان
داشت تلاقی فریقین دست داد و یوسف سلطان که منقلای سپاه دین محمد بود

قراجه بهادر که جبرائیل جنگ بود حمله کرد و ویرا با جمعی کثیر دستگیر کردانید فوجی از عقب فوج
عامان نهر کربیا آمده امرای عبید خان سر راه کرفته تیرباران کردند و کروهی لوا
و دهریکه درجهاربان داشتند بلشکر دین محمد انداختند بقیه ترکمان متزلزل شده علم
دین محمد را برداشته فرار نمودند اعنی سلطان جلو انداخته از عقب ایشان شمشیر باز
کردانید مقارن این حال یوسف سلطان که از پی کریختکان رفته بود و جنگ سید
بکنار بجانب امرای عبید خان امتناع نمود و آفتاب اقبال مخالفان بشرف زوال
رسید روی ادبار بوادی فرار آوردند از عظمای امرای عبید خان لطیف میرک و
شیخ نظر بی و ناصی بهادر نوابی بای و قراجه بهادر و کپیل و حافظ قنقرات و دیگر شدند
درویش بی و کپک سلطان مدد فرستاد و عبید خان در هزار اسب این خبر را شنید
بر تبر سوار شده بطرف بخارا کریخت و چون فتح چنین بدولت شاه ظفر قرین
دین محمد اسیر کشت و این خبر را مصحوب مسرعی بدرکاه خلایق پناه عرض کرده
ومی در تبریز بپاروی همایون ... عرضه داشت او را رسانیده شاه عالمیان زنان
از حد و حصر بیرون کشته جهت دین محمد خلعتهای فاخر روان ساخت و پروانه نوشته
تبریزی که هر ساله از تبریز وارد ... بخلعت ... با وعنایت فرمود
فرمان فرمای ملک ... دوم ذی قعده موافق ... ست واربعین و ...
در این سال چون مکرر آثار عقوق سیره قباد حاکم استاره بظهور رسیده بود و شاه دین
پناه شاهعلی خلیفه مهردار را با جمعی از غازیان جرار روانه آن دیار کردانید امیر قباد
چون از جمعیت غازیان اطلاع یافت متعلقان خود را در جنگل متفرق ساخته
شاهعلی خلیفه سلیمان بیک توپچی باشی باتفاق مرحوم میر شریف صدری متولی دار الارشاد

اردبیل و بعضی از ملازمان امرا در ارجوان نزول نموده و دران ایام امیره قباد با سوار
و پیاده بسیار رحمه و بوسار تقدم مقابله و مقاتله پیش نهاد و آغاز جنگ نموده غازیان
بیک حمله ایشان را مغلوب گردانیدند و در آن روز سلیمان بیگ توشمال باشی جنگی کرد
که روح رستم و اسفندیار بر وی آفرین کرد و امیره قباد هزیمت اختیار نموده خود را
بجنگل انداخت و غازیان ایشان را تعاقب کرده هشتصد نفر از آن گروه را
بقتل آورده سرهای ایشان را از بدن جدا کرده روانه درگاه معلی گردانیدند
و حکومت آن دیار بفرمان شاه دین پناه بجاندرخان قرار گرفت و هم در این
سال شاه نیکو فعال فرخنده خصال شاهزاده بهرام میرزا را بتاخت گرجستان روان
ساخته کوکچه سلطان قاجار را همراه نموده عساکر نصرت مآثر میرزای نامدار رفته
سلطان قلی سلیمی فرار نموده غازیان آن ولایت را تاخت کرده اموال و براق بسیار
گرفته بجانب تبریز معاودت کرده دران ایام از بعضی غازیان ادراک ناشایستی
واقع شده بود ایشان را بر خرها سوار کرده برای عبرت در بازار گردانیدند و هم در این
سال مهدی قلی سلطان افشار که حاکم شوشتر بود داعیه مخالفت نموده قلعه شوشتر را
مضبوط ساخت و دست تطاول بتعذیب عباد و تخریب بلاد دراز کرده حیدر قلی
سلطان قبا بدفع آن ظالم مکار مامور گردید و آن قلعه را محصور ساخته حیدر
بیک پسر مهدی قلی سلطان او را در روز یکشنبه بیست و دوم شهر ذی حجه
مذکور کشته سرش را در رکاب همایون بدرگاه عالم پناه آورد و هم در این اوقات
آثار عقوق و کفران نعمت از حسن سلطان روملو که او و پدرش شاه علی بیگ
و پدر پدرش میر ابو اسحق از پرتو دولت روز افزون آن حضرت بمنصبهای ارجمند بالیده بودند

رسیده

رسیده بود بظهور پیوست فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که بعضی
امرای فارس از ذوالقدر و افشار بمحاصره قلعه رفته او را بدرگاه جهان پناه
آورند امتثالا للامر الاعلی غازی خان حاکم شیراز و سایر امرا چند گاه قلعه را محاصره
نموده بالاخره میر سید شریف او را بعهد از قلعه بیرون آورده غازیان
او را باردوی معلی برده و در همان روزها غازیخان در میانه مریض شده فوت شد
حسن سلطان را ملازم غازی خان بتبریز آورده حسب الحکم بقتل رسید و الوسات و قشون
او را با ابراهیم بیگ والد خلیل بیگ قاجار عنایت فرموده و با ملقب تکالو
گردانیدند و هم در این سال در تبریز طاعون پیدا شده اردوی معلی از شهر بیرون
رفته به ییلاقات تشریف بردند و چون شاه دین پناه را بواسطه خاطر خطیر او از
تاجلو بیگم سوء ظنی بهم رسیده بود او را در تبریز گذاشته بیا اهل حرم را همراه
بردند چون طاعون بر طرف شده باز بتبریز مراجعت فرمودند و تاجلو بیگم را از
حرم اخراج کرده مقرر گردانیدند که او را بشیراز برده بقیه عمر آنجا بسر برد و مشار الیها
را در کجاوه نشانده بور گرفته بشتری فرود بار کرده و بشیراز رسانیدند چون بدانجا رسید
فوت شد در مزار متبرک بی بی دختران که در آنجا واقعست مدفون گشته اسم
وی شاه بیگی بیگم است بنت مهدی بیگ بن حمزه بیگ بکتاش موصلو از آثار
خیرات مشار الیها قریه حسن آباد و ابوالفرا باد و در امین ری است که بر جد بزرگوار قبه
علی را فرمانی الف الف صلوات و تحیه وقف نموده و محصول آن را از تاریخ الی یومنا
هذا الیبا دارت مستحقین میرسد دیگر عمارت رفیعه روضه مقدسه مطهره حضرت سیده
النساء فی العالمین معصومه است که معماران همت آن علیا حضرت در خطه قم باتمام رسانیده

اند و وجه بهزار تومان املاک نفیس وقف آن مزار شد بعد آثار قصور مانده و آن بقعه
خیریت جاریه دیگر عمارت گنبد عالیست که موسوم گشته سرا که در جنب قبه معلی
شهر که صفه صفویه جهت بالا انوار القدر مسجد در دار الارشاد اردبیل از جمله مدفن
اعلیحضرت پادشاه جلیل سمی قره العین خلیل ابو المظفر شاه اسمعیل انار الله برهانه
ساخته و تجیره و جهت تفریح آنحضرت ترتیب داده که مثل آن چشم روزگار ندیده
اما توفیق تمام آن و نقل جسد شریف آن اعلیحضرت را بدان مکان نیافت ذکر
انتقال عبید خان از جهان گذران و ظهور عافیت در ممالک خراسان
حکمت مستقیم جبار و مصلحت دانای اسرار الذی یرفع الاشرار علی مدارج الاستدراج
علی حسب حکمته و ینزل الاخیار من معارج الاقتدار علی وفق مصلحته مقتضی آنست که از
اصحاب تخت و تاج اما آنکه از مناهج صلاح منحرف گشته اند ارتقاء مدارج استدراج
رواج و در انتظام مهام و سر رشته اداد در جنبان مرام ایشان ید بدیعی ید و صورت
عدم اعتبار جهان غدار در این مواد با افساد و در نظر ارباب رشد و رشاد
نقاب از جمال سریع الزوال می گشاید و از آنجاست که دایره اضلال جهال سمت
پذیرفته بسیاری ازین جماعت قطاع الطریق بسبب قصور نظر و فتور شعور از احاطه خط مشید
هدایت خارج گردیده رغبت در زمره جهالت در آورده اند و از زمره اقبال که در اعداد
کیفیت وصال فلاحت حرمان کرده جرعه جام بادار از باده ناکامی و شقاوت خورده
اند و در حال استغراق لجه ضلالت و نظارت ریاض زلال جهالت در هنگام تحریک
دوحه کارزار از نسایم عزایم و بوقت تهییج غبار نقار از پای اخذ غنایم کلک مشیت ازلی
از خاک هستی ایشان پاک کرده جوف خاک از طرف انابی و مدفن شاکل جسمانی ایشان گردید

باعث

واصدق این مفهومات و مقصود این سیاق این شقاوت طغیان عبید خان
و انتقال او از جهان گذران تفصیل این واقعه آنکه بعد از فرار مشار الیه از
بخارا بنابر توجه عساکر پادشاه خلافت انتما چنانچه سابقا صورت تحریر یافت
که هر چند عبید خان خواست که در خراسان بحجه فرو برد صورت نبست و نیر بهر
که ولایات بلد حیدریات شاهی بتایید الهی ظلمت طغیان او را از ساحت
ممالک ارتفاع داد و مشار الیه بارسال رسل و رسایل تجدید مواخات کرده مکرر
بالطاف خسروانه سرافراز و ممتاز گردید بدین رمز اجابت خسرو آفاق بصوب
بایجان و عراق الحاق دو باره بیش از مقر خویش بعزم رزم سلاطین خوارزم
در حرکت آمده چون حوالی آن ولایت مذکور از ظلام سپاه آن مغرور مانند شب دیجور
گشت سلاطین آن سرزمین در مقام مقاتله و مقابله در آمده و رفع آن نقع را همت
ساختند و لوای کارزار را در فسحت آن دیار برافراشتند و هر گاه که عساکر اندر هم
در جنگ را با آب تیغ و جاروب انعاش صفا می دادند سپاهیان خوارزم و هر بگان هم
رزم را بایشان عنان کرده بسیاری از سپاه زاین معرکه دار و گیر جلادت شعار را
مقتول بسر کرده اند و در حالی که مشغول بوده ضعف تمام سپاه او از یک پادشاه یافته و
دانست که بجز عدم ناموس وجود افسوس امری بر بودن وی در آنجا مترتب نمیشود
بالضرورة طبل مراجعت کوفته کوچ بر کوچ متوجه بخارا گشت و چون مقصد عبید خان
و لشکریان با استراحت کرده بعد از اسقاط کوفت راه و کسب سپاه بجهت تسخیر بلاد
حال بود شرق خراسان و تاراج اموال عافیت مسلمانان در دل شان راه یافته و از تعبیه رسل
ثقلین حبیب قال صلی الله علیه و آله لا یلدغ المؤمن من حجر مرتین از شوق اندیشه عیثت

مقاعد نکرده بدرجتی نزیب داده ما فی الضمیر کبیر و صغیر و امیر و وزیر بنظام حرمت
و ایرانی ممالک و آبادانی ممالک در اطراف و اکناف انداخت تا دان کو نکته
تحسین نموده مرغبات عرض نمودند درین باب دانایان اصحاب تجربه در دل
انکار کرده زبان طاد وهم نکشودند در اثنای همه اسباب بلوریش سوزش دلها
و سایل نفس و خوزریزش قمار رسید بدالانتقام و عاقبت بخش خواص و عوام
مملکت بر مزاج عدیم الابتهاج وی مستولی گردانید و بطور بیسر انواع ابتهاج
و مساعد قوت ضعف قوت بید کرده امید نجات و ترقیات در حقیقت بیاد
نقل است که دران اوان امرا و سرداران کار را خلل نمودند و در تکمیل ترقی حرمت
بجانب او و بحرمت بلا بات قصبات تحمل مقدور بود و از وصول اجل و تقدیر
لم یزل در نشیمن تمود تا وقتی که اراده تقدیر کننده موت و حیات و مسلم شرع
افات و بلیات قضا حکم مستلزم تقاضی عاقبت سلطان و وجود دست مملکت
خراسان تعلق گرفته در ایام شهور سنه مذکوره دست تصرف والی سوخ این
بدن وی کوتاه گردانیده شد و تخته قنه از روی زمین رحلت کرده در زیر
منزل گزید فغان مظلومان که از ستم ارباب طغیان زمان زمان بسامع عزم
می رسید در حال فرونشست و خروش جن و بشر و طیر و حجر که تا از زمان مسعود
شده بود از دروه افلاک درگذشت فتح بسلم رابع که بنابر هجوم هجوم
مانع از کیاه و سیاه آری می نمود از فیض سحاب این بخایت سمت حضرت سلطنت
یافته فارس مضمار اضرار که در اظهار امصار بسند نصرت را تحولان درمی آورد
فغان توجه بسوی دیار خدم تا فتنه بسرور گردید ظهور سرور که از نظر

نزدیک و دوری نمود و عقاب از جبال خورشید مثال بر داشت و رایت ظلم
و انصاف نکوکرشه دست قدرت حضرت غیور شانه و عظم برهانه تواب نیست
و عاقبت در عرصه مملکت برافراخت القصه که بعد از وقوع این واقعه مانعه مسرعی سبک
رفتار از برق و باد استعانه کرده بلده هرات نزد حاکم آنجا محمد خان آمده واقعه
مذکوره را باز نمود و مصدق سخن خویش کرد چند سکوک سکه عبید اللطیف که بعد از
عبید خان بر سریر ملک ما وراء النهر نشسته بود اظهار نمود محمد خان کیفیت حال را
عرضه داشت کرده مصحوب یکی از اعیان سپاه به سریر خلافت مصیر رسانید و مضمون آن
ملاء اعلی گوش هوش عالمیان و ساکنان خطه خاک مضمون این مقال را رسانید
فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله و از رگ و نسل نسل منقطع شد شرح حالات وی
داده ولادت در محل خود ایراد یافته و هم درین سال شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ شاه
بن فرخ یسار بن امیر خلیل الله بن سلطان ابراهیم بن سلطان محمد کیقباد از نسل
نوشروان عادل حاکم شماخی و عالی شاه به قتل آمد و به واسطه قتل او دولت سلاطین شروان منقرض
شد و هم درین سال امیر سلطان روملو که حاکم قزوین بود در تبریز وفات کرد و مولانا
رکن الدین مسعود کاشی مولد وی شیراز است اما به واسطه کثرت توطن در کاشان
به کاشی شهرت گرفت و وی شاگرد مقرب مولانا نصیر الدین علی طبیب است و در انواع
در معالجات علوم جالینوس بلکه در کثرت تجربه بطلمیوس بود و در آخر عمر طبیب شاه
گردید درین سال از عالم انتقال نمود
درین بهار خسرو کامکار به ... سرخس نموده در انتقام ... خان
خان نکلو از ... گردان شده به درگاه گیتی پناه با چهار سوار حاضر شده منظور

انظار عنایات کردید و الکامی سالیان محمود ابا و از اعمال شروان

بقبول و مقرر شده و در این اثنا بعرض اشرف رسید که حاجی شیخ کرد با جمعی کثیر از

قطاع الطریق داعیه سرکشی دارد و عبید الله خان بنابر آن علی خلیفه مهردار و غازیان

تکلو و قراولی خیر بیگ لو دفع آن سرکشیده روزکاران مامور گشته بدان صوب توجه

نمودند حاجی شیخ کرد از خوف غازیان نصرت نشان راههای تنگ را گرفته علم مخالفت

برافراختند و چون ظفر ورود دشمن رفته کوششهای بسیار نمودند و در اثنای

محاربه تیری بمحمد بیگ خوسلو رسید بجهان دیگر گذشت کردان چند نفر از عسکر

ظفر اثر را بقتل آورده غازیان بواسطه استحکام مکان کاری از پیش نبرده باز

بمحل معاودت نمودند گفتار در توجه شاه کشورستان بجانب گرجستان و قلع و قمع

متمردان آن دیار در این سال شاه دین پناه از برای نصرت اسلام و ترویج

دین مبین حضرت خیر الانام لوای کشورگشایی بجانب گرجستان توجه فرموده رایات

برافراختند از دار السلطنه تبریز بکار کشان برگشاده امرا و سرداران همه

در آنجا بموکب همایون ملحق شده آنگاه خسرو ستاره سپاه بالمغار بجانب گرجستان

توجه فرموده غازیان اکثر نهب و غارت و تاراج در آن دیار زدند و اطفال و عیال

ایشان را اسیر کردند و کلیاد که از امرای معتبر لوارصاب بود با فوجی از گرجیان در آن حال قلعه

تفلیس برده اظهار امان خواسته قلعه را سپرده و در سلک اهل اسلام اندراج یافت

ظفر شعار بزخم شمشیر آتشبار و صحا تولایت را از وجود کفران ناپاک پاک گردانیدند

در این اثنا شخصی که از امرای معتبر لوارصاب بود از جنود ظفر ورود گریزان شده خود را

بقلعه ... انداخت و انحصاری بود که دست خیالش به سلسله فلک نرسیده و

ساکنانش زمزمه فلک می شنیدند محیط فلک خندق انحصار • بکس برود

جز گرد و کار • ببالای آن قلعه مشعل روان • چو بر آسمان نجم ثاقب دوان •

غازیان رزم خواه بنابر حکم حضرت اله انحصار را مرکز وار در میان گرفته و جنگ

انداختند از هیبت غازیان غضنفر صولت هراس تمام بر کافران نامحصور

گشته قلعه را تسلیم نمودند هرکه بتلفظ کلمه طیبه لا اله الا الله و محمد رسول الله و علی ولی الله موفق

گشت امان یافت و هرکس که از کفر و ضلالت ابا نمود خرمن هستی بباد فنا داد آنگاه

اعلام نصرت اعلام بر وجه سعادت اسلام بجانب جل گرجستان در حرکت آمد

غازیان رسم توان مواضعی که در جبال بود تسخیر کرده جمعی کثیر از کفار را بقتل آوردند

شاه کشورستان بسکندر شیان بنیت جهاد کفار بکنار آب کر رفته لوارصاب

که حاکم آن مرز و بوم بود فرار کرده خود را بکوههای سخت و بیشههای بلند رسانید

انداخت از دست غازیان نهان شد بالاخره رایات نصرت آیات معاودت

نموده در دار السلطنه تبریز نزول اجلال واقع شد و قشلاق در آنجا بپایان رسید

و هم در این سال بعضی از امرا خصوصا حسین خان سلطان روملو و سلطان علی

روملو و شاه علی سلطان چپنی و احمد بیگ ترکمان با جمعی دیگر از بهادران

متوجه استرآباد شدند حاکم ولایت ملک جهانگیر بن ملک کاوس اتفاق ... استرآباد

بپاه علاء الدین رفتند غازیان نصرت مآثر جنگ انداخته احمد بیگ ترکمان با اوجمعی از

وران ... حصار آمده سرداران چون مشاهده کردند که امرای ... با جمعی

مهم خود مشغول اند غافل بر سر احمد بیگ ریخته بزخم تیر زین او را با جمعی از ملازمان

بقتل آوردند سال پنجم از سلطنت و فرمانروایی شاه سلیمان مکان ... بلوس ...

حسب چهارم ذي قعده موافق سال اربعين و تسعمايه بار دوم ميل [illegible]
از دار السلطنه تبريز به يلاق اوجان نهضت فرمود و از آنجا بسهند [illegible] در آنجا
القاص ميرزا و درويش محمد خان حاكم شكي از ولايت شروان بدربارگاه شاه عالم
پناه شتافته و تنسوقات سرافراز گشته بالكاي خود مراجعت فرمودند و هم
درين سال غازيخان قلعه باكو را گرفته جمعي كثير را بقتل آورد و قشلاق اين سال در
دار السلطنه تبريز واقع شد سال نود و هم از سلطنت حضرت [illegible] اقليم چهارم [illegible]
[illegible] تسع و اربعين و تسعمايه درين سال پادشاه خجسته خصال سعادت
و اقبال بطرف ولايت خوزستان نهضت نمود باعث بر توجه نصرت [illegible]
[illegible] آنجانب آنكه علاء الدوله عباسي كه والي دزفول بود سر از ربقه اطاعت
و گردن از طوق متابعت [illegible] حكم [illegible] باجتماع سران سپاه و امراي [illegible]
عزم [illegible] چون خرم آباد لرستان محل نزول شاه جهانبان شد كوچك
جهانگير حاكم آنجا بدرگاه آمده بعز بساط بوسي سرافراز شد آنگاه رايات جلال از
آنجا متوجه دزفول گشت علاء الدوله عباسي با لشكر بسيار و ناخوشي [illegible] بطرف
بغداد گريخت رعاياي آن ديار باستقبال شتافته مفاتيح قلعه را [illegible]
شاه كامياب سپهر ركاب حكومت آن ولايت را بحيدر قلي سلطان افشار
رجوع نموده هم درين جا سيد سجاد بن سيد بدران مشعشعي كه حاكم حويزه بود در كمال
عبوديت و خلوص طويت [illegible] بدرگاه عالم پناه شتافت شاه عالم
پناه حكومت حويزه را باز بوي رجوع نمود آنگاه ابراهيم خان حاكم شيراز را با
حسينخان سلطان روملو بتاخت قلعه [illegible] فرستاد امراي مذكور ولايت را

تاخت كرده سالما غانما باردوي همايون معاودت نمودند و هم در اوايل اين
سال [illegible] جان بره از جانب [illegible] و سلطان حاكم بلخ خداي وردي
از قبل عبيد [illegible] سلطان بن عبيد خان حاكم بخارا با پيشكش فراوان در دربار
گاه گيتي پناه آمده رخصت انصراف يافتند و حاجي آقاي مهماندار بهمراهي ايشان
بطريق ايلچيگري بدان نواحي روانه شد و هم درين سال استاد البشر عقل حادي عشر
امير غياث الدين منصور بن مرحوم امير صدر الدين محمد شيرازي در بيست [illegible]
من العشا [illegible] شهر جمادي الاول سنه مذكوره فوت شد ولادتش در شهور سنه
و ستين و ثمانمايه مدت عمرش هفتاد و سه سال مير مرحوم را از روي جامعيت علوم
ثالث معلمين [illegible] كمالات و تبحري در علوم زياده از آن بوده كه درين مختصر
بيان توان نمود از جمله آنها همين كافيست كه در زمان خاقان صاحبقران
گيتي پادشاه جليل شاه اسمعيل مغفور او را جهت تعمير رصدي كه سلطان العلماء
المحققين خواجه نصير الملة والدين محمد الطوسي [illegible] مراغه بسته و [illegible] بيان شده
بود از شيراز آورده چون اتمام آن [illegible] كه بعد از آن سي سال
آنجا [illegible] موقوف شد مير را در زمان صدارت مرحوم امير جمال الدين محمد استرآبادي
در اوايل سلطنت شاه جمجاه بدرگاه عالم پناه آورده تا شريك در امر صدارت
گردانيدند اما بوقوع مقرون نشد و مكرر [illegible] ميران مباحثات و مناظرات
روي نمود چون مطالبه و [illegible] مير جمال الدين محمد غالب بود مباحثه [illegible]
منتهي گردانيد مير غياث الدين منصور را حصول مطلوب توقف كرده بشيراز رجعت
نمود و مولانا خليل منجم اين رباعي را جهت مير در سلك تحرير كشيد رباعي اي مير بالقاب

رقمی • نوشته را خلیفة المجتهدینی • تعظیم آنقدر نجوا اول کرده • افسوس که بیک آدمی
مدرقتی • تا آنکه در شهور سنه ثلثین و تسعمایه میر صاحب منصب نصف صدارت شده
و بیش از دو سال دیگری بر سر آن مسند متمکن نگشت مشهورست که در حینی که حضرت
خاتم المجتهدین وارث علوم الرسول والائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین
بدرگاه معلی آمده میانه وی و میر طریق محبت ظاهری سلوک می‌کرد و میر قرار داد که شیخ
نزد او از علم کلام الهیات شرح تجرید مولانا علی قوشچی بگذراند و وی در خدمت
شیخ کتاب قواعد میر گفتند که بواسطه استفاده کلام این هفته خوب حسابهای میر و لوا
افاده هفته اند شیخ تکلمه درس از شرح تجرید پیش میر گذرانید و هفته دیگر که مقرر بود که
میر درس فقه بخواند وی تمارض کرده درس نخواند میر از مرض آن شک مطلق بحیر بود
متنفر می‌شد و دست به هیچ مردی و فردی از افراد انسانی نمی‌رسانید و ملاحظه
آنکه مبادا آن شک داشته باشد و هرکه خواستی که ملازم وی شود از وی پرسید که
هرگز بیمار شده و حالت یا درد می‌کند اگر آن شخص گفتی روزی جایم درد می‌کرده دیگر
با او حرف نزدی و او را بیرون کردی و اگر کاهی اراده مصافحه با وی اکابر
اهالی کردی دست در آستین کشیده در زیر آستین مصافحه کردی و اگر کسی خواستی که متعارا
در نظر او ساقط کرداند بمجرد استاد آن نظر دیگر فایده نداشتی و بوقوع و عدم
وقوع التفات نکردی و یکی از شعرا در مدح میر گفته • آن میر که پوشیده در
وسواس لباس • ذات تکش مدام هست ز هراس • وسواس نداشت بود دست او دامن او
هرچند که او نشست دست از وسواس • در مرتبه‌ای که مجتهد الزمانی شیخ علی رحمه الله
از عراق عرب متوجه پایه سریر خلافت مصیر گشت آنحضرت منصب صدارت و

والمجتهد

و مجتهد : الا و انی از استماع حکایت در باب عدم تقید میر از شرع اقدس و فساد
بعضی از اشرار در باب تجملات که میر او را میکرد و از طرفین در مقام عداوت و
در آمده مبانی نزاع استحکام یافته بود که مطلقا صلاح را در انقطاع نمود و خبر
الامر منصب شد تا آنکه روزی در مجلس خلد آیین میان شیخ و میر مباحثه و مناظره
بمیان آمده آخر بحث بخشونت منتهی شد شاه عالم پناه منحرف گشته بر سر آن مباحثه
میر را از صدارت عزل کرده چند روزی میر در اردوی همایون بسر برده بجانب
شیراز روانه شد و در اوان رحلت نمود از جمله مصنفاتش حاشیه حکمت العین و حاشیه
شاوات اثبات واجب • اخلاق منصوری • کفایه منصوری • در حساب
محاکمات • حاشیه زوراء • مشارق • حاشیه تجرید • تفسیر سوره هل اتی • مراة
الحقایق • صغیر در هیئت • لوامع هیات • ریاض رضوان • ایمان الایمان در
علم کلام • ولیل هدی الضیاء و هم در این سال مرحومی مولانا محمد ابو طالب استرآبادی
رحمت ایزدی پیوست وی در اوایل حال با مولانا جلال الدین محمد دوانی
مباحثه نمود و بعد از آن مدتی در خدمت شیخ الطایفه شیخ علی بسر برده مطالعه مشغول
بود و از جمله تصانیفش شرح جعفریه و هم در آن ایام سادات اسکویه امیر صدر الدین
محمد و امیر نظام الدین احمد و امیر قوام الدین محمد و امیر ابو محمد لطف الله که از سادات
حسینی و مولد ایشان قریه مذکوره از نواحی تبریز بود و امیر ابو القاسم جد ایشان
از سادات عالی درجات بود و جامع کمالات و مستجمع سعادات بود و سلاطین
سابقه پیوسته تعظیمات و تکریمات او می‌نمودند اما سادات مشار الیهم مدتی
در خدمت اعلیحضرت شاه سپهر رفعت مدار الیه و مختار الدوله و صاحب اختیار تمام

ملک و ملت بوده‌اند تقرب و محرمیت و عزت و خصوصیت ایشان با شاه عالمیان
بر سبیل حقیقت بوده و از سایر مقربان و محرمان ممتاز بوده و هیچ فردی از افراد ایشان را
این تقرب در خدمت خواقین نبوده و گوش هیچ سامعی کسی را بدین سان مخصوص
نشنیده ارباب جاه و جلال و فضل و کمال علی الاتصال سر عبادات و طاعت
بر آستانه ایشان میگذاشتند و غاشیه اطاعت و فرمان برداری ایشان را بر جان
و دوش برمیداشتند شاه کامیاب ابواب انعامات و تفقدات بر ایشان
مفتوح داشته هیچ چیز با ایشان از لطف و طیبات و احسن مرکوبات و سایر ما یکون
من هذا القبیل مضایقه نمیفرمود و هر اراده می‌نمودند بلا توقف بحصول موصول میگشت
اگرچه انواع مکروه و محظور از آن لازم آمدی مکرر نواب کامیاب کامکار بجهت خاطر ایشان
بارکان دولت قاهره رسم ضیافت بجانب ایشان می‌رفتند و مجالس عشرت انگیز
محافل مسرت آمیز ترتیب فرموده و انواع منابسطت و شگفتگی میکردند اما سادات
عدم تقید بشرع نبوی از ارتکاب مناهی و ملاهی و اظهار بعضی حکایات خلاف اهل
نواب شاهی مرتبه مرتبه از ایشان منحرف گشته جوهر ذات ایشان بر همگنان ظاهر
گردیده و کمال ایشان قدر این سعادت و شکر این نعمت ندانستند و فرمودند عاقبت بود که
و در سلسله ایشان کسی نبود که از راه و رسم عالم خبری داشته باشند و ایشان از عواقب
هر چیز عاری و بیگانه بااینکه در امور دیوانی شروع میداشتند اموری که ایشان را مناسب
بدین شان نداشت مرتکب می‌شدند و اراده وکالت و صدارت و وزارت بخود
نجابت اورده بودند ارکان دولت قاهره فرصت یافته حقیقت بمسامع عز و
جلال رسانیدند بالاخره شاه عالمیان پناه ایشان را از نظر انداخته حکم فرمود که

نجم

بغربت بکوچه رفته دیگر بدرگاه معلی نیایند و کسی از فلک افراز رنگرد که در غم
خاک بر سر بگرد و چون نواب مالک رقاب خاطر از مهمات خراسان جمع ساختند
و رعایای آنجا را که از صدمه حوادث آزرده خاطر بودند بمراحم خسروانه سرافراز
ساختند آنگاه عزم مراجعت نموده عنان عزیمت بصوب جلیله قم منعطف گردانیدند
و قشلاق در آن بلده جنت نشان نمودند چون خاک عسکر قم از قدوم همایون
عبیر آسا گشت شاه عالمیان پناه بعد از رعایت احوال مجاوره و رعایا و رفع حال
کافه برایا همگی اوقات فرخنده ساعات بزیارت مشاهد متبرکه و اماکن مشرفه که
در آن بلده فاخره واقع است مصروف داشتند و در عمارت و رواج و رونق آنجا
و نظام و نسق هر یک از آن مزارات بابرکات توجه فرموده مبلغهای کلی از
خزانه عامره بجهت اخراجات آن بقعت کرده و بر بعضی از آن مزارات املاک وقف
فرموده بر باقی سیور غالات تعیین کردند سال بیست و هشتم از سلطنت فرمانفرمای خسرو
اقلیم چهارم نوروز لوی ئیل روز سه شنبه هفدهم شهر ذی حجة الحرام سنه تسع و خمسین و تسعمایه شاه
عالمپناه نوروز مذکور را در بلده قم که بسبب قلت و صغارت تمامی بلاد عراق نزهت افزون
و رجحان دارد گذرانیده و از آنجا بیلاق سرپند و گزاز و خوانسار توجه فرمودند
و در حوالی نهاوند همدان مزاج اشرف اقدس انحرافی پیدا کرده و در لجه اضطراب افتاد
تا آنکه آثار صحت ظاهر شده عالمیان جو تبی یافته شادمانی گرفتند در آن ایام شاه مظفر
فرجام امرای عظام و غازیان کرام را مثل عبدالله خان و شاه علی سلطان
بجانب الوس گلهر که همواره آثار طغیان و عصیان از ایشان بمسامع جاه و جلال
میرسید مقرر گشته امرای مذکور بدانجا رفته ایشان را غارت کرده سالماً غانماً

در کاه عالم پناه بود در روز سه شنبه دوازدهم شهر رجب سنه مذکور بعزم قشلاق
نزول اجلال در دار السلطنه قزوین واقع شده و هم در ان وقت بعرض شاه جهان
رسید که طایفه از لشکر ماوراء النهر داعیه نموده که از آب آمویه عبور نمایند بنابران
بهرام میرزا و بدر خان استاجلو و حسین خان سلطان روملو و بوداق خان قاجار را
به یلاق لار روان گردانید بهرام میرزا خواجه غیاث کرد زیرومی بود با جمعی
کثیر بجانب بسطام روستاد و خواجه غیاث الله با غازیان کثیر خواه بجانب
باخت ان دیار رفته ظفر نموده عمل نموده سالما غانما باردوی میرزا مراجعت نمودند
چون خبر محنت اثر کوفت مزاج شاهی در بلاد مخالفان شایع شد دین محمد ازبک
رقم نسیان بر صحایف حقوق شاه عالمیان کشیده با لشکری گران باستراباد امد
حاکم ان دیار صدر الدین خان با جمعی از غازیان را از قلعه بیرون فرستاد چون
لشکر مخالف زیاده از حد بود غازیان معاودت نموده بشهر داخل شدند
دین محمد مصلی محاصره و جرات محاربه ندیده راه ولایت خود پیش گرفت چون
این خبر به یلاق لار بمیرزایی رسیده که دین محمد متوجه استراباد است
و بدر خان و بوداق خان و حسین خان سلطان بطرف استراباد ایلغار نمودند
چون مراجعت دین محمد را شنیدند به یلاق لار معاودت فرمودند ذکر محاربه رومیان
با گرجیان درین سال سلطان سلیمان پادشاه روم محمد پاشا را که حاکم ارض الروم
بود با سپاه بسیار بتسخیر گرجستان فرستاد و رومیان بر سر قلعه ان متوجه
دادوایلی شدند ملک بقراط که بایشان اجرای اشتعار داشت قلاع خود را بسپاه
جمعی از زنان در انجا گذاشته خود بکوهستان و جنگلستان فرار نموده

حصار را محاصره کرده بعد از ده روز مفتوح گشته مسخر کردند و از انجا لشکر آراسته
با دلتی امدند و قلعه انجا را در میان گرفتند بکوبان از جانب مرکب با ضرب
ترتیب توب فرنگی و دیگر اسباب جنگ حصار مشغول شدند و اهل حصار را از
سر اضطرار دست بجنگ و پیکار گشادند دران اثنا پاشا چون از روی مکر
و حیله جمعی را با تحف بسیار پیش موسی پاشا فرستاد پیغام کرد که بنده را چه دخل که
با لشکر خوندکار مخالفت کنم اگر پاشا مراجعت کند مفاتیح قلعه را بهر که امر کند
می سپارم پاشا سخن وی از راه رفته از طایفه قلعه دلتی کوچ کرده روانه
ارض الروم گردیده و جمعی از امرای معتبر را در بالای توب گذاشت که تا انجا را در
روم آورند چون پاشا چون اوحق از مراجعت پاشا خبردار گردید با سایر سرداران
چون طلایه کهان بر سر رومیان که بر بالای توب مانده بودند ریخته و اطراف
ایشان را خان فرو گرفتند که یکنفر علی خان بدر نبرد بعد از ان پاشا روان شد
در وقت جانب بوی رسیدند و موسی پاشا را با جمعی کثیر از رومیان بقتل آوردند
و چون خبر قتل او در شهر موسی پاشا بحمید رسید خادم علی پاشا با لشکر و بار دیگر بطرف
گرجستان ایلغار نمود چون بدانحوالی رسید امرای گرجستان ولایت خود را رفته
بودند علی پاشا بعضی از ان ولایات را سوزانیده بطرف حمید معاودت نمود
ناملایم و استیلای که گرجیان بر رومیان داشتند سلطان سلیمان رسید سمرد علی
پاشا را با سپاه بسیار بدفع کفار فرستاد در ان موضع ملوحنی بگرجیان رسیدند
جنگ کردند چون چند مرتبه محاربه میانه ایشان در پیوست بالاخره گرجیان شکست
خورده رو بگریز اوردند اموال بسیار و غنایم بیشمار بدست رومیان افتاد و انجا

بر بازخود مراجعت نموده‌اند و درین سال قشلاق همایون در قزوین واقع شد ذکر احوال [illegible]
پادشاه و بیرون آمدن وی از بلاد هندوستان [illegible] درین سال فرخ فال
همایون پادشاه بعد از فوت والده بواسطه اختلال احوال و اقبال التجا به درگاه شاه
جمجاه آورده بحضرت ایشان آمد تفصیل این اجمال آنکه همایون پادشاه بعد از فوت والد
ماجدش ظهیرالدین محمد بابر پادشاه سرداران الوس جغتای جنبش کرده او را در سلطنت
ممالک هندوستان نشاندند و در زمان شیرخان که او را عرق قرابتی به بعضی سلاطین
آنجانب بود قلعه و قلاع آن بلاد را محکم کرده و بحسب ظاهر بارسال رسل و رسائل
دعوی انقیاد باحکام پادشاه دیانت نهادی کرد اما در نفس امر بخار استقلال
بکاخ دماغ وی تصاعد نموده بود و پادشاه همایون تعلق آن مفاعلی [illegible] را
انگاشته در دفع وی در می‌آید دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد باآنکه [illegible]
بیخ بسیاری از مردم با خود جمع کرده قدم در محاربه استوار داشت همایون
پادشاه با آن افغانی او مقابل شده معرکه حرب گرم کردند بالاخره مردم افغان
زور آورده مردم پادشاه مغلوب شدند همایون پادشاه با معدودی چند از دار
السلطنه آگره بلاهور آمده و در آنجا نیز مصلحت توقف ندیده و از آنجا بجهت عدم
اتفاق برادران در حرکت آمده حوالی ولایت بکر مقصد و مضرب سرادق اجلال
آن پادشاه صاحب کمال گردید و حاکم آن ولایت میرزا شاه حسین بیک ارغون که از [illegible]
و هواداران خاندان تیموریه بود ابواب شقاوت و عدم حقیقت بر خود گشوده بر طریق
خلاف رایت عناد برافراخت و چند مرتبه همایون پادشاه کس نزد شاه حسین فرستاده
او را طریق وفاق دعوت فرموده فایده نداد بلکه بی حقیقتی و مخالفت بیشتر [illegible]

و معلوم پادشاه و سپاه گشت که گرفتن قلاع آنجا بدو ممکن و وفاق نمی‌گردد و
میسر نیست لاجرم آن پادشاه نیکبخت سیر از حوالی بکر کوچ کرده بجانب ولایت قندهار
توجه فرمود و حاکم قندهار عسکری میرزا که برادر حقیقی نواب همایون بود چون از
توجه آنحضرت آگاه گشت با خود قرار داد که هرگاه پادشاه قریب بولایت
معهود رسد او به بهانه استقبال از شهر خویش با طایفه کافر نعمتان [illegible]
آمده در اثنای راه آنحضرت را [illegible] شهادت [illegible] و شخصی از دولتخواهان
و مخلصان پادشاه که چراغ او از [illegible] آن پادشاه زاده [illegible]
می‌برد بر این اندیشه ضلالت [illegible] اطلاع یافته بجانب اردوی همایون [illegible]
روانه شد و در نواحی ولایت شال و مستان که از توابع قندهار است [illegible]
تا انجامیت قرب مسافت واقع به تقبیل عتبه بلند مرتبه موفق گشت و بوسیله
بعضی از اعیان کیفیت حال و خیال مقرون بوبال عسکری میرزا بعرض رسانید
و بعد از اخبار آن خبر حصول [illegible] امارات و علامات که موجب [illegible]
آن دولتخواه بود بوقوع انجامید بالضروره همایون پادشاه احمال و
اثقال و جوانات را با بسیاری از مردم بی یراق والاغ [illegible]
در آن نواحی گذاشته با سی و چهل نفر از معتمدان جلادت آثار از طریق
غیر معروف بجانب ولایت سیستان ایلغار فرموده و مقدمش [illegible]
من اخیه [illegible] روز قیامت نشان ظهور نمود و چون پادشاه مذکور بولا[یت]
سیستان [illegible] حاکم آن ولایت سلطان [illegible]
[illegible] آنحضرت آگاه گردید و یکی از مخصوصان خود را با [illegible]

آن پادشاه ستوده خصال فرستاد و التماس نمود که تفویض ولایت معهود که مقر
و منزل مشار الیه بود از وصول موکب همایون مبارک و میمون گرداند و فرستاده
سلطان چون بموضعی که منزل اجلال خدام همایون مبارک بود و توسلی
ازان شاهزادگان که با این جهه اساس تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر معروض
و ملتمس سلطان را بعرض رسانیده نواب پادشاهی در بذل الشروع فرموده
و بصوب ملک نیمروز توجه فرمودند و چون بسرحد زرنج آن ولایت رسید
احمد سلطان با کثیری از اشراف و اعیان باستقبال آن پادشاه عالیشان
بیرون آمده در موضع تعهد اضع آن ولایت رسیده بوسیه یکسر و تعظیم مشرف
و مسرور گشت و بلسان سعادت و دولت در رکاب نصرت انتساب روان شد
پس از وصول بظاهر آن بلده در منزل قابل آن پادشاه عاقل بار فرود آورد و در
حال قاصد مسرعی بدار السلطنه هراة نزد محمد خان فرستاد و این واقعه عرض
عرضه داشت کرده و در آن عریضه مرقوم بود که حضرت پادشاه آن را استعداد
داعیه دارد که در درگاه سلاطین شاه شجاع رود چه با آنحضرت معدودی چند
که عدد ایشان به پنجاه نفر نمی رسد و همه بی یراق و ضعیف اگر مصلحت دانید حضرت
مشار الیه را با بلده بهراة آورده از اتحاف لطف معسکر خسرو فرمودن
فرکسل کرده شود و حال این عریضه چون بدار السلطنه هراة رسیده و معلوم ان
واقعه معروض خان گردانید قبل از رسیدن مکتوب بیار و عبرت از آثار حرکت
نمودی فاخره و یا اولی الانصار مصلحت در آن دید که احمد سلطان از نواب

پادشاه رفیع المکان التماس نماید که از راه هراة متوجه درگاه گردد و جناب جلالی یکی
از ملازمان خود را با قاصد احمد سلطان رفیق ساخته رخصت انصراف فرمود و قاصد
سلطان با ملازم خان چون بمقصد رسید و ملتمس مذکور را بعرض رسانید خسرو منصور
ملتمس مذکور را مبذول داشته در ساعتی مشحون از سعادات بمرافقت احمد سلطان
بصوب بلده هراة توجه فرمود و چون سه چهار فرسخ مطوی گشت محمد خان
از آمدن آنحضرت آگاه شد علی سلطان قورچی باشی را که از سایر اقربای وی
مزید جلادت و کاردانی ممتاز بود به استقبال پادشاه همایون خصال با
لایق ارسال داشت و با وی قرار داد که نواب همایون چون نزدیک
نواحی هراة رسد مرا آگاه سازد با ملازم استقبال قیام نماید علی سلطان
در اثنای راه به پادشاه رسید پیشکش تحفه را گذرانید و در رکاب آنحضرت
چون بدو فرسخی هراة رسید بموجبی که مقرر شده بود خان را از قرب وصول آن
همایونی آگاه ساخت آنگاه صباح روز شنبه غره ذی قعده سنه مذکوره
که والی عرصه سپهر یعنی کوه پیکر افق سوار گردیده فراش قضا بجاروب
مهر عالم آرا از پی قدوم خجسته خورشید صحت فلک را از غبار مصفا گردانید
محمد خان با اکابر و اعیان و سایر اتباع و ملازمان و جمیع از سکان و متوطنان
دار السلطنه هراة از شهر بیرون آمده متوجه پل مالان که در یک فرسخی
آن بلده واقع است شد از برای استقبال خدام همایونی در حرکت آمد و در
سلطان خان و بعضی از فرزندان و امرا و سلطان بسعادت دست بوس آنحضرت
سعادت ذاتی را زیاد نموده در ملازمت حضرت همایونی بجانب شهر

نواب مسرت بر همگنان گشودند چون جناب مملکت پناهی در ملازمت نواب جهانبانی
در حرکت آمد قراق سلطان را که از شهداد ولاد وش بود بسرعت تمام فرستاد که شاهزاده
صاحب لوا سلطان محمد میرزا را از درون شهر بباغ زاغان که در بیرون بلده واقع است
و در لطافت از دیگر باغات و بساطین ممتاز است آورد تا از روی ادب در آن باغ
که غیر مسکن نواب میرزایی بود با پادشاه ملاقات نماید و قراق سلطان بفرموده
عمل نموده چون حضرت پادشاه بباغ مذکور درآمد محمد خان بر آنحضرت سبقت نموده
متوجه بر کوشکی که در میان باغ احداث یافته گردید و شاهزاده عالمیان را
از روی استقبال از آن کوشک بیرون آورده در کنار حوض آن باغ میان
نواب همایون و نواب جهانبانی مصافحه و ملاقات وقوع انجامید آنگاه پادشاه
و پادشاهزاده باهم بدرون کوشک درآمدند و محمد خان نیز با بعضی از امرا و اعیان
در آن مکان داخل شده بساط بزم تمهید یافته و پادشاه بجهت در آن صحبت
رتبت بر مسند محبوبی نشسته بیکدیگر بنظر لطف و ملاطفت دیدار عدم نشاط دیدن
انتهای بزم محمد خان نواب همایون پادشاه را در منزل مهر انگیز بیگم که همشیره پادشاه
مرحوم سلطان حسین میرزا بود فرود آورده اسباب سوغات آنچه مناسب
سلاطین است در آن منزل فردوس نشان ترتیب داده بودند و حوالی و جوانب
آن منزل منازل قابل جهت امرا و ملازمان پادشاه سامان داده طرح مودت
افکندند و بعد از انقضای دو سه روز از صحبت جلفرو محمد خان جشن
در دولتخانه آنحضرت و یگانه آمده بقواعد ملازمت و خدمتکاری قیام نمود آنگاه تهیه
طوی عظیم جشنی جسیم مشغول کرده پس از حصول اسباب تمامی مستور بساط صحبت

وضیافت

وضیافت گسترده نواب شاهزادگی سلطان محمد میرزا که فی الحقیقه میزبان بود
بباغ رفت و بر مسند شوکت متمکن گشته از حضرت پادشاه التماس نمود که
که از روی صحبت در آن باغ تشریف آورد پادشاه بقبول مسئول میرزا امیدوار
داشته بآن بزمگاه متوجه شد و تا قرب بارگاه نواب شاهزاده سواره رفته
و قراق سلطان و بعضی از اولاد محمد خان در جلو آن خسرو یگانه پیاده میرفتند
و چون نزدیک بارگاه میرزایی رسیدند از بارگیر فلک سیر فرود آمده
نواب جهانبانی شاهزادگی سلطان محمد میرزا از جای خود در حرکت آمد
و تا سر طناب چتر خانه از روی رعایت ادب آمده مجدد مصافحه اقدام
نموده آنحضرت را در صدر مجلس نشانده خود در پهلو نشین لوای تمکن افراخت
و محمد خان و سایر سلطانان در محال مناسب نشسته مجلسی منعقد گشت که تعبیر
از آن بر آن وجه که وقوع یافته از زبان قلم و قلم زبان مسلوب جا انفعال
لطایف بارگاهش ضربات نجوم از خرگاه سپهر روزی شواری گشته طرایف
فرش دلپذیرش در لطافت از صحن بهشت در گذشته خوبان پریچهر سیما و ساده
رویان قابل از روی خدمت در آن صحبت فردوس رتبت مانند حوران و غلمان
در هر گوشه بر سر قدم و از جلوهای روح افزای ایشان فکر معاش و اندیشه
معاد متوجه دیار عدم از نغمات شوق انگیز مغنیان زهره در چادر سپهر مستور
و از ترنمات اهل طرب دلهای غنچه مرده تبسم و مسرور آنگاه از بسیاری اطعمه لذیذه
و اشربه لطیفه شورش جوع از ساکن بوطن فقرا مانند فروش گدایان بصامت لطیفه
سموات رسید * کو ای اورده میزبان بهشت * خورد و نهاده عنبر سرشت

بود و نبیره عنبر از شیره جان * تمکنش از ملاحت خوبان * و پس از آن ادراک صبا
این حظوظ نفسانی و انتفاع این مستلذات جسمانی مبلغ کلی از زر و سیم برسم
پیشکش بعرض آنحضرت کرده ملازمان که بنای فلک اساس را بخلع فاخره
مفتخر و خوشحال ساخته شد و بسیاری امداد و وفور مروت و داد صیت یکتائی
در عرصه گیتی انداختند و روزی چند آن پادشاه دولتمند در بلده با افاده
ملک فرمود و مقابر بزرگانی که در آن سرزمین اند زیارت نمود و باغات
و بساطین و عمارات فردوس آیین که ساخته و پرداخته معمار همت سلاطین
پیشین بود مشاهده فرمود و از آن جا استعداد متوجه درگاه شاه مروت نهاد
شده رایات نصرت بصوب عراق و آذربایجان برافراخت چون بحوالی
مشهد مقدس مزکی رضیه رضویه علی مشرفها الصلوة والسلام رسید نجیب
سادات عظام و نقبای کرام و خدام ذوی الاحترام و خواص و عوام از
استقبال از مقر خویش بیرون آمده بعد از قطع سه چهار فرسخ بتقبیل انامل
قابل وی شرف جلیل را از دیاد داد انگاه شاه قلی سلطان استاجلو که
حاکم بلده عرش نشان بود از عقب سادات آمده بعد از رعایت ادب تقدیم
تواضع که لایق ساحت جلال و سلاطین است ببوسیدن بساط خلافت مناط
سعادت یافت و بمرافقت سادات عالیمقدار در رکاب پادشاه جم صفات
بصوب معموره آن ولایت عنان بر تافت و بلازم وصول آن عبد مراد نواب پادشاه
را در منازل خلیفه گاه فرود آورده ملازمان و اتباع عرش را نیز در منازل قابل جای
داد و حضرت پادشاه بعد از تجدید تطهیر دل بغسل زلال اخلاص متسمان

بنوی

نبوی و تنویر ضمیر مهر منیر بانوار جمیل اشعه محبت و دودمان مرتضوی غسل کرده لباس
تازه ای پوشیده بقدم اخلاص و نیاز متوجه زیارت عتبه عرش منزلت امام مفترض
الطاعه واجب العصمه بأمر الله ائمه الاطهار و سابع عشر الابرار المقتضی من نهی بعد جده المصطفی
و امیر المرتضی امام الجن و الانس سلطان ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام گردیده عنوان
نظر اطهر شریف بر مرقد عالی خیر البشر افتاد و روی اخلاص بر آن آستان فلک ارکان
اختصاص نهاده قطرات اشک از دو دیده روان گردانید و از افعالی که موجب
اختلال احوال وی شده بود اظهار ندامت کرده بزبان حال بعرض رسانید که
یا کان کرام الاثیم ز ورد دارند و کر ذولتی ز نفس بعد و ورد دار انگاه سر از سجده بر داشت
بقواعد زیارت قیام نمود و در آن مقام عالی و کعبه آمالی چند روزی بتشریف ذات
و سادات و حاکم خدمات بتقدیم میرسانید نواب همایون پادشاه نادر زور و قصه ایشان
بوده بمراسم زیارت و لوازم طاعت و عبادت اوقات مصروف داشته
اکثر لیالی در آن روضه منوره که مرتبه احیا نموده و از روحانیت حضرت امام
همام علیه الصلوة والسلام بشارت یافته بتسخیر و حضور از آن دار السرور و ظهور
مطلب توجه فرمود سال بیست و نهم از سلطنت شاه سپهر رفعت نوروز ییلان ئیل
شنبه بیست و هفتم ذی حجه الحرام سنه احدی و خمسین و تسعمایه در بهار این سال اردوی همایون
از قزوین بیرون آمده بعزم ییلاق متوجه ابهر گردید چون نواب همایون
از مشهد مقدس معلی مزکی متوجه درگاه سپهر اشتمال گردید بهر شهر و ولایت که میرسید
حکام و ارباب انحال مقدم مکرم اورا استقبال کرده پیشکش بحساب نثار و ایثار
می کردند و چون بیک منزلی اردوی شاهی که در حوالی ابهر نزول اجلال داشت رسید

نجف سادات و هوائی که در ملازمت شاه سپهر منزلت بسر می بردند باستقبال
رفته بعد از آن نواب غفران پناه قاضی جهان الحسینی که با وجود علو نسب و سمو حسب
و فضیلت منصب وکالت نواب همایون داشت و در ایام دخل در امور ملکی و مالی
بمرتبه شاه بلندمرتبه را برامری که موجب تزاید اقبال و تضاعف جاه و جلال او بود
میداشت با اعاظم امرای درگاه خصوصا سلطان عظیم الشان منتشا سلطان
باستقبال مبادرت نموده آنگاه میرزاهای نامدار عالیمقدار سام میرزا و بهرام
میرزا باستقبال شتافته همایون پادشاه با ایشان برادرانه و یارانه اختلاط
کرده در هر چند قدم خیل و حشم فوج فوج آمده مددکاران پادشاه جمجاه شعار
خوش وقف می شدند و حضرت همایون پادشاه هریک را بتلطفی و نوعی
که لایق بحال ایشان مسرور ساخته و از وفور الطاف و اکثر اعطاف لوای
محبت و اخلاص در ساحت ضمایر ایشان می افراخت و چون قریب بارگاه
خلافت پناه رسیدند از سمند خوش رفتار فرود آمده بمرافقت شاهزاده سام
و بهرام میرزا بجانب بارگاه شاه توجه نمود و چون پادشاه همایون از دور
مشاهده پادشاه ربع مسکون گشت از درون خرگاه که محل جلوس حضرت بود
برخواسته از برای تعظیم قریب بسر طناب خیمه مدد آمده و دو پادشاه عالیجاه یکدیگر
را تنگ در بر گرفتند و با هم معانقه کرده باتفاق در درون اتاق رفتند و حضرت
همایون پادشاه را نزد خود متصل نشانیدند حضرت همایون پادشاه صادق الاعتقاد
مضمون این رباعی از نتایج طبع وقاد خود سرزده بود بزبان حال ادا نمود
رباعی ای شاه جهان چو آسمان پایه تست * این دست ولایت که سرمایه تست

شاها

۱۱۷

شاها جهان جمله همای طلبند * مگر که هما چگونه در سایه تست * و از جمله پیشکش
و هدایای او یک قطعه الماس بود بوزن چهار مثقال و چهار دانگ بعد از
یکچند روزی از وصول پادشاه عالم افروز شاه واجب التکریم جشنی عظیم
و صحبتی پرنعیم ترتیب داده نواب همایون را طلب داشته در اعزاز و احترام وی
چیزی فوت و فروگذاشت نکردند و لوای الطاف و اعطاف برافراشتند
و امرا و مقربان او را در محل مناسب نشانده بشرف ادراک صحبت جنت مسرت
سمت تشریف ارزانی فرمود آنگاه از اسباب صحبت و طوی از انواع اطعمه لطیفه
و اطعمه لذیذه و میوه های خوب و مربات مرغوب بیرون از حد و حصر در
باراحت المجلس حاضر کرد و بعد از فراغ از اکل شربتهای مدوی و مفرحان
قوی و اجناس رنگارنگ و اقمشه یزد و فرنگ با مبلغی کلی از زر سرخ و نقد بیکم
تکلف در نظر آن خسرو جمجاه سپردار آوردند امرا و مقربان نواب همایون را
بخلع گرانمایه و اثواب نامی با زیب و زین ساخته سایر ملازمانش را بانعام
و تفقدات مبتهج و مسرور گردانیدند و زین قیاس از طبل و علم و جهات
چنانچه می باید و می شاید ضمیمه تحف سابق کرده برای سلطنت نواب همایون
را صفت کمال داد و چون خاطر طرفین از انعقاد صحبت و موهبت فراغت
حاصل نموده داعیه زیارت مرقد آبا و اجداد پادشاه در ضمیر منیر همایونی جا کرده
بعد از رخصت آن نواب قمر رکاب بجانب دارالارشاد اردبیل توجه نمود
و چون بآن صوب رسید نخست بزیارت مرقد لایق المسجد حضرت ولایت
پناه قطب الاقطاب سلطان شیخ صفی اوصله الله سبحانه الی امواف

روحانیه بالنبی والولی رفته بقواعد زیارت قیام نمود و مرده حصول مرام از آن
روضه منوره بیرون آمد و روزی چند که در انقام با احترام بود حاکم و اعاظم
آن ولایت نسبت بآنحضرت قوانین ضیافت و خدمت مرعی داشتند آنگاه
آن پادشاه آگاه بشهر بلاد و امصار عراق و آذربایجان را سیر و تماشا کرده
باردوی شاهی مراجعت فرمود و صحبت چند با خسرو سعادتمند داشته حکم
مطاع شاهی شرف صدور یافت که بوداق خان قاجار و شاهقلی سلطان
افشار حاکم کرمان و احمد سلطان شاملو والی سیستان و ابوتراب بیک استاجلو
و حیدر سلطان حاکم نشابور و زمره از خویشان و اقربای محمد خان شرف الدین
اغلی و شاهوردی بیک کچل که با تسلیح چند نفر از قورچیان و شاه فریدون
با لشکر بسیار و شجعان نامدار بامداد همایون پادشاه کامکار رخصت بولایت قندهار
و زمین داور رفته پس از فتح آن سرزمین ولایت کابل و غزنین را نیز فتح نمایند
و اما که نسبت بملازمان همایون آزار و اذیت و ادائی کفران نعمت کرده طریق سلوک
در رشته انقیاد را از دست آورده بر وجهی سیاست نمایند که کافر نعمتان حقیقی
از ایشان عبرت گرفته از افعال مذموم خویش متقاعد گردند و پس از انصرام
فتوحات و تادیب معاندان ضلالت نهاد ولایات مفتوحه را بنواب همایون
پادشاه تسلیم نموده بالکاه و جای خویش مراجعت نمایند امرای مذکوره و سروران
بدستور امتثال حکم عالی کرده در ساعتی فرخی سعادت در ملازمت پادشاه
بالاتفاق از اردوی شاهی بیرون آمده بسوی مقاصد نهضت فرمودند و چون
بولایت گرمسیر رسیدند و صیت جمعیت و شوکت نواب همایون از شهر

درگذشت عسکری میرزا که بحکم برادر خویش کامران میرزا حاکم قندهار بود چنانچه سابقا
مذکور گشت شهر بند و ولایت مذکور را باستحکام داده بر منهج خلاف سلوک
کنه و کیف جمعیت پادشاه جنت بقعه داشت کرده مصحوب سرعتی بکابل که مقر کامران میرزا
بود روان گردانید و پس از اطلاع جنات کامران میرزا بمضمون عریضه مطلع شد
قاسم حسین سلطان میرحسیل که از سرداران شجاع شعار بود مدد با بسیاری از فارسان
میدان دلاوری از پی امداد میرزا عسکری بولایت معهود ارسال نمود و سفارش بسیار
پیغام داد که بامداد امرای مرحل در حراست آن ولایت غایت سعی و اهتمام مرعی دارند
تا چهل روز دیگر بعضی از نخبه انتخاب با سپاه نصرت دستگاه باعضوب آمده مخالفان
مغلوب و منکوب خواهیم ساخت و محصوران قندهار را از اضطرار و انزجار محنت
خلاصی داده لوای فتح و فیروزی در ساحت آن دیار خواهد افراخت چون
این خبر در نواحی ولایت گرمسیر بسمع همایون رسید با لشکر قزلباش و دلیران
حق شناس یلغار کرده در ظاهر قندهار نزول نمود و بمحاصره آن ولایت را
در میان گرفت بعد تمام مراسم محاصره قیام فرمود و روز بروز ضعف و نقص
میرزا عسکری متزاید گشته از آمدن کامران میرزا مأیوس گردید و دید که از
ادبار از نتایج عدم مروت و قلت حقیقت است که نزد ممکنان و صحبت الفت محا
بر رای مهر ضیای او ظاهر است امری مرتسخ شود و در خلاف و نفاق
نسبت بمخدوم حقیقی با وجود ربط اخوت کاری از پیش نمیرود و از بیم عناد بابان
در امان آمده بروسا و ذات نسبت بوسیله زمره از مقربان مصلح و حیدر
ناصح عرضه داشت که التماس آنکه کرم جبلی نواب عالی شفیع این مجرم لا ابالی

سابق و تقصیرات سلاحی را کان لم یکن انگارند و بدستور آفات گذشته این سرگذشته را
در زمرهٔ ملازمان درگاه جای داده‌اند و دولتخواهان نیز چون طینت پاک ایشان خمیره
صافی طویت بزلال بی‌مثال سعت رحمتی غضبی سرشته شده در عالمین لبسبری
والعافین عن الناس از مدارج سینه در گذشته محمد مؤمن میرزا را مبذول داشت و هنگام
در این روز کار را از مجلس بهار با اعوان و انصار بیرون آمده بیوست
مناط رایت اطاعت برافراشت و نواب همایون او را در حرم عاقبت جای داده
بعضی از ملازمان و نزدیکان را که این آفات شامت این اشارت ایشان بود مقید
ساخته بمردم خویش سپرده دیوانیان و عمال و اعمال او را نزد کرانیده مبلغی کلی از ایشان
حاصل کرده آنچه در خزانه وی بود از نقد و جنس با تمام مستاهور رومی بمحل تصرف کرده
نزد پادشاه برده در وقت رخصت پادشاه همایون رسیده بود که محروم
عسکری میرزا را با تمام جهت نواب شاهی ارسال نموده شود و بوداق خان قاجار
در درون شهر بلده قندهار نشسته بعد از سه چهار روز از این فتح جهان افروز
بنابی رخصت و رضای پادشاه کوچ کرده با لشکری خود توجه نمودند با آنکه پیش پادشاهی
حکم کرده بود که مادام که ولایت غزنین و کابل را از میرزا کامران و کاشغریان
انتزاع ننمایند و تسلیم ملازمان همایون پادشاه بفرمایند بولایات خود برنگردند چنانچه
سبق ذکر یافت القصه حضرت همایون پادشاه با دولت و سعادت نعرا از مردم
در نواحی قندهار در تمشیت مهم خویش متحیر گردیدند آنگاه امرای خیرخواه خود
طلب داشته قرعهٔ مشورت در میان انداختند الغ میرزا که از نبایر خاقان مغفور سلطان
حسین میرزا بود و از سایر دولتخواهان پادشاه بصفت شجاعت و فطانت ممتاز

می‌نمود بعرض می‌رسانید که امرای قزلباش نسبت بپادشاه بی‌مروتی کرده
بخلاف حکم شاه جمجاه بالکا و اوطان خود مراجعت نموده‌اند و ولایت قندهار که
عمر بسته که تعلق بنواب پادشاه میدارد اکنون بقوت دولت آنحضرت مفتوح شده
بود اتفاقا آن تصرف نموده مردم خود را در دروازه‌ها بازداشته که ملازمان
را با یراق و سلاح از دخول در شهر مانع می‌شدند لحال مناسب آنکه قلعه
را از وی ستانیده کوچ و اغروق خود را در آنجا گذاشته متوجه کابل گردیم
این تدبیر خسرو روشن ضمیر را مقبول نموده امرای مشارالیهم بر آن رای
آنگاه صباحی که قهرمان این طارم اخضر تسخیر قلعه سپهر انور بر بندد
پیکر فلک سوار گردید و تیغ عالمگیر از غلاف افق بیرون آورده آثار انوار را
خون آشامش باقطار امصار رسید الغ میرزا با قوت و دلیری
و دران مشهور از جانب دروازه ماشور متوجه شهر شده و امیر حاجی محمد کوکی که از
عساکر پادشاهی بود با فوجی از دلیران از طرف دروازه کنده کان بصوب بلده
در حرکت آمده این دو سردار چون بدر دروازه قندهار رسیدند دروازه
بانان را غافل یافته بیرون دروازه را گرفتند و امیر حاجی محمد و مردم چون بمیان دروازه
رسیدند قزلباشان که از بی حراست و محافظت در آن مکان بسر می‌بردند
از حقیقت حال آگاه شده تیغ کشیده در مقام دفع و منع آمدند و امیر مشارالیه
با اتباع خویش شمشیر از غلاف ازلی مصاف بیرون آورده با ایشان در آن
قدم استوار داشت و لطف الهی غازیان جارسان را از پیش برداشته مردانه
شهر در آمده الغ میرزا بر جارسان دروازه ماشور همین معامله کرده با قشون

تشریف آورده و قزلباشان و ملازمان بوداق خان که در بیوت و منازل شهر جلال آباد ساکن
انداخته بودند صورت حال که مشاهده ایشان شد در حال خود را بارک که مقر
بوداق خان بود رسانیده متحصن شدند بعد از فتح چنین پادشاه نصرت آیین بالفعل
همایون در درون شهر در منزل کابل نزول فرموده بوداق خان دانست که استعداد
مقاومت ارک نگاه داشتن ندارد و مسلوب الاختیار ترک ارک کرده بپایان آمد و از نواب
همایونی رخصت یافته بسالها خانمان متوجه درگاه شاه جمجاه گردید همایون پادشاه چند روز
در قندهار روزگار گذرانیده بیرام خان را که از مقربان قدیمش بمزید اخلاص و مزیت
اختصاص از دیگران تفوق داشت و همیشه در ساحت ضمیر حقایق پذیرش پرتو
ولای آنحضرت می افراشت بایالت در آن ولایت گذاشته با نفس مبارک متوجه
غزنین و کابل نهضت فرمود و اتفاقا بغایت الملک المعبود در تابستان این سال
ییلاق همایون در تخت سلیمان و سورلق بعشرت و کامرانی همراه نواب همایون گذشته
مکر را شکار رهو که بهم دست داده ابوالقاسم خلفای قاجار علمدار خاصه شهزاده در
از آن شکار با تیری خورده فوت شد بعد از آن شاه دین پناه در این سال قشلاق عالی
در قزوین نموده و هم درین سال شاه صاحب اقبال را بخاطر رسید که در قزوین
احداث باغی نماید که در عرصه شهر دلگشای مذکوره اراضی موسومه بزنگناباد را
از غفران پناه میرزا اشرف جهان خریداری نموده باغی از باغ ارم دلگشاتر و از ریاض
فردوس روح افزاتر احداث نمود و مهندسان دانشور و بنایان صاحب هنر
ممالک محروسه را به آن جانب طلب نموده باغی که باد باغ ارم طرح فرموده و باغ
سعادت آباد موسوم ساختند و در میان آن باغ عمارات عالی و تالارهای متعالی

و نهرهای و حوضها طرح انداخته و در دروازه آن باغ ایوانی مرتفع و عالی بنا نهاده
نقش طاق آن سر بسپهر برافراشته و نقاشی ایوان آن رسته و در پایان آن برج کبوتری
که برابری با نسر طایر نمودی ساخت ایوان و عرصه باغ را بالطرق مهندسی یکدیگر با مربع
و چمنهای مثلث و مسدس مخمس کرده در میان خیابان آن نهر عظیم جاری کردند
و در حواشی آن اشجار چنار و سفید دار نشانیده و مثلثها و مربعها اطراف اشجار گل و ریاحین
ارغوان و نارون و سایر درختان میوه دار آراسته و هم درین سال قران میمون
واقع شد سال بیست و دوم [illegible]
ثمان و خمسین و تسعمایه شاه عالم پناه در روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر ربیع الاول
سنه مذکوره از قزوین بیرون رفته به ییلاق یکشنبه که در آن نیکی واقع است
نزول فرموده و از آنجا روانه ییلاق شده مدت دو ماه در آنجا اوقات
گذرانیده و از آنجا بطواف امامزاده حبیب المعظم امامزاده حسین المعظم
تشریف برده تا چند روز در آن جنات و چشمه علی توقف فرموده از آنجا عود نموده
و قشلاق در قزوین واقع شده و در روز پنجشنبه غره رمضان سنه مذکوره از آن
جده [illegible] مسرت لزوم تشریف یافت و درین قشلاق [illegible]
و عصیان القاص میرزا بپایه سریر اعلی رسید و مرتبه مرتبه بصحت پیوست
و درین سال دین محمد سلطان اوزبک با جمیع اوزبکان بمشهد مقدس آمده
هفت نفر از ملازمان شاهقلی سلطان استاجلو که حاکم مشهد مقدس بود بقتل
آورده بعد روانه چند و بنیاد بورکردند و تخریب بلاد و تعذیب عباد اشتغال
نمود و بعد از آن روانه دیار خود گردید درین سال شاه دین پناه در قزوین قشلاق

نمود و هم درین سال در تبریز طاعون واقع شده و هم درین سال امیر معز الدین محمد
اصفهانی که سالها بر مسند صدارت متمکن بود و بعد از آن در مشهد مقدس ساکن
گشته بود از آنجا متوجه زیارت حرمین شریفین شده و در راه بصره وفات
کرد و جسد شریفش را در کربلا در عمارتی که در ایام حیات خود در جوار اقدس ساخته بود
مدفون ساختند فضایل و کمالات میر مرحوم زیاده از آنست که در حیز بیان توان
کشید میر افضل و اتقی و اورع و ازهد و اعلم سادات رفیع الدرجات و اقصای حمیده
صفات دار السلطنه اصفهان بود و اکثر مسائل فقهی را از حضرت خاتم المجتهدین
شیخ علی اخذ کرده بود و مهارت تمام در علم فقه خصوصا در عبادات پیدا کرده بود
و در عنفوان شباب بشرف زیارت بیت الله الحرام و مدینه حضرت خیر الانام
مشرف شده و در وقتی که مجتهد الزمانی بسبب عزل میر غیاث الدین منصور شده
در ساعت روز شمه از اوصاف حمیده میر معز الدین محمد در مجلس اشرف مذکور ساخت
و خاطر نشان اشرف کرد که مجلس از سادات و نقبا و علما عز و رالیاقت میر به
سامی منصب عالی صدارت گردد و در ترویج شریعت غرا و تنسیق
دین ملت زهرا اتحقی موفور و جهد نا محصور بظهور رسانند و در رفع
بدع هیچکدام از صدور المتقدم سعی و جهد نمود که رفعت را خصوصا در تخریب شیره
خانها و دار الفسقه و خمور و مسکرات و کسر آلات لهو و قمار و زجر فسقه و فجره و ملاحده
و با وجود آن رتبه مطایبه و مزاح آنحضرت غالب افتاده بود و در جمیع
لطایف و ظرایف دلپذیر از و بظهور میرسید حسن خلق و فروتنی و تواضع
وی زیاده از حد و حصر بود و این غزل از نتایج طبع آنحضرت است

نوبتی از

به پیش گل رخت آفتاب یعنی چه ٭ بر پیش خال و خطت مشک ناب یعنی چه ٭ در آن جلوه که
نور رخ تو تابانست ٭ و گرنه در دل شب آفتاب یعنی چه ٭ خیال نرگس تو خوش نما
میبردم ٭ و گرنه با دل پر درد خواب یعنی چه ٭ عرق بروی تو هر کس که دید گفت
بروی آتش سوزان حباب یعنی چه ٭ هوای شمعی اگر نیست در سرت فیضی
دلی پر آتش و چشمی پر آب یعنی چه ٭ از جمله تصانیفش رساله ایست در اقسام سیاه
خیر الناس تاریخ وفات وی یافته اند ٭ و هم درین سال مولانا سلطان محمد
صدقی استرابادی که از مشاهیر فضلا و شعرا بود در شهر رجب سنه مذکوره
مهر سکوت بر لب نهاد از جمله تصانیفش شرح مطالع و دیوان قصاید و غزلیات
چون شرح احوال مولانا را در تذکرة الشعرا بتفصیل در سلک تحریر در آورده
این ابیات از اشعار مولانا مرقوم میگردد ٭ یا قوت لب مدار لبت قوت جان دهد
لب تشنه را بچشمه حیوان نشان دهد ٭ زاهد کجا عمارت میخانه از کجا ٭ کاین بنت
آن اجلم گرامان دهد ٭ باز کرشمه خشم مده وعده ایست ٭ گنجشک را که انجام چشم
آشیان دهد ٭ و از قصاید ساقی نامه ٭ کرمم که از زمین اقبال بخت ٭ شدی در جهان
صاحب تاج و تخت ٭ بکشور ستانی فریدون شدی ٭ بمال و زر افزون
ز قارون شدی ٭ سخن مختصر جمله عالم تراست ٭ سلیمانی و افسر عرش
تا این اعتبارات بی اعتبار ٭ همه نیست گردد سر انجام کار ٭ و این دو بیت
نیز از همین ساقی نامه بخاطر بود ثبت افتاد ٭ بسی جو دگر نیکو سیر زد نیا
خدا خبر ٭ اگر لاف دعوی پرستندگی ٭ از آن به که دعوی پرستندگی ٭
و هم درین سال منتشا سلطان استاجلو بمرگ فجاه از عالم رحلت نمود ٭ سال ...

از پادشاهی خسرو غازی نوروزی روز پنجشنبه هشتم محرم الحرام سنه
حسینی بسعادت و در روز پنجشنبه نوزدهم ربیع الاول رایات جلال از قزوین بیرون
رفته به ییلاق خرقان تشریف بردند و از انجا بزیارت امام زاده واجب
التعظیم امام زاده عبد العظیم علیه التحیة والتسلیم فرمودند پس از انکه چند مدت در
الکای ری بسر بردند بواسطه حکایت مخالفت القاص میرزا متوجه اذربایجان
گشته باوجان امدند و از انجا بدار السلطنه تبریز نزول اجلال فرموده چند روز
دران بلده توقف فرمودند که القاص میرزا والده و فرزندان خود را باستشفاع
بدرگاه معلی فرستاده گفتار در توبیخ گذشتن از اختلال القاص من باب بیجا
چون القاص چند مدت در حکومت شروان ایام گذرانید بخار نخوت و غرور
در دماغ راه داده بواسطه چند روزه دولت ناپایدار در پیچ در کار عذار حقوق
نعمت را برکنار نهاده چشم از همه پوشیده و در تهیه و اسباب خلاف در مدام
دران باب کوشیده و از فحوای حقیقت مودای الکفران اشد من الکفر غافل شده
بعد از انکه بر عالمیان مخالفت و طغیان او ظاهر گشت شاه عالم پناه با خیل سپاه
روانه تبریز شده ارکنج اغلی را نزد القاص میرزا فرستاده پیغام داد
نزد القاص رفته حکایت درشت در روی او گفت القاص میرزا چون از توجه
نواب مالک رقاب اگاه شد در تحیر افتاده و مادر خود خانش بیگی خانم را و پسر خود
سلطان احمد میرزا باستشفاع نزد پادشاه مطاع فرستاد و تعیین شد که گفتش
زنادانی است ٭ سرانجام کارش پشیمانی است ٭ بیا در چنین گفت کای
زخواهی مگر عذر تقصیر من ٭ شدن با نوی برخود سرش ٭ که ترا داده

مادرش

مادرش ٭ و خانش بیگی خانم بدرگاه عالمیان پناه امده در مقام استشفاع و عذر خواهی
امده معروض داشت که اگر بواسطه بدآموزی جمیع اشرار سپهر و زنگار
القاص از جاده رفت قدم بیرون نهاده بود الحال از ان عمل قبیح و فعل شنیع
نادم و پشیمان و خجل و ناتوان است و امید کرم و عنایت خسروانه دارد که گناه
او را نابوده انگاشته نموده ای حقیقت انتما والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس
با او عمل فرمایند چه بعد ازین از طریق متابعت و نهج مطاوعت قدم بدر نهاده
در مراسم بخشی و جان سپاری تقصیری نخواهد نمود شاه مرحمت نهاد زبرار عفو
ای گذشته از امرای عظام سید بیگ کمونه و سوندک بیگ قورچی
باشی و شاه علی خلیفه مهردار و بدر خان و معصوم بیگ صوفی مشغول خطیر
صفه رفته با والده القاص روانه شروان گردانید تا مرتبه ان در صحیح
جواد با القاص ملاقات کرده و بیرون قسم دادند که دیگر اراده مخالفت ننموده
قدم از جاده متابعت بیرون ننهد و بدستور والی شروان بوده هر سال هزار
تومان تبریزی بر سبیل خراج بخزانه عامره واصل ساخته هزار سوار بکار رود
فرستد از تحقیقات شاه گردون مواکب از سهند کوچ کرده به تبریز امدند
برکت خلیفه تکلی از مقربان القاص بود با قریب چهل نفر از اقوام القاص
فرار کرده بملازمت شاه دین پناه رسیده در تبریز امده و در انجا میان طایفه قزلباش
ذو القدر بصورت مخالفت روی نمود و از جانبین سلاح و یراق پوشیده
در خیابان مستعد جدال و قتال شدند شاه جمجاه چون اگاه شد خود سوار شده ایشان را
بلطف و عنف طاعت نمود لاجرم امرا از غالب ان بصلح و صلاح مایل شدند

شاه‌قلی خلیفه ذوالقدر و ابراهیم خان ذوالقدر و علی سلطان ذوالقدر و حسین بیگ
قورچی باشی افشار و شاهقلی سلطان افشار و محمود خان افشار بودند و لشکریان بسیار
عهد نمودند که در مدت عمر با یکدیگر در مقام خلاف و نفاق نباشند و
بمبلغ یکهزار تومان بسبیل ترجمان بخزانه عامره رسانیدند پس از آن شاه عالمیان
با سپاه بیکران بجانب ایران نهضت نموده رایات نصرت آیات حضرت
الکای گرجستان در حرکت آمد و از راه شوره گل عبور نموده بآق شهر آمد
دران ایام از بام تا شام و از صباح تا رواح پیوسته از جوش [illegible]
سهم می باشید و کوه از سبب سرما چون اهل مخالفان [illegible] می‌لرزید
و در چنان حال شاه طغرال بر سر گبران شبیخون آورده لشکر اسلام چون
گبران بمعاودت فرجام رسیده تیغ جهاد از نیام انتقام کشیده روی
برف را از خون ایشان گلگون ساختند و بسیاری از گاو و گوسفند غنیمت گرفتند
و خانه‌های آن مکینان را آتش زدند و دران وقت آفتاب در آخر جدی بود و
شدت برودت روز دیگر منجمد شده مانند نقره خام می‌نمود و عبور مردم
از اول [illegible] از روی آن بود و از بسیاری برف قله کوه و فضای صحرا
و هامون یکسان شده بود مانند پنبه دانه که در پنبه نبات [illegible] اوام کوه‌ها
نهان در میان برف نواب کامیاب سپهر رکاب از آق شهر کوچ کرده رو
بتدیس شدند و در اثنای راه لوند بیگ حاکم زکم و گرم و باشی آچوق حاکم گرجستان
کاه سلاطین پناه آمده بنوازشات خسروانه سرافراز گردیدند و باشی آچوق
حاکم گرجستان خلعت پوشیده بالکای خود مراجعت فرمود و لوند بیگ

جو

چند در خدمت پادشاه سعادت مند توقف نموده چون بدولت و سعادت
ملازمت مجلس همایون می‌نمود شاه دین پناه بمرحمت فاخره و انعامات وافره
ایشان را بهوار والسنه زرکار روی را سرافراز ساخت بعد از آن رخصت حاصل کرده
روانه دیار خود گردید و شاه دین پناه کوچ بر کوچ بنخجوان آمد و از آنجا کوچ کرده
در موضع بولاق نزول نمود و از آن منزل ابراهیم خان ذوالقدر و حسین خان
سلطان روملو و کوکجه سلطان قاجار و شاهوردی سلطان زیاد اغلی و بایزید قورچیان
سوای [illegible] از سوار جرار بسبیل ایلغار شماخی که دران اوان خانه کوچ القاص
میرزا در آنجا بود فرستادند امرا و غازیان توکل بامداد خالق بیچون
ملک [illegible] نموده و از آب کر عبور کرده متوجه شماخی شدند چون دولت یار
القاص بود خبردار گردید خانه کوچ القاص را برداشته بقلعه گلستان متحصن شد
امرا و ارکان دولت و عساکر بهرام صولت شماخی را تاخت نموده قلعه گلستان را
محاصره کردند تا آنکه شاه نصرت دستگاه با فوجی از غازیان دولتخواه و لشکریان
بی اشتباه در یازدهم ذی حجه سنه مذکوره از حوالی اولی [illegible]
شروان در آمدند و از آنجا کوچ کرده روانه علی چوبان گردیدند و در انتقام سلیمان چلبی
را که در پای قلعه گلستان برد باشش صد نفر از دلیران و لشکریان بطرف قلعه
دربند و شاه در کمر نشیمن قلعه مذکور کلانتر قبیله از نزدیک القاص میرزا
غازیان او را با جمعی که همراه او بودند منهدم گردانیدند و قریب سی نفر از آن قوم
بدان خبر قتل او [illegible] بعد از آن عزم توجه بصوب قلعه [illegible]
و ولوقیاس بجنگ [illegible] در آمدند بعد از [illegible] قلعه متحصن شدند

سلیمان چلبی مراجعت کرده بآب سمور آمد و هم درین سال از اطراف و جوانب از
ترکمان دشت قبچاق و صحرا نشینان و سرداران کوهستان مثل حسن بیگ
قیتاق و قراقیتاق بپایه سریر اعلی آمده اظهار بندگی و اطاعت نموده
کامیاب مالک رقاب بانواع نوازشات و تفقدات از خلعت و کمر
شمشیر زر و اسبان و دیگر افزار سرافراز شدند ولادت مؤلف این کتاب قاضی
احمد بن شرف الدین حسین الحسینی الشهیر بمیر منشی در دار المؤمنین قم محروسه
بتاریخ [illegible] شهر ربیع الاول این سال وقوع یافته [illegible] سال چهارم از سلطنت [illegible]
[illegible] شهر محرم سنه سبع و خمسین و تسعمایه سابقا مذکور شد که امرا
شاهی نزد سالک طریق شاهی القاص رفته او را قسم داده بودند و مشار الیه بعد از
فراغ این و ارسال امرای عالیشان بدرگاه همایون با شش هزار سوار و
بغزای کفار چرکس روانه گردیده و شده و خانه کوچ خود را در قلعه شماخی گذاشته
و بسرعت هر چه تمامتر روانه دربند گردید چون هوا سرد شده بود درویش
تمام بر بعضی از آن بلاد استیلا یافته کشتش و کوشش بسیار نموده بالاخره شکست
یافت آنگاه معاودت بجانب شروان نهضت فرمود و قبل از آن شاه
نظر برادر درویش محمد خان حاکم شکی را با جمعی از ملازمان چنداول گردانیده بود
فوجی از مردم چرکس با ایشان رسیدند شاه نظر پای ثبات افشرده جنگ
صعب نمود و آخر بضرب سنان چرکسان از اسب افتاده بقتل رسید و در آن
معرکه بروندی قاجار و ملو جمعی کثیر از ملازمان القاص بقتل آمدند چون لشکر
[illegible] القاص غالب آمد به تصفیه صفوف و تهیه اسباب قیام نموده در

برابر ایشان درآمده یک بار بر چرکسان حمله کرده چنانکه هزیمت را غنیمت شمرده
ملازمان القاص اجتماعات را نعاف نموده قریب سیصد نفر از کفار در آخر
بقتل آوردند و غازیان عزیمت بطرف دربند معطوف گردانیدند بعد از وصول
بدانجا خبر رسید که شاه دین پناه بشروان آمده کوچ لشکریان القاص فرموده
از آنجا کوچانیده اند و اکنون [illegible] هزار سوار مستعد جنگ و پیکارند القاص
چون خبر را استماع نمود امرای دربند ساره و قیماس و دولو قیماس [illegible]
[illegible] با جمعی از مردم چوار [illegible] شاهوردی سلطان زیاد اوغلی قاجار
ترکمان و سلیمان چلبی حسینی و محمد بیگ [illegible] اغلی طالش را فرستاده
با این سپاه در کنار آب سمور جنگ کرده غالب آمدند چون خبر القاص
رسید محمد بیگ افشار را با فوجی [illegible] رستم بیگ و دیگر بیگان
امرا در حوالی قبله با ایشان جنگ کرده مغلوب ساختند و صد و شصت نفر از
قوم بد اختر بقتل آوردند محمد بیگ [illegible] بسیار بیرون رفت و هم در آن ایام
چوبان بیگ [illegible] اغلی را [illegible] ارسال نمود مشار الیه چون بحوالی اردوی
امرا رسید قضا را شاهوردی سلطان زیاد اوغلی بسیر رفته بود وی را در راه گرفته
روانه درگاه گیتی پناه گردانید بفرمان اعلی بقتل رسید آنگاه [illegible]
بدست افتاده بیاسا رسید چون خبر آمدن القاص بدربند بشاه دین پناه رسید
شاهقلی خلیفه مهردار و بدر خان استاجلو و حسین جان سلطان روملو و [illegible]
استاجلو را بمدد امرا که در مقابل مخالفان نشسته بودند فرستاد و القاص
چون از توجه عساکر ظفر اقتباس آگاه شده هم و هراس بر وی مستولی گشته بطرف [illegible]

قوا کردد و لشکر او فوج فوج روکردان شده با امرای تمامی بپیوستند القاس احماقی
کوچ کرده در کنار آب سمور نزول نمود و از آن سر روی ایلغار کرده بشماخی
ترناوداغی و محمدی بیگ ترکمان بضرب بیست نفر از ملازمان امرا در کنار آب
سمور غافل القاس رسیدند القاس بی موزه سوار شده بوادی فرار شتافت
قاریان از آب عبور کرده دست بتیغ و تیر کمان برده حمله آوردند بنیادش
ملازم شاه قلی خلیفه بضرب تیغ القاس را جدا کرده اند القاس را چون اسب تکاور
واستکبار که از باده غرور و پندار بالا گرفته بود فرو نشست و شکست خورده
بمشقت تمام خود را بکوه رسانید اکثر ملازمانش بدست قاریان گرفتار شدند
وی با چهل نفر از ملازمان بحوالی طرفو رفته خود را بقدم استعجال رسانید و از
راه ازاق به دریا نشسته روانه گردیده و از آنجا باستنبول نزد
سلطان سلیمان خوندکار رفت و چون در قلعه دربند والده خود را با ملازمان
اعتمادی مثل کمنه شاه وردی و قنبلوا احمد گذاشته در آنجا زر بنام خود زده
بود کتابی نوشته نزد شاه عالمیان فرستاد که من نزد خوندکار رفتم خواهم
دید که بر سر شما چه خواهم آورد و چون این خبر بمسامع عزت و جلال رسید فرمودند
که القاس حساب غلط کرده خوندکار بزرگتری است خدای عز و جل از همه بزرگتر
و قدرت او بزرگتر از قدرت خوندکار روم او ولی قدرت او چه چیز است
و چه تمام و بجمیل این ابیات خواندند • در آمد شبه از لاف سرست •
دمی بر فرق کوه قاف بنشست • از او پر پید و در عدم شد چه خبر
افزود از آن کوه و چه کم شد • همه در حسب قدرت انجم • اگر آسمان گر

بزر بنهم • انکه او این اشعار بر زبان آوردند • سعادت بخشانش و آورد
نه بر دوست باز وی زور آورست • خدا کشتی آنجا که خواهد برد ••
اگر ناخدا جامه بر تن درد • بیان محاصره قلعه گلستان چون متمرد و لشکر بسیار
بر متانت حصار و ذخیره بسیار و کثرت اعوان و انصار مغرور گشته
در دروازه ها را بست نظم کشید آن تکبر از سر ماکلی کسی • ز خندق حقی اخطار
خویش • در قلعه بگشاد و ان لی الصبر • فرو بست بر بخت فرخنده در • شاه عالمیان
در آن تابستان در ییلاق حسانی بالای شماخی به دولت و اجلال فرموده امر
مطاع نفاذ پیوست که امرا و لشکریان در گرد قلعه سیبها ساخته بساط قلعه
گیری مهیا کرده اند حمزه بیگ کاشانه ... علی را نزد و ولی ... غلام و خواهر
ببر بیجان شماخی که با شیخ شاه کرمانی ... بود ... رسالت فرستاد
تا وی را از قلعه پایین آورد آن بی سعادتان او را بالای برج آورده در نظر
قاریان پاره پاره کردند و قریب سه ماه عساکر نصرت دستگاه قلعه را در میان
گرفته همه روزه تا چاشت ایشان مجادله و مقاتله بود تا آنکه از آن دو کس کشته
مراد و بیرون کشته شده بنیاد ... ان لی اعقاد و تعلق ... که قلعه
مفتوح گردد متعاقب آن بعضی از زنان که در قلعه بودند نسبت با جماعت
بد کاری بوده اند در وقتی که ... بسر بیکر شماخی ... ارک قلعه
پایین ... بودند زنان ... خیمه که در قلعه بود و جمعی از قورچیان شاملو را
که خواست ... در ایشان ... بالا کشیدند قورچیان ...
مانند بلای ناگهان بر سر مخالفان ریختند متمرد و لشکر را با جمیع مردم که

قلعه بودند دستگیر کرده بدرگاه شاه جهان پناه آوردند پادشاه جمجاه چون نظر
بر دولتیاری ناکار انقیاد و اشارت کرده قورچیان قتال کوتوال مذکور روح او را
از قلعه بدنش اخراج فرموده سر پر تزویر او را بر نیزه کرده دل اهل اعتبار از آن
جدالا را همگنان نمودند پس حکم بتخریب قلعه واقع شد و شاه علی جلیه قهرمان
و حسین خان سلطان و طوائف دربند گشته بالاو قیاق ساخته نهب و غارت
بسیار نمودند و از آنجا سالماً غانماً باردوی معلی معاودت فرمودند
ذکر فتح قلعه دربند ... تا جائیکه ذکر رفت که القاص میرزا تاج انداخته
بروم رفت این خبر چون بسامع همایون رسید امر جهان مطاع شرف صدور یافت
که بهرام میرزا و عبدالله خان و سایر سلطانان و امرا ملحق گشته قلعه دربند را
احاطه نمایند امرا امتثالاً للامر العالی قلعه را در میان گرفتند کهنه شاهوردی که کوتوال قلعه
بود حصار را مضبوط کرده اند فرمان شد که لشکریان ابتدا بجنگ کنند نقب
ببرند و توپچیان انداختن باب مشغولی نمایند چون دو سه روز بر این منوال گذرانیدند
بالاخره برج آن را ویران ساخته باره را مانند ... سوراخ کردند
کهنه شاهوردی قاصدی بدرگاه شاهی فرستاده ... شاه عالم
پناه جرایم او را عفو فرموده لشکر گروه های ... در گذشت کهنه
شاهوردی با عاشق خان بیکی خانم والده القاص بیرون آمده امان یافتند
او قات حاکم قلعه سلوط شیخ شروانی که چند مکاری بر میان بسته بدرگاه
آمده قلعه را تسلیم نمود چون ولایت شروان تا شماخی بار دیگر تصرف اولیای
دولت قاهره در آمد شاه جمجاه ایالت آن دیار را به شاهزاده ...

اسمعیل میرزا شفقت فرموده کوکجه سلطان قاجار را که از امرای روزگار دیده بود
بلله‌گی تعیین فرموده و دیگر امرای جهت تعیین نموده اکابر جهت ایشان مقرر شد و در
شاملی که سلیقی کلی ... و داخل قاره ... انجا تصدق فرمودند
خود نفس همایون علم عزیمت بجانب دار السلطنه تبریز برافراخت و در اوایل
پاییز از آب کر عبور کرده در روز سه شنبه بیست و سیم شهر شعبان سنه مذکوره
در دولتخانه مبارکه تبریز که در صاحب آباد است نزول اجلال فرموده در اینجا خبر
ملازمان القاص میرزا کرده از هر که آثار مخالفت و کفران نعمت ظاهر شده بود
بسیاست رسید و امسال قشلاق در تبریز دست داد و هم درین حال خبری
داد که از قبل سلطان سلیم پادشاه روم حاکم باشقین بود با جمعی کثیر از رومیان
شبیخون بر سر قاسم بیک خلوکه در لشکر بود آورده غازیان اکثر بخواب رفته
متفرق بوده که بخبر ایلغار رومیان بر سر ایشان چون خواب گران تاخت
آورده و قرب صد نفر از مردم الباوت بقتل رسانیدند قاسم بیک و الوند خان
بیک ... در معرکه آمده خسته شد و حرب عظیم واقع شد و ... لشکر ...
غلبه کرده قریب سیصد نفر از رومیه بقتل آوردند و سرهای ایشان را در تبریز بدرگاه
عالم پناه فرستادند ذکر ... ولی سلطان ... با امرای کردستان
درین سال امرای کردستان بفرمان پادشاه روم سلطان سلیمان قریب چهار هزار
سواره بار آمدند و ولی سلطان که از جانب پادشاه عالمیان حاکم آن
دیار بود با سیصد سوار جرار از حصار بدر آمده از کثرت سپاه ...
و تیغ تیز از نیام کشیده در قلب سپاه کردان تاخته در حمله اول جمعی را بر خاک ...

انداخت امرای کرد چون دست برد الیکو سلطان را مشاهده کردند خوفی تمام
بر ضمیر ایشان مستولی شده چون بجانب دیار خود فرار نمودند ولی سلطان از
دنبال القوم مدبر فعال روان شده جمعی کثیر از کردان که بنهب و غارت حوالی
الکای مذکور مشغول بودند بقتل آورده سرهای ایشانرا بدرگاه عالم پناه فرستاد و
صیت شجاعت و دلاوری و تهور و مردانگی وی در اطراف آفاق گرفت و هم درین
سال حسین بیگ ولد دولو سلطان روملو برسالت نزد نظام الملک پادشاه
هند و دکن رفت و هم درین سال آقا محمد بن آقا رستم روز افزون از جهان بوقلمون
بدار القرار رحلت نمود وی نجابت کریم و خیر بود و مدرسه در نجف اشرف و رباط
الکاک در راه مشهد منوره از مآثر مبرات او است ذکر آمدن برهان میرزا
بر ولایت شروان ... شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا با [illegible] سعادت
چون شاه جمجاه خاطر از ممر ولایت مسطور جمع ساخته بدار السلطنه تبریز آمد برهان
از سایر سلاطین شروان بود و سر عصیان از جیب طغیان بیرون آورده از
قبناق بشروان آمد چون این خبر بشاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا رسید سپاه
بسیار متوجه دفع آن نابکار گردید در موضع قبلان برهان با مردم فراوان جنگ
در کنار جنگل ترتیب کرده مقابله و مقاتله را آماده گشته رایات شاه و ... قرا
فوجی از غازیان مسابقت نموده پیشتر از وصول رایات جهانگشای نواب شاهزاده
کی با جماعت طاغی باغی ملاقی شده نیران جدال و قتال التهاب و اشتعال دادند
در آن اثنا شاهزاده فرخنده لقا با لشکر بسیار برزمگاه رسید و از غلغله نعره و
کوس غازیان صدا در چرخ فلک دوار افتاد و افواج [illegible] بموادی که ...

و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا طاف صولت آنحضرت بیاورده برهان
دانست که سررشته دولت گسسته او بادبار قرین و روزگار برگشته روی
نکبت بصوب فرار آورده غازیان وی را تعاقب کرده جمعی کثیر از لشکر او
بقتل آوردند و سرهای ایشانرا از بدن جدا ساخته در زیر پای کمیت شاهزاده
انداختند درین اثنا خبر رسید که سلطان سلیمان خوندکار با القاص میرزا
متوجه تبریز شده نواب میرزای بادار و لشکری لوای عزیمت بصوب
اردوی سپهر رفعت برافراخت بعد از توجه میرزا ازانجانب در آذربایجان
در شروان کسی نبود برهان فرصت غنیمت دانسته از قفستان بیرون آمده
بشماخی رفت و آن دیار را تصرف نمود سال بیست و نهم ...
... درین سال
سلطان سلیمان با اتفاق القاص میرزا با شوکت و اساس و لشکر بیقیاس که از ولایات
انکروس و افلاق و بوسنا و سرف و مورا و قرابوغدان و ایره و دست و دا
دولی و منتشا ایلی و قرامان و مرعش و حلب و شام و مصر و حجاز و یمن و دیار بکر
عراق عرب و کرد جمع آورده بود با یراق تمام و توپ و تفنگ و عرابها
متوجه آذربایجان گشت تفصیل این اجمال آنکه چون القاص میرزا گریخته بروم رفت
دروغ بسیار نقل نمود که لشکر قزلباش تمامی متفق اند و مرا میخواهند
خوندکار این حکایت را اذعان نموده بی تفکر و تامل برخواسته متوجه شد
که بعد از فوت ابراهیم پاشا سالها در خواب بود سخن القاص بیدار کرد
فلک با دل خویش در گفت و گو که خود ملک ایران چه بسیار دیده و لیکن

با اهرمن بسی بجنبد برای من • بعقل چابد بخت آزمود • بقدر هنرها
بکاهش فزود • نهد بر دل از جور غم بارها • که ناآزموده کند کارها •
با یام نابر نیابد بسی • نیابد رسیدن بفوز کسی • چون شاه جم جاه از آمدن
رومیان واقف شد در چهارم جمادی الثانی سنه مذکوره از تبریز کوچ کرده
در حوالی شنب غازان نزول نموده و در بیست نگاه در انعام بواسطه
سپاه ظفر فرجام توقف فرمودند حکم مطاع غرا صدار یافت که سر راه رومیان
الش بره چنانچه در انجا از غله و کیاه اثر نماند قنوات و کاریزها را هم تبریز سد
ساختند چنانچه اصلا آب جهة آشامیدن ایشان کفاف تواند بود یافت
نمی شد عبدالله خان استاجلو و بدرخان استاجلو و حسین خان سلطان
روملو و شاهوردی سلطان زیاد اغلی و علی سلطان تکلو بمرند فرستاده خود
بنفس نفیس بدره اناخواتون و از انجا بکومره نا شکر نزیف بردند در
کنار آب شور شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا با لشکر شروان باردوی ظفر نشان
ملحق گردید سلطان سلیمان از راه و جهتی بیار گر پل مد و القاص همراه الامه
هشتر نسبوس مدد القاص از انجا کتابتی بشاه اعلی سلطان حسین حاکم وان نوشت
که کلید قلعه وان را بر داشته بیار که حضرت خوندکار مرا این جا داده و ملک پدر را
بمن ارزانی داشته غافل از آنکه تقاعای خدایست و ملک ملک خدای قل
اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء
کیست درین دایره دیرپای کو لمن الملک زند جز خدای دیگر نوشته بود
که خوندکار با هفت ساله راه و چندین لشکر همراه اورده و دوازده هزار زره بر

نونی

شتران بار کرده همراه دارد که اگر ایشان بچول روند صد هزار جنگی روم که همراه
از عقب ایشان میرفته اند و از زاد و بها اسب و آدم را در چول میمیرند
القصه خواندکار الامه را با جمعی رومیان تسخیر قلعه وان فرستاده و خود بجانب تبریز
در حرکت آمد و از قصبه خوی علی پاشا و محمد پاشا و احمد پاشا و حیدر پاشا و القاص میرزا
با چهل هزار سوار بر سبیل ایلغار بر سر امرای نامدار که در چمن مرند فرستاده از این
جانب عبدالله خان و شاهوردی سلطان زیاد اغلی و علی سلطان تکلو را بقرا
ولی فرستادند و غازیان لضرب منتظر کردیده مقدمه لشکر روم رسیده
در هم آویختند شاهوردی سلطان جنگ مردانه کرده جمعی کثیر از رومیان را بقتل
آورده چون عساکر روم زیاده از حد و قیاس بود و مضاعف میگشت فوج فوج
میرسیدند امرا را جرئت ثبات نمانده برگشتند امرای عالیشان در عقب خبر آمدن
خوندکار استماع فرموده تلت اقاکر و کپل حسین خان سلطان روملو با دو
نفر از غازیان بتحقیق خبر ارسال کرده اند و امیر بیگ استاجلو با جمعی از اهل تبریز
او نیز روانه گردید ایشان بمقدمه لشکر روم رسیده جنگ کنان مراجعت نموده
متوجه اردوی همایون گردیدند القاص میرزا با پاشاها چون بمرند رسیدند در آن اثنا
عبدالله خان و سایر سلطانان کوچ کرده رفته بودند و قریب دو هزار سوار
بنجال دست بردند توقف نموده بودند بروی میدان حرب آوردند و جمعی را
کشته و جمعی را اسیر کردند رومیان تصور کرده که کمینی هست جرات نمی نمودند بعد از آن
و کوشش استفسار نموده که کمینی نیست دلیر شده بر ایشان تاختند و غازیان جنگ کنان
خود را از معرکه بیرون انداختند رومیان از غایت جلادت خانه ها سوخته هر

امرا و سایر غازیان در منزل اسکندر نارودی حضرت ملحق شدند و چون
خورستان و فارس و کرمان و عراق رسیده بود مصلحت اینکه ایشان تیغ
شوند صلاح در رفتن بجانب خوندکار ندیده و برود خانه اسر فرمودند چه شاه
جهان با حساب کرده بود که خوندکار تخمینا سیصد هزار سوچکی سوی قلیچی
داده و اگر هر کدام یک قلیچی همراه داشته باشند سیصد هزار آدم میشوند و دیگر
ایشان سوی تکجری پیاده نمی‌باشند و اگر هر کدام یک راس الاغ داشته باشند سیصد هزار
الاغ می‌شود و هر الاغی را شب دو من جو و دوازده خروار صدمنی جو می‌شود
و سیصد هزار نفر آدم را هر کدام نیم از دو ته سه هزار خروار میشود و چنانچه
هر شب پانزده هزار خروار غله صدمنی اجناس صرف باید شد بنا برین چون
قبل ازین که خوندکار به سیواس مدار یافت که سه هفته توقف نماید شتر
روغن بمالند خاقان عالمیان که خدایان و رعایای هر محل را طلبیده امر فرمودند
که غله شمار را غازیان بخورانید اگر لشکر خوندکار خواهد خورانید اولی اینکه لشکر خود را
خورانید اگر چیزی باز داشت بدهند و در عوض سه ساله مال و معاش معاف خدایان
تدبیر شاه جهان را بخاطر رسید که در سرکار خوندکار یکصد و پنجاه هزار خروار صدمنی
آذوقه نزول باشد و یکصد و پنجاه هزار خروار صدمنی علیق [illegible]
باشد و این سیصد هزار خروار صدمنی اذوقه را با پانصد هزار نفر شتری [illegible]
شتری که یراق و اسباب جنگ و توپخانه و سایر اسباب یرغی دارد و [illegible]
وقوع این باشند نفر شتر که در سرکار خوندکار و لشکری مجموع اذوقه [illegible] روز
ایشان میشود و هر گاه که همه جا سوخته و خورده شده باشد غیر از بازگشتن چه علاج

دارند و آذوقه بیست روزه را که خورده باشند چه خواهند کرد و در جه فایده
ایشان بکند قطعه که همه زر جعفری دارمی ° مرد بی توشه بر نگیرد گام ° در بیابان
غریب گرسنه را ° شلغم پخته به که نقره خام ° شاه نصرت پناه بمؤدای آنکه الحرب
خدعه با خوندکار عمل فرموده جنگ رو برو نموده در مقام تفرق لشکر او بعنوان
دیگر بوده و یقین بود که چون جنگ رو برو واقع نخواهد شد آذوقه بیست روزه
تمام میشود و مراجعت مینمایند و در برگشتن چگونه بالکلیه خود معاودت خواهند
نمود القصه چون خوندکار رنجوری مزاج شاه دین پناه گرفت عبدالله خان را
که در هرزند تقرا اولی رفته بودند فرستاده که احوال خود را نماید و در روز بازگشتن در
اسکندر خانه شود که چون خوندکار به تبریز رود باده هزار کس فرستاده
ایلغار نمایم و الا همه را در پای قلعه وان [illegible] امرای مشار الیهم یک روز
بواسطه اینکه بیشتر لشکر خوندکار به دلشان رسیده بود و ایشان چون [illegible] و
نداشتند باز دوی هامون در اسکندر ملحق شدند خوندکار به دلشان رسیده بود
از عقبه با ام عبور کرده در روز پنجشنبه بیستم شهر جمادی الاخر سنه مذکور به شهر تبریز داخل
در چرنداب نزول نمود [illegible] میرزا [illegible] حضرت را در رفته عرض چهار روزی که در
تبریز واقع شده بود علیق الاغان و شتران از پوست درختان و برگ می‌آمد
در عرض چهار روز موازی بیست هزار اسب و شتر [illegible] ساقط در آن چند روز
باد و گرد [illegible] روز [illegible] بواسطه [illegible] رو میان و عدم
علیق الاغان کار بر ایشان تنگ شد لشکریان شروع در یغما و غارت شهر
نمود و اهل تبریز چون کشتی شکستگان قلزم و عمان که دل از جان کنده بودند فریاد

افغان باسامان رسانیدند این خبر بسلطان سلیمان رسید رستم پاشا را که مستعد
گرفتن لشکر باشد از غارت باز دارد چون رستم پاشا بشهر امد جار رسانید که کسی بر عایا ضرر
نرساند و ان فتنه فی الفور تسکین یافت خواندکار بعد از چهار روز از تبریز کوچ کرده
رفته بجانب دیار بکر در حرکت امد شاه جمجاه که دران در قراجه داغ بود انتظار
امرای سلطوره بهرام میرزا که صاحب هزار کس و چراغ سلطان با پانصد نفر
و علی قلی بیک ترکمان با سیصد کس و الله قلی سلطان حاکم داراب جرد با پانصد
نفر و چونداب سلطان شاملو حاکم ایج و نیریز و فسا و صاحب پانصد سوار و
ابراهیم خان حاکم شیراز با دو هزار و پانصد کس و شاه قلی سلطان حاکم
کرمان با یک هزار مرد و کپک سلطان حاکم کازرون با سیصد نفر و محمود
خان حاکم کوه کیلویه با یکهزار کس قورچیان قزوین و جماعت حاجی لر سوای علا
زیان بوی توکر با پانصد و پنجاه نفر داشتند و امرای مذکوره در پنج فرسخی
بودند و کس بکنار اردوی خوندکار فرستاده جمعی را گرفته بقتل می‌رسانیدند
واین نیز باعث کوچ خوندکار شد امرا بسامع عز و جلال رسانیدند
که تا امدن عساکر مذکوره که با بهرروم و در انجا باشیم با امرا باردوی همایون
ملحق شده بعد از ان بهرچه مقتضای وقت باشد عمل نماییم در ان روز کوچ چراغ
سلطان و چونداب سلطان و علی قلی بیک باردو امدند روز دیگر که شاه جمجاه
منظفر به تبریز تشریف بردند ابراهیم خان حاکم شیراز و الله قلی سلطان باردوی
همایون ملحق گشتند در انجا خبر داخل شدن خوندکار به تبریز بمسامع عز و جلال
رسید شاه اگاه در آن اثنا بزیارت شیخ شهاب الدین اهر رفته بعد از لوازم

زیارت و ادای وظایف عبادت حضرت دست دعا بمناجات درگاه
خالق البرایا گشاده باین عبارت متلفظ شدند که خدایا تو فرموده که دلهای شکسته
دوست میدارم و در دلهای شکسته ام محل رحم است که بغایت دل شکسته ام
وازمجلس امید مدد دعا برده عالم آرای بر هدف اجابت خورده
خواندکار بیشتر از چهار روز در تبریز توقف نکرده بازگشت تو با خدای خود وا
گذار و دل خوش دار که رحم اگر کند مدعی جدا کند قبل از انکه خواندکار
بارکرده نواب کامکار رقاب با امرا درمیان نهادند که سه هزار کس مقرر کرده
او را بدر داشته از راه دریانجات از دو باد و بیرون بردند و ده هزار نفر بر سر الامه
الیغار گشتند و بجهار کس بفارس رود و خود نفس همایون از عقب ایشان کوچ کرده
عقب لشکر خطر از راه داشته باشند امرا الامه را گرفته در روان و همچنان از سر راه که علا
باشند بسوزانند اگر خواندکار از عقب ایشان از انجا بخوی سعد روند دولتخواهی لشکرها
رود جماعت بنا و قلعه فارس فرستاده اند بقتل اوردند امرا معروض داشتند
که بهرام میرزا و باقی امرا باردوی معلی ملحق می‌شوند رفتن صلاح دولت
مقرر شد که در اهر باشند و ابراهیم خان را با سه هزار کس بقرا اولی فرستادند
در بین انثا قورخانه خاصه شریفه در عراق بود و دولت و پنجاه خروار براق قورخانه
بر شتران اعراب بادیه بار کرده باردوی همایون رسانیدند قضا را عربان
شتران را بار داشته متوجه عراق شدند رای جهان آرای صلاح دران دیدند
که بمنزل پیش نشسته قورخانه را باردو آورده در انجا بلشکریان قسمت فرمایند
ان کوچ کرده پیش امدند چون براق بخش کردن مشغول شدند خبر رجعت خوندکار بجانب

ذکر رفتن باردوی همایون رسید که روز دوشنبه بیست و چهارم شهر جمادی
الثانی خواندکار را از تبریز بیرون رفتن عثمان و اجلاف تبریز را از عقب
اردوی عثمان زیر رفته جمعی کثیر را از رومیان بقتل آوردند از آن جمله جان
که از عقب تقراولی رفته بود با محمدی بیک ترکمان در حوالی شب با بابا شاه نام
دو بار دیگر و مرغش جنگ عظیم نموده فیروزی دولت و اقبال زوال پادشاه جمجاه
فعال امیر عطا نزا با دولت کفر از رومیان بقتل آوردند خواندکار بهر روز
سه چهار فرسخ راه بیشتر نمی توانست رفت و لشکری وی از خوف چند
اولان جنود ظفر نشان از حوالی اردو دور نمی شدند خواندکار از راه کرد
استان تواجی رفت شاه علی سلطان چپنی که در آن اوان از جانب شاه
عالم پناه کوتوال آن قلعه بود آغاز جدال و قتال کرده سپاه روم بکبار هجوم
آورده در انداختن توپ و تفنگ شروع نمودند قبل از این هفت دیگچه و
شش توپ در عادلجوز ریخته بودند در آن اوقات برداشته همراه بردند
قلعه انداختند شاه علی سلطان از غایت بیم و هراس حصار تسلیم نمود سلطان
سلیمان حکومت آنجا را باسکندر پاشا رجوع نموده متوجه دیار بکر گشت
چون شاه دین پناه از عقب خواندکار روانه شد بکالدران که فرمودند علی
سلطان افشار حاکم و محمود خان حاکم کوه کیلویه و کوپک سلطان در اندرون
باردوی همایون ملحق شدند بعضی از امرا معروض داشتند که شبخون
بر سر لشکر خواندکار برند نواب کامیاب مالک رقاب فرمودند که از آنجا
بارزن الروم توجه فرمایند که چون خواندکار بشنود که لشکر قزلباش بالکای او در

ازوان

از وان کوچ نابسند رای بدین قرار داده چون بسمع اشرف رسیده بود
که خواندکار علی بیک برادر محمود خان ذوالقدر را با ... داده و عثمان
علی میرزا قاسمی را با چهار کس تعمیر قلعه قارص که در سرحد گرجستان واقعست
فرستاده و بنابر آن شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا با هفت هزار سوار و کوکچه
سلطان قاجار بعلیه قلعه قارص فرستاد که بدانجا رفته مردم آنجا را بقتل آورد
شاه جمجاه با چنین فرمودند نواب شاهزاده مظفر لوا اسمعیل میرزا و عسکر نصرت انتما
دو هزار رومی و چهار ... دیگر از عمله و فعله و ارباب صنعت که از عمارت ... دولت
و سواس واق شهر وار ارجان و بای برد و ... و بیرجان و ارض روم و بنیاد آن
اهتزاز ... آورده بودند بقتل آوردند و فوجی از آن بدر رفته بنگاه ارزنجان
عبور را القلعه انداختند جنود ظفر ... القلعه را در میان گرفتند بعد از سه
روز سپاه عالم سوز بقلعه جنگ انداختند به سیلاب رعب و هراس بنیان
وقار ساکنان حصار را انداختن داده امان طلبیده و از قلعه بیرون آمدند عثمان
که سرداران ... بود باشش کس بدرگاه شاهزاده عالی تبار آمده در ایام
ملاقات ... صفات ... نیزه ... دوید
بیک قاجار زد بیک یاران گروه ... شاهزاده عالی مقدار حمل کرده
از غایت جرئت قطعا از جای خود حرکت نکرده و بنابر آن حاکم عالی بقتل
رسید و بعد ... تمامی آنها را بقتل آورده قلعه را خراب کرده روانه اردوی
معلی شدند در آن ایام بهرام میرزا از همدان با سپاه فراوان ...
ظفر انتما اسمعیل میرزا از قلعه قارص باردوی سپهر اقتباس ملحق شدند شاه علی سلطان

افشار با سپاه بسیار بتاخت الوسات انجا رفته و روانه نمود ایشان تمامی احشامات ایلات
را غارت کرده موازی چهار هزار اسب و صد هزار گوسفند و پنجاه هزار گاو بدست
اوردند نواب مالک رقاب الکاء چشین را تاخته و سوخته روانه پاسین گردیدند شاهزاده
عالمیان اسمعیل میرزا و بهرام میرزا در پاسین باردوی ظفر قرین ملحق شدند
و در ان وان سپاه قتلی سلطان و محمود خان و شاهوردی بیک کچل که بقراولی رفته
بودند با دو هزار نفر از جانب خوندکار بقراولی امده بودند جنگ کرده جمعی را بقتل
اوردند و سرهای ایشان را بدرگاه عالم پناه اوردند پیرقلی بیک قاجار با مردمان قانو
علی جنگ کرده چند نفر از الایکی و اگرچه بنظر اشرف رسانید خواندکار الامرو پادشاه
ارض روم و پادشاهی سیواس را با سیزده هزار سوار جرار جهت احتیاط کار
بارض روم ارسال نمود و خود متوجه الکاء موش شد تا خود را بدیار بکر انداز(د)
و الکاء [illegible] بسیار چنداول کرده اند چون این خبر بسمع انور رسید با سپاه بسیار
از عقب او ایلغار نمود و قبل از وصول موکب ظفرنشان ایشان از راه بدلیس
عبور نموده خود را بامد رسانیده بودند شاه مالک رقاب علی سلطان ... اعلی
را با دو هزار سوار جرار بتاخت اخلاط و کزل دره و عادل جوز ارسال نمود
بجز چوبین صد خروش الکاء موش را سوخته چنانچه از ان هیچ جز ویران
نماند در خلال این احوال امام قلی خلیفه حشمتگی جاسوسی را که از سلطان سلیمان
امده گرفته بدرگاه علیا اورده معروض داشت که الامرو در زنجان نشسته است
نواب مالک رقاب بعزم دفع انمردود از راه چمن بزنجان روانه شده
ایلغار فرموده بسرعت رفتند عساکر گردون مآثر فوج فوج ده روزه راه را در سه

بسیار

بسیار کرده مراجعت نمودند شاهجهانیان از زنجان متوجه ارجیان گشت شاهزاده
عالمیان اسمعیل میرزا در یوم الاحد بیست و هفتم شهر جمادی الاول سنه مذکوره
با سپاه بسیار پیشتر روانه شد شاهزاده اسمعیل میرزا در حوالی بای برد بجهه
باشاک اعلی دوچار خورد و پاشای مذکور هزیمت را غنیمت دانسته فرار نمود
و لشکر ظفر اثر رومیان را تعاقب نموده چهارصد و پنجاه سوار از رومیان را
بقتل اوردند چون بلده ارجیان از موکب وصول پادشاه ظفرنشان
روضه رضوان گشت و فضای بیابان و صحرا از خیمه و خرگاه مالامال شد شهر مذکور را بحکم
و مردم را غارت کرده خاک ان بلده را بباد فنا داده اند شاه دین پناه الوند
ذوالقدر را بقراولی فرستاده ایشان در محلی از برای استراحت نزول نموده
و بفراغت خاطر بخواب رفتند عثمان چلبی رومی که از سلطان سلیمان امده بود
بر سر ایشان ریخته ذوالقدران چون بیشتر زبان از جای برجستند و ممانعه و مقاتله
مخالفان مشغول شدند و دست تیغ کشاده دل مخالفان در اضطراب افتاد
رومیان را مغلوب گردانیدند و سی نفر از ایشان بقتل اوردند و سرها و اخبارها
شاه دین پناه گذرانیدند انحضرت در روز چهارشنبه چهاردهم شعبان
از بلده ارجیان معاودت نموده در اوایل شهر شوال سنه مذکوره بدولت
و اقبال در اوج کلیسا نزول اجلال نمود شاهزاده مظفر لوا اسمعیل میرزا و عبدالله خان
و گوکچه سلطان را بشروان روانه ساخت چون ماهچه لوای جهان گشای بر لب
وصول بر کنار آب کر انداخت و سوندک بیک قورچی باشی با دو هزار
قورچی بتاخت تنگی روانه گردانید و قورچیان ان دیار را تاخته

تسلط بر افراختند و درویش محمد سلطان ترشکی از توپ غازیان پناه بقلعه گرفتند
درین اثنا خبر آمد که القاص میرزا بعراق آمده است و خانه کوچ بهرام میرزا که در
همدان بود غارت کرده و در فراغ این اخبار بمسامع عزت و جلال رسید
بنابران قورچیان باردوی ظفرنشان معاودت نمودند و شاهزاده عالمیان
و عبدالله خان نیز باردو پیوستند شاه کامیاب ایلک رکاب در دوازدهم
رمضان ایلغار فرموده کوچ بر کوچ از راه اردبیل و طارم و خلخال روانه قزوین گردید
و در روز چهارشنبه بیست و سیم ذی حجه سنه مذکوره قزوین از قدوم همایون
رشک خلد جهان گشت و قشلاق در قزوین واقع شد [illegible]
[illegible] سخن مختصر گردش روزگار * سر فتنه دارد چو گیسوی یار * ز دیوار
در فتنه سر زده * ز هر سو بلای دگر سر زده * چون در آن زمان که شاه عالمیان
در ارزنجان نزول نمود خوف تمام در ضمیر سلطان سلیمان استیلا یافت القاص میرزا
با پنج هزار سوار از طرف کردستان بهمدان فرستاد القاص چون از اردو
دیار بکر از خواندکار جدا شده از راه عراق عرب در سیم شهر شوال سنه مذکور
بدان بلده طیبه رسید خانه کوچ بهرام میرزا را بدست آورده و پسر خورد میرزا
از آن میرزا را بر داشته اردوی بهرام میرزا و چراغ سلطان را غارت کرده
روانه حیطه قم گشت چون خبر آمدن وی بقم رسید اصفچاه میرزا عطاءالله که
جانب شاه قلعه مهردار و وزیران مملکت با سادات و اعیان مملکت در
رفته جمعی از قاچاقیان را مقرر کردند که قلعه و حصار را در نگاه دارند تا
القاص میرزا بظاهر بلده آمده نزول نمود چون یک دو روز بامر محاصره اقدام

نمودند

نمودند مغاربان برج علی از حصار که بجانب اردوی القاص میرزا بود که متصل
بدرب ساوه است فرود آمد بعضی از سادات که در قم مانده بود متصل
خود میر سید علی رضوی و سادات آستانه مقدسه منوره معصومه
بالضروره القاص میرزا را استقبال کرده القاص میرزا را در روز بیست و هفتم
شهر شوال سنه مذکوره بلده قم داخل شد و از آنجا بمیدان صفی آباد که در دروازه صفاهان
واقعست نزول فرمود و محمد بیگ افشار را با جمعی در آن رستمدار جا گذاشته
و فرستاده ایشان زیر او غارت کرده باردوی خواجه کردند و
چند روز القاص میرزا در بلده قم توقف نمود و لشکر متفرق کرده و در ولایت
با وی بود دست بر بیداد گشوده مطالبات نامعدود در ... کرده رعایا
می نمودند هرکس را هرجا که میدیدند برهنه کرده خانها را غارت کرده چون
والد مولف میرزا بیگ قمی که در آن اوان ملازمت رکاب ظفر انتساب
کامیاب ایلک رکاب می بود صورت وی را ملا افضل اصفهانی که
او بود و متعلق بود داد ملا سلیمی که بحسب الحکم اشرف بیور غال میرزا وار
او مقرر بود سر دیگر گردانیده و بعلت از التفات ... و نشر و دوات
از عم مولف گرفته القصه القاص میرزا چون کار قم را ساخت و دیگر امیدی
نماند سودای تسخیر کاشان در سرش جای کرده بدان طرف توجه نمود چون بدان
ولایت رسید بر آنجا مستولی شده در آن اثنا ملازمان و از مردمان
شاهی که از ییلاق ارزنجان جدا گشته با کالای خود مبرم شده گرفته بر دوی
ورود نمودند آنجماعت نقل نمودند که شاه عالمیان پناه با جمیع سپاه از دنبال رسیده

است بنا بر آن خوف تمام بر ضمیر روی مستولی شده متوجه اصفهان گشت چون
القاص با لشکر اکراد و رومی و بوبی بدنهاد و بی اعتقاد خرابی کنان در حوالی اصفهان
نزول نمود اکابر آن دیار از سادات نقیب شاه تقی الدین محمد و میر عنایت الله
محمد میر میران مردم توجهی از الشهر در آورده باتفاق غفران پناه میرزا اشرف جهان
که از قبل شاه عالمیان اردوی خانه کوچ را در آن بلده طلب کرده بود و اسباب حصار
داری بالکمال وجهی مرتب گردانیدند القاص بخیال آنکه با جنگ دیگر دروازه را
بگشایند و حال آنکه شهریان روز بروز در استحکام برج و باره می افزودند تا
القاص بجنگ اقدام نمود اصفهانیان بضرب تفنگ و ترک آهنگ آن گروه
را کالعهن المنفوش ساختند و قریب چند روز از آن جهت لشکریان سپاه در
حوالی شهر نشسته مظفر زمان میرزا اشرف جهان و مردم اردوی همایون با شاه
تقی الدین محمد و میر میران و اکابر و اعیان باتفاق یکدیگر [illegible] مردانگی و دلاوری
و نبایید ناشناسی [illegible] آگاه داشتند ناگاه خبر رسید که بهرام میرزا و ابراهیم
ابراهیم خان با جمعی از دلاوران بعزم رزم او بجلده کاشان رسیدند القاص از
بیم و هراس در روز یکشنبه غره ذی القعده سنه مذکوره عازم مملکت فارس شد
چون [illegible] مردم آنجا را قتل عام نمود [illegible]
مردار روزگار [illegible] نباید نگار [illegible] متوجه شیراز شد چون
[illegible] امیر [illegible] بود [illegible] قلعه سفید رفت در آن
ایام [illegible] بیک برادر ابراهیم خان با [illegible] ذوالقدر [illegible]
و باره [illegible] گردانیده [illegible] القاص [illegible] روز توقف

کرده چون گرفتن قلعه محال کوچ کرده روانه بهبهان شد [illegible]
و ممسنی موازی [illegible] هزار نفر جمع شده کس نزد [illegible] بیک فرستادند
که صلاح چیست [illegible] بیک گفت امروز با این قوم در برابر مقاومت نکنید که
[illegible] شده [illegible] باتفاق [illegible] اهل نفاق [illegible] جلادت و مردانگی
[illegible] کرده و جوق جوق شده یک فوج از عقب اردوی ایشان [illegible]
و اسباب بسیار گرفتند و جوقی دیگر در زمین هموار بی صرفه خود در ایشان
زدند و قریب سی نفر از آن قوم [illegible] بقتل آمدند و آخر الامر القاص با
سوار مسلح [illegible] چهل نفر [illegible]
و بار از عقب الفوجی که [illegible] رفته بود [illegible]
[illegible] چون بهبهان رسید مردم آن دیار فرار کرده بودند آنجا را سوخته
ماه ذی حجه سنه مذکوره بشوشتر نزول کرد لشکریانش بدروازه حمله آوردند
[illegible] میرزا اسد الله صدر [illegible] میر سید علی و میر عبد الوهاب که
[illegible] آن دیار بودند از شهر بیرون آمده [illegible] شمشیر [illegible]
[illegible] هجوم می آوردند ایشان فدایی وار [illegible]
تا آنکه القاص خایب و خاسر از سر شوشتر برخواسته در دزفول هم کاری نساخت
از راه قلعه بیات [illegible] بغداد رفت ذکر بعضی احوال که در این سال [illegible]
در این سال علی سلطان ازبک برادر دین محمد سلطان [illegible]
اراده [illegible] استرآباد نمود شاه علی سلطان استاجلو که حاکم آن الکا بود [illegible]
نفر از دلاوران چون [illegible] از جنگل جرجان بیرون آمده [illegible] سلطان [illegible]

ازبکان بر تعقیب تمام شتاب نمودند و آن لشکر جلادت آیین تیغ انتقام از نیام
برآورده بمحاربه اشتغال نمودند عاقبت الامر ازبکان پشت داده روی بفرار آوردند
غازیان با تنگ و ناموس تا گنبد قابوس ازبکان را تعاقب نموده بسیاری کس
از ایشان بقتل آوردند و سرهای آن جماعت را بدرگاه جهان پناه فرستادند و ملازم شاه قلی
سلطان ورادر باپخان اردوی همایون رسید و خبر شکست علی سلطان را بعرض اقدس
رسانید و هم درین سال برام اوغلان ازبک که حاکم غرجستان بود و مردم بسیار
از مردم قپچاق فراهم آورده باتفاق انجو دولت بهرات رو داد و چند اعیان
و احشام که از قدیم الایام باج بحکام دار السلطنه هرات می دادند کوچانیده بولایت
غرجستان برد و چون این خبر در دار السلطنه بمحمد خان شرف الدین اوغلی تکلو رسید اوایل
رجب سنه مذکوره بعزم یورش ولایت غرجستان در الکای کهدستان
نزول نمود بجهت اجتماع سپاه و تکمیل یراق دلاوران رزم خواه بسوی مقصد نهضت
نمود و در ییلاق اوکسنه که داخل ولایت غرجستان است بایشان رسید برام
اوغلان [illegible] که محمود خان [illegible] در میان لشکر قدم استوار داشته با جمعی
بسیار از پیاده و سوار در قلب جنگ صف قتال بیاراست در آن اثنا حسن بیک [illegible]
که [illegible] محمد خان بود با ازبکان حمله کرده برام اوغلان را با [illegible] فرار نمود و لشکریان
ایشان را تعاقب نموده جمعی کثیر را گرفتند جناب خانی بامداد [illegible] بعزیمت قلعه [illegible]
که سلطان برام اوغلان در آنجا حصاری بود متوجه شد و چون ظاهر آن حصار مقر غازیان
جلادت شعار گردید تعیین محمد خان گشت که گرفتن آن قلعه بجنگ میسر نشود بهرات معاودت
نمود و هم درین سال دار السلطنه هرات خبر رسید که [illegible] اوغلان با جمعی از ازبکان [illegible]

و فرزندان [illegible] آب [illegible] عبور کرده متوجه ولایت شد محمد خان شرف الدین
اوغلی و حسین سلطان او [illegible] سلطان بیگ [illegible] شده بدفع ازبکان گشتند
در حوالی یل خاتون بازبکان رسیده [illegible] چون از توجه غازیان آگاه گردید متوجه جنگ
و قتال گشت و آن سلطان [illegible] را [illegible] از دست داده خود از عقب ایشان متوجه
گشت [illegible] حمله [illegible] غازیان حمله نموده [illegible]
آب [illegible] راه فرار پیش گرفت و لشکریان ایشان را تعاقب کرده بعضی را از
ایشان بقتل آوردند بهرات معاودت نمودند و هم درین سال اسکندر پاشا که حاکم [illegible]
[illegible] حسن بیک محمودی کردی لشکر [illegible] کرده بر سر حاجی بیک دنبلی که [illegible]
بود و حاجی بیک بواسطه قلت اعوان و انصار در درون [illegible] جنگ کرده
[illegible] و حیات او که [illegible] حسن بیک محمودی کرده بود و دروازه بر روی [illegible] باز کرده
[illegible] بر حاجی [illegible] قلعه [illegible] و اسکندر پاشا حاجی بیک و جمعی کثیر از [illegible]
باتفاق حسن بیک بقتل آوردند و اسکندر پاشا بوان معاودت نمود و هم درین ایام
[illegible] در [illegible] واقع شد و بسیاری از مردم روی بعالم آخرت نهادند و هم
درین سال پاشاه [illegible] قلعه [illegible] را [illegible] کردند و [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] را غارت کرد و سلیمان [illegible] که حاکم [illegible] بود با امرای کردستان جنگ کرده
مغلوب شد و اکثر [illegible] بقتل آمدند و هم درین سال در شهر رجب سنه مذکوره
در حوالی [illegible] شاهزاده [illegible] متولد گشت و در اواخر این سال [illegible] پناه قاضی جهان
که سالها [illegible] وکالت و خدمت و قرب [illegible] بودند و بواسطه کبر سن ضعف و پیری
و عدم [illegible] ذات [illegible] استعفا کرده [illegible] شاه [illegible] قاپسم [illegible]

بودند که او هم در قید حیات باشد او را از منصب وکالت عزل نفرمایند آنگاه
قاضی جهان از این باب و برای آنچه داشت شاه عالمیان اختیار کرده به
زیارت مشهد مقدسه منوره عرش منزلت رضیه رضویه علیها و علی آبائها الف
الف سلام و تحیه حاصل فرموده وکالتش یازده سال بود سال بیست و پنجم از
جلوس شاه دین پناه چهارم [illegible] ئیل مطابق سنه [illegible] و خمسین و تسعمایه
نواب کامیاب مالک رقاب در نهم شهر ربیع الاول از قزوین بیرون رفته
عزیمت یلاق خرقان نمودند و از آنجا کوچ بر کوچ تجدد و کردستان فرمودند
چون القاص میرزا از شوشتر فرار نموده از آنجا بجانب عتبات عالیات
ائمه معصومین که در عراق عرب واقع است توجه نموده بعد از تشرف بشرف
زیارت مشاهد متبرکات زاد هم شرفا و کرما کار متوجه بغداد گشت از
غایت اضطرار عرضه نوشته بدرگاه شاه فرستاده و درخواست کرد که خود
و دسته‌های صلح کرده و آخر و با رحم پروانچه استمالت آمیز نوشته قرار دادند
که شروانات را بسور برادری سلم دارند در بین اثنا رستم پاشا که نبی محمد پاشا
حاکم بغداد نوشته فرستاد که تیش القاص میرزا را تجدد و مقتضی است که سر
بسر او بنویسند که دفع او نموده از آنکه میخواهد کار بیرون کنند که دیگر
درین طرف نیاید القاص از استماع این خبر گریخته نزدیک اردلان آمده
الزمان میرزا ولد بهرام میرزا را بوسیله صلح بدرگاه عالم پناه فرستاده و
فراخه میرک ملازم خود را همراه نموده بعد از چند وقت که در میان ظاهر
گشت که سری از مخالفت در روی موافقت کشیده مدار رسیده با دیگری

ومحمد

وصفت بر داری نهاده متوجه درگاه سلطان سلیمان میکرده و این از وقت طلایع
شاهی بود که گوکب اقبال القاص میرزا آغاز رجعت کرده روز بروز در تنزل
تکثر نزدیک رسیده بنابر آن سلطان سلیمان محمد پاشا را که وزیر ثانی بود با
هزار سوار بدفع وی فرستاد و میان بر سر وی گریخته القاص قرار فرار
داده بالضروره بقلعه مریوان که حاکمش سرخاب بیک اردلان بود پناه برد
قبل از آمدن رومیان بر سر او شاه مجاهد میر عبد العظیم بابکانی را که خادم باشی آستانه
مقدسه عرش منزلت رضیه رضویه علی مشرفها الصلوة والسلام والتحیه بود با انعامات
و نوازشات خسروانه ارسال داشته القاص میرزا در آمدن متردد بود چون
خبر رفتن القاص نزد سرخاب بسمع اشرف رسید بهرام میرزا و ابراهیم خان ذوالقدر و
خلیفه انصار با بیست هزار سوار بآوردن القاص فرستاده سرخاب سلطان او را
در قلعه محبوس ساخته بدرگاه عالم پناه عرض نمودند که مرتضی ممالک اسلام شاه
نعمت الله را بفرستند که بیاید و قسم یاد کند که قصد او نکنند من او را تسلیم نمایم
شاه نعمت الله و بعضی امرا رفته در روز یکشنبه نوزدهم شهر رمضان سنه مذکوره
او را با بیست و یک نفر از اتباع بدرگاه عالم پناه آوردند شاه عالمیان او را محجوب
ساخته با او گفته شد که دیدی که آقای من حضرت امیرالمومنین و امام المتقین با شما
چون تو دشمن من در او توجه کرده بودم که از من روگردان شده بخواند کار رومی
شدی من با ابوالخانان بودم که هر گاه تاریخ تیموری میخواندم باین بیت میرسیدم
شده حالش هر تن از مصاف ٭ بیان دو دشمن در یکغلاف بیکعم من و القاص
این حال داریم من ترا از دیگر برادران و فرزندان دوست میدارم و در شهید گشتن

مقرر بود هم که دویست و پنجاه تومان بسادات و صلحا و اتقیا قسمت کنند که با القاب
زنده باشند زیرا ازیشان بگیرند که انجماعت همیشه در آن آستانه در دعای درازی
عمر او باشند ابوالقاسم سکوت اختیار کرده خجل و منفعل سر در پیش انداخته قوت گفتار و
دادن جواب نداشت نواب کامیاب ملک رقاب این دو بیت از زبان الهام
بیان جاری گردانیدند ☙ حکایت کنند از بزرگان دین ☙ حقیقت شناسان اهل
یقین ☙ که صاحب دلی بر پلنگی نشست ☙ همی راند رهوار و ماری بدست ☙ یکی گفتش
ای مرد راه خدای ☙ بدین ره که رفتی مرا ره نمای ☙ چه کردی که درنده رام
تو شد ☙ نگین سعادت بنام تو شد ☙ بگفت ار پلنگم زبونست و مار ☙ و گر پیل و
کرگس شگفتی مدار ☙ تو هم گردن از حکم داور مپیچ ☙ که گردن نپیچد ز حکم تو هیچ
چو حاکم بفرمان داور بود ☙ خدایش نگهبان و یاور بود ☙ دیگران چه ... و فرد
ابوالقاسم میرزا انقلاب در آمد فرمودند که تا وقتی که با من در دست بودی
شراب میخوردی و فسق میکردی چون یاغی شدی بنیاد فسق کردی ظاهرا
با الله تعالی یاغی شده بودی ☙ هر که را کوشش از برای خداست ☙ همه کارش
بمدعا شد راست ☙ کارها جز خدای نگشاید ☙ نجد اگر ز خلق هیچ آید ☙ بعد از آن ابو
القاسم دو روز در اردو ماند او را با ابراهیم خان و حسن بیگ یوزباشی دادند که
بقلعه قهقهه برده حبس نمایند امرا او را بقلعه برده برگشتند بعد از پنج شش ماه
که جمعی در قلعه او را نگاه میداشتند دو کس جلو او بودند که پدر و برادران ایشان
کشته بود آنجماعت بقصاص خون پدر و برادر ابوالقاسم را از قلعه انداختند همیشه
دولت روز افزون پادشاه ربع مسکون بهترین صورتی این صورت لا

و رفیع بیک تاریخ کرده ☙ حیف و صد حیف از آن رافت و شهر ☙ خانه بخت و مکان مهر
نیست در وی وفا و یاری ☙ دیده ام آزموده بسیار ☙ مقارن این ایام شاهزاده
عالیمقام بهرام میرزا در وقتی که او را باستقبال امرا و فرستاده بودند در اثنای
راه مریض گشته او را بمحفه باردوی همایون آوردند بعد از چند روز در بلاد
خفقان در شب جمعه نوزدهم شهر رمضان سنه مذکوره از دار حزین بخلد برین
شتافت و جنازه محفوف برحمت بی اندازش را بمشهد معلی مصحوب مرحومی
میرزا سلطان محمد الملک و از آنجا بعضی از ملازمان او فرستاده در آن
آستانه در گنبدی که در پس پشت روضه منوره است که سپهر منزلت ... مدفون کرده بودند
شهزاده در سنه ثلث و عشرین و تسعمایه مدت عمر شریفش سی و سه سال بود واقعه
نواب میرزا ابی گفته اند ☙ میرزا بهرام حیف ... که در روی مصحف ☙ بر
انداست سیف الا ذو الفقار تیغ و سیف ☙ سوی جنت شد ازین دیر فنا
باده کوثر ز دست شاه مردان بهر کیف ☙ شد خجل از روی او رضوان ...
خویش ☙ منفعل گردد ولی در دولتش چون شد کشت ضعیف ☙ قدسیان گفتند با ...
پی تاریخ او ☙ حیف از بهرام میرزای حسینی حیف حیف ☙ از حکیم عماد الدین محمود
شیرازی که افضل حکمای زمان در علم و عمل بود استماع افتاد که نواب میرزای
تغمده الله بغفرانه را حمی مطبقه چنانچه هر کس را میباشد ظاهر شد و آنحضرت گاه
نخوردن پرهیز و گاهی با فیون مداومت داشتند آخر حکما صلاح در آن دیدند
که ایشان را افیون ندهند بعین برنجی دهند که فادزهر و جدوار و فلفل و زعفران
و فیون و غیر ذلک در آن باشد چه در وقت بیماری تریاکی مزاج ... از طایفه بیرون

می‌آمده عرض و مرض ایشان را از قبیل است که اصحاب را عارض شود و لیس تفاوتی
البته خواهد بود اگر آن تفاوت را مرعی دارند حال مریض بهبود خواهد شد اگر خیانت
کرده بخورند شش افیون در هشت مثقال ترکیب می‌بود هر روز هشت مثقال تر
میدادند در فصل بهار و تابستان در حوالی کردستان که هوای آنجا به پوست ...
از اول بار روز شستم بهمین طریق هشت مثقال دادند حکیم ... را طلب نموده
علاج نموده کردند حکیم مذکور روز المعالجه کرده گفت که افیون ایشان را صندل و
نیلوفر و تخم کدو و تباشیر و امثال اینها ممزوج کرده باید داد مرتضی ممالک اسلام
شاه نعمت الله که مرتب امور معالجه نواب میرزایی بود فرمودند که ما بارها
و ... بسیار افیون ایشان را اصلاح کرده‌ایم و با آن معتاد شده‌اند و طبیعت ایشان بعادت
متضرر می‌شود و قبول حکیم عمل نمودند اما چون اراده حکیم مطلق بآن متعلق شده بود
مدارا را فایده و سودی نبود چو مرگ آید از مدارا چه سود و هم درین سال
... بالت و دارایی ولایت شروان از عبدالله خان ...
... و مصاحبان کردون خدمت داشت فرمودند بر آن که ...
استیلا یافته بود فوت شد شروانیان ... و ... کرده بودند ...
خان ... او را ابدا کرده از کوه بیرون آورده و ... از بدن جدا نمودند
شروان ارشیم خان موضع ... که جزیره است در کنار دریای قلزم پناه برده
و رایت مخالفت برافراشتند عبدالله خان هرچند کس نزد ایشان ...
و در مقام نصیحت درآمد اطاعت بصلح راضی نشدند عبدالله خان ...
روان شد لشکر ظفر اثر ... در آب رانده آتش پیکار برافروختند

مخالفان شروانی مانند ماهی که در کنار آب افتند باضطراب افتادند غازیان
اکثر ایشان را بقتل آورده ایشان را غارت نمودند خان بعد از آن بطرف ...
روان شدند و هم درین سال اسکندر پاشا حاکم وان لشکر کردستان جمع کرده
بخوی و سلماس آمد در آن اوقات حسین خان سلطان ... حاکم آن دیار بود
بواسطه آنکه لشکری و ملازمانش متفرق بودند صلاح در محاربه ندیده ... آقا
کرد ... بود با دویست سوار بقراولی فرستاد و ایشان با اسکندر پاشا
محاربه کرده مغلوب گشتند ... حسین خان سلطان ... اسکندر پاشا
بایروان رفت و بازاران قصبه را سوزانیده بوان مراجعت نمود حسین خان
از عقب او رفته در راه جمعی را بقتل رسانید چون این خبر بسمع اشرف ... رسید
سلطان شاملو را بمدد وی روانه خوی و سلماس گردانید ذکر فتح قلعه ...
... درین سال شاهوردی سلطان ... قاجار ... قلعه ...
... کرده در زمان سلیمان بیک ... دست ... سلطان
... بود شاهوردی سلطان با دویست و چهل نفر از ملازمان ...
رسیدند غازیان ... بی تامل و اندیشه خود را بقلعه افکندند ...
قرب دویست نفر از کردان و ... را ... بعدم روانه کردانیدند
سلیمان بیک را ... فرستادند و هم درین سال در شب چهارشنبه
ماه محرم سنه مذکوره در ولایت ... زلزله شد و قریب سی هزار کس
از مرد و زن در زیر دیوار ماندند ... التوفی اسماع افتاد که قاضی ... مولانا
باقی ... ساکن بود چون در علم ... تمام داشت ...

که جنبش این طایفه زایل می‌شد مردم وه را اعلام نمود که دربن شب بحسب ارتفاع
افلاک وانظار کواکب زلزلهٔ عظیم واقع خواهد شد صلاح در انست که با عیال و اطفال
بجانب صحرا رفته و تا نصف شب توقف کنیم و در انجا بسر بریم مردم ان قریه سخن وی را
قبول نکرده مولانا با عیال بجانب صحرا رفت و تا نصف شب توقف کرد و از
از سردی هوا متاثر شده با متعلقان لطایف منزل شتافت چون قدم در خانه
نهاد فی الحال زلزله نازل شد و مولانا با عیال و فرزندان در زیر دیوار هلاک شد
الحکم لله والقضاء قضاؤه و هم درین سال سلطان سلیمان خواندکار احمد پاشا را که
ثانی بود با چهل هزار سوار و پیاده بگرجستان فرستاد ایشان نواحی را که
تعلق بقرقره داشت گرفته روانه دیار روم و انقرار بوم گردیدند و در رجب
هفدهم شهر شوال سنه مذکوره رایات عز و اقبال بعزم قشلاق بقزوین فرود
بیان امدن ... در ... سنه ...
در روز پنجشنبه بیست و دوم شهر جمادی الاول سنه مذکوره رایات ظفر ایات از قزوین
متوجه ییلاق سلطانیه شد و از انجا با دربایجان رفته جانه کوچ را بقزوین فرستادند
و بایندر بیک ملکش یکی را امیر ادو و بود همراه فرستادند درین اثنا سرجاب
سلطان کس بدرگاه شاه عالمیان پناه فرستاده معروض داشت که علی او ولان
برادر او که والی شهرزور بود با جمعی از روسیان بحوالی قلعه سرخاب امده نواحی
رقاب سوندک بیک قورچی باشی افشار با حسن بیک یوزباشی و رستم بیک استاجلو
با چهار هزار سوار مع ان تیره روزگار فرستاد و امرا حسب الامر اعلی متوجه شده و از ان
بود و خانه تلوار که دران محل طغیان اب بود عبور کرده بجانب مقصد ایلغار نمودند

وبعضاو نفر از مو جیان در کنار اب غایب شهرزور و بیله که مقصد سوار عراقی بود افتادند
از غایت شجاعت رستم را فرستاد تا غاشیه کش خود می پنداشت اغاز جنگ کرده
بزخم تیر او از بسیاری انداختند و مقصد حیله خود را از دست غازیان خلاص کرده
بقلعه رسانیده و چهل نفر از معتبران او دران معرکه بقتل رسیدند و سوندک بیک
در حوالی شهرزور نزول نمود سرخاب از قلعه بیرون امده موکب گرد و غازیان حوالی
شهرزور را تاخت کردند و رایات تسلط برافراختند و سوندک بیک قورچی باشی
افشار را با جمعی غازیان جرار بتاخت شهر ولایت زور فرستاد و ایشان ان ولایت را
خراب کرده عود نمودند بعد از بیست روز سوندک بیک قورچی باشی مراجعت کرده
دران اوان موکب اردوی معلی از قزوین بییلاق سلطانیه توجه نموده بود
همایون نزول کرده بودند درین سال مرحوم معصوم بیک صفوی که متولی دارالارشاد
اردبیل بود و قبل از ان قورچی باشی بود با مارت سرافراز شده بود و دیوان بیگی شده و مهر
واحکام همایون زده و کاشان منسوب او مقرر شد مشار الیه را با شاه قلی خلیفه مهردار
و علی سلطان تکلو بتاخت رکورزه و گوزار فرستادند غازیان ان را غارت
کرده و بسیاری از کردان بی ایمان از الغرب تیغ و تیر جانگاه هلاک ساختند
و اسیر و گوسفند بی شمار غنیمت گرفته در سلماس باردوی کیوان اساس ملحق
شدند و موکب فلک احتشام قلعه گوکرچلق که در کنار دریای ارمی واقع است
نمود و انقلعه بغایت در اینه حصین بود و مستحکم بود و در جنب ان قلعه کوه
واقع شده بود و از انجا قلعه را ساختند شاه ممالک رقاب عازم نخجوان شده
یکماه دران حدود توقف فرمود و متوجه الکامی قراباغ شده دران زمستان

قشلاق نمود و هم در شهر ربیع الاول سنه مذکوره ابو القاسم میرزا در قلعه رنجی که در آن
سمت تخریب یافت فوت شد و ولادتش در جمعه دهم صفر سنه اثنی و عشرین
و تسعمایه بود و مدت عمرش سی و پنج سال از وی دو پسر باقی ماندند که بعد از وی
در قلعه ماندند یکی سلطان احمد میرزا و دیگری محمد حسین میرزا **ذکر ایلغار کردن بکوچه**
باش سلطان ازبک بهرات و قتل شاه محمد سلطان ازبک در این سال براق
خان و عبد اللطیف سلطان با لشکران از آب آمویه عبور کرده متوجه دار السلطنه
هرات شدند چون خبر توجه ایشان بسمع محمد خان شرف الدین اغلی رسید حکم کرد که ابواب
شهر را کوچه بند نمایند بعد از انجام این مهام اتمام مصالح استحکام هر گذری و کوچه
بندی را بیکی از معتمدان سپرده کوچه بند دروازه فیروزآباد را الوس سلطان
رجوع نمود و دروازه خوش را بانسجاب سلطان افشار داد که جرات نماید و کمر [illegible]
بیرون دروازه قبچاق را بقراق سلطان تعلق داشت و با [illegible] و امیر حسین [illegible]
در کوچه بند های دروازه ملک لوای محافظت برافراختند محمد خان با فوجی از
سپاهیان در خدمت شاهزاده عالم و عالمیان ابو الغالب سلطان محمد [illegible]
نمود و در روز پنجشنبه جمادی الاول سنه مذکوره براق خان با سایر سلاطین [illegible]
آغاز [illegible] بعضی از نواحی و بلوکات رحل اقامت انداختند و از جمله سلاطین شاه
محمد سلطان بنابر استیلای تهور و جلادت و پهلوانی با مردم خویش بر سر کوچه
بند دروازه خوش آمد و سپاه را بمحاربه مامور کرده بند انسجاب سلطان افشار
از برای دفع و منع آن ظالم ستمکار از کوچه بند بیرون آمده بزخم ناوک دلدوز
تفنگ جانسوز بسیاری از ازبکان را در روز [illegible] بعدم فرستاد و در اثنا

از کمینگاه افشار غلبه کرده پنج نفر از ملازمان وی بقتل آوردند و انسجاب سلطان خود را
بدرون کوچه بند رسانید و توپچیان جسارت کرده [illegible] شاه محمد سلطان از ضرب تفنگ
از کوچه بند دور گردانیدند بعد از فرار سلاطین [illegible] در بلوکات [illegible] شاه
محمد سلطان با اکثر ازبکان نامی و ترکان حرامی بولایت سیستان و فراه [illegible]
پس از وصول بنواحی آن ولایت اخذ اموال و جهات و اسقاط عرض و ازاله حیات
عجزه و ضعفا [illegible] نمود و بعد از تخریب آن سرزمین و تعذیب غنی و مسکین بطرف
معسکر سلاطین مراجعت کرده در حین ملاقات از روی اعتراض ببراق خان [illegible]
کرده گفت در هر [illegible] غیبت من چرا اهمال نموده کوچه بند ها را نگرفته اید فردا من
[illegible] سوار شده تا گذرها و کوچه بندها را از لشکر قزلباش نگیرم از اسب فرود
نخواهم آمد روز دیگر شاه محمد سلطان با فوجی کثیر از ازبکان جنگجوی و پهلوانان
تندخوی [illegible] سوار شده بطرف کوچه بندی که [illegible] شاه
زنده است در حرکت آمد و چون بدانجا رسید لوای حرب برافراخت [illegible]
جهار می زد و در آن جون [illegible] ناگهان بر سر سهراب بیک که حارس آن کوچه
بند بود [illegible] سهراب بیک تاب مقاومت نیاورده فرار نمود و شاه محمد سلطان
ویرا تعاقب کرده از روی جلادت [illegible] در کوچه بند [illegible] از درون
سنگی عظیم بر سرش رسید فی الفور بضرب آن سنگ از بالای زین بر
زمین افتاد و در آن حال [illegible] کریم شان یکی از ملازمان محمد خان خود را بوی
رسانیده سرش را از بدن جدا کرد • شعر • اندیشه هم در سر شمشیر زده • چو گردن
که با فانه گذرد و • بعد از آن سر را بر سر نیزه کرده نزد محمد خان آورد و جمعی کثیر از [illegible]

او بوده دستگیر گردیدند بنابران خوف تمام بر ضمیر براق خان استیلا یافته در
روز بیست و هفتم ماه مذکور از ظاهر هرات کوچ کرده بطلوع فسخ بخارا روانه شد
چرا که عبدالعزیز سلطان بن عبید خان الی تولایات فوت شده بود

ذکر یاغی گری ایماق ترکمان و قتل شاهوردی سلطان تکلو در ولایت خوزستان

در این سال ترکمانان یاغی شدند منشا آن مخالفت آن بود که نواب کامیاب ملک رقاب
بعد از شاه علی سلطان حکومت استرآباد را بشاهوردی بیک تکلو عنایت نمود
مردمان ایماق ترکمان با حسن کشی قراولان نیز دانا میرزا دوان آمده ایام جوانی
خاطر را دخل بوده در کمال ساده گی و رضامندی زیبایی بود شاهوردی بیک تکلو
اظهار عشق عاشقی نمود و شیدای افتاده بود ایاز از اوضاع بیک آمده از جهت
ایا نمود و بجانب استراباد فرار نموده با لوس خود رفت و شاطر بیک که
شاهوردی بیک بود از قبل شاه الله داد و جمعی ترکمان می نمود بقتل آورده
گردید چون این خبر بشاهوردی بیک رسید با پنج نفر قلعی بالای
صعود کرده و لشکر خود را انداخت و نشاده در آن اثنا ایماق ترکمان
از دلاوران شاهوردی بیک رسیده او را بقتل آورده و ملازمان وی
بغارت مشغول بودند این خبر را شنیدند فرار نمودند چون این خبر
رسید امیر غیب بیک حاکم آن دیار بایلغار باستراباد آمده و آن بلده
را محافظت نمود

گفتار در فتح ولایت غرجستان و کشته شدن بیرام اغلان

در این سال ولایت غرجستان مفتوح گشت و شرح آنچنانست که چون محمد خان
خاطر از جانب براق خان فارغ ساخت بر قلع افغانان مذبر قلاع غرجستان

انداخت قراق سلطان را با جنود فراوان بتسخیر قلعه اسفار فرستاد و بیرام
اغلان با جمعی از ازبکان در انحصار بودند بیرام اغلان از بیم غازیان
بدیوار حصار باز داد و صولت لشکر و لباس ساس جمعیت ازبکان را متاصل
ساخت ان بی باک خانمان خود را در معرض خطر دیده در مدبر نوافقه تسخیر
و بهیچ وجه صورت نبود و در اندیشه انفصالات بتنه روی نمود از روی
تضرع ایلچی نزد قراق خان فرستاد و امان طلبید بعد از تاکید عهد و پیمان
با متعلقان از حصار بیرون آمده بقراق سلطان ملاقات نمود و قراق سلطان
وی را بقتل آورده بلاد غرجستان را متصرف شد و هم در این سال عبدالعزیز خان
بن عبید خان در بخارا وفات یافت در این اثنا پیر محمد خان حاکم بلخ ایلغار
کرده خود را انداخت با آمدن براق خان آن قلعه را منضبط کردانید بعد از چند
روز براق خان آن بلده را محاصره نمود و پیر محمد خان بعد از عهد و معاهده قیام
نمود لشکر براق خان هر چند کوشش کردند و جنگهای مردانه نمودند کاری از پیش
نبردند چون براق خان از تسخیر آن قلعه عاجز گشت لاعلاج از نواحی آن دیار
متوجه ماوراءالنهر گردید

سال بیست و ششم از جلوس همایون شاه غازی تحمید ممالک کامکاری ... سیچقان ییل

سیچقان ییل جهارشنبه جهارم ربیع الاول ثمان و خمسین و تسعمایه در این سال چون روزگار
محمد خان ولد حسن بیگ بیگی که از پرتو دولت روز افزون اعتبار و اقتدار تمام
بالفعل حاصل یافته بود و مجد و آثار خلاف و عقوق و طغیان از وی بظهور رسیده
بود • مکن کفران نعمت را که کفران • چو نیکو بنگری باشد دو کفران • درست
این خبر کنند رقابت • بیابند اهل کفران بوی غفران • تادیب و تربیت

والا نهمت لازم آمده بنا برین رایات جلال فتح آلکامی او نهضت نموده در بلده قم
نزول اجلال فرموده در آن اثنا الوند بیگ حاکم کرجستان کمر عبودیت و جد و یکجهتی
بر میان جان بسته باردوی گردون سان ملحق گردید رایات فتح آیات بجانب
تنکی در حرکت آمد درویش محمد خان از اقامت رسم استقبال رایات جلال
متقاعد گشته شاه مالک رقاب او را تنوید نوازش و عاطفت استمالت فرموده
طلب داشت از خوف روی ببادیه ضلالت نهاده پشت بدیوار محصنات حصار [...]
داد بنا بر آن نایره غضب جهانسوز شاه عالم افروز اشتعال یافته بدرخان و شاهقلی
سلطان استاجلو را که در بین حال از مشهد مقدس متوجه آمده بود بعلاى کرد [...]
ایشان با قراولان درویش محمد خان رسیدند ایشان را مغلوب ساختند [...]
یوسف نامی که وکیل مهمات او بود دستگیر کرده روانه درگاه عالمیان پناه کردانیدند
از توجه لوای نصرت انتمای زلزله در اطراف بحر و ولوله در مملکت آن ملعون
در افتاده محمود بیگ برادر خویش را با جمعی از مردمان معتمد بمحافظت قلعه
کلس گذاشت و خود با بعضی از جهال بپناه قلعه تکلس و کوره سر که گنبد فکر و خرد
مندسریع الانتقال برکنگره بروج فلک مثالش نتواند رسید و باز بلند پرواز
فهم ارباب کمال بر قرار قصر رفیعش کجا منزل تواند کرد: حصاری زعالم سر
افراخته : بعیوق زین سیایل انداخته : گذشته سر باره اش از فلک : ز طاره
اش چتر چشم ملک : فصیلش کم از عرش والا نبود : ز رفعت سر قلعه پیدا نبود
چو گردون بنائش ز بیداد بود : بسنگین دلی کوه فولاد بود : چو اژدر [...]
خشمناک : زده سر بر بحر صبح چاک : تنگها بر آن قلعه با شکوه نمایان

چو اژدر در بالای کوه : نواب کامیاب مالک رقاب سوار شده خود بقصد فتح قلعه
روانه شد سوندک بیگ قورچی باشی و بدرخان دیوان بگی و شاهقلی سلطان
استاجلو قلعه کلس را در میان گرفته مدت شش روز معامله محاصره امتداد یافت
بالآخر حسن بیگ میرا علی استاجلو با هزار مشکل بر کنگره شرف برج قلعه کور [...]
بر آمده هر جا که بمقدار انگشتی سر از برج ظاهر می شد مهر های تفنگ بی دریغ از
اطراف قلعه میل تعجیل برایشان می باریدو از جانب دیگر نقب زده شاه برج
بسر چوب گرفته بودند قبل از انکه آتش زنند برج افتاد و اهل قلعه بسان ماهی
خشکی حیران ماندند محمود بیگ کوتوال آن حصار در روز پنجشنبه نهم جمادی الاولی
شنبه کوره از قلعه بیرون آمده بسعادت آستان بوسی بارگاه درگاه [...]
سرافراز شد و مفاتیح قلعه را تسلیم نمود شاه با ترحم از گناهان وی درگذشته
تخریب آن حصار امر فرمود و در طرفة العین آن حصار را [...] با زمین یکسان نمودند
و آنجماعت بسقناقی که در وسط کوه البرز قائم نموده بودند شاه جمجاه شاهقلی سلطان
مهردار و سایر امرای ذوی الاقتدار را بر آن سقناق فرمود که فرود آمده [...]
دلوند بیگ کرجی در برابر قلعه تکلس و کوره سر نزول نمایند چون شاهقلی [...]
با جمعی از غازیان نصرت اثر بسقناق جنگ انداخت مخالفان ایشان را [...]
گرفته باز گردانیدند شاه ظفر پناه خود سوار شده روی دولت بجانب سقناق آورد
زهره مخالفان از هیبت لشکر آنحضرت آب گشته مردمان سقناق چون از فتح قلعه
کلس خبردار گشتند جوق جوق روی التجا بدرگاه معلی آوردند و روی عجز بر خاک
بارگاه عرش اشتباه نهادند درویش محمد خان از مشاهده این اوضاع در اضطراب

بافتاده از غایت بیم و ترس شبی از قلعه بیرون آمده از روی حیرت بدانب کیچ و مکران
ناگاه باردوی عبید الله خان و لوندبیک که بمحاصره قلاع کلارستاق و کوره بین اقدام
داشتند رسیده دران اثنا گوسه پیر قلی چریک که از ملازمان حسین خرداب سلطان
شاملو بود او را گرفته بقتل رسانید و سرش را از بدن جدا کرده باردوی همایون
رسانید چهارصد نفر که از قلعه همراه وی نموده بودند دویست و پنجاه نفر بقتل آمد
بلاد شکی و سایر قلاع خبر این آن نواحی بدست عساکر ظفر قرین مفتوح شد و مجددا
سکه و خطبه بنام نامی آن خسرو عالی شرف و بلند آوازه شد حکومت آن دیار بطو
یقون سلطان قاجار مفوض شد دران ایام محمود بیک کوتوال قلعه گلستان که پناه بدرگاه
عالمپناه آورده بود بنابر توهمی که بر ضمیرش استیلا یافته بود از اردوی همایون
فرار نموده و هم درین سال شاهعلی سلطان استاجلو که حاکم ولایت مشهد مقدس رضوی
بود معزول شده بدرگاه عالمپناه آمد و ایالت آنجا بعلی سلطان تاتی اغلی ذوالقدر
مفوض شد و هم درین سال دین محمد سلطان ازبک قلی محمد بهادر را که یکی از دلاوران
نامی او بود برسالت شاه گردون حشمت فرستاده ویرا بنوازشات بیغایات
افراز تشریف خلع گرامی بجهت دین محمد فرستادند و هم درین سال خواجه امیر بیک کججی
که از دیوان اعلی منصب وزارت کل ممالک خراسان داشت بواسطه عمل
شنیعی که بتقریب میر صدر الدین محمد ولد میر غیاث الدین منصور شیرازی از
راه رفته از وصادر شده بود و در شیراز شحنه کوتک خصوصا اوقات نموده بود و
بمسامع عز و جلال رسید مغضوب و مواخذ شده حکم قضا نفاذ عز اصدار یافت
که خواجه را در صندوق کرده دستهای او را از سوراخی که دران صندوق کرده بودند

بیرون آورند و ببندند تا بعضی از مقدمات سحر که موقوف بر عقود انگشتان باشد
دران حالت بعمل نیاورد و اتفاقا دران ایام مولانا غزالی مشهدی در اردوی
عالی بود شاه جمجاه امر فرمودند که مولانا بدیدن خواجه رود و مدح جهت وی گوید
مولانا امتثالا لامره المطاع بدیدن خواجه رفته این قطعه را گفت قطعه آصف ایام
مستطر سلاطین اکه بود ۰ چو نظام الملک در ملک وزارت بی بدل ۰ پس کی و افعال
ناشایسته از وی در وجود ۰ رفته رفته سر او صندوق شد مثل زاجل ۰ غایت
حب السلاطین خود در صندوق وزید ۰ ای رای گفت اذا القدر جمد بطل
العمل ۰ پس آن شاه رای جهان آرای در مکافات این عمل باتقرار یافت که
مادام خواجه رجعت انجام در قید حیات باشد در حبس مخلد آرام گیرد آنگاه او را
بقلعه قهقهه بردند بعد از چند سال بقلعه الموت نقل کردند و آخر الامر در آنجا فوت شد
تفصیل آن در محل خود ایراد خواهد یافت ذکر لشکر کشیدن نواب گیتی ستان بجانب
گرجستان دفع و قمع آن متمردان بی ایمان چون نواب کامکار قاب بعد از
قصد الفاسقین نجات حفص و آفتاب ظفر رسانیده بودند که بعد ازین بغزا کفار
چرکس و گرجی اقدام نموده با هیچکس از سلاطین اسلام نزاع نکنند لهذا درین وا
که اردوی همایون در ولایت شکی و شروان بود دختر و ولد قورقوره چند نفر از اعیان
دوران را بدرگاه عالمپناه فرستاده استمداد خواستند چرا که واخوش کرجی
و لواصات و شیر قراش بعضی از الکای او را گرفته بودند دران اثنا خبر رسید
که اسکندر پادشاه گرجستان آمده قلعه باروج را محاصره کرده شاه کامیاب فلک جاه
با جمیع سپاه بقصد جهاد بمؤدای کریمه علیه یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم

از بلاد شکی بنوایی توجه برافراختند چون بدان نواحی و حوالی رسیدند غازیان
نصرت دستگاه تمامی محال کفار را احاطه نموده مرکزوار در میان گرفتند و [illegible]
دیگر گریگاه الغوم گراد بود با زمین یکسان ساختند و احدی از لشکر کین جان
بسلامت بیرون نبردند خوبرویان گرجی و ساده رویان ادمی از دکور و اناث
از دکور و ادمی از دکور و اناث با جمیع اسباب و اثاث بدست لشکریان در
امدند بعضی دیگر از کبران بی ایمان بکوههای رفیع و غارهای منیع تحصن نموده
جمعی بقلعه بانسکوب دارند و قلعه در زباد و کلیسا که از بدایع صنایع خالق الا
پناه بردند لشکریان اسلام و مروجان مذهب خیر الانام علیه و آله افضل الصلوة
و السلام بروی تهور بقلع و قمع ایشان اورده بزخم شمشیر آبدار و سنان آب
بار چندین هزار از کفار نابکار را بدار البوار فرستادند و قلعه تومک که در ارتفاع
و حصانت بمثابه بود که کبران نزد یا تنها طلبند بکلی کسسته بمغارهای آن قلعه
بودند با دیگر قلاع مسخر غازیان با فلاح شد غازیان دست یغما گشوده
گرده گرده از دختران ماه سیما که از هراس اسیری در اشجار با متواری بودند
بیرون اورده بپایان رسانیدند انگاه بعضی از منهیان بسمع اشرف رسانیدند
انگاه جمعی کثیر از نادران گرجی در قلعه ارزباد و کلیسا و بمرد و دین تعرض رسانیدند
بران امد مطاع عز اصدار یافت که مرخان اسمعیلو و شاهوردی سلطان
زیاد اغلی قاجار و علی سلطان تکلو متوجه انحصار زباد ارشوند امرای ذوی القدر
انقلعه را مرکزوار در میان گرفتند قلعه مذکور بر فراز کمری از سنگ بخت
مدره تومک و زدود خانه که منبع آب کرت واقع شده در متانت یا بگیر

و قلعه جبلاف برابری مینمود در رفعت بگنبد اخضر دعوی همسری میکرد در میان
قلعه مذکوره بدره گذار ارتفاع جوف کوه را بریده کلیسای مشتمل بر چاه وسیع و صفه
طولانی و صدار بیرون و اندرون انرا بطلا و لاجورد و صور اوثان و اصنام
دران نقش کرده اند و تختی در میانه خانه و مرتب داده تی از طلا مکلل بجواهر
نصب کرده بودند و در تمثال کبران بهادر جشبانیان دو چشم دران بلکه
نصب کرده بودند و هم چنین از درون کلیسای مذکور راهی در نهایت تنگی و
رکی قرب یکصد و پنجاه ذرع بر جانب بالا از سمت خانهای مذکور در سنگ خارا
بریده بودند و در فولادی و اهنی در خانهای بیرون نصب کرده بودند و
طلا کرفته بر خانه اندرون و بالجمله القصه غازیان ظفر انجام روز دو دران بهرام انتقام
یورش نموده قلعه را گرفتند و کبران ضلالت پیشه سراسیمه و حیران شده با الامر
بقتل رسیدند غازیان زنان و فرزندان ایشانرا اسیر نموده نواب کامیاب مالک رقاب
خود بنفس نفیس متوجه تخریب کلیسا گشتند و دو نفر از کشیشان کبر [illegible]
کلب جهنم را بجهنم فرستادند و ناقوسی را که از نقاد و هفت جوش ریخته بودند
بسان شیشه ریزه ریزه کرده در شکوه طلا نگار گرفتند بخزانه عامره فرستادند و اکثر از
ظروف و اوانی طلا و نقره و بالعلهای که در بت نصب کرده تصرف فرمودند
بصحیح القول استماع افتاد که ان لعلها را مبلغ پنجاه تومان قیمت کردند انگاه
جامع که کبران هر یکی از ان را مبلغ پنجاه تومان قیمت کرده بودند بمقدار شصت من بوزن
ریخته بودند و دران کلیسا نهاده بودند حسب الامر همایون مرخان بیگ بعد از
فرمان بخرابی ان قلعه و کلیسا صادر شده در لحظه لشکر ظفر اثر انرا با خاک برابر

ولکسان یاغی شدند چون حکام گرجستان هر یک از محل دیگر یافتند بالضروره
روی اطاعت بآستان شاه عالمیان آوردند اول امان بیک گرجی لوا
سان و شیر قران اعلی و اخوش بیک بآستان سلطنت مکان پناه آورد بعد
از آن کیخسرو ولد قرقره با پیشکش بسیار بدرگاه گیتی پناه آمد و شاه عالمیان حکومت
قلعه تومک را با توابع شهر و توابع و لواحق بوی عنایت فرمود و اخوش گرجی
زان اعلی که حاکم آن دیار بود بقتل رسید و امان بیک را در آن حضور صاحب
خان بیک بشرف اسلام سرافراز شده بعد از آن شاه عالمیان همت بر مسلمان
شدن اتجاعت انداخته همشیره امان بیک سلطان زاده خانم را که بشرف اسلام
مشرف شده بود بعقد نکاح خود در آوردند و بعد از چند سال شاهزاده نیکو خصال
سلطان حیدر میرزا از وی متولد شد پس از آن چون فصل بهار شد غازیان عزیمت صوب
ولایت لواصاب بن داود معطوف داشتند غازیان رستم توان اطراف
برآت الی آخره اعلام شعایر اسلام در آن دیار برافراختند و غنایم بسیار و اموال
بیشمار نصیب غازیان شد چون خاطر از جهاد کفار بکلی مطمئن ساخته […] میان
از روی کر دو […] کوچ بر کوچ بجانب قراباغ روان گشت و در قراباغ نزول
همایون واقع شد و هم درین سال المچیان از جانب پرتگال پادشاه فرنگ با دو شاه
از راه هرمز آمده تحف بسیار و هدایای بیشمار بدرگاه خسرو عالی تبار رسانیدند و
بعد از چند روز رخصت یافته مرخص گشتند و بالکای خود معاودت نمودند
ازدواج نواب […] روز […] شهر ربیع الاول […]
چون اسکندر پاشا که از قبل سلطان سلیمان پادشاه روم بود بساقلعه کور رشید کرد

در ایام حکومت وان در حوالی حاجی بیک دنبلی را بقتل آورده بجور رسید آمد و بارا
بلده را بر سور رسانیده بی آنکه کسی با او مقابله نماید روی ادبار بجانب دیار خود آورد ولا جرم بوی
این مهم بکار نخوت و غرور در دماغ او تصاعد نموده کتابتی چند که زیاده از حد
و حد او بود بامرای نامدار شاهی نوشت و این عبارت که چنین خان سلطان و طو
نوشته و نشان بوده که من قلعه ارلوج گرجستان احصار کرده ام اگر شما
بر سر من آمد جنگ خواهم کرد و اگر شکست یابم پادشاه شرق را نشکسته باشم اگر
ایشان مرا شکست دهند غلامی را شکسته باشند اسکندر پاشا […] بسردار
روی جهل و نادانی میگفت که من پادشاهی شروان و گرجستان ام بنابر آن […] بنده
الجهان خسرو حمیده صفات بزین شده که او را گوشمالی دهند فرمان همایون
شد که عساکر منصوره از اطراف و نواحی ممالک محروسه در ظل رایات فتح آیات
حاضر شوند حسب الامر مطاع اکثر امرای با فلاح در درگاه عرش اشتباه سپهبدان
کامیاب حکم فرمودند که لشکر ظفر اثر بچهار قسم شده هر فوجی بجانبی متوجه گردد
از آنجمله معصوم بیک صفوی که امیر دیوان بود با سعد علی بیک […] بیک
سلطان تکلو و شمس الدین خان کرد و خلیفه انصار و حمزه بیک طالش و […] خان
سعد لو و دیگر امرا متوجه گردند از جنس شوند و بار گیری […] شوند و شاهوردی
سلطان ذیاد اغلی و اوچه بیک رود طرف صوب […] حرکت آمد و ابراهیم خان
ذوالقدر حاکم شیروان و شاه علی سلطان افشار حاکم کرمان […] سلطان
بیاحت ولایت عراق عرب و بهرام بیک قاجار و […] بیک قاجار
والی گرجستان مسخر داد […] توجه نمایند امرای نامدار حسب الامر الاعلی

مبادرت نموده نفرموده عمل کردند چون معصوم بیک و امرا از رفتن [illegible]
ارزنجان در روز پنجشنبه هفدهم شهر شعبان سنه مذکوره از ییلاق سنجان کوچ
شده بارض روم رسیدند قرا بیری که از قبل خواندگار متصدی حکومت آن دیار
بود روی تهور بجنگ و پیکار آورده از قلعه بیرون آمد از جانب معصوم
بیک علی سلطان تکلو با فوجی از دلاوران بدفع آن گروه رفته از طرفین
در هم آویختند علی سلطان تیر بر حلق قرا بیری زده رومیان زور آورده
علی سلطان را گردانیدند در آن اثنا الغ خان سعدلو بدان معرکه رسیده
ایشان را مغلوب ساخت و قریب سی نفر از آن قوم مدبر بقتل آورده قرا
بیری زخمدار خود را بحصار انداخت و هم در [illegible] انصار و حمزه بیک
طالش با محمد بیک و خرم آقا که از امرای معتبر خواندگار بود جنگ کرده خرم
آقا را احمد بیک دستگیر کرده قریب یکصد و شصت نفر از آن قوم [illegible]
را بعدم فرستادند و در روز جمعه بیست و هفتم شهر مذکور در موضع [illegible]
و اتباع [illegible] با سرها و اخبار بدرگاه عالم پناه آوردند چون شمس الدین خان را
رسید قریب صد نفر از رومیان که در آنجا بود بقتل در آورده [illegible]
گوسفند و ده هزار گاو و جامیش و سیصد راس اسب گرفته آن دیار را سوخته روانه
اعظم گردید چون [illegible] سلطان و امیر قلی سلطان با فوجی شجاعان [illegible] مخالف
سواران روم از قلعه عادلجواز بیرون آمده آغاز قتال و جدال نموده
منصوران گروه [illegible] را مغلوب ساخته قریب یکصد نفر از ایشان بقتل
در آن اثنا ابراهیم بیک [illegible] متوجه درگاه خواندگار بود بغازیان دچار شده

با هزار و شصت نفر از آن قوم مدبر را براه عدم فرستادند و چند خروار زر و نقود و
اقمشه نفیس با چند پیاله و صراحی نقره بدست ایشان در آمد چون شاهوردی سلطان
زیاد اغلی و ادهم بیک رو بطرف [illegible] رفته بود در میان
و مراد بیک حاکم آنجا جنگ شده غازیان و برادر آن [illegible] جمعی کثیر از
ملازمان او بقتل در آمدند مراد بیک خود را بقلعه انداخته امرای نامدار آن دیار را
سوخته باردوی گردون شکوه ملحق شدند و شاه دین پناه بعد از فرستادن امرای
عالیجاه بجانب ولایت مخالفان در آمدند و از [illegible] سنجان کوچ کرده در روز پنجشنبه
بیست و چهارم ماه مذکور بکنار آب [illegible] نزول نمودند و از آنجا کوچ بر کوچ بپای قلعه
آمده و آن قلعه ایست که سپهر برین برابری [illegible]
[illegible] سنگین [illegible] چو البرز هر باره سنگی بر او [illegible]
[illegible] کسی [illegible] را از دست کوته دیدی ساکنان قلعه مذکور
متانت و حصانت آن مغرور گشته در مقام محاربه و مقاتله در آمدند و
مضمون کریمه [illegible] غافل غازیان مظفر که [illegible]
کاری نمی شد قلعه را دایره وار در میان گرفتند [illegible] با اطراف قلعه [illegible]
کشیدند و صف [illegible] از صبح تا شام و از شام تا صباح
بهادران شیر دل [illegible] مردانگیها نموده بالاخره اردو بازار را
کوچه بند شهر را مسخر کرده رومیان از بیم جان درون قلعه گریختند نقابان
شروع در نقب زده برج قلعه کردند [illegible] افتاد که از برج
[illegible] خانه که از پهلوی قلعه [illegible] سیصد ذرع بوده [illegible] افتاد

مضرتی بومی رسید بالاخره کوتوال قلعه مضطر گشته از در عجز و انکسار در آمده در شهر
رمضان سنه مذکوره حصار را تسلیم نمود و مردم انجا جان بامان یافتند و از
نقد به قهر عساکر منصوره انحصار بر من اطوار کرده قبل از انکه شاه عالم پناه
بنواحی اخلاط توجه فرمایند اکثر امرا را بطرف وان ارسال نموده بود و چون
ایشان بحوالی قلعه وان رسیدند ملاحظه اکرد مردم قلعه دلیر شده بجنگ تعلل و
مبادرت هزار سوار بیشتر و سه تا دو صد و پیاده با سگی و نائی مصاحب اتشان
در حرکت امده از غزه و پادشاه و در ریک بخشی پیاده و هزار نفر از امرای
کردستان از قلعه وان بیرون امدند غازیان شمشیر و جنگ کنان
خود را بجانب امرا کشیدند در ان اثنا امرای نامدار نامور با سپاه
بلا از نمایان شدند و سپاه روم و اکراد ان مرز و بوم تاب مقاومت
نیاورده بطرف قلعه گریختند دلاوران غضنفر اتش ایشان را تعاقب نموده
شصت نفر از اکراد ان مرز و بوم و طایفه رومی بقتل اوردند و تمامی علاقه
و مزارع وان و وسطان و اموک و کواش و البلاغ و خوشاب را تاخته
و ویران کرده از راه کوزل دره و کواش از انجانب دریا در اخلاط باردوی
همایون ملحق شدند در ان اوان قورچیان طهران و محمدی بیک
ترکمان و امیرخان بیک جهت حسب الامر اعلی بدرگاه عالم پناه می امدند
در هر جا که تمردان و حرامیان کرد می رسیدند غارت کرده چون بالبلاغ
رسیدند حکام کردستان زینل بیک و شاه علی سلطان …
باندیشه باطل فراهم اورده مقاومت و جدال را اماده گشته بودند

او ازنه ور رو دو جنود ظفرشعار راه قوارش گرفته غازیان محال کرد را تاخته
و وسطان تا باردوی همایون ملحق شدند شاه کامیاب بناحیه وردی سلطان بادا
و داود هم بیک در فور العبدالله باخت باسین و اتلیس گرفته و همانا
چون بقلعه موش رسیدند غافل بر سر سپاه ایشان ان دیار ریختند و جمعی را
بقتل اوردند و فوجی از مردمان انجا را از حصار تعرض کار از بیرون
امد اکثر ایشان طعمه شمشیر غازیان گشتند انگاه الکای مذکور را بسوختند و
تلیس شد مصطفی بیک حاکم انجا با صد بیک زرقی و ابدال بیک با صد
سوار یار داده قتال و جدال از حصار بیرون امده غازیان جمعی کثیر را از آن
پرشکوه بقتل اورده و بقیه السیف از چنگال مرگ خلاص شده بقلعه گریختند
امرای ان دیار را سوخته در اخلاط باردوی معلی ملحق شدند بعد از ان از کرجستان
خبر رسید که اسکندر پاشا به بیرام بیک قاجار غالب امده صورت واقعه
چنان بود که چون بیرام بیک باتفاق کیخسرو کرجی به اولتی رفته بودند و ان
قلعه را تسخیر کرده در ان اوان اسکندر پاشا از ارض روم با سپاه بسیار بلغار
بجانب ایشان روان شدند ناگاه بر سر اردوی امرا ریختند و در ان ایام
بیرام بیک و کیخسرو بیک بتاخت رفته بودند و تولتون بیک قاجار
یوزباشی در اردو بودند ایشان بالضروره بحرب مقابل رفتند و کوشش
مردانه نمودند چون کثرت رومیان و افزونی ایشان بیش از حد و حصر
توان بود غازیان عنان از جنگ برتافته فرار نمودند اسکندر پاشا
سعید نفر از غازیان و کرجیان بقتل اورده از همان مقام بارض روم

ذکر فرستادن شاه گیتی پناه جناب شاهزاده اسمعیل میرزا را بدفع رومیه و شکست یافتن سپاه اسکندر پاشا
در ان سرحد روم چون خبر دست برد اسکندر پاشا بمسامع شاه ظفر لوا رسید فرمان قضا
نفاذ صادر شد و دریافت که شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا که آثار فتح و اقبال
از ناصیه احوالش ظاهر و هویدا بود با فوجی از بهادران بدفع اسکندر پاشا
بارض روم روانه شوند از امرای نامدار شمخال سلطان و شاهوردی سلطان زیاد اوغلی
خان استاجلو و شاه قلی سلطان استاجلو و محمدی بیک ترکمان و ادهم بیک
روملو و امیر غیب بیک استاجلو و الله قلی سلطان ایجک اغلی و حمزه بیک
بیک طالش و خلیفه انصار و ولی بیک سعدلو و ابراهیم خلیفه العبادت و ذو
الفقار بیک زروکی و قنبر سلطان روملو و هزار قورچی طهران و سعد قورچی
نخجوان در ملازمت رکاب شاهزاده عالمیان در حرکت آمده رسیدند شاهوردی
سلطان زیاد اغلی و محمدی بیک ترکمان و ادهم بیک روملو را منقلای کرده
بپاسین ارسال نمود و خود بنفس نفیس با فوجی از عساکر جرار کینه گذار دلیران کار
از عقب ایشان بجانب پاسین در حرکت آمد چون در روم که در ان موضع بودند
از سپاه نصرت دستگاه شکست خورده سیصد نفر از ایشان بقتل آمد بقیه
السیف که در انجا مانده بودند گریخته بارض روم رفتند این خبر چون باسکندر
پاشا رسید قولار اقاسی ارض روم را با دویست و پنجاه سوار بقراولی فرستاد
ایشان و ملازمان امرا که بپنجاه نفر بقراولی رفته بودند با یکدیگر جنگ کرده
رومیان مغلوب بالاخره چون اسکندر پاشا از توجه شاهزاده ظفر آیت آگاه
گردید امرای روم و مردم ارزروم را طلب کرده با ایشان مشورت فرمود

ایشان

ایشان گفتند نظم نداریم تاب میدان او ٭ بود ابر فتح در شان او ٭ درین بیشه
شیر ظفر پیشه اوست ٭ اگر هست شیری درین بیشه اوست ٭ صلاح در آن است که
از شهر بیرون نرفته ترتیب استظهار بجهات حصار باز داریم و قلعه را بضرب
توپ و تفنگ از تعرض لشکر قزلباش نگاه داریم اما بواسطه کثرت لشکر متفرقه
از اکراد و جمعی که از ولایات ارزنجان و ترجان و بایبرد و کماخ و مرعش و طرا
بزون و کردستان آمده در آن اوان جمع شده بودند کمال غرور و نخوت
تجویز راه داده سخن امرا را قبول نکرد و گفت محاربه اقدام باید نمود و شروع در
ترتیب اسباب حرب و بیرون رفتن نمود و زبان بدین مقال مترنم ساخت
نظم درین قلعه بودن ملال منست ٭ همانا که برج و بال منست ٭ بود مرد را
تیغ و بازو حصار ٭ حصار گل و خار ناید بکار ٭ فلک دارد از نام آن مرد ننگ
که باشد گریزان ز میدان جنگ امرای روم رای او را بطبع رضا اصغا
کردند و در چاه بلا و مغاک هلاک فرو رفتند اسکندر پاشا روز دیگر با جمعی
کثیر از اعوان و اختیار با دو انصار با لشکر بسیار از پیاده و سوار بعزم جنگ و
پیکار از حصار بیرون آمد و در نیم فرسخی شهر صف قتال و جدال بیاراست و
تفنگچیان و توپ عرابه پیش صف سپاه باز داشت از این جانب شاهزاده
ظفر لوا کوچ بر کوچ متوجه ارض روم گردید چون در موضع پاسین نزول اجلال فرمود
ادهم بیک روملو را بقراولی ارسال نمود و ایشان بملازمان اسکندر پاشا رسیده
با وجود آنکه بسیار بودند بی اندیشه بر ایشان تاختند و یکی را گرفته پیش شاهزاده
عالمیان فرستادند آن گرفتار اظهار کرد که اسکندر پاشا از قلعه بیرون آمده

مشغول قتال گشته اسمعیل میرزا بر کسبکی که از باد صبا تندتر بود سوار گشته متوجه میدان
محاربه گشت و سپاه ظفر دستگاه را فوج فوج بمدد اسکندر پاشا مامور ساخته
بار اول از امرا محمدی بیگ ترکمان و ادهم بیگ روملو و امیر بیگ
استاجلو بمعرکه درآمده با خصم بدنهاد بجنگ مشغول شدند الغ خان بیگ سعدلو
و ابراهیم بیگ البادوت و سایر غازیان در میدان مبارزت رانده در دو
جانب میمنه و میسره جنگ در پیوست افواج لشکر طبقات جنود از جانبین بر هم
مخلوط گشته و غازیان رستم توان بر رومیان غلبه کرده اسکندر پاشا
چون جلادت عساکر قزلباش را مشاهده نمود از بیم جان با بعضی از رومیان از
قلب بیرون آمده و لشکرها را گذاشته بطرف حصار ارض روم گریخت
فتاده لشکر رومیان از دست ۰ ز آتش جدا مانده اخگر صفت ۰ عنانها
در افتاده همچون درخت ۰ ز جور تبرزین شده لخت لخت ۰ غازیان جمعی از ایشان
بقتل آوردند و جماعت زیاده از پانصد نفر بودند اسکندر پاشا با جمعی از رومیان
رو بطرف گریز نهاد و لشکر ظفر اثر از عقب ایشان لجام ریز روان شدند
و هر که میرسیدند بقتل میآوردند لاجرم از غایت اضطراب جمعی از خلق در
خندق حصار ارض روم افتاده بودند که از آب فرو ملامال شده بود
از غایت اضطراب بستن دروازه را فراموش کرده بودند سه نفر از غازیان
بدرون قلعه درآمدند شاهزاده خواست که خود بنفس نفیس بعزم رزم بدرون
رود ۰ ببستند پی بر روان جست کار دشتاب ۰ برانگیخت آتش چو دریای
آب ۰ سران سپه یورش انگیختند ۰ همه در عنانش درآویختند ۰ بعد

بعد عذر گفتند کای تاج بخش ۰ تو خورشیدی که مجوجون درخش ۰ شاهعلی سلطان
و بدر خان اسب شاهزاده عالمیان را گرفته نگاه داشتند که شهزاده
زاده غیرت قرین خوش شده آنگاه قورچیان حیره عنانش گرفته منع شده بر
قورچیان تند و قورچیان همچنان عنانش نگه داشتند اگر مانع نمی شدند غازیان آنجا
بقلعه درآمده قلعه را مسخر میکردند در آن جنگ گاه از رومیان سپاه دو هزار و
پانصد و هفتاد و شش نفر بقتل آمدند سوای آنهایی که در خندق و غیره کشته شده
بودند و از امرای معتبر القوم بدیک کهزمی حاکم مرعش و محمود بیگ برادر زاده
خیر بیگ که در زمان سلطان قانصو پادشاه مصر و حاکم حلب بود و برادر سلطان
برادر اسکندر پاشا و چیچین بیگ حاکم چمشگزک و خزالدین بیگ داسی
لاله و مصطفی بیگ حاکم طرابزون و حیدر بیگ میر اسپین و علی آقای قولر
آقاسی و مار محمد بیگ قولر آقاسی غلامان خواندگار و علی بیگ برادر
اسکندر پاشا و قاضی ارض روم دستگیر شدند و دیگر امرا و سران و خوانین
نامدار و گردنکشان که سوار از حد و شمار افزون بود که رخت بقا بباد فنا
دادند در آن اوان عثمان پاشا حاکم وان بود و حضرت شاه ذوالقدر در از
نخجوان بود که تا که آوازه فتح و ظفر لشکر قزلباش و انهزام رومیان
در اردوی ایشان انتشار یافت آن سرداران از بیم جان و آوازه صلغار
شاهزاده عالمیان بر سر ایشان و آن از نخجوان را اختیار فرار نمودند شاهزاده
ظفر لوا بعد از عبور از آنجا روانه اردوی عثمان پاشا قرنفا کرد دید که رو در گریز نهاده
نمودند شاه دین پناه بعد از فتح و اخلاط علم
نمودن شاه دین قلعه اخلیس را

بطرف ارجیش افراخت فرمان داد تا [illegible] خان [illegible] اصدار یافت که در آن
هنگام جلو با جمعی از امرا [illegible] بالمغار از پیش روان شوند و نفس نفیس خود کوچ کرده
در حوالی قلعه عادلجواز نزول فرموده بر بالای تپه برآمده سواد قلعه را نظر حمایت
درآوردند و در قلعه از قبل سلطان سلیمان مصطفی بیگ ولد نور سلطان پادشاه
متصدی ضبط و محافظت آن مقام بود و بغرور [illegible] بر ده بجناب [illegible] محاصره
قلیغه قورچی را از قلعه بیرون فرستاده دلاوران عظام [illegible] خوان انعام
بسیاری از ایشان بقتل آورده و از آنجا کوچ کرده فرمان مطاع صادر شد که جنود
عالمگیر که هوا آراسته روان شوند غازیان صفها آراسته نقاره فرو کوفته
درآمدند و در مقابل حصار ارجیش خیمه بارگاه گردون شکوه شاه محاذی
منزل ماوگشت و انحصار در محکمی از سد سکندر در گذر بود و در آن حصار اکراد
و نگهبان بیشمار بود [illegible] قلعه داری را وجهه همت خود ساخته مستعد جدال
و قتال بوده [illegible] امرای نامدار و قورچیان بفرمان [illegible] دایره وار گرد حصار درآمد
باطراف القلعه صفها چو کوه کشیده خیل قیامت شکوه بالای [illegible]
فراز [illegible] خوانان دو صف کرده [illegible] غازیان [illegible] انداختن توپ و تفنگ
شروع نمودند و مردم قلعه از بالای برج و باره آغاز انداختن توپ و تفنگ
کردند از جانب اول [illegible] بیک قورچی [illegible] کلیسای که در [illegible] قلعه بود
او را حواله ساخت و حسین بیک چاوشلو قورچی تیر و کمان و حسن بیک یوزباشی
و سایر قورچیان حوالها ساخته بودند و نقبچیان بضرب [illegible] دیوار حصار را در
انداختند در آن اوان [illegible] دلاوران از سر جان برخاسته پای تهور از دروازه

قلعه بیرون نهادند و تیغ کین از نیام انتقام برکشیده و [illegible] که محل توپ شکافته
و غازیان قریب پنج نفر از ایشان زخم تفنگ خوردند القصه مدت سه روز
چند عساکر ظفر اثر را در اقدام مراسم جنگ و کارزار هیچ چیز تقصیری نبود
اما به استحکام حصار و عمق خندق [illegible] از هر جهت مجال هجوم و عروج
بران محال می نمود اهل قلعه از غایت حیرت و وحشت و هراس دیده عقل [illegible]
گشته بود و چشم بصیرت خیره مانده و از بیم جان قلعه را نگاه میداشتند اما
درویش بیک قورچی جهت دفع و استیصال معاندان توپی ترتیب داده هم در آن
اوقات که شاهزاده مظفر لوا متوجه جنگ اسکندر پاشا و قلعه ارجیش [illegible] بود
خبر رسید که ده خروار زر از خزانه خواندکار برای تفرقه لشکری که در
قلعه عادلجواز آورده اند چون این خبر بسمع پادشاه تخت [illegible] رسید فرمان داد
که [illegible] اغلی با صد و پنجاه قورچی بجانب اخلاط روند مصطفی بیک ولد
نور پاشا سلطان که حاکم عادلجواز بود قریب صد کس مع غازیان نامزد کرده
قورچیان ایشان را مغلوب ساخته چهل و هفت نفر از آن جماعت بقتل آوردند و سرها
و [illegible] را بدرگاه عالمپناه آوردند و هم در این سال پهلوان سلطان
شاملو که حاکم آن دیار بود با ایشان محاربه کرده بقتل آمد در جنگ گاه [illegible]
سلطان را از بدن جدا کرده بردند بعد از آن جثه او را نقل [illegible] مشهد مقدس [illegible]
نموده در صحن آستانه مقدسه منوره مدفون ساختند بر لوح مزار او
این بیت نقش شده بیت تنم را وقت [illegible] آستان دوست منزل شد [illegible]
خوش سرمنزلی دارم [illegible]

[illegible] چون شاهزاده مظفرلوا اسمعیل میرزا از رزم روم مظفر و منصور مراجعت نمود
در ظاهر قلعه ارجیش اردوی همایون جوست و سرهای مخالفان را که در جنگ
اسکندر پاشا از تن جدا کرده بودند در پای قلعه مذکور ریختند اهل قلعه چون
دانستند که مقاومت با جنود قزلباش در حیز قوت و قدرت ایشان نیست
با یکدیگر مشورت کردند گفتند که مخالفت شاه دین پناه محض شقاوت و جهالت است
جابران از آن اسم بیک یحیی را که حاکم آن قلعه بود بقتل آوردند و غازیان را از آن
بالای حصار از جایی که خرابی داشت بالا کشیدند و غازیان اکثر کردان را
که در آن قلعه بودند بیرون آورده پوست سر ایشان کندند فرمان اعلی صدور
یافت که قلعه را ویران ساخته بخاک تیره برابر سازند لشکر ظفر اثر شاه عالمیان در
حفظ و حمایت ملک مستعان بجانب قلعه بارگیری در حرکت آمدند چون آن دیار
از غبار مراکب ظفر مواهب عبیرآسا گشت عساکر منصوره رایات اقتدار برافراختند
و از روی همت تسخیر آن قلعه اندیشیدند محمد بیک ذوالقدر اغلی که از جانب سلطان
سلیمان کوتوال آن قلعه بود دروازه‌های حصار را بسته بقلعه داری و انداختن
تفنگ و بادلیج اقدام نمود و فرمان قضا جریان بجمیع عساکر منصوره
نافذ شد که از هر طرف جنگ اندازند دلاوران و امرا هر کدام در مقابل برج
سیبه ساخته توپها نصب کردند آتش زدند و برج و باره را درهم شکستند و به زور
غازیان [illegible] بر سبیل اقدام می‌نمودند ساکنان قلعه نیز از جان گذشته از اندرون
توپ و تفنگ مدام داشتند ذوالقدر اغلی و سایر مردم آن از خوف غازیان
بیم تمام در نهاد ایشان افتاده بود و حیرت آنکه از نخوت درآمده بر جهانیان رسیده

شاه رحم نهاد از جرایم ایشان گذشته بعنایات بی‌غایات پادشاهانه ایشان را مستمال
گردانید محمد بیک از قلعه بیرون آمده حصار را تسلیم نمود بعد از آن لطف بی‌حد و اثر
بر ساحت احوال مقرونان باخلاص کردید تفقدات و التفاتات شاهانه از ذروه
و اسب سرافراز شد آنگاه شاه غالب شاه از بارگیری کوچ کرده از مضیق بوغاز
عبور نمود و شاهزاده مظفرلوا اسمعیل میرزا بساحت ولایات کردستان فرستاد
غازیان اکثر کردان را در صحرا و بیابان از تیغ گذرانیدند و جمعیت آن قوم را بجهت
نبات النعش از هم پاشیدند و بعضی دیگر اسیر پنجه تقدیر گشتند و اموال و جهات
و گله و رمه ایشان بدست غازیان درآمد فتح آن بلاد و استیصال آن جماعت
به اعتقاد بندگان پایه دست داد که در هیچ قرنی سلاطین و خواقین را میسر نشده بود
چون شاه کامیاب بالباغ رسید مردم آنجا فرار کرده بودند غازیان آن قلعه را
سوزانیدند و جمیع آن ساحت خشم محمودی روانه گردانید چون بیک که سردار ایشان بود
بوسیله فرار از دست غازیان ظفر شعار خلاص گشت برادرش روی اخلاص
بدرگاه اسلام پناه آورده بعز عتبه بوسی سرافراز شد و مشمول نظر کیمیااثر
گشته از امثال و اقران گذشت نواب کامیاب مالک رقاب شاهزاده خورشید
رکاب اسمعیل میرزا را باتفاق امرای نامدار مثل سوندک بیک قورچی باشی و محمدی
بیک موسیلو و سایر امرای کرام بساحت کور فرستاد و چون در عقبه گذر برف
و انبوه بود لهذا اسمعیل میرزا و امرا دانستند که از آنجا عبور نموده مراجعت کرده
باردوی همایون آمدند بحمد خاطر خطیر پادشاه سعادت‌منش از فتنه و فساد عادی
کید نهاد مطمئن شد بجانب ممالک خود مسافرت نموده در ربیع الثانی سنه مذکوره

در بلده نخجوان نزول اجلال فرمود و هم درین سال در باورد دین محمد سلطان ولد
اولش خان که از نبایر چنگیز خان بود رحلت نمود و شیبانیان خبر فوت وی را بمشهد
مقدس معلی بسمع شاه سپهر اقتدار رسانیدند خواجه شیخ محمد تبریزی که از مستوفیان است
مقدسه در تاریخ وی گفته تاریخ عدوی دین نبی دین محمد لی دین که بود دشمن آل نبی
ولی الله مرد زار و هر کس که دشمن شاه است بحق سال وفاتش مرگ دشمن شاه است
و هم درین سال شاه جنت مکان خصال میر حسن ملجائی که از سادات ایلچیان
کاردانی از اقران ممتاز بود برسم رسالت بروم نزد خواندکار روم فرستاده بود
آن بود که رستم پاشا کتابتی با امرا نوشته بود که ایلچی ما بفرستند که صلح بکنیم در این سال
خواندکار در حلب قشلاق نموده بود و هم درین سال سلطان مصطفی پسر
که رستم پاشا وزیر اعظم در باره او نمود که او در خاطر می بود عرض سلطان سلیمان
رسانیده بود که سلطان مصطفی داعیه سرکشی و مخالفت دارد و بنابران سلطان
سلیمان وی را بقتل رسانید تاریخ این واقعه مکر رستم پاشا یافتند بعد از چند روز ولد
سلطان مصطفی سلطان محمد را نیز کشتند ستم مکرر تاریخ او گردید و هم درین سال آن
غفران پناه قاضی جهان که سالها رسیدند وکالت را از روی عزت و قدرت
و قبل از آن دران منزل عالی استعفا کرده در قزوین معتکف بود و بنابر رسم خیر باد پادشاه
خیرنها چون او آخر حیات در زندگانی وی بود بار دوم همایون اراده در حین
معاودت در قصبه زنجان در خانه مجاوران مزار کثیر الانوار شیخ ابو الفرج
در روز جمعه غروب که هفدهم ماه مبارک ذی حجه بود که بجوار رحمت ایزدی
پیوست قاضی جهان موافق تاریخ اوست و ولادتش صبح پنجشنبه دوازدهم محرم

الحرام سنه ثمان وثمانین وثمانمایه در قزوین مدت عمرش هشتاد و دو سال که
تمام از اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده و مال احوال ممیز کرده ذو الجلال
بسبیل الجمیل وی از اکابر دار السلطنه قزوین بود و والد ماجدش غفران پناه مولانا
اعلم العلما و قاضی القضات آن ملک بود و نجیب و اسطه رحمت پناهی قاضی
سیف الدین حسنی قزوین رسیده قاضی سیف الدین از اعاظم سادات
و فضلای رفیع الدرجات عراق بوده و در زمان سلطنت سلطان محمد خدابنده
بزینت علم و فضل ممتاز بوده قاضی در مدتی در دار السلطنه قزوین با
قضا اشتغال داشته اند چون استعداد ذاتی و کرم جبلی ایشان فوق محل آن
امر خطیر بوده بار دوم همایون پادشاه جلیل ابوالبقا سلطان شاه اسمعیل
برده اند و اول خدمتی که مامور گشته اند بیرون آوردن نهر شاهی
که از آب فرات جدا کرده بچهار فرسخی نجف اشرف آورده اند و مبلغ دو هزار
تومان خرج آن نهر کثیر الفایده شده و محصولات کلی از آن نهر رسیده و وی
از روی اخلاص و اعتقاد آن خدمت را بسر کرده که از صحیح القول استماع افتاد
که عربان بادیه که بقطع کلی آن نهر شریف اقدام می نمودند دستهای ایشان مجروح
می شده وی از روی محبت دستهای آن جماعت را بوسه میکرد و در اجرت
ایشان می افزود و بعد از اتمام آن خدمت در سلک وزرای میرزا شاه حسین
وزیر اعظم قرار گرفتند و بعد از رحلت میرزا شاه حسین بوزارت شاه جم جاه
ابو المظفر سلطان شاه طهماسب که دران اوان میرزا بود و در خانه بوده به
هرات قرار گرفتند چون دار الملک شیراز بقبول شاه مشرف گشته باستقرار مقرر بود چند روز وزیر

پیشتر از ما شرف اوردو نزول معاودت فرمودند و چون سلطنت بذات اقدس
شاه عالم پناه قرار گرفت بدستور بوزارت اعظم سرافراز شدند و قریب دو
سال آن خدمت کردند چون میانه امرا در خانه نزاع و جدال بهم رسید و
انحضرت از جانب امرای عظام استاجلو بودند و وصلتی میانه ایشان و کوپک
سلطان استاجلو که میر دیوان و وکیل بود واقع شده بود و یکی از بنات
مخدرات ایشان در منزل اسکندر بیگ سلطان بود و در ان اثنا امرای استاجلو
مغلوب گشته انجماعت بگیلان رفته بالضروره ایشان نیز همراهی فرمودند
مظفر سلطان امیره دباج چون سوء مزاج در اصل میان ایشان داشتند و چند
سال در حبس ان بدخصال گرفتار بودند چون از سقوط کشتی زورق حیات
مظفر سلطان در گرداب و غرق اب افتاده دستگیر بتقدیر ربانی انحضرت
از گیلان در امده مجددا منصب وزارت دیوان اعلی بمشارکت میر عنایت الله
خوزانی یافتند مشار الیه با او نسبت انحضرت سلوک میفرمودند و در
مقام کسر حرمت ایشان میشدند تا انکه زمانه با انتقام او مبادرت نموده و بجزای
اعمال ناشایسته خود فایض گشت بعد از ان عالیشان در منصب استقلال
تمام پیدا کرد و چنانچه بعد از خواجه نظام الملک وزیری در ایران مثل وی بهم
دوران نداده از مشاهیر وزرای عجم و ملاذ ارباب سیف و قلم گشته بجای
وی وزیری که جمیع اسباب قابلیت و استعداد باشد همراه ظهور نموده صفت
شان او از بیان مستغنی است در علم و فضیلت و فهم و ذکا و فطانت وحید عصر
و یگانه دهر بودند در اصابت رای تدبیر و با صفای خاطر و صفای ضمیر بود

سرآمد وزرای کفایت آثار و خجسته رای و برکلک راه قضیه بینی. مبارک
روی او بر خلق ابواب فتح گشودی. سعادت چشم گشودی که مادر پیر گیتی
زمانه گوش نهادی که زمانش چه فرمودی. دقایق معقول و منقول و فنون نظم و
و منثور بر لوح خاطر و صحیفه ضمیر می کاشت و صنایع روزگار را در حلیه فصاحت
و بلاغت و زیور حسن خط و لطف عبارت می اراست حدت فهم و ذکا
بمثابه بود که علما و فضلا از هر علمی که در مجلس شریف این با تمکین طرح مباحثه
دی و حلهای موجه در انمباحثه می نمود و نکات سخن بیان لطف ا
و تحریر و حسن خط و تهذیب عبارت و لطافت تقریر ایشان بحدی بود
که مضامین مغلقه و مدعیات مشکله با خصر عبارات و اوجز بیان و لطف اسلوب
بلا تامل و تفکر با سرع زمان در سلک بیان در می اوردند و صبح اکثر از
منشیان فصاحت شعار و سخنوران بلاغت اثار که در عرصه فضیلت کسری
گوی تفوق و رجحان از اکفا و اقران ربوده اند در زمان انحضرت مدرسه خواهند
مسودات احکام مطاعه لازم الاطاعه و کتابات که در هر باب سلاطین روم
و هند و ازبک نموده و مردم ورد دست دارند شاهد این معنی است و در ترتیب
امور مملکت و سر انجام مهام دین و دولت بیضای نمود و سرمایه عدل و رعیت
پروری را پیرایه خوف الهی ساخته دقیقه از دقایق حسن سلوک و خیرخواهی
نامرعی نگذاشته کرم جبلی حاصل است با وجود رفعت شان با جمیع خلایق در
مقام ادب و تواضع و فروتنی بود در تحریر و تقریر کمال ادب ملاحظه کرده
و خیرات بسیار نمودی و سادات و علما و فضلا را رعایتها نمودی تحسین را

همه وقت محظوظ و بهره‌مند ساختی روزهای پنجشنبه روزه گرفتی از تعظیم سادات
و علما و توقیر ایشان بمثابه در خدمت بندگان اشرف کوشیدی که در هیچ
زمانی کسی انقدر بتعظیم سادات و اهل علم نموده و مورد مسامع عز و جلال رسانیده
بود که هر کس نسبت بسادات علما در مقام جزئی باشند فردای آخرت نزد حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله سرافکنده‌اند و باین عبارت نواب کامیاب
مبشر بوده که اگر سیخی را در آتش سرخ کرده در گوش قاضی جهان کسی مرا
خوشتر می‌آید که بسادات لفظ تو گوید و منشا همان شد که در مدت چهل و
هشت سال تمام شاه کامیاب از ابتدای وزارت آنحضرت تا وقتی که بروضهٔ
رضوان خرامیدند همیشه حرمت و عزت علما و سادات می‌داشتند و بارانه (؟)
بالجماعت سلوک می‌فرمودند آنحضرت را دو پسر بود معز زمان میرزا اشرف جهان
که اندکی از کمالات و استعدادات و اوصاف ایشان در نسخهٔ دگر می‌شود و احوال
آنحضرت در مجمع الشعرا یاد یافته دیگری میرزا عبد الباقی که در عنفوان جوانی
و ایام حسن و خوبی از دار فنا بعالم بقا رحلت فرموده‌اند آنحضرت در گیلان
تشریف داشته‌اند و نواب میرزا اشرف جهان در تاریخ واقعهٔ وی فرموده
اند قطعه دیدم در خواب میر میرزا دوش ٭ از درد وداع حسرت
خاستم ٭ از خواب عدم دو نرگس او بیمار ٭ وز باد فنا دو سنبل او فتاده بهم
بر چهره چو گل ز دست کمتری خویش ٭ از خون جگر سوختگان کرده رقم ٭ گفتم که
کجایی ای گل تازه که هست ٭ از داغ تو دلهای همه پر آتش ٭ گو آن خط تازه بر
خلعت حسن ٭ چون شاخ گل راسته سر تا قدم ٭ رضوان بکنار کوثر

جاوداً

جاوداً ٭ کی نخل تو شد زینت ارباب ارم ٭ از کلک قلم تاریخ شنیدی ٭ گفتا که ز عالم بجوانی
رفتم ٭ چون آنحضرت در زنجان بود متوفی شد جسد مطهر نفس را نقل بقزوین نمودند و
در مزار شاهزاده شاهزاده حسین بامانت گذاشتند بعد از آنکه این خبر بسمع نواب
رسید بنابر حقوق خدمات وی زر داده مقرر کردند که نقل نعش آنحضرت
بکربلای معلی نمایند چون بحوالی بغداد رسید بواسطهٔ طاعونی که در عراق عرب واقع
شده بود [illegible] بردند و در حوالی مرقد [illegible] اقدس [illegible] نمودند
در شهور سنه اربع و ستین و تسعمایه در پایین پای آنحضرت در پیش حجره که نقش مبارک او
است دفن نمودند رحمة الله علیه رحمة واسعة چون مدت چهار سال معصوم بیک
صفوی امر دیوان کل اشغال [illegible] باحکام فقهی و ریاضی میرزد در وقتی که قاضی
جهان [illegible] ملحق می‌شد بخاطر انور راه یافت که اگر قاضی جهان بر جای
وکالت خود بدستور [illegible] خدمات قدیم خود نموده منع او چون
نمودند بنابرین در روزی که روز دیگر بیش غفران پناهی قاضی جهان الحسینی سجده و پا
بوس اشرف سرافراز شد معصوم بیک پابوس و وکالت فرمودند که قاضی
نظر ازان [illegible] می‌باشد و درین حال معصوم بیک وکیل گشته مهر بجای بر کلاه دیوان
زد و هم درین حال غواص بحر افکار مولانا غیبتی کاشی فوت شد مولانا از سالکان
میر مقبول لی بود در خدمت وی بسر برده درویشی و نامرادی و غالب بود از اشعار
او این ابیات بخاطر بود ثبت افتاد ٭ کرده‌ام خانه بسی گرد این دعا یا رب ٭ که بعید
از بلا خراب شود ٭ ز تشنگی عشق آن تشنه کی شود سیراب ٭ مگر ز آب که گردون از سرابش شود
فضایل پناه افصح المتأخرین مولانا محتشم کاشی در تاریخ فوت مولانا غیبتی در سلک نظم

در آورده تاریخ عشقی آن بحل خود بر در لبستان بخش * چون اسمعیل اهل آن دهر از
بخش * مبتدیم رجب ورات که عشقی عشقی * متوجه جوشندم بود در بین
تاریخ بخش * سال سی و یکم از سلطنت حضرت جهاردم خود ... ذکر سنه اثنی و
وستین و تسعمایه در این سال جنان پاشا بفرمان سلطان سلیمان بشهر زور آمده عجز
کرد که از پیاده رخود که آمده لان حاکم آن دیار شده بود و قلعه را قبض شنید و کس بدرگاه
عالم پناه فرستاده استمداد نمود و شاه دین پناه شاهزاده قرلقا ابوالفتح سلطان
ابراهیم میرزا را با بدرخان و امیر خان بیک را با جمعی کثیر از سپاه و ران بمدد سرحاب
فرستاد قراولان عساکر ظفرنشان چند نفر از معتبران سپاه روم دستگیر کرده
نزد امرا آوردند بنابران خوف تمام در جوف عثمانیان استیلا یافته از پای قلعه
کوچ کرده روانه دیار خود شدند چون درین سال خبر آمدن سلطان سلیمان از حلب
بجانب آذربایجان محقق شد نواب کامیاب مالک رقاب در تهیه سپاه و
احضار عساکر نصرت مآثر شده شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا با معصوم بیک و توقل
بیکی و شاه قلی خلیفه مهردار و جمعی دیگر از غازیان جرار تاخت کردهستان ارسال
نمود و نواب اسمعیل میرزا و ابراهیم میرزا با شاهوردی سلطان زیاد اغلی
قاجار تاخت کردهستان ارسال نمود و نواب اسمعیل میرزا الکای وان و
وسطان و ارجیش و عادلجواز را غارت کرده سالما غانما بازگردید و مراجعت نمود
سلطان حسین میرزا و شاهوردی سلطان زیاد اغلی نیز کورد را تاخته بموخته
مظفر و منصور با غنایم نامحصور در نخجوان باردوی ظفرنشان ملحق شدند ذکر آمدن
سلطان سلیمان بجانب آذربایجان و کوچ از ولایت نخجوان و مصرت ...

ذکر [illegible] در ایام بهار که جهان از آتش سبزه زار شد و اطراف باغ و بساط غبرا
از ریاحین بار خشنده و چون قبه خضرا بود و فراش صبا بساط زمین را بفرشهای
رنگارنگ آراست باغبان صنع چمن جهان را بگلهای گوناگون برآراسته * چمن از نسیم صبا
مشک بار شد * چمن از لطافت چو رخسار یار شد * ز باد سحر گل چو هر گنج دوبار شد *
چو معشوق چندان عاشق نزار شد * سلطان سلیمان پادشاه روم با سپاه انبوه روم
با غرابه و قاعده مقرره از حلب بیرون آمده کوچ بر کوچ متوجه آذربایجان
شد چون شاه عالمیان ازین حال اطلاع یافت در روز پنجشنبه هشتم شهر جمادی الآخر
سنه مذکوره از نخجوان بیرون آمده به یلاق بازارچای تشریف برده المحال را
مضرب سرادقات جاه و جلال ساختند آنگاه الغ خان بیک سعدلو را
با قراولی روانه ساختند مشار الیه در غیب تعاران بیک که قراولان لشکر خواندکار
بود رسید حمله نمود دمن دولت و اقبال نیز وال را جماعت غالب آمده بهست
نفر از ایشان را گرفته بقتل رسانید و سرهای ایشان را بدرگاه عالمپناه فرستاد
در عشر ثالث شهر شعبان سنه مذکوره خواندکار بحوالی نخجوان آمده عساکر او از رود
روان و مور و ملخ افزون بوده اند و الغ شاه حسین بیک یوزباشی استاجلو
بزبان گیری رفته بود و قراولان خواندکار برخورده سی نفر از ایشان را بقتل آورده
سی نفر دیگر را دستگیر نموده بدرگاه آوردند و جماعت را نیز بیاسای مشعل
گردن زدند خواندکار بعد از دو روز از نخجوان در شب دهم شهر شعبان کوچ
کرده آنجا را بعد از سوختن بجانب ارزن روم معاودت کرد و بنیاد ادرست
چورلستی رفتی * امرای عظام روم میان را تعاقب کرده الغ خان بیک سعدلو

از عقب اردوی خواندکار رفته و کسیل احمد پاشا که وزیر اعظم خواندکار بود
با ذخیره بسیار از عقب اردو میرفت دویست و پنجاه نفر از اتباع او را از قتل
آورده باردوی همایون مراجعت نمود و روز دیگر غازیان رستم توان
ره اکراد ولی بیاد دست یافته بعضی را کشته و جمعی را دستگیر کرده باردوی
موکب همایون می‌آوردند شاه دین پناه شاهوردی سلطان زیاد اوغلی
را با سپاهی روانه ساخت مشار الیه آن دیار را قبل از رسیدن خواندکار
تاخته و سوخته باردوی گردون شکوه پیوست چون رایت اقتدار مخالفان
نگونسار شد شاه عالم پناه از بازار جای کوچ کرده بسعادت و اقبال بطرف
الکای خواندکار روان شد بعمل سپاه قیامت شکوه عنان تاب شده
ملک روم غازیان ولایت طغرل توامان و او ولی را تاخته غنایم بسیار گرفتند
شاه کامیاب از موضع قالمو جمعی شاهزاده عالمیان عالی تبار بسلطان بیک
که با جمعی کثیر از زمره ملازمان سلطان سلیمان بقیصریه آمده بود دفع او فرستاد
اکثر افراد از ضرب شمشیر آبدار بر خاک هلاک افتادند چند تن را
دستگیر کرده باردوی همایون آوردند چون از جانب خواندکار ایلچیان
بصلح آمده بود شاه کامیاب از در مصالحه در آمده از سر خون سنان بیک
گذشت و او را همراه ایلچی شاه علی بیک بخدمت خواندکار فرستاد و ایشان
با عیان ارکان دولت و ارباب اصلاح ذات البین سلسله جنبانی نموده عنان
سلطان سلیمان گردانیدند که خصومت دیرینه که در رفاهیت رعایا و
امنیت ممالک است نظم چو سلطان کند در سخن [illegible] • دو عالی با شاد [illegible]

چون

خصومت بود در جهان التهاب • که سیلش کند عالمی را خراب • چو شاهان ز
از صلح یاری زنند • دم از یاری و دوستداری زنند • جهانی شود
فارغ از انقلاب • عمارت پذیرد جهانی خراب • سلطان سلیمان
بصلح در آمده و مایل شده شاه علی بیک را خلعت انعام و دستکام رخصت
انصراف ارزانی داشت و از جانبین کدورت بصفا تبدیل یافت و بمعاهده
عهد و پیمان با ایمان موکد شد ذکر نهضت شاه جهانبان بولایت گرجستان
و فتح قلعهای آن دیار چون خسرو فریدون فر خاطر از مهم پادشاه روم وا رسته شد
عساکر ظفر نمون قلعه سلطان ساخت درین اثنا شهبان نیکو رای بمسامع
عز و جلال رسانیدند که گرجیان سر از گریبان عناد بیرون آورده بعضی
بعضی از بلاد اسلام می‌شوند بموادی [illegible] باعث فساد
وقت شاه نواب کامیاب ممالک قاب بعزیمت جهاد و غزوت آن
بلاد لوای نصرت انتما بدان صوب برافراخت و در [illegible] زوال اغلال
واقع شد مجموع الوان [illegible] از اشجار که نسیم صبا را بهوای
در آن گذار است چون خسرو جهان [illegible] سپهر اخضر نگار تا کار رسیده ارقا
هم و در هر کدام از اهل و عیال خود دور داشته جایی متفرق شدند
لوارصاب ولد [illegible] والی آن ولایت بوقطع نظر از قلاع و محال و اهل و
عیال کرده نیم جانی بهزار حیله از میان بیرون برد و خود را بگوشه رسانید و
سایر گرجیان از غایت تحیر دست در دامن فرار زده بکوهها و مغارها و جنگلها
گریخته و گروهی بحصارهای حصین متحصن شده غازیان بموادی که [illegible]

کافران بجنگل داخل شده و اکثران بی دینان از قتل سانحه شدند و زنان
و فرزندان ایشان را اسیر کردند و بسیاری از غنایم بدست غازیان در آمد
آنگاه لوای توجه بجانب گوری که پای تخت لواحقات بود تصمیم یافت و از آبهای
سخت و بیشهای پر درخت عبور کرده سپاه نصرت پناه آن دیار را تسخیر ساخت
کرده غنیمت بسیار از شیران ماه رخسار و دختران گلعذار بدست در آورده از آنجا
متوجه تسخیر قلعه مرزه گشتند و آن قلعه بود که بمتانت از سایر قلاع آن بلاد
ممتاز و در بلندی و ارتفاع از ماسوی سرافراز هرگز عساکر اسلام بدانجا
نرسیده و مطلقا آثار شعار دین خیر الانام گوش ساکنان آن حصار نشنیده
جنود ظفر آثار آن قلعه را دایره وار در میان گرفتند و بقلعه گیری مشغول شدند
کرجیان بی ایمان باستحکام بنیان حصار خویش مغرور گشته آغاز مخالفت نمودند
میرزاهای کامکار و امرای نامدار و غازیان ظفر شعار از اطراف و جوانب
جنگ انداختند آخر الامر چون تسخیران بعنوانی دیگر موعود و بتایید ملک ودود
بود هاتف غیب ندای انا فتحنا لک فتحا مبینا بگوش هوش غازیان و مبارزان
میدان رسانید نظم سلاطین بتایید الهی • مرتب می‌شود دستگاهی •
رسد امدادشان از عالم غیب • مدد از غیر ایشان را بود عیب • اگر بخشش
تقدیر خداوند • نماید کارشان تجهیز دربند • چو فضل ایزدی یاری نماید
در دولت بر ایشان برگشاید • بهر جانب عنان عزم تابند • بفیروزی ظفر
دولت بر ایشان برگشا شیند کام یابند • کوتوال آن قلعه با رسانا نام از نهیب رعب
صولت شاه گردون حشمت مضطرب گشته از در عجز و افتقار در آمده باقدام

رفت

رفت از قلعه بیرون آمده و حصار را تسلیم نمود و شاهجهان بعد از تسخیر آن قلعه رو
بحصار ادرمن شدند و آن نیز قلعه ایست در کمال شأن و ارتفاع و محافظان
آن از بهادران بودند لوای اصحاب ما در خود را آنجا که نهشته بود و سپاه منصور
جنگ انداخته ضرب توپ و تفنگ فصیل آن حصار را خراب کردند دلاوران
جت و چالاک و بهادران تند و بی باک بیکبار هجوم کرده بقلعه در آمدند
و دیدند شیران بیار و دلیر • شد آن قلعه سنگین برج شیر • ملک باز این هم سر
جنگ داشت • زبس پاره و دامن پر از سنگ داشت • کافران بی ایمان
و از بهادران مسلمان از دحام و هجوم تمام بدفع غازیان عظام روی نهادند
و میانه ایشان ساعتی چند از دخول در آن قلعه بلند جنگ در پیوست آخر
غازیان مشرکان را غلبه آمده از بالای برج و باره مغزهای بی سر و سرهای بی
مغز چون ثمار پاییزی از شدت باد خزانی ریزان شد و بهادران و اصحاب را با اکثر
از بهادران اسیر کرده بدرگاه عالم پناه آوردند پس از شهیبان بعرض شاهجهان
بیان رسانیدند که درین حوالی قلعه ایست نام جهیمی که کرجیان انحصار
را پناه ساخته و لوای مخالفت بر افراخته اند دین پناه شاهجهان سلطان بهادر
اغلی را بفتح آن قلعه نامزد گردانید سلطان مشار الیه تسخیر آن قلعه کرده باردوی همایون
ملحق گردید و جنود ظفر ورود بسیاری از قلاع بسیار که در آن دیار بود بسرپنجه
قوت اسلام در آمد و از مستان در ولایت الواح طبه خیر الانام و آل کرام علیهم
افضل الصلوة و اکمل السلام مفتوح ساختند و قرب سی هزار اسیر صغیر و کبیر
و برنا و پیر بدست لشکر اسلام در آمد و زمستان در ولایت گرجستان

و شهر صفر سنه مذکوره که آفتاب جهانتاب در برج حوت بود کوچ بر کوچ نموده از
باغ گذشتند و در غره شهر ربیع الاول سنه مذکوره شاه کامیاب نزول بگنجه فرموده آن بلده
پاکیزه و خطه فاخره را زینت بسته بودند و در منزل شاهوردی سلطان زیاد اوغلی
قاجار که حاکم آن دیار بود نزول فرموده هشت روز در گنجه توقف فرمودند
سلطان مشار الیه مراسم خدمتکاری و جانسپاری بتقدیم رسانید بعد از آن
در روز دوشنبه نهم شهر مذکور از آنجا کوچ کرده براه بردع توجه فرمودند
و هم درین سال که سلطان سلیمان ثانی در نخجوان آمد قاسم بیک شروانی که در بازار
خواندگار بود او را با لشکر بسیار از راه گنبد شروان فرستاد و ایشان آمده
در بند گذشته بان بلاد آمدند و مردم شروان فوج فوج از عبد الله خان استاجلو
حاکم آن ولایت رو گردان شده با قاسم بیک رفتند حضرت خاقانی شاه معین پیر الیاس
و متعلقان ایشان در حرکت آمده در موضع بایشان رسیده و ده هزار سوار که
با قاسم بیک بودند و همراه خان دو هزار سوار بیشتر نبود خان بر ایشان حمله نموده
از ابتدای صباح تا وقت عصر محاربه میان فریقین امتداد یافت بالآخره بمضمون
کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله خان بر ایشان غالب آمده یکهزار و پانصد
پانصد نفر از جماعت مذکوره بقتل رسید و درین اثنا محمد خلیفه برنجان خاتم خلیفه جلیلی
عبد الله خان و لشکر او دو بیست پیاده سوار شده چون برق
لامع بجانب رزمگاه بحرکت درآمدند شروانیان از مشاهده ایشان بخاطر رسانیدند
که مگر از جانب شاه عالمیان مدد و کومک بجهت خان آمده و از همراهان امید از هم
ریختند بجانب شروان گریختند غازیان ایشان را تعاقب نموده جمعی کثیر را بقتل

آورده بودند و از روی ایشان مشاهده شد مسرتی بجهت ایصال این خبر بیان
خلاف مصیر فرستاده بودند و هم درین سال عثمان پاشا از جانب خواندگار
دیگر مقرر شده شهرزور را ویران نموده خراب کرد و آنکه جنگ کنند قلعه
بود آن آمده میان بران دیار جدال و کارزار سنوی شدند و هم درین سال
در بلاد هندوستان پادشاه نامدار از عجم آباد فانی بعالم جاودانی رحلت نمودند
و صیت در اطراف ممالک هندوستان شایع شد اول سلطان شاه بن بهرام خان
که والی بلاد هند بود دوم سلطان محمود خان والی گجرات سیم نظام الملک والی
قرای ولایت دکن و مولانا قاسم کاهی کابلی این قطعه را در آن واقعه گفته
سه خسرو را قران آمد بیکسال * که هند از عدلشان دارالامان بود * یکی محمود شاه
گجرات * که همچون دولت خود نوجوان بود * دوم اسلام شه سلطان
که در هندوستان صاحبقران بود * سیم آمد نظام الملک بحری * که در ملک دکن
خسرو نشان بود * تفاصیل حالات هر و هر کدام در محلش بیاد خواهد یافت ان شاء الله
وحده العزیز و هم درین سال بلبل فصیح زبان گلستان فصاحت و طوطی
شیرین بیان بوستان بلاغت زبدة المادحین اعنی مادح سید المرسلین و آل
ائمه المعصومین سلام الله علیهم اجمعین مولانا حیرتی روح الله روحه العزیز را در
دار المؤمنین کاشان روز چهارشنبه بیست و چهارم یعنی چهارشنبه آخر شهر
مذکوره از بالای بام افتاده بجنت جاودان خرامید افصح المتاخرین مولانا
محتشم کاشی رحمه الله در تاریخ واقعه آن مولانا مشار الیه گفته شعر یک علی و
حیرتی که همچو نصیر * نبود در دل او غیر محبت ولی * بدوستی علی رفت تیغ

شفاعت علی مدر عالم بالا ۞ اکثر شرح احوال خیر مآل مولانا را در تذکره در سلک
تحریر در آورده ام از تمام مقام مجملی ذکر سبب باید اصل مولانا از بلده مرو هراة است
در شیرین زبانی و نکته دانی بدل نداشت در اوایل حال مسافرت بسیار
کرده بود و اشعار نیک از مخزن طبع بیرون آورده در این عصر هیچ شاعر
آن شهرت نداشت که اشعارش کم از نکته ضیت و کیفیتش یاد و از شهره و سیر
و سلوکش مشهور و از عمر طویل مسرور از منظوماتش به قول ابیاتش هزار بیت و قصاید
بسیار در مدایح ائمه اطهار و تبرای بیشمار چهل هزار بیت است همه را گیر
و از این ابیات که بخاطر بود و ثبت افتاد معلوم می شود مطلع تیغ علی که هیچ چو آن
منافق است ۞ دارد دو دم چو صبح ولی هر دو صادق است ۞ ایضاً
شود در روشنی ماه چهارده معلوم ۞ که هست در دل او مهر چهارده معصوم ۞
ای که مستوانی تیر رجای احمد مختار ۞ بخدا غیر حیدر کرار ۞ که کنم اصل
نکته را تکرار ۞ لیس فی الدار غیره دیار ۞ زیر فرمان اوست جنت و نار
تابع امر اوست لیل و نهار ۞ بارها کرده ام من این تکرار ۞ تو هم این نکته
نگه میدار ۞ که نگهدار حاضر و غایب ۞ نیست غیر از علی ابی طالب ۞ ای خوشا
بارگاه شاه نجف ۞ حبذا بارگاه شاه نجف ۞ کعبه گشته سر راه نجف ۞
خلد بگذره بسنگ نجف ۞ چون بری خسرو جاه نجف ۞ گو میت کیست
گناه نجف ۞ که نگهدار حاضر و غایب ۞ نیست غیر از علی ابی طالب ۞ ای که
بو بکر گویی و عثمان ۞ در حریم بکی حدیث بیان ۞ بحدیث و بآیات قرآن
لعن بیکس مدام بر همشان ۞ سه منافق و سه بت شیطان ۞ کر بری ز حسر دو جهان

شاه مردان و صاحب میزان ۞ چه زمین و زمان چه انس و چه جان ۞ همگی
آشکار و نهان ۞ که نگهدار حاضر و غایب ۞ نیست غیر از علی ابی طالب ۞
و قصیده که در جواب خواجه سلمان ساوجی گفته در آنجا شکایتی از ستمکاران
قزوین نموده چند بیت که بخاطر داشت نوشته شد قصیده وقت آن آمد که ای شاه
سپهر مدار ۞ چون زمین در سایه ات ای سایه پروردگار ۞ با وفا
مدت شش ماه شد کین بانوان ۞ مانده در قزوین خراب و خسته و مجروح زار
با قلم رسم نشستن در وضیع و در شریف ۞ دیده ام آثار تحسیح در صغار
در کبار ۞ در مقابر پای شسته از فقیر و از غنی ۞ در مساجد دست شسته
از یمین و از یسار ۞ در زمان چون تو شاهی دست بستن در نماز ۞ هست
کار هر دست بسته ای شه عالی تبار ۞ قاضی این ملک نسل خالد ابن ولید ۞ مفتی
این شهر فرزند سعید نابکار ۞ کشته باید شدن بتیغ شاه غازی هر دو را
هم برادر هم پدر هم یار هم خویش و تبار ۞ خود بعضها ی شه دانا که اکنون این
کرده ۞ داعی جهت ی مولای شاه کامکار ۞ قتل عامی گر نباشد قتل عامی با
خاصه از بهر رضای حضرت پروردگار ۞ شنید اینها رعایایی که باشند مستوجب
تخفیف مال ۞ و مانع خرج دو بار ملکه هر یک مبلغی از مال دیوان میخورند بسر
صاحب سیورغال اند و هم او بار داد و این رباعی نیز از نتایج طبع او سرزده
که بجه خواجه عبد الغنی و خواجه بزرگ تو کاهی گفته است رباعی سنی بنشسته اند و
شیعیان چو گرگ ۞ دانند میان خواجه تاجیک و چه ترک ۞ صد لعنت حق
بسنیان قزوین ۞ بر مفلس و بر غنی و بر خورد و بزرگ ۞ و بعضی اشعار عاشقانه

اتش بهر مرقوم گشت   گل همایون که به هر حرف نبیذار دگوش ⁂ ورنه درد
دل مرغان چمن بسیار است ⁂ انشای شوان طور دلم بنخواهد ⁂ کاشها
بتو بیگانه توانم دیدن ⁂ عاشق هستم که بار غمت بار بکشم ⁂ شد عمرها که محنت
این کار بکشم ⁂ سال سی و دوم ایلان ئیل ترکی [illegible] سلطنت و کامکاری نوروز
[illegible] شاه جمجاه عالمیان پناه چون رایت [illegible]
فرموده صحرای بروج بمونه از ریاض خلد برین است و شیخ [illegible] در اطراف
ان سرزمین مبعثر مانده چو تنها ملک بلاد بروج با فضای طی ⁂ باد دمی بهشت
بی گل شد دمی ⁂ شورش گل کوهساری دهد ⁂ ریسمان نسیم بهاری دهد
همساله ریحان او سرو شاخ ⁂ همه دره و ناز نهمت فراخ ⁂ زمینش پر از سبزه و
خشک و بید ⁂ چو باغ ارم خاصه باغ سفید ⁂ علفزار مرغان ابی گشته است
اگر شیر مرغ بباید درو ست ⁂ زمینش باب زر عشته اند ⁂ بکوی درو
زعفران کشته اند ⁂ خرامنده بر سبزه آن زمی ⁂ خیالی باید بخوبی بجز
خیام سرادقات عز و جلال گشت نوروز این سال فرخ فال را در آن سرزمین
بکامرانی و اقبال بسر بردند و درین روز فرخ نژاد بیک قرا داغلو [illegible]
که بخبر برسید و کاروانی از اقران ممتاز بود و برسالت نزد سلطان سلیمان قیصر
و در باب صلح کتابت مشحون بصداقت و موافقت نوشته ارسال فرمودند
و در روز شنبه نهم شهر جمادی الاول سنه مذکوره از بروج کوچ بمنازل فراغ
فرمودند و چند مدت در آن الکا بسر برده حفظ تربیت شاهزاده خورشید احتشام
ابو المنصور اسمعیل میرزا بدار السلطنه تبریز نزول اجلال فرمودند و مرتضی ممالک اسلام

شاه نور

شاه نور الدین محمد نعمت الله یزدی باتفاق علیه جلیله اش مهد علیا خانش خانم
همشیره شاه جمجاه عالمپناه صبیه خود را مخدره سرا پرده عصمت و طهارت صفیه
سلطان خانم را از دار العباده یزد برداشته باردوی همایون ملحق شده
نواب کامیاب قمر رکاب امر فرمودند تا تهیه اسباب طوی نموده شهر
بازار و محلات اراسته و این بسته زیب جشن عظیم و طوی جسیم در باغ
شمال و باغ عشرت اباد دست داد نظم باغ که گلش تبریز عشرت اباد هست ⁂ و آن
باغات باعتدال هوا و فضای جانفزا و لطافت اشجار و طراوت گلزار و انهار
رشک باغ جنان بود نظم لطیف و دلکش آب و هوائی ⁂ مبارک منزلی
فرخنده جایی ⁂ درختان چون بتان قد بر کشیده ⁂ بیکدیگر ز خوبی سر کشیده
در باغ شمال جهت مردان و در باغ عشرت اباد جهت زنان جشن شاهانه
و بزم خسروانه ترتیب دادند فراشان چابک دست قبه بارگاه و خیمه و
خرگاه باوج مهر و ماه بر افراشتند شاه جمجاه دران خرگاه قرار گرفته جلوس مهبت
مجلس طوی را در مدت سه روز بشاهزاده دلبند داد ظرافت و لطافت و خوش
طبعی و اجرای احکام مقرون با خند ترجمان و باز یافتگان عیش شاهی در آن ایام
و سرور داد ند و صحبتی ترتیب یافت که در هیچ عصری بهیچکدام از سلاطین
زمان و خواقین دوران میسر و روزی نشده از لی هنت تاریخ از دواج
زهره و ماه شعرای آگاه تاریخها پیدا کرده اند از انجمله این مصراع موافق
تاریخ است ع وصلت مهر و ماه داد فلک ⁂ فلک داد پیوند شمس و قمر
درین سال از استرآباد خبر آمد که ایای ترکمان بر یاوی طغیان سوار شده و ا

اش بهر مرقوم گشت گل همایون که به بهر حرف میدارد گوش • ور نه درد
دل مرغان چمن بسیار است • اشنای بتوان طور دلم میخواهد • کاش سال
نو بیگانه خوانم و بدن • عاشق منم که بار غم یار بکشم • شد عمرها که محنت
این کار بکشم • [illegible]
[illegible] شاه جمجاه عالمیان پناه چون ارکیجه کوچ
فرموده صحرای بروج نمونه از ریاض خلد برین است • [illegible]
ان سرزمین معطر مانند [illegible] ملک بروج با فضای [illegible] • [illegible]
گل نه دی • [illegible] گل کوهساری [illegible] بستان نسیم بهاری [illegible]
فراخ • زمینش [illegible]
مرغان این کشور [illegible]
[illegible] اند • نوکوی درو
خیالی باید [illegible]
رخ فال را دران [illegible]
[illegible] فرا و افلاک [illegible]
[illegible] سلطان سلیمان [illegible]
[illegible] نوشیار سال فرمودند
و در روز شنبه پنجم شهر جمادی الاول سنه مذکوره از بروج کوچ بمنازل [illegible]
فرموده و چند مدت دران الکا [illegible] شاهزاده خورشید [illegible]
ابوالمنصور اسمعیل میرزا [illegible] تبریز نزول اجلال فرمودند و [illegible]

انجمن خاقان نسخه ای دیگر بیانی
قرن سیزدهم زبان مؤلف
قطع رحلی، جلد روغنی
کاغذ [illegible] فستقی فرنگی خط نستعلیق

شاه نورالدین محمد بهجت بعد بزرگی باتفاق علیه جلیله شمس مهد علیا خانم خانم
همشیره شاه جمجاه عالمپناه صبیه خود را مخدره سرا پرده عصمت و طهارت صفیه
سلطان خانم را از دار العباده یزد برداشته باردوی همایون ملحق شده
نواب کامیاب قمر رکاب امر فرمودند تا تهیه اسباب طوی نموده شهر
بازار و محلات اراسته و ابین بسته زینت جشن عظیم و طوی جسیم در باغ
شمال و باغ عشرت اباد دهند نظم بیا که گلشن تبریز عشرت اباد است • دران
باغات باعتدال هوا و فضای جانفزا و لطافت اشجار و طراوت گلزار
رشک باغ جنان بود نظم لطیف و دلگشا اب و هوائی • مبارک فرخنده جائی • درختان چون نباتان قد کشیده • بلند گردون بر کشیده
در باغ شمال جهت مردان و در باغ عشرت اباد جهت زنان جشن و شادمانه
و بزم خسروانه ترتیب دادند فراشان چابک دست قبه بارگاه خیمه و
خرگاه باوج مهر و ماه بر افراشتند شاه جمجاه دران خرگاه قرار گرفته
مجلس طوی را در مدت سه روز بتماشا هزار و نغمه داد ظرافت و لطافت و
طبیعی [illegible] احکام مقرون باغذر جان و باز افکان تخت شاهی دران
وسرور داد [illegible] ترتیب داد که در هیچ عصری بهنگام سلاطین
زمان و خواقین دوران را میسر و روزی نشده از بی هنگ تاریخ ازدواج
زهره و ماه شعرای ان درگاه تاریخها بیدا کرده اند از انجمله این مصراع موافق
تاریخ است • وصلت مهر و ماه داد فلک • فلک داده پیوند شمس و قمر
درین سال از سبزاباد خبر امد که اباکی ترکمان برابوی طغیان سوار شده

سرکشی و تکبر گرفته و ولایت کبری دار و بنا بر آن شاه عالمیان کوکچه سلطان قاجار
و علی سلطان آتی اغلی ذوالقدر را با فوجی از غازیان بجانب جرجان روان
گردانید امرای مذکوره با جرذاب تکلو و مصطفی بیک ورساق بجانب ایل
و الوس ترکمان بقصد در حرکت آمده غازیان رستم توان خانه کوچ ترکمانان را بتاراج بردند
رایات ظفر و استیلا برافراختند و بعد از چند روز ایبای ترکمان بغلبه تمام
بکنار اردوی جرذاب سلطان و مصطفی بیک ورساق آمده شورش انداخت
غازیان ورساق و دلاوران باستحقاق از جای خود کنده اشجاعت را
بضرب تیر و تفنگ دور نمودند اما کمسیف بیک بیات برسم قراولی از اردوی
کوکچه سلطان بیرون رفته ایبای ترکمان با سپاه فراوان بوی رسیده
بعد از کشش و کوشش بسیار سیف بیک دستگیر شد کوکچه سلطان با امرای شاهی
بایلغار تمام از عقب ایبای ترکمان شتافتند در حرکت آمده وی چون آگاه شده
از آن نواحی فرار نموده نزد علی سلطان اوزبک والی خوارزم رفت و از
وی استمداد نمود علی سلطان با لشکر فراوان متوجه امرا شد چون آن دو سپاه
رزمخواه بیکدیگر نزدیک شدند علی سلطان از بیم و غضب و قهر پادشاه عالمیان
از در صلح و وفاق درآمده اسبی چند بر سبیل تحفه بجهت امرای عظام فرستاد
و ایشان نیز ملازم او را خلعت داده نزد علی سلطان فرستادند و در آن
اثنا کوکچه سلطان بیمار و ناتوان شده بصوب عالم آخرت روان گشت جسد او را
بمشهد مقدس معلی مزکی نقل نموده در آن روضه عرش منزله دفن نمودند
امرا علم عزیمت بمقر خود برافراشتند و هم درین سال ابراهیم خان ذوالقدر

حاکم

حاکم شیراز بواسطه آنکه خشمهای میرشهر بار که از امرای جهرم بود بدان سبب
در چهاردهم شهر ربیع الاول سنه مذکوره مغضوب شده حکومت شیراز بعلی
سلطان تاتی اغلی ذوالقدر مفوض شد و هم درین سال همایون پادشاه بن بابر
پادشاه بن عمرشیخ بن سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزای
میرانشاه بن امیر صاحب قران تیمور گورکان از عالم فنا بدار بقا رحلت نمود
نشاء آنکه چون شهر دلی بر بالای بامی برآمده بر عصا تکیه زده با امرا حرف میزد
ناگاه حوالی جایگاه که لازمه نماز گذاشت بروی غلبه کرد و عصا بلغزید
تمام از بام بزیر افتاد و مولانا کاهی کابلی در تاریخ این واقعه گوید همایون
پادشاه ملک معنی ندارد کس چو او شاهنشهی یاد ز بام قصر خود افتاد
ناگاه وز آن عمر گرامی رفت بر باد پی تاریخ او کاهی رقم کرد همایون
پادشاه از بام افتاد و بعضی دیگر گفته اند بیک بی کی از عالم خراب ذکر
توجه شاه ظفر شعار بجانب قزوین قشلاق کردن در آن بلده جنت آیین نواب کامیاب
چون از مهم کار خیر شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا فارغ گشت در آذربایجان دیگر
باعث توقفی نمانده بود چرا که مهمات صوره و اطراف بلاد روم بصلح منتهی
گشته بود و رای عالم آرای بدان قرار گرفت که خطه قزوین که در وسط ممالک
محروسه افتاده و از حیثیت قشلاق و نزدیکی بسیار امصار و بلاد بهترین دیگر
محالست آنرا دار السلطنه نموده رایات عز و جلال بکی در آن بلده فاخره
مسکون گشته پرتو عدالت و رفاهیت و امنیت بر ساحت ساکنان ربع مسکون
اندازند در آن او آنکه فصل قران بود شاه عالمیان از دارالسلطنه تبریز

خط قزوین شد • غزان چون در آمد بتاراج باغ • ز رها و غزان مرد کار
باغ • بنفشه قد خویش در هم کشید • ز سر تا سرش سیل ماتم کشید • غزان کین
بلاله پیدا وکرد • گلکند زیر خس افسرده دادکرد • برافتاد گل از نهاد و مراد
شدش خرمن زندگانی بباد • بفصل حسین شاه اقلیم بخش • با آهنگ قزوین
برون راند رخش • شاه جهان پناه چون بحوالی الخطة الفاخره رسید بازار
را آئین بسته سادات و اهالی آنجا بشرف استقبال و پای بوس شاه کامگار
فعال سرافراز شدند چون عمارت دولتخانه مبارکه مجدد الاحداث واقعه
در جعفرآباد و باب الجنت هنوز با تمام نرسیده بود بدولتخانه مبارکه کهنه
سابقا بعضی از منازل حضرت شاه فلک جایگاه جهان بخش جنتی بود و در اطراف دی خجسته نهاد
در آنجا بسعادت و اقبال نزول اجلال فرموده شروع در آبادانی ممالک کردند
و هرجا که بعضی از ظلمه در ایام فتنه و آشوب از دوام دست تعدی گشاده و مبتلا
بر کافه رعایا گشوده بودند در تعذیب و تادیب آن جماعت در آمده اکثر حکام
ظالم را از خراسان و عراق معزول ساخته دیگری را نصب فرمودند و چون
بعد از طوی شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا در تبریز مقرر شده بود که در دار السلطنه
قزوین جای شاهزاده بهرام میرزا والکای همدان را بوی داده از آن حدود
فرستند و درین حاشیه زینتها شاهزاده والوند بیگ حملی بسر برده تا پای قرارش
از جای ثبات بیرون رفته چند روز صاحب فراش گردید این صدا چون
بگوش شاه عالم آرا رسید انحراف مزاجی بهم رسانیده حکم قضا عز اصدار
یافت که علی سلطان تکلو که در درگاه معلی بود شاهزاده را برداشته بهراه

میرزای دار السلطنه مذکوره باشند و محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو که لله بوده
نواب شاهزاده عالمیان ابو الغالب سلطان محمد میرزا که در نهایت بوده که مفارقت
او شاه جهانیان را محزون داشت برداشته بپای سریر اعلی رسانند علی سلطان
امتثالا للامر الاعلی در روز سه شنبه هشتم ربیع الثانی او از قزوین متوجه در برج
حوت بوده در ملازمت شاهزاده بدان صوب روان شد و هم درین روز شاه
زاده سلطان حسین میرزا ولد بزرگ بهرام میرزا بایالت سیستان مقرر
شده الله قلی سلطان ایجک اوغلی استاجلو را لله فرموده نواب شاهزاده که
برفاقت ایجک اوغلی در همین روز بآنجانب ولایت سیستان روان شدند
پس از آن بخاطر شاه عالمیان رسید که این همه تاییدات و توفیقات که روز
بروز ظاهر و هویدا میشود از باطن قدسی مواطن حضرات مقدسات مطهرات
ائمه هدی علیهم التحیة و الثناست خلوص عقیدت و ولا از شاه هوشمندان اقتضا
نمود که ساحت کشایش مقدسات حواشی عتبات عالیات سدره مرتبات که
مطرح انوار فتوحات عالم بالا و قبله گاه کروبیان ملاء اعلی است خصوصا روضه
منوره و مشهد معطر حضرت امام مفترض الطاعه واجب العصمه سلطان الاولیاء و برهان
الاتقیاء ابی الحسن ... جده المصطفی و ابیه علی المرتضی ...
علیه الصلوة والتسلیم والرضا والتحیة والثنا ابی الحسن سلطان علی بن موسی الرضا از غبار شبهات و الایش
مکروهات منزه و مصفا باشند چه درین ایام خجسته فرجام بتوفیق الله الملک المستعان
و بیمن امداد و اسعاد ائمه علیهم طیبین و طاهرین و مبامن توجهات اغاث ساکنان
معتکفان و خاک نشینان آن روضه خلد آئین خاطر انور شاهی طلل از گرد دغدغه

وجوانبی ممالک محروسه جمع فرموده از روی فراغ بال و اطمینان احوال در مقر
سلطنت قرار گرفته اند و مکرر اسماع عز و جلال رسیده بود که بواسطه
تهاون و مساهلات حکام مشهد مقدس بعضی از قواعد و ضوابط کلیه که جهت انتظام
سرکاران آستان قدس نشان احکام و پروانجات مطاعه بخصوص آن اصدار
شده بود تا غایت منتظم نگشته و مضمون امین مطاعه واجب الاطاعه که در بعضی
امور مذکوره منع و نهی آن در آن مکان فردوس قرین عز اصدار یافته بود
معمول نشده آنچنان انواع موجب دغدغه خاطر عاطر دریا مقاطر نواب شده
بود و حسن سلطان روملو که حاکم آن خطه طیبه بود عزل فرموده در باب تعیین
دیگری که مرضی طبع وقاد بوده باشد متفکر بودند چنانچه در عظایم امور آباء
و قاعده شاه عالمیان بود در تدبیر این امر عالی و تفویض این منصب عالی رتبه
کسی که عارف معارف آنحضرت و عالم العلوم و منزلت این سعادت باشد
توسل بارواح مقدسه حضرات نموده در رفع این غایله استمداد همت از باطن
قدسی مواطن آن فرموده حوالات منصب عظیم الشان جلیل القدر از کمال اعلی
نشاه شاهزاده کامکار توفیق آثار منظور نظر الهی و ملحوظ آثار عاطفت نامتناهی
ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا رفع الله قدره فی العقبی شده چون حسب
سابقه عنایت ازلی و مقتضای لطف لم یزلی و بنابر مناسبت صوری و
معنوی انوار استعداد این مهم عالی از ناصیه حال فرخنده بال نواب میرزای
لامع و لایح بود و در تمادی آن ایام که بتشرف نسبت قربت شاه سپهر رفعت
سرافراز بود با وجود حداثت سن و عنفوان شباب آن شاهزاده مستطاب جوان

ماه چهارده اکثر اوقات شریف در اکتساب محاسن اخلاق و اوصاف حمیده
و آثار عدالت گستری و رعیت پروری صرف تتبع اوضاع و اطوار آبای
شاهی نموده و در اکتساب کمالات ابدی و سعادات سرمدی جهت رفیعه
و اندر جنگ الا قرین کوی تفوق و رجحان از سایر شاهزادهای عالی شان
ربوده بمواهبی جهت انتهای [illegible] تفویض این منصب جلیل
القدر بدان شاهزاده جهانبان فرموده او را بامر خدمتگی و خدمت آن آستان
عرش نشان که واسطه سعادت دین و دنیا و وسیله ارتقا بر مدارج علیه
بنا داولی و اخروی است سرافراز ساخته چون بسعادت شرف این سعادت
بی واسطه حسن قبول و جاذبه جگرگوشه حضرت رسول صلعم منور مقرر فرموده
که شکر این موهبت عظمی و عطیه کبری مدار اوقات شریف بادای لطف وظایف
طاعات و مراسم عبادات و کسب فضایل و خیرات نهاده بعد از آن با نظام
مصالح و مهام سرکاران آستان ملک مشغول نموده بجزوی و کلی امور آن ملکی
والی باز رسیده در احقاق حقوق مسلمانان و دفع ظلم از عجزه و زیردستان
متعمول آن [illegible] عمل نماید و در باب حفظ و حراست ولایات
مذکوره و توابع و سایر ولایات خراسان کوشیده در تشیید و تمهید آن
تا غایت بواسطه مساهلات حکام سابق نقص و قصور یافته باشند و قصور فرو
گذاشت نکند و در اجرای احکام و اوامر شرعی و دفع و رفع منکرات و مناهی که
سیادت پناه شیخ الاسلامی معز امیر اسدالله متولی آن آستان عالی
منوط و مربوط فرموده اند غایت مبالغه جهد در امداد او آن مرعی دارد و

شرع آرای وی و مقتضی شرع اطهر مرتب دارد و نوعی بقواعد عدالت و رعیت پروری
ممهد کرده اند که رعایای متفرقه آن بلاد و ملک خاصه عباد از اطراف و اکناف
ممالک با امیدواری آثار عدالت از روی توجه بدان سمت روی نهاده
توطن و اقامت اختیار نمایند و همواره از کیفیت حال و خصوصیت احوال آن
ملک و خبردار بوده سوانح حالات را بهر عنوان که وقوع پذیرد و خبر دهد
نوشته بدرگاه عرض رساند و در تحقیق حال و تفحص احوال هر یک از امرا و حکام
و تیولداران و داروغگان و عمال و کلانتران و ارباب و کدخدایان کل
ولایت خراسان از سرحد سمنان تا هرات و سیستان اهتمام نموده در منع و نهی
ایشان از اعمال ناصواب مساعی و اهمال ننماید و اگر منع او دست ندهد تفصیل احوال
ایشان را مشروحا بهر طریق که تحقیق نموده باشد حالی از مقربان ارباب عز و جلال
بمنزله عرض رساند و نفس خود متوجه غور حال مظلومان گشته زبان لطف
و دلجویی بتحقیق حال ایشان نماید و بعد از غوررسی در جزا و سزا خود را هیچ وجه
معاف ندارد و چون رتبه هیچکدام از فرزندان کامکار از فرزند اعز
ارجمند عالی و ارفع و اعلی نیست آن فرزند بمراتب علیا ازین مرتبه
واضح و اولی طریق عرفان ملکه مقتضی حق عرفان چنانست که در جمیع اوقات
و احوال و مجاری اقوال و افعال حضرت مهیمن متعال عز و علا را حاضر و حضرت
امام ضامن را ناظر دانسته در کلی و جزوی از نهج صدق و صواب و فا غفلت
حق و حساب عدول نورزند و در کسب ملکات روحانی و ترک شهوات
جسمانی و لوازم مراعات احوال غازیان و لشکریان و در آثار نصفت و عدالت

نسبت بعجزه و زیردستان و حفظ عرض و مال و دما و فروج مسلمانان
مضمون حقایق مشحون این داستان بوستان همواره نظر اعتبار ملکه
دستور العمل روزگار خود ساخته از آن تجاوز ننماید شعر شنیدم که
فرماندهی دادگر ❀ قبا داشتی هر دو روی آستر ❀ یکی گفتش ای خسرو نیک روز
قبایی ز دیبای چینی بدوز ❀ بگفت این قدر ستر و آسایش است ❀ وز این
بگذری زیب و آرایش است ❀ نه از بهر آن میستانم خراج ❀ که زینت کنم بر
خود و تخت و تاج ❀ اگر چون زنان زینت تن کنم ❀ بمردی کجا دفع دشمن کنم
مرا هم ز صد گونه آز و هواست ❀ ولیکن خزینه نه تنها مراست ❀ خزانه پر از بهر لشکر بود
نه از بهر آیین و زیور بود ❀ سپاهی چو خوشدل نباشد ز شاه ❀ ندارد حدود
ولایت نگاه ❀ چو دشمن خر روستایی برد ❀ ملک باج و ده یک چرا میخورد
مخالف خرش برد و سلطان خراج ❀ چه دولت بماند در آن تخت و تاج
مروت نباشد برافتاده زور ❀ برد مرغ دون دانه از پیش مور ❀ کسان برخورند
از جوانی و بخت ❀ که بر زیردستان نگیرند سخت ❀ رعیت درختست اگر پروری
بکام دل دوستان برخوری ❀ به بیرحمی از بیخ و بارش مکن ❀ که نادان کند حیف
بر خویشتن ❀ اگر زیردستی درآید ز پای ❀ حذر کن ز نالیدنش بر خدای ❀
چو شاید گرفتن بنرمی دیار ❀ به پیکار خون از مشامی میار ❀ بمردی که ملک سراسر
زمین ❀ نیرزد که خونی چکد بر زمین ❀ پس آن شاه عالیشان با پانصد نفر
از مقربان و قورچیان طهران از طوایف اویماقات و امیرزادهای نجیبه
صفات یک یک را امیران اعتبار و وقار بخشیده ملازم میرزا نموده مرا

حل و عقد امور وزارت و رتق تعهدی در خانه نواب جهانبانی را با جمیع مهمات
امور ملکی و مالی انجا بکف اختیار و قبضه اقتدار والد مولف این کتاب
مستطاب میر منشی القمی نهادند شاه عالمیان میرزا کامران اقدس عزم زمین
نموده در روز پنجشنبه غره شهر ربیع الثانی اواخر سال مذکور احرام طواف آن
آستان ملایک پاسبان بسته از دار السلطنه بیرون خرامید ملازم الله
کمترین جبلا ملا علی چند روزی بجهت اتمام و انجام معاملات آن ولایات
توقف نموده حسب الفرام از عقب اردوی نواب عالی توجه نموده در
طهران مدینان ملحق گردیده قشلاق این سال در دار السلطنه قزوین با تمام
رسید [illegible]
[illegible] شاه جمجاه نوروز این سال بعیش و خرمی و اجلال در دار السلطنه
قزوین نمودند درین سال خبر قتل لواصات گرجی در کاه معلی ورود نمود
مجملی از تفصیل این واقعه آنکه لواصات از گوری بیرون آمده بقلعه گوری
رفت چون این خبر بشاهوردی سلطان زیاد اغلی رسید سپاه
قراباغ را جمع آورده متوجه ایشان گردید چون بحوالی ساکن کفار رسید خبر
که لواصات فرار نموده غازیان بیکبار از پی دشمنان تاختند چنانچه بر
سر شاهوردی سلطان زیاد اغلی زیاده از پنجاه نفر نماندند از آن طرف
لواصات بخلاف تصور غازیان با جمعی کثیر از ناموران بر تری رانده مستعد
جنگ بود از انجانب علی از دلاوران جمع شده از غایت عجب و غرور
تمام قدم در کارزار مردی و مردانگی نهاده بالاخره شکست بر غازیان

افتاده

افتاده و شاهوردی سلطان راه انهزام پیش گرفت سپاه کفار قریب صد نفر
از غازیان دلاور بقتل آورده اکثر ایشان از غازیان روانه شدند و لواصات
با گستیشی در آن مقام توقف نمود و آن محمدبیک حسینی با معدودی چند از عقب
لواصات دوچار گردید بی تحاشی بر او حمله کرده بیمن دولت و اقبال بی زوال
شاهی اسب لواصات بر رو درآمده لواصات از مرکب درافتاد یکی از ملازمان
محمدبیک ذاکر نام از اسب بزیر آمده زخمی چند بدان بی ایمان زده در آن
اثنا گبران هجوم آوردند و محمدبیک بر اسب لواصات سوار شده بدر رفت
گبران چند نفر از غازیان حسینی را شهید ساختند لواصات که مایه شر و فساد و اصل
کفر و عناد بود بدار البوار واصل شد گبران لاشه لواصات را برداشته متوجه
دیار خود شدند درین سال شاهزاده عالمیان ابو المنصور اسمعیل میرزا از روز
سه شنبه بیست و سیم شهر جمادی الاول سنه مذکوره در دار السلطنه هرات نزول
اجلال فرمودند و هم درین سال شاهزاده کامکار ابو الفتح سلطان ابراهیم
میرزا در روز سه شنبه هفتم شهر جمادی الاول الشهر مشهد مقدس معلی مرکز
علما و عالم و غیرت گلشن ارم است شعر بطالعی که تولا کند بدان تقویم
بساعتی که سعود مشتری از آن مسعود واصل شده چه در روز عالم افروز سادات
و نقبا و متولی و خدام و امرا و وزرا و خواص و عوام آن خطه فاخره تا رباط
علاقه شدند و طرق اقدام استقبال شتافته بتقبیل انامل فیاض شاهزاده سعادتمند
و ذات گرامی خود را مستعد دیگر سرافراز ساختند و علمداران آن
آستان عرش مکان تمامی علمها را بیرون آورده تا حوض توقی رسانیدند

اهل حرفت و صنعت بازارها از درب عیدگاه تا در روضهٔ مقدسهٔ منوره آیین بستند
شاهزاده کامکار با خیل و لشکر بدان آستان و روضهٔ جنان آمده از روی
خشوع و خضوع تمام روی نیاز بران آستان امام بنده نواز نهاده از آنجا به
حمام شاهی که در جنب قدمگاه حضرت امام علیه السلام واقعست رفته غسل زیارت
فرموده لباس پاکیزهٔ نمازی پوشیده پیاده از آنجا احرام طواف آستان
ملایک مطاف بسته از روی سکینه و وقار و تکرار صلوات و اذکار در آن
مکان شریف و مشهد مقدس منیف داخل شد بعد از مراسم زیارت و لوازم
طاعت و عبادت مضمون این مقال ادا فرمود نظم ندارم جز طواف کوی او
چون مقصد دیگر * نه بندم جز خیال روضهات نقشی دگر در دل * اگر صد ساله
ره باشد زمین تا روضهٔ کویت * وگر باشد هزاران کوه و وادی در میان حایل
کنم طی مراحل تا رسانم خویشتن آن سوت * کنم قطع منازل تا نباشد دور از آن محمل
چرا هم جانب کویی تو صد منزل کی بیازم گر دگر بیرون نهم در هر قدم صد حاکم منزل
پس از آن مضمون جمعیت مشحون این بیت مترنم شد نظم عزم وصال تو بود آمدن
رحمت بین راه * وگر هیچ مراد دگر نبود مرا * شاهزاده کثیر الافاده چون از زیارت
و طاعت فارغ شده از روضهٔ مقدسه بیرون آمده سوار شده در چهارباغ
عالم نشین است ساکن گردیده و چند روز در دیوان نشسته است و آداب
بخشیده ساعات آمده شد مردم و نوازش ایشان معروف ساخت بعد از آن
ایام هفته را منقسم ساخته بعد از آنکه به زیارت مقرر داشتند که سه روز جهت بخشش
دیوان و بار رسیدن احوال مظلومه و زیردستان و انجام امور ملکی

ملحی مشا

معین باشد و دو روز دیگر صرف کسب فضائل و کمالات و مشق شعر و خط و غیره
و سایر هنر و کاردانی و صحبت فضلا و حکما و علما و شعرا و خوش لسانان و دانایان
شده با بقیهٔ هفته را سیر و سواری و با نقش قباق و چوگان بازی که در آن جا حکایت
کلام در نظام آنحضرت است نظم الهی که ایام تا هست نام * حسن باد هر صبح و هر شام
چون سابقاً مذکور شد که شاه عالمیان علی سلطان تکلو را در ملازمت شاهزاده
عالمیان بصوب دار السلطنه هرات ارسال داشت که نواب شاهزاده عالم
سلطان محمد میرزا را بر داشته متوجه درگاه معلی گردد جهت در محل رفتن شاهزاده
اسمعیل میرزا از دار الامان سبزوار بالکای ترشیز رفته از آنجا بولایت زاوه
و محولات و خواف و باخرز و غوریان تا بدار السلطنه رسیدند و به زیارت
روضهٔ مقدسهٔ منوره مظفر و سعادت زیارت آنحضرت مطلق بر امیر شد
اما شاهزاده ابو الغالب سلطان محمد میرزا مصحوب علی سلطان تکلو در روز
جمعه چهارم شهر شعبان المعظم سنه مذکوره از دار السلطنه بیرون آمده اول احرام
زیارت آستان امام الجن و الانس علیه السلام بسته در اوایل شهر مبارک
رمضان بدان بلدهٔ جلد نشان داخل شدند شاهزاده قره العین ابو الفتح سلطان
ابراهیم میرزا الصفوی را مخصوصاً از استرآباد به انواع اشربه و حلویات و نقل
با خدم و حشم فرستاده خود بر قریب چهار فرسخ راه شاهزاده را استقبال
نمود نواب شاهزاده که از شهر آورده متوجه حمام جهت غسل زیارت شده
چون بحوالی چهارباغ رسیدند نواب جهانبانی ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا
پیاده شده تا حمام در جلو شاهزاده دوان شد شاهزاده بعد از بیرون آمدن از حمام

متوجه زیارت شده میرزا را در چهار باغ فرود آورده و قریب هشت روز شاه
عالمیان در مشهد مقدس اقامت فرموده روزه داشتند و شیخ و شاه مهران
آسمان عرش آشیان بزیارت و عبادت مشغول بوده ابوالفتح میرزا سلطان
ابراهیم الحق غایت خدمت و ضیافت بانزد نسبت بشاهزاده عالمیان بجا آورده
و شاهزاده قبل از عید رمضان متوجه درگاه شاه عالمیان شده در اواخر
شوال سنه مذکوره که اردوی همایون از قزوین به ییلاق دریاوک و از آنجا
بچلو واردکج ساوج بلاغ بر دل اجلال داشتند رسیدند شاه عالمیان شاهزاده
جهانیان را اعزاز و احترام زیاده از حد و مقام نمود و چون شاه جمیع شاهزادها
ابتدا حضرت صاحب الزمان و خلیفة الرحمن علیه الصلوة الله الملک المنان فرض نموده
بودند و سلوک با ایشان از روی ادب مینمود به پدر و فرزندی و برادری
نبود و بعد از آن علی سلطان بنابر بعضی بابی که با اسمعیل میرزا نموده بود و [illegible]
نواب مالک رقاب گشته وی مغضوب شد در سر طناب بضرب لگد [illegible]
به آنجهان روان شد و هم درین سال شاه ملکی خصال امر فرموده که امرا و اعیان
کل ممالک محروسه از جمیع مناهی توبه کرده [illegible] و احکام و پروانجات
مطابق درین ابواب بحر اصدار یافت تمامی بلاد و امصار رسید و یکی
از شعرا در تاریخ آن گفته شعر سلطان کشور دین طهماسب شاه عادل ⁂ سوگند داد
توبه خیل و سپاه دین را ⁂ تاریخ توبه دادن شد توبة نصوحا ⁂ سر [illegible]
منکر [illegible] ⁂ و هم درین سال سیادت و صدارت پناه امیر اسدالله
شوشتری بواسطه ضعف و پیری رحل اقامت در تبریز انداخته خلف

صدق

صدق وی مرحومی امیر [illegible] علی نقابت و الدر مسند صدارت متمکن بود و
عدن انتقال نموده در مشهد مقدس معلی در خلف حجره که باین باب واقع است
و ولادتش در سنه ثمان و ثمانین و تسعمایه مدت عمرش هشتاد و شش سال میر مرحوم
از افاضل سادات نامدار و اعاظم نقبا و نجبا و علمای عالیمقدار جامع علوم
و عقلی و مستجمع فضایل و کمالات یعنی مولد و منشاء وی از شوشتر است فاما
اکثر اوقات در مشاهد مقدسه بافاده علوم دینیه و استفاده معارف
داشت حاصل که کمالات صوری و معنوی میرزا زیاده از حد و حصر بود و حسن عبارت
و لطف انشا و کیفیت ابیات علاوه سایر فضایل خود ساخته در اکثر علوم تالیفات
دارد منجمله در زمانی که در عتبات عالیات در ملازمت مجتهد الزمانی شیخ علی
سر میبرده بود حسب الاشاره علیه آنحضرت رساله لعن که از مولفات آنحضرت است
بافصح عبارات والطف استعارات ترجمه کرده و در باب علامات ظهور
حضرت صاحب الزمان علیه صلوات من الله الرحمن رساله نوشته بجلاء العیون
مسمی ساخته و ادله سمعیه و عقلیه بر وجود آنحضرت سلام الله علیه اجرا فرموده و هم
درین سال [illegible] خان بن سونجک خان بن ابوالخیر خان بن دولت شیخ اغلن
بن ابلغی اغلن بن [illegible] خواجه بن [illegible] بن [illegible] بن شیبان بن جوجی بن چنگیز خان
چون اراده نموده بود که شهری از ولایت شاهرخیه که باین تاشکند و سمرقند است
[illegible] صحرای [illegible] وسیع که بجانب سمرقند واقع شده عمارتی سازد
چرا که در زمستان میانه تاشکند و سمرقند بواسطه برف راه مسدود میشد
و هشت هزار کس از مردم الوس را در صحرای مذکوره قشلاق کرده با ورود

اتفاقاً بواسطه همین بجانب صحرای مذکور رفته سیر الی خورده طمع در سیر اراق
خود کرده بیرحم ضربت پنجه کاره از یکی بروی زده در همان شب فرار نموده
بر آن بان زخم در گذشت خاقان عالم پناه مبلغ هزار تومان جهت دفع او
نذر نموده بود و آن مبلغ در خزانه عامره ماحیوت اخر وجه مخزون بود
سال سی چهارم از سلطنت آن برگزیده خالق افلاک و انجم فرزند سلطان مرحوم شهزادگان
سلخ پیچی ئیل در این سال شاه ملکی خصال نوروز را در دار السلطنه قزوین نموده شاهزاده
عالمیان ابو الغالب سلطان محمد میرزا را به سفور و دارائی دار السلطنه هرات تعیین
کرده بعد از تعطیلات و تفقدات بخشایات امر فرمودند که سوندک بیک قورچی
باشی مذکور اسمعیل میرزا را برداشته بدرگاه گیتی پناه رساند و در بیست و نهم
شهر صفر سنه مذکوره شاهزاده صاحب اقبال سعادت و اجلال از دار السلطنه
قزوین بیرون آمده عازم زیارت مشهد مقدس شدند و در شهر ربیع الاول
بدان خطه طیبه داخل شده نواب کامرانی ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا بدستور
گرفته متکارمی بر میان بسته و لوازم ضیافت و مهمانداری بجای آورده بعد
استقبال باستقلال تمام آن شاهزاده عالیمقدار را بشهر در آورده مراسم صداقت
اقدام فرموده چند روزی که شاهزاده کامکار در آن دیار بسر برده همگی اوقات
فرخنده صرف زیارت فرموده آنگاه وداع نموده متوجه دار السلطنه هرات شدند
و در روز شنبه نهم شهر ربیع الثانی همراه رسیدند قورچی باشی مشار الیه در از
دوشنبه بیست و ششم شهر جمادی الاول سنه مذکوره شاهزاده اسمعیل میرزا را آشنیده
از ظاهر هرات تا درعیدگاه آنجاکه از منشأت دشتا سعید سلطان ابو سعید گورکان است

نموده

نموده در روز دوشنبه پنجم شهر جمادی الاول از آن منزل کوچ بر کوچ از راه طی
بریزد آمده از آنجا بکاشان و قم تا ساوه فرمودند چون شاه جمجاه ولی الحکمه و عهد
و انحراف مزاجی از نواب شاهزاده کی بهم رسیده و ارباب غرض نیز
باقه خبر با خاطر شان نموده بودند اکثر از جماعتی که در آن ایام که شاهزاده مذکور
در اردوی همایون بود با وی مختلط و همدستان گشته بودند مثل سلیمان بیک
میات و شاهرخ بیک ذو القدر و غیر ذلک بعضی بقتل و بعضی در قلاع محبوس شدند
بالاخره رای عالم آرای بحبس شاهزاده قرار یافته معصوم بیک باین خدمت
مأمور گشته و از دار السلطنه بیرون آمده بساوه رفت و شاهزاده را از آنجا
کوچانیده در اواخر شهر شعبان المعظم سنه مذکوره بقلعه قهقهه رسانید و از قضیه عجایب
که در خصوصیت اسمعیل میرزا باتشان میرفت و دخیره خاطر اشرف شده
بود قاضی محمد ولد قاضی مسافر و حیدر بیک انیس و لد اسه تا شیخی بود و رای چنان
از انقصاد ایشان قرار گرفت اما اظهار ابغض احدی در میان نیاورده متوجه
ییلاق سهند شدند و قاضی را در عرصه تربیت در آورده قلاع فاخره و دوات
و قلم جهت او ارسال داشتند و او را مطمئن خاطر و فارغ البال گردانیدند و بعد از
ویرا بنوازش سرافرازی ساختند و بخط مبارک خود خیر نامی نوشته و از جمله
این بیت مولانا مجلسی که مناسب وقت بوده نوشتند بحمد الله که در این
بازار رجوعی نیست قاضی محمد نقد آن انیست رجوع ما بود وقتی بقاضی
که حاکم حق بود قاضی محمد اما در نفس الامر قاضی محمد خان جهت بار بدست نفس
نابهنجار روز روزگار ضدار داده بود و رسیده غلطت تکیه زده مرکب شوخ

هر طرف در جولان در آورده درشتی و ناهمواری اشعار خود ساخته بود و ترک
و تاجیک را از خود رنجانیده بود از صحیح القول استماع افتاد که وی در ایام
استیلا و حکومت تبریز دختران پاکیزه مسلمانان و کدخدایان را بعنف کشیده
در بالاخانه قندقیه که در مسجد جامع کبیر خواجه علیشاه در محله مهادمهین واقعست ازاله
بکارت مینمود و پس از آن شاه عالمیان از مشهد جلو ریز به تبریز آمده در چرنداب
نزول فرموده قاضی محمد و حیدر بیک را امر فرموده که گرفته گوش و بینی
را بریده در صندوق نمودند یکی از شعرای زمان در تاریخ آن واقعه بیان
نموده بیت فرعونیان قاضی محمد ● که مصر ظلم را او بود بانی ● اگر ماندی دو سال
دیگر آن شوم ● شدی تاریخ او فرعون ثانی ● اما قاضی جهان را که بجهت ضبط و حر
و حراست بلده تبریز نوعی استحکام مرعی داشته بود که شبها در قیصریه زر ابریشم
و جنس مالامال بود و هیچکس از او باش و اجلاف تبریز را قدرت آن نبود
قبیح نمود تا آنکه وی قدرت از دست داده عاجز آمده بود و در ضبط محصول
وقفی و تعمیر عمارات عالی خصوص عمارات رشیدی و علیشاهی و غازانی مساعی جمیله بظهور
آورد قاضی درویش بیک تخمیس این بیت را در آن باب خوش گفته ● تخمیس
عین تو منبع وقف غازانی ● مسافر اعلی مجاور آب سیر دهی آنی و بعد از
چند روز آن خسرو عالم افروز متوجه دار السلطنه قزوین شده در بلده جلد
قزوین قشلاق فرمودند و هم درین سال نواب خسروان شاه سام میرزا از
شاه جمجاه مرخص شده بزیارت حضرت امام ثامن معصوم الطاهره والانجم
سلام الله علیهم تشریف آوردند نواب جهانبانی ابوالفتح سلطان ابراهیم

استقبال نموده بلکه حضار نموده و به اقدام تعظیم و تکریم آنحضرت را بشهر در آورده
در خانه بالیکاه که جای متولیان عظام بود فرود آورده همه روزه
از روی ادب و خدمت بملازمت اعلی رفته اقدام مینمود و صحبتهای
مرغوب و صحبتهای مطلوب ترتیب داده پیوسته بمباحثه علمی و
بیتها و قصه شعری اوقات با برکات صرف میفرمودند و نواب میرزا
نیز از روی ادب با نواب جهانبانی سلوک مینمود از نواب سامی التماس
نمود که در تعریف مشهد و توصیف کمالات و تعداد خصوصیات آنجا هر جا
کثیر الافاده مبالغه و اغراق بسیار میفرمود و ترجیح او را بر اقران
بلکه بکمال بیشتر میکرد و چون قریب یکماه در آن گلستان عوض اشتغال آن
شاهزاده آگاه اوقات بزیارت و عبادت و صحبت کرام البرره صرف
نمودند وداع آن آستان و آنجا و دوستان نموده بالمال سمت بجانب متوجه
درگاه معلی شد چون قبل از این در اوردوی همایون شاه عالمیان مهد علیا
شاهزاده گوهر سلطان خانم صبیه خود را بعقد نکاح شاهزاده ابوالفتح
سلطان ابراهیم میرزا در آورده بودند هم درین سال در شهر ذی قعده
سنه مذکوره والده مشار الیها جهانبانی بجهت آوردن شاهزاده به
گیتی پناه فرستادند مبلغ کلی صد تومان زر نقد بجهت تالار و دیگر پیشکش
همراه با همراه نموده و در آن باب عرضه بخدمت نواب [illegible]
مهد علیای شاهزاده و سلطان [illegible] نوشته والده [illegible] در
شاه جمجاه از تبریز در راه [illegible] سراپرده [illegible] در جه

قبول یافت و شرح تفاصیل آن در محل خود بیان خواهد شد انشاء الله وحده
دیگر درین سال امیر جلیل مجاهد خاندان صفوی محمدخان تکلو شرف الدین اغلی
که بسن ضعف پیری و وجود بیماری و ناتوانی بخاطر او رسیده و چون اواخر
ایام حیات و زندگانی و ناتوانی است اولی و انسب آنکه بهر عنوان که
بوده باشند بجهت خلاصی از گناهان خود را بان آستان باید رسانید و زبان
حال بدین مقال ادا می نمود که جهانی جرم دارم از زر و دار . سلطان [illegible]
بخش ما را . با آنکه آفتاب در برج سرطان آن خان ناتوان سر از قدم ساخته
در اواخر ذی قعده سنه مذکوره خود را باطراف آن آستان ملایک پاسبان
رسانید سادات و نقبا و متولی و خدام و وکلای شاهزاده عالیمقام
وی را استقبال نموده در منازل بالنگاه فرود آورده خان عالیشان
بعد از ادای مراسم زیارت و وظایف عبادت بچهارباغ شتافته
بخدمت شاهزاده ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا مستسعد گشت نواب [illegible]
در تعظیم و تکریم جناب خانی و فرزندان گرامی که همه ملازم رکاب
آن عالیجناب بودند خصوصا قراق سلطان و تاتار سلطان و احمد سلطان
و علی بیک و حسین علی بیک و مالی بیک و مصطفی بیک و [illegible] بیک
که بخجسته شرایط مردمی و بندگی بجای آورده و طرح سیرها انداخته در میدان
در بن ناو قاپق قبق بازی و چوگان بازی با اولاد امجاد خانی [illegible]
نمود خان عالیشان با وکلای آن شاهزاده عالمیان در [illegible]
بتماشا قرار گرفته در آن روز که [illegible] نور و زبود شاهزاده عالم [illegible]

بادپای سریع السیر سوار شده داد قدرت در آن امر ظهور رسانید
چنانچه مرحومی میرزا قاسم جنابدی در تعریف چوگان بازی آن شاهزاده
عالی گفته . در [illegible] و ترکش . ابراهیمی میان [illegible] القصه خان
عظیم الشان استماع افتاد که این قدرت و خانی که نواب جهانبانی را
در جنگ دستی و تهور و دلاوری که هر کدام از شاهزادهای عالیمقام
خصوصا سام میرزا و القاص میرزا و بهرام میرزا نبود و چون خان عالیشان
غره ذی قعده ذی حجه را در آن روضه مطهره بسر برده [illegible] زیارت [illegible]
و احیا و لیالی متبرکه گذرانیدند [illegible] شریف [illegible] خود را
میرعلیشیر داده سادات و خدام و علما و فضلای سرکار موقوفات آثار را
با مدرسین و طلبه و فقرا و زوار از نفقات و انعامات و تصدقات
محظوظ و بهره مند گردانید طعام بیشتر از وسع قدرت و حیاض
در صحن آن آستانه را پر از شربت قند کرده بذل انجماعت نمود و از
ارواح طیبه آن خلف اولاد سید البشر سلام الله علیه و آله استمداد نمود
وداع فرموده باجرای احوال بدین مقال ادا نمود . بر آستانه تو بعد [illegible]
روح مرا . همان ملازمت صبح و شام خواهد بود . بعد از آن بجانب هرات
در حرکت آمد بعد از طی مراحل و منازل چون بحدود ولایت غوریان رسید
در اواخر شهر ذی حجه سنه مذکوره مرغ روحش از تنگنای بدن بساحت
ماراحت جنت عنبر سرشت انتقال نمود جسد او را در همان منزل [illegible]
نموده بمشهد مقدس و روضه اقدس نقل کرده در مکان [illegible] مدفون نمود

اولاد امجاد وی در ملازمت برادر بزرگتر والا سلطان شفقت فرموده ورا
نجابی ملقب ساختند و خلاع فاخره جهت او و برادران ارسال داشتند و هم
درین سال شاهزاده سلطان سلیمان میرزا را که بعد از تولد در نخجوان بابراهیم
خان ذو القدر سپرده به شیراز فرستاده بود بدرگاه معلی آوردند و چون
منصب خادم باشی روضه مقدسه منوره را بدو و مدبرکویان نامزد فرموده بود
شاهزاده مذکور را که در سن چهار سالگی بود بجهت کسب و صلاحیت آنجا
بدان آستان عرش نشان مصحوب پهلوان سلطان شاموز و شاهزاده
ابو الفتح سلطان شاموزده ابراهیم میرزا فرستادند که در چهار ماه
او را محافظت نموده متوجه تربیت او گردد و کوک و ملبوس شاهزاده
را مبلغی معین مقرر فرمودند که هر ساله آقا کمالی وزیر خراسان از وجوه
حلال رساند و شاهزاده مذکور اجتناب و احتراز از محرمات نموده
لباس ابریشمی نپوشد و مقرر داشتند که بعد از خواندن کلام ملک علام
رسالهای فارسی در واجبات خوانده مطلقا تکلف اشعار را مرارا نظر ننماید
و هم درین سال نقابت پناه امیر تقی الدین محمد بن صدر مرحوم امیر معز الدین محمد
اصفهانی که چند مدت در مشهد مقدس بزیارت و طاعت اقدام
عازم درگاه همایون شد بعد از تقبیل آستان معلی در بعضی از شهور
سنه مذکوره بمنصب جلیل القدر عظیم الشان صدارت سرافراز شد
و میر سید علی شوشتری متوجه زیارت شده خود را بدان عتبه عرش نشان
مرتبه رسانید و هم درین سال سلاطین خوارزم قریب ده پانزده نفر از اولاد

جنکیز خان

جنکیز خان مثل یونس خان و برادران وی پهلوان قلی سلطان و حاجم خان
و سایر بنی اعمام از دست خان ازبک که بر بلاد خوارزم استیلا یافته
منهزم گشته روی بدرگاه عرش اشتباه شاه جمجاه نهاده خود را بمشهد مقدس
معلی رسانیدند اتفاقا در آن اوان شاهزاده کامران ابو الفتح سلطان ابراهیم
میرزا در چهار باغ امین محمد وی طرح نموده امر فرمود که از هر صنف از اهل حرفه
بلدکان پر از متاع آن بازار زینت بخشایند و هر کدام از انها را بسر کاری
کی از مقربان و ملازمان مقرر نموده بود و چون سلاطین خوارزم بمشهد مقدس
آمده بودند نواب عالی بکرار در آن جشن بهر بر بعث ایشان را ضیافت و مهمانی
نموده بسیر فرمود و بعد از رعایت و مراقب مرخص ساخته کس خود را همراه
نموده ایشان را بدرگاه معلی فرستاد و الجماعت در روز شنبه یازدهم شهر
رجب المرجب در دار السلطنه قزوین بتقبیل بساط بوسی مجلس بهشت آیین مستسعد
و سرافراز گشتند آمدن خوارزمیه موافق تاریخ و قشلاق همایون در دار
السلطنه قزوین به پایان رسانیدند و هم درین سال شاهقلی سلطان
زیاد اغلی قاجار با سپاه قراباغ عازم گرجستان شد سیاوون و الدوق اضافه
از بیم عساکر ظفرشعار بکوه و جنگلستان گریخته غازیان جنگ جو و دلاوران
تندخوهای آن ولایت را از گرم و سوری و برات را نهب و غارت
کرده مواضع و مساکن کفار را خراب ساخته بنیاد زراعت و انهار نموده
و اراضی آن را برانداختند و غانما و سالما منصورا بولایت گنجه معاودت
نموده اند و هم درین سال کامرانی میرزا ابن بابر پادشاه بن میرزا عمر شیخ بن

سلطان ابوسعید میرزا بن سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان گذشت
برادر اعیان حود و همایون پادشاه مکحول شده بود و بجانب مغطم رفته در انجا فوت
و سکنی نموده در شهر ذی حجه سال مذکور رحلت نمود ذکر بعضی از حوادث زمان
کردن ... ترکمان را دستگیر نموده درین سال سلطان عبید
خان بن کوچم خان باتفاق عبد الله خان بن اسکندر خان بن جانی بیک
سلطان با سپاه زیاده از چون و چند متوجه خطه سمرقند شدند و بعضی
از مردم آن بلده را قتل فرمودند درآن اثنا درویش خان ولد براق خان که بوفور
تجمل و حشمت و کثرت لشکر و بسطت مملکت از سلاطین ازبک امتیاز تمام داشت
با سپاه بسیار از تاشکند بیرون آمده بمحاربه سلطان عبید و عبد الله
خان کماست در موضع ... بهم رسیدند با یکدیگر مقاتله نمودند بعد از کشش
و کوشش درویش خان مغلوب گشته بجانب تاشکند گریخت سلطان سعید بر سمرقند
مستولی گردید و عبد الله خان با سپاه فراوان متوجه بخارا شده در آن
برهان سعید خبره عبید خان که حاکم آن دیار بود با حوالی نخشب می‌ورزید
بخانه آن جوان بی‌وقت آن نامرد ورا بقتل آورد و سرش نزد عبد الله خان
فرستاد و صباح سپاه بخارا مستعد شده خواستند که بعبد الله خان جنگ کنند
چون از قتل برهان سعید واقف گشتند مجموع ایشان شهر را تسلیم نموده ملازم
او گشتند و هم درین سال از حوادث زمان در عراق عرب و اصفهان
طاعون عظیم واقع شد و جمعی کثیر در عراق عرب و اصفهان بجوار رحمت ایزدی
پیوستند سال سی و چهارم از سلطنت ...

سنه ۹۶۰ درین سال پادشاه ملایک خصال نوروز را در دار السلطنه
قزوین نموده در روز دوشنبه یازدهم رمضان سنه مذکوره رایات جلال
بییلاق جلال فرمودند سابقا مذکور شد که شاه عالم‌پناه نسبت بابراهیم خان
ذو القدر بسو مزاجی پیدا کرده بودند چون رفع آن واقع شد نواب کامیاب
رقاب حکومت استراباد را بوی تفویض فرمودند مشار الیه چون بمسند
حکومت آنجا تمکن حاصل نمود ابای ترکمان درین سال با جمعی از اتراک که در آن
حوالی استراباد بودند بغارت حدود الولایت فرمان دادند ابراهیم خان
ازین حادثه از جای درآمده حقیقت معروض درگاه عالم‌پناه گردانید بعد از
اطلاع برین اوضاع شاه کامیاب امر فرمود که سرداری شاه قلی خلیفه ذو القدر
مهردار حاکم ولایت قم امرای عظام مثل بدر خان امیر دیوان استاجلو و
سلطانه و طارمین و یادگار محمد سلطان ترکمان حاکم ساوه و حسن بیک قیچی ...
طویلدار الکای سنقر و دینور و شاه قلی سلطان استاجلو و عباس علی سلطان شاملو
و احمد بیک ... و اغلی قاجار و قاسم علی بیک و درغوت اغلی افشار و رستم
خان افشار حاکم کوه گیلویه و دیگر امرا با یکدیگر ملحق شده باستراباد رفته باتفاق ابراهیم
خان بر سر ابای ترکمان ... شاه قلی خلیفه حسب الامر مطاع در دوم شهر
شعبان المعظم سنه مذکوره با سپاه فراوان از قزوین بیرون رفتند و دیگر
امرای مذکوره با ایشان ملحق گشته روانه ولایت جرجان شدند
ابای ترکمان چون از توجه ایشان آگاه شدند خانه کوچ خود را انداخته فرار اختیار
نموده ... که بحول و ترک رفته بودند رسیده بعد از

نهب و غارت در انجا نزول نمودند انگاه ابابی ترکمان فوجی از جاهلان نکبت
انجام او خلو نمایان شده دست بجنگ بردند چون عساکر بهرام انتقام بایلغار
تمام امده بودند و اسبان ایشان زبون بنابر انشعاب نیران مقاتله تاب
استعداد یافت و ابا را معلوم شد که کاری نخواهد ساخت نقضای ایلغار رفته
در راه قنطار بهتری از امرا رسیده از انکه متوجه مسکن خود گردید و در روز دیگر
لشکر و حشران نواحی را جمع کرده بجنگ آمد چون اسبان غازیان از کوفت ایلغار
بیرون امده بودند بیکبار سوار شده بروی حمله نمودند بزحمت تمام از نوک نیزه
افعی اندام خلاص شده راه فرار پیش گرفت ترکمانان بعد ازین مجادله متوهم
گشته راه خوارزم پیش گرفتند و خود را بعلی سلطان ازبک رسانیده
از وی مدد طلب نمودند امرای عالیجاه از عقب آن جماعت بکراه ایلغار کرده
بودند که دران بیابان از تابش آفتاب سیم مانند سیماب میگداخت ※ هوا ایشان چو
از تشدید گرم ※ ز بس گرمی سنگ چون موم نرم ※ چو ما به زمین آتش
افشان درو ※ چو ماهی شده مار بریان درو ※ اگر بر درم مستی آسیم فرو
ریختی همچو سیماب سیم ※ در همان شب ایلغار اتفاقا شاه علی خلیفه مهردار که
سردار نیکو قولچی عظیم دست داده در شب هجدهم رمضان سنه مذکوره در گذشت
ملازمان او بواسطه شدت گرما جسد او را نقل محل نتوانستند بالاخره استخوانهای
او را از گوشت جدا کرده بمشهد مقدس معلی اورده دران آستان ملایک
نشان مدفون ساختند امرا بعد از قلیله اطاعت حکم یکدیگر نموده مدرجان
که ابن سعید و صاحب نشان بود او را بسرداری قبول داشتند و هر کدام

عمل می نمودند بعد از چند روز سپاه عالم سوز دران بیابان خود را سرگردان و پریشان
ساخته اسبان خود را بواسطه تاخت الوس ترکمان لاغر کرده بودند درین اثنا خبر شد
که علی سلطان برادرزاده محمد خوقی و انعام فراوان و احسان بی پایان شاه جهان را
فراموش کرده با لشکر گران از خوارزم بداعیه رزم سپه دار ابابی ترکمان
حوالی امده در کنار اجون بدین حال اطلاع حاصل شد بعزم انکه دست بردی نمایند
با انکه شاه جهانیان با امرا نوشته بود که اگر صلاح در جنگ کردن نبوده باشد
موقوف داشته بعرض نمایند امرا از ان در ابلیس شده از کمال غرور بجانب ایشان
روان شدند علی سلطان از رعایت عجز خندقی در کنار اردوی خود کشیده بود
و جوالها پراز ریگ کرده گذاشته سنگرها ساخته و تفنگچیان را نشانیده قلعه بطه
حرو بدین حیله ترتیب داده بود امرا و جوانان تیز جنگ و بهادران با نام
و ننگ حمله کرده اتش جنگ بالا گرفت چون غازیان بکنار خندق رسیدند
ازبکان اتش زبانه بسیر تفنگ گرفتند ※ ز آهنگ برق جستن گرفت
و ازان برق ژاله بستن گرفت ※ ز ابروی خوبان کمان یاد کرد ※ ز هر گوشه
فتنه بنیاد کرد ※ ز پیکان سنان ریخ بسیار داشت ※ چو خاری که از گلزار داشت
در ان اثنا ابابی ترکمان با دویست نفر از دلاوران از عقب غازیان در آمده
هر چند امرا به بدرخان گفتند که جمعی را بدفع ابابی بفرستد قبول نکرد ابابی
ترکمان از عقب سپاهی شاه در امده غارت بسیار نمود قلیچیان از سهم تیر ترکمانان
به سر سواران گریختند و طلب انقلاب ساختند و دران اثنا رستم خان افشار با جمعی
از غازیان چون از خندق گذشته بمیان اردوی ازبکان در امد علی سلطان

مضطرب گشته واجب نمود که فرار نماید قضارا الفنگی برستم خان خورده کشته گردید و
دلیر شده بیک بار تفنگ و تیر بر سر غازیان باریدند بنابر تحقیق امرا چون این مرحله
دیر جمی رفته بود شکست خورده باب کرکان انداختند این قضیه در روز شنبه
بیست و پنجم شوال سنه مذکوره سانح شد جمعی کثیر در گذر بیت فنا غرق شدند و بعضی دیگر
دستگیر و اسیر پنجه تقدیر و نتیجه خلاف امر در رضای شاه جهانیان بظهور رسید القصه
قریب هزار جوان تاجیک و ترک غلطان شدند و بسیاری از اسبان با تمام
در آن صحرا از زیر ران صاحبان خلاصی یافته سرگردان بودند ابراهیم خان ذو القدر
بعضی دیگر بقتل آمده بدر خان و یادگار محمد سلطان استاجلو اسیر گشته و خوارزم
محمد سلطان موصلو و عباس علی بیک شاملو و مقصود بیک امیور ذو القدر و
قاسم بیک دستگیر شده و حسن بیک شیخ اغلی و احمد بیک قبا اغلی قاجار با جمعی از
غازیان بسلامت بیرون جسته باصفاهان آمدند و علی سلطان از همان معظم
باتکاهی خود معاودت نمود بعد ازین حادثه علی سلطان امرای مغلوب را
که همراه برده قرار داد که در عوض خون بهای ایشان مبلغی گرفته انجا گذارد
بدر خان و رفقا عریضه بخدمت نواب جهانبانی ابو الفتح سلطان ابراهیم
میرزا فرستاده بمشهد مقدس ... که معامله ایشان بمبلغ دویست تومان
منقطع یافته نواب میرزای جمیع این خدمت بوالده ... الف میر منشی قمی بوده
مبلغ دویست تومان واصل کرده مصحوب کسی خود نزد علی سلطان فرستاد
علی سلطان امرا را نجات داده بآستان مشهد مقدس آمدند نواب کامکار
بدرخان و رفقا را رعایت نموده بدرگاه عالمیان پناه روانه ساخت چون حقیقت

نهاد بابا قلی خلیفه مهردار قسم خورده بود که بعد از و مهردار از فرزندان او کسی
نباشد منصب مهرداری و الکا قراباغ بدستور بقلی خلیفه مهردار ولد کرب اوغلی
درین سال شفقت فرموده و ویرا در مقام تربیت داشت **ذکر فتح قندهار**
بدست شاهزاده عالمیان سلطان حسین میرزا سابقا ذکر رفت که در ان اوان که پادشاه
ممالک هند همایون بدرگاه شاه جهان آمده بود قرار داده بود که ولایت سند
بحوزه تصرف او در آید قندهار را بملازمان شاه جمجاه تسلیم نماید و این وعده
از حیز قوت بفعل نیامد تا آنکه همایون پادشاه فوت شد و جلال الدین اکبر پادشاه
بجای وی فرمان فرمای ممالک هند شد حکم مطاع عز اصدار یافت که سلطان حسین
میرزا که حاکم سیستان و علی سلطان تاتی اغلی ذو القدر حاکم شیراز با جمعی از عساکر منصور
بجانب قندهار رفته فتح ان بلده را وجهه همت سازند امتثالا للامر الاعلی
در ملازمت نواب میرزا اعلم عزیمت بدان جهت برافراختند چون حوالی قندهار
محل نزول ساحت سرادق عالی نثار رو امرای ذو القدر گردید غازیان و دلاوران
شروع در محاربه نمودند شاه محمد قلاتی که از جانب جلال الدین اکبر پادشاه حاکم
ان دیار بود و اعاز شجاعت کرده در مقام مدافعه در آمد بعد از کشش و کوشش بسیار
آخر کار عاجز آمده از قلعه فرود آمد و مفاتیح حصار را سپرده مطلقا عنانا تحقیقا
روانه اکره گردید و بیمن دولت و اقبال بی زوال پادشاهی آن دیار مسخر و
و اتفاقا ... قضارا در انمعرکه تفنگی بر علی سلطان تاتی اغلی خورده راه
عدم شتافت پسر بزرگش شاه قلی سلطان که اکثر اوقات قیچاجی مخصوص بود
در انسفر همراه پدر بود تفنگ و ملازمان او را برداشته بمشهد مقدس آمد بعد از

دفن مدد و سعادت زیارت بارت غبار سرافراز گشته بدانجانب
چون خبر فتح قندهار بمسامع شاه کامکار رسید قندهار را بتیول نواب
سلطان حسین میرزا مقرر داشته بیشتر از نواب بدیع الزمان برادر خود
ترین وی که دران زمان در اردوی همایون در ملازمت شاه عالمیان بود
او را بقدر رفعتی سرافراز ساخته شاهزاده پریخان خانم را که همشیره ابوینی بود
شاه جمجاه بعقد وی در آورد و سیستان را بدو داده در زمستان این سال
از دار السلطنه قزوین آنشاهزاده نامدار را مرخص ساخته محمد جان بیک ذوالقدر
را که سابقا وکیل ابراهیم خان حاکم شیراز بود وکیل نواب میرزائی گردانیدند
بدیع الزمان کوچ بر کوچ متوجه خراسان شد چون بخطه سبزوار رسید عرضه
نوشته کس بخدمت برادر باجان برابر خود نواب سلطان ابراهیم میرزا که نواب
نواب میرزائی که پیشتر مقدم انجمن فرستاد و اقسام مرغبات و بیها
و علاوه مارسال داشتند سابقا مذکور شد مقرر فرمود که یکهفته شهر را آئین
باعزاز و احترام تمام برادر نیکو فرجام را استقبال نموده بشهر آوردند و منازل
و براکه هر یک منصبی داشتند بمنازل جهان آرا بایشان مناسب خود فرستاد
و قریب بیانزده روز آن برادران مهربان با یکدیگر صحبت داشته جشنها
خسروانه ترتیب داده و بسیر باغ و چوگان بازی ها فرمودند نواب بدیعی بعد از
مراسم زیارت و لوازم خدمت برادر وداع فرموده بجانب مقصد در حرکت آمد
و هم درین سال از جمله فتوحات پادشاهی که از میامن اقبال شاهی سانح شده است
که ابای ترکمان بواسطه اغوائی که بامرا نمودی محاربه و مقاتله بجای عمل خود رسید

شرح این احوال بسبیل اجمال که ابای ترکمان دختر خواجه محمد ولد خواجه مظفر بتکچی را در
حباله خود در آورده ملازمان خواجه محمد حاجی نزد وی رفته ملازم شدند آنجماعت
بار وجه مشارالیه در میان نهاده با خود قرار دادند که او را هنگام فرصت بقتل
رسانند ابای بمعنی اطلاع یافته محب علی بیک را که از بزرگتران القوم بود باقضا
طلبیده و با وی اظهار نمود که شما در کشتن من اتفاق نموده اید یعقوب من اند
ایشان بحکم ایشان آنکار را معنی نموده مورکد تفحص ساختند بعد از آن ابای
از خرگاهی بیرون آمده با دختر خواجه حقیقت واقعه را گفت دان شیر زن ابنا را آگاه
مقرر داشت که شب در حوالی خیمه ابای اسپی چند مهیا نگاه دارند و خود در خیمه
اینده و همه این ما تمام را با تمام رسانند ایشان در همان شب که شب پنجشنبه هشتم شهر
جمادی الثانی سنه مذکوره بود در خیمه ابا پاسبانان رسم باران بعد ما سر خود
انداخته بخواب رفته بود دندانجماعت با یکدیگر قرعه مشاورت در میان انداخته
گفتند که کدام یک مرتفع امر درکیم محب علی بیک از غایت بردلی و
در خرگاه در آمده ابای را در خواب یافت بیک ضرب شمشیر سرش را از تن جدا ساخت
آن سر را برداشته با رفیقان از خیمه بیرون آمدند و خود را با پاسبانان رسانیده
مانند برق و باد از آن روانه اسفرا باد گردانیدند و آن سر را از آنجا بدربار
درگاه عالمپناه شدند روز جمعه بیست و ششم شهر مذکور در قزوین بنظر اشرف
در آوردند و هم درین سال قشلاق در دار السلطنه قزوین شد و بعد ازین
ییلاق و قشلاق در قزوین نموده مدت نوزده سال دیگر که شاه جمجاه در قید حیات بود
از قزوین بیرون نقل ننمودند و هم درین سال شهادت حضرت شیخ سعید بانی شیخ

شیخ زین الدین العاملی علیه رحمة من الله تعالی واقع شد مجملی از تفصیل این واقعه آنکه
آنکه شیخ مرحوم درین سال بزیارت حرمین شریفین رفته بود بعد از فراغت
از زیارت بعضی از جهلاء اهل سنت بجستجو [illegible] رستم پاشا که وزیر اعظم روم
بود رسانیدند که حضرت شیخ دعوی اجتهاد و مذهب امامیه نموده و بسیاری از
علمای فرق شنیده نزد وی آمده از وی تحقیق مسایل مشکله مینمایند و با او تصحیح
احادیث میکنند رستم پاشا کس فرستاده او را طلب داشته و او را در
حرم محترم مکه معظمه گرفته باسلامبول برد و قبل از آنکه گرفتار روی مسموع سلطان سلیمان
شود او را در روز پنجشنبه غرهٔ شهر رجب سنه مذکوره شهید ساختند
بعضی از علمای تاریخ شهادت او را الحق شهید یافته‌اند از جمله تصانیف شیخ
بر شرایع که صد هزار بیت کتابت شرح لمعه دمشقی شرح الفیه شرح نفلیه [illegible]
بقاعده قواعد شیخ شهید رساله اسرار الصلوة مناسک حج و ما یتعلق بها کتاب
هزار رساله در باب حرمت غیبت و هم درین سال در دار السلطنه قزوین
دوشنبه بیست و سیم شهر جمادی الاول سنه مذکوره دو روز بعد از نوروز
سیل بقزوین آمده دروازه را فرو گرفت و قریب دو هزار خانه را فرو گرفته
ویران کرده بسیلها خبران ترک و تاجیک شد و هم درین سال عمارات عالیه
رفیعه سعادت آباد از منازل درون و بیرون و خیابان و عمارات و دولتخانه
مبارکه باتمام رسید چون شاه جهان امرا و وزرا و قورچیان و مقربان و چهار
بار یافتگان درگاه همایون منازل بی نظیر و عمارات دلپذیر در جانب شمال آن
احداث نموده سواد مصر افضلی هم رشک [illegible]

شهادت الشهید الثانی ۹۶۵

باب جنت نهاد مسمی بجعفر آباد کرده بودند و مرحومی قاضی محمد رازی که از اعیان
و مخصوصان درگاه عالم پناهی بود در جواب قطعه کمال اسمعیل اصفهانی در رشته
نظم کشیده شعر چار شهرند عراق از پی کم کم * طول و عرض همه صد صد بود
کم نبود * اصفهان نصف جهانست و زان بیش کمی * در اقالیم جهان بجهت معمور
همدان جای نهانان است از آب و هواست * که در آفاق جهان بقعه خرم نبود * کم
کم از نصف جهانست و لیکن گفتم * نیک نیک ار چه نباشد بد بدهم نبود * معدن مردمی و
کان سخا شاه بلاد * ری بود ری که چو وی در همه عالم نبود * چار بودند در اطراف
عراق ای شه دین * شهرهایی که [illegible] نشانان بودند * اصفهان آنکه ز انصاف جهان
بشکسته شد * عدل و عمال شما از جهان افزودند * همدان آنکه [illegible]
بود قسم [illegible] و تاق شد و بودند * قم که [illegible] بود ساکل او [illegible]
[illegible] که خاک [illegible] فرمودند * ری که هر [illegible] لعل بزرگ * جعفر
[illegible] را البراز شود * مثل هر یک از این چار رکن عنصر بود * که از آن [illegible] جهان
شه دین جمود * لقب و نام از آن [illegible] * هر [illegible]
شده بود * بود قزوین جو [illegible] مذهب مشهور * ذکر [illegible] ایام از آن [illegible]
باب جنت [illegible] و نام [illegible] جعفر آباد کرو خلق و صد آسوده * ساکنان
[illegible] شده دین [illegible] * تا [illegible] تمامی جو کشان فرمودند * سر
چشم جهانست از آن و مردم * دیده بر خاک کف پای شه دین سودند * القصه
باغ مذکور که در غایت زیب و زینت طرح شده بود و موسوم بباغ سعادت آباد
چنانچه شعرا گفته‌اند شعر باب جنت که دل از [illegible] شاد دست * در باغ سعادت آباد

وقایع مذکور قابلیت جلوس شاه همایون پیدا کرده بود اما ام الحوت در باب تعمیر بنا
آن قطعه خلد برین نهایت سعی و غایت اجتهاد و بذل مجهود نموده لاجرم فضای دلگشای
چون عرصه بهشت بر گل و ریاحین شد و هوای روح افزایش مانند نسیم از بهشت
روح بخش دل غمگین گشت از عمارات رباض حضرت اعلی سبزه دار سپهر سای
برده و از لطافت آب عذوبت بالش چشمه حیوان عرق خجالت بر جبین آورد
کنگره عمارات دلپذیرش زبان طعن بر جو رنق و سدیر دراز کرده و قصور عالی
از قصور رفعت و گنبد سپهر سبز بر گوی تفوق برده و مرحومی قاضی عطاء الله
رازی برادر قاضی محمد مذکور در یک مصرع دو تاریخ پیدا کرده و در سلک نظم در آورده
ای قصر رفعت شاه عالی که شد است آستانش کیوان مقابل • چو شد بر افراشته
رود عقل گوید • گلبنی گرفته در طور منزل • پی سال اتمام آن فکر کردم • دو
مصرع آمد دو تاریخ حاصل • شد از سال تاریخ پرسید گفتم • بهشت برین
خیر المنازل • و کتابه مذکور بخط استادی مولانا ملک علی خطاط است
مشار الیه در مشهد مقدس شهید رضویه علی مشرفها الف الف سلام و تحیه در کتاب
خانه نواب ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا بود و تعلیم خط آنحضرت مشغول بود
شاه عالمیان پناه بجهت کتابت کتابه ایوان چهل ستون دولتخانه و سایر عمارات
آن بلده فاخره مولانا مذکور را طلب فرموده وی بدانخدمت اقدام نمود
و هم درین سال در روز چهارشنبه ششم شهر ربیع الاول سنه مذکوره • ساعتی
که نوالکند بدو تقویم • از دولتخانه قدیم بدولتخانه جدید نقل و تحویل فرمودند
امرا و ارکان دولت قاهره زرها و گوهرها ساحق و نثار فرمودند و از جمیع

و ممالک محروسه بجهت تهنیه این بنیان با جلالت بدرگاه اعلی فرستادند سال
سی و ششم قراری ... ایل آتی رسیدن پادشاه ... بعزم ... و جوه
در این سال فرخ فال شاه جمشید خصال چون آب و هوای قزوین
بواسطه کثرت انهار آب روان و بسیاری باغچه و بوستان رشک
ملاقات جهان شده بود از شهر بیرون نقل نموده در باغچه مبارکه دولتخانه همایون
و ساحت میدان اسب غیرت افزای گلستان جنان بود بغایت لطیف و
دلگشا آب و هوای • مبارک منزل فرخنده جایی • درختان چون جوانان
قد برکشیده • ز لطف تکبر بخوبی سر کشیده • نهال بید کرخت سبق داشت •
خط طوبی بجسم بر هر ورق داشت • در اثنای این سال خبر آمدن سلطان بایزید
ولد کوچک خواندکار سلطان سلیمان پادشاه روم بدرگاه اعلی رسید و مجملی از تفصیل آن
واقعه آنکه سلطان سلیم پادشاه روم سلطان بایزید را از حکومت قونیه
معزول ساخته آن ولایت را بفرزند دیگر خود سلطان سلیم که در قونیه بود ...
نمود و سلطان بایزید چون باز ... و غایت پدر را در باره برادر ...
نقد اخوت را قلب بغض و حسد مغشوش ساخت و موارد و صفای محبت را
بخاشاک نزاع و کدورت مکدر گردانید و خیالات باطل و اندیشهای عاطل
در عرصه دماغ او جای گرفت و مخالفت پدر اختیار و بر اطراف سر و بر ظاهر گردانید و اموال
بسیار بر عامه رجال وا روا و مدعیان بخشش نموده در اندک مدتی ...
بر سر خود جمع آورده بعد از اجتماع سپاه با راده دفع سلطان سلیم برادر خود
بطرف قونیه در حرکت آمد غافل از آنکه هر چه مقدر شود مرد را روزگار همان کند

کتن تا بدیگاه ، ارتحال حمار مروانست اذ انتفی مدت لم یبق عدة و سلطان سلیم
از استماع این حادثه از جای درآمده بعضی از استماع و معتمدان سخن دان نزد
پدر خود سلطان سلیمان فرستاد و حقیقت را عرضه داشت نمود خواندگار را
عرق غضب در حرکت آمده فرمان داد که احمد پاشا امیرالامرا و ولی فرهاد
پاشا قرمان قرامان و علی پاشا ذوالقدر با لشکر بسیار بدان دیار رفته
سلطان بایزید را گرفته در زنا و بغداد ساکن سازند چون ایشان بحوالی قونیه
رسیدند سلطان سلیم از قلعه بیرون آمده با ایشان پیوست و در برابر شهر آمد
سلطان بایزید صف لشکر بیاراست آنگاه فوجی از رومیان جلادت شعار
از طرف سلطان بایزید بر سپاه سلطان سلیم تاختند و صدای گیر و دار
در گنبد دوار انداختند ایشان نیز بمدافعه درآمده آغاز مقاتله نمودند از طرفین
جوی‌های خون در میان جنگاه روان شد ع زمین از دگر سو برون داد دم ، اما
قلم تقدیر بر سپهر سند بیرقم عدم رضای سلطان بایزید می‌گذشت در آن روز
که از طرفین هشت هزار سوار و پیاده بقتل آمدند آنگاه خورشید عالم تاب
رایت هزیمت بجانب مغرب برافراخت نظم شب تیره چون شاه خورشید مهر
فرو داد از سر جنگ سپهر ، ندیدند در شب صلاح نبرد ، که نتوان ز هم یک بیک
بد فرق کرد ، فرو داد ندا از دو جانب سپاه ، که شیر ژیان سر بکشد بخوابگاه
چو از کوه سر زد بلند آفتاب ، سر فتنه جویان برآمد ز خواب ، نهنگ
جامه در نیل زد ، سنان چشم خورشید را میل زد ، علی الصباح که آفتاب جهانتاب
از پیش طاق سپهر اخضری سر زد هر دو لشکر بعزم رزم برآمدند که حمله نمود سلطان بایزید

در آن روز جنگی نمود که داستان رستم و افراسیاب را طاق نسیان نهاد
و میمنه و میسره سلطان سلیم را از هم پاشیده اما لشکر سلطان سلیم با لشکر قلب
سلطان بایزید حمله نمود و شکست تفرقه در شیشه جمعیت ایشان انداخت
و او بار نصیب سلطان بایزید شده سر سلامت بیرون آورده
اما بسبب گرانی بخت چون بدان کار رسید نظر از ملازمان خود زاکشته
ایشان را عرضه داشت نزد سلطان سلیمان فرستاد و مضمون این عبارت
مرا بر مخالفت تحریک نمودند و از دشمنی پسندیده که باعث از جهل و غرور بود
نادم و امیدوارم که جرایم این گناه کار سر گشته روزگار را بزلال عفو شسته
قدم از سر ساحت متوجه درگاه شکر دم سلطان سلیمان عرضه او را قبول نکرد
بار دیگر لشکر مدفع وی ارسال نمود سلطان بایزید از توجه آن سپاه آگاه گشته
راه فرار پیش گرفت و کوچ بر کوچ بارض روم آمد ایاز پاشا که حاکم آن دیار بود
یکی از مخصوصان خود را با تحف بسیار بر سر راه و استقبال ایشان فرستاد
فرستاد و سلطان بایزید در آن حوالی نزول نمود و بعد از چند روز لشکر پاشا
با چهل هزار سوار جرار بامر خواندگار بایلغار رسیدند سلطان بایزید بالضروره
احمال و اثقال خود را در آن نواحی گذاشته از بیم جان با ده هزار کس از معتمدان
راه فرار پیش گرفت قدم دز قرما دو او اغاسای سیف الدین و سایر نجعان
و برادران معرکه سالم بیرون و رو در کشید پاشا ایشان را تعاقب نمود
سلطان بایزید بعد از طی مسالک بایروان رسید حاکم آن ولایت شاه قلی
سلطان استاجلو از آمدن او واقف شده سرعت بجهت استقبال این خبر که

عالمیان پناه شد و سلطان بایزید میرزا علی آقاجا و یونس پاشای خود را همراه نموده
کتابتی نوشته بود که التماس از کرم عام نواب شاهی آنست که این آواره را
در پناه خود جا دهند آن اعلی حضرت حسن بیک یوزباشی استاجلو را
با یراق و اسباب بسیار و اقمشه و زر و اسب و شتر باستقبال سلطان
بایزید فرستاده و استمالت نوشت و فرمود که شاهقلی سلطان ارحجو سعید
سلطان بایزید را بر داشته بدار السلطنه تبریز رساند سلطان بایزید در هیچ
محل توقف نکرده روز بروز طی منازل نموده تا خود را بدار السلطنه تبریز
رساند امیر غیب بیک استاجلو که حاکم تبریز بود با اتفاق حضرات سادات و نقبا
و اشراف و کدخدایان محلات و بازار و اهل محرفه و اصناف باستقبال
بیرون رفته با غلبه و ازدحام تمام صحرا و دشت مملو شد بطریقی که کثرت بهم رسید که
در ایام نوروز و اعیاد کمتر از آن مشاهده می شد بازارها و قیصریه را آئین بستند
ارباب ساز و مغنیان خوش الحان و از مجلسهای طرب انگیز و محفلهای عشرت آمیز
و هنگامه های دلپذیر را گرم داشتند سلطان بایزید بیازار قیصریه آمده
بهیچ جانب نگاه نکرد و چشم در میان دو گوش اسب خود داشت تعجیلا
از آنجا بچرنداب رفته در آنجا نزول نمود پس از آنجانب اردوی همایون
توجه فرمود چون خبر شکست سلطان بایزید و فرار او بالکای شاه عالم پناه بسمع
خواندکار رسید سنان پاشا را که سابقا در وقعه لوحتین دستگیر شده بود و شاه
جمجاه او را آزاد کرده بود با تحف و هدایای مرغوب و کتابت صداقت اسلوب
بخدمت نواب مالک رقاب فرستاده و سلطان سلیم بسر دو برادر ملازم جوانا

همراه نموده ایشان با اتفاق یکدیگر در دار السلطنه قزوین بشرف ملازمت اشرف
سرافراز شدند قبل از وصول سلطان بایزید و بعضی حقایق بذروه عرض
اشرف رسانیدند و هم درین سال علامة الزمانی مولانا ابو الحسن ولد
مولانا احمد باوردی که در فضایل جامع علوم دینیه الهی و کلام و حکمی و ریاضی
و منطقی و سایر علوم بود و بحدت فهم و سرعت انتقال ذهن که قصب السبق از
علمای زمان برده بود و هیچکس از علمای را با او قدرت مباحثه نبود در روز
یکشنبه بیست و ششم شهر رمضان در عنفوان شباب که سنین عمرش بر چهل نرسیده
از دار غرور براحت آباد سرور انتقال نمود از جمله تصانیفش اثبات واجب فارسی
که باسم شاه زاده سلطان ... و عربی باسم خان میرزا نوشته روضة الجنان
در حکمت رساله در علم منطق شرح بر فرایض خواجه نصیر الدین محمد طوسی متن شوارق
در علم شوارق کلام حاشیه بر کلام از بعضی تعلقات علیه ... ابداع
که فوت حافظ مولانا شاه بود که درین او اخر عمر که تصحیح کتب رجال انتقال
استعمال میفرمود کتاب تهذیب حدیث که ... و هزار بیت است ...
اخر خود می نمود و مجموع کتابت را امر از نظر تا ملی احادیث و اسنادان بخاطر
وی بود و قادر بود که بی نسخ کتابت نماید مولانا اکثر اوقات در دار الامان
کاشان با خان میرزا ولد معصوم بیک صفوی که بامر وکالت شاه جمجاه
اقدام داشت و صاحب تیول کاشان بود بسر می برد و خان میرزا در صدد
او باستفاده مشغول بود مولانا محتشم کاشی در تاریخ وفات او گفته شعر
مولانا ابو الحسن که محیط وجود او * زین خاک تیره ساند بافلاک موج فضل * چون ...

کرد و بملک عدم از اسمان رسید * تاریخ فوت کشتن او ماه اوج فضل * ضمنا
در دار الارشاد اردبیل و هم در شهور سنه مذکوره شیخ محمد داود و دولت نموده
در مشهد مقدس مدفون شد و هم درین سال مرحومی بیرام خان بهارلو که یکی از امرای
نامدار همایون پادشاه بود و بعد از فوت پادشاه مرحوم وکالت پادشاه
جلال الدین اکبر ولد وی باو متعلق بود فوت شد در تاریخ فوت او گفته اند
کو بند شهید شد محمد بیرم و بیرام خان در مشهد والی بود و در رعایت سادات
و مجاوران بسیار فرمودی هر که از خراسان بان جانب رفتی رعایتها نمودی
پیوسته نذورات بسرکار حضرت امام الهمام مفترض الطاعه واجب العصمه
ثامن ضامن سلام الله علیه و سادات و خدام و حفاظ و زوار و طلبه آن آستانه
فرستادی بیرام خان طبعی خوب داشت و بعضی نیکو و ابیات
را انجمن بیاخت شعر شاهی بکبار با تو نسبت شاهی انجمن گفته * شاهی
کس با تو چرا نشیند * و این اشعار از بیرام خان است * هرگز تو شبی
نکردی * ما را بزبان قلم یاد نکردی * آباد شد از لطف تو صد خانه ویران
ویرانه ما بود که آباد نکردی * بر باد تو صد بار کنم ناله و فریاد * فریاد که یکبار
مرا یاد نکردی * از بوی که تخم وصال تو رساند * فریاد ز بیرام که چه بیداد
ای کرده فراموش ز غم خواری بیرام * هرگز تو شبی دل ما شاد نکردی *
این اشعار نیز از وست * هیچ جور و جفا کشیده ام از تو * لا
ندیده ام از تو * نه برم عیش و فراق رسید * چون بیرام * کنج محنت
غم ار دیده ام از تو * [illegible]

[illegible] چون شاه جمجاه سابقا مذکور شد که ما دام الحیات
ییلاق و قشلاق دار السلطنه قزوین نموده مطلقا بیرون تشریف نبردند در اوایل
این سال بخت و کامرانی در دار السلطنه قزوین گذرانیده اند درین اثنا خبر
سلطان بایزید بحوالی دار السلطنه رسید شاه عالمیان پناه و غفران دستگاه
معصوم بیک صفوی را که منصب وکالت نواب شاهی بدو متعلق بود با سید
بیک کمونه و سوندک بیک قورچی باشی افشار و علی بیک خلیفه مهردار و القدر
فرستادند و از وزیر بدولت هزار کس از ترک و تاجیک
و غریب حسب الحکم از شهر بیرون رفته غریب جمعی بهم رسید امرای عالیشان
سلطان بایزید را ملاقات نموده او را بر داشته در اخر روز چهار شنبه
بیست و کم شهر محرم الحرام سنه مذکوره بشهر داخل شده و در میدان سعادت
اتصال بعضی از آن بازار و کاروانسراها و حمام شده و بعضی طاقات ایوان
ملایک صفات سرافراز ساختند شاه جمجاه مجلس عظیم و جشنی قدیم در میدان
ترتیب داده و در آنجا چلاناق و خیمه و بارگاه برافراشته با انواع تکلفات
و تقیدات امر فرمودند سلطان بایزید با ده نفر از اولاد خود کمال وضع از
اباء و اقبال اباء ناصر اباء و دشمن ساکن از جاده و زور بار متوجه شده بمیدان
سعادت در امده شاه ملک رکاب از خیمه و اتاق بیرون آمده با سوند
بیک قورچی باشی و حسین بیک چاوشلو قورچی ترکمان و دو نفر از معتبران
باستقبال توجه فرموده تا میان وسط حقیقی میدان قدم رنجه فرمودند
و مطلقا از غلبه برلاق رو میاندیشه نمود و در میان از چهار طرف دایره وار

شاه عالمپناه در میان گرفته سلطان بایزید از اسب فرود آمده پادشاه کامکار
معانقه و مصافحه نموده آنگاه باتفاق بخرگاه درآمدند و بر مسند تکیه قرار گرفتند
و از دور بعضی از نسب را بعزت و حشمت گذرانیده سلطان بایزید را از راه
بازار صحاف و بازار کهنه آیین بسته بودند بدولتخانه قدیم روانه داشتند
و خود بدولتخانه مبارکه تشریف برده بودند روز جمعه بجهت رسم تهنیت قدوم
سلطان بایزید قدم رنجه نمودند و نهایت مرحمت و مهربانی باوی بجای آوردند
بعد از چند روز باز در همان میدان جشنی بزرگ ترتیب داده سلطان
بایزید را مهمانی فرمودند و انواع اعزاز و احترام او بجا آورده امرا
و مقربانش را در محل مناسب جای داده و بعد از فراغ از اطعمه و اشربه و حلاوه
قرب ده هزار تومان از نقد و جنس و نعمت فرموده بدست مبارک خیمه
مرصع بر سر او زدند و از غایت مهمانی که جبلی ذات او بود مطلقاً زبان
بعذرخواهی او نگشودند و بعد از آن شاه عالمپناه نصف از لشکریان او را مقرر
ساخته مقرر کرد که هر صد نفر و بیشتر و کمتر یکی از بلاد محروسه رفته در آنجا اوقات
گذرانند از آنجمله صد نفر از آنجماعت بمشهد مقدس معلی بخدمت ابوالفتح سلطان
ابراهیم میرزا فرستادند و همچنین بدار السلطنه قندهار نیز جمعی را مقرر داشته
روانه ساختند و خبر آمدن سلطان بایزید و توقف او در پایه سریر اعلی باطراف
امصار عالم منتشر شد و بعضی از ارباب شعرا تاریخ آمدن او پیدا کرده
مولانا محتشم کاشی تاریخی در سلک نظم درآورد که آمدن همایون پادشاه و سلطان
بایزید در آن منزل جهت نظم دولت چو سر زد و صبح ظفر کشید ۰ در

رخ کشید شاه دامن ولمان نقاب • بر مسند سرور نگین شاه کامران •
دارای آفتاب سریر فلک جناب • تسکین دهنده فتنه آخر الزمان •
شوینده رخ ظفر از گرد انقلاب • طهماسب خان شاه جهان شاه نشان •
پرکار وار نقطه کل نقد بوتراب • از یکطرف همای همایون که کام دهر •
جست از رکاب بوسی او گشت کامیاب • از جانب دگر خلف پادشاه روم •
از پای بوس او سر خود سود بر سحاب • تاریخ آن قران طلبیدم ز عقل گفت •
بوسید کام جوی جهان شاه را رکاب • تاریخ این مقارنه کردم سوال گفت •
ماهی محب رسید بپابوس آفتاب • القصه خواندگار و ولدش سلطان •

سلیم سنان بیک و دوراق آقا را برسالت جهت فرستادن سلطان
سلیم بایزید بدرگاه عالم پناه فرستاده بودند شاه عالم پناه در مقام خواهش
کمان وی از سلطان سلیمان شده علی آقا اقچه بقال یوزباشی را که از معتمدان
بود همراه سنان بیک برسالت نزد خواندگار و ارسنی آقا را همراه
دوراق آقا بالمحبگری نزد سلطان سلیم ارسال داشتند و کتابات
مشتمل بر صداقت و اصلاح ذات البین نوشته حاصل پیغام آنکه بهترین
اوضاع آنست که این سلیمان شان از سر تقصیرات سلطان بایزید در
گذشته برادران با یکدیگر طریق موافقت مسلوک داشته غبار فتنه از
میان برخیزد و لیکن اگر سلطان بایزید که بر بخت خود زده با خواهی بعضی از
شیاطین مفسد از طریق صواب بیرون رفته خواسته که بوسیله دوستی
پادشاه عالم پناه عذری بخواهند و دیگر و اندیشه آن می بود و با منافقان

مثل ولو قدوز و سنان میراخور اراده تخلف از موکب همایون در میان
نهاده و قرااغورلو و مصطفی بساقچی و محمود چرکس که از محرمان آن کس بودند خبر
این مکابره که روز کار را بوسیله حسن بیک یوزباشی بمسامع عز و جلال
رسانیدند سلطان بایزید ازان آکاه شده در همان شب آن سه کس را
بقتل رسانید شاه عالم پناه ازین عمل او واقف شد مطلقا این را بروی او
نیاورده سخنان در مقام شفقت و عاطفت بودند تا آنکه بعد از مدتی
شاه مالک رقاب در باغ سعادت آباد سیر فرموده بودند و سلطان
بایزید را همراه برده بودند آن شیطان صفت یزید خصلت اراده کرد که
در خاطر آورده بود و در فکر آن فعل بود که عرب محمد طرازیولی که از شیعیان و محبان
بود و هم دران اوان که بایزید در آن سعی بهم اراده بود خود را بخدمت شاه
سپهر رفعت رسانیده و اسباب عرض نمود که دو کس ضروری بحضور دارم
و صحبت فوت می شود نواب کامیاب قمر رکاب وعده بد بود لکانه نمود
اتفاقا سلطان بایزید از ان مقدمه آکاه کشته چون بمنزل رفت آن بیچاره
در شب پنجشنبه بیست و نهم رجب که در همان شب قران نحسین شده او را
او را بقتل رسانید درین مرتبه که شاه جمجاه ازین عمل شنیع او اطلاع یافت
بفکر و اندیشه افتاد و چون برعالمیان از انحراف شاه جهان بایزید ظاهر
هویدا کشت آخر روز پنجشنبه عوام بر در خانه او هجوم آورده آغاز جنگ
نمودند و سنگ بر در و بام او انداختند و اکرچه جمعی سوار بر رضای
شاه جمجاه نمود اما چون بی اختیار از انجماعت سرزده بود سلطان بایزید

ازرده

آزرده و خایف شد و دیگر محل اعتماد نبود و بنابرین صباح روز جمعه بیست و
دوم شهر رجب المرجب سنه مذکوره معصوم بیک و اکثر امرای عظام همراه او
رفته با چهار پسر او که داشت بقاعده معمول بدولتخانه همایون آوردند و در حصار آن
روز او را دستگیر کرده مقید نمودند و ملازمان خود او را در دولتخانه چون
لله پاشا و فرخ بیک و سنان میراخور و عیسی چاشنی کیر و خواجه خضر و جمعی دیگر
را بقتل آوردند و اوزخان پسر بزرگ او را بحسن بیک یوزباشی استاجلو
و سلطان محمود را بمعصوم بیک و سلطان محمد را بسوندک قورچی باشی و سلطان
عبدالله را بمیر سید شریف شیرازی که دران اوان وزیر عراق بود سپردند
و سلطان بایزید در با عجوه در دولتخانه در منزلی مخصوص ساخته جمعی از قورچیان را محافظت
او مقرر کردند و محبوب القلوبی میرکیش نامی که از جمله ندما و ظرفا بود و نقایت
شیرین کو و صحبت جو بود و در سلک فوج شاهی منخرط بود و سالها همزبانی و همصحبتی
امرای نواب همایون بود تعیین فرمودند که هر روز با سلطان بایزید صحبت
داشته او را دلکیر نگذارد و سلطان بایزید تا در قید حیات بود میرکیش هم
روز و هم شب با او بسر برد و این ابیات ترکی حسب الحال جهت میرکیش مشارالیه
از سایج طبع او سر زده نظم کتش کم نور عالم پر توهی در ... ماه دم منزل دریس
اوی در ... فلک محتاج در پرتوینه ... گل غارا قمر در وش اوینه ... وهم دران
سال عیسی خان ولد بوند خان کرجی که کفش او این کبران و مذهب ترسایان بود
نهایت حسن و رعنایی و غایت صفا و زیبایی داشت حسن چنین از بلاد ولایات
کرجستان بعرصه ظهور نیامده بود چنانکه این بیت از مولانا فضولی بغدادی در برو

آمدن عیسی خان

در وصف او گفته بود نظم مه جگر گون رفت که خدی گلستان بری • جسد ربیله
صورت دور عیان بری • بدرگاه عالم پناه آمده منظور نظر کیمیا اثر گردید
در روز پنجشنبه یازدهم جمادی الاول سنه مذکوره بشرف اسلام مشرف
گشته شاه عالمیان او را به فرزندی سرافراز ساختند و در تاریخ اسلام او
مرحومی قاضی عطاء الله رازی این رباعی را گفته • مسیح صبح تابان از صدق
آورد باز شاه شه ایمان از صدق • تاریخ چو فرمود شه دین گفتم عیسی نوشند
مسلمان از صدق • بعد از آن شاه عالمیان در تربیت و رعایت عیسی خان
کوشیده و او را در دولتخانه حرم که سلطان با زنان می نشستند جای داده
الکا و مقرری جهة او تعیین فرمودند و مقرر شد که بطریق سایر شاهزادها
از کوزه و سفره او آب و طعام بخورد و امر شد که منشیان عظام و بنان تفصیل
این واقعه را بقلم تحقیق رقم در آورده بمشهد مقدس معلی مزکی نزد شاهزاده
ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا فرستند منشیان حکم همایون بدین عنوان قوم
ساختند که فرزندی اعزی ارجمندی نصرت شعاری ابوالفتح سلطان
ابراهیم میرزا و امرای عظام مانند قنبر بیک اسانلی اعلی استاجلو و سلیمان
بیک ملکن اعلی ذو القدر و احمد بیک افشار و سادات کرام و امرای ذوی
الاحترام مشهد مقدس معلی میرزا ابوطالب رضوی و امیر شرف الدین
کلانتر بعواطف و مراحم شاهی سرافراز گشته بدانند که چون درین ایام مرحمت انجام
بنا بر ظهور حضرت امام قایم اهل البیت محمد الهادی المهدی صاحب الزمان
علیه و علیهم صلوات الله الرحمن بنا به انوار صبح صادق از افق جیب اقوال

واکناف

واکناف عالم بسمت طلوع انوار و صفت لموع دارد و غمرت شعشعه مهر ماه
و لمعات انوار هدایت آنحضرت در عرصه آفاق تابان و درخشان آثار
ظلمت شرک و طغیان از صفحات عالم مضمحل و متلاشی و پریشان خواهد گشت و از
علامات طلوع انوار آن مظهر محمود و مقدمات ظهور آن دولت موعود آنکه
او در ایام صبی الی یومنا هذا ملازمت بساط حکومت دستگاه فرزندی جلالا
للایالة و الاقبال ابوالمؤید عیسی خان میرزا وفقه الله تعالی لما یحب و یرضاه و اوصله
الی غایة ما یتمناه فی الدین و الدنیا که ذات اشرف اقدس اعلی را واسطه
حصول مطالب و مآرب دینی و دنیایی خود دانسته همواره طریق ارادت
و امید بدرگاه معلی و بارگاه اعلی سلوک داشته بود و بوسیله اظهار
خلوص ارادت و اعتقاد وجود را در ظل عاطفت و حمای حمایت همایون بهشت
مأوا جای داده و بمقتضای کل مولود یولد علی الفطرة بنا بر سابقه عنایت
ازلی و حسن استعداد و مناسبت جبلی و قابلیت فطری دائما میل و رغبت
تمام بمتابعت دین اسلام و اجتناب و نفرت از کیش و آیین کفر و ایام جهل
از اوضاع و اطوار او لایح و لامع بود و از میامن و انفاس میمون حاضرت درگاه
مواعظ و نصایح دلپذیر که بمقتضای ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة
الحسنة بعهدت از زبان مبارک مقال ما که ترجمان ملهم و دولت و اقبال است
بگوش نصیحت نیوش او میرسید نور هدایت و توفیق در خاطر او که فی الواقع محل
فیضان انوار سعادات غیبی است راه یافته بود تا درین ولا که مجددا از اصول
فاید توفیق روی ارادت و اخلاص بدرگاه عرش اشتباه آورده بنده

مجالست و سعادت صحبت همایون فایض شده بود او را بدین حق دعوت فرموده‌ایم و السعادت مند نیز موافق طالع بلند و مساعدت بخت ارجمند بقبول این سعادت اقبال نموده بتاریخ یوم الثلثا منتصف شهر جمادی الاول که بر حسب اتفاقات حسنه روز فتح جمل و غلبه حضرت مقدسه امیر المؤمنین و یعسوب الدین غالب کل غالب علی ابن ابی طالب علیه و آله افضل الصلوة و السلام بر بغاة و قاسطین علیهم اللعنة الی یوم الدین و روز مولود مسعود حضرت امام الساجدین و قبلة العابدین و سید الزاهدین رابع ائمه المعصومین علی زین العابدین علیه و آبائه افضل الصلوة المصلین است با دولت تغیر از اتباع و اشیاع دولت ایمان و سعادت اسلام فایض گشت و زبان حجت بیان حق گو هر سلک الهام از معلم فؤاد بود و لسان [illegible] آموخته بود از صمیم قلب و وقت جان با اوراد کلمه طیبه توحید رطب اللسان شده شهادة [illegible] گویا آدمی را همین نظر ربیت است که بفیروزی و اقبال سرافراز شود قطره آب که از ابر چکید وقت بهار که صدف پرورش لؤلؤ شهوار شود لاجرم بنا بر مراعات غیرت دین و حمیت اسلام اقتضا و لعلو شاه و جایزه و جزاء لایمانه بر طبق کریمه [illegible] او را بسمت عالی فرزندی از اقران و اکفا ممتاز و سرافراز گردانیده بپایه قدر و منزلتش را بواسطه شرف اسلام چون رتبه حضرت عیسوی علی نبینا علیه الصلوة و السلام باوج چرخ و حد اعلا رسانیده‌ایم و رتبه نامی جانی سربلند گردانیده الکا رشکی و توابع آن بالتمام قبول او عنایت فرموده مملکت کرجستان را اگر حالا بوالد او متعلق است

بعد از انقضای اجل حیات والد بود که بعنایت نامه مخصوص و فرموده‌ایم و بجای او قیام قائم گشته باشد [illegible] با نوازشها و مرحمتها که نسبت با فرزند ارجمند مذکور خاطر اشرف اعلی است بدین مواهب عظمی و دیگر تفقدات مراحم شاهانه از تشریفات فاخره و انعامات کلی مزین و مفتخر گردانیده‌ایم و بوفا بهمین قاعده در تألیف قلوب و صفت خاطر او اقدام بمراسم تقویت و تربیت او بر وجهی خواهیم کرد که آثار آن از صحایف کتب مورخان و دستور العمل سلاطین نامدار گردد [illegible] با ملک بدین مژده که مقدمه فتوحات صوری و معنوی است مسرور و شاد و شادمان بوده مقرر دارند که جشنانه روز نقاره و شادیانه زده و لوازم بهجت و شادمانی تقدیم رسانند بهمدان مالک بیاد و بر رسم تحفه و جایزه تبرکات لایقه فرستاده و بتهنیت و پرسش و کامیابی اقدام نمایند و طریق مودت و مودت دینی و مرعی داشته بعواطف بیدریغ شاهانه مستظهر باشند و هم درین سال علی سلطان از کنگ نیاحت اشعار این مدة قبل سلطان اسماعیل علی اساجلو که حاکم آن ولایت بود از قلعه بیرون آمده نسبت سال کینه [illegible] که در حسن یوسف زمان و مشهور عالمیان بود با وی تقرب یافته برادر [illegible] که وکیل او بود با جمعی از دلاوران مدت ازبکان بقتل رسیدند قبل سلطان قبل بسر جوهر برادرزاده را مشاهده نمود از سبب بیرون آمده و قلب ازبکان را درهم شکست و چاره شده او را دستگیر نموده علی سلطان را ولد علی سلطان را او را همراه بخوارزم برده در آنجا مریض شده کشته شد تقدیم عمل فرستاد و مبلغ صد تومان جهت خونبهای او دست گردان نمایند و ارسال دارند بعد از آن

کە زخم رسانیده بردند مقارن آن سلطان فوت شد علی سلطان زر را
گرفته نعش او را بمشهد مقدس معلی نقل نمودند و هم درین سال یار و غوز خان
با جمعی از ازبکان بفرمان علی سلطان بحوالی بلده تربت آمدند تا آن دیار را
تاخت نمایند بداق خان قاجار و سلیمان سلطان ملکن اجلی و تصدر با فوجی
از غازیان خویش بدفع و رفع آن جماعت از شهر بیرون آمده دلاوران جنگجوی
و امرای مذکور خوی بیان بر ناوردان افغان جنگ کرده یار و قرغان با جمعی کثیر
از ازبکان بقتل رسیدند و فوجی دیگر از بیم جان خود را بکاریزهای صحرای
نیشابور انداختند غازیان ایشان را از بیرون آورده بقتل رسانیدند و هم درین
سال قلعه خبوشان که مدتها از تصرف اولیای قاهره بیرون رفته بود و شهریار
خبوشانی که خود را بتیره مذاران منسوب می داد و در آنجا متحصن شده و اعلام
مخالفت بر می افراشت دیگر امرای مذکور از اسفراین و نیشابور حسب الامر اعلی
فتح قلعه مذکور رفته صورت فتح بهیچ وجه میسر نمی شد افغانان با بیدات ربانی
که همه ساهی عالی را روزی می شد که بی معاونت لشکر و اعدا بکشکر فتوحات
مبدا جمعی در قلعه آنجه شهریار سر بداد بسر نزاع جدال در آمده شهریار را
بقتل رسانیدند و سر او را با کلید قلعه بدرگاه جهان پناه اعلی فرستادند و جمله خبوشانات
و نواحی بتصرف غازیان در آمد و امرای مذکور از نواحی کم شد و با
رعایت رعایای بلده و ولایت اسفراین شدند و هم درین سال آب
چشمه سبز که در ناحیه عظمی بود و گمان مردم این بود که هرگاه این آب در روی
پیدا کند اکثر ملوکات مشهد مقدس و ولایات خراسان خراب خواهد شد

افغانان

افغانان در محلی که قمر در برج جوزا بود آب چشمه سبز را مانند هر چه در میان آن واقع
انبیچ گشته در رود خانه طوس رسید و از آنجا برود خانه مرو منتهی شد
و در وزارت مشابه بود که در جهت ها ملوکات مشهد مقدس را که چهارصد ساله
و پانصد ساله بطریقی که هیچ از زمانات کسی نکشیده انبیچ گشته و خرابی بسیار
از صحرا الشبان و مردم الوسات که بر عبور آن واقع شده بودند بهلاک
گردانید بعد از آنکه مردم ملوکات از ولایت شهر ترود معمور شدند عبور
آن سیل گاه ظروف طلا و نقره بسیاری یافتند و ظروف یافته بهانه کرده
نقد بازار فتنه و از آن خرج کرده در عوض متاع نقد خریده در مدت دو ماه
نقره مذکور آمد چون آن جمعیت او اسباب زیاد و از وسع حال و فاقه
تجارت و سفر ایشان بود که جدا آن ملوک در مقام تحقیق بیرون آمده ظاهر شد
که از چشمه بیرون آمده و مردم قبایه و صحرا الشبان بسیار زمان یافته اند
خبر آلبیع شریف نواب جهانبانی ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا رسانیدند
میرزا با امرا و نقبا و سایر اعیان بجانب چشمه مذکور در حرکت آمده بدروازه
مد آنجا که از مشهد مقدس تا بدان مکان دوازده فرسخ مسافت بود تشکرکنان
تشریف بردند و بدرون آن موضع که آب در رو مرور ایام و شهور و اعوام منحصر
گشته بود در آمده از هر جانب که زمین را شکافته اقسام طلاآلات و نقره آلات
از صور جانوران و سایر ظروف و اوانی ظاهر شد که در رو نواب جهانبانی
در آنحوالی بسر بردند قریب نصف آنها ظرف نقره و مقداری از طلای احمر حاصل
جمع آمده آنها را بدار المشهد مقدس آوردند و حقیقت عرضه داشت نمودند

باشند باد مذکوره بدرگاه گیتی پناه نزد شاه جمجاه فرستادند و کس بجهة
حفظ آن موضع تعیین نمودند چون شاه عالم پناه بر این معنی آگاه شدند داروغه
و ضابطی و منشی بدستور کان فیروزه که در جوار آن قریب بلده
بنا بود روانه فرستادند و کس بجهة حفظ آن موضع تعیین نمودند چون
شاه عالم پناه بر این معنی آگاه شده بود و الحال از آن چشمه اندک آبی از روی
حقیقی آن دره جاری می شود و حقیقت آنکه بعضی کهن سالان که از سلف شنیده
رسیده بود معلوم شد این است که آن در میانه دو کوه واقع و آب جمع شده
بود در باچه عظیمی رسیده بود و از هیچ جانب راه بدر رو نداشت و هر
مرتبه در تزاید و تضاعف می شد و قبل از زمان اسلام که کفار درین بلاد و
ولایات بودند این آب را می پرستیدند و هر که از کور و انات
هر چه میسر شد بر سبیل نذر در آن آب می انداختند و بمرور ایام نفایس
بسیار در آن گل آب جمع شده بود چون آن آب راه بدر رفت یافت
اکثر آن نفایس همراه آب بدر رفته در زرد و خانها و صحراها ناپدید شده
و قلیلی از آن در ته گل مانده بود و آن نیز مردم ملوکات نهانی بدر برده بودند
و هم درین سال در اوایل شهر رمضان مزاج اشرف اعلی شاه سپهر احتشام
انحراف پیدا کرده مدت دو ماه امتداد پیدا نمود و این خبر وحشت اثر
باطراف و اکناف رسیده اضطرار تمام یافت ساکنان ربع مسکون از این
الم ناتوان شده دست تضرع و ابتهال بدرگاه ذو الفضل و الجلال گشاده صحت
آن سپهر رفعت را مسئلت می نمودند حضرت واهب العطایا ترحم بحال مستمندان

نموده

نموده آن اعلیحضرت را شفای عاجل از خزانه رحمت کرامت فرمود و بعد از
این خبر صحت مزاج وهاج باقطار امصار رسیده عالمیان ع حیاتی تازه یافتند
جانی که رفته بود باز آمد از انجلای این خبر بهجت اثر که بمشهد مقدس معلی رسید
همگنان بشکرانه این مژده تصدقات و خیرات نمودند و انواع بهجت و سرور
و عیش و حضور نمودند و از نوحات و تشویشات مطمئن شدند چرا که نظم
سلامت همه آفاق در سلامت تست   امروز تا بحشر بقای روزگار
نگرانه واجبست با نشانی روزگار   تو جان روزگاری و جانها کان تو
و البته اند جان تو جان روزگار و هم درین سال میر حسین عسکری
که از فضلای عصر بود در خطه قم رحلت نمود و تاریخ وفاتش را میر بهشتی یافته
و ولادتش را فیاض یافته بودند و هم درین سال در روز دوشنبه ... شهر ذی
حجه حسین بیگ چاوشلو قورچی بزرگان شاه عالمیان که از مقربان و معتمدان
بوده کمال تسلط و استیلا بر بندگان خدا داشت در دار السلطنه قزوین فوت
شد جسدش را بمشهد مقدس معلی نقل نمودند ذکر [illegible]
ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا [illegible] ذکر رفت
که شاه اسکندر سپاه بنات مطهرات خود را که هر یک اتقی بودند سلسله عصمت
و طهارت نامزد اولاد امجاد برادر و عمزادگان خود را بهرام میرزا نموده
بود و در سنه میلان ... سنین و تسعمایه شاهزاده عالم آرا ابو الفتح سلطان
ابراهیم میرزا نموده بود و که در مشهد مقدس قرار گرفت والد مؤلف میر منشی را
که محرم و رازش سفید و زیر روی بوده بجهت دوران شاهزاده بلقیس صفت گوهر

سلطان خانم که بزرگترین دختران شاه سلیم بودند و بعقد و کسب فضایل و
طاعت و عبادت از سایر شاهزاده ها ممتاز بودند اگه در معه جهانش فهم
رانا بوده فهم ٭ و اگه ز بستر عفافش باد را نابوده راه ٭ با وجود دوربان
عصمت او آفتاب ٭ کی تواند کردن اندر سایه چترش نگاه ٭ زهره زهرای
دولت آسمان برج شرف ٭ سمت گردون عفت سایه لطف آلهی ٭ از مشهد
مقدس مرکز معلی بدرگاه گیتی پناه فرستاده و حقیقت بنواب سلطان
مهد علیا پی ناموس العالی بترجمی الهی شاهزاده سلطانم که نواب میرزا
را از سایر برادرزاده ها دوستر و عزیزتر میدانست فرستادند که تا حین
بکصد تومان بر رسم قالین همراه نمودند والد مولف امتثالا لامره العالی
از مشهد مقدسه تا دارالسلطنه تبریز رفته دران نواحی شرف پای بوس
بندگان اشرف سرافراز شد و حقیقت حال معروض داشت علما و فضلای آن
عصر را حسب الامر حاضر ساخته شاهزاده را خطبه نمود ٭ جنان خطبه که عقد نکاح
دارد نظام ٭ جنان نوری کزو شد رونق عالم تمام ٭ بعد از آن شاه عالمیان
از سفر آذربایجان بدارالسلطنه قزوین که مقر سلطنت بود تشریف آوردند والد
مولف را مرخص ساخته جمیع مدعیات و ملتمسات نواب میرزایی را با خلعت
فاخره شفقت فرمودند و مقرر کردند که شاهزاده را بعد از این روانه مشهد
گردانند قریب چهار سال بران گذشت تا اگه شاهزاده سلطانم دیگر بار
بمسامع عز و جلال رسانید شاه عالمیان پناه شاهزاده را مرخص کردانید
نواب علیه عالیه الوخانم که عمه شاه سلیمان بارگاه بودند و از اولاد سلطان السلاطین

سلطان

سلطان حیدر انار الله برهانه همین ایشان مانده بود همراه نموده خدیجه سلطان خانم
که زوجه القاس میرزا و والده پسران او بود ازو فرزند نمود باجمعی از زنان معتبران
و اشک آقاسیان روانه مشهد مقدس فرمود و بشوق جهان فزوده این خبر
خیراثر را رسانیده نواب میرزایی رئیس سفیدان و عورات اشنایان را با
هدایا ببلده سبزوار باستقبال مبادرت و استعجال فرستادند و آنگاه که
از نیشابور گذشته متوجه مشهد مقدس شدند خود با امرای نامین و سادات
و متولی و اعیان مشهد مقدسه تا موضع علاقه بند و بازه عارفی باستقبال
مبادرت نموده در ساعت سعد ایشان را در راه بیرون دروازه سراب باغ
شاهی آورده آنجا فرود آوردند ٭ دران ایام جون انجمن زین ٭ به میرزای
شهرها مد ز قزوین ٭ وزرا و مقربان در فکر آیین بندی و اسباب عروسی
در آمدند مقرر شد که تا آیین بستند خود و ارکان دولت رفتند مدتی آیین
ایام را ... که کوهر و زر بیفشاندند از درب سراب تا در چهار باغ
که کارگاه شاهزاده بود و آیین بر نهجی وقوع یافت که رشک خلد برین و نگار
چین گردید و آوازه خوبی و لطافت این آیین ببلاد ماوراءالنهر و سایر بلاد
خراسان رسید بر سپهر جهان دیده با هزاران دیده مثل آن آرایش و عروسی
ندیده بود و تا میزبانان فرش ماه و مهر را بر اطباق افلاک جهت مجلس شبستان
حضیض خاک نهاده مجالسی بدان خوبی و خرمی بدان مرغوبی ندیده بود و بهتر
از آن که ایام فصل بهار بود که سبزه و ریاحین از ناز روی با اطراف
کنار و جویبار نهاده بود و اطراف باغ عنبر از ریاحین درخشنده چون قبه خضرا

چو کواکب شده فرش صحن بساط زمین با لعل شمعهای رنگارنگ آراسته و
باغبان صنع چمن جهان را بگلهای گوناگون آراسته نظم چمن از نسیم چمن مشکبار رنگین
از لطافت چو رخسار یار ٭ ز باد سحر گل دهن کرده باز ٭ چو معشوق خندان بر
عاشق زار ٭ چون برای عروسی باتمام رسید شاهزاده را بچهار باغ آورده
قریب ده پانزده روز ایام عروسی و نشاط و کامرانی هر روز بنوعی و هر شب
بطریقی امتداد یافت و مردم خراسان داد عیش و فراغت بدولت
آن شاهزاده صاحب عشرت دادند زمانه در تهنیت آن سور جلیل و سرور
جمیل لب گشوده بدین ابیات مترنم بود شعر خورشید شادمان شد و ناهید
مژده داد ٭ روح القدس برسم تهانی زبان گشاد ٭ عالم در اهتزاز که باز
هزار شکر ٭ و ایام در طرب که الهی خجسته باد ٭ قریب سه چهار ماه آن جشن
و عروسی امتداد یافت تا زفاف واقع شد بعد از آن خدیجه سلطان
زوجه القاص میرزا که بدر خان استاجلو را هم پس کرده اراده نمود که در مشهد
مقدس ساکن شده بقیه عمر بطاعت گذراند اراده شوهر رفتن کرد نقابت
پناه میرزا ابو القاسم رضوی مشهدی ولد میرزا ابو طالب که از اعیان و
اکابر نقبا و سادات عالی درجات خراسان و بکثرت مال و ملک از اقران
ممتاز بود و جوهر نکاحی وی نمود و او را عقد نموده بمنزل برد آنگاه نواب علیه
الوجاه اراده رفتن اردوی معلی نمود و نواب میرزایی و شاهزاده کیتی
او را تا کنار نیشابور مشایعت کرده وی بجانب دار السلطنه قزوین توجه نمود

سال سی و هشتم از جلوس خسرو آفاق و پادشاه باستحقاق توشقان ئیل نوروز مطابق ...

جمادی الاولی سنه ثمان و ستین و تسعمایه و در این سال فرخ فال شاه جمجاه بدولت و اقبال در
دار السلطنه قزوین نوروز نموده ایلچیان سلطان سلیمان مقدم ایشان علی آقا
حاکم مرعش و حسن آقا قاپوچی باشی که از جمله معتمدان و محرمان وی بود با هفتصد و
شصت نفر از ملازمان پادشاهی در روز سه شنبه بیست و دوم شهر رجب
المرجب سنه مذکوره بدار السلطنه قزوین داخل شده اکثر خواص و تمامی عوام
بلوازم استقبال شتافتند و در روز یکشنبه بیست و هفتم شهر مسطور بتقبیل
بساط خلافت مناط سرافراز گشته تحف و هدایا و نفایس از مرصع آلات
و اسبان بدو و اقمشه فرنگ که سلطان سلیمان فرستاده بود و تحفه
مرغوب بنظر اشرف در آوردند شاه مالک رقاب ایلچیان را بالطاف
پادشاهانه و نوازش خسروانه ممتاز و سرافراز گردانیده در ایوان چهل
ستون دولتخانه هر کدام از ایشان را در محل مناسب جای داد و بعد از
کشیدن شیلان و لوازم آن منازل مرغوب جهت ایشان تعیین کرد
مهمانداری ایلچیان را بوثاق خود برده مراسم مهمانداری اقدام نمود
چون غرض از فرستادن ایلچیان و اراده سلطان سلیمان آن بود
که شاه عالم پناه سلطان بایزید را باجبار بتسلیم ایشان نماید و در
مکتوب صداقت اسلوب صریحا مرقوم ساخته بود شاه جمجاه بر طبق کریمه
و ما اتاکم الرسول فخذوه سمعا و طاعه گویان بلوازم قبول و مراسم اذعان
تلقی نموده وظایف اطاعت و آداب انقیاد بجای آورده و نزد سلطان سلیمان
نوشتند سلطان بایزید در محلی که از دیار روم بعید و در سرحد ممالک قلمرو

مخلص آمده با شاه قلی سلطان حاکم مجور بعد ملاقات نموده از مشارالیه استدعای
عهد و پیمان از جانب ما کرده علی آقای قاپوچی باشی را بتربیحه این التماس بدین صوب
فرستاد تا خاطر را بالکلیه جمع ساخته خود با فرزندان بمقر سلطنت توان
آمد چون مدتی مدید بعضی در خاطر خطیر مرکوز بود که حسن اخلاص خود را بتوسل
خدمتی نمایان بر ضمیران پادشاهان سلیمان مکان جلوه گر سازد و صدق عقیدت
خلوص طویت و صفای نیت را شواهد و دلایل مبین و مبرهن گرداند و این
فرصت را مغتنم دانسته بدغدغه آنکه مبادا سلطان بایزید بطرفی دیگر
رود و این معنی باعث غبار خاطر انور گردد و مقرر کردند که شاه قلی سلطان
از قبل شاه جمجاه قسم یاد نماید شاید که بمجرد سوگند سلطان مشارالیه اطمینانی
حاصل نموده متوجه حضور گردد شاه قلی سلطان قاعده که مامور شده بود از
جانب شاه آگاه سوگند یاد کرده او را تا دار السلطنه قزوین فرستاد
اما مجبان در مقام دغدغه و تردد خاطر بود دیگر باره بهمین التماس حسین خان
حاشی کبیر را بدار السلطنه قزوین فرستاد چون وقت مقتضی آن نبود که شاه
عالم پناه پای گراه درین باب مضایقه نماید حسب الالتماس وی بر سر خود قسم
یاد فرمودند که او را نکشند و کور نکنند و بملازمان سلطان سلیم ندهند بلکه
مرحومی حسن بیک را به تبریز برده او فرستادند که تا خاطر او را آنکه ره
مطمئن سازند از آنجا کوچ بر کوچ او را بدار السلطنه قزوین آوردند از آنجا که
دولت و اقبال خواندگار روم و عالم بخردی و بخت او بود در باب دفع احتمال
سپردن او و فرزندان او را بشاهزاده سلطان سلیم غافل افتاد

حسبی الصبر این صورت بغایت ظاهر بود که یکبار دیگر محجوب مستور
مانده و دوران ما در شاه مجیب و راسو کنند دارند شاه عالم پناه نیز بجهت ملاحظه
چنین روزی در وقت قسم از آن احتمال دانسته غافل نبودند و این شان
نیز بنابر جمیع ملاحظه معتمدان ذکر کردند که چون اشاره خواندگار در آن
باب صادر گردد کار از دست رفته باشد و در بعضی مطاوی بعضی از کتابت
سابق اشعاری بدین نموده بودند که از صلاح سلطان سلیم تجاوزی نیست و مقصد
این بود که چون ایلچی از جانب شاهزاده مشارالیه برسد سلطان سلیم بایزید
را با اولاد او فرستاده وی تسلیم نتوانند نمود و بمقتضای فرمان الهی ولا تنقضوا
الایمان بعد توکیدها تجاوز نکرده از اطاعت و انقیاد حکم خواندگار بتخلف
نفرموده باشند و تحصیل مراضی باری و رضای ظل سبحانی فرموده باشند
چون در وقت آمدن ایلچیان اتفاقا از بن شهادت اغماض شده بود و از
جانب شاهزاده مومی الیه کسی نمانده بود که بسیار بدانشان بنابر فحوی
الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض
اولئک هم الخاسرون بالضروره آمدن چند روزی در حبس تاخیر افتاد و تعللی که در این
اوقات در تسلیم ایشان شد بنابر مهلتی که در روز ساودن ایلچی از جانب پادشاه
مذکور واقع شد بعد ملاحظه این خبر بعضی مصلحت ها بوده نه بد که عنوان الحاق
حکم الهی و ان تنقضوا ایمانکم و الله امری که سبب تحویل شده در ضمن دل
ایشان واقع بوده نیست و چون حاکم عقل ... که عرض از کرش سلطان
بایزید بغیر از مسیر رضای خاطر سلطان سلیمان مکان امری که صورت ندارد و اگر غرض دیگر

غیر از آنچه معروض شد متعلق بوده ای و از این مرتبه زخود و نومید و از روی احتیاط خست
و موازی ده دوازده هزار کس از ایلغی گشته و متفرق و پریشان گشته بودند لاجرم
با ایلچیان مذکور گفته شد که معروض دارند که بحمد الله تعالی کار را واحد ساخته شد و در بیت
و عنقریب زمان این موعد منقضی شده بدرگاه فرستاده شاهزاده سلطان
سلیم خان برسد مجدداً امر و اشاره کامل البشاره سلطان سلیمان مکان
صادر شود و برطبق کریمه ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات سلطان بایزید و اولاد سلیم
فرستاده شاهزاده می نمائیم و از صلاح و امر آن اعلیحضرت تخلف و در
هیچ مرتبه تجاوز نمی نماید القصه بعد از چند ماه که ایلچیان مذکور در دار السلطنه قزوین
توقف نمودند خسرو عالیجاه ایشان را از خلعتهای فاخر و انعامهای وافر و [illegible]
نادری و زینهای کاری سرافراز گردانید و جعفر بیگ کنکرلو استاجلو را
که در سلک امرا منتظم بود همراه ایشان بایلچی گری روم فرستادند و هم در این
هنگام [illegible] ولد لواصاب حاکم گرجستان باتفاق گرگین ولد لوند بیگ [illegible]
بدامجه پور سر تفلیس بحوالی قلعه گوچ آمدند و باطراف ولایت گرجستان
کس فرستاده لشکری آن نواحی را طلب نمودند با مدک زمانی چند از آن لشکر
جمع آوردند که دیده گرد [illegible] بیرون از حد سابقه و قرون ماضیه در این دیار
نظیر نیاورده بود و چون خبر بسمع شاهوردی سلطان قاجار زیاد اغلی
رسید از بلده گنجه بیرون آمده با لشکر قزلباش متوجه قلع و قمع دشمنان
بی ایمان شده جمعی را منقلای گردانید و ایشان چند نفر را که گرجیان
در [illegible] کنده بودند [illegible] کرده خبر بسلطان فرستادند و بعد از خندق گذشته

بعرض

بعرض تمام بجانب ایشان معطف فرمودند و در موضع [illegible] با ایشان رسیدند و غازیان
روی نیاز بر خاک نهاده از درگاه حضرت متعال و ذو الجلال والافضال طلب فتح
نمودند و مقبول نصر من الله و فتح قریب [illegible] اجابت کرد و بدرگاه
[illegible] کفار جلوه انداخت از جانب شاهوردی و گرگین از ما و ران [illegible] دین
و سرکشان معرکه گرگین دست به تیر و کمان و شمشیر و سنان برده بعد از محاربه
بسیار غازیان ظفر شعار مجموع آن بیدینان را از پشت زین بر روی زمین انداختند
در این اثنا شاهوردی سلطان با لشکر قلب اسب انداخته گبران بی ملت
تمامی فرار نمودند نظم ولی عاقبت چرخ عالی نبرد ۞ ز خیل مخالف برآورد گرد
درافتاده گبران چابک عنان ۞ یکی از خدنگ و دگر از سنان ۞ یکی را ز
زخم پیکان فگار ۞ بخون غرقه چون غنچه از نوک خار ۞ گرگین چون [illegible]
که از شیران عرین گریزد رو بوادی فرار نهاد و شهریاران قاجار و دلیران ظفر
شعار آن سگ صفتان نابکار را بر خاک مذلت انداختند و در بیست و دوم
شعبان سنه مذکوره گرگین را با هزار نفر از کفار بقتل آوردند و صد و پنجاه
که از امرای معتبر گرجستان بود با جمعی از ماوران دستگیر کرده بدرگاه شاه دین پناه
فرستادند و در حینی که ایلچیان روم در مجلس بهشت آئین حاضر بودند آن سرها
و اخترها را بنظر اشرف شاه نجف در آوردند بعد از آن شاهوردی با بقیة السیف
از گرجیان از آن معرکه خلاصی یافته بجانب کوه [illegible] در حرکت آمد شاهوردی
سلطان زیاد اغلی با غنایم بسیار بجانب گنجه معاودت نمود و چون خان ارجمند
خبر قتل پسر را شنید از غم [illegible] آتش بفلک اثیر رسانید و از [illegible] دید

آب خونین بر خاک ریخت و گرجیان سیاه پوشیده بماتم اشتغال نموده
و هم درین سال در بازار و هم شهر شوال رستم پاشا وزیر اعظم سلطان سلیمان
خواندگار که داماد وی بود باجل طبیعی درگذشت گویند از جمله متروکات وی
نقود و جواهر سی هزار پوستین سمور بود دیگر اجناس علی هذا القیاس
چون این حکایت عجب نخواهد بود چرا که بتحقیق پیوسته که دو ثلث حکم وزیر اعظم
از ممالک خواندگار هر ساله شصت و هزار تومان است بعد از رستم پاشا
علی پاشا وزیر اعظم گشت و هم درین سال فخر زمان میرزا شرف جهان ولد میران
شاه قاضی جهان که جمیع اقسام علوم و جمیع انواع فضایل و کمالات بود در روز
یکشنبه محل چاشت سابع شهر ذی القعده الحرام در موضع درس قسپایه دار السلطنه
قزوین رحلت فرمودند فی الواقع عجب نوع از فضایل و استعداد که والد
جد رضوان دستگاه وی را بود و میرزای مرحوم زیاده از آن بدان متصف بود
مجملا عجب اصرار بعد سکون یافته تمیز جنید انجمن پدر و پسری از کتم عدم بعرصه
وجود نیامده و بهانا که این بیت مناسب حال ایشانست که مهر فی المثل بدرست
و نوبی تیر اجی با زمین نوی بر شهر ار مدر و لیبرا جوح حسنات و استعداد ذات
لی نهایات باخلاق حمیده و اوصاف پسندیده در زمانه ممتاز و مستثنی بودند
و با آنکه والد ماجد وی متقلد منصب جلیل وکالت شاهی بود و از جناب آنحضرت
بانتظام مهام انام اشتغال داشت و صاحب رقم بودند با خلق الله در کمال یاری
و محبت و مهربانی و انسانیت و خصوصیت مردمی نمودند از فواید و احسان ایشان
خواتنشاه محظوظ و عالمیان در ظل حمایت ایشان آنکه روزمان محفوظ نواب میرزا

دوایت

در تجریدات بلیسا والعلما خواجه جمال الدین محمود شیرازی که شاگرد بی واسطه ملا
جلال الدین محمد دوانی بود مباحثه کرده بود و خواجه از شیراز آمده مدتها
در اردو بود و سفرها رفیق آنحضرت بود و از بعضی علمای صحیح القول استماع
افتاد که مرحوم مولانا ابوالحسن ولد مولانا احمد ابیوردی که افضل علمای زمان
و عمده فضایل دوران بود روزی مجلس افادت پناه میرزا آمده بود و شد و
با آنحضرت مباحثه و مشاجره بسیار نمود بالاخره خود از روی انصاف در امر
تصدیق ترجیح طرف مباحثه و تصرفات آنحضرت نمود و گفت که ما از کمال فضیلت
نواب میرزایی از اصل فضایل انکار بود و اما محض غفلت بوده و در خط و انشا
و کیفیت اینشا سرآمد اقران و اکفا و در وی خواجه عبد الحی منشی از انشای رسالات
چون منتخبات اقلام خجسته ارقامش در مبالغت احتیاج باغراق و تعریف ندارد
هر سطری از آن ارباب ابصار را سرلوحه ارباب جنون و هر طوماری اصحاب
خفیت و قرار را حرز جان شعر باشند گوهر است زیور جهد اش هر نقطه کلمه از قلم
درفشان او کوهی که هست در بحر قدرت نامش چون خامه در انامل معجز نشان او
فطرتش بغایت عالی و سلیقه اش بشعر مایل و شعری در باب خاطر فیاض
میسج گوهر حقایق و مصباح ضمیرش مطلع انوار دقایق از اشعار آبدار آنحضرت
بعضی قصیده و غزل و قطعه و رباعی و ساقی نامه ثبت می شود شعر دگر زخواب گران ای
والا نظر بسوز که صبح شب رسید و تو هم مست خواب غرور خجالت بودن
بس کم هر سحر باشد لب تو خامش و تسبیح گو زبان طیور کنون برآر سر از خواب زانکه
خواهی خفت زنستگاه اجل تا بیامد نشور صدای عشق بلند و در انجمن دهر

جهان گرفته شراب و تو انجمن مخمور • ببین بچشم جهان بین که چون ز نشاط
برقص آمده ذرات این سرای سرور • همه ز پستی همت ز جوش شد باده
عفت انجمن طهور • کشند رخت ملایک بخلوت تو کجی • که انس عالم قدرت
کنند ز خلق نفور • بفکر شعر مکن صرف نقد عمر عزیز • مگر بمدحت شاه مظفر منصور • سپهر
کوکبه طهماسب که در آفاق • ز زر فشانی چون شد در جهان مشهور • بدان هوس
که مگر نعل توسن تو شود • هلال گرد خیالی و لی نماید دور • ز شوق کز غزلی عاشقانه
عرض کنم • نگارم تو هما که دارم معذور • منم شکسته دلی زده یار ...
دلی ز هجر غمین و تنی ز غم رنجور • ز درد دوری جانان اهل من دیگ •
چو ستم ز دل یار از دلم مستور • جهان ضعیف و نحیفم که اندرت پیروان
ز لاغری ار کم از نوست چون کنم معذور • ز طالعی که لی وصل چاره الکریم
که شوم از بلای ... صبور • کسی که مسکند ... بخود دی از عشق • جمال خود ...
که دارم معذور • نظر مرادم چشم ... وتن • که ... نی ...
من این حدیث ... گرچه • ز هرم عشق چه دارم کشند چون منصور •
شاها مدر ... قدر • شاه ... تیغ ... و سجده گاه صدور • ز دست ...
زمانه شکایتی دارم • بعز عرض ... اگر دهی دستور • بپای مردی ...
دست • زمانه برو ... بمستی ناشکور • ز خوان رزق ... هرکه ...
زمانه تا زد ... تنور • مرا ز سردی ... ارزان • ...
دو ... برشتن ... • چو زهر تیغ مرا کام جان ز نی ... • ز دست ...
نگند ... • سرای ... زجو عای دعوی عزما • ... الدوام چو دار الفضا ...

برشتو • ز خویش چو اهم بهلو نهی کنم چو هلال • ز بس که گشته ام از اهل روزگار
نفور • نیایم از پس پای برون و گرایم • هلال وار ز اهل زمانه کردم دور • و گر
مبالغه شاعرست ز من وز نه • بود شکایت دوران ز شرب من دور •
سرم مباد اگر او رم فرو هرگز • کلاه گوشه همت بدین متاع غرور • مرا که جوهر ذات
بهجو تیغ چو شمشیر • گرم بکف چو صدف نیست لؤلؤ منثور • اگر بریده ام
از اهل روزگار امید • ز فقه ... بریده است روزی مقدور • اگرچه
هست مرا فرص ... و جو کفاف • هزار شکر که هستم بهمت ... شکور
ز خویشتن همه طمع ... کرده ام در گل • که قدر آدمی از حرف حرف شود مکسور •
... چو ... ز موم ... • ... اگر ... نباشد دور •
چگونه سرد نگردد دلم ز بخشش جهان • چنین که می شنوم بوی برگ ریز کافور •
چنین که میرسم ... لرزه ... اعضا • عجب اگر ... قصور •
اگرچه پای کشیدیم دامن از ... • اگرچه دست عمل باز داشتیم ز امور •
بود بدرگه دعای تو ... • بود ... ثنای تو هستم مقصور •
همه دعای جلال تو گفته ام ... • همه جلال مدیح تو کرده ام مشهور •
بی زوال عدوی تو خوانده ... دلیل • ... باخلاص بر تو سوره نور •
مدام تا که در آفاق خلق عالم را • ... بود سرور و شام ... •
روز تو نوروز و تا بروز نشور • مباد بزم تو از نغمه طرب خالی • نوای ...
پیوسته باد ... • و له ایضا غزل وقت آنست که اقبال کند یاری ما •
صبح امید دمد از شب ... ما • خنده صبح طرب ... از دل ...

گر به وصل کشد بار جفا کاری ما ٭ عرض حالم که بپیش تو کند چون هیند ٭ غوث تیغ
رقیبان تو و خواری ما ٭ نوبت محنت و اندوه و غیبت شرف ٭ چند باشد
بهم بحر گرفتاری ما ٭ ایم گرانتر از غم و درد و جفاهای شماست ٭ بار ارباب
محنت و محنت زایی ماست ٭ در بهر رهی و کس که بهم محنتی داند ٭ چون سنگ کوه تن
سنگین این ماجرای ماست ٭ ما را چو دیگران نبود جاه و منزلی ٭ شب هر کجا که هست
فنا و هم جای ماست ٭ ما از کجا و آمدن یار از کجا ٭ ما را بس این شرف که
سگش آشنای ماست ٭ وای حسرتی که دوش دران بزم بوده ٭ زان نازکی که گفت
کوی مرا چون شنوده ٭ صد بار گفته که بگویم غمت بیاره ٭ چون وقت آن رسید
تغافل نموده ٭ ما را بحرمتش هیچ گمان کنا رهیست ٭ پنهان رها مگر سخنی کز شنوده
بانجت مدکانی تو درحق شرف ٭ باانکه صد ره بس تو فا انموده ٭ این قطعه
را بحضرت شاه عالم پناه فرموده اند قطعه ای شهسوار عرصه دوران که با احد
حکم ذات ابلق ایام زیر ران ٭ هر شام مهر توسن تو رابطی فلک ٭ چون آورد
بسته گونه کهکشان ٭ هم رابطی عدالت از روی اقتدار ٭ هم سایس سیاست
از عدل بیکران ٭ بنهاد بر سپهر برین صورتی اربع ٭ گردد لجام بر سر کره دوش
بد عنان ٭ تا ابلق دولت تو بود دستگیر من ٭ از جور ابلق فلک [illegible]
بر جان ناتوان من از آزار روزگار ٭ جایی رسیده است که نتوان فرودن
اندر باحال جاه و نه جسم بند سرم ٭ یکسان بخاک تیره و درین تیره خاکدان ٭
ازبس که سنگ خورد زمانم شکست بال ٭ عنقا صفت ز دیده مردم شدم نهان
باانکه گوشه گیر شدم چون کمان هنوز ٭ هستم هدف ناوک جفا ز چرخ زال شان ٭

بانکه

هرچند بر کرانه گریزم ز روزگار ٭ بازم کشد زمانه بدمهر در میان ٭ زین دستگاه
دلنشین آزار ورم بکف ٭ صد خشم بحر دام تو و حلقه را بران ٭ معانی از حسب
رسید فی الشمل مرا ٭ سر شده و گفت انچه گفتم پیش ببهان ٭ اخلاص من بیت
از حد گذشته است ٭ قسم من ز نوال تو کمتر ز دیگران ٭ گر بر سرم زابر عطای تو سایه
افکنم چو خاک بهت بر آسمان ٭ حال چنین که جو جواهر و عنبر زر
وزن ای کمیت قدر که افزون ز زعفران ٭ شد که جان غم بر که یک برگ ازهم
چون کهربا بعضب با بند همکنان ٭ گوید کرده است چو کاسی الاخ ٭ ای حکم
زنقد بر قم طالع جوان ٭ بی ابب اجگونه توانه علیق او ٭ سختی که چو بهت
بیاره برای آن ٭ ان است از چه غم شد سیاره کسی چو من ٭ از کمتران اسب
تو ام ز مهتران ٭ در روز معرکه چنین کشی جبل ٭ قرص غم در چه که شود
نهان ٭ گر دم زجور روز رقابت جان جو ٭ دان ترجمه حرف مسند
این خوان ٭ سازم چون رکاب مرا پای ال ظلم ٭ گر لطف تو کند زدوم
چون عنان ٭ [illegible] بی شاه سر فراز که در کشور وجود ٭ بی طوطیا
طاقت نتوان یافت که دنی ٭ رفتم به در تو غم ... که رود ٭ برگ
بوستانی و خاری که گلشنی ٭ لیکن بدان قرین و دزدان خود مرا ٭ کار ز زمانه
بیش صد قرن چون فتی ٭ با جبریل دم تواند زد و هر سخن ٭ با عقل کل معارضه باید
زکردی ٭ با صد محال طیر خرد را جو دم زند ٭ در پیش نطق با طنه از نطق الکنی ٭ الحا
کی کند گوهر کان سیل چون مرا ٭ گنج دل از جواهر بیت معدنی ٭ گر خوشی
کنند عرض ٭ پیش ما ی باست من بیت ارزنی ٭ وین خوش طبعان که

قصه مسیح و مریم از بهر سوزنی • آرند بهر زر خوش طبع کاسه فرو • همچون صراحی
از چه فرار مذکرونی • اعتراف شاوریت عوض زین سخن تنها • ور نه نجات
کمتر وضایع زار منی (رباعی) گر بخوانند بت پرستم هستم • گو بند اگر عاشق و سرمستم هستم
عمریست که هر دم بنا می جو تهمت • وین طرفه که من همانکه هستم هستم • (مثنوی ساقی نامه)
محب باده ام زین خم نیلگون • که صد گونه رنگ آید از وی برون • جهان است
این یار استی • فلک هم درخت و در بهشتی • برین باغ گشن عارسند دو لها
شده در تماشای باغ باش • گذر کن ازین منزل پر ستیز • تو بر خیز از و تا نخفته خیز
اگر رفت سرمایه گل ز دست • غنیمت شمر خردی که هست • چه گویی ز عهد فروز
ایام او • سر با حسین گوییم ام او • فزون هست عمر از همه سروران • سکندر که
کم زیست از دیگران • نگشتی کسی تا نف عمر و دار • گر و ماند نامم نکو یادگار
بود کوشش از روی قیاس • حریم درون راه کاو خراس • که گردد حریم گاه ما
بر اول قدم تنها نکاهش تمام • نه نیم در این گنجا همه دمی • که بر داده از خاطر تا
در خانه یاران جای کی نماد • که رفتند ازین خاکدان همچو باد • صحبت همین جمع مجلس فروز
چراغم نبود ورده با هم بر وز • همه روز در بوستان ارم • چو گلها شکفته
بدیدار هم • در آنجا که این دیده خون فشان • همی جست اکنون از ایشان نشان
دمی چست خندند و خاموش شدند • ز یاد حریفان فراموش شدند • کی بت زمان
نگسار ای همه • من و خشم که رفتند یاران همه • بیا این جهان سر بهم
خواباک • حریفان همه کرده بالین ز خاک • کند کنج تنها هم دل هوس
ندارم سر صحبت هیچکس • ندارم سر جهد های مجلس دهم • دگر راست پرسی سر خود ندارم

ابها

در آنجا که پرده نشینان راز • رفته جایی که اسب باد • بسا نوکران کرده در جهان
جهان کهنه پر جهان نو جوانا • دلا عبرتی گیر از حالشان • زمانی فرو خوان احوالشان
نماند در این مرحله هیچکس • تفاوت بود لیک در پیش و پس • که شه جهان همه گر کوی نبود
رود و نیز بهره چون زود • چنین و پیش این راه چون اگذشت • دور نده اگر پیش اگر پس گذشت
ز بازار ده و کام اگر دادیم • در این ره با همه دربانان هم • ندانم از اینجا کجا سر نهم
چرا آمدیم و چه را میرویم • در آنجا که با پرده در راهی بجای • نا کام با میشد [illegible]
ندانسته راه جهان میرویم • جهان گاه آمدیم اینجا ان سر قدم • نه اندیشه جویند [illegible]
و حال گشته این همه کسی • کسی را سر این پرده آگه نشد • خرد راه آنجا نشد ور نشد
شرف نا کی ز [illegible] • زلف کوتی دلم پاره کن • سخن چند گویی [illegible]
سخن شنو این قطره [illegible] • مجو غیر عشق [illegible] • [illegible]
چو با عشق گردد [illegible] • شود از صفا جام گیتی نما • چه جوی [illegible]
کرت همتی هست حامی برکنار • بیا ساقی بزم [illegible] • بیا [illegible] بیا
از این می که مجلس آراسته • ولای [illegible] ولی [illegible] • وز این عزل [illegible]
جهان آخرت رحلت [illegible] گفته اند • رسیدیم و این سرا جای که داشتیم • دنیا
محنتش همه با هم کرد اشتیم • روز وداع بر سر کوی شد خون دل • صد جانشان دیده
بدم که داشتیم • شد حال تا بکام رقیبان کنم چو • تا کار حقیقه یار [illegible] اشتیم
در دل نمانده کی کمی وصل را مجال • این فلک ز عشق ستم که داشتیم • [illegible]
گر دیدیم از رقیب • در شیخ جا که [illegible] داشتیم • دادیم جان براه مکان تو
چون شرف • نامی میان مردم عالم که داشتیم • در وقتی که نقش سر [illegible] ارزو [illegible]

فیما بینهم نقل فرموده‌اند این قطعه در آنحضرت را مصنفان بعض نسبت خود نهند
در مبتنی جنازه‌اش قاعده می‌خواندند ٭ آخر [illegible] راه مکان تو جان سپرده ٭ و رسم وفا
بپرده هم عالم نبوده و رفت ٭ مزارش در جوار مرقد امامزاده شاه حسین علیه و آبائه
السلام [illegible] از افاضل شعرا این تاریخ را چنان گفته‌اند ٭ میرزا شرف
جهان فضل و تمکین ٭ سپرده قدر [illegible] ٭ تاریخ سنه شش جهان فضل
گفته شد ٭ میری ز جهان فضل شد گوشه نشین ٭ ولادتش در روز چهارشنبه
بیست و هشتم شهر ربیع الثانی اثنی عشر و تسعمایه مدت عمرش شصت و هفت سال
تمه حالات میرزا و تفاصیل دیوان اشعار و کمالات او در مجمع الشعرا ذکر شده
و هم در این سال سید محمد جبلعاملی [illegible] که بصلاح و تقوی و سداد موصوف
بود و خاقان گیتی ستان با وی انواع اعتقاد داشت در شب [illegible] دوم شهر
ذی الحجه فوت شد و در هفدهم ماه مذکور سنه مسطور مرحوم خواجه قاسم [illegible]
که مدت سی سال استیفای دیوان اعلی بوی متعلق بود از روی استقلال [illegible]
لاکلام بدان اقدام داشت رحلت نمود و هم در [illegible] دهم شهر ربیع الثانی
سنه مذکوره حسین بیک یوزباشی استاجلو که از اعاظم امرا و مقربان بود درگذشت
سال سی و نهم از سلطنت [illegible]
و تسعمایه در روز سه‌شنبه بیست و ششم شهر محرم الحرام سنه مذکوره رایات عز
و جلال شاه ملک جهان العزم شکار ماهی متوجه طارم شده تا حوالی [illegible]
سفید رود و شاهرود داشت فرموده چند روز در آن حدود [illegible]
باز بدار السلطنه مراجعت فرموده در روز [illegible] شهر ربیع الاول

مسطور نزول اجلال واقع شد و درین سفر مزاج اقدس ذات افضل نواب [illegible]
خورشید احتجاب ناموس العالمین [illegible] شهزاده سلطانم [illegible]
عالیه [illegible] بود انحراف [illegible] مدت بیماری طول یافت آخر در دار السلطنه
در نصف شب چهارشنبه چهاردهم شهر جمادی الاول سنه مذکوره [illegible]
[illegible] ولادتش در شهور سنه خمس و عشرین و تسعمایه مدت عمرش چهل و چهار سال
[illegible] شاه [illegible] مبارک خود [illegible] جنازه مغفوره رحمت [illegible]
[illegible] نموده تا مزار کثیر الانوار امامزاده واجب الاحترام شاهزاده حسین علیه و آبائه
فرموده‌اند و در آن مکان شریف باتفاق علما و صلحا و فضلا نماز گذارده [illegible]
مبارکش را مصحوب میر تقی الدین محمد اصفهانی صدر و مولانا عماد الدین قاری [illegible]
[illegible] حضرت بود با [illegible]
سلسله علیه عالیه [illegible] قم فرستادند [illegible]
[illegible]
ترتیب داده بود [illegible]
[illegible]
مذکور فرستادند که در تحت قبه مبارکه [illegible] سید المرسلین صلی الله علیه و آله [illegible]
دفن نمایند جماعت مذکوره با حضرات سادات عظام قم خصوصاً میر محمد مهدی
رضوی و میر سید علی رضوی [illegible]
سپرده در تحت اقدام مبارک حضرت معصومه علیها السلام [illegible]
ترتیب داده با امانت دفن کردند و لوازم تعزیت و مراسم تصدقات [illegible]

و در تاریخ فوت آن مقتبس زمان این چنین یافته اند • زد و بر فلک جامه اطلس و نیل •
یا رب عزا که تاب او ندارد نیل • فقد بگیت سلطانم را • تاریخ وفات
بنت شاه اسمعیل علیها الرحمة والغفران خجسته قدم در ذکر اندکی از حالات و برکات
حضرت دختران شاه جنت مکان [illegible] شاهزاده سلطانم اسم شریف مهین بانو بیگم
دختران شاه والا مکان فردوس آشیان چون نامزد شد از زهد و طهارت و صلاح
و خداترسی از وجنات احوالش ظاهر و هویدا بود و شاه سکندر سپاه که برادر
اعیانی وی بود در مقام اطاعت و انقیاد در آمده آنحضرت را نذر حضرت
امام الهمام صاحب العصر والزمان و خلیفة الرحمن نمود و چون فاضله عاقله بود جمیع امور
ملکی و مالی را برای و صواب دید ایشان منوط فرمودی و بی مشوره و صلاح و اتفاق
او عمل نمی نمود او را ملکه زمان و بانوی دوران ساخته و اوقات برکات
همیشه بمطالعه و مباحثه علوم گذشتی در اوایل حال مقدمات صرف و نحو نزد
حکیم نورالدین کاشی کاشف رمزهای مجمله ایشان نموده چون از آنها فایده اخروی کمتر
تصور مینمودند تجوید خواندن مصحف مجید نهاده شروع در خواندن علم قراءت
کردند و در آن اوان مولانا عماد الدین علی قاری که در مشهد مقدس [illegible]
او فرستاده او را آوردند و علم قراءت نزد وی گذرانیده مدار بر [illegible]
کلام ملک علام و تلاوت آن داشتند و اوقات با برکات بعد از آن مسلمانان
و رعایت شیعیان و مومنان صرف طاعات و عبادات و ادای فرایض
و مثوبات فرمودی و احرام زیارت مقدسه منوره عرش مرتبه مدینه
فایز گشتند و پنجره طلا و قبهای مرصع را سامان داده با دیگر اسباب و قنادیل

همراه بردند جمیع سادات و علما و فضلای آنجا را رعایتها فرمودند آنگاه که
اوقات خجسته ساعات را برعایت سادات و علما و فضلا و محتضره و رعایا گذرانیده
داشته هیچکس از اناث کوچک و بزرگ و خرد و بزرگ و ادانی و اقاصی مطلع [illegible]
نبود که از مراحم بیغایات و رعایتهای بی نهایات آن حضرت از بیان محروم ماند
هر ساله مبلغهای کلی کلی که حساب آن نگاه داشتن قدرت هیچ محاسبی نبود بوسیله
مولانا عماد الدین با اهل کربلا و نجف و سادات مدینه مشرفه و سایر عتبات عالیات
و اعراب جبلعامل و حجاز ارسال میفرمودند و مبلغهای دیگر نقد و اسباب بر وقف
آستانهای مقدسات و اماکن متبرکات که در ممالک محروسه واقع بود
میفرستادند و املاک نفیسه که در شروان و آذربایجان و تبریز و قزوین و ساوجبلاغ
و شهریار و ری و اصفهان و کرمان و استرآباد و سمنان رسانیده بودند وقف
حضرات عالیات چهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین فرموده تولیت آن را به
شاه عالمیان و بعد از ایشان به پادشاه زمان منوط کرده اند و مصرف آن
سادات فاطمی اثناعشری که شعور کمال داشته باشند و ملازم شاه نباشند و اولاد
و اناث که شوهر نداشته باشند تعیین فرموده اند و از حضرت جاریه که تا انقضای
زمان باقیست چنانکه قال صلی الله علیه و آله اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا من ثلث
صدقة جاریة و علم ینتفع به و ولد صالح یدعو له [illegible] مادام که صدقه جاریه فایده
و ثواب و آثار آن خیرات مستمر است و از آن تاریخ الی یومنا هذا که تسع و تسعین و تسعمائة است
بدستور سادات از آن منتفع اند بیان از جواهر و نفایس و حلی و آلات
هر چه داشتند بعضی بنذر حضرت صاحب الزمان و خلیفة الرحمن [illegible]

از جمع و یاره را نذر حضرت امام همام ضامن ثامن مفترض الطاعه واجب العصمه علیه و آبائه
الصلوة و السلام و التحیه فرموده مشهد مقدس و روضه اقدس فرستادند و اخراج
حج و احسن سنتی در روزه و نماز خود کرده مقرر داشتند که بصلحا و اتقیا بعد از ایشان
رسانند تا اگر اجل موعود در رسید و ازین دنیای فانی بسرای جاودانی رحلت نمودند
و چنانچه مذکور شد در آستانه مقدسه سیدة النساء فی العالمین سلام الله علیها در
دار المؤمنین قم مدفون شدند قریب بیست و سه سال در آن روضه عرش منزلت
داخل حوریان بهشت بودند تا در تخاقوی ئیل سنه ۹۸۲ شاه عالم پناه سلطان محمد پادشاه
مقرر فرمود که تقوی شعار مولانا معانی تبریزی با کس کرم [illegible] نقل [illegible] مغفور
الشان بکربلای معلی نماید مولانای مذکور بدان خدمت موفق گشته نعش آن [illegible]
شریف نمود و در همان سرداب که خود ساخته بودند مدفون گشتند چه وقتی
که میسر شود و چنین ... اللهم احشرنا مع الشهداء المدفونین بها و [illegible]
و هم درین سال [illegible] ولی بیگ [illegible] برادر امیر سلطان استاجلو که برسالت بروم
رفته بود همراه ایلچیان سلطان سلیمان خسرو پادشاه حاکم آن دیار [illegible]
و علی آقای قاپوچی باشی با دویست نفر دیگر از مردم رومی در ربیع الآخر
ذی قعده بدار السلطنه قزوین داخل شدند و در روز شنبه هفدهم شهر مذکور
در باغ سعادت آباد بسعادت بساط بوسی مجلس خلد آیین سرافراز شدند و مکتوبی
که خوندکار بخط خود نوشته بود مشتمل بر عهد و پیمان و صلح که بانصاف
ایمان و صورت آن اینست [illegible] المحجوب [illegible] بلطف الله سبحانه
معلوم آنکه که درگاه سعادت پناه خطک الیه مکتوب کردند انواع بهجت

هم

عهد و پیمان رفیع المکان نمد ولا یدن حسن نام قولم اعزجیرای بیعارین [illegible]
و دوش بیزکه بانه بدی و دو توب اخلاص اربی بله حسن ایله دعم خاطر با دشاه
امر فرمان مخالفتم ایلیه اولمیه و لوا ما اوینک کی عظمی جد ملک مقابلسنده
احسان امر علیه بیز که چون جمیع ادیانده عهد و یمین سعی او لوپ کفره ایله
اسلام اور بابیده عهد و یمین فرق اولو و بنا علی هذا بو خدمتک مقابلسنده
عنایت خسروانه درت بوز مینک آلتون و ارجمند و سعادتمندا علم
سلیمان جا میدن بوز مینک آلتون سرحد ارضروم کوندر لوب شده اوه
واقع اولن ایمه کرام رضوان الله علیهم اجمعین آستانه لرندن اکی نفر آدم کوند
ترسنده ایتش اجارت و رلدی و اقعی که سنجاق التماسک مراد ایتش بو که
که درگاه سعادت [illegible] انواع رعایت پادشاهانه مرعی اولوب
دولت سعادت عظمی بر له کرم و محترم قلنه و ام سرا و ان خیر و ضع اولمسوا تقبله
و رسوله صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت اولنوب و اصحاب کبار
دن غیرت اولمیه که ممالک محروسه پادشاه انتقال ایدر و بعض آدم
را ایله ارض روم [illegible] التماس الفن انعام اند تسلیم ایدار بو دراغی ایله
کوفک شرط اعتماد ایده و صیر سو ر [illegible] را اولنه خلاف کلمه بنده خدا سلیمان
ایلچیان کتابت مذکور را با تحف و هدایایی که از آن دیار آورده بودند
بعرض اشرف رسانیده نوازش یافتند چون قبل ازین که خسرو با تکین فرخزاد
سلک ایشک آقاسی را نزد خواندکار فرستاده بود و عهد نموده بودند
که هرکس از جانبین گریخته ملتجی شود او را گرفته بازدهند اشاره عالم آرای بمواد آن

العهد کان مسئولا نقض آن فرموده روانه انت و در روز پنجشنبه بیست و یکم شهر
ذی قعده سنه مسطور سلطان بایزید با چهار پسر چنانچه سابقا ذکر اسامی ایشان رفت
حسب الفرموده خواندکار تسلیم فرستاده سلطان سلیم خان نمود و سلطان بایزید را
با اولاد کشته حیل کرده در نامه‌ای که از انجا ترتیب داده اورده بودند نهاده
در محملهای سیاه کرده بر شتران حمل نموده در سلخ شهر مذکور راه اسلام بول پیش
گرفتند نظم شاها چه سان بدکسی از عهد پشکست برون ● کز حمل و خلعت حق را
زبنان بود و اسودکی ● اعدای دین را سر برابر تیغ کین کردی سر ● ای بهت
بود او حسبی را تیغ تو آلوده کی ● از تن مصرع در تاریخ قتل ایشان واقع شده
تیغ کم از زهر و مخاطبان الفصل صلاح کار و جهاد در تسلیم نمودن سلطان بایزید را
اولاد بود و چند باب الفرج با خواندکار و فتح ابواب اصلاح و ملاحظه دیگر
و بدین سبب وسیله اسباب نظام و صلاح اهل عالم بلطف مسبب لم یزل
از تتق غیب جلوه گر شده آواز هاتف لاریب نداء بشارت اتمام الصلح
خیر بمسامع جهانیان رسید و از عجایب حالات و غرایب امور انکه همین
عبارت خیر بشارت کلام مجید جل قائله الحمید تاریخ همین سال واقع شد
و مرحوم قاضی عطاء الله و رامینی بدین معنی ملهم گشته و در رشته نظم درآورده
ازپی اسایش خلق جهان ● خسرو خرم شده و شاه کامران ● صلح نمودند حسب الامر
شد میان جنگ و جدل در کنار ● خلق از این صلح و صفا شادمان ● داده هم مژده خرد این
چون پی تاریخ گرفتم قلم ● تا زده از کلک نو ازین رقم ● منهی اقبال درین کهنه دیر
غلغله انداخت که الصلح خیر ● و هم درین سال در بیستم شهر ربیع الثانی داود

ولد نواب

ولد نواب کرجی با جمعی از نامداران از گرجستان بدرگاه همایون آمده
بشرف اسلام سرافراز گشت و منظور عنایات بیغایات و محظوظ عواطف
شده حکومت ولایت تفلیس بوی مرجوع گشت و هم درین سال نواب سلطان
حسین میرزا ولد نواب غفران پناه بهرام میرزا با جمعی از خواص
احرام زیارت روضه مقدسه منوره عرش منزله رضیه رضویه علی مشرفها
الف الف سلام و تحیه بسته و چون بحوالی ولایت زاده و محولات رسیده
این خبر بنواب جهانبانی سلطان ابراهیم میرزا که برادر اعیانی وی بود
و حکومت مشهد مقدس بوی تعلق بود رسید و در ساعت جمعی را بتعجیل
با تحفات بسیار از مربات و نقلات و میوه و سایر اشربه بود
خود در ساعت شتوری بحوالی رباط خاکستر باستقبال نفیه برادر را
تمامتر تعظیم و طرق رسانید انگاه امر فرمود که خواص و عوام شهر باستقبال
بیرون امده گاوهای گردون و تعبیه بازان از حد حصر افزون ببرابر
اورده نصب ازان باتفاق بشهر داخل شده بحمام تشریف فرموده بعد از
غسل طواف و تغیر لباس احرام زیارت آن عتبه گردون اقتباس سعادت
زیارت سرافراز شدند نواب کامرانی برادر جانی را بخانه باغ اورده در
انجا مراسم خدمت و لوازم ضیافت اقدام نمود و نواب سلطان حسین میرزا
چند روز بشرف زیارت ذات گرامی را شرف از دیاد داده بعد از
فراغ این سیرها و صحبتهای خسروانه قباق و چوگان بازی
میفرمود و چون قرب بیست روز زان گذشت اراده و خاطر میرزای آن

که چند روز دیگر در آن بلده منوره بزیارت و طاعات اقدام فرماید در بین تماشا
خاطری که از وی یار روی همایون فرستاده بود ناگاه خبر رحلت شاهزاده
سلطانم را مخفی بجواب عالی رسانیده نواب میرزای اظهار این واقعه هایله
بوالد مولف نموده فرمود که برادرم اظهار مکن که دیگر صلاح توقف نمی‌بینم
همانروز بیکان و وداع روضه مقدسه منوره کرده بیرون فرمودند نواب سلطان
ابراهیم میرزا و برادر متابعت کرده مراجعت فرمود و سلطان حسین میرزا
بواسطه و عذر که مبادا توقف او موجب اختلال امور در بلاد خراسان توقف
واقع شود بایلغار تمام خود را بقندهار رسانید و هم درین سال علی سلطان
ازبک بعضی از الکای خود بشابور و اسفراین را تاخته و گوسفند و اموال
را برده بجانب خوارزم معاودت نمود و هم درین سال قزاق خان دار
السلطنه هراة برادر خود را حسین قلی بتاخت ولایت فراه فرستاده وی
آن دیار را تاخته گوسفند و اموال بسیار گرفته بهراة معاودت نموده
قرب سه هزار اسب تازی در آن سفر از ایشان تلف شده و هم در چهارم
غره شهر جمادی الاول سنه مذکوره سوندک بیک افشار قورچی باشی که از جمله صوفیان
جلالی بود و سخن از نفوذ تجاوز نموده بود فوت شد جسد شریف او را بمشهد مقدس برده
نقل کرده در پایین پای مبارک حضرت امام علیه السلام مابین قاضی جهان
و میر اسد الله صدر دفن کردند و در اواسط ربیع الآخر یادگار محمد بیک سیلو
زخان ولد مرحوم بک سلطان بن امیرخان ترکمان که حاکم ساوه بود بتعلیم و
و در شنبه بیست و دوم شهر سنه مذکوره میر فیض الله قاضی عسکر طغرا ازو در

هم

بنهم شهر مذکور قاضی محمد اصفهانی ناظر بیوتات خاصه شریفه و در چند
هشتم ذی القعده سنه مسطور مرحوم میرزا کافی منشی اردو با وی که با نواع فضایل
حمیده و اوصاف پسندیده آراسته بود فوت گشتند و هم در شهر مذکور
سال مزبور استادی مولانا مالک دیلمی که از افاضل زمان و در اکثر علوم
سرآمد اکفاء و اقران بود و در شعر و خط و حسن اختلاط و درویشی قرین خود نداشت
ازین عالم فانی بسرای جاودانی رحلت فرمود و در تاریخ او بعضی از شعرا گفته
شعر صد حیف از جهان رفت مالک که آنکه عصر * خطاط بود و شاعر و درویش بود
سالک * یاقوت عصر خود بود روزی که از جهان رفت * تاریخ فوت
او شد یاقوت عصر مالک * نظم در مقبره مزار امامزاده شاه حسین مدفون شد
و هم درین سال شاه عالم پناه والد مولف را از وزارت نواب سلطان ابراهیم
میرزا باغوای معصوم بیک صفوی معزول ساخته خواجه میرزا بیک ساقی که
وزیر قورچی باشی مذکور بود بجای وی تعیین فرمودند و مشارالیه بمشهد مقدس
معلی آمده مولانا معین الدین استرابادی قصیده که بجهت والد مولف در
سلک نظم کشیده بود و اشعاری بدان کرده و دو بیت از آن قصیده [illegible]
نظم سلیم النفس حق جنب متقی * خلاف بابویه از باب ثابت * وی مهمان [illegible]
کز غضب صعب از آبا و مانبت * و هم درین سال علی خلیفه مهردار و [illegible]
ولد شاه علی خلیفه از حکومت دارالمومنین قم معزول شد و ارسی ال
سجادار بود که حکومت آن ولایت بدیشان متعلق بود و از ابتدای این سال
حکومت آنجا بولی خلیفه شاملو مفوض گشت [illegible]

و هم در سنه مذکوره بیست و پنجم شهر ربیع الثانی ساوقچی رسید که سلطان سلیمان
خواندگار روم سلطان سلیم والد و تکلفی که در باب تسلیم سلطان بایزید و اولاد است
بخاقان اسکندر نشان نموده بودند و مقرر فرموده بودند که از روم و ...
برون سلطان بایزید و اولاد او را با دیگر هدایا و تحف بخدمت اعلی حضرت
اولاد شاه تحف آورند چون شاه فرمودند حسب الامر و سلطان
مکان سلطان بایزید و اولاد او را تسلیم نمود خواندگار جعفر بیک کتکوتو
استاجلو را که برسالت رفته بود و مشمول عواطف پادشاهانه گردانیده
الیاس بیک را که از جمله مقربانش بود با تحفهای خوب و شترکان
مرغوب و وجه معهود که پانصد هزار اشرفی قبروسی که عبارت از سی هزار تومان
باشد با چهل اسب مع زینهای مرصع و جلهای زربفت و مخمل
از نفایس اقمشه روم و فرنگ و مصر و یمن بدرگاه شاه عالم پناه جهان
در روز یکشنبه نوزدهم شهر صفر سنه مذکوره در ایوان چهل ستون دار
السلطنه قزوین تحف و هدایا را بنظر اشرف در آورده و دیگر که در باب
عذر خواهی مردمی و همراهی نواب شاهی بخط اشرف خود نوشته بود
اینست اعلیحضرت اعظم شاه طهماسب خیر بر سلام و دعا ...
سوره اول ... که او تعلیما ... بر خیر ... بر شر ... عمر او ... که
که صلح و صلاح ... باقی او ... والصلوة ... سلطان
شاه جمجاه از آن اشرفیات و تحف و هدایا بهر یک از شاهزادگان عالم
و امرا و وزرا و وکلا و طبقات سادات و علما و اکابر و فضلا و توجیهات

علی اختلاف درجاتهم خیر بی انعام فرموده و بجهت سلاطین ماوراء النهر مثل
پیر محمد خان حاکم بلخ و عبد الله خان والی بخارا و سلطان سعید خان حاکم
سمرقند نیز بر سبیل ارمغان و یادبود چیزی فرستادند و هم در این سال
عیسی خان لوند که سابقا شمه از ارتفاعات و شأن او مذکور گشت و بر ...
شاه جمجاه سرافراز شده و بر تمامی امرا و ارکان دولت مقدم گشت
و هر ساله مبلغ شش هفت هزار تومان از الکا و انعامات بواسطه همین ...
در راه دین اشرف اسلام قایل گشته بود و در دیده او مقرر بود و اتفاقا با اغوا
و اضلال بعضی از مشرکان بی ایمان و خدعه و تلبیس ایشان با خود قرار داده
و فرار داده و از احسان و عواطف شاهی چشم پوشیده ...
محروم ... بسماع عز و جلال رسانیدند شاه جمجاه با ... امداد ...
کرا او را گرفته قورچیان حسب الامر همایون او را گرفته در شانزدهم شهر جمادی
الاول سال مذکور بقلعه الموت برده در آنجا حبس نمودند و هم در شانزدهم شهر
المرجب سنه مذکوره میر تقی الدین محمد صدر از صدارت معزول گشته با ...
رفت ... و تکمیل نمودند و ... چند روزی در ...
بار ... رفت ... سنه مذکوره شاه عالم پناه صدارت ممالک
محروسه و قضای عسکر را بعضی ساخته ممالک عراق و فارس و خراسان را با میر محمد
کرد که ... زاده میر محمد یوسف مشهور بود و ... میر حسین ... استرآبادی
قاضی ... استرآبادی که بانواع فضایل و کمالات آراسته و ...
و دوران او ... بر وی همایون ... خواجه ... فرموده بودند.

افضل ترکه را که جامع معقول و منقول بود قاضی عسکر نمودند صدارت ولایت خراسان را
و آذربایجان و شروان را او اواسط شهر ذی حجه میر سید علی شوشتری
مرعشی ولد مرحومی میر اسد الله صدر عنایت نمودند و میر علاء الملک مرعشی
که از افاضل زمان و وحید عصر و اوان بود قاضی عسکر نمودند و چون میر مشار الیه
در شوشتر بود برادرش میر عبد الوهاب در پایه سریر اعلی حاضر بود منصب
وی بامر مذکور اشتغال نمود و هم درین سال سیادت پناه استادی
خلیفه الله متولی آستانه مقدسه منوره عرش منزلت در آن روضه مقدسه
بجوار رحمت ایزدی پیوست وی از سادات عظیم الشان و خلفای رفیع
المکان دار السلطنه اصفهان بود و بانواع خصایل و فضایل آراسته و در
جامعیت علوم عقلی و نقلی از اکثر علمای مشهد مقدس رجحان و تفوق داشت
ذهن دراکش کاشف غوامض معارف یقینی و فهم با ادراکش حلال مشکلات
مسایل دینی با وجود استجماع فضایل در فن شعر سرآمد شعرای زمان
و از نظاره جوانان رعنا و گلرخان زیبا حظی محظوظ و فرحان بود و این اشعار
از افکار اوست شعر و چه حالت که آن آتش سوزان نیرم و دور نیرم
پیشترم بسوزد این بیت در جواب شعر مولانا شریف تبریزی در مذمه
از نتایج طبع اوست بیت چشمی که بحالم ز ره لطف گشودی خواهم که بیابان چشم
نه بینی همه کس را مولانا شریف تخلص گفته نظم روزی که و هم جان و
فغانی نکند کس معلوم شود که بکسی چون چه کس را و این ابیات از وی
بر بر پا نهایت شمعی که بسوخت جان غم پرورم تا گفته پروانه

خود نیست کردم بی بیرم اگر منبر روم زد لکش می سوزم اگر بکر دو او سبکی
درد دل گر بر سر من تو ای جان گویم من بجان نارسم کی غم جانان گویم
قصیده بتشریح و تفسیر کار می وی مشابه بود و با وجود کثرت ازدحام
مشایخ و فضلا و علما رشیدی پناه شیخ الاسلامی مشهد مقدس را با ورجوع فرموده
بودند میر مرحوم مدت ده سال تولیت کرد در منزل بالینگاه [illegible]
چون نمایه ده قعده در آن منزل فرموده بودند یک رکعت از صلوة جمعه در آنجا
گذارنده صبح و ظهر و عشا را در آن روضه عرش اساس گذرانیده و از آب
قناة سناباد که از صحن جاریست بدستور وضو و غسل فرموده و از سرکار
حضرت علیه و فعلها و [illegible] از طعام و شربت زدند و او وفات خود بجهوی
که در اصفهان داشت از اتحاد او [illegible] و اوصاف حمیده و حالهای
پسندیده میر مرحوم بسیار است وی ملکی صفت بود و فقیر در خدمت وی
گاهی قضایای شرح شمسیه مباحثه میکرد و قوت حافظه میر بنهایت بود
و تمامی عبارت کتب متداوله در ذکر او بود و از وی استماع افتاد که تحصیل
علوم معقول در دار الایمان کاشان با مولانا محمد ابوردی مباحثه می شد
اتفاقا نسخه مبحوث عنه فوت شد من کتابت آن مبحث من اوله الی آخره
مشغول شدم چون بانسخه دیگر مقابله شد حرفی ترک و زیاده نشده بود
در شریف آنحضرت ابن ستین و سبعین از میر هرگز فرزندی نشد و عقبی از وی
نماند و در پای آنحضرت مدفن جهت خود ترتیب داده مدفون شد
رحمة الله علیه رحمة واسعة و هم درین سال میر عبد الله تولیت شوشتری

بتولیت آستانهٔ مقدسه مقرر شده بدان جانب رفت و هم درین سال امیر غیب
سلطان استاجلو بزیارت مشهد مقدس رفت چون بدان جانب رسید
نواب مرحومی سلطان ابراهیم میرزا عرضه نوشته بدرگاه عالم پناه فرستاده
مضمون آنکه در بیماری شاه عالمیان ورا طلب کرده ایالت مشهد مقدس
را با میر غیب بیگ شفقت فرموده‌اند و تولیت دار الارشاد اردبیل را بامیرزا
نواب میرزای کرده مشار الیه چون بسمنان رسید بنا بر ظرافتی که قاضی
محمد رازی شمسی معروف در مجلس خلد آیین مذکور ساخت که با وجود قلعهٔ قهقهه
تولیت حظیرهٔ مقدسه بچه کار می‌آید شاه عالم پناه فسخ العزیمت نموده حکومت
قاین را بدو عنایت نموده حکم مطاع عز اصدار یافت که بخراسان معاودت
نماید از خطهٔ سمنان مراجعت نمود و هم درین سال مولانا قطب الدین بغدادی
که تخلص اشعار و آثار این لقب را استاد البشر امیر غیاث الدین منصور
کرده از جملهٔ تلامذهٔ او بود و بر روی که آغشته بود در روز دوشنبه بیست و
هفتم شهر رجب رحلت نمود مولانا از اجلای علمای زمان بود و در فن انشا
و عبارت آرایی عربی و فارسی سرآمد منشیان بلاغت شعار بود و در شیوهٔ
سخن وری مقتدای سخن وران فصاحت آثار بود و در خدمت شاه
عالمیان پناه تقرب تمام داشت نعش او را از قزوین بمشهد مقدس نقل
فرمودند و هم در آخر روز جمعه هشتم شهر شعبان سنهٔ مذکوره حکیم نور الدین
ولد مرحومی مولانا کمال الدین حسین طبیب که در علوم عقلیه فرید دهر و وحید
عصر بود و هیچ مسئله از مسایل فقهیه در معرض مباحثه و مذاکره مینمود که از

غیر

غیر اصابت تأثیر نبخشیدی و جواهر زواهر تصرفات ولایت بر مجلای کلمات وضع نکته از نکات
در میان نیامد که چون گوهر خوبان بدر و لآلی ذهن وقادش بر تصحیح ماست
حدت فهم و فطانت غالبش بمرتبه بود که قلم دو زبان شمه‌ای از آن سالک
بیان تواند آورد و مهارت و مهارت او در علوم حکمی خصوصا تحریر مدرجات
آنچه با او از دیگر علوم بود و بعد از والد ماجد بسی لطایف شاه دین پناه
سالها اشتغال داشت و بشرف زیارت حج بیت الله الحرام و مدینه
مشرفه و مشاهد متبرکه ائمه علیهم السلام سرافراز گشت آخر الامر استعداد و اهلیت
ان در امور ملکی بهم رسانیده که خاقان اسکندر شان تکلیف وکالت با نموده
قبول نکرد و از عالم بیدار انتقال نمود و مولانا محتشم کاشانی در تاریخ واقعه گفته ٭
دلا بنگر این بازیچهٔ فلک را ٭ که شد با چه غایت مبتدا و مایل ٭ ز روی
زمین سوری الحکمت ابدان ٭ که کار زمین و زمان کرد مشکل ٭ چه سیمان
دست آن سکندر اعصار را ٭ که خورشید را رو بعید ار دادگی ٭ اجل شد
ولیکن انجمن هم کرد شید ٭ بکام مسیحا زمان زهر قاتل ٭ امین سلاطین
حلیف خواقین ٭ سپهر معارف جهان فضایل ٭ مسیحا دمی کرد مسیح روح پرور
شدی باز و بر بستر مرغ بسمل ٭ حکیمی نور دین ما و ملت ٭ محمد ملک زاد و ملک
شمایل ٭ حکیمی که سد سنین علاجش ٭ میان حیات و اجل بود حایل ٭
افاضل پناهی که آثار فیضش ٭ شدی گستر ذره خورشید کامل ٭ چو جانها
روح جنه ابن سیناش ٭ بهمت فلک زد از جهان جهان ظل ٭ نمود ندا از پهر
تاریخ فوتش ٭ بدیباچهٔ خاطر صفحهٔ دل ٭ حکیمان رقم سرور اهل عالم ٭ افاضل

بنا بر آن پناه او افضل سال چهل و یکم از سلطنت اکبر و سیم فوریت و سیصد و حدی عشر و تسع
شهر رجب احدی و تسعین تسعمایه در این سال خجسته خصال معصوم را که وکیل السلطنه بود
با بعضی امرا و در خانه بجهت تادیب میر مراد خان والی ولایت مازندران
بدانجا فرستاده چون مشار الیه بدان حوالی رسید میر مراد خان در مقام
شفاعت و عجز در آمده خوف و بیم بسیار بر او مستولی گشت عرضه بدرگاه
عرش اشتباه فرستاد که مرا چه حد و یارا که در برابر فوجی از عساکر منصوره در آیم
اگر مقصود شاه عاقبت محمود ولایت مازندران است هر که عنایت و مرحمت فرمایند
می سپارم نظم چو فهم از و انقیاد تمام | بیاد داشت آن شاه گردون غلام | دو
پایه گردون بطبل و علم | باو کرد تاج سعادت کرم | چاکران بدستور حکومت
مازندران را بوی شفقت فرموده و اتعهد بقایای خراج سنوات نموده و در مقام
و هم در این سال پیر محمد خان بن جانی بیک سلطان که والی بلده بلخ بود با بسیاری
بیشمار بحوالی مشهد مقدس معلی آمده چند روز در حوالی شهر در درب نادر دان
و مزار میر علی امو توقف نموده دلاوران جنگجو و جاوران رزمجو با چند تن از
چند جوی لشکر را از دروازه بیرون آمده دست برد نمودند چون محل حصار
غله و برودن با لیز دپنه بود سادات عظام و نقبای کرام صلاح در صلح دیده
چند نفر از سادات سر ملک ارباب را سیادت پناه آن نقابت
دستگاه میرزا ابوطالب رضوی و میر غیاث الدین محمد و میر شریف موسوی
نزد پیر محمد خان فرستادند و تحفه او از قسم ماکولات چیزی چند بردند مشار الیه
از آمدن نادم شده مقرر کرد که لشکری او خرابی و نقصان بمزروعات

نوایی

ان نوایی رسانند و از روی اخلاص نذر بدان آستانه مقدسه فرستاده بجهه
هر کدام از سادات مذکوره سقرلاطی کبود و برهم خلعت ارسال داشت و خود
طبل مراجعت کوفته بجانب بلخ در حرکت آمد و بعد عذرخواهی این بیراهی لنگ
بهادر خان خود را بدرگاه شاه گیتی پناه فرستاد و شاه عالمیان او را نوا نشانات
زش فرموده حسین علی بیک شاملو که در آن زمان ایشیک آقاسی دیوان بود همراه وی
برسم رسالت بلخ فرستاد و هم در این سال علی سلطان ازبک برادر
زاده اش ابوالخان تاخت و نهب ولایت خراسان آمده بنواحی مشهد مقدس
مرکی رفته در موضع طرق نزول نموده و تعیین یورت و مقام اشتغال داشت
که امرای که در مشهد مقدس بودند بیرون آمده بر ایشان حمله نمودند و جمعی کثیر
از ازبکان بقتل آمدند چون شب ایشان آمد عازم بان شهر در آمده خوف تمام
در جوف علی سلطان استیلا یافته صبح از روز عاشورا بجانب دیار خود
توجه نمود و هم در این سال جمعی از اعیان بلاد ما وراء النهر و سلاطین چنگیزی
بعزم احرام حج بدار السلطنه قزوین آمده بعد از رعایت مرخص شده بحجاز
روانه شدند و هم در این سال سلطان محمود خان والی بکر ابوالمکارم
نامی را با انواع پیشکش و تحفه بدرگاه گیتی پناه فرستاده در روز جمعه چهاردهم
ذی حجه بشرف پای بوس شاه عالیجاه سرافراز شد آنگاه رعایت یافته مرخص
گشت سلطان محمود خان مرفه نبود و مطلقا تقید بسکه کرد و عرضه نموده
سلطان را از اسم میرزا فرشته فرستاده بود که اگر من نسبت بسلاطین
جغتای نوکر و ملازمم اما بخاندان مرتضوی و دودمان صفوی کمینه غلام بالجم

و چند مرتبه قنادیل طلا و شمعدان زرگ طلا باستانه مقدسه عرش نشان فرستاده
مرحومی میرزا قاسم جنابذی در وقایع حالات آن خاقان سعید و محققات
نسخه در سلک نظم در آورده این ابیات از آنجاست نظم الا ای فلک قدر گردون
مقام حریم درت کعبه خاص و عام چو خورشید تابنده در روی مهر
تیغ و بازوی سر اقلیم گیر تو خاقان زمانی و عالم تراست همه ملک دنیا
مسلم تراست نظر کرده شیر یزدان توی کمربسته شاه مردان توی
ملقب بتیغ شاه ولایت تراست ز شاه ولایت حمایت تراست
توی سایه رحمت ذو الجلال توی آفتاب سپهر کمال عجب گر کسی
عرش پیرایه که هم آفتابی و هم سایه بود قصر قدرت باثنان بلند
که کوته بود مهر را زو کمند همای که در سایه کرده جای بود
بر سر آسمان سایه سای چو خورشید مه سلیمان تراست زمین و
فلک زیر فرمان تراست بود نغمه در گلگشت بلبلی که دارد هوای
وصل گلی زمانی چو گل باز کن گوش هوش که بلبل ز شوقت بر آرد خروش
ز گلگلم بهر گوشه آوازه ز من گوش کن قصه تازه ز شاهان دهر آنکه آخرین
سخن یادگار است و بس در جهان سخن گر نبودی درین رهگذر نماندی ز سلطان
عالم اثر سخن گر سیاهی نشان میدهد ز لال حیات و جان میدهد
دمای مسیحا سخن بود و بس که میداد جان مرده را در نفس رسید گوش اگر
صدای بگوش شود زنده جان و بر آرد خروش سخن اندرین
عرصه بیکران بیابد از وی شمیران نبی از سخن صاحب رایت است

در رازبخش برخش تازند بصد سحر نقش بود اگر دست رس از آنهاکی
جاودان ماند و بس بفرقان مگر گنددرن نکته ای بود تا بروز قیامت بجای
کلام الهی سخن تازه است سخن مایه بخش حیات و دلست درین کهنه ماوی برین
بنا بقای سخن فارغ است از فنا ز روی شرف بر سپهر کمال سخن آفتابی
بود بیزوال اگر گفت فردوسی نامدار حکایات جمی بدین برگذار مرا
این گرانمایه در ماکبر گر آمد بساحل ز دریای فکر تعالی الله از غایت مقبلی
صبح علی بود و وال علی دراند و ز کرطبع دریا نشان نخستین نسخه نامه شاه دوشان
شدم در فسان از لب رهان چو کردم سخن قلم را علم دو شه نامه سر زد
مرا از قلم دو لوحم که بر وجه دلخواه بود یکی مهر بود و یکی ماه بود بسال
همایون بخت سعید شدم شادمان از قبای تو و عید چنان نسخه را که برداشتم
بدعوی سر خود رشتن بر ستم ز لوح و قلم شور در نجم ز طاق سپهرش در
او بجم قلم را که نشکین رقم کرده ام شهنامه عالی علم کرده ام سخن
تا کرده و بسلیم چه حاجت که گردون نهم گر بسیم اگر زر صنعت گر از کار
زرگری نقش بود ز عرش برین زیب و زین یافت ز رفعت
قاب قوسین یافت سر اکنون بوصف شه ار روی فرش دعای
فرستاده ام زیر عرش که پوشیده حاجت شی بلی حجاب دعای من
آنجا شود مستجاب دگر باز بنشان رقم با قلم فرش چو روحی که اندر ز بالای
عرش از آن حرز جانش هم ساز و برگ که باشند دلش فارغ از باد مرگ
شهنامه خوانی چو پرداختم سخن را بگردون سرافراختم هنر شه فردوسی

که بودش حکایت ز چرخ بلند ٭ گر امروز بودی چو من گنج سنج ٭ همای همای شاه
با تاج و گنج ٭ چو من دور کردن بکام دلش ٭ شدی کام دل از سخن حاصلش ٭
ز حرف حکایت زبانش خموش ٭ ز رشک الهی دلش در خروش ٭ چو خورشید
کشی جهان فیض ناک ٭ که از دامنش نخل زر خاک ٭ گر از فهم کف کلک معجز
طراز ٭ ز لیلی و مجنون شدم نکته ساز ٭ قلم کرده در ساحری خامه را ٭ دو
نوبت رقم کردم آن نامه را ٭ شد این بخت طاهر که نقاش چین ٭ کشد نقش آخر
به از اولین ٭ چو آن بخت ناسور شد منجلی ٭ از آن خوش شد اندکه سحر آیت دل ٭
رساند سر بر سخن پر اجاه ٭ قدم بر قدم عارفی را به راه ٭ شدم اندر دوات
قلم چاره جوی ٭ از آن گرد و چوگان و زین کرده ٭ بد جوی مرا گوی چوگان
بدست ٭ زدم گوی معنی به هر کس بهشت ٭ پس آنگه در حجره را کرده باز ٭
ز شیرین خسرو شدم قصه ساز ٭ سوادم که شد بر فلک سایه سای ٭ عطا
بخشم خود شسته داده جای ٭ اگر زده مرا خامه دلنواز ٭ شد از قصه شاه بهرام ساز ٭
بوصفش هزاران در شاهوار ٭ فراسر زد از طبع دریابار ٭ پس آنگه قلم را
علم ساختم ٭ یکی نسخه بازه برد اختم ٭ ز راه شرف نسخه بوالعجب ٭ که بود از
فلک بر سپهرش لقب ٭ چو دیدم عطائی جهان خطاب ٭ ز روی صواب
نوشتم جواب ٭ برآراستم خوان اندیشه را ٭ صلای زدم هر سر پیشه را ٭
ز فلک سخن طوطی دیگر است ٭ ز فیض سخن طعمه اش شکر است ٭ نگارنده آن
ازلی داستان ٭ ز واسطه فائده هند و هندوستان ٭ گشادم در مخزن
بقفلش ٭ که اندر خزان دارد گوهرشناس ٭ نبی گر شرف چون نسب قدر ٭

شب قدر من بهتر از بدر بود ٭ شبی ایچنین دیده خشم بخواب ٭ که اندر بخوابم یکی
آفتاب ٭ برآراستم خوان اندیشه را ٭ صلای زدم هر هنرپیشه را ٭ غنی
آفتابی خضر نام او ٭ زلال بقا رشحه جام او ٭ سلامش چو کردم علیه السلام
نظر کرد سویم بلطف تمام ٭ ز راه شنیده نگاهی بچشم سپرد ٭ بسوی سخن بردم
راه برد ٭ در اندیشه بودم که قدر جلیت ٭ درین خواب فرخنده تعبیر چیست
که اندر یکی نامه نامدار ٭ زر دیگ خان سپهر اقتدار ٭ ابوالفتح محمود خان
کز سپهر ٭ بی فخر در بالش افتاده مهر ٭ بلوح قلم کرده حرفی رقم ٭ چو کو
که اید ز لوح و قلم ٭ شجاعت [illegible] ماه شاه دهی ٭ پی شده کان خطا [illegible]
حشیر [illegible] کرده جان جهان ٭ که احوال او آشکار و نهان ٭ کنم نظم
فرمان گذاری کنم ٭ بنقد روان و جان سپاری کنم ٭ چو دیدم که فرمان
خدای زمان ٭ چو وجهت که بد فرو تر آسمان ٭ بامید این کار برخواستم
ز اقبال وی یاوری خواستم ٭ که این نامه ناسور چون نگارد ٭ بپایان
رسانم ز آغاز کار ٭ رهی خان گردون ساسی که هست ٭ چو خورشید
عالم برآید ز دست ٭ بوصفت سپه گوهر ضاب خیال ٭ فراسر زد از
طبع دریا مثال ٭ برانم کز آن زیب فکر کنم ٭ پس از هر حکایت که رقم
زمین این سخن زر زیور گوش کن ٭ ز دریای گوهر فراموش کن ٭ برانام
محمود و بخت ارجمند ٭ مقام تو محمود و قدرت بلند ٭ از آنجاکه اقبال
بخت عطاست ٭ ایاز تو محمود چون سر است ٭ ترا گوی بخت
مسعود باد ٭ سرانجام کار تو محمود باد ٭ بیا ساقی دلبر [illegible]

بره باده ام بهر عیش و طرب ٭ ز نوشین لب خود مرا چاره ساز ٭ که از نقل و جام
بی نیاز ٭ و هم درین سال شاه باقبال تولیت مشهد مقدس معلی را با وزارت
ممالک محروسه به میر سید علی رضوی قمی که صدر بعضی محال خالصه و قضای دار السلطنه
قزوین بود مرحمت فرمود و مشار الیه در اوایل شهر رمضان مذکوره احرام ارض اقدس
عرش مرتبت بسته متوجه شد و هم درینسال شب نوروز مهد علیا خانش خانم
همشیره نواب مالک رقاب علیه بعالم بقا پیوست و جمیع ممالک [illegible] مرتضی
شاه جنت [illegible] زیارت حج مرخص شده متوجه بغداد شده مهین خانم را نیز
و خویش [illegible] و در تحت قبه ابراهیم حجاب [illegible] فرموده چون [illegible]
مشار الیه [illegible] که از راه بر زیارت [illegible] بغداد را به توقف
مریض [illegible] داشت و محل فوت شد بالضروره وی بعد از شرف زیارت
آن مشاهد مقدسات عود نموده در راه پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و روز بروز
ضعیف و نحیف گشته چون بولایت همدان رسید در صباح جمعه [illegible]
بعالم جاودان رحلت نمود نعش او را بکربلای معلی نقل نموده در جنب [illegible]
در همان مکان شریف مدفون گشت ولادتش در شب پنجشنبه سیزدهم [illegible]
سنه اثنی عشر و تسعمایه مدت عمرش شصت سال [illegible] تاریخ فوت [illegible]
همچنین یافته شاه باقی زنده هر دو مرای [illegible]
[illegible]
الصادق و درین سال فرخنده فال در شهر صفر شهریار که خود را بسرداری
سبزوار منسوب می ساخت و در سلک [illegible] علی سلطان اوزبک [illegible]

در آورده بود و قلعه جوشان که در تصرف غازیان بود بتغلب متصرف شده و [illegible]
در ان تحصن بود اتفاقا قلعه را با قوام خود سپرده بدین علی سلطان [illegible]
جمعی از مردم جوشان بسرداری قرچی از روی دولتخواهی شاهی عالی [illegible]
[illegible] بعضی از اقوام و اتباع [illegible] فوجی را
از قلعه بیرون کردند و کلید قلعه را بدرگاه شاه فرستادند [illegible]
سلطان با بعضی از اوزبکان بحوالی القلعه آمده چون [illegible] مراجعت
بالکاهی خود رفت شاه عالیجاه بجلدوی این پهلوان قرچی [illegible]
الکاهی کلیدر و بعضی از ان نواحی را [illegible] فرموده حکومت کلیدر را
[illegible] مفوض گشت و در روز پنجشنبه بیست و نهم شهر صفر
مذکوره خبر رفتن علی سلطان اوزبک بجانب ولایت شاه بدرگاه عالم آرا
رسید حکم مطاع عز صدور یافت که امرای عظام بعد از صفر متوجه خراسان
شده [illegible] الکای علی سلطان اقدام نمایند خصوص [illegible]
از امرای [illegible] که قبل از [illegible] الکای مازندران رفته بودند حکم قضا [illegible]
صدور یافت که از انجا متوجه خراسان شوند و در روز جمعه بیستم شهر ربیع الاول
سنه مذکوره بعضی امرای عظام مثل امیرخان ترکمان و [illegible] سلطان استاجلو از
دار السلطنه بیرون رفته بجانب خراسان توجه نمودند و عزیمت [illegible]
فتح ابواب [illegible] و دمغور رسیدند اما در عقده تعویق افتاد و چون اخبار ظلم و طغیان
و کفران نعمت قزاق خان تکلو که بعد از پدرش محمد خان در دار السلطنه هراة
[illegible] تمام یافته بود و مکرر [illegible] مسامع عز و جلال رسید اراده [illegible]

حافظ فیض بارشاه جهاده بدان متعلق شد که اول امرای عظام میرزا ارسی نواب کامکاری
سلطان ابراهیم در ولایت خواف جمع شده معامله قزاق تنقیح داده برمع تعدی
و تطاول ایشان مبادرت نمایند و روز چهارشنبه یازدهم شهر جمادی
الاول سنه مذکوره احکام مطاع لازم الاتباع در این باب عز اصدار یافت که لازم
معصوم بیک صفوی وکیل خراسان و حکم اشرف نفاذ پیوست که سلطان حسین
میرزای حاکم قندهار جمعی از لشکریان خود و بدیع الزمان میرزا حاکم الکای سیستان
بعسکر ظفر اثر حاضر کرده سلطان ابراهیم میرزا و معصوم بیک صفوی و امیرخان
ترکمان حاکم همدان و ولی خلیفه شاملو حاکم قم و شاهقلی سلطان افشار حاکم کرمان
و نظر بیک استاجلو حاکم سلطانیه و امیر اصلان بیک افشار حاکم بعضی محال اصفهان
و صدرالدین خان ولد معصوم بیک و ارس سلطان روملو حاکم ولایت ری و حیدر
بیک ترکمان حاکم ساوه و خلیل بیک ترک و سایر امرا و لشکریان عراق ان
در رکاب ظفر انتساب او روانه گشته مقرر شده بود که اول او را به انقیاد
و تسلیم و سلوک طریق مستقیم دلالت کنند اگر طوق طوع و حلقه اخلاص
در گردن و گوش او انداخته و بر قبول تقبیل آستان معلی نشان که سجده گاه
سلاطین رسالت اقبال نماید و چهار سوار همراه او فرستند که متوجه پایه
گردون شکوه اعلی گردد اعزاز و احترام او بجای آورند و اگر بر خلاف این عمل نماید در سر
او دفع و رفع او کوشند و طالب میرزای معصوم بیک صفوی حسب
فرمان شاهی جزئی از عراق برگشته روزگار نوشته در جواب سبیلی
صدق از او نشنیدند بالاخره کوچ برکوچ تا غوریان رفتند در این اثنا

خبر آمدن

خبر آمدن میرزا و امرا بغور رسید معصوم بیک و سایر بیک از آن قزاق در مقام قصد
او در آمده چون کاری پیش نتوانستند برد با جمعی از دولتخواهان تکلو از شهر بیرون آمده
خود را بجانب ولی خلیفه روملو حاکم ولایت غوریان رسانیدند قزاق چون
آگاه شد حسین قلی بیک برادر خود وی خود را با جمعی کثیر از عقب ایشان بجانب
غوریان روان نمود و در روز سه شنبه دهم جمادی الآخر میان ایشان محاربه روی
داده و در آن اثنا قزاق اول امرا بدان حوالی رسیده بتعاقب ایشان ولی خلیفه شاملو
بدان محمود که رسیده جمعی کثیر قریب هزار و سیصد کس از مردم قزاق بقتل
رسیده بقیه السیف سرخود گرفته متفرق شدند این خبر چون بقزاق رسید
مقارن آن امرا بسرعت تمام در رباط پریان که تا شهر سه فرسخ نزول فرمودند
همه لشکر متفرق باطراف و ولایات رفته قزاق با معدودی چند ابواب
فتاهی بر شاهزاده عالم و عالمیان سلطان محمد میرزا و نور حدقه جهانبانی سلطان
حسن میرزا بر خویش گشوده نفقه فتنه جمال الدین محمد شده و جعفر بیک ولد
قزاق حیران و پریشان حاضر شده بدر رکن اسیر با جمعی بقیه السیف بجانب
بلخ گریخت پیر محمد خان والی آنجا دست رد بر سینه امید او نهاده بالعفو
از آنجا بجانب هند روان شد امرای عظام در ملازمت نواب ابوالفتح
سلطان ابراهیم بهرام میرزا به دارالسلطنه هراة در آمده در عصر روز چهارم
جمادی الثانی سنه مذکوره بدر قلعه رفته شاهزاده عالمیان را با قزاق
بیرون آورد و بذار مسیح القوی استماع افتاد که در محلی که قزاق بیرون
آمد معصوم بیک تکلف نمود که اسب کشند که خان سوار شود وی در جواب گفت

که اگر خان سوار می توانست شد تمامی توانست بدامر قزاق مرض او فسخ می شد
ودرین آخر باستسقا گرفتار گشته بود و در خلال این احوال در سلخ رجب العالم
از قرب رحلت نمود و سر او را بر کاه کرده بدرگاه عالم پناه فرستادند و تاریخ
این واقعه گفته اند که ع از طور قزاق لعین ز تاب جان بگو نحس ‹ یا دیگری
عبرت دیگر و ننگ ابراک رفت ‹ از دولت شاه جهان اقبال را جا بود ‹
کفران نعمت در سر بود و از جنگ این اقبال بخت ‹ ادبارشان بگرفت در تاریخ
تاریخ خشم و غضب گفت ‹ دونان کافر نعمت از بهر زوال جمله گفت ‹ و هم در
اوایل این سال در شب پنجشنبه دوازدهم شهر شعبان المعظم شاه آگاه حضرت صاحب
العصر والزمان وخلیفة الرحمن علیه صلوات الله الملک المنان در خواب دیدند که اشاره
باشاره برفع بعضی از رسندجات فرموده بودند و صباح از دور بدیوان چهل
ستون آمده تمامی سادات و علما و اهل و امرا و ارکان دولت قاهره
طلب فرموده شرح رویای صالحه را نقل فرمودند و تمغاوات کل ممالک
محروسه را که قریب بسی هزار تومان می شد و هر ساله بسرکار خاصه واصل می گشت
بخشیدند و ثواب این عطیه را بارواح مقدسه حضرات عالیات ائمه هدی علیهم التحیة
والثنا هدیه فرمودند و درین باب پروانجات نمود که نعمت نامه نوشته
باطراف و اکناف بلاد فرستاده امر فرمودند و درین باب که بسنگ نقش
نمایند و بعد الحمد والمنه که این نوع کرمی که از هیچ یک از سلاطین جهان در زمان
دوران سر نزده و از آن زمان حال که تاریخ هجری نهصد و نود و چهار رسید
همچنان در دودمان آن پادشاه عالیشان برقرار است ‹ آن نشان تمغا در ممالک

ازدرعی

ازدرعی ‹ که در زر بوده تمغاجی از خسم نجات ‹ و همچنین ملغهای کلیه از وجوهات
تابعه مال و جهات که از قدیم الایام تا بحال ازین جهت سال با اصل ابواب
المال شده بوده بخشید و تجار و از راه بحر با مال بعمال بوده بتصدق فرموده
مال اصناف و محترفه اکثر بلاد را نمود که بعفت نامه بخشیدند و جهاتی دیگر از
وجوه منهیات چون شرابخانه و قمارخانه و امثال آن که سمعه و در هر مو
او سا لهیات که رفع و منع آن همه شده و هم درین سال استادی مولانا
نظام الدین شاه محمود زرین قلم نیشابوری از مشهد مقدسه رضیه رضویه
علی راقدها الف الف التحیة و السلام و تحیة از عالم فانی بسرای جاودانی انتقال فرمود
و در جنب قبر مرحوم مولانا سلطانعلی مشهدی در پایین پای حضرت علیه
السلام نزدیک حجره گنبد میرعلی شیر مدفون گشته این ابیات از انشای
مولانا است شعر الهی بعمر محمود کاتب ‹ اگرچه بعصیان بسر کرده [illegible]
بحرف خطا تن خط عفو درکش ‹ بحق علی ابن موسی جعفر ‹ شرح فضایل و کمالات
مولانا در تذکرة الشعرا ثبت افتاده سال جلوس [illegible] برکنده و حقایق
[illegible] شصت و سه ... [illegible] روز پنجشنبه [illegible]

حالات اول در اوایل این سال خبر رفتن امرای عظام در دار نیت شاهزاده
ابراهیم میرزا بهرام براه آمده مقاربت آن نزد و فوت و آن تمکن بهرام میرزا
عز و جلال رسید شاه کامیاب بواسطه محبتی و الفتی که بدان والد جلد داشتند
نمودند سعادت پناه محبوب العلوی میرکیش فی را که قرابت تمام بود
مقام دانسته در سلک فوج و سرداران و مخصوصان شاه عالیان منظور

نمود که بدار السلطنه رفته جهت هر یک از شاهزادها و امرا و اهالی ان ولایت خلعت
برده و دران خطهٔ فاخره جشن و بزمی نمایند و بواسطهٔ سوالف مهربانیها که از
لازمان درگاه عالم پناه بخاطر بود امر فرمود که درین باب بسوده حکم جهان
نماده ی امتثالا للامر العالی بمضمون فرموده را بدین عبارت رقم نموده بسامعه
سخن خاطر اشرف افتاده فرمان همایون شرف نفاذ یافت که چون بلده فاخره
صفات دار السلطنه هراة صانها الله تعالی عن الآفات که لطافت آب
و هوا و لطافت گلزارهای بی شمار رشک گلستان ارم و حرب باد غات
در مبادی سلطنت روز افزون مغر عز و جلال نواب همایون ما بوده
و نهال بلند اقبال دولت بیزوال ما دران آب و هوا نشو و نما یافت اول
ملکی که اشرف خاقان جمجاه فردوس مکان [illegible] شاه بابا ام
انار [illegible] برماند [illegible] همایون ما کرده ان شهر دلپذیر و بلده بی نظیر بوده
کو جا ان بلده ارم نشان وطن مالوف ماست شهر هری چشم و
چراغ بلاد / جای شناسنت که ما داد ما / هر که بنیادست در دنیای تو گل
کرده فرامش ما وای خویش / کان نمک سیاده زنانش همه / اهل هنر رو
جوانش همه / و بخاطر اشرف اعلی متوجه انتظام احوال [illegible]
انجا بوده [illegible] از تاریخ بیست و [illegible] سال حال بواسطهٔ ظلم و تعدی محمد زمان
تلخ و فراق و دیوان ان حرامزاده بیک اهل انملکت دلشکسته و پریشان خاطر
بوده و بسیر [illegible] و جشنهای فرح امیز که مقتضای وضع ان ملک و هوای
نشاط افزای ان [illegible] خود [illegible] و چون درین اوقات [illegible] آلهی

الوالی

و امداد حضرات مقدسات معدوده و قربات صلواة الله و سلامه علیهم اجمعین
دست تعدی و ظلم آن سگ حرامزاده نمک بحرام از سر خواص و عوام
ان شهر جنت نشان کوتاه شد انشاء الله تعالی بعد ازین روز بروز جمعیت
و رفاهیت کامله نواب همایون ما آثار بهجت و سرور و فراغت در حضور ان
بلده فاخره در تزاید و ترقی خواهد بود و چنانچه ان شهر دلپذیر رشک بلاد
عالم است مردم انملک محفوظ و اهل ربع مسکون خواهند گشت باید که
اهالی و اعیان و جمهور ساکنان و عموم متوطنان ان بلده فرح و انبساط
ان عطیه و تلافی و تدارک ایام گذشته همیشه بفراغت و حضور و عیش و سرور
اوقات گذرانند خصوصا درین ایام نشاط انگیز فرح امیز بهار که وقت عیش و
هنگام سرورست در باغها بسیرهای مرغوب و در شهر بجشنهای مطلوب
مشغولی نمایند و چنانچه رسم و قاعده ان مملکت در هر محله از محلات جشن و
بزمی را نوعی که از زمان پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا تا این زمان
واقع شده باشد منتظم سازند فرزندان نامدار شد کامکار و امرای عظام
رفیع مقدار اهل انملک هواداری نموده دیگر از اسباب جشن خرج خود
کاری نمایند و هر یک از امرای عظام در هر محله که باشند اهل محله خود را
نصیحت نموده و زمین و آرایش جشن ایشان نهایت اهتمام بجای آورند
و از جشنهای بزرگ علیحده اسم بخشی نواب همایون ما در هر محله جشن
کرده و دیگر از ملازم سرکاری که همراهی و مددکاری انجماعه نموده باشند که مستحق
که ایشان از انعام و نوازش شاهانه سرافراز فرموده [illegible]

و زبدهٔ دستگاه قاضی قطب الدین حسن یولی کلانتر دار السلطنه هراة دولتخواه
نهایت سعی و اهتمام درین امر بجا آورده بتفصیل نوشتند که در چند محلت
سمنو پزی واقع شده هریک از امرا در کدام محله ساکن بوده و بچه نوع امداد
و همراهی و هواداری اهل محلهٔ خود بجای آورده اند عامهٔ اعیان و جمهور سکنات
دار السلطنه مزبور از اناث و ذکور بعنایات بیغایات خسروانه سرافراز شدند
در دعاگویی دوام دولت روزافزون افزایند سیادت مآب عمدة
الملوک میر کریم کیا از اهل تجربت و ارباب شجاعت فرستادیم که تا ان
زبده و نیکنامی آفاق آغا حسینی مرتبان صحبت کثیر البحث باشند چون
شاه کامیاب خاطر همایون از تعلق و نوازش امرا و اهالی آن بلده بشت
فارغ ساخت متوجه قرار مهام آن مملکت شد و ایالت آنجا را بامیر غیب بیک
استاجلو که حاکم ولایت مشهد مقدس بود تفویض نمود و دارایی مشهد مقدس
منبر که را بدستور بنواب شاهزاده مسلم ابو الفتح میرزا سلطان ابراهیم تفویض
فرموده و امر مطاع غرا صدور یافت که نواب شاهزاده کامکار عالم و عالمیان
ابو الغالب سلطان محمد میرزا و ابو النصر سلطان محمد حسن میرزا بدرگاه معلی آیند
و امرای عظام مذکور و دیوانیان قاهره در رکاب نصرت انتساب میرزای سلطان
ابراهیم میرزا بجانب سبزوار روند چون امرای عظام در ملازمت
شاهزاده مظفری احتشام علم عزیمت بصوب سبزوار برافراشتند
در هشتم ربیع الاول سنهٔ مذکوره بدانجا رسیدند ابو المحاسن ولد دین
محمد سلطان ازبک که از قرب جنود ظفر نشان ایشان خبر یافت دانست که

فاز

طاقت مقاومت ندارد لاجرم بقلعهٔ ابیورد تحصن جسته در مقام قلعه داری در آمد
امرای عالی مکان همت بر تسخیر کنگرهٔ قلعه انداخته پس از وصول بظاهر آن
حصار آغاز محاصره و محاربه کردند سپاه الوس خان برادر ایشان با بنده محمد
خان و جلال خان با قزلباشان دوچار شده جنگ نموده شکست خورده
خود را بقلعه انداختند بالاخره از غایت خوف و بیم تمام صلاح در مقابله
ابو المحاسن بلطایف الحیل کسی نزد ارباب دول فرستاده امان طلبید و قسم یاد
نمود که من بعد تا زنده باشد ترک بیاولی کرده دیگر بناحیت خراسان نیاید
و هر ساله پیشکشی بدرگاه گیتی پناه ارسال دارد و شاهزادهٔ نامدار مظفر لوا ابو الفتح
سلطان ابراهیم میرزا و امرای کشورگشای ملتمس وی را مبذول داشته
استمالت بوی نوشته الکای ابیورد را بدستور سابق بوی مسلم داشتند جهت
راه عرضه داشت نموده میر قلی بیک شاملو تنکلی این ملازم نواب میرزای درگاه
معلی آورد و از آنجا متوجه مشهد مقدس معلی شدند و هم درین سال علی سلطان
بن الوس خان بن محمد امین بن یادگار بن میر شیخ اوغلن بن حاجی قولی اوغلن بن
قولاد اوغلن بن اباخواجه بن بجای بن لعاب بن شیبان بن جوجی خان بن چنگیز خان
اراده تاخت استراباد نمود و چون بدان حوالی رسیدند و در اواخر شهر
رجب سنهٔ مذکوره درگذشت و بعد هم شهر شعبان سنهٔ مذکوره ملازم جلیل خان
حاکم استراباد این خبر را بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسانید و بعد ازین یاغی
تاخت خراسان برده باشد حاتم خان بعد از وی بر ولایت خوارزم مستولی شد
و هم درین سال غفران پناه مرحومی میر تقی الدین محمد صدر اصفهانی در دار السلطنه

و دار الانشا وارد جل بجوار رحمت ایزدی پیوست نعش آن نقل جاری کربلای معلی نمودند
درجت دالدش دفن نمودند تحت اقدام شهدا رضوان الله علیهم اجمعین و در
تاریخ این واقعه قاضی یحیی اصفهانی گفته نظم از هاتف غیب این شنیدم
کر دار فنا بقی الدین رفت ۞ در صدق سیادت امروز ۞ چون قطره آب
زمین برفت ۞ او رفت و بدل هزار حسرت ۞ صد حیف از و که اینچنین رفت ۞
چون بود ز ظهین اولاد ۞ سوی حضرات طاهرین رفت ۞ تاریخ وفات
او چو جستم ۞ گفتند که بزرگ دین رفت ۞ و هم درین سال در روز شنبه
سیم شهر ربیع الثانی نواب شاهزادگی ابوالغازی سلطان محمد میرزا و نور حدیقه
جهانبانی سلطان حسن میرزا ولد او بدار السلطنه قزوین داخل شده جمیع شاهزادها
و امرا و اعیان و جمهور متعینان و ساکنان خطه قزوین تا بدستان استقبال
فرمودند و نقبا و سادات مشهد مقدس معلی مقدمهم میر شریف موسوی کلانتر
مشهد مقدس معلی در ملازمت شاهزاده سپهر اقتدار بودند و هم درین
سال در شهر ربیع الثانی خبر فوت عبدالله خان بن قزاقخان که از عمه شاهزاده
سپهر اعتلا بوجود آمده بود و خواهر آن شاهزاده ملکوخصال پریخان خانم در
حباله او بود از شیروان بدرگاه شاه عالمیان رسید که در همین ماه رحلت نموده
و هم درین سال شاه ملکی خصال مهد علیاسی فخرالنسا بیگم صبیه مرحومی میر عبدالله
مازندرانی در عقد نکاح شاهزاده با افلاح ابوالغازی سلطان محمد میرزا در اورده
در شب شنبه دهم ماه شعبان دارای دار السلطنه هرات نواب شاهزاده جمجاه
شفقت فرمودند و الله کی وی را شاهزاده شاهقلی سلطان لکان استاجلو

نمودند و معزز فرمودند که قلعه مذکور شاهزاده را با محمد میرزا و با سلطان محمد سلطان
حسین میرزا را برده بشهر متوجه دار السلطنه مذکور ره کرده و هم درین سال ادهم
سلطان روملو که حاکم بعضی از ولایات ری بود معزول شده بایالت دیوان
منصوب شد و الکای ری را به پیر محمد بیک چاوشلو شفقت فرمودند و یعقوب
بیک یوزباشی افشار را امارت داده دارو غگی تبریز را با مزد او فرمودند
و هم درین سال آقا جانی ولد آقا کمالی کرمانی که سالها در خدمت شاه عالم ارتقای
تمام داشت بواسطه بعضی از اعمال ناصواب گرفتار کردار خود شده در روز چهار شنبه
دوم شهر صفر مغضوب گشت و در روز جمعه چهارم شهر مذکور حسب الامر شاه جهانبان
میر سید علی خطیب مجتهد را انچه کلاه نموده در میدان و بازار گردانیدند
روز پنجشنبه حجم شاه قلی شعاع بواسطه رکب ادب و مکالمه بموقع الصدر ابت خورد
زیعالم آخرت نموده و در روز چهار شنبه غره شهر رجب سنه مذکوره آقا
جالی را با جمعی از عاربان خوسلو که گرد کرده بود دفع الموت برده در انبار
انداختند و جمعی دیگر از آن مرتدان را بقتل رسانیدند و در شب شنبه
سلخ شهر جمادی الاول سنه مذکور خواجه میرزا بیک مشهور بسلکو ترکه وزیر شاه ولی
سلطان تکلو ای اعلی ذو القدر حاکم شیراز بود در مجلس خلد آیین شاه تمکین
دخل تمام رسید اگر ده بود و مستریز و مشخص شد که فرموده آقایان ذو القدر
که با حاکم شیراز نزاع داشتند و موسی الیه در روز چهار شنبه دهم شهر جمادی الثانی
سال مذکور در گذشت خانه او را قهر زده ضبط اموال او فرمودند و کس میرزا محمد
جهات او فرستاده برادرش میر مقیم را طلب نمودند و او از ترس

عالیجاه رفت و هم درین روز برفاقت خواجه منکو راستی آقا که مقر و منازح
نایب آقا مت لی او بیا و رده و بار رحلت بعالم آخرت در بست و هم درین روز
خواجه ضیاء الدین سلمانی اصفهانی وزیر عبد الله خان را با امارت پناه مصطفی
سلطان یکان گیرانیدند بمبلغ ششصد هزار تومان و ابا رخلیفه غلام خان مذکور
را بمبلغ ششهزار تومان و بسیار طلا ز نا امر سیر حال گیرانیدند و هم درین سال در
محل ظهر روز یکشنبه بیست دویم شهر رمضان المبارک سنه مسطوره علامی فرقنی
ممالک اسلامی میر شریف باقی در دار السلطنه قزوین رحلت نمود وی بنجابت
فاضل و در نهایت ادراک و حدت فهم بود و بوزارت عراق منسوب و از جهت
اشرف کمال تقرب و عزت داشت و دختر زاده میر عبد الباقی یزدی و از
اولاد وی میر سید شریف علامه بود و مدل تمام مصر بود و در ترتیب اطعمه متوجه
تکلفات تمام می نمود چنانچه یک طبق طعام را قریب دو تومان خرج میکرد
و عنبر و مشک داخل مینمود و با وجود رسم الوزاره و منافع وزارة و محصولات
کلانتری شیراز هر ساله چهار صد پانصد تومان قرض میکرد و اهلیه تحویل را
در منزل او از غربا و متقاضیان غوغا بود و وی جامع جمیع علوم و خیالات بود
حیف شریف باقی حیف موافق با رحلت با وجود حسب نسب مزاجش غرابت
و مذهبی را طالب و طبعش مقرر برخانه غزالی سلمانان راغب بود و در ایام
حیوة سحر تقریر و تصرف علی ممالک محروسه شاهی نوشته بتوفیق مساعدت
نمی نمود که نظر اشرف در آورد و در هنگام احتضار وکد سنگی از روزگار
غدار وصیت نمود که چون نعش کشیده دام شاه عالمیان امرا از نظر بر ریحه اقدر

می نماید و نمود با سه من اعمال و شر و الفتنه تجاوز مین سیاه نعش میرزا الصحرائی کربلا
نقل نموده در انجا گنبدی ساخته دفن نمودند و از انجا بمدینه مشرفه نقل نمودند
و هم در روز دوشنبه بیست و پنجم شهر رجب سنه مذکوره حکایتی که میر سید علی خطیب
محدث انی زمان قاضی جهان کرده و وی مختصر نموده او را تحفه کلاه گرده بوده
دیوان پرسش شد و او را با مولانا احمد تبریزی مقید نموده بعد از چند
خبر فوت قاضی جهان از قلعه رسید قاضی میرک فرار کرده بروم رفت و او
در راه الصوب فوت شد قاضی را والغایت فاضل و عالم بود و مدار انهای
زمان بحدت فهم و اکبری بخت مشار بوده و بیشتر کار و بواسطه سوء عقیدت
و با کی الیت از عنفوان جوانی به تحقیق و صعوبت رحلت نمودند و هم درین روز
هفتم بیست جمادی الثانی سنه مذکوره اقبال شاه مرحوم معصوم بیک صفوی
با امرای عظام مثل امیر خان ترکمان و قطب سلطان استاجلو از سفر خیر اثر خراسان
مراجعت نموده بپای بوسی شده گان اشرف شاه جمجاه سرافراز گشته در
منازل خود قرار گرفتند و هم در اوایل این سال مصطفی بیک بسبب بیک
برادران قزلباش تکلو که بدرگاه عالم پناه آمده بودند بشرف امارت سرافراز شدند
الکای قبیله شروان مصطفی بیک تفویض شد و فرمه خاوه ری و نواحی و حالقه
بمواجب و قبول بسبب بیک مقرر گشت و عائشان تکلو راجع نموده با لکای
خود رفتند و هم درین سال محمد خان بیک ذوالقدر که از اعیان قزلباش بود
بود و بمرتبه امارت سرافراز ساخته شیراز را بدو داده و تنبیه اولی سلطان
افغان با تعزل نموده با اله بدرگاه عرش آشیانه آمده و مصطفی کای رحمت انگه

بملازمان حضرت شاهزاده می طلبیدند سال چهل و چهارم از زمان فرمانفرمائی شاه عالم پناه
بر سریر حشمت و جاه روز نوروز توشقان ئیل مطابق [illegible] درین سال شاه دین پناه
شاهزاده عالی نژاد ابوالنصر سلطان محمد میرزا را با نور حدیقه جهانبانی سلطان حسن
میرزا مقرر نمود که بکان شاه قلی استاجلو لله برداشته متوجه دارالسلطنه هرات شود
لله مذکور شاهزاده های عالمیان را برداشته در ساعت سعد متوجه بلاد خراسان گشت
چون این خبر بماوراءالنهر رسید اسکندر خان والی بخارا فرزندان و امرای خود را
جمع ساخته در باب تاخت ولایات خراسان با ایشان طرح مشورت در میان
انداخت فرزندان و امرا و ارکان دولت بعرض وی رسانیدند که چون نواب شاهزاده
سلطان محمد میرزا متوجه هراتست و لله اوست که سر راه او گرفته نشاید دست بردی
توانیم نمود عبدالله خان که ارشد اولاد اسکندر خان بود [illegible]
گشاده میان ؛ و لاکشیده از کین کمر بمیان ؛ که شاید بجنگ شیران منم
هم آورد سالار ایران منم ؛ بنابر حکم پدر با لشکر بسیار از آب آمویه عبور نموده
بخراسان درآمد و چون خبر قرب وصول شاهزاده و اقایان صاحب قران
بحوالی تربت زاده شنیدند آنجانب در حرکت آمد چون اکثر ملازمان شاهزاده
و اقایان لله بواسطه کوچ خود متفرق و پیش و پس بودند بنابرین شاه قلی سلطان
لااصلاح در آن دید که شاهزاده را برداشته بقلعه تربت متحصن گردد و در روز
چهارشنبه چهارم جمادی الاول سنه مذکوره سلطان در ملازمت شاهزاده
بقلعه درآمده ازبکان در حوالی قلعه فرود آمدند و حصار را مرکزوار در میان گرفته
مداخل و مخارج او را مسدود ساختند چون این خبر باطراف بلاد خراسان رسید

نوابی

امرای عظام خراسان از خواف و باخرز و جام با مشهد مقدس و نواحی حاکم
استراباد و فوج فوج بقدم عزم و سرعت تمام با لشکر ازبکان متوجه قلعه تربت شدند
و این خبر در یازده روز بپایه سریر خلافت مصیر در روز شنبه بیست و دوم شهر مذکور
رسید شاه عالم پناه مقرر فرمود که خود متوجه یورش خراسان شده در تهیه
رفتن و گردانیدن الاغان درآمدند و تعجیل و رساندن قشون بمنزل مقرر کرده و در [illegible]
که اکثر العلما و با اعتقاد [illegible] که موجب تهلکه عرض باشد قصد شاهزاده [illegible]
نمایند که ازبکان فاتح شدند اما چون [illegible] تفصیل مهمات و انجاح فتوحات این نیکو فر
صفات از تایید فیاض و امداد حضرات مطهرات بیند و توکل بدرگاه ذوالجلال
والافضال و قرار در [illegible] نموده از غایت عجز و [illegible]
شروع و خضوع شاه دست تضرع و ابتهال بحضرت کریم بنده نواز گشاده بود
خبر خیر اثر مژده فتح و ظفر می‌بود و آنکه شجاع بیگ ولد مصطفی بیگ
و ملازمش مراد بیگ بابت [illegible] دلاوران بحوالی قلعه آمده جنگ کنان خود را
بدرون قلعه انداختند ازبکان از بعضی جانب و بهرسان کشته قرب [illegible]
روز در حوالی حصار روزگار گذرانیدند و شاهد فتح جلوه‌گری نموده بالضروره
از تسخیر قلعه نا امید گشته مرتبه اول [illegible] با عبدالله خان [illegible]
کوچ کرده روانه دیار خود گردید در روز دیگر عبدالله خان که ملاحظه کرده
شروع در رفتن نمود خود نیز طبل مراجعت کوفته علم عزیمت ملک خود بصوب
بخارا برافراخت چون این خبر بدرگاه رسید از آنجا [illegible]
کوچ بر کوچ روانه بخارا گردید و نواب شاهزاده های عالمیان سالماً غانماً از

تنگنای مخاطرات بیرون آمده روانهٔ دار السلطنه گردیدند و این خبر در روز
پنجشنبه سیزدهم شهر جمادی الثانی سنه مذکوره بپایه سریر خلافت مصیر شاه
عالم پناه خوشحال و فارغ البال گشته سجدات شکر ایزدی بجای آورده بزمی
عیشی در میانه مردم افتاد و هم درین سال سلطان سلیمان پادشاه روم با سپاه
فراوان و گروه بی پایان بجانب غزای فرنگیان بطرف دیار کفار روان
گردید در اثنای راه پرتو پاشا را با فوجی جنود جرار بتسخیر قلعه گوله ارسال نمود
و پادشاه مذکور آن قلعه را گرفته باز در مراجعت نمود سلطان سلیمان
قلعه سگتوار را در آن عظمت و اقتدار بر اوج فلک دوار برافراخت چون عساکر
جرار قلعه را مرکزوار درمیان گرفتند و آن قلعه بود بر بالای کوه رفیع واقع بود
و در متانت و استحکام در آفاق شایع و در استواری آب روی سد سکندر
برده و در ارتفاع دست در کمر ناهید زده بیت چو کوه بشکوه عرش پایه کز بام
فلک افکند سایه بیت عقابش با همای همسر بیت پلنگش با نهنگ چرخ همسر فلک
چون بشمه بر دامن او بیت که گرد اندر گرد دامن او بیت مبارزان جنود روم
از جوانب هجوم کرده بانداختن توپ و تفنگ شروع نمودند بیت تفنگ
افشان درین کهنه طاق بیت زده دود بر فلک تیره مدد محاق بیت رومیان
کوشش نموده امارات فتح و علامات ظفر بهیچ وجه ظاهر نشد پاشایان
رفیع و عالی نژاد در درگاه خواندگار از عدم تسخیر قلعه مضطرب شده اجرای نقب
بزیر آن سد حدید زدند و اندرون آن را از باروت کرده آتش در دادند
و اجزای برج از هم متلاشی شد بیت از آن آتش فتنه برج حصار بیت برآمد

همی کلهای بهار بیت در آن قلعه بحر مشوش همه بیت چو اهل جهنم در آتش همه بیت حصار
جهان گرد از آتش تصور بیت زتاب تجلی فرو بخت طور بیت پس از آن که قلعه مفتوح شد
رومیان بزخم شمشیر آبدار جمعی کثیر از کفار را بدار البوار فرستادند و اموال و غنیمت
بسیار بدست ایشان افتاد اتفاقا که سلطان سلیمان در حوالی قلعه سگتوار
بود عرض مرض بر جوهر ذاتش مستولی گشته زمان زمان ضعف در تزاید بود
لاجرم آن پادشاه کیوان حشم چهارم شهر محرم سنه مذکوره در حوالی قلاع […] آن
واقعه ناگزیر که لازمه ذات صغیر و کبیر است نهاده محمد پاشا را که وزیر اعظم او
بود بمحافظت ملک روم توصیه نمود و سلطان سلیم را ولی عهد خود کرده
در روز متوجه عالم آخرت گردید و در تاریخ واقعه او بعضی از شعرا گفته اند بیت
خواندگار جهان بهار ارس شاه داوده بیت از ترس شاه داوده خواندگار جهان
بهار بیت افزودهای ابرار کشید بیچ عمرش بیت بر کشید بیچ عمرش افزودهای ابرار
آن ظالم ستمکار رفت از جهان بزاری بیت رفت از جهان بزاری آن ظالم ستمکار
امد زوال خواندگار تاریخ آن چو دیدم بیت تاریخ آن چو دیدم امد زوال خواندگار
مدت زندگانیش هفتاد و چهار سال بود و زمان سلطنتش چهل و هشت سال ممالکی که
خود بعضی فتح نموده بود و از سابق بدو رسیده عراق عرب و بصره و دیار
بکر و اراضی گرجستان و دیار ذوالقدر و حلب و شام و مصر و قرامان دیگر
ای ولایتی که عبارت از سواحل بحر فانت و طرابلس و جزیره و حجاز و یمن
و عدن و قسطنطنیه و استنبول […] در تصرفش بود و چون این حادثه عظمی
بوقوع انجامید محمد پاشا فوت سلطان سلیمان را مخفی داشته مردمان

بکوتاهیه فرستاد و سلطان سلیم را طلب نمود سلطان سلیم بسرعت تمام بجانب ادرنه
گردید چون در روز نوزدهم ماه مذکور باسلامبول رسید و خطبه و سکه بنام
خود خوانده بر سریر سلطنت جلوس فرمود و بعد از آن روانه عسکر شد چون بآن
حدود رسید اکثر سپاه باستقبال استعجال نموده او را بپایه بارگاه پادشاهی
درآوردند و بعد از آن ظاهر شد که سلطان سلیمان فوت شده سلطان سلیم
پادشاه گشت و الف و نون مزید بان که زاید بود ساقط شد انگاه نعش خواندکار
را بدار السلطنه قسطنطنیه نقل نموده درابازیه که مدفن آل عثمانست دفن کردند
سلطان سلیم چون بر سریر سلطنت و فرمانفرمایی ممالک موروثی نشست
تخت کاری که گرداین بود که بواسطه حقوق وداد و شاه نیکو نهاد یکی از ملازمان
خود محمد بیک که در سلک متفرقه منخرط بود برسالت و تهنیت سلطنت حضرت
اعلیحضرت و سپهر مرتبت فرستاد و محمد بیک متفرقه منخرط بود برسالت
در خدمت اشرف هرچه تمامتر متوجه پایه سریر خلافت مصیر گردید و از قلاع بیج
بدار السلطنه قزوین آمد شاه جمجاه بدین مژده دلخواه امر فرمود که شهر و بازار
نوعی که در میدان سعادت مجدد احداث یافته بود آیین بستند و در روز
بیستم شهر شعبان سنه مذکوره تمامی امرا و ارکان دولت و ترک و تاجیک
و سپهری باستقبال نموده ایلچی را باعزاز تمام بشهر درآوردند و در
روز بپابوسی شاه عالم پناه سرافراز گشت و مکتوبی که خواندکار مشتمل
بر اظهار محبت و صداقت و خصوصیت نوشته اند از روی تعظیم و تکریم
تمام گذرانیدند شاه جمجاه ایلچی مذکور را مشمول عواطف بیدریغ گردانیده رخصت

بسیار فرموده

بسیار فرموده و او را در شهر شوال سنه مذکور مرخص ساخته بجانب بلاد روم روانه
ساخت و کس از عقب شاهقلی سلطان استاجلو حاکم چخور سعد فرستاد که آمده متوجه
ایلچیگری و روانه درگاه خواندکاری گردد و شروع در نوشتن کتابتی در باب
پرسش تعزیت و دیگری در تهنیت سلطنت فرمودند و هم در اوایل این سال
بواسطه سوء مزاجی که از نواب همایون سلطان ابراهیم میرزا بعید کرده بود و بعضی
ناملایم که مصاحبان نوشته بود بخاطر اشرف درآمده بود او را از حکومت مشهد مقدس
معلی معزول فرموده سبزوار را بدو عنایت فرمودند و ایالت مشهد مقدس را بالکلیه
شاهزاده کی سلطان سلیمان میرزا ابن شاه همایون سلطان ثانی اعلی مرحمت نموده او را
منظور عنایت گردانیدند و مرحومی امیر سید علی صفوی قمی را فرمودند که از تولیت
آستانه عرش منزلت معزول باشند تولیت را دو قسم ساخته سرکار روحانی و جسمانی را
تعیین فرموده اند و حضرت نقابت پناه میر ابو الولی انجو و میر عبد الله ملا اقحز
فرمودند و ایشان باتفاق متوجه مشهد مقدس معلی شدند و هم درین سال در غره شهر ذی الحجه
الحرام سنه مذکوره مولف را توفیق مساعدت نموده بزیارت عتبات عالیات
سدره مرتبات سرافراز گشت و هم درین سال بولقلی بیک ذو القدر که اول او را
ایشک آقاسی مرحوم شاهزاده سلطانم بود و شاه جمجاه او را ایالت داده و گیلان
گیلان را بقبول دشمن فرمودند و گیلکان تمکین نموده در دیلمان او را بقتل آوردند
و هم درین سال توسغان میر بکتاش قمی از سفر هرات و خراسان معاودت نموده ایمن محلی
شاه کامیاب رسید و او را بجای ملا قطب قصه خوان تعیین فرمودند و ضعف بسیار
سنه خمس و سبعین و تسعمایه رحلت نموده نعش او را به ... فرموده علی مولوی ملا قطب نموده

در جمیع کاوه فن بود و خاقان سکندر نشان و الحق اشرف با سکندر پادشاه کرد ران ایران
والی عراق عرب بود و نوشته فرستاده چو متعذر بود که پادشاهان سرحد ممالک
خواندکاری با احکام مطاوعه در هر باب که غرا صداری باف اطاعت مستعد بود
چون خاقان جنت مکان جمیع اکابر و اعیان ممالک محروسه از فارس و کرمان
و خراسان و عراق و آذربایجان و شیروان از او در دار السلطنه قزوین جمع فرموده
بودند از جمله انشا نقبا مشهد مقدس معلی میرزای میر شریف در دار السلطنه قزوین
جمع فرموده بودند و میرزا ابو القاسم رضوی بود هر دو در این سال [illegible]
میر شریف در دار السلطنه قزوین به دار بقا رحلت نمود و میرزا ابو القاسم بواسطه
تغیر آب و هوا استسقام و هزار حرب فی الحال فوت شده نعش هر دو را بمشهد انتقال
مقدس نموده در دار الحفاظ مدفون گشتند رحمة الله علیهما و مغفره و اسطه
سال جمل و نجم الطف آن برگزیده اولاد [illegible] مذهب حق [illegible]
[illegible] نوروز این سال در پنجشنبه عاشر ماه مبارک رمضان این سال خان احمد
پادشاه والی گیلان سر از ربقه اطاعت و فرمان کشیده قدم جرئت و مخالفت
وادی طغیان نهاده با وجود آبا و اجداد عظام او را خود بسیار [illegible]
ولایت گیلان و [illegible] باج گذار و فرمانبردار بوده چون ده یازده سال اینجا
ملکی خصال در دار السلطنه قزوین رحلت اقامت داشتند و از محل سکنی خان احمد
تا دار السلطنه دو سه روزه راه بود و هرگز مشار الیه احرام [illegible] تا آنکه کرارا
از ارکان دولت قاهره اشعار یا دو شده وی تجاهل نموده اغماض حضرت [illegible]
مرحمت پناهی قاضی محمد رازی مصری قصیده [illegible] تاریخ آن سال است فخرید بروزگار

خداوند

خداوند کار فتح جهان ٭ بعیب چو بشنست عرصه گیلان ٭ توان بخت بران
خواندش که است درو ٭ همیشه فیض بهاری و زیب فصل خزان ٭ دوام باره و
خرم بود چو روضه عدن ٭ مدام با گل و ریحان بود چو باغ جنان ٭ بنفشه گشته دوتا
از پی خشوع و خضوع ٭ چو دید نرگس شبا در دشت جیران ٭ چنار بهشت افراز
است آمین را ٭ به هر دعا که کند بلبل همیشه از زبان ٭ برگ و خود
ز لطف هوا و باغ تر زند ٭ و زین سبب همه در غنچه اند پیر و جوان ٭ و در پشت
جبلان که هیچ جا نبود ٭ که اند در سم نکوست شیوه ایشان ٭ که رعیت والی
رعیت اند همه ٭ که مجاوره اسبا هند در میان ٭ اگر شنید [illegible] تحسین نمود
بر این حدیث دلیل است حجت [illegible] ٭ دلیل آنکه کسی چو انگس نبات نکار ٭ در هیچ
جهت از مطالب قران جه تحقیق از این کاه در بود دوا ٭ سپهر مشرق [illegible]
ستوده احمد خان ٭ ضعیف دار با در حوره فاقه و فقر ٭ از این بوی مردان
نگرده اند بیان ٭ چو اهل مصر که بوده بنده یوسف را ٭ کشند از دل و جان
بنده کیش اهل کنا ٭ فرد دهر کسب فضایل اخلاق ٭ وحید عصر بجمیع خواص و احسان
بود بعلم و عمل بی نظیر عالم ٭ بود به فضل و ادب بی عدیل در دوران ٭ کسی فضایل ایشان
شمار کند ٭ شمر و حکمت اگر ذو الشلل بود و لقمان ٭ و نیک شمه از حکمتش کنند ظاهر
که است ناسخ احکام فرقه یونان ٭ چو زین سهند نشسته افتاده در جلوس ٭ دو ده هزار
ارسطو به سم ستاکر دان ٭ و کرارا و بنماید ز صد ز صد رسالش ٭ چو سند باد و
فلاطون هزار هندسه خوان ٭ جاری لکم و حاضرانه حرف زنم ٭ گر دست [illegible]
غایبانه توان ٭ ترا عون الهی نصیب شد که دهی ٭ رواج مذهب اثنا عشر [illegible]

که تخم بدی و سستی جهان براندازی بعشق حیدر کرار و کوری مروان
کمینه المثل بتوان یافتن کی را نها اگر کسی طلب رهبرا رقرن وقران
ازین سبب شده روح نبی زتو راضی الفین کدشت شاه کرم نهر با بغشان
علی الخصوص که باشند حقوق دیرینه بدولتی که نیابد خلل بهیچ زمان
حقوق فانی و حال شما درین دولت همیشه حال شما هست بود در ارکان
بحق حق که مکن حق خویش را باطل خدا را که مکن سود را بدل بزیان
بیارم موافق اینحال برسم عاریه حتی زکلبه سلمان بحضرت تو حدیث
نهایت مرا چنان بگویم اگر باشدم مجال بیان ترا ز شاه ولایت چرا امید وسیع
مکن خلاف برای ولایت و تومان بهرچه شاه کند از مرحمت دلش بهرچه حکم کند
آن سعادت خود دان بنیو دنیا بعدا گر خبر این بفعل آید که چه حمل کند کس در
بحر طغیان شنیده که بخاره با یزید بوده نشاه ما که فزون با مرس از امکان
شهی که خانه خود را بجنگ درباره چگونه جنگ تواند بعصر خاقان از وچو سنان
بخاره را سوال کند یکی زجمله خاصان شاه عالمیان کدام خانه کران زیب درآخر
شاه جواب داد که آنخانه عرصه جیلان جنان رسید جوابش که شاه جیلان
معاف است ایشان یکی بهندستان جواب داد دگر باره کین سخن دور است
چرا که هر که حق قنبر بود درین دوران چرا بحضرت اعلی نمیشود حاضر مفارقت
زچنین حضرتی چگونه توان عروس ناطقه پوشیده رو ز بیمی اگر جواب داری
رو انگشت عریان خدا نگاه کرد حقوق خدمت را کند ملاحظه این نهاد
بگیرد غضب گنج بخش عالم بگیرد کند کوه با زمین یکسان بیهوده

بحال خویش ببین که در برابر این همه حسن و همه احسان کنی بیکاره از کهر
آل و منال بلکه گر شکنی عهد و بیعت و پیمان درین قصیده دو مصراع انوری
بشنو که گفته است سخن گفتن بود آسان بزرگوارا حال زمانه کیفیت
که چو خیک برآید زنو قرچه تان کنون که قوت گفتار و عرض حالت هست
بدست یاری الطاف و سایه یزدان بپیش ای مهمات خویش را و بسیار
برسم جمع برانداز نیک برگذران بدرگهی که شود تنگ وقت شاهان
بود حدیث فلاطون بنزد شاه بدان جم اقتدارا ازمن چرا همی پرسی که ای
تهی زخرد یاوه گوی هرزه دهان زرا چه حد که نصیحت کنی سلاطین را زرا چه
سخن برابر شاهان که عرضه داشت کنم حال را بدین تقریب تحفظی که بعضو
باد از همه نقصان که شاه دولت این کمترین غلامان را روانه خواست که بیاید
برسم الحجان که هرچه در ره اخلاص و لایق دولت بود بعرض رساند بهم
که گر روا بود از نوش بفعل آری وگرنه باز دگر خود نیاورم بزبان مکن بقول
کسان گوش برد و براه آور چنانچه رود بره او و رد خان عرش مکان که هر زده
کوزه های زنهال امید رسید بحاصل و بر او خوری زحاصل آن انکه غالب
بدولت ابدیت بدرگهی که محل سعادت و امان دگر چنانچه درادیت
دو راستی که زشاهان بغایت کران توانم این سخن آوردم عرف
عرض بخدمت شه عالم پناه در پنهان که فکر بکند درین جهان که
بهیچ وجه موکد بعهد ایمان چو شاه عهد کند از ره قسم کلام خدا
کمند بس ناشد حقن ایمان ز دست شده چنین کاری نمی‌آید اگر نه شاه خواهی

حسن نعمان ٭ چو مدعا بخدا اوفتد کار تنمیت دفن ٭ بخرد دعا نبود کارم انگاره
نهان ٭ چو تر ملازم ترخان بود وازان رسم ٭ که تا کهان شود از کفتهای من
ترخان ٭ همیشه تا که هزار آید هزار ارسر حال ٭ مدام تا که در آید بباغ گل خندان
چو گل بباغ ایالت هزار سال بخند ٭ بظل دولت شاهی هزار سال بمان ٭ الحا
صل بعد از مطالعه مضامین این قصیده و اطلاع بر فهم مقدمات و مضامین نخبه
الخواص بعین از آن مقصد موده و در جواب قصیده در سلک نظم کشیده
بتحف وهدایا در درگاه پادشاه عالم ارسال نمود و قصیده وی اینست
قصیده فغان که سوخت مرا جان ز آتش هجران ٭ هزار حیف و هزار تمام
بیدرمان ٭ چنین که کشتی من اوفتاده در کرداب ٭ گسست لنگر و ازکف ربود
ضعف عنان ٭ بغیر غرق شدن چاره نمیدانم ٭ مگر که نوح نجاتم دهد ازین
طوفان ٭ وگرنه چاره کارم نمیتوانم کرد ٭ بغیر رحمت شاه و وقت و نوح زمان ٭
شهی که چون بطریق کمانه سر زند ٭ بیان اسم شنیدند قیصر و خاقان ٭ کرفته دم
دگر ز غرب بگیرد ٭ خراج ملک چو زر آورد و بهند و ستان ٭ چو راه وصح شه
کامیاب و دم تخت ٭ کشیده نامه تحمیل ز لشکر و وادی آن ٭ بکنج فکرت
بودم نشسته مرد تب ٭ دمی که بودم از اندوه و هجر با مان ٭ رسیده قاصدی
از یار مشفقی آورد ٭ کتابتی که برد از دلم غم هجران ٭ نه نامه است که آن
عالمیست کوهر ٭ که منتفع ز لالی اوست کوش جهان ٭ برابر است بهم
روز و شب در آن عالم ٭ چرا زمان که بود افتاب در میزان ٭ سعادتش
کشایش جان چو روز ٭ شبها بیش عارض خط بخ جانان ٭ ز پای تا سرش گشتم

بنوم

ندیدم عجب ٭ بغیر از آنکه درون فته دیگر از کیلان ٭ مگو که لاله چنان خوش شد
گل دلکش ٭ مگو که نرکس او تازه است و خوش بجان ٭ که لاله ساخته ساغر تهی با دو
ز جام خویش چو نرکس فتاده در یرقان ٭ و ران کل هم از تشنگی نمی آید ٭ فتاده
سوسن آزاد و از کار زبان ٭ چو باغ غنچه چو طفلان بی غذا مانده ٭ سحاب
چو شد و نیز خشک در بستان ٭ ز ظلم وی بچمن القدر گریه است ٭ که هیچ
نمانده بچشم بابشان ٭ ز حال مردم گیلان سخن چو پرسیدی ٭ حدیث
چند بکویم اگر کسی ادعان ٭ درین دیار چو طفلان کسی که خانه کنند ٭ شود زریب
حوادث همان زمان ویران ٭ همه چو آتش سوزنده اند و دور از آب ٭
همه چو آب روان میشوند ز ارکان ٭ همه چو صورت دیوار نا امید
از قوت ٭ نشسته اند که یک کار ز خود حیران ٭ ستاده همچو مجسم
چو خاک پا برجا ٭ ز بس که باده صفت گشته اند سرگردان ٭ ز آه سینه ایشان
خشک گشته دریا ٭ ز آب دیده ایشان کوه ها شده عمان ٭ خبر شان همه
ثابت چو مال کر و عود ٭ نکرده هیچ از نهانان کفران ٭ چرا همیشه بسی
روند سپسی چند ٭ چو کار کار مسلم بود و هم یکسان ٭ چو لطف شاه بر و بحر
باشد ٭ بد و همی طلب بند از خسیه و غمان ٭ نبرد شاه اگر با بد یکیشه دم
یقین که بود ده درین امر تا سلطان ٭ چو سنک که دشمن جانت با مثل ابو جهل ٭
دو شنبه است که خصم است با علی مروان ٭ منم غلام علی با یزید دشمن من ٭ کدام
خصم نکه برین کس بشهید مهان ٭ تمام دشمن جان اند سر بسر القوم ٭ که حق خدیو
نعمت و عصیان ٭ ولیک نسبت طغیان به بنده هر که کند ٭ نکرده فقر چون

وطبیعت طبعان : بعد از آن دم حرف چند بسیار گویم : حدیث آمدم چونکه
آمده میان : محب صادق هرگز وصول جو نبود : چو نیست مهر و محبت بعد و
قرب مکان : برو ز وصل همه عاشقند و صادق نیست : مگر کسی که بود پایدار
در هجران : مو صحبت خلوص طویتم رشاه : چو حب ویس قرن بین صاحب
قران : بدین حدیث که گفتم گرت یقین نیست : بهر خطای خودم حجت و
برهان : دلیل اگر ز احسان و مرحمت هر گر : کسی که عاقل بوده نبوده سرگردان
حکایتی ز آوان قدیم گویم باز : برای آنکه شود مشکلات ازان آسان : شنیده
ام که زمانی برو در کار قدیم : کشیده بوتیمار صبا نه مگر این نماند و به
خصومت میان بره و شیر : گذشته عهد و عداوت میان گرگ و شبان
که ناگهان ز قضا انس ضعیفی را : گذر فتاد در حجره عدل نوشیروان : سوال کرد
انوشیروان که از چه داد اگر آمدست که با در ز ظلم و هراسان : کی رحل ادب
چون شاه رخصت یافت : بشرح حال ز روی ادب گشاد زبان : چو شاه
قصه شنید از کمال داد و دی : مثال داد که حاضر شوند صاحبان : زگنج
زر بدهند آنقدر که او خواهد : خرد بهشتر و سازد بعد از آن ترخان
که هر که از ستم دهر رو بجا آورد : نشاید آنکه کشد بار محنت دوران : اگر چه رفت
انوشیروان ازین عالم : بهست از کرم او و نام پیر و جوان : دگر مفلس
جوان هیچ نمی شود واجب : نه وجهت این طوف در گه سلطان : طرف
رسیده ز فقر رسول امیرانی : چنانکه نیست حقیقت بهیچکس ظاهر : برای آن
چو نکه استطاعت نیست : ز شاه خواهش چرا حال خود نگشمان : نه مصطفی

که زر از آن خواهم : که روز نام کنم صرف شاه از دل و جان : دگر
داده زر و مال و مهر راسه طلاق : علی که حامی دین بوده حامی ایمان :
بطرز شرع نبی آن نشود که شود : طلاق داده و الد حلال فرزندان :
کدام درد بگویم چو شرح غصه و غم : چو عمر را نعم و غصه میرسد پایان :
زمان احمد ماهی کسی که می آمد : دو روز نا شده کار من رسد بدین عنوان
که گر نه روی ز درگاه شاه یافت : همان زمان بگریزد و برهنه و عریان
کسی ز جور ستانند مالشان از آن : که بعنف دو اند جانب دیوان
تمام عمر من در آن ملک کارستان : که لت خورند و نالند هیچ جوان
سندان : کشیده جور و جفا و با انقدر شاد : بود لطف و وفا در خرابه
امکان : بسی نمانده که کار من کشد بنومیدی : اگر چه آیه لا تقنطوا است در قرآن
کنون که می رود از حد بنده گستاخی : زبان ببندم با خود بیاورم بر زبان
جواب نامه از بهر جوان آیات : مدیح آمده کردم بجلوه گاه بیان :
ز لطف اهل سخن التحسین پسند از آن : که کرده ام بفراغت بتیغ سلمان :
اگر زمانی احوال شاه دین پرسد : بگویم آنچه بگفتم برای روز جهان : اگر
اگر از پس دعای شاه کنم : چو شکر منعم واجب شدست بر انسان :
همیشه تا متوالی رسد ز حکم قضا : بباغ نوبت عدل بهار و ظلم خزان : نهال
زندگیش از خزان مصون بادا : خوشست باغ جهان در مساس بادان :
القصه هر چند درین مدت شاه سپهر رفعت خان احمد را باحکام مشحون انواع
نصایح فیه نمود فایده بر آن مترتب نشد و سر از ربقه اطاعت در التماس بچند

مخالفت ابر طایفی انداخت اما بعضی از طرز و سلوک وی ظاهر و هویدا بود
قبل از ین در اوایل ماه محرم پارس جار نصرت و هفتاد و چهار حسین علی بیک بساولی
قورچی را نزد خان احمد فرستادند که کس بفرستند و مردم خود را
از گیلان بیه پس که نسبتی بگیلان بیه پیش و الکای او نداشت و سلطنت او مظفر
سلطان و آولاد او متعلق بود باز گردانند بعد از آنکه مردم خود را از آنجا
برون آورده باشد کسی در درگاه گیتی ستان فرستاده التماس که داشته
باشد عرض نماید که بانجاح مقرون خواهد شد غرض شاه عالم پناه از ین حکم
خان احمد بود که ملاحظه فرمایند که در مقام اطاعت و انقیاد هست یا
مخالفت خواهد کرد وی از غایت غفلت قبول این معنی نکرده پرسش را
فرستاد که لشکر جمع کند و بواسطه آنکه در هوای گرم متوجه لاهجان گشته بود
بیمار شد و در لاهجان بیماری رحلت نمود و خود متعاقب از رفت و لشکر جمع
نموده بالکای بیه پس و بحوالی لشکر رفت و با این همه نافرمانی شاه عالی
از ان اغماض کرده کور حسن تبا و ال مجلس نویس امین که مرد صلاح آمیز بود
فرستادند که او را نصیحت نموده از ین حالات فاسده باز گردانند و لی
او را بر دی خود نگذاشت و در ان اثنا کور شاه علی ر وطور اکه مردم بیه پس
نزد او فرستادند و حکم نوشته بودند قبول کرد کور حسن از نزد خان احمد نگاه
معلی آمده مخالفت او را که مشاهده نموده بود بمسامع عز و جلال رسانیدند بار آن
آتش غضب قهرمان قهر استعال گرفته امیره ساسان را با جمعی لشکر فرستادند که خان
احمد او را از ان دیار اخراج کرده بود و امیره ساسان با جمعی از دلاوران

ناگاه بلشکر در آمدند دران اوان صهبا الاسعد که از جانب خان احمد والی
ان دیار بود دلف مم مقابله و مقاتله پیش آمده جنگ صعب نمود و امیره ساسان بحکم
دولت قاهره و دولت بیزوال بر و غالب آمده صهبا الاسعد را با جمعی از ملازمان
بر اه عدم فرستاد و چون این خبر بشاه عالم پناه رسید صدر الدین خان صفوی
و باینده خان طالش را با جمعی از دلیران بجانب رشت روانه کردانید که ابا رستم
که از قبل خان حاکم ان دیار بود و غیر از خود کسی را بنظر در نمی آورد و خان احمد
در واد دی او اعتقاد تمام داشت ¤ کمالش چنان بود که رستم است ¤ و تاب آن
نشنیده دست ¤ امرای مذکور بر سر او ریخته کیا رستم را دستگیر نموده با جمعی دیگر بدرگاه
گیتی پناه فرستادند شاه عالم پناه با وجود این همه اعمال ناپسند خان احمد در آنکه
او اعتقاد تمام داشت کیا رستم و رفقا را بخلعت شاهانه سرافراز فرموده رها
او بجهت آنکه حرمت و سیرت خان احمد در میان خود نگاه دارند نموده بودند و از ذو جهت
خونهای کیا رستم مقرر فرمودند کی بواسطه آنکه گفته بود که بهرام میرزا به گیلان
آمده و دیگر آنکه در مقابل امرای مذکوره در آمده جنگ نمود و بعد از ان جمشید خان
جمشید خان ولد سلطان محمود خان که وی از خواهر شش خانش خانم بود و وجود آمده
تربیت کرده خیل و حشم و طبل و علم مدد شفقت فرمود ¤ طبل و علم سرفرازش داد
ز حق جهان بی نیاز بنشو او ¤ دی سلطنت بخت در جام او ¤ بنام محرم زبان
نام او ¤ رسید از شرف تا بجای سرش ¤ که شد نشر طایر برافراش ¤ و بالکای
گیلان بیه پس ¤ که همیشه آبا و اجداد جمشید خان متعلق بود شاه عالمیان چند روز
بنابر مصلحت و مقتضی زمان بر بدبخت خان احمد پادشاه داده بودند باز بجمشید

بجمشید خان تسلیم فرمودند و فرمودند که الکای بیه پیش خان احمد از و باز ستد
و کسی را که خان احمد جمیع ولایت بیه پس را سوی کوچسفهان تصرف و الکای جمشید
خان داده و کوچسفهان که از قدیم الایام داخل الکای بیه پس است خود نگاه
داشت چون مرادن الکای مذکور را دو نیمی بود و شاه عالم پناه بوالقلی بیگ ذوالقدر
را که سابقا ایشک آقاسی مرحوم شاه طهماسب و سلطان بود و در آن وقت منصب سلطنت
و امارت سرافراز گشته صاحب پانصد نفر ملازم بود فرستاده اند که کو
چسفهان را گرفته از وی بجمشید خان دهد و خود واسطه میان جمشید خان و خان احمد
بوده و نگذارد که فیما بین نزاعی واقع شود چون بوالقلی بیگ را بصلاح اندیشی مقرر
فرموده بودند امر مطاع لازم الاتباع خاقان عز اصدار یافته بود که کوچسفهان
نزد او در رشت توقف کند و حکم اشرف را با کس خود نزد خان احمد فرستد
بوالقلی بیگ با پنجاه نفر برشت آمده وزیر خود را نزد خان احمد فرستاد
هنوز کس وی نزد خان احمد نرسیده بود که الکای بیه پس را صاف ساخته خود در آن حدود
و کان و نیز لشکریان خود قسمت نموده بود گفت وزیر بوالقلی بیگ را مقید
ساخته جمعی را همراه شاه منصور را با دوازده نفر پیاده بر سر بوالقلی بیگ
فرستاد و آن بی عاقبت شاه منصور را با دوازده نفر پیاده بر سر بوالقلی
بیگ غافل برخته و تیراندازی بوالقلی بیگ قورچی را ده اعلی و القدر که بتعجیل
وجه کسیم بر سر بود و به معاملات کاری نداشت با بیست نفر دیگر در
دوم شهر ذی حجه الحرام سنه اربع و سبعین و تسعمایه بقتل آوردند
چو بشنید خبر قتل او را با همه مردی و صلابت که او است با وجود این همه
اخلاق

ناپسندیده و قباحات بحدی که در عرض یکدو سه ماه از خان احمد خلاف یکدیگر
بظهور رسید و بعضی کتابات نا ملایم بخط وی که مولانا عبدالرزاق گیلانی
که صدارت او بوی متعلق بود و در درگاه معلی می بود نوشته ظاهر شد شاه عالم پناه
دیگر باره ترحم بحال او فرموده نسبت حضرات سنیه عالیات علیهم
السلام عمل نموده موافق کریمه والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین
امر فرمودند که از گیلان بیرون آمده از ممالک عراق و فارس و کرمان هر جا
که اراده نماید در آنجا محل اختیار نموده بطریق سادات عالیدرجات سایر
ممالک محروسه که اکثر مشغول بال و فراغت فرمایند که از سر فراغت خاطر
در آنجا بفراغت اوقات گذرانند و حکم همایون را مصحوب میر علی کیم
والد میرزا ... بسوی او فرستادند خان احمد در مقابل در آمده گفت گیلان ملک
موروثی منست و مدت سیصد سال است که در تصرف و ارث ماست الحال ملک خود را
بکسی نمیدهم چون این خبر بشاه والا گهر رسید لاجرم مستحق غضب پادشاهانه گشته
حکم جهان مطاع لازم الاتباع برفع و دفع او عز اصدار یافت که پیاده بسیار از
بلاد آذربایجان و عراق متوجه پایه سریر اعلی گردند باتفاق امرا عظام
متوجه گیلان گشته آن بلاد را مسخر گردانند خان احمد از وصول جنود قاهره
متوهم گشته از کرده و گفته نادم گردید ایلچیان بدرگاه معلی فرستاده در
مقام شفاعت و زاری در آمده و از طغیان طوفان ... خلاص جست
ایلچیان وی چون پایه سریر خلافت مصیر رسیدند هر چند در رضامندی خاطر
آن اعلیحضرت کوشیدند فایده بر آن مترتب نشد زیرا که صورت قرب و قبح

باو در نهم صفر سنه شاه دین پناه انطباق پذیرفته و کرشن [illegible] خاطر معاینه یافته بود
بنابران ابلجانزالی مراد و مقصود رخصت انصراف ارزانی داشت و فرمان
لازم الاذعان بر صدور پیوست که غازیان از دو جانب متوجه گیلان شوند
شاهزاده سلطان مصطفی میرزا و امیر خان موسی لو حاکم همدان و محمد
قلی خلیفه مهردار و نظر بیک استاجلو لله شاهزاده مذکور و حیدر سلطان
ترکمان حاکم ساوه و ولی خلیفه شاملو حاکم قم و امیر غیب سلطان استاجلو
حاکم کردستان و لرستان و احمد خلیفه وفادار شاملو حاکم سنقور و حمزه خلیفه
تالش و از امرا و لشکر آذربایجان ابراهیم بیک زیاد اغلی قاجار و لشکر قراباغ
خلیفه انصار حاکم قراداغ و ابراهیم خلیفه الیاورت لشکر محمود سعد و صدر الدین
خان ولد اعتماد الدوله معصوم بیک و لشکر طوالش و مغانات و با بندر حکام
حاکم استارا مقدسه اردبیل و زنبیل بیک ذو القدر ولد ابراهیم خان و قور
بیک حاجیلر و زنبیل بیک اوریاد و خس بیک [illegible] امراء لشکر گیلان بیه پس
احمد سلطان سپهسالار بیه پس امیره سلطان حاکم کسکر و کامران میرزا حاکم کوکم
و شاه میر سلطان سپهسالار بیه پا با پادشاهی آذربایجان از راه کوچصفهان
بلاهیجان در آمدند قبل از اجتماع امرای عالیشان امیر خان ترکمان و نظر سلطان
و حمزه سلطان طالش از دار السلطنه قزوین در روز پنجشنبه [illegible] شهر صفر
سنه مذکوره با جنود ظفر قرین بیرون آمده در چهار فرسخی شهر نزول نمودند
انگاه استماع افتاد که خان احمد با سپاه بحد قزوین و طالقان نزول کرده
امرای مذکوره با عساکر منصوره بر سر انجماعت ایلغار نموده خان احمد از کرده

خان

نکرده و عواقب تحیر افتاد و از بیم جان خود را بلاهیجان انداخت غازیان
خرگاه و سراپرده و بارگاه او را متصرف شده بدیلمان در آمدند آنگاه
مرحومی معصوم بیک صفوی وکیل حسب الامر شاهی عالی در روز نهم شهر ربیع الاول
سنه مذکوره از عقب امرا عظام بسمت صوب لاهیجان برافراخت
خان محمد جهانگیر سپهسالار لاهیجان و شاه منصور سپهسالار دیلمان
و شاه را با ده هزار سوار و پیاده باستقبال امرا ارسال نمود و پنهان
در جای تنگ تحصن کرده که باصطلاح ایشان بید پیشکو بند همه جنگی
را انجا گذاشته که نگذارند که لشکر منصور از انجا عبور نماید مستعد قتال و جدال
بوده باشند امرای عظام با سپاه زیاده از حوصله و حد بیان بتخته
بند رسیدند تخته بند را از هم پاشیده مخالفان پای استقبال بطرف
وستان راه فرار پیش گرفتند و جمعی [illegible] بلاهیجان [illegible]
یکصد و پنجاه نفر دیگر را دستگیر کرده در لاهیجان بحکم [illegible] دند و از زور
از غازیان دو سه نفر از لشکر بیه پس در میانه بقتل رسیده بودند و جمعی از
عقب گریختگان رفته بودند [illegible] خان احمد [illegible] در ان محل [illegible]
که در باره [illegible] داشته که انها میان جنگل [illegible] و ولایات گیلان خصوصا
و دیلمان که در دار السلطنه است [illegible] و لشکر [illegible] باز او
و بار [illegible] انکه کسی از غازیان با رخت [illegible] متصرف عساکر منصور
در آمد انگاه شاهزاده عالیقدر سلطان مصطفی میرزا و سایر امرا که در عقب
بودند بدیشان ملحق شدند معصوم بیک نیز با انکه امرای آذربایجان

بدو ملحق شده بودند از انطرف باتفاق والدش صدر الدین خان و بایندر خان
طالش و زنبیل بیک ذو القدر و حمزه خلیفه طالش و بسیاری امرا در باکجان از
لاهجان شدند چون بکنار آب قزل اوزن رسیدند جهه اسبابی عبور عسکر
بساختن پل قیام نموده در انجا جمشید خان و لشکر گیلان به پیش لشکر مذکور
ملحق شدند از انجا صدر الدین خان و زنبیل بیک ذو القدر و احمد سلطان سهیلانی
بیه پس و امیر سلطان حاکم لشکر و حمزه خلیفه بجهت انکه خان در انجا بسر رای درگاه
سخت تحریک شده ای دیگر ساخته جمعی دیگر از امرای خود در ان محافظت ان بازداشته
بود امرای مذکوره ملاحظه و توقف باندک توجهی ایشان زانکه داده در کنار
لاهجان وارد و بی معصوم بیک داخل شدند خان احمد چون از توجه سپاه جمعیت
اگاه شد با انکه عموم رعیت هزار کس سوای جماعتی که تنگ جمع زده بود در مراد
حاضر بودند دیگر تاب مقاومت نیاورده راه فرار بحال اشکور که محال سخت و محکم
و قلعه استوار است پیش گرفت و خود را بدانجا کشانید تیرش که جوان بازی صید کبوتر
جان مخالف بود از عسکر دچون عمده باشیانه خفیه پنهان شد و کمانش که
در کمین اعدای دین با زمستی نمود از وهم خویش در کنج خود رفت دلیر به بیشه کین روز
جدال سرفرازی علم و ثابت قدم بود سر در لحاف غلاف کشید و سپر کج که بر سر که
بایل بود چون حرز تمامی تامل کرد و بد سپر کج در پیش گرد عده حمایل چون توشه
دان کاروان پشت حامل کرد و بدانگاه روز دیگر معصوم بیک امرای قبیله
و بعد لشکر قراباغ و قراجه داغ بهم ملحق شده و بعد از چندی روز که شاهزاده اعظم
مصطفی با جمعی امرا در باکجان در و یلان نشسته بود قد حسب الحکم اعلی به رسم

گروه از راه کلادشت که الکای ملک اویس رستمداری که داماد خان احمد
و قوم ملک بهمن بود بجانب تکابن علم عزیمت برافراختند و در راه پیر محمد
بیک استاجلو و امیر الغلان بیک افشار و اسکندر بیک افشار و حمزه
بیک ولد حسین بیک افشار و شرف خان ولد شمس الدین خان کرد که قبل از ین
امر شده بود که از راه تکابن گیلان روند امرای عظام ملحق شدند از الکای
و الکای ملک اویس که اول مسخر فتح ان مامور بودند کرفته ملک سلطان
بوسعید که برادری بود داده و تمامی اموال و اسباب جهات و طلا
و نقره و الات ملک اویس که در قلعها جمع کرده بود ضبط سرکار خاصه شریفه
نموده و همگی امرای منصوره باتفاق الکای تکابن فتح الکای مذکوره و کوچسپان
و کلیجان و ان کوه پی مراجعی و منازعی بحیطه تصرف اولیای دولت قاهره
در اورده القصه امرای عالی تبار بی شفقت و مزاحمت اغیار تمامی ممالک گیلان را
جلو نوعروس بر اغوش در اورده و سوی و محل که یکی را تخته سرو یکی را اشکور
می گویند و محل اتفاد و بنا و خان احمد بود بعد از ان شاه عالمیان مراد خان ولد
تیمور خان شنا سلطان و جعفر بیک کسکر لو و امام قلی بیک ولد بدر خان استاجلو
و امرای خورد و امیرزاده و خلیل بیک ولد تیمال سلطان با شصت نفر از
ملازمان پدرش و پیره بوداق بیک را و حسین بیک روز باشی با ملازمان بسیاری
مذکور و مقربان درگاه سلیمان میرزا پسرزاده عبد الله خان تمامی گیلان
بالکای دیلمان فرستادند که در الکای دیلمان و سایر نشیمن بهر جهه امر
مطاع لازم الاتباع صادر گردد عمل نمایند و شاهزاده مظفر لو سلطان

مصطفی میرزا با امرای رفیع و زنگنهای [illegible] نشسته بعضی دیگر از امرا در لاهیجان
باشند چون از ذوقه و خورش بنحید بنهایت انت و تمامی ولایات
گیلان از تصرف او بدر رفته توقف نمایند که تمامی کوهها را برف گرفته سرما
شود و برگ درختهای جنگل ریخته بعد از آن بکوهستان یورش نمایند و خان
احمد را بدست آرند چند روز با هم توقف همین شد در خلال این احوال
بعضی از کسلکان [illegible] بیابان [illegible] و توابع آنکوه که بیم [illegible] بحکام [illegible]
محال دیگر که از آنها بکوه و باشاکوه و [illegible] سر [illegible] بود و در آن دره و در کمال
استحکام و استقبال کرده بودند ما [illegible] ازین بیست هزار خانه وار در آنجا
جمع آمده بود و از آن اردو قرای [illegible] آمده کس نزد خان احمد فرستاده و همه
مردم با ایشان رسانند خان احمد [illegible] که میان ایشان آمد کس با طرف [illegible]
فرستاد که خود از [illegible] چند روز از جهت ایشان هم رسانند و خود [illegible]
مذکور آمده بود و در آن اثنا معصوم بیک از آمدن او خبر یافته بی توقف سید [illegible]
خان ولد خود را سرکرده ساخت و باتفاق گیا احمد سلطان [illegible] لا [illegible]
و بانید [illegible] [illegible] امیر سلطان حاکم لشکر و میرزا کامران حاکم کوزرم و شاهی سلطان
حاکم [illegible] [illegible] کرده در وقت صبح بسیقاق رسیدند و در آنجا چون
دیگر که بر بالای [illegible] انداخته بودند و باصطلاح ایشان کلیت کرده بود در آنجا
ریخته بسیقاق مذکور در آمدند و خان احمد شاه [illegible] در آن کاه [illegible]
بود و امیر جهاد [illegible] شاه منصور با دو سه نفر از امرا او بقتل رسانیدند [illegible]
در آن محل خود در کنار رود [illegible] با استاد [illegible] نمودی [illegible]

مضطرب

مضطرب و سراسیمه خود را در آب گذاشته و بنوکری همراه
او بود از دو خود با سه چهار نفر سوار شده رو بگریز نهاد و چون برف
عظیم باریده بود و آب او برف فرو رفته بود با نفر [illegible] را
گذاشته و خود را انداخته پیاده با نفری چند خود را بار بجنگل اشکور
انداخت شاه منصور در آن معرکه تیری بر پا خورده بود از آنجا برفت
و بواسطه آنکه تیر پای بود و زنگار نافته در میان برف و سرما
مانده بمرض خوره گرفتار شد و بهمان مرض فوت شده و مردی [illegible] در
دره سیقاق مذکور بود [illegible] طلب [illegible] با امرا و اعیان که در آن
حدود بود نزد معصوم بیک رفتند و بعضی دیگر بدرگاه شاه عالم پناه
آمدند و امیر جهانگیر و مولانا [illegible] که اظهار [illegible] و دولتخواهی نموده بود منتظر
وقت و فرصت بودند و در آن محل فرصت را غنیمت دانسته با فرزندان
و کوچ و متعلقان باردوی [illegible] ملحق گشته بعد از چند روز که برفهای عظیم
باریده و برگ درختان ریخته شد و جنگلها ساده گشت راه گریز بر خان احمد
مسدود گشته محل آن شد که امرا یورش کرده او را بدست در آورند
در آن ایام که آفتاب در [illegible] درجه جدی رسید [illegible] سرما و
برودت بنهایت انجامیده بود کوه قاقم [illegible] اصل یورش
جمیع سحاب [illegible] شده [illegible] داود [illegible] بلشکری [illegible]
ابر [illegible] کبری شاه عالم پناه الله قلی سلطان [illegible] استاجلو
شاهزاده سلطان [illegible] میرزا و خلیل خان [illegible] حاکم کوه گیلویه با [illegible]

و تفنگچیان خاصه شریفه از دار السلطنه قزوین بجانب جبال اشکور مامور گشتند
که رفته با لشکری که همراه مراد خان در جاکرود بودند از طرف ولایت اشکور
روند و شاهزاده سلطان مصطفی میرزا و معصوم بیک صفوی از دو طرف با امرا
رفتن از پاین دره را جدا جدا با یکدیگر قسمت نموده هر سپاهی از دره بالا رفته بهر
عنوان که دانند خان احمد را بدست در آورده آمدند و آن وادی دور
و دراز پر از نشیب و فراز و جنگلهای بعید مخوف و بیشهای بحدی که زمین
آن چون چشم نابینا در روز از نور آفتاب بهره نداشت و بسیاری
از شعاع قرص خور کسی ندیده و از انش که بچشم زمین م کسی خرقه نشین نگریستی
کمان سیم و تو میل در سنگلاخ ضمیر ز پای سرو تن در هم بیرد
روان ز جو خسته شده در دو در زانوی خار و خسک ز جو پاره پاره و در رو جا ها
ریگ روان و در آن اثنا برفی عظیم که از سنوات گذشته باید بوده باشد تا غایت
هر گز کسی از گروه اشکور نگذشته بود و تمام لشکر بیکبار از آن محل نتوانستند گذشت
الله قلی سلطان با قورچیان و تفنگچیان جسترا خلیل خان برف را کوفته راه گذار
گذشتند و باشکور رفتند الله قلی سلطان با قورچیان و تفنگچیان که از اشکور
کوچ کرده از گریوه سخت سر گذشته خلیل خان از دوز از گریوه رودبار گذشته
باشکور رفت و در آن شب برفی عظیم بارید که هم گریوه رودبار و هم
گریوه سخت سر بند شد و خلیل خان در اشکور ماند و در آنجا میر ملک سیاه لار
الکا مذکور بخیمه نموده باستقبال آمده و پیش لشکر افتاده و جرجی شده و تا
الله قلی سلطان و قورچیان و تفنگچیان طلب خان احمد روان شده

مصطفی

مصطفی میرزا و معصوم بیک و محمد قلی خلیفه مهردار به تنکابن فرستاده اند که در آنجا
خانه کوچ و متعلقان خان احمد و ملک دلیمی و مردم او و دیگر امرا و اعیان و اعیان
ایشان که ظاهر شده بودند بدست آورده و شاهزاده گی و امرای عالی
و الله قلی سلطان و قورچیان و تفنگچیان از بالای اطراف و جوانب خان احمد
را هم قسمت نموده او را بطریق جرگه شکار در میان گرفتند هر یک دو نفر
غلام و دوازده نفر تفنگچی گرجیه بسخت سر رفت و در آنجا متواری گشته
الله قلی سلطان پیروی نموده محل و مقام او را معلوم کرده مسافت
چهار پنج فرسخ راه دشوار بود و حسام بیک ولد بهرام بیک قراملی را با
نفر از جوانان جلد کار آمدنی بسر خان احمد فرستاد و خود در عقب
روانه شد حسام بیک با جماعت دو فرسخ راه که طی نمود بمحلی رسید که دیگر راه
رفتن ممکن نبود و بنابراین پیاده شده روانه گشت بجهت نفر کار آمدنی از آنجا
با حسام بیک مانده به تقاره صحرای بخیر بر سر خان احمد آمده داد و رفع هر یک بوده
باد و نفر دیگر از همراهان زیر جامه ... تفنگچی که با او بودند
تفنگها را گذاشته متفرق می گردند حسام بیک بعد از تفحص او را در ظلمه گرفته
دستگیر نمود و در روز جمعه ... شهر مذکور خبر بدرگاه معلی رسید و همان
ساعت وقت نموده نزد الله قلی آوردند و این قضیه در شب سه شنبه بیست و دوم
شهر جمادی الثانی سنه مذکوره بوقوع انجامید و امرای عظام که در تلاش
شاهزاده عالیمقام بشیخ کیلان مامور بودند خان احمد را با اسباب و دواب
و حرم در روز سه شنبه ششم شهر رجب سنه مذکوره بدرگاه عالم پناه آوردند

شاه عالمیان بدیوان در آمده خان احمد را از پایین ایوان از حوالی مجره و سر حوض باز داشته
بعد از آن او را بسبب اتهام صوفی نوروز باشی سپرده بود و قریب دو سه سال
در بالای خانه وی بحکم محبوس بود و در باب فتح گیلان و گرفتاری وی
بسیار فارسی تاریخ بسته اند و بعضا قطعه گیلان چو شد مسخر شاه فلک جناب
کار خوش گذشته ای اندر جهان و بسر ، خان احمد که حاکم آن مرز و بوم بود ، تنگنا
جای مرد بی اقبال و بی سکه ، دوران تقدیرش چو این گونه یافت گفت
تاریخ قید او شده خان احمد اسیر ، آنگاه او در ار دانه قلعه قهقهه کردانیدند
و حکومت ولایت گیلان را بالمعهدی سلطان اتکه افشار استاجلو و اسکندر
بیگ افشار و حمزه بیگ طالش و زنبیل بیگ ذو القدر و شیرخان کرد تعلق فرمودند
و مولانا عبد الرزاق گیلانی که صدارت خان احمد بوی تعلق بود و مدتی
از قبل او در کیا تعلق بود و در شهر رجب سنه مذکوره که در دار السلطنه قزوین
مقید بود و خوریک فرستادند و بعد از چند مدت که در آنجا بود چون قلعه بیا
بود به مفارقت قلعه جان تسلیم نمود و خان احمد در این مرتبه سی و دو سال در
گیلان حکومت نموده بود و باقی احوال وی در محلش ذکر خواهد یافت سابقا
مذکور گشت که چون سلطان سلیم بر سریر سلطنت ممکن شد محمد بیک سفیر و زبده
عالم پناه فرستاد و شاه جمجاه مقرر نمود که شاه قلی سلطان استاجلو حاکم محمود
که بوفور عقل و دانش و قاعده دانی و آداب و کثرت شوکت و جمعیت امتیاز
تمام داره و بالجگری روم رفته تعزیت نواب سلطان سلیمان و تهنیت جلوس
سلطنت سلطان سلیم تقدیم رساند و مدت هشت ماه تمام شاه حجسته فرجام

اوقات صرف کتابت آن نمود و کتابت مذکور را موافق سلیقه خود باتمام رسانید
و تمام پادشاهان و از عمال و مقربان و فضلا و شعرا مسودات نظم و نثر الیسع
اشرف انور میرسانید و هر چه از آن نوشتها خوش میفرمود و مد بیرون
می نوشتند مولف این نسخه در خدمت والد خود میرمنشی قمی در آن مجلس اشرف
دخل بود و چون در مرغب کتابت دستی تمام دارد و شاه جمجاه شاه اکثر آن
خدمت را انقیاد و حقیقی خود میفرمود و آن مکتوب صداقت اسلوب
در باب تعزیه در طول هفت ذرع بود و وصل از اشیا جفتی سلطان ها و دیگر
و تبرکات مثل سابقه بان اندرون قمالی باف ممدود و بیرون مخمل قرمزی فرنگی
باف بزودی گوهر مرصع قاضی کوچک شرف که از شاگردان استاد مانی
مولانا مالک دیلمی بود و کتابت نمود بسم الله الرحمن الرحیم کل امر ذی بال لم یبدء
فیه بسم الله الرحمن الرحیم فهو ابتر ، شکر و سپاس حد و ذو الجلال ، ان ملکی
لم یزل لا یزال ، چون گشای سر درج سخن ، اولش از نام خداوند کن ، رسم
هر نامه که نام خداست ، موجب اتمام حمد و دعاست ، ز همه کتابان نامه
بسیح فرمان نامه سر انجام طلب ، الحمد لله رب العالمین و السلام علی خیر خلقه محمد
و آله اجمعین بر ای قبای پادشاهی است بر بالای تو ، تاج شاهی را فروغ
از لولوی لالای تو ، آفتاب فتح را هر دم طلوعی میدهد ، از کلاه خسروی
رخسار مه سیمای تو ، جلوه گاه طایر اقبال گردد هر طرف ، سایه اندازد هما
چترگردون سای تو ، در رسوم شرع و حکمت با هزاران اختلاف ، حکم حق
شد فوت از زوال و آرای تو ، آب حیوانش نمی بارد ز منقار بلاغت میچکد ، طوطی خوش

به تو بینی کلاه شکر جای تو ؛ گرچه خورشید فلک چشم و چراغ عالمست ؛ روشنایی
بخش چشم اوست خاک پای تو ؛ آنچه اسکندر طلب کرد و ندادش روزگار ؛
جرعه بود از زلال جام روح افزای تو ؛ عرض حاجت در حریم حضرتت محتاج
راز کس مخفی نماند با فروغ روی تو ؛ خسروا پیرانه سر حافظ جوانی میکند ؛ بر امید
لطف جان بخش جهان بخشای تو ؛ و از فضل صد هزاران دعا که در گلستان محبت
و بوستان مودت از هوای دلگشای [illegible] زند و اهل خرد
هزاران ثنا که از روایح روح و انفاس نسیم صداقت و شمیم مخالصت [illegible]
[illegible] مذکور مجلس اعلی و محفل معلی اعلیحضرت عطارد فطنت [illegible]
حاوی جمال ولقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم حایز خصایل [illegible]
والا قدر سلیمان مکان ؛ سلیمان مکان شاه صاحبقران ؛ پناه زمین پادشاه
زمان ؛ پدر بر پدر پادشاه جم اقتدار ؛ سلاطین فرمان ده کامکار ؛ جهانگیر
گیتی بود داور ؛ که سلطان از دریافت فر ؛ بخلق و باخلاق و بر دانش
رساند بفرمان سلیمان بش ؛ بلند اتفاقی که خورشید و ماه ؛ بجز بندگی اش ندارند
پناه ؛ سر انجمن آفتاب [illegible] ؛ همه عالم از نور او بهره مند ؛ همای کرم
زجنس او کرده جای ؛ شده فرخ از سایه او همای ؛ علوم هم در او [illegible]
آن سرفراز ؛ که هست آفتاب از صفت بی نیاز ؛ چگونه دهم شرح الطاف او
که عقلست حیران از اوصاف او ؛ که نقش زمانان فرخنده فر ؛ بود [illegible]
برین [illegible] و شود ذکر ؛ زهی بر تو نازنده فهم و خرد ؛ خدایت نگهدارد از چشم بد
فلک تا [illegible] قدم [illegible] ؛ نظیر تو صاحب قرانی ندید ؛ درین کاخ فیروزه

چار در ؛ باقبال تو صیت شاهی دگر ؛ ز اقبال تو یافت عالم مدار ؛ بدرگاه
تو چون اسکندر هزار ؛ بود خاکروب والی چین و زنگ ؛ غلامان تو خسروان
فرنگ ؛ جهانت سراسر بزیر نگین ؛ بفرمان تو جمله روی زمین ؛ خدای
جهان آفرین یاورت ؛ همه خسروان جهان چاکرت ؛ ترا جاودان
یزدان پناه ؛ بکام تو گردند خورشید و ماه ؛ فلک بنده و اختر یار باد
خدای جهانت نگهدار باد ؛ چو کار جهان شد بعدل تو راست ؛ بمان در
جهان تا جهان را بقاست ؛ پادشاه جمجاه صاحبقران سعادت قرین
ثریا مکان شهنشاهی که الطاف نامتناهی الهی همواره یار و یاور آن
اعلیحضرت است و در ملک جهان و عهد صدر زمین و زمان که سند شاهی
و افسر پادشاهی سنجر [illegible] سلیمان منزلت عالی تبار رفیع مقدار [illegible] پدر
بر پدر پادشاه و ملک بخت و صاحب اورنگ و تخت است و در سپهر
اقبال ماه جلال و بر فلک سلطنت و خلافت خورشید درخشنده نصفت
و اجلال شهریار جمشید فر فریدون نشان خسرو همایون طلعت سلیمان مکان
الا شهریار فریدون نشان ؛ جهان [illegible] شادمان ؛ سکندر
الطاف یاور [illegible] ؛ جهان [illegible] ؛ زهی شاه دانای
صاحب کمال ؛ سپهر کمال او زره ماه جلال ؛ [illegible] ؛ بالای
صاحب اورنگ و دیهیم و تخت ؛ جهان خسروی شاه [illegible] ؛ گدای
ستم [illegible] ؛ خلاف [illegible] سپهر [illegible] و درخشنده مهر ؛ [illegible]
چو [illegible] کرم سپهر ؛ سخاوت کوی کان جود و سخا ؛ سپهر کرم او زره [illegible]

زهی بخت دولتلو فرخنده شاه زهی اوج عزت ده خورشید وماه
سکا چرخ کردنده بولسون بکام جهان ایچره حکمک یوروسون تمام
ابد ور خسروا ملک وفرمان سنک بودوران ازاحکم وفرمان سنک
انک یارحه ای خسرو ارجمند دوشوبدر باری عالم ایچره پسند
بولوبدر اولای شاه نصرت قرین متابع سکا اهل روی زمین
سکا بخت ودولت بولوب نامدار جهان کوزلدین ساخلسون کردگار
الهی بو دولتنی باینده دوت بو خورشید علمنی تابنده دوت
جهان یارحه یار بولسون توشاه پناهنده ساخلسون آنی اله

شهسوار کردون وقار اعدل اعظم عام معموره العالم بآثار الجود والکرم ملاذ اعاظم السلاطین فی الافاق ملجا اکاظم السلاطین والخواقین بحق الارث والاستحقاق فرازنده اعلام حشمت وعظمت فروزنده شمع ملک وسلطنت درخشان کیتی ستان افتاب تابان فلک کامرانی سلطان سلاطین زمان خاقان سلیمان شان صاحب قران پادشاهی کرجون صحنی فلک فیروزه رنک باناملی خامه عنبر شمامه برد است رقم مدح ان شاه والا جاه بر صفحه لوح زبرجد نکاشت خسرو نامدار عالی کهر خورشید اثر شهریار سپهر اقتدار فلک قدر

شاه فلک قدر سپهر اقتدار خسرو عالی کهر نامدار
حضرت سلطان سلاطین عصر مهبط تایید الهی ونصر
اتی از ره پرور دکار عالم تکین وجهانگیر فاتح
شاه جوان بخت جوان دولت دست نامور دین ودولت اوست
سایه جو افکند بروی زمین روی زمین گشت چو خلد برین
تا در عدل او جهان در گشاد بید

دلیله

بلبل زبید زطوفان باد سعد لشکر بست به نیزه های خویش کردون ده کرک بکوهی بیش
ای بجهان مایه امن وامان سایه نشین ظلت آسمان
کردش دوران تو خود دست خوشست بود همه بود وبود دست خوشست
دیده عالم تو روشن شده عرصه کیتی زتو کلشن شده
پادشه سند شاهی تو را سایه حق ظل الهی تویی
مسند ابن خاتم فیروزه خشت مدح تو بر لوح زبرجد نوشت
حکم تو جاریست را اهل جهان تابع امر تو زمین وزمان
اختر سعدی وفلک برج تو کوهر فردی وجهان درج تو
در نظرت هرکه مکرم بود مردمک دیده عالم بود
تارش عالم بود از حشمت دولت جاوید بود دولت

پادشاه عالی منزلتی که باز بلند پرواز همت والانهمت اودا عقاب چرخ دهوی هم رتبت شاه کردون رفعتی که سایه سعادت قرین اقبال همایون بالش را همای همایون سپهر وطایر زرین جناح مهر هوای پرواری

حرخی الور حرخ فلک دین عقاب بازوی الور بحه سلن افتاب
همت والا قله البرزیست قوت دین چرخ برین در کشت
پشه اکر بسیده ان حامی دولتک پرتو اکی همای
بارجه هنرلرده صدرم النظیر بخت اباسی خسرو اقلیم کیر
دانی انک معدن احسان دررر ملک انک ملک سلیمان دررر
فرفر بدون تو زیدن لواکوکب حکم قانون سوز بدن سلکو لوک
عدل بلن دینی ودین مفخر بخشی اوین هر بورنده تشر
لطفنک ایلدادی هموزرر
ای شه جم قدر سلیمان نکین خلق جهان جمله دعا کوسکا
انس ملک جن بارجه ماکوسکا

سلطان صاحب سعادت عالمقدار خلاصه اعاظم سلاطین خواقین

نامدار خسرو که دیباچهٔ منشور فرمان دهی و جهانداری بعنوان حضرت طغرای غرای
او قد یا من لدنا حکما توشیح و تحسین یافت و تشریف شریف سلطنت و کامکاری
آن سلیمان منزلت بطراز و آتیناه ملکا عظیما مطرز و مزین شهنشاه ظل الهی که صحن
عدالت و ساحت ذات خجسته صفاتش منبع عدل و انصاف و عرصهٔ جهانبانی
و ساحت زمین و زمان حکم و فرمان آن اعلیحضرت سکندر مکان را مسخر و تابع قاف
تا قاف ساخت ؛ شهنشاهی که شد از عدل و انصاف ؛ بفرمانش جهان از قاف تا
قاف ؛ تعالی الله زهی فرخنده شاهی ؛ که بخت شاهی و فرخ پادشاهی ؛ جهانگیر و جهاندار
جهان بخش ؛ جواب زنده گی علمش روان بخش ؛ همه لطف و همه عدل و همه بخشش
گرفته در دل خلق جهان جای ؛ برافرازنده رایات شاهی ؛ چراغش روشن از
نور الهی ؛ همای بخت او در اوج اعزاز ؛ ببال فتح و نصرت کرده پرواز ؛
بسی گردیده خواهد گشت دوران ؛ ندیدست و نخواهد دید از این سان ؛ فلک
زمین گونه دورانی ندیده ؛ جهان زین گونه سلطانی ندیده ؛ همه روی زمین
زیر نگینش ؛ فلک فیروزه انگشترینش ؛ زحل زنده کان کمتری او ؛ ستاده
چون غلامی بر در او ؛ بنده ترک فلک از احترامش ؛ غلام چاکری بهرامش ؛
مه در کاهش غلامی اگر نیست ؛ بخدمت چون قرانش صد علامت ؛ فروغ
مهر و ماه ید الهی ؛ برازنده بخت پادشاهی ؛ فلک پایه بخت بلندش ؛ جهان
در سایه بخت بلندش ؛ شهنشاهی که چون خاقان و فغفور ؛ بصد حاجت در
بوسیده از دور ؛ ملاذ و ملجای اهل جهان اوست ؛ باحسان دستگیر انس و جان
آن اوست ؛ زمانه بر مراد بخت و یارش ؛ مراد و هر دو عالم در کنارش ؛

زهی دارنده اورنگ شاهی ؛ چراغ گاه تایید الهی ؛ مبادا دور دولت
از درگاه تو دور ؛ مبادا تاج را بی فرق تو نور ؛ مظفر باد رایات
و دولت نشانه ؛ مبادا بی تو گیتی را نشانه ؛ همین بادا که او شاد بخواهد
خراب آنکس که با دولت نخواهد ؛ جنابت مرجع کار جمهور ؛ سپاهت قاهر
اعدات مقهور ؛ همه بر کام دل فیروز باشد ؛ زبر دستان هر چه خواهی
چو هستی سایه لطف الهی ؛ نکات باد هر کاری که خواهی ؛ الهی جهان را تا
زنگ ؛ تیغ دارندش عمر و جوانی ؛ زهر چیزش فزون باد زنده گانی ؛
کامگار عالمقداری که از بلندی بخت سلطنت و جهانداری و سرور حشمت
و کامکاری بر اوج فلک عزت و فراز سپهر شوکت نهاد شهنشاهی عالی مکان
گرش تایید الهی مسند بخت ... به پایه و زیب و زینت داد ؛
شاهی که بنصرت الهی ؛ بنشست فراز تخت شاهی ؛ از سایهٔ لطف حق تعالی
آسوده بسایهٔ بهشت جهانی ؛ انشاه که از بلندی بخت ؛ بالاتر از آسمان زند تخت
منهاج درش هزار خاقان ؛ فغفور کمینه از غلامان ؛ این نه طبق رفیع افلاک
بر درگه او نهاده بر خاک ؛ هر جا تشنگی بر آستانش ؛ صد خان ختا سپند
خانش ؛ شاهی که بحسن و رای تدبیر ؛ در یافت اساس ملک تعمیر ؛ سایه
افکن گیتی ؛ زیبنده تخت خسروانی ؛ این جهان نظام از و یافت ؛ کار
هر انتظام از دولت ؛ ای ذات تو سایهٔ الهی ؛ خورشید سپهر پادشاهی
سیر فلک و نجوم سیار ؛ پیوسته برای تست در کار ؛ همه سیر فلک تو
رایت ؛ هم کار جهان بمدعات ؛ هر جا که دولت قاف تا قاف ؛

از دوستی تو مهر بدلاف گر نیست زفیض رحمت تو فارغ ز دعای دولت تو
تا گردش چرخ و آسمانست بر چرخ ز مهر و مه نشانست باشی تو قرار تخت
شاهی محکوم تو ماه تا بماهی سلطان سلیمان نشانی که از صفای ضمیر آیینه
عقده گشاییش حل مشکلات ربع مسکون نمود و نظم شاه روشن ضمیر و صافی رای
لطف او کرده حل هر مشکل خسرو تاج بخش تخت نشین شاه دارا سپاه
جم آیین شده از علم و دانش و تدبیر مشتری رای آفتاب ضمیر ای بهای
تخت و فلک تمکین چرخ فیروزه داغش زرین زان سعادت که بر سریر
داند سرور هفت کشورش خواند هرچه اندیشه را بران دستست پیش
تخت بلند او پستست آسمان سجده از خود کاهش نه فلک پایه در
کاهش مهر و مه بر درش کمینه غلام اخترش تابع و زمانه بکام ای فلک
حشمت ستاره سپاه شاه جم شوکت سلیمان جاه فلک خوانده از سر اعزاز
شاه دشمن گداز و دوست نواز هر ولایت که چون تو شه دارد ایزد از هر
بدیش نگه دارد در زمان تو گشته روی زمین همه آباد و همچو خلد برین
نظرت خاک را چو زر سازد کار عالم بیک نظر سازد هر که با لطف [illegible]
هر حاجت آرد روا گردد چه توان گفت مدح ازین بیشت که خدا داد [illegible]
تا جهان باد در جهان باشی وز بد خلق در امان باشی دولت یار و عمر افزون [illegible]
باد دست کرم و کار بکام باد فلک یاد و لشکرت منصور چشم بد از تو
جمال تو دور هر مرادی که هست در دل یاد است از فضل ایزدی حاصل
اعظم اعاظم سلاطین عالم فرمان فرمای خواقین بنی آدم المخصوص بالدولة الالهیة [illegible]

بالسعاده

بالسعادة الازلیة الکبری اسکندر وقاری که نسبت رتبه بلند شاهان عالی مکان بالا پایه
معراج قدر ان سلیمان زمان از زمین تا آسمان نمایانست فریدون اقتداری
که فرق سده رفیع البنیان آن جای حور دین از خیز فرق فرقدسای سلاطین سند
نشین و پادشاهان صاحب قران از آسمان تا زمین شه آسمان قدر
نصرت قرین که پای او [illegible] از مان و زمین شهر تاج در خسرو شیر گیر
بدولت جوان و تدبیر پیر ز دریای شاهی عجب گوهری ز برج
سعادت نکو اختری برازنده شاهی سزاوار اوست زمین و فلک
شاهی نمودار اوست تو در تاج از گوهرش سربلند ز تخت بخت او
فیروزمند جهان داور از ظل اثر شاه فلک را شده درگهش
بوسه گاه فریدون کمینه و شهریار منوچهر اسکندر نامدار بود در
عهد این پادشاه وگرنه شدندی ورا خاک راه کمین بنده است
زلف بان که خلقان چنین شد نشان نه خاقان که باشند به کام گار
در رکاب او چو خاقان هزار جهانداران شاه فیروز بخت که مهرست بر سر [illegible]
تاج و تخت اگر گشت تیغ ابر رنگ برق بجای سور و فرهنگ خوش نشان
زبان در عدا که تیغ ازو افتاد ز حفظ الهی بود جوشنش که دیگر نی
پیراهن در بر تنش ز عدای خلایق ز گر تا به [illegible] شده حلقه گردش بجای زره بهر
از کمر بستگان درش ظفر گشته از سنگ ترش ز ابام او فتنه را
بیوده خواب شمشیر اندیشه برد آب ز اندیشه آن [illegible] فیروز
باشد نگو غاره و برگشته روز هر آنکو ز صاحب قران سرکشید ز ما [illegible]

زمین برکشیده ؛ جهان عدل کبری فراموش کرد ؛ چو آوازهٔ عدل شه گوش کرد ؛
بفیروزی شاه صاحب قران ؛ زمین خرمست و زمان شادمان ؛ زهی بخت
شاهی سزاوار تو ؛ خداوند باد آنکه دار تو ؛ سریر سعادت ترا تکیه گاه ؛
تو دختر فرق تو ظل آله ؛ توی آن جوان دولت نیکبخت ؛ که تازه شود دولت
تاج و تخت ؛ ترا اند چو اقبال دولت قرین ؛ جهان را تو داری بزیر نگین ؛ جهان
بکام و فلک مطیع باد ؛ قضا یار و بخت تو فرخنده باد ؛ عزیز تو سعید فرخ ؛
بکام دل از عمر خود برخوری ؛ چو از بخت شاهی که خورشید فیض ؛ و طراز
بر تو لمعات بارقات تیغ جهانگیران شاه ظفر پناه روشن گردید و سپهر معدلت
و سلطنت از طلوع کوکب طالع نصرت مطالع آن خسرو گردون بارگاه فرخ شیمه
کافه عالمیان در سایه لوای کیوان فرسای آن صاحب قران سلیمان جاه [illegible]
و مفتاح قانون عدالت آن خاقان گیتی ستان ابواب مرحمت و رافت بر چهره
امانی خلق گشوده درگاه سعادت پناه آن سلطان خورشید شهنشاه و سلاطین
عالیمقدار را مقبل شفاه بارگاه عرش اشتباه آن خلاصه خواقین نامدار خسروان گردون
اقتدار را مفخر جاه و شاه هر کلاه از سلطنت و شهریاری از سلسال معدلت آن جمشید
گستر از سر گرفته و نو عروس بهار حشمت و کامکاری از فیض رشحات سحاب آن دارا
مراد گستر از سر هر لحظه طراوتی دیگر پذیرفته شهنشاه جوان شاه جوانبخت ؛ که بر خور
دار باد از تاج و از تخت ؛ مبارک طلعتی فرخنده رای ؛ همایون طالعی فرخ
لقایی ؛ سپهر دولت او را قدر ماه ؛ بساط دهر را اقبال او شاه ؛ ظفر خیل سپاه
اش را طلایه اقبال او شاه ؛ لوای عسکرش را فتح سایه ؛ او دو قوس قضا را رمح او تیر ؛

دم تیغ شه او تیغ جهانگیر ؛ که از رزمش سکندر روشن گیرد ؛ فریدون رزمش
بروی روشن گیرد ؛ سنانش در دل خاقان خلیده ؛ مهر چهرش بکار دولتی سپیده ؛
گرفته تیغش را امور رهش راه ؛ ز بون [illegible] او جبل دخواه ؛ گرامی دری از دریای
شاهی ؛ فروزان شمعی از نور الهی ؛ شکوه چتر تیغش از نور جهانگیر ؛ فکنده ماه قدر از [illegible]
در قبر ؛ کله داران [illegible] ؛ شبنگاه در کاهشش گر بنده ؛ بلندی
یافته تاج از سرا او ؛ بزرگی یافته ملک از در او ؛ بهر جانب که لطف او عنان
کرده ؛ دری از جود دریا بار کرده ؛ در تیر بر جمله گوهرها گشاده ؛ همه ره محل [illegible]
[illegible] ؛ کف جود تیغ بهر کس داده بهری ؛ کفش شهری و کاهش [illegible]
ز در ولش خط تا ملک روم ؛ کس از دریای جود دستش نیست محروم ؛ [illegible]
که باید بر درش [illegible] ؛ شهنشاهی باید نوشتی داد ؛ بخت ملک [illegible]
جهت [illegible] دربستنش ؛ با جهان [illegible] و معمار عالم ؛ [illegible]
کار عالم ؛ ولش دریا و موجش فیض احسان ؛ کفش ابر عطای عام باران ؛ ز باران
عطایش گشت امید ؛ چو شاخ دولت و تازه جاوید ؛ جهان را همین باد و ورد
محیط از دستش جهان باد و دارد ؛ بی کلکش که زینت شکر خام ؛ امید خلق
شیرین کند کام ؛ جهان فیض از نوای عام او یافت ؛ فلک جام زر از انعام
او یافت ؛ باشد مثل تو شاهی جهان ؛ شهنشاهی تو داوری اسلم ؛ زهی
ملک سلیمان محترم از تو ؛ اساس پادشاهی محکم از تو ؛ فکنده چتر تو بر مهر سایه ؛
فزوده بخت را تخت تو پایه ؛ زهی شاهنشه تاج کیانی ؛ سزاوار سریر کامرانی ؛
جهان در حلقه انگشترت ؛ همه روی زمین زیر نگینت ؛ توی آن شهریار دادگستر ؛

سطوت خسروان هفت کشور ؛ اگر خاقان اگر فغفور هست ؛ ز را زنده کان کمترست
ز قدر قصر تو ایوان کیوان ؛ و بالی [illegible] سگ هندوی دربان ؛ قمر و انجم
عطارد کار فرمای دبیرت ؛ خدایا تا مدار است آسمان را ؛ مکن بی پادشه این
جهان را ؛ الهی تا بود خورشید انور ؛ فروزان بر فراز چرخ اخضر ؛ درخشان
باد مهر دولت شاه ؛ درافشان باد بحر شوکت شاه ؛ سعادت چاکر و دولت
غلامش ؛ زمانه تابع و گردون بکامش ؛ جهان دایم بکام شاه بادا ؛ همی
عشرت بکام شاه بادا ؛ سلطان عدالت پناه فلک بارگاه مقصود و قدوة السلاطین
العادل ظل الله شهنشاهی که همواره مودی حقیقت آیه بالعدل قامت السموات
والارض منظور نظر اثبات اثر و ملحوظ خاطر عاطر خورشید منظر گردانیده همگی همت
صافی طویت بر افاضه مرحمت و اشاعه عدالت و مکرمت مصروف گشته و ضمیر
محتوی صدق مودای ان الله یامر بالعدل والاحسان نصب العین ضمیر منیر مهر تنویر ساخته
همت فلک رفعت رعایت و اغاثت و رافت و عاطفت [illegible] برایا
گماشته المرفه جمیع الخلایق بیامن لطفه العمیم المشرف ذاته الکریم بمضمون کریمه ان
انی [illegible] خسرو سلیمان جاه سکندر سریر شهنشاهی جم اقتدار خورشید
نظر ؛ شهنشاه عادل شه کامران ؛ سکندر سریر سلیمان مکان ؛ جهان
داوری کش خدا این عدل و داد ؛ سلیم و خردمند و نیکو نهاد ؛ پدر بر پدر
خسرو پادشاه ؛ سر پادشاهان عالم پناه ؛ ز عدلش جهان گشته همچون بهشت
به از عدل جمشید فرخ سرشت ؛ منور شد از نور عدلش جهان ؛ و از وی
شد عدل نوشیروان ؛ اگر در زمانی شه بی بدل ؛ شدی زنده نوشیروان الثانی

الا

بر اطراف آفاق گشتی تمام ؛ شدی آگه از راحت خاص و عام ؛ بر اطراف
عالم فکندی نظر ؛ بهر مرز و هر بوم کردی گذر ؛ همه دیدی که از عدل شاه
زمان ؛ شده محو این ظلم از جهان ؛ ز احوال عالم گرفتی خبر ؛ ز اندوه
محنت ندیدی اثر ؛ بعیش و طرب خلق عالم همه ؛ ز غم فارغ و شاد و خرم
همه ؛ جهان رشک فردوس اعلی شده ؛ در فیض از هر طرف وا شده ؛
زمانه ز عدل شه نامدار ؛ جهان گشته آسوده و برقرار ؛ که از عدل آن شاه صاحبقران
جهان را رحم حشمت کامران ؛ کند گرگ را باز همراز خویش ؛ خورد آب با گرگ
گرگ و میش ؛ بهم رام گردیده آهو و شیر ؛ کبوتر سوی چرخ رفته دلیر ؛ چو از
عدل شاهنشه آگه شدی ؛ ز جان خادم و چاکر [illegible] شدی ؛ سپردی بعالم دگر
نام عدل ؛ فراموش کردی بنیام عدل ؛ شدی منفعل بر فکندی ز پیش ؛ خجل
گشتی از شهرت عدل خویش ؛ چو او شاه عالم پناهی کجاست ؛ باقبال او پادشاهی
کجاست ؛ نخواهد چو این شاه روز و نهان ؛ که آسوده باشند خلق جهان ؛ چو بر
هیچکس زو نیاید گزند ؛ گزندش نیابد ز چرخ بلند ؛ زهی دولت مردم این دیار
که شاهی چنین باشدش شهریار ؛ همه از زبان عدل آسوده از و ؛ خدا راضی و خلق
خشنود از و ؛ خدایا برحمت نظر کرده ؛ که این سایه بر خلق گسترده ؛ در
اوصاف آن سرور سرفراز ؛ که هست آفتاب از شعف سرفراز ؛ چه سر رشته هم هجر
در عهد او هست ؛ که آثار عدلش سراسر نکوست ؛ بر آورد از جهان آفرین ؛
که تا زد بعدلش زمان و زمین ؛ ز حق داده عدلت جهان را نظام ؛ ز عدلت جهان
یافته انتظام ؛ جهان کرم شاه عالم پناه ؛ جهان در جهان عدل و احسان داد ؛

زتو شاد خشنود و دلش بیر؛ خداوند دولت و دین و عالم عزیز؛ پرداز دکر خدمت
دیوان همه؛ دعای تو و روز با همه؛ سلاطین بیاس کج پادشاهان عالی تبار کامکار
و شاهان نامدار صاحب اقتدار اقبال تراب سده فلک مقداران شهریار جهانگیر
جهانبان مدار شرف روزگار و سرمایه مباهات و افتخار ساخته اند فلک درگاهی
کسیاره و سپهر برین در مقام بندگان کمترین دربانی درگاه رفیع آن سلطان
سلطان اقالیم روی زمین که در رفعت مقابل چرخ هفتمین است سر مفاخرت
برافراخته بیت ای در درگاه رفعت چرخ دربان آمده؛ کمترین دربان هندوی
تو کیوان آمده؛ نام هفت ایوان در زنگیت بی خلاف؛ تا دست دولت
فلک سلیمان آمده؛ کشور اسلام از لطف تو رونق یافته؛ معبد کفار از قهر تو
ویران آمده؛ با علو مرتبت کیوان ز قصر هفتمین؛ از شرف بر درگه قدر تو دربان
آمده مامور امرت پادشاهان جهان؛ این سرافرازی مرا از لطف یزدان آمده
گشته مالامال از لطف تو دریای کرم؛ ابر هم از دست فیضت گوهرافشان آمده
غنچه امید اهل دل شکفته سرسبز؛ چون نسیم دولت در گلشن آمده؛ نیر اعظم
عظمت و دوران روایی مهر منیر برج نصفت و رافت مقتضای قواعد مصلحت
و حکمت ظاهر گشته و انوار شاهنشاهی و لوامع انوار الطاف الهی از وجنات
حال خجسته مآل آن خورشید عالمتاب فلک اقبال و سایه عنایت حضرت
ذوالجلال روشن شعر ای در رخ تو روشن انوار پادشاهی؛ در فکرت تو پنهان صد
حکمت الهی؛ کلک تو بارک الله بر ملک فال کشاده؛ صید خدنگ تو خورده
از قطره تا سماهی؛ بر اهرمن نپاید انگشت ... اعظم؛ فلک آن تست دائم

فرمایی

فرمایی هرچه خواهی؛ در خدمت سلیمان هر کس که شک نماید؛ در تعقل و دانش آن چند
مرغ و ماهی؛ در دور دوران عالم تا رسم سلطنت هست؛ مثل تو کس ندیدند این مرتبه
کلاهی؛ شخصی که آسمانش از فیض خود علم زد؛ تنها جهان بگیرد بی منت سپاهی؛
ای عنصر تو مخلوق از کیمیای عزت؛ ای رحمت تو ایمن از دولت ملاهی؛ سلطان
سلیمان ثانی صاحب قرانی که جهان در پناه ظل الله از حوادث زمان و از نکایت
دوران دم از آسوده کی زده ای سر از قدر بر فلک سوده عالمی در پناه همت
آسوده شعر از زمین بوس سرکشان جهان؛ آستان تو گشته فرسوده؛ خاقان
جمشید خدمت سکندر مکان که از یمن توفیقات الهی سعادت و اقبال در مسند
شاهنشاهی قرار گرفته فلک دوار چو چاکر دلال ثوابت و سیار شاهنشاه مقدم
سلطان عالیشان بوده شعر ای سر به فلک منزل برده؛ عمر چو چنین بنای بلند
شهنشاه آسمان تمکین ... یافت؛ ... زمین امن آن دریافت؛ پادشاه والا قدر
رفیع مکانی که زمین از پایه سریر فلک نظیر آن خسرو فریدون نشان سر عزت و افتخار
از آسمان گذرانیده و سهوار عالم مداری که آفتاب عالم تاب از وجود همت
خسروی بر آن فلک سروری ... آن پادشاه عالم پناه شرف یافته شهنشاه
عالم پناه انجم سپاهی که فلک با این همه جلال و حشم از روی صدق و اخلاص تمام
لاف بنده کی آن سلطان عالمیان زده شعر ای شهنشاه معدلت آیین جاه دمت
ماه و بنده ات پروین؛ آفتاب سر چاکرت؛ نرگس از غلامی در ست
خورشید سپهر سلطنت و جلال جمشید سریر معدلت و اقبال آفتاب اوج حشمت
و دولت ماه برج سعادت و آخرت شعر گوهر بحر وجود و کان سخا؛ در

دریای لطف و عطا ، معدن خلق و عدل و کان کرم ، شد ز عدلش جهان
چو باغ ارم ، سلطان سوادی کامکار مظهر کریمه [illegible] ملاذ اعاظم
السلاطین فی الآفاق ناصب اعلام الفتح المبین رافع الغزو والکفر حامی حوزة الاسلام
ماحی آثار الکفر و کاسر الاصنام مالک رقاب الامم مولی ملوک الترک والعرب
والعجم سلطان السلاطین فی العالم ظل الله فی الارضین قهرمان الماء والطین خاقان
عالی‌قدر آسمان سریر سلطان رفیع مکان عسکر نظیر اعنی ظل الله الرحمن الذی
اختاره الله من افراد الانسان الکریم الذی من الله علیه باللطف العظیم و شرفه
بکمال العقل السلیم باسط بساط الامن والامان ناشر صحائف العدل والاحسان ماحی
آثار الظلم والعدوان والمؤید بتاییدات الجلیة من الله المنان الموفق بالتوفیقات علیه
من عند الله الملک المستعان سلطان عالیشان سلیمان مکان کیخسرو فریدون
فر جمشید نشان سلطان البرین و خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر
ذو القرنین صاحب [illegible] من حد المشرقین والمغربین حافظ بلاد الله
ناصر عباد الله الذی عجزت عقول العقلاء عن ادراک جلاله و السنة الفصحاء عن
بیان اوصافه و سلطنته و دولته و اقباله ابو السلطنة والخلافة والجلالة والعز [illegible]
والسعادة والعظمة والنصفة والدولة والشوکة والرافة والرفعة والحشمة والمعدلة
والکرامة والمروة والفتوة والمحبة والمودة والعز والاقبال والامتنان والنعم
والاجلال السلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان سلطان سلیم
خان بن سلطان سلیمان خان [illegible] نام ، چون
شود گفته این همایون نام ، ابداً از هر یکی فدا و ندا ، خلد الله ملکه ابداً

خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و عدله و احسانه و جعل بلده لاهل [illegible]
المسلمین حصنا حصینا و نیرا فی کل یوم علی المشرکین نصرا عزیزا و فتحا مبینا و رحم الله
عبدا قال آمینا و لا زال بساط السلطنة والخلافة [illegible] و آثار عطیته جاریة
علی صفحات الکائنات [illegible] و رایات الغزو والنصر معقودة الی [illegible] و اعلام النصر مظفر
[illegible] الاعلی و درجات [illegible] الملک والدین مرفوعة الی ذروة السماء المعالی
و ابنیة الخیر والتمکین فی اطراف الدنیا مبانی اقباله مشید [illegible] و مواقف عظمته و جلال
و مبانی عزت و اقبال [illegible] که در اسعد ساعات و فرخنده ساعات [illegible]
بیت آیات همایون فال [illegible] دولت و اقبال [illegible] و مخلص صادق
الولاء [illegible] سرور [illegible]
گفتار و گلشن و گلستان سخن [illegible] معانی شکفانده در بیان سخن دری را [illegible]
فصاحت دری و زلال [illegible]
نظر [illegible] نسایم النغمات و مکرمت و رواج محبت و مودت [illegible]
[illegible] نسایم [illegible] فتوحات [illegible] جان جهان [illegible]
رسید [illegible] سخن این [illegible] روشن ضمیر [illegible]
دلکش جهان ، گر گوی [illegible] ، کلامش [illegible]
[illegible]
کس ، فصیح [illegible] ، چو آغاز کردی سخن ، سخن [illegible]
سخن [illegible]
انتساب معالی آیات شمس الدین محمد بیک [illegible] که در فنون فهم و دانای [illegible]

و دره فایق بخت دی یگانه عصر دولی فرید دوران بوده مرآت انوار لطف
و شفقت او شاهدی بینی بر کمال لطف و اتحاد و شکوه آثار مرحمت و مکرمت
شاهنشاهی بسی بر غایت عنایت و وداد که عبارتست از نامه مشکین طراز منشور
واجب الاکرام و الاعزاز که کلمات فاطمه بانش بکلیه حلیه کلام الملوک
ملوک الکلام متحلی و از مضمون مکرمت مشحونش انوار کمال ارتباط و استحکام متجلی بود
فرخنده دلشان صفحه شوق انگیز شعر از قلم وی از درج شرف گوهر ریز ⁂ یا دود
ان بیاض خط مشک امیز ⁂ برگ سمن سواد ان عنبر بیز ⁂ نامه مسرت فزا
و صحیفه بهجت افزا که از کمال ملاحت الفاظ و نزاکت رشک سلسبیل و باغ ارم است
و از غایت نضارت و خرمی چون بهار فرخ آثار تازه و خرم نظم نیامیز زهی
فرخ نو بهارات ⁂ که در باغ ارم را خار خارات ⁂ بود هر دو بستان ز
بوستانی ⁂ ز هر بستان و گلزاری نشانی ⁂ هزاران تازه گل در وی شکفته
دو صد نرگس همه بیدار خفته ⁂ خط مشکین او ریحان کافور ⁂ چو در پای درختان سایه نور
هزاران نخل که در وی جنبه وارست ⁂ ز معنی موج زن یک چشمه سارست ⁂
بهر سو جدولی از وی چشمه ساری ⁂ پر از آب و لطافت جویباری ⁂ خوش
ان رود و که بحث سار کارش ⁂ نشاند ز لب ان جوی بارش ⁂ نظر داشتن
از دل غم بشوید ⁂ غبار از خاطر درهم بشوید ⁂ از هبوب روایح آن عنایت
سلطانی در ورود آن موهبت خاقانی گلزار وداد و بهجت خرم و از ثمار اتحاد
طراوت لا کلام یافت ⁂ محبت نامه از گلشن یار ⁂ امید مخلصان ز ان تازه
باز ⁂ بهر حرفش دگر کام دگر یافت ⁂ بهر سطرش دل آرام دگر یافت ⁂ ز خط

ان

ان سواد دیده پر نور ⁂ بیاض صفحه اش نور علی نور ⁂ نامه عنبر شمامه که از کمال
و نقاط و الفاظش و صورت خط مشک بیزش نمونه صفحه رخسار حور و عین
و از کمال زینت و غایت زیب و آراستگی رشک نگارستان چین
زبان حال در وصف ان صحیفه مشکین بدین حیث غرای رنگین مترنم شد بیت
سواد مسرت ایام خط عنبرین ⁂ غیرت فردوسی و رشک نگارستان
چین ⁂ رسانیده دوستان و محبان را موجب افتخار و مباهات گردانید
و محبان حقیقی را بسبیح و سرور ساخت و افتخار بهجت و خرمی بر فلک الافلاک
افراخت ⁂ طایری بدو زیب قصر شاه هم سریر ⁂ بر جانش نامه سر نامه فرح و ظفر
بر نشانی از دل عین نامه چون مفتوح شد ⁂ عالم جان شد معطر از شمیمش سر بسر ⁂ چون
خبر سعادت و اقبال شاه کامران ⁂ تازه شد جان محبان حقیقی را خبر ⁂ هم
لمعات ان بر صفحه خاطر دوستان صادق الاخلاص و مخلصان صاحب وفاق
تافت و آب حیات لطف و احسان که در سواد ارقام عنبر فامش نهان بود
مفرح جان و موجب سرور خاطر محبان گشت ⁂ با الفاظ بلیغ روح پرور ⁂ که
سطرش بود چون عقد گوهر ⁂ حیات افزا چون روز جوانی ⁂ نشاط آور چو
ترنده کامرانی ⁂ چو زلف لبران بطلمش دلاویز ⁂ چو لعل مهوشان نطقش شکر ریز ⁂ خو
کرم و مقدم مهر بعثش را کمال اعزاز و تکریم و غایت احترام و تعظیم مقابل
نموده باقدام اخلاص استقبال کرده و جواهر دعا و لآلی ثنا نثار و ابیات تحیه
آثار ساخت ⁂ دروب شاهنشاه دوست تا کبر ⁂ دوام دولت خوج و عالی
بارایه وی چو گل از دل عصدا لالی ⁂ ز بحر لطف جود شاه عالی ⁂ محبت نشد بین تکیه

قرین ؛ دل افروز شادی دولتهای دیده روشن ؛ نثار افشان قلوب در روح افزا
اندوه اندک اخلاص ظاهر بود و بهر لحظه نوعی حسن خاص او کار اتیار طلاق
نقد اخلاص اگر نفیس ادکا ساحل زر بسیم ادیر و اندک خراج هفت اقلیم
ولسان حال بمقال الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن کشوده و از مضمون قرة العین
بالاعف ضعیف تو لش آثار فتح و فیروزی ظاهر و انوار نصرت و بهروزی باهر
هم اندر نامه فتح نامه ؛ که مشهور دوران زبر فتح نامه ؛ کز اقبال آن شاه جوان بخت
فرنگی را کون شد بخت با تخت ؛ برآمد هر طرف بانگ اسلام ؛ عجائب حصه شد
محور ایام ؛ دلیران همچو شیران جنگ جستند ؛ بآب تیغ زنگ کفر شستند ؛ ز تیغ لشکر
نصرت مآثر ؛ برافتاد از جهان آثار کافر ؛ چو شد فتح قلاع از لطف یزدان ؛
بجای کفر شد با خاک یکسان ؛ بعون ایزدی شد نهانکسته ؛ در بتخانها
بیکبار بستند ؛ برافتاد از فرنگی بانگ ناقوس ؛ وز آن شد اسلام را افزود
ناموس ؛ ارباب مجالس حقیقی اطلاع حاصل بود که چون رایات نصرت آیات سلطان
صاحب قران علیین آشیان در ایالت و جاهد و اسلام عازم تسخیر دیار کفار گرانبار
نانگار شده بود مذ طاعین کفر فجره بهراز خوف عسکر ظفر مآثر سلطان جهان
قران جنت مکان هراسان شده متحصن قلاع و جبال ایزد لاک شده اند
جلال بدولته و اقبال نزول اجلال فرموده اند نام این حصار ... بوده که در متانت
ارکان و استحکام بنیان در عهد صد و نه کار دیده فرید و مثل آن هیچ
و گوش هیچ مسافری در دوران زوال نشنیده و محاصره آن فرموده
بوده مدد حصاری که دیده چشم جهان ؛ بوده بر تر از مضیق آسمان ؛ حصاری که

ازغایت

از غایت محکمی ؛ بعالم نظیرش ندیده آدمی ؛ نماید رفعت برج بر من ...
کمر گردون براهل زمین ؛ دو صد قرن اگر نسر طایر پرد ؛ بپیرامون دوره ... بر
برد ؛ چو البرز هر پاره سنگی بر او ؛ سپهر نقش بکی بر او ؛ ز بالاش گفتی که در
ز رفعت جاه ؛ فلک چشم بر چشم بایست ماه ؛ لبالب شدی مرغ از آن برفراز
بماهی رسیدی سوی زیر باز ؛ چو رهبان و ابخاش ز بام حصار ؛ ز تیغ بلا
کرد بر عزم سر ؛ بپایین چو پیوند از رجا ؛ سپهر ایدر نظر چون سها
ثوابت چو سیاره در گردش ؛ ... شده حلقه در بهش ؛ نبود دشمن کینه اند
حرق و غرق ؛ ز نار نفط و از توپ و از منجنیق ؛ رسنگ فرنگی بهم
بسازند ؛ فلک سینه سنگ انداز او ؛ بر آنکس که دارد در اینجا نشست
نیابد کسی ازره چاره دست ؛ مثل گر کسی پا بر آن ره دهی ؛ اجل را ازین
کوته شدی ؛ فکنده بر بام تسخیر او ؛ کمند طمع بر روی زمین نشست ز حل
گر آسمان تیغ بار اجل ؛ امید سلاطین گیتی ستان ؛ بکلی گسسته ز تسخیر آن ؛
و فی الواقع آن حصاری بوده که از غایت بلندی مرتبه واقع شده که از
زار ارتفاع و اعتلا در ترقی معارج آن نردبان در طبقات سموات بار خیال
از حصار ارکان واز سبع سموات طباق ؛ نز دو بالی گرکندر عقل
دور بین ؛ نماید از و سنگ که بابر گوشه بافتن بعید ؛ گر شود آن سبع شن
سبعین از حصار زمین ؛ و شرفات پاره بر خیل ز طاق منطقه البروج گشته
چون سموات البروج الحمل ز هر برج او ؛ شدی شب بهر پاسش همچو کیوان
ز کیمن ؛ از فلک کنگره قرن فرقد سایش ایوان کیوان در مجالس

وازشیدنهای گردون سائش قلاع اطراف واکناف عالم از قاف تا قاف در مغاک نیستی
وخاکساری # خوصه عاشقان محکم حصاری # سعادالله رخیبر یادگاری #
ظهور وهم عنصری بریده # بدیوار فصیلش پا رسیده # ز رهش یک فکر
خسته # الیجز از همه ره بازگشته # درو گنجی گرفته ربع مسکون # سرا یک
برج او برکرده گردون # ز سنگ اندازد و سنگی که حتی # ابر از غربی سرکوب آن
نگشتی # بخندد فلک پای استواری # سحاب از خاک برد او عیاری #
گذشته اصل او ز مرکز گردون # ز مکان خندقش صد بار افزون # چو انگشت کاخ قدر
از هم سلطان # بگردش بوده [illegible] گردان # جهان در عرصه [illegible] #
فلک نه خندقش کمتر حبابی # اگر گردی بسر گردون کلاهش # در افتادی ز سر [illegible]
کلاهش # ز برج او کمند وهم کوتاه # بود [illegible] دیواران ماه #
چو قطب او ثابت و [illegible] # اگر [illegible] او رنگ و سیر # به وحشی [illegible]
[illegible] # درخش از نوایب [illegible] فرو دار [illegible] خود را [illegible]
ز برج آن [illegible] # چنان [illegible] فروشان # که در فصل بهار از برج باران #
بود از محکمی با برج در جنگ # به دیوارش چو کوه قاف [illegible] # بعالم [illegible]
حصار او از آن مشهور # ظفر [illegible] راه او از دور # چنین حصنی که سر بر آسمان سود #
مقام مشرکان و کافران بود # و جمعی کثیر از طایفه مشرکین با سرداران ملاعین
آن حصن حصین با توپهای بیحد و غایت و تفنگهای بیحد و نهایت از [illegible]
و جهالت و غرور کفر و ضلالت متحصن شده بودند # از کافر سیاهی کثرتی
در او # همه [illegible] # گروهی [illegible] # [illegible]

خلق دور # همه رومی و [illegible] خراب # [illegible]
[illegible] باز # ز محراب سجده نه بانگ نماز # همه بخت [illegible]
زنگ [illegible] # و آن ملاعین مردود در قلاع و حصون که [illegible]
خود شان از عقل مصون بوده بنای آن را محکم کرده آماده حرب و قتال شده
اند وانکه [illegible] عسکر اسلام نظام حضرت خاقان فردوس آشیان [illegible] محیط اکثر
ربع مسکون را احاطه کرده آن قلعه را محاصره کرده آماده حرب و قتال گشته
شهنشاه از هر طرف # کشیده [illegible] البرز الوند صف # یکی کوه آتش [illegible]
که گروه از کوه فولاد و موم # برانگیخته در آتش فشان # که دارد [illegible]
نشان # سپاهی فزون از قیاس و گمان # شده تنگ از ایشان فضای جهان #
یکی گرز آهن [illegible] چو میغ # همه برج آن برق رخشنده تیغ # ز آهن [illegible]
گران تا گران عرصه خاک تنگ # و بعد از آن استادان کامل و [illegible]
[illegible] که مهندسان روزگار و هنرمندان کارزار در [illegible] ایشان
[illegible] از روی مهارت و کاردانی [illegible] شب تار [illegible]
می دوختند توپهای هوایی را از دور آن قلعه [illegible]
اندکه از صدای هیبت آن گوش گردون کر گردیده [illegible]
بر آن قلعه ریخته اندکه گویی از منجنیق چرخ فلک سنگ بر اهل قلعه می بارد # [illegible]
[illegible] اقتدار # که اهل آن قلعه [illegible] سنگسار # [illegible] آسمان سنگ بارد همی
بر ایشان [illegible] همی # [illegible] شدن نوبت از هر کران # همی ریخت گویی [illegible]
چرخ [illegible] # و ملاعین [illegible] سیاه # [illegible] که در قلعه بودند [illegible]

جان بر داشته و خاطر بر مرگ و رفتن بجانب جهنم گماشته اهنگ قتال و جدال نمودند
آتش در توپها و تفنگها زده اند و روی هوا را مانند دل سیاه خود تیره و
تاریک ساخته اند بیت که ابر رفته گرد دود سیاه در و گم شده نور خورشید و
ماه رساندند کفار قلعه گلین فغان فرنگی باقصای چین لشکر اسلام چون جهان
ملاعین و عناد شعار گلین بی دین مشاهده نمودند حسب الفرمان قضا جریان آن
سلطان سلیمان مکین و آن صاحب قران کوه تمکین غازیان نصرت فرجام نامدار
دست جنگ جزان خون آشام جرار با تیغهای اژدها شکار و اسباب و آلات
جنگ و کارزار متوجه تسخیر قلعه مسطور شده اصلا از شرار تفنگ و آتش توپ
کفار سیه روزگار فرنگ نها ملاحظه نکرده سنگ توپ و بادلیج کافران
و گلولهای ضرب زن و تفنگ کشندگان چون عدسی در نظر ایشان می نمود و غازیان
جان ستان چون دریای عمان در اطراف و جوانب قلعه جوشان و خروشان
گشته احاطه نموده در موج و حرکت در آمده نظم بجنبید دریای لشکر ز جای
بحکم جهانگیر کشورگشای زره پوش و خنجر کشان فوج فوج چو دریای عمان کرامد
بموج دلیران بحکم سلیمان عهد بقلعه گشایی نمودند جهد ز جوشن همگان
آهن قبا ره خویش گم کرده باد صبا پیاده دلیران در آن رزمگاه همه
جان فدا کن فرمان شاه در آن قلعه از بستان سر بسر زده دامن از رهما کمر
دل و جان برا کین کافر نهاده بکف تیغ و شمشیر و خنجر نهاده سلاقان همگی مانند …
گروهی چو ببر و گروهی چو شیر بدست هزبران نهنگهای جنگ گرفته تفنگ
اژدها را نهنگ نمودند قصد لیکن هاجر راست فلک گفت گویی قیامت بخاست

ز ابر تفنگ و ز جستن گرفت بسی جان کافر گسستن گرفت ز ناوک تفنگ …
شد اشکار برآورد از جان کافر دمار دلیران رومی بضرب تفنگ برآوردند
دود از شاه فرنگ هم از ضرب توپ و هم از بادلیج نماند از عمارت
در آن قلعه هیچ همه بوم و بر آتش دگر درخواست ز هر سو خروش از زمین
بر خواست باقبال آن شاه فرخنده فر شد آن قلعه کفر زیر و زبر از آن
دم دلیران رومی ز کین روان سوی قلعه شده از کمین همه از پی فتح امد
شتاب همه مال بستد بمحون عقاب روان سوی آن قلعه مانند شیر
بجستند همچون پلنگان دلیر بکف تیغها از یمین و یسار تو گفتی همه تیغ شد آن
حصار ملان حمله کردند در دست تیغ رساندند بر کافران بیدریغ حکایت
مختصر کردن رسید ز ضرب زمین خون بگردون رسید فرو رفت از زره
در آن خیره رود بماهی تن خون و بر ماه گرد بی سر که بی تن شد از تیغ تیز …
نبرد و نیابی گریز نماز پیش راه و نماز پس گریز بسی کافر از تیغ …
گشت آن سپاه مظفر لوا مجال گریز نشد سپاه ز بس کشته افتاده در
رزمگاه ز بس کشته افتاده دیگر راه است شد کشته ها … قلعه
شد از خون کافر زمین لعل فام همگان مدعیان گشته انتقام ز تن کافران
ز خون لعل ز خون سنگ آن قلعه گردید لعل باقبال سلطان صاحب قران
گرفتند آن قلعه را غازیان بر اعدای دین چون مظفر شدند سپاه از غنیمت
توانگر شدند خدا داد و ستان از عنایت ظفر بر آن قوم کفار کوته نظر و ز آنجا
پس غارت نهادند روی فتادند در شهر و بازار و کوی گرفتند آن کشور …

ارجمند / خلعت بخشید چندان که گوینده چند / ز زر ربه الاف جستی ظروف / بچندان
که باید بر و کس وقوف / ز گنج و زر و زیور و لعل و در / دل و دیده لشکری گشت پر
ز زربفت و دیبا و شب و حریر / ز کمخا و خارا و مشک و عبیر / ز نقد و قماش
هر گونه چیز / که باشد بر مردم عزیز / هر انگونه کز تیغ و تیر / ببردند
غارتگران اسیر / غنیمت بخشید انکه نشاید شمرد / بسی پایه بردند ازانجا ببرد
ز زیبا غلامان حلقه بگوش / ز زیبا کنیزان زربفت پوش / ز حبشی و تاتار
غلامان و حور / چو خورشید رخسارشان پر ز نور / قامت چو سرو سمن بوی
بطلعت چو ماه سخن گوی / […] لعبتان فرنگی نژاد / استاده ز خوبان چینی
خراج / فرنگی غلامان خورشید روی / بسان گل سرخ در رنگ و بوی
ببالا نگر دار آزاد سرو / برخ چون بهار و برفتن تذرو / ببسته
کمرهای زر / طلا و ز خلعت […] بر / برخ هر کدامی چو در سیر / بر
دو ماه کرده حلقی اسیر / کنیزان سیه چشم و پاکیزه روی / گل اندام و عنبر
مشک بوی / رخ همچو مه را بیاراسته / ز خوبی نبوی که دل خواسته /
خرامنده قدی چو سرو بلند / سلسل و گیسو چو مشکین کمند / بخوبی پری
گهر / درخشنده چو مهر و چهره قمر / رخش غنچه گل انداخته / شگفته گلستان گل
ساخته / ز سیمین زنخ گوی انگیخته / بر و طوق از غبغب آمیخته / زمه طوق
برده و ز خورشید گوی / بدان طوق گوی آن بت مهر جوی / بچندان غنیمت
بلشکر رسید / که اندازه و اعداد آن را ندید / رسید از غنیمت بهر انجمن / ز فر
وار زر و جواهر ثمن / چو بر باد تاراج رفت انچه بود / فکندند آتش دران قلعه زود

دران قلعه آتش چنان برفروخت / که زیر زمین گاو و ماهی بسوخت / فزود اهل اسلام را
خرمی / دل کافران گشت ازان درهمی / و از حرکت تیغ ابدار سپاه نصرت
شعار چندین هزار کفار خاکسار بمقتضی ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار
بجهنم دار البوار شتافتند و سرداران بدکردار ان ملعونان سیه روزگار که حل
وار بطالع نحس و بخت نگونسار در انحصار سکوار قرار گرفته بود و قرین گشته
داد بار باشند و در دست غازیان ظفر شعار اسیر و دستگیر گردیدند / چون
علم کفر نگونسار شد / صاحب آن قلعه گرفتار شد / رایت اسلام شد افروخته /
شرک ز بنیاد برانداخته / و قبل ازانکه اعلیحضرت خاقان سلیمان شان سکندر نشان
حوالی قلعه سکوار را بسعادت و اقبال و دولت و اجلال مخیم جاه و جلال گردانند
جمعی از امرای عالی مقدار و سرخیلهای با اقتدار با فوجی از مردان کارزار و دلاوران
کینه گذار و سپاه انبوه و عساکر ظفر مآثر کوه شکوه بسرکردگی آیات سعادت
انتساب جلالت مآب حکومت پناه شوکت دستگاه حشمت انتباه دستور
مکرم مشیر مفخم زکی الخصال ملکی الفعال ممهد مصالح الامور بالرای الثاقب مشید مبانی الجمهور
بالفکر الصائب ضیاء للامارة والوزارة والاقبال پرتو پادشاه دامت عزه و معالیه
باحاطه و تسخیر ان قلعه کوه که در کمال محکمی و متانت و در غایت استحکام و حصانت از
حصنهای حصین و قلعهای متین […] بوده و سایر قلاع و ممالک و شهرها و بلاد روم
فرموده بودند و ان نیز بدولت و اقبال ان سلطان عالیشان فردوس آشیان
غالب و قاهر گشته جمیع آن حصار و قلعها و شهرها بقوت و سطوت لشکر اسلام فتح
و مسخر شد و آن غزات مبارزت صفات بامتثال فرمان واجب الاذعان اعلی

المشرکین کافر بضرب حسام خون آشام و صمصام شد بالصمصام و مار از روزگار
کافران بدکار ضلالت شعار برآورده و روی زمین را از لوث وجود ناپاک
ایشان پاک کرده سرداران ایشان را خوار و زار و اسیر و گرفتار نموده اند
لشکر صاحب قران نامدار، شاه گردون شوکت جم اقتدار، بر دران قلعه
گردون شکوه چون ترک شهسوار نامدار، فلک کشاده و در بران تاختند
حصن را ستدند او رو زود در آوردند و تمامی غازیان و جمیع لشکریان از غنایم غنی و
بی نیاز گشتند، بدست غازیان آمد از کفار، طلا بی خرواری خروار
زنقره انقدر که وز غارت، که در تحریر توان کردن غارت، بسی درج پر از
یاقوت احمر، لبالب جنسها از لعل و گوهر، زر نشیب و فراز وبای حبشی
سراسر درکهای رغمی، زر و گوهر و یاقوت الماس، صراحی و قدح
طاس، زسیم و زر قران ها مراج بیقیاس، زهر گونه جواهر های اعلا،
ز اطلسهای رنگین، که مستغنی است از تعریف و تحسین، بدست
افتاد چندان، که تعداد آن بجز از قرن نتوان، و اسیران بیشمار و
دختران بیشمار، که هر یک از ایشان در عرصه حسن و خوبی آیتی و در کشور لطافت
ولایتی و در جهان آفتی بوده اند از آن قلعه و ملک و دیار بدست سپاه ظفر
گردار افتاده، دست مدامی پر خش ارسش، همه کافر دل آن مست سیمین تن
فرنگی بعضا ن دره ان ماهی، گروه زرده زرتک ان هاهی، زحین زلف
ان ما رغمی، لشکر آورده از جوانان، غلامان مرگ صاحب جمالی، گیرا
هر یکی ابرو هلالی، غلامان پری چهار زیبا، همه خورشید طلعت ماه جبا

باغ سرکشی نازک نهالان، بدام افتاده چون وحشی غزالان، کمتران سهی
قد سمن سیما، بر رخ نازک تر از گلبرگ رعنا، در اقلیم سخن خسرو پروازی
رعنای جوشید گلبن پرواز، زجعد عنبرین مشک افشان، نموده خاطر جمعی
پریشان، و بعد از فتوحات قلاع و نهب و غارت بلاد غازیان
نصرت قرین از نفایس هر جنس خصوص در و گوهر از زر و زیور رایگان
نثار درگاه عالم پناه و دستهٔ نظر اشرف رسانیده اند، غنیمت آن
در شهریار، غنیمت شد بیش از شمار، بسی درج صندوق لعل زر
پر از لعل و یاقوت و در و گهر، ز زر خیالات و مستظرف، زهر
گونه تحفهای شگرف، ز دیبا و زربفت خروارها، ز دیگر اطلس خروارها
ز کانی و از نقره زیبقی، که ان ماه خورشید پر رونقی، زحد نسیج و حقهای
گذشته ز اندازه چون و چند، ز زر و زیور و گوهر شاهوار، برون از قیاس
برون از شمار، بعد از آن غلامان سیمین عذار که از مدلول يطوف عليهم ولدان
مخلدون استدلال بصورت حال ایشان توان نمود و کنیزان ماه پیکر
حور عين كامثال اللؤلؤ المکنون در شان ایشان میتوان گفت بنظر همایون گذرانیده
اند، غلامان و کنیزان صد هزاران، همه گلچهرها و مه عذاران، فرنگی
زادهای نازپرورد، لباس نازشان در بر سراسر، همه از مخمل الوان مخلع
زرین چون تحفهای مرصع، همه چون خسرو پر ز ترکتاز، همه شیرین صفت
در عشوه و ناز، همه لیلی مثل در حسن لطافت، همه در حسن خوبی و لطافت
زخط و خال زلف و عارض قد، همه در کشور خوبی سر آمد، غلامان سهی قد نوجوان

چو سرو بوستان در جلوه نازی نگاه جلوه هر یک دلستانی بلای جان و

آشوب جهانی ز تاب می چو آتش فروزد جهانی را بیک ساعت بسوزد

سهی سروی میان آن غلامان چو گل پاکیزه رویی و پاک دامان چو آنی

در کمال نازنینی ستاده پیچ از خوبان چینی سراپا در زر و گوهر گرفته

تن چون سیم خود در زر گرفته کمر بند مرصع در کمر داشت که لعل از رشک

خون در جگر داشت ز خوبی بود بالای سریر حسن جهانی بر جمال و حسن او

کسی چون حسن او هرگز ندیده خدا از محض لطفش آفریده تبارک قدرت آن

صانع پاک که خورشید آفریند از ذره خاک کشیده قامتی چون قد شمشاد

بآزادی غلامش سرو آزاد فراز چشم جان جای سر و تیش ولی از روان

بر پای سرو شش یکی از طاق ابروی سرکشش سبق برده ز ترکان کمانکش

از آن طاقی که تیغ از مشک بسته کمان حسن او نشکسته ز تیر غمزه خونریز

هر دم جهانی را زده از غمزه بر هم نگاهش را جهانی کشته قربان

به تیرش برفشانده عالمی جان خبر از روی چون ماه نخشید که دیده ماه نو

بر روی خورشید دو چشم هم سخن بیننده پرداز فکنده کنظر اهم [illegible]

ز رعنایی نظر هر گوشه کرده ز شوخی بسته را در گوشه کرده یکی از چشم [illegible]

بی رحم جهانی را اسیر کرده هر دم فکنده رخ چین چین از سر ناز [illegible]

آمیخته راز [illegible] جامه حسن عجب دیباچه از نامه حسن رخش از عارض گل

آب برده خطش از جعد سنبل آب برده دهانش غنچه را [illegible] شکسته

در و برگ گل شبنم نهفته لب لعل و زنخدان هر دو باهم نموده آب [illegible]

چاه زنخ

چاه زمزم از آن غبغب چو گویم نیم اعداد طلوع مشتری در آخر مه یکی از عارضش

گل رنگ و دلکش بجان عالمی افکنده آتش نقاب زلف از عارض گشاده

در اقلیم نکویی داد داده رخ رخشنده اش شمع کافور بود از پای تا سر غرق

نور ز تابش سوخت پروانه را بال بر او افتاده همچون نقطه خال

بر آن رخساره چون حور انور دهانش ذره وز ذره کمتر نگویم زده [illegible]

انگاه که در وصفش تصور کم کند راه لبش از خط گشته عنبر آلود اساسی

داده از حلوای بیدود زهی شرمنده گلبرگ از رویش ملاحت

وام کرده شکر از وی گذران سهی قد صنوبر پری رخسار نامی دلبر

ملک ناز هر یک نازنینی بلای کافری آشوب دینی بر چهره نیان پاک ز اندام

ز صید از مهر و لبها با قند وام عروسان [illegible] نادیده نگارین از جهان خود را

خریده چو گیسو بند زلف عنبر افشان کشنده از هر طرف صد پریشان

یکی از طره مشکین شبرنگ میان چشم و دل انداخته جنگ یکی [illegible] مژگان

کرده آهنگ که در عالم کند آهنگ خونریز فکنده با دو چشم ناوک افکن

جهانی را بخاک و خون [illegible] جهان کرده حیران خود [illegible]

آهوی شیرافکن او نموده درج یاقوتش در تاب چو قطره شبنم از گل

سیماب فرو ریخته [illegible] در امر دلجویی افتاده [illegible] رخش

گلستان نکویی [illegible] گل سرخ رویی [illegible] رعنایی [illegible]

ده گلبرگ رخسارش طراوت دو سنبل سر زده از روی آن گل که

ده بر رسته از یک گل و سنبل یکی در حسن آشوب دل و دین [illegible]

بغمزه آفت جانهای غمگین ؛ زچین ابروی طاق مقوس ؛ شکست افکنده در
طاق مقوس ؛ زچشم مخموره ساز فتنه انگیز ؛ القصه خلق عالم کشته خونریز ؛
دران مهی بهر چشمی که بینی ؛ شود ظاهر هزاران نازنینی ؛ نکو رویی و قمر رویی [illegible]
رای خوانده انگشتی نهاده ؛ و یا افتاده در گنجینه حسن ؛ بلورین کیسه
بر افزیر حسن ؛ لبش داده نشان از آب حیوان ؛ زچشمش چه دو کرد از ماه
تابان ؛ شود هر طرف زلفی چو زنار ؛ زهر سو عالمی کرده گرفتار ؛ ربوده
دل ز ترکان خطایی ؛ همین باشد کمال دلربایی ؛ کی خورشید نیکو افسر حسن ؛
بخوبی پادشاه کشور حسن ؛ همایون پیکری زعالم خرمی ؛ بباغ خلد کرده غارت
حور ؛ ازین مه پیکری عالم فرمی ؛ بروشن اختری طاووس مینی ؛ [illegible]
ابروش محراب نگاهان ؛ [illegible] بیابان خوانبا نگاهان ؛ محجل زاده سروی
دلربایی ؛ که بود از عالم بالانمایی ؛ [illegible] خواب [illegible] کردی
بلای بهر مردم [illegible] کردی ؛ [illegible] و یارب چه گفته ؛ کراز
هر گوشه همچون گل شکفته ؛ [illegible] عارض [illegible] [illegible]
ذکوکب [illegible] طالع [illegible] ؛ که [illegible] ؛ چو [illegible] در جلوه
کردن ؛ [illegible] آهو نگردن ؛ ز دو [illegible]
که دستش [illegible] شکست ؛ [illegible] لب در باقلها ؛ [illegible]
کسی [illegible] دست و دست دیده ؛ زحیرت [illegible] دست خود گزیده ؛
چون اعلیحضرت اسلام پناه سکندر جاه [illegible] سلطانی وان پادشاه ظل اله
سلیمان مکانی بقصد [illegible] اقبال و نصرت و اجلال فتح و نصرت در [illegible]

بخت و دولت عنان یکران سلیمان و سیر سلطانی را بدست قدوم سعادت لزوم
قرین و مشرف ساخته اند و بتاییدات خالق بیچون جل شانه عسکر همایون وارد
شکوه [illegible] عازم غزای [illegible] گرجستان شده اند و از وصول اعلام
[illegible] اسلام را قوت تمام و از توجه رایات شوکت و [illegible] غازیان
ظفر و جام را نصرت کلام و دست داده عساکر نصرت انجام اسلام [illegible]
موکب [illegible] سلطان سلیمان [illegible] ظل الله علی الانام خلد الله تعالی ملکه و سلطنته
الی یوم القیام جان تازه و حیات [illegible] یافته اند و کافران [illegible]
[illegible] اهل کفر و ضلال [illegible] بعسکر فیروزی [illegible]
اند یارای توقف و جرات قرار نداشته متفرق و پریشان گشته اند [illegible]
ظلمت شب تار که از طلوع و ظهور خورشید تابان مرتفع و زایل گردد
و جمعیت کفار خاکسار [illegible] از طلوع [illegible] اسلام آن خورشید فلک
عزت و جاه شهنشاه عالیجاه ظل اله [illegible] نصر من الله [illegible]
[illegible] شده اند ؛ [illegible] ستاره ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ بهر جانب [illegible]
[illegible] ؛ سعادت همرکاب بخت همراه ؛ [illegible]
[illegible] نصر من الله ؛ [illegible] کشورگشایی ؛ سپهرش [illegible] فرمان روایی
[illegible] ؛ [illegible] ؛ بهر کاری [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] و نصرت و صولت و مهابت آن پادشاه سلیمان [illegible] سکندر [illegible]

نموده‌اند از بیم جان و اندیشهٔ هر لیمان در روی هر بیت سر رشتهٔ کی را جبات
بر زمین انقیاد و متابعت نهاده و لا علاج گردن تزیل و گسستن و عنان اطاعت
اند سلاطین را تاییدات الهی مرتب می‌شود و اسباب شاهی را رسد
امداد ایشان از عالم غیب مدد و از غیر ایشان نابوده جو فضل ایزدی
نماید در دولت ایشان جا گشاید هر جانب خان عجم عزم نمایند
بفیروزی و نصرت کام یابند و هر طرفی که اهل از روی کفر و ضلال
ظاهر و مسلمانان نصرت شناسند با شکستهای کلی و هزیمت بار قبول نمایند
اندکه هر ساله در درگاه عرش اشتباه شهنشاه خاقان انجم سپاه و سپاه در
نواحی تختستان آن بوم و بر که بود خطا از زلزله دور نشد جو گشتند
اگر شاه دلیر ادا کرده در صید نخجیر در درگاه جمشید جم سپهر تاج
گردون گرفتند باج و خراج مشاهیر حشم شدند از هر کس که مهر تاج
فرستند زنگ از بن تیغ انداز نصرت مشاد او که از ربستان تا طرف
و اکناف از قاف تا قاف برگشته و از طلوع اختر این ظفر بخشا اثر که معان
آن انوار استیلای اعلام اسلام و آثار قوت و دولت حضرت خیر الانام
علیه و آله افضل التحیه والسلام در همه هفت کشور ظاهر و منتشر شده و اعادی
دین و دولت قاهره شاه و اتباع سر در ره اعادی ملک و ملت بهره با تمام
مخذول و مقهور گشته‌اند و درخشان شد از سپهر امید اختر مراد و بکشت
در بر باغ امانی گل ظفر اسلام گشت خرم و آفاق پر سرور حشم حسود کور شد
گوش خصم کر امید که همیشه بر منوال آیات عز و اجلال شعار ظفر و اقبال و قاهر آثار

کفر و ضلال

کفر و ضلال خصوصا قران مه فعال بوده بود با فیروزیها با مبادات تازه و فتوحات
بی اندازه و ارکان خیف مین حال محجته مال عساکر منصوره پادشاهی با
الهی که با همت ود و سپهر در جلوه ماه و جولان مهر همیشه جهاندار فیروز
فیروز باد مسند ایشان عالم افروز باد و مضمون مسرت مشحونش نوازش نامه
نامی و صحیفهٔ همایون بهجت مقرون گرامی مفهوم این مخلص حقیقی و دولتخواه
اشتیاه شده و امارت آب رفت شناس مشار الیه مرده ام عزه کلی
مسرت نظام چنین مقرر شود که این سلطان سلاطین نشان گردون وقار دارای
پادشاه انجم سپاه فلک اقتدار بفیروزی و اقبال و سعادت و اجلال
با عساکر نصرت شعار و بخت تجدد و شمار الحسن علی شبرکه مد دولت و سعادت بمقر
سلطنت و عظمت بر منبر شوکت و شرف و بر سریر بهین و منی که آفتاب عالمتاب
کسب شرف از آن مسکن و لطیف ترین ساحتی که ماه عالم افروز اقتباس
انوار سعادت از آن می شود و بطالع سعد و بخت جوان لوای کامرانی و اعلام
کشورستانی بر ساحت اعلام و بر مفارق کافوربیا دم برافراخت و بر روی
کوکب اختری یار بود همواره دولت مددکار بود که در این روی زرد کار
جو خجسته همایون نقص بهار کواکب همه سعد و مسعود و فال مبارک شاد شده
فرخ فعال و زان پس فرخ ترین طالعی بر ساحت عطا بخش بی منتها
نقش برافراخت چون تاج زر برافروخت شهی را بفر و کامرانی
با فر شاهنشهی جهان سر بسر گشت او را رهی زر و گوهر بر کسان سر بسر
در آن شاه صاحب قران ساخت شد و زان پس شهنشاه عالی نژاد

جهان را جوان کرد از عدل و داد ؛ قضا شمع اقبال او بر فروخت ؛ عطارد کمر
بند چو در السوحت ؛ رعیت ز انصافش آباد شد ؛ زنگ کش سپاهی همه شاد
زبس گوهر و زر که افشانده ؛ ز بر جدولش دستها مانده ؛ قدر بخت او را
چو شد مشتری ؛ سلیمان و داود انگشتری ؛ درخشنده شمسی درا مزیج
چو خورشید تاج بستند ز مزیج ؛ و مسند عالی علیان سرمرتبه عالی سلطانی را بپ
قدم جلالت لزوم مزین و ممتاز و افسر سلطنت و شهریاری و تاج و تخت
و بخت یاری را بحلیه ذات عالی صفات مشرف و سرافراز ساخت ...
... شاه جوانبخت ؛ که بر خورد دارا و از تاج و از تخت ؛ چو بر تخت ...
عز یافت ؛ سریر سلطنت زیب دیگر یافت ؛ چو شد بر تخت شاه از روی
تمکین ؛ فلک گفتا مبارک باد بنشین ؛ بجرجیس مشتری از ادا ... ؛
سعادت گرد از گردون نثارش ؛ سعادت در زمان گفتا که تمکین ؛ مبارک
باد دولت گفت آمین ؛ جهان داور ... چو خورشید ؛ فروزان
بر فراز تخت جمشید ؛ چو خورشیدی شد او در همایی ؛ سپهر آرای
سریر گشت عالی ؛ چو صبح اندر جهانگیری شتابان ؛ به اطراف جهان
چون ماه تابان ؛ هوا گفتی که کان شد زر فرو ریخت ؛ طبقها شد فلک
گوهر فرو ریخت ؛ بر اوج تخت شد چون آفتابی ؛ جهان را داد از تو صبح و تابی
ز دولت بر سرا ... ؛ فلک ... گرد سرا ... ؛ بروش گشت ...
دیده بخت ؛ ز پایش گشت عالی پایه تخت ؛ زمین آسوده شد در سایه او
گذشت از فرق عدا پایه او ؛ مگر کین خطبه را زیبید دگر شد ؛ نیاش سکه بارها کارزر شد

ملازمی یافت تخت از پای بوسش ؛ بگردون بر رسید آواز کوسش که
دایم شاه عالم کامران باد ؛ دلش کامی که میخواهد جنان باد ؛ حقا که از مژده این
خبر مسرت اثر و از استماع نوید این عطیه روح پرور چندان نسیم و فرح و خوشحالی
بمشام این محب خیرخواه و دولت خیری ... این مخلص با اخلاص رسیده
که اهل عقلا در آن حیران مانده و اگر هزار کاتب سریع الکتابه در تحریر آن عمرها
اوقات صرف نمایند شمه از ذوق و فرح و خرمی این دولت خانی عجیب
دو جهانی در سلک تحریر و شرح نتوانند نمود و اگر صد هزار هزار از ... فصیح
و بلاغت زمان در بیان این عیش و سرور و بهجت و حضور که این مخلص ...
و خیرخواه صادق را روی نمود کشایند از عهده عشر عشیر شوق این موهبت
عظیم و عطیه جسیم بیرون نتوانند آمد ؛ عقل از نشاط مژده جان داد ... ؛
... از روی خوشی بپید ؛ جان بر کف شکر خدا را هزار ... ؛ کانچه از
خدای خواسته بودم مرا رسید ؛ بعد از شکر الهی و مراسم سپاس لطف
نامتناهی ... ثنای حضرت پروردگار جل و علا
و زبان شکرگذاری حضرت ملک دیان نظم نامه گشود ؛ شکر نعمت
چو عطای دگر است ؛ ... حمد و ثنای دگر است ؛ کی شود ... نظر ...
شیوه سلسله شکر و سپاس ؛ هر که ... بود ... ؛ گر شود ...
باشد از هر دهنی گشته زبان ؛ هر سر موی صد نطق و بیان ؛ ...
پرده از ... ؛ نتوانند که از عهده ... ؛ شکر موی ...
خدای ؛ و از صحبت بشارت نوید این اقران ؛ بگوش هوش عالمیان ...

وازمیان آن وندە امید خلایق وجهانیان روشن گردید واهل این دیار
از صغار وکبار از این اخبار مسرت آثار بجندان شادمان وفرحان وخوشحالی و
فارغ البال گشتند که شرح شمه از هزار یکی بیان توان نمود * روی نیاز بر زمین
ودست دعا بر آسمان * از حضرت مهیمن متعال جل جلاله استدعا نمودند که
آن سلطان صاحب قران وشهنشاه کامکار کامران را بر سریر سلطنت و فرمان
دهی سعادت واجلال سالهای بسیار وقرنهای بیشمار بیچ دولت و فیروزی
ونصرت الی یوم القرار پاینده وجاوید گرداناد * سپاهی ورعیت همگی بودند
بیرون از حد خوشحالی نمودند * خلایق همگی خوشحال گشتند * زغم آزاد و دعاگو
بال گشتند * الحمد لله که دولت یار زن شد * دعای دوستان در کار رس شد *
فلک یاور شد و اقبال یار زن * مبارک باد نوروز وروزگار زن * جهان از
دولتش خرم برآید * مبارک باد از عالم برآید * همه خلق جهان گشتند دلشاد
وزین شادی غم از عالم برافتاد * هر عالم بجشن او نکو گشتند * بشکر شاه نو دمساز
گشتند * که سر تا به جهان باشد بقا باد * نگهدار شب و روزش خدا باد *
مباد آن وجودش جز سپاهی * جگر باد از مه تا ماهی * جهان از داد
و عمر دارش * سعادت یار دولت کامکارش * همیشه باد بخت لطف
الهی * بقای جاودان در پادشاهی * خداوندا به دولت جاودان باد *
به هر کاری که خواهد کامران باد * خلاصه از استماع خبر خجسته اثر جلوس آن حضرت
سلیمان حشمت سکندر نشان بر تخت سلطنت واورنگ خلافت مجلس عیش و عشرت
را که بحد از زر وپیمان دولت دانست بجندان نهادند و سرور وابتهاج وحضور

روی نمود

روی نمود ودر ابواب فرحی وبهجت بر چهره امانی وآمال این خبر خواه کشوده
... سعادت بودکشود که شرح شمه آن بعد درگاه تحریر قلم دوزبان در تحریر
بیان نگنجد واز شوق وشغف این مژده روح افزای فرح تمام وشادی لا
کلام بسیاط نشاطی در ایوان سعادت بنیان چهل ستون ارم عنوان گستر انیده
که تا بنای افلاک را فرا نشده ودیده دوران این هوا مقام دلگشای
کم دیده و تا آفتاب عالمتاب از خانه شرف بر روی زمین تابیده سر منزلی
بآن لطف وصفا کم رسیده وکنف سامی که رضوان در قصور معمور جنان از غیرت
... هر سقفش نعمه بر خیال طوبی وسرو بهشت زده وخورشید قبابی که از پرتو
تصویر صفحات و دیوارش مصوران مانی که قلم بیان صورت در کار
آن حیران مانده بودند * تعالی الله عجب عالی بنایی * نهایت دلکشا و دلگشا
سرایی * درودیوارش از صور بر رنگین * بستی برده زصورتگار چین *
بنای سر بکردون کشیده * که مثلش دیده دوران ندیده * ز نگار استادان
مصور * نقاشی همه در جوهر نادر * بحسنت درو دیوار ایوان * نهر جلد
نرمی نیایان * بدیوارش زرنگ کلها دیده * گل کاغذی چیست از گل دمیده
ونقش رنگین ... وقوع این شادمانی در این ایوان آراست که او تمام
از رنگ جمال خوبان خورشید مثال بر آن سپهر عشرت از حسرت کاه
و بزم فلک نیز بنا بر حصول این سور در آن مقام عالی از خلل وآلای ترتیب
برات که وصف آن زبان و بیان نباید راست * از یکطرف نغمه
سرایان شیرین زبان آهنگ ساز و نوا نوعی نموده که از ناله و صدای

از فنون بسیط ربع مسکون پر آوازه عشرت و حضور شده و از افغان
بلبلان و نغمات عندلیبان هزار دستان عرصه عالم را پر از عیش و سرود
کرده عشرت سرای که از صدای فرح فزای بربط و عود و سرود و مطربان
خوش الحان شاهدان خورشید طلعت و حوروشان قمر صورت بی اختیار
در رقص و سماع بودند و از آهنگ چنگ زهره جبینان ساکنان کروبی
هر روبس بهجت فزون جلوس همایون استماع نمودند و از یک جانب
سمن عذاران از عذار سمین و کمرهای زرین در آن گلزار پر نقش و نگار
و خط و خال پر جمال بطریق آفتاب عالمتاب روشنی بخش بودند و لب شیرین
و لاله رخساران از فروغ کیفیت قمر و نشاء و عرق که در ساغر زده و جام طرب
پر گشته از عکس چهره دلنشین و لعل چون یاقوت انگبین عشرت افزای مجلس ناز
و محبوبی گشته بودند و در هر گوشه و کنار آن بساط عیش و نشاط خیدان اسباب
شادی و آسایش کامرانی آماده بود که هرکه هر چیز در آن بهشت ثانی از نعیم
جاودانی از جنس نعمت و نوع نزهت اندیشه میکرد و در عین خواهش حاضر
می‌نمود — عجب بزمی و نیکو صحبتی بود ؛ عجایب مجلس خوش عشرتی بود ؛ بتقصیر
هم ایام جوانی ؛ نعمت چون نعیم جاودانی ؛ در آن بزمی که با جنت قرین بود ؛
ز نعمت رشک فردوس برین بود ؛ بعالم هرکه هر چیزی که میخواست ؛ بکام
خویشتن مهیا بکام دل کاست ؛ و از بخار بخور که در آن جشن پر عیش و حضور سحاب
افلاک متصاعد گردید بوی مشک اذفر و شمامه عنبر مشام ساکنان ملاء اعلی
میرسید و از بوی مجمران بزم عرصه افلاک پر از بخار بخور و عنبر بود

القصه

القصه در آن صحبت پر مسرت باصره بهر جانب که نظر میکشت آنچه مطلوب خاطر
خواه بود می دید و از شوران سوسامعه بهر طرف که گوش مینهاد مضمون آیات
دلکش و اشعار بخش می‌شنید — سدا بوان از جوانان سرای ؛ چو فردوس برین
دره و دلکشای ؛ غلامان خطای صف کشیده ؛ بغمزه قلب صفها را دریده ؛ بدست
ساقیان ماه پیکر ؛ قدحهای روان در کاسه زر ؛ مه ساقی ز جام حسن سرمست ؛
نهاده بر لب میناء و جام در دست ؛ لبالب کرده هر دم از قدح جام ؛ عروس
در جستی با همه کام ؛ زمانه برگ عشرت ساز کرده ؛ فلک درهای دولت
باز کرده ؛ ز بس عیش و نشاط و کامرانی ؛ جهان از تازه شد رسم جوانی ؛ نشده
ز بنگران راه زنان جمع ؛ نشسته مجمری بر پای هر شمع ؛ بهر جا شمع کافوری
نهاده ؛ نهان در بزم چون شمع ایستاده ؛ نواها نغمه سنجان ساز کرده ؛ نگه
نغمه را آواز کرده ؛ خروش از فنون و خارش چنگ ؛ رسانیده بگوش چرخ
آهنگ ؛ دم نایی روان گرفته دربانی ؛ خروشان گشته بربط را رگ جانی
غزلهای نظامی را غزالان ؛ زده بر نغمهای چنگ مالان ؛ نواها مختلف در پرده آهنگ
ساری ؛ نوازش متفق در جان نوازی ؛ بر آواز حسینی هر سرودی ؛ برآ
دگر بر بسته رودی ؛ چو جستی بر نگاه خسروانه ؛ هزاران نارنج در میانه ؛ بنا
بر بساط از نقل انبار ؛ ز یاقوت و زمرد برگ انبار ؛ ز سرهای نگارنگ کارنی
چو نور از عکس آن طلق نکانی ؛ بلورین جامها عالم نگر کرده ؛ بجام الورد عطر سر کرده
بهر سوی چو چشم و لعل دلبر ؛ نهاده بر طبقها بادام و شکر ؛ در آن از خورد نیها
هر چه خواهی ؛ ز مرغ آورده حاضر تا بماهی ؛ ز طعم و بوی خوش از کاسه‌ها حلوا

طغاش قوت چشم و قوت جان ؛ خلایق در نشاط و کامرانی ؛ بوزد و لت جهانبانی
دیدار مجسته آثار ان ظاهر شده و مشام فرخنده بجام مسرت فزای کام
انام از خواص و عوام رسیده قدوم میمنت لزوم شهریار در فصل بهار مانند آن هم
زینت آثار فرح بخش اهل روزگار گشته موسم عیش بود و فصل بهار ؛ شادی
ضربت اصل بهار ؛ با گل و لاله باده در بازی ؛ سرو آزاده در سرافرازی ؛
در دل جوی آب می غلطید ؛ بر لب جوی سبزه می رقصید ؛ بلبلان مطرب نغمه
کنان ؛ سبزه رقصان چنار دست زنان ؛ تا کمان این دو بار از صغار و کبار
با بهن تازه و شوقی و ذوقی بی اندازه رسم خوشحالی و قاعده عشرت و کامرانی از
سر گرفته و جوانان بهار نشاط و ان و شاهدان گلزار پرده گلزار از حللهای گوناگون
و حلیهای الوان و [...] ل ان بار و شاه [...] گون زیور
بستند ؛ چون باد بهار باز رخوانست ؛ از سبزه و گل جهان بیار است ؛ شد
برگل چو صحن گلشن ؛ از پرتو آفتاب روشن ؛ و از [...] و حواب مردم
بر مثال انجم در نظاره این سور پر سرور چشم باز کرده هر روز بار [...]
بتماشای این بزم بر حضور ریسان بجوم هجوم آورده ؛ خلایق شهر بسو فراز آمده ؛ هر
خوشدل و خوش ساز آمده ؛ از هر شهر مردم بی وقت سر درآ ؛ رسید به هر تماشای
سور ؛ همه ملک گشته عشرت سرای ؛ مغنی ز هر پرده عشرت سرای ؛ جهانی
بشادی شد آراسته ؛ همه مرز پر زیور و خواسته ؛ همه شهر در زیور و در
که بوش روی زمین از نشاط ؛ بامین بسته [...] طاق ؛ که هر یک بتی در
علی [...] ؛ بپوشیده بر هر یکی زیوری ؛ فراز هر گوشه رامش گری ؛

همه شهر خوش و همه شب سور ؛ به هر گوشه صحبت به هر سو حضور ؛ همه ملک گشته رامش
در و بام پر زیور و خواسته ؛ ز هر بیشکی پا دانه شمار ؛ فرو ریخته گوهر از لیکار
بهر سو [...] انجمنی ساختند ؛ بهشت نوآیین بپرداختند ؛ خورشیها الوان
زاندازه بیش ؛ نخانها زرین نهاده به پیش ؛ زمانه در شادمانی گشاد ؛
جهان را بعیش و طرب مژده داد ؛ که ایام سورست و شادی و عیش ؛ [...]
زکشش [...] و قهر و طیش ؛ اگر کامکاریست اگر [...] ؛ بگوشید با کس چون [...]
به هر شهری از شادی فتح شاه ؛ نشاط گران در گرفتند راه ؛ به هر کشوری
جشنها ساختند ؛ [...] رایات برافراختند ؛ زجمعیت انجا که [...] مجمع
که بودند اهل جهان مجتمع ؛ سپاهی و شهری و خرد و بزرگ ؛ [...]
مردم چه با جنگ و رزگ ؛ همه شاد بودند و آسوده حال ؛ حوادث [...]
غم با ملال ؛ خانه در آورده غم جهان ؛ نشانی مگر در دل دشمنان ؛ از [...]
مانی این خبر بهجت اثر تمام شهر و ملک این زیب و زینت [...]
چنانچه غنچه امید دوستان از فیض نشاط [...] از گلبن شادمانی و سهال
رسته شد و درون پر خون حاسدان و دل کدورت منزل بدخواهان از
دشمنیدن ان خسته شد و از اتفاقات حسنه اگر چهار سوی بازار
اصفهان سعادت [...] که عمارت ساخته کرد کارگاه ایلچیان عظام حضرت
پادشاه پناه واقع شده بود از این جهت زینت این چهار سوق و
هر گوشه به وجهی و فروغ [...] که رنگ [...] نقش [...] دکان کارخانه چین گردیده
خوبی و لطافت این آیین با طراف و اکناف عالم رسیده و في الواقع

بندی چنین نمودند که سپهر جهاندیده با هزاران دیده تماشای آن می نمود
واز پرتو چراغان فضای آن میدان چون آسمان پر از اختر و با حرن
صحن گلستان لطف ز هر صنف مردم وضیع و شریف جدا بسته اینجا
بطرز لطیف جواهر فروشان بصد زیب و فر بیاویخته شده‌ای گهر ابا
زرافشان گلها هوار ز هرگونه گوهر فزون از شمار ز یاقوت رمانی و
لعل ناب ز الماسه و تخت در خوشاب ز عقد گهر شد ز با جمل
ز درهای پاکیزه دریا خجل ز ایراد تن زر گریبانها شده دکان گل کان زبرجد
اگر برده بس رابه بونه نگار ز انگشتر زر دوده جور شده وار بهر سو نهاده
کمر خسروی مرصع به نقشت زرین جوهری ز گلهای پرکار زر رسم زرد
گرد برده هر یک زشمس و قمر نهاده ز هر سوی خنجر و تاج که هر یک
بود عالمی را خراج مرصع بیاقوت و درهای ناب زفیروزه و لعل چون
آب بتان در دکانش بصد دلبری بهم جنگ کرده وی زرگری از
زرش چهره افروخته فلک خشم حسرت بر او دوخته جو دکان صحاف
گردیده راست فغان تماشای از شهر خواست جو صحاف حربی
زبستان نگار گل تازه از گلستان نار ز دکان آن سرو گلگون
خجل گشته گلزار باغ بهشت جو دکان که رشک پریخانه بود که از
صورتش عقل دیوانه بود جوانی نشسته بدکان او که صورت صفت
عقل حیران او بصورت چنان آمده بی مثال که بهزاد از صورتش کرده
حال غبار خطش چون نماید سواد بیاد و کس از خط بدقوت ماه بهر به

[illegible]

رقیب بهر چنین باب نهاده ببالای هم صد کتاب ز اشعار فردوسی نادرا
که داد سخن داده در روزگار کی شاهنامه نهاده بپیش وزان داده
زینت بدکان خویش بتذهیب و تصویر پرداخته‌اند مجلد بصد زینت و ساخته‌اند
خطش خط استاد بود و سربسر سواد تن منور چو نور بصر هم از کار باریک مشکین
قلم بهر صفحه اش بود طرحی رقم کی مجلس از کار بهزاد داشت که بهزاد بیت
بحیرت گذاشت ز رزم و بزم و افسانه او شده عقل دادرک حیرت
مرصع جو روی فلک جلدان شده با هم آسمان توامان ز تصویر بهزاد
زرین قلم که از بهر شاهان نموده رقم در آفاق بوده عدیم المثال
بسی بوده مقبول اهل کمال نهاده از وصلی بدکان که شده دیده عقل حیران آن
بسی قطعهای خفی و جلی بهر خط یاقوت و سلطانعلی نهاده بدکان آن دلربا
همه چون خط دلبران جانفزا ز تصویر چین و ختائی درو نموده هزاران نگارگر
بدکان نقاش از هر طرف کشیده دگر گوهر چیت صف نشسته در آن دلبر زنگی
جوان پری جو بهزاد در فن صورتگری بصورت چنین آمده بیقرین که مانی هزار
کرده صد آفرین مسیحی خطش جو نثر از شکاب بصورت گر پرده ارتعاش
عجب ار با چهره گلگشتو تو گویی که هر بیت بیداد بود بیان بس که بود در چهره آن
پریخانه بوده دکان او ز هر نقش صورت که در وی هزار شده وحشی دکان آن
مادیست بجایی که ماوی بزاز بود ز هرگونه رخت و زرهر ساز بود شده حیران زمره
ارجمند شدا فراخت چار طاق بلند که تا قبه زر و بالای آن مه بیاد و آسمان
بر میان نموده قماشش بپیش نظر ز رفعت افلاک گل زر بدکان اطلس

رنگ رنگ ٭ چو افلاک بر روی هم رنگ رنگ ٭ از آن اطلس بود دلبر
دکان ٭ که بود اطلس چرخ در رنگ آن ٭ بگسترده در روی آن اطلس حریر ٭
شده خوبرویان پری‌وجای گیر ٭ همه مطربان نوازنده ساز ٭ ز آواز ایشان
زهره در اهتزاز ٭ ز حلوای حلواگر نازنین ٭ شده کام جان همچو شکر
طبقهای حلوا و قند و شکر ٭ به دکان او چیده در یک دگر ٭ ز حلوای رنگین او
هر که دید ٭ چه آفتاب و جان شیرین کشید ٭ شده بسته میوه‌فروشان ز هر سو ٭
ز هر طرف روی بسته روی دگر ٭ و هر یک آراسته دکان بسی گلعذار ٭
و سیب زنخدان گلرخسار مانند ماه تابان که در برج میزان منزل ساخته
و در روی بازار چیدن میوه‌های لطیف الوان که بر غرفات باغ جنان فائق
بود چاشنی فیها من کل الثمرات بکام جان مشتریان میرسانید و فواکه ابدار گونه
بر است که از اشجار اشجار ریاض جنت گرو می برد و لذت فحوای فیها فاکهة
[illegible] عین ده بمذاق دل خریداران میچشانید چنانچه ساقی نامه در کوی
درین باب مبین اوصاف شیرین و اشعار رنگین گفته شد ٭ به دور آن گروهی
فواکه فروش ٭ بغربال و سبل و نقیر و خروش ٭ سهی سرو قدان نوخواسته ٭
سبدها ز هر میوه آراسته ٭ از آن هر یکی بوستان دگر ٭ بصد لطف چیده
نهاده بسر ٭ بر او پسته و لوز و امرود و سیب ٭ بتر قیب و آیین بهر زینت ٭
گشاده در انار و خندان دهان ٭ چو درجی که یاقوت باشد در آن ٭ ز رخساره
هر یک شده بس خجل ٭ ولی غمزه شان آفت دین و دل ٭ چو بر قدشان کردم
نظر ٭ چه دیدم نهالی پر از بار و بر ٭ نهالی شفتالو کش بار بود ٭ ز هر سو خریدار

ابوا

خریدار بود ٭ کنم چون شفتالوی او دهن ٭ چو شکر شود زان سخن کام من ٭ آنان
ذوق عشاق اولیاحت ٭ ز عنابان شفتالوی ساخته ٭ رسیدم بسیوی
بازار ٭ که بود چون کانی پر از خربزه ٭ همه بود شیرین نیاز یکدگر ٭ گرو از
هر یک رنگ شکر ٭ کنم عشرت عیش نو افسام آن ٭ بر هم یک بیک چشیدن
تو با هم آن ٭ ز صبح سعادت کنم ابتدا ٭ که از وی دلش ابیاتها ٭ بود
بر بشی بهتر از ماه نو ٭ ز شیرینی از قند برده گرو ٭ زبان شکر چون
حکایت کنم ٭ من از بابشی چون روایت کنم ٭ در دلش بود چون
زمرد و هر یک ٭ ز آینه دل می برد زنگ ٭ دو هفته ماه از بهود میکشت ٭
بود بویهای آن مشک عنبر سرشت ٭ نبات از هر که گردد کدی ٭ لکه خورد چو زینب
وصفش نظر ٭ بهر بوته دیده و قصباب و تاب ٭ که افتاده گوی زر آفتاب ٭
بدور نو دنش چو خورشید و ماه ٭ ز لطف خوشتر فریده اله ٭ از آن پاره
هر که دره بهر خورده ٭ دگر بام ارشد و شکر برد ٭ طبرزی و بازیکی ام
بیاض هیئت و در شب شتر بام ٭ ز حسنی انوار و در وصرع ٭ میوه شد گلستان
بستان باغ ٭ رقوم الزهره و درکابات ٭ ز لال نکسستند شاخ نبات
بای سبزه‌ای و برطیه ٭ ز حلوای قندی گرو برده اند ٭ ز ابدای کلی حربری
مفصل ٭ نباتات شکری بی مفصل ٭ اگر سبزه با رگ بیت آوری ٭ السهد وکی
صد تنگ آوری ٭ بود سبز خط زینت نبات ٭ دهد زنده گی همچو آب
حیات ٭ از رشحات سحاب فضل الهی و قطرات امطار فیض نامتناهی که عبارت
از فیضان زلال جود وجود است اهالی عالمیان در ریاض عشرت سرسبز و خندان

ونهال امید جهانیان در حدایق بهجت سیراب و ریان گردیده انجمن چمن چون جلوه
گلهای رنگارنگ رونق بتخانه فرنگ گشت و بزم گلشن از ریاحین از بار دیار
چین رشک نگارستان چین گشت شعر ساقیا اطراف باغ از سبزه و ریحان شد
جام می ده کز دور عشرت باز تازه شد | از ریاض مکرمت امید سر سبزی
جان عالم از نسیم روح پرور تازه شد | باد نوروزی بهر دم فیض فیروزی بگلها
از صدای جلاجل اوراق اشجار مخدرات ابکار گلزار در رقص و سماع بودند
واز زبان حال مرغان گلستان مضمون فانظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض
بعد موتها استماع می نمودند در هر کنجی خشتی زر بافته بود و در هر گوشه
خصوصا بهشت آباد و ساحت باغ سعادت آباد که از جویهای
ومیوه های شکرین نمونه روضات خلد برین است شعر روضه ها و نهرها سلسبیل
دوحه سجع طرها موزون | باد در سایه درختانش | گسترانیده فرش
بوقلمون | آن پر از لالهای رنگارنگ | وین پر از میوه های گوناگون |
واز بناهای عمارات عالی نهاد و قصرهای رنگارنگ بلند بنیاد رشک ارم ذات العماد
التی لم یخلق مثلها فی البلاد ز باغ سعادت حکومم سخن | سعادت کند روی دولت
چو باغ بهشت همه آراسته | درو هرچه از هرچه دل خواسته | ز انگور
آن باغ گویم بجنت | که چون جنت هر یک درست | حسینی بود در نهایت
شکر | خجل مانده از لذتش قند تر | بود آب حیوان ز کشمش خجل | که طبع
لطیفش بود معتدل | بود خوب نهایتش بیش نظر | تمامی نبات ز رازقی
بغوزی بود فخر انگورها | کز و بهره یابد شاه و گدا | بیا وصف انجیر

گوش کن | ز فضله کمتر فراموش کن | بود دانه اش حب نبات | که نامش
از و خلق عالم حیات | بود صاحبی رنگ با قوت ناب | که دارد از لعل
در رنگ و آب | از آن صاحبی بهتر از شکر است | که هر رنگ لعل لب دلبر است
ز ابیات آب خضر منفعل | جواب خضر شیره جان مخجل | ز نوری و از حکم
سخن | که گردد بر آب بیاتم دهن | ز امرود و شفتالوی آبدار | درختان
کنند در گوهر نثار | کنم وصف شفتالوی دلپذیر | که از میوه باشد بنظیر
بطعم خوشش از میوه های دگر | لذیذ و لطیف است و مطبوع و تر | بود کرد
ز آب نبات | جواب خضری فزاید حیات | ده شیره او بحلق جهان
بشیری شیره جان فشان | که در رنگ و هیبت چو گوی زر است | بطعم و مزه
بهتر از شکر است | مثمر نیز یاد دوره نموی کام | که از نازکی آب گردد تمام | چو گلها
از انقطاع شهر سرت | بود والسلام | واز خبر مسرت اثر
آن اعلیحضرت سلیمان نشان شعر روزی که از موسم بهاران | بود ابر ول
خورشید ز ابر پرده بسته | در هر که خیمه گل نشسته | فراش صبا بساط
هر سوی شکوفه شکفته | آب از سر لطف و مهر جوئی | سبزه بهزار ناز
این روی بپای گل نهاده | وان در قدم چمن فتاده | از بس که دمیده سنبل
کوهی شده خاک کوی عنبر | هر سو سمن و یاسمینی | چون گلشن آسمان زمینی |
خاص و عام بحریت تمام تفصیل کشت و سیر اتفاق دلپذیر و متعاقب
شوق زفاف مهوشان پرچم و دلال و همراهی گلرخان با خط و خال فرخان و شادان
توجه بجانب روضه دلگشا و حدیقه روح افزای باغ سعادت آباد کرمو

ارم و روضهٔ رضوان و مثالی از زوایای فردوس و بستان جلالت نمودند
نمو تعالی الله عجب خرم فضایی ؛ لطافت رنگ آب و هوایی ؛ در آن ایام
هوا خان را زنده ؛ ز روی گلرخان گلها دمیده ؛ هزاران عندلیب
آوازه و کلروی ؛ چو زهره نغمه پرداز و سخن گوی ؛ و بعد از رسیدن خاقان
بان بهشت ثانی و نظر بگلشن جاودانی از نغمات طرب انگیز که از ان باغ
گوش اهل تمییز و هوش میرسید آوازه سرود و علم پر آریت عیش
و حضور بود نظم چه دلکش گلشنی رخ چرخ گردون ؛ سعادت منجی بشارت
سرود ؛ صبا در وی باغش شده مشک بیز ؛ ز باد صبا شاهرا رفت اخبر
خبر داد و از گل زهره سو غزاله ؛ نامی چمن جوانده نشاط صد هزار ؛ نسیم ریاحین
در اطراف باغ ؛ برافروخت از لاله صد چون چراغ ؛ و از کثرت الوان
اطعمه و اشربه پرلذت و انواع میوه‌هایی گوناگون بیرون از اندازه
چند و چون در ان بزم عقل عقلا حیران و متحیر بود همه باغ پر خوان از اسباب
زینت دوهر چه دل خواسته ؛ لذیذ و لطیف و معطر نگار ؛ خورشها
چاق پر و رخوش گوار ؛ پر از میوهٔ مختلف هر طبق ؛ از باغ جنان جلوه برده
سبق ؛ و در آن باغ خلد آیین و چمن رشک بهشت برین حریفان خورشید
وش باده لعل صراحیها نقره و جامهای طلا پر از عرق و لعل و از جستی کرده مطابق
کریمه یسقون فیها کاسا کان مزاجها زنجبیلا باصحاب نشاط در آن بساط تکلفهای
گوناگون می‌نمودند ؛ دست ساقیان با وجسار ؛ صراحیهای فغفوری رنگار
زنجب نمود صراحی بود جشن و ؛ که دست گلرخان در گردنش بود ؛

ز شادی

ز شادی جام را مانده دهان باز ؛ که بوسد لب خوبان طناز ؛ شکوفه هر زمان
افشانده زر بر سر ؛ بدامن ریخته گل بستان زر ؛ از هر طرف جوانان
غلمان نسان کمر خدمت در میان جان بسته با چنگهای پر از نوا که بصد قم
… نو و جلوه میشنود و سرنا نازد و سپوهای آنها
سیده‌ها باغبان بر کرده آب ؛ که دهد هیچ ما در باین تصور ؛ که آب
ار در ون ز ضمان شنیدند ؛ چون برای سلطنت آرای خورشید
ضیا همچنان نیشاهد حالی مکان ظاهر و هویدا و روشن و پیداست که بنای
موالات جانبین اعلی مرتبه رسید و اساس مصافات ناسی درجه هویداست
و قاعده اتحاد و کشید انحکم و ارکان خلوص اتقاد و گرفتن مرموص تحکم
لاجرم بمقتضای یکانگی و دوستی جهت مبارک باد تخت سلطنت اسکندر
نشان سلیمان مکان و تهنیت فتح و نصرت آن خاقان فریدون نشان
امارت مآب حکومت نصاب مالک سکالا شجاعت انتساب اختصاص امیر
الامرا منظور انظار عنایت بیحسابات شاهی مشمول عواطف و مکارم
پادشاهی یاد شاهی نظام الایاله و الاماره و الحکومه و الشجاعه تاج الملک سلطان
بکلر بکی ولایت اد بایجان دام عزه و مجده و معالیه که از ابتدای جلوس
سلطنت این مجلس الی الان بمرتبه جلالی ساعی و منصب جلیل القدر گرامی امارت
و ایالت نامی ممتاز و سرافراز بمرتبه عنایت و تشرف حضور از اقران
و اکفا مستغنی و ممتاز بوده و مدت و وفور بخایا مکارم اخلاق حمیده اش بحسن
و مطلوب و سوانح خدمات پسندیده اش مقبول و مرغوب و درجه اخلاص

از زلال سلسال تربیت شاهانه نشو و نما یافته و نهال اعتقاد و تخم از رشحات
عاطفت خسروانه سرسبز و سیراب گشته و همچنانکه بنیان تقدیم دولتخواهی
الیه مراسم خدمات تقدیم رسیده و در شاهراه طریقت و طریق اخلاص
و خدمت ثابت قدم بوده ان عزیز مصر و ملک سلطانی با
قدم بوده و بکمال خدمتکاری و غایت جان سپاری بظهور رسانیده
چنانچه در وقت امدن سلطان بایزید و اولاد و سرحد ولایات این مخلص
صادق الوداد که حکومت ان علی شان ایالت پناه مشار الیه داشت با وجود
انکه جمعی کثیر از لشکری همراه او بوده اند اصلاح کار ایشان نموده ایشان ساعت با سپاهیان
بجاه و نفر از ملازمان که در علاق در حوالی او حاضر بوده اند داور رفته اصحاب
ملازمان خود جمعی از امرای ایشان را که در یک قرنطی بوده اند یاد دو قرب پنجی
مقید ساخته و مضمون ان بیت را منظور داشته اند دری کپرو
بدست مقصود افسوس دریغ که دهد و با او ملاقات کرده
و لیکن بر وکلات و لقرب فی نظر احاطه تسخیر مشار الیه نموده او را
که بود تا فردین رسانیده و هر فرقه که مخصوص جان او شوند افواه نموده اند و او را
امدن ام ساختند ایالت پناه موفق الیه هر گونه وسایل رفع و دفع این نموده
و اگر منافات امی و چنین تدبیر ان ایالت پناه می بود مشار الیه بطرف
مدد رفته دیگر باره فتنه و فساد و اثار محبت و عاقبت مرحمت انعام و نعمت
این محبت و ولا و خیرخواهی که در آستان بوسی درگاه اعلی و بارگاه
معلی ظاهر شده که بعد از او ثنای ایشان بجا اورده و دعای خیر

ان دو شاه

ان دو شاه و سلاطین پناه مراسم عرض نیاز و اخلاص محبت و ولا و وفاق
بلیغ بجهی و اختصاص مخلص بالاشتباه قیام نموده و مواعد شکرگذاری جلوس
مبارک همایون و شرایط و سپاس داری سلطنت و خلافت ابد مقرون
تقدیم رسانید الحمد لله و المنه که صورت ارزوی که درین مدت
اندیشه بر صفحه خیال سلکات از پس پرده غیب روی نموده و جمال مقصود
از مطالع مسعود بر وجه مطلوب از حجاب احتجاب بر نماهی خاطر محبان
صادق و مخلصان موافق نقاب گشوده شعر انچه دل از طلبش
در پس پرده نهان بود یافت و صد هزار ان شکر که مالک الملک
متعال عز شانه و عظم سلطانه از محض عنایات بی غایات و یمن مرحمت بی
نهایت کام دل دوستان محبت صادق و مراد خاطر مخلصان یک جهتی
زمام حل و عقد امور عالم و قبض و بسط مهمات بنی ادم بقبضه اقتدار این سلطان
عالیمقدار کامکار داده که با خسرو انجم در برج سعادت طالع شده
افلاک با این ارتفاع صاحب قران خورشید مکانی فرموده و مضمون
از کمال مرحمت و شفقت بی زوال مبدای کریمه
رتبه تیغ سلطنت و فرمان روایی و بشارت و عظمت کشور
گشایی سلطان سلیمان مکانی را در عرصه عالم منتشر ساخته و اوازه هیبت
سکندر خاقان نشانی را در بسیط جهان انداخته که از هر دو افق جلال
گوش جهانیان باین خطبه صدای شنیده محمد الله که ان
اوج سلطنت و اقبال و برج اسمان شوکت و اجلال از عون عنایت الهی

نشست آفتاب وار افرزنگار بر فرق فرقدسا ایوان نهاده و صدرهای جلیل
این مجلس را سبح الاختصاص و محب صادق الاخلاص روی زمین را زیر نگین سلیمان
این دار آورده و بر تخت بخت مسند دولت قرار گرفته ابواب مرحمت
و معدلت بر روی خلایق گشاده پس از شکر این موهبت کبری و نعمت
عظمی که منتج مسرت تام و منتج بهجت الکلام است همت او بر رفع و ثنا
ئی نموده تهیه اسباب جشن و کامرانی کند مرات و همواره شکر گذاری
سلطنت بی زوال و دولت بی انتقال مفهوم این ابیات دلگشا و مضمون
این اشعار مسرت فزا ور زبان جان ساز د ولا شکر کردگار کو دین او دل
کام دل دوستان گشت کار خدا از کرم لطف و رحمت نمود در فیض را
بر روی عالم گشود جهان را نشاط و جوانی بداد بر او بس در فتح و دولت گشاد
چو دولت برخ شاه فرخنده دید جوان شد که دولت به دولت رسید
جوان گشت از اقبال او چرخ پیر باقبال دولت شد اقلیم گیر بسی بر فلک دور
انتظار بسی روزها گردش روزگار بسی گردش سپهر بلند که تا بخت
شدان کوکب ارجمند چو بخشید اورنگ شاهی نشاند فلک زر نثار
در و گوهر فشاند سپهرش سلیمان ثانی نوشت همای سعادت بر اوج
بلند بر این جا گمان حل رحمت فکند ز بخشش زمین ارجمندی گرفت ز
بخشش فلک سربلندی گرفت جهان یافت زیب دگر از نوی گرو شد
ایام کیخسروی نوی یافت این شاهی از نو نباز هر تا جاهی از او
چو شد نام شه سکه روی زر زر از نام او یافت زیب دگر شهنشاه

عادل

عادل دل نیک رای ز سر تا پا محض لطف خدای ز شاهان فریدون
در فلک اختری سلیمان بدو داده انگشتری ز الطاف یزدان
قوی پشت او نگین سعادت در انگشت او سعادت از و و عدهٔ اقبال و
بخت مباهی باقبال او تاج و تخت باقبال و بخت را صد نیاز
با یوس او تخت شد سرفراز چو لطف خدا شد مددکار او بهر کار دولت
بود یار او برانگونه این شاهی نهاد که شد مرده یا زآ سلیمان
زیاد ز لوح جهان محو شد حرف غم بر افتاد این جور و ستم
بعهد جهانبانی داورش بعالم نماند از مظالم اثر شد از شهر بحران مدرکوه
دشت خرابات ویرانه شد گلشن ان در زمانش بجهدی رسید
که منسوخ شد رسم بند و کلید ز زر و مال عالم درین روزگار نو کیسه فرد
شد و چشم یار خوش آن شه که چون بزم عشرت نهاد جهان زمین از
ساغر عدل داد ز عدلش چو عالم آرام یافت جهان از عطایش
خود کام یافت بهار است عدلش گر از فیض آن جهان کهن سال شد
نوجوان سلیمان شکوهی که در جلوه ساز شکوه سلیمان با وکشت باز
خواجه شاهی که گر دون پیر ندیده نبیند مر او را نظیر جهان آن
ما جهان آفرید چنین شهریاری نیامد پدید فلک خانه دولت آشیان
سپهر شد ش انچه دل خواستش مهیا شده کار او ساخته مراد دلش هم
پرداخته گر اندیشه آن عقل حیران شده ز حق هر چه او خواسته آن شده
مرادی که در خاطر آراسته جهان برخ نمودش که او خواسته دم

کسی کو کین بعالم زند ۞ وگر زد بعالم دگر دم زند ۞ کسی از خط فرمان او سر
نتافت ۞ که چون قلم تیغ بر سر نیافت ۞ جهان گشته مأمور فرمان او ۞
زر روی شرف چرخ دربان او ۞ فلک بنده و آفتابش غلام ۞ زمانه مطیع و
جهانش بکام ۞ چگویم از آن جمله کار او ۞ که بیش از شمارست آثار او ۞
هزاران تهی بیر محتاج عیب ۞ نا ممضای آن بحر فیض خیر ۞ به نیروی
مردی و فرهنگ خویش ۞ بگردون برافراشت اورنگ خویش ۞ کنون
دهد در جهان خاک و آب ۞ همی بر فلک خیمه و قباب ۞ که چون او
نبودست ۞ به مردی و بخشش و نام و ننگ ۞ بهر کس که روزی عطایش
رسید ۞ دگر در جهان روی حاجت ندید ۞ از این دانش و داد و این فر
شانش نبودست شاه دگر ۞ کمالات آن شاه دریا نوال ۞ فزونست
از هرچه آید بخیال ۞ الهی ز لطف حق کردگار ۞ نگهدار شاهی ارت
روزگار ۞ توی در جهان شاه بیدار بخت ۞ تراود ز دولت سزاوار تخت
نیاوردی ... هم تا بجنگ آن ۞ سر تخت گردنت ز اسمان ۞ نیامد ز شاهان
بیدار بخت ۞ کسی چون تو صاحب سعادت بخت ۞ شدی سایه حق ذوالجلال ۞
ولی سایه کو نبیند زوال ۞ سلیمان اگر رفت شاهی تراست ۞ جهان
در جهان پادشاهی تراست ۞ سپهر شرف گشته اشرف تو ۞ سر سلیمان
شرف تو ۞ جهان سر ترا داد یزدان پاک ۞ ز تابنده خورشید
تا تیره خاک ۞ بود بحر و بر زیر فرمان ترا ۞ شده جابر سلیمان ترا
صفارای میدان شاهی توی ۞ سزاوار ظل الهی توی ۞ جهاوست کار تو

از بعد دین ۞ بود پادشاه مجاهد چنین ۞ جهان عالم آرای گیتی مدار ۞ که شد
ملک را اصل شاهان نژاد ۞ ز اقصای چین تا سر حد روم ۞ جو ز روشن فرنگ
جوار هند و روم ۞ چه ایران چه توران چه بحر و چه بر ۞ بجای کمالت ز
عمارت اثر ۞ همه پادشاهان عالی نشان ۞ که هستند در ملک دور شهریار
سزد گر بگویند پیر و جوان ۞ تو ای شهنشاه عالی مکان ۞ ترا زیبد این
تخت و کلاه ۞ پناه سلاطین عالم پناه ۞ در اقلیم شاهی مسلم توی ۞ تو خورشید
سلطان عالم توی ۞ توی آن شهنشاه فرخ سرشت ۞ که عالم ز عدل تو شد
چون بهشت ۞ تبارک تو ای شاه عالی نژاد ۞ که بخشش بر شنید عالم
داد ۞ اگر جمله خلق جهان سر بسر ۞ همه وصف گویند از آن دادگر ۞ همه
از کمالات آن شهریار ۞ نگفتن نیابد یکی از هزار ۞ پس آن به که در دعا
درین عرصه خان دعا گستریم ۞ الهی باسمای حسنای تو ۞ بعز و بجود و بقا
الای تو ۞ که شه را چو از لطف عمر دار ۞ پناه شهنشاهی سرفراز ۞ بقا
نابود ملک آن شهریار ۞ ز بخت روز افزون کامکار ۞ شه نوجوان باد فیروز بخت
باقبالش آراسته تاج و تخت ۞ سپاه او از بخت و دولت تهی ۞ سرا
دارا دا دا تاج شهی ۞ بنا د فرمان ده کامران ۞ فزون ز آنچه عادت سپارد
جهان ۞ همه روز عیشش عالم افروز باد ۞ شبش روز و روزش از روز باد ۞
و آثار قدرت و شوکت آن پادشاه کشورستان تا ز گی عهد حضرت خاقانی
و صیت صولت سلیمانی آن فرمانده کردانده و امنه ضمیر منیر مهر تنویر آن سلطان سلاطین
سلاطین جهان بر اصابت رأی عالم آرای آن اسکندر ثانی زمانه عالم و عالمیان

نازه ساخته از شادوهی ز نوبت عظمی و خوشحالی این عطیهٔ کبری مرغان خوش الحان نغمت در
سلطان سلیمان مکان نغمات ولا و ثنا آغاز کرده و عنادل خوش آواز و خوش مقام
ثناخوانی اسکندر زمان نغمات طرب انگیز بنیاد نموده بو نوبه گل ای بلبل گلشن سحر ؛
دوزنشیل کیه نغمهٔ پهلوی ؛ نوای دوزنت یعنی بهار قبیل ؛ شهنشاه مدحینی
آغاز قیل ؛ محمد بهشت افعالی دولت کلاسیار ؛ بو طغرا یا قصیده حکدی طراز ؛ شهنشاه
عالی نسب شاه بخت ؛ سزاوار بوز افسر و تاج و تخت ؛ آنا ده بیله فخر ایلمه کسان ؛
عدالت بیله فوق نوشیروان ؛ شهنشاه جم قدر عالی تبار ؛ آتا وبن آتا ده خدا
وندکار ؛ اعوذ و دین ربی عالی ابن عالی ؛ [illegible] شاه و صاحبقران ؛ بو
بخت ایله اسکندری ؛ قلوب تازه آیین اسکندری ؛ ایرور [illegible]
یاور انکا ؛ بولوب بو سعادت سیراه نکا ؛ اگر [illegible] اسکندر تخت کبر [illegible]
تکلده قومدی تاج و سریر ؛ بوانشدن جهان اولسون [illegible] ؛ جو قائم مقام
اولدی بیدا جهانک ؛ زهی مجمع الطاف پروردگار ؛ بو تختک اولی لطفدن [illegible]
بو کون لائق اورنگ افسر انکا ؛ سزاوار اقلیم کشور انکا ؛ کمین بنده خاقان و
قیصر انکا ؛ سکندر اگر کلدی آیینه ساز ؛ ضمیر [illegible] اولدی مرآت راز ؛ گر اولدی
آب حیوان ایچون [illegible] ؛ شهنک هر سوزی اولدی آب حیات ؛ گر اولدی
فتنه یاجوجه حکدی سد ؛ شهنک [illegible] فتنه کلک سد ؛ گر اولدی عالم اولدی جلوه گر
بو عالم [illegible] رهسپر ؛ گر اول [illegible] اوزره حکدی طلسم ؛ [illegible] اسم
ایرور تخت دولت شهنشاهی ؛ [illegible] ؛ ظفر [illegible]
فتح آل عثمان ؛ بادی عجب دین پاک ذات شهنک ؛ ایرور [illegible]

جهان

جهان اوصی و خلق آسایشی ؛ فلک اقتداری که روی زمین ؛ ایرور [illegible]
خلد برین ؛ قوتلری عیش و عشرت بیله ؛ شهنک [illegible] فراغت بیله ؛ [illegible]
زی خرم و کامران ؛ رغبت [illegible] دل و شادمان ؛ جهان [illegible]
کمال ؛ که [illegible] اجمال ؛ چو طبعی ایرور [illegible] ؛ [illegible]
هر صفحه [illegible] ؛ گیتی چون نظر [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ ایرور [illegible] ؛ آنک [illegible]
جبال ؛ [illegible] ؛ [illegible] آنک [illegible] کلمه‌سی ؛
بو لفظی جهانده [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ فلک [illegible] ؛ ایرور [illegible] قرار ؛
آنک [illegible] ؛ آنک سلطنت تختی دایم مکان ؛ ظفر بیله
اقبال یاور انکا ؛ سعادت بیله بخت چاکر انکا ؛ خسرو انجم سپاهی که از نسیم
صبح دولت ابدی الاتصال [illegible] چون بهشت برین خرم و از شعشعه
خورشید سعادت و اقبال گلشن آمال اهل روی زمین را رشک باغ
ارم گردانیده شاه گردون وقاری که تخت بلند پایه جاه و جلال از [illegible]
شریف سلطنت و شهریاری آن خورشید سپهر سعادت و اقبال زیب و زیور
یافته و شعشعه لوای [illegible] خلافت و جهانداری از پرتو انوار مهر طالع فرخنده
آن سپهر معدلت و فرمان روایی چون آفتاب عالمتاب منور گردیده
شاه قوی طالع فیروز بخت ؛ زیب ده افسر شاهی و تخت ؛ در خور او
افسر [illegible] آمده ؛ تاج شده از دولت او سربلند ؛ تخت شده [illegible] از قدم او

ارجمند لطف خدا کرده یاوه یاوری یافت ز حق مرتبه سروری شکر که شد
پادشه بحر و بر شاه سلیمان صفت دادگر عدلش از اندیشه عالم برون
جودش ز اندازه و تعداد فزون طایر زرین ز سیمین قفس بر سر خوان
کرمش مگس بحر ز فیض کرمش پر شده قطره ز رالش صدف در شده بر
کفش کرده جهان بوستان شسته سواد از رخ هندوستان بر در او
مه غلام صغیر در ره او مهر گدای حقیر شکر که از دولت شاه جهان
امن و امان یافت زمین و زمان ضبط جهان شاه جهان بایکند مشکل
عالم همه آسان کند شه که شد از مرتبه جمشید ملک سایه حق داده خورشید
فلک ظل ظلیل ملک دادگر مملکت افروز بود چون سحر لشکری و شهر
از و بر مراد لشکری از خستن و شهری ز داد ای خجل از لطف همت سحاب
خلق جهان از کرمت کامیاب بحر عطا از کف جودت خجل کان سخا
از کرمت منفعل چون بگشای در گنج سخا از تو رسد فیض بشاه و گدا
مهر عطا از تو صفا یافته ماه سخا از تو ضیا یافته ریزه خوان کرمت
قرص ماه حاتم طی سایل این بارگاه ای ز تو آسایش خلق جهان سایه یزدان
بسر بندگان قفل سرای جهان را کلید از همه شاهان توئی برگزید
ملک جهان را بتو بخشیده اند زانکه ترا لایق آن دیده اند کیست
جز تو لایق فرمان دهی باد مبارک بتو شاهنشهی فضل خدا کرده ترا
کامکار بر سر آفاق شدی شهریار ملک جهان جو بکام شد اقبال
خطبه اقبال تو تازه گشت پایه منبر ز فلک بر گذشت سکه با

نوبت

نوبت یافت زر عزت و افسر ز خدا یافت زر لایق این دولت والا
توئی قابل این نصرت عظمی توئی آنکه درین دایره دوران تراست
موجب شکر که دوران تراست در خور این موهبت و وین کرم شکر
همی باید و شکرانه هم شکر که از کرم بی شمار بحر روی بخشش [illegible]
ملک سلیمان بتو [illegible] بنده باد کشور شاهی بتو پاینده باد بر همه آفاق
توئی شهریار باد پناه تو خدا [illegible] و غره [illegible] جهان از طلوع نیر اقبال
روز افزون زیب و بها گرفته و ساحت زمین از نور ظهور دولت ابد
مقرون صفت [illegible] بر همگنان عالم بالا کلک مشیت
ازلی و ارادات لم یزلی منشور سلطنت هفت کشور را باسم سامی اعلیحضرت
سلطانی ظل سبحانی مزین و محلی نموده اند نشان خلافت ربع مسکون را
بالقاب همایون حضرت شاهنشاهی سکندر جاهی مشرف و محلی فرموده
پادشه سکندر دارا حشم داور دوران سه صاحب کرم بحر کرم در دو جهان
کان عطا شاه شهنشاه [illegible] سایه خدا سایه رحمت [illegible]
روزی [illegible] تخت سعادت [illegible] سکه و خطبه او [illegible] سرفراز
فتح و ظفر دولت به کارساز زر [illegible] القاب است محترم سکه قدر [illegible]
کواکب [illegible] خطبه جامع [illegible] قلوب [illegible] بالعدل [illegible] القلوب
خطبه [illegible] اگر نه [illegible] مهر [illegible]
[illegible] ای [illegible] مهر [illegible] قدم [illegible]
ای کامران [illegible] کهن سال جهان نوجوان هر [illegible]

بازه سعید بهر بردن دلپذیر بدیع نامی سلسله ورث صفات تا در ایامکان
سایه سرو ثبات و هر کوکب دری نو ماه فلک نشان در مدی نوشاه
تاکه فلک دور فلک و رسال دهاه دور نی سورسن بالغ پادشاه هر نه مراد
کرفیله هوس تا نبود اینک عاقبه دست رس بر رای عقده گشای
افلاد مهر قمر تنویر خورشید انجلای این سلطان عالیمکان ظل آله و آن خاقان
کشورستان عالم پناه ظاهر است که این محب حقیقی و مخلص کمترین تحقیق
از سر صدق وصفای طویت سعی انتظام اسباب سلطنت و کامرانی
والتیام مواد فرمان دهی و کشورستانی آن اعلیحضرت سکندر منزلت سلیمان مکانی
بوده و بحمدالله تعالی که شاهد مقصود در وجود دلخواه از دبستان ازین بوده حاضر
شهود گشوده و پرتو انوار آفات این مدعا مبین تا مبادت عالم الا و محض توفیقات
حضرت بیچون تقدس و تعالی تا خدا آفتاب طالع فروزان و [illegible] زوال لامع
و تابان و بر مثال کوکب اقبال اعلیحضرت ابدی الاتصال ساطع و نمایان گرد
شکر بیدکه صبح دولت ما آفتاب از افق نمایان شد تاف تا
عرصه عالم همچو فصل بهار خندان شد کار شاه جهان بلطف آله بمراد
دل جهان خندند کامران سند نشست های سعید هر چه میخواست از خداش آن شد
و تاج و تخت از فروغ طلعت همایون آن پادشاه جهان پناه جوان بخت منور
و منور گشت جهان بخش آفتاب مغفرت گستر که تاج و تخت از وی شد منور
نهاده بر سر حق تاج دولت نشانده بر کرم ریحت عزت شهنشاهی
که او چون سلیمان همه روی زمین [illegible] برفرمان بعزم پای کوشش

قاف تا قاف میان بسته شهنشاهان اطراف زمین قدر شاه جوان بخت
ز رفعت برگذشت از آسمان تخت منور تاج و تخت از دولت او زنامید
حق در نصرت او بدولت سایه لطف آله است جهان را سایه لطفش پناه است
زهی چتر بلند گوهر نمیش که ظل ایزد بود در سایه تیغش جهان در سایه او ایمنی
جوهر و هم در سواد شهر و ده زانوانش فلک را سر فکنده زمین از اساس انصاف
فلک در عرصه هر بخشش ساده عدالتش تحمل یالیت داده ولی نقش سر الهی
سر بسرش مطلع انوار نجاحی کدامین حکم کو در دل ندارد کدام اقبال کو حاصل
ندارد خرد پیش را امتنا زاو فلک نکاح عدل بر عرصه [illegible] مثال جاه او [illegible]
باغ دل هر عشق آورده بار جهان خرم شد از باران جودش گلستان عالم از فیض وجودش
روان او از [illegible] قاف تا قاف در اساس از الطافش جهان شد ز عدلش خلق [illegible]
بر ویش دیده دولت منور ز لطفش بر رخ جهانها معطر منور کرده عالم را ز الطاف
کرده [illegible] عدلش قاف تا قاف از بخشش هزاران حاتم طی کرم آموخته [illegible]
خرد [illegible] از همه شاهان [illegible] همه در ذات او [illegible]
سخن بیرون ز امکان [illegible] کمال و دانش [illegible]
بسی سال است [illegible] از فلک [illegible] بر گرد [illegible]
براوج سلطنت [illegible] فیروزه [illegible] بشارت [illegible] عالم [illegible]
فلک [illegible] دولت [illegible] جهان [illegible]
ز نور طلعتش فرخنده [illegible] جهان زنده [illegible] صاحب [illegible] از این [illegible]
شهنشاهی که دوران [illegible] فتح و اقبال جهانداری جهان گرد و جهان [illegible]

که از بخشش جوان شد عالم پیر ٭ تو جوان اول بر کن دوران که شاهان دوری دوران
شاه اول ای جهنه اول کیم در دوران دوری دوران ٭ که عسکر عالم در سرگردان
الا پروانه را ٭ خورشید منور در جهان شمع شبستان دوری دوران ٭ تا امید اهل
جهان دوای گدای شیر ا ٭ دوره که سلطان دارد کرم لطف و احسان دوری دوران
محنت زمی بدون اهل یک ادلوب سرکون مراد ٭ جزم اول کیل حکم غم
کم ظل سبحانی دوری دوران ٭ خردانش لغت امن و امانت ٭ دعاش رد ها
انس و جانست ٭ الهی تا نشان باشد ز دوران ٭ مزین باد از و تخت سلیمان
چو شد ملک سلیمانش مسلم ٭ بکام دوستانش شاه عالم ٭ فلک چون تخت بر
مکین باد ٭ کله جاهش در استقرار باد ٭ ایام سلطان اقلیم معالی ٭ جهان هرگز
مباد از تو خالی ٭ تمتع باد از اقبال و از بخت ٭ مبادا بی وجودت افسر و تخت
خدا داد زمین و چرخ اخضر ٭ نهاده بر سرت از مهر افسر ٭ مبارک باد
ای ظل الهی ٭ نشستن بر سریر پادشاهی ٭ چو از مدد شد ملک سلیمان مبا
تفاخر کرد دوران ٭ گلستان شد باقبال تو عالم ٭ ترا شاهنشهی گشته مسلم
ز عدلت ساحت ایام گلشن ٭ ز لطف دیده احباب روشن ٭ فروغ دولت
از بخت فیروز ٭ چو ماه نو فزاید روز بروز ٭ یا رب که ترا بخت و همایون هر روز
دولت زمی نشاط گلگون هر روز ٭ همچون مه نو قدر تو عالی هر شب ٭ چون
فصل بهار رونقت افزون هر روز ٭ الهی تا نشان باشد ز عالم ٭ مبادا ملک
عالم بی تو یکدم ٭ همیشه بخت و دولت یار بادت ٭ همه بخت و دولت کار
مرادت را سعادت راهبر باد ٭ ز تو هر روز رونق اقبال دگر باد ٭ مظفر باد

بر دشمنت شاه امت ٭ بقدر از سر دولت کلامت ٭ همیشه بر جهان حکمت روان باد ٭
سعادت بندهٔ آن آستان باد ٭ بکنی داری و عالم پناهی ٭ همه کار ترا چنان باد
که خواهی ٭ خدا دایم نگهدار تو باد ٭ بکام تو همه کار تو باد ٭ سلطان فلک قدر
گردون وقاری که از انوار لطف و مرحمت آن عالیشان عرصه جهان و صفحهٔ زمین
و زمان منور و روشن و از رب ذات عالی صفات و عز قدر و هم سعادت
ایات آن شهنشاه دوران قهرمان سلیمان و مسند کامرانی مشرف و مزین
و از پرتو خورشید ابد مقرون آن خسرو گردون شکوه و دیده محبان پر نور
و خاطر دولت خواهان مبتهج و مسرور باد و خفاش صفت چشم حاسدان و بد
خواهان از اشعه لمعات آن خیره و کور و تیره و بی نور و خسرو گردون شکوه
فلک اقتداری که پایه کمال رفعت و درجه عالی منزلت و دولت روز افزون
آن عالیحضرت بیرون از حد ادراک و وهم است و از ارباب اجلال اوهام
ذات عدیم المثال آن صاحب اقبال کوتاه و قاصر است با عقل و فهم است
پادشاه فریدون تخت جمشید اقتدار خسرو سلیمان منزلت گردون وقار
آن شه گردون شکوه نامدار ٭ آن فریدون تخت جم اقتدار ٭ پایه قدرش
برون از حد و وهم ٭ قاصر از دامان وصفش دست فهم ٭ فرق تاج از فرق
گردون سای او ٭ بر فراز تخت شاهی جای او ٭ تخت شاهی زان شده والا
گهر ٭ یافته از مقدمش فر دگر ٭ بر فراز تخت شاهی چون نشست ٭ عین اقبال
صف اعدا شکست ٭ چون نشست آن شاه بر تخت مراد ٭ دست جهان
بر خلایق برگشاد ٭ پرتو لطفش بهر کو افتاد ٭ حاجتش دیگر نیامد هیچ یاد ٭ عالی از

لطف و ثنا وا امدند ∴ اهل عالم از غم ازاد آمدند ∴ دولت و اقبال شاه کامران
شد پناه خلق عالم در جهان ∴ هیچ درگاه شه مسکین نواز ∴ پادشاهی را بود روی نیاز
عدل او در روی زمین زارب داد ∴ تا قیامت ایمنی از بیم داد ∴ عدل او
داد شرق زجهان مشهور شد ∴ سر بسر آفاق از و معمور شد ∴ عدلش از گردون
برید راه آه ∴ لال را انصافش زبان داد خواه ∴ عدل او از عدل نوشروان گذشت
پایه تخت وی از کیوان گذشت ∴ از شرف خواهد که گردد آفتاب ∴ بنده ایوان
شاه کامیاب ∴ تیغ او در معرکه روز مصاف ∴ در دل اعدا فکنده صد شکاف
فتنه در ایام عدلش ناپدید ∴ گنج هر مقصود را گلگون کلید ∴ ای تو شاه کامکار سروران
عالی را بر درت روی نیاز ∴ بر درت گردن کشان بحر و بر ∴ جمله بهر خدمت
بسته کمر ∴ شد جهانی فتح و نصرت رام تو ∴ عالمی اسوده در ایام تو ∴ از هجوم
عسکر نصرت اثر ∴ شد بلاد کافران زیر و زبر ∴ ای شهنشاه سلیمان منزلت
تا ابد بادا مبارک منزلت ∴ بر سر سلطنت سلطان تویی ∴ شاه دوران
سایه سبحان تویی ∴ از فروغ رای تو ماه منیر ∴ شد چو خورشید فلک
انجم رای عالم آرایت بود ∴ دور گردون تابع رایت بود ∴ روز و شب ای
خسرو انجم سپاه ∴ پاسبانی آستانت مهر و ماه ∴ آستانت بوسه گاه خسروان
گشته درگاه همت پناه خسروان ∴ اهل عالم جمله در فرمان تو ∴ سر بسر آفاق بر
احسان تو ∴ تیغ حکمت همه روی زمین ∴ چون سلیمان خاتمت در زیر نگین
نصرت و فتح قرین با تخت و بخت ∴ وا ... تو مبارک تاج و تخت ∴
کین سعادت زینت تاج مهیب ∴ هنشاران شاهی و فرمان ... ∴ با تو عالم

بی...

... نوش ∴ با تو ... رب و رضا و لطف حق ∴ یا رب این اقبال را
پاینده دار ... کامرانی حاصل و توفیق یار ∴ تا ابد بادا این سعادت بر مزید
کوری احباب سلطان یزید ∴ حضرت مالک الملک ذو الجلال دائم دولت را
ولا یزال ابواب سلطنت و جهانبانی بر چهره آمال و امانی سلطان عالمیان
و خاقان سلیمان مکان بگشاید که گشت زلال عالمیان از جویبار عدالتش
چون ریاض بهشت سیراب و خرم گردد و عرصه جهان از فیض نفحات مکرمتش
رشک گلستان ارم شود و شعله تیغ جانسوزش خرمن عمر کفار نابکار را بسوزد
و لمعات آفتاب ظلم عالم افروزش چراغ فلک و ملک را افروزد و صیقل
تیغ عالم گیرش زنگ کفر از چهره آینه جهان زداید و مفتاح سنانش قفل ابواب
قلاع کفر و ضلالت گشاید لهذا حضرت قادر مختار جلت قدرته پایه سلطنت و جهانداری
و مسند ابهت پیرایه حشمت و کامکاری را از ذوات همایون صفات واجب الوجود
فایض الجود آن پادشاه خورشید پناه سلیمانی قرین ساخته منشور جلیل
شوکت و عظمتش را به رونق مصدوقه انی جاعل فی الارض خلیفة مشرف و منشور
و در عرصه جهان و ساحت زمین و زمان علم فرمان روایی و پرچم رایات
ابهت عظمت و کشورگشایی آن شهنشاه عالم پناه بر مفارق عالم و عالمیان افراخت
مالک الملک واجب التعظیم ∴ صانع و قادر و علیم و حکیم ∴ مملکت ... دادی
داری ∴ نیک بختی حمیده آثاری ∴ که ز فیض عدالتش عالم ∴ چون بهشت
ارم شود خرم ∴ علم معدلت برافروزد ∴ خرمن کافران بسوزد و چون که
با طالع مبارک فال ∴ زد قدم بر تخت شاه نیک خصال ∴ شد چو بر تخت سعادت ...

دست او پای ظلم را شکست چرخ بسته کمر بخدمت او برتر از زهره رفعت
فضل شاهی چرا ندانند پایه و هر که شد او شد به نزد او از طلعت ذات هر چه
خواسته دل همه بیمنت شده حاصل روی زر شده قرین از نامش
نقش سکه موافق کامش یافت از نام شاه زین پرور سر سبز [illegible]
در [illegible] اگر بوده زمین سلطان دار پرده فتح از بهین ظفر بسیار زر بخشش
بزر بخشش از [illegible] روی کافران [illegible] شهادت گوی آب تیغش غبار [illegible]
انجمن ظلم و فتنه جوی نماند فتنه در خواب شد ز صولت او عدل بیدار شد
بدولت او علم عدل او [illegible] ساخته بلند پر تو لطف در جهان افکند [illegible]
در ملک تخم احسان کشت گشت خرم جهان بسان بهشت از سحاب عطا
[illegible] عالم گشت چون گلشن ارم خرم شکر گوئیم عدل شاه جهان ای جهان [illegible]
عالم آباد آن که کز آفاق [illegible] گردی شهر و قصبه او معمور کردی همه
[illegible] در رون معموری وز پی امتحان مخصوص ری گر کسی فی المثل بجوال زر [illegible]
کز حد شام تا نهایت روم در چه جانب [illegible] تو که بر دوره [illegible]
کند افغان که هست ویرانه [illegible] که من کنم خانه دست جور و عدالت او
وان کی بست و دوان کی بکشاد ستم از گرگ بر گرفت زمین [illegible] عدلش [illegible]
اهل جهان ظلم شد و عدل نوشیروان عالم از عدل او قرار گرفت
ملک خوش روز روزگار گرفت خسرو تاج بخش تاج نشان بر سر بخت تاج و
تخت گنج فشان گوهر شب چراغ عزت و جلال اختر صبح دولت و اقبال
وارث ملک سلیمانی هم آل سکندر ثانی آفتاب بلندی جاه

[illegible]

سایه اش بوم را هما سازد چون جهان را زر گرفت فیروزی فرخی یافت از
جهان روز بهی همه روز نش خجسته باد و فال باد [illegible] مسند [illegible]
چرخ اگر [illegible] زخسروانش و [illegible] سکندر [illegible] گفت تا عمر و ملک
باشد از ملک و عمر برخوردار سلطان ملک قدر سپهر منزلتی که از فیض نسیم
انعام عام آن اعلحضرت سکندر جاه و خجسته مساعی جهانیان بر گلشن مراد چمنها
[illegible] شکفته گردیده خاقان گردون منزلت خورشید شوکتی که از پرتو
آفتاب عنایت و احسان آن جمشید رتبت سلیمان بارگاه درخت بخت
عالمیان در بوستان مقصود [illegible] سر بفلک سعود کشیده [illegible]
آسمان رفعت بلند همتی که از امواج بحر بیکران سخاهای آن منبع جود و احسان
جهان هر یک نصیبی کامل و حظی شامل رسیده اند و از کثرت سحاب [illegible]
[illegible] اهل عالم [illegible] رعایت آن معدن لطف و کرم [illegible]
و خسرو کامکار آفتاب اشتهار عدالت شعاری که از صیت معدلت [illegible]
نصف آن فریدون همت دارا و عدل نوشیروان از صفحات ایام محو
و از کمال جود و سخاوت آن بحر مروت و مرحمت جهانیان نام حاتم [illegible]
از یاد رفته سعادت قرین شاه صاحب قران جهان پر ز فیضش [illegible]
گران شهنشاه جم قدر دارا [illegible] که در جاه و حشمت ندارد نظیر شه آسمان
قدر فرخنده بخت که چرخ برینش بود پای تخت زمین [illegible] از پای تخت او
[illegible] دانا [illegible] [illegible] بزرگ و همت بلند [illegible]
[illegible] [illegible] ماه و مهر [illegible] ز بحر لطفش سپهر ز نور دل

دوست یک مه و مهر ؛ چو خورشید بخشنده از فیض نور ؛ جهان کرده روشن
ز نزدیک و دور ؛ گلش برده ابر باران جود ؛ ز باران شده سبز باغ وجود ؛
همه عالم از فیض او گلشن است ؛ بادو دیده عالمی روشن است ؛ مراعات خلق
خلق جهان کار اوست ؛ در این کار لطف خدا یار اوست ؛ جهان بنده لطف احسان او
خلایق همه آفرین خوان او ؛ باحسان کند خاطر خلق شاد ؛ جهان اگر آباد داد و بیداد
ز احسان این شاه عالیمقام ؛ مراد خلایق برآید تمام ؛ بود خاتمش چون سلیمان
گر و شد روا حاجت هر کلاست ؛ کف او کلید در گنج جود ؛ که یارد در خزانه قفل این در
بود لطف شاه جهان آفتاب ؛ همه خلق عالم از و فیض یاب ؛ بلطف و جوانمردی
ندیده کسی مثل او آدمی ؛ چنین خسرو عادل نیک رای ؛ برآرنده کام خلق خدای
سعادت قرین و زمانه غلام ؛ همه کار دولت بدو کام ؛ محبت کرد بخشش
در در کار ؛ بکام دل خود شود کامکار ؛ توان شهریاری که در عدل وجود
نیاید دگر در وجود ؛ ز شاهان توی لایق سروری ؛ تراز بید این اسکندری
توی آنکه دولت بود یار تو ؛ بکام تو گشته همه کار تو ؛ توی آفتاب سلیمان سریر
هم اقلیم بخش و هم اقلیم گیر ؛ مدور ان توی صاحب تخت و تاج ؛ جهان را سراسر بتو
احتیاج ؛ جوان جوان بخت و سرفراز ؛ موافق نواز و مخالف گداز ؛ فلک پایه
چتر جاه تو شد ؛ زمین و زمان در پناه تو شد ؛ ز عدلت منور زمین و زمان
شده روشن از نور عدلت جهان ؛ زمین را چو باران عدلت نشست ؛ دگر باره
خار جفای نرست ؛ ز باران رحمت جهان تازه شد ؛ ز عدل تو عالم پر آوازه شد
جهان شهره شد عدل تو در جهان ؛ که منسوخ شد عدل نوشیروان ؛ جهان گرد

بحکم سخن می توانی ؛ که شد نام جامع در ایام طی ؛ جهان سربسر جان احسان تست ؛ زمان
زمین زیر فرمان تست ؛ جهان پیش دست بهنگام جود ؛ ندارد چو یک برگ کاهی
وجود ؛ نظر گر بکم گدا می کنی ؛ بیک در مایش پادشاهی کنی ؛ الهی که این دولت بی زوال
مستدام و از آسیب دوران زوال ؛ فلک جا کرد و دولت و بخت یار ؛ بهر
اختری سال عمرش هزار ؛ جاه او جاه و در حفظ و یار ؛ بکام دل دوستان
سرفراز ؛ است مسند سلیمانی و سریر کیخسروانی از وجود با وجود و ذات بحجت
صفات آن وارث تخت کیانی و حارث سریر سلیمانی زیب و زینت یافته
زمان جهانیان بهار دوستان سکر هم فلک منشان بسر آمد تا ظل رحمت آن خجسته
هم قدر فلک رفعت و سایه رافت آن کشورگشای بلند همت بر سر ساکنان ربع مسکون
افتاده طوطی ناطقه عالمیان بسپاس نعیم احد کریم ترنم نماید و سؤال از درگاه
حضرت کراب العطایا و ابدار کرم خالق البرایا آنست که دیده جهان از شعشعه
آفتاب عالمتاب دولت روزافزون آن برآسمان عظمت و اقبال و بهار
خورشید سپهر ابهت و اجلال تا انقراض دوران روشن و عرصه صفحات عالم
از شوکت بی شکوه آن فرق سریر پادشاهی و تمکین تخت شاهنشاهی نهایت زمان
فرمان باشد ؛ آف اثر و از کمند برکت سلطانی نیست ؛ بر سریر سلطنت مقصد سلیمانی
نیست ؛ شکر بنده گره اقبال بر تخت مراد ؛ بر مراد دوستان از لطف سبحانی
نیست ؛ بنده فردوس برین از صفدرش ملک جهان ؛ چون تخت خسرواکی اسکندر
ثانی نیست ؛ صبحدم از مشرق دولت برآمد آفتاب ؛ سلیمان زمان بر مسند جهانبانی
نشست ؛ عهد ساعه بر سر سلطنت جاگرفت ؛ از تفاخر بر درش کیوان بدربانی

نشست ∴ و دیده خلق جهان بفیض صفا نور یافت ∴ تا مصر مملکت از یوسف ثانی نخست
شد سریر سلطنت نورانی از مهر رخش ∴ بر فراز تخت چون خورشید نورانی نشست
کلک قدرت زد بنامش سکه شاهی نظم ∴ طرح مرغوبی چنین از لطف یزدانی نشست
بود چون صاحب قران آن خسرو عالی تبار ∴ زد رقم و سرف بر تخت سلطانی نشست
از مدد کاری لطف ایزد و بخت بلند ∴ بر سریر تخت شاهنشاهی باسانی نشست
شد نورانی زمینش مسند جاه و جلال ∴ دشمن بدخواه شد در جاه ظلمانی نشست
گشت در عالم زاکبر سعادت کامیاب ∴ آنکه او از دانش کردی بیسانی نشست
داشت در دل چون نشان مهر عالمتاب ∴ گوهر نظمش بکاهی نظم خاقانی شکست
از جلوس سلطنت همایون آن خسرو زمین و زمان و ظهور خلافت آن مهر سپهر
آن ملک رقاب عالمیان که هر آینه مثمر فیضان امطار معدلت و احسان
بر گلشن آمال و ساکنان عرصه خاک و در و دوا نوازاف دوستان
بر ساحت احوال سایه نشینان خیمه افلاک و بسیط جهان و عرصه زمان
نشر آثار سرور و بهجت و انتشار آثار فرح و مسرت شده تا نصیبی بدای
عرصه های مبارک باد آن شاه سکندر دستگاه که گوش هوش افراد عباد
و سکان تمامی ممالک بلاد رسانید ∴ ندا آمد سحر از هاتف اقبال بر ربانی
که ملک تو مبارک باد ای سکندر ثانی ∴ شهنشاه عطا تربیت که از اقلیم باشد
عطای ایزدی هر روز رنگی دارد ارزانی ∴ شه غازی لقب سلطان سلیمان
گزین احسان ∴ جهان را نور بخشد از فروغ تاج سلطانی ∴ شهنشاهی که تمکین تخت
او کرسته ∴ جو ما را شد تنش آیه تخت سلیمانی ∴ بدید چشم انجم در جهان چون

او جهان داری ∴ در اطراف جهانگیری در این جهان ثانی ∴ شعاع تیغ جان
بارش اگر بر کوهسار افتد ∴ بخشد کوه را خاصیت لعل بدخشانی ∴ کند ابر
چمنها گلشن آرای گل حمرا ∴ فشاند ابر نیسان بر سبزه ری گوی تمانی ∴ جهانش خاک درگه دان
غلام و بخت همزانو ∴ مراد ش حاصل و کامش ز وال از فصل یزدانی ∴ و چون آن لطیفه
متضمن مصالح جمیع عباد و باعث معموری کل بلاد و سبب جمعیت ممالک عالم
و موجب امنیت مسالک امم است عامه رعایا و کافه برایا و ودایع حضرت
واهب العطایا اند شکر گذاری آنکه عباد تکلیف و ذکر وکره ورت زمان
احسان اصطناع نوع احسانی از صفحه زمان مرتفع و مندفع گردیده همگی بکدل و یکزبان
∴ روی نیاز بر زمین دست دعا بر آسمان ∴ شکر نعمت امن و امان که سال
حال اهل زمین و زمان است تقدیم رسانیده همیشه از روی خضوع تمام و خشوع لا
کلام مدعا است عامی تمام که تقاضای بقای دولت بلند ان سلطانی سعادت
صاحب قران دوام خاتم فلک باشد سلطنت ارجمند آنحضرت جمشید مرتبت
سلیمان مکان مقادیر شعر ومحمد و جهان عالم کون مکان باشد ∴ جهان کشید از نقش
هستی نشان باشد ∴ ثبات دولت اقبال شاه نوجوان باشد ∴ جهان از روز
کار او جاودان باشد ∴ الهی سایه جاهش کیستی معلوم دان باشد ∴ بکام دوستان
با دولت اقبال سلطانی ∴ همیشه بر سریر پادشاهی کامران باشد ∴ همین لطف او احسان
کام دوستان حاصل ∴ بر غم دشمنان دایم بکام دوستان باشد ∴ نشان
تا باشد از نقش جهان بر صفحه هستی ∴ جهان دایم بکام آن شهنشاه جهان باشد
الهی تا بود آثار مهر و ماه بر گردون ∴ دوام حشمت صاحبقران کشورستان باشد

بهر کشور که آن شاه عادل عنان راند سعادت در رکاب و فتح و نصرت همعنان باد
بخاطر خواه او باد العالم در حیز او عیان مبارک خاطر شهنشه جهان مسخر او چنان باد
مبادا بی زمان دولت او یک زمان عالم زمان و دولت او با او یارب تا زمان باشد
ز چشم بد خدایش در پناه خود نگهدارد الهی از بلاها ایمن و در امان باشد
زبان ما در دهن جان در بدن تا هست جنبان دعای دولت شاه جهان ورد زبان باشد
چون از مضمون حقیقت مشحون الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف وما تناکر منها اختلف
مستفاد می شود که تآلف جسمانی فرع تعارف روحانی است و محبت ظاهر
نتیجه مودت معنوی است سابقاً ارواح و اشباح با کمال اکرام است که در بدو
فطرت مقرر شده دوستی بنی آدم با هم ذکر عالمی است که در آغاز کار
در حلقه مقرر گشته بنا بر این محب صادق الاخلاص و دولتخواه ملا شناس
واثق الاختصاص کیفیت غایت حب و وداد و کمال دوستی و اتحاد که
بانی سریر سلاطین عالم و ولاة خواقین بنی آدم وارد و بارانست که در روز
الست بربکم شرح روح افزای محبت اعلیحضرت سلطان مکانی از ساغر موافقت چشیده
و جام عشرت افزای مودت حضرت سلطان سکندر شانی از دست ساقی
بزم ازل کشیده و یقین است که این نوع محبتی مقرون به دوام و مشحون بکمال
استحکام خواهد بود و شاهد صادق این دعوی و منبع عادله این مدعا که [illegible]
تقلب بين قلبين صورت اخلاص دوستان حقیقی و مخلصان تحقیقی [illegible]
خاطر خطیر ملکوت ناظره جلوه گر شده آثار کمال عنایت و عاطفت و انوار
غایت شفقت و ملاطفت از مطهر ناظر جلوه گر شده آثار کمال عنایت و عاطفت

و انوار

و انوار غایت شفقت و ملاطفت از مظهر مکارم شاهانه و مطلع عواطف خسروانه
مشاهده و محسوس محبان جانی گردد والحمد لله والمنة که انچه نهایت مطالب
و مدعای دعاگویان و نتایج دعا و مقصد دعا و دولتخواهانست بوجه احسن
موصول شده و می شود و شعر حمد لله که دولت کرد یاری شد ضایع و ظرف
دوستداری مرادی کز خدا مقصود ما بود کام دل حاصل
بهر راهی که این مخلص قدم زد بقدرت بامعنی رقم زد تمنای که مخلص
داشت در دل بکام دوستان گردید حاصل برای شیوه عاشقی
اثر باکر و اخر در زمانه و چون بنا و عهد و میثاق ازلی از طرفین
محکم که تا انقراض دوران امکان اختلال نداشته باشد و بنای محبت
از جانبین بنوعی مستحکم است که تا انتهای زمان تخلل برارکان آن راه نیابد
خبانت نظر که همین موافقت ازلی و مصادقت لم یزلی پرتو آفتاب لمعات
این سلطان گردون [illegible] جهان مدار گیتی ستان کامکار بر وجهی
اخلاص دوستان گشت تا بدرکاشعه لمعات آن کالشمس في وسط السماء
اخلاص دوستان گشت [illegible] عالم و عالمیان سمت ظهور یابد و چون مرقوم
کلک مودت سلک [illegible] سعادت نشان فصاحت بیان شده بود
که مضمون المحبة بالوراثة بود که اتحاد و دوستی قدیم شده و بنیان یگانگی و وداد
استحکام تمام پذیرفت و اشعار بدان فرموده بودند که همواره بنیان طریق
محبت و مودت مسلوک باشد از هبوب نسیم این لطف تجدید و عادت
تصمیم این بلاد از شر [illegible] التفات تجدید و نهایت که مخبر از کمال کلام کرامت ولاة

رسوخ عهد و وفای این شاه کامکار منظور انظار عنایات قرده کار خلد الله ملکه و سلطانه
الی یوم القرار بود و صحیفه امید و امانی در ریاض کامرانی شکفته شده و جمیع سلاطین
روی زمین خصوصا هند و ماوراء النهر از ورود مباهات و مفاخرت نموده لوای
مبرا فرازی به سیاری مخلص نوازی این شاه سامانشان و خسرو والامکان بر
و سوا و حکم همایون لا زال مطاعا فی الربع المسکون را نوشته باطراف و اکناف
عالم فرستاد و ازین میانه اهل روزگار سرمایه بلندی و افتخار ساحت و تمامی
دوستان بهجت و سرور و جمیع دشمنان کور و کور گشتند در مقابل این لطف و احسان
که زبان از بیان شکر آن عاجز و بیان از گذاشتن آن قاصر است توصیف عنایات
اجابت انتمای مبرا از شایبه ریب و ریا باشتغال بود و هم فی الواقع چون خبر
ماثر و توجه خاطر ملکوت ناظر آن سلطان عالیشان ظل الله بمقتضای المشفق علی خلق الله
بر تمهید قواعد شفقت و مرحمت نسبت بکافه انام و جمیع اهل اسلام خصوصا این
مخلص حقیقی و دولتخواه بجهت تحقیق [illegible] این دیار که تعلق باین جانب
صادق الوداد معطوف و مصروف گشته هر آینه الطاف ربانی و اعطاف
سبحانی دو کاران خسرو کامکار گردون اقتدار خورشید اشتهار [illegible]
و زاری دشمنان و باعث امیدواری محبان و دوستان گشت و [illegible]
خبر از تمام موافق زمانه از ابر طبق مقصود و رطبق حصول نهاد و صورت استبشار
که در آینه دل روی می نمود در روزگار جهان مثال بر منصه ظهور جلوه داده [illegible]
کمان نقش که خاطر میخواست [illegible] پرده تقدیر پدید [illegible] خار [illegible]
[illegible] گشت که [illegible] این [illegible] خیرخواه [illegible] از حضرت [illegible]

از [illegible]

۱۰۷ مقر ثنا بدست خاقان و پیوسته از [illegible] که منشور [illegible] دولت
این حضرت و سلطنت بتوقیع خاتم فرمان روایی این پادشاه اسلام و این شهنشاه سلیمان [illegible]
ظل الله علی الانام ادام الله تعالی بره و احسانه الی یوم القیام موشح گشته [illegible]
سلیمانی در مسند سلطانی متمکن گردد و زبان بهجت و [illegible] قواعد عهد و [illegible]
استوار [illegible] و الحکم [illegible]
ابواب امید شد و ابلاغ رسل و رسایل [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و اهل جهان [illegible] خاطر شده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]

عالم تاب عرصه جهان را منور کرداد و سریر سلیمانی مستقر جاه و جلال آن خسرو فلک رفعت
سکندر نشان و مسند اسکندری و مقر سلطنت و ابهت آن سلطان صاحب قران
تا روز محشر باد ❊ چو دریای مدحت ندارد کنار ❊ ثنا را کنم بر دعا اختصار
الهی تا هست دور زمان ❊ نه بینی بد از گردش آسمان ❊ بود تا مدار سپهر بلند
مبادت ز اسب دوران گزند ❊ بچرخ و فلک تا بود ماه و مهر ❊ بکام
تو گردد همه سپهر ❊ ز آن چنبر گاو رسی در ضمیر ❊ ممالک ستان باش و کشور گیر
گیر ❊ بهر جا کند داوری در گذار ❊ بود همره فتح و نصرت غلام رکاب
تا زمان از سپهر بلند ❊ بچرخ ذکر باشی فروزنده ❊ بود تا نشان از سپهر برین
اثر تا بود از زمان و زمین ❊ حضرت جنگی و بنگ اختری نشان ز سلطنت سکندر جای
ز سلطان سلیمان توئی و کار ❊ همه عالم از تو امیدوار ❊ بکام سلیمانی جهانبانی
بدانا و لی کشف کن حالها ❊ بود لطف تو دوران نگهدار تو ❊ خدا و نه عالم مددگار
امین یا رب العالمین ❊ براه تکلف مرو بعد ما ❊ اگر صدق داری بیار و بیا نور ازل
شناسی شد راه رو ❊ نوح گوی وحسرو خاقان تو ❊ حاجت کند کرکس
نهی بر پای قزل ارسلان ❊ گویای حضرت بر افلاک نه ❊ نگویی اخلاص عیان
بطاعت نه چهره بر آستان ❊ که افسر سرمایه آستان ❊ اگر بنده سر بر زمین
کلاه خداوندی از سر نهد ❊ بدرگاه فرمان ده ذو الجلال ❊ چو در رو نشین بخت نیک بر
چو طاعت کنی حضرت شاهی مبوش ❊ چو سکندر بعدل و داد بفروش ❊ که بر دو کار
تو اگر تو هی ❊ توانا و در دولت و در قوی ❊ کشور گشا هم قهرمان و هم
گدایان این درگهم ❊ چه بر خیزد از دست دیگران ❊ گر دست لطف

فرام

تو در خیر باشی و هم دست رحمت ❊ که خیرات از من کمتر ❊ و عا کن جون گدای ابرو
از کسی کمی پادشاهی بروز ❊ گر بسته گردد گنجان بر دوست ❊ تو بر بستان حسابات
سرت ❊ زهی بنده که از خداوندگار رو عنایت افتد ❊ این ابیات در آخر کتاب
مسوده شده بود آخر بعضی یاران صلاح دیدند که احتیاج نوشتن نیست
در اصل کتاب نوشته شده چون در مسوده واقع بود بدر نکردیم تا بعضی سلطان
با جمعی از طلازمان و یراق و اسباب و خیل و حشم و طبل و علم روانه روم شده
بوده اند و با سلطان سلیم ملاقات نموده تحف و هدایا را که رسانیده دعا
شفقت و احسان بسیار با وی کرده بعد از چند ماه بدرگاه عالمیان پناه
آمده و هم در این سال شاه جمجاه کتابت نصرت نوشته خواندگار را با تحف نامه
گیلان و صورت عملی که در هر باب قبل از این بخان احمد والی گیلان نوشته بود
بوزرا و فضلا امر فرمود که جواب نوشته و نسخه از منقول نسخ تطریق کتاب در
خزو کتابت نمایند و از جمله آنها یکی که در بن خدمت اشتغال داشتند
ایشان والد مرحوم مولف مولف بود که بسرعت کتابت آن بعبارت
نزد اعلیحضرت موصوف شده بود و از نسخها هر یک نزد میرزایان امرا
و امرای عالیمقدار که در ممالک محروسه بود فرستاده شد ❊ و هم در این
سال سلطان سلیم پادشاه روم اسکندر پادشاه حاکم دار السلام بغداد و
بکلی بکی عسکر آن حدود را مامور ساخته بود که با لشکران حوالی منجر فراز آنجا
منعا اگر اعراب آنجا تاخت بر بصره آورده بود و چون اسکندر پادشاه
جمیع لشکر و تهیه اسباب سفر از کشتی و غیره نموده بدان صوب توجه فرمود

اول کسی نزد حکام ایشان امیر علی و محمد بن حارث و جعفر و علی فرستاده کتابتی
مشتمل بر تخویف و تهدید نوشته ایشان را مطالبه دلالت نمودند و اخراج [illegible]
کاروان نزد پاشا بسیار داده فرستاده اظهار امور قبول اطاعت نموده
مبلغ پانزده هزار طوری که عبارت از یکهزار و یکصد تومان باشد قبول
نموده که بخزانه خداوندگار داخل گرداند جابر بن اسکندر پاشا بعد از
مراجعت نمود و صورت [illegible] سوال عرضه داشت کرده مصحوب
خود بپایه سریر خلافت مصیر شاه آفتاب نظیر فرستاد و کتابتی که خود با اهل جزایر
نوشته بود و جواب آنکه اهل جزایر بالجمله نموده بودند بخدمت شاه
کامیاب فرستاد و ترجمه آن لفظا بلفظ ثبت افتاد کتابت جعفر
بعد از حمد و صلوات بدانند امیر علی و محمد ابن حارث و جعفر و علی و سایر مشایخ
که مانند لشکر خدا ایم و خدای تعالی ما را از خشم خود آفریده و مسلط ساخته بر کسی که غضب
وی بر آن کس نازل شده پس آنکسانی که گذشته اند در زمان سابق از برای عبرت
از جابر شما واقف اند و دیگران عبرت گیرند و زمام امور خود را بما تسلیم نمایند
پیش از آنکه پرده از روی کار برداشته شود و خطاهای ما بر شما داخل گردد
و بدرستی که ما بر کسی رحم نکنیم و شکایت کسی دلهای ما را نرم نگرداند زیرا که از دلهای ما
خداوند تعالی رحم بیرون برده و تیغهای بر کسی و دیگر باره روای بر کسی که با ما به
مقام حرب درآید و تحقیق که ما خراب کننده بلاد هم و ستم کننده اولاد هم
و برآورنده رسم عبادهم از شما گرفتن و از ما طلب گردن تا دیگر زمین
راه خواهد بود و کدام بنده شما را پناه خواهد داد و شما را از شمشیر خلاصی خواهد داد

ما گریزگاهی نیست بسبب آنکه ما درنده و شمشیرهای ما برنده و دست [illegible] ما
کوبنده و گرزهای ما کوبنده و کسی که از ما طلب امان نمود سالم ماند و کسی که اراده
حرب ما کرد پشیمان شد و کسی قصد ملک ما نتواند نمود و دیگران ما را ذلیل نتوانند ساخت
پس اگر قبول شرایط ما کردند و اطاعت امر ما نمودند منفعت و مضرت ما ما
و اگر مخالفت کردند و از اطاعت ما ابا نمودند و بر کردار خود باقی ماندند پس اگر
بدی بشما رسد طاقت کشید الفرج و رسانید پاکان بدی خود کرده شما است
تحقیق که هر که پیش از مواخذه ترسانیده شد عذر خود را تمام کرد و هر که پیش از عقوبت
انکار و انصاف داد و قلعها و حصارها ما را مانع نتوانند شد و لشکرها از شما دفع
نکند و دعاهای شما را خدای تعالی اجابت نکند و نشنود زیرا که شما حرام خوارید
و دروغگوید و خیانت کنید و دین شما را فاش کرده اند و فسقها را حلال داشته اند
و طغیان میان شما فاش شده پس خیانت با شما و شما را انجاری و صفداری پیش ما
تحقیق ثابت شده که شما فاجر اید و مسلط ساخته و ما را بر شما آنکه دست
بر امور و قصد احکام [illegible] شما شیشه خوار است و بسیار شما شیشه اندک
با ما مخالفت کند عذاب و خوف قرین او باشد و کسی که مطیع ما باشد
و مرحمت شامل او گردد و ما مالک زمینیم از مشرق تا مغرب و صاحب [illegible] ما را حرم
و با عدد کامل [illegible] پس باید که نقطهای خود را تفکر نمایند و بهدایت و راه صواب
اجتناب نکنند و زود جواب ما را اعلام نمایند پیش از آنکه آتش جنگ برافروزد
و شعله آتش حرب زبانه کشد آنگاه گرفتار شوید بعظیم ترین بلیه و بسوزند [illegible] شما
شما را نزد ما غرقی نماند و در جوار ما پناهی نخواهد بود و از برای شما خدای قضا [illegible]

وهیچ کس با انصاف داد و هم و نصیحت شما کرد و هم پس جواب کتابت را روانه نمائید
پیش از آنکه خراب ما متوجه شما گردد و شما غافل باشید پس در کار خود ملاحظه نمائید
باشید و چون کتاب ما را بخوانید اول سوره نحل و آخر سوره ص ملاحظه
جواب کتابت مذکور که اهل قاهره نوشتند بسم الله الرحمن الرحیم قل اللهم مالک الملک
تؤتی الملک من تشاء و مکتوبی که از حضرت خاقانی و سده سلطانیه [illegible] ما
وارد شده خطاب کرده اند و خدای تعالی او را بر شما مسلط گردانیده که ایشان مخلوق غضب اند
خدا و مسلط اند برکسی که غضب خدا بر آنکس نازل شده باشد دلهای ایشان سنگ
کسی نرم نشود و برکسی رحم نکنند و خدای تعالی رحم را از دلهای ایشان بیرون
برده باید که بدانید که اینها که مذکور شد از جمله صفتهای شماست زیرا که
اینها صفات شیاطین است نه اخلاق سلاطین بعضی که از برای خود پسندیده اید
بان گواهی میدهید کافیست از برای وصف شما و آنچه از برای خود برگزیده اید
کافیست از برای معنی زجر شما قل یا ایها الکافرون لا اعبد ما تعبدون
ولا انتم عابدون ما اعبد ولا انا عابد ما عبدتم ولا انتم عابدون ما اعبد از جمله آنکه گفته بودید که شما ظاهر کرده اید لکم دینکم ولی دین
بر شما را ضایع گذاشته اید جاهای [illegible] و ننگ [illegible] سوگند ما را و حلال انسته اند
و مسلمانان ما اصول شریعت کرده و ما رسومی که در فروعی از فروع مساهله
واقع شود باک نداریم و [illegible] بر حق تعالی در افعال خلقی نیست و در اعتقاد
شک و ریبی نه و قرآن کریم نازل بر ماست و بر روی کار رحیم و ایم باست
معنی تنزیل او را دانسته ایم و عالم بتأویل او گشته ایم هرکسی که آتش دوزخ
از برای شما مخلوق شده و از برای دلهای شما افروخته شده العجب هرکسی

بکشی

شیران زنده را از هوا آن رسانیده و شجاعان را از محاربه و مجادله [illegible]
اسبان ما برق رفتار و خنجرها و شمشیرهای یمانی و مصری که فتح بسته است
شده است و صیت و آوازه آن در شرق و غرب عالم منتشر شده سواران ما
در کارزار سواری شیرانند و اسبان ما در وقت دویدن بخصم رسنده اند
شمشیرهای ما در وقت مضاربه بغایت برنده و گرزهای ما در وقت فرود
آمدن بغایت کوبنده و زرهای ما پوست بدنهای ماست و سینهای ما
ما شدت و سختی دلهای ما را از جا نبرد و تهدید و تخویف جمع ما را پریشان نسازد
و بقوت و بازوی خدای تعالی از ترسانیدن کسی نترسیم و از لرزانیدن کسی بر
جای خود نلرزیم اگر ما معصیت شما کردیم این محض طاعت و اگر تضییع شما کنیم
عین فایده و نفع است و اگر احیانا کشته شویم میان ما و بهشت یک ساعت راه
دیگر گفته بودید که دلهای ما مثل جبال است و عدد لشکر ما مثل رمال است بدانید که
گوسفند بسیار را یک قصاب کافیست و همه هیزم را اندک آتش بس و
ما نه آنیم که از مردن فرار کنیم یا بنحوه و خواری و فرومایی قرار دهیم الا [illegible]
گر کشتن ما ننگ و عار مناسب است ما از مردن مناسب لایق نیست هجوم لشکر
طیبات [illegible] غایت مرد و نهایت مقصود است زیرا که اگر زنده مانیم سعید
و اگر کشته شویم در سلک شهدا [illegible] چنین معلوم شد که از
اطاعت میخواستید [illegible] اطاعت [illegible] شما حکایت
کرده بود و دیگر [illegible] اگر [illegible] از روی کار [illegible]
و از ما بر شما [illegible] کلامیست که [illegible] ننگ است و دست

و در تضییع بسی [illegible] کوشیده کاتب خود را که این مقاله را ترتیب داده و این رساله را
تصنیف نموده که تقصیر کردی و اختصار بجای اوردی این مکتوب ترا بیش از زیاده
از اوراز [illegible] نیست و تحقیق که تو استخفاف [illegible] کردی و مستوجب عقوبت
گشتی هم درین سال شاهزاده سام میرزا که مدت شش سال در قلعه قهقهه محبوس بود در
شهر جمادی الثانی سنه مذکوره ازین مرحله فانی رحلت فرمود و مجملی از تفصیل
حالات و اوقات شاهزاده حمیده صفات شاهزاده مذکور آنکه چون شاهزاده
سام میرزا در قندهار شکست یافته [illegible] رفت شاهزاده [illegible] سپاه [illegible]
بخط مبارک [illegible] نوشته بود که قصد او کنند [illegible]
شاملو که در ان اوان حاکم [illegible] بود [illegible] سام میرزا باردوی همایون
حاضر شد و او را مجرم برده [illegible] فرمودند و مقرر نمودند که [illegible]
[illegible] از جمیع [illegible] ملازم وی باشند [illegible]
انتساب بوده از مطبخ خاصه [illegible] طعام و ملبوس [illegible]
سال بسال میساختند نواب میرزای قرب دوازده سال [illegible]
می برد تا وقتی که القاص میرزا یاغی شده بروم رفت در معامله [illegible]
[illegible] نواب میرزای التماس نمود که من دیگر [illegible] نمی توانم کرد [illegible]
شاهانه شامل حال این شکسته کرده محلی تعیین فرمایند که در انجا توطن نموده [illegible]
و عبادت و دعاگوئی دولت اقدام نمایم شاه عالم پناه ملتمس او را مبذول
داشته او را در اواخر این سال بولایت [illegible] نواب [illegible]
شفقت فرمودند و حکومت [illegible] دار السلطنه و دار الانشا [illegible]

و برادران مکان ملایک [illegible] فرستادند نواب میرزای مدت دوازده سال
[illegible] در اردبیل بسر برده مقرر فرموده بودند که در فصول اربعه هر فصلی در کدام
محلی بسر برند و اوقات بابرکات صرف [illegible] جمعی کثیر از علما و فضلا و شعرا
در مجلس وی [illegible] و در اوایل حال [illegible] تذکرة الشعرا که موسوم [illegible]
اشتغال فرموده [illegible] استعداد [illegible] نواب میرزا
شاهدیست قوی و الحال این نسخه در اطراف و اکناف ربع مسکون منتشر شده [illegible]
او دو پسر [illegible] و یک خلف [illegible] سعادتمند [illegible]
بحسن و جمال و فضائل و کمال از سایر شاهزادها ممتاز بود و در [illegible]
بود و [illegible] در انجا که [illegible] از [illegible]
مشاهده نکرده بود و اکثر در حرم [illegible] شاهزاده [illegible]
در ان صحبت حاضر بوده و مدت [illegible] باتفاق [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] بود و بعد از وقوع [illegible]
را [illegible] شده و در بستر مرض افتاده و در ان [illegible] و سال و حسن و جمال [illegible]
[illegible] اجابت [illegible] ارتحال فرمود [illegible]
[illegible] در بن [illegible] بود [illegible]
این [illegible] روزگار روی خود را [illegible]
چون شاهزاده [illegible] نموده بود [illegible]
که در زمین موسوم [illegible] که حضرت امام همام علیه الصلوة و السلام [illegible]
کلام ملک علام او را [illegible] نموده او را [illegible]

سامی بموجب وصیت عمل نموده او را بدان بلده جنت نشان فرستاده و دران زمین
بهشت برین است مدفون نمودند و تحقیق و تجربه‌ی جان زینب داده و در جلال
نهصد و شصت و پنج نواب میرزای جهت زیارت آنحضرت حاصل نموده همراه
سوندک بیک قورچی باشی افشار که همراه از نعش شاهزاده اسمعیل میرزا میرفت جسد او را
بطواف و عتبه بوسی آن آستان عرش نشان رسانیده و دران اوان شاهزاده عالم
ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا که حاکم الولایت بود و معاندان ... و خدمات بسیار
لاابد بقدم رسانیده قریب یکماه که دران بلده جنت اساس تشریف داشتند
همگی نواب میرزای بصحبت سیر و چوگان بازی و بحث شعر و شاعری در کار
علم بزرگوار اشتغال داشتند نواب سامی او جوهر و مرتبه ابوت نسبت با آنحضرت
همیشه ادب ملاحظه می فرمودند و از کمال فروتنی و خلق جبلی تواضعات فرموده
صرف می گفتند از شادی ان مجلس بهشت و محفل جلد برین محبت ... از انفاس
طیب و خرمی و جنت حاصل می شد نواب سامی بعد از وداع زیارت آنحضرت
و فرزند دلبند ... دران خطه فاخره مدفون بود در جهت ... داد شاهزاده
ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا نموده متوجه درگاه گیتی پناه شدند قبل از استسعاد
بسعادت پابوس اشرف نواب شاهی روزی زر روزها از دیوانخانه مبارکه
بزبان الهام بیان گذرانیده که ظاهرا سام میرزا از ما حضرت امام علیه السلام شکوه
نموده امشب در خواب یکی از ائمه را دیدم که سام میرزا بقزوین هدایت درآورده
دارالارشاد نموده اند چند سال در اردبیل بطاعت و عبادت و حسن ...
و عشرت مشغول بودند و مالک ... که از تجارت ... رسانیده‌اند در ایام

بهرها

مبشر که طلبه و مستحقین را از آن رعایت مسرور بودند و قبل از آنکه مشهد مقدس اشرف
برند روزی در آستانه مقدسه صفیه صفویه بر سر مقبره آبا و اجداد عظام
خود و تلاوت کلام ملک علام اشتغال داشتند باین آیه کریمه رسیدند والذین یکنزون الذهب
والفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم رسیدند بغایت متأثر گشته انبار ازین رشید
وزرا و وکلا خود را طلب کرده از ایشان پرسید که از وجه تجارت با خود
قریب سیصد تومان نقد بود و بعد از آن نگذاشتند همان ساعت تمامی
در تقسیم آن نمودند روز دیگران مبلغ را بفقرا و مستحقین قسمت نموده نگذاشتند
نگذاشتند آنگاه در اردبیل مرد درویشی اوقاتی میگذرانیدند و چون سنه سلطنت
تنها ... از بعضی نامشروعات دیدم که در مردم میکردند منظور شد ...
در مقام محاصمت با وی درآمده آنکه ... تا در سنه نهصد و شصت
که شاه اسکندر ... در قزوین بجا بشد جهت وی ساختند که او را ...
شاه عالی از اردبیل اظهار نمود و که بار دوم آمد چون در سلطانیه خبر ...
رای شنود و مراجعت ... این حکایات را بعبدالله خان استاجلو که دران
اوان حاکم شروان بود نمودند که او عرضه داشت کرده شاه کامیاب ...
معصوم بیک وکیل نموده معصوم بسامع عزت و جلال میرسانند که این ...
و افراط چرا که در یکسال عبدالله خان از ملازمان و اتباع ... در خطه ...
و اهل اردبیل را تمامی باین ... گشت و اگر سام میرزا ... می در مراد ...
چه جای آنکه سلطانیه آمده رسیده باشد جهت تحقیق این خبر ... آن حضرت
تر ... عبدالله خان فرستادند که از وی معلوم نمایند که خبر آمدن سام میرزا در ...

او را تو چون ظاهر شد عبدالله خان در جواب نوشت که یکی از سنجاوندان تقرر نمود
پس از آنکه اسم این سنجاوند مذکور شد معصوم بیک عرض نمود که این سنجاوند
پسری داشت خونی کرده بود و شخصی را بقتل آورده نواب سامی میخواست که او را
حبس نماید او گریخته باردو در آمد و کذب این حکایت که از روی غرض
مذکور ساخته بودند بر ضمیر اشرف ظاهر شد با وجود این همچنان در مقام افترا
نسبت بمشار الیه می بودند و نواب میرزای [illegible] از استماع این حکایت [illegible]
رنجیده و دلتنگ می شد تا [illegible] نهصد و شصت و نه که نواب شاهزاده
سلطانم بیمار شده بدان بیماری رحلت فرمود و در سام میرزا او را وسیله ساخته باب
معلی آمده و در اردو و از ارباب [illegible] جهة اهل التماس نمود که جایی [illegible]
و بعد از آنجا بسر وقت مشهد مقدس فرستند که در آنجا ساکن گشته بطاعت و
عبادت بود و دعاگوی دوام دولت ابد پیوند قیام نماید مرتبه اول این التماس در محل قبول
یافت بعد از آن بواسطه سخنان دشمن [illegible] شد و بخلاف خاطر [illegible]
که بودن نواب سام میرزا در جانب خراسان لایق دولت [illegible] و را گرفته با دو [illegible]
در آنجا محبوس [illegible] فرستادند که در آنجا بسر برند و جهة ایشان از مطعومات [illegible]
هر چه خواهند حاضر سازند و مدتی در قلعه بودند تا [illegible] از عالم و [illegible] و عاقبت
اندیشی تا آنکه بواسطه ایام تنهایی بخاطرش خطور کرد که قصیده [illegible] جهة اسمعیل میرزا
در سلک نظم در آورده مضمونش آنکه چون نوبت سلطنت بتو رسد میخواهم که
گوشه جهة من تعیین نمایی که در آنجا باشم در عاقبت من [illegible] چون [illegible]
در قلعه محبوس بودند با یکدیگر ملاقات [illegible] کردند نواب سامی این قصیده را

در

نواب میرزای فرستادند و همچنان در میان کاغذ پاره ای رباعی بود و [illegible]
مقرر بود که دوات و قلم و کاغذ سفید بنواب اسمعیل میرزا ندهند حتی [illegible]
که بخوانند جواب آن را قطع مینمودند که کاغذ سفید نداشته باشند [illegible]
که کوتوال آن قلعه و نگهبان نواب اسمعیل میرزا بود [illegible]
اکثر ایام دوات و قلم و کاغذ می باشند خود و [illegible] که نواب میرزای [illegible]
رفت تمامی کاغذ پاره و دوات و قلم نواب میرزای را برده [illegible]
سر از آن ملاحظه کرده مصحوب قورچی که بقلعه رفته بود [illegible]
چون شاه عالم پناه بر آن اوراق امر نظر فرموده قصیده که سام میرزا جهة
میرزا فرموده بودند بنظر اشرف در آمد و آن باعث زیادتی غبار خاطر اشرف
در باره میرزای شد آنگاه محمد بیک قورچی [illegible] را با سی نفر قورچی در خلوت
نموده فرمودند که من پنج دشمن در قلعه قهقهه دارم [illegible] ایشان را [illegible]
عرض مینمایند که با دشمنان شاه عالم پناه در زیر خاک پنهان میخواهم که
کوتوالی قلعه نوشته تسلیم مینمایند که محمد بیک با سی نفر قورچی بقلعه فرستاده
و بخون دشمن ماست چون در قلعه رسیدند مقرر نمود که پسران القاص میرزا را
[illegible] و نواب سام میرزا و فرزندان او را که حکم اشرف شده که همه در یک جا
باشند چون ایشان را در یک منزل جمع نمود اول در طعام ایشان زهر داخل
[illegible] ایشان از وضع تفرس نمود و طعام نخوردند چهار روز [illegible]
و از طعام بیرون تناول نمودند و از غایت گرسنگی و تشنگی [illegible]
گذرانیدند و از طعام بیرون تناول نمودند تا محمد بیک بعلاج شد [illegible]

بر سر سجاده بوده و فرزندانش در خواب و پسران القاس میرزا همچنان در خواب
غفلت بعالم آخرت میفرستند بعد از آن شروع در اولاد سام میرزا
نمودند یکی را بدستور در خواب خفته می‌یابند و دیگری بیدار شده که خود را
بعقب پدر رسانده او را هم از آنجا کشیده از هم بگذرانند بعد از آن شروع
در دفع سام میرزا نمودند نواب میرزایی بنا بر سجاده که شرعا واجب است
عصایی بر داشته بر آن جماعت زد و قورچیان طنابی در حلق او انداخته او را از میان
گذرانیدند آنگاه آن مجلس را در قلعه دفن نموده حقیقت بنواب اعلی عرض نمودند
نواب اعلی اظهار نمودند جمعی از آنجایی اگر مراخبر باشند رفته اند و سام میرزا
را با دو پسر و دو پسر القاس میرزا بخود سر کشته اند و هر چند مردم قلعه گفته اند
که چون این کار بکشید مهم اسمعیل میرزا را هم بسازند قبول این معنی نکنند
و بعضی دیگر چنین نقل نمودند که چون شاه کامیاب از این خبر آگاهی یافت
بدیوانخانه آمده فرمودند که در قلعه زمین لرزه شد خانه بر سر سام میرزا و اولاد
و پسران القاس میرزا که در یک جا خوابیده بوده اند فرود آمده اند و همه را
گذاشته امرا مراسم تعزیه بجا آوردند و نقل ثانی بصحت اقرب است بنا بر شهرت و از صحیح
صحیح القول استماع افتاد که در آن شب که آن مظلومان را از میان سیاه ولی
از هم بگذرانیدند مرد علاقه بندی که نجابت درویش و عابد و متقی بوده
در اردبیل بخواب می بیند که در بیرون شهر اردبیل خیمه نصب کرده اند و جمعی
آنجا ایستاده اند آن شخص از کسی سوال میکند که این سواران کیستند آن کس
میگوید که اینها حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین اند که آمده که جنازه

و هیچ سید و سیدزاده در این شهر فوت شده اند بعضی ایشان را نقل بمدینه مشرفه
اینه شرفا و نقبا نمایند و این جمعه جمعه آن زاده اند آن درویش چون از آن کاف جمعه
ملاحظه بسیار می‌بیند که هیچ تابوت بزرگ و کوچک در محل گرفته اند که آنجا
اند صباح خواب را بحضرت سید المحققین عمدة المجتهدین شیخ الاسلام و مقتدا
الموحدین میر سید حسین که در آن دارالملک شیخ الاسلام بود نقل نموده بعد از هیچ
شش روز خبر قتل نواب سام میرزا با اولاد و پسران القاس میرزا در دار
الارشاد انتشار یافت بعد از چند مدت حکم اشرف شد که اجساد مطهر ایشان
را از قلعه نقل کرده بقبریه مکرمه که مقابر آبا و اجداد عظام ایشان در آن مکان
مدفون است دفن نمایند ولادت نواب سامی روز سه شنبه بیست و یکم شهر شعبان
سنه ثلث و عشرین و تسعمایه مدت عمر شریف بیست و یک سال تمام بود کجا رفت سام و
جم نهان عرب خسروان عجم همه خاک دارند بالین و خشت خوشا آنکه
جز تخم نیکی نکشت فرزندان بیکه چون دیده باعتبار در دیده حال نگرد و نظر
بر روزه بقاء و اداره و بناء بخود مغرور نشود و سنی ان از جایی در بناء و بعضی از
کیلا تاسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما اتیکم از دولت رحمت و نصر انفعال نمود و راه قدر
و بقاء و فنای آن را اعتبار نکند و رحمت جامه کامی بعد از کردون که قامت
نصیب کرد حکایتی نواب سامی شعر را بغایت نیکو شعر نموده از اشعار آن
نیز قصیده و بعضی ابیات در این نسخه مسطور شده قصیده خوشست کف چمن بانگار
فصل بهار که گشت روی زمین چون بهار و نگار بسوی باغ گذر کن نظاره
گلی که با دمید بهار صد بار نگار جهان چو بلبل از بر گل گلعذار مشو غافل چو سرو

از طرف جوی های آب دار؛ چراکه عشرت جو با و بهار میکند در صحبت رفیق
گل و گلزار؛ مقید به دم که زی گل بسوی باغ و بین؛ که روح بخش بود جون نسیم
باد بهار؛ کلک خسرو خوبان و بلبل ساغر؛ زهی طراوت حسن و لطافت گفتار
گرد عارض گل قطره قطره باران؛ جو گلرخان که نشسته لولو شهوار؛ در گرمای
زعجلت شکوفه سرزده؛ اگر زند همین گل گوشه دستار؛ زبان گشاده گل بلبل
بیکوت؛ بیا که عهد چمن تازه کرد باد بهار؛ دمیده سبزه در چمن چو خط نگار
بیاد گلست چمن را طراوت رخ یار؛ جهان بدین صفت احیا و جون خاطر مرا
نبود فارغ از غم اغیار؛ دمی فراغت خاطر نبوده است مرا؛ همیشه در غم
در دست خاطر افگار؛ زعادت جهان چند در رنج کشم؛ بمقتضای جهان
حال خود کنم اظهار؛ بزم پناه شاهی که از شرف بوده مهر؛ بر آستانه قدر حق
پناه و لیل و نهار؛ [illegible] جمیل جان و سپاه
گلو دست سلیمان بکان و بحر نثار؛ سکندر آب جمشید فر و دارا علم
خیل و افلاک سپاه و کوه وقار؛ جدیث ملک سلطان نشان او داد؛ نشد زهر کس دیگر
انجمن نگار؛ زعهد احمد مرسل میان اصحابش؛ نبود جون تو شهی در جهان
محبت تو اگر در دل همه بودی؛ نقش که خالق عالم جهان فرید می از؛ نیاگه حضرت
حق وصف کرد در قرآن؛ کسی چگونه کند وصف آنی شمار؛ اگر گذشت
سخن بیا سامی؛ زشعر حالی این حدیث حال بیاد؛ اگر چه گفتن بسیار
جو در ثنای تو باشد نکو بود بسیار؛ ثناکنان بسی کرده ام درین عالم
امیدم بحضرت غفار؛ که روز حشر شفیع شوی زرو کرم؛ چرا که نیست

زعهد و شمار؛ همیشه تا چمن گل معطر بود و مشام از گل شکوفه در هم کند انبار؛ محل آل
علی و سر فراز جهان؛ عهد وی آل علی با دست و زارت و زارت دولت العلیه با بوس
پایه گوهر هوس مست؛ وارم هوس با حکم دست رسم هست؛ حاصل عمر نثار
ره باری کردم؛ شاه دم از زندگی خوش گذاری کردم؛ بدل نعمت ار از
سپهر بی شمار؛ که نیست چاره آن غیر رنگ آه کار؛ بیکند شکست رو فاصل و
ما؛ عجب که عارفی بدین شش باری نمود خون در جگرم زلعل جان بیدولت
تنگی دلم زجشم گوهرست؛ هر پاره کاکلت جدا فتنه گرست؛ حاصل کرنام
فتنها در سرست؛ و هم درین سال شاه جمجاه میر سید علی رضوی قمی که متولی
مشهد مقدس رضوی علی ساکنها الف الف سلام و تحیه بود و از انجا معزول گشته
بدار السلطنه قزوین آمده بود بوزارت دار السلطنه مذکوره و تصدی جالسه سرفر
سرافراز گشت و والد مولف میر حسنی الحسینی قمی بر بوزارت مشهد مقدس متبرکه
رضویه علی ذاکرها الف الف صلوة و تحیه سرافراز شده و در اوایل ... سنه
ست و سبعین و تسعمایه سال مذکور احرام ان قبله علیه و سده سنیه منوره بسته
[illegible]
سال مظفر فرمود که بعضی از امرا آذربایجان لشکر جمع کرده بر سر گرجستان روند
تفصیل این اجمال آنکه چون سپاه و دولت و والی گرجستان پا از جاده سداد و
از طریق رشاد بیرون نهاده دست بسر حد ممالک و مسالک دراز کرده
بلده تفلیس که بحسب آب و هوا و کثرت گلزار حسن سپاهان از ساران ولایات ممالک

بیت که در بوستانش همیشه گلست / بکوه اندرون لاله و سنبلست حوالی
بسیار کرده اهالی آن دیار صغار و کبار را پایمال وبال نموده بیاران [illegible]
واجب الاذعان عز صدور یافت که شمخال سلطان چرکس و ابراهیم خلیفه
الساوات و علی قلی بیگ قاجار باتفاق داود بیگ متوجه گرجستان
گشته بیاوون را گرفته بدرگاه عالم پناه ارسال نمایند امرای عظام مذکوره
طغرای حکم عزیمت بجانب گرجستان برافراخته بعد از قطع مسافت در آن حدود
داخل شده بیاوون طریق هجوم مسلوک داشته خود را بکوهی که در ارتفاع
با چرخ اخضر دعوای برابری همسری نموده در بینش وی آسمان نمودی
چون زمستری حل کودهی تحصن کرده غازیان عظام چون قضای مبرم متوجه
آن کوه محکم گشته کمر از آغاز جدال و قتال نموده غازیان دست [illegible]
بر دو اتش قتال [illegible] مباحه در آن [illegible] بیاوون از غایت غرور [illegible]
چند بر سپاه منصور حمله نموده یکی از غازیان را بقتل آورد و آنگاه یکی از دلاوران
دلاوران و مشهوران بیاوون را از مرکب عزت بخاک مذلت انداخته و برا
دستگیر نمود دیگران با کرکین ولد اکبر لوند که بواسطه تعلق خاطر در آن کار از [illegible]
و رفیق بیاوون بود راه انهزام پیش گرفته بعضی [illegible] و بعضی بقتل آمده و بعضی [illegible]
گرفتار گشتند چون بیمامن توفیقات الهی و تاییدات نامتناهی لشکر اسلام
بر کفار نابکار ظفر یافته امرای عالیشان از غزای گرجستان مراجعت [illegible]
بیاوون را بدرگاه عرش اشتباه فرستادند و هم درین سال فرخ فال
مقرون بسعادت شاهزاده کامکار نامدار فطرت شعار [illegible]

ولی

سمی حضرت صاحبقران المسطور بهم الطف الملک المنان ابو الغازی سلطان حمزه میرزا
ابقاه الله تعالی فی ظل ظلیل والده سلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابن *
ابو المظفر سلطان محمد بهادرخان در دار السلطنه هراة در شب یازدهم شهر
ربیع الاول سنه مذکوره با فی [illegible] طالع دست داد و مسمی باسم عم [illegible]
خدام سید الشهدا گشته سلطان حمزه میرزا و برا نام کردند و شاهزاده
سلطان حسن میرزا برادر دیگر نواب میرزایی را که از [illegible]
جهان حسنی بوجود آمده بود بدرگاه معلی طلب داشته نزد خود نگاه داشتند
مانند [illegible] نامزد وی [illegible] نمودند و هم درین سال سیادت و اقبال پناه
الدوله العلیه معصوم بیک صفوی که مدت چهار سال امیر دیوان و شاهزاده
و وکالت شاه عالمیان نموده بود به تحریک ولی خان میرزا که از افاضل زمان بود
شده احرام زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفا و تعظیما بسته
منازل و مراحل نموده در وقتی که محرم گشته بود در روز [illegible]
محرام سنه مذکوره در [illegible] رومیان [illegible]
آمده او را با خان میرزا و جمیع توابع و لواحق خصوصا بشارت بیک ترکمان بقتل
آوردند و در همان موضع مدفون گشتند و آوازه انداختند که قطاع الطریق عرب
این عمل شنیع نموده اند سلطان سلیم بواسطه عذرخواهی این فعل شنیع علی آقا
چاوش باشی را بدرگاه عالمیان پناه فرستاد و شاه جمجاه از کمال [illegible]
رعایت فرموده و مرخص ساخته روانه روم گردانیده و مولانا [illegible]
در تاریخ واقعه [illegible] و قضیه [illegible] مرحوم [illegible] و خلف و این ابیات [illegible] کعبه علم

امیر اعدل اعظم پناه ملک و ملل ۞ ملاذ اهل زمین کارساز اهل زمان ۞ کاکب گردون
انجم سپاه و مدارات ۞ فلک سرادق کرسی بساط عرش ایوان ۞ رفیع جاه
گردون وقار و مهر شکوه ۞ سریع نصرت کشور گشای ملکستان ۞ سپهر کوبه
معصوم بیک آنکه رساند ۞ صدای کوس بساط بگوش عالمیان ۞ ز ملک خود بهیچ
گزید با خلفای گزین نسل او گهری در صدف شرافت جهان ۞ سلالهٔ نبوی شیخ و دو گیتی
صفای خلقت آدم خلاصهٔ انسان ۞ سرآمد علما تاج تارک فضلا ۞ دلیل راه دین
دین هادی ره عرفان ۞ لطیف طبع و ذکی فطرت و صحیح نگاه ۞ دقایق آگه
روشن دل دقایق دان ۞ درشت بهات و خوش نطق و فصیح کلام
بلیغ لفظ و معانی رس بدیع بیان ۞ رفیع مرتبه خان میرزا که بهر چه رود نظر
او در جهان مراد و نشان ۞ در آن سفر که بحج اهل خدمت انتصار ۞ نمود دیگ
کسل اعوان ۞ لباس حج چو در احرام نگاه پوشیدن ۞ بجای خود ز ره حج
ربیع بستان ۞ [illegible] ز نبیع از آن چشمهای جان پرور ۞ بدان جثه
زمین خورد چون باران ۞ هم از شهادت ایشان فلک دگر باره ۞ نمود
واقعهٔ کربلا به پیر و جوان ۞ هم از مصیبت آن سروران بنوحه نشست ۞ زمانه با دل
بریان و دیده گریان ۞ درین قضیه چو تاریخ خواستند ز من ۞ ز غیب داد
یکی این دو مصرعم زبان ۞ نمود واقعهٔ کربلا بار دگر ۞ عجب که تا بابد نوحه پس نکند
نوای رفیق زهی مصرعی که تاریخ که من که بر رقیم مراجعه [illegible] ۞
دیگری از شعرا دوبیت گفته و خوب یافته و مناسب بسیار واقع ۞
دوستان صد حیف از معصوم بیک ۞ آنکه داد دی ملک شاهی دانش

شد شهیدان سعید و تاریخ شد ۞ حیف معصوم شهید راه حق ۞ خان میرزا
والد معصوم بیک بمباحثه تجریدات با مولانا ابوالحسن نموده و مولانا
مدتی در کاشان با وی بسر برده و اوصاف فضایل خان میرزا بسیار است
گاهی فکر شعر نیز نموده و غبار تخلص داشت این مطلع از دست [illegible]
افزون شود هر لحظه استغنای تو ۞ تا ز سر بیرون کند اهل هوس سودای تو
و هم درین سال بوساطت مرحومی میرهاشم موسوی قمی نواب سلطان
اسلام پناهی میر غیاث الدین محمد میر میران اصفهانی منصب کلی صدارت
قبول کرده در روز جمعه مقدم شهر ربیع الاول پایه بوس کل صدارت شد
و میر سید علی صدر و میر محمد یوسف صدر زهره معزول گشتند و قضاة
و عسکر که میر معز الملک [illegible] و خواجه افضل ترکه بودند معزول گشتند
بناهی میر غیاث صدر نقیب اصفهانی مفوض گشت و او میر سلیقی نقل نموده بود
درین سال میر ابوالفتح که از سادات شرفه بود در اردبیل [illegible] بعالم
آخرت کرد و میر جامع علوم معقول و منقول بود از شاگردان مولانا عصام الدین
اسفراینی تحصیل در ماوراء النهر نموده بود و بعد از آن مدتی در مشهد مقدسه
اشتغال داشت چون از [illegible] بعضی حکایات در باب [illegible]
می نمودند در درگاه [illegible] پناه سپهر اعلا آمده از آنجا توطن دار الارشاد اردبیل
نمود و مدرس آستانه مقدسه گشت از جمله مصنفات حاشیه بر تهذیب
حاشیه بر کنز العرفان حاشیه بر تهذیب اصول فقه حاشیه بر بحث مجهول مطلق حاشیه
بر شرح مطالع رساله در اصول فقه شرح بر شرح جاوی عشر فارسی شرح [illegible]

احکام و هم در شب شنبه یازدهم شهر ربیع الاول سنه مذکور در طهران حاجی
میر محمد مهدی رضوی قمی که از اعاظم سادات و علمای زمان و در حضرت فضایل
و کمالات وحید دوران بود در دار السلطنه قزوین رحلت نمود و حضرت میرزای
قمی در تاریخ فوت او گفته خبر او دلیلی وا اولاد و نعش او را دار المؤمنین
قم نقل کرده در منزل وی که در جوار حضرت سیده النساء العالمین سلام
الله علیها واقع است و آنرا وقف نموده به بقعه محمدیه موسوم ساخته بود دفن
نمودند میر جامع علوم معقول و منقول و حاوی فروع و اصول بود و از شاگردان
مولانا احمد اردبیلی بود و در کاشان بمطالعه اشتغال داشت بعضی از فضایل
نزد والد من میر محسن تحصیل کرده بود و خط رقاع و ریحان بدستور استادان
می نوشت طبعش در انشا و تتبع عبارات بی نظیر بود و در خدمت شاه بهرام
اعلا از همه اماثل و علما امتیاز و مستثنی بود و در زینه و خانقاه با دوار صدر بود
اگرچه منصب صدارت شایل بود و در اوایل حال مستغنی بود شاه جهان و صدر جهان
وی را ابا کرد که من مزار نسکنه نخواهم نخواهم که مناصب شاه را انو ده کرد وی از
مصنفاتش شرح ارشاد و شرح جعفریه و رساله برجابت صلاة رحم و حاشیه حواشی
و تعلیقات بسیاری بر کتب فقهی دارد و با وجود این حالات بغایت منزل
بود و از وی جمعیت و حسابی بغایت مانده که تا باج رفت و نوبتی بار
حج و مدینه مشرف شد و غنایات عالیه یافت و هم درین سال سلطان قوم از نکب
سلطان یا خت تاخت ولایت ترخیص و روزنامه و دماغ آمده میر حسین سلطان
تباد کانی که حاکم ولایت ترخیص در روزنامه بود با اتفاق زنبل سلطان و آن نظام

خان ذو القدر حاکم جام بجهت دفع ایشان متوجه شد بعد از محاربه و مجادله
بسیار میر حسین تباد کانی چون روش جنگ ازبکان بدانست صلاح در
وداع زنبل سلطان گفت تا جنگ نشود میر حسین ازین سخن آشفته حملها
زنبل سلطان غلط افتاده او نیز حمله آورده شدند و در آن معرکه هر دو قتیل آمدند
چون این خبر بپایه سریر خلافت مصیر رسید شاه عالمیان حکومت جام را
بنیابت آقای ذو القدر که مرد روزگار دیده و مسن بود شفقت نمود
چه بکر را امر لازم الاتباع عزّ اصدار یافته بود که چون ترنا و لان ایک
محال قلاع هریک از ولایات خراسان اسید حکام بیرون نروند همه
وزرا با وجه را در پسر سید حسین تباد کانی مرحمت فرمودند

ذکر وقایع سال ... شاه جنت مکان ... ایل ...
... در اوایل این سال شاه معدلت خصال بواسطه ظلم و تعدی بعضی امرا
تغیر و تبدیل در تیولات ایشان داده ولی خلیفه شاملو که حاکم قم و اردستان بود
او را معزول کرده الکای ساغات را بوی عنایات فرموده حید سلطان خان
ترکمان که حاکم ساوه بود بحکومت قم سرافراز گشت و حکومت کیلان لاهیجان را
بولی سلطان اتکلو اعلی سعادت فرمودند و هم درین سال بمسامع عز و جلال
رسید که الکای که سیرت خود بواسطه ظلم و ایشان کیلان از ظلم و تعدی
ودر نشان ایشان بسیار بعجز و مسکنان ملکت را ها و کافه سلطین یا نجا از ظلم و تعدی
انجماعت متضرر و متفرق شدند لهذا رای عالم آرا اقتضی الکای جماعت عازم
جاز هم تند و الی کرمان یعقوب سلطان قوت را امر فرمودند که با لشکر بسیار بدان

حدود و رقبه ایشان را بجزا و سزا رساند چون یعقوب سلطان بدان حوالی رسید
انجماعت بواسطه شناعت اعمال و قباحت افعال خایف و متوهم شده قلعه
[illegible] و سمول که بغایت بواسطه حرارت هوا و باد سموم دست تصرف
هیچ احدی از سلاطین روزگار بدانجا نرسیده بود غازیان ظفر شعار به
نیروی دولت و اقبال بی‌زوال شاه کامکار آن قلعه را مرکز وار در میان
گرفتند و پس از ترتیب اسباب تسخیر حصون و حصار انجماعت چون کثرت
لشکر ظفر اثر را مشاهده نمودند از مقدمات احوال خود کمال ضعف و عجز
احساس کردند و از مبادی کار و بار خویش دلایل عجز و فتور دیدند دست
در دامن اضطرار زده و سپر مقاومت انداخته با تیغ و کفن از قلاع فرو
زیر آمده امان یافتند غازیان آن قلاع را متصرف شده دست
انجماعت را از سر [illegible] کوتاه ساختند و هم درین سال [illegible]
جمعی از کفار را تاخت الکاء سلطان سلیم پادشاه روم رسیده حاکم دیار بکر
قاسم بیگ نام باتفاق فرهاد بیگ باستقبال شتافته با آن ملاعین محاربه
[illegible] کمین معامله نموده اند کفار مکرر و از بعد از قتال و جدال
مغلوب شدند و میان ایشان را تعاقب کرده هیچ [illegible]
[illegible] دو بار حیره را گرفتند در آن اثنا از سرداران و محاربان
[illegible] نام [illegible] با سه هزار نفر کفار ضلالت آیین بجنگ روی بمیدان
آمده سپاه روم بر ایشان هجوم آورده ایشان را مغلوب کردانیدند
و هم درین سال سیادت پناه مرحومی میر محمد یوسف صدر با آنکه از اول

حال که بر میران اصفهانی صدارت را میرزا شاه حجاج بواسطه رعایت خاطر
وی تفضلات فرموده تا میر یوسف خود مستقل و مسلم بود [illegible] باوجود
کردار [illegible] آخر الامر که وی [illegible] از دین و دولت ناامید شده متوجه
زیارت عتبات عالیات و از آنجا عزم زیارت حج نمود و دار
السلطنه هرون رفته طفلی از و در مزار شاهزاده حسین مدفون بود [illegible]
که دیگر رجوعی و [illegible] دلتنگی او را بدیار عجم نبوده باشد بالاخره بعد از زیارت
حج اراده سفر هند نمود و با جمعی کثیر از عورات و اطفال و رفقا خود همراه
میر جعفر کاشی برادر میر حیدر معمائی که علامه زمان بود در دریا غرق شدند
مولانا محتشم کاشی قطعه در تاریخ میر جعفر گفته ثبت افتاد که تاریخ فوت صدارت
پناه مذکور میر جهانست مراد [illegible] سیادت میر جعفر ز علم جعفری جو
کامجو شد ملک دانش [illegible] زد که نقد علم از آن باره روشن شد
چو باد آگاه را کعبه سفر کرد وز آن خاک وجودش مشک بو شد برد
بار [illegible] ابر رحمت که غرق لجه لا تقنطوا شد [illegible] طوفان [illegible]
[illegible] سر بحر [illegible] زد [illegible] بر افلاک زد موج که موج [illegible]
مرغ اوج او شد [illegible] گفتم [illegible] اصل [illegible]
میر مرحوم میر محمد یوسف صدر [illegible] قاضی [illegible] و از دختر مرحوم
میر محمد یوسف است که سابقا ذکر او گذشت در تاریخی که عبید خان هرات [illegible]
و میر [illegible] را بقتل رسانید میر محمد یوسف کوچک بود و از آنجا [illegible] بود
در آنجا بسر برد و از آنجا بخراسان [illegible] عراق معاودت نمود و مدتی [illegible]

شیخ مرحوم شیخ محمد را دو دفعه دیده و در شوشتر به تحصیل و تعلم در دار المؤمنین
قم که شیخ مذکور معتکف بود دو بار با شیخ مباحثه نمود و شیخ دختر خود را باو داد
بعد از رحلت شیخ مذکور بسر دوی همایون مأمور شده و در مسجد جامع عتیق
در دار السلطنه قزوین باشتغال داشت که بمنصب جلیل احتساب ممتاز گردید
مرحومی قاضی اعلی ابن رجب را بر ایشان خواند در حجره درس پرده و لباس
کرد بسندی بر از انس دهند بعد از اندک زمانی بمنصب صدارت نوازش یافت
مفوض شد چنانچه سابقا مذکور شد شش سال صدارت کرد و هم درین سال
در دار السلطنه مولانا شرف الدین علی یافتی که از اولاد و احفاد مولانا شرف
الدین مورخ بود رحلت نمود و در تاریخ فوت وی گفته اند نظم سمی علی مهر
اوج شرف :. که بود از رخش نور دولت جلی :. بخت شده و از پی زاده
بخود مهر علی ولی :. چو تاریخ او جستم از عقل گفت :. محمد شفیع بود با علی
و باقی حالات و اشعار مولانا در مجمع الفصیح داده سال چهل و ششم از زمان دولت
آن پادشاهی عالی نوده در روز یکشنبه چهاردهم شهر شوال المعظم ثمان و سبعین و
تسعمایه درین سال حاجی کوتوال سلطان قم از بیک سلطان را که قاتل امیر خان
بابا وکالی و ذیل سلطان ذوالقدر بود بقتل آورده و در روز جمعه بیست و سیم
شهر ذی حجه سنه مذکوره این خبر بپایه سریر خلافت مصیر رسید شاه جمجاه سلطنت
و الکا او بی شفقت کرده است و خلعتهای فاخره و عنایات نمود و آنچه درین
سال فرخ فال از وادی دستار منسبت بظهور آمد میلاد با اسعاد شاهزاده نیکو
و نوباوه بستان سلاطین نامدار الموسوم بابن سبط الرسول و خلاصه احفاد البتول المؤید

[illegible]

بالتأییدات

بالتأییدات الملک الاعلی العلی ابو المنصور سلطان عباس میرزا ابقاه الله تعالی
فی ظل ظلیل و ابیه الظلیل و الده الخاقان المعظم مالک رقاب الامم السلطان ابن
السلطان ابن السلطان الخاقان ابن الخاقان ابو المظفر شاه سلطان محمد است
که در دار السلطنه هرات در شب یکشنبه غره شهر رمضان المبارک سنه مذکوره است
افق هرات بطالع سنبله دست داده و شیعه هفت اقلیم موافق تاریخ ولادت
آن حضرت و این از الهامات غیبی و حافظ را بیتی نازل شده و این در فرمود
بان قائل گشته رضا و اتفق اهل رضا دست گفته اند در ایام سعادت نسب
مطبوع آن بظهور رسید چنانچه این بیت از کلام حقایق انجام امیر معزی است
مدرکان ناطق است شهان جهان حکم کرده اند که او هم جهان بگشاید چنانکه اسکندر
چون در هرات میان شاهزاده نامدار سلطان محمد میرزا که در آن اوان میرزا بود
اندک رنجشی واقع شد شاه قلی سلطان استاجلو و اشتی بشهر زنا شرکاری شاهزاده
عالی مقدار کاوکسی نپاه رسید حکم جهان مطاع عز اصدار یافت که شاهزاده
میرزا ابو طاهر که حمی صاحب قران اکبر انجاب سلطان حمزه میرزا مدار الملک
بوده در آن صوب صواب شرف دیسته باشند در آن اوان و ولی سلطان
قلماقچی اغلی ذوالقدر حاکم شیراز الایه نواب عالی فرموده بود شاهزاده تحت
نامدار ابو المنصور سلطان عباس میرزا مقرر فرموده که در تخت دار السلطنه هرات
کی شاه قلی سلطان تکلو قرار داده باشند چون توجه شاه کامیاب بمطلب لطف الهی
شاهزاده کیوان وقار به غوره بخیر از ساده فرزندان و فرزند زاده ها بوده آنها
ممالک خراسان گذاشت و آن نوباوه سلطنت را قائم مقام خود ساخت دیگر

که در مشهد مقدس بودند قتل سلطان سلیمان میرزا و سلطان ابراهیم میرزا در دار السلطنه قزوین
علت فتنه بودند و در همین سال نواب سپهر رکاب سلطان محمد میرزا با اختر برج سلطنت و کامکاری
سلطان حمزه میرزا و نواب مهد علیا بیگم از دار السلطنه هرات از راه کرمان [illegible]
و در آن بلده [illegible] افاضت انداخته و هم درین سال سلطان سلیم پادشاه روم
[illegible] و قتل [illegible] باب [illegible] که از معظم [illegible] است [illegible]
تاتار باتفاق پاشا که با عساکر بسیار [illegible] شمار و قریب ده هزار نفر بیلدار و چهار هزار نفر
باز بی آمده و شروع در کندن نهر نمایند و [illegible] کرده با کمال [illegible] اهتمام نمایند
اتمام آن [illegible] حاجی ترخان شوند و آن بلده را مسخر گردانند چون
این خبر بوالی آن دیار که از قبل پادشاه روس حاکم آن بلده بود رسید [illegible]
تحفه‌های مرغوب نزد عسکر [illegible] فرستاد و چون لشکری [illegible] از فتح حاجی ترخان
پشیمان شدند و [illegible] بود که چون [illegible] سلطان سلیم عرض شد که اگر آب [illegible] نهر [illegible]
آن آب [illegible] متصل است هم طغیان دریا و [illegible] و جنگل که از آن [illegible]
و باعث خرابی گردد بنابرین سلطان سلیم فرمان داد که بر طرف شدند و عسکری [illegible]
و پاشا که هر دو با لشکر خود مراجعت نمودند و هم درین سال سلطان سلیم لشکر بر سر
جزیره قبرس فرستاد تفصیل این اجمال آنکه چون [illegible] جزیره قبرس که سالها خراج گذار
روم بودند بنابر [illegible] شراب [illegible] دولت [illegible] قدرت حکومت [illegible] ایشان
محو گشته سر از ربقه اطاعت [illegible] از جمله [illegible] یافتند و قطع طریق [illegible]
[illegible] بنابر آن سلطان سلیم پادشاه روم ارکان دولت و اعیان [illegible]
در میان انداخته [illegible] معقول [illegible] پادشاه [illegible] نمودند [illegible]

[illegible] پاشا را که وزیر ثانی بود و احمد پاشا [illegible] وزیر ثالث و حسین پاشا [illegible]
روم ایلی و مصطفی پاشای لله و علی پاشا حاکم مرعش و قاسم پاشا فرمان فرمای
[illegible] پاشای والی [illegible] سپاه [illegible] مسخر [illegible] قلاع [illegible]
شود و پاشایان [illegible] و نصرت [illegible] عزیمت [illegible]
را فراهم [illegible] بعد از وصول بدان حوالی متوجه تسخیر نواحی آن دیار شدند [illegible]
مسخر گردانیدند بعد از تسخیر آن سرزمین با سپاه [illegible]
بسیار در حوالی قلعه [illegible] نزول نمودند سرداران فرنگ [illegible]
کردند عساکر ظفر قرین انحصار را چون نگین در میان گرفتند و ضرب توپ [illegible]
بروج قلعه را ویران ساختند [illegible] فرنگ بواسطه [illegible]
مبارزان [illegible] حمله‌های [illegible] نمودند قریب دو سال کفار [illegible]
حصار را نگاه داشتند و مبارزان روزگار متوجه کارزار شدند [illegible]
مصاف [illegible] سپاه روم بضرب توپ و تفنگ و ضرب [illegible]
حصار را [illegible] گردانیدند [illegible] بالای برج حصار برآمدند [illegible]
از دم تیغ [illegible] گذرانیدند و صبیان و اهل و عیال ایشان را اسیر کرده [illegible]
[illegible] آن سپاه [illegible] درآمد پاشا بعد از [illegible]
[illegible] متوجه قلعه [illegible] انحصار [illegible]
[illegible] روزگار [illegible] تصرف غیر از سر او [illegible] آن [illegible]
[illegible] حاکم انحصار [illegible] ثبات [illegible]
که [illegible] شوکت [illegible] ابواب حصار را [illegible]

توپ و تفنگ شروع نمودند از صدمهٔ تفنگ برق افروز و غریو رعدهای خط عالم سوز
و ضرب زنهای آتش بار و توپهای دشمن کوب تحصن گزینان را مجال نماند و ذکر چراغ اجل بروج
قلعه کرده سپاه روم الغلبه را فرکرده در میان گرفتند و در آن وقت الی و مد
کسی را از بادوت و سیاری قوت برای اهل قلعه را رسال نمودند قلیچ
کشته داد گرفته فرنگیان را بقتل آورده و بضرب قراقناهای سنگین برج
تسخیر با توپ تفنگ بروج الحصن حصین را فرو داوردند و فایده بر آن مترتب
کفار لعین نقب عظیم در برجهای خود انداختند و مدتی از آن بر آن باروت
کرده آتش زدند و بدان جمعی از روم میان برهاک هلاک افتادند از هر طرف
اسلامیت چون ایام محاصره بقرب یکسال تمام کشید بار دیگر کفار آن علامات عجز و انکسار در احوال خود مشاهده کرده یقین دانستند که مقاومت
روم نمیتوانند کرد و بعد از عهد و پیمان و سوگند قرآن قلعه را تسلیم کرده
باشاها آمده چنان قرار داد که اموال و اثقال خود را در کشتیها کرده متوجه
گردند در آن اثنا شخصی از اسیران در میان قرار کرده آمده معروض داشت که
لعین از غایت خشم و کین زیاده از صد نفر از روسیان را بقتل آورده بنابر آن
حسب مصطفی پاشا سپهسالار حاکم القلعه را پوست کنده باقی کفار را بقتل آورد
و بعد از فتح آن دیار سلطان سلیم پیر و پاشا و علی پاشا را با لشکر ارسال
برسر تسخیر قبرس این سال نمود و ایشان امتثالا لامره العالی متوجه شده جزیره
و کفاله والله و کریب تاخته چهار قلعه و بعضی از قلاع فرنگیان که در آن سلطنه بود
باستنبول مراجعت نمودند و هم درین سال در دار السلطنهٔ قزوین در شهر صفر

سنه مذکوره زینب سلطان خانم همشیره عماد الدین شیروانی و والده نواب جهان بانی
سلطان ابراهیم میرزا که بعد از فوت بهرام میرزا در حبالهٔ شاه جهان بود و فوت
شاه عالم پناه نعش او را مصحوب سلاطین قلی بیک برادرزاده عماد الدین محمد بیک
معلی فرستاده و در آن روضه جلیله مدفون شد سال اول [illegible]
[illegible]
چون قبل ازین شاه با تمکین حکومت گیلان را باسمعیل سلطان استاجلو مرحمت کرده بود
وی درین سال متعهد وی چند را در لاهیجان گذاشته متوجه ملازمت گردید بعد از آن
گیلان اظهار مخالفت کرده شخصی حسین نام نام که از جملهٔ خود حاکم ساخته و جمعی کثیر از مردم
جمع ساخته بدان شهر در گشته در مقام غدر و مکر در آمده و منتظر وقت می بود تا آنکه
لشکر سرسوفیان که در قلعه لاهیجان بودند ریخته جنگ در پیوست بعد از محاربهٔ بسیار گیلکان غالب شده آن جماعت را با زنان و اطفال بقتل در آوردند و آنگاه
بر سر کمش بیک ولد اسمعیل قلی سلطان مذکور آمده وی جنگ کرده گریخت از آن
امیره ساسان را بقتل در آورده و وی شعب بسیار از مظالم بر پای در جار بسال آنجا
رسید چون این خبر بمسامع حشمت و جلال شاه دین پناه رسید باب امرا عظام
قرعهٔ مشاورت در میان انداخت رای صواب نمای بر آن قرار گرفت که جمعی از امرا
را بدفع ایشان فرستند آنگاه حکم اشرف عز اصدار یافت که محمد قلی خلیفه ذو القدر
مهردار و امیر غیب بیک استاجلو و غریب بیک ... نمایند امرای مذکوره
با فوجها متوجه گیلان شدند و درین اثنا میانه فوجها ... جماعت و مهادی
واقع شد و وی بعد از آن جماعت بی رخصت امرا متوجه گیلان شد چون گیلکان

از توجه تورجیان واقف شدند با یکدیگر گفتند که فرصت غنیمت باید شمرد و کار
از پیش باید برد هرچند مبادرت نمایم و هر چه زودتر بایشان رسانیم اگر تورجیان
را دستگیر خواهیم کرد و آثار شجاعت و جلادت بر صفحهٔ روزگار خواهد ماند
اندیشهٔ باطل بجانب غازیان متوجه شدند تورجیان زره توکل پوشیده دست
اعتصام در دامن کرم مالک منان و ملک ذو الجلال والاکرام زده و با وجود بسیاری
لشکر گیلکان و کمی خود اندیشه نموده [illegible] خاطر گذرانیدند
دمانند بحر جوشان و خروشان در حرکت آمده رو بدشمنان نهادند جماعت گیلکان
فوج فوج از عقب هم رسیدند حمله کرده و تورجیان پای ثبات قایم کرده
جنگ مردانه نمودند و دران کارزار جوی خون از گیلکان روان شد
و سرهای ایشان چون گوی در میدان غلطان گشت و تورجیان بیمن دولت
شاه عالمیان دشمنان را زبون گردانیده قریب هزار نفر از انقوم را بضرب
بقتل در آوردند و دزدان حشر که زیاده از بیست هزار نفر بود مدار پیش آنجماعت
که اندک نفری بودند فرار برقرار دادند غازیان مظفر و منصور با غنایم نامحصور
در خطهٔ لاهیجان نزول فرموده سرهای ایشان را بدرگاه گیتی پناه فرستاده و هم
نیز سعادت نمودند و هم درین سال سلطان سلیم پادشاه روم مستان با لشکر
با لشکر مصر و چرکسان و امرای عالی منصب قلاع دمیشق مظفر فرمود و همچنان آنکه مستظهر
بر آن بلاد و بعد از رحلت سلطان سلیمان مستولی شده بود پادشاه مذکور با عساکر
منصور بدان دیار رفته بعد از محاربه قلعهٔ کوکبان را بتصرف در آورده و قریب چهل
هزار حصار چه را تسخیر کرد و هم درین سال دولت گرای خان تاتار والی نواحی گیلان

حسب الامر سلطان سلیم عزیمت بجانب روس نمود و والی ولایت الغ بیک چون
توجه جنود وی خبردار گردید ایوان بیک را که امیر الامرای او بود با فوجی از لشکر
بجانب باستقبال ارسال نمود و ایشان کنار آب [illegible] را گرفته با لشکر مخالف
قریب نوزده روز جنگ و جدال و حرب و قتال میان آن گروه بود و در روز بیستم
دولت گرای خان مانند برق و باد در حرکت آمده کوششهای مردانه نمود و امیر الامرا
مذکور بعد از جدال و قتال راه فرار پیش گرفت چون غلبهٔ لشکر تاتار بالغ بیک بکار
رسید خیمه و خرگاه را انداخته همعنان باد و حرمان از بیم جان فرار نمود و سپاه تاتار
بکاخ نهب و یغما در ریختند و اهل آن خطه را از پیر و جوان و قوی و ناتوان
و شیوخ و اطفال و نسا و رجال باسیری گرفتند و کفار آن دیار آنچه در سالها
اندوخته بودند از نقود و جواهر و زر و زیور بباد فنا داده لشکر تاتار آتش در شهر زدند
چون خانهای آن مملکت از چوب بود تمام بسوخت و ایوان بیک با قریب دو هزار
نفر از کفار بدر آمد آخر قتل از آتش و تیغ [illegible] بسیار با آتش در ساختند دولت گرای
خان بعد از فتح چنان مظفر و منصور با غنایم نامحصور که از آنجمله بود ده هزار اسیر بود
بدیار خود مراجعت نمود والتایید من الملک المعبود [illegible]
[illegible]
درین سال فرخ فال شاه جم اقبال از روی فراغت و شادمانی در [illegible] سلطنت جهانبانی
متمکن گشته خاطر از حدود و جوانب ممالک محروسه مطمئن ساخته بود نذر جمع سلاطین روم
و هند و توران که اطاعت و فرمان برداری آن پادشاه [illegible] جبه در جهان
که حکم مطاع لازم الاتباع شرف صدور یافت امرا هرچه [illegible]

بعد از رحلت معصوم بیگ صفوی وزیر جمیع دیوان تعیین یافته بود و [illegible]
بنفس نفیس متوجه جزوی و کلی مهمات می‌شدند و درین سال سیادت و نجابت پناه
دستگاه میر سید حسن که از اجلاء سادات فراهانی بود و در [illegible] شهر
ری مجتهد مذکوره و سالها خدمت این دستان خلافت مکان کرده بود منصب
وزارت ممالک محروسه از خراسان و آذربایجان و شروان [illegible]
و در ورود آنکه دیگر خواجه جمال الدین علی تبریزی که از اقوام خواجه [illegible] بود
نمودند و بجهت هر یک پانصد تومان از خزانه عامره مواجب تعیین نمودند و مقرر
کردند که آنچه از ملکات و منافع مناصب ایشان باشد چه خاصه شریفه [illegible]
و استیفا میرزا لشکر [illegible] عنایت نمودند و بدستور پانصد تومان [illegible]
مقرر نمودند و استیفاء و [illegible] سیادت پناه میرشاه غازی که از سادات
دار السلطنه اصفهان بود مرحمت فرمودند و دویست تومان مواجب [illegible]
تعیین نمودند بنابر قاعده معهود زمان و طریق ایشان اندکی [illegible]
و شجاعت پناه اصفهانی اقبال پناه میر سید حسن مذکور [illegible]
و مرد [illegible] دوازده سال در ملازمت شاهزاده ابوالقاس میرزا بسر برده و [illegible]
کار را برتبه امارت رسانید و قلعه [illegible] که در قلاع معتبر شروانات است [illegible]
حسن تولیه بجانب [illegible] بسپرد و [illegible] ملازم تعیین نمود که در خدمت [illegible]
و بواسطه استحکام و متانت قلعه مذکور که طایر وهم و خیال از [illegible] برج [illegible]
و دست حوادث روزگار از دامن [illegible] کوتاه [illegible] طیور وهم [illegible]
بر [illegible] بریده [illegible] نرسیده [illegible] کند و هم کوتاه [illegible]

دو اران [illegible] بحسب این فلک [illegible] سحاب [illegible]
جهان [illegible] فلک [illegible] جهانی [illegible] مسکون
[illegible] گرده [illegible] انکار [illegible] ناتوانی [illegible] جمیع مردم
قلعه متحصن شده و قریب هشت هزار خانه از مردم سالیان و محمود آباد در آنجا مجتمع
بودند شاه [illegible] چون متوجه تسخیر شروان گشتند [illegible]
که از صوفیان قدیم و [illegible] صمیم بود [illegible] سیادت پناه مشار الیه فرستاد [illegible]
ملازمت همایون ترغیب نمود چون سیادت پناه مشار الیه را خلوص اعتقاد نسبت
[illegible] از القاص میرزا بود و [illegible] سیادت که اراده القاص میرزا
در باب سلطنت با وجود [illegible] محال از روی اخلاص [illegible]
را [illegible] درگاه عرش [illegible] شاه [illegible]
شروان از جانب ایشان شد و باز چون نواب همایون در صحرای [illegible]
کهسار [illegible] نزول اجلال فرمودند مردم آن نواحی [illegible]
جلادت و [illegible] مشهور و معتبر [illegible] تمام [illegible] از روی [illegible]
نموده قطع طریق کردند [illegible] و کشت و بواسطه
متانت و حصانت کوهستان [illegible] تسخیر ایشان مشکل [illegible] نمود و مدت سه سال
[illegible] شروان مردم الکای مذکور اطاعت و انقیاد [illegible]
[illegible] خلاف و جدال بودند چون قبل از این سیادت پناه مشار الیه از جانب
شاهزاده ابوالقاس میرزا [illegible] ایشان در [illegible]
[illegible] نموده بود از [illegible] احسان [illegible] القاص میرزا [illegible]

مشار الیه شد اهالی آن ولایت تمکین نمودند و معروض بارگاه میرزای گیتی دانید که بعد از آنجا
دستگاه مشار الیه سلوک با دیگری نمی‌توانیم کرد شاه کامیاب بهمان قاعده احکام
مطاعه شجاعت پناه موی الیه فرستاد که بطریق که القاص میرزا از آن ولایت [illegible]
با بیرجهان قاعده احکام مطاعه شجاعت پناه موی الیه فرمودیم و با پانصد نفر ملازم
نگاه دارد و آن سیادت پناه متوجه آن محال شده رعایا در مقام اطاعت و رعیتی درآمدند
و قلعه سلوط و [illegible] باستصواب وی [illegible] شد در آن اوان میمن دولت شاه
جهان بخشی [illegible] که از توابع حور لاجان است [illegible] نفر از مردم آنجا بر سر وی تاخته
مشار الیه در آن شب داد شجاعت و مردانگی را داده با چهار نفر [illegible]
مغلوب ساخته از [illegible] زخم‌ها [illegible] آن قوم را از [illegible]
[illegible] و کم احسن [illegible] شاه جمجاه مکرر [illegible]
این عبارت بر زبان الهام بیان جاری می‌ساختند که الهی [illegible] سید حسن [illegible]
و توجه شاهی نسبت بدان سیادت پناه بیشتر بواسطه شجاعت و مردانگی بود [illegible]
[illegible] بندگی و کاردانی بعد از [illegible] چون شاه [illegible]
بواسطه مصلحتی چند روزی [illegible] وی نیز [illegible] ایشان برخصت متوجه خطه
فاخره قندهار گشتند در آن اوان شاهزاده [illegible] سلطان حسین میرزا ولد [illegible]
بهرام میرزا در آنجا حاکم بود [illegible] وزارت شجاعت پناه مشار الیه کرد [illegible]
قبول نمود و [illegible] مدت [illegible] بود تا آنکه نواب میرزا [illegible] در خاطر بود
میرزا [illegible] نموده دیگر باره بخاطر [illegible]
از [illegible] سلطان بایزید و شاه جمجاه [illegible] میرزا فرستاده بود [illegible]

بمجلس

بمجلس [illegible] که اسب روز جنگ و سواری وی [illegible] سیادت پناه مشار الیه [illegible]
گرفتن اسب چون امریست محال امر ملازمت [illegible] موقوف باید داشت [illegible]
و کوچ طرف نواب میرزایی کرده و نواب شاهزاده‌گی از غایت خلق و عطوفت [illegible]
باج و کمر و دیگر جهات عنایت فرمودند و شجاعت پناه مشار الیه در سلک [illegible]
منخرط گشته بجانب [illegible] سیستان از جانب شاهزاده عالمیان [illegible]
از [illegible] کرده در اندک زمانی ساخته شده با پانصد ملازم [illegible]
از هجوم حوادث و نهب و غارت اطراف و جوانب محفوظ و مامون گشت چون [illegible]
وی [illegible] و جلال [illegible] شاه جمجاه اظهار فرموده که وی در آن مرتبه [illegible]
القاص میرزا بود و [illegible] بحوالی هند و سیستان [illegible] که [illegible] ممالک [illegible]
[illegible] سیادت پناه مشار الیه [illegible] خاطر اشرف [illegible] القصد [illegible]
وی بواسطه [illegible] و رضای اشرف [illegible] و جمیع اسباب [illegible]
درگاه شاه جمجاه گشت چون بحوالی دار السلطنه قزوین که مقر سلطنت [illegible]
شاه کامیاب [illegible] فرستاد و مشمول [illegible] نظر عنایت [illegible]
و بعد از مدتی باز بوزارت [illegible] و دارایی آن مملکت ایشان را فرستاده [illegible]
[illegible] نگاه دارد وی بعد از دو سال [illegible] نموده [illegible] کرده درگاه [illegible]
حاضر شد و خدمت وزارت [illegible] ان دوازده هزار تومان [illegible]
در مجلس بهشت آیین در ملازمت اشرف بسر می‌بردند و [illegible]
[illegible] گشتند و هم در این سال میرزا علی بیک با بهان رستم خان از [illegible] و [illegible]
بخارا و [illegible] خان [illegible] نموده [illegible]

در حوالی بلخ شاه زمان عظمت و اقتدار بر فلک دوار برافراخت قلیچ خان [illegible]
شخص شده قرب هشت هزار طایفه گمراه با کمال جهالت [illegible] و اتصال به جزیره [illegible]
خود رجوع نموده در [illegible] جمعه بیست و ششم شهر ربیع الثانی سنه مذکوره پایه سریر [illegible]
نواب عالی رسانیده بالاخره قلیچ خان بعد از [illegible] جان و سوگند قرآن قلعه بعد از آن [illegible]
خان ملاقات نموده خان حکومت بلخ را به میرزا علی [illegible] رجوع نموده خود [illegible]
از حد متوجه [illegible] شیرخان گردیده [illegible] سلطان والی آن دیار چون آن نوجوان
عالی تبار خبردار شد [illegible] جنگ و مقابله [illegible] آن مملکت را اطلاق داده و به خدمت
خان [illegible] قصد [illegible] رجوع کرده روانه بخارا گردید و هم
در این سال سلطان سلیم پادشاه روم [illegible] پادشاه [illegible] کشتیهای بسیار و توپ
و تفنگ [illegible] جزیره [illegible] سال [illegible] پادشاه مذکور [illegible]
[illegible] کشتی همراه روانه قلعه مذکور شدند و اطراف آن بلاد [illegible]
[illegible] و بار در جزیره [illegible] لشکر [illegible] انداخته شد و از آنجا [illegible]
استغاثه [illegible] که از جمیع سلاطین کفره و حکام [illegible] بواسطه [illegible]
و کثرت سپاه اعتبار تمام داشت و آن حوالی را با صد [illegible]
و هزار توپ و [illegible]
[illegible] از هیچ جای سنگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جهان [illegible]

نادری و کوه البرز را [illegible] قطعه قطعه ساخته شد [illegible] چون پرتو [illegible]
روزی چند در آن جزیره مکث نموده [illegible] را با چند فوج [illegible]
فرستاد [illegible]
از جزیره [illegible] دو هزار سپاه [illegible]
گروه همراه ایشان محاربت کرده به عرض شاه رسانیدند که صلاح در آن است
که شورش ایشان [illegible] جنگ [illegible]
کم شد [illegible]
[illegible]
از روز کار [illegible]
[illegible]
در لاهور [illegible] طرف مخالفان روان شدند [illegible]
[illegible] و میان [illegible]
و از جانبین چون سحاب [illegible] سنگ [illegible]
تفنگ [illegible]
روان گشت [illegible] جنگ [illegible]
و از آتش [illegible] هوا [illegible]
[illegible] ضرب [illegible]
[illegible] فلک [illegible]
خون [illegible] سیاه [illegible] دلاوران [illegible]

رومیانرا پاره پاره کرده اند و در اثنای دار و گیر چهل از فرنگیان بی دین که سیاهی [illegible]
مجبور و محتاج خلاص کرده سر علی پاشا را از بدن جدا کرده و بر سر او گریختند جابرین پیاده
روم راه انهزام پیش گرفتند فرنگیان کشتی بر قرباشا زنگ بستند باشاهی مذکور [illegible]
افتاد و در پیش جاکی از غات حبشی و جلالای [illegible] دریا [illegible] و قلیچ علی
سه صد کشتی فرنگیان را گرفته جانها از آن معرکه بیرون رفت کافران رومیان را القا
نموده قریب صد و هفتاد کشتی را گرفتند قراخواجه و رئیس قاسم و رئیس صالح و [illegible]
قرامانرا با جمعی کثیر از رومیان بقتل آوردند بر قوباشا رئیسان و رجال اسلام [illegible]
و هم درین سال عسکری خان والی دیار روم باتفاق فرزندش دولت گرای
خان باهل و کوس [illegible] اروس در حرکت آمد والی اروس کفار را [illegible] بالغ
استیصال یافته جنود آن دیار را جمع کرده بجانب ایشان توجه نمود و از آب
اندر عبور کرده در بلده مسکو که سرحد [illegible] بود نزول کرده بجانب ایشان توجه نمود
نزول کرد و خاطر برزم و پیکار نهاد چون خان [illegible] بحوالی رسیده بود و فوج آن
از دو جانب حمله نمودند آتش حرب [illegible] و خدنگ عسکر خان با جمعی [illegible] از
فرود آمده آغاز شبیه تیر نمودند تیر جگر دوز چون نور بصر و چون [illegible] در
جای [illegible] گرفت فرزین صفت سوار را برزین و پیاده را [illegible]
خدنگ [illegible] زرد و زنانا افتاد [illegible] زخون دلیران [illegible] صبح [illegible]
زخم تیر از زمین [illegible] رسانید [illegible]
[illegible] جملهای دلاورانه نموده [illegible] هجوم کرده [illegible]
کردند لشکر خان فرار کردند کفار [illegible] تعاقب کرده جمعی کثیر را بقتل آوردند [illegible]

در جمادی [illegible] نهصد [illegible] ثانی شاه علی امیرخان [illegible] که مدت بیست سال حکومت
یافته [illegible] بود [illegible] ظلم [illegible] که تا اهل آن مملکت نموده بود عزل [illegible]
نصب حکومت [illegible] و خوانده بود [illegible] که [illegible] هوای [illegible]
[illegible] و خلیفه شاملو را بحکومت همدان مقرر کردند و در شهر رجب المرجب
مذکور که آفتاب در برج حوت بود و در حوالی بنات النعش جانب قطب شمالی [illegible]
[illegible] که اثر آن بزرگتر ظاهر شد و مدت [illegible] امتداد پیدا کرد
و از ظهور [illegible] غایب شد قبل ازین در زمان [illegible] پادشاه روم که معاصر [illegible]
[illegible] بود [illegible] علامتی در قطب شمالی [illegible] شد و مدت هفت ماه امتداد
یافته آخر بطریق [illegible] و بعد از آن [illegible] طاعون در بلاد روم واقع شد
و هم درین سال در بلده [illegible] شبیه گندم چیزی بارید که مردم از آن [illegible]
و هم درین سال فضایل پناهی قدوة العلماء والمحققین مولانا مصلح الدین لاری که از
شاگردان [illegible] میر غیاث الدین منصور شیرازی بود وفات یافت [illegible]
تحصیل [illegible] پادشاه مرحوم همایون پادشاه گشت و بعد از فوت
آن پادشاه عالیجاه متوجه زیارت حرمین شریفین گردید و در اثنای راه کشتی [illegible]
قریب چهار صد جلد کتاب آب رفت مولانا بمشقت تمام از تلاطم دریای
بساحل نجات رسیده و از آنجا باستنبول شتافت سلطان سلیمان پادشاه روم
ویرا رعایت بسیار کرده [illegible] آمد [illegible] فرستادند چند مدت در آنجا
بسر برده و از آنجا ببغداد آمده [illegible] پاشا کلر بیگی عراق عرب بسر برده [illegible]
مباحثه [illegible] نهصد و [illegible] در سنه [illegible] زیارت عتبات [illegible]

در بغداد و در برادر خدمت پادشاه مذکور وفات نمود و در دارالسلطنه تبریز مدفون گشت
در سلک تحریر درمی‌آورد و تصانیف خوش حاشیه بر شرح مواقف و حاشیه بر حاشیه
قدیم مولانا جلال الدین محمد دوانی و حاشیه بر شرح عقائد و حاشیه بر شرح تجرید
شرح شمائل نیز بر حدیث و تفسیر سوره انا انزلناه و تواریخ آل عثمان که الان در آن دیار
روم است و در سال دوم از تاریخ وفات در بلاد روم ایام حیاتش قریب به نود سال بود و هم
درین سال در روز جمعه دهم ذی حجه خواجه محمود جامی که از اعیان ولایت خراسان
بود در دارالسلطنه قزوین فوت شد و چون خبر وفات او بشاه عالم پناه رسید
فی الحال جمعی از نویسندگان را بر سر اسباب و اموال او فرستاد که آنچه در دیوان او بود به سرکار خاصه رسانند
که بمجلس او آگاه روزگار اعیان ممالک محروسه خصوصا خراسان بود که در زمان دولت
درگاه همایون نوشته بود و رسائل جمع شده بود و نامه‌های مخالفت عزت و
وعیال و فرزندان در قزوین بعد حسرت و ناتوانی بجوار رحمت ایزدی پیوست حشره الله
مع الشهداء و الصالحین سال چهارم از سلطنت شاه اسمعیل ثانی و پانصد و هشتاد و پنجم
هجرت از [illegible] و درین سال شاه جمشید که سالها در
دارالسلطنه ممالک محروسه بود و اقدام نمود [illegible]
صفوی که حاکم استرآباد بود او را عزل نموده در درگاه گیتی پناه طلب شد و جای او
شاه علی سلطان را که از اعلی و اقدر که حاکم شد منصب سلطنت بود و اولاد
منصور بیگ و اولاد خواجه [illegible] که حاکم سمنان بود و این روز
[illegible] شهر ذی حجه سنه مذکوره منصوره شد مقرر شد و امام قلی بیگ
بیگ خان [illegible] که برادر او نوشته بود خبر رسید که در شهر ربیع الثانی سنه [illegible]

ملک سلطان محمد بقتل آمد و چون الکای خوی و سلماس بوی متعلق بود جای او را بمصطفی سلطان
برادرزاده بدرخان شفقت کرده هم درین سال در روز جمعه شهر رجب المرجب شاه
مجاهد را دردی کمر و ابتدای بیماری پیدا شد اما زود صحت بحال گشت و هم در
در غره شهر ذی قعده نواب اعلی اوقات صرف ترویج و تکمیل عمارت
سده و مرقد رضویه علی ساکنها الف الف سلام و تحیة نموده میرعلی
را که متولی آن آستانه عرش نشان بود معزول فرموده تولیت را بخیر
و سنی واحی امیر کمال الدین استرآبادی و سنی امیر ابوالقاسم اصفهانی شفقت نمود
و هم درین سال سلطنت خان احمد حاکم گیلان که در قلعه قهقهه محبوس بود و بیرون آورده
بقلعه اصطخر بردند و هم در روز جمعه ماه جمادی الثانی سنه مذکوره مراد در حیاتش
واحد در جنگ از رفتن آن که در کشک خانه در تحت خانه همایون که بخت محل انفصال
احوال وی آگه قبل ازین جمعی از اسمعیلیه در انجدان می‌بوده‌اند که مریدان در
و از نجابت ایشان همه ساله پیشکشهای کلی در می‌آورده و چون اعتقاد
واحد در نسبت انجدان است معروف جمعه ایشان بدستور نذرها در
اگر چه از اولاد انتساق بود و خلافزاده بود و چون خالی از حسنی بود و در آن محل
نگاه که از آن عادات با درویش دخول کرده بود او متولد شده وی چون بسن رشد رسید
مریدان بخدمت او آمده نذور و اخراجات شرعی بخدمتش می‌آوردند [illegible]
[illegible] خبر بسامع خود جلال رسید
با میرخان [illegible] که در آن اوان حاکم همدان بود حکم نوشت صورت [illegible]
امیرخان جنایت امیدوار بوده بدانکه بفرصت در باب واحد [illegible]

بودند جهت آن عرض میدین لوکر نمود فرموده بودیم که محل رسیدن حکم مهابا
ودران شاه ایلچی بعد او آمده و جمعیت رو بجوانها و حالیا محل است در روز که این حکم
اول ماه الکاتب بهانه داده و حکمی آنقدر آورده که در آنجا مهیا باشند
گروه صد نفر جریده و ... بیجا دادن بیجا دادند و بعد از آن ... متوجه شود و
موضع کرده که انجماد انجامیات گرفته محمد را دیده و داورده ... که جای ...
را دیده و در آنجوالی هر جا هر جا و باشند بدست آورده از ترکمانان ...
دعوی هر که باشند تمامی القتل آورده مال و املاک تمامی ... بیاوانی ...
حسن علی خلیفه که ناظر اموال ... ضبط کند و انجمه را با دو نفر ...
و توقف در کار و ضبط ... نهند و محل ... بیاورد و مردانه باشند مردانه
جا که امیر ... بال ... و ... خواب و جهاد ...
پیش از ماه رمضان این مهم ... پادشاه ... حرام ...
از همان بیرون نرود و دو نفر ... ضبط ... گاه و برسند و نوبت که ... در
هر آن ... ... رسیدن هر کاغذی ... بیاید ...
که ... و ... رسد و ... کسی ... غلام و ... گیرد
و دو ... و ... که ... و ...
بنجاه ... که ... حاکم ... فرزندان ... خانه ...
دار ... که اهل عالم ... تمامی زبان ... شود و ...
در میانه فوت ... و ... نظر آمد که مال ... و ناموس ... بعد از ...
جهت ... فرزند ... بسیار ... و ... که ... از ...

اند خوب بیرون نمایند که زر را همه بدست آورده و بدانند که الکا او تغیر یافته با دوازده
سال از دست و الکا رقم را جهت ... بنوشته فرستاد و هم که بدان بهانه ...
خدمت کاری نماید مرگ این کتاب ... نبود و محل ... جهت آن ...
فرستاد و هم هر بار که این کاغذ را دید ... بدست ... بشود بعد از ...
امیرخان با نصب وی ... نبود تا آنکه بعضی از قورچیان ...
بنظر اشرف رسانیدند و مقرر گشت که ... قورچیانی که ...
کار ... او را ... محافظت ... بعضی ... صاحب ... او را ...
و عاقبت با زبدست ... بقتل رسید و نسبت او ... که ...
... ذوالقدر بود و در ... بواسطه مصاحبت او ...
کشیدند و ... تعلیم و ... می ... و ... بعضی ...
و هم در این سال ... اخلاف ... تبریز ... قلی بیک ولد شاه قلی سلطان
استاجلو که شاه ... او را از حکومت ... آورده حکومت تبریز ...
مردم ... و ... لازم او را ... کرده ...
و انصار ... نموده ... و زاری ... لازم ... اخلاص ... و بعد از ...
... قلی سلطان ...
... که پیش ... جمعی ... نموده و ... ان ...
شدند ... استعمال ... را ... گرفته در خانه ... اخلاف ...
کین ... بیرون آورده بعضی از ملازمان او را مجروح ... ساخته ...
شاطلی اخلاف ... ضبط بیرون آمده دست ... دراز کردند

در پیش شوهران و اقربا و غلامان را و پیش محلات ابا آورده نان را در لواطه رسانیده
می ساختند و سادات و قضات و اعیان و اشراف و وضیع و شریف و ترک و تاجیک
و توانگر و درویش و غریب و شهری جان از بیم ایشان سراسیمه گشتند که هیچ آن ناقص
و آن شرح راست نباید بدارا و هواها در میان مردم نماید و در هر کوچه که ای از آن
اجلاف لوای استیلا برافراخت پهلوان شاهی در درب تخاران و شیخی در درب
دیجویه و شرف پسر مصطفی در درب سرد و دلبر شال بافنده در مشهد و آقا محمد در درب
نوبر و پهلوان عوض قصاب در میدان و پهلوان سلمان در درب اعلا امیر زادی
در کوچه و محله شتربانان و علای حسنجان و حسن کیلان قریب و سال در میان
این قوم به آخر جدال و قتال بود با آنکه چند نوبت امرا و ارکان دولت عرض
رسانیدند که دفع این طایفه چند ولت از واجبات شاه دین پناه … ایشان
گوش نکرده بازنشسته آنکه شاه ترک فتنه و فساد کنند تا در جایی … قتل کرده
و ملک جهان و بد انشوران ترک شده روزکاران مطلقا قید نشدند و از کمال
شقاوت و جهالت بر طغیان و عصیان بیشتر نقش بستند تا آنکه شاه دین پناه
یوسف بیک صاحب را که بعقل و کیاست و فهم و فراست از اقران ممتاز بود
چو فکر اهل حکمت دور بینی چو طبع اهل عرفان … چو رای خورده دانان
کار بستی … یک تدبیر صد لشکر شکستی بدید او در نظم لطایف چون در خوشاب
و نظر او در حل و فایق نفیسی بود در عین التهاب بحکومت تبریز فرستاد
و حضرتش اجلاف را قسم و اکثر و دیگر مخالف گفته و اشرار را که صدایان …
بعد از چند ماه پهلوان … آغاز مخالفت کرده و دو سه نفر از ملازمان حاکم را بقتل

بنابر آن یوسف بیک عشر نفر را از اجلاف بیباک فتنه و فساد و فجور … فتنه
اکبر … که … بسی فتنه برخواسته و در گشاد … هزاران فدای …
چو حل … در خروش آمدند بنابر آن یوسف بیک عریضه داشت بپایه سریر
اعلی فرستاد که بعد از آن قوم زیاده از چهار صد نفر هستند و نیز اکابر و اعیان
آن بلده چند نشان شکوه … و معروض میدارند که ای عالم آرای
اقلیم گیر … زبید او اینها بر آمد فقیر … خرابی این ملک از ایشان بود … از ایشان
جهانی پریشان بود … علمای اسلام که در مجلس … این بود … ایشان فتوی …
بنابر آن فرمان همایون شرف صدور یافت که سهراب بیک ولد …
با جنود … یوسف بیک روند و از صلاح …
… کرده در میدان صاحب آباد یوسف بیک نیز با جمعی از اهل …
ایشان نوبت دو دو حیرت و وحشت … اجلاف را با فتنه اجامره
مانند وحوش شکاری بهر جانب که رو آورند راه خلاص مسدود دیدند
جان در قضا و سوء القضا … یوسف بیک صاحبان خانه …
شده … ایشان تفحص کرده اکثر ایشان بدست در آمده بقتل آمدند و …
و پهلوانان زنده … فلانی به معاش که از داوری …
و شیخی و شرف … که … و زوجه … و شاه علی …
باباجی و حسین … فروش … صد و چند نفر بقتل آمدند …
و پهلوان عوض و علای حسنجان … سهراب بیک … و نزد ایشان …
بیک … گرده وی جانب … گرد بالاخره یوسف بیک …

وتعلق سهراب بیک را لازم ساخته ایشان را تسلیم ملازمان یوسف بیک نمود و بعد از
کشته شدن ایشان انجماعت سرهای ایشان را از جسد ایشان جدا کرده و ارسال داشتند فتنه و فساد
القوم شهریار بخارا فرستاد و هم درین سال پادشاه عظیم الشان جلال الدین اکبر پادشاه
عزیمت دیار گجرات و گوشمال حکام آن ولا نمود و با امرا جنود در بیابان
بسرعت تمام ایلغار فرمود و در اثنای راه محمد ابراهیم میرزا که با پادشاه [illegible]
سلطان حسین میرزا با برادر بود دو چار خورده جنگی عظیم بوقوع انجامید محمد ابراهیم
میرزا از هراس و بیم [illegible] راه فرار پیش گرفت پادشاه مذکور در بلده
احمدآباد نزول فرمود و حکومت آن دیار را بمیرزا عزیز کوکه رجوع نمود [illegible]
علم مراجعت برافراخت و در اثنای عزیمت پادشاه حمیده خصال محمد حسین میرزا [illegible]
گجرات با سپاه بسیار [illegible] بعزم جدال و قتال بحوالی احمدآباد
آمد چون این خبر بپادشاه والا گهر رسید ایلغار کرده بیرون آمده ایلغار نمود چنانچه در
مدت نه روز باحمدآباد رسید دران وقت میرزا عزیز کوکه با محمد حسین میرزا در
زد و خورد بود رسیدن او آن میرزا [illegible] از روزگار [illegible]
بر آورده و صاعقه شمشیر آتشبار [illegible] و محمد حسین میرزا
گرفتار شد درین فتح غنایم بسیار و نعمت بیشمار از زر و جواهر بدست لشکر ظفر اثر
افتاد و پادشاه حکومت آن دیار را بمیرزا عزیز کوکه رجوع فرموده و بار دیگر مراجعت نمود
منشیان فلاغت شعار بموجب فرمان واجب الاذعان فتح نامها نوشته باطراف
ارسال داشتند و هم درین سال در دارالارشاد اردبیل مرض طاعون پیدا شد [illegible]
نمود و قریب سی هزار کس از شهر و نواحی تلف گشتند از جمله انها سادات و فضلا [illegible]

دونی

رضوی قمی است که از افاضل و صدور و صلحای زمان بود و از تلامذه شیخ الطایفه
شهید ثانی شیخ زین الدین جبل عاملی و در سفر حج همراه بوده حالات شهید را و صفات حمیده
مرتب ساخته است و هیچ [illegible] طالب علم پاکیزه در نواحی دارالارشاد مذکور بجوار
رحمت ایزدی پیوستند رحمهم الله و هم درین سال قدوه المحققین افضل المتاخرین مولانا
مولانا جمال الدین محمود شیرازی بود و حاشیه قدیم بر و خوانده بود و از جمله [illegible]
[illegible] بر حاشیه قدیم مولانا جلال الدین محمد دوانی و شرح تهذیب
منطق [illegible]
[illegible]
[illegible] گل و لاله و سمن و سبزه در باغ و راغ و میدان
شاه عالم آرا در ایوان چهل ستون برآمد جهانرا از بهار عدالت و جهانبانی [illegible]
[illegible] احوال ملک و ممالک بودند درین سال شاه عالم
پناه در شهر ربیع الاول سیادت و نجابت پناه میر حسن [illegible] و خواجه جمال
الدین [illegible] را از وزارت دیوان اعلی معزول ساخت و مقرر نمود که میرزا
[illegible] التاریخ [illegible] احکام نوشته مهر نموده دیوان
اعلی در محل خوانده [illegible] و وکالت [illegible] خاصه شریفه ضبط نماید
و هم درین سال در ماه ربیع الثانی احمد بیک [illegible] که قورچی باشی بود بواسطه
[illegible] که در باب [illegible] اظهار کرده بود مغضوب شده او را
[illegible] بردند و پسر و اقوام او [illegible] شدند و هم درین سال در [illegible] شهر
[illegible] نواب شاهزاده [illegible] سلطان سلیمان میرزا که در مشهد مقدس [illegible]

اشتغال داشت بدار السلطنه قزوین حسب الحکم داخل شد و هم در این سال در شهر رمضان
المبارک سنه مذکوره شاهزاده ستوده صفات ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا
که سالها از روی مجاورت درگاه عالم پناه و نشت حسب الالتماس از میرزا
شرف بساط بوسی شاه جمجاه سرافراز شد و روز چهارشنبه ششم شهر مذکور
که وی داخل شهر می شد شاهزاده های کامکار خصوصا سلطان حیدر میرزا
و سلطان مصطفی میرزا و سلطان حسن میرزا باستقبال آن شاهزاده نیکو خصال
شتافتند و شاهزاده سلطان سلیم میرزا که بسمت خادمی آستانه مقدسه منوره
رضیه رضویه با او بود باستقبال نرفت و هم در این سال در دوم شهر رجب
مزاج وهاج اشرف از جاده اعتدال بسرحد اختلال انحراف نمود و تب عرق
بر ذات حمیده صفاتش استیلا یافت و لعاب شیعیان خراسان و خاطر نگران
پریشان گشت و میان امرا و ارکان دولت خصومت و فتنه و نزاع چند
گرفت [illegible] گرد و خاک تا سماک : چو ابر [illegible] دیده پاک :
به جای سور شان نعمت کامل یافته : و جاهای که زیب [illegible] رسیده :
شنیده : بکام رفته روز سه شنبه دوازدهم شهر شوال سنه مذکوره [illegible]
در آمدند و جمیع شاهزاده ها و امرا و ارکان دولت و اعیان ممالک به فوز [illegible]
در آمده و به پابوس اشرف سرافراز گشتند و تهنیت تقدیم رسانیدند :
امروز تا بحشر ثنای روزگار : شکرانه واجبست روزی هزار بار :
زیرا که صحت ناصره اشرف است : در صحت از لطف کردگار :
روزگار رنج و جان ما بجان تو : وابسته اند جان تو در جان روزگار : چون

در این سال فرخ زاد بیگ قراداغلو که سالها خدمت ایشک آقاسی نموده بود
بجوار رحمت پیوست شاه جمجاه در روز پنجشنبه ۲۴ ذی قعده منصب ایشک آقاسی
گری [illegible] بدیوان اعلی را به شاهزاده سلطان ابراهیم میرزا مرحمت کرده جهات
مرحمت شفقت کرده و مهمات دیوان منوط بوی شد و هم در این سال ایلچیان پادشاه
فرنگ والی [illegible] که به پرتگال اشتهار دارد و ایلچیان با تحف و هدایا که نزد
اهل بصارت از رایشان خیره می شود به درگاه عرش اشتباه رسیده داخل
اردوی همایون [illegible] رسیده بود که بی ادبی چند از جماعت هرمز
مثل انهدام مساجد و احراق مصاحف شریف [illegible] منظور نظر کیمیا
گشته [illegible] بی ادبی دولت شاهان [illegible] فرمودند و هم در این
سال در هشتم شهر رمضان المبارک در بلده استنبول سلطان سلیم پادشاه روم
فوت شد و وزیر اعظم محمد پاشا فوت او را از امرا و ارکان دولت پنهان
کرده سلطان مراد را [illegible] در آورده بر تخت سلطنت نشاندند و سایر برادران
او را که چهار نفر بودند هلاک کرده و چون این خبر در روز دوشنبه هجدهم شهر شوال
سنه مذکوره به درگاه معلی رسید شاه جمجاه محمدی بیگ تخماق که [illegible]
بروم رفته بود طلب فرمود که بار تهنیه جلوس سلطنت نزد سلطان مراد
و هم در این سال سید مرحوم میر سید علی رضوی که از سادات نقیب بلده
قم بود و از دختر مرحومی مولانا غیاث الدین محمد شهیدی حاصل شده بود و با
فضائل و سعادت و معارف آراسته [illegible] سال تولیت مشهد مقدس و شش سال
وزارت و صدری دار السلطنه قزوین کرده از مقربان درگاه عرش اشتباه بود

رشید و کاردانی از اقران ممتاز بود و در روز دوشنبه بیست و هفتم شهر جمادی الآخری
سنه مذکوره عالم فانی را وداع کرد و نعشش را به قم نقل کرده در جوار حضرت معصومه
علیها السلام دفن کردند تحقیقا ... سیاه و هم در این سال محمد بیک ...
اعلی که در مرتبه منصب انشا سرافراز شده بود در روز یکشنبه ششم شهر رمضان
رحلت نمود و مولانا جان صدقی در تاریخ او منشی بخشش یافته و هم در این سال مرحوم
میرزا قاسم گونابادی که از شعرای میرزمان و نوادر اوان خود بود و مرحوم
از قفس قالب خسته به ریاض قدس پرواز کرد چون شاه زاده از نظم شاهنامه فارغ
و جایزه انعام داده بود و فاد این چند بیت در شکوه گفته بدیم زبان طبع خامه را
که حاصب اینست شاه نامه را ... زده دهان طبع حسین ای دو نیست ... کمال زبونی و
همینست ... در این باغ و دوران کهن ای رک نیست ... علامی نشان کم از مرگ نیست
از منظومات شاهنامه یا و شاه نامه یا و شاه جلیل سلطان شاه اسمعیل تاریخ نامی
مجنون و وقایع حالات سلطان محمود خان عالم گیر گورکانی و چوگان باسم سامی شاه زاده
سلطان ابراهیم میرزا و این بیت در تعریف میرزا از انتخابات ... در حال
تند و سرکش ... ابر آهسته میان آتش ... و هم از خوبیهای این سال فرخ فال ولادت
شاهزاده نامدار عالمیقدار ابوالفتح ابوطالب میرزاست که بعد از آنکه نواب
ر کاب مالک رقاب سلطان محمد میرزا و دار الملک شیراز قرار گرفتند این سرو ...
چمن سلطنت در روز پنجشنبه بیست و سیم رمضان المبارک سنه مذکوره با رخش ...
بطالع حوت در گلشن شیراز رشید شهنشاهان جهان بین بولود و عاقبت محمود در درگاه
گیتی پناه رسانیده بیلاکام مبارک این شاهزاده مستطاب را بدین اسم مسمی ساختند ذکر وقایع

سیم از سلطنت آن شاه عالم پناه فی سنه ... و ثمانین و تسعمائه و چون سحبان
روز سه شنبه سحرم شهر ذی حجه در این سال شاه حمید خصال که محمدی نژاد و انجمن
طالب بود و ... فرستند ... در روز شنبه ... هشتم شهر جمادی الاول ... به درگاه
گیتی پناه آمد و بعد از چند روز و ... تمام شده با تحف و هدایا و ... در جمعه
بیست سیم شهر رجب المرجب و از الصوب گردید و هم در این سال در روز
سه شنبه ششم شهر ذی حجه ... شاهزاده سلطان محمد با فرزند سلطان محمود
میرزا بوجود آمد و در این سال ... اسد خان ازبک عساکر بلخ و بخارا و حصار ...
جمع آورده کوچ بر کوچ متوجه ترکستان گردید و در کنار آب کوهک نزول نمود
و از انجانب بابا سلطان ولد براق خان باتفاق برادران با جنود زیاده از
ریگ بیابان بصوب عادی نهضت نمود چون کنار آب کوهک محل نزول
سپاه نصرت پناه گردید از تکان ... بابا سلطان ... نفاق برادر ...
درویش خان در باره خود مساعدت نمود با ... امرا و ارکان دولت ...
خوارزم ... فتنه و ... ولایت ... منصرف شد و هم در این سال حاجم خان والی خوارزم
که ... حسب و علیه ... خاندان شرف ... در رسیده بود و ...
خود محمد قلی سلطان را به ... میرزا علی فرستاد و شاه عالم پناه شاهزاده ... و ...
و امرا و ارکان دولت را با استعمال و ... به هرات و خراسان فرستاد و ... اعزاز
و احترام ... به درگاه شهریار گردون غلام آورده ... خلعتهای زر دوز و ...
و کمر و خنجر و اسب و ... و ... رخصت الیه ... فرمود و هم در این سال ...
و سلطنت پناه میرزا مراد خان والی ... دعوت حق الیک گفته ...

ایزدی بموجب وصیتش را بکربلای معلی نقل کردند بیت این است [illegible] خاکی بن
بنای جهان کی بود جاودان و هم در اول شهر ربیع الاول سنه مذکوره شاهولی
سلطان [illegible] ذو القدر حاکم استرآباد فوت شد و جای او را محمد سلطان
ذو القدر داوند و هم درین سال نواب مالک رقاب سلطان محمد میرزا را پسری
شد موسوم [illegible] چو یکماه و یازده روز بعد از ولادت او شاه جمجاه
بارگاه رحلت فرمودند آنحضرت موسوم باسم ان فرزند سر میرزا طهماسب
میرزا گشتند ولادتش در روز چهارشنبه چهارم شهر رمضان سنه مذکوره با [illegible]
بطالع دلو [illegible]
[illegible] سنه اربع و ثمانین و تسعمایه درین سال پرملال عرض مرض جوهر ذات ملکی
صفات شاه جمجاه مستولی گشت چندان طبیعت که مدبر مملکت [illegible] بود از اصلاح
مواد [illegible] مزاج عاجز گشت روح حیوانی که حامل قوی جسمانی است [illegible]
بروز آثار ضعف و ناتوانی منتشر ظاهر شد حکما مسیحا دم و اطبا حذاقت شیم
مثل حکیم [illegible] مولانا غیاث الدین علی کاشی و ابونصر ولد صدر الشریعه گیلانی از
معالجه عاجز آمدند چو مرگ [illegible] و از صدای فلکی و تدابیر طبی
نرامی شنید بدنیا گر کسی پاینده بودی ابوالقاسم محمد زنده بودی
[illegible] جاودانی برطارم آسمان علم [illegible]
در وادی لامکان قدم زن در ملک قدم قدم شد [illegible]
لاجرم آنصاحب [illegible] دل بر واقعه ناگزیر که لازمه [illegible] بشر است نهاده شب
پانزدهم شهر صفر سنه مذکوره نزدیک نصف شب اللهم الحقنی بالرفیق الاعلی گویان نهایت

روح پرفتوحش از این تنگنای قفس [illegible] بعالم قدس [illegible] و از مرقد اللهم [illegible]
امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب مولا و مولی المؤمنین پرکرد و آن بیت
[illegible] جامه جان چاک زد خسرو انجم کلاه خسروی بر خاک زد
[illegible] تا شد چهره مه [illegible] سیاه برق [illegible] آتش [illegible] افلاک زد
ایام حیات آنحضرت شصت و چهار سال و یکماه و نوزده روز بود و مدت
سلطنتش پنجاه و سه سال و شش ماه و بیست و شش روز نظم اگر صد سال [illegible]
[illegible] این کاخ دل افروز از پادشاهان اسلام غیر المستنصر بالله
علوی کسی دیگر این قدر سلطنت نکرده بود نظم اری بجهان ثبات [illegible]
[illegible] سرور [illegible] مقرون بوبال هر کوکب سعد که نمود جمال [illegible]
کمال او بدرجه زوال [illegible] نظم [illegible] در تاریخ و مرثیه آنحضرت [illegible]
[illegible] از انجمله افصح المتاخرین میر حیدر معمایی کاشی سلمه الله [illegible]
در مرثیه ان فردوس مکان گفته فغان که خسرو [illegible] کیهان [illegible]
[illegible] افتاده و شور الکبری روز شمار رستخیزی گشت پیدا تا کیهان [illegible]
[illegible] وصل قرار افتاده [illegible] انجم شعله فروخت چرخ [illegible]
[illegible] کز شرارش شد جهان پر شرار [illegible] افتاد در ارکان [illegible]
از [illegible] شاه عالم [illegible]
علم او [illegible] از ان عالم مدار [illegible] ساکنان عرش اعظم
[illegible] تاج زر بر خاک [illegible]
فرق [illegible] ملک ایران کرده [illegible]

شاه ویران کرده ∴ ای فلک سلطنت و اخلاق ز بنیاد تو ∴ دست داد [illegible] داد
وا واز داد تو ∴ بعد سلطان عرب این جز خواهند کرد ∴ داد خواهی عجم فریاد
از بیداد تو ∴ از اجل این کار سر زد وز تو شد انجام ما ∴ رونق کار اجل چون [illegible]
امداد تو ∴ با شما یا شمشمان سیمین تن محمل بود ∴ این چه دل سخت فرنا و از دل
فولاد تو ∴ جای آن دارد که از تو [illegible] جهان ∴ تا قیامت هیچ [illegible]
نداد دیاد تو ∴ چون تو از بنیاد کندی بارگاه عمر شاه ∴ سهل باشد
گر بر افتد خانه بنیاد تو ∴ چون خسن کردی عالی منظر که بد صاحبقران ∴ راحت
هستی [illegible] دم مرگ باد تو ∴ زنده کانی بود چون مرگ دگر است
از حیات انجمن بعد با رمردن بهتر است ∴ ای اجل در سینها گرچه کرد بدی علم ∴ قصد
جان عالی کردی از جنت عجم ∴ در هلاک شاه هم کوشیدی و [illegible]
تا بدین غایت کسی نشنیده ام ∴ تاجداری کو سلاطین جهان کرده طاق ∴ [illegible]
گر نه بهتان عالم شد علم ∴ کامیاب خط نصر من الله گر ازل ∴ بر سر [illegible] او
انا فتحنا شد رقم ∴ [illegible] ایوان سلطان [illegible] شاه ∴ محرم خلوت سرای
خسرو مولد حرم ∴ افسر و تخت عجم چون سر به زیر خاک برد ∴ گر [illegible] ویران نکرده جهان
بر فرق عجم ∴ [illegible] ∴ [illegible] از زبان شاه [illegible] عجم
من خود از باغ جهان [illegible] جهان ∴ تنگ از [illegible] سینه دارم داغ بر دل [illegible]
جان ∴ تا جهان خواهد [illegible] ایام شما ∴ تا چه خواهد بود [illegible] از من سر
انجام شما ∴ صاف راحت [illegible] گردید [illegible] دوران ∴ ساقی [illegible] تا چه خواهد [illegible] جام شما
لازم شاهی بود قهاری و من [illegible] ∴ مهربان تر بوده ام با خاص و با عام شما

میرو مستم

کارها را کرده ام بر خود چو با کام جهان ∴ تا بکام خویش [illegible] کام شما
القدر دادم رواج مذهب [illegible] ∴ گر فلک نگذاشت در دوران من نام شما
مصطفی در باره است [illegible] دارم گر ∴ با شما آنها که من کردم در ایام شما
ما در از جان آفرین خشنودی از روح من ∴ وارث تخت من ار کوشد در اکرام شما
من چو یعقوبم که کنعان عدم گشتم روان ∴ یوسف زندانی من باد در مصر جهان
من چو رفتم گاهی از دوران من یاد آورید ∴ در حقوق صحبت فرمان من یاد آورید
[illegible] شاه عادلی چون پرسش [illegible] ∴ از من و از پرسش دیوان من یاد آورید
هر کجا [illegible] ∴ حرفی از عدل من و احسان من یاد آورید
عهد و پیمان شهنشاهی اگر یابد شکست ∴ یاد از عهد من و پیمان من یاد آورید
با وجود شوکت و تخت شکوه ظاهری ∴ گاهی از درویشی پنهان من یاد آورید
گر فساد و فتنه شد در مذهب ایمان خلل ∴ از رواج مذهب ایمان من یاد آورید
در بلاد [illegible] خوارزمی رسد [illegible] ∴ عزت آن جمع در دوران من یاد آورید
از من و دوران فرمانم شما را یاد باد ∴ روح ما هی از شما تا صبح محشر شاد باد
چون شهر روی زمین [illegible] ∴ انچنان شاهی که می بود [illegible] انچنین
[illegible] از بهر که این روز [illegible] ∴ [illegible] از بهر [illegible] شعلهای آتشین
دست بگشایید تا در جیب جان چاکی زنیم ∴ انچنان چاکی که [illegible] جیب از زمین
[illegible] ∴ تا رساند [illegible] دل [illegible]
سینه افسرده را [illegible] ∴ کاتش [illegible]
بی وجود شاه [illegible] ∴ جان [illegible]

بدین مجالس و سجود هم از خوابی ایشان ∴ کاندر آن یا هم وصل خسرو تخت نشین ∴ تا نگاه
اقلیم بر سر ممالک معموری کنیم ∴ وندر آن حالت سخن از رحمت دوری کنیم ∴ گاهی قضا
قدر قدر منصور دار اندر آفاق طاق ∴ وهی فریدون فر و دارا را خان طرازی ∴ تا قضا
بر بام عصمت کوفت طبل الوداع ∴ تا قدر زد بر در و دل کوس الفراق ∴ چون
دل چلی لباسان تو شنی ز ملک ∴ گشت هفت اقلیم و بر آن گاه صد اقلیم عراق ∴ قدر
عجم و باری ماند حسین کاهل عجم ∴ بهر یار و بیت هم داد و دست اتفاق ∴ بعد از آن
بهر بشارت بر کف اینک می‌رسد ∴ با دو دون پر شوق و با دل پر اشتیاق ∴ چون سخن
را تیم گنبد ملک ایران شد ∴ مصر یا به سر کیوان سوده کرد دون رواق ∴ شاه
فرماندار گشت دریا نو عروس تخت گفت ∴ اگر سیاره در خشک طاق سپهر بی چار طاق
ما ز آن شاه دهی چو بخشایم ز خواب غم ∴ غلغلی یا هم کافتاده ست در ملک عجم
دور باد از خسروان خیر ده کز هم اینک می‌رسید ∴ زانکه خسرو ملک عجم اینک می‌رسید
شاه ایران وارث ملک جهان ملک از زر و هی خوی ∴ با جهان حشمت و خیل و خشم اینک می‌رسید
اگر بشنیل ز شاهی عالم ز بیت برد لی ∴ در میان پادشاهان شد علم اینک می‌رسید
اگر روزی داوری زلیب عدل داد داد ∴ عدل کسری در نظرها شد ستم اینک می‌رسید
اگر حاتم شد گدای در گدا و می‌رسید ∴ وانکه و ثبت آتش شد کرم اینک می‌رسید
اگر خصم از نهیبش با وجود کام بس ∴ باشد از جان رند و بنده عدم اینک می‌رسید
رفت اگر از ملک عالم این تخت کیان ∴ شکر صد کامدین جانشین کیخسرو ستان
یا رب این تخت کیان خسرو جمشید شاه باد ∴ ای نشست و جهان چند که عالم باد
تا جهان باشد نصیب از سیل و صل او ∴ از زلال لطف این باغ جهان آباد باد

از رعایای جهان چند اگر او غافل نبود ∴ لطف این را از رعیت بر دو بر دو نمایان باد
بر ملک جدا اگر او صد رسوم داد عدل ∴ عدل این بد بخت کرد و دون آئین نهاد
تا رسد از حریم هر رضوان باد و بهم انشاط ∴ فرح حق بنجانی ها بخواه این بر باد باد
تا بعید طاریان جلد شد جهان او ∴ بلبلان باغ این دادل قیصر از او باد
بهر طول العمر این در روح وی چندین دعا ∴ قدسیان را چون زینی جاهل از او باد
باد حرف جهان باد او از صد رجهان ∴ باد و بخت جهان این بادشاهان جهان
شاه جمی رضوان بارگاه پادشاه و دادگستر قاهر و صاحب تمکین و ما هر بود
عدل تام و صیانت الاکلام و اقف حال و حقوق رعایا و موافق قانون شرع
نبوی در ممالک محروسه باز یافت عشر و تمغاوات مال بازارها و موانع کلی
ده کور و بنگاله و سایر مطالبات از رعیت را که در شرع مقرر نبوده و کرده
بود و دیوانیان توجه بر رعایا و زیر دستان داشت و مال و تفاوت میراث از
بیت المال در ممالک محروسه گذاشته بود و بر رعایا صاحب حمیت و طلا و ماواء آن
کرده و مستحق خاطر او بر اگر انها را رعایای کشیده شده بخشید و جهات مطالبات
آن شد و اگر یک دینار تنها رسد توجه کسی نساخته و در ممالک محروسه مقرر بود که
اعمال اگر احدی یک دینار بر رعایا بخلاف حساب و حکم جهان مطاع حوالت نماید بجای دو
از او بهر یار یافت نماید رعیت در زمان وی در مهد امن و امان آسوده بود
و آسمان ها و روان او هم به بود و کلی رفیق از اطراف و جوانب ممالک محروسه
تجار و مردم بی عدد و عد متردد بودند و بحکام وی تمامی رسوم شرع مصطفوی
و قانون شرع مصوبی بود و دلی بنیاد عرفی و تکمیل تحاقات الوکاله داد و بیع

ونیز اجرای دران سرکار شده محلات و مطهران در همه کارخانها و اهل علم در جمیع
خانها و حمامات صلاح تا تمام بر پا ایستاده و لوازم خدمات آنها موافق شرح اجمال
مقرر شده بود و اتمامی که مستعد از تحصیل امری از امور دینی شده بودند مقرر بود
علما و فضلا و دانشمندان بسیار هفته در مجلس شریف حاضر بودند و عمومی که نیز از ایشان فضیلت
طلبه را رعایتهای کلی مقرر بود و هر هفته انعامات در مجلس مینمودند و خیرات
اربکارش صرف صحبت ایشان می شد و جهت نسخه بر رسایل علما کتب مقرر بود
مشهور زکوات و نذورات آنچه از زمان سلاطین جاهلیه بود و اخراجات سرکار
عتبات عالیات که همه ساله زر نقد از خزانه عامره قریب پنج هزار تومان
مشهد مقدسه رضیه رضویه علی مشرفها الصلوة والتحیة و آستانه مقدسه معصومه
و آستانه امامزاده واجب التعظیم و آستانه کریم امامزاده و عبدالعظیم علیه التحیة
و التسلیم و حظیره مقدسه صفویه بخشد و انوار القدسیه آستانه مقدسه شاه چراغ
واقع و هر که در تستی آن حضرت بود مقرر شده تا مبلغ ده هزار
تومان دیگر از مشهور غلات و حاصل موقوفات و نذورات در آنها
بهم میرسید و تحصیل و اصل شد از اطعمه و اشربه و لباس هر چیز صبر و مقدر
بوده صرف میشد و کدام گوسفند بر آن مقرر شده اول مقرره و آستان خوان زرینه
و فرش از قالیهای ابریشمین و ظروف چینی مقرره و شمع رنگ و قندیل طلا و نقره
دیگر در عتبات عالیات و اماکن متبرکات بسیار از آنها هم فرستاده شد و هم ایام
در هر شهری معلم و مکتب تعیین فرموده بودند که اطفال یتیم رسیده باشند
بحیره خواندن اشتغال داشته باشند و انواع اطعمه لذیذه و البسه فاخره می داشتند

همه ایشان تعیین نموده بود و هر ساله مبلغهای کلی زر نقد از خزانه عامره بهر شهری جهت اخراجات
ایشان میفرستادند و هر ساله مبلغهای کلی زر نقد از خزانه جهت حضرات چهارده معصوم
سادات مشهد مقدس و سادات قم و سادات سبزوار و سادات
قزوین و سادات استرآباد و غیرهم داده میشد مبلغهای کلی دیگر از صدقات
و صلحا داده بعد به مشرفه و عتبات عالیات میفرستادند که سادات و صلحا
آن اماکن مشرکه رسانند و شبهای جمعه و روزها مبلغهای کلی جهت علما و سادات
و اکابر شیعه تصدق مقرر بود و مبلغها جهت جان و تبرایان که مقرر ایشان بود و بها
مقرر بود و اخراجی زکوة را از سرکار خاصه شریفه در هر طرف از بلاد و ممالک محروسه
مقرر و معین ساخته شرایع و علما قسمت بر ارباب استحقاق مقرر بود و نان تصدقها
در اکثر بلاد مقرر بود که قسمت مقرر بود و امر بمعروف و نهی از منکر و اسطرزهد
و صلاح و تقوی را با دین و شاه عالمپناه شاه بود که مجلس هر کس با مشروع منصب رسید
ابواب عمل شیعه و اعمال قبیحه بالکلیه بسته و بود و در باب رشوتها
بالکلیه از ممالک محروسه پاک مصفی ساخته بود و در باب ساز ارتکاب منهیات
که هر کس که باین ارتکاب نمود و دست او را قطع نموده و سر و جوان
منکرات ثابت بود بر تمامی ارباب هر مقام مستدامی و طاعت و عبادت
و تقید و پرهیزکاری مدار اکثر سلاطین بدار بر مطالعه کتب فقهی میگذشت اکثر اوقات
ایشان علما و صلحا بیرون آمده درین عهد نوحه و تالیف فقه بکار چندین هزار
هزار از مردم گرجستان و غیرکیش بشرف اسلام مشرف گشتند و مقید دو هزار
مسلمان بیرون آمدند با کمترین شاه جنت مکان زیاده از

بشری بود و در مجاهدت و ریاضت نفس و ترک هوا و هوس بطریق اجداد عظام
و ائمه کرام علیهم السلام عمر بسر برده و هر ساله تصدقات و خیرات و مبرات
ایشان زیاده از بیست هزار تومان میشد اگر در مقام عمارت در می‌آمد
بجهت که از ابتدا ممالک محروسه که از سرحد هندوستان تا اقصای روم
و قبق کردستان عمارات عالی بر نهجی ساخت اگر مورخان عالم تمامی حیات
یابند نتوانند که عشر عشیری از اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده و فعال
مستحسنه و اعمال مشکوره آن پادشاه عالیجاه را در حیز تحریر در آورند و در فضل و کرم
این پادشاه بی نظیر چنان بود که مدت بیست سال رحل اقامت در دار السلطنه
قزوین انداخت که احتیاج بسفر و کوچ پیدا نکرد و تمامی سلاطین روزگار
همه اطاعت و لازم میدانستند احکام او در بلاد روم با هم پادشاهان
دیگر یکسان بود و وزرا اعظم که بجا در رسیدند ناقد بود و زر و مال جمعیت
انقدر بهم آورده که در مخلفه نجلس یکدست زر نقد جواهر و طلا و نقره از هزار
هزار تومان تجاوز بود و اجناس ... انقدر بهم آورده بود که او خود بجهت هزار
نفر تمامی بر زمین مینشاند کدام شهر و بلده نبود که از متاع خزانه و کارخانهای او
نبود و دویست هزار کس از طوائف و جماعات قزلباش مواجب خور بود و همه
که در تمامی ممالک محروسه مواجب ایشان را مقرر نموده **نظم** دریغ آن شهنشاه
صاحب قران : جم تاج بخش ممالک ستان : دریغ آنکه دیگر نه بیند بهر
نظیرش آئینه ماه و مهر : دریغ آن شهنشاه پاک اعتقاد : صلاح و پناه و ملاذ عباد
حرف ... علم از این مقوله بوده حد و نهایت ندارد و نموده و ... **[illegible]**

تمام بود و **ذکر بعضی از وقایع بعد از رحلت آنحضرت** چون حکیم ابو النصر را مشهور ساخته
بودند که در معالجه خیانت کرده اوراق نقار را بباد فنا داده و او را در شکنجه کشیدند
گرفتار نمودند انکار نموده بود گرفته بقتل آوردند محلی از تفصیل آن قضیه کار بجائی که چون
دنانوالی شاه عالی از حد گذشته بود و مدت ... روز بود که بحمام نرفته بود و موی
سر مبارک بشانه نرسیده بود که شانه فرمودی اتفاقا بحمام میل کرده نوره کشیده بعد
بیرون آمدن اعضای مبارکش سوخته بود و بعضی گمان کردند که در نوره چیزی داخل کرده
اند و جمعی دیگر او را شهادت داده ذکر از ذکور و اناث شاهزادها و خواتین حرم
... نفر اتفاق کرده باستصواب حکیم مذکور زهر در نمک که ... قاتل است
در کار آن پادشاه عالی تبار ... کرده در سر یکد و سه ماه ... امرا و اعیان
از غصه بهره دیدند بالاخره دار السلطنه قزوین که بعیش و طرب چون
گلستان ارم خرم و خندان بود بیک صدمه صور چون عرصه قیامت
و خروش و زلزل در منازل مکان افتاده دیده جهانی از فراق آن پادشاه بی
خواب می باشید و روزگار ... جهره امال ... عالمیان در
بحر حیرت افتادند و اقل غم و الم در همه برنا و پیر پایکشاد و سادات و قضات
و علما و عامه رعایا و کافه برایا چون زبانه شمع بحیات خویش لرزان بوده تا روز
سنه زندگانی انقطع ... بود و او باش ... بعلاجی
از انجمال سلطان ... از امرا بار داده اگر دست برد ...
اسب ... امرا و ارکان دولت و اعیان و اعالی و ادانی منازل خود را
محکم کردند تا زمانی که ... سوار گردد ...

لشکری از روی سپهر نگاری نبرد ووده بغره زرین از شبستان ملک حقیقت
سپهر یاوه بر لو [illegible] دوم صبح کین شاه ابن سنبر [illegible] شد از میان اتوق بیغر
بجوز بر عالم کرب مهر ارا فروخت از اتش کینه جهد باورد وانجیل انجم و ماه
زاهکر کران بستند ندان شرار . با سباب قتال و جدال اشتغال نمودند
و منتظر ایستاده اند تا از زیب چه ظاهر شود . فلک نیرنگ ساز کار سازی کنید
ستاره و بحیلی که باز می کند . در اثنا [illegible] اند و تمامی شاهزادهای عالی مقدار
بمنازل خود رفته الا شاهزاده خورشید لقا سلطان حیدر میرزا که در ابتدا در حرم
محترم نزد والده ماجده خود بر بالین پدر جا گرفته داعیه سلطنت و اراده تاج و تخت
داشت لکن لشکر اسمعیل و کرجیان [illegible] و کرج النجب بن طغیان فراهم اند
هنگام کارزار جهاد دین و جان سپار خواهند بود و بیاران زر و سیم چند کرد
و دولتخانه بود و تقرر جیان که هوا خواه او بودند بخشش کرده اضطراران در ساعت که شاه
نقاب عروس ملک را در عمل کنند ساری و تاج شاهی بر سر نهاده و دست
که در بیعت نموده و بود و تقرر جیان [illegible] مضمون انکه شاه دین پناه و ولایت [illegible]
کرده اکثر مردم تابع او گشته اظهار مخالفت نمودند اما در ان شب که نور جیان
افشار و روملو و قاجار و بیات و ورسان [illegible] بودند در دولتخانه [illegible]
ساخته [illegible] امرا و دستاده و انشانرا از این قضیه [illegible] اگاه کردانیدند
اشارالیه پناه حیدر سلطان ترکمان و امیر اصلان بیک [illegible] محمدی بیک
و محمود بیک [illegible] با سپاه فراوان و امرا عالیشان متواتر و متعاقب نزد
هم امدند و در آن شب خبر رسید که امراء اسمعیل متوجه دولتخانه شده اند که شاه را

محمود

حضرت سلطان محمد میرزا را بیرون اورده بر تخت سلطنت نشانند امرا عالیشان سوران
بحق ان زاده شاهزاده [illegible] عالیمقدار سلطان مصطفی میرزا و حسین بیک [illegible]
فرستاده پیغام دادند که دولت و اقبال و عنایت ذوالجلال والاکرام
پادشاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا است و نفوس کافه خلایق با دست [illegible]
همایون انحضرت بهر صوب که توجه فرموده جنود و فتح و ظفر [illegible]
[illegible] همراهی نموده و عنایت ازلی اعلام نصرت اعلام ان شاه
را مبارکه افراخته بهر جانب که روی نموده [illegible]
اقبالش کشوده جنگ پادشاه شروان بر ان جنگ [illegible] احمد پاشا و ارض روم
و اسکندر [illegible] انحضرت شاهد عدلند [illegible] جمیع [illegible]
باید که اگر انحضرت بر سریر سلطنت نشینند سپاه قزلباش [illegible] و ضایع شوند
و دین و دولت از اطراف و جوانب [illegible] در اید [illegible]
گفتند که از پای تخت تا قلعه قهقهه مسافت بعیده است و شاهزاده سلطان [illegible]
با سپاه [illegible] پای تخت است [illegible] و نقد حاضر [illegible]
[illegible]
مضمون [illegible] اسمعیل [illegible] دو شعله [illegible] شمع [illegible]
[illegible]
[illegible] بر ان مترتب نشد [illegible] سلطنت [illegible]
بود [illegible] رسولان بی مراد [illegible] مراجعت کرده
امرا امدند [illegible]

این حادثه خبر بیرهان جنجر سرانجام نماید بیابان رسیده جدال و قتال کشند بعد
از آراستن سپاه مشکل شدن جهاوران رزم خواه با لشکری که کوه و صحرا
را گرفته و نفس جهاد رسیده قضا تنگ شده زیاده از صفوف یأجوج کواکب بروج
نظم زیاده ز امواج بحر محیط :: فزون تر ز باران فصل بهار :: چو برگ
درختان فزون از عدد :: چو ریگ بیابان فزون از شمار :: تمامی اتفاقیت
علم عزیمت بجانب دولتخانه برافراشتند حسین بیگ قورچی باشی و لله مرشاق
و قوچی اغلو در میان جماعت شده بود قبل از توجه لشکر قزلباش بعضی خبر فرستاده
در این اثنا که تحقیق پیوست که امرا جمعیت نموده اند در ساعت باجماع لشکر فرمان
داد و بعضی از امرا مثل صدرالدین خان صفوی و حمزه بیگ طالش و علیجان بیگ
کرچی خان شاهزاده سلطان حیدر و زال کچی تر دوی آمده قزلباش را رست
در میان آمده اند انگاه خبر رسید که غازیان عظام شاهزاده سلطان
حیدر میرزا را در دولتخانه نگاه داشته راه بیرون شدن او را بسته و ساعت
حسین بیگ و جماعت از این خبر متألم گشته جهان فراخ در نظر ایشان تنگ تر
از حلقه میم شده و رخسار ایشان زرد همچو زعفران شد و رفته غایت
بغبار خود را بی بیلی روزگار صبح صدا آمد صدرالدین خان کسار بر
گفتند که مردم ثابت رای آنست که چون بزرگ پیدا باشند که بوزیدن هر بادی برگ
سکون قرار گیرد و گرگار برگفته اند بیت اگر خواهی چو بهشت از ان طریق حرم ورزند
نسب باید بهر بادی چو برگ بید لرزیدن :: و با اینست که ما تحقیق از اهل جلادت
متوجه دولتخانه گردیم و بضرب شمشیر امداد رسانیم از دست دشمنان بر آوریم

دولت شاهزاده سلطان حیدر را بیرون آورده و سلطنت لیا خیم پایداران شاهزاده
سلطان مصطفی میرزا و حسین بیگ یوزباشی با لشکر بیکران برای دفع معاندان و
دفع و قمع ایشان تیغ زخشان از میان برآورده و سنان فشان برکونگاه
راست کرده ماسند عموارهم اهدی یا بی سستوق کتابت دولتخانه حرکت آمده قبل
از این اراده لیاعی نواب سلطان ابراهیم میرزا از خانه خود سوار شده و خود
حسین بیگ آمده شاهزاده سلطان مصطفی و حسین بیگ را در محلی سواران جنگ
جنگ کشیده بود ملاقات کرده گفت که صلاح دولت خانه آنست که ترک قتال و جدال کرده
در خانهای خود مقیم شویم که در رفت دشمنی میوه شیشه پایدار آورد و تخم برای ثمره
انقطاع باید نظم بوده دوستی شمع مجلس شود :: خصوصیت وی آتش خانه سوز :: فروز
یکی آتش رستخیز :: جدا و اتحادی فتنه در تو نیز :: آمدن ما نزد خانه پادشاه بر صلاح سلطنت
که در میانه خلاف شود و اعلام الیسیه بکاری نسب هر چند ان شاهزاده و لبسیار در ان
بود فایده مسلمانان این سخنان نگفت چون خاطر اتفاقات از نفاق پرورده
نصیحت نواب میرزای را بسمع رضا اصغا ننموده روانه شدند و نواب میرزا
بخانه خود آمده اتفاقات چون به در دولتخانه که مقارن متحد علی رسیده بعضی از
جهاداران و دلاوران که در عقب انگاه بوده آغاز قتال و جدال نموده
و با تیر مردانگی و سنگ دشمن شکن ان گروه استیلانی ساختند نظم افکند
در این چو بیکان رخ وه :: هزاران گره بر رگ جان زده :: فکند آتش افتاد
چو نخل کلیم :: ز آتش بلان در عذاب الیم :: برای جست تیر از کمان برق وار
گریزان شدند از دو عامی نژاد :: کشیده کمان تیرباران رسیده بر گروه

کار حسن بیک بهلاک شد غلغله در عالم خاک شد ایشان دست باجه هر سنان
متوجه درب آتی قاپی شدند و بجا قطعان ایشان با جماعت هم از درسیان
شده دروازه را بر روی ایشان گشودند و حیدریان روانه دروازه گشتند
بغداد اعیان شدند حسین بیک کشتن ایشان در فرمان داد و بعضی از قورچیان
وقاپوچیان و کشیکچیان که دران دروازه بودند دست تهور از آستین جلادت
بیرون آورده آن قوم را به تیر و تفنگ گرفتند آن جماعت بضرب تیر و تبر
بگذر در انحراف شده و چیان ستونهای که در آغوش کشیده دریس در آمده شدند
و از آن سوراخ ایشان را به تیر و تفنگ مجروح و بی روح گردانیدند حیدریان جمعی
زال بیک کوششهای مردانه نمودند چنانچه پیران سال دیده آنک ...
کم دیده شد چون سعادت نبود کوشش بسیار جمع بود اندران تاقو
ذوالقدر و سایر بهادران ظفر اثر در رسیدند وان گروه مصغان پایها
و حرمان انتزیع شدندکی تمام بدروازه دیگر شتافتند از آنجا جندا ابواب دولت
بر روی خود بسته دیدند از روی اضطرار رو بقره خانه خود رانده در آنجا جمعی شدند
و هفده نفر از آن جماعت را روح و جلادت ولی باکی و از غایت تهور روحها
خود را با حجره حرم رسانیدند و بعضی از قورچیان بضرب طور القتل آوردند علقا
و شمخال سلطان و غازیان و امرا که در میدان اسب بودند خود را با حجره حرم
انداختند شاهزاده سلطان حیدر میرزا را از خوف عساکر خود را در میان
خوانین انداخت شمخال سلطان و غلامان شاهزاده سلطان سلیمان و برا از میان زنان
در جنبی که بغیر لباس داده بودند بیرون آورده در آخر روز چهارشنبه شانزدهم

اورا بقتل

اورا بقتل آوردند و هیچ رحم بر جوانی و پاکیزگی او نکردند در ایام بهار رعنایی گل امانی
گل گلزار خوبی که از رنگ گل چمن بود و از آب حیات عارض عریان و نصیب ساختند
و زمانه غدار آن شاهزاده یگانه مدتی منقال مترنم بود گل شد و باصبا
بجام این بود کار چه حاصل چو سرانجام این بود پس گفت صبا بگل که ای گل
جان مارا چه کنم که حاصل ایام این بود از صبح شنبه رفت که شاهزاده همراه
سلطان سلیمان میرزا که از خواهر شمخال بود و آمده بود نمود که زیر جامه از زنان
پوشیده آن شاهزاده بیکناه بیرون آوردند و زین جلوی زرد و پا برهنه
آن یگانه نشسته و که خون بیرون می آمد و آخر روز پنجشنبه هم شاهزاده سلطان
ابراهیم میرزا دیدند و لتحا نزاده علما را حاضر ساختند و تجهیز و تکفین شاه غفران پناه
نموده و او را در حجره از سرنکانه باشت دفن کردند و شاهزاده سلطان حیدر را
غسل داده چهار نفر از جلاوران بر داشته بر آستانه مقدسه منوره صدر فرعونه امام
حسین علیه آبائه السلام بردند که سادات آنجا هرجا که خواهند و بیادش بسپارند
اورا در آستانه بر سر راه دفن کردند و بعد از دو سال والده معظمه وکیل
مطهرا و نموده باستان ملائک آشیان امام الجن والانس سلطان ابوالحسن علی بن
موسی الرضا علیه السلام نقل فرمود و علیه رحمة الله الودود و اوصاف حمیده حضرت
شاهزاده بسیار است نمونه اخلاق او در عنفوان جوانی بصلاح شده بود و همیشه
و پنجشنبه روزه داشتی و با علما و فضلا الفت تمام پیدا کرده و هرگز نماز صبح
در سلاطین است بواسطه خواب از وی فوت نشدی و دائم الطهارت بودی
و لادتش در شب جمعه بیست و هم شهر ذی القعده سنه نهصد و شصت ... بدارالسلطنه

قزوین مدت عمرش بیست سال سه ماه و سه روز القصه چون خبر قتل شاهزاده مذکور سلطان
مصطفی میرزا و حسین بیگ یوزباشی رسید دست و پا گم کرده بمنازل خود رفتند
و شب چون بسر دست در آمد آن جماعت بالتمام راه فرار پیش گرفته میرزا و حسین
براه لرستان روانه گردیدند و خلفا و بعضی امرا که در باغچه حرم بودند با خود
قرار دادند که شاهزاده سلطان محمود میرزا که او نیز افغانی بود و از حرم
برداشته از شهر بیرون رفته بجانب بسیار دور روند اما بعضی از خوبان
صلاح دیدند که لحظه توقف باید نمود که تا معلوم شود که حال طایفه استاجلو چیست
دران اثنا سواری رسیده تقریر نمود که از آن جماعت در دار السلطنه دیاری
نماند یاران خلفا میرزا را برداشته بخانه خود آمد صبح که [illegible]
زده علم [illegible] جملهٔ زرین مهر عالم فروز روشن گردید [illegible] بیک
طالش زال کرجی [illegible] فرج دستگیر شده بقتل آمدند و علیخان بیگ کرجی
فرار کرده مطلقا اثری ازو ظاهر نشد که مال او بکجا انجامید و جمعی که ازان
سلسله بودند گریزان افتان و خیزان آواره شدند و [illegible] حسین بیگ
دران و صدر الدین خان و خویشانرا تالان کرده و اثر آبادانی دران مکان نگذاشتند و
کیسه [illegible] معصوم بیگ در ایام وکالت بهم رسانیده بود و بیک طرفة العین
بی نام و نشان بردند و عورات ایشانرا سر پا برهنه بخانه پریخان خانم پناه بردند
و دیگر خانهای خانه علیخان بیگ کرجی را تالان کردند و همچنین [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] و امرا [illegible] در رکاب عالی شاهزاده سلطان محمد
میرزا بدرگاه عالی در آمد مژده سلطنت شاهزاده اسمعیل میرزا بهمگنان [illegible]

و بعضی از امرا مثل مرحوم حیدر سلطان ترخان ترکمان با پسران و لشکر و خویشان و بسیار
ترکمانان بجانب قلعه قهقهه بخدمت شاهزاده شتافتند و قبل ازان امیر اصلان بیک
افشار و لله خود را فرستاده بود و روز بروز مردم شروع در رفتن نمودند و ندا
و امان در دار السلطنه پیدا شده خوف و هراس از میانه مردم برخواست و منتظر
ورود موکب همایون اسمعیل میرزا بودند و در جمعه ششم شهر مذکور شاهزاده
عالیمقدار خصوصا سلطان ابراهیم میرزا و سلطان سلیمان میرزا و سلطان محمود میرزا
و سلطان احمد میرزا باتفاق امرا بمسجد جامع رفته خطبه بنام نامی نواب کامیاب
[illegible] شاه اسمعیل خواندند و خطبات میر محمد و هم شریفی بود و کسی [illegible]
خاصه که در یلاق بود و فرستاد [illegible] شاهی را استقبال [illegible]
[illegible] شاهزاده پریخان خانم خانهای حرم را مهر کرده بمنزل خود رفت و سلطان
سلیمان میرزا خود را جان فدا نام کرده [illegible] صباحت و روز دوشنبه
[illegible] از امرای تکلو مثل [illegible] حسین [illegible] خلیفه [illegible] شهر داخل شد
و روز جمعه دوم شهر مذکور [illegible] خلیفه [illegible] رفته
او را با علیخان بیگ پسر میرزا محمد خان [illegible] و جمعی کثیر از استاجلویان بقتل آوردند
و خانهای ایشانرا تالان کردند هم در ایام [illegible] که خبر استقلال شاه زمان از
عالم [illegible] بیگ [illegible] استاجلو که دران [illegible] حاکم و در آنجا بوده [illegible]
[illegible] متوجه قزوین شد و در اثنای راه بعضی از ترکمانان [illegible]
خبرهای [illegible] که شاهزاده سلطان
حیدر میرزا از جام [illegible] روزگار [illegible] شربت فنا چشیده است [illegible]

بدار البقا کشید فریاد و فغان از نهاد برآورد از بیم جان با فوجی از معتمدان
مراجعت نمود و چون از سوانح شکست لشکر سنگین حج و از او برای استراحت
و با افغان جمعی کوچه اندیش کوچه بندان نمود و در آن اثنا امیرخان ترکمان و
سلطان خود سلوبان لشکریان در حوالی ورامین نزول نمود در رسولان
کاروان نزد آن پیر ناتوان فرستاده گفتند باید که ترک خصومت
کرده متوجه درگاه عالم پناه گردی نظم گرامی برین در بروی نیاز که بر
هر دو عالم شدی سرفراز برین آستان هرکه ساید جبین باقبال و
دولت شود هم نشین وی جواب داد که آمدن من در این ایام سبب
بلکه مستعد رات امرا بار دیگر کس فرستاده پیغام دادند که جماعتی را
عداوت این خانواده سلطنت شعار بر ناصیه ایشان کشیده و در کنف
رعایت و حمایت گرفتن از دور است صلاح دولت در است
که ایشان را تسلیم نموده خود متوجه درگاه عالم پناه گردی چون کشتی رای چطا
او شکسته بود در گرداب اضطراب و وجلاء اندیشه‌های ناصواب افتاد
با بر ان ابواب اجابت بروی دولت جهان گشای بسته و مساحت درجه
درگاه عالم پناه گشته ملاحظه تمام داشت اما محمد بیک ... اظهار تسلیم
امرا نمود با برین امرای عظام با سپاه بهرام انتقام بر سرش آمده بضرب
شمشیر آبدار دوستان آتش بار دمار از جوانب جاران بکار برآورده
قرب هشت نفر از اقوام او را بقتل آورده اند و چند نفر دیگر را دستگیر
کرده بدرگاه معلی آوردند پیری بالاخره مضطرب شده خبار در خنجی که در

در خانه اش بود شاه ساخته حکمی رستمانه با انجماعت نمود که مثل آن هرگز کسی
نشنیده باشد که تیرباران شد جماعت بضرب شمشیر کی ازان مردم از هم
گذشت و هم در عشره ثانی شهر ربیع الاول جسی جنگ بوزباشی با جمعی ملازم
شاهزاده سلطان مصطفی میرزا بجانب لرستان رفته بود و بمرتبه
لشکری حسی از شاهزاده جدا افتاده گرفتار شده و او را عریان در پارچه
نمدی بر سر بدار السلطنه آورده مردم از باجه جاک بروی بخشند گفتار در بقیه
احوال شاه جنت مکان و اولاد ممالک محروسه شاه عالم پناه از ماکان شروان
با تنگی عراق عجم فارس کرمان خراسان گیلان در ایام سلطنت دو جنگ
کرده جنگ اول با الکرام استاجلو در ... جنگ دوم در رود جام
با عبید خان و سایر خانان ازبک از آثار خیر باروی هیروان و اندرون
مشهد مقدس و باروی طهران و مسجد واقعه و صاحب آباد دار السلطنه
تبریز و دیگر مساجد متفرقه و مسجد بچه علی واقعه در قزوین و باغ سعادت آباد
و عمارات آن بلده واقعه در قزوین و عمارات امامزاده عبد العظیم
ری و شاهزاده حسین در قزوین و دیگر مدارس و رباطات و حمامات
اولاد ذکور نواب پادشاه عالم و عالمیان شاه سلطان محمد خدابنده و
اسمعیل میرزا سوم سلطان مراد میرزا که همراه همایون پادشاه بقندهار رفته
بود در آن بلده در صغر سن از عالم رحلت نمود چهارم سلطان سلیمان میرزا
و احوال او ذکر خواهد شد پنجم سلطان حیدر میرزا بعد از فوت شاه جنت مکان
دعوی سلطنت کرده در آن غوغا کشته شد چنانکه مذکور شد ششم سلطان مصطفی

میرزا و هم در سنه مذکوره بفرمان شاه اسمعیل بقتل رسید پنجم سلطان محمود میرزا که
او نیز مذکور میشود ششم امام قلی میرزا احوال او نیز ذکر خواهد شد هفتم سلطان علی میرزا که
در ایام حیات شاه جمجاه حاکم گنجه و بکلربکی قراباغ بود و درین سال بفرمان اسمعیل میرزا
مکحول شد چند سال دیگر میرزا او را داشتند الحال سه سال شد که در درگاه معلی عرض
دست و هم سلطان احمد میرزا احوال او نیز ذکر خواهد رفت نهم زین العابدین
میرزا در حیات پدر رحلت کرد و سنش هفت سال بود و در خانه فرخ زاد بیگ
ایشیک آقاسی می بود و در سنه ثلاث و ستین و تسعمایه نعش او را بقم آوردند و در سردابه شاهزا
ده سلطانم دفن کردند دوازدهم موسی میرزا در منزل شاهوردی بیک ذو
القدر می بود و او نیز در همان ایام فوت شده و در سنه مذکوره در سردابه مذکوره
مدفون گشت و اولاد اناث آن اعلیحضرت شش اند اول گوهر سلطان خانم او را
نواب ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا داده بودند در دار السلطنه قزوین در غره
اول ربیع الاول سنه مذکوره بعد از قتل شوهرش در بروی خود بست و از
مصیبت محنت و مشقت بی حد کشید تا آنکه بعد از اربعین بجوار رحمت ایزدی پیوست
اسمعیل میرزا او را بقم فرستاده در سردابه شاهزاده سلطانم دفن کردند بعد از یکسال
صبیه آن شاهزاده که گوهرشاد بیگم نام نقل نموده بمشهد مقدس معلی همراه نعش پدرش سلطان
ابراهیم میرزا بردند دوم پریخان خانم معقوده شاهزاده بدیع الزمان میرزا بود احوال او
بعد ازین مذکور میشود سیم پریخان بانو خانم که شاه جمجاه در ایام حیات او را
بمحمد خان کنگ که عمت خواهرزاده شاه جمجاه داده بود و دو دختر ازو
دارد چهارم فاطمه سلطان خانم که خانلر سکندر شان او را نامزد شاهزاده سلطان

حسین میرزا کرده بود و بعد از فوت میرزا شاه عالم پناه او را بامیرخان موصلو
حاکم تبریز داد و بعد از دو سال فوت شد پنجم مریم سلطان خانم که او را هم شاه عالم پناه
بخان احمد حاکم گیلان داد و ازو دختری دارد ششم صفیه خانم او را
هم سلیمان خان استاجلو که بعد قرابت این دودمان خلافت مکان
دارد داد و دهی بعد از اندک زمانی در قزوین رحلت نمود هفتم مهد علیا
زینب بیگم که بهترین بنات شاهی است شاه اسمعیل او را با بابا شاه علی خان
شاملو نبیره دورمش خان داده عقد نمودند چون میانه امرا خراسان و عراق
نزاع بهم رسید ان ازدواج صورت نبست و همچنان در حباله او است و هم
در شب دوشنبه ... ذی قعده سنه مذکوره سیادت الاعظم جامع الفضایل الامم
حلال المشکلات الدقایق کشاف معضلات الحقایق امیر فخر الدین سماکی در دار
السلطنه قزوین بجوار رحمت ایزدی پیوست میر از تلامذه استاد البشر غیاث
الدین منصور شیرازی می بود و از جمله نتایج قلم حکمت رقمش حاشیه بر شرح حکمت
العین و حاشیه بر الهیات شرح تجرید و هم در اوایل شهر صفر مذکوره خاقان
جنت آشیان تغییر زر داده سکه دیناری که رایج بود و با دولت نثاری
طلا بواسطه قلبی و ناتمامی عیار بر طرف ساخته هزار دیناری طلا و یکصد دینار
نقره زر جدید امر فرمود که در دار الضرب مسکوک گردانیدند و از آن زر
هر که داشته باشد بخزانه عامره برده زر نو باز یافت نماید و هم در روز سه شنبه
ششم شهر صفر سنه مذکوره خواجه امیر بیک مهردار که در قلعه الموت محبوس
بود فوت شده خبر رسید در سه شنبه ششم ... آن خبر به شاه نیکو سیر رسید تفصیل

واستعداد خواجه مشار الیه بسیار است و این مطلع از نتایج طبع اوست حریم
جناب حضرت درچشم نمودارم غبار از خیال مردن خنگ گذارم واز
غرایبی که در حالت مجاورت قلعه مرزکاه کیتی پناه نوشته بود یکی آنست
اتفاق و عرض نواب کامیاب پیر غلام کهنه کار را میرساند که عنایت نامه باشاه
مشتمل بر نصیحت ارشاد فرمودند که باسم این پیر غلام قدیمی عز اصدار یافته بود
بملاحظه و مطالعه آن سرافراز شد و در مقدمه یکی در باب نوبت علاء فرزاده یکی در باب
اخراج زر چند که درین ایام حسرت فزون و مذخر ساخته مذکور بود و بنظر تامل و
تدبیر ملاحظه نمود اولا در باب علاء فرزاده امارت مآب حاجی محمد بیک کو است
و در حضور قورچیان عظام او را اشهادت نمود که چون بنده خبر رفتن او بهند شنید
بامارت مآب مشار الیه گفت که او ازین سفر سعادت نخواهد نمود و از حسرت
جزو وادی نخواهد دید زیرا که بعد از ارادت و اخلاص سیصد ساله این آستان
ترک غلامی این سلسله کند و بجهت کسب مال و حصول منصب و جاه ازین دود
ادب بهر ملک دیگر رود و تاج و دولج را که داشته در میان طالعین سینه بسر برد
و مستلزم و مستحق شقاوت ازلی و موجب محرومیت از سعادت دنیوی
و اخروی خواهد شد هزار جان گرامی فدای یکساعته لقای نواب کامیاب علم
تن شاه باید که باشند درست ، من و حلوا اگو شود بای بست ، و آنچه در رکن منافقت
ابلیس نموده و آیات از شیوه مکر و تلبیس قوم رقم نشیان عطارد و نظر شده
بر ضمیر منیر آفتاب اشراق پنهان نیست که انهم درین تشار دنیا پرستی و طلب جاه
و منصب فانی بچه قاعده گذشته و عمل که بوده خاتمتش :: زان میان حافظ دلسوخته

جمع نمود

بدنام افتاد استغفر الله من جمیع ما کره الله قولا و فعلا و خاطرا و ضمیرا الی ما کان
عالم و ای ملاذ و ملجا و منجی ادم امروز که یازدهم صفر سنه ۹۷۱ است و نهم
سال شد که بنده بشومی عمل خود از رعنایت شاهی بی بهره و محرومست و در
جاهای ضلالت محبوس و از حیات و ملاقات فرزندان و اهل عیال و اکثر
یاد باشی حسرتها بار او روزندگانی استعداد و بی اعتبار در هر حله بمقاد و جفا
نزول نموده و قوتهای انسانی و حسرتش زنبستان وجود ذیل بصحرای عدم
کرده اند باصره از دیدن فضای عالم و آفتابی که هرگز نمی بیند عاجز شده و
اشعه از ضعف سراج بی فانوسی مانده و دست از گرفتن ابریق جهت وضو شکایت آید
و پا از ایستادن جهت نماز بتکیه و دیوار محتاج شده و چون ضعف بدن را که قوت بیچی
رافع عرضه دیده بمرتبه اعلی رسیده و بدن از خانه کهنه محمدی ارو صیحی رکی و
ملک آمده و بجان رسیده و فرزند رشید بقاعده که در حکم جهان مطاع سلطان
نزیب فنا چشیده و درین اوقات که نظم حالت مرا خیا که دشمن خواهد خاک
مرا که فرقت تن خواهد :: تا کی غم خود اگر شرح دهم :: دشمن بر حال منکن خواهد
بعد از نهادی بایام گرفتاری و قطع تعلق از دنیا و ما فیها و دل و دربانی که هرگز نداشته
بستن ... با حرص و آرزوهای نفسانی در کنج حرمان و زاویه نا امیدی نشستن
و مال را از مرشد کامل و لشکر اسلام دریغ داشتن و برای فرزندی که بخصوص
قاطع ابلیس برای هلاک از عمل صالح از اهل شده است گذاشتن و خود را حسابات
دنیا و آخرت از دنیا رفتن بمقتضی کریمه هذا ما کنزتم لانفسکم مستحق عذاب آخرت
هرچند پیر و عقل و هوش شده باشند امیدوار است که این عمل کار ذوی العقول

نسبت عالم پناها بر نواب ظاهر است که مناصب بنده در ایام عمل و بوسلطان
قابل ذخیره نبود و بعده هم از آن قبیل بود که در مقام جمع مال باشد دو سال که
در بغداد بود با خارجیان الکا او مشایخ بنده را رسیده اند و چهار سال که در خراسان
باد بود نواب بر وی فرموده بجهتی مرحوم حسن بیگ و اصل خزانه عامره شد
بعد از آن ایام که بتولیت آستانه مقدسه مأمور شد معاش آن ایام نیز بر نواب
پوشیده نیست و در ایام وزارت خراسان عمل و تصرف بنده در اهل
خراسان معلوم فرموده و وزیر و وکیل بنده که مقرر و معارض بود و چنگ [illegible] بر
پوشیده نداشته امیر اسمعیل که صاحب دفتر و معهد شده بود نسبتی بهم
جمال که قوم او بود بفقر و قطیر بسر کار بنده جمیع املاک موروثی بقلم دیوانیان
داده و واصل دیوانیان ساخته بگرفته دیگر قبل از ین در عرضه داشت عرض نموده
بود باز بتکرار آن جرات می نماید هر گاه یک دینار از ذخیره و دفینه بنده ظاهر
شود اگر بقدر در حبات باشد بعقوبت گوناگون بنده را بسیاست رسانند و اگر
ودیعت جیوه را بسپرده باشد بفرمایند که خطا اسم بنده را در سلک عمر
و عثمان و ابابکر در آورده هر جمعه بر بالای منابر لعنت ابدی یاد نمایند تا موجب
عبرت ارباب اخلاص و اهل ارادت این آستانه شود و بدانند که دعوی مریدی
سیصد ساله اخلاص و تعمیر مال با هرسه کامل لاف گزاف و دعوی خلاف است
بیت لاف عشق و گله از یار زهی لاف و دروغ :: عشقبازان چنین مستحق هجرانند
دیگر دو کلمه از احوال خود عرض نماید نمود در ین سن و سال و ضعف حال که
نه قوت طاقت مانده و نه قدرت استطاعت در سانه جمعی واقعست که نه

دل در نماز حاضر می تواند داشت و نه خود را زهم زبان ایشان می تواند رجات
امیدوارات که بروح پر فتوح ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین کنج
عزلتی در ین قلعه به بنده شفقت فرمایند که فراغت خاطر بعبادت و دعا
گوئی دوام دولت ابد پیوند قیام تواند نمود و قوت لا یموت که قوت
طاعت از آن حاصل شود مقرر فرمایند شعر کرم گسترا عاجز و مضطرم
بگیر سحاب کرم بر سرم :: ضعیف و فقیری و پیرم ببین :: ز اسباب قوت
فقیرم ببین :: ز دستی که کاری بر آید ز و :: ز نیابتی که راهی گشاید ز و :: بجز
گاه لطف و مرحمت امیدگاهی ندارد و هنگام دستگیر وقت خامیت
جز آستان تو ام در جهان پناهی نیست :: سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست تمام
مجموعه با وجود مطالعه این عرضیه مطلقا در مقام رحم با او در نیامد و اعتقاد
هم آنکه بنشا رالیه زر دارد و شش سال دیگر بنشا رالیه در حبس ماند که سی و دو سال بود
باشد عمرش هشتاد و دو سال و هم در آن سال در شهر ربیع الاول شیخ علی منشا الیه
در دار السلطنه اصفهان فوت شد و وی فقیه خوب و شیخ الاسلام
بود در اصفهان در بقعه منسوب بامام الساجدین و سید الساجدین و العابدین علی
زین العابدین علیه الصلوه و السلام مدفون گشته و هم درین شهر دیگر بنده
مذکوره میر مرادخان والی از تذر ایل از عالم رحلت نمود و حسین بیگ [illegible]
انجا دفن کردند قصه [illegible] چون ملالت
ملک قدر سلطنت [illegible] از ایام شاه اسمعیل رقم زده بود و گوشت [illegible] برادر
آن کامکار و عمو زاده [illegible] مدار فایده نداد و وی نوره سال [illegible]

٩٦٣

حکمت کریم ذو الجلال و دانای کل حال در قلعه لقمان بود و چنانچه در اواخر شهر شعبان سنه
در قلعه بردند در شبی که شاه جمجاه رحلت نمود افشار را قاچی افشار خبر جهت
خاطر روز دوشنبه بیست و نهم کذشت روز در راه بود و خود را بقلعه رسانید
این خبر رسید برادران او ان زیاده از هفت نفر بودند در آن شهر
پنج نفر از هواخواهان از قراجه داغیان در قلعه بودند آنحضرت کسی از ایشان را
پیش خود طلب کرده یکان یکان را فرمود تا کرفتند و چند نفر از محبان که
بیرون قلعه بودند بدرون آورده لوای استیلا برافراخت خلیفه انصار با
لشکر بسیار در آن حوالی مسکن داشت و نقش مخالفت آنحضرت را در لوح
خیال می نکاشت نوکران خود را کنک بدرون قلعه نفرستاد و جمعیت
ساحت خلیفه انصار چون دیکر ارکان مانند مسافران سلطنت خبری
دیکر کس تعلیم لقمان فرستاد و امرای عالی مقدار مثل سلیمان خلیفه و فرخ زاد بیک کرد
احمد بیک استاجلو قاسمی و دیکر غازیان هر رجال از هر دیار
آنحضرت می آمدند و بسعادت ملازمت مشرف می شدند انصار خلیفه با جمعی
دنیا را از خوف آن سپاه بسیار خایف و هراسان کشته بود و بخت او تیره
و سیاه شده از خوف رسالتی مشتمل بعجز و انکسار و شعر باستغفار بمصحوب
یکی از معتمدان خود بدرون قلعه نزد آنحضرت فرستاد و در آن رساله او را معروض
رای منیر کردانید که انصار خلیفه بنابر جرائمی که ناشایست از وی صدور یافته با خاطر
کمینه هراسان و اکر مرحمت و عاطفت شاهی و دار امان دهد از ملازمان
خسروی نمی نهاد آنحضرت پیغام شفقت انجام بدو فرستاد و خلیفه انصار

ابنج

انجم و کلفن در کاه خسرو صف شکن شتافت نظم بامید لطف شه کامکار : امان
خواه امد درون حصار : کنج اکر دون در او تخته : شه تنک ذات زر در کجه
آنحضرت از غایت مرحمت و غایت خلعت فاخره بر وی شفقت کرده اعزاز
و احترامش نمود مسند از اوج عزت برافراختش : کرم کرد و بسیار زنوبا خشش
ز بالا نشستن بر بر نشاندش : چه بر زنکه بر کرسی زر نشاند : آنحضرت در روز پنجشنبه
بیست و دوم شهر صفر با عساکر نصرت ماثر از قلعه بیرون آمده در آن حوالی
نزول اجلال فرمود نظم از آن روی بنمود از سپهر جسم و جان : کرفروغ ماه
رخسارش منور شد جهان : نفس مسیح صبح دم جهانی مرده را دل زنده ساخت
کویا بار روح اسعد آمد بر زمین از آسمان در آن اثنا صد سلطان با لشکران
ترکمان و جمعی از بهادران بار دوی همایون ملحق شده بتقبیل بساط بوسی سرافراز
کشتند و هر روز از اطراف و جوانب جمعی کثیر باردوی ظفر نشان
در آمده و در روز و روز صد والشکر عالم سوز نیسی هزار رسیده آنحضرت
کوه پیکر سوار شده چون آفتاب جهان تاب بحرکت طبیعی بطلوع شرق روی
نمود بیت قیامت نمودند پیر و جوان : که خورشید شد سوی شرق روان
بعد از آن اعلام ظفر اعلام بجانب دار السلطنه قزوین روان شد بیت نشان
شد از سیل دریا شکوه : که نزد وی کی بود دریا و کوه : دو صد کوه کرد
زمین را بسر از فرش و الاکرفت : روز پنجشنبه بیست و چهارم موضع منزل
معسکر ظفر اثر کردید از کثرت سپاه عرصه فراخ تنک تر از حلقه میم و چشمه
سوزن نمود روز جمعه بیست و نهم از و آمد روز شنبه بیست و ششم

همایون فال سایه اقبال بر فرق ساکنان دارالارشاد اردبیل انداخت و چون آن
رحمت نازل حظیره طیبه گشت و در منزل سیادت و نقابت دستگاهی امیر ابو الولی
انجو که دران اوان متولی حظیره مقدسه بودند فرود آمدند و مدت هفت روز
در منزل ایشان بسر برده مدار اخراجات خاصه از پوشش و خورش از سرکار
نقابت منقبت مشار الیه بود و چنانچه مبلغهای کلی صرف نما شده بود و شاه کامکار
انواع تفقدات و نوازشات نسبت بوی مبذول داشتند و بعد از چند روز
متوجه زیارت حضرت حظیره مقدسه و روضه منوره گشته نظم در آمد بان روضه جان پرور
فیابت ذره شد اندر بهشت :: چو گرد آسمان قدر عالیمقام :: طواف چنان
کعبه را تمام :: برون آمد آن شاه ناکاسته :: ل از ایستان بوسی آراسته :: با نثار
و نذور و صدقات باصحاب استحقاق و ارباب حاجات اشارت نمودند نظم
بداد انقدر نقد و جنس و برات :: که شد فرض بر صدقه خوار از زکات :: در روز
جمعه سیم شهر ربیع الاول آن زبده ارباب دول از بلده اردبیل بیرون آمد نظم
ز کوس رواز و غریو :: غریوی گران شد سراسیمه دیو :: ز بانک دهل
گوش بگرفت ماه :: ز گرد سپه مهر گم کرده راه :: ز نعل اسپان کواکب فشان
زمین داده از چرخ گردان نشان :: ز پرچم همه طوقهای شکبار :: چو گیسوی خوبان
ژولیده مو سایه دار :: قریه خیابان شیراز از نزول موکب ظفر انتساب رشک
گلستان ارم ساخت در انجام امیر و سپاه و تبع لدا مر یاسان عالم
بار و دی کرده پیشکشها ملحوظ شده و دران منزل خبر گرفتاری سلطان مصطفی میرزا
و برادران حسین بیگ یوز باشی از ملازمان حاجی ویس بیگ باشت رسید

نشان

مشار الیه بحلاوت این بهجت بزیادت سرافراز کرده بودند صباح از آن یورت
نهضت کرده از یوزتون سرگشته نزول فرمودند روز دیگر عساکر ظفر اثر روان
شده چمن سار و فرش فخیم سرا و قات عز و جلال گردید در انجام عالم پناه
قولاد خلیفه شاملو بعسکر ظفر اثر پیوسته در سلک امراء عظام منتظم گشت شاه
اسمعیل یک روز در انجام توقف نموده در آنوقت حکم اشرف صادر شد که مردان
نبیره بنت سلطان استاجلو چون نظر بر سلطنت شاهزاده سلطان حیدر داشت
خصمها شتر از نکاسه سر بیرون اورده بنابران پیره محمد خان استاجلو که رفیق او بود
او را گوشمالی ساخته روانه اردبیل گردانید در همین ماه مذکور شاه مؤید کوچ کرده در اثنای
راه نواب ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا که منصب ایشیک آقاسی باشی گری خاصان
علیین آشیان بدو متعلق بود در روز پنجشنبه بیست و چهارم شهر مذکور از قزوین احرام
ارباب علم استوفیان میرزا شکر الله و میرشاه غازی و از ناظران بیوتات میرزا
سلمان و نویسنده لشکر و وزیر و مستوفی قورچیان و سایر عمله بیوتات و شاه قلی
بیک یکان استاجلو و اثاث تمامی بیوتات و علمها و نقاره خانه تمامی در رکاب
نواب میرزایی بودند بشرف ملازمت سرافراز گشتند نواب میرزایی شمول افضال
فیاض شاه جمجاه مشرف گشته از عالم زبان اوری و خوش ادائی و سخن آرائی
مضامین این ابیات را بسمع عالی نواب شاهی رسانید نظم که از جان تن را حمیده بکار
ز خاک درت گرد بخت افسرم :: ز نعمت خدمت سرافکنده ام :: درین جرمها گر زنده
شرمنده ام :: بکوی تو از دولت آگاهیم :: گدائی کویت به از شاهیم :: بجان
مربی چنین بیکسی داده بیش :: که اخر نکوئی کند کار خویش :: و موکب علیه بیش از قطع

وصبح آن در روز سه‌شنبه ششم رجب بهانه نزول اجلال واقع شد و روز پنجشنبه چهار
سرحد مخیم سرادقات عز و جلال گردید و از آنجا بیک ایلغار روز شنبه دهم
سرکجانه رود فرود آمده درین روز بواسطه خوبی ساعت جمعی کثیر از امرا مثل
حسین سلطان روملو و تکلو و بیره محمد استاجلو در قلعه شاهزاده و امام قلی
میرزا و امرا طالش و صدر و قاضی عسکر و علما و نویسندگان دفترخانه همایون
و سادات و اکابر و اعیان ممالک محروسه بعز بساط بوسی مشرف گشتند
روز دیگر در بلده سلطانیه نزول فرموده تماشای گنبد نمودند و بزیارت
حضرت مولانا تاج الدین حسن کاشی تقرب نمودند و از آنجا کوچ بر کوچ از راه
جکی روز پنجشنبه شانزدهم ماه مذکور بحوالی ابهر آمده در ابهار رود اردوی
همایون نزول فرمود و در روز جمعه هفدهم میر سراج الدین شاه قلی که وزیر سلطان
حیدر میرزا بود چون بسجده مشرف گشت او را با حیدر سلطان گذرانیدند و ملا
علی بیک سلیمان حسین بیک یوزباشی استاجلو را دست بسته آورده بخشیدند
بعضی بیک کیسه مال را نقل آورده و امرایی که در شهر بحفظ و حراست شهر مشغول بودند
مثل خلفا و علی بیک افشار و محمد قلی خلیفه ذو القدر مهردار و تمخال سلطان و الیاس
بیک و میرزا علی سلطان قاجار در خدمت شاهزاده نامدار سلطان سلیمان
میرزا و سلطان محمود میرزا و سلطان احمد میرزا بشرف پابوس شاه عالمیان
سرافراز گشتند و آن بلده جنت مانند از نزول موکب همایون غیرت افزای
گردون شد و شعرا نامدار در باب جلوس آنحضرت فکرها نموده از آنجمله
بعضی ابیات ثبت افتاد نظم شکر که از مقدم شاه جهان ∴ عالم پیر از سر نو شد جوان

دانست

دانست زادل فلک اندر جهان ∴ آنکه کند بندگی او بجان ∴ لیک نمی‌شد
ز قضا مرتسم ∴ صورت این حال بلوح بیان ∴ عاقبت الامر نمود آشکار
آنچه بدل داشت ز مردم نهان ∴ چونکه بتوفیق الهی گرفت ∴ مسند شاهنشه
جنت مکان ∴ آمده تاریخ جلوسش رجب ∴ شاه قوی طالع صاحب قران
وله ایضا فی تاریخه گل گلشن شاه طهماسب غازی ∴ چو گاه در برکت دولت شد
گل فتح و دولت شکفت و رقم شد ∴ بی سال شاهی گل فتح و دولت ∴ و افصح الشعرا
المتأخرین مولانا محتشم کاشی درین باب سی و دو بیت در سلک نظم آورده
که هر مصراعی تاریخ جلوس آنحضرت است فی التاریخ به که درین گفته شعر بیان ∴ درج
بود نام خدای جهان ∴ شکر که قیوم کریم احد ∴ جان ده پرورش خلق جهان
ستان ∴ بانه ده عقده گیتی گشای ∴ بادشه ملک بحار و بر زمان ∴
کرد اگر حکم شاه سلیم ∴ داد فلک فطرت جم پاسبان ∴ بار جهان است
ز اقدام این شه دل زبانکده ور اثاران ∴ حرز دو عهد حد جهانی ولی ∴ شد بقا
ز بین و دور زمان ∴ از که ز شاهی که اقبال اوست ∴ قصه ایام ز مردم نهان
شاه سواری که ز شاهان بود ∴ آمده از شیخ کمال و توان ∴ خسرو صاحبقران که سحاب از
جنبش بیا رزه بجان ستان ∴ کوه شکوهی که ز تمکین نهاد ∴ بر زمین با ساکن کوه گران
صاحب عالم که از او برقرار ∴ مانده زمانه سکون و مکان ∴ باد درین ظرف جهان
از نشاط ∴ تا ابد این حالی صاحبقران ∴ عزت او روز روز او ز ایلی ∴ باد دل
خسروی جاودان ∴ هست محال آنکه بند و فلک ∴ آدمی این عقده در عقده جهان
عقده باین عقده گرت از زحل ∴ از ره علم ای ملک نکته‌دان ∴ حال توانا

ای نامور؛ چو گشت این نقد سلیم امتحان؛ کان زر نو سکه شاهی گرد؛ سکه دار ما
نقلب ولسان؛ قاعده بود اینکه شود نام شه؛ زیور این عقده سحر نشان؛
شد چو باین تحریر دلی استوار؛ محتشم طالب کامل بیان؛ خبر تکلف چو بدار زحاره دوز
دولت گشید ناکهم اندرون؛ اسم علی خشت لال زهی این؛ گشت نام
معاعیان؛ صاحب این نام شود زاجتهاد؛ چون سران و ملک قیصران؛
دوش آفاق بروی سپهر؛ فره رسانید تشری که آن؛ گرچه شد از وادی طهما
شاه؛ شادی اصلاح جهان برکران؛ وان سه پدیده مگر از صفحات فردوس
عماری روان؛ مصلحی اند که کوثر نهاد؛ قاعده های نو این خاکدان؛ ای
ملک ملکستان کبیر؛ وین شه کامل نسق کامران؛ گرچه لوح دل دانای چون
ز در قم درت امن و امان؛ هر سر هر باد شکوه من هم؛ گوفت در اصلاح عالم
جهان؛ باد از دو دید وران که هست؛ باد خشنود دل نوجوان؛ میبرد
دل چو هر مصرعی؛ کامد یک فکر درین داستان؛ هست داستان که بر فرد
حساب؛ فهم شود سال جلوس آن زمان؛ شاه عالمپناه چند روز در بیت
توقف کرده در باره اختیار ساعت دخل شدن به دولتخانه مبارکه در
جلوس سلطنت تامل تمام داشتند و مولانا الیاس اردبیلی عال غفران پناه جنت
مکانی مولانا احمد اردبیلی که در علم نجوم سرآمد عصر بود در بیست و هفتم شهر جمادی الاولی
سنه مذکوره اختیار کرده بود شاه عالمپناه تا امروز نزول دولتخانه مبارکه
متامل بودند اول قرار داده که در همان سرزمین منازل ساخته دیواری
بطریق قلعه و خندق ترتیب دهند آخر خلاف آن رای کرده باغ سعادت آباد

گذرانیده است از گلستان ارم و عمارتش چون اطباق افلاک سربلند ترتیب
فرموده که در آنجا بسر برده تا خوب شدن ساعت اتفاق مرضی طبع اقدس
شغل میوه نارسیده باغ را حکم تا آلان فرموده که اثری از آن سوای گو
نماند قرار آنجا حسین قلی خلفا ره طول داده که دوران اوان از مقربان درگاه
عالمپناه بود و نواب کامیاب عالمپناه مقرر فرمودند که دوازده هزار کلیکاه
داشته بعد از حمل و طلبید باشند و در روز پنجشنبه شهر مذکور بدان منزل نزول
بعضی عمارات و تعمیرات فرموده چند روزی که از این گذشت میرزا
هر کدام از ترس آن شاه جمجاه خائف و هراسان که مبادا احتمالات فاسده شاهزاده
که قبل از این بوده بود دنشان بعرض اشرف رسانند و گلستان در بیم بوده
و هم چراغ او ان حامی او شد بیک شاهزاده سلطان مصطفی میرزا
گرفته بود به درگاه عالمپناه آورده بشرف تقبیل پایه اش مادر و برادر
که از شرف کلفت رقم عفو اعاش بر جرایم عمال او کشیده منظور نظر کیمیا اثر
گردیده در سلک جرگه صاحبمنصبان سرافراز گردید انتظام یافت هم در
دوم شهر ربیع الاول شاهقلی بیک برادر حسین بیک اخته حمزه دو
سلطان مصطفی میرزا و هم در سال ملازمان شاهزاده و پریخان خانم
جواب شد و جمعی از قورچیان و مقربان که مصاحب سلطان سلیمان میرزا بود
از ملازمت اخراج فرمودند در روز پنجشنبه غره شهر ربیع الثانی سنه مذکوره
قلی بیک افشار یایر بمنصب قورچی باشی گری منصوب و محمد بیک افشار از
حکومت ساوه معزول شده بحکومت کرمان مقرر گشت و هم در این ایام

که صفی خان و سیاووش و آقا جمالی و اسکندر بیگ افشار را از قلعه بیرون آوردند
و در روز سه‌شنبه ۴ شهر مذکور شیخ زاده استرابادی را که [illegible] قطع نظر اعضا او
کرده آخر در میدان سوختند و در روز دوشنبه پنجم شاهوردی حاجی [illegible] رسیده است
پنج نفر از قورچیان افشار از [illegible] اخراج شدند و این جماعت [illegible] در میان
قتل این بنده شمشیر [illegible] نبودند و [illegible] شیخ [illegible] دل بیرحم [illegible] نبود و هم
روز [illegible] بیگ افشار ایشیک آقاسی حرم را به هزار تومان [illegible] و [illegible] را
نیز اخراج فرمودند و هم دران اوان مرتضی قلی سلطان بیات که [illegible]
و در دار السلطنه اصفهان قشلاق چی بود و ولی سلطان [illegible] عالم [illegible] از
با عساکر خود به درگاه آمده منظور نظر شهریاری [illegible] و تحسین اعیان و
ارکان حضرت و حکام و داروغگان و سادات و قضات و مشایخ و [illegible]
و صدور و [illegible] و اهالی و کلانتران و سرداران و [illegible] اعراب و احشام [illegible]
حصون و قلاع و [illegible] و جبال [illegible] ممالک محروسه
به درگاه عالی آمده‌اند و از عام مردم [illegible] که در کوچه راه [illegible] مشکل بود
چون [illegible] ذکر رفت که امرا از افعال و ارادات خود خایف بودند اتفاق
[illegible] و جلال رسانیدند [illegible] که [illegible] عزت [illegible] و [illegible]
از منصب خلافت عزل فرموده [illegible] کندند و او را در روز دوشنبه [illegible]
ربیع الاول سنه مذکوره [illegible] السلطنه اخراج فرمودند و او را روانه اصفهان
گردانیدند که در آنجا ساکن باشند و جای او را نور علی خلفا ولد [illegible] خلیفه [illegible]
در روز جمعه ۹ شهر ربیع الثانی سنه مذکوره [illegible] که [illegible] تاج مرصع و جیقه مرصع [illegible]

و چهار قب و قبای زربفت [illegible] عنایت کردند و امیر اصلان بیگ افشار
که از قدیم [illegible] درگاه بود روانه شوشتر گردانیدند و چون مسامع عز و جلال
رسیده بود که متولیان امور شرعیه و اوقاف ممالک محروسه عموما و آن
[illegible] خصوصا [illegible] صادر شده همگنان را معزول فرموده تولیت [illegible]
بخود ساخته نواب تعیین فرمودند هم دران اوان انشاء دیوان اعلی را که [illegible]
او بود میرزا محمد که دران فن عدیل خود نداشت تفویض فرمودند و در بیست
سیم ماه ربیع الثانی سنه مذکوره میرزا شکر الله را وزیر ساخته [illegible]
پناه امیر شاه غازی را که از سادات حسنی اصفهانی بود مستوفی گردانیدند
میرزا ابو طالب [illegible] را ناظر قورخانه همایون نمودند و میرزا شکر الله را تاج
[illegible] و خلاع فاخره سرافراز شده و هم دران روز [illegible]
[illegible] بیگ اولاد شاه قلی سلطان استاجلو به حکومت [illegible] نایل آمدند و هم در این روز
اولاد و احفاد ایالت پناه حیدر بیگ ترخان حاکم قم ابراهیم بیگ منصب [illegible]
بیگ منصب قیچاجی سرافراز شدند و هم در این روز [illegible] جهانشاه [illegible]
[illegible] استاجلو [illegible] و یاساق [illegible] و دولتیک بیگ [illegible]
و [illegible] بیگ ولد شاهرخ خان ذو القدر که در قلعه اصطخر محبوس بود و قیچاجی باشی شد
و اکثر امرا در این روز بخلعت شاهانه سرافراز گشتند و حضرت ابو المعصوم میرزا [illegible]
[illegible] شده چون شاه همایون از بودن منزل خلفا [illegible] و در این روز
به دولتخانه مبارکه آمده چون به در [illegible] که آن را عالی قاپو گویند رسیدند پیاده شده
آستانه را بوسه دادند و پیاده به درون رفتند و شروع در تصرف [illegible]

امرا و بیگجان خانم که در حوالی دولتخانه بود نموده و تغیر و تبدیل بلاکت بسیار فرمودند
در روزی که از روز که شاه عالم پناه اکثر منازل شاهجهاناباد را فرود آورده
آن خاکی شده بود و نواب سلطان ابراهیم میرزا خطاب فرمودند که اینها را
خراب نمودم نواب میرزایی در جواب فرمودند که بلی اگر سلاطین روم
و هند و ازبک برین باشند از این کاری نتوانستند کرد و هم در روز پنجم
شهر مذکور نواب سلطان ابراهیم میرزا با وجود منصب دیوانی که داده مهر بر طغرای
احکام زده و مقرر فرمودند که ده هفته در روز نواب میرزایی و میرزا انیکر الله
در ایوان عدالت که شاهجهان در مجازی دربار دولتخانه مبارکه ساخته نشسته
پرسش مردم نمایند و هر چه از طرف ... تسلیم کنند افغانان در ان زمان امن
و امان چنان بود که اگر ... اغالی با سلطان شخص اشتی دست او را گرفته
به دیوان حاضر میساخت و هیچکس را قدرت رد و نمود نبود و هم درین سال فرخ فال
سیادت و نقابت پناه فرخنده خصال شاه عبد العلی از اجله سادات عظام
و نقبا و کرام دارالامان کرمانست از سفر حج و حرمین شریفین زادهما الله شرفا و
تعظیما و عتبات عالیات مراجعت علی راقدیهم الف الف صلوات معاودت
فرموده بعز بساط بوسی مجلس بهشت آیین و مجالست محفل فلک نشین خاقانی سعد
مشرف گشته بانواع تفقدات پادشاهانه و عنایات خسروانه سرافراز شدند
چو حضرت ... در شهور سنه اثنی و ثمانین و تسعمایه که احرام آن حرم بسته بودند شاه جهان
عرضه نوشته فرستادند خاقان علیین آشیان پروانچه استمالت با خلاع فاخره
جهت ایشان فرستاده شرح پروانچه ثبت شد فرمان همایون شرف نفاذ یافت آنکه

سیادت

سیادت و شریعت پناه نقابت و افادت دستگاه امیر نظام الدین عبد العلی
به فور توجه و التفات بلا غایات شاهانه و اصناف الطاف و مراحم ملاطفات
خسروانه مخصوص و مشرف امتیاز یافته بداند که عریضه که درین وقت مصحوب
به درگاه معلی فرستاده بود به نظر اشرف اعلی رسیده و از مضمون آن چنان
معلوم شد که آن افادت و سیادت پناه داعیه نموده که به طواف عتبات
عالیات مقدسات مطهرات علی مشرفها افضل الصلوة و اکمل التحیات مشرف
گشته از آن اماکن شریفه متوجه زیارت و محل عزیمت بصوب صوب حرمین
شریفین زادهما الله شرفا و تعظیما روان ساز و بنابر شفقت و عنایات شاهانه ای که
آن سیادت پناه نسبت بهر ... حکم جهان مطاع به حکام و امرا و محافظان طرق و
مسالک فرموده ایم که بسلامت و عافیت گذرانیده و قدوم آن نقابت پناه را
باعزاز و اکرام مقارن دارند انشاء الله سبحانه توفیق ربانی رفیق طریق آمال و امانی
گردیده که عنایت و عاطفت نواب همایون ما را در باره خود به مرتبه علیا
تصور نموده و از روی اطمینان خاطر متوجه گشته بعد از استسعاد و سعادت آن
دران اماکن متبرکه و مقامات مشرفه به دعای دوام دولت قاهره که ورد معهود
و دیگر سوابق مشهور آن سیادت مرتبت است قیام و اقدام نماید و چون
مناصب رفیعه المراتب شرعیه دار العباده یزد و توابع بدستور جد امجدش من
حیث الاستقلال و الانفراد بآن نقابت و شریعت پناه مفوض و مرجوع شده در
مدت شروع مساعی جمیله آن افاضت پناه در ترویج شریعت غرا و حسن تعلق
و سلوک سبیل امانت و دیانت و تقوی بر ضمیر انور اشرف واضح گشته مقرر فرمودیم

که از زمان مراجعت او سیادت پناه فضیلت دستگاه امیر رضی الدین عبدالله
برادران شریعت پناه نقابت و افاضل السادات امیر محمد مؤمن خلف صدق او
که بمسامع عزت و جلال رسید که بکمال فضل و صلاح متحلی اند باتفاق وکلا صدر ولی مجلس
آن نقابت دستگاه بدستور متصدی مهمات شرعیه و متکفل امور دینیه بوده از لوازم
آن دقیقه نامرعی نگذارند و چون در محل بسیار دستگاه سیادت و نقابت پناه مرتضی
ممالک اسلام عالیجناب السیادة والنقابة والدین میر محمد وزیر دار و عه
دار العباده مذکور در تقویت و تمشیت مهمات مشار الیه امداد و معاضدت لازم
و متعلقان او اهتمام نموده تقصیر و مساهله جایز ندارند و دستور رعایات اولا
که مستمر و برقرار است از شائبه تغییر مصون دانسته نوعی نمایند که وجوه آن طالبان هر کار
موصی الیه سال بسال عاید و واصل شود و شکر و شکایت وکلا موصی الیه را موافق شناسند
چون شاه اسکندر شان را از قضاة ممالک محروسه و متصدیان امور شرعیه تقصیر
سوء خاطر مبارک بی ملاحظگی ایشان واقع شده بود و هر یک از بلاد ممالک محروسه
قضاة و متصدیان شرعیات فاضل عادل می خواستند که مقرر فرمایند چون صلاحیت و دیانت
و عدالت و پرهیزکاری نقابت منقبت مشار الیه بر خاص و عام ظاهر شده بود
که هر گاه از وکلا و کتاب محکمه علیه ایشان را ملاحظه و مداهنه و طمع بخاطر رسیده
لهذا مهمات شرعی آنجا را بدستور بدیشان تفویض کرده بمقتضی المرام و در دستگاه
آن نقابت شاه را روانه دار العباده ساختند غضب نمودن در ذکر جلوس همایون شاه
اسماعیل ثانی بر سریر سلطنت و کامرانی چون سابقا ذکر رفت که منجمان حاذق و اختر شناسان
صادق روز چهارشنبه بیست و هفتم شهر جمادی الاول سنه مذکوره را جهت جلوس سعادت

همایون

همایون بر تخت سلطنت روز افزون اختیار فرموده بودند چند روز قبل از آن
نواب ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا امر فرمودند که برای آن جشن عظیم از
همه چیز ترتیب داده که در آن شب داران آن مجلس بزرگ بعهده اهتمام او باشند تا تحقیق
روز مذکور عالم افروز شد جمیع شاهزادهای کرام که اسامی ایشان ثبت می شود
نواب سلطان ابراهیم میرزا سلطان سلیمان میرزا ۞ سلطان مصطفی میرزا ۞
سلطان محمود میرزا ۞ سلطان احمد میرزا ۞ شاهزادگان گردون شأن ۞
چو عقد ثریا بر اطراف او ۞ ستادند چون بنده کان کهین ۞ بدیشان سپهبد
ای آفرین ۞ امیر و وزیر از یسار و یمین ۞ فرو بسته لب خوش کلامان دهر
نبرد آزمایان گردن فراز ۞ سر افکنده پیش از طریق نیاز ۞ یلان مرصع کمر زیر
بخدمت همه دست ها در کمر ۞ و امرای عظام و سایر مقربان و ارکان دولت
قاهره و سادات و علما و قضاة و اکابر و اعیان ممالک محروسه که در آن ایام
در دار السلطنه حاضر بودند فراخور وضع خود زیب و زینت کرده بدولتخانه
مبارکه حاضر شدند و قاپوچیان و یساولان و ایشیک آقاسیان محل محل قرار
گرفته از ملازمان امرا سوای کفش داری کسی را قدرت و یارای آن نبود
که به درون دولتخانه داخل شود ملازمان و آقایان امرا در میدان جلوخوان
در آن روز بپا ایستاده انتظار آقایان خود می کشیدند نقاره خانه ها در آن روز
بدر دولتخانه آورده بر پا نهاده کردند منجمان بعد از تحقیق دقایق و غوامض دقایق
علم نجوم ساعتی اختیار نمودند خالی از مناحس و مناحس مفروق و متصل و سعادت
سعد و صعود مقرون و متصل ۞ سطرلاب سنجان موزون قیاس ۞ بادی گرفتند

ساعت شناس ؛ بوقتی که باختر می‌رود ؛ نظر بطالع سزاوار بود ؛ علما و عظام
و مشایخ کرام حاضر گشته دو تنگ و قالیچه همان را میر سید علی عرب و میرزا حبیب‌الله
بشمار برداشته در ایوان چهل ستون در موضعی که تختگاه جنت مکان بود
انداختند آن اعلیحضرت بر آن قرار گرفتند و حفاظ کلام ملک علام بختم سوره
انعام اشتغال نموده بعد از فراغ از آن شاهزادها و امرا و ارکان عظام
و مقربان شوکت آثار یکان یکان بپابوس اشرف و تهنیت جلوس سلطنت سرافراز آمده
بخلعتهای فاخر سرافراز گشتند و منصب دیوان بیگی را بشاهرخ و منصب بیک
تکلو و نبیره محمد بیگ استاجلو بعلم عالی خانی سرافراز شده بدان ملقب گشتند و منصب
دیوان بیگی را بشاهرخ خان ذوالقدر که بواسطه مصاحبت و هواخواهی آن پادشاه
عالی مدت بیست سال در قلعه مصطفی محبوس بود تفقد فرمودند و همچنان او را با حاجی
احمد و سایر مردمی که در آن قلعه بودند از آنجا بیرون نیاوردند و مهری که دیوان
بیگی برشاه میزد برای او ساخته میرزا لطف‌الله شریف شیرازی که از جانب
والده از سادات رفیع الدرجات مشهد مقدسه و بسلامت نفس و یمن قدم مشهور
وزیر وی کردند چه میرزای مشار الیه مدت بیست سال در مشهد مقدسه عرش منزلت
و دو سال در بلده استراباد وزارت مرحومی شاه ولی سلطان تاتی اغلی را در
شاهرخ خان مذکور کرده بود از جانب او که در قلعه بودند مهر میزدند و ایالت
قزوین را مسیب خان شفقت نموده گیلانرا به نبیره محمد خان دادند و جمشید
بیک حاکم قم را السلطانی ملقب ساخته کمر شمشیر مرصع عنایت فرمودند و
رانشهال سلطان دادند و علی قلی میرزا شاملو نبیره مرحوم و در پیش خان اعتبار

کمر مرصع دادند و در جزو اتحاجی و بیگیات انعام فرمودند و حمزه
بیک استاجلو را نظارت دیوان عدالت فرا دادند و احمد بیک ایاش
اغلی استاجلو را بر داروغگی عمله و سالکین نمودند و ولی بیک تکلو ولد علی سلطان
تکلو را امارت اردستان و نطنز دادند و در آن روز قریب [illegible]
کمر شمشیر و خنجر مرصع انعام فرمودند بعد از آن خوانسالاران چوبهای
نقلات فرنگی حلوا ازمات و نان کرمی و اطعمه لذیذ زیاده از حد و حصر
و هرچه در حوصله خیال بود و هم گنجد افزون بمجلس در آوردند ؛ هر جای چو
گشودند ؛ اندر حضور پادشه خوان نهادند ؛ از کثرت خوان زمین گشت درو
گردید فراخی جهان تنگ ؛ این نظم بسجع گردان ؛ انگاشته و بحکم
نکوان ؛ و صحبت مجلس خلد آیین با نصف شب کشیده و در آن روز
و شب نواب ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا عصا در دست مجلس اکثر
رانیده شاه عالم پناه تحسین بسیار فرموده بر زبان جاری ساختند که
اگر نه وی می‌بود مجلس انجمن منعقد نمیشد و هم در این روز محمد قلی سلطان
ولد حاجم خان ازبک والی خوارزم که از جانب حسنکر است و ایلچیان لوا
ولد دین محمد و ایلچیان شاه فرنگ والی ... که برتگال اشتهار دارد
و حکام گرجستان عیسی خان ولد لوند و داود بیک ولد لواصات
و شاه رستم حاکم لرستان که در درگاه بهشتی پناه بودند انشار المجلس
آیین در آورده اعزاز و احترام تمام فرمودند و در روز شنبه سیم شهر
جمادی الثانی سنه مذکوره تکاق سلطان ولد شاه قلی سلطان استاجلو

که در زمان شاه جنت مکان برسالت روم رفته بود سلطان مراد پادشاه روم
تبرکات موفوره و تنسوقات غیر محصوره از غلامان پریوش با جهار رکش و اسبان
تازی و باد پایان شامی و حجازی و خرگاه چهل پری و بارگاه اطلس پوش
و مسند و فرشهای سیم و زر و دیگر نفیسه و اقمشه شریفه که بوی عنایت کرده بود
با جامروش سلطان مراد بدرگاه عالم پناه آمده بوسیله امرا بپای بوس حضرت اعلی
مشرف گشت مکتوبی که مشتمل بود بر اظهار محبت و وداد و اشعار قواعد مودت
و اتحاد رقم زده بود و در بیست و هشتم شهر جمادی الثانی میرغیاث الدین اصفهانی
معسکر را مفارقت نمود و بالتماس نمودن صدارت شرعی چهار [illegible]
دو دعاوی نوشته بر ظهر آن حکم عالی بنویسند و هم دران اوان [illegible]
قاجار که از [illegible] بهره تمام داشت فی اقرب [illegible] یوسف خلیفه ولد
شاهوردی خلیفه سلطان قاجار زنا با داغی که حاکم گنجه بود در قیدان بیچاره را در روز
یکشنبه ششم شهر رجب سنه مذکوره در حمام بقتل آورد و بدین اکتفا نکرده مادر و برادر
پدر را بعدم فرستاده چون این خبر بشاه والا گهر رسید بسیار برای [illegible]
گران آمده فرمان همایون بگرفتن او صدور یافت مشار الیه [illegible]
[illegible] دام عاکرده کبوتروار در مضطرب اضطراب افتاد و همچنین در روز
سه شنبه هفتم شهر شعبان سنه مذکوره شاهزادهای عظام سلطان سلیمان میرزا
و سلطان مصطفی میرزا که هردو دری بودند از دریای سلطنت و جهانبانی بامر نواب
شاه عالم بقتل آمدند شاهزاده سلطان سلیمان میرزا که قبل ازین بحال وی [illegible]
سپرده بودند در منزل [illegible] محبوس بود و مشار الیه حکم شد که شاهزاده خواهرزاده خود

خود بقتل آورد و ولادت شاهزاده مذکور در نخجوان در خانه ارزانی الغای کلانتر آنجا
که مرحومی اتحاتی خلیفه ذوالقدر مهردار دران ساکن بوده شب چهارشنبه
۲۳ شهر ربیع الثانی سنه احدی و ستین و تسعمایه و مدت عمرش بیست و [illegible] سال
فی الواقع شاهزاده نیکو خصال در کمال صلاح و سداد بود و در مشهد مقدس معلی
مدتی که [illegible] اشتغال داشت در خدمت علما و فضلا و صلحا [illegible]
بوده و مرتکب نامشروعات هیچ چه نمی شد بلکه درین مدت کبیره و صغیره از وی
صادر نشده بود و در کرم و سخا و مروت ثانی نداشت و در هیچ [illegible]
ایثار [illegible] و کرمش بمثابه که مردم لفظ سخاوت بر وا اطلاق می نمودند [illegible]
گذرانده بود و هیچ چیز اعتماد بر و نمود شاه جاه او را [illegible]
از تریاک گذرانند و والده اش سلطان آغا خانم همشیره [illegible]
و [illegible] حکمها تعیین فرموده و خود متکفل آن شد [illegible]
[illegible] ساکن بود و اتفاقی بود از بیج پادشاهی [illegible]
و پاکیزه این بیت از نتایج طبع وقاد اوست : ای دل غم آشنای تو شد
ترک او مکن : هر روز با کسی نتوان آشنا شدن : میرزا را با خلاط زمان [illegible]
[illegible] بود و بعد از قتل هردو شاهزاده بیچاره جنازه ایشان را در مزار شاهزاده حسین
علیه و آبائه التحیة والثنا دفن کردند چون شاه اسمعیل فوت شد والده ایشان [illegible]
قبر شاهزاده ها کرده جسد ایشان را بمشهد مقدس منوره رضویه نقل نمودند و هم دران
اوان روز پنجشنبه ۲۰ شهر شعبان سنه مذکوره قاصدی از قندهار رسید خبر
که نواب سلطان حسین میرزا ولد غفران پناه بهرام میرزا که حاکم قندهار بود در

حکم شهر رجب سنه مذکوره قفا بقا بقابض ارواح سپرده و چون شاه عالم پناه از این
قضیه آگاهی یافت بسرعت تمام سوار شده بمنزل فرزندش محمد حسین میرزا شتافته
نواب ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا را و او را همراه برده بمراسم تعزیه و پرسش
اقدام نمود و نقل جسد او از قندهار بمشهد مقدسه رضویه کرده و در جنب [illegible]
بهرام میرزا در منزل بین بیت حضرت امام علیه السلام دفن کردند و عمرش [illegible]
[illegible] سال و کوچکی از او چهار پسر ماند اول محمد حسین میرزا که بفرمان شاه اسمعیل
شاهزاده ها در قزوین بقتل آمد دوم مظفر حسین میرزا سیم رستم میرزا چهارم
سلطان ابوسعید میرزا [illegible] میرزا و احوال این چهار شاهزاده در قندهار و
انجام احوال ایشان در محل خود ذکر خواهد رفت و حکومت قندهار را بالفولاد خلیفه
شاملو که حاکم هرات بود شفقت فرمودند و هم در آن اوان [illegible] جمعی [illegible] سلطان
[illegible] خلیفه مهردار و الغدر را از منصب معزول ساختند و او را بولی سلطان تکلو
گیرانیدند و مهر را در گردن نواب ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا انداختند
و کاشان را بقبول وی شفقت کرده مقرر کردند که در هر یکی از ممالک محروسه شهر
و قصبه که پرنفع و پاکیزه باشد قبول او مقرر باشد از جمله [illegible]
[illegible] داد ابوی [illegible] فرمودند و هم درین اثنا [illegible] ابراهیم خان والی لار نیز
جانب دریا بدرگاه جهان پناه عالی [illegible] آمده بمراسم پیشکشی [illegible] از نقود و جواهر
و اسبان تازی رفتار با افسارهای زرنگار گذرانیدند و [illegible]
[illegible] در برد و در [illegible] لاکری شاهد صحرا طلب [illegible]
[illegible] رسیده روان فوج فوج مختلف الوان [illegible]

سلطان محمد خان مشهور بمیرزا خان ولد سلطان مراد خان والی [illegible] بالشکر فراوان
[illegible] حسین خان حاکم رشت و [illegible] والی حویزه بدار السلطنه قزوین
آمده و در ایوان چهل ستون [illegible] زمین بوسی سرافراز شدند و از زبان حکام
[illegible] اظهار اطاعت نمودند و هم در روز چهارشنبه بیست و هفتم شعبان
[illegible] شاه [illegible] در باغچه حرم [illegible] بیرون
[illegible] مشهد مقدس [illegible] امام زاده شاه حسین علیه
السلام و التحیه نقل نمودند [illegible] و زاری [illegible]
[illegible] شاه عالم پناه [illegible] بارگاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] و عرب [illegible]
[illegible] سوار شده [illegible] شاه
[illegible] غلام [illegible] طعام [illegible]
[illegible] در اواخر ماه رمضان سنه مذکوره از خراسان
خبر آمد که شاه [illegible] سلطان [illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
سلطان افشار و [illegible] سلطان [illegible]

که در بلده بخت نشان بود و مذکور شد قوم مشورت در میان آورده گفتند
و گفتند که مخالفت شاه اسمعیل محض جهالت و شقاوت است زیرا که هر
که همراهی بخت نکند عالم مخالف و دشمنی آن حضرت فراشته از اهل روزگار
حرف نکو نشنود و او باز بر صحیفه کار و بار او نگاشته و شاه‌قلی سلطان
مرد بیوفاست و در فر حقوق و تربیت شاه دین پناه و سلطان نشان
نهاده و طریق مخالفت و عصیان سلوک میدارد و دست از باغی
او و خاطر از جهت عقیدت و حسن خدمت او پاک باید ساخت
یاران سلیح و مکمل گشته به در خانه او رفتند ملازمانش ای استعمال حرب
و دفع چون روباه روی گریز آورده در خانه یان هم در خانه اش دست او
حیات را از تصرف بدنش کوتاه کرده سر او و غبار فتنه و فساد که در آن
بلده برخاسته آمده بود و باب تیغ آتشبار فرونشانده و جهت ایصال
این خبر قاصدی بصفهان برق و باد به تقرب در فرستادند چون این خبر بسمع
پادشاه والا گهر رسید حکومت بلده هادره هرات را به دین سلطان روملو
که والی شروان بود ارزانی داشت در آن ولا حسین علی خلفا که مکرر اعلامات
غدر و نفاق و بر صحیفه احوالش ظاهر و لایح گشته بود دگرگون شد و بحکم شاه
زمان خشمناکش را بیرون کردند و هم در آن اوان سعید بیگ کموله
که در سلک هواخواهان شاهزاده کشته سلطان حیدر انتظام داشت
بجهت قید و حبس گرفتار شدند و هم در آن اوان در روز شنبه [illegible] شهر
ذی حجه سنه مذکوره نور علی خلفا والد بابا خلیفه که کمال عزت [illegible]

بود و بواسطه زیاده روی در سرکشی و حرکات ناملایم که موافق مزاج اشرف نبود
مغضوب شده و در زیر لگد پامال گشت گمان مردم آنکه مرده باشد چون [illegible] شده
بود و از آن ورطه جان بکنار انداخت و هم در آن روز دوشنبه [illegible] شهر [illegible]
قلم تقدیر نقش حیات سلطان محمود میرزا و امام قلی میرزا و سلطان احمد میرزا و محمد
حسین میرزا ولد سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا از لوح هستی محو ساخت [illegible]
شاهزاده محمد حسین میرزا را میل کشیده نابینا ساخته بودند و بقتل او رضا نداده
چهار شاهزاده نامدار که هر یک آفتابی بودند از آسمان سلطنت و دولت [illegible] بخت
و بلندی و قید و حبس [illegible] بخواهر [illegible] از درگاه شاه [illegible] بقتل آمدند شاهزاده
سلطان محمود میرزا در سن هجده سالگی بود و در آن شیروان [illegible] او بود در
فرخ زاد بیگ [illegible] بعد از آن در جنگ گیلان [illegible]
وانه قلی سلطان [illegible] امرا [illegible]
خان [illegible] شاه قلی خلفا [illegible] رحم و [illegible]
[illegible] امید که [illegible] و بعد از [illegible] میرزا
او در سن ده سالگی سلطان محمد باقر میرزا مانده بود و در حیات بود و آخر فوت
شد و امام قلی میرزا در شهور سنه [illegible] دارالسلطنه قزوین در منزل
معصوم بیگ صفوی متولد شد قریب بچهارده سال عمر داشت مدتی در منزل
معصوم بیگ بود و بعد از آن شاه طهماسب او را بقوچ خلیفه مهردار ذوالقدر
[illegible] محمد بیگ [illegible] الجیلان فرستاد و شاهزاده مذکور را [illegible]
و سلطان احمد میرزا [illegible] در سن دوازده سالگی بود و در مدت العمر [illegible]

امیر اصلان بیک افشار بود و بعضی اوقات در دار السلطنه اصفهان و بعضی
دیگر در دار السلطنه قزوین و محمد حسین میرزا نیز در همان سن بود و شاهزاده سلطان
حسین میرزا و محمد حسین میرزا دختر عموش اغلان پاشا خانم را که در سن هشت
سالگی بود در درگاه گیتی پناه شاه جمجاه فرستاده بود که شاهزاده فاطمه سلطان
خانم که از بنات شاه جمجاه بود و مادر سلطان حسین میرزا را بر داشته بعقد شاهزاده
برند و آن شاهزاده در عقد معنوی و توقف مانده و محل نیامد و هم در ان اوان حسین
قلی بیک شاملو که در زمان شاه جنت مکان ایشیک آقاسی باشی بود و بامارت [illegible]
سرافراز شده بود در درگاه آمده منظور نظر کیمیا اثر خسرو زمان شده و منصب ایشیک
آقاسی باشی بدو عنایت فرمودند [illegible] شاهزاده نامدار
ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا چون شاهزاده نامدار ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا
قرة العین بود و دیگری در صحبت شاه اسمعیل بسر برده و روز بروز مشمول
عاطفت و احسان و منظور نظر کیمیا اثر و محسود اقران می شد مگر اخوین بد گوهر
بی ایمان و دشمنان این دودمان خلافت مکان ما و سخن یا فتنه صریحا بشاه اسمعیل
برسانیدند ان حضرت چون نظر بر ذات مجمع الصفات و حالات و حقیقت
وی می نمود شرمنده از اقدام در امثال کشتن نزد طبیعت آمده [illegible]
سخنها را اثری می ساخت و بعضی اوقات جمعی از دوستان مضمون این بیت را
بمسامع عز و جلال می رسانیدند: این شاخ بارور که از ان سر بلند
بشکن [illegible] که انهم [illegible] بالاخره جمعی کثیر از شاهزاده های عالیمقدار
بقتل آمدند و سلطان حسین میرزا برادر بزرگ نواب میرزای ورقه دار

رحلت کرده بود و در باب عرض [illegible] که بدلیل و شعار آن شاهزاده
راضی نبوده و ندرا و سخن یا فتنه خاطر نشان نمودند که تا وی در میانه قزلباش است سلطنت
ترا قبول نخواهد کرد و میر مخدوم شریفی که اراده رواج مذهب اهل سنت نموده
بود و در ان اوان مقرب درگاه همایون بود و مضمون انکه شاهزاده ظهیر
لوا سلطان ابراهیم میرزا از قند حسابست [illegible] و اراده تو پیش میرزد
و دیگر شاهزاده نامدار بعادت خوش طبیعت و بذله گو افتاده بود و سخنان
و محاورات او تمامی ظرافت و ملاعب بود و کستاخانه سلوک کرده
هرچه میخ میشنود بی ملاحظه در مجالس گفت میشنود و میکرد و از ان کلمات
شاه اسمعیل ازرده می شد و مضمون این بیت که در ان ولا هزل تا بهما
جریان داشت بعنوان ظرافت بسمع عالی وی رسانیده بودند: گور عمر
کهنه بر این عمر نو: انهم عمر کهنه و انهم عمر نو: انکاه شاهزاده اکاه
از طرح و ضع واقف شده بدر خانه بادشاه اسمعیل اسلمش قاشاملو و جمعی
را مقرر کرد که نواب میرزایی را در دیوانخانه اش محافظه نمایند شاهزاده
اکاه چند روز در مجلس خویش بسجاده و طاعت قرار گرفته لحظه از عبادت و تلاوت
غافل نشده و دو کلمه بشاه اسمعیل نوشته فرستاد مضمون انکه: نحوی بازی را ز
میالای دست: که بالای دست تو بسیار هست: کسی را فلک فیروز کرد
که در آخر خاک بر سر کرد: تماشا کن چند روزی قبرها از قبر تو کهنه تر باشند کجا
ان فریدون ضحاک جم: شهان عرب خسروان عجم: همه خاک دارند بالین و بستر

خنک آنکه چو تخم نیکی کشت ، اما تو بواسطه این عمل شنیع بهره از عمر و دولت
نخواهی دید اتفاقا همچنان شد و نه ماه فاصله میانها واقع شد ، و هیچ آدمی
اجل امانش نمیدهد سلطان مرگ هیچ محابا نمیکند ، این قضیه هایله و واقعه نازله در اواخر
روز یکشنبه نهم شهر ذی حجه سنه مذکوره در دار السلطنه قزوین در دولتخانه
نواب میرزائی بر دست شاملویان بعد از محاوله و مجادله که با ایشان نموده
بود واقع شد ، بیچاره اگر گل همیشه بودی ، هر دم بجهان لذت دیگر بودی
از کهنه سرای زندگانی ما را ، خوش بودی اگر که مرگ در بر بودی ، زیرا که
در تعزیه و فراق آن یگانه آفاق خوناب سیلان قطرات امطار از
دیده فرو باریده و سپهر غدار لباس نیلگون پوشید ، ای مهر گردش
فلک بیدار حیف ، با خنده زمانه و تو بیاشی هر از حیف جهان [illegible]
از مشاهده این ستم یکجان روی در غرابی نهاده و او را راحت امن و امان
را بباد فنا داده ، ای چرخ جهان خراب از کینت ، بیداد گری عادت
دیرینه است ، ای خاک اگر سینه تو بشکافند ، بس گوهر قیمتی که در سینه است
افصح المتأخرین مولانا عبدی جنابدی در تاریخ این واقعه هایله و قضیه نازله چنین
گفته گل گلزار حیدر کرار خلف آل احمد ابراهیم ، ز فلک سود آنکه نهاد
در مقام رضا سر تسلیم ، وقت رفتن ازین سرای غرور ، با دل مستقیم و طبع سلیم
گفت تاریخ سال قتل مرا ، [illegible] کشته ابراهیم ، شاهزاده سعید شهید را الفرمان
شاه اسمعیل تجهیز و تکفین کرده در آستانه و مزار متبرک امامزاده حسین در جنب پدر
شاهزاده ها دفن کردند علیه رحمه واسعه و ما الموت الا رحلة غیر انها من المنزل

بکار

الفانی الی المنزل الباقی و متعاقب چنانکه ذکر رفت شاه اسمعیل را بهمان آداب
و قاعده آنجماعت مقتول بکشتند و در جنب ایشان دفن کردند ، بخشم چو بشنود دم
در کشی گاه ، که زور جهان مور شد مرغ راه ، هنوز از صید منقار خون بر درا [illegible]
که مرغی دگر اندر کار او ساخت ، چو بد کردی مباش ایمن ز آفات ، که واجب است
مکافات ، بدی مکن که درین کشت زار زود چرا ، بداس دهر همه بدروی آنچه
بکاری ، سن شریف آنحضرت سی و چهار سال ولادتش در آخر شهر ذی القعده
سنه ست و اربعین و تسعمایه و ولی از نواب میرزای محبه گوهر شاد بیگم که [illegible]
زمان و مردم در ان است مانده اما فضایل و کمالات نواب میرزای [illegible]
در هر فنی از فنون و آثار کمالات و استعداد وی در خود وی و کمالی هنر [illegible]
و سیلی است برانکه هر یک هنر از فرزندان ما دار [illegible] است و در علوم
عربیت و ترکیب دانی و قواعد منطقی و مباحث کلامی بغایه ما هر بود و در
انشا [illegible] و فرمان و ملوک ، از اسباب حکمت و نوشیروان علم
پشت پناه عالم و جان و جهان شرع ، چشم و چراغ سنت و روح روان
علم ، بر عرصه معانی و بلوان شرع ، در بیشه فضایل و شیر ژیان علم
ای غافلان ز هر چه نالید زار زار ، در ماتم خدیو جهان قهرمان علم ، [illegible]
در کتب و کمالات کشید ، در هیچ خاطری کشید امتحان [illegible] وان داوری که
بود [illegible] کلک سخن شکسته اندر بیان علم ، و انا دلی که قوت [illegible]
او گشاده ، تو شیخ کرده عقد نفیس از کمان علم ، در آفتاب جهل بسوز [illegible]
خلق ، اکنون که رفت از سر شان سایه آن علم ، وین بهره [illegible]

ترصیع کرده قطعها در بیان علم ۞ و در شیوه طلیعه نظم تنها به که از اشعار خوب
وی تا در سه هزار بیت سنجیده پاکیزه از فارسی و ترکی بر زبانهای اهل کمال
جاریست در برابر بناهای تخلص خاقانی اختیار کرده چون نظامی نادر کلام
و در حسن خط نستعلیق تتبع روش استاد و قبلة الکتاب مولانا میر علی هروی
کرده بمرتبه رسانیده بود که قطعه بی اسم او مردم را بر غلط می انداخت
۞ جواهری که بعقد زر تحریر کشیده ۞ بر فرودست مه تابان برای
گردن حور ۞ خطش چون خط نکویان دلفریب ۞ ز دل برده آرام از دل
فریب ۞ بود کلکش از جادوی بوالعجب ۞ که بر روی زر او فکند [illegible] ۞
ز جادوگری چون شده سحرساز ۞ ز هر کار بسته گره کرده باز ۞ در علم موسیقی
و صوت و عمل استاد زمان و نادر دوران بود مضمون این رباعی گویا
در شان وی وارد شده ۞ ای در عرب و عجم بی مثلی طاق ۞ وی از دست
ز نو لوای بزم عشاق ۞ بگرفته بهر مقام آوازه تو ۞ در ترک و حجاز و در خراسان
و عراق ۞ و در عبارت آرایی و سلیقه انشا بمثابه که ۞ خامه او چون گهرفشان
شدی ۞ نظم سخن لولو و مرجان شدی ۞ و در امر نقاشی و تصویر آنچنان
چابکدست بودی که سحرسازان مانی فرهنگ و جادو طرازان ختای
فرنگ و عراق خراسان و آذربایجان بر کارهای آن نازنین صورت آفرین
حیران بودند ۞ چه صورت کشیدی که صورتگران ۞ چو صورت بماندی حیران
دران ۞ همه گشته حیران بتصویر او ۞ شده موی از فکر تصویر او ۞ و در چوگان
بازی و تیغ بازی عدیل خود نداشتند همچو شاهسواری بر روی زمین جا

بچوگان

بچوگان چو او برگ تازی نمود ۞ گوی از خصم بازی ربود ۞ هر روی … بجهد
نشانه وی بجانب دیگر میل نمودی استحکام رزم مهارت حیدری و صولت …
از رومی مست بر کمی ۞ ز کین چون شده گرم در رزمگاه ۞ بجوش آمدی تنها
زدی بر سپاه ۞ سر پنجه ها از دست وی جان نبرده بود و استادان آن
فنون بطریق سپاه کرده این آخر تصرفات گوناگون از آن شاهزاده عالمیان …
و از آن همه هنر و شغل جوشش عشق و عاشقی بود که هیچ اوقات … بر کار …
صرف آن پیشه جانا که خود بر شمر نمایند ۞ هرزه گردی تو و صحبت جانی کو مکن ۞ …
محبت در جهان جای گذاشت ۞ چون شاهزاده گوهرشاد بیگم صبیه ابن عمران شاه
تمامی اشعار آن دلداران نامدار را در سلک حروف تهجی در آورده بر این …
گو جده مجلس … و شتی … نوشته و در تمامی ممالک ایران و توران
و بلاد روم و هند و مغرب … اشتهار یافته آن کتیبه بلبل الفصاحه مجد و …
ساختی نمود و بواسطه بین البعض از اشعار ایشان را در این نسخه در آورد از جمله
قصیده که جهت امام ضامن ثامن مفترض الطاعه واجب العصمه گفته بود و در …
هجر تا کی هر شب زآتش دل ۞ بر باد و عارض دل و سوزم چو شمع محفل ۞ تا چند …
پرسید کره ز محنت من ۞ نه محرمی که گویم گله هم تا بغم دل ۞ دوری از …
مدتی هر دم چو تار سیدان ۞ از غصه دست بر سر ابکر بپای در گل ۞ …
سیل اشکم گرفت عاقل را ۞ از دیده نقش خالش کرده گشت زایل ۞ …
جام عشرت با غیر در برابر ۞ من خورده ساغر خون از دیده در مقابل ۞
جای رود و کعبه عاشق کوی جانان ۞ هر کس کند ز جای مقصود خویش حاصل ۞

روی من و جبهای آن سروری که باشد ؛ صد چاکرش چو قیصر صد بنده از تو طغرل ها
یعنی علی موسی سلطان ملک دانش ؛ یعنی امام هشتم شاه رفیع منزل ؛ شاه شهی
امیر بر در که جلالش ؛ دست طلب گشوده در روح الامین چو سایل ؛ قاصر بود زبانم
در ذکر فضل شاهی ؛ کز نقد فیض خراسان ... شیخ فضایل ؛ شاها ملک سپاها
دار الشفات کویت ؛ از درد دهر که نالد یابد شفای عاجل ؛ ای مهر و لوبت باید
خور بر بار ؛ ای آسمان قدرت با کهکشان مقابل ؛ این ناکسی لعنت آلوده از جرم
شرمنده باد کامت الا بهر قاتل ؛ این کو نگاشت در دل نقش محبت تو ؛ او در [illegible]
دهری حاصلت حاصل ؛ گفتن کجا تواند کز خاک سر بر آرد ؛ لطف اگر نباشد
در روز حشر شامل ؛ خواهم شها که باشم در سلک خادمانت ؛ کز ماه و خور [illegible]
زه بر فلک مشاعل ؛ حفاظ روضه تو هوش و خرد ربایند ؛ هر دم [illegible]
دلکش بر صورت غنا دل ؛ عیسی بروح بخشی از دم تو ماهر ؛ موسی بود ز اعجاز
از دست تو کامل ؛ صد منزلت برون از امکان مکانت ؛ [illegible] جبال عاجز
در قطع آن منازل ؛ با خصم تیره روزت صبح [illegible] ؛ زیرا که با اراذل
همصحبت است مشکل ؛ خواهم شها که گیرد لطف تو دست جامی ؛ روزی که جرم زانم
گردد شکال واصل ؛ چندانکه زهره دارد در چنگ ساز قربت ؛ چندانکه مهر
دارد بر بام چرخ منزل ؛ باد انتهای عمرت دارای دهر [illegible] ؛ یعنی که زنده
صدر رسل طهماسب شاه عادل ؛ [illegible]
گر صد خطا کنم ز خطا نشکند ابی تو ؛ حاشا که از رهم سر موی بروی تو ؛ صد ره
بسوی غیر نظر میکنم ز بیم ؛ یکره اگر نظاره کنم من بسوی تو ؛ دست کسی [illegible]

وصل نمیرسد ؛ ورنه گرا که نیست مرا آرزوی تو ؛ هرکه زبانم کند رو نام جدایی
هجو و شوم از نیست ایام جدایی ؛ بیرون زرود تا دم مرگ از دل عاشق
لطف که کند بار به هنگام جدایی ؛ سوز جگر [illegible] فلک زان آتش آهن چون
ناکند سوخته شام جدایی ؛ غافل شو از مرغ دل سوخته جانی چون دانه وصلت
بهره ام جدایی ؛ چه لذت ندانم جفا و جور رقیبا که و میدم [illegible] افزون شود
محنت من ؛ رقیب گرم سخن بود و مش ز آمدنم ؛ چنین گشت و گرفتی [illegible]
رحمی گرد بر من بدمهری زمانه ؛ [illegible] زانکه آستانه ؛ این مه که با
اسیران وابسته میکند لطف ؛ حال مرا ندانم وابسته است با چه ؛ بیت
آخر این ظلم و ستم بر خاکساران بگذرد ؛ چون غبار رو تغافلهای یاران بگذرد
با کدامان یار سحاب آلوده تو نگاه دمی بد نام نگاه ؛ باعث [illegible] وفات
انکه با [illegible] هر دو جهان یگانه باش ؛ چو که [illegible]
ای دل چو نشیمن تو این کهنه سرایست ؛ غافل منشین که دل کرسیل ممات
رفته شده وکان کان همه همراهان ؛ تا ختم [illegible] و نوبت مات
بارگاه عمر شریف وی زنده کانی [illegible] که سی و چهار سالی بود و از ایام [illegible]
با سعادت [illegible] از رحلت ولد [illegible] ابو الفتح بهرام میرزا که
دو سالت ایام [illegible] و حالت نشو و نما بود و بعضی اوقات در بلده [illegible]
شریف وی [illegible] و چون از پدر باز ماند [illegible]
پناه شاه [illegible] و سلطانم که عم آنحضرت بود که تعلق خاطر [illegible] در شبستان [illegible]
و از سایرین [illegible] و برادر زاده ها و واسطه زیرکی و [illegible] و منات

و قبول تمام و ادراک لاکلام و براد و ستر رسیده شدند ایشان را بحکم شاهی
او زوده شاه جمجاه نیز در مقام رعایت و تربیت ان انحضرت بودای
در آمدند و از غایت فهم و ادراک که آن شاهزاده نیکو خصال
را بود و موافق مزاج اشرف دخل در حکایات میکردند از انجاب ان پادشاه
عالی مسمی بمصلح الدین جلبی گشتند با وجود صغر سن در جمیع جانبها و منشورها و ارا
داخل میباختند و برای صوابنمای ایشان عمل میفرمودند و مدار پادشاه
عالیجاه بدان شاهزاده آگاه بود و معصوم بیک صفوی که بوکالت دیوان
اعلی و قرابت پادشاه سپهر اعتلا موصوف بود او را که شاهزادگی بود و شاهزاده
نجابت او فرستادند مدت شش سال بدین منوال آن شاهزاده فرشته خصال در کار
اشرف بسر بردند چون سن شریف ایشان از شاهزادگی تجاوز فرمود شاه
سکندر شان ایشان را قابل و عاقل میدانستند و ارای حکومت مشهد مقدس را
که بهترین بلاد عالم و رشک گلستان ارم است وجود ارزوی خود بحق از منبر
عرش منزلت دانستند نواب میرزایی شفقت فرمودند و بر امدان منصب عالی در
اهل عالم سرافراز ساختند و قریب پانصد نفر از میرزاده ها و بزرگ زادگان
جمیع طوایف اویماقات و قورچیان طهران لازم ساخته با عزاز بسیار
بشمار او را در شهور سنه اربع و ستین و تسعمایه روانه خراسان ساختند و حکم
و فرمان شاهزاده عالیشان از هرات و سیستان تا حوالی سمنان برابر الحکم
نافذ بود و امرا و اعیان بنوعی که با پادشاه سکندر شان سلوک میفرمودند
نسبت بوی ازان قاعده و اداب تجاوز نمودند تاج و ساز حکومت

بجلاد

میدادند چون حکومت نواب میرزایی را قرار دادند بخاطر انور رسید که بادو
میرزا و قبول مهم مشهد مقدس و برا و زیری در خور است که بسلامت نفس و کم
جلبی و قضیه و پرهیزگاری و امانت و راستی و فضایل و کاردانی موصوف
باشد بعد از تامل و تفکر قرعه ان خدمت تمام والد ماجد مولف میرعیسی
و بود حقا وکیل شاه که باشند محرمش در کار و کیاده و وزارت نواب میرزایی
را بوی شفقت کرده زمام اختیار و قبضه اقتدار جزوی و کلی آنحضرت را
بامهام ملکی و مالی آن ولایت بوی ارزانی داشتند و خلاع فاخر با تاج و سار
که دران اوان قاعده بود و بعد از صدر عظام و متولیان مشهد مقدسه و دار
الارشاد و طلبه مدرسه میدادند از روی عنایت مرحمت کرده و بنا
علیه بزبان الهام بیان گذرانیدند که نیک و بدی مهمات و برا از نو سپردیم و
نواب میرزایی فرمودند که میرمنشی را زنش سپید در خانه نو ساختیم باید که از سخن او
بدر نروی که رضای او موجب رضای ماست و بمقتضی المرام شاهزاده عالیمقام
روانه استانه عرش منزلت شدند و مدت شش سال تمام بعیش و کامرانی و فرح
و خوشدلی دران مکان عرش مکان اوقات بعد طاعت و عبادت و تکرار
و دعای پادشاه زمان منزلت کسب فضایل و کمالات و اکتساب هنر و خصایل
اشتغال داشتند و در رعایت رعایا و کافه برایا کوشش فرمودند بعد از
حکومت مشهد مقدسه متبرکه بسرکردگی سایر میرزاها و امرا بر سر هرات بقصد تسخیر آنجا نامزد
و از آنجا بر سر ابوالخان ازبک بیاورد فرستادند حکومت قاین و نواحی آن بکسال
کری مدنشان تعلق داشت بعد ازان یکبار دیگر میرزایی حکومت مشهد مقدسه سرافراز شدند

درین مرتبه دو سال دران بلده عدیم المثال اقامت داشتند بعد از خاطر آصف
اندک انحرافی از ایشان پیدا کرده از حکومت مشهد مقدس عزل شده بحکومت
دار المؤمنین سبزوار مامور شدند مدت شش سال دران خطه بکمال جلال
بسر بردند این ابیات در انجا از طبع وقاد وی سر زده شعر بفلک رساند
این مه ز تغافل آه ما را ؛ ز جا ولی نکوید بکسی کس و ما را ؛ ز جفا مثال جامی کو
ناصبوری ؛ ای خدا رحمی دل دیوانه ما را ؛ این مطلع نیز حسب حال
است که در انجا فرموده مطلع جامی شد مبتلا بطوس کر جستی کشد ؛ کام دل ما برون
ز گل سبزوار باشی ؛ بعد از ان شاه جنت مکان ایشانرا بدرگاه طلب نمودند
بعد از مدت شش دو سال که از شرف ملازمت درگاه عالم پناه دور گشته
بودند بسعادت مجالست بهشت آیین و بساط بوسی محفل فلک تزیین شاه [illegible]
و تمکین سرافراز گشته چه در [illegible] این ایام بعد هجران هفت ساله روی آن بانوان
همین بود که در درگاه جلیل باشند شاه اگاه چون با وی اختلاط فرمودند دانستند
که در مدت رجوع ضعف [illegible] نموده اند که چنین شاهزاده عاقل کامل دانای چون
کوه حلم و وقار را از خود دور ساخته منصب ایشیک اقاسی باشی با وی ارزانی
داشتند اما تمامی رجوع مهمات و روی سخن روز و شب با ایشان داشتند
تا انکه زمانه ناسازگاران نقش بروی کار آوردند که شاه جمجاه رحلت فرمودند
یکسال و نیم تمام این شاهزاده عالیمقام در خدمت اشرف بسر بردند بعد از انکه
شاه اسمعیل ثانی بر سریر سلطنت متمکن گشتند و اوضاع و حالات دیدند
و کمالات و [illegible] ملاحظه کردند در مرتبه اول دانستند که مهم سلطنت بی اظ

اظهار

و اعانت وی بنتیجه نمیشود و ضروری سلطنت بی ستون دین و ملت البته ضرورة
در مقام رعایت در آمده از روی ادب برادرانه سلوک میفرمودند منصب
مهرداری را بوی تفویض فرمودند و دار المؤمنین کاشان را بقبول ایشان واگذاشتند
و در ممالک محروسه هر جا خطه و قصبه فاخره طلبیده بود و چون ارد و باد و [illegible]
قبول وی ارزانی داشتند و شش ماه دیگر که از عمر بی اعتبار ایشان باقی
مانده بود با شاه اسمعیل گذرانیدند و از انجا بعالم جاودانی نهضت فرمودند
دریغ انکه دیگر نیاید زمین ؛ بصد قرن شهزاده [illegible] ؛ دریغ انکه دیگر نبیند سپهر
نظیرش در آیینه ماه و مهر ؛ چند مدت در مزار امامزاده حسین قزوین مدفون
بودند شاهزاده گوهرشاد بیگم نقل نعش شریف و جسد لطیف آن فردوس
منزلت بمشهد مقدسه رضیه رضویه حامی نعمة الدین قبلة اصحاب الحق و الیقین
الشهید بارض الطوس [illegible] علی شرفها الصلوة والسلام و نقل نموده در
استانه که بیرون حرم محترم است دفن نمودند و هم درین روز حکم [illegible]
بقتل صوفیان [illegible] یافت [illegible] که جمعی از کرد و بار بکرور بدار السلطنه
قزوین امده در کنار دربند یک خانه [illegible] ساخته بکثرت خویش مغرور گشته
در زمان شاه دین پناه را بواسطه کم ازاری این گروه گمراه هر کس که نزاع میکرد
[illegible] نزد شاه دین پناه را بواسطه کم ازاری متعرض ایشان نمیشدند درین روز
ان گروه [illegible] و [illegible] بازار رازند [illegible] بعرض خسرو جهان رسانیدند
که ایشان پا از دایره اطاعت و گردن از طوق متابعت بیرون نهاده اند و کلاه
عصیان و طغیان بر سر نهاده و قلع و قمع ایشان در مذهب مسلمانان از قبیل اعمال

دور طریق سلطنت از مقوله [illegible] ماثران فرمان واجب الاذعان
شرف نفاذ یافت که سیب خان ولد محمد خان شرف الدین اغلی تکلو و بعضی
علی سلطان ترکمان پرناک با فوجی دلاوران بی باک و جمعی دیگر از
امرا کرام آنجماعت را تیغ غضب و سیاست برانداز[ند] و ملازمان
امراء عالیشان حسب الفرمان قضا جریان تیغ در ایشان نهاده و بسیاری
از کبار سر فتنه‌ای گروه صغیر و کبیر و برنا و پیر [illegible] صغیر و [illegible]
نایره غضب [illegible] و بقیه [illegible] تفاوت [illegible] قریب پانصد نفر از گروه
مذکور بقتل [illegible] جمعی کثیر را دست گیر کرده بدرگاه اسلام پناه آوردند
بعد از آنکه صورت غضب شاه عالم پناه تسکین یافت بر بقایای ایشان
ترحم فرموده حکم کرد که دیگر کسی متعرض ایشان نشود و در روز
شنبه [illegible] دهم شهر ذیحجه شاه علی [illegible] ذوالقدر حاکم [illegible]
آمد روز دیگر خلیل خان افشار حاکم کوه گیلویه حلقه عبودیت شاه عالم پناه
را در گوش کرده روی نیاز باستان اجلال آسمان آورده در ایوان
چهل ستون شرف بساط بوسی مشرف گشته سر بر خط بندگی و قدم
در دایره فرمان برداری نهاده قریب ده هزار تومان از نقد و جنس پیشکش
هر روز فوجی بسایه چترهای همای سای اقبال میرسیدند هر زمان جوقی از
امید بعطیه [illegible] گفتار در قضایایی که در سنه [illegible]
واقع شد چون نوروز اول ایام سلطنت و جهانبانی شاه عالم بود در روز دوشنبه
هشتم شهر ذی حجه که ده روز از سال هجری مانده بود تحویل شمس ببرج حمل واقع شد

اهل جهل

شاه همایون بعیش و کامرانی گذرانیده جشن عظیم و طوی جلیلی نموده دارا و
کشور [illegible] و ساحت منازل عالی و خیمه‌های متعالی که هر یک از آنها [illegible]
باسمان [illegible] که بعد از اتمام [illegible] وزرا و امرا و مقربان درگاه [illegible]
در مهام ممالک محروسه نمایند و [illegible] اکثر بلاد مثل هرات و مشهد [illegible]
حاکم بودند فکر و اراده آن خسرو زمان بسیار روزها و از حد و شمار بود
از آنکه [illegible] تا چرخ فلک [illegible]
سابقا ذکر رفت که بعضی از خویش [illegible] خاطر نشان آن خسرو گیتی ستان
نموده بودند که چون شاهزاده‌ای که در درگاه معلی بودند اندیشه و علاج آن
شد جمعی دیگر که در بعضی بلاد و امصار اند دفع ایشان از لوازم امور [illegible]
حکم اشرف بقتل شاهزاده بدیع الزمان میرزا ولد بهرام میرزا و ولد میرزا [illegible]
که موسوم به بهرام میرزا بود در سن هفت سالگی کوتاهی بود از [illegible] جهان
[illegible] یافت که تمور خان ولد شاه سلطان [illegible] که در آن اوان [illegible]
میرزای بود آن عمل شنیع بجای آورد خان مذکور حسب الفرمان [illegible] در روز
پنجشنبه غره شهر محرم سنه مذکور در سیستان شاهزاده بدیع الزمان میرزا را با بهرام
میرزا ولدش بقتل رسانید و هم در این سال مردمان شروان آغاز مخالفت کرده
طاوس میرزا را که خواهرزاده [illegible] که سابقا دارای ولایت [illegible] متعلق بود
او را بر داشته پادشاهی [illegible]
با عجب و غرور [illegible] بیرون از [illegible] و نخوت و [illegible] تمام روی [illegible]
حاکم آن دیار ارس سلطان [illegible]

برگشته روزگار قزلباش و روملویان چون بلای ناگهان در رود و فرنجی بیابان
مخالفان رسید طاوس میرزا با جمعی همعنان که هریک دعوی آبا و اجداد
میکردند حمله کردند غازیان اعتماد برآنکه بمدلول کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله کرده
خود را بر قلب مخالفان زدند ایشان طاقت مقاومت و قدرت استقامت
نیاورده بمضمون الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین عمل نموده روی بهزیمت نهادند
میرزا طاوس با یوزباشی ناموس بوادی فرار شتافتند غازیان و برابر جماعه
صد نفر از آن قوم بی آبرو را بقتل آوردند و سرها را بپای اشرف آوردند که مخلص از آن جماعه
و هم در آن اوان شاه جهان ایالت قراباغ بنام قلی بیک قاجار که قورچی
بود او را سلطان گردانیده بگنجه و قراباغ فرستادند و هم در روز سه شنبه
هفدهم شهر ربیع الاول سنه مذکوره شاهزاده گوهر سلطان خانم بنت شاه جنت مکان
غفران پناه ابوالبقا سلطان شاه طهماسب که در حباله نواب سلطان ابراهیم
میرزا بود از غایت تعلق که بنواب میرزایی داشت از تاریخ رحلت نواب
غفران پناه بر بستر بیماری و ناتوانی خوابیده خویش را در رضوان بان شاهزاده
عالمیان رسانیده و سه ماه و دوازده روز مفارقت میانه ایشان واقع شده
و آخر در بهشت جاودانی بیکدیگر پیوستند رحمه الله علیها رحمة واسعة شاه جمجاه
مبلغی کلی زر داده قورچی باشی شاملو را با جمعی از سادات و علما و مشایخ
و وزرا مقرر کرده خدمت تجهیز و تکفین شاهزاده را بجای آورده نعش او را
بقم نقل کرده در سرداب شاهزاده سلطانم که در تحت قبه سامیه فاطمه علیها السلام دفن کردند
تمهید تمکین در فتح قلعه بلکان در ایام ... در این اوقات فرخنده ساعات سلطان

غرور و جلال رسیده که اسکندر حاکم قلعه بلکان گردن از خط اطاعت بیرون نهاده و اکثر
چند نوبت با حکام کردستان محاربه کرده سرپنجه شجاعت و اقتدار ایشان را
برتافته و اکنون خبر آن واقعه در شهر سوار و دیار بران رای عالم آرای بقلع و قمع
او عازم و جازم شده سولاغ حسین تکلو را بدان خدمت و حکومت دینور و
کردستان مامور ساخته روانه آن صوب ساخت سولاغ با جمعی از دلاوران
بابراق چون اوراق اشجار و قطرات امطار نظم سپاهی که دریای چین را
ز گرد ؛ نکند چون بیابان بروز نبرد ؛ وی چون علم عزیمت بانجاب بر
افراخت اسکندر را از خوف عساکر ظفر مآثر خائف و متوهم شده طریق حزم و احتیاط
مرعی داشته خود را بقلاع و جبال انداخته و ... و فرزندان ترکمانان
رسیده و پایان خندق و گرد لشکر را نش ماهی و ماه پیوسته تا غایت کنگره قلعه
خسروان عالم مقدار که کنگره فتح آن نرسیده و پا به بلندی بروا داشته سلطان کامکار
در هوای تسخیر آن طیران نموده ؛ قلعه کوه و افلاک سرکشی ؛ ... زلف فلک
سنگ سخت سر جسم تنگ ؛ نشیند افلاک سنگ زرنگ ؛ کنگر او کشیده سر
ندیم ؛ گرد و بیت از فلک دو دم ؛ چون حوالی قلعه محل نزول لشکر ظفر اثر گردید
بتفاصیل در دو لتهای ... آن تحتارا با قهرا و والی آن دیار اسکندر سپاه خود را
بافروختن آتش جدال و قتال مامور گردانید ؛ زبر بای گردن کشان زمان
چو طوطی برآورده بر آسمان ؛ سر فرشان سوده بر ماه مهر ؛ شده نکس ...
سپهر ؛ نموده کمان کوشش بر نکوه ؛ بشکل مه نو زبالای کوه ؛ ز دیوار ...
او ؛ نمایان همه صورت دیوار او ؛ بعد از چند روز که لشکر ظفر قرین جلادت آیین

در تضییق اهل حصار کوشیده طریق آمد و رفت مسدود کردند و ابواب مداخل
و مخارج بر روی ایشان بستند و غازیان تیکبار چون آتش از بیم روی حالا نهادند
اسکندر را بالا و زوال که بوک تاوک جوشن گذار نقطه از دایره وجود وجها
برداشتند و برهم تفنگ نقشار قضا رفورا زخشم خورشید بستانند تقدم عالم
و مقابله پیش آمده دست برافراختن تیغ و انداختن تیر کمان کج ابرو مرکان بر
زنستان جوشن براورده تیر آرزو بر دیده شمشیر تارک شکاف شکاف انداز
تارک شکاف دوستان از دل کشتگان رنگ لعل بدخشان گرفت
و سنگ میدان جنگ از خون جوانان یاقوت رمانی شد از خون
جو نا جام صهبا شده لعل ساقی یار حیا شده از رگهای تن خون برآورده سر
ز دریای خون رسته مرجان تر و از زخم تفنگ اهل چون سنگ پشت روی
در سنگ شد و زخم ناوک دل دوزتن مردجنگی چو خار پشت بر خار پیکان پشت
اعدا و اعدا را تیغ خونفشان برای العین دیده و ملاحظه نموده
احوال خود ضعف و قصور و احساس کرده دست در دامن فرار زده بطرف
قریه که در حوالی قلعه بود گریختند غازیان بقایای آن مخاذیل را بضرب شمشیر
آبدار بدار البوار فرستادند و چون مخارج بحث بلند بر بام قلعه برآمدند
اسکندر بواسطه حرکت ناهنجار الیٰ یوم الابد ایام که مرکب مرادش چون
لنگ بود و جز سد جان بردی ماند چو مقابله بکلیان تنگ شده و بطرف
معالک از آن مهلکه خلاص کشته حین سلطان سوانح این خبر را بدرگاه معلی
فاصدان بیکان در دو روز بقزوین رسیده و در روز چهارشنبه بنهم شهر ربیع

الاول سنه مذکوره این خبر را بعد از اول نقاره فتحی که از کار معلی زدند این بشارت
عالم پناه و حکومت آن قلاع را بسوالاق حسین رجوع نمود و جمهور سکنه و عموم متوطنه
آن دیار در مهد امانش و بستر آرامش مرفه الحال و فارغ البال نمودند و هم
در روز چهارشنبه بیست و ششم ربیع الاول سنه مذکوره میرزا شکرالله از
وزارت معزول گشته شاه عالم پناه منصب وزارت دیوان اعلی را بخواجه
سلمان که در حسن تدبیر کار و روشن ضمیر و رتبه و شرف کمالش ایک بعنی گرکی
و شهر راست بر جبهه ضمیرت ذهن صافیش نیان لفکر به بدان تحریر فتح عقد
و زمام حل و عقد امور و استمام مهمات مصالح جمهور بکف اقتدار او باز داد
و ضبط ممالک و حفظ مسالک و مفاتیح ابواب ملک و ملت و مناظم اسباب
دین و دولت بقبضه بعد او و رشاد او ارسال و استمام و اجتها و استعلاء گشت
و هم در این روز منصب جلیل القدر صدارت را بسیادت و نقابت پناه
نقابت ابتدائه کراز سادات رفیع الدرجات و نقاکشر البرکات اصفهان بود
ارزانی داشت و حل و عقد و قبض و بسط و نظم و نسق مناصب شرعیه و تفویض و تحریر
و مقرر شد که در رواج اوامر دین و مشیت امور شرع سیدالمرسلین و تعمیر
خیرات و توفیر بروج و ربیع محال موقوفات مساعی جمیله مشکوره بظهور رساند
و چون بواسطه کثرت واردات و جامع علایق در دارالسلطنه علامات طاعون بظهور
رسید شاه کامیاب در روز چهارشنبه ۲۳ شهر ربیع الثانی سنه مذکوره
نهضت از آن شهر فرموده به باغ سعادت آباد نزول فرموده و مقرر کردند
که اگر طاعون طغیان پیدا کند رایات عز و جلال بجانب قلعه الموت و مهم قم توجه

دا بالت پناه حیدر سلطان ترخان ترکمان که هفت سال بود که تیولداران ولایت
بود در انجا رفته بود حسب الحکم متوجه انجا شده و حکم قضا نفاذ شرف صدور یافت که
و مردم را از فرو بن لقمه نترسند و اگر کسی نیهانی در ان اقدام نماید سیاست نمایند
رقم مطاع احدی بشهر داخل کرده و هم درین اوان مرتضی ممالک اسلام امیر
غیاث الدین محمد میرمیران یزدی که بدرگاه عالم پناه آمده بود و در یک فرسخی
دار السلطنه منزل گزیده بود حکم مطاع شد که بنواحی دار المؤمنین قم رفته در انجا
باشد و بشهر داخل نشود و هم درین ایام سیادت و صدارت پناه میر غیاث الدین
محمد میرمیران اصفهانی که در زمان شاه جنت مکان صدر بود با اولاد و احفاد و میرزا
مخدوم و میرزا محمد امین مرخص شده بجانب اصفهان رسیدند و قطع نظر از مناصب
و صدارت نمودند و هم درین ایام حسام بیگ ولد خرام بیگ قرامانلو که
قرابت از جانب مادر که خواهر سلطان حیدر قدس سره العزیز بود رسانید شاه جمجاه
بواسطه انکه قصر را بقتل آورده در تبریز متواری گشت آخر گرفتار شده بحکم پادشاه
زمان مصلوب گشت و از صدمه سیاست و اجرای عدالت ان حضرت امن
و امان و راحت و اطمینان در میان جهانیان شایع شد که هیچکس را یارای ربایش
و سیل سستی را نباشد ❁ باز کرد چشم در عدالتش کنجشک تا بحشر
چشم شبان ❁ از اقصی هزاره قندهار تا نهایت گرجستان و ایروان
که ممالک محروسه بود و تجار بهار زده میشوند از خوف و خطر دست نگ
و هم در روز جمعه هشتم شهر جمادی الاول سنه مذکوره میرزا مخدوم شریفی که باعث
هزار گونه فتنه و فساد بود بموجب حقیقت اتمامی انا لله ...

بقیه

شنید و چون گرفتار گشت و هم درین روزها روضه جلیله بکلوکر بیرون امین بود
و حلیمی بیک ترکمان دار و فه دفترخانه همایون گرفتار شده و مصادره شد
بقلعه فرستاده شدند و در روز چهارشنبه دوازدهم شهر رجب سنه مذکوره
شاه عالم پناه را بیماری شد چون مقرر بود که هفته دیوان خواجه حافظ را
باز بشاه عالی گشاده اند بعد از تفاءل بدیوان خواجه شاهزاده را ابو الفوارس
شجاع الدین محمد نام نهادند و در روز جمعه هشتم ماه شعبان سنه مذکوره
بولی سلطان قلعه تکلو ذو القدر حاکم شیراز داده و بخلع عظمی زینت داده
و ارکان دولت را طلب کرده و نغمه جو و چنگ از مطربان خوش آهنگ شنید
همه مطربان خوب شیرین زبان ❁ نغمه شکر ریخته از زبان ❁ دف از هر طرب
شده کامیاب ❁ نهی بود در نغمه آفتاب ❁ جهان شکر لب ترنم سرای ❁
جهان چشم شکر بود سر تا بپای ❁ عجب مجلسی چون بهشت برین ❁ می و ساقی
و کاس مه جبین ❁ شاه جهان چو در آن مجلس بهشت آیین تشریف آورده سنه ...
شکوه بیت ❁ بیا ای سلطان اقلیم گیر ❁ چو خورشید رسید و لیذیر ❁ سر بر فلک
اطلس رفعت آسمان ❁ بابو اطلس آسمان تو امان ❁ پری پیکران از طرف دست
زنگیار نگار بسته چون عنبر لب ❁ صنوبر قدان هر طرف جلوه گر ❁ زکاکل ...
کرده سر ❁ ولی سلطان ...شتی باده از عهد از شرب شراب بهتر و زرده
قاش و سایر نفایس که در سرکار او بود چون شاه عالمیان ... نامی از نظر
اشرف در آورده که رانده و انت صباح ... مجلس کیان بود و چون
شاه عالمیان خاطر از مهر فرزند و دولت سلطنت جمع گشت زاده خاطر ...

مازندران تعلق گرفت که برادر بزرگتر خود که در دارالسلطنهٔ تبریز است با پسری که همراه
وی بود سلطان حمزه میرزا و ابوطالب میرزا و طهماسب و برادر بزرگتر از آن
شاهزاده حسن میرزا که در طهران می‌بود تمامی را قصد نمایند و اما غافل از مضمون
الجمعیة کدر ؛ بیرون زاراده تو خبر دگرست ؛ قورچی بقصد آن …
کرده احکام نوشت که … شاهزاده سلطان حسن میرزا که در زمان
جد جمجاه والی مازندران بود چون خبر سلطنت شاه اسمعیل را شنید احرام …
وی بسته متوجه شد شاه جمجاه که از آمدن وی واقف گشت سفر نمود و که در
طهران توقف کرده … نماید آنگاه علی قلی سلطان تکلو را با جمعی از سفاکان
بصوب طهران ارسال نمود که شاهزاده سلطان حسن میرزا را قصد نماید علیقلی سلطان
تکلو بسرعت روانه شد … بطهران داخل شد و در روز دوشنبه بیست و
یکم شهر جمادی الاول سنهٔ مذکوره باتفاق علی خلیفه قاجار که حاکم آن ولایت بود
بقصد شاهزاده نامدار مبادرت نموده شاهزاده … بشهادت
… رسیده و در مزار امامزاده بزرگوار علیه التحیة والسلام که در شهر مذکور
واقع است مدفون شد عمرش بیست و هشت سال والده‌اش مرحومه خانم دختر زاده
نواب غفران پناهی قاضی جهان حسینی است شاهزاده بغایت صاحب جمال
بود و شاه جنت مکان با او توجه بسیار داشتند و هم در آن زمان شاه عالمیان
منصب بیگلربیگی خراسان و ایالت دارالسلطنهٔ هرات را با میرزاده اعظم
رکن الدوله القاهره علیقلی خان شاملو که از … بود شفقت فرموده
و وی را لله شاهزاده مظفر لوا سلطان عباس میرزا ساخته او را روانهٔ هرات کرده بود

همشیره

و همشیرهٔ خود را شاهزاده در غیبت حکم که بهترین بنات شاهی بودند و …
نکاح او درآورده و در احکام وی علیقلی خان … نوشته و تمامی لشکر …
خانواده را ملازم گردانیده او را … بسیار و سامان … بصوب آن
دیار فرستاده و هم در آن اوان … دولت عرض کرده که …
از یک بار … که گمراهان راه ضلالت و سرکشان بادیهٔ جهالت
پای از حد خود بیرون نهاده و نواحی نیشابور را تاخته‌اند و فوجی از آن …
… که نوبت طامعه ایشان بحرکت درآمده و لوای استیلای بحوالی و …
که این نیشابور و مشهد مقدس را فرا گرفته‌اند حسین بیک ولد موسی بیک افشار …
باشی سابق که وی قورچی باشی قورچیان مشهد مقدس معلی بود در همان موضع …
رسیده و بعون عنایت ربانی قریب صد نفر از آن قوم … مجروح و …
گردانیده و … بدرگاه عالم پناه فرستاده و هم در روز پنجشنبه
پنجم ماه رجب المرجب نظام الملک … دارالسلطنه قزوین آمده و در مراسم
… بسیار … از جانب پادشاه … این
ابیات مسامع عز و جلال … رسانیدند ؛ …
… ؛ … ؛ زمهر … و خاک …
… ؛ فلک گر کند … ؛ … بلطف …
… ؛ از … احسان شاه ؛ و هم در آن اوان
مرتضی قلی سلطان ترکمان حاکم ولایت مشهد مقدسهٔ منوره بوده و …
مبارک شاه جمجاه همراه نموده او را مرخص ساخته شد وی با لشکر …

ند بر ماکب و زرکان متوجه خراسان شده و هم در شب جمعه بیست و چهارم
شهر شعبان سنه مذکوره ذوذوابه مهیب در برج قوس از جانب مغرب طالع شد
و شب بشب آثار آن از ارتفاع مسافت و نظر ناظرین کمبود داری می آمد
و هم در شهر شعبان شاه سکندر شان در باغ سعادت آباد جشن عظیمی و طوی کرده
نموده که هیچکس در این چند سال دیده مثل آن یاد نداشتند چون بعد از رحلت
شاهزاده جنت آشیان ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا شاه سپهر والا مهر آنجناب
سلطان گوهر را که شاهزاده مقبول و معزز کرده بودند و در مقام تربیت او بودند
با خبر آنکه شاهزاده مظلوم سلطان سلیمان میرزا بقتل آورده بود وصیه وی را
بجهه ابوتراب سلطان نبیره جان سلطان استاجلو که او را نیز علی رغم
محمدی سلطان تکلو میل کشیده در مقام رعایت او بود و خواستگاری
نمود و طوی مذکور در باغ سعادت آباد واقع شد سابقا گذشت که بعضی از
شاهزادهای کامکار که در نهایت بلاد و امصار بودند و از اردوی معلی با
جمعی را بود و توقفی در اجرای حکمی که بر ایشان صادر شده بود واقع گشت و علیقلی
خان شاملو که بدار السلطنه هرات رفت بعد از تشریف تشرف بابوس اختر
برج سلطنت و کامکاری شاهزاده عباس میرزا خلاف حکم شاه زمان عمل او
دفع حکم بشیراز رفته بود و هر سه عرضه بندگان اعلی شاه جمجاه و سلطان محمد
و شاهزادها و والده ایشان تنگ نموده بود که احدی از ملازمان و خدمه شاهزاده را
راه نداده و آمد و شد نمود و ایشان دست از جوه خوردن شستن کشیدند که حکمی
دیگر بود و چون خالق قضا و قدر در اصل فطرت سلطنت را بنام نامی شاه سلیمان

دمی

مهر مدارش شاهزاده سلطان عباس میرزا نامزد نموده بود بدین سبب شاه جمجاه
و احکام او اثری نمود شعر اگر تیغ عالم بجنبد ز جای ؛ نبرد رگی تا نخواهد
خدای ؛ آنگاه از این اراده و اراده دیگر شد و او وسواس برد علیقلی بود
بود که بواسطه مصلحت زمان و تألیف قلب دشمنان چند روزی تعلل
را بطرف سازد و بر وجه مبارک همیون قضا و قطع صله رحم رضا دهد را
کند در روز یکشنبه سیزدهم شهر رمضان سنه مذکوره الی مقعد سپهر جهان
دیگران در گذشت مجملی از تفصیل این واقعه هایله آنکه در شب روز مذکور گشت
خوش خرام سوار شده با جمعی بیک طواجی اغلی که منظور وی بود و دریای
اشربه و میوه وقت سحر که بدولتخانه آمدند در منزلی که جهت حسن بیک ترتیب
داده بودند و اول در قمرخانه همایون بود ساکن گشته استراحت نمودند
در آن اثنا علامات موت بروی ظاهر شده از قضایای دیوان آسمانی
نشان عزل حیات فانی بر طغرای هو الذی خلق الموت والحیوة ؛ و مضمون
کل نفس ذائقة الموت مضمون الهی بدو رسید و سلطنت عالم را بی برد
و نقش نامردمی جاودانه داد نظم اگرچه نقش است این خانه جهت ؛ ولیکن
نبود این کسی را کنار ؛ جهان بی ثبات است تا بوده دانیم ؛ چنین بوده داری
فانی امرا از شدت حکم و امرا و وزرا از این قضیه آگاهی یافته چون در آن سحر
که در آن خوابیده بود گشوده و رفتند کار روی از دست رفته بود در بست
خبر در میانه مردم انتشار پیدا کرد تا صباح دوشنبه چهاردهم امرا و وزرا
و مقربان بارگاه اجتماع نموده و برادر دولتخانه غسل داده و کفن نمودند

بطرف قم سار بر شاهزاده ملکیار جهانان نقل آستانه امامزاده واجب الاحترام خاتون
حسین علیه و اباه التحیة والثنا نموده بود در بهان دستور او را بان بجهة شوکت
و عظمت برده و در جنب شاهزاده دفن نمودند و بعد سبحانه و تعالی الغفران
والملک والکبریاء تعالی شانه خداست و ملک خدای و در باب تاریخ وفات گفته
شده تاریخ فوت شاه جهان ؛ طلب از خون ناحق طفلان ؛ از اتفاقات
عجیبه آنکه شاه اسمعیل دو روز قبل از آنکه نعش مبارک شاه جنت مکان بدان آستان
عرش نشان رسیده مدفون گردد وی در قزوین بخاک رفت ایام عمرش
چهل و نه سال مدت سلطنتش یکسال و نیم و بیست و دو روز از وی یک پسر ابو الغوث
شاه شجاع و سه دختر ماند صبیه بزرگش رضیه شاه عفران پناه شاه نعمت الله ثانی و
خانش خانم همشیره شاه جنت مکانی بود و امده قبل از رفتن قلعه وان شاهزاده
الحال در حباله خلف السادات والنقبا امیر برهان الدین شاه خلیل الله است و دیگر
دیگر که از کبران حاصل شده از شاه اسمعیل در عدالت رعیت پروری و احکام
گستری عدیل خود نداشت در ایام سلطنت او باز در هوا داری کبوتر در پرواز
و از ترس سیاست او سیمرغ فتنه در پس کوه قاف اعتکاف عزلت داد و روز
گردو شیر بیشه ستان عهد از معموره عالم رو در بلخ ابها نهاد و آنحضرت در اقامت
جمعه و جماعات و احکام صیام و صلوات و سندات امور معروف و نهی
منکرات و دفع بدع و مناهی به نفس نموده سعادت امور ملک که استحکام
قواعد شریعت صورت نمی بندد و نظام اعمال دولت و قوام اعمال ملت میسر شود
چنانچه کلام معجز نظام سید انام علیه افضل الصلوة والسلام مشعر بر آنست

الملک والدین توأمان نظم تا دل نوامان چه بود و خبر از آنکه ملک ؛ از راه وجود خدای
که دین را شعار کرد ؛ و تعظیم علمای اسلام که حافظان ممالک ملت احمدی و حامیان
مسالک شریعت محمدی اند بر حسب گفتار رسول مدنی من اکرم عالما فقد اکرمنی
بتقدیم می‌رسانید و شکر باز آنکه آسمانست کار خانه سلطنت بوسیله گزینش جماعتی
ایشان مقررات مسرور کاه داشت سخاوت و بذل گشاده و عین المالی که در نظر مردم جهان
عین نور چشم می افزود و صرف خیر و ظفر سعادگرد و مرسوم و مواجب و رجال
که مدت چهار ده سال در زمان مدت شاه جنت مکان مانده بود تخفیف فرمود
چنانچه مرد مجبولی صد تومان و دو بیست تومان گرفت بعضی حوالات که تعلق بحضرت
صاحب العصر والزمان خلیفة الرحمن علیه صلوات من الله المنان داشت سادات
عالی درجات ممالک محروسه خصوصا سادات عظام النجوبه تخفیف فرمود و در جهانبانی
کرم حاتم و عدل نوشیروان را در بار عطای او بر طاق نسیان نهاده و در زمان
محمدی و نسایم ملت احمدی بوا قبول تضاعیف گرفته تازه و خرم گشت و عقلای از
ظلمات بسر چشمه حیات خضر وار رسیدند و خلایق در کنف امن و امان آسودند
نظم از امام یافت در حرم امن وحش و طیر ؛ آسوده گشت در کنف عدل و انس و جان
گردون غرور کشاده کمر از میان تیغ ؛ ایام بر گرفت زه از گردن کمان ؛ وی در ابتدا
حال تحصیل از مرحومی میرزین العابدین اصل استر آبادی گرفته از طالب علمی و
داشتند و استعلیق را خوب می نوشتند و داغ کتابت بسیار داشتند و در
نقاشی و طراحی و نقش بندی و طرح عمارت سلیقه تمام داشتند و در آن فن بی‌نظیر
خود بودند و شعر بسیار نیک میفرمود و تخلص عادلی می نمود و این غزل از ارقام

سلطنت در دار السلطنه قزوین فرمودند غزل ای قزوین آدم اسا تن جانم نماند
در دست غم شدم امید در جانم نماند ٭ بسکه بیاد زنخ مهوشان بگریستم رنگ
خون قطره در چشم گریانم نماند ٭ از مهوشی سیم چو باری شد تنم در هجران
غیر دست تخت غم در گریبانم نماند ٭ در غم یوسف رخی از بسکه خون گریستم
روشنایی در نظر چون پیر کنعانم نماند ٭ عاقلی از من مجو این رسم اجستا ٭
کار عقل از دست رفت و دل بفرمانم نماند ٭ قبل از غزل و ابیاتی که در قلم بود اشعار
بسیار گفته از خصوصا قصیده در شرح احوال خود گفته شاه جنت مکان فرمانروا
ابراز انها در مجمع الشعرا شده اما با وجود این حالات بواسطه خاصیت مداومت بر مال
هیچ برو اعتماد ننمود بیان کلام در شرح تفصیل ایام که بعد از رحلت نواب خاقان چون چهل کان
از سلطنت شاه اسمعیل رانهی نبود و بعد از گذشتن او در دار السلطنه قزوین و سایر بلاد
و امصار فتنه و حادثه روی نمود و مردم همه مشغول و فارغ البال شده بوده میرزا
سر از خانها بیرون کرده با انتقام چند روزه که بر ایشان گذشته بود در آمده
و اراده نمودند که میرزا مخدوم شریفی را که مجوز بر اسعدان شاهی
او بوده بقتل رسانند و بحکایت ملازمان شاهزاده پریخان خانم از دست انجماعت
رهایی یافته بولایت روم گریخت و در روز پنجشنبه یازدهم ماه مذکوره نزول
تمامی ارکان دولت ارجمند و امرای سعادت مند که در آن اوان در سریر
خلافت مصیر بودند مثل امیر خان موصلو و پیره محمد خان استاجلو و ولی سلطان
قورچی باشی افشار و محمد خان تکلو استاجلو و ولی سلطان قلقانچی اغلی و اسمعیل
سلطان و دیگر امرا و اعیان در میدان اسب شاهی جمعیت نموده چون مجدداً

دعن

رحلت شاه جهانپناه میانه امرا و اویماقات انواع مخالفت روی نموده بود چنانچه
قبل ازین سمت تحریر یافته اختلاف اول بصفحه بواطن یکدیگر گرفته رنگ
مخالفت را از مرآت ضمایر بصیقل موافقت زدوده قسم یاد نمودند که من بعد
بهیچ وجه با یکدیگر نزاع و جدال ننموده که شعار کان لم یکن انگاشتند
و هر آنچه صلاح دین و دولت در آن باشد و امرا و ریش سفیدان مصلحت دانند
و آنند عمل او نمایند واحدی خلاف آن جایز ندارد و بعد از آن باتفاق حضرت زمان
میرزا سلمان محمد بیگ شاهزاده پریخان خانم رفته در سلطنت پادشاهی مشورت نمایند
و بعضی امرا که رجال دولت ایشان از جویبار تربیت شاه اسمعیل نشو و نما یافته بود
مثل ولی سلطان حاکم شیراز صلاح در آن دیدند که شاه شجاع خلف او را پادشاه
نمایند و سکه و خطبه بنام او کرده زمام مهام ممالک از قبضه اقتدار نواب خانم
باشد بعضی قبول این معنی ننموده فرمودند که شاه شجاع طفل یکساله است و سلطنت
او چه حسن دارد چون این خبر باطراف و اکناف عالم رسد که از اولاد شاه غفران
جایگاه کسی نمانده مدار بر دختری است که سپهدار لشکر قزلباش است هرگاه
فتنه و آشوب در ممالک ظهور رسد و نواب کامکار سلطان محمد میرزا که پسر بزرگ
شاه جهانپناه است اگر چه در باصره وی اندک ضعفی واقع است اما پسران نامدار
دارد که در اندک فرصتی هر یک از ایشان در میدان سلطنت شاهسواری
اقبال اویند و پادشاهی ولایت بعضی بر این سخن بوده از سلطنت شاهزاده حمزه میرزا
پسر بزرگ آنحضرت که در آن زمان یازده ساله بود و جمعی دیگر که شاهزاده عباس میرزا
را صاحب اقبال میدانستند و در آن وقت نه ساله بود و حسب الفرمان شاه جنت مکان

صاحب خراسان بود رضا نمیداد چون مشیت ازلی و تقدیر لم یزلی
تؤتی الملک من تشاء و تعز من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر
و شاهی دولت تو دهی بهر که خواهی پادشاهی سلطان محمد تعلق گرفته بود قبل از آنکه
در مجلس امراء عظام جاه سلطنت را قرار دهند جمعی کثیر از قورچیان و مقربان [illegible]
بیک ذو القدر ولد محمد خان آغا که نسبت بدان حضرت خدمات لایقه مقدم [illegible]
بود و بدان جهت شاه اسمعیل بدو بی التفات شده بود و با اتباع خود متوجه شده
بشیراز رفت و در همان شب اسکندر بیک قورچی [illegible] متوجه شده اول [illegible]
سلطنت را رسانیده و بخطاب [illegible] خان موسوم گشت و برتبه امارت سرافراز [illegible]
و علی بیک ذو القدر [illegible] از استعداد و شرف ملازمت [illegible] دار الملک
شیراز بدو مفوض شد و مرتبه خانی یافت چون مجموع لشکر در پایه پادشاهی
حضرت مجتمع شدند امراء عظام تمامی قورچیان و الکا [illegible]
و علوفه بیوتات را از رفتن شیراز مرخص ساختند و روز بروز فوج فوج
از ترک و تاجیک و از مردم دور و نزدیک از اطراف و جوانب بسعادت
موکب جلال می شتافتند و نواب پریخان خانم در دار السلطنه قزوین
که مقر سلطنت است کمال استقلال یافته هر صباح تا رواح امرا و ارکان دولت
ملازمت او شتافته بلوازم ممالک داری قیام مینمودند و از تقاضا [illegible] قزوین
و محال قریبه مدد خرج لشکر داده امرا باتفاق در خدمت و احکام مهر میکردند
و امیرزاده سلیمان چون در زمان شاه اسمعیل بجهت نفاق [illegible] نسبت بنواب خانم [illegible]
آمده بود و از تحریک [illegible] می بود در وقت که خانم [illegible] زمان گشت و [illegible]

و ملاحظه و احتیاط تمام بسر برد تا آنکه نواب خانم اظهار عداوت نمود و شمخال
سلطان چرکس خال خانم بقتل میرزا سلیمان مبادرت نمود مشار الیه چون از این مقدمه آگاهی
یافت فی الفور با معدودی چند راه فرار پیش گرفته متوجه شیراز شد جمعی از مردم
شمخال با سپاه از عقب او شتافته چون عمدا در بیابان رفته بود بدو نرسیده
بازگشتند مشار الیه با اعتبار تمام خود را بشیراز رسانیده بشرف [illegible]
کان اشرف سرافراز شد و در باب مهمات سلطنت و جهانبانی آنچه معروض
میداشت موافق مدعا و رضای اشرف بود سخن می افتاد و در نظم و نسق مهام
سرکار خاصه شریفه سعی و اهتمام تمام بجای آورده منظور نظر شفقت و عواطف
گردید بوزارت دیوان اعلی جهان و کشور رای [illegible] بر صاحب [illegible]
گشت روز بروز شوکت و حشمت آن عالی حضرت [illegible] ارتقا و اعتلا [illegible]
القصه چون تخت شاهنشاهی بوجود فرخنده ورود آن شاه عالیجاه زینت [illegible]
زد و در پس شیراز اسم سامی و نام نامی آن اعلیحضرت قرین گردید امراء عظام
و مقربان درگاه فلک بنیان کمر عبودیت و بندگی بر میان جان بسته همگنان
بکمال [illegible] مراسم شکرگزاری قیام نمودند و زبان حال [illegible] مترنم [illegible]
صد الحمد که آن نخل کهن جامه نجات [illegible] از [illegible]
هر که [illegible] در خواه [illegible] بنهاد [illegible] گشت که [illegible] جمعی که [illegible]
[illegible] شاه اسمعیل نجات یافتند مثل خان احمد
والی گیلان و شاهرخ خان ذو القدر و محمد بیک ذو القدر و قرا بیک [illegible]
بود [illegible] رعایا فرمودند و شاهرخ خان را منصب [illegible] داده مهر [illegible]

و در روز پنجشنبه هفتم شهر شوال سنه مذکوره نهضت بار حاجب نموده از دار الملک شیراز
بیرون آمده عنان عزیمت بجانب مقر سلطنت منعطف گردانیدند و نواب سپهر
احتجاب ملقب الزمانی مهد علیا بلقیس النسا بیگم که حرم محترم آن اعلیحضرت بود
و مادر شاهزاده عالم و عالمیان زمام اختیار و قبضه اقتدار مهام خواص و عوام
و کافه انام را برای او منوط ساخته بودند جمعی امرا و اعیان بعد از تشرف تقبیل
پای بوس آنحضرت اشرف همایون و شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا
بشرف سجده آن در دربار عصمت و طهارت مشرف گشته بهیچ مهمی بی استصواب
و صوابدید آن علیا حضرت فیصل نمی یافت میر قوام الدین حسین شیرازی
که سابقا مستوفی ولی سلطان حاکم شیراز بوده و بوزارت نواب علیه عالیه منصوب
گشته بود چون رایات نصرت آیات که از فارس عازم عراق گشت بواسطه زمستان
و کثرت برف و باران بآهستگی عبور نمودند آنگاه موضع [illegible] مضرب خیام سپهر
جاه و جلال گشت از دار السلطنه اصفهان تمامی سادات و اکابر و اعیان
با تحف و پیشکش فراوان در آن منزل بشرف ملازمت اشرف سرافراز شدند
عنایات خسروانه شامل حال هر یک از ایشان فرموده همه را بنوازشات بیغایات
مفتخر گشتند روز دیگر نزول اجلال بموضع [illegible] نموده بعد از آن داخل شهر شدند
و دولتخانه مبارکه که موسوم بباغ نقش جهانست و در لطافت هوا و عمارت رشک
باغات عالم است فرود آمده آن منزل را رشک فردوس برین ساختند بعد از
چند روز که آنجا بسر بردند عنان عزیمت بجانب کاشان از راه نطنز معطوف ساختند
و در روز پنجشنبه دهم شهر ذی قعده سنه مذکوره بظاهر شهر مذکور نزول اجلال

نموده

نموده امرا و اعیان آنجا پیشکشها کشیدند و از کاشان بجانب دار المؤمنین قم در حرکت آمدند
روز پنجشنبه چهاردهم ذی قعده مهدی سلطان حاکم آنجا با سادات و اعیان
استقبال موکب همایون نموده شاه اسکندر شان شوکت بهر چه تمامتر بشهر
داخل شده در دولتخانه آنجا نزول فرمودند و نواب علیه عالیه سلطانم والده
که قریب چهل سال بود که در قم ساکن شده بود او را بر در بهشته بدولتخانه بردند
نهایت تعظیم و احترام او بجای آوردند و همچنان او را همراه بقزوین بردند
شاه عالم پناه ده روز در قم توقف فرموده بعد از آن بزیارت آستانه مقدسه
منوره معصومه سیده النساء العالمین سرافراز گشته و وداع آن آستانه عرش نشان
نموده روز دوشنبه بیست و نهم شهر مذکور متوجه قزوین گشتند و در خطه قم
حکم همایون نفاذ پیوست که محمدی خان استاجلو با سپاه خود محافظت خزانه
عامره نمایند و مگذارند که احدی از جماعت ترکمان و چراکسه بمحافظت خزانه
مشغول نمایند از دروازه حکم امیرخان موصلو با سپاه و لشکران از تکلو و ترکمان
جمع آورده بجانب شاهزاده بزرگان اقدام اراده نمود که محمدی خان را از آنجا اخراج
مانع آید سردار الیه بر وفاق آیات نیاورده محمد خان استاجلو لشکران جمع
آهنگ جدال و قتال نموده چند روز از جانبین هر دو لشکر بشور و شر
مترصد جنگ بودند نواب سعادت پناه مجتهد الزمانی میر سید حسین که در
دار السلطنه قزوین تشریف داشتند جمعی از صلحا و ریش سفیدان نزد هر یک از
امرا عالیشان فرستاده بنصیحت فی ما بین داشتند امر مصالحه قرار دادند و مقرر
گشت که هیچکدام از خانان خود بعضه متوجه تفتیش خزانه عامره نشده هر کدام

معتمد و امینی مقرر داشتند که با جمعی کثیر بخزانه عامره رفته محافظت آنجا
انجا قیام نمایند چون از صدور این حکم را مجالی شفقتی از جانب همایون
نسبت بنواب خانم استشمام عالمیان نشد شمخال سلطان در مقام
افتاده بمنزل نواب خانم که در جنب دولتخانه مبارکه آمده شروع در تشکیک
نمود و جماعت تومکیان و لنگیان از غلامان و صوفیان که در آن شهر بودند
بر سر خود جمع ساخته بحفظ و حراست نواب خانم اقدام نمود چون این اخبار
بارودی همایون رسید میرزا سلطان جمعی از مقربان که نسبت بنواب
خانم حبابی در خاطر داشتند این اخبار را بطریق مخالفت و سرکشی بسمع
همایون رسانیدند و بعضی مقدمات خاطرنشان نواب علیه عالیه بیگم نمودند
که وی همشیره شاه غفران پناه و همشیره این پادشاه است و شکر قباحتی با
در مقام اطاعت و متابعت او در جنوه خواهد بود و نواب بیگم را هیچ در
امور سلطنت دخلی نخواهد داد و این مضمون را که وی اراده داشت که شاه
شجاع را بسلطنت بر دارد و معروض داشتند نواب علیه عالیه با میرزا سلطان
همدستان در دفع وی شدند و منتظر وقت و رسیدن بدار السلطنه قزوین
می‌بودند از قم چون بساوه رسیدند دو روز در آنجا توقف واقع شد و
از آنجا متوجه کاروانسرای دوانک گشتند در اثنای راه امرای بزرگ مثل الله
وقلی سلطان تورچی باشی و پیره محمد خان و دیگر امرا که از قزوین باستقبال
نموده بودند بشرف پای بوس سرافراز گشتند مشمول عواطف شدند
روز چهارشنبه چهارم شهر ذی حجه سنه مذکوره که نزول اجلال و تشریف واقع شد

قال

وان شد شمخال سلطان همراه محافه نواب خانم باستقبال امد نواب خانم
چون بحرم داخل شدند در احرم همین روز امر قضا نفاذ عز اصدار یافت
که امیر اصلان سلطان افشار مهم شمخال را ساخته اموال و اسباب او را
باشرف سرکار عالیه امتثالا للامر الاعلی [illegible] او را و بسر [illegible] امور جلیله و جلیل
قرار نمودند و هم در این شب مقرر گشت که خلیل خان حاکم کوه گیلویه نواب
خانم را بمنزل خود برده در آنجا رشته حیات او را بمقراض اجل قطع نماید ذکر جلوس شاه
عالم پناه سلطان محمد پادشاه بر سریر سلطنت و تمکین چون اراده ملک قدیر و دانا الذی عز و علا
در این تعلق شده بود که ستون ملک و سلطنت بذات اقدس شاه [illegible]
قایم گردد چند روزی که شاه اسمعیل متکفل امور سلطنت شده بود از اوضاع چنین
مفهوم گشته که ایام دولت او را چندان ثباتی و بقایی نخواهد بود چه بعضی از رفتن
و گذشتن خود خبر میداد و بعضی از شبها که [illegible] طاری شده بود
اظهار نمود که بعد از من شاهزاده عباس میرزا را که در خراسانست و سعید ام که نشان
از سلطنت او دارد [illegible] طالع او پادشاهی ملاحظه کرده ام قایم مقام من و پادشاه
و نشان دفع بر [illegible] ایشان گویا که مدار سلطنت آن خسرو زمان بود و
قال [illegible] کسی گفتش رصد رست اقبال بی جیب رسد امداد او
از عالم غیب بود و با رتبت او با یدالهی همیشه و از دست سحاب شاهی چون
صادق [illegible] شاهان صادق حقیقت رسالت سعدی جهت نزول اجلال
بر تخت سلطنت اقبال نموده بود [illegible] روز پنجشنبه ذی حجه
بعظمت و شوکت هر چه تمامتر در دولتخانه مبارکه داخل شده بر تخت دولت و جهانبانی

بهره منزلت قرار گرفته شعرای روزگار در تاریخ سلطنت و جلوس آن اعلیحضرت
تاریخها فکر کرده اند از انجمله این ابیات ثبت افتاد: مثنوی ایزد که بنشست از ره
عز و شرف تاریخ بر فراز مسند شاهی شه انجم سپاه: خسرو صاحب قران سلطان
محمد که هست: آسمان عالیش شاهان عالم را پناه: سال تاریخ جلوسش از خرد
جستیم گفت کامش مسعود از آل سلطان محمد پادشاه چون عالیجاه
آن دو باره را قدوم عدالت لزوم خود منور ساخت چراغهای که در زمان
شاه اسمعیل بر دلها همگنان نور و صفا زد را عنایت بی‌غایت همایون مرهم
بیت برا راست از عدل و داد آن دیار: شد بو حرم امن عالم مدار: هزاران
احسان کسی که دید: سر قدر سود و شش بعرش مجید: کسی گشت بر کار گردون
مدار: که حق یافت در مرکز خود قرار: درم را بدو رزش چیاره دگر: رباب
گرفت اعتبار دگر: بدو رزش که بست از ستم آسمان: زمین تخته در عهد
امن و امان: زبس ایمنی عالم آباد کرد: گنه کار زنده زده آزاد کرد: بدو آن
او تیغ مصری علم: چو یوسف گرفتار زندان غم: ... بی ... خورده خون
مرغ نیز: چو سیمرغ در قاف بکس اسیر: سابقاً ... گفته که مقرر شده بود
که خلیل خان افشار نواب پریخان خانم را بمنزل خود برده چون ملازمان جان محمد
را بجانب خیابان روانه ساختند مردم نواب خانم مبالغه داشتند که
محفه را بخانه خانم برند در خلال این غوغای میانه ملازمان بهم رسید و کار
بسر حد تفنگ و شمشیر رسید نواب خانم ملازمان خود را منع نموده رضا بقضا
داده و محفه خانم از راه بخانه خلیل خان برده در شب نهم ذی حجه شب مبارکه

خود به شهادت فایض گشت و جمیع اموال و اسباب او که زیاده بر ده پانزده هزار
تومان میشد بخانه آنحضرت بمشار الیه عنایت شد و نواب علیه عالیه حکم داروی
سلطنت و فرمان روای ممالک ایران نافذ الامر و الفرمان گشته نوعی نمود که
آن علیا حضرت سمت ارتفاع رفت که هر صباح امرا عظام و خانان
عالیمقام شده و ار در درگاه آن فلک اقتدار شتافته بلوازم عبودیت
و بندگی قیام مینمودند و در باب مهمات ممالک محروسه بدانچه حکم
صادر میشد و بکان و دل اطاعت و فرمان او مینمودند احدی را یارای مخالفت رای آن علیا
نا ... نمود و آصف زمان میرزا سلمان نیز در منصب وزارت دیوان
اعلی مطلق العنان گشته بر وجهی امور را نظم و نسق بخشیده ... شاه و نواب علیه عالیه
گفت که مجموع امرا و اعیان لشکر و قزلباش خاشع شدند که او را بر دیگران ...
و بهر جانب قلم صحت نگاران و پر هنرکاران در حرکت آمدی ...
لوازم مملکت داری بظهور میرسانید و بدانچه رای زرین و فکر متین اقتضا
اقتضا نمودی بصواب مقرون گشته صورت میبست و صاحب استیفای ممالک
جهان و دستور ... شاه امیر شاه غازی اصفهانی عنایت نموده و یهزار تومان
استقلال رفتند و کار روانی بهم رسانیده و اقدام مینمودند و مهمات ملکی و مالی
قبضه اختیار و اقتدار وی بود و چون وکالت دیوان اعلی شاهزاده فرقه
سلطان حمزه میرزا مفوض شده بود و مهر وکالت جهان آن اعلیحضرت که ...
مقام عزت ... اصفهان متولی آن شاهزاده کامران مقرر گشته بود و حسین
نبیره خواجه شجاع الدین شیرازی که خالو نواب ... علیقلی خان که بر کار شاه بود و او را

اورا وزارت نواب جهانبانی گیتی ستانی دادند و مولانا افضل منجم قزوینی
که سابقا سمت خانه خواهی نواب علیه عالیه داشتند و نواب علیه عالیه قبل
از آنکه بحرم محترم برود در منازل او می بودند و خدمات شایسته معظم
رسانیده بود و در ولایت نواب مهد علیای شهریار پایتخت انجمن مصاحب
دخل و مشوره شده بود که هیچ مهمی بی رای و صواب دید او صورت نمی
بست و منصب صدارت را نواب میر شمس الدین محمد حسینی که از ولات کرمان
بود غایبانه مرحمت کردند و حکم اشرف دادند که نواب مرتضی ممالک اسلام
میر غیاث الدین محمد میر میران کس خود داده از عقب وی بروند و باعث صدارت
وی آنکه در حینی که شاه اسکندر شان از دار السلطنه هرات بدار الملک شیراز
سفر نمود منصب سیادت و صدارت پناه مشار الیه ملازمت اشرف رسیده بقدر
پسندیده بجای آورده بود و چون حالات و استعداد و قابلیت و قدر صحبت
نواب میر به شاه بی نظیر ظاهر شده در آن اوان بر زبان الهام بیان گذرانیده
بودند که چون بخدمت شاه بابا ام میرسم شرح حالات میرزا خاطرنشان نموده
منصب صدارت که مناسب احوال ایشان دارد می کردم اتفاقا آن خود
بعمل نیامده صدارت خود بدان حضرت شفقت نمودند و منصب قضای عسکر را
بنواب شاه مظفر الدین علی انجو که از اعاظم سادات و نقبا و اکابر شیراز
است شفقت فرمودند و در ایامی که شاه اسکندر شان بدار الملک شیراز
مبرشار الیه خدمات شایسته تقدیم رسانیده بودند و از محرمان و مخصوصان
ایشان بودند مقرر گشت که تا آمدن صدارت پناه مشار الیه وی رقم دستور العمل

ومناصب

ومناصب شرعیه داده همه توقیع رجعی احکام همایون زنند و مهمات شرعی
و وقفی را موقوف نداشته بگذرانند و مواجب قاضی عسکر که تا در آن
زمان سی تومان بود بجهت خاطر وی بصد تومان قرار دادند و منصب استیفا را
بخواجه ملک محمد خواهرزاده خواجه افتخار الدین منشی هروی که سمت خدمت
نواب کامیاب داشت مرحمت فرمودند و نظارت بیوتات را
نصفی بمیرزا احمد کفرانی و نصفی نقدی بیک گرگیراق عنایت نمودند و منصب
مهرداری را بشاهرخ ذو القدر عنایت فرموده وزارت و ریش سفیدی
و اختیار طایفه جلیل القدر ذو القدر را بنواب میرزا لطف الله عنایت نمودند
و ولی سلطان ذو القدر حاکم سابق شیراز که از شاه اسکندر شان و نواب علیه
عالیه شکایت شاه اسمعیل نموده بود ذو القدران کار او را ساخته بسبب
او را متصرف شدند الکای گیلان بدستور بخان احمد شفقت شد شاهزاده مریم
سلطان خانم همشیره خود را بعقد و نکاح او در آورده ایشان را از جانب
اسار نموده و میر علی بیگ جاوشلو را که نواب علیه نموده ایشان را از حبس خلاص
گیلان فرستادند و ایالت الکای رستکی بعیسی خان گرجی عنایت فرمودند و
همچنین والد او را صاحب گرجی که والی و حاکم الکای گرجستان حصه خود نموده برا
مرخص گردانیدند و قزوین را بسلطان حسین خان ولد علیقلی خان شفقت کردند
و ایالت طهران بمسیب خان دادند و ورامین را با حمزه سلطان بازر
عنایت کردند و سبزوار را به بقا سلطان قاجار دادند و ارشد را بارده
خلیفه تفویض نمودند و کاشان را بمحمد سلطان ترکمان داده او را بمنصب عالی

و بسمت مصاحبت سرافراز گردانیدند و دارایی دار السلطنه تبریز را بامیرخان
موصلو عنایت نمودند و نزاعی که میانه استاجلو و ترکمان در ان اوان بهم
رسیده بود بنا بصیره پیره محمدخان که در جبال شاه اسمعیل بود به بیگ سلطان
مراد و لله امیرخان در او و در میان طوایف صلح و صفا بهم رسیده حکومت
دار الارشاد اردبیل و طارم و خلخال به پیره محمدخان استاجلو مرجوع شد و کار
تولیت ان استانه مقدسه را بنواب شاه ابو الولی انجو که در زمان شاه جنت
مکان متولی بود عنایت فرمودند و حکومت چخور سعد و ایروان را بدستور بمحمدی
خان تکلو تفویض نمودند و کوه گیلویه را بدستور بخلیل خان افشار دادند و وی
از جانب نواب کامیاب بسمت پدری شرف امتیاز داشت و حکومت
دارابجرد بشاه علی خلیفه ذو القدر بقاعده که داشت مرحمت نمودند و حکومت
و سلماس انجمیشان سلطان خنوسلو سپردند قولاد خلیفه شاملو را از حکومت
همدان عزل فرموده قاین بوی دادند و همدان را بولی سلطان تکلو
و کله سلطان شرف الدین اغلی مرحمت کردند و دارایی مشهد مقدس معلی
را بدستور بمرتضی قلی سلطان پرناک داده احکام مطاع جهة او فرستادند
و ترشیز را بشاه علی سلطان افشار دادند و تربت و زاوه و محولات باخرز
را بمرتضی قلی سلطان چاوشلو ولد تکلو شاه قلی مرحمت فرمودند و استرآباد
را ببرادر بزرگترش ابراهیم سلطان دادند و نشابور را بمحمود سلطان
اعلی عنایت کردند و دامغان را باوکار سلطان روملو دادند و بسطام را بدستور
بمیرزا علی سلطان قاجار دادند و سمنان و دماوند و خوار را بسلطان

خاصه

خاصه نواب علیه عالیه بیگم نمودند و قم را بدستور بحیدر سلطان ترکمان دادند
و ساوه و جربادقان و آوه را بسلطان معصوم سلطان ترکمان دادند
و سلطانیه را با محمد قلی خلیفه پسرزاده شاه قلی خلیفه مهردار ذو القدر دادند
و داروغگی اصفهان را از جانب نواب جهانبانی کامرانی بکیسلطان سلطان
حمزه میرزا ابن حسین خان بالا زدارلی که بسمت خویشی نواب علیه عالیه بگم داشت
دادند و حکومت ماذندران را بامیر علیخان که از اقربای وی بود مرحمت
کردند و حکومت شیروان را بدستور بارس خان روملو دادند و دارایی نخجوان
و قراباغ را بامام قلی سلطان قاجار داده و زیرخان گردانیدند و حکومت
ارزنجان(؟) را بدستور بالغوت سلطان چاوشلو عنایت فرمودند و دارایی
فرح را بایکان بیگ افشار دادند و منصب قورچی باشی را بدستور بقلی سلطان
افشار داده وی را رکن السلطنه کردند و انکار از خود و جوابات بقبول ننمود
چون یعقوب سلطان برادر وی که میر کرمان بود رحلت نموده بود و وی
کراراتی احکام ایشان بود و دران ولا بزرگ باشی بود بایالت کرمان سرافراز
و منصب یوزباشی را بولد او بکتاش بیگ شفقت کردند و حکومت استرآباد
بخورجس بیگ سلطان شاملو عنایت فرمودند و جرسی روز را با برادر بدستور
حسین خان ولد جعفر سلطان شاملو که کانی شهدی تفویض نمودند و بدستور
بدستور رسولان حسین تکلو دادند و ساوجبلاغ را بشاه میرخلیفه مهردار دادند
و احکام استمالت بجهة ابقلی خان کورکان شاملو فرستادند و خلعت ارتاج
دیگر مرحمت عنایت فرمودند و بدستور دارایی ان مملکت بلله گی نواب شاهزاده

طغرا نما سلطان عباس میرزا در تفویض فرموده و بدستور دارایی سیستان و قندهار
باولاد کرام شاهزاده مغفور سلطان حسین میرزا ولد غفران پناه بهرام میرزا
عنایت فرموده چون قبل از آن حمزه بیک شاملو از جانب ایشان بجهت یکجهتی
در درگاه معلی نزد شاه اسمعیل آمده بود و تا آن وقت توقف داشت نواب
کامیاب خلاع فاخره جهت شاهزاده با تنقلکی و ده حکم استمالت مضمون
عنایت نموده و حمزه بیک متوجه قندهار شد فرزندان اعز ارجمند کامکار
عالیمقدار نور حدقه سلطنت و شهریاری مظفر حسین میرزا و رستم میرزا و سلطان
ابوسعید میرزا و سلطان سنجر میرزا بتوفور شفقت شاهانه بشرف اختصاص یافته ملحوظ
توجه خاطر فیض مآثر حضرت در رعایت خود مصروف داشته هرانجا که برادر عم اسمعیل
میرزا که چند روزی باغوا اهل فساد و بعضی بر مسند سلطنت عاریتی قایم مقام شده چون در
اصل فطرت ... نهاده بود و اهلیت امتحان بجهت قطع صله ارحام و قلع و قمع
اقوام مصروف بود و اصلا مراعات جانب صله رحم ننموده انواع آزار و قتل
از آن جهت نسبت بایشان واقع شده و والده و اعمام و برادران ایشان را بی جهت
بقتل آورده با آنکه شفقت و علاقه نواب جنت مکانی را نسبت بایشان ملاحظه نموده
بود و از منظور نداشت و خلاف مضمون حدیث رعایة صلة الارحام تزید فی الاعمار
را عمل او ده و لهذا از عمر و دولت و تاج و تخت برخورداری ندید و نواب
ما که بتوفیق الله تعالی بر مسند خلافت و جهانداری متمکن گشته قرار داده خاطر اشرف
مصروف بر آنست که در جمیع امور نسبت بتخمه نواب جنت مکانی نموده
تدارک مصایب و آزار ما که بدیشان رسیده بنوعی قیام نماییم و در سایه مرحمت

خسروانه بطفیل تربیت و رعایت ایشان قیام نماییم که غبار کدورت آن ...
انجام از دلها بالکلیه مرتفع گردد و بدستوری که والده مغفوره ایشان بسمت فرزندی
نواب جنت مکانی بشرف امتیاز داشت ما نیز همان قاعده حسنه را منظور داشته
ایشان را بسمت فرزندی موسوم گردانیدیم و هیچ جهه اشفاق و علاقه پدرانه ما
فرو گذاشتی نخواهد شد و همچنین در شهور سنه ثلث و ثمانین و تسعمایه دو سال دیگر
قبل از این ایلچیان که از جانب پرتکال پادشاه معظم الجماعت مکاتیل که از راه هرمز
بدار السلطنه قزوین آمده بودند و در زمان شاه اسمعیل مرخص گشتند ...
بارگاه فلک اساس گردانیدند که موسوم ... زر و دیگر توجه ... نمود
حسب الامر نواب اعلی مرخص گشته جواب کتابات گرفته رها ...
روانه شدند شاه کامیاب دست بجود و کرم گشوده مواجب ... بعضی از
عظام و قورچیان کرام که مانده بود بدیشان عنایت فرمودند ...
تومان و ... تومان هزار صد تومان قرب بیست تومان ... صد تومان ...
و خزانه معموره ... بعضی خالی گشت و عیار طلا و نقره بدستور زمان شاه
جنت مکان طلا هزار دینار و نقره یکصد دینار جار فرمودند و نواب شاه اسمعیل
بهشتصد دینار و ... دو دینار بود گفتار در وقایع سنه ثلث و ثمانین و تسعمایه
نوروز ... روز دوشنبه غره شهر محرم الحرام اول سال عربی که سنه
مذکوره بود در یازده ساعت شب سه شنبه سال ترکی که پارس ئیل بود و ما
جانیچه تفاوت بسیار ... و سه ساعت بوده باشند جانچه اول سال ترکی
گی بود و شاه جمشید صفات این سال فرخ فال را در دارالسلطنه قزوین ...

وکامرانی در باغچه امرا و ارکان دولت و وزرا و اعیان ملک و ملت در ایوان
چهل ستون بپای بوس شاه کامران و شاهزاده جهانبان سلطان حمزه میرزا
مفتخر و سرافراز گشتند لوازم تهنیت بتقدیم رسانیده مهما امکن از نقلات فرنگی
و حلواهای برازنبات و قند و نان کرچی و اطعمه لذیذه زیاده از حد و بیرون از
حوصله خیال گنجید مجلس را زینت دادند شعر هرجای چو شعر ناگشوده اندر خور پادشاه خوان نهادند
از کثرت خوان رنگ در رنگ گردید فراخی جهان تنگ این طبق سپهر
گردان انجا شده صحنک نمکدان اکابر و اعالی و ادانی و اقاصی از ان مایده
بهره‌مند و محظوظ گشتند چون جشن و ذخایرخانه چهار ساله شاه جمجاه و از بعد الطهم
والمنه و لباس و خیمه و اسب و شتر و اسباب و جهات بیوتات و کارخانها
که بکرات از ان شاه سپهر اقتدار سر زده که دو باره نهصد هزار تومان از نقد و جنس
در سرکار خاصه شریفه بهم رسیده و انچه از دیگر نفایس و اسباب در سرکار شاهزاده
های نامدار و امرای عظیم المقدار بود و بدست شاه اسمعیل در امده بود تمامی نصیب
کامیاب شاهزاده عالم ارا سلطان محمد میرزا و نواب علیه عالیه بیگم شد
چون طبیعت جبلی شاه عالی مجبول بکرم چون حاتم بود و برگ و تماجیک زرها
و بهر دفعی ذخیره و صالح و متقی همه چشم بر هوا بکرم ان اعلیحضرت نهاده
دست سوال دراز کرده بودند و مدتها در حدان نگاه دوران مضمون این بیت
بگوش هوش عالمیان میرسانید هیچ سایل نبود که بی بخشم لا دار ز
اوندیده بخشم تا باید رسایلان نشوند همه بخشش بی شمار گویدکس و در اواخر
روزی همه ز رحمت هبا و منثور اشده شروع در قسم جنس طلا کردند

و هم دران ایام شاه قلی بیک ولد حسن خان را منصب خلفای خلفا عنایت کرده سلطنت
داده بودند و بعد بوده بجهول از جناب قسمر موده و سیادت و نقابت
شاه سید سلیمان کمونه که ابا عن جد از امرا و بزرگ این دودمان خلافت
مکان است بواسطه ارتباط سلطان حیدر میرزا شاه اسمعیل او را از نظر
انداخته بود تمامی که بی توجهی نسبت بسادات مبذول داشت منظور نظر کیمیا اثر
شده بدستور بمرتبه ایالت سرافراز شده مهر خاصه شریفه که بر احکام
شرف نفاذ یافت مهر خود بوی عنایت فرموده و الکاه شوشتر را باو داده
و هم دران اوان فرمان همیون شرف نفاذ یافت که امراء ترکمان و تکلو
جمیعت نموده بر سر سولاق حسین تکلو که دروی بود نشسته بودند ماعدای
سرگردان و الی که دران حدود بود رفته کار را بجماعت متمرد برسانید
سبب خان تکلو از دار السلطنه متوجه شده در هر شهری که ترکمان و تکلو
بودند حد و را با انجا رسانید و بالاخره ان مهم بمصالحه و بازیافت شکل انجام
گرفت و هم درین ایام فرخنده و فرجام یعنی روز پنجشنبه شهر ربیع الاول
شهزاده کوره شاه کامیاب را از نواب علیه عالیه بیگم بیگم فرزندی بوجود اورده نام
ویرا شاه بیگم نهاده بودند و دهکی او را بشارت افزار کرد سابقا انیکه
مرحوم بود و چند روزی در زمان شاه اسمعیل مغضوب گشته بود و بدستور
با اجلاک فاسی و عنایت فرمودند چون سابقا مذکور شد که شاه عالم ارا
منصب عالی صدارت را بنواب میر شمس الدین محمد کرمانی عنایت فرموده
حکم مطاع و مثال لازم الاتباع از عقب وی فرستادند بسیادت و صدارت شاه منار الیه

در روز یکشنبه غرّهٔ شهر ربیع الاول سنهٔ مذکوره بحوالی قزوین تشریف ارزانی
چون این خبر بمسامع عزّ و جلال نوّاب کامیاب و نوّاب علیه عالیه حکم
رسید خلاع فاخره از سر تا پا با زین نقره و اسب بدو مصحوب مولانا افضل
محجم که از مقربان و مخصوصان درگاه عرش اشتباه بود باستقبال فرستادند
امرا نامدار و وزراء عالیمقدار و وضیع و شریف آنحضرت را استقبال
کرده در همین روز بسعادت پای بوس آن شاه عالم افروز دشمن سوز بالغان
خلف خود نقابت پناه امیر تاج الدین محمود که بانواع فضایل و خصایل آراسته
است سرافراز شدند و بشمول عواطف بیدریغ نوّاب شاهی و علیا حضرت مهد
علیای کرّه بندیت **بیت** اگر صاد صدارتش گشته / از شرف باعث صلوة و صیام
کرده دیباچهٔ رباعی را / چون رباعی ارم رسیس کلام / شعرای سحر کار در تاریخ
صدارت آن عالم مدار فکرها کرده و از آنجمله افصح المتأخرین میر حیدر کاشی معمائی فرموده
اند صدرت که از قدوم صدر آفاق / اقلیم عراق گشت زخوبی طاق
گفتند جهانیان پی این تاریخ / آمد صدر زمان باقلیم عراق / منازل آنجا
بر گنجان خانم را که اسمعیل میرزا عمارت عالی در آن نموده بود و حمامی بی‌بدل از کجا
ترتیب داده بجهت دیوان الصداره العلیه العالیه الخاقانیه تعیین نمودند و خانه بزرگی
که از اغانه دنیا نام نهاده بود دیوانخانه کرده شروع در امر صدارت نمودند
شاه کامیاب وی را چندان اختیار و اقتدار داد که هیچ زمان صدور
باین استقلال و حشمت و شوکت نبودند تمامی نذورات و حسن و وجوهات شرعی
که در خزانه عامره بود تمام برقم وی بمصرف میرسید و نوّاب وقاف سرکار

خزانت چهارده معصوم صلوات الله علیه که شرعا در آن حضرت تعلق میداشت
باسلام پناه مذکور رعایت کردند که محصولات زراعتی خود بارباب
استحقاق رساند مهمات شرعی و وقفی تمام بگفته و نوشته وی ساخته می
شد و احتیاج بعرض نبود و هم درین سال وزارت کل الکاء خراسان و بحری
بعضی از انحال را بحضرت میرزا شکرالله داده و برای پروانه نصوب گردانیدند
و هم در روز یکشنبه بیست و ششم شهر ربیع الثانی سنه مذکوره میر سراج الدین علی
قمی که از اعاظم سادات آنولایت بود در مشهد محمود آباد که در خارج دروازه کاشان
واقع است اخلاف خبر وداع و ماتمی قم بجهت آنکه بعضی از ملازمانش نعش رسانیدند
مدت هفده سال در وزارت دیوان اعلی بود و مدت نه سال وزارت آل
معصوم بیک که وکیل بود نمود و بقاعده کتگی خود حکایات معروض میداشت
و بقیه سنواه بوزارت شاهزاده سلطان حیدر میرزا اشتغال داشت
و همچنان در مجلس علاء این شاه سپهر اعتلا نهایت قرب و عزت تام و در ایام
شاه اسمعیل منصوب شد بعد از آن در ایام شاه کامیاب ببراو و کلانتری قم کرد مصلحت
یکهزار تومان بود اسط طمع دیوانیان وزیر حسابی سابق تعهد نموده کلانتری قم را
در علم فلاحت مهارت تام داشت و در زرعه قمرود که از ابرار سلطیم بود
احداث قنوات چند ساخته آن در اراضی غیر انگا بود و از اغانها د ساعه
و حمام و مناره ساخته معموره ساخته بیش شاعدت نمود و محض قنات چند در
سرده و جانه قم احداث کرده با غایت چند قریب چهار ده هزار
ترتیب داده و در اندک ایامی قریب یکهزار پانصد تومان محصول هم

و قلعه قم که پر از خرابه و عمارت بود و هموار کرده باغ نمود و آن را آثار او است جدید
بود را اگر تلافی معنی انتقال فرموده و هم در روز پنجشنبه حمل ظهر یازدهم شهر جمادی
الاول شیخ الاسلام و مقتدای الانام شاه مظفر الدین علی انجوا که جهت قضای
عسکر داشت ندای اتقی الحضیه بصدر بود و هم عرض سواتق بهدن در دار السلطنه قزوین
بجوار رحمت ایزدی پیوستند و بعد از تجهیز و تکفین بامانت در جوار امامزاده
بزرگوار شاهزاده حسین علیه و آبائه التحیة والسلام نهاده و بعد از آن نقل مشهد
مقدس معلی مزکی نموده و صفات حمیده و اخلاق پسندیده میر مرحوم زیاده از آن
بود که ذکر توان نمود و هم در این سنه المغفور الیه و منصب قضای عسکر را بعد از وی شاه
حیدر شریفی که برادر مرحوم میر سید شریف باقی بود داده و هم در آن ایام
ممالک اسلام میر غیاث الدین محمد میرمیران یزدی مرض شده بیرون فرمود و تفصیل
این اجمال آنکه وی حسب الحکم شاه اسمعیل بجانب بهکر طلبه قم بسر برده چون حضرت
شاه سکندرشان بوی پیدا از قم بجانب شیراز استقبال نمود و همراه موکب
همایون به دار السلطنه قزوین آمده و قریب چهار ماه توقف داشت و آنگاه مهمات
و ملتمسات خود را ساخته مخدرات پرده عصمت را به یزد برده بود و در خانه خانم
صبیه شاه جنت مکان و صفیه خانم صبیه شاه سکندرشان جهت الامر مطاع عقد نکاح او
و انجا شاه نورالدین نعمت الله و شاه برهان الدین خلیل الله صدر داراوردی
صدور و علما و مشایخ عقد بستند روانه یزد و ده کشکام و مقتضی المرام گشت و والد
قبلی نیز به دستور زمان شاه جنت مکان میر غیاث الدین امیر ابا وی
مفوض شد و هم در این ایام از جانب شاه شهر یا حسین خانم والده و اولاد

شهر ذی

شاهزاده نامرضی گشتند که نقل نعش شریف بجانب مقتول مشهد مقدس معلی
مزکی نمایند سلطان آغا خانم خواهر شمخال سلطان چرکس والده سلطان سلیمان
میرزا و پریخان خانم نعش ایشان را برداشته متوجه گشت سلطان زاده خانم والده
سلطان حیدر میرزا و خان پرور خانم گرجیه والده امام قلی میرزا و زهره باجی
گرجیه والده سلطان مصطفی میرزا و نواب شاهزاده گوهرشاد بیگم صبیه نواب
سلطان ابراهیم میرزا نقل نعش شریف والده خود را از قزوین و از والده
گوهر سلطان خانم بنت شاه جنت مکان از قم نموده و همراه بردند و احترام این نعش عطر
منزل آستان نموده و آن جسدها و نعش را در آن آستان عرش نشان مدفون ساختند
علیهم رحمة الله و مغفرته و اسعد ذکر کشته شدن حسینخان سلطان خونسلو بدست اکراد و استیلای
ایشان و چون حسینخان سلطان بحکم شاه سکندرشان در سرحد کردستان
مدارای حرمی و سلماس استقلال داشت و در این سال جماعت اکراد آن بلاد
که در آنجا قشلاق داشتند و بعضی دیگر از الجهون و بیدکی این دودمان جلالت مکان
سر و غرور باعلان کلمه عصیان تیغ خلاف از غلاف بیرون آورده فرصت
انتشار را جمعیت نموده بار دیگر بر سر حسینخان سلطان خونسلو آمده آغازه جنگ
قتال و جدال نمودند وی با صد و چهار صد نفر از غازیان که با وی بود دلیرانه حمله
مردانه نموده بسیاری از ایشان را بخاک هلاک افکندند و داد شجاعت و مردی
دادند جماعت اکراد را دو سه مرتبه منهزم ساختند غازیان باطل شیر دل کمال
پردلی نهاده بر سر اهل و عیال خود و هوشی که شاید کوشش و کشش می نمودند
دیر حمله خود را به صف اکراد زده و در هر حمله جمعی از مخالفان را به ضرب شمشیر

براه عدم مجبور ساختند و راه فرار بر خود مسدود ساخته و هر یک از غازیان باده
بیست نفر از مخالفان حرب نموده شهادت می یافتند و جسیخان سلطان
با فرزندان و خویشان و خواص ملازمان و جمع کثیری از غازیان بقتل رسیده و مخالف اکراد
تمامی اموال و اسباب ایشان را غارت نموده زنان و پسران صغیر و دختران ایشان را
باسیری بردند و سرها و اجسامها باسلامبول بخدمت خواندکار روم فرستادند
وان الکا را تصرف نمودند **ذکر جنگ مرتضی قلیخان با جلال خان و سبب**
قتل جلال خان چنین قصه پرداز این داستان :. که شرح گفته
ز داستان :. در اول فصل بهار در حالی که سبزه در باغچهای از زمین بروی باغ و
بوی و صحرا از سبزه هم کنار جویها از نهاد و بلبل خوش نفس سلطان گل که غارت شده
شکوفهای بهار و شادی او و چون خبر رحلت شاه اسمعیل در ممالک خراسان شیوع تمام
یافت و اکثر امرای خراسان متوجه درگاه فلک اشتباه شده بودند جلال خان ازبک
را از روی تاخت و غارت خراسان شده بتخیل که دیگر از زدها در کانون دماغ
بر خلل وی راه یافت لشکر و مردم خود را جمع نمود چون ابعاث دشت هزار از
کجا خبر ننواز کرده شب تاریک چشم مور و مار را بضرب سر صاعقه بار رسید و چند هم
رسید متوجه الکاء خراسان شده و از حوالی اسفراین و سبزوار و نیشابور گرفته
و شتر و گاو و گوسفند بسیار بتالان نمود و از آنجانب بجانب ولایت مشهد مقدس
منوره در حرکت آمد و چون محمد میرزا ولد ابو الخان را که این غمخش بود متعلقان لشکر
ساخت چون این خبر مرتضی قلی سلطان بیگ که حکومت و دارایی آن
ممالک بوی تعلق میداشت رسید سال لشکر خود و قورچیان مشهد مقدس رفته

ذب کمتر از دو پانصد نفر کاری بقلم در آورده و مجموع انهار را بزاق و آب و اسلحه
داده از سپاه فلک اشتباه آن سلطان خراسان شده گل احسان گل
باغ عمر خان :. در برج امکان برج مکین :. امام حق شاه عادلی که آمد :. حرم در
قبله گاه سلاطین :. باد کعبه مناجات الخواقین و خانه قبله مناجات السلاطین
استمداد همت طلب نمود و بساعت سعد از شهر بیرون آمده استقبال لشکر
نموده و کس پیش محمود سلطان صوفی اغلی که حاکم سبزوار بود و سلطان استاد او را
وعده بلقمی جنگ استاجلو را خرجی ساخته باتفاق را در خود و فوج سلطان روان ساخته
و نیشابور و دیگر امرا مثل ولی سلطان استاجلو خرجی باشی و شاه علی سلطان حاکم فشار
حاکم سرخس زود را با و همراه حسین سلطان فشار تعیین بود و ولی سلطان حلی
حاکم فرحان و مردم جلایر و حالی فرمان سر بود و چون جلال خان خبر بیرون آمدن
مرتضی قلی خان و جمعیت امرا استماع نمود با ازبکان از ولایت مشهد مقدس
ولایت جام در حرکت آمد مرتضی خان از عقب وی در آمده و در رباط شد در
موضعی که دو فرسخ فیما بین وی و ازبک بود نزول فرمود و منتظر آمدن امرای سپاه
ظفر لوای بوده و از طرفین اکثر جماعت بر شور رزمین بطلایه و داری و حراست و مدد
اشتغال داشتند صباح چون آفتاب عالم تاب از مشرق سعادت طلوع نموده
عرصه گیتی را منور و روشن ساخت ازبکان بقصد غارت و نهب سوار شده و در
آمدند و مرتضی قلیخان بواسطه رسیدن امرای عظام و لشکر ظفر فرجام در جنگ تأمل
داشت که ناگاه علامات لشکر مخالف ظاهر شده غازیان شمشیر نهاد در بر کمر های جنگ
نزار و سوار گشته بتصفیه صفوف اشتغال نمودند میمنه و میسره را بامیران سپاه داده

اکاه نا فرد فرمودند و جوانان شیر دل آهنگ جدال و قتال نموده بجانب حمله
لشکر مخالف تاختند و از قلت سپاه خود و کثرت لشکر مخالف اندیشه ننمودند نظم
دو لشکر برامد ز هر دو طرف ۞ دو دریای کین لب بر آورده کف ۞ فرو ریخت پیکان
زهرابدار ۞ چو باران نیسان و قوس در بهار ۞ خدنگ از دو جانب روان از دو رف
بروی زمین خون روان و کرفت ۞ نا برد حرب اشتعال یافته از کثرت سهام
از بکان خون آشام روی هوا پوشیده شد ۞ کمند از کمان راه پیما گرفت ۞ ز
کونه نیزه بالا گرفت ۞ میان زمین و فلک از غبار ۞ جهانی دکر شد ز نو آشکار
جنگ مذکور در روز پنجشنبه بیست و نهم شهر ربیع الاول سنه مذکوره در ولایت
جام در حوالی زرتنک دست داد و سه مرتبه از بکان حمله آورده خود را بسپاه
قزلباش رسانیدند و ازین طرف غازیان شیر شکار بضرب شمشیر آبدار ایشانرا
رو داورده و دمار از روزگار ایشان بر می آوردند مجملا تا محل شام غازیان چون
ایشام بجنگ از بکان مشغول بودند و قریب سیصد نفر ازبک درین معرکه بقتل
امده جمعی کثیر زخمدار شدند و چون مشاعل از اردوی لشکر نصرت اثر روشن
نمودند از بکان طبل مراجعت کوفته خود را بدره که دران موضع واقعست رسانیدند
و مرتضی قلیخان با لشکر خود در همان محل فرود آمده از هر دو جانب قراولان
مقرر نموده بلوازم طلایه داری قیام نمودند روز دیگر که خسرو سیاره کان
از افق آسمان طالع شده علم سرافرازی برافراشت جوانان شیر دل چو شیران جنگجو
بعزم رزم در حرکت امده صفها بیاراستند و آهنگ حرب نمودند تا معرکه کارزار بالا
گرفت و آتش جدال اشتعال داشت به پرواز مرغ روح دلاوران بضرب شمشیر دو دستی

لشکر

سنان از قفس تن پرواز نمود و عاقبت لطف ایزدی و عنایت سرمدی
شامل حال غازیان گشته نسیم فتح و ظفر بر پرچم عساکر ظفر اثر وزیدن و آثار انکسار
بر صفحات لشکر از بکان ظهور نمود و درین اثنا محمود سلطان صوفی اغلی با دیگر مردم
از عساکر نصرت ماثر بدیشان ملحق شده یکبار از سپاه ازبک حمله آورده
و خود را بر قلب جلال لشکر زده جمعی کثیر را بخاک هلاک افکندند ازبکان جلال خان
جلال خان خود از پای علم در حرکت آمده و قدم شیر نهاده و بحرب مشغول شد
الحال نسیم فتح و فیروزی بر پرچم سپاه نصرت قرین وزیدن گرفت و علم
دولت جلال خان سرنگون شد ازبکان راه فرار پیش گرفتند غازیان از ایشان
تعاقب نمودند قریب یکهزار و پانصد نفر از آن برگشته روزگاران با تیغ کار
تلف شدند و جلال خان زنده بدست غازیان عظام گشت و محمد میرزا و دین محمد
میرزا با جمعی از امرا جلال خان بقتل درآمدند و مرتضی قلی سلطان مظفر و منصور بجانب
مشهد مقدس مراجعت نمود و هر مال و کسبی که ازبکان از خراسان برده بودند با
گردانیدند و از سرهای ازبکان در میدان مشهد منارها ساختند جلال خان را
در انجا بقتل آورده سر او را با دیگر سرها مصحوب عبدالغنی بیک بدرگاه گیتی پناه فرستادند
ازین فتح عظیم عمده و ملک خراسان بر غازیان مسلم گشته استقلال تمام بهم رسانیدند
و آن ولایت امن و امان شد ۞ چو تقدیر الهی شد بر انسان ۞ که گردد مستقل ملک خراسان
نماند کار از مردان میسر ۞ نه از تدبیر دانایان کشور ۞ شنیدم این سخن از پیر دانا
هر آن ۞ که تقدیر الهی چیره تر ۞ در روز پنجشنبه ششم شهر ربیع الثانی سنه مذکوره این خبر را
بپایه سریر اعلی رسانیدند نقاره های شادکامی کوفته مرتضی قلی سلطان بجایزه این فتح

لقب خانی گرفت و در روز یکشنبه دوم شهر جمادی الاول عبدالغنی بیک و بعضی از خوانین
خان و وزیر وی او توزاب بیک اروده با دی سر جلال خان را با سایر سرها و اختر مهها
بدار السلطنه قزوین در آورده از خیابان در باغ سعادت آباد در میدان اسب
شاهی گذرانیدند شاه صاحب اقبال بشاهزاده بشری وصال و نواب علیه عالیه
در بالا سر درگاه میدان مشاهده تماشا فرمودند عبدالغنی بیک امارت سلطنت
داده قصبه باره بار بمقبول و معزز شد و صاحب علم و طبل و نقاره گشت و خلعتهای فاخر
از تاج مرصع و کمر خنجر و شمشیر و اسب و زین و زر و قماش جهت مرتضی قلیخان عنایت
فرموده مدعیات و ملتمسات وی تمام ساخته شد و وکلا او حسب المرام روانه خراسان
گردیدند ذکر لشکر کشیدن چاله پاشا و الله پاشا بصوب گرجستان و شیروان و گرفتن آنولایت
و تعرض [illegible] در این سال سلطان مرادخان خواندگار روم نقض عهد و پیمان که
فیما بین شاه جنت مکان و سلطان سلیمان استحکام یافته بود و بقید نسل بعد نسل موکد
تقسیم فرموده بودند در زمان شاه اسمعیل ثانی آن پیمان از طرفین خلل پذیر شده و بحکم
یکدیگر را نصیحه در پرسش نمودند خواندگار را از روی تسخیر ملک آذربایجان و شیروان
و گرجستان در دماغ او جای گرفته چاله پاشا و الله پاشا که از وزرای اعظم خواندگار
بودند با هفتاد و هشتاد هزار از عسکر سوار و پیاده و جنگجوی تسخیر ممالک مذکور ارسال
نمود و پاشایان معظم با خیل و حشم زیاده از حد بصوب سرحد آذربایجان در حرکت
آمدند و چون قلعه قارص محل نزول لشکر شقاوت اثر روم شد پاشایان اول تعمیر
قلعه مذکور پرداخته از اطراف و جوانب آن قلعه را انباشته شدند و الله پاشا چخور
خان حاکم چخور سعد ... لشکر خود را جمع ساخته بهفت و هشت هزار نفر از غازیان چخور سعد

که هر

که هر یک از ایشان با دو کس از روم یغاوت می نمودند استقبال لشکر مخالف نموده
جون جوقی از جوانان شیر شکار بحوالی قلعه مذکور تاخت برده دست بردی و دنبال
می کردند و با سر و اختر بسیار و غنیمت بشمار معاودت می نمودند و بسیج
نمود که جمیل و پنجاه نفر از طلیعه لشکر غازیان شده در راه مقابل آمدند ترکمانان
شده و نمود جنگهای مردانه نمودند و در این اثنا ابوبکر میرزا ولد برهان
که وارث ملک شیروان بود از بیم تیغ ابدار غازیان خونخوار فرار نموده در
کوهستان تنق قبچاق متحصن و در بعضی از جابجا شیروان
ظفر نموده و هم مخالفت و عصیان ورزیده سیصد و چهارصد نفر از او باش
جمع آمده هوای حکومت ملک شیروان در دماغ جای داشت بمضمون
بعد از طی مراحل شوق و اخلاص که شیوه محبان صادق لولا است معروض میدارد
که بر عالمیان ظاهر و باهر است که سلطنت مملکت شیروان آبا عن جد بآبا و اجداد
عالیمقام این کمینه متعلق بوده چندین سال است که اجداد بزرگوار این بنده
در آن روضه جنت آسا حاکم و فرمان فرما بوده و اذا الحال ز [illegible]
که از گردش و انقلاب گردون و ناسازگاری فلک بوقلمون پدر مرحوم و این
غمزده گرفتار محنت و الم بوده ایم اکنون که سلطنت خانه داده صفوی روی از
نهاده و ظلم لشکر قزلباش بنهایت رسیده جمیع اعیان و اصحاب ملک شیروان
عرضها و محاضر نوشته ارسال داشته اند که [illegible] منصوب باشد
سر و مال خود را فضل ساخته که شاید بمین توفیق ازلی دست ظلم و تعدی قزلباش
و مساکین این ملک کوتاه گردد و این مقدمه بی معاودت سپاه ظفر پناه باشد

اسلام خلد الله ظله علی مفارق الانام بمرتبت و حضرت حق جل و علی ایشانرا مامور کرد
که قلع و قمع ان کرده بی ایمان نموده رفع ستم ظالم از مظلومان نماید و بحمد الله تعالی
که بمیمنت خیر و رفاهیت سلطان سرحدادر با نجان تشریف اورده اند اکر عنان عزیمت
بصوب کرجستان منعطف کردانیده ان ملک بتشرف عسکر ظفر اثر در می اید و جمعیت
بسیار از شروان بموجب لشکر اسلام میرسد و مخلص بلا اشتباه که همیشه ملازم عسکر
پادشاه اسلام پناه درکوه کمان کشیده و بشرایط خدمتکاری و جان سپاری قیام
نموده و خراج ملک شروان هر ساله بخزانه معموره ارسال میداشته و امید
که همواره ابواب فتح و نصرت بر چهره آمال و امانی دولت بزوال مفتوح باد و چون
مذکور بمطالعه ایشان رسید مضمون ان را محض صواب انکاشته عنان عزیمت بصوب
کرجستان منعطف ساختند و احکام بشیلیبرستان تمام بحکام ان مملکت فرستادند
بالطاف و تفقدات خداوندکاری ایشانرا استمالت امیدوار ساخته صحیفه که در
جواب رقعه ولد بردان نوشته اند فرستاده اند ❊ عالیجناب حکومت
مآب معالی نصاب شجاعت انتساب امیرزاده اعظم اکرم دام عزه و دام اقباله
اباکر بعد از اطلاع تحف تحیات معلوم رای شریف ولسون که نامه نامی که انا ر تحات
و موافقت سواد عنبر فامش مشاهده اولندی منتظر زمانده بود بسی سواد کوز
مضمون طاعت مشحونه اطلاع بولوب فهم و دانسته اعتنا قلرد و کجه بونکه
انواع اعتزاز اولندی و بو بابده جشن کردون نشانه اولاغ کند و زب عوض اول
وچون خاطر عاطر دریا نوال خاقانی و ضمیر منیر مهر اشتمال سلطانی بتسخیر ملک آذربایجان
وشروان معطوف اولدوغی حالیا بو ایامده یورش عسکر ظفر اثر که عدد و شماری

طور اول جانبه صوابه مقرون دور کو نور لهذا عنان عزیمت اول صوبه منعطف اولوب
بو صحیفه ارسال اولندی انشاء الله الرحمن بی ریب و کمان ممالک کرجستان و اهل ممالک
محروسه الینوب اولکه لازمه تقویت و شرایط عزت و حرمت دور و اثنای
تقصیر اولونمیه و ار القصه فارس انکاه جماعت رومیه بجانب کرجستان در
حرکت امدند و میرزا ابابکر نیز روز بروز قوت یافته بعضی از لشکریان امرا زر
که در دربند و شابران بودند بقتل اورده اجا مره ان دیار بر سر او جمعیت نمودند
تا قریب دو هزار کس باستقبال ایشان ان شتافته بنشان طوق ب وعها
رومیه در طلیعه تفلیس که از معظم بلاد کرجستان است نزول نموده قلعه تفلیس که از رفعت
و بلندی با فلک اثیر برابری می نمود و در حصانت و استحکام مشهور آفاق
بتصرف در آوردند ❊ حصاری که از غایت محکمی ❊ بجام نظر برنمی آمد بی تمام
ز رفعت بچرخ برین ❊ نبودی که کردون باهل زمین ❊ و صد قرن اکر سر طایر برد
بسیار کور ره بر چشمه ❊ ببالای شدی مرغ از ان برفراز ❊ بجای رسیدی بسوی
سیر باز ❊ چون سلاطین کرجستان با یکدیکر اتفاق نداشتند و بحکام ایشان را
حالت مقاومت لشکر رومیه نبود و سلطان محمود خان مشهور سیاوش که شاهی
بالکاه بود که قهستان انجا بوده رفته خان ولد لوند خان در زکم با کف و بهدایا
لایقه بخدمت پاشایان شتافت و انچه لازمه خدمت و شرایط جهانداری بود
بعمل آورد و از انجا حکم با حضار لشکر تا ارکه بامور حکم خواندکار امده فرستادند
و سیاوش خان کید و مرتبه خود را بجالی ارد و بی ایشان رسانیده جمعی کثیر را
بقتل رسانید چون تاب مقاومت او نداشت در برابر ایشان بستوه آمد

همین که فرصت می‌یافت خود را باطراف و جوانب ایشان زده دست بردی می‌نمود
و در هر مرتبه که از دو فرقه تعلیق تطلیس می‌آورد و مدبر راه بر ایشان گرفته جمعی را بقتل می‌آورد

ذکر توجه شاهزاده عالمیان و امرا و قاپوچیان بجانب شروان جهت دفع مخالفان و منهزم شدن عثمان ملک منتشان

چون توجه رومیه بصوب گرجستان و شروان مکرر بمسامع
عز و جلال رسید و ارس خان بکلربکی آن ولایت عرضها نوشته فرستاد که عثمان
پاشا اراده تسخیر الکای شروان نموده با عساکر زیاده از حد متوجه آن ولایت
امر مطاع لازم الاتباع درین باب صحبت امرا و نامداران عرصه مشورت درمیان
انداختند واعیه نمودند که شاه کامیاب را بر داشته بتقدیم رسانند بالاخره
بعضی خیرخواهان دولت ابد پیوند بعرض رسانیدند که برابری با غلام غلامان درگاه
را باید کرد و پادشاه را با پادشاه باید که خواندکار خود درین عسکر می‌بود و فتح
نواب کامیاب لایق و مناسب می‌نمود ❁ بجز شاه با شاه هم جنگ نیست ❁
ببر با نخ کوه هم سنگ نیست ❁ ندارد بدنبال شهبان شکاران ❁ ز خورشید
بهم جور ندا اختران ❁ آنگاه قرار برین یافت که نواب عالمیان نایب اختر برج سلطنت
و کامرانی نواباوه گلستان خلافت و کشورستانی ابوالغالب سلطان حمزه میرزا
با امرای عظام و قورچیان ظفر فرجام و وزرای نامدار و صدور عالیمقدار و بعضی از
ارباب قلم و سایر عساکر نصرت شیم بدفع مخالفان روانه کرده و درین سفر خیر اثر
نواب علیه عالیه رفیق فرزند ارجمند سعادتمند باشند حسب الفرمان قضا جریان نواب
عالمیان با لشکران در ساعت زمان در روز یکشنبه بیست و پنجم شهر رجب المرجب
از دار السلطنه قزوین بیرون آمده موضع شرف آباد را مضرب خیام سرادقات جلال

ساخته شده و از آنجا کوچ نموده در موضع شاه زهمان دو فرسخی قزوین نزول اجلال واقع شد
و از آنجا کوچ نموده منزل بمنزل در هر منزلی دو روز و سه روز توقف می‌شد تا
بساوج بلاغ من اعمال کرهرود آورده بانجا در آنجا قریب ده روز توقف واقع شد
و درین منزل قریب ده روز توقف واقع شد و لشکر عظیم از اطراف و جوانب
باردوی عالی ملحق گشت و بعضی از امرا اصلاح دران دیدند که متوجه دار السلطنه تبریز
شده اول جماعت اکراد را که قدم از جاده متابعت بیرون نهاده و حسنجان
سلطان خنوسلو را بقتل رسانیده بودند و خوی و سلماس را تحت تصرف در آورده
دفع نموده و از آنجا بارض روم و از آن مکان که از ممالک روم است رونده قلعه
قارص را خراب نموده و در آن سرزمین تاخت و تاراج المحال مشغول باشند
و چون این خبر بسمع پاشایان رسد از آنجا مراجعت نموده جهت محافظت ارض
روم متوجه خواهند شد و بعضی مخالف رای مذکور بوده گفتند که لشکر قزلباش که
در شیروانست تاب مقاومت رومیه ندارند و ایشان تسخیر آن مملکت نموده قلاع
آنجا را مستحکم می‌سازند و بعد از آن بر ایشان ظفر یافتن اشکال تمام دارد و دفع
ایشان پرداختن اولا می‌باید بالاخره این رای را بصواب مقرون دیده بسمت
قراباغ و شروان را زاده جهت ساخته لوای ظفر اعتلای شاهزاده قزلقاصی
ممالک جنت نشان از آنجا در حرکت آمده در تاریخ بیست و یکم شهر شعبان
بدار الارشاد اردبیل داخل گشته هفت روز در آن مکان عرش نشان بسرانجام
و استمداد همت از روح حضرت طلب نموده متولیان آستان سدره
مکان سیادت و نقابت پناه امیر ابوالوالی انجو مهمانداری خدمات لایقه بتقدیم

رسانیده بتفقدات و نوازشات مخصوص گشت و حفاظ و خدام و حفاظ علما و اهل
آن آستانه مقدسه بخلاع و رعایتها از ماسوی شرف اختصاص حاصل نمودند و در
تاریخ بیست و ششم شهر مذکور وداع آن روضه منوره نموده متوجه قراباغ شده
احکام بایالت پناه ادهم خان بن دمرغان امیر الامرا نامبرده نوشته در سال[ه] نمود
که با ولد لشکر ظفر اثر نشان فتح کرده و در حرب رومیه مبادرت نمایند و چون
بمنزلی که مشهور بقرا کوک است از اعمال قراباغ نزول نمودند سران لشکر از امرا
عظام ... مقرر شد که سوی غلامان خاصه شاهزاده عالمیان و ... جان
خاصه ... و ایالت پناه خلیل خان افشار تمامی امرا و لشکریان ... آن
نمایند و نواب عالی نواب مهد علیای خانم کوچ امرا و نواب صدارت پناه
میرزا شمس الدین محمد صدر در قراباغ در ... که حوالی ... سلطان ... است ...
اجلال داشته باشند و در روز ... ماه رمضان ... تمامی ... در رعایا
و مردم ... که از ... تاخت و تاراج رومی ... قرار نمودند
در کوهستان متحصن ... باشند بجا و مقام خود ... اقدام نمودند
و امرای عظام ... سلطان حسین خان شاملو و ... محمد خان استاجلو و ...
افشار قورچی باشی و ولی خلیفه شاملو و حسین قلی شاملو ایشک آقاسی باشی ...
ذو القدر مهردار و امیر حمزه خان ... استاجلو و محمد خان ...
باتفاق ... میرزا سلمان اعتماد الدوله علیه عالیه که لشکر ...
همراه شده بودند با لشکر قراباغ از پنجاه هزار متجاوز بودند از آب ...
بقلعه ... یورش نمودند ... قلعه رسیده شهر را دایره وار در میان

گرفته شده و همانجا فرود آمدند و بعضی از بهادران شیردل پیش رفته آغاز جنگ نمودند
واحمد قلی خلیفه ذو القدر با دویست نفر از غازیان باندرون شهر در آمده جنگهای
مردانه نمودند با سر و افسر ... کسب سعادت نموده خود را بار دوی رسانیدند
و غازیان خواب و خور را بر خود حرام ساخته روی نیاز بدرگاه خالق کارساز
نهاده و نوازش داده منتظر نصرت می بودند و از کثرت جوش بر خود ... لشکر
ظفر اثر در لباس خوف و هراس تمام بر ... ... خان پاشا و مردم قلعه ...
وراه فرار رخ نمودند و باقیشان علی الصباح که لوای نصرت ...
سیاره کان از افق سعادت طالع گشته ... ...
نباتات النعش ... صاحب ... ...
... نمود و آفتاب ... ... صورت ... امرای عظام
و عساکر نصرت فرجام بقصد یورش سوار شده و در آن اثنا یکی از مردم ...
لباس ... ... از غازیان
... شهر ... استفسار احوال نمودند که چه کسی و بکجا میروی وی
فی الحال متغیر گشته در جواب عاجز آمد غازیان ... که از مردم
مخالف و جاسوس است او را گرفته نزد امرا آوردند وی گفت که من رعایا
عادل کرای خان تاتار ... نامه ... عثمان پاشا دارم ...
مضمونش این بود که در فلان روز با لشکر ... باتفاق ...
خان ... سلطان و ... خلیفه و امرا ... قبل ... بودند
... ... از ... بقتل ... و چهار هزار کس از لشکر قزلباش کشته

شده تمامی اموال و جهات ایشان را غارت نموده و دو سه هزار کس از لشکر قزلباش
از امانت و ذکور را اسیری بردند حالی چنین مذکور شد که لشکری در سر تو اهد
خاطر جمع دارد که باغات و هزار کس از لزگی و قوارک شروانی و تاتار
فرو آمده و تومیر سیم و مجلی دیگر از آن واقعه آنکه ارس خان بواسطه آمدن [illegible]
پاشا با لشکر شروان زده و امرا تا این را جمع نموده ضمیمه بسیج از دو عادل را
بیگان لشکر تاتار بر سر او خواهد ریخت که ناگاه در روز چهارشنبه یازدهم
شهر رمضان المبارک سنه مذکوره عادل گرای خان با لشکر بسیار بر سر وی رسید
او با ارس سلطان و دران معرکه بقتل آمدند پسران وی شاهقلی سلطان و در
ویش محمد سلطان را ارو و خدیجه خلیفه گلوز زده از آن معرکه بدر آمدند پسران وی
شاه قلی سلطان خلفا و درویش محمد سلطان را ارو و خدیجه خلیفه گلوز زده از آن
معرکه در آمدند و پسر ارو خدیجه خلیفه که در کمال حسن بودند بدست دشمنان
زنده گرفتار شدند و در روز پنجشنبه دوازدهم شهر مذکور اردوی ارس خان را تالان
نمودند چون مضمون کتابت خاطرنشان میرزا سلمان و امرای عالیشان شد دغدغه
نمودند که مبادا جنگ عثمان پاشا و گرفتن قلعه طول بسته کنند و [illegible] دراز
کشیده [illegible] خواهد شد بعد از آن لشکر تاتار از یک جانب در آمده از جانب دیگر
رومیه هجوم آورده ایشان را در میان گیرند و شکست [illegible] متصل شود اولی است که
از امرا با فسون لشکر خود در اینجا بوده سپاه لشکری متوجه تاتار شوم اولی آنکه از آن
سکنه بعد از آن تسخیر تمامی مساعدت نمایم همگی را [illegible] بالصواب متقرر
دانسته ایالت پناه ولی خلیفه شاملو را با سه هزار کس مقرر نمودند که در جنگ [illegible]

شهر بوده

شهر بوده نگذارند که عثمان پاشا فرار نماید و سایر عساکر [illegible] قاصد [illegible]
جنگ تاتار توجه فرمودند که یکبار سپاه هردو لشکر بیکدیگر رسیده صفها
بیاراستند و علمها گشودند امیر حمزه خان [illegible] نموده از هزار جانب دلیران
رزم جو بر یکدیگر حمله آوردند غازیان بطعن سنان بسیاری از ایشان را از بالای
زین ربوده بخاک هلاک انداختند ۞ سنانهای خونریز در کار شدند ۞ [illegible]
سنان و شست گذار شدند ۞ از اطراف تیرباران کرده چون ابر بهار فرو [illegible]
دمی که [illegible] قلعه یافته بودند تاب نیاورده [illegible] دلیران پیشه کار را [illegible]
جنگ گاه سر [illegible] تا آنکه از جماعت دو هزار کس آمدند ولی خلیفه چون دید
کسی دیگر با او نمانده او و نیز با لشکر خود متوجه شد از یک جانب لشکر تاتار [illegible]
از هر طرف که جماعت هجوم نمودند غازیان [illegible] صف [illegible]
جدا کرده بضرب تیغ بیدریغ انبوه آن گروه را از یکدیگر می پاشیدند و دشمنان را
بر خاک مذلت نشانیدند حاصل که در روز یکشنبه ششم شهر رمضان
سنه مذکوره که از محل چاشت تا وقت عصر کارزار و مجادله نموده عاقبت الامر
نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم [illegible] عسکر غازیان ظفر نشان وزیدن گرفت
و لوای دولت تاتار سرنگون شد و عادل گرای خان زنده اسیر غازیان
شد ۞ مزن با سپاهی چو خود شیر ۞ که نتوان زد انگشت با نیشتر ۞ بسیاری از آن
باغیه [illegible] که زنده بودند راه فرار پیش گرفته تا شاید از تیغ [illegible]
کسی جان بسلامت از ایشان نبرد ۞ بغیر از اهل مجلس خان نبرد ۞ و غازیان [illegible]
در اردوی تمامی اموال و اسباب ارس خان و امرا را که بوده [illegible]

اناث و ذکور که اسیر کرده بودند بدست در آوردند و از آنجا مظفر و منصور
بجانب شماخی معاودت نمودند چون خبر شکست لشکر تاتار بعثمان پاشا رسید
قبل از آنکه بر سر او آیند باضطراب تمام خود را از قلعه بیرون انداخته راه فرار
پیش گرفت و چون خبر بسمع میرزا سلمان و امرا رسید او را تعاقب نموده جمعی از
عقب او شتافتند چون وی با لشکر تمام رفته بود اکثر غازیان بغنیمت مشغول
شده بودند بدو نرسیده باز گردیدند ؛ سواران رومی در آن رستخیز گرفتار گردیدند
در جنگ ناگزیر ؛ و امرا در شماخی نزول نمودند ؛ از اطراف لشکر در آن شهر
سری بر سر نیزه دلی بر زهره ؛ آنگاه مژده این فتح را بملازمت شاهزاده
عالی و نواب مهد علیا عرضه داشت نموده فتحنامها باطراف و اکناف ممالک
محروسه فرستادند شاهزاده گیتی ستان نیز خبر این فتح را عرضه داشت نموده
بپایه سریر اعلی فرستاد و با خلعت فراوان اغلو کرعادل گرای خان را که گرفته بود او را بمنصب
امارت سرافراز ساخته یکهزار تومان از الکاء شروان بدو عنایت شد چون
خبر فتح باردوی عالی رسید نواب سیادت و صدارت پناه میر شمس الدین محمد
این دو کلمه را در باب تهنیت فتح باعتماد الدوله میرزا سلمان در قلم آورده رسید
مژده فتح از وزیر شاه جهان ؛ وزیر ملک سلیمان امیرزا سلمان ؛ چه فتح
فاتح ابواب صد هزار فرح ؛ چه مژده واسطه صد هزار امن و امان ؛ ورود
و اخبار فتح و فیروزی از جانب نواب اعتماد الدوله العلیه العالیه الخ فانه صاحب السیف
والقلم حامی طوائف الامم ماحی الظلم والظلم در زمانی که دلها از هجوم لشکر اندوه
در اضطراب و جانها از حرق حرارت آتش ناامیدی در غرقاب تحیر بوده لذا

دیوانداری

دیوانداری با مردان نمود و حدیث صحیح نبوی صلی الله علیه و آله در حرب الغزاة که
طوبی لمن قتل من امتی الی یوم القیمة انجا در وادی سلمان که غلام باخلاص حضرت
امام المتقین یعسوب الدین امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ظهور تمام دارد و آن اسوه
حسنه موجب ارتضاء شان و اعتلاء مکان آن عالیشان در دنیا و آخرت خواهد
بود و جزاکم الله عن الاسلام خیر الجزاء و ادام ظلکم الی یوم القیام بعد از فرار عثمان پاشا
از اموال و اثاث لشکر قزلباش و پسران از زنان و پسران که بدست او در آمده بود
خود را بقلعه دربند کشانیده و از ترس لشکر ظفر اثر در آنجا متحصن شده و بقیه بشیروانات
گریخته بواسطه دویست هزار تومان تقاضا از زمان فتح مکان که در آن اوان
بریشان حواله شده بود و پایکی کشته بودند خود را بکوهستان پنهان کشیدند و بواسطه
قرب ... بسیار ضایع شد از صحیح القول استماع افتاد که چون لشکر ظفر اثر
افتاد که اطفال غازیان رو بطوطی شاه ... در آن صحرا ... شده بود و
غازیان از میان آن گذشته بسیاری بر سر و شکم اطفال پا سپرده جمعی دیگر
باسیری رفته و بسیاری بقحط گرفتار گشته هلاک شدند چون متحقق آصف زمان
و امرای عالیشان شد که عثمان بی ایمان بجانب دربند رفته در قلعه متحصن است
تعجیل تمام بخدمت شاهزاده سپهر احتشام و نواب علیه والا مقام فرستاده عرض
که عثمان پاشا فرار نموده متحصن بقلعه دربند شده و عادل گرای خان ... در اردو
صلاح دولت در آن است که اردوی همایون بدستور در همان مکان ... ولی
داشته باشد این غلام عساکر منصوره را برداشته بدربند رویم و عثمان پاشا را
بدست در آوریم و یکباره قطع امید شد این طایفه از این دیار نماییم این خبر چون به

مهد علیای رسید قبول این رای نموده محمد بیک زنگنه که دران اوان ایشیک آقاسی
حرم محترم بود از عقب مرتضی قلیخان فرستادند که هیچ وجه توقف نکرده در ساعت متوجه
اردوی عالی گردد میرزا سلمان و امرا عظیم الشان امتثال فرمان نموده عادل گرای
خان را برداشته متوجه اردوی عالی شدند و مهمات شیروانات ناساخته و قرار داد
در روز پنجشنبه پنجدهم شهر شوال سنه مذکوره داخل یورت سلطان بود شدند و
احکام مطاع [illegible] خان والی گرجستان نوشته مقرر داشتند که خان مشارالیه
باتفاق امام قلیخان قاجار حاکم گنجه و امرا و تابین لشکر قراباغ تسخیر قلعه تفلیس نمایند
و ایالت پناه محمد خان ذوالقدر که در زمان شاه جنت مکان حاکم دار المومنین استراباد
بود در میان ذوالقدران بشجاعت و مردانگی و فراست و تدبیر شهرت تمام داشت
او را بیگلربیگی شروان نمودند و حسین قلی سلطان [illegible] و علیقلی سلطان [illegible]
و مصطفی سلطان [illegible] و احمد قلی سلطان [illegible] سلطان و امرا دیگر
تابین او ساخته صلاح دیدند که دران صوب فرستند چون نواب علیه عالیه را از امرا
عظام سوء مزاجی بهم رسیده اتفاقا دران روز زبان عجز و افکندگی و عذرخواهی
[illegible] در آمده و نواب مهد علیا استماع آن نموده و در حین
از قراباغ کوچ نموده متوجه دار السلطنه قزوین شد دران اوان که سرما بغایت و برودت
بی نهایت رسیده بود [illegible] چرخ و خورشید [illegible] سحاب
شده ماه جهان [illegible] از آتش [illegible] جهان باطل گشت [illegible]
[illegible] که [illegible] سوی هوا باد و آب [illegible]
[illegible] دست [illegible] و جان از شدت سرما [illegible]

متعاقب از عقب سلطان زاده حسین فصلی در روز جمعه نوزدهم شهر شوال سنه مذکوره کوچ
نموده کوچ بر کوچ بالغار تمام بجانب دار السلطنه توجه فرمودند و مقدمه سپه
چون دار الارشاد اردبیل محل نزول اجلال گشت اردو بیشتر را [illegible]
یکمنزل از راه خلخال و طارم با آنکه گریوه های آن راه از برف مسدود بود خود را
بدار السلطنه رسانیدند و اعیان خبر توجه نواب گیتی ستانی شاهزادگی و امرا
عظام را بجانب عراق عجم باشتیار رسانیدند و چون از رفتن امرا بجانب عراق
و از آنجا توجه ایشان در رکاب شاهزاده عالمیان و نواب بیگم بجانب دار السلطنه
قزوین آگاه شدند خیال حفظ و حراست و دارایی آنجا [illegible] قرار داد
از روی اطمینان خاطر در قلعه دربند از روی قدرت و عظمت تمام قرار گرفت و آن
حصار [illegible] در غایت استواری مشهور و بکمال متانت در افواه [illegible]
هوای فضائش [illegible] طایر [illegible] سکندر
شده [illegible] فرود آمده برجی از آسمان [illegible] فلک [illegible]
شده [illegible] خورشید و ماه [illegible]
[illegible] رخنه [illegible] دران قلعه [illegible]
مشغول شده و در تهیه جمعیت لشکر و دفع فتنه و شر اشتغال [illegible]
بارگاه خواندگار نموده و خود دران زمستان در آنجا [illegible]

ذکر [illegible] والده [illegible] بدار السلطنه قزوین [illegible] عادل گرای خان [illegible]

چون [illegible] توجه و استعجال نواب بیگم را امرا [illegible] و خانان عالم [illegible]
اطاعت نموده در رکاب ظفر انتساب آنحضرت عادل گرای خان تاتار را

بر داشته متوجه دار السلطنه شدند و در روز دوشنبه هفتم شهر ذی قعدة الحرام سنه کوچ
که آفتاب عالمتاب در اواخر برج جدی بود و تاراج کردستان درختان باغ
و بستان غاصبان صحرای چمن عریان ساخته بود و اما فرمان فرمای دی بهمن همه را
بوستین قاقم عنایت فرموده قلل جبال از کثرت برف چون دشت و هامونها
در نظر یکسان نموده چمن را که چندین اطفال ریاحین در مهد زمین بود بحکم کن
العین از نو نماند و همگی چون عارض گل پژمرده و چون شمع لاله دل مرده شده
بجز درون آتش نماند است ؛ که در زنده گی تاب سرما داشت ؛ ز برف
وادی جهان گسل ؛ زمین و فلک شد بهم متصل ؛ بسوی شفق دیده تا کران ؛ که شد
رنگش ز آتش نشان ؛ در چنین روزی بیکان خبر شاه همایون رسید که اینک
بیگم رسید شاه کامیاب از روی اضطراب سوار شده باستقبال
شاهزاده و والده را برداشته بمقر سلطنت در آورده و قرب دو هفته از
عقب لشکر وارد و طهرانیان دختران خود را رسانیدند بعد از چند
روز که شاهزاده و شاه و والده با هم اوقات بعیش و نشاط گذرانیدند
در مهمات نموده و بلکرکی شروان از ... سلطان حاجیلر ذو القدر قوم ابراهیم
خان که در آن اوان از استرآباد آمده بود تعلق کرده و او را بمرتبه خانی سرافراز
ساخته مهمات تولابات را ساخته او را روانه الکا کردند و قبل
ازین ولی سلطان ... استاجلو که از جانب خراسان آمده بود
را تا مرو او گردانیده او را روانه ساختند و هم درین ایام امرا تکلو
ترکمان حاکم قم که بسرکردگی لشکر والد خود و ران بساق همراه امرا ترکمان که ...

همدان رفته بودند با تمام دار السلطنه آمده نواب ابراهیم بیگ ولد حمزه سلطان
ترکمان حاکم قم که بسرکردگی لشکر والد خود و ران بساق همراه امرا ترکمان و تکلو رفته
بدار السلطنه آمده نواب بیگم او را مقرر کرده که از عقب شاهزاده سپهر اعتلا
ابو القاسم عباس میرزا که در دار السلطنه هرات نزد ... علیجان سلطان
بوده رفته شاهزاده را بدار السلطنه آورده و بر شاهزاده را با احکام و
خلاع فاخره داده ابراهیم بیگ را روانه خراسان گردانیدند و ...
العالیه با جمعی از ملازمان بسرعت تمام روانه شد و هم درین سال ذو الفقار ...
حکومت قاین داده او را روانه خراسان گردانیدند و قولا ...
انجا را معزول ساختند و بعضی دیگر از امرای استاجلو مثل مصطفی بیگ ولد
شاهوردی بیگ کچل و محمد سلطان کوشک و شاه قلی سلطان قاریجه را در خراسان
الکا داده به انصوب فرستادند و چون بعضی مهمات ضروری ساخته شد بعد از
شاه دکانی گذرانیدند و هم درین سال خان احمد والی گیلان لاهیجان ...
خسرو ولد سرفراز السلطنه را که از جانب خود بسپهسالاری رشت نصب نموده بود
مردم جمشید خان او را از انجا بیرون کرده بعضی از مردم او را بقتل آورده
بودند لشکر گران جمع آورده متوجه جیلان که از الکای جمشید خان شد و جمشید
خان امرا و لشکری خود را بسرکردگی ... بسپهسالاری رشت جهت دفع ...
... فرستاد و ... نفر پیاده و سوار با شاه ... که با کرمان بود
در میان نهاده و بعد از آن متوجه مقصد گردیده و هم درین ایام که اوایل بهار بود و
از ... گلزار ... باغ فردوس گشته اطراف صحرا از سبزه و لاله چون ...

برازکوکب شد و فراش صبا بساط زمین با فرشهای رنگارنگ اراسته و با اعیان
مشجع چمن چهار ارکانهای گوناگون برسته؛ چمن از نسیم صبا شگفته بار؛ چمن از لطف
چون رخسار یار؛ ز با نفشه گل و چمن کرده باز؛ چو معشوق چندان عجائبی ساز
شاه و شاهزاده و نواب بیگم هوای سیر در باغ و زیارت سلطان اویس علی
علیه الرحمه شده روز پنجشنبه بیستم شهر ربیع الاول سنه مذکوره بارگاه جاه و جلال از
وضرگاه بحوالی ان جبال و تلال فرستاده خود بسعادت متوجه شدند ارکان دولت
و اعیان مملکت از ترک و تاجیک همه اسباب سیر و فراغت همراه برداشته
در انجا سه روز بسیر و فراغت اقدام نموده روز دوشنبه نزول اجلال شهر گزید نمودند
درین اثنا خبر فسخ امرا و نامدار که بجانب نذران رفته بودند رسید که شمس الدین ولد
از اعیان ان ولایت بود در قلعه متحصن شده بعد از قتال و جدال قلعه را گرفته او را
دراورده چون مطلب ایشان فرستادن امرا بصوب مدعا بر اورده میرزا
خان ولد میرزا خان حاکم انجا بود و امرای نامدار گرفتاری او را وجه همت ساخته از
باب جهد و جد را با علی مرتبه رسانیدند میرزا خان چون کثرت لشکر ظفر اثر را مشاهده
کرد خود را بقلعه فیروز جاه که ان قلعه ایست بر قله کوه رفیع واقع و استحکام ان کار اطراف
عالم شایع بنایش چو دلهای سنگین دلان؛ درین سنه چون خانه دهقان؛ بفلک
گذشته رفعت اسمان؛ بتحت الثرا خندقش تو امان؛ لب خندقش بستان عدم
از و تا فلک صد قدم گفته؛ ز بسیاری عمق او اسپهر؛ نیفتد در و پرتو ماه و مهر
متحصن گشته لوازم حصارداری بجای اورده و ذخیره بسیار دران جمع نموده و در مقام
مدافعه درامد امرای نامدار از تسخیر القلعه عاجز امده ایام محاصره امتداد یافت و اثار

ساحت دلم

فتح و ظفر از هیچ جانب روی نمی نمود و صورت نصرت از هیچ طرف چهره نمی گشاد
و تاخیر امحی باعث انحراف مزاج نواب علیه عالیه شد بر و محمد خان و شاهرخ
خان که سرداران لشکر ظفر کردار بودند حقیقت حال معروض بارگاه فلک اشتباه
شد و نواب بیگم مقرر فرمود که شمس الدین که در ان مدت در او ورده اند روانه
اردوی معلی گردانیده در تسخیر قلعه فیروز جاه خواه بصلح و خواه بجنگ سعی نمود
تا انکه تسخیر القلعه نمایند فکری دیگر نکنند و از غضب خسروانه اندیشه نمایند
محمد خان و شاهرخ خان امتثال الامر العالیه شمس الدین را همراه جمعی از معتمدان
خود نموده روانه درگاه ساخت چون بحوالی دار السلطنه قزوین رسیدند نواب
بیگم مقرر فرمود که او را همراهی زنانه ارکز با س و مقنعه بدستور بر سر کرده در شهر
تشهیر کنند و سرخی و سفیدات بر روی او مالیده حوالدوزی از زبانش گذرانیدند
و بعضی دفات نحو کلاه دوزان اعضای سرش نهاده و در شهر برهنه او را اسپ سوار
کرده سوار با بی در بعضی او را در بغل گرفته مدان وضع او را از چند شستان تا انتهای
خیابان اوردند و جماعت مسخره او را باش در حلوا بوده باشند؛ چه دانگه
این پرده گون؛ زبازیچه فردا چه اورد برون؛ چون صباح روز پنجشنبه
بیست و نهم شهر ربیع الاول سنه مذکوره بود و افتاب عالمتاب از جانب مشرق
طالع شد نواب بیگم امر فرمودند که امرا و ارکان دولت قاهره باستقبال
رفته خود با نواب شاه کامیاب و شاهزاده عالمیان تا عقب بالا سر درگاه
میدان اسب در امده چنانچه شدند و منتظر نظاره ان بعبارت که انتظار بودند
سایر امرا و ارکان دولت قاهره و عادل گرامی خان تا عقب بالا راه و در های

باغ سعادت باد تماشا راه شمس الدین نورا بان وضع از خیابان که در بهشت
و اخر منزل عصمت پناه خیرالنسا خانم والده بیگم که در جنب دولتخانه مبارکه بود و بقا
منزل مرحمت پناه شاه قلی خلیفه مهردار ذوالقدر بود در آورده قلعچیان و کشیکچیان او را
بواسطه اینکه سابقاً نسبت بسلسله علیه غفران پناه میر عبدالله بعد از کوچ
او نموده بودند بسزا و جزای هرچه تمامتر هلاک گردانیدند و در خانسالک ملازمت
او را سوزانیدند شمس الدین دیو نیشوی و تهمتی که با آن دودمان عالیشان نموده بود
باعث استیصال سلسله خود و سلسله مرحوم میرمرادخان گشت آنگاه بیره محمدخان
دید که از تسخیر قلعه اولا دعا خواست و اگر هم نواب سکندرشان در سعادت ... نسبت میره
اندیشه در غرب و وعده و وعید نهاده جمعی از مصلحان خیراندیش در بیرون قلعه فرستاده
اولا از تهدید و تخویف سخنان تمام داده آخر مدعا بیان قرار داد که چون
اخلاص و صوفیگری خانزادان نسبت بنشستان سلسله علیه دولت زیاده از آنست
که او را نوعی بخاطر رسد ضامن و متعهد هم که در جوار کناه او از نواب سکندر کرده نظر بیاری
ساوات ممالک محروسه ... حال داوری جنت او گرفته در هر کدام از قلاع که حسب
نماید در آنجا نفرامت نموده باشند و ازین سرکشی و قلعه داری سود بعد خسران نمی بیند چرا
قدرت عساکر ظفر ماثر زیاده از آنست که کسی تحصن بقلاع و جبال تواند جست و چون
آنحضرت دانسته باد و سابقات ملاحظه و مسابله از ان جهت است میرزاخان
بعد از استماع این اقوال چون دانست که چاره بجز تسلیم در رکاب واجب الاطاعت نیست
جواب داد که هرگاه بیره محمدخان قسم یاد نماید که قصد این بیچاره نکند و دیگر
دیگری از امرا و ارکان دولت قاهره حتی نواب سکندرشان ملازمان این سلسله علیه هم قصد

بنده نماید

بنده نماید و اطاعت امر کرده بملازمت میرسم بیره محمدخان از استماع این خبر
خوشحال شده قبول قسم خوردن و سایر تعهدات نمود و خود بحوالی قلعه رفته
میرزاخان را طلب کرده بهر صیغه و عبارتی که ایشان القا کردند قسم بذات اقدس
صفات العلیا یاد نمود و چون میرزاخان خاطر از ممر قتل جمع نمود برضا و رغبت متوجه
شده نزد خان احمدخان و امیرخان عالیشان در برابر مراسم خدمتکاری بتقدیم
رسانیده قلاع الکا و مازندران را بامیر علیخان مازندرانی که از اقوام نزدیک
میرعبدالله خان مازندرانی والی آن ولایت بود سپرده میرزاخان را با عورات و اقوام
برداشته روانه درگاه معلی گردیدند و قاصدان تیزرو و میرخان با دیگر دو
نفر رفته این خبر را در ساعت بدرگاه عرش اشتباه آورده نقاره‌های فتح زدند
و نواب سکندرشان بیره محمدخان را مشمول عواطف بیکران گردانیده خلاع فاخره
و زین و کمر و تاج باستقبال فرستاده و قلعه او را در میانه خوابیان زیاده از ...
... بیره محمدخان چون بحوالی بدستان قزوین رسید نواب سکندر بواسطه
... کشته شدن او بحری و دیگر انها رسیده هر چند امرا و عظام معروض
داشتند که با او قسم خورده ایم نگذاریم که آسیبی بدو رسد ... که نواب
کامیاب از سر خون او گذشته بهر قلعه از قلاع ممالک محروسه که رای نواب
قرار گیرد او را حبس فرمایند التماس ایشان درجه قبول نیافته حکم قتل آن سیدزاده بیگناه
فرمودند بعضی از غوغا ... در مجلس بیک کرچی به بدستان ...
حکم عالی شد که میرزاخان را بدستان ... محافظت نمایند بیره محمدخان چون
نواب سکندر در قتل او مبالغه تمام دارد و نتوانست که عهد و میثاق خود را بعمل آورد

مخلص بیک باقورچیان در روز چهارشنبه سیزدهم شهر جمادی الاول شاه ولی ان
سید زاده بیگناه را که بتقوی و صلاح و سلامت نفس آراسته بود بعلل اوردند
و عورات و مردم او را بطریق اسیران بشهر در آورده در خانه امرا اسیر دند
و بعد از ان باصفهان برده بدین عمل بیگم و والده ان که باعث این نگ و ننگ بود
بقتل رسید و چند روز فاصله بعد از قتل میرزا خان قتل بیگم و مادر و اتفاق افتاد
و میرزا خان را در گورستان بید ستان دفن کردند و وی در کمال شجاعت و صلابت
بود و اکثر نوافل را بالعمل در روی و نماز تهجد از وی فوت نگشتی با وجود جوانی میرزا ان
ملاهی و مناهی نیست خون ناحق بر سر انجام دهد و تسلط و غلبه امرا و جنود
شدن ان شورش و ظلم در میانه مردم سخن مختصر کرد ذمن ورنگار رفت سر فتنه دارد
چو کسی بای زد دیوار و در فتنه سر بر زده از هر سو بلای دیگر سر زده چون
نواب بیگم در باب تسخیر مازندران و استیصال و لاد میر مراد خان خاطر جمع نمود
انحراف مزاجی که از دولت و اقبال پناه اعتماد الدوله میرزا سلمان و خلیل خان
حاکم کوه گیلویه و قلی سلطان قورچی باشی افشار و شاهرخ خلیفه مهردار ذوالقدر و
سلطان حسین شاملو و حسین بیگ سلطان ایشیک آقاسی باشی شاملو و امیر حمزه خان
استاجلو و محمد خان صاحب نگان و جماعت ایشان داشت در اکثر مهمات
و کلی ممالک محروسه رای و مصلحت ایشان منظور نداشته صواب دید خود عمل
در فکر و تدبیر دفع و رفع ایشان در آمده اراده معروف ان مقرر بود که جمعی که از امرا
تربیت نموده در برابر انجماعت در آرد و از جمله اسکندر بیگ را در زاده خلیل خان
افشار را در برابر روی او قوام شاهرخ خلیفه را در مجاذی وی و اسکندر بیگ دانشمند را در برابر قورچی باشی

در مقابل جمعی کثیر دیگر در آورده و وزارت دیوان اعلی را به میر قوام الدین حسین داده
اعتماد الدوله میرزا سلمان را و امرا عالیشان را رفع نمایند چون اعتماد الدوله
العالیه و امرا ذوی الاقتدار ازین مراد آگاه گشتند شبها با یکدیگر دو نمود
فکر و اندیشه در آمدند و با خود گفتند که اگر در تدبیر این ضعیفه سعی ننمایند نواب بیگم
ایشان و سلسله ایشان را بر هم انداختند و آنگاه با یکدیگر قسم یاد نموده قرار برین دادند
که چون پادشاه که صاحب تاج و تخت و نگین است چرا این چنین بی دخل بوده
مهمات ممالک محروسه بر عورات بوده باشد این حکایت را مطلق کرد
هر یک از امرا مردم او متعلقات خود را از مقربان دیوان با شیان و
سیمان و قورچیان طلب نموده فرهاد مشورت با ایشان در میان آورده
دیگر و شده قرار بر دفع نواب بیگم و سلسله مازندرانیان دادند و نواب بیگم از
غایت قدرت غافل افتاده مقربان بارگاه وی مثل میر قوام الدین حسین وزیر
افضل منجم و آقا جمالی در نهایت غرور و بیعقلی در مقام مدافعه و رفع این جماعت شدند
بالاخره کار بجای انجامید که هجوم عام بجای رسید که اصلاح را در ان مدخلی نماند
و مجمل از تفصیل این جماعت آنکه چون شاهرخ خان مهردار و میره محمد خان
و امرا و رفیق که فتح مازندران نموده بپایه سریر خلافت مصیر آمده
ارکان دولت را با خود متفق ساخته مکرر احکامی در خواست خون میرزا خان نمودند
مرتبه نواب بیگم دست رد بر سینه ملتمس ایشان نهاده در جه قبول نیافت
انحراف امرا اکثر جمله بکانه اصفهان میرزا سلمان رفته در باب دفع نواب
سوگند خوردند در خلال این احوال نواب بیگم خطه فاخره کاشان که قبول محمد خان صاحب

مقرر بود و بواسطه شکایت اهل کاشان از شمول وی تغیر داده رقم اشرف بنام
حاجی کی ابن جغته اصدار یافت محمد خان که ملاحظه این حال کرده با امرای شیروان
شده شروع در فتنه و فساد نموده در اثنا جمعی کثیر از قورچیان تحصیلداران شیروان
تحصیل اخراجات جزوی وصول شده بود و هر یک مبلغ ده تومان و دو تنگه صد [illegible]
تحصیل ارباب مناصب در خانه‌های ایشان داده بودند بدیوان آمده طلب [illegible]
تحصیل جزو با طلب وجه دو تنگه می‌نمودند و متعدد از نواب میرزا شاه غازی
که مستوفی الممالک بود کرده در دیگر را منزل آمده صحبت را بخلوت رسانیدند
تا آنکه روز شنبه سلخ شهر جمادی الاول سنه مذکوره مستوفی الممالک مذکور وقت ظهر
از دفترخانه همایون برخواسته با ایوان چهل ستون آمد که روز دیوان بود [illegible]
ساعتی که مشار الیه از مجلس برخواسته جهت تجدید وضو بیرون آمد قورچیان بتحریک [illegible]
از امرا بر سر راه وی آمده طلب وجوه تحصیل نمودند و در آن اثنا مشار الیه [illegible]
وی را در میان گرفتند میرزا شاه غازی چون صحبت را اختلاط یافت خود را در [illegible]
منازل ایوان انداخته جمعی از هواخواهان او را در میان گرفته از دست ایشان
نجات یافت این خبر چون بمسامع نواب کامیاب بیگم رسید شاهزاده [illegible]
را با جمعی از امرا نزد یوزباشیان و قورچیان فرستاده ایشان را بوعده تحصیل [illegible]
امیدوار ساخته از اقدام بامثال این اعمال منع نموده باز آوردند و در وقت [illegible]
عصر رسید و امرا از درخانه بمنازل خود کرده بمهمات [illegible] صحبت [illegible]
باغ سعادت آباد رفته [illegible] و مشوره را در باب قتل بیگم که ساخته [illegible]
و اوباش خود را تحریک نموده اول مقرر شد و [illegible] دولتخانه همایون رفته [illegible]

گرامی

گرامی خان کوچکی از منازل متصل به دولتخانه همایون بود و از قتل رسانند و از آنجا به
حرم محترم رفته کار سراپردگان عصمت و طهارت را بسازند اتفاقا عصر روز
سوران السعدالله گشته و از باغ سعادت به دولتخانه مبارک رفته و در ظرفی
عادل گرامی خان را بقتل آورده سر او را نزد امرا بردند و از آنجا هجوم بر در حرم آورده
چون قورچیان و ایشیک آقاسیان و خدمتکاران اهل حرم واقف شدند در را
بر روی ایشان بستند و از آن جرات و اراده مانع شدند آن قوم بی رحم دیدند
که بدان عنوان کار از پیش نمیرود و بعضی از امرا مانع آمدند شب بسر دست [illegible] آمد
مایوس بازگشتند شبی که آن نحسه بود و از فاره شبی تیره چو روز زندگی
جهان تار تر از روی زنگی چو چشم حور بر عاشق بکی چون نمود [illegible] جمعیت
از اراده [illegible] اسباب [illegible] مقدر چنان بود که در آن [illegible] نواب بیگم
را اراده [illegible] اذا جاء القضاء عمی البصر [illegible] اعتماد الدوله که در آن
زمان در درون حرم محترم بود [illegible] که اگر نواب بیگم یک مبلغی [illegible] امرا
و مقربان و یوزباشیان بدهد دفع این [illegible] توانم کرد و نواب بیگم اصلا
نزول نمود [illegible] در مقام دشنام امرا و اعتماد الدوله و مقربان درگاه
تا نصف شب در درون حرم بسر برده دید که قضیه از اصلاح [illegible]
و فلاح درگذشت هر کدام بعنوانی خود را پنهان از دولتخانه بیرون انداخته
گریختند و منتظر بودند که آخر معامله بعضی بکجا منتهی میشود و آن شب نواب بیگم [illegible]
نواب اعلی و شاهزاده سلطان حمزه میرزا و برادران ابوطالب میرزا و طهماسب میرزا
و بعضی شاهزادگان بیگم و والده فخر النساء خانم محنت و کلفت [illegible]

و از کارخانه غیب در درگاه لارب رفتن بیگم مقرر شده بود و نذیر بسود مهتدی افتاد
و بمضمون اذا جاء اجلهم لایستقدمون ساعة ولا یستاخرون ظلم سحرگاه کین مهر
چرخ انتقام ٭ بر او ز در تیغ ستم از نیام ٭ علمهای والاسرار اوجسته شدند ٭ بعرش
برین سایه اد جسته شدند ٭ امرا انجماعت اعتقاد داشتند با جمعی دیگر از ریش سفیدان
اویماقات از یوزباشیان و علمداران نزد شاه جمجاه فرستادند که بعرض
خاطر نشان کرده مانع قتل بیگم والده اش شود و یوزباشیان و علمداران [illegible]
آمده امرا و قورچیان در دولتخانه جمع آمدند معروض رای انور داشتند که مادام
تیغ بیگم والده اش شود و مهمات سلطنت و معاملات دولت بسر نبرد و
داوری [illegible] است که مانع شود چون یوزباشیان و علمداران این سخنان را
بمسامع عز و جلال رسانیدند نواب [illegible] استماع [illegible] در خواه [illegible] کرده
گفت که اگر غرض قتل و ممانعت من بعد او را [illegible] فرستاده [illegible]
باشند هر چند حکایات مشتمل بر شفاعت انجماعت گفت اثری نکرد تا آنکه القوم ستم
بیشتر نصیب داده نواب بیگم والده اش را گرفته بقتل رسانیدند و این واقعه
روز پنجشنبه غره شهر جمادی الثانی سنه مذکوره در دارالسلطنه بوقوع انجامید و نعش
نواب بیگم والده را بمزار فایض الانوار خواتون کوهک برده بعد از تجهیز و
تکفین که در خانه [illegible] حاتم بیگ آورده بودند در انجا دفن کردند و در [illegible]
ماه جمادی الاعلی از انجا نقل کرده بمزار کثیرالانوار امامزاده شاه حسین علیه و آبائه
التحیة والثناء دفن نمودند چنین است این چرخ بلند که ز [illegible] خلاف [illegible]
آنگاه که بر مردم ظاهر شد که نواب بیگم را بقتل آورده اند غازیان و قلیجان [illegible]

شروع در نهب و غارت خانهای ارباب مناصب نمودند از جمله خانه میر قوام الدین
حسین را آنچه از صنادیق و نفایس وی بود و فرزند میرزا محمد خان [illegible]
و سایر بیوتات و کارخانجات و انواع نهب کردند که خانه او با تحت الثری برابر شد [illegible]
مذکور خاطر اهل حال گشت ٭ این سر که از کبر [illegible] ٭ با خلق سخن [illegible]
بر کنگره سرای او فاخته ٭ دیدم که نشسته بود و کوکو میگفت ٭ و همچنین والده بیگم [illegible]
مانند اعیان و خانه ملا افضل منجم که اعتبار تمام و تقرب مالاکلام یافته [illegible]
و جمعیت بسیار بهم رسانیده بود و تالان کردند و همچنین خانه اکثر احکام را تالان کردند
و در کوچه و بازار هر کس از انجماعت میرسیدند بقتل میرسانیدند نواب [illegible]
اعتماد الدوله میرزا سلمان بخانه خلیل خان رفته نواب میر شاه غازی توسل محمد خان
جسته وی بمنزل او امده او را برداشته بمنزل خود برد و جمعی از ملازمان خود را مقرر کرد
که گشت یک منزل او بدارند و ملا افضل پناه بقورچی باشی و میر قوام الدین حسین پناه بر
خان برد نواب کامیاب اشرف اعلی چون مشاهده کرد که فتنه بالا کشید [illegible]
اگر سیادت [illegible] سلسله علیه نواب سیادت و صدارت پناه شمس الاسلامی [illegible]
عالیجاه تیمور خان ایشک اقاسی باشی را مقرر کردند که بمنزل وی رفته لوازم [illegible]
بتقدیم رسانند و قریب پنجشنبه روز در شهر و بازار فتنه و فساد و آشوب بود
روز دوشنبه دوم ماه امرا و صاحب قدرت و اعتبار در خانه [illegible]
شاه و شاهزاده بودند وقوع این حادثه بخاطر دلخواه و خیر خواهی معروض داشتند
شاه جمجاه در برابر بودند که بیگم در باب تقصیر کاشان خوشبخت نکرد و التماس امرا را
در آن باب قبول فرمود و آنگاه محمد خان را [illegible] طلب نمودند محمد را پابوس [illegible] کاشان فرمودند

و طالع قزاق که حکیم از قبول امیر حمزه خان تغیر داده بود بدستور و نجابت نمود و مذمه [illegible]
احوال اعتماد الدوله میرزا سلمان رسید امرا عرض کردند که در منزل خلیل جانب
و چون مهم تاجیکان در میانست بهرچه نواب اعلی امر فرمایند علما مدینشاه حیجانی از روی
عاطفت بر زبان الهام بیان گذرانیده اند که مهمات بی وزیر نمیشود و وی [illegible]
چون تسلط و استیلا امرا از حد زیاده از حد شد و وی چندان رضای خاطر ایشان در دست
و شش روز در منزل خلیلخان ماند روز دوشنبه هفتم شهر مذکور خلعتهای فاخره جهة او
رفته او را در خانه او بردند و تحویل بروز شنبه دهم خلعتها جهة میر شاه غازی مستوفی
الممالک آورده امرا ترکمان و تکلو و سایر اویماقات جمع شده او را از خانه محمد خان
بدرخانه بردند و هم درین ایام الکاء سمنان را بسید بیک گونه داده مهر شرف [illegible]
بدستوری که در زمان شاه جنت مکان داشت بدو شفقت کردند و حسین بیک قورچی
چون همشیره اش خانجان خانم دایه نواب شاهزاده حمزه میرزا همشیره نواب [illegible] خان
شاملو بود بجهت امرا شاملو محفوظ ماند و بدستور در وزارت مستقل گشت و میرزا قوام
الدین حسین شیرازی که وزیر نواب حکیم و خانه او را تالان کرده بودند و بمنزل
شاهرخ متحصن شده بعد از استشفاع و التماس بسیار مهم خود را قرار داده مبلغی جریمه
داد و مرخص گشته بشیراز رفت و ملا فضل منجم که اعیان دولت یکی بود و بخانه قلی سلطان
قورچی باشی متحصن شده بوسیله مشار الیه ترحمان سوی الیه مقطع یافته شهر روانگی نمود
بعد ازین قضایا رای امرا و عالم آرای و وزیر بر دوشنبه [illegible] قرار گرفت
که اردوی همایون تا در باغچان رفته مهمات الکاء [illegible] قرار داده
قرار داده از عقب [illegible] روز بیرون آید چند روز توقف نموده [illegible]

اندا

انداخت در روز جمعه چهارم شهر رجب المرجب [illegible] خانه بیرون زده در
دار السلطنه قزوین نزول اجلال واقع شد و از انجا روز دوشنبه [illegible] قرب [illegible]
فرمود [illegible] و از انجا بعد از اجتماع لشکر و تهیه یراق و اسباب سفر در چهارم شهر
شعبان سنه مذکوره کوچ بر کوچ متوجه آذربایجان گشته در اوجان [illegible]
امیرخان ترکمان که بیگلربیگی آذربایجان استقبال نموده در چمن مذکور [illegible]
وجه و ساجه بان بتقطیع و طمطراق زده نواب کامیاب اشرف اعلی و نواب
شاهزاده عالم آرای مهمانی فرمودند و از انجا بطالع سعد و ساعت مسعود روز
پنجشنبه بیست و هفتم شهر شعبان سنه مذکوره بدار السلطنه تبریز داخل شده
هر یک از امرا و اعیان در منازل مرغوب فرود آمده ماه رمضان را صرف طاعت
کرده روزه داشتند مقارن این ایام امیرخان اراده وصلتی بسلسله شاهیه نموده
بخاطر آورده که شاهزاده دوران فاطمه سلطان که از بنات شاه غفران پناه بود و در
ایام حیات و زندگانی شاه جنت مکان نامزد شاهزاده سلطان حسین میرزا ابن
شاه اسمعیل بود در حباله نکاح خود در آورد و این اراده با اعتماد الدوله میرزا سلمان
و جمعی از امرا و هواخواهان خود در میان نهاده حقیقت بمسامع عز و جلال این خسرو صاحب
قران رسانیدند و درجه قبول یافت و مقرر شد که درین ایام عقد واقع شود و بعضی
از امرا استاجلو و شاملو مثل حسین قلی سلطان شاملو و اشک قاسی باشی و محمد خان
استاجلو و اتباع ایشان باین معامله راضی نبودند و سلسله فتنه و شر را در حرکت
آوردند و مانع شدند چند روزی تا رضای خاطر ایشان موقوف شده و دوازدهم
شهر رمضان این اراده از حیز قوت بفعل آمد و عقد واقع شد چون ماه رمضان [illegible]

وعبادت القضا یافت شاهزاده عالم‌آرا روز جمعه بمسجد شاهی که در صاحب‌آباد
واقع است آمده باتفاق نواب صدارت پناه میر شمس الدین محمد صدر و سایر
علماء حقایق آگاه و امرا و اعیان و مقربان نماز جمعه اقدام نموده بدولتخانه
همایون رفته همگنان بشرف پای بوس شاه عالمیان مشرف گشتند چون وقوف
بواسطه ایام بود اعتماد الدوله با امراء علیه در باب رفتن حدود و اطراف ممالک
که از آن صاحب و خدعه بود و مصلاح و مصلحت دیدند بر رای صواب‌نمای ایشان
این قرار گرفت که شاه و شاهزاده را در دارالسلطنه تبریز که تختگاه آذربایجان
و اردوان و شروان است گذاشته و بعضی از امرا بکردستان رفته الخوالی را
نهب و غارت کرده قلاع ایشان را بدست در آورند و بعضی دیگر در ملازمت
اقبال پناه اعتماد الدوله بطرف شروان و آن کشور آن بلاد را از وجود مخالفان
رومی و شروانی پاک ساخته اندیشه آبادانی نواحی نمایند و مقرر شد که امیرخان
با امراء ترکمان و تکلو و نامین بجانب کردستان روند و نواب اعتماد الدوله
با سایر امرا و لشکریان و مقربان و یوزباشیان و النگ قاپی‌سان
بجانب قراباغ و شروان در روز شنبه هفتم شهر شوال شده کوره از شهر
هرکدام بر ضلع راه انحال قرار گرفته‌اند و روزی که از بن قرار گذشت
بدین قرار داده‌اند که امرا بالتمام کی شنده باتفاق بجانب شروان رفته مهمات آن بلاد
دیگر حضّ را ساخته حسب المرام پرداخته متوجه صوب دیگر گردند امرا و عاملها
همه یکدل و یکجهت بموافقت اعتماد الدوله متوجه قراباغ شده کوچ بر کوچ و آخر
پاییز بکردستان متوجه گشتند و شاهزاده عالم‌آرا در ملازمت نواب

در تبریز مانده خلیل خان افشار حاکم کوه‌گیلویه را میرزا رود و ساخته با نواب صدارت پناه
میر شمس الدین محمد و میرشاه غازی مستوفی و حسین بیک وزیر و قلیلی از ترکمان و
تاجیکان را گذاشته دفاتر و مهر بزرگ را همراه برده و در زمستان تبریز
قحط و گرانی بمثابه شد که کمین نان شده بار شد و خروار گندم صد و
بیست و پنجاه دینار خریده و فروخت می‌شد و جو هم بدستور وعلی هذا القیاس
تسعیر سایر اجناس واکثر مردم نواحی و ولایات از گرسنگی و افلاس در شهر تبریز
در شهر و بازارها و اتنگاه طباخان جا گرفته هیچ روزی نبود که جمعی کثیر
و جمعیت کثیر از کوچک و بزرگ براه آخرت شتافتند و کم بالی
در آن گشته که کلانتر و وزیر تبریز بعد از سعی بسیار مقرر داشتند که هر روز
مقدار سی من آرد در شهر تبریز که از معظم بلاد است در دو سه دکان هرکدام
در بازار و محلات نان پخته در دکانها را قفل برا در ده سوراخی کنند که از آنجا
بیرون داده بسیار ولی مضبوط و موکل باشد که بمشتری رسانند و در میانه جنگ
واقع شود و اضطرار مردمان مذکور سوای ایراد جنس و متاعی که دل مطلوب در آن
میل می‌ورزند از بعضی ثقات استماع افتاد که شخصی از آن نان لقمه تناول نمود
و از بعضی مسموع شد که کبابیان گوشت عورات مرده را کباب نموده صرف
میکردند در ایام زمستان و بعضی از بهار احوال بر منوال گذشت چون ابر مروت
و عدالت شاه کامیاب خبرانا و ضیاع بیکر و علم شده چون عادل بود و عمده سال
عدل شاهان باز نواحی سال این حالت گرانی بحکم تقدیر قضای فلکی در ملک
ایران خصوصا شروان و آذربایجان و عراق و خراسان و فارس و کرمان

تمام یافت و مردم بسیار تلف شدند چون بهار گشت و علف در صحرا پیدا شد مردم متفرقه
که از نواحی و ولایات جمع شده بودند رو بصحرا نهاده شروع در خوردن علف کردند
و اکثر ازینها مستسقی شده در همان محال فوت شدند ذکر رفتن امراء قلب و سپهسالار
آصف زمان میرزا سلمان بکاخت شیروان چون اعتماد الدوله باتفاق امرا از حوالی تبریز
کوچ کرده با مردم دولتخواه جهت اجتماع لشکر ظفر اثر چند روز توقف نمود
و هر کس از امرا و خادمان سپاه لشکر خود و بنه در آن دشت بیابان عسکر زیاده از
صفوف با موج و کواکب درج سطر در آمد شعر زیاده ز امواج بحر محیط ۰ فزون تر
ز باران فصل بهار ۰ چو برگ درختان فزون از عدد ۰ چو ریگ بیابان برون از شمار ۰
بعضی سپاهان در بازره پوشش و گروهی لشکرهای جوشن پوشیده چو اژدرها در چمن
هیجا سیجان و سپاهان همچو در آتش و غا غلطان بصفت نهنگ تیز حرکت و همای جنگ
شکار دولت بلند همت و سپهر شوکت را لشکر ز بخواه بر مثال هژبر خونریز تند خوی
گردن با سطوت و آتش جوش بکردار سیل برق رحم رعد خروش از آن منزل کوچ
بر کوچ متوجه ارسبار و قراباغ شدند شدت سرما و کمی خورش الاغان و دواب در آن
سفر نوعی شد که خرواری جوالی بتومان رسید و بعضی از آنها در سرکار آصف زمان
و خاقان عالیشان بهفت تومان رسید اکثر لشکریان از اسب و شتر عاری شدند
با وجود این حالت در آن زمستان از آب کر عبور کرده بالکاء شیروان داخل شدند
چون از استماع آمدن امرا و لشکریان ظفر اثر مردم آن ولایت و نواحی پراکنده شدند
سپاهیان خود را بکوهستان کشیده بقیه از رعایا بقلاع اتحاد تحصن جستند بعد آصف
زمان و امراء عالیشان مشاهده کردند که از بودن ایشان در آنجا آن زمستان فایده

ران نیست و کوهستان از برف چنان گرفته که راه آمد و شد مسدود دانست بالاخره قرار
مشورت در میان انداختند که فتح قلعه شماخی نموده و بعد از آن از آب کر گذشته بجانب
آذربایجان معاودت فرمایند آنگاه باتفاق با عسکر و سپاه بجانب قلعه شماخی
روان شدند و لشکر با نیات اقتدار را بر آن قلعه روی نهاد همت بتسخیر حصار در اول روز
دگر باره ترکان سرها بکف گرفته بر گرد آن قلعه صف و آن قلعه ایست که باره اش
از رفعت از ایوان کیوان گذشته و دیده انجم و افلاک از تماشای آن خیره
و حیران شده کوه راسخ در کمال رفعت و سپهر سالخ در غایت حصانت بیت
حصاری قلعه بر ده دست از افلاک ۰ فرازش سماک و نشیبش سمک ۰ سر کنگرش برج گردون بمهر ۰
زده رخنها در حصار سپهر ۰ ز برج فلک پا و راه بود ۰ از رفعتش راه کوتاه
بود ۰ ز نظاره آن هراسان سپاه ۰ چو با دار او دیدن قرص خواه ۰ بعد از چند روز
امراء سپاهان پرده از قتال و جدال نمودند و با تیر و روانگن و تفنگ خصم افکن
آن گروه بیابانان که در درون قلعه بودند مستاصل ساختند ۰ تفنگ شد ز تن
جوبکان زده ۰ هزاران گره بر رگ جان زده ۰ تفنگ آتش افشان چو نخل کرم
ز آتش بار آن در عذاب الیم ۰ برون جست تیر از کمان برق دار ۰ که زان شد ز ...
اژدها تیربار ۰ گشاده کمان تیر باران رسید ۰ صدا از ناله جهد و باران رسید
زگردی که بر برج افلاک شد ۰ ملاذ ملاعالم خاک شد ۰ الغرض چون دیدند
که تاب مقاومت ندارند زنهار در امان در آمده قلعه را واگذاشتند امرا و خانان باتفاق
آصف زمان قلعه را مدد رعایا را استمالت ساختند و آن قلعه را غازیان تصرف نموده تمام
امرا از آب کر معاودت نموده خود را بفراغ بال گذرانیدند و آن زمستان را آنجا

کرده نوروز را در قراباغ نمودند اما قحطی و گرانی و مردن شتران و الاغان بمثابه رسید
که اکثر غازیان پیاده و درمانده درگاه شدند و بعضی دیگر کاه و هیمه رسانیدند
رغبت و بر نال خود را بدرگاه بار کرده خود از ضعف کاه در امیرانه مانده و ملازم
نوکر نداشتند امرای عالیشان و آصف زمان دیگر صلاح در توقف ندیده احکام
مطاعه بجابجا بامرای ایروان و گرجستان نوشته مقرر نمودند که چون رایات
عز و جلال در آینده سال بدان حوالی جهت دفع و رفع اعادی در حرکت خواهد آمد
مهیا و مستعد بوده لشکر خود را معمور کرده باشند آصف زمان و خاقان عالیشان و مقربان
بارگاه همایون با آن سعی رفته بودند باتمام از رفاقت یکدیگر جدا شده هرکسی بجانبی
و چون آنکه دو ماه و کسری از نوروز آن سال گذشته بود بار سوار آمده از ایروان
بحوالی دارالسلطنه تبریز آمده چند توقف نموده باتفاق بدارالسلطنه داخل شدند

ذکر قرار احوال امرای خراسان و بعضی از ایشان که بعراق آمدند تفصیل این اجمال آنکه
بعد از آنکه واقعه ناملایم حمزه میرزا بیگم واقع شد و این خبر بخراسان رسید سلطان حسین خان
شاملو میرزاده و دو سلطان خان که بسرعت و قدرت تمام از جانب بیگم بهرات رفته بود
که شاهزاده خوش لقا عباس میرزا را بیاورد و خاطر از همراه در دو سه هزار نفر جمع
کرده از هرات ولد جود علی ... را وداع کرده متوجه درگاه معلی گردید چون به دار
السلطنه قزوین رسید و آنکار مذکور قبول او نبود توقف کرد و جهات در آن
دارالسلطنه تبریز رسانیدند با آنکه در خدمت شاه و شاهزاده و از امرا کسی نبود
تمامی امرا و اعیان بصوب شروان رفته بودند چون نفاق و نزاع میانه امرا ...
رسیده بود سلطان حسین خان توهمات بخاطر خود راه داده در ...

از امرا را با خود متفق ساخته با جمعیت بسیار و لشکر بیشمار خود را بدرگاه عالم پناه رسانید
اکثر امرا و مقربان که در عراق بودند جمعیت بیشمار البته کرده احمد قلی خلیفه ذوالقدر
نبیره شاه قلی خلیفه مهردار که حاکم سلطانیه و آنچه دو بود و از سلطانیه بقزوین آمده با سلطان
حسین بیگخان اتفاق نمودند و بعضی اخبار ناملایم از جانب آن جماعت ...
و هم در این سال چون عداوت فیمابین امرای شاملو و استاجلو و ترکمان و تکلو استحکام
تمام یافت و امرای ترکمان و تکلو هواخواه ولد ارشد شاهزاده سلطان حمزه میرزا بودند
و بعضی او را در نظر داشتند سلطنت را داشته در سایه لوای او زندگانی میکردند امرای
شاملو و استاجلو که خراسان بودند و از سلطنت شاهزاده عباس میرزا که در دار
السلطنه هرات بوده و امرای استاجلو و شاملو که در پای تخت عراق و آذربایجان
بودند و این جماعت را مرعی داشته منصب و مناقب ... از دست ...
شاملویان خصوصا اسمعیل قلی بیگ ولد ولی خلیفه شاملو که در آن اوان از مقربان درگاه
شاهزاده سلطان حمزه بود و ولی خلیفه را الکاء قاین داده بودند علی قلی خان بیگلربیگی
او کرده قولا و فعلا شاملو را در نزد شاهزاده سلطان علی بیگ ... تقویت نموده ولی خلیفه را
بقتل رسانیدند و نزاع میانه جماعت شاملو و جماعت بهم رسیده و این خبر
مخالف جماعت بسیر خلاف مسیر امیر و اعتمادالدوله میرزا سلمان علی رغم دشمنان ...
در رتبت ... و نفاق عظیمی در میانه امرا پیدا شد و هم در این سال امیرزاده ابراهیم
ولد حیدر سلطان که دارالسلطنه هرات از عقب شاهزاده عباس میرزا نفر بود
و از آنجا متوجه عراق شده و همراه والدش حیدر سلطان آمد چون حیدر سلطان
از امرای قدیمی شاه جنت مکان بوده و کبر سن او را در بارگه ضعف و ناتوانی ...

حسب الحکم و رقم توقف کرده مقرر شد که ولد او هم بیک هر دو بود دلشاد را
برداشته بکار و لیاقت شاهی حاضر گردد و وی در زمستان این سال از قزوین بدار
الارشاد اردبیل آمده حقیقت معروض امرا و امداد و وزیر عالیمقدار گردید
که چون لشکر از شروان بآذربایجان مراجعت نماید بدار السلطنه تبریز رفته
در اردوی معلی باشند و هم در اواخر این سال خدام ملکی خصال شاه ابوالولی انجو
از دار السلطنه قزوین باردوی همایون تشریف آورده بوسیله سیادت پناه
میر شمس الدین صدر شیخ الاسلامی اردوی همایون بوی مفوض شد با تولیت
غازانی و مبلغ یکصد تومان مواجب از خزانه عامره مقرر گشت و هم درین سال در
روز سه شنبه شهر شوال میر هاشم قمی که از اعیان و اکابر سادات عراق بود و کثرت
ملک و زراعت مشهور بود در قم فوت شد **گفتار در وقایع سنه ثمان و ثمانین و تسعمائه**
روز پنجشنبه بیست و سیم شهر محرم الحرام سنه ثمان و ثمانین و تسعمائه نوروز سلطانی بود
درین سال فرخ فال شاه نیکو خصال و شاهزاده مرتضی الافعال در دولتخانه صاحب آباد
دار السلطنه تبریز بعیش و عشرت و فراغت و صحبت گذرانیدند و جشنی عظیم فرمودند
و امرا و اعیان و اکابر دار السلطنه بپای بوس و تهنیت سرافراز گشته شاهزاده
آفتاب لقا ایام بهار را بسیر و چوگان بازی گذرانیدند در خلال این احوال امرای عظام
و عساکر نصرت فرجام که بصوب شروان رفته بودند مراجعت نموده متوجه [illegible]
گشتند امیرخان بیگلربیگی آذربایجان در [illegible] با امرا از رفیق جدا گشته [illegible]
دار السلطنه آمده توقف نمود [illegible] اعتماد الدوله و امرای ذوی الاحترام
بیکدیگر شرف پای بوس [illegible] اشرف اعلی و نواب شاهزاده خورشید لقا را از

کرده

کرده نوبت یکدیگر و دفعه که ازین کرت اقبال پناه میرزا سلمان باتفاق امرا عالیشان بحوالی
شهر آمده امرا و حاکمی که در شهر بودند از مقربان و نزدیکان و تمامی شهریان و بازاریان
باستقبال آمده خلعتهای فاخره جهت امرای عظام و اقبال پناه و علم و نقاره جهت
بجایزه سرداری لشکر و رفتن بجانب شروان و بازگشتن بدان عنوان ارسال داشتند
و بنوازش و تعظیم تمام اقبال پناه اعتماد الدوله با امرای عظام [illegible] محمد خان استاجلو
و امیرخان ترکمان و قلی سلطان افشار قورچی باشی و حسین قلی سلطان [illegible]
باشی شاملو و شاهرخ خان ذوالقدر مهردار و [illegible] خان شرف الدین اغلی تکلو و محمد خان
ترکمان مصاحب اردو و [illegible] خلیفه تکلو و سایر امرا و طوایف و جماعات در روز
هجدهم شهر ربیع الاول سنه مذکوره ساعت سعد بشهر از راه خیابان داخل شده بدولتخانه
مبارکه رفته بپابوس شاه و شاهزاده سرافراز گشته بعد از عرض حالات هر کدام بمنزل
و مقام خود رفته قرار گرفتند **ذکر شمه از حوادث روزگار غدار و بعضی از کیفیت**
اسرار و تغییر و تبدیل مناصب بعضی از ارباب چنانچه خواجه حافظ شیرازی میفرماید
دل منه بر دنی و اسباب او : زانکه از وی کس وفاداری ندید : کس عسل بی نیش ازین
دکان نخورد : کس رطب بی خار ازین بستان نچید : در وقتی که اقبال پناه اعتماد الدوله
میرزا سلمان در سفر شروان با امرا عالیشان بود سیادت پناه میر شاه غازی [illegible]
[illegible] دار السلطنه تبریز در ملازمت رکاب ظفر انتساب همایون بود و در [illegible]
مهمات کلی و جزوی در قبضه اختیار و اقتدار مشار الیه بود و اگر چه سیادت پناه مشار الیه
بود اگر چه سیادت [illegible] طریق حزم و احتیاط مرعی داشته مهمی که موقوف بتصحیح اعتماد الدوله
بود معروض میگردانید اما از تبریز [illegible] ملایم تر و ایشان رفته که نواب [illegible] شاه

غازی را در بر کرده بواسطه مظنه این اراده که از قوت بفعل بیاید و جمعی از تاجیکان چون امیر
سعد که در خدمت نواب کامیاب اعلی بود و بعضی نعمت‌خان موحش او نوشته مصدر شده و
تا آنکه اعتماد الدوله آزرده گشته گرفتن میرشاه غازی مشارالیه را با سایر تاجیکان از صدور و ناظر و فرجام
در میان نهاده با امرای عظام درین باب قسم بخورد و طیب خلیفه ذوالقدر علمدار که یکی
از اعیان قزلباش و مقربان درگاه عرش‌اشتباه بود و تحصیل وجوه رعیتان …
موی الیه مقرر نمود میرشاه غازی مذکور چون از استماع این اخبار آگاه شد و در مقام …
و تلافی خاطر اقبال پناه و امرا و رعایا مد از تغافل نهاد و چون میانه او و اقبال پناه …
و بیمان بود که تقسیم قرار یافته اعتماد بر آن نمود و بعد از آنکه اقبال پناه و امرا … بعضی حکایات
مسامع عز و جلال رسانیده نواب اعلی را که مدار بر تصدیق قول و رضای خاطر ایشان
قبول کرده فرمود که طیب خلیفه میرشاه غازی را گرفته بمنزل او برد و ضبط اموال و اسباب
او نماید و در بیست و ششم شهر مذکور طیب خلیفه مشارالیه را بمنزل او برده شروع در ضبط
اموال او نمود و معامله برعیان مشارالیه مبلغ … تومان با اصل و فرع و خدمات
یافت و استیفا را بخواجه محمد … خراسانی که در زمان شاه جنت‌مکانی بعضی از وقایع ناظر
و بعضی ایام وزیر شیروان بود حسب الامر شاه والاگهر مفوض شد و خواجه فتح الله اصفهانی
که مستوفی قورچیان بود و از وزیر معزول شده مبلغی برعیان از او گرفته شد و سایر تاجیکان
اصلاح مهمات خود کرده از معرکه معرفت رهایی یافتند و هم درین اثنا عالی‌حضرت
تمام از کوه گیلویه آمده خبر داد که قلندری بشکل و هیات شاه اسمعیل ثانی در کوه گیلویه
خروج کرده میگوید که شاه اسمعیل است و بعضی سخنان … و اخبار مقرون …
مذکور می‌سازد و مردم آنجا … اقتاده اکثر … جمعی کثیر از

اکراد

اکراد آنجا و دو ولایات بر سر او جمع شده با مردم و اقوام خلیل خان افشار که …
حاکم و حول آن ولایت بکر شده بعضی از اقوام و پسر او را بقتل آورده‌اند چون
حقیقت بسمع اشرف رسید امر اصلاح درین دید که خلیل خان متوجه انصوب شده
تمامی لشکر افشار را از کرمان و … و کوه گیلویه با امرای فارس بر سر او تعین کرده
رفع و دفع قلندر نماید خلیل خان بدغدغه و اضطراب تمام متوجه شده و …
کرده … شدند که سلطان حسین خان شاملو که از خراسان آمده بود و در قزوین …
او بود توقف کرده جمعی از امرا را بر سر خود گرد نموده بود و اراده آمدن بدرگاه …
اقبال پناه اعتماد الدوله میرزا سلطان چون از امرای شاملو هراسان بود و همگی …
ایشان شده با دیگر امرا و … این اندیشه در میان داشت چون حسین قلی سلطان
شاملو که از اعاظم امرای شاملو بود و کثرت خیل و حشم از همه ممتاز …
بر دفع او گماشته اند شاملو بود او را در مقام تربیت … و دلداری …
موسوم ببلدای … مشارالیه با او … شده در مقام قصد حسین قلی سلطان
مشارالیه را در شب چهارشنبه … شهر جمادی الاول سنه مذکوره بقتل آورد و چون
مرض نقرس و مفاصل گرفتار بود و حرکت و قیام می‌توانست کرد …
کثیری در آن حالت بقدر تاب و طاقت حفظ او نکرده و …
تا آخر الامر شاملو …
طبع وفا و بعضی از افاضل زمان بهر زده   چون بود سرش رفته بر باد فنا   تاریخ
تنگ … آغاز نهاد ؛ تاخیر نمک حرامان کرده ؛ و در آن سرشته …
بیا ؛ و جماعت شاملو و مهدی قلی بیک … شاهزاده بود و …

کرده از هم پاشیدند و هم درین ایام حسین بیک وزیر که خالوی علی قلی خان بود
روز چهارشنبه ۲۳ شهر ربیع الثانی سنه مذکوره اورا از وزارت عزل کردند
مدتی متواری و بعضی ایام در [illegible] بود در اخر روز جمعه ۲ شهر جمادی الثانی
سنه مذکوره در حوالی که [illegible] شد بعد از فرار که بدست در امده بود بقتل رسید
و خواهرش حاجی خانم که مادر علی قلی خان بود و دایه نواب شاهزادگی در روز
شنبه ۲۳ شهر مذکور بقتل امد و جماعت شاملو و اخوان و انصار ایشان متفرق شدند
این اخبار چون بسلطان حسین شاملو رسید و ازین جانب چون [illegible]
خودی شنیدند یکباره جرات [illegible] نمی توانست تا اگر این حقیقت بر همگنان ظاهر شد
اکثر مردم از دور گشتند و او خود چون از دار السلطنه قزوین بیرون امده خود را
باردبیل انداخت و [illegible] شدند اسکندر بیک شاملو که مشهور بکوش خضر خان بود
از دار السلطنه تبریز بقصد او متوجه خطه مقربه شد بعد از وصول بدانجا اورا در انجا
بقتل رسانید و میرزا محمد کرمانی که وزیر او بود بگیلان گریخت چون خبر قتل سلطان
حسین خان بدار السلطنه تبریز رسید جای او و الکای اورا باسمعیل قلی بیک شاملو
شفقت فرموده باسمعیل قلی سلطان موسوم گشت و حاجی حسین قلی سلطان را
اقاسی باشی را بقورچی سلطان عنایت فرموده اورا ایشیک اقاسی باشی گردانیدند
و حاجی مهدی قلی بیک ولد حسین قلی سلطان که ایشیک اقاسی شاهزاده سلطان
حمزه میرزا بود و طهماسب قلی ولد قورچی سلطان داوند و مناصب شاملو را با ایشان
دیگر دادند و هم درین ایام معامله کار خیر امیر خان ترکمان با شاهزاده فاطمه سلطان خانم
سابقا مذکور شده بود و اتمام یافت بعضی از امرا شاملو و استاجلو مانع بودند

زنگان

زنگان و تکلو با آن اتفاق و جمعیت تمام کرده بیره محمد خان استاجلو را که دران
اوان بزرگ و ریش سفید طایفه استاجلو بود بجانب خود آورده منصب [illegible]
شاهزاده سلطان حمزه میرزا باو نامزد فرمودند و اول حال [illegible]
و بیره محمد خان و مسیب خان هر دو سابقه وثیق محکمی [illegible] شدند و [illegible]
در منازل امیر خان که در تبریز ترتیب و اتمام داده طوی و جشنی عظیم شد و کمان
و تراجی که متصور بود بجهه [illegible] نشد ولی مانع و تراجی شاهزاده فاطمه سلطان خانم
در روز پنجشنبه ۱۲ شهر ربیع الثانی سنه مذکوره بخانه ایالت پناه امیر خان بر دست [illegible]
زفاف واقع شد و خان معظم [illegible] فایض گشت و بعد ازین طوی محمد خان ترکمان
را نیز اراده دامادی بخاطر امده و خواهر مصطفی خان [illegible] خان با وشاه کرمی که
صاحب حسن و جمال بود و مرتضی قلی خان پرناک ترکمان اراده خواستگاری [illegible]
و واسطه محمد خان مشار الیه بود و جهت خود خواستگاری نموده بعقد و نکاح [illegible]
خود درآورد و چون بعضی مهمات طوی و تغیر و تبدیل در الکا [illegible] با تمام رسید
[illegible] امرا و وزرا باین قرار یافت که چون اوایل تابستان [illegible] ییلاق [illegible]
که از انجا تا دار السلطنه تبریز ده دوازده فرسخ است بیرون رفته در انجا [illegible]
گیرند و مصلحت وقت و [illegible] در انجا بهر چه قرار گیرند عمل اورند و هم درین [illegible] اخبار
مخالفت و یاغیگری امرا شاملو و استاجلو و قاجار از خراسان رسید و الکا [illegible]
که بار دیگر خلیفه تکلو بعد از فرار شروان مشار الیه عنایت شده بود و قاپو سلطان قاجار
ولد بوداق خان که قبل ازان حاکم انجا بود و بعضی امرا شاملو بدانجا امده [illegible]
را متصرف نمود و ملازمان [illegible] خلیفه را از انجا کرده بیرون امدند در عوض [illegible]

قصبهٔ اردبیل که عبارت از بلوک شهام و سیورغ ری است مدد و عنایت نمود
احمد سلطان را از ... اعتزال فرمودند و سبزوار نامزد او کرده شد در روز جمعه
چهارم شهر ربیع الثانی سنه مذکوره مؤلف این نسخه را که از وزارت شاه غازی
مستوفی الممالک معزول شده بود وزارت ساروو غدی خلیفه و میرزی ملوکانه
مذکوره عنایت فرمودند در روز دوشنبه دوازدهم شهر جمادی الثانی سنه مذکوره
نواب همای و نواب شاهزاده با جمیع امرا و ارکان دولت قاهره از دارالسلطنه بیرون
رفته در پل شوراب فرود آمدند تا اواخر شهر مذکور در آنجا توقف کرده و اوایل شهر
رجب بموضع اسکبر نزول اجلال واقع شد و قریب ده دوازده روز در آنجا ماندند
اول رای امرای عظام بر این قرار گرفت که نواب کامیاب علیه سلطان محمد پاشا
در همین موضع با خانه کوچ توقف کرده امرا با مدار شاهزاده مظفر لوا سلطان حمزه میرزا
را برداشته از راه ییلاق بازارچای بحوالی نخجوان و اروان برده مهمات آنجا
را سامان داده از گنجه و گرجستان و قراباغ بیرون آیند چون این مشورت بمسامع
عز و جلال خسرو صاحب اقبال رسید قبول آن معنی ننمود و فرمود که مهاجرت از فرزند
اعز ارجمند از قبیل محالات بلکه از ممتنعات است و اثر نباید گذاشت چون
امرا دیدند که در آن مرتبه با پادشاه و با شاهزاده کاری پیش نخواهند برد و هر فرد
لشکری هم چندان فرمانبرداری و اطاعت ننمودند در این مرتبه هر کاری
پیش نخواهند برد رای ایشان بر این قرار گرفت که اردوی خانه کوچ را در اسکبر
گذاشته شاه و شاهزاده را برداشته متوجه ییلاق بازارچای گردند و در اردو ...
مذکور خانه کوچ را گذاشته متوجه گشتند و هم در اوایل این سال در روز ...

صفر سنه مذکوره حیدر سلطان ترکمان که نزدیک نود ساله بود در قم بعالم آخرت آهنگ نمود
مشارالیه در شهور سنه عشرین و تسعمائه که نواب شاه جمجاه غفران پناه در دارالسلطنه
هرات میرزا بوده‌اند و امیرخان موصلو لله بوده وی در سن بیست سالگی قورچی ترکمان
نواب شاهی بود لهذا او را در جوار حضرت معصومه علیها السلام والتحیه دفن کردند
خبر فوت او در دارالسلطنه تبریز بمسامع عز و جلال رسید ... الکاء او
که قم و نواحی و توابع باشد با محالات ... بزرگ ... ابراهیم بیک ...
سلطانی موسوم گشت و منصب خانی با الکاء ... اضافه الکاء او ...
نمودند و حکم مطاع نفاذ پیوست که ابراهیم سلطان لشکر ... را برداشته ...
شاهی که متوجه الکاء ... حاضر گردد و چون فوت و استیلای امرا ...
و تکلو در خراسان باعلی مرتبه رسید احکام مطاعه به بیگلربیگی تمام ولایات خراسان
باسم مرتضی قلی خان ... و در شرف صدور یافت مشارالیه در همان ... وقت از
مشهد مقدسه با ... تمام بر سر سبزوار آمده سبزوار را گرفته متصرف شد ... احمد سلطان ...
تکلو او و ... سلطان قاجار را دست ... کرده بسته مشهد مقدس آوردند و هم در آن
سال بعضی از امرای استاجلو که در خراسان الکاء داشتند ... شده بودند ...
ولی خلیفه خود ... که کسی ... ایشان ... با لشکر ... راه ...
است بیک ... استاجلو در سمنان توقف کرد و شاهقلی سلطان ...
تا او را ... مردم ... و تکلو این نزاع واقع شد و ... علی بیک تکلو ...
اردوغدی خلیفه تکلو بود در آن قضیه بقتل رسید و شاهقلی سلطان افشار ...
خود را بدارالسلطنه تبریز بموکب همایون رسانید و بعضی از اهل صلاح ...

مبادا این دو طایفه صلح واقع شد و درین محل صلاح احوال خود را از جانبین
دران دیدند و هم درین سال روز چهارشنبه ۲ شهر جمادی الاول علان شاه
خانم دختر مرحوم سلطان حسین میرزا والده بهرام میرزا که بدستور شاهزادگان
در حرم محترم می‌بود جهت نواب شاهزاده حمزه میرزا عقد بستند و هم درین
سال منصب جلیل القدر قضاء معسکر ظفر اثر از الحضرت شاه ابوالولی انجو که اعلم
علما بود تفویض فرمودند و شاه حیدر شریفی معزول ساخته و وی جهت میرزا

ذکر قضایایی که در خراسان واقع شده بتفصیل

درین سال چون خبر ناملایم در باب
قتل امراء عظام شاملو و قتل مهد علیا و عالی‌جاهی علیقلیخان شاملو که در دار السلطنه هرات
بود از عراق بخراسان رسید مشار الیه چاره بغیر از مخالفت و انتقام ندیده شاهزاده
ظفر لوا عباس میرزا را که در سن یازده سالگی بود از تاریخ ولادت تا آن زمان در هرات بود
بر داشته بقصد سلطنت و ملک گیری از هرات بیرون آورده و کس باطراف و جوانب
برد و امرا تابع و موافق مثل اولاد خلیفه شاملو حاکم سرکار قاین و استاد اراده توجه
بر مشهد مقدس نمود و چون از تربت زاوه و خواف و جام و باخرز و سنجان بولایت
زاوه و حوالات رسید مرشد قلیخان چاوشلو که از اعیان امراء استاجلو بود و بکثرت
جمیل و حشم و شجاعت بود بیرا از تمامی امراء ممتاز بود با علیقلیخان موسیه اراده جاگیر
در باب سلطنت شاهزاده با او درمیان نهاده مشار الیه درین امر با او موافقت و مقاصد
سلوک نموده این رای را پسندیده و خود این امر را پیش گرفته علم بزرگی و جهان ستانی
در گوش هوش کشید و شاهزاده عباس میرزا را به تخت سلطنت نشانده میر سید علی خطیب
که از سادات صلحا و فضلاء زمان بود و از مشهد مقدس بیرون آمده متوجه عراق بود
بالاتفاق

بعضی از صلحا فاتحه سلطنت و پادشاهی آن شاه و عالم را بدست خود انداخت شاه جهان
را انجا نشست و خطبه و سکه بنام نامی او خواندند صلحا و اتقیا در آن موضع دعا ادام
نموده مضمون این ابیات ادا نمودند ∴ خدایا شاه و ولایت پناه ∴ که این شاه
دارا نژاد ملک گاه ∴ بهر کار توفیق بادش دلیل ∴ بود مصلحت بین او جبرئیل ∴ فروزان بخت
همه بر ز هر جهت ∴ کلید در فتح بادش بدست ∴ بکامش فلک باد گردون مدام
زمانش بدام و جهانش بکام ∴ زمان باد یار و زمینش رهین ∴ زهی چون مهی دارا نشاند
زمین ∴ در روز [illegible] از شهور نصف سنه مذکوره جلوس سلطنت فرا گرفت و احکام
و مناشیر بولایات خراسان نوشته از انجا بسعادت و اقبال بجانب مشهد مقدس
متوجه و در حرکت آمدند بعد از وصول بدانولایت عرض مکان احکام و رسل و رسائل
نزد مرتضی قلیخان فرستاده او را دلالت نمودند که اطاعت امر پادشاه نموده بدستور
در سلک خانان و امراء عالیشان منخرط باشد مرتضی قلیخان از اطاعت ایشان ابا نموده
در مقام مقابله و مجادله در آمده ابواب جنگ و جدال را مفتوح کردانید سه چهار ماه
نواب شاه عباس با امرا و لشکر بی حد و قیاس در حوالی طرق و حوض [illegible] محصور بودند
و مزروعات تواریخ [illegible] است جنگ و جدال و یورش بسیار واقع شده و هوا
ظفری ترکمان ... نمود بالاخره از فتح آن مایوس گشته بحوالی نیشابور رانده
تسخیر نیشابور اقدام نموده جماعتی از ... بسرداری درویش محمد خان ... که حاکم آنجا بود مقاومت نموده قلعه نیشابور را ... و چون ... محاصره مشهد مقدس
قاجار سلطان قاجار در میانه ترکان ... جنگ امرا شاملو شاه نوجوان بیرون آمده
بود و از عسکر ایشان گریخته ... شاملویان ... در رکاب ظفر انتساب شاهی

سبزوار آمده بار سبزوار را از تکلوبان گرفت و در آنجا رحل اقامت انداخت چون
واسفراین و ترشیز و سایر ولایات خراسان سوی مشهد مشار بود مسخر اولیای
دولت قاهره عباس شد از آنجا کوچ بر کوچ متوجه هرات شد تا مرتضی قلی سلطان
روانه از پی اتصال این خبر بدرگاه معلی فرستاد این اخبار وحشت آثار در کار
بر کشاط و یا نزاع های با اردوی کیوان پوی رسید حکم قضا جریان عز اصدار یافت
که امرای ترکمان و تکلو بسر کردگی محمد خان متوجه خراسان شوند و در مشهد مقدس مرتضی
قلی خان و امرای شاملو پیوسته در دفع و رفع آن جماعت کوشند محمد خان
ترکمان و اسمعیل قلی سلطان شاملو و قورخمس سلطان و اردوغدی خلیفه و اکثر امرای
ترکمانان و تکلوبان از اردوی همایون جدا شده هر یک با لکاء خود آمده سپاه
در الکاء خود جمع نموده در ترتیب شئون لشکر نوی خود داده و بعد از نوروز ییلاقات
میل بالتمام در حوالی ورامین جمعیت نموده متوجه خراسان گشتند و اردوی همایون
در ییلاقات بازار جای و کوکچه دکنبر بود و حوالی گنجه و گرجستان آمده آن زمستان را
در آنحوالی گذرانیدند و هم درین سال بیرام بیگ لشکر انه که وزیر خراسان بود و بواسطه فتنها
در خراسان مکی جا یافت در ییلاق آلنشر باردوی معلی آمد و تولیت مشهد مقدس و اوقاف بآن
شده متوجه عراق گشت و از عراق چون بدامغان رسید در آنجا توقف کرده از
هم غوغای امرا پیشتر نتوانست رفت و هم در آنجا بعالم بقا رحلت نمود و هم درین سال
ابراهیم سلطان ذو القدر با لشکر از بسنه بدرگاه معلی آمد و در حوالی گوکچه دکنبر باردوی
همایون ملحق شد و هم درین سال حکومت گیلان از السلطان جان میرزاده عبدالله خان
استاجلو داده سید حسن فراهانی را وزیر او ساختند ایشان بگیلان رفته ساختند و هم

در اواسط این سال طاعون و وبا در بلاد آذربایجان و بعضی از اردوان شایع شد چنانچه
روزی در دار السلطنه قریب بدویست و سی صد نفر میمردند و درین سال قزلباش
شهرا رکن از تبریز و شهرها و ولایات آذربایجان در تبریز رحلت نمودند و هم
در اواخر این سال بطریق معهود لشکر تاتار از دست تمچاق و راه دربند باکالا
شیروان آمده شروع در نهب و غارت و اسیر مردم الوالات نمودند
چون اردوی معلی در حوالی گنجه و گرجستان بود و بعضی از امرا آمده امرای شروان
و قراباغ فرستاده از ارس گذر عبور نموده در شهر دو بچه مبادا لشکر تاتار و امرا
در حوالی شماخی محاربه عظیمی دست داد و لشکر ظفر اثر غالب آمده لشکر تاتار شکست یافت
و غازی گرای خان که برادر عادل گرای خان که سابقا گرفتار شده بدست غازیان
در آمده و بقیة السیف لشکر تاتار خائبا خاسرا از ولایت شروان گریخته به تمچاق
و مقام خود مراجعت نمودند امرای ظفر شعار این فتح نامدار کرده غازی گرای خان را
بره آشته از شیروان در میدان جنگ باردوی همایون ملحق شدند و غازی
گرای خان را سجده اشرف اردو معزز شد کرا در القلعه الموت برده نگاه داشتند
و درین باب فتح نامجات بقصبه تقصای اکناف ممالک محروسه فرستادند و هم
درین سال خلیل خان افشار حاکم کوه گیلویه که از دار السلطنه تبریز قصد دفع قلندر
شنسبه و نظر شاه اسمعیل که دعوی سلطنت می نمود و کوه گیلویه رفته بود باب انقیاد
او نداشت لشکر و رفت از و برگشته مشار الیه اسمعیل در رود و الکاء کوه گیلویه را
و نواحی تصرف قلندر در آمده حکم و فرمان او در آن نواحی اجرای تمام یافت و هم
در آن سال میره محمد خان استاجلو که در زمان شاه جنت مکان منصب ... و سلطان

بود بواسطه شرب خمر و ضعف عالم جاودان انتقال نمود و جای او را به برادرش پیره مراد
خان خصوصا عنایت فرمودند و در این سفر امیرخان مرخص شده بدار السلطنه
تبریز آمد و امرای ایروان خصوصا محمدی خان تخماق با لشکر خود مراجعت نمودند [illegible]
قریب ده هزار سوار باردوی معلی آورده بود ذکر وقایع سنه تسع [illegible] نوروز
سلطانی این سال در شب پنجشنبه [illegible] صفر سنه مذکوره شاه کامیاب و شاهزاده عالیجاه
با امرای عظام و وزرای کرام در موضع سیدانجک نوروز نمودند و بجشن و صحبت مشغول
گشتند و تمامی امرا و مقربان بپای بوس اشرف اعلی و شاهزاده خورشید لقا
سرافراز گشتند و رای عالم آرای اقتضای مهمات گرجستان تعلق گرفت چند روزی
در سیدانجک توقف کرده و از آنجا بجانب گرجستان آمده از آنجا [illegible]
اردوی همایون در آنجا توقف فرمود و سیف خان شرف الدین اعلی سرکرده لشکر
ظفر اثر نموده اکثر امرای ترکمان و تکلو مثل ادهم سلطان و غیر ذلک را روانه گرجستان
کرده مقرر شد که دختران سلاطین آنجا را از سلطان محمود خان ولد لواصاب خان
و اسکندر خان ولد لوند خان جهت شاهزاده خورشید لقا سلطان حمزه میرزا
خواستگاری نموده و پسران ایشان نیز بدستور قدیم بدرگاه معلی آمده در رکاب
رکاب ظفر انتساب باشند بعد از وصول امرای عظام مذکوره بالکاء گرجستان
سلطان محمود خان مشهور بشاهنواز [illegible] کمر اطاعت و انقیاد در میان جان بسته
ولد خود ولواصاب میرزا که در عین حسن و خوبی بود و این [illegible] در شان [illegible]
کشته بود [illegible] برادر یوسف زنجان کم شده بود عاقبت [illegible]
[illegible] اورده و او را [illegible] که در برج عفت [illegible]

وعده با تسلیم امر کرده امرای ایشان را بعد از وداع و اکرام تمام بدرگاه گیتی پناه روانه ساختند
در شهر شعبان سنه مذکوره زهره و قمر با زحل [illegible] از نظاره کنان [illegible]
میرزا ابراهیم حکایت [illegible] که [illegible] افتاده همه روزه در اندرون
در خانه از دحام عام تماشائیان و هجوم خلایق شد این رباعی در باب وی از نتایج
طبع وقاد نواب سیادت و صدارت پناه عالیجاهی [illegible] میرزاده رباعی
[illegible] مهر [illegible] رحم [illegible] از [illegible] حسن خدا داد [illegible]
خوکان و سگان [illegible] شاه کامیاب [illegible] مذکور را بشرف اسلام سرافراز ساخته
از کیش گبر و ترسائی بیرون آورد و امرای عظام مثل اسکندر خان [illegible]
در مقام قرب بوده و خدمت و پسر را [illegible] تسلیم لشکر [illegible] نمودند
این خبر که [illegible] بخلاف [illegible] رسید عرق غضب اقبال پناه اعتماد الدوله میرزا
سلمان در حرکت آمده در اواخر شهر رمضان سنه مذکوره از رکاب باتفاق امرای عظام در جای
مثل علی سلطان قورچی باشی افشار و شاهرخ خان مهردار ذوالقدر و پیره مراد
خان و [illegible] امرا و مقربان متوجه گرجستان شدند و از آب کر گذشته [illegible]
سلاطین گرجستان [illegible] نزول نمودند [illegible] خان [illegible] امراء [illegible]
ایشان [illegible] اعتماد الدوله و امرای عظام [illegible]
اسکندر خان [illegible] تسلیم [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] گرفته [illegible]
هزار تومان مقرر نمود که [illegible] اعلی [illegible] اقبال پناه اعتماد
میرزا سلمان [illegible] گرجستان [illegible] سامان داده کوچ [illegible]

حکمی از اردوی همایون بنفاذ پیوست که عظام الحکام و جهت ارد در باب آمدن مشار الیه ایرا
برسید و خاطر متوجه سرحد خراسان بود و اعتماد الدوله در همین منزل خلعت پادشاهانه
از کمر خنجر و شمشیر مرصع و جیقه و اسب با زین طلا و دو رنجور ساده‌ون راه
سایر مردم اتکاکوچ کرده شب بکنار آب گرفته و اعد روز صباح که اول ماه
ذی قعده بود بکوچ رانده باردوی همایون آمده شرف پای بوس نواب کامیاب
اعلی شاهزاده خورشید لقا سرافراز شد و کشتعل میرزا ولد الکسندر خان ارو
بود او را باو هم سلطان ترکان سپرده که قلعه او بوده محافظت نماید ذکر بعضی از
وقایع که درین سال اتفاق افتاده فرستادن ابراهیم سلطان بایلچیگری بجانب روم نزد سلطان
مراد خان سابقا مذکور شد که عثمان پاشا کمر عداوت قزلباش گرفته کار ایشان سپاهی
بایو قرار و اوده بود که هم و لشکر آلوده کاین و بال داده و این عقاب دنکال ... ست
چون از شکست شروان فارغ شده تجدید اوقات در دربند صرف نموده ایران
قزلباش و تمام جمعیت و اسباب نظامیه که باشند نتیجه اجمع آورده ود هوا کی
انتهار انتظار خواندگار رواورده دیگر باره در باب آمدن بالکار ایشان مرخص گردد
و یاین جهت را انتظار انور پادشاه روم در آورده کمال تحسین یافت و در باب
لشکر قزلباش و الکای ایشان معین چند خاطر ایشان نموده انتجاعیت را تحریک در آورد
و هم درین سال عادو شیخ سردار لشکر یکی از ارزروم روان در زکم پای آیوش سر
اعلی سرافراز شد از سنان پاشا که وزیر اعظم بود میل بجانب قزلباش دست
انشاد می و فرستادن ایلچی شده بود که چون عثمان پاشا نهایت عداوت ایران
ایلچی روانه کرد اند شاید که خواندگار بر سر شفقت آمده که چو بیحان والی عمان

نماید و هم درین سال از ارض روم لشکر بجانب ایروان آمده ذخیره با قی
مصالح ضروریات قلعه آورده قلعه قارص که سرحد بود و میان الکاء خواندگار
و قطبین صفویه چند مدت خراب و بیابان افتاده بود و اتمام آن جبل المرام
داده لشکر و ذخیره با اسباب و الفک در آنجا گذاشته مراجعت نمود و چو
این خبر بکلربیکی ایروان که محمدی خان استاجلو باشد رسید و همیاک
هراسان لشکر را خفیف پا به سرپرسی عرضه داشت نموده خود و بار ای ر
وضع انتجاعیت از ساختن قلعه داشت بالاخره همگنان مصلحت دران دیدند که ابراهیم
سلطان ترکان را که بمزید عقل و دانش و وفور تدبیر و صلاح از اقران ممتاز و سرفراز
بود بسمت خانی سرافراز شده بایلچیگری بجانب روم رود و حقیقت بمسامع عزت و
جلال آن پادشاه صاحب اقبال رساند و سنان پاشا که وزیر اعظم را واسطه
سازد و شاید که منازعه دیگر باره بصلح منجر شده این جنگ و نزاع از میانه برخیزد و
مسلمانان رفاهیتی بهم رسانند و چون معامله خراسان و خبر پادشاهی خان
در میان بود بالضروره نواب اشرف اعلی را بجانب خراسان می بایست رفت
صلاح در فرستادن ایلچی دیدند که تا رفتن او بدانجا خراسان کفایت کار
لشکر رومیان با آذربایجان و ایروان نیابد غافل از آنکه پاشایان ... دیگران
نیکو نیند بیرون زار او هو تو خبر دگر است در شهر رمضان سنه مذکوره در
موضع زکم مهمات ابراهیم خان را سامان داده خلعتهای فاخر با تحفه گرده
و او را محرحص ساخته روانه گردانیدند و از جمله کتابهائی که مشار الیه تسلیم نمودند
کتابت وزیر اعظم سنان پاشا است که اقبال پناه اعتماد الدوله میرزا سلمان در

مجلس خاتون بخط خود کتابت کرده تسلیم نموده صورت این ثبت شد بستان علم و قلم
ستان هالی مودت و وداد و قاطع کدورت و فساد باشند ذات ذی شوکت
صفات و وجود فائض الجود کثیر الخیر و الاحسان جلیل القدر و الشان معالی جناب
صدارت مآب باهج مناهج سلطنت عظمی ناظم مناظم خلافت کبری کفیل مصالح انعام
بر جمهور الامم صاحب السیف و السنان امر ان الله یامر بالعدل و الاحسان
صاحب رایات الشجاعة و الایالة ناصب رایات العظمة و الجلالة ناشر صحایف الرافة
فی العالمین باسط جناح الرحمة علی رؤوس المسلمین صدر رفیع قدر سولار انام سردار ارباب
عساکر اسلام المستفیض من رایه نور النیران المستحفظ عنه قدره القدر رفیع القدر قدرتین
سلطان عاظم الوزرا فی الآفاق مستخدم الامرا بالاستحقاق واسطه ظهور صلاح سلاطین
و رابطه سرور و فلاح عالمین المستمسک بعنایت الملک المستعان و المختص بلطایف الطاف
الرحیم الرحمن سیف المعارک الصداره و الوزاره و الشجاعه و الجلاله و المجد و الابهه
و العز و الاحسان و الرافه و الامتنان سلیمان پاشا سبب صلح و صلاح پادشاهان
خوره اسلام و باعث فوز و فلاح حامیان شریعت حضرت سید الانام علیه و آله و اصحابه
افضل الصلوة و اکمل السلام و وسیله رفاه خواص و عوام باد بالنون و الصاد و بعد
تشیید قواعد خدمات مخالصت کاب و تاکید معاقد تسلیمات معاودت آیات
تصور ضمیر منیر خورشید تنویر و کون خاطر خطیر فیض تأثیر عمده الاماجد و الاکارم
عمر جاودان [illegible] در زمره حسب الامر رفاقت چند نفر از فوز حیات و فیضان دولت
شیروان فرستاده و در سرداران طاقات [illegible] و امرای شیروان بعد از طی مراحل
و منازل و اطلاع بر حقایق اعالی و اسافل آن دیار نموده بخشش جناب ایالت مآب صدارت

بلد

قباب خاقان پاشا حفظه الله تعالی من نشاء رفته بخبر سعادت نموده و ملازمت عالی
مشرف گشته و داد و داد و خدای او آنچه دیده و شنیده باشند خواهد گفت حسب
الصلاح و الوعده بالت امارت پناه حکومت دستگاه ظهیر الایاله و الحشمه و الرفعه
و التمکین ابراهیم خان ترکمان که مدت مدید از امرا بزرگ شده و شرف خویشی ارباب
شاه جهان پناه مشرف و مباهی اند برسم رساله و اظهار حقوق یکجهتی و صدق حالی
که شاه جنت مکان علیین آشیان نسبت به پادشاهان زمین و زمان خلد الله ملکه کار
عالمیان تا کمک ربع مسکون ثانی اسکندر و فریدون خدیو ارض بالطول و العرض
والی خطه خاک من السمک الی السماک و بدر جنت مقر فردوس بارگاه رضوان آشیان
عالمیان پناه بجا آورده و آثار سلطنت و جهانداری و شاهی و شهریاری ازلی
بر صفحه روزگار خواهد بود و از صداقت و نیکویی که آن پادشاه غفران پناه نسبت بآن
اعلیحضرت سلیمان مکان فرمان فرمای زمین و زمان اعدل و اعلم آل عثمان کرده
خواهند گفت بعرض عرض علی عاکفان آن آستانه سپهر مثال [illegible]
مدار اسرار احوال شده وفا را مجدد و ماده گنجایش سخن و عبارت ایرانی در میان
این سلسله جلیله که منتهی بخاندان رسالت و امامت می شود و ثمره شجره ولایت
و کرامت شد و آن عالیشان ثریا مکان که واسطه امن و امان و رابطه انتظام
عالمیان اند نمانده مدتی مدید و عهد بعید اعلیحضرت جنت مکان علیین آشیان
شاه سلیمان جاه فلک بارگاه ثانی اسکندر ذی القرنین سلطان البرین و خاقان
البحرین خادم الحرمین الشریفین اسکنه فی اعلی غرف الجنان بعزم ایران عنان
توجه معطوف داشته و فرموده بعد از تکرار اسفار و آمدن بآن دیار و سنگ [illegible]

ونهب بلاد و فراخرابی لشکر و تموج بحار شور و شر ایران پادشاه عالم پناه ظاهر شد
که دو رزد و بال از نفع و فایده دنیوی و اخروی بشارت و لسنه از سلطنت
کذشته پادشاه جنت مکان علیین آشیان طریقه صلح و صلاح و ختم فور
مرعی داشتند تا آنکه قضیه سلطان بایزید و آمدن پنج پسر او بجانب ایران
کسر حرمت مهمان مذموم است آن پادشاه غفران پناه بمحض محبت و دوستی پادشاه
سلیمان جاه سلطان السلاطین فی الافاق اعظم القیاصره والاکاسره بالارث
الاستحقاق مالک رقاب الامم مولی الملوک فی العالم المستغرق فی بحار غفران
الملک العلیم المنان سلطان سلیم خان و آنکه مملکت و تاج و تخت سلیمانی آن پادشاه در
بارگاه و بعد از انتقال آن وارث ملک سلیمان بعالم جاویدان این سلطنت عظیم
و خلافه کبری انتقاله الله تعالی بقاها بالابد جاودرین خاندان عالیشان الی نسلا بعد نسل
و قرنا بعد قرن مخلد و مستدام باد سلطان بایزید و پنج پسر اخبار که استماع فرموده
اند بامالت آب شوکت قباب خسرو پادشاه جمعیه و مروت وفا تسلیم فرمودند
و رنگ زنگ از آینه دولت جهان سلطنت آل عثمان بصیقل این خدمت زدود
و پادشاه سلیمان مکان علیین آشیان الی المعموره عالم اقدم سلاطین بنی آدم بمکاوی
جایزه آن تعقدات شاهانه چنانچه بدولت سید انشد فرموده عهدنامچه بدست خط
مبارک موکد بقسم در باب صلح نسلا بعد نسل ارزانی داشتند که غالبا شوید جانبین
و هر زمان دامان طایفه قزلباش نکث است و نمودار یکی از کتابات که آن اعلحضرت
جنت خلد آشیان بخط مبارک و مهر و نگشتر دست اشرف در عدد
شاه جهان فرمن فرموده اند باکی از عهدنامها والد ماجد جلد سران پادشاه

وزمان فرمان فرمای ممالک جهان خداوندگار عالم عالمیان مرا دبخش شاهان جم اقتدار
اصل و اعظم سلاطین روزگار که مرین بخط و مهر اشرف اعلی نموده اند بسند یکیست
که آن وزیر بی نظیر صاحب تدبیر در استحکام مجال آنها را نظر اشرف خورشید نظر
بجهره ور پادشاه صف کشور رسانند که انشاءالله تعالی بعد از مطالعه و ملاحظه آن
ملاطفات و مراحمات دریای رحم و شفقت آن صاحب سعادت و مروت مکوش آمده
تحریر نقض عهد پدران علیین مکان پادشاهان فردوس آشیان نموده بحدیقه
بی امان و آب که خود در دولت معلوم دارند که درین سال مرسوم و منت و بار و ظفر
ضروریات آن از خزانه پادشاهی داده اند و کدبیان نفع و فایده پادشاه اسلام و خداوند
کار جمیع انام رسیده باین خاندان جلیل الشان که صاحب خدمت و ملکند مضایقه
نفرمایند و مملکت موروثی نواب کامیاب سپهر جناب مالک رقاب اشرف علی را باطالع
جلیل القدر ولیعهد اصل ممالک محروسه و عساکر منصوره خود شمارند که بال و دل لشکر و عهد
بعد از اطمینان خاطر عنایات شاهانه اصلا مضایقه ندارند و کافه عباد و جمیع امصار و بلاد
جانبین ببرکت آن مروت و مرحمت چنانچه مثل این روی نیاز بر زمین نهاده دعا
بر آسمان داشته دعا بقا و دولت سلطنت پادشاهان اسلام و جامیان شریعت
خیر الانام علیه وآله واصحابه افضل الصلوة والسلام از ملک متعال و جبار ذوالجلال
از میثاق خواهند و این دعا از درگاه جل و علا باشند و چنانچه کرر از جانبین
اعظم و کفیل مصالح عالم اعمال باصواب اسمعیل میرزا غفر عنه سابقه که دو کس نقض نمانده
نقض عهد و انعام از دیگران نساندکه کاتبی که از دیوان انشان اعمال نمیدهد
بتوقیع رقم و لاتزر وازره وزر اخری بامثال بکنند گناه دیگری از دیگری نتوان طلبید

برادر از برادر خوان حاجت از انجا که غایت عقل و دانایی ان سلطان اعاظم الوزرا
و مخدوم اماجد الامرات که زیاده ازین چراغ جلیه و دروغ ایالت که سلطنت
نیابت عثمان پادشاه در مجلس پادشاهی محفل پادشاهی نور دهد چه خدا آگاه و گواه است
که بعد از ورود بال اسیر شدن پنجاه هزار مسلمان بالغ و غیر بالغ و احراق مصاحف
مجید و کتب حدیث ما تواتر و مختار واشد جری دیگر رای ولی نعمت خود حاصل
از حرص غضب پادشاهی جبار و تواتر در شهر را با لورماس بیع جا و مقام و قتل چند
هزار قزلباش از نموده و نشنیده و با دیگر چه درد غمها عرض کند و این بنده هرچند
ناتوانم اگر نتوانم عمر از ستمین که را اسیر و منازل زنده کانی را انسر حد در القضا
رسانده بحوار شاپن که تا جهان از جمله باد پادشاهی شمرده کو خواهد که سبب تقطیع
قلیل خبر گفته با آخرت پادشاهان اهل اسلام بر بعد و خدا و خدام عالم و پادشاه
کافر بجای آدم بحمد این خبر ابها که دیده و شنیده اند پادشاهان موروثی مجلسان
صاحب حقوق خدمت و اگر در مقام نقص عهود و کسر ایمان بیان جنت بارگاه
و پادشاهان فردوس خرگاه کردند حق امروز شیخ الفای خویش ٭ کمتر بود
فردای خویش ٭ رایات ظفر و جلال بعد از فرستادن ایلچی متوجه قشلاق و مقر
سلطنت گشت ٭ تا جهان باد و در جهان باشی ٭ وز حوادث در امان باشی ٭ در
ظلال عواطف شاهی ٭ امر فرما و کامران باشی ٭ ابراهیم از زکم آزاده دوی خانی
جدا شده از راه قراباغ و ارسبار بدار السلطنه تبریز آمده بعد از ملاقات امراء عظام
از راه دوان متوجه گشت سابقا ذکر رفت که محمد خان ترکمان و شاملو و تکلو که مرد
مرتضی علی خان بمشهد مقدس معلی رفته بودند بعد از وصول بدان کعبه آمال چون

بلان.

بکثرت در مشهد مقدس توقف ایشان واقع شد شهر باعث خرابی و ویرانی آن
ولایت گردیده واثر آبادان در باغات انجا کم ماندند و چون سالم بشش
در دار السلطنه هرات تمکن بود بعضی از امرای شاملو بر وفق اراده و غدری خلیفه با خواهی
جام رفته کاری نتوانستند ساخت از انجا مراجعت کرده باز بمشهد مقدس آمدند
و از مشهد مقدس باجمیع روانه عراق گردیدند و هم درین ایام مرتضی خان قلیل دل
ان سرکار زنجیر آثار بر سبیل مساعدت مبلغ دو هزار شش صد تومان بر وانه
فشنک سپرده و جمیع از نقود و ظروف و جمیع الات و جواهر ان سرکار را سادات
مشهد مقدس بکو کلدران و میر طعام کلانتر و سایر خدمه و تحصیلدار برده و از محصولات
هر چیزی که در ان سرکار موجب آثار رعایت شد چون امرای عظام و اعتماد الدوله میرزا
سلمان از کرجستان بر کرم آمدند روز دیگر کوچ بر کوچ متوجه دار السلطنه قزوین
شدند چون بگنجه رسیدند چند روز در انجا توقف کرده مهمات انجا را با مرا آذر
بایجان و شروان ساخته بجانب دار الارشاد اردبیل فرمودند که چند در آن آستانه
عرش نشان توقف کرده در انجا خبر فوت شاهزاده فاطمه سلطان خانم که در منزل ایشان
بود و بمرض فی گرفتار شده بود رسید پیش امیر خان فرستاده که بنیز پرداخته
در هنگام برف و شدت سرما که قریب در میع حدی بود از انجا بیرون آمده از راه طارم
و خلخال با هوای خوشدل آمده کامران و کسیل شده خان بیابه بر خلاف مهم ساخته
شکستن و تخفیف و بعد ایشان آورده مهمی که داشت قرار داده از انجا رو بجانب الطراف
باغستان دو کوان بوی متوجه دار السلطنه قزوین شده در روز یکشنبه چهارم شهر
ذی حجه سنه مذکوره نزول اجلال در دار السلطنه واقع شد و هم درین سال چون

ابت بیک سارو شیخ ذوالقدر که یوزباشی بود باتفاق طیب خلیفه علمدار که سابقاً الیه
منتظر الایالة و خانی دار الملک فارس بود بسبب سروری علیخان حاکم آنجا نهاده
با شاهرخ خان حکایت عزل ورا در میان نهاده و بدین قرار گرفت که چون
مشار الیه را بدرگاه معلی طلب فرموده اند بعد از آمدن او را عزل کرده و ایالت و خانی
شیراز را بدو عنایت فرمایند ابت بیک بواسطه قبول آن معنی تعهد نمود و بحکم
نقل اعتماد الدوله داده مومی الیه بالضروره اذعان ایالت و فرموده آن بنده
احکام مطاعه بصدق هرچه تمامتر از آمدن و حاضر شدن او با لشکر فارس در الکای
گنجه و قراباغ صادر شد مشار الیه با لشکر بسیار و جمعیت بیشمار از شیراز بقصد سفر
گرجستان بیرون آمده تا دار المؤمنین قم آمد و اکثر از آقایان و اقوام او که کناره کرده
در کاشان توقف کرده بودند با آنکه اکثر مردم او پیاده بودند قریب دو سه هزار
سوار همراه داشتند چند روز بواسطه احضار آقایان در قم توقف کرده بعد از
اجتماع ایشان قرعه مشورت در میان انداخته با یکدیگر تجدید عهد موکد بقسم نموده
قرار بر مراجعت داده مهدیقلی بیک ولد شادی بیک سارو شیخ که از طرف بابان
خان بود و مرد زبان دانی بود و وکالت او را داشت بتحف و هدایا داده عرضه داشت کرده
که قلندری که استیلای تمام بر الکای کوه گیلویه یافته و از اختیارات سلطنت بجز افراشتن
خطبه و سکه سلطنت باسم خود کرده و مردم بر دور گرد او جمع آمده اند و خانه کوچ ذوالقدر فارس
بعضاً چپاو داده دارا و شیخ فارس دارد و یقین است که چون او متوجه آن حوالی گردد
با سایر شهران نواحی بسازند و فارس از دست بیرون برود و آقایان و لشکریان
بواسطه فرزندان و متعلقان همراهی ننمایند بالضروره از بلده قم مراجعت کرده

بعد از

بعد از رفع قلندر بمهمات که مقرر دارند حاضر گردد مهدیقلی بیک با پیشکش و تحف در
اواخر شهر رمضان در زنگم باردوی همایون ملحق گشته عرایض و پیشکش را گذرانید
چون اقبال پناه میرزا سلمان و شاهرخ خان در گرجستان بودند طهماسب قلی بیک
ذوالقدر برادر علیخان در آن سفر همراه بود حکم اشرف صادر شد که مهدیقلی بیک با جمعی
از شیراز آمده اند بگرجستان رفته با امرا ملحق گردند ابت بیک یوزباشی بعقیده
نیامدن علیخان دلگشتن او را بعنوان پابوس و عسکری خاطرنشان همگنان گردیده
بواسطه سفر در عقده تعویق بود تا آنکه در شهر ذی حجه سنه مذکوره که اردوی کیهان پناه
در دار السلطنه قرار گرفت طهماسب قلی بیک ولد علیخان را با اقوام و توابع گرفته
مهدیقلی بیک را گرفته و ایالت و خانی دار الملک فارس را با ابت بیک داده
او را ابت خان گردانیدند و مشار الیه بنقل خبری با اعتماد الدوله و امرا او در خانه گرد
محمد باقر دوات دار اعتماد الدوله را وزیر او ساختند و میر شاه میرک مستوفی
بقایا بوده مامور شد که تحفه و پیشکش علیخان و امرا و آقایان ذوالقدر همراه رفته
آن خدمت تقدیم رسانند و هم در اوایل این سال طاعونی در قم پدید آمد که در عرض
سه ماه قریب پنج هزار نفس از ذکور و اناث و صغیر و کبیر بمرض مذکور فوت شدند
چون در ولایت طاعون کمتر می شد مردم در اوایل حال راه بدان نمیبردند آخر الامر
کشته مردم شهر بالتمام متفرق شدند و هر کس بقریه و دهی پناه برده عیال و اطفال
خود را صاحبی کرده رفتند تا آنکه جمعی که مرض طاعون در تبریز فوت شده بودند
آثار آنرا آورده آن منتشر سرایت شد و این طاعون در اوایل سرطان که
شد برطرف گشت و قبل از این بود و بجمال در شهور سنه اربع و تسعین و تسعمایه در زمان

سلطنت سلطان یعقوب در قم طاعون واقع شده بود قرب دوازده هزار کس
دران زمان فوت شده‌اند و شهر خرابی هم ازان طاعون بود و هم در اواخر
این سال امرای شاملو و ترکمان که بخراسان رفته بودند مراجعت کرده باردوی همایون
پیوستند و اخبار خراسان را بنوعی بعرض رسانیدند که بعد رفتن شاه کامیاب
و شاهزاده عالمیان نایب چاره جز نصب محمد خان و اسمعیل قلی سلطان و اردوغدی
خلیفه و قورخمس سلطان بخلاع و تشریفات پادشاهانه سرافراز گشته الکا را که داشتند
بدستور بر ایشان مسلم شد و در سلک خانان و امرا انتظام یافتند و هم در اوایل
شهر ذی حجه سنه مذکوره استیفا دفتر شرعیات با وزارت دیوان الصدارة
العلیة العالیة بمولف این کتاب از دیوان پادشاه معلی القاب مفوض شد [illegible]
در وقایع سنه [illegible] نوروز بوقت سحر روز دوشنبه شانزدهم شهر صفر شاه کامیاب
و شاهزاده عالمیان نایب در ایوان چهل ستون دار السلطنه قزوین نوروز را
گذرانیده بعیش و فراغت اشتغال نمودند اعتماد الدوله میرزا سلمان چون استقلال
تمام در مهام ممالک بهم یافت بخاطرش گذشت که صبیه خود صفیه خانم را که
در سن ده سالگی بود بحباله نکاح شاهزاده خورشید منظر سلطان حمزه میرزا در آورد
در مقام جشن و سور آن شاهزاده بوده فارغ البال باشد چون میانه او و قلی سلطان
قورچی باشی یگانگی تمام بود که [illegible] در یک جا [illegible]
[illegible] این اراده را با او در میانه نهاده همگی امرا تحسین کرده در شهر ربیع الاول سنه
مذکوره در خانه اعتماد الدوله مجلس نکاح منعقد [illegible] قاعده و آداب تمام انعقاد پذیرفت
بعد از چندی آن شاهزاده منازل [illegible] خانی که در جنب دولتخانه مبارکه بود و شاه اسمعیل [illegible]

ولا

عالی و حمام درانجا ساخته بود اعتماد الدوله شروع در تعمیران کرده منازل را
زیب داده بساعت خوب درانجا نقل فرموده و در تهیه اسباب زفاف
دختر کوشیده بتحویل میرزا بیگ [illegible] داده و هم درین اثنا میرزا عبد الله
والد بزرگ مشار الیه که دو سال وزارت [illegible] کرده بود او را در درگاه معلی
طلب نموده امده استقبال او را نمود که نواب شاهزادگی نیز استقبال فرمودند
او را وزیر شاهزاده نمود اما مهر وکالت که بر ظهر پروانجات شاهی میزد بمحمد خان
کرجی [illegible] و مقارن این ایام یوسف بیک مشهور به آقا بیک والد سلطان [illegible] قورچی
باشی از یوزباشیان آمده او را قورچی باشی نواب شاهزادگی نمود و هم در روز
جمعه ۱۸ شهر ربیع الثانی سنه مذکوره مرحوم میر علی الملک مرعشی که از اجله
سادات مرعشی قزوین بود بعالم بقا رحلت کرد مشار الیه بعد قضای عسکر در
صدارت گیلان چند مدت در مشهد مقدسه بسر برده و در ایام سلطنت شاه اسمعیل [illegible]
آمده بواسطه تعصبی که با سلطان حیدر میرزا داشت رعایت یافت و در ایام
دولت و سلطنت شاه کامیاب مبلغ بیست تومان نقد و جنس سیورغال
سرافراز شد اما بواسطه کثرت قرض و اخراجات ان وفا بمعاش او نمیکرد
و چون [illegible] بود قدرت بر ساختن [illegible] نداشت قرار بر خوردن [illegible]
داده بود و آن [illegible] شده فوت شد و باعزاز و احترام تمام [illegible]
فرستاده امامزاده حسین علیه و آبائه السلام و التحیه مدفون شد و هم در اوایل این سال اعتماد
الدوله میرزا سلمان خواجه محمد را که مستوفی الممالک بود [illegible] که [illegible]
موصوف بود عزل کرده بالضروره منصب او را بمیرزا هدایت الله که [illegible]

همایون بود رجوع نمود و چون خواجه فتح الله اصفهانی که سابقاً مستوفی قورچی بود
و بسفر حج رفته بود درین ایام معاودت کرده نظارت دفترخانه را بد
تفویض کردند و هم درین سال میرسید علی عرب جلعابی و میرزا محمد منشی که بخرا
سان رفته معامله خراسان را تمام کرده خاطر از آن ممر جمع کرده که دیگر قزلباش در آن
در میانه مدخل نداشته باشند و سلطنت شاهزاده سلطان حمزه که داماد و وردست
اوست قرار خواهد گرفت بالاخره قرار برفتن داده هر کس بنابر مصلحت و صلاح
دولت میگفت که رفتن بخراسان باعث از دست رفتن شیروان و آذربایجان
و ایروان است در وقتیکه این خبر می‌شنوند می‌آیند و تا ایروان توقف میکنند
[illegible] که معامله در خراسان بجز صلح [illegible] کرده و اعتماد الدوله میگفت که [illegible]
دشمن شاهزاده سلطان حمزه است که میگوید بخراسان نمی‌باید [illegible] قرار برفتن خراسان
داده شاهوردی بیک کاتب [illegible] و مرشد قلی سلطان را برسالت نزد علی
قلی خان و مرشد قلی خان فرستاده که ایشان را نصیحت نموده از اراده که نموده‌اند که
عباس [illegible] شاه باشند بگذرانند و همان [illegible] ایشان بوده سلطنت [illegible]
باشند شاهوردی بیک کاتب حسب الامر متوجه خراسان شده و هم درین ایام [illegible]
خلیفه تکلو که حاکم [illegible] بود و او را سرکرده لشکر نموده مقرر شد که شاهوردی سلطان
[illegible] علی میرخان و [illegible] حاکم سمنان و قرمان سلطان [illegible] حاکم [illegible]
سایر امراء [illegible] بحوالی [illegible] سرداران رفته باشند
تار [illegible] حرم نواب [illegible]
گذاشته [illegible] سلطان [illegible] مقرر کردند که حفظ [illegible]

نماید و در شهر رجب المرجب سنه مذکوره اردوی معلی بعزم تسخیر خراسان
از دارالسلطنه بیرون تشریف برده نزول فرموده و از آنجا بعد از چند روز
به بسطام رفته کوچ بر کوچ تا ری رفتند و از آنجا تا غره شهر رمضان سنه
مذکوره بسمنان رفتند چون قصد زیارت مشهد مقدس معلی کرده بودند
برین [illegible] کرده در روزه رمضان را شروع در خوردن کردند و از آنجا [illegible]
آمده اعتماد الدوله میرزا سلمان را انحراف مزاجی پیدا شده یکدو روز در سفر
بیماری [illegible] این حال [illegible] بود که در سفر رفتن [illegible]
بمنزل سعادت و صدارت پناه شمس الدین [illegible] آمده [illegible] نموده
که در شیراز و اصفهان داشت بالتمام وقف حضرات چهارده معصوم علیهم
السلام کرده و [illegible] و ناظر کرده [illegible] و مقرر کرد که [illegible] وقفنامه
نوشته هر یکی را یکی از مشاهد متبرکه فرستند و بعضی املاک و اسباب دیگر
[illegible] خود را [illegible] باقی اسباب و اثاث سلطنت خود را از نقد و جنس و مواجب
و یراقی که [illegible] و نوکران سپرده تمام را در حق شاهزاده [illegible] سلطان
حمزه میرزا [illegible] نمود و غلامان خود را از کوچک و بزرگ در [illegible]
[illegible] و مهر صدارت پناه میر شمس الدین محمد و نقابت [illegible] اسلام [illegible]
ابوالولی قاضی معسکر رسانیده متوجه کوچ شدند و در عین [illegible] شاهوردی بیک
از خراسان از خدمت نواب [illegible] و مرشد قلی سلطان آمده معروض داشت که [illegible]
مذکور بحسب الحال [illegible] واقع شده اند و ازین رفتن ارادت بخاطر ایشان میرسد
اگر درین حوالی توقفی واقع شود بهتر از رفتن است و آنچه [illegible] جهد و سعی [illegible]

جهت اصلاح ذات البین سعی کرده چون نزول اجلال در موضع ... واقع شد
ازانجانب رسید که امرا مذکوره شاه محمد را برداشته بسبزوار آمده اند
و گمان آمدن اردوی معلی بدانحدود ندارند اقبال پناه اعتماد الدوله را دو ...
علیخان و امرا با این او را که بسبزوار فرستاده بود و در آنحدود بودند طلب فرموده
ملاقات کرد و با او مصلحتی چند در هر باب دیده درین قرار یافت که شاه وردی بیک
بکار زار النقل آورده چون این خبر بمرشد قلی سلطان رسید رسیده ترک آن طرف
خواهد نمود شاه وردی بیک بکار زار در شهر رمضان در همین منزل النقل آورده نعش او را
نقل بمزار شیخ بایزید بسطامی نموده در آن مکان او را دفن نمودند و نعش همراهان
بعد گرفته چند روزی توقف بواسطه رسیدن امرا همدان و بعضی محال واقع شد
بالاخره قرار بر آن داد ابریشم که آب دارد داده از راه ... و الحاک رفتند
و سه چهار پنج کوچ از آن راه بمزینان آمده نماز عید فطر را در مزینان کردند چون
خبر آمدن شاه و شاهزاده و بعلی قلی خان و مرشد قلی سلطان در سبزوار رسید از
سبزوار کوچ کرده در ملازمت شاه عباس با اسفراین و ماخان که از انجمل با مزینان
سه چهار فرسخ است آمده تحقیق نمودند که چه مقدار لشکر همراه دارند انگاه از انجا
کوچ کرده مراجعت بجانب سبزوار نمودند و در سبزوار کسی گذاشته بایلغار تمام از راه
ترشیز متوجه دار السلطنه هرات گشتند بسرعت مرتضی سلطان استاجلو با برادران
که در ترشیز بودند ایشان را در انگاه خود گذاشته ترتیب نشستند مرشد قلی سلطان استاجلو
با برادران که در ترشیز بودند ایشان را در انگاه خود گذاشته متحصن بقلعه ترشیز گشته
علی قلی خان شاه محمد را برداشته بدار السلطنه هرات رفت متحصن گشتن ایشان نمود که شاه

و شاهزاده بطرف مشهد مقدس با از جانب ترشیز بیرون آمده بسرعت و ایلغار تمام که
سپاه و لشکر از عقب ایشان برسند اگر چه بدقایق و تفال خود را انداخته رفتند و
ابراهیم سلطان برادر مرشد قلی سلطان که حاکم اسفراین بود او را همراه بدار
السلطنه هرات برد علی قلی سلطان چاوشلو را بعوض آقا را در اسفراین گذاشتند
اعتماد الدوله با امرای عظام مصلحت وقت در آن دیدند که ایشان را تعاقب نموده شاید
ظفری واقع شود و چند روزی انتظار آمدن ولی سلطان تکلو حاکم همدان کشیدند
اثری ظاهر نشد دوم شهر شوال کوچ کرده بسر حد سبزوار آمدند درین منزل سلطان
رای ایشان برین قرار گرفت که جمعی از چاوشلویان و مردم و اقوام مرشد قلی سلطان
که در اردوی معلی اند سپاه و احقاق احوال را نوشته ارسال دارند با الکه خود کوچ کنند
دانجا روند محمد تقلی بیک والد حسن بیک قورچی بیرون گان که از معتبران و قورچیان
بود درین سفر روز دهم رمضان صیدافکنی ... در آن زمان ... که نقل بسید اردو ...
در سبزوار النقل آورده بودند و او را گرفته اموال و را بغارت برده بودند و برادرزاده
محمد یوسف بیک بعضی درخواه نمود ... که زانند ... درین فرستاد
روزی دیگر نزول اجلال در بلده طیبه سبزوار واقع شد کلانتر ... شهر را
بسته لشکر گذاشته باشند انجاعت از بیم و هراس ... نقاش ایلغار کرده
رفتند چون لشکر ظفر اثر بسبزوار داخل شدند سادات و علما و اکابر و اعیان
شرف بساط بوسی شاه و شاهزاده سرافراز گشته لوازم اطاعت و فرمان برداری
تقدیم رسانیدند و قبل ازین روز میر علی اصغر سلطان ولد میر محمد ... از سادات
و علما و اکابر آنجا بوده و درین غوغا ... بر روی انجماعت بسته بود و شرف پای ...

اشرف سرافراز شده بطبل و علم سرافراز گردید چون دو سه روز توقف در بلده سبزوار
واقع شد بعضی جاسوسان اعتماد الدوله انهی نمودند که اکثر ترکمانان تمام تعاقب اردوی اشرف آمده اند
بحکم که انجماعت بدست در آیند اقبال پناه در رفتن سرعت نموده اخر روز از سبزوار
دار بیرون آمده یکروزه و فرسخ براه مسافت طی از انجا موضع اق بلاغی که ده دوازده
فرسخ راه بود از اکثر شتران و الاغان در ان راه ماندند مشخص شد که انجماعت عشرت
زده شده از عقب افشان نیشاپور رفته اند و عدی خلیفه را با داود سلطان و حسن جان
و اسمعیل سلطان ترکمان و سایر امرا ترکمان از عقب انجماعت فرستادند که ایشان بقلعه
قلعه تربت را محاصره نموده نشستند از رسیدن رایات ظفر ایات چون از منزل
کوچ شد سادات و اکابر ارغند مثل میر علی بیک جشنه دست خود را باره
سعی انداخته باعث اوردن پیر غیب سلطان و برادران شده روز دیگر پیش پیر جان
برادران چهار سر بر خلاف مصر حاضر شده بپای بوس بنده گان اشرف و شاهزاده
نامدار از عالم مدار سرافراز گشتند اول کسی که از امرا شاه عباس بخدمت نواب
کامیاب آمد ایشان بودند از انجا کوچ کرده بعفه کرات که شهره ده و لایت تربت است
نزول نموده و از انجا بوداع اباد و بوریا باد فرستند روز دوشنبه ۱۷ شهر شوال که مرکز
گرد اردوی معلی در بوریا باد و تربت بود و از انجا تا قلعه یکروزه و فرسخ فتح نموده اقبال
پناه اعتماد الدوله شب و ربت تمام نموده با خواص و عوام خود سوار شده که به
ملاحظه قلعه و گرفتن این امر روز دوشنبه ۱۸ شهر مذکور فتوح شاهی بالرای عرشنشان
علمها گشوده نقاره و زنان بجشه و لشکریان بحوالی قلعه تربت آمده تو لستند که از عقب
قلعه امرا زده بعد از ساعتی اردوی همایون در جانب شمال قلعه فرود آمد

امرا بعضی

میرزا سلمان در کمال غرور و نخوت و تاش خان در حوالی خرابه قلعه که مسلم است با
و امرا ترکمان و بعضی از تکلو در جانب شرقی قلعه فرود آمده در جانب قلعه امرا استاجلو و از
کرده چون دایره قلعه را در میان گرفتند اعتماد الدوله میرزا سلمان خود متصدی امر گرفتن قلعه
شده همت مصروف ان داشت که در عرض سه روز خاک بیش برد قلعه را بتصرف در اورد
مرشدقلی سلطان قریب دویست نفر از جلادت شیاران و ملازمان اعتمادی قدیمی خود را
با اهالی تربت بقلعه برده بنوعی در حفظ و حراست قلعه کوشیدند که یک سر سنگ باروج
احدی از حوالی قلعه کذر نتوانست نمود و هر روز بر بلداران و دسته سازان اورده
را از قسم می باشد مقارن این ایام ولی سلطان حاکم همدان و بیرام سلطان ولد حسین
سلطان سوالح با لشکر تکلو از همدان رسید و سلیمان خلیفه ولد سهراب خلیفه که حاکم
تون و طبس بود با لشکر ترکمان از انجا آمده و ولی سلطان افشار حاکم کرمان لشکر افشار
خود را رسانید و مرتضی قلیخان امرا و اعیان ارشد خدمت معلی خود را بدرگاه سپهر
رسانید و شاه علی سلطان افشار که در ان حوالی بود آمد و حسین سلطان افشار ولد
سوندک بیک قورچی باشی سابق که از امرا شاهزاده کامیاب شاه عباس بود در روکاب
عالم آرا داشت چون نایب قلعه داری نداشت با مردم لشکر خود بپای بوس اشرف
اعلی سرافراز شده و در اندک زمانی ترک و تاجیک که در خراسان بودند قریب شصت و دو
هزار کس مرکز وار قلعه را در میان گرفتند اقبال پناه اعتماد الدوله جوانان طاهر و دلیران
متوجه تسخیر قلعه نموده روز و شب و صباح شب باساختن سیبه و چنین دو قلعه خاک
داشت و از اطراف و جوانب امرا شروع بر سیبه ساختن کرده محمد خان و لشکر
ترکمان سیبه از جمیع همه پیش برده مقابل بکوهی بلند ساختند چون سیبه اقبال پناه میرزا

میرزا سلمان شهر رفت هر شب کی از امرا بطرف کنگ یک دهنه از قلعه را نقب
نمود و رفع ما بند نقب رشته سید نموده شب شنبه هم شوال سنه مذکوره اردو غدی خلیفه تکلو
ولد سلطان معصوم سلطان ترکمان بسبب مذکور رفته انقب بسر برده مسجدی جمعی
از سر جای وحشت قلعه بیرون آمده برسبیه رکشتند سلطان معصوم سلطان بیان
شده پسر دو ساله... ترده ساله عاقل بسر اردو غدی خلیفه آمده او را بقتل آورده
که در سینه و در معرکه کشته قتل اردو غدی خلیفه انتشار تمام یافت و باعث جرات
و دلاوری اهل قلعه گشت درین روز جسد اردو غدی خلیفه را بعد از تجهیز و تکفین بمشهد
مقدس نقل نمودند و هم سلطان ترکمان مقرر شده که اموال او را ضبط کرده و قشون
و الکا او را بمختار سلطان ولد احمد سلطان پسر محمد خان شرف الدین اغلی تکلو عنایت فرمودند
اردو غدی خلیفه در شجاعت و دلاوری فرید و نداشت و هرچه هم میرسانید شکری
میداد اما نجابت که خلق و بد مزاج بود و در محلی که در گیلان میر برانی بود جمعی کثیر از
انجا را بقتل آورده بود و نتیجه آنکه در جنگ شروان که عثمان پاشا غالب آمد و پسر او
که در حسن و جمال نظیر نداشت در آن جنگ ناپدید شد و مال حیات و ممات آن
معلوم نشد منار الیه بعد از آن واقعه توبه کرده بود که دیگر سید را بقتل نرساند و هم
درین ایام امرا ترکمان و تکلو خصوصا محمد خان و ولی سلطان میسر قلعه ایج و سایر قلاع
مذکوره کرده و سید و سید زاده بسیار که برادر از حصار ایج بودند بیرون
تمامی اکلاف بیا عورات و مردم صوفی اعلی از بند و غیره پنهان کرده پابواسطه و فتح جانکه
جواهرات کما و گسری برخی... که از گلک شین برون سیاه ساخته طهران قلعه
ادا برآن قرار گرفت که حوالی چند در برابر قلعه بسازند که مردم در قلعه نروند و اسله

نمود و چون مصالح حوالی از اجر تمام شد مسجدی بزرگ که در جنب مزار قطب الاولیا قطب
عالم بود و حمام در مزار و اجر کار بود انها را قلع و قمع فرموده در استحکام شدب مزا
و پنج شدن برتیب حوالها و اوند مقارن این احوال چون امرا استاجلو و ذو القدر
و بعضی از افشار به و ترکمان که سپاه مرشد قلی سلطان طرفه رسانیدن و کرفتن جزمعول
بود بنابراین عداوت میرزا سلمان همگیان انتخاب را رعایت کرده و در تسخیر قلعه اهمال
و مداهنه میکردند مرشد قلی سلطان نیز چون یافت که مصلحت طریقی دیگر دفعان بیان سلطان
با جلی در جهات طریق رو دیگر را ندن و دفع الوقت را پیش گرفته کس به سجاد طرح
صلح از بن طرف نیز سادات پناه میر سید حسن فراهانی که در برنویسی عهد سلطان خان
تیره محمد خان استاجلو بود او را اگر را برون قلعه فرستاده آمد و نزد سجاد نمود
بعد از آن اعات پناه میرشاه ابو الولی انجو که قاضی عسکر ظفر اثر بود نزد یکیان ا
تمام داشت او را نیز دیگر بار برون قلعه فرستاد تا مذکوره مرشد قلی سلطان را نصایح نموده نز
اردو و مرشد قلی سلطان در هر مرتبه دست از دامن دولت شاه عباس باز نداشته قرار
باین میداد و کار اردو هم معطل از ترتیب کوچ کرده بمشهد مقدس بیرون تا بعد از آن زیارت و داد انجا
کنی بمشهد مقدس فرستاده هر چه کرم باد شاه از انقضا ما به معطل آمد مقارن این حال مرشد
قلی سلطان پسر خود را که در سن ده ساله بود و یکد دیگر بیرون فرستاده مقرر نمود که والده
با ده نفر از آقایان قدری تحفه همراه با سه نفر والده و ولد منار الیه با آقایان معتمد از قلعه
بیرون آمده تحف و هدایایی که داشتند گذرانیدند بعد از آن نواب کامیاب اعلی حضرت
ابواب مضایقه نمود که مرشد قلی سلطان را خود با پای بوس اشرف قدرین با در مشهد
باب مبالغه تمام داشت مرشد قلی سلطان عرض کرد که سید بیک گونه از هر سید

متعهدی بیرون قلعه اند که دیگر ولو ده باشند نامشارالیه بدر آمده بسجده اشرف سرافراز گشته
هر آنچه مقرر کرده عمل نماید حسب الاراده او سعید بیک کوندز را با جمعی کثیر از وکلا و وزرا
و معتمدان امرا و خانان بدرون قلعه فرستاده مشارالیه فسخ عزیمت بدر آمدن کرده
آنجماعت را نگاه داشت و مدت بیست روز آنجماعت بیگناه در درون قلعه گرفتار
بودند مقارن این احوال میرزا احمد ولد میرزا عطاء الله اصفهانی که وزیر سلطان بود
درین غوغاها شریک و معین او بود و میانه اعتماد الدوله و میانه میرزا سلمان ذاتی و صحبت
خصومت باعلی مرتبه انجامیده بود مشارالیه در بالاخانه در قلعه که … بود و شیخ
زین العابدین با مشارالیه … که در خدمت او می بود … اشان شده
اول شب چراغ در بالاخانه میرزا احمد را … تفنگ زدند مشارالیه چون از میانه رفت
در گمان اینکه در میانه وی محرک سلسله نزاع بود … بعد … اصلاحی در میانه واقع شود
مرشد قلی سلطان … راسخ دم و ثابت قدم بوده
از آنجا ده انحراف مزاجی نموده در زمستان سخت … مردم … شدت سرما
و جنگلی هوا گرفتار شدند و گرفتن قلعه و تهیه اسباب تسخیر آن متعذر بود و بواسطه کثرت
داد و عام مردم که از اطراف و اکناف خراسان در اردوی همایون جمع شده بودند
گرانی و عسرتی اجناس بهم رسید درین سال سرما چنان در جهان … که در خراسان …
و ما جو و سرد و دولت سالی باغ زاغان … ولایات خراسان را سرمازده جنگ شد
و قطع طرق بواسطه شدت سرما واقع بود و هم درین ایام چون خبر … شاهی
بدار السلطنه هرات رسیده بود و علی قلی خان مولانا عطاء الله واعظ هروی با جماعت
سادات خصالی که در هرات می باشند برسالت بدرگاه معلی فرستاده عرایض …

بجواب و خلاع فاخره سرافراز گشته مرخص شدند و هم درین ایام طهماسب قلی بیک
ولد … تیمور سلطان که … قاسی نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا بود
در … اعتماد الدوله مردم قلعه نقب زده بیرون آمده جنگ کردند مشارالیه
دران معرکه تفنگی بر ران وی زده بدان درگذشت … در شب عاشورا در جوانی
قلعه … سلطان ولد میر محمد … در نهایت حسن و جمال بود و در سن هجده سالگی
نهالی بود رسیده بواسطه … زخم … از قلعه بیکان تفنگی … او خورده …
اما پیش از آنکه گل امید از باغ مراد حسب … گرفتار شده …
… با … موفق … گل … بیرون شدند …
… و در مدت محاصره … مردم از … جنگ … باهم … و شهود …
و … هزار … از … و جرایم … خراسان …
و حوالی شد و هم درین ایام محمد خلیفه شاملو … ولد خلیفه حاکم قاین در ان سرکار …
جمعی که با او مخالفت داشتند بقتل او … عرایض بدرگاه معلی فرستاده که قاین …
از جهت … سلطان شاملو ولد سلطان
مقرر کرده بضبط اموال … فولاد خلیفه حاکم قاین در ان سرکار …
علی خلیفه … او که … در دار السلطنه هرات بود …
سرکار خاصه … ضبط … حسب الامر … و هم درین ایام …
برادر … خان و برادران … خان … و بهادر بیک …
و طارم … قدیم که بیدر خان مفوض … کرده او را روانه عراق کرد …
و ایالت سبزوار را … سلطان … که … آمده …

در خدمت داده او را فرستادند و حکومت مرزبان حسینخان سلطان ده ده لو ترکمان
که سابقا ملازم و وکیل نواب غفران پناه ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا بود و بعد فوت وی
و تولیت آستانه مقدسه منوره رضیه رضویه را بامیر سید علی مفضل استرابادی که سابقا
در زمان شاه جنت مکان متولی بود عنایت کردند و مهمات مشهد مقدس و بقیه ممالک
المتعلقه علیه را ساختند چون بر عمدة الدوله میرزا سلمان و تابعان ظاهر شد که گرفتن قلعه بدون
در حوالی مشهد معسکر ملکه مقدرات رای جهان آرای ترتیب دادن توپ قرار گرفت
که توپ دو هزار و سیصد منی ریخته شروع در تخریب حصار قلعه کردند استادان نادر
توپچی که در آن امر ماهر بودند دائم در ملازمت ظفر انتساب بسر میبردند خصوصا
مراد بیگ تبریزی توپچی باشی و بر جمیع دارد بیگ ولد حیدر بیگ افشار از اطراف فرموده
امر ریختن توپ مامور شدند و مقدار چهار هزار من مس از امرا و ملازمان و ارباب ولات
خراسان و تاجیکان اردوی همایون رقم شد محصلان بی زبان مقدار مذکور را گرفته
در اندک زمانی توپی که دیوار حصار افلاک را از هم میپاشید بسرکاری ... سلطان
ترکمان اتمام یافت و در مقابل اردوی ترکمانان نزدیک قلعه توپ مذکور را
با نصب شروع نمودند و چند مرتبه که انداخته شد پاره که از بالای حصار و برج فرود آمد
اهل قلعه را رسید با وجود آنها درست داشتند مقابل صلح و ... شد هر روز در میان
دهم در بین ایام بعضی صلاح در آن دیدند که آب قلعه بریدند و آب مواضع دیگر
در حوالی واقع شد و سیوان بخندق و حصار بست در آنجا انداختند که شاید خرابی در دیوار
و برج قلعه رسانیده مقر ظفری هم رسد بهر عنوان که بود با وجود شصت هفتاد هزار
مرد رزم جو ظفری بر قلعه نتوانستند نمود اگر شمع عالم بخشید زجای نیز در کمی ما نکو ...

هیچ تدبیر فایده مند و سودی نبخشید و در این اوقات میانه امرا و میرزا سلمان اتفاقا فی بینهم
شروع در عداوت هم دیگر نمودند ولی سلطان قورچی باشی که از اعوان و انصار
میرزا سلمان بود و از رودکی تمام بواسطه تسلط و استیلای وی و پسران او که در عهد نواب
شاهزادگی تقرب تمام داشتند همگی از پسران امرا در مجلس با هیبت ادب منحرف المزاج
گشته بواسطه علت و مرض بواسیر که در جمیع اسفار رفیق و امین او بود و بنا بر اعراض شدید
مرض مدت سه ماه صاحب فراش بود و دیگر امرا از جانب زبان کشوده میرزا سلمان
برفاقت جماعت مکمل خاطر جمع داشت و اکثر اوقات در خیمه بود و چون زمستان رو
نهاد و سپاه بسیار از اطراف جوار قلعه دکر شد قلعه بند شتر و حیوانات که از الاغ که در
... مانده بود و ... تلف شدند و ... اسب و شتر در مدت ضایع شد که در ...
... افتاد و در حوالی کاه ... و هزار رسیده بود و چون دیگر تاب توقف در آنجا نداشت
ماندن مدت پنجاه و هفت روز تمام ایام محاصره از رتبت زاده واقع شد ... والدوله
خود بدرون قلعه رفته مرشد قلی سلطان را ملاقات کرده عهد و قسم تاکید کرده در روز
بیست و نهم شهر ربیع الاول سنه مذکوره اردوی همایون که سه چهار فرسخ طول و عرض
آن بود فرود آمدند و مقرر چنین بود که مشهد مقدس معلی منزل کیا بطواف رفته در آنجا توقف نمایند
که از دار السلطنه هرات و نواحی جلگی از امرا و معتمدان و فرزندان خود را بدرگاه عالم پناه
فرستاده و در خواهد کرد ایام در آن آستان عرش مکان نمایند متعاقب ...
بدستور سابق حال ایشان گشته نوازشات و انواع ... ...
... بواسطه نزول اردوی همایون بنابر خراب و ویران گشت که از عمارات
گنبد قطب عالم از سقف و دیوار آن ... و از احجار و درخت خلال واری ...

آن کذاشته شد و کذرخت جبار بواسطه ممانعت بعضی در آن قصبه مانده بود بحکم اعتماد الدوله
جهت زینب عزا به که توب را بر آن بند و قطع شد و مردم آن ولایت اکثر متفرق و خانه
خراب و جلا شدند و بعضی دیگر در قلعه ضایع شد میر حسن کلانتر آنجا ولد میر دوست در آن
محاصره بقتل رسید و ملا میر باخرزی و اکثر مردم باخرز در آنجا درجس بودند و هم در آن
سال میر محمد یوسف ولد میرشاه حسین معتبر نیشابوری قلعه استحکام نیشابور را که موطن
ایشان بود در بسته در مقام سرکشی بود و استمداد درگاه معلی با وجود قرب جوار ننمود
و هم در این سال برطال والد مؤلف میر شرف الدین حسین مشهور بمیر منشی که در این اواخر
عمر و زنده کانی عزلتی بجهت طاعت و عبادت اختیار کرده و در آستانه مقدسه امام مفترض الطاعه
واجب التعظیم امام ابو جعفر محمد العظیم علیه و آبائه التحیة و التسلیم مجاور و معتکف شده بود
در شب جمعه منتصف شهر ذی القعده سنه مذکوره در خانه خود که در محله جنال واقع که در صحن آستانه
مقدسه منوره واقع است و در آنجا بود و اجابت دعوت حق را بالبیک تقدیم
ارجعی الی ربک راضیة مرضیة در داد و والد دفن در مقدم شهر ربیع الاول سنه مذکوره در سابع
عشر و تسعمایه مدت عمرش هفتاد و شش سال مولانا عبدی جنابذی در تاریخ فوت او
گفته شعر میر شرف منشی که بود شعر فلک را نظیر برپای او شعر از گلشن دهر دگر شد
روان بباغ جنان گشت مأوی او شعر چو تاریخ جستم ز پیر خرد شعر بگفتا بهشت برین جای او مدفن
در جنب آستانه مقدسه منوره در منار متصل بروضه مقدسه مؤلف شد و هم در سال
که سابق بر این توی میرزا شد در معسکر همایون رکاب ظفر انتساب بود و بسعادت
زیارت مشهد مقدس معلی مزکی سرافراز شد در درون گنبد در دوش یک کلاه بین
گاه و پس لب بر روضه مقدسه عرش منزلت واقع است متصل بدیوار مبارک شهر قوی

سنگ ولوح مزار نصب کرده ابیات مذکور را بخط مولانا علی رضای مشهدی که
از خوش نویسان مشهور خراسان بود کنده شد امید که توفیق رفیق نقل بود وی چند
وی بدان آستان عرش مکان کرد و حالات وی که جمیل و بخیال اعتماد دولت
معلی در اسفار خراسان و آذربایجان و بهنگام رحل اقامت اردوی همایون سلطان
قزوین ساکن و پس پیره بود و مدت نه سال مدیریه در مشهد مقدس بسمت وزارت آن
آستان معلی مکان معتکف گشت در علم عربیت و معانی بیان استاد فن بود و تحریر خطوط
خصوصاً نسخ و رقاع و تعلیق و شکسته با فره ید بیضا داشت این رباعی از نتایج طبع و
افکار است در جواب رباعی که نواب میر شمس الدین محمد صدر گفته بود شعر ای مطلع
انوار الهی رویت شعر وی مقصد اقصای عشق بازان کویت شعر یا رب تو چه مطهری
که از علوه تو شعر بر داده همه جهانیان رو سوی تو شعر رباعی نواب میر مذکور هر چند
ایشان فکر شعر کمتر میفرمودند اما گاهی ابیات مناسب و رباعیات مصنوعه مختلفه از ایشان
سر میزد ذکر انها در مجمع الشعرا نموده در تقوی و صلاح و تقید بر سرکاری و کارهای تعلیقی و
عبادت از عنفوان شباب تا هنگام شیب یکتا و یگانه بود رحمة الله علیه رحمة واسعه
و هم در این سال خواجه محمد باقر خراسانی که از مستوفیان ممالک محروسه و مشرف بیوتات نیز بود
و همراه اردوی معلی در سفر ترشیز رفته بود بمرض اسهال رحلت نمود و هم در این ایام
وارد و گلی سال قوی میر دار السلطنه اصفهان که مقبول نواب جهانبانی شاهزاده سلطان
حمزه میرزا مقرب بود و علی قلی بیک فتح اغلی که از مقربان شاهزاده عالمیان بود
شاه عالمیان از پیش مرخص شده رفت و هم در این ایام قاصدی از نزد آمده خبر قتل
قلندر کوکسلو میرا خبر رسانید که امرا فارس و کوکسلو بسر کردگی افت خان بوده

باشی بر سر او رفته او را دستگیر کرده بقتل رسانیدند و متعاقب کس خان مشار الیه سر او را
بدرگاه عالم پناه می آورد و دفعه از نزول اجلال بدار السلطنه هراة ملازم هست عالی
آمده سر قلندر را بتبریز آورده و در کرباس قزوینی بسته در دروازه مدرسه میرزا
آویختند مولانا قوام الدین شیرازی در تاریخ این فتح گفته شعر هر جا که شاه ملک سلیمان
مکان :: پی دفع اعدای دین رو نهاد :: مخالف محال اقامت ندید :: عنان شکیبائی
از دست داد :: قلندر چو دیدان سپاه و حشم :: تحاشی نمود و دره اعتقاد :: چو
شغالان عاجز گریخت :: بر کشته گشتند اهل فساد :: چو تاریخ این فتح میجواستم
کر زهی مخالف موافق جهاد گفته در ذکر وقایع سنه احدی و ثمانین و ثمانمائة و تمرد و جنگ میرزا
ملک شاه ملوک بابا فرزند روی میرزا ... جنید ... خوشحال گردانیده در روز
... شهر ربیع الاول که قمر را در قوس حلول بود از ... کوچ کرد بواسطه تغیر منزل و ...
ساعت ذنب یک ده و فرسخ راه آمده فرود آمدند و در آنجا هفت روز توقف کرده
روز سه شنبه ... شهر ربیع الثانی کوچ کرده بولایت زاوه فرود آمده چند روز در آنجا
اوقات گذرانیدند و مهمات اکثر مردم ولایت خراسان تمشیت دادند و رای صواب نمای
همگنان از امرا و عالیشان برین قرار گرفت که تا جام رفته در آنجا توقف فرمایند
و کس همراه رستا و از اطراف و جوانب امرا در درگاه سپهر اشتباه جهات خراسان
مقرون بخیر و صلح بود چه از آنجا بزیارت حضرت امام همام ضامن ضمان بعرض الطاهر
واجب العصمة صلوات الله و سلامه علیه رفته بعد از آن متوجه هرات گردیدند چون بحوالی جام
رسیدند بعضی از اعیان هرات خصوصا خواجه عبد الغفور هروی و اقوام و اخوان خواجه
ملک محمد منشی از غوریان [؟] زاردوی همایون پادشاه کامیاب شاه ... گریخته آمدند

و تمرد نمودند که در اردوی ایشان هفت هشت هزار کس بیشتر نیست و در کنار رود خانه پل
در حوالی غوریان نشسته اند و از عهده لشکر ظفر اثر شاهی بیرون نمی توانند آمد چون
این خبر محقق شد اعتماد الدوله میرزا سلطان در رفتن سرعت نموده از حوالی جام
قریه ماباد [؟] و باخرز که قریب ده دوازده فرسخ راه مسافت بود راند تا محل ظهر در آنجا
رسیدند بعد از فرود آمدن و لحظه استراحت کردن رای صواب نمای ایشان برین
قرار گرفت که از آنجا تا محلی که اردوی شاه ... است ده دوازده فرسخ راه است
عصر شبگیر سوار شده صبحی ایلغار کنان بر سر ایشان روند چون روز شنبه ... دهم
شهر ربیع الثانی سنه مذکوره ماه آخر رسید اعتماد الدوله میرزا سلطان شاه عالیشان
و شاهزاده ... سلطان حمزه میرزا را با امرا و قورچیان سوار کرده ایلغار
تمام متوجه مقصد شدند و لیکن سلطان محمود جماعت ... چون مقدمه الجیش بود و ... از
همه کس به پل رسیدند از پل گذشته کنار آب را گرفته ... یکهزار و پانصد نفر
سپاهی مکمل مسلح بر سر اردوی ... قلعه شاه ملوک که در آن طرف آب فرود آمده بود
رسیدند و شنودن دلشکری ... حوالی کسو گذشته اول صبح روز چهار شنبه دوازدهم
شهر مذکور باردوی شاه ... واصل شدند تفصیل این اجمال آنکه چون ... آن شاه ملوک
شاه ... را از دار السلطنه هرات بیرون آورده و امرا که در آن وقت در درگاه همایون
آن پادشاه عالیشان بوده جمع کرده در موضع ... از مواضع غوریان که آخر موسم
بقیع ایام بود فرود آمده لشکر و خزینه کشیده رود خانه را در میان گرفته و قلعه
و اتباع در آن طرف فرود آمده و در این ضلع که با غوریان بود اردوی شاهی با علی
خان و سایر امرا فرود آمدند و چند مدت در آنجا بسر بردند و خبری با ایشان نرسید

کاردوی همایون شاهی از تربت بجانب مشهد مقدسه منوره مسیر نموده و از جام اکراد
نشود در همین جام توقف خواهند کرد خاطر از آمدن ایشان جمع کرده بفراغ بر جهانگیر
بسازد و صحبت و عیش و فراغت در هنگام بهار که آن دشت و صحرا گلزار گشته بود
اقدام داشتند شب چهارشنبه مذکور از اتفاقات جمعی کثیر از غازیان کرد و از بر
راه نماید و فرستاده تا خبری و زبان گیری بدست آورند از آن جماعت قریب
شش نفر از اردوی شاه عباس جدا شده نصف شبی بمقدمه لشکری شاهی که درون
از حد و حصر بود رسیده چون از آنجانب می آمدند همه دستگیر شده بگفتن آن غازیان
که این شش نوازنده بود خود را نیانداخته و گذر از آن داخته بر الغای میرود و از آنجا
کنار راه را گرفته بسرعت و ایلغار تمام خود را باردوی شاه عباس رسانید چون علی
خوابیده بود خوانندگان و مطربان خوش الحان بر بالین او حاضر رفته بخوانندگی اشتغال داشتند
مشارالیه صورت حال و آمدن لشکر ظفر مآل را باز نمود خان قبول ننموده مردم
بخوشحالی همه خبر را گفتند و معروض داشتند که این شخص در راه رسیده و از هول
خطا او در آمده او را سیاست نمایند وی معروض داشت که از این وقت که
تا اول صبح اگر این معروض درست ایشان بظهور رسید فبها والا مرا بسیاست
که باید کرد و گفت چون علیقلی خان خبری بهایی این خبر نداد و باوثاق رفته خوابید جمعی از
معتبران مثل میرزا محمد کرمانی وزیر و خواجه افضل اردستانی وزیر لشکر افتاده [illegible]
برونهار شد و بود و تو منتظر صباح که خورشید جهان علم بقصد تیر انجم خشم هجوم
جوشن زرنگار در پوشیده قدم در معرکه سپهر دوار نهاد و سپاه ظلمت را
منهزم ساخت نظم سحرگاه کین شاه انجم حشم بجنبید از جا بطبل و علم و مبارز صبح

عادلیا

صاحب شکوه که اندازد بیرون کوه زرد و داغ افق آسمان در گرفت فلک تیغ
صبح را بر گرفت که کینه این خون خانه سوز بجوش نشست رخسار عالم فروز
ز خورشید و مه طبل زرین بجنگ زدند از فلک قدسیان طبل جنگ ولی سلطان
تکلو با تکلویان کینه جو برابر اردوی خواد خلیفه شاملو تاخته ایشان شروع در
دستند براق بستن کشیدند و از آنجانب نیز اکثر معتبران و جوانان یکه با نام و نشان
خود را باردوی عالی نواب شاه عباس رسانیدند و تیپ و قشون شاه و شاهزاده و دوالی
خانه اعتماد الدوله از عقب روان شدند و از طرفین طالبان نام و ننگ در میدان
و کین بر یکدیگر تاختند و زلزله در زمین و زمان انداختند چون صحرای [illegible]
آب داده بود و در امواج دریای پیکار در تلاطم آمده کشتی عمر جمعی از طرفین غرق
گرداب فنا گشت و در اول مرتبه شکست بلشکری شاهی افتاده این خبر در تمامی اردوی
همایون شایع شد و اکثر مردم خراسان خصوصاً اهالی اسفراین از سر پل بدر رفته
بعضی بسرو جمعی دیگر راه خاف گرفتند چون خبر هزیمت لشکر با اعتماد الدوله رسید
شاه و شاهزاده را با علمهای قدیمی این دودمان خلافت مکان خبر کرده و در [illegible] ظفر
نشان بجانب ایشان معطوف داشت در نصف ساعتی آن جماعت لشکر را از [illegible]
ظفر از سر شروع در قتل و قتال نموده قریب هشتصد نفر از آن جماعت بقتل آمد
دیگر از مردم همین دستگیر گشتند و تا وقت چاشت از طرفین جنگ و جدال امتداد
لشکر عراق شروع در گریز نموده بالاخره علیقلیخان از پیش شاه عباس در رکاب
جدا افتاده با جمعی غازیان متوجه دارالسلطنه هرات گشت و جمعی از تکلویان استاجلو
امیر پهلوان حسن سلطان ولد دلقخان [illegible] باشی و دیگر جوانان شاملو و کینه خواهان رزم جو

با محمود سلطان صوفی اغلی و جمعی کثیر از قوران خود را بپای تخت و علم شاه عباس رسانیده در
ملازمت اشرف جمعیت نموده در بیست و ششم به شهر هرات رسانیدند چون ایشان [illegible]
الله خان فرمان فرمای ممالک ایران از دو [illegible] [illegible] سلام
آن پادشاه گرامی قدر بود ولهذا در چنان معرکه ذات قدسی صفات از [illegible] کرده
خلاص یافت چو لطف ایزدی باشد مددکار ز قصد کس نبیند هیچ آزار سام میرزا
بارزیک سلطنت در دار السلطنه هراة متمکن گشتند جمعی که از امرا نامدار در آن معرکه کار
زار بقتل آمدند فولاد خلیفه شاملو که میرزا بن بود و سلطانعلی خلیفه سردار زاده او و شاهوردی سلطان
ولد یوسف سلطان شاملو و قباد سلطان افشار حاکم سبزوار و حاجی کوتوال حاکم [illegible] کشته
ابو الفتح سلطان شاملو بیرزاده اغزلو ارخان خوشخبر خان شاملو و خلیل سلطان [illegible]
جاوشلو و نارنجی سلطان استاجلو و احمد بیک دلی حسن استاجلو که هر دو در بیت
از جانب مرشد قلی سلطان برسالت نزد علی قلی خان آمده بودند و میرزا محمد وزیر و جمعی دیگر از صغیر
و کبیر در آن اثنا دار و گیر بقتل آمدند و جمعی دیگر از امرا و اعیان مثل ابراهیم سلطان برادر مرشد
قلی سلطان و حسین قلی بیک [illegible] قلی خلیفه ذو القدر مهردار و برادر زاده ولی قلی
که از ملازمت [illegible] خان از شیراز فرار کرده به هرات رفته بود و سلطانعلی بیک
شیروانی و خواجه افضل وزیر و میرزا خان بیک حجرلو وکیل و بسیاری از غازیان دستگیر شدند
بدست هر یک از لشکر ظفر اثر افتادند چون فتحی چنین روی نموده و روی همایون در آن
موضع که از [illegible] نزول فرمود و آمده حکم [illegible] که امرای عظام مثل محمود
خان و مرتضی قلی خان و ابراهیم سلطان و سایر امرا و ارکان با حکام مثل میرزا احمد [illegible]
و میرزا محمد منشی که در آن اوان در خدمت اعتماد الدوله ملازم بوده و میرزا لطف الله [illegible]

فتحی

شاهرخ خان خود را به شهر رسانید و ضبط و حراست دار السلطنه هراة کرده [illegible]
و جهات امرا و غازیان را بالتحقیق و تفحص کرده بقلم در آورد و جماعت مذکوره [illegible]
[illegible] از [illegible] متوجه شهر شدند و چون بیرون شهر و دروازه های [illegible]
میرزا سلطان حسین رسیدند تا الکه جمعی در آنجا در باره استحکام داده بودند امرای [illegible]
بیرون شهر و مدرسه را تصرف کرده جرات رفتن شهر کردند اگر چه در آن [illegible] شاه عباس
و علی قلی خان بیابان داخل شهر شده بودند و قلیلی از غازیان [illegible] ایشان بودند و ضبط
دروب بلده و نواحی کرده بودند اگر چه داخل شدن و گرفتن شهر بغایت آسان [illegible] بود اما
طمع کرده و در بیرون فرود آمدند و در روز [illegible] که بخانه رسیدند جمعی که در بلده ضبط و حراست
شهر و دروازه ها و نواحی کرده و در دروب را [illegible] اعتماد الدوله میرزا سلمان [illegible]
شاه عباس و علی قلی خان که در جنگ [illegible] بودند مبادا بشهر داخل شده تا [illegible]
در رفتن شهر و داخل شدن تا [illegible] توقفی داشت و منتظر خبر از جانب امرا و ارکان [illegible]
در همین [illegible] روز چهارشنبه اعتماد الدوله میرزا سلمان [illegible] و امر فرمود که حکام
باطراف و امصار ممالک محروسه هر شهر و ولایتی [illegible] مضمون [illegible] میرزا سلمان
با لشکری که همراه داشت فتحی چنین نمود و [illegible] شاه و شاهزاده و امرا و صلحا در آن [illegible]
شده [illegible] جهاندار گردیده که در بیت [illegible] امرا
و اعتماد الدوله [illegible] نفاق در میان شده [illegible] روی کار [illegible] اعتماد الدوله
فتحی چنین [illegible] امرای بزرگ مثل قورچی باشی و شاهرخ خان و محمد خان
ترکمان مذکور ساخت [illegible] سلطنت شاهزاده محمد میرزا [illegible]
[illegible] که چون فتحی

او را اسیر نموده گرفتن شاه علی بیک و بلده هرات و درین نهضت یاسای سیاست جوان را دو بعمل آمد
در فتح امرا و شاه کامیاب نموده شاهزاده ظفر لوا سلطان حمزه میرزا را از تخت سلطنت
نشانده معاهده دولت و سلطنت را که فی الحقیقه باو است کی سازد و معاهده دو می آخر
از سیاه به طوایف قزلباش برانداز و مطمح نظرش در دفع انجماعت بود و امرا که بسر شهر
رفته بودند بعضی جبرا بدست ایشان از جلال و ایلچی نشتری از ابراهیم سلطان که در باغ
زاغان بود در آمده جهت سرکار خاصه شریفه ضبط نمودند صباح روز پنجشنبه موکب عالی
شاهی و شاهزاده عالی تحرک در آمده بسکنه و فاریهر حرخا منزل بالا بر بان که از انجا شهر
به فریح راست آمده فرود آمدند و منتظر حجر شهر بودند امرا کس فرستاده جهت عرض نمودند
رای صوبه‌های برین قرار گرفت که دولتخانه مبارکه در باغ زاغان قرار گرفته و اطراف
و جوانب شهر امرا از دل نمایند نواب کامیاب باغ زاغان قبول نموده و از مدرسه
خاقان سعید سلطان حسین بایقرا انار الله برهانه روز موکب همایون بمدرسه میرزا در آمد تمامی اهل
حرم و کارخانهاء شاه و شاهزاده در یک ضلع مدرسه که متصل بمقبره است فرود آمده
در ضلع برابرش اعتماد الدوله میرزا سلمان فرود آمده و دروازها را انجمن کرده و امرا بشهر
بدرب عراق رسیدند قورچی باشی و جماعت افشار به او بباغ زاغان حوالی برج خاکستر
رفتند و ولی سلطان و لشکریان تاج جوکی میرزا ولد میرزا شاهرخ نزول نمودند و یک را
سلیمان خلیفه ترکمان و ادهم سلطان داده و درب فیروزآباد را امر بعضی قلیجخان و
سپردند و شاهرخ خلیفه و امرای ذوالقدر و روملو و سعد بیک کور درب خشخاق رسیدند و امرا
تکلو بالتمام بباغ کلی بهرام و باغ سعید و آن حوالی آمدند و محمد خان تکلو را نصرت رفته از رب
افشار و هشتاد هزار کس همراه او در میان گرفته قتل نمودند چون روز جمعه چهارم مردم

مشغول

مشغول جا و منزل گشته تمامی در بیرون شهر جا گرفته بودند درین روز تاریخی سلطان که از تکلو
گریخته بود او را پیاده کرده گرفته بقتل رسانیدند و قریب سیصد چهارصد نفر از لشکر گریخته
بدست در آمده با بعضی از گرفتاران بقتل آمدند و بعضی از شاملویان که در حوالی طوکات بودند
مثل اسمعیل بیک حاجی طبابلو و الو بیک از مدرسه آمده بپای بوس اشرف سرافراز شدند
شاه کامیاب و شاهزاده عالمیان مآب از گناه ایشان گذشتند روز سه شنبه یازدهم
اعتماد الدوله میرزا سلمان در خدمت بندگان اشرف و نواب شاهزاده در خانه
نکار مدرسه و مقبره نشسته مقرر شد که از طوایف او جماعات هر کس بود با سر داد حرمه
داده و منظر رسانند غازیان گرفتارها را منظر در آورده و میرزا سلمان اصلا در مکان انجماعت
محابا ننموده هر کس که التماس میکرد اعراض میفرمود و انجماعت را در قتل ان برکشید و روز
سای بود که مخطه و دیگری انداخت و در میان مدرسه و مسجد سر و دست و پا بسیار
افتاده بودند از جمله ایشان که کشته بود و از جمله مقتولان ان مجلس سلطان علی بیک
خالو زاده نواب مرحومی سلطان ابراهیم میرزا بود که با انواع فضایل و کمالات
آراسته در معرکه جنگ زنده بدست در آمده بود هر چند فقیر مؤلف این نسخه
را برین داشته شفیع ساخت فایده بر آن نداد و آخر الامر او را در ان مجلس بقتل
آوردند و همچنین اعتماد الدوله میرزا سلمان فتوی بقتل صد و پنجاه نفر از جماعت
استاجلویان که در قلعه اسفراین بودند داده جمعی کثیر از انجماعت همراه
نقل آمدند داد از جمله بعضی که خلاص یافتند علی بیک ولد علی خلیفه مهردار ذوالقدر
بود که در عین حسن و جمال و خالزاده میرزا نظام ولد میرزا سلمان بود و دیگر جمعی
از آن کشته شد و میرزا سلمان قبول نکرد و بالاخره جبار علی بیک افشار برادرزاده قورچی

بحکایت قورچی باشی در اخلاص ساخته بجانب زاغان بمنزل خود برد و جمعی دیگر
از گرفتاران مقرر کردند که بمدرسه آورده بشکل خواجه افضل و ابراهیم
سلطان حسین علی بیک و سایر اسیران محافظت نمایند هر چند روز اوقات بعنوان
گذران بود و اقبال پناه میرزا سلمان از نخوت و غرور رشته بدست داده که
جمعی از همه امرا کوشیده در باب دفع ایشان بر طلامی کوشیده و زبان تشنیع
و مقرر کرده که نوبت بجهار پیاده و بیلدار و کلنگ دار از بلده و بلوکات اردو
لشکر خود کرده نوبت بنقصد شقصد کس خوب داشته ملازمان و قورچیان
نواب شاهزاده عالم در حصار لست هراة یورش آورده ولی معاونت امرا شهر
نگیرد و بعد از آن شروع در مدعیات و مطالبه و نماید غافل از آنکه
فلک با کار آگاه سازی کند زمانه بجز آن که بازی کند در شب چهارشنبه
شهر مذکور خود با اهل هراة سوار شده برگرد بعضی از حصار گشته ملاحظه نموده و
تمام کس از عقب پیادگان روان نمود **ذکر اتفاق امرا شاهزاده خراسان در قتل میرزا سلمان و دیگر
بعضی از حوادث واقعه در خراسان** سابقاً مذکور شد که چون در ایام محاصره
میانه امرا و میرزا سلمان صحبت بقتل و غوغا انجامید و در راه دار السلطنه هراة هم کرد
روز بروز با ایشان و مقربان بحکم مدعیات خود بر روز در آورده و نزاع
و جرمی رسانیدند و صحبت بجایی رسید که دیگر روز از منزل بیرون
امرا با منزل کرده بنداری در آمدند اما از آن روز در فکر و اندیشه قتل او
مقصود بیک ذیر قورچی باشی محرک این اراده بود و تمامی او جماعات بالاتر
در قتل میرزا سلمان اتفاق نموده شاهرخ خان که از جانب میرزا سلمان بود واد

برگردانیده تاجیکان نیز در این قضیه شریک شدند و از هراة و بقاء چند نفر طرف
او باش جدا کرده با گلدی بیک بوسته یوسف بیک ولد قورچی باشی متوسل شدند
او را بانی و باعث این امر نمودند و قرار بدین دادند که او را بهر حال که باشد
بشمشیر کیرند این اراده در خاطرها جا گرفته در عرض این بودند که ناگاه اتفاق
افتاد اتفاقاً صباح روز پنجشنبه بیست دهم شهر ربیع الثانی سنه مذکوره اعتماد
الدوله را بخاطر رسید که بزیارت مرقد باری خواجه عبدالله انصاری
رود که در موضع کازرگاه هراة مدفونست و بحوالی انعام فیض رسانیدن از
سایر فرارات متبرکات و وی نسب خود را بخواجه منتهی می‌ساخت و جمعی از
مردم هراة که شب و روز با او می‌بودند و مشاور را دگشته بودند
مدار بر اقوال ایشان نهاده و از دیگران کناره مقرر بود و قرار داد که بکازرگاه
رفته بحمام انجا روند و شب جمعه انجا بسر برده روز شنبه صحبت مشغول گردد و در برابر
و اسباب و اثاث خبر دادند اعتماد الدوله را التماس فاسمان بکازر
گاه برده وی جا شستی روانه انصوب شد چون جماعت خیمه داو باش دیگا
اجمعی را دریافته بودند با جمعی کثیر از قورچیان و مقربان بیشتر سخت صغیر کرد در
سر راه واقعه رفته انتظار داشتند که چون مشار الیه از انجا گذرد داو را بقتل آورد
اند بعضی از مردم اگاه که واقف شدند در حوالی تخت صفر این خبر را باعتماد الدوله
رسانیدند مشار الیه با ضطراب تمام روی شهر نهاده این جماعت در تخت صفر در
بودند جلو ریز از عقب و تاخته غوغا و شور که هم رسید و شهر واد دو بر هم
غوغای عظیم حادث شد اعتماد الدوله سراسیمه خود را بدرگاه شاه و شاهزاده و انداخت

الدوله

حقیقت حال الباس عنه و جلال بسمع خسرو صاحب اقبال رسانیدند که این اراده
و عمل از امرا سانح شده شاه کامیاب امرا را مدار معظم مهم علی سلطان قورچی باشی
و شاهرخ خلیفه مهردار ذوالقدر و محمد خان ترکمان را طلب نموده در مقام اعراض و
اغراض در آمده امرا متفق بانکار شده قسمها یاد کردند که ما را اطلاعی برین نبوده
و نیست و ممکن که از جمعی اجلاف این عمل بواسطه رنجش از تنخواه مواجب سر زده
باشند حاشا ثم حاشا که ما را ازین اطلاعی بوده و باین راضی باشیم هرکس از متعلقان و اقوام
خود چند کس تعیین نمودند که از عقب اجلاف رفته ایشان را بدست در آورد
ابتدا و سعی اعتماد الدوله میرزا سلمان بطول انجامید و هرچه سعی نمود از روی لجاج و عناد و
خطا با این دو امیر با اقتدار بود تا مرتبه که این جماعت را صلح ساختند و بدلیل ها
مباحث که این دو کس برنتابند تا اگر روز با فرو رسید و انجماعت
داعیه بهر رسم که دولتخانه بود آمده هجوم لشکریان طغیان گرفت چون امرا از
اصرار میرزا سلمان متنفر گشتند در مقام اصلاح نیامده علی التعاقب اظهار
میرزا سلمان اعتماد الدوله بجماعت شاهزاده و امرا ترکمان کرده مطلق ترک اخلاص
نمود و انجماعت صحبت را شنیده و تسلی دیدند شروع در اراده خود نمودند
پسران امرای مذکور و یوزباشیان و بهادران مجدد گرفته پای ثبات استوار
نموده که نزد شاه و شاهزاده فرستادند که اگر میرزا سلمان را باز دادی فبها
و الا خود داده او را از مجلس اشرف بیرون آورده سیاست هرچه تمامتر
شاه و شاهزاده قبول ایشان کرده چون شب بود و جمعی کثیر از ملازمان و غلامان
و نگهبانان و تبع شاهزاده در غرفه و حجره های مسجد و مدرسه جا داشتند امرا

آنجمله

درمیانه لشکر افتاده بودند و هم مخاطره بود و صلاح در شکستن ان جمع ندیدند و
هرکدام بتقریبی و لطایف الحیل خود را بیرون انداخته بمنازل خود رفتند و بعد از
رفتن امرا و منزل ایشان غلامان دست به تیغ و تیر و چماق سنگ و کلوخ آورده
جمعیت جمعی که مستعدان دست برد شده از هم پاشیده و چون جناب اقضی
القضاة را متفرق ساختند میرزا سلمان آن شب در خدمت شاهزاده بسر برده
درهای مدرسه را بستند و قضیه الف بخیر گذشت صباح جمعه شهر مذکور که چون صبح
شاه گردون خرام برامد برین ابلق تیزگام و دم از نور روز صبح صادق شکوه
تجلی موسی آمد کرده قورچی باشی در باغ زاغان بود و باده دید این فتنه و لا
یوسف ملک بود و چون ملاحظه کرد که شاه و شاهزاده در ماده وی چنین اند
اندیشه که دگر مبادا میرزا سلمان حیله ساخته بعضی امرا را از راه برده فتنه برپا کند
شود و فی الحال کس از عقب جمیع امرا و بکاوات فرستاده تمامی را از سرداران
و سلطان و یوزباشی و قورچی و قلیچی فرستاده انجماعت حاضر شدند و کس
از عقب حضرات صدور و قاضی معسکر و علما فرستاده در خانه نزدیک مسجد
باغ مذکور مجلس کرده و تمامی متفق اللفظ والمعنی در حضور علما قسم یاد کردند که شاه را
پادشاه خود دانسته سلطان حمزه میرزا را بعد از وی ولی عهد شناسند و دیگری
ندانند و من بعد در میانه تعصب اویماقی و مخالفت و یکانگی نباشد و در گرفتن قلعه هرات
ساعی بوده و تغافل و تاخیر جایز ندارند و چون میرزا سلمان میانه قزلباش نفاق
صلاح دولت نبودن او نیست او را از میانه بردارند متعاقب مذکور بعد از
همه مهر خود بران نهادند مصحوب سید سلیمان کمونه که از اعاظم سادات و امرا بود

و شاه‌قلی سلطان یکان و قلو خلفا که از ریش سفیدان و غیر از ایشان طوایف بیست نفر بودند
و شاهزاده فرستادند شاه و شاهزاده بعد از وقوف و اطلاع بر اراده ایشان [illegible] تعیین
داشتند که خیرگی قزلباش زیاده از آنست که منع ایشان توان کرد و در ماده میرزا سلمان کرده
دو الده شاه و شاهزاده بود افعال شنیع و عمل قبیح [illegible] آورده بودند با [illegible]
میرزا سلمان را رخصت داده همراه این میرزا بزرگ کرده [illegible] کرده
از میرکمانان او گذشته هرچه خواسته باشند و گرفته او را مرخص سازند که از پی
کار خود رود و امرای مذکور میرزا سلمان را از مدرسه باغ زاغان آورده [illegible]
واقع شود [illegible] مقصود [illegible] وزیر قورچی باشی او را زنجیر کرده در آن روز [illegible]
که بر جای [illegible] که از نقد و جنس و ملک در سرکار او خواه در اردو خواه در قزوین
کوچ کرده او انجاست و خواه در شیراز که مقام و مسکن او بوده و در دیگر محال
نموده که ملازمانش تحصیل نمایند [illegible] بیت [illegible] المال برادر خواست که [illegible]
که شاید رفع الوقتی بهم رسد [illegible] و گفت تصحیح این [illegible] و بعضی از نویسندها
که خصم او [illegible] بودند گفتند که دیگر روز [illegible] سازیم و شروع در [illegible]
نموده معلوم شد که چون روز به آخر رسید و این شب [illegible] مقرر بود [illegible]
باشند روز شنبه بیست [illegible] ماه مذکور امرا [illegible] افتاده [illegible] که مبادا نوعی دیگر
شود که وی نجات [illegible] و از وحشت [illegible] و مضرتی بایشان رسد قرار قتلش داده
عصر این روز جمعی [illegible] آمده او را [illegible] کرده [illegible]
و او را [illegible] شیراز [illegible] و سرش را از بدن جدا کرده [illegible] شهر هرات [illegible]
شاملو فرستادند که خصم تو بود و بعد از آن در محلات و بازارها گردانیدند [illegible]

جنس [illegible] افتاده بود [illegible] که حسب الحکم شاه و شاهزاده در ایام [illegible]
میرزا ابوالولی انجو قاضی عسکر کرده بود که [illegible]
[illegible] و میرزا شاه [illegible] نقل کرده [illegible]
مدفون شد شعر این بود عادت سرای سپنج که بود گنج او قرین با رنج بیت
باتصال اقبالش [illegible] باد ادبارش روز پنجشنبه ۲۳ شهر مذکور علما حاضر
دختر شاه که در حباله شاهزاده بود به تصریح سه طلاق مطلقه کرده [illegible] یک [illegible] ترکان در آن
باب چند بیت گفته بود [illegible] در آمد شعر ای بنده [illegible] را اعزاز و جاه
[illegible] خبر از فقر و جاه [illegible] فلک [illegible]
[illegible] گشت بر [illegible] شام [illegible] ظلمت [illegible]
آصف [illegible] عاقبه سلیمان زمانی [illegible] نظر بد [illegible] اعتقاد
چون تو سلیمان بنده [illegible] شاه چه شد [illegible] دختر گرفت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] صاحب سلیمان
از کرم [illegible] سلطان [illegible] مولای شاه [illegible]
پسران او میرزا عبدالله و میرزا نظام که از وزرا و مقربان درگاه شاهزاده
بودند اول قصد ایشان کرده چون مقدر نبود بعضی از امرای ترکمان خصوصا محمد خان [illegible]
شده از قتل نجات یافتند و هرکدام مبلغی جریمه داده [illegible] شیراز [illegible]
[illegible] قراجه [illegible] را مقرر کرده [illegible] ضبط اموال [illegible]
نماید آنچه در اردو داشت به ضبط [illegible] سلطان ترکمان مقرر گشت و املاکی که [illegible]
و [illegible] محاسبات را طلب کرده در [illegible] نهاده نشستند و [illegible]

شریفه واصل گشت علامانش چون مدبر بوده‌اند تمامی خطا از او دیگرفته ملازمانش
باکثرت اسباب یراق و جمعیت هر کدام بجانب او بجای خود رفتند و سلسله
و سر کار او بهم منثور شد بعضی ظرفا در باب وی این ابیات را گفتند نظم
ای بی ادبی که فتنه را بود سبب ❊ دانی کور افلاک چنان کرد ادب
تاریخ عمائش ز خرد جستم گفت ❊ در باخت ویرانی عالم مطلب ❊ و دیگری چنین گفته
❊ کو سلمان وزیر حضرت شاه ❊ که جهان را لطیم غارت کرد ❊ دید بر کار ما
فلک آخر ❊ لایق رنج و وزارت کرد گفتار در بعضی از وقایع روزگار بعد از قتل
نواب میرزا چون خاطر امرا از مهم میرزا سلمان و دفع او و اخراج فرزندان جمع شد
کسی که مستعد امر وزارت بوده باشد و کاردانی و قابلیت و وجاهت در میانه
افتاده بود حضرت میرزا محمد بود که در ایام شاه اسمعیل ترکی گری کرده بوده و فوری
را با او همزبانی و محبتی بود و تکلیف امر وزارت بدو نمودند وی چون عاقل بود
بعد از قتل میرزا سلمان و برا ناخوش نمود که مرتکب آن امر خطیر گردد و استعفا
از آن جسته استیفاء دیوان اعلی را اختیار نموده که مرتکب آن امر خطیر گردد
و در روز دوشنبه غره شهر جمادی الاول سنه مذکوره میرزا هدایت الله که
استیفاء دیوان اعلی متعلق بود بوی وزارت کرده استیفا را به میرزا
محمد شفقت کردند و حضرت میرزا لطف الله که وزیر مهرشاه خلیفه و الله بود
بوزارت نواب شاهزاده و خورشید لقا سلطان حمزه میرزا سرافراز گشت و وزارت
محال خاصه شریفه میرزا احمد ناظر اصفهانی مرجوع گشت و وزرا اربعه در روز مذکور
بسجده و پابوس صاحب علیه سرافراز گشتند و شروع در مهمات خود نمودند و

خلال

خلال این احوال نجابت پناه مستوفی نواب میرزا بی بواسطه سبقی خدمت ... داشت
داشت جمعی از اعوان و انصار او شب در محل که بنده کان میرزا لطف الله از دهانه
متوجه خانه خود بود و تفنگ در حوالی مزار امام فخر رازی بر او انداخته هر دو خورد
اما کارگر نیفتاد مدت دو ماه صاحب فراش بود و چون تعصب میرزا سلمان تو اسط
گرفتن خراسان از میان برخواست امرا فسقی که خورده بودند فراموش کرده اراده
صلح نمودند نواب کامیاب قبول این معنی نموده مذکور گردانید که مراد سلطان
حمزه میرزا را در این مدت کشته ... بایشان با آنکه فرزند دلبند من شاه عباس ... سپاه
داد که او را بنظر ... بر فرزندان همراه داشته باشیم امرا چون شاهزاده ...
طلب ... در این وادی تغافل انداخته از جنگ و صلح چیزی مذکور ...
افواه ... گردید که توجهان و عسر و تنقیح نیستند منفرد شدند که احدی ...
طوماری چون شب ... در مدت گرفته صدر و قاضی عسکر ...
در سه حاضر شده یکیک از انجماعت را حاضر ساخته در باب ... و گرفتن ...
بیت هری موافقت نموده مخالفت نمایند قسم دهند ... و ...
گذشته از ... اتفاقی که هر کدام ظاهر شد و محصولات جمع ...
بلده و بعضی از بلوکات تاراج رفت ... دار السلطنه را السلمان خان بوده
خان داده بودند وی همین سمت خانی و دارایی او لایت داشت متعارض این احوال ...
امرا و اعیان خراسان خود را رسانیده جمعی حوالی هم رسیده اما میانه امرا ...
در ... و بعضی از ترکمانان مثل مرتضی قلی خان و مردم قلعه ربط و اتحاد و ...
فرو جست بهم رسید و رفته رفته معامله بجایی رسید که معامله تسخیر قلعه از خاطر محو شد

چون قورچی باشی بزرگ و ریش سفید و وکیل در خانه شده بود علیقلی خان سردار
خود را ولی بیک نام را بوساطت قورچی باشی فرستاده و عذر تقصیرات طلبیده
قورچی باشی باعث اصلاح انکار عت شده و اگرچه نواب کامیاب قبول و تحسین
طفل مذکور نکرده بودند و امر فرمودند که زود بدرش بفرستند اما چون قورچی باشی عمده بود
و از صلاح او پا برای تجاوز نبود این مضامین درکنار افتاد و مقرر شد که تحفه شاهانه
و علیقلی خان اجناس خلاع فاخره فرستاده از هراه کوچ فرمایند و جمعی از
زندانیان را هم که داشتند بیرون کرده خلعت دادند و از سرکردها ابراهیم سلطان
چاوشلو کدخدا بود اورا تاج و سارق و خلعت داده در حرکت امرا جا دادند
اما چون اعتماد بر بودن او نداشتند و گمان آن که مبادا چون مرکش فرار کرده
نزد مرشد علیقلی خان است بدانجا رود او را همراه پاشیان اعتمادی سپردند و چون
مدت چهار ماه تمام اوقات بابرکات در دار السلطنه هرات صرف شده ایام
یاد شتال را در یافتند قرار به کوچ داده روز جمعه یازدهم شهر شعبان المعظم
سنه مذکوره از هرات کوچ کرده در سل سالار نزول اجلال فرمود و در هرات را
شاهزاده و علیقلی خان گذاشته عازم مشهد مقدس معلی مزکی شده مقرر داشتند
که چون روزه رمضان گرفته خورده شد آن را در مشهد مقدس بطاعات و عبادات
گذرانیده و مهمات خراسان را در همین قرار دهند چون اردوی همایون بجوی نان
رسید امت خان حاکم شیراز و لشکر فارس سر کرده خود را رسانیده بودند و با
همایون ملحق گردیدند و از غوریان برده و فرود آمده از آنجا بحوالی مشهد مقدس
آمده در طرق نزول اجلال واقع شد در سه شنبه چهارم شهر رمضان المبارک

شاهزاده صادق الولا سلطان حمزه میرزا چون متشخص شده بود که از محلی که حضرت به گنبد مبارک
حضرت امام ثامن ضامن سلام الله علیه افتد از آنجا تا در روضه پیاده روند لهذا
صباح این روز را احرام الحرام بسته جمیع امرا و اعیان در ملازمتش پیاده و از کرم
در برج سنبله بود و از طرق تا آستانه مقدسه ره شب چهارشنبه پنجم پیاده
بدان کعبه آمال رسانید و مضمون این ابیات را انمود بر آستان تو سود هر جبین
شبی که سیل اشک چو خاشاک در ربوده مرا عرق وصال تو بود وادی چند منزل
راه و گرنه هیچ مرا و گر نبود مرا صباح روز پنجشنبه پنجم شاهزاده بعد از انجام
و لوازم زیارت از آستانه مقدسه سوار شده با امرا و وزرا باردوی همایون که در
طرق بود رفته در رکاب پادشاه مالک رقاب سوار شده سادات و نقبا
و خدام کرام آن آستانه عرش مقام علما بر داشته استقبال نمودند نواب کامیاب
شهر داخل شده خود را بزیارت سرافراز ساخت و دولتخانه مبارکه در حوالی که میدان
مرحومی میرزا ابوطالب رضوی که از اعاظم نقبای آن ولایت قرار گرفت و اکثر امرا
شهر را در بعضی در بیرون شهر قرار گرفتند مشهد مقدسه در این چند سال بواسطه
مخالفت امرا و آمد و شد عساکر ظفر لوا خراب و یبات شده بود و جا بجا اسقف ابا
و ابادانی دکاکین و کاروانسراها اثری نماند باغاتی که در بلده و خارج آن بیک گلستان
ارم بود و جلال و ادی چوب درانها یافت نمیشد مردم ملوکات و بوستان
از ظلم غازیان باغی شده مردم شهر متمسک و مدد آستانه مقدسه از زمین و فناد
و اسباب عریان شده و تمامی را بتاراج برده بودند مردم الوالات از
زبان شکایت از دست ظلم و ستم حکام گشوده داد از زمین و زمان فریاد الامان

الا آن جرأت امرا با وجود تسلط و استیلا نتوانستند که حمایت مرتضی قلی خان کنند
چرا که تعدی و ظلم او از آنجا گذشته بود که احدی جرأت بران نتوانستی نمود و شاه کامیاب
محمد خان ترکمان مصاحب را تلقین نمود که بحقیقت عوض سرکار فیض آثار باز رسیده سوی
قنادیل از مبوبات آستانه مقدسه سرچه برده باشند گرفته بدان سرکار فیض
آثار رساند محمد خان چند روز در خدمت صدارت پناه شمس الاسلامی و نقابت
اوالولی قاضی عسکر و علما و نقبا و افاضل مشهد مقدس تحقیق و پیروی نمود و بسیاری
از جنسی و کتب و قالی و سایر چیزهایی قرغان و طبق متصرف شده بود اما
سوی چند عدد طبق چیزی باز نتوانستند گرفت مقارن این حال وزیر از ایالت مشهد
مقدس معزول عزل فرموده تکلیف جای او محمد خان مصاحب نمودند وی قبول ننمود
تا آنکه ایالت و دارایی مشهد سلیمان خان نوا و شهید اسد خان داوند و حدیث
حسن قراتاش را وزیر او کرده ایشان را در مشهد مقدس گذاشتند که هر وقت [illegible]
کرده زبدت خراسان خواهد بود از سلطان بخار کرده نزد وی [illegible]
و حکم شد که مرتضی قلیخان در چهار باغ مشهد مقدس که حاکم نشین است ساکن بود و کوچ کرده
بیرون نشیند و ایالت سبزوار را به او دادند و هم درین ایام قراج [illegible]
شاهی منحرف شده نسبت بحرکی ذات خجسته صفات اقدسی متوجه عارض شد
صدور و علما و مشایخ را طلب فرموده از بعضی مناهی که بدان مشغول بود و از دیگر
منهیات توبه و استغفار کرده بر طبق آن قسم یاد نمود و قریب سی و چهل نفر غلام ساده
که در خدمت وی بودند ایشان را آزاد کرده رخصت فرموده بعد از چند روز
شفا یافته مراسم زیارت و عبادت دران روضه عرش منزلت اقدام نمود و دوشنبه

تمام

تمام دران روضه خلد اساس بسر برده مهمات تمامی امرا و اهل خراسان ساخته عازم
عراق گشتند و در روز پنجشنبه چهارم شهر شوال سنه مذکوره وداع آنحضرت
سلام الله علیه نموده شهر طوس نزول اجلال واقع شد اردوی مرتضی قلیخان که آنجا بود
کوچانیده از راه رادکان متوجه سبزوار گشتند و از شهر طوس تخت خالی کرده
رادکان واقع است نزول فرموده از آنجا بجانب سبزوار رفتند و بعد و کوچ موضع
اباد که از توابع سبزوار است اردوی همایون نزول فرموده و هم درین ایام
قاضی محمد الله جوی که در علم انشا ترکی و فارسی مهارت تمام داشت و [illegible]
و شعر او بغرض سکته بیمار شده بجوار رحمت ایزدی پیوست این رباعی
از اشعار اوست شعر قاضی زبان بسته حال دلش بین بیت بر هر در فرا قدمان [illegible]
او نفس بسین بیت بین طبل ایدن مکه آبرود و شدن بیت دلین دو قلوب گوز
لال دلیس بین تعادل و تسخیر سبزوار و غارت و باز آمدن افغانان بجلادت
سابقا مذکور شد که حسین بیک افشار ولد سوندک بیک از جانب نزنیا آمده [illegible]
باشی سابق را که از امرا عباس بود و ایالت جام داشت چون شاهی سوی شد
ایالت سبزوار را بدو داده بود و اوبیشتر فرستاده بود و ندوی جمعی از افشاریه را
بر سر خود جمع کرده در محل عبور اردوی منصور در شهر [illegible] و باغی شد
باعث آنکه چون معامله هرات و سایر خراسان بدستور سابق [illegible] مسلم نشد
و مرتضی قلیخان در تربت ماند یقین بود که بعد از رفتن اردوی همایون بجانب
عراق افاغنه غالب آیند و اطاعت ایشان لازم آید اگر این عمل غالب آید نزد
ایشان خدمتگاری [illegible] باشند و دیگر آنکه چون از جانب علی سلطان قورچی

باشی صاحب وقوف بود که مبادا اکراد در وقت رسیدن بخدمت شاه و شاهزاده
بگیرانند فکر با نصیحت ایچ بود با قرار تحصن داده با وجود قلتی از نفر زیر
برج و بارو مستحکم کرده قرار قلعه داری داد اردوی همایون یک روز برای
تفحص امر مذکور در موضع نزل اباد توقف کرده منهیان خبر دادند که وی قرار تحصن
داده باستقبال می اید صباح که افتاب نورانی علم برافراخت و لشکر انجم
را منهزم ساخت نظم سحرگاه کین صقلاب یکسا ❁ زاهد صفت صبح نزدود زنگ
شد افتاب کوکب سیاه ❁ خوش صورت در اینه صبحگاه ❁ یعنی که روز دو
دوازدهم شهر شوال شد مذکور شاه و شاهزاده با امرا و عالیمقدار بتسخیر قلعه سبزوار
شده وقت قلعه بکنار حصار رسیده از هر طرف که لشکر ظفر اثر نزدیک شد
در قلعه قیاو تفنگ انداختن کردند ساعتی بر منوال گذشت جمعی از مصلحان خیر اندیش
التماس کردند که شاهزاده ظفرلوا فرود امدند که شاید حسین بیک خاربوی که
از جانب قورچی باشی داروغه آن بوده بخدمت اید و نوعی شود که از جهت
قلعه غازیان رستم نشان شهر نشابور و اردوی همایون در دشت ...
فرود آمده چون قلی سلطان قورچی باشی با امرا عظام متفق بود و در کمین
حسین سلطان را پیچ لهذا مصلحت ایشان دیدند که در قضیه تاخیر نباید کرد ❁ زمانه را که
بر اکند ❁ که او کار امروز بفردا کند ❁ لاجرم چون آخر همین روز شاهزاده ظفر
لوا خورشید لقا را سوار کرده از اطراف امرا و قورچیان و غازیان رستم
توان همه گجهت دیگر بان قلعه بلند سبزوار را که هفتصد برج داشت دایره
وار در میان گرفته وقت غروب که خورشید جهان تاب بخاور خویش

در افتاب انداخت بعضی از دلیران عسکر که کارزار و شیر جوان دلیر جرار که در
رکاب شاهزاده عالمیان مامور بودند خود را از خندق گذرانیده پای
برجی عظیم که در جانب شمال واقع بود رسانیده بضرب کلنگ و تبر و تیشه
برج را سوراخ کردند و قریب سی چهل کس از دلاوران دریا بیان آن برج
اسمان نشان از ضرب تیر و تفنگ و سنگ افتاد زخمدار و ناچیز شدند و از
جانب دیگر که قلی سلطان و ولی سلطان افشار حاکم کرمان و غازیان تکلو بودند
بیدار کرده متعارن نکو که لشکر مردون ریختند چون غازیان که در درون قلعه
بودند این وضع را مشاهده کرده تمامی سیماب شده بسوراخها و نقبها که کنده
خورشید لقا امر فرمود که غازیان شهر در امده شروع در نهب و غارت
بعضی از وزرا صواب نماکران حالت را مشاهده کرده و دانستند که از هجوم
و غازیان عورات و اطفال شیعیان بین بلده فاخره بقضا و سیر و دالنکال
از شاهزاده ظفر کرده که چندین هزار عورات و اطفال مردم درویش
عیال درین قصبه شیعه اند و در ان حالت نمیری با سوخته باز انتش حرب آن
افتد رحمت باشد که شاهزاده عالیجاه مسئول مذکور را شنیدند و اشتیه مقرر کرد
که جمعی از امرا و آقایان معتبر در دروازه های سبزوار نشسته نگذارند که سواره
بدرون رود و منادی جار زدند که هیچ آفریده مرتکب عرض و ناموس اهالی
نگردد با وجود چون شب بسر وقت در آمد و شاهزاده و امرا بوثاقات خود در
ترکان و قلیچیان جمعی ساربانان و شتربانان بشهر ریخت شهر را غارت کردند و
ایام البیض بود و جو دیمین الیقین مشاهده کردم که قلعه هفت نوبت از تنین حمله بود

بشهر رفت بر تمال محل خود اورده و مردم شهر از هول جان بتنگ عوض بامرها
بعضی نقبها و سوراخها کرکنخته اکثری جاهای خود را گذاشته در مجو طها و سرها
و شب با جماعات جمع شده خانه و مال را بدست بغما داده عورات مسلمانان بطریق کله
در رمه کوسفندان و همچنین پسران و دختران قریب هزار ملک سنبر در هر محله و کدر
یکجا جمع شده بود و افغان و ناله ایشان بفلک اثیر برسید مجملا در همان
غازیان خاک سبزوار را غربال کرده در هیچ جزئی که گذاشتند باز از دکاکین
انجا را که در هیچ کدام از شهرها بزرگی در بنت انجا نیست اتش زده و چند
دکانی صحافی که در ان مصاحف باری بود سوختند شب قیامت بود چوا
از اتش نعوذ بالله من شر در نفسنا و اعمالنا صباح که خورشید خاوری علم
بیضای در چهار طاق مینای کشید مردم بواسطه غرق شاهزاده دست
از دو دکشیده شاهزاده سوار گشته شهر درامده حسین سلطان کج در از روز سوا
بنا بر منع قلعه رفته بود اورا گرفته نظر اشرف اورده مقرر ابن علو اشاهزاده
عالمیان سر اورا بضرب گرز و شمشیر کوفته لسان خنجر زرم ساختند و درباب
دار میدان سبزوار اویختند و بعضی دیگر از افشار بیکه دست درامد بنوع
بنوع بدیع گذرانیده مردم اورا که قرابت بعلی سلطان قورچی باشی داشت
اقوام او را تمار محافظت کرده و چون لشکریان از منع تقاعد نمیشدند مردم تاکی
اگر چون شب بسر دست در اید باز بر سر تو رود و دست غارت و نهب و عواقب اطفال
شود و حکم عالی شرف صدور یافت که عصر ان روز کوچ کرده اردوی همایون بسمت
خسروجرد که از انجا تا سبزوار دو فرسخ راه است فرود امده و مردم سبزوار انجا

باشد اخر همین روز کوچ کرده بدانجا نزول فرموده و مردم دست از بیعت بقایا
باز داشته بعین الیقین مشاهده رفت قلعی و جستر طغیان نفت سال از بیداد
و نقابت پناه میرزا محمد ولد مرحومی میرشمس الدین علی سبزواری که از عالم سلا
و نقبا ممالک خراسان بود با سیری برده بود و بعد از تفحص و تجسس بسیار بدست
درامده از و گرفتند و همچنین جمعی اطفال مسلمانان را از میان برده دو فرسخی
عظیم بر بلده طیبه سبزوار و مردم من جمیع الجهات وارد شد و در منزل
در روز توقف کرده نواب قورچی باشی سبزوار را با مردم خود دخل از سلطنت
اولو سپرده ولد اسکندرخان افشار را حاکم فرموده و امراء خراسان کل
بیک افشار حاکم فراه و سلیمان خلیفه حاکم تون و طبس و ولی سلطان حاکم کرمان
مرخص گشته با لکا و خود و معاودت فرموده و مهمات خراسان از ضبط بیک ...
از انجا فرخان امده و معاملات مرنبان و حکومت انجا حسینخان سلطان ذو
القدر که سابقا در ملازمت نواب غفران پناه سلطان ابراهیم میرزا ابو الفتح
کرده از انجا کوچ بر کوچ متوجه عراق شدند و در روز دوشنبه چهارم شهر
ذی حجه سنه مذکوره نزول اجلال در دار السلطنه قزوین واقع شد در ان
راه در انجا فرمودند چون بعضی اخبار نا ملایم از ممر غلبه و استیلا و میر مراد کا
اشتهار آمده بود امراء عراق مثل ولی سلطان حاکم همدان و سید بیک کمونه
حاکم سمنان و شاهعلی سلطان استاجلو حاکم خار و ادهم سلطان حاکم فراهان و
کرمرود و امت خان بیگلربیگی فارس و اکثر امراء مرخص گشته با لکای خود رفته
بر طبق فرمان لشکر داده هنگام توجه بجانب اذربایجان حاضر گردند و هم

ایام بعضی در غرهٔ اول ذی حجه سنه مذکوره مرحومی خواجه افضل ترکه اصفهانی که در
فضل از اقران ممتاز بود و از دار السلطنه هراة همراه اردوی معلی بود و در
آستانه امامزاده واجب التعظیم والتکریم امامزاده عبدالعظیم علیه و آبائه التحیة
والتسلیم بیمار شده در موضع اندرمان بر بستر بیماری افتاده فوت شد و در
آستانهٔ مقدسه بحرم امامزاده مدفون گشت تاریخ از جهان رفته بو علی سینا
یافته اند حال افضل با نژاد تحقیق اجداد وی خواجه صدرالدین ترکه اصفهانی
که معاصر زمان سلطان غازان و سلطان محمد خدابنده بود و بفضیلت شهادت رسید
از وی دو پسر ماند خواجه ضیاءالدین ترکه اصفهانی و خواجه افضل الدین محمد ترکه هردو
نیز بسیار فاضل بوده اند و تصانیف دارند و خواجه ضیاءالدین محمد در زمان
محمد خمس و ثمانمائه بحکم میرزا شاهرخ در یکی از دروازه های ساوه بحکم شهید شد
و نعش او را از ساوه باصفهان نقل کرده در درب لنبان مدفون ساختند و از
خواجه ضیاءالدین خواجه جمال الدین و خواجه حبیب الله ماندند و از خواجه جمال الدین
خواجه علاءالدین بوجود آمده و خواجه حبیب الله در راه مکه معظمه شهادت یافته
از وی دو پسر مانده بود خواجه ضیاءالدین و از وی پسری خواجه حبیب الله که والد
خواجه افضل الدین محمد مذکور است خواجه مدتی قضاء عسکر ظفر اثر شاه جنت مکان
نموده بعد از آن در امور شرعیات و وکالت حلالیات دخل تمام داشت
و عضو مجلس بهشت آئین بود و بعد از رحلت شاه جمجاه نظارت سرکار آستانه مقدسه
و کلیدداری و خادم باشی و مدرسی گشت بدان آستانه عرش نشان رفت خواجه
در بین اواخر بواسطه صحبت نواب میرزا شمس الدین محمد صدر لشکر نوشته دو در لشکر

گفتن مولانا جلال الدین محمد دوانی در برابر جامی بوده و این رباعی از خواجه است
ای کی هجر مرا وصل تو خواهد بود ∴ کی جام من از نوش لبریز خواهد بود ∴
گفتی که بر تو خواهم آمد روزی ∴ یارب که کدام روز کی خواهد بود ∴ از عهد صبیه
علیه و علی التابعین شد و هم در روز دوشنبه روز عید شاهزاده شهربانو خانم
بنت شاه جم جاه ابوالبقا سلطان شاه طهماسب در دار السلطنه قزوین بجوار رحمت
ایزدی پیوست و وی زوجه سلیمان خان استاجلو بود که نواده عبدالله
و بدستور شاه علی میرزا از بیگم خانم همشیره شاه غفران پناه بوجود آمده بود و در
آستانه امامزاده شاه حسین علیه و آبائه السلام مدفون شد سلیمان خان در مشهد مقدس
بود و ذکر احوال وی در تحت وقایع خراسان سمت تحریر یافته و هم درین سال
قاضی کرامی خان تاتار که در قلعه الموت محبوس بود رای ملک آرای امرای
عظام بدان قرار گرفت که وی را بیرون آورده رعیت و رعایت نمایند
تا لشکر تاتار جانب قزلباش را داشته من بعد اطاعت روم ننمایند و او را
از قلعه بیرون آورده نوازشات و تفقدات خسروانه سرافراز ساخته بعد از آنکه
روانه جانب شروان گردانیدند و قلعه غازیان ظفر عزم چون شاه
و شاهزاده بواسطه تشخیص معاملات خراسان متوجه آن صوب با صواب گشتند خبر
بجانب روم واسطه کار و امر بروم رفت که میانه لشکر قزلباش نفاق تمام
رسیده و در میانه خود دو پادشاه تعیین نموده اند و جلال و حشم و لشکری که بود با تمام
متوجه خراسان گشتند و معلوم شد که احکام کارکنان در خراسان متشتتی گردید
لشکری که در آن حوالی بود قریب هفتاد هشتاد هزار آدم با توپ و عرابه

فرزند و پادشاه منوچهر خان بعد از وی که حاکم انجا محمدی خان استاجلو مشهور بخاق
بامر او تا این بعد از سعی و کوشش بسیار و انحصار جون پای ثبات و اقامت در ان
دیار از محالات بود بالضروره اهل و عیال خود را برداشته بخوان آمده قلعه
اکثر مردم بیرون آمده قلعه را برداشت اجداث کرده که بار رواق و رفعت از
ایوان کیوان گذشت و دیده انجم و افلاک از تماشای آن خیره و حیران شده بیت
قلعه بر ده دست از فلک و از زمین خاک نشینش یک کنگره بر چرخ
فرق مهر زده رخنها در حصار سپهر زبس که فلک ما با وی بوده از فرقه
دست کوته بوده و میان دراندک زمانی ان قلعه را ترتیب داد و از انواع توپ
و تفنگ و عراده پر کرده و توپ جهار جهار که در ان قلعه کذاشته بقیه عسکر محال
خود معاودت کرده منتهیان این خبر را در خراسان بمسامع عز و جلال همایون رسید

ذکر ارسال شاه زاده تیج هر خراسان بعد از آمدن شاه به عراق ساباغاذ کر رفت که چون شاه عالمپناه

از صوب خراسان بجانب عراق روان شده در مشهد مقدسه رضیه رضویه علی مشرفها
الصلوة و السلام و التحیه حکومت انجا را بسلیمان خان استاجلو که از اکابر اهل اردو بود
و در مرتبه نسبت دختر زاده گی با این دودمان عالی داشت تفویض کرد و ذکرکان که
هر استاجلوی در خراسان عموما و تخصیص در خدمت مرشد قلیجان جا داشتو بوده
از سر طوع در رضای خدمت او قیام خواهند نمود و غافل از آنکه انتظامات نسبت کلی
المهمات منوط و مربوط است بیت در تحت بنده گی و شاهی دولت تو دانی
هر که خواهی چون خبر رفتن اردوی همایون شاهی بعراق بدار السلطنه هرات رسید
و امرای ترکمان و مرتضی قلیخان که در میانه سرکشی داشتند و از جانب بوده مطلقا

سر باطاعت فرو نمی آوردند از خراسان باصفهان رفت و از امرای استاجلو و شاملو
که در انوا وی راسخ دم و ثابت قدم بوده بار صحبت کرده تا جگیر بلند شده امرای
محل تحمل یاد و اصفهان سر اطاعت و فرمان برداری بر عاشیه رکاب دولت آن
نهاده بسته که دیگر شاه و شاهزاده و امرای تابع اند دولت را طغری بر خراسان نیست
اقبال این دولت عهد افتاده تخصیص مرشد قلیخان استاجلو که در راه ان یادشاه
در طلب جو او که جنتش همت راسخ جوان را دیگر مطلوب و دو بیمار اوزاستقبال
و در تسخیر هرات و که عازم گشت مقابله ابواب آن خود بخود گشوده اثنای انتقال حیران
و اقبال حلی آسیح انحال روی بکاخش آورد در مسعد ای انتقال اکر چون خان بسیار البعد
چند روزی در ده برانه ترتیب پای همت در دامن صبر و شکیبائی کشیده نسیم دولت و اقبال
و فتح و اجلال بمشاش وزید درین اثنا بخاطر عاطر ش الهام گشت که از روحانیت حضرت امام
همام علیه السلام استمداد همت طلبیده با جود و دفن مشهد مقدس را قرار داده با خیلی
ملازمان خود به کوای مشهد مقدس روان مرد چون سلیمان خان از آمدن ان خان عالیشان
آگاهی یافت با وجود متانت و حصانت بلده مذکوره و کثرت مردم و سپاهیان
انجا و قدرت بر منع وی از آمدن از جمیع مقدمات او غافل گشته خود با اهالی مشهد مقدس
باستقبال شتافته انخان عالیجاه را با روضه مقدسه عرش منزلت آورده خان مذکور
دست در رشته ان روز در درون انکعبه عالم افروز بطاعت و عبادت و تضرع
و زاری اشتغال نموده دست خشوع و ابتهال بدرگاه ملک ذو الجلال و الافضال گشاده
نجات خود را جست الهی که در میانه جمعی کثیر از اعدا افتاده بود و در گفتند که کسی را کجا
نمود بیت هیچ تنگ نیست که گرد و با جانب محقری هر جا که دردی بوده غلامی گشته

بطرف دعاگو جمیع کارها و آنعالیجاه را نقیض حاصل شد که غالب و منصور است بجا احتاط
و حمایا بحصار باغ آنجا آمده ساکن شده و مردم اطراف و جوانب و سپاهیان و ملازمان
سلمان خان تمامی بخدمتش شتافته سر خدمت بر آستانه عبودیت نهاده سلمان خان
چون این وضع را مشاهده کرد چاره بعد از رخصت بیرون آمدن ندید آنعالیجاه او را
مرخص ساخته وی از راه تربت تون و جنابد آمده بیزد و در دار ساخته از آنجا
بدار السلطنه قزوین آمده بپای بوس سکان اشرف و شاهزاده مشرف گردید
و هم در این ایام شاهقلی سلطان قارنجا اغلی که از امرای استاجلو بود و الکای سلمان
خان باو مفوض بود و الکای خواف باخرز را بدو شفقت کرده بودند در حوالی الکای
مذکور بدست ملازمان مرشد قلی خان بقتل رسید چون مشهد مقدس متصرف شد
علیجاه بالغ و مزاجی در آمده خطبه و سکه باسم سامی و نام نامی شاه عباس خواند
حقیقت حال دار نقار اقبال بیزوال را معروض درگاه فلک اساس شاه عباس
گردانید و بعضی از معتمدان خود را بدار السلطنه هراة فرستاده بیت که ... ایران
زروی نیاز ... که بر بهره عالم شد سرفراز ... بران آستان هرکه ساید جبین اقبال
دولت شود هم نشین ... شاه کام بخش کامیاب شاه عباس حق شناس بر والا
بدارایی و حکومت اولایت باعلام قاهره حضرت جهان عالیشان فرستاده وی
در ابادانی و معموری آن الکا خدمت آن آستان سپهر اعتلا کوشید و تمامی الکای
خراسان از سر حد دامغان تا حوالی فرح و سیستان در تصرف اولیای دولت قاهره
شاه عباس در آمد ذکر وقایع سنه ... بود و در این سال در روز چهارشنبه ششم شهر ربیع الاول
بعضها مطابق اثنی و تسعین و تسعمایه واقع شد نواب همایون اعلی و شاهزاده ... ایران

چهل

چهل ستون دار السلطنه قزوین نوروز گذرانیده امرا و اعیان و جمهور سکان
دار السلطنه بشرف پای بوس و تهنیه انتقال فرخ فال سرافراز گشتند چون در اول
فصل بهار که جهان از آثار انش گلزار نمود از باغ سعادت گشته بود و اطراف باغ
مذکور بساط خضرا از ریاحین درخشنده چون قبه خضرا پر کواکب شده فراش صبا
بساط زمین را بفرش بهار نگارنگ آراسته و باغبان صنع چمن آن بستان را
بگلهای گوناگون پیراسته شعر چمن از نسیم صبا مشکبار ... چمن از لطافت چو جنت
یار ... زنبار چو صبا گل دهن کرده باز ... چو معشوق خندان و عاشق نواز ... شاه کامکار
را بخاطر رسید که شاهزاده کامکار ابوالمظفر سلطان حمزه میرزا را داماد نمود
مهد علیای افلاک ماه شاه خانم را که در بیت ... شاهنشاهی و از صلب شاهزاده سلطان
حسین میرزا ابن بهرام میرزا بوجود آمده بود در سلک عقد ازدواج در آورد
چون ... عقد مناکحه شرعیه بر ملت بهیه مصطفویه میان ایشان واقع شده بود در مقام
تحصیل ... شاه والا گهر ... مقصل است ... ولیجانه مبارکه امر
کهن ... شاهانه بزم خسروانه ترتیب کنند بنا بر فرمان شاه جهان فراشان
چابک دست خیمه بارگاه را با اوج ماه و مهر برافراشتند ... کارگاه
... کشیدند باز ... ماه و مهر ... شاه عالم پناه در بارگاه قرار گرفته
خوش آواز و خنیاگران چنگ نواز در آن بزمگاه نوای خسروانی و صوت داودی
و لحن باربدی آغاز کرده از صدای بربط و قانون فلک در فلک رقص آمده شعر
بربط چو عود از مرمی گلستان داده ... از درود زدن هر دمی در ناله زار آمده
نالان رباب از عشق می در سینه دست می بر ساعدش بالای پای برکهای ...

انجمن عروسی کردند که تا مهربان قضا ماه و مهر را بر اطباق فلک چیده مجلس نشینان جشن ها
نهاده اجلاسی بر انجوی و خرمی و انطباعی بدان دلافروزی و مرغوبی ندیده و مصاحبه جشن و سرور
در پنجشنبه شهر جمادی الاول سنه مذکوره واقع گشت همان شب زفاف شد
چند روز دیگر در آن میدان عالم افروز شاه کامیاب با امرا و اعیان و اکابر و اعیان
و اصحاب مراسم طوی و عروسی اشتغال نموده داد عیش و خوشحالی را دادند

ذکر توجه همایون شاهزاده و دیگر بار بجانب آذربایجان چون چند روزی توقف شاه
عالی در ملک عراق واقع شد امرا آذربایجان و قراباغ و دامغان و کردستان
از انتظار رایات عزت جلال در غم و غصه گان افتاده در سلک عرضها نوشته کیفیت حالات
انجولات بواسطه قرب روم به لشکر اکراد میخواهند فساد می شود و دلیل ... بجانب
اردوی همایون در دار السلطنه تبریز نزول نموده اندیشه این حدود و سرحد نموده
شود و اثری بر آن طمعات ظاهر شد تا اگر امیرخان موصلو بیگلربیگی آذربایجان و وزارت پناه
خواجه قاسم بیگ کرمانی وزیر خود را در رکاب نصرت پناه جهت حصول این مطلوب شتافته
و کتابات در نشانه امرا ... در خانه شل قلی سلطان قورچی باشی افشار و شاهرخ
خلیفه ذوالقدر مهردار و محمدخان مصاحب ترکمان نوشته ارسال داشت بعد از آن
وزیر صاحب تدبیر رای عالم آرای امرای عظام بسفر آذربایجان قرار گرفته مقرر
شد که متوجه آن صوب با صواب گردند چند ماه در شهور سال و فات گذرانیده در جهه
رفتن بودند تا آنکه مکرر اخبار ناملایم از آن ولایت بمسامع امرا رسید محمدخان
ترکمان بواسطه خاطر امیرخان که خود را زودتر با در بایجان رسانیده متعهد مهم آن
لشکر ظفر اثر باشند مرخص گشته بیرون نشست و اردوی همایون در عشر اول ماه رجب المرجب

سنه مذکوره از دار السلطنه بیرون آمده در حوالی شهر چند روز بسر برده محمدخان
که پیشتر بیرون رفته بود تا حوالی قزوین رفته بخدمت آمده رفتن کاشان بواسطه گشت
پیری ولی سلطان و ... ساخته خود را بکاشان رسانید و بسبب جان دادن
سلطان مرخص شده با کار خود رفتند که ترتیب فنون لشکر داده بدار السلطنه
تبریز حاضر گردند اردوی همایون بعد از آن از آنجا کوچ کرده موضع رود بار
کرد قریب ده پانزده روز را وقت آنجا صرف کرده در ... ماه بعد از آن
در اواخر شعبان کوچ کرده بجانب سلطانیه روان شد چون به میانه رسید
زراعی که میانه ساوات و شیخ اوند و امرا طوالش واقع شده بود اردوی همایون
در میانه توقف کرده شاهزاده عالی که از شاه کامیاب مرخص شده احرام زیارت
خطیره مقدسه معاذ مذکوره را ... ساخته با قورچی باشی و شاهرخ خان ...
مقربان و ملازمان بصوب اردبیل توجه فرمودند چون سعادت زیارت
کشیده انتقال را در ... دلخواه قرار داده اند ... و رفته باز ... اردوی
همایون ملحق شده متوجه دار السلطنه تبریز گشتند چون از منزل میانه کوچ کرده
با لشکر و امرای تا این سعادت استقبال استعداد ذاتی ...
شده و از آنجا در رکاب ظفر آیات متوجه دار السلطنه شده در روز چهارشنبه بیست و
ششم شهر شوال سنه مذکوره با این تمام بآن بلده فردوس انجام داخل شدند و در
دولتخانه صاحب آباد قرار گرفتند امیرخان با اعالی و اهالی و بزرگان آن دیار
مراسم خدمتگاری بتقدیم رسانید بعد از چند روز نهضت نمود و شاه و شاهزاده
بمنازل خود که در کنار صاحب آباد ترتیب داده بود چشم فلک نظاره انجمن

عمارتی مرغوب و حصاری خوب ندیده بود تکلف نموده حیدر وزن و نسب علی التوالی شاه
و شاهزاده عالی در آن منزل سامی و محفل گرامی جشن و شادکامی اشتغال نمودند
خان عالیشان پیشکشی بسیار و تکلفات بیشمار را نثار کرده مهمانی عظیم بتقدیم رسانید
بعد از آن شاه و شاهزاده کامران از آنجا بدولتخانه مبارکه نقل نمودند و هم در این
سال که مهر و ابستگی اتصال شاهزاده مرضی الافعال سلطان حمزه میرزا با گرامی
خاصه و دلبر گرامی نموده کی در دار السلطنه قزوین شاهزاده اسمعیل میرزا
بیست و ششم شهر جمادی الثانی سنه اثنی و تسعین و تسعمایه محل حضن بانو زینت
بطالع دلو حرز آن اختر سلا و اسعاد زردی نمود شاه کامران و شاهزاده نوجوان
جشن و طوی نجابی آورده مهمان فرزند و این مولود مسعود همگنان رسانیده
بسیار از نقود و خلاع فاخره گرفتند و بجهة اتصال این فرزند و قورچیان عظام
و امصار و بلاد و ممالک محروسه ارسال داشتند و شاهزاده دیگر سلطان حیدر میرزا
در دار السلطنه تبریز بتاریخ شام شنبه بیست و دوم شهر ربیع الاول سنه ثلث و تسعین
بافق تبریز بطالع میزان و بعضی اطلاع متولد شده از بوجود آمد لوازم طوی
و سرور بتقدیم رسانیدند ذکر شمه از حالات شاهزاده سلطان حمزه میرزا بعد از انتقال
سلطان از دنیای دون و نعیم جاودان جمعی از اتراک در مزاج وهاج شاهزاده
ما بسیار دخل کرده او را بشرب بعضی از مسکرات ترغیب نمودند و در جنبش امرای
خراسان و قشلاق قزوین مخفی و پنهان از شاه کامران و امرای عالیشان بر ارتکاب
آن اقدام می نمودند چون بدار السلطنه تبریز رسیدند و معلوم شد بعضی از سران و امرا
امرا با وی همکاسه شدند امر مذکور با دیگر مواد که لوازم سلطنت بر ملا افتاد و در اسمعیل

شاه

شاملو که تواچی باشی صاحب اختیار دار السلطنه قزوین بود و بارها در آن مصاحبت شاهزاده ری
آن شاهزاده بود و تجرع باده ارغوانی اقدام می نمودند علی قلی بیگ فتح اغلی
استاجلو که دیوان بیگی باشی شاهزاده عالی در معامله قوی سردار و حکام دار السلطنه
اصفهان که از اکابر خاصه آن شاهزاده عالیشان بود و در مزاج شریف
آن شاهزاده دخل تمام پیدا کرده بود و سید بیگ اصفهانی علی بیگ نام بود
بسلطان غارت کرده حیات صد هزار مسلمان که شاهزاده را بدخلی ظاهری و
باطنی پیدا شده بود و بنابر تقرب و تسلط علی قلی بیگ نزد شاهزاده بر آن ظاهر
گردید که ما فوق آن متصور نبود و مصاحبان سابق بامی از تقرب خود بلا حظ دور
و مدار شاهزاده بر علی قلی بیگ فتح اغلی بود و دومی همه بحکایت آن شاهزاده والا
مقام تفوق و رجحان بر امرای عالیشان می بود و هر چه در مزاج آن شاهزاده
از یکی منحرف ساخته در مقام آزار وی می شد تا آنکه قشلاق در دار السلطنه تبریز
قرار یافت و دوی سوی مزاجی که از امرای ترکمان داشت و ما بین امرای استاجلو
در میان بواسطه شاهزاده عالیشان بود که در مبادی حال چون امرای شاملو و استاجلو
شاه عباس را در خراسان مطمح نظر خود در پادشاهی گردانیده امرای کرام ترکمان
تبرا علی رغم ایشان در پایه سریر خلافت مظفر سلطان حمزه را دست گرفته بودند
پیش آمده در سلطنت بود و در این صحبت میانه او و آقایان پسر چیزی رسید که زیاده
تعصب مذهب در دین شده و قریب شش سال در میانه ایشان قتال و جدال بود
جمعی از مردم شاملو و استاجلو ضایع و خانه خراب و جلا شدند و نفاق کلی
میانه مردم و او با قات و طوایف بهم رسید کردن زینی خانه که بهر دشمنان در

ذکر استیلای امیرخان ترکمان مجملی از تفصیل احوال خان عالیشان والا مکان رفیع المکان
وی امیرخان بن محمدی بیک بن امیرخان بن گلابی بیک بن امیربیک موصلو امیربیک
و گلابی بیک از جانب سلاطین آق قویونلو سالها والی دیاربکر بوده امیربیک در زمان
سلطنت حسن پادشاه بغایت معتبر بود و با امرای سلطان ابوسعید جنگهای نمایان کرد
و گلابی بیک مهردار احکام میرزا بود چون دولت سلاطین مذکور سپری شد مدتی امیرخان
در دیاربکر بسر برد و در شهور سنه ثلث عشر و تسعمایه که شاه جنت مکان عالی ابوالبقا
سلطان شاه اسمعیل ماضی بر سر علاء الدوله ذوالقدر رفت در حوالی البستان امیرخان
مذکور با اقوام و اتباع متوجه درگاه خاقان اسکندرشان گردید و از امرای الکای طبل
و علم و لشکر و خشم سپاهی بود آن خسرو خجسته شیم سرافراز گشت و وی بودن خاطر
مظهر جهت در وکرت بسته منصب مهرداری با و تفویض فرمود چند مدت وی
بامر مذکور اقدام نموده در ملازمت رکاب ظفر انتساب خاقان سلیمان مکان
بسر برد تا در شهور سنه احدی عشر و عشرین و تسعمایه دیو سلطان روملو از پیش درگاه
خاقان اسکندرشان آمده بقصد قهر بر از ترکمان که در جنگ ازبکان از اسب و مرد بر اولان
آورده بود مراجعت نموده و احوال بی صاحبی خراسان را عرض کرد لهذا خاقان ظفرلوا
سلطنت خراسان را از سرحد سمنان تا کنار آب آمویه بنواب کامیاب غفران پناه
ابوالبقا سلطان شاه طهماسب روح الله روحه عنایت فرمود و امیربیک خانی
لقب فرموده لله آن عالی حضرت ساخت و شاه را بدو سپرده و بر اطلبه جلیله خان
شهزاده بزرگ نموده و محمدی بیک و شاه جنت رفیع مکان بود و در سنه سبع
و عشرین و تسعمائه که قریب هفت سال امیرخان در کل ممالک خراسان استیلا داشت

تمام داشت بواسطه علی سینی که در باب قتل مرحومی میر محمد بن امیر یوسف ازوی صادر
شده بود و چون این خبر بخاقان اسکندرشان رسید بوهم آن نمود که امیرخان
سالک طریق خلاف گشته مبادا در میدان مخالفت جلوه کند و درمیش خان
شاملو را ملازمت شاهزاده سام میرزا با ایالت خراسان فرستاد و امیرخان خاقان
شاه طهماسب را برداشته متوجه درگاه گیتی پناه گردید اتفاقا در اثنای طی مراحل
منازل مرض مفاصل از مزاج امیرخان عارض شد چنانچه نوبت سواری مدت
از اسب محروم پیاده شد و در محمد ... بعد از اندک زمانی در اردوی معلی در
شب یکشنبه دوازدهم شهر شعبان سنه ثمان و عشرین و تسعمایه امیرخان بعد از
تقاضای ارواح سپرد و از قتل امیر محمد بن امیر یوسف قبل از کمال بظهور رسانید بعد از
فوت و ارتحال امیرخان محمدی بیک ولد رشید ... چون طفلی بود و ادا ...
می نمود تا ... طلوع و رشد رسید بعد سلطان شیخ او ... جلوه گر از اعاظم
امرای عظیم الشأن شاه جنت مکان بود و منصب للگی و امیر دیوانی آن اسکندر
شرف امتیاز از دیگر امرا داشت دختر خود را بحباله نکاح وی درآورده با
زجت و ... ولد ... محمدی بیک ... در اردوی معلی ... مهم ... بسر
اوقات در سلک قورچیان انتظام داشت بعد از آن تا وقتی که ایام شاه والا
مقام ... داد و او را سرکرده ... طبل و علم عنایت فرمود و لشکر
کرار ... امیرخان ... ذوالفقار ... سرکردان ...
بر سر وی مجتمع گشته ... شاه ... اعلا ... همدان ... عنایت فرمود
چند سال حاکم آن دیار بود و در آنجا ... وی ... وفات ... در حیات

ترکمانان باخلاق حمیده و صفات پسندیده موصوف بود و خاقان جنت مکان اورا
بزرگ و ریش سفید طایفه ترکمان نموده بحکم اشرف خطاب کرده بود و بعد از وی الکاء
اورا بامیرخان ولد وی دادند امیرخان اکثر اوقات در دار السلطنه قزوین در
ملازمت رکاب ظفر انتساب بوده و همراه امراء استاجلو تکلیان و فتح دار السلطنه هرات
بخراسان رفت ده دوازده سال باستقلال حکومت الکاء خود کرد و بالاخره
بواسطه ظلم و تعدی ترکمانان همدان رو بویرانی نهاده رعایا بفریاد و افغان آمده
شکایت نمودند شاه عدالت آیین ورا از حکومت همدان عزل کرده در سمنان
سنجی حکم فرمود که مشار الیه با عساکر خود بخوار و سمنان رفته در الکاء خوار قشلاق نماید
امتثالاً للفرمان الاعلی در فصل خزان امیرخان عالیشان با غازیان بخوار ری عجمی آمد
و غلاتی که در آنجا بود رسانیده مدتی آنجا بسر برد تا آنکه شاه جنت مکان بعالم
جاودانی رحلت فرمود و نواب شاه اسمعیل بر تخت سلطنت در دار السلطنه قزوین
قرار گرفت وی از الکاء خوار بدرآمده میانه استاجلویان و ترکمانان نزاع
چون نواب شاه اسمعیل را بیو مزاجی با استاجلویان بود و ایشان نواب
مرحومی سلطان حیدر میرزا و قتل او منکوب بودند بهری بیک قوچی لو که از
معتقد شاه جهان بوده مدتی خدمت تیر و کمان شاهی نموده بود در قضیه
او دخیل بود چنانکه امیرخان از آنجا بدار السلطنه آمده مدتی در قزوین بود چون
مرض سرسام و سودا در مزاج وی غالب بود بواسطه لطافت هوا و ایام
المرض بر مزاج وی استیلا نموده حکما و اطبا رجوع ... در معالجه
کوشیده جلاب بوی دادند تا او از مرض مذکور خلاصی یافته از آن ایام

در دار السلطنه

در دار السلطنه تبریز ... بواسطه مصلحت وقت و فکر ناقصی که شاه اسمعیل نمود بود
بعضی سخنان میان آمده و اکثر امرا بواسطه خاطر نواب شاه اسمعیل تعصب نموده مزاج
وی سخن گفتند امیرخان با وجود غضب و حدت شاه اسمعیل بهیچ وجه ملاحظه
و محابا نکرده طرف نزاع و جدال شد و آن معامله بر ملا افتاده ولی الحال باعث
بعضی گفت و شنیده وعده و وعید و تکلیف و تهدید شاه و امرا از جا رفت تا آنکه نواب
شاه اسمعیل در آن اثنا رحلت کرد و امرا باتمام در مقام اطاعت و انقیاد درآمدند
در اندک فرصت سعی و کرم کرده چون نواب کامیاب سلطان محمد پادشاه و مهد علیا
بیگم از دار السلطنه شیراز بمقر سلطنت قرار گرفتند چند روزی که مرحومه
خانم بجنت غفران پناه ابوالبقا شاه طهماسب در حیوه بود میانه ترکمانان و استاجلو
نزاعی بهم رسید امرا استاجلو که در آن اوان رئیس سفید ایشان میره محمد خان
چاوشلو بود دو مرتبه اراده نمودند که سوار شده بر سر خانه امیرخان در آن
دفعه با دیگر مقابله و مقاتله نمایند امیرخان تحمل و تغافل را شعار و دثار خود کرده
تمکین ... تسلیح و صلاح شده صبیه میره محمد خان که در حباله نواب شاه اسمعیل
... سلطان مراد ولد امیرخان عقد نموده مجددا میانه امرا استاجلو و ترکمان
واقع شد و از سر نزاع و مجادله درگذشتند اعتماد الدوله میرزا سلمان علیه الرحمه
چون دید که اکثر امرا و نشان در درخانه واقع شده اند تدبیر نمود که بعضی از ایشان را
دور ساخته ممالک سرحد و مستدامات تبریز را در یکجا نزد میره محمد خان
و وی قبول نموده امیرخان استدعای رفتن در باکجان و تعهد
تا نواحی مغان و اران و ایروان و کردستان نمود آنگاه شاه عالمپناه ... اورا

مید و ل داشته بکار حکام آذربایجان را بوی تفویض کرده در همان ایام خود را
بدان نواحی کشید و از ابتدای ورود او تا حین نواب حیدر که شش سال تمام بانواب
امیرالامرائی آذربایجان بوده نهایت فراغت نموده سلوک بادشاهانه در آن
مملکت نموده و در سنه لوی ئیل چنانچه سابقا ذکر رفت فاطمه سلطان خانم صبیه شاه
غفران پناه بعقد نکاح خود در آورده تصرف نموده و مکرر در آن سنوات لشکر و
حشر بسیار فراهم آورده بر سر کردان قلاع ایشان رفت و از بیم وی کردان بیت
درداری نمی توانستند نمود و منازل بادشاهانه و قصر و ایوان خسروانه در کنار رضا
اباد ترتیب داده دیوار از ابسور قلعه و حصار مشحون ببروج و خندق ساخته
نموده هیچ چیز از اقسام سلطنت و فراغت نماند که وی بجا نیاورد و از جمله چیزها
که بروی مبارک نشد این بود که در میانه حوضی که در منزل خود ترتیب داده بنا
مرتفع از چوب ساخته بود و چهار پای بالار قصری که کشیده بود از طلا اندوده و در چوب
وی نشسته از دور گنبد حضرت امام الهمام مفترض الطاعه واجب العصمه ثامن
علیه الصلوه و السلام داشت و این عمل باعث تشنیع مردم گشته بود و این
نزد نواب شاهزاده سلطان حمزه میرزا یافتند و نواب میرزائی را از این نسبت
بد آمده ولی الحقیقه آن بیان بهمون نیفتاد و چه که با وجود آنجا و طوایف او سکان
و طبقات سلاطین و سادات و حضرت سلطان الاولیا و برهان الاصفیا شیخ صفی
الحق و الله و الدین در باره گنبد آنحضرت گستاخی نمودند و فرق نهادند
دیگر که باعث استیصال وی شد ظلم بود و چنانچه در کلام دررنظام حضرت نبوی
صلی الله علیه و آله بذکران ناطق است حیث قال الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم

اهل آذربایجان عموما و مردم تبریز خصوصا با وجود کثرت جمعیت و وفور ثروت از ظلم وی
وی بجان آمده بودند و همگنان روی نیاز بر زمین و دست دعا بر آسمان چون از همه جا
قدرتی نداشتند حواله بدرگاه مسبب کارساز بادشاه بنده نواز نمودند اخراج وی
آذربایجان و صلحا و حاجیان دارالامان کار خود نموده نواب شاهزاده ظفر انتما
سلطان حمزه میرزا را با وجود صغر سن و قلت اعوان و انصار محسن باستیصال وی
گماشت نظم تا دل مرد خدا نامد بدرد بیت هیچ قومی را خدا رسوا نکرد
سلطان نمی اغلی کرد اوغلو امیرخان چند جا میان لیبه تبخان
راین لیستیده شاهزاده ظفر انتما را منحرف المزاج کردانیدند
و النفاق و رضا و همراهی امرا قسیند لاجرم شاهزاده را بر دانسته مخازن کمان
ایشان رفته اظهار این اراده نمود و همگنان قرار داد و تاریخ خلعه مهر
که با شاهزاده همکاسه بوده قدم پیش نهاده تمشیت این امر را پیش خود گرفت و کسی
به برگشتاط از عقب والد خود ابوالقاسم سلطان مشهور بظهیر سلطان که بسیع
صفات ذمیمه بود و چنانکه گفته اند بیت در کو دبی ابدی و سک ... دوم
از جوی ... وی حاضر شده و ولی سلطان قورچی باشی ...
اتفاق داشت او را بسبحان طالم مطیع ساخته شروع در مرخاش نمودند و هر
کلانتر ابنی ... و اقوام و متعلقان منفر بودند خان غافل از آنکه دعا
و آه مستحقان دامن گیر او شده بلشکر اهل و مردم خود مغرور شده اکثر امرا
مثل محمودخان مصاحب و اردکلو محمد سیب خان و ولی سلطان حاکم همدان
وی در باره سر مر خلاف ... حاضر شوند و وی در مقام اصلاح در بیامد ... مردم

قریب خورد چنانکه از قاسم بیک وزیر نادان او استماع افتاد که بکفت یار بابا
ترکمان جمیع امرا و لشکریان سابرا دستخطهای رالبس است و انحافت باین طرف
مطرم کرب ... جنک مظلوم از آن کو بحکند که دندانطام نخواهیم کرد چون
پرده حجاب میانه شاهزاده و امیرخان برخواست خان در خانه نشسته امده شد
درخانه را تنک نمود و یکدو روز که گذشت بعضی از امرا ترکمان و یوزباشیان
و قورچیان آن طایفه عظیم الشان نیز همراهی کرده در خانه خان نشستند و بعضی از
غلامان عمروی و اجلاف تبریزی بازار و اهانت ملازمان و مردم امیرخان
و چند نفر از مردم او را بقتل آوردند شاهزاده ظفرلوا با وجود کمال غضب از مرد
و علی که در طبیعت او سرشته بود میل بان داشت که معامله مذکور بنفسی باصلاح کردد
شبی از شبها یعنی دوشنبه نوزدهم شهر محرم الحرام سنه مذکوره سیادت
و صدارت پناه میرشمس الدین محمد صدر که در عقل و تدبیر و فطنت و زیرکی عدیل خود
نداشت او را طلب نموده با او مصلحتی چند دیده و او را به پیغام نزد خان فرستاد
و آنچه در باب تقصیرات او پیغام شده بسمع شریف خان رسانیده و خان در
برابر هریک از آنها جواب مشحون بر عدم مخالفت و کمال اطاعت و فرمانبرداری بوسیله
نواب صدارت پناهی بعرض بارگاه نواب میرزایی کردانید شاهزاده
حقیقت آنها از آن سخنان متاثر شده نواب صدارت پناه را فرستاده تا مذکورا
سوکند داده بملازمت آورند چون امرای ذوی الاحترام برین نمودند و انقطاع
در هم شدند بالضروره در جنب توقف امرا امیرخان منتظر بود که از جانب نواب
شاهزاده اشعاری دیکر واقع شود و قدم از سرساخته خود را بملازمت رساند چون

تغافل ظاهر شد جمعی که با او بودند از کمال جهل و نادانی او را برین داشتند که در قلعه را
ببندد و غافل از آنکه ارتفاع قلعه را در میان خندق هزار و خبر نیزی بی آذوقه
و یراق جنک و اسلحه نمی توان نکاه داشت یکدو روز در قلعه بسته بود و نکاه
شاهزاده ظفرلوا بربام مسجد شاهی که در صاحب آباد واقع است فرستاده نخانه
امیرخان را آماده سینه راست کرده شروع در انداختن توپ و تفنک کردند
و مقرر داشتند که بنحش هرکه در تبریز باشند از اهل آنجا یورش بقلعه نمایند قلی سلطان
افشار قورچی باشی که مرد خیراندیش بوده دانست که خبر زیان امیرخان و جماعت
ترکمانان انطرفی که موی انزانات بر کشتند از قلعه بدر بی اورند و رسوایی عالم بر
انکافت می آید در پای شاهزاده افتاده التماس نمود که جنک و یورش را موقوف
دارند که او خود امیرخان را از قلعه بیرون آورده بپای بوس شاهزاده سرافراز کرداند
قورچی باشی شاهزاده را مدد بلیحانه رسانیده مردم شهر و محله را از مقاتله در ساختر
منع نموده و دکر با امیرخان نوشته فرستاد امیرخان کس فرستاد امیرخان چون دانست
کار آن کذشته و دیکر چاره نیست در روز جمعه بیست دویم شهر محرم سنه مذکوره
از قلعه بیرون آمده شمشیر در کردن خود را بصاحب آباد رسانید مرا او را بحد
نواب شاهزاده کی برده خود را بپای نواب میرزایی انداخت و عذر تقصیرات
طلبید شاهزاده او را در دولتخانه مجدد که در صاحب آباد جهت شاهزاده احداث نموده
بود جا داده شاهرخ خلیفه را مقرر نمود که محافظت او نماید صباح شنبه شاهزاده
با امرا بقلعه و خانهای امیرخان رفته اموال و اسباب او را که در عرض سی سال
ایالت خصوصا ایام دارایی آذربایجان بهم رسانیده بود بالتمام جهت سرکار خود

خاصه تبریز ضبط نمود و بسیاری امرا و مردم از میان جهت خود بردند که و روز
کرامیرخان را در دولتخانه نگاه داشتند چون اعادی وی غالب بودند وی روی اصلاح
و بهبودی ندانست او را در بالاخانه هشت بهشت که در میان صاحب آباد و ... عمارت
عالی بهترین تمامی نقاشی و کاشی کاری که پادشاه مرحوم سلطان یعقوب احداث نموده
و در نهایت استحکام بود و بکذرانیدن داشت که چون بسته می شد از جای دیگر
و مفری نداشت او را باتفاق اسمعیل بیک برادرش و دکر بیک خونسلو ...
و پسرش سلطان مراد و سلطان محمود بیک و کلالی بیک و برادرش ... سلطان هر کدام
معنی از امرا و قوم خود متوسل شده علیحده بودند چون قریب ده یا دوازده روز از توقف خان
در آن موضع گذشت محمد سلطان کوزنک ... قلعه را کوتوال قلعه نصب کرده امیرخان را
با اسمعیل بیک و دکر بیک را مصحوب وی بقلعه فرستادند محمد سلطان او را در آنجا
بقلعه برده ... دعوای ملک آذربایجان و دار السلطنه تبریز از معامله خوشحال و مسرور شده
یکی از ظرفای آن زمان در این باب این رباعی نظم کرده یا رب که همیشه زنگان
خار شود ... روز خوشبختان همه خار شود کویند درین طایفه یکان باشند
بکشتن هلاکی دکر خار شود چون معامله امیرخان بقلعه گرفت علی قلی سلطان ... علی که ...
آن بود منصب خانی سرافراز گشته اکثر امرا بقاعده که با امیرخان تعلق داشت ...
و او بمنزل امیرخان آمده در آن منزل باستقلال و عظمت و شوکت تمام قرار گرفته تمام
امرا و اهالی و اکابر ... آمده و ... آذربایجان تحفها و پیشکشهای لایق برده ...
تهنیت نمودند ... که ... منصور نبود و محمدی بیک سارو سیلاق ...
که دولت دار نوازش امرا ... بود و مسلم ... بود و کفته ... عمل ...

ان

چون علی قلی خان این اعتبار و اقتدار روی نمود باد نخوت و غرور در دماغ او جای گرفت
که پیوسته از روی نادانی و بی عقلی میگفت که چون این چند روز در زمستان پیش برود
ایلغار کرده میرویم بر سر ارض روم و هرات ... ببلاد ... کاریم و کاهی سخن از
استنبول میگفت و حصار مجلس میگفتند که اول ... بروان ... رفت ...
مشهور است علی قلی خان چون خود را چنان دید با نوابی بعضی از ترکمانان ... سلطان
ترخان و دیگر مردم مثل محمدی بیک سارو سیلاق که با او خاطرنشان کرده ...
... شوکت صاحب نشان و اعتبار و اهل اویماق و مردم ...
بواسطه سوانح روزگار نوعی شود که از قلعه بیرون آید و انتقام خود کشند چه بعد از گرفتاری
امیرخان ... را با ... سلطان داده او را بخانی سرافراز کرده بودند
بودند و از بیرون آمدن امیرخان ترسان بود و بالاخره زبانها یکی کرده ... گفتند
در باب قتل امیرخان و ... سلطان ...
که از قدر ... علی قلی خان بود ... که در قلعه او را بقتل رساند وی ...
قلعه ... بواسطه شهر ... امیرخان را بقتل رسانید ...
... دفن نمودند بعد از آن ... خان ...
او خواهر سلطان خان ... بعد از انقضای ... آن اراده نقل ...
خبر قتل امیرخان در تبریز شایع شد کلالی بیک ولد ... از تبریز فرار نموده
بجانب همدان گریخت و در راه ... خلیفه او را گرفته ...
گریخته خود را بهمدان رسانید و محمد خان صاحب حاکم کاشان که ...
امیرخان ... خواهر ... که خود را ... انداخت ...

رسید خبر انحراف مزاج میرزا عیسی نسبت با میرجان استماع نمود و بعد و روز توقف کرد
تا امیرجان گرفتار شد بعد از استماع این اخبار از در تبریز مراجعت نمود و بجانب
درجزین و همدان رفت و امرا ترکمان و تکلو درین حادثه جنگ بسیار کرده کشته شده
همه را بکار خود و آنجا توقف نمودند و قشلاق این سال در دار السلطنه تبریز با تمام رسید
و هم درین سال برطال و مجتهد نامدار از دنیای بی‌مدار بدار القرار رحلت فرمودند
اول زبدهٔ دستگاه مولانا احمد اردبیلی در روز جمعه بیست و هفتم شهر صفر سنه مذکوره
در نجف اشرف در جوار آستانه عرش منزلت مدفون گشت مولانا شصت سال تمام بود که بجا
ورت النعمه علیه نموده بود و بعد از شرح دیگر از آن آستانه بیرون نفرموده بودند
و تزهد ایشان حد بشری نبود و ملکی بودند در صورت بشری مصنفاتش کنز العرفان آیات
ج دوم شیخ الطائفه و مقتدی فرق الاحجه شیخ عبد العالی بن شیخ علی در روز پنجشنبه
هفتم شهر رجب المرجب سنه مذکوره در دار السلطنه قزوین ولادتش در روز جمعه دوازدهم
شهر ذی قعده سنه ست و عشرین و تسعمائه و مدت عمرش شصت و هفت سال مصنفاتش شرح
ارشاد و مدفنش مزار امامزاده ابراهیم طباطبا منسوبست بقعه امام همام علی بن موسی الرضا
علیه و آبائه الصلوه و السلام در دار السلطنه اصفهان چون ساقط امت لشکر
در بیان حالات حضرت شیخ علی علیه الرحمه که مقتدی شیعه تاریخ بهت انقاها حافظ
شد این مقتدی شیعه تاریخ فوت وی است و هم در روز جمعه بیست و چهارم شهر جمادی الاول
سنه مذکوره اسمعیل بیک برادر امیرخان را با کمربیک خوبسیلو از قلعه الموت بیرون آورده
خلعت داده رعایت فرموده ذکر وقایع که در سنه ثمان و تسعین نوروز این سال در نوزدهم شهر
ربیع الاول بعضها اربع عشر و تسعین و تسعمائه واقع شد نواب همایون اعلی و شاهزاده

کیتی ستان و امرا و عالیشان با هم بهار را بعیش و عشرت و خوشحالی و صحبت اوقات
گذرانیده خاطر عاطر از مهام اعادی جمیع عسکر و ثبات جمع داشتند و اکثر ایام در صحبت باده
بخشهای ارامیده چوگان بازی مشغول بودند در خلال این حال بسمع شاهزاده کامکار رسید که
جماعت الوند قدم از جاده متابعت بیرون نهاده در محل فرصت بعضی از محال قزوین را
تعرض میرسانند شاهزاده گیتی ستان امارت پناه مهدی قلی سلطان ذوالقدر و حسین
قلی سلطان شاملو را با جمعی از غازیان بر سر ایشان فرستاد که انتقام نمک بحرامی
کوشمال دهد امارت پناه مشار الیه برحسب فرموده عمل نموده چون جماعت اکراد از توجه
غازیان رستم قران آگاه گردیدند تاب مقاومت نیاورده بجانب کوهستان فرار
نمودند و جمعی که تاب گریختن نداشتند طعمه شمشیر غازیان گشته ناموازی دو
هزار راس اسب و استر و گاو و گوسفند ایشان را غارت کرده بدرگاه معلی آمدند چون
اکراد ملاحظه این حال نمودند جمعیت نموده اراده کردند که تا قصبه تبریز و طسوج آمده تمام
خود را بدست آورند و چون حسب اراده عمل نموده اثری از غنایم خود نیافتند دست
تعرض بر رعایا و محصولات بعضی مواضع دراز نموده در مقام خرابی درآمدند چون
معروض بارگاه شاهزاده ظفر پناه و امرا عالیجاه گردید ایالت پناه سلطان
شاملو را با لشکر عظیم بر ایشان فرستادند که تادیب ایشان نموده از کوه
انگاشت بهوش بیرون آورد امارت پناه مشار الیه حسب الفرمان قضا جریان با
شاهزاده گیتی ستان بر سر ایشان ایلغار نموده مانند بحر خروشان و جوشان رو
بکردان نهاد و لشکر اکراد فوج فوج از پی هم رسیده جنگ کردند و جنگ در جویها
جویهای خون در آن معرکه جریان یافته سرها گردان چون گوی غلطان شد و

فوز جسیم سلطان چون دید که نصرت با اقبال بزوال شاهی توامانست خار بار
گفت بیت ایا شیر مردان رستم توان مرا ریدانه از روزگار چرا ما
کشیم زهر ذکیت بس بخت بد کو در خانه کس عاقبت و جهان
بفیروزی دولت روزافزون کردان ما مغلوب کرد و امید و قرب با نصیب
از القوم بد احسن تقبل او بود و بدنکس مخالف که عدد ایشان زیاده از
از بیش از یک جماعتی فرار اختیار داده خاصیان مظفر و منصور با غنایم مجهور بدار
السلطنه تبریز معاودت نموده درخلال این احوال جاده ... اسمعیل
فرمانده بادشاه حاکم قلعه ایروان نزد امرای عظام آمده مکتوب مرغوب مشتمل بر صلح و
اصلاح جانبین آورده مشروط بر آنکه بعضی از الکا و ملک در این ایام تصرف
درآمده بدیشان واگذارند و ترک منازعه نموده مجدد اساس صلح را استحکام
چون کتاب بادشاه مطالعه امرا رسید بعضی از امرا مضمون کتابت مذکور را بصواب
مقرون دانسته بعضی دیگر از امرا مثل علیقلی خان قیچاق اغلی استاجلو که در این ایام
محل الطف و التفات شاهزاده کامکار بود مخالفت رای مذکور نموده از کمال تکبر
و غرور که لازمه جوانی و جاه و کامرانیست قبول آن معنی ننموده بالآخره جواب
فرمانده بادشاه بدین مضمون نوشته فرستادند که جناب عزت ماب سعادت
دولت اکتساب سردار با وقار جمشید اقتدار کافل مهام صغار و کبار
روزگار المخصوص بعواطف الله الملک الاعلی شیر کرم فرمانده بادشاه دام اقباله
تعظیمات نهایات و تکریمات بیحد و غایات سربلند و ارجمند ساخته
که آفتاب عالمتاب سپهر سلطنت و بدر جهان افروز آسمان عظمت

الالف ... که سایه گستر محبوب رای فلک ارتسام خاقانی و محیی ... زمان
اولاد ... سعادت فرد ... الاماثل والاقران ناموس اسمعیل جاه
دولت ... آستان سعادت نشان ... اهل ... اول جناب سعادت
اخلاص نامه ... ابلغ وجه و احسن ... احوال محبت
و جلاله ... سعادت و اخلاص نامه ... ظاهر
مضامین ... بواسطه ... اقطار و بلاد
قلوب ... موجب انشراح صدور ...
حقایق مضمون جلوه ... ظهور ولدی بیت در ... دستی ...
بار آرد ... دشمنی ... که ... بار آرد ... الله ...
حال ... اهل الاسلام ... خاص و عام ...
... صورت ... المیوب ...
... عالمیان ...
... اهل ... انواب ...
مفتوح ابواب ... یمال ... قیامت ...
... ناموس ...
برسر ... ولدی ... حضرت سردار ...
باشا ... خراسان ...
... ولدی ...
قتل ... ولدی ... عز و جلال

المستعان محمیه تبریز نزول اجلال نمود و به ظل عاطفت شاهانه و سایه مکرمت پادشاه
آذربایجان و لاهیجان که سنه بال ایری آوزر سیاه کنیز اولدی و بعضی زبون الی
گرفتار شدند نک بعضی سردارلردن شیبانی بیرخان سمت طهور تاخت میدی تا آخر
مرال توجه خسروانه اولندی جلالقرین سعادت اقبال سرحده توجه نمود و بعد قطع
مسافت طرفین بحوزن اول حوالی ده توقف اولنور اگرچه از عظم و سران [illegible]
وسیله و واسطه اولوب مرحوم و جنت مکان شاه رضوان مکان قطبین [illegible]
فردوس نشان جنت مکان زمان ارواقف مسدود و مواد صلح و دوستی
مستحکم شده و دایم الله کوتره راه آینه و بناه بنیاد ملک نام ایل سیبی اولوب [illegible]
و الخلاف سکور و منحصر که رونمودار نزاع و جدال و حرب و قتال معانده اولا
الحکم بما لعلی الکبیر بموجب مقدرات ازلی و تقدیرات لم یزلی ادیمش اولایو
خان و در جلوه گاه ظهور که نظم تا قیصه شرکی باالله خون ما تا خیر دولت کی بالا گیرد
نه باده دیگر نه مستیاج دورتعین کار ارباب عقل و تدبیر و مضمون حقایق مشحون که
مباش غره که دارم عصای عقل بدست ما کردست تقدر در از است و جوب راد و پا
احتراز او اولوب اعراز سعادت و ارین و ادراک ضرورت کمی صلح و صلاح خشند
مندرج دور که سنه قبل توجه نماید و ارشد در خاتمه نیکی بر کشی ادارد که گذشته
کوهی کوه دولت نامه و السلام علی من اتبع الهدی ذکر نهضت موکب اقبال به ییلاق
شکمونشکر و فرستادن بیرام بیگ قاجار و حمزه و منظر گشتن نوروزعلی اکبر و ر ناریخ اوایل شهر
رجب المرجب سنه مذکوره از دو دی کیهان پوی از دارالسلطنه تبریز به ییلاق
اشکنبر در حرکت آمده و امارت پناه حسین قلی را در علی قلی خان را بحکومت واداره

علی

کلی بر نصب فرموده مقرر شد که با نصد نفر ملازم نگاه داشته بدار السلطنه قیام نماید
و چون کتاب نثر مضرب خیام سراد قات جلال گردید غازی خان تاتار که سابقا
ذکر رفت که او را از قلعه الموت بیرون آورده محل اعتماد گشته بود و در ضمن انجا
قلی بیگ افشار برادرزاده قلی سلطان قورچی باشی سپرده گشتی و در محافظت می‌بود
بعزم رفتن از دو دی همایون از شهر بیرون رفته فرار نموده بجانب روم
فرمود و در هر بنکه در ارد و دی همایون سیار بود و امرا نامدار احوال
ملتفت احوال آن خان تاتار نشده تدارک صعبت تبریز و ریگ و دامن رباعی از
نتایج طبع اوست در ایام زندان و از اغتنام آنجا را بدین ایام ترجیح داده بوده
تا بوده غم و شادی حرمان بوده نظم این نوع گذشته تا کرده و دوران بوده
آنچه که بر دیدم که در ملک تتار شادی همه در قلعه زندان بوده الحاصل که چون بملازم
روم رفت محرک و سلسله فتنه و فسادگشته عثمان پاشا را با مدن آذربایجان
راغب ساخت و در اثنا خبر غارت و بغماهای زینل خان در حوالی مراغه و ساتان
و دو آب بسمع نواب همایون و شاهزاده کیتی ستان رسید قهرمان غضب
شاهی در باره او بحرکت در آمده ادهم خان ترخان ترکمان را با سلطان مراد و لد
و طایفه عظام ترکمان و بیره مراد خان استاجلو و مهدی قلی سلطان چاوشلو
و غازیان کرام استاجلو رهبر او فرستاده و امرا مذکوره با سه هزار نفر از قراولان
ترکمان و استاجلو و قورچیان بجانب او ایلغار نموده در وقتی که او سه چهار هزار راس
و اشتر و گوسفند و گاو از حوالی مراغه و نواحی تبریز غارت کرده متوجه خوی
و سلماس بوده و در ویرانه در شکار روانشرا الکی لالای فرقتی دست داده سرراه

رو گرفتند زنبیل جیل راه فرار مسدود دیافت در برابر غازیان صف آراسته
آهنگ حرب نمود و از عساکر کثیر خود که قریب چهار هزار نفر بودند جمعی
بجرگه کرگی مقرر نموده حوالی ... خود را استعداد سپرده از جانب مرادهم خان
صف ... وارسته سلطان مراد ولد امیرخان را متعاقب لشکر دوانید و میمنه و میسره
را استحکام داده خود با بیره مرادخان استاجلو در قلب جای گرفت دلاوران
رزم آزما از طرفین حمله بر یکدیگر نموده داد شجاعت و مردانگی دادند و تیر باران
لشکر اکراد بمرتبه که از کثرت سهام روی هوا پوشیده گشت شعر خدنگ از
کمان راه بالا گرفت ز هر گوشه بالا گرفت میان زمین و فلک از غبار
جهان دیگر شد ز ... و غازیان شیر شکار بضرب سنان جان ستان در هر حمله
جمعی را از صدر زین بر روی خاک هلاک انداختند چون زنبیل جیل حالت
عجز و انکسار از چهره عسکر خود مشاهده نمود و از میانه ایشان جدا شده با جمعی کثیر بیکبار
حمله بر غازیان آورده ایشان را به عقب رسانید و قریب به یازده نفر از غازیان
بقتل آورد و از جانب میرادهم خان و بیره مرادخان از قلب جدا شده با ... نفر
نفر از دلاوران جنگ جو رزم آزما حمله بر ایشان نموده بنحوی که کسی بضرب سنان
بر خاک هلاک افتاد زنبیل بود اما کسی نمیدانست که زنبیل است پسرش ابراهیم خان
نام که جوانی بود در سن نوزده سالگی و در کمال حسن و لطافت و مردانگی چون پدر
بر خاک راه افتاد ز بر سر او ... خواست که او را از دست غازیان خلاص کند
کاری نساخته بدست شاه قلی سلطان پیاده گرفتار گردید چون اکراد دیدند شاهی ...
و قیل و قال بر شمول [illegible] نمود و ذکر دادند بار بر قبق خود کرده رو به وادی [illegible] نهادند

و اکثر از افغانان خود و سر بر آمده پیاده گشتند و خود را ببالای کوه کشیدند و هر کس از
برابر ایشان می آمد تفنگ و تیر میزدند بالاخره جمعی از غازیان از پشت سر ایشان
ببالای کوه بر آمده ایشان را به تیر تفنگ انداختند ... قریب بهفتصد نفر را بقتل
آوردند و غنایمی که غارت نموده بودند با دیگر اسباب و جهات ایشان بدست
غازیان در آمده به یمن اقبال بیزوال شاهی ... و عون الهی ... [illegible]
ایشان سر زنبیل جان بود باردوی کیهان پوی عطا و دست نمودند و پسر زنبیل با چند
نفر دیگر زنده پا بسته بر اصل آوردند و او و اتباعان و هر یک از غازیان که
کارهای نمایان نموده بودند بنوازشات خسروانه سرافراز گردیده ... از خور
حال جایزه و خلعت یافتند و پسر زنبیل خان را که در حسن و جمال و زیبایی نهال سرو
آزادی بود شعر طوبی مثال سروی و شمشاد قامتی از قامتش چو وصف بگویم
قیامتی بعلی قلیخان فرزند این سپرده بعد از چند گاه در قلعه قهقهه محبوس گشت
و نواب همایون بقصد تسخیر و فیروزی در ییلاق اسکندر توقف نموده ...
آن مکان ارم نشان به یمن مقدم خسرو عالیشان و شاهزاده گیتی ستان رشک
فردوس برین گشت و در خلال این حال از خسرو دین ملاذ روم حسین ...
عثمان پاشای وزیر اعظم بود ... در ... بر خود ... گردانیده با لشکری زیاد
از حد و بیرون از عدد از زمین روم بجانب تبریز ... در حرکت آمده ...
این کتابتی از غازی گرای تاتار که ... نمود ... اشعاری ...
عثمان پاشا ... امرا ... تبریز ... فرستاده بود
در برابر حضور صاحبقرانی ... سلطان ... تحفه فرستاده ... [illegible]

عساکر فیروزی مآثر از خوف آنکه مبادا از ممر عبور رومیه و لشکر ... قزلباش
در محل مناسب قلعه با تمام رسانده مستحکم گردانیدند که تسخیر آن اشکال تمام داشته
و ... استعمال تمام از آنجا کوچ کرده جهت دفع عثمان پاشا عزیمت صوب
گنجه و تنکور منعطف ساختند و چون کنار رود ارس رسیدند محل نزول همایون
گردید و قلیچخان طالش شاهزاده سلطان حمید میرزا ولد سلطان حمزه میرزا از سایر امرا
و اولیای دولت قاهره ممتاز و سرافراز گشته به مفاخرت ... برین ...
و جشن ملوکانه و مجلس خسروانه در کنار ساحل ارس آراسته تمامی اعیان لشکر را
بتخصیص ... بمرصع آلات سرافراز گردانیدند و سه روز آنجا
بزمی آراسته به عیش و طرب مشغول بودند چنانچه زمانه مثل آن سوری ندیده بود و گوش
جهان نشنیده و بعد از آن بمجموع از آب ارس گذشته متوجه دفع مخالفان گشتند
و چون بورلی که ... اشتهار دارد محل نزول عساکر نصرت مآثر گشت
رسولی از جانب غازی گرای خان تاتار بدرگاه معلی آمده عریضه مشتمل بر خلوص عقیدت
و پاس حقوق نمک بمطالعه اولیای دولت رسانید مضمون آنکه چون این بنده
بمحض عواطف شاهانه از حبس قلعه نجات یافته سلطنت کریمیا از گشته بود و در ...
گونه وقایع و حوادث و اتفاقات متعارفه از آن آستان استمداد نموده و ...
اتفاق بعسکر رومیه ملحق گشت اراده چنانست که پاس حقوق مراحم شاهانه ...
... واسطه صلح و مصالحه فیمابین رومیه و قزلباش گشته بوسیله سردار ...
عثمان پاشا قواعد صلح را ... استحکام داده مراتب ...
بفضل دوستی و وفاق ... امرا و ارکان دولت از جهت شاهی باین ...

درین ایام از ممر عبور عساکر جانبین بوی انهدام آورده ... بیرون
است و ... مردم آن محال با اکناف و اطراف متفرق گشته اما والی آنجا
محالات است بجهت ... مضایقه نفرمایند اولی مینماید چه اگر ...
درین است امرا عظام قبول نصیحت نموده آنچه در جواب عریضه ... پاشا ...
یافته در جواب عریضه مشار الیه نوشته روانه نمودند و از آنجا کوچ کرده متوجه ساغری
یاغی که از آن تاریخ بچمره یاغی موسوم گشتند و چون روزی چند درین منزل توقف
شد ایالت پناه محمدی خان استاجلو که تعلق ... دارد و هزار ...
و طالشیان خود و امرا را ... همایون ملحق گشته شرف سجده ...
نواب همایون اعلی و شاهزاده گیتی ستان مشرف گشت ذکر کوچ فرمودن ...
با لشکر ... بدار السلطنه تبریز و حکم غارت ...
در موضع ساغری یاغی ... خبر ... ایران رسانیدند و جمعی دیگر از مردم
صوفی و ... شاهی سون شده ... همایون ملحق گشته موافق آن ...
عثمان پاشا موازی صد و پنجاه هزار کس از عساکر دیار روم ...
و ... شام حلب ...
دوان و ... و اولایات فراهم آورده از ارض روم کوچ
و ... اصلاح مقصود آقا حاجی ... رومیه ...
وی در ایام امیرخان فرار کرده بدانجا رفته بود و قبل از این ... روم هم
رفته بود و ... عزیمت گنجه و ... تنکور نموده ... دار السلطنه تبریز
بنابرین نواب همایون از آنجا کوچ فرموده از راه ... عثمان عزیمت ...

نخجوان متعلق ساختند و چون در دو فرسخی نخجوان نزول اجلال فرمودند متواتر خبر رسید آمده
نقل نمودند که عثمان پاشا در مرند نزول نموده به سرعت روانه تبریز است نواب
همایون شاهی و شاهزاده ظفر لوای امیر صاحب قران سلطان حمزه میرزا که وارث ملک
کیان و ولی عهد خسرو ایران بود با بیست هزار کس از راه دره دیز به مدد اهل تبریز
خود از آن منزل کوچ فرمودند و از راه اردوباد متوجه درمار از دم دول گشتند
شاهزاده یک شب در آن دره نزول نموده جمعی با قراولی مقرر فرمودند و روز دیگر
کوچ کرده در حوالی صوفیان مرند که در آن وقت محل نزول رومیه بود نزول اجلال فرمودند
و ایالت پناه محمدی خان به قراولی مقرر شد روز دیگر جماعت اروام از روی خوف
و رعب تمام در آن منزل توقف کرده عرابه‌ها را بر ضرب زن و توپ فرنگی در حوالی اردوی
خود نصب نمودند آقا محمد بیگ به حوالی اردوی ایشان رسانیده جمعی رومیه از
به آهنگ حرب بیرون آمدند از اینجانب غازیان لشکر شده به جانب ایشان حمله
انداختند و در حمله اول موازی یکصد نفر به خاک هلاک انداختند و رومیه غازیان را به
تفنگ بر گردانیدند و لحظه به لحظه از اردوی عثمان پاشا سپاهی بیکران چون دریای پر
فوج فوج از عقب یکدیگر بیرون می‌آمدند چون لشکر اروام مثال مور و ملخ هجوم آوردند
و از قزلباش صد و دویست همراه بودند ایالت پناه محمدی خان غازیان را از عرصه
حرب مانع آمده جنگ کنان خود را به دامنه کوه کشیدند و سعد و شاد از
رومیه قتیل آورده بودند روز دیگر که عبارت از روز پنجشنبه شهر مبارک رمضان
سنه مذکور بود عثمان پاشا از آنجا برخاسته در آب شور نزول نمود شاهزاده
گیتی ستان نواب امام قلی قاجار و بعضی از امرا نامدار با اردوی کیوان شکوه

ملک گشته بودند صلاح در جنگ ندیده جعفر خان استاجلو و مهدی قلی سلطان
شاملو با هزار کس به شهر فرستادند که باتفاق حسین علی سلطان حاکم آنجا محافظت و محارست
شهر قیام نمایند و کوچه‌بندها را استحکام گردانیده در هر دروازه جمعی از شهری و دولتیان
به محافظت قیام نمایند و احکام مشتمل بر استمالت تمام با اهالی تبریز نوشته و بسیار دیگر
که در محافظت مردانه بوده نگذارند که کسی بهانه خانه کوچ بیرون از شهر جای دیگر رود
و چون امرای به محافظت و محارست شهر در برابر رومیه قیام نمایند بالوجهات شاکر
با انعام ایشان مقرر باشند القصه چون رومیه در کنار شهر نزول نمودند ملک احاطه
و احتیاط تمام به سر برده سپاه هفتاد هشت هزار سوار و پیاده و تفنگچی سر کرده
غازی گرای خان تاتار و صفال اوغلی میرالامرای دیار بکر که از سپاه سلاطین است
و سلطان سلیم او را تربیت نموده و دختر خود بوی داده به شجاعت و دلاوری در
میانه رومیان مشهور و معروف است از راه کوچه سرخاب متوجه شهر شدند چون
به کوچه‌بندها رسیدند غازیان باتفاق شهریان شروع در جنگ نموده تا هنگام غروب
آفتاب به حرب مشغول بودند و از طرفین داد مردانگی داده یکصد و پنجاه نفر از آن
قتیل آوردند و از قزلباش چهار نفر تبریزی رومیه چون کاری نساخته باردوی خود
معاودت نمودند و شب بلوازم طلایه داری قیام نمودند صبح از طرفی
روی کوچه‌بندهای مذکور آوردند و توپ و بادلیج بسیار به دیوار باغات زده اکثر را
رخنه کردند و جمعی بسیار از باغات در آمدند تبریزیان هجوم آن طرف آوردند
به ضرب تیر و شمشیر از باغات بیرون کردند در این جنگ شصت و چهار کس
از رومیان قتیل آمدند و پنج نفر از غازیان در میان تنجهای خود رسیدند چون

دربن روز نیز اثری از لشکر قزلباش ظاهر نشد رومیان اکثر دیوارهای باغات را
بضرب توپ و تفنگ و ضربزن فرو د اوردانند و امرایی که در شهر بودند یقین
میدانستند که روز دیگر رومیان هجوم آورده بشهر داخل می شوند با مردم
خود از راه خیابان بیرون رفته از طرف قهوه‌چی باردوی عالی نواب گیتی
ستان ملحق گشتند و تبریزیان چون حال بدین منوال مشاهده نمودند از اولیا
بالکلیه مایوس گشته یقین کردند که مددی بایشان نمیرسد هر کس را قدرتی و قوتی بود
در همان شب زنان خود را برداشته بیرون رفته اکثر که قدرت و قوت نداشتند
پیاده با عیالان خود رو بکوه سرخاب نهاده بیرون رفتند و تمامی اسباب
و جهات خود را در زیر زمینها و نقبها گذاشتند رومیان در اول طلوع صبح از اطراف
فتیل زده دیوارها و کوچه بندها که در سر راه ایشان بود بضرب توپ فرود
آوردند و چون ملاحظه کردند که کسی بمدافعه پیش نمی آید تا میان میدان صاحب آباد
رفته علی دراتچه زدند و از خوف تبریزیان بشهر نتوانستند آمد فی الفور بهمانجا
برگشته مخیمها را آمدند روز دیگر از روی فراغ خاطر بشهر در آمده دست بغارت
و تعمار آوردند و مناره و مساجد را بجهت آنکه بر بالای آن [illegible] شده مشغول شدند
و اکثر عمارت را فرود آورده شروع در خرابی نمودند و قیصریه را که از کثرت
شهرت محتاج بوصف نیست آتش زده تمامی کتابها که از احادیث و کلام علما بود و بحفظ
استادان بجز یافته بود و زر و رخت و اموال و اسباب بیرون از شمار از قیصریه
بدست در آوردند و بکجریان محلات و خانها در آمده آنچه یافتند بردند و شروع
در کاویدن نقبها و زیرزمینها نموده اکثر دفاین را بدست در آوردند از ماهی تا

مولانا محمدعلی ولد مولانا نجابت الله تبریزی که شیخ الاسلام و مفتی بود و کامران
اوحدی که قاضی القضاة آنجا بود در شهر مانده بودند عثمان پاشا فرسته بعد از خطاب
و عتاب ایشان را تعظیمات و تکریمات نموده مخلع نموده و در روز سیم [illegible]
که هیچ آفریده متعرض احوال تبریزیان نشده ترک نهب و غارت نمایند و مردم
شهر را استمالت تمام داده و راه ادخال ایشان باردوی رومیان گشوده
مردم بیع و شرا و معامله خود مشغول گشتند و عثمان پاشا شروع در تعمیر قلعه نموده
ها بوزرا التعلیه نمودن مناسب یافت و حصاری بر دور آن قرار داده مجموع
شتران و الاغان رومیان چوب و سنگ و آجر و مصالح می کشیدند
تمامی سنگهای مزارات که در سرخاب گجیل و چرنداب بود و هر یک سنگ مرمر اعلی
ترتیب یافته بود و جهت دیوار قلعه می آوردند و هر بوم چهار کس [illegible] در قلعه
کار میکردند چنانچه در عرض چهار روز قلعه را با تمام رسانیدند اما
گیتی ستان با عساکر رستم توان در کنار دریا و سه فرسخی تبریز رایات نزول داشتند
و بنابر قلت سپاه و امرای خیرخواه و مدبران آگاه محاربه را از جرب قلعه
نمیکشیدند که بر سر رومیان تاخت آورند اما همه روزه فوج فوج از غازیان جانباز
بحوالی اردوی ایشان رسانیده دست برد نمایان مینمودند سرها و اخترها
بپای سریر اعلی میرسانیدند و جماعت خرچین لوی لشکر قزلباش و پیادهای
خوش کشیکچیان اردو بطریق دزدی باردوی میرفتند
اسب و استر و شتر می آوردند و چون شاهزاده گیتی ستان در جوب مبالغه
تمام میفرمودند و موافق رای امرای نامدار نبود و صلاح در آن دیدند که باردوی

کیهان پوی گردد و روز دوم دول نزول اجلال و انشت طی گشته در باب محاربه نمودن
در انچه فرمان قضا جریان همایون شاهی صادر گردد عمل نمایند و در روز سه شنبه ششم شهر شوال
سنه مذکوره باردوی همایون ملحق گشته نواب باستقبال مبادرت نموده شاه
و شاهزاده یکدیگر را ملاقات کرده شاهزاده و امرا را بعون اشرف ساخته رای عقده
گشای شاهی بدین قرار یافت که تا آمدن امام قلیخان و امرای یمین و یسار لشکر قزلباش
و طوالش محاربه موقوف باشند و قورچی بطلب خان مشار الیه فرستاده شد که از عقب تمام
متوجه اردوی معلی شود که مستورات لشکریان قزلباش بر سر او جمع شده باشند و در کمال
بالمغار روانه شوند و شش روز در همان منزل توقف نموده روز هفتم امام قلیخان
حسب الفرمان قضا جریان با دو هزار کس از طایفه قاجار و اویماقات قزلباش باردو
داخل شد تشرف عتبه بوسی سرافراز شد و از آنجا کوچ کرده در موضع نهند که چهار فرسخی
تبریز است نزول اجلال فرمودند گفتار در محاربه امرای عالیشان و ظفر یافتن بتایید خلاق
ذو منن در روز دوشنبه پنجم شهر شوال سنه مذکوره مجموع امرا و غازیان لشکر نصرت اثر عزم
مقاتله و پیکار با یلغار بر سر مخالفان شتافتند و از راه قبوسنج متوجه شدند و مهدی
قلی سلطان شاملو با پانصد نفر از راه سرخاب فرستادند که تبریزیان رومیه که در آنجا
جلالی میکنند بیش از آنچه معاودت نمایند و چون رومیه از عقب تبریزیان آیند غازیان
از آنجانب ایشان را تعاقب نموده دست بردی نمایند و مشار الیه حسب فرموده
عمل نموده از جانب سرخاب روانه گشت و محمدی خان تکلو در رکاب همایون
توقف فرموده القصه مخالفان از توجه جنود ظفر ورود آگاه گشته عرابه ها را در جلو
اردوی خود نصب کرده تفنگچیان و تیراندازان در عقب عرابه قرار گرفتند و جلالی

سرکرده لشکر شده آماده و مهیای جنگ بودند از آنجانب عسکر نصرت مآثر در روز
غازه قبوسنج نزول نمودند و شب بلوازم طلایه و آرامی قیام نموده که صباح خورشید
بیضا علم یعنی خورشید انجم حشم بعزم رزم جوشن زرنگار در پوشیده قدم در
معرکه سپهر دوار نهاد و حبشیان ظلمت را منهدم ساخت چون محقق شد که رومیان
از آمدن غازیان مطلع گشته عرابه و ضرب زن را پناه خود ساخته اند رای امرای
عظام بدین قرار یافت که تا محل چنین توقف نمایند که مخالفان از آمدن غازیان
خاطر جمع نموده تفنگچیان از اطراف و جوانب عرابه ها متفرق شوند بعد از ظهر سوار
شده غافل بر سر ایشان ریخته دست بردی نمایند اتفاقا جمعی از مردم حسین لو
او باش بی توقف و اطلاع امرا با اراده تاخت و غارت تبریز رفته بودند چون جما
اراده ما محل جانب تبریز از آمدن قزلباش آگاه شدند قریب یکهزار و پانصد نفر
بعزم تبریز و قراولی از عرابه جدا شده بهم قرب بجانب قبوسنج آمدند و فوجی از مردم
حسین لو که به تبریز رفته بودند دچار شده آغاز محاربه نمودند و مرتبه مرتبه جمعی از ایل
اوران جنود ظفر نشان که با ملک خبر بمیدان مبارز آمده بودند بدیشان ملحق گشته
نائره جدال و قتال التهاب و اشتعال یافت و چون لشکر رومیه قوت تمام داشتند
غازیان عنان کشیده محاربه مینمودند و مخالفان ایشان را تعاقب نموده تا کنار رود
خانه آمدند و قریب بیست نفر از غازیان و جماعت جورخیلو بقتل رسیده چند نفر
زنده اسیر شدند و جعفر پاشا از استماع این حال مسرور و خوشحال گشته قریب دو
هزار کس از عرابه جدا شده در میدان پیکار صف آراسته و جوانغار و برانغار لشکر خود را
با پاشایان و معتمدان سپرده خود در قلب قرار گرفت و مرتبه مرتبه پیشتر می آمد و طالبان

نام و ننگ میدان جنگ درآمد زلزله در زمین و زمان انداختند امرا و نامداران
چون کیفیت این اخبار نمودند فی الفور سوار شده صف سپاه آراستند و از بیابان
به دو دهانه متوجه میدان رزم گشته ابوالقاسم سلطان ولد شاهرخ خلیفه مهردار و
شاهقلی سلطان پیاده را حرکت نمودند چون جرجحان از میان دره بالا آمده شیران
بیشه شجاعت و مردان میدان کین تاختند و در حمله جمعی نهنگان هلاک و امواج
دریای پیکار در تلاطم آمده کشتی عمر جمعی تیره روزگار غرق گرداب فنا گشت
لمعان سنان آتش فشان صاعقه کردار خرمن زندگانی بسوخت و پیکان سهام خون
آشام برق وار شعله جانسوز در کانون درون می افروخت از صعود گرد و غبار خورشید
فایض الانوار نقاب ظلمت تار پیش رو گرفت زگردی که برخواست از رزمگاه
جهان گرد در چشم مردم سیاه چه گونه شدم کم دران گرد و حد که بیجا امید چون [illegible]
سپهر چون صف سپاه قزلباش از میان زرد دهانه بالا آمده مشاهده رومیان که دید
خوف و رعب تمام از تیغ جدید تیغ غازیان خون آشام در ضمیر جماعت روم استیلا یافته
علامت عجز و انکسار از صفحات احوال خود مشاهده نمودند و خیال دانست که کار
نوعی دیگر و فتح و نصرت موقوف بعنایت فرمای قضا و قدر است باتفاق غازی
گرامی خان نامدار و پاشایان نابکار عنان ادبار بصوب فرار انعطاف داد و جنود ظفرنمود
پاینده ملک [illegible] رایات فتح و فیروزی افراخته کاکاغان را تعاقب نمودند و تا حوالی
جایان شهر ازلی ایشان دوانیده قریب به دو هزار کس را طعمه شمشیر آبدار گردانیده
باتش کارزار سوختند و رقم [illegible] بکرمان جان آن خاکساران را در
جمعی کثیر از مردم معتبر روم در این جنگ بقتل آمده بهرام بیگ ولد سلطان حسین سلطان

که از امرای معتبر آنجا بود در این جنگ بقتل آمده و با گلمان کدخدا و زنبوستان با
و چند نفر دیگر زنده دستگیر گشتند و علم حقال اعلی با چند علم دیگر بدست غازیان درآمد
و غازیان سرهای مقتولان را جدا کرده با اخترها بدرگاه اعلی آمدند روز دیگر شاه
گیتی ستان متوجه احوال غازیان شده هر کس سر و اختر همراه آورده بود و شاه غازی
در آخر رحال تفقدات و نوازشات سرافرازی گشت و مهدی قلی سلطان شاملو که از
راه سرحاب رفته بود و سواری هشتصد نفر تر زراسب و پیشتر که در آب نخود بحوالی
بوده چنین اندر ساخته چهل نفر از مستحفظان آنجا را بقتل رسانید در همان روز بارده ولی
آمده و خصمان را با سار از وقوع این حالات و شکستی چنین مضطرب و پریشان گشته
چون چاره نداشت با خود قرار داد که انتقام این از جماعت تبریزیان بکشند و از
عاقبت فانظر کیف کان عاقبة الظالمین غافل اندیشه نموده روز دیگر حکم قتل عام و غارت
و یغمای شهر فرمود و کلای سگ بان خود را بکوچها و محلها انداخت هر کس را نظر در او در آید
شهادت رسانیدند بعالم آخرت میرسانیدند و از دیوار باغچها نگاهها درآمده هر کس را
که در نقبها و زیر زمینها پنهان شده بود بیرون آورده بقتل رسانیدند و آتش قتل و غارت
نوعی بالا گرفت که فرمود [illegible] از طبقات سموات در گذشتند
ان الله [illegible] الحرث والنسل بر اموال و اسباب مسلمانان خواندند و قریب بهشت
هزار نفر بقتل در آوردند با صد نفر از بزرگان را طعمه شمشیر ساختند و چند بن سادات صحیح
النسب و علما و صلحا در بن قتل و عام شربت شهادت چشیدند و اطفال شیرخواره را
بر شکم پدرها و مادرها بعالم آخرت رسانیدند و سوای هشت هزار نفر از ساده رخان
ماه لقا و دختران سمن سیما و زنان حور لقا و اطفال مسلمانان از تبریزیان اسیر نمودند

میانهٔ کبود گنبد بر دو فروخت بلند بود و بسیار از سپاهیان که از پنجهٔ قضا و قدر جان برده بودند بدرجهٔ
قتل رسیدند و بحسب اتفاق عید بغداد و مجملا از ظهور اسلام تا غایت این نوع قتل
عامی بر زمرهٔ مومنین بحسب ظهور نیافته بود و هیچ یک از سلاطین کفر جرات بر آن امر
شنیع نکرده بودند که ازین عثمان بالشایی ایمان نسبت بمسلمانان صادر شد این ابیات در کیفیت
این ماجرای عجیبه واقع از نتایج طبع مهر جعفر تبریزی است نظم تبریز چو کربلا شد
از شیون دشمن ۞ فرقی که بود همین بود در ماهین ۞ کان بهر حسین در محرم بود
وین در رمضان بهر محبان حسین ۞ و چه دراو ایام ماه تبریز روزه الحق ۞ گردید چو کربلا
خون ناحق وین طرفه که عیدی از نحر گشت ۞ و چه عید عیدی که از روز قتل بی
سبق الفضایل داده ۞ تبریز که بود از حسن از روی بود ۞ غارت زده شد
اگر رومی بود نظم ناخود نگاه خویشتن معتبرم ۞ این بود ز قتل با از رومی بود ۞ جفا
ها در جوان ستم ... بهمان ایام دعای مظلومان بهدف استجابت رسید و
مهلک بر ذات ناپاک آن سفاک ناری شد و لجاره سر بر بستر هلاک نهاد و در آن ایام
پر آلام که این خبر قتل و غزا و نهب تبریز را باردوی همایون رسید نواب سیادت پناه
میر شمس الدین محمد صدر و نقابت پناه میرابوالولی انجو ... با جمعی از صلحا و بعضی از
اعیان شیراز که این حادثه نازله واقع شد ... و دفع انطاع اقدام
نمودند و جنگ دعاهای استجابت یافته از آن بود که بعد از چند روز ظاهر شد ذکر
توجه شاهزاده گیتی‌ستان بر سر مخالفان و ظفر یافتن بر سپاه بد سرشت دشمنان چون خبر
قتل و غزا و نهب و یغمای تبریز بمسامع عز و جلال شاهزاده گیتی‌ستان رسید آتش غضب
در کانون آن شاهزاده کامکار و امرای عالی مقدار اشتعال یافته با تمامی عساکر گردون

بعزم محاربه مخالفان سوار گشته رایات ظفرنشان بجانب ایشان معطوف ساخت نظم
فروزنده تاج و تخت کیان ۞ فرازنده چتر کاویان ۞ در آورد پا در رکاب سمند
سبکبار آمد بچرخ بلند ۞ برای صواب و تصدیق درست ۞ بآهنگ رومی میان
کرده چست ۞ چون در محلی که دو فرسخی دار السلطنه بود آن شاهزاده ظفرلوا بمکان سعید
نزول اجلال فرمودند آن شب ایالت پناه محمدی خان بحقایق لوازم قراولی نظم
دگر روز چون خسروی خاوری ۞ برآمد برین طاق نیلوفری ۞ زمانه در روشنی
باز کرد ۞ جهان بازی دیگر آغاز کرد ۞ جهان گشت بحری پر از خون ناب ۞ در او
گشته سرها بسان حباب ۞ نماند گشته در هر طرف گشته ۞ بهر بیشه افتاده هر
صبح الصباح که بفرمان خالق الاصباح آفتاب از افق مشرق طلوع نمود مخالفان از
توجه لشکر قیامت اثر خبردار گردیده بعزم مدافعه سوار شدند و جمعی از مردم جرچی را
که پیشتر رفته بودند بدیشان رسیده و از جانبین دست بآلات حرب بردند
و ابوالقاسم سلطان ذوالقدر که بجرچی گری مقرر شده بود از جمعی واقف گشته بسر
تمام خود را بمدد جماعت جرچی رسانیده در میانه ایشان جنگ در پیوست و
این خبر بسمع شاهزاده والاگهر رسیده امام قلی قاجار و محمدی خان استاجلو را
جرچی گردانیده پیشتر فرستادند و خود با سایر امرای نامدار و عساکر ظفرشعار سوار
شده متوجه میدان قتال و جدال گردیدند چون بقرب رزمگاه رسیدند ترتیب
استقبال نموده صف سپاه را آراسته و از انجانب ... توپچیان لشکر گران کرد
شصت هفتاد هزار نفر جرار بوده ... آمده در صف محل ... صف آراستند
و ... از صفوف ده دوازده عرابه در پیش لشکر باز داشته باز ... توپ

مشغول گشتند از اینجانب غازیان شیرشکار بگذره و از کثرت و انبوهی مخالفان نگاه
اندیشه ناکرده بعزم کارزار پیش رفتند و هریک از امرای نامدار با فوجی از سپاه
ظفر شعار بصفی از صفوف ایشان روی نهاده آغاز محاربه و مجادله نمودند گاهی مخالفان
بغازیان حمله نموده ملتبسان را بقلب سپه رسانیدند و گاهی از غازیان شیر مخالفان
تاخته تا کنار اردوی ایشان را میرسانیدند القصه از محل ظهر تا غروب آفتاب بجنگ
مشغول بوده از جانبین داد مردانگی دادند و درین اثنا شاهقلی سلطان بیاوه با فوجی
از شیران بیشه پر دلی بجانب مخالفان تاخته صف ایشان را از هم انداخته تا کنار
اردوی عثمانیان دوانیدند و غازیان طناب چند خیمه را از اردوی ایشان شمشیر
زده مراجعت نمودند چون شام گشت از جانب رومیان مشاعل افروخته و توپ و
ضرب زنها را که در برابر غازیان نصب نموده بودند آتش دادند و غازیان بگریزه
از آتش بازی و سنگ اندازی مخالفان اندیشه نموده بخوف و هراس حمله دشمنان
و مشعل داران از خوف مشاعل را انداخته گریزان شدند شاهرخ خان ذوالقدر با فوجی
از غازیان بر شوره و شر و کینه در مانند برق و باد بر صف مخالفان تاخته گروه افشار
از هم انداخته و جنگ جدال کردند که سرداران لشکر مذکور بود در عقب تمام بر سولی
شده عثمان ادبار برگردانیده روی بوادی هزیمت نهاده و محمد پاشا امیر الامرا
دیار بکر با موازی پانصد نفر بقتل آمد مرا و پاشا امیر الامرای حلب و قرامان و سنجق
بگیان و والی و وکیل پادشاهی دیار بکر با چند نفر دیگر از زمره اسیر گشتند و چون تاریک شده
بود غازیان مخالفان را تعاقب ننمودند چون خبر شکست بر ومیه بسمع عثمان پاشا رسید
قصد آن محل و سایر امرای گشته در همان شب قرار بر فرار داده و محل مناجات

در شنبه پنجم شهر ذی قعده الحرام سنه مذکوره از جر مذاب کوچ کرده روی بوادی
هزیمت نهادند محل صبح خبر کوچ ایشان بسمع شاهزاده اسکندر نشان و امرای عالی
مکان رسید با لشکر ظفر پیکر تا سرحد عقب مخالفان روان شدند و محل عصری قزلباش
بر ایشان رسیده آغاز محاربه نمودند و غازیان شیرشکار بضرب تواتر حملهای مردانه
در هر حمله جمعی کثیر بر خاک هلاک انداختند امام قلی خان قاجار با فوجی از دلاوران
از عقب دیوارهای باغات درآمده بر یکجانب ایشان حمله آور گردیدند و جنگهای مردانه
نموده موازی یکصد و پنجاه نفر بقتل آوردند چون مخالفان حالت عجز و انکسار از تمام
او با رخوت و مشاهده نمودند تمامی شتر بار و اسباب و رخوت را در پیش انداخته غازیان
بکشتن شتران مشغول شدند و مخالفان در همانجا فرود آمده عرابه‌ها را در حوالی خود
نصب نمودند القصه درین مرتبه شکستی عظیم بر ایشان راه یافته موازی پنج هزار
شتر بار دار با غنایم بسیار بدست عساکر ظفر مآثر افتاده و شاهزاده کامکار با امرای
رفیع مقدار چنین گمان بردند که عثمانیان از ترس غازیان توقفی خواهند بود و شب با
مشاعل از ترس غازیان گذشته در موضع نزول اجلال فرموده بودند و رای
عالی بدین قرار یافت که یک دو روز در آنجا توقف نموده غازیان و صدوران از
تعب استراحتی نموده نوبت دیگر طرح جنگ اندازند و کار را یکرو ولی عاقبت را
با تمام رسانند اتفاقا در آن شب امراض مهلکه بر وجود نحیف عثمان مستولی گشته بود
اجابت او و ضعف مطلوبان ظاهر و نمایان گردید و در همان شب رحل اقامت بسرای عدم
انداخته روح ناپاکش بدرک اسفل واصل گشت و مفهوم سیعلم الذین ظلموا ای
منقلب ینقلبون توضیح صورت و نمایان عالم غیب مفهوم ... ذکور ...

ملتمس

ان المنافقين فى الدرك الاسفل من النار همیشه تا بود لیل و نهار و هفته و ساعت
همیشه تا بود گردون ماه و مهر بگردش علم آتش باد محضر خلاص از آتش دوزخ
گردان و دیگر دادن در میان مارسوزانش نزدیکان و متعلقان قوت اوزابک
محقق داشته در محضر عسکر دانیده و محل طلوع صبح کوچ کرده اکثر الاغان و سر
از عمر سنقوتی لاغر و زبون شده بود بدانجا تخریب تمام روانه شدند و بسیاری
از رحال و اثقال ایشان بواسطه اکثر الاغ بارگی که سواری داشتند در راه ماند
چون خبر کوچ ایشان بوضوح پیوست شاهزاده کامکار و امرای نامدار بالمغار از
عقب ایشان روان گشته تا محل طلوع رفتند حال دیگر از خوف و هراس بلغار
تمام بقیة السیف عساکر هزیمت ماثر را پیش انداخته متوجه بلاد روم شد بار آمد
بیت خور رفتی رقم گفتار در مخالفت میانه امرای شاملو و استاجلو در موضع سوسفید
واقع شده در این سال متواتر رسولان و ملازمان از جانب مرشد قلی خان
استاجلو کرسی و اهتمام خود در حکومت مشهد مقدس معلی اقدام نموده استقلال تمام
باتحف و هدایای لایقه بدرگاه امد و همچنین بندگی خود را بر صفحه ضمیر منیر مرتسم گردانیده
مشمول الطاف خسروانه گردیده بندگان اعلی و نواب شاهزاده طغرلوا از اعمال
سابق او اغماض عین فرموده بنشر عنایات و تفقدات او را سرافراز نمود مراد جمعه کرام
از بندگی نواب کامیاب اعلی زده بود دوستی و موافقی که ما بین شاه راه و علی
قلی خان شاملو مسلوک بود بمخالفت و نفاق مبدل گشته کلفت و کدورت روز بروز
در حد تزاید و تضاعف می یافت تا آنکه علی قلی خان بنابر آنکه میانه سلطان علی سلطان
شاملو که حسب الامر نواب شاهزاده و علی قلی خان حاکم قاین بود و مرشد قلی خان

مخالفت و مصادقت مستحکم بود و با نشار اله همواره و هم از هواخواهی و اخلاص سلطان
بی التفات شده حکم عزل او از قاین فرستاده و او تمرد نموده و تمکین حاکم مذکور نکرده
نایب و منصب علی قلی خان اشتغال تمام یافته بحضار غازیان شاملو و عساکر نواب
فرمان داده از دار السلطنه هراة بعزم گرفتن سلطان علی سلطان بقاین آمده مجملی از تفصیل
این واقعه آنکه قبل از آنکه علی قلی خان بقاین رسد سلطان علی سلطان کتابت بحضور
مردم استمداد می خود نزد مرشد قلی خان فرستاده او را از مقدمات مذکوره
بیرون آمدن علی قلی خان از هرات خبردار گردانیده و استمداد نموده و طلبی از او
او نمود و مرشد قلی خان چون واقف شد از آنجا که عالم غیرت و مردانگی او بود
جمع کرده مدد و سلطان علی سلطان خود متوجه قاین شد بعد از وصول مدلولات
خلیفه مراسم اطاعت و بندگی و لوازم عجز و افکندگی بتقدیم رسانیده و
شاه کام بخش کامیاب و خاقان آفتاب نشانه خدمات شده
گشته و چند روز بر این منوال گذشت چون بعضی از اهل فساد بعرض خاقان
و او رسانیده بودند که سلطان علی خلیفه انتظار لشکر استاجلو و آمدن مرشد قلی خان
میکشد خان بعرض اشرف رسانیده در همان موضع سلطان علی خلیفه را گرفته
خلال این احوال چون آمدن خبر مرشد قلی خان بعلی قلی خان رسید در کار
از قاین بیرون آمده مرشد قلی خان را استقبال نمود و در موضع سوسفید از نواحی
روز چهارشنبه دوازدهم شهر رجب المرجب سنه مذکوره تلاقی فریقین دست داد
در میانه امرای مذکور جنگ در پیوست و از جانبین بعضی صفوف بر واخته اقبال
و جدال بمرتبه کمال استقلال یافته چند مرتبه جماعت استاجلویان جماعت سلطان

پیش انداخته با یاهی علم شاهی و علی قلی خان و ولیعهد باز از عقب ایشان مردم خود
آورده مجادلت آغاز ساختند و بهر حمله که شه سپاه ساختند شعر ز یکرنگی لشکر
صاحب قرانی ٭ جهان کرده طرح جهانستانی ٭ ز پیکان خدنگ بهرنگ
زمین را داد از خون یلان رنگ ٭ وز آن لشکر جرار خانی ٭ نکردی کاشکی
رانی ز روی برق هر کس تیغ خونبار ٭ دو تا گشتی سرتا پا بیکبار ٭ چون کار
تنگ شد که عنقریب مرتضی قلی خان از هم پاشیده مردمش راه فرار پیش گیرند
نایره غیرت و حمیت وی بحرکت درآمده تیغ انتقام از نیام بیرون کشیده
با صد و پنجاه نفر از جوانان جنگجوی رزم آزما بجانب نواب شاهی و علی قلی خان
جلو انداخته جنگ عظیم اتفاق کرد و ولی جمعیت را که بر یا صفت جمع بوده چون
بنات النعش متفرق ساختند و علی قلی خان چون حال بدین منوال مشاهده نمود تاب مقاومت
در برابر صولت او نیاورده روی بهزیمت نهاد و نواب شاهی را سالما صحیحا
غانما بدست او درآمد چون چشم مرتضی قلی خان بنواب شاهی افتاد فی الفور از اسب
فرود آمده روی خود در رکاب قدسی انتسابش مالیده بلوازم دعا و ثناگستری آورد
و چون باین سعادت عظمی مشرف شد علی قلی خان را تعاقب نموده ملاحظه کرد که مبادا
آن در درج سلطنت و بادشاهی از مرکز قدرت او بیرون رود و قورچیان را بسته مردم
و ملازمان خود را از قتل و غارت منع کرده هر کس بعد از آن بدست ایشان افتاد بجان
امان یافتند روز دیگر مرتضی قلی خان آن گوهر معدن خلافت و شهریاری و برج
عظمت و جهانداری را برسم سلاطین سوار کرده متوجه اشرف بلاد یعنی مشهد
مقدس معلی شد چون بحوالی آن بلده فردوس آیین رسیدند شهر و بازار را آیینه تمامی

سادات

سادات و نقبا و خدام رفیع مقام و ارباب و اهالی و متوطنان و مقیمان آن عتبه عرش
نشان باستقبال بیرون شتافته از جمال خورشید مثال آن آفتاب سپهر حشمت و جلال
دیده بصیرت روشن گردانیدند و در ضمن دعاگو بمضامین این ابیات بلیغ
عز و جلال شاه کامکار رسانیدند نظم الا ای فلک قدر گردون مقام حرمت در
کعبه خاص و عام ٭ توئی آن فلک قدر خورشید رای که مهر فلک بوسدت خاک پای
چو خورشید تابان ز مصر بلند حصاری سپهرت بزیر کمند ٭ بشاه خراسان ترا
التجاست ٭ بمیر لطف حق ار مدعاست ٭ الهی که تا در فلک آسمان بجای ست و آب
رستم و دستان ز شاه خراسان حمایت تراست ٭ حمایت ز شاه ولایت تراست
تو خورشید فیضی و لطف تو عام ٭ الهی بود سایه ات مستدام ٭ تو تخت دولت
بجاهی بود ٭ معین تو لطف الهی بود ٭ شاه جمجاه در اواخر شهر رجب المرجب
مذکوره در مشهد مقدس بر سریر تخت سلطنت نشسته مشهد مقدس معلی را دار السلطنه
ساخته منشیان عطارد بیان احکام بولایت خراسان نوشته مجمل امرا و اعیان
و حکام ارسال داشته علی قلی خان همراه فرستاده خلاع فاخره ارسال داشتند و
همراه را بدستور مردود و خطاب فرمودند ذکر بعضی از وقایع سنه که حالات مردم دار السلطنه
چون عثمان پاشا در ایامی که داخل دار السلطنه تبریز شد از عقب قلعه بشهر و ساخت
از دولتخانه مبارکه که بصاحب آباد اشتهار دارد و جهت و سایر خصوصیات
از ابتدای غره شهر شوال المکرم که مدت سی روز بود و با شهر صباح از لشکر
بالشکر بصاحب آباد آمده هر کاری کارکنان نموده شب و روز خود
القدر مصالح از سنگ مزارات سرخاب و غیر ذلک و دجله و کاکمان ایشان

زنجیر حصار جمع آورده بودند که مفصل از آن جمله این است چون قلعه اتمام یافت چنان معلوم
توپ هفت هزار تفنگ و سیصد و بیست هزار کس که با وی بودند جدا کرده و میرزا داری
جعفر پاشا را که در صاحب آباد گذاشت که حفظ و حراست آن نماید و در خوئی
جماعت از دو صد توپ و تفنگ و ضربزن و باروت و سرب و سایر مایحتاج که در آنجا
و مهمات آنجا را قرار داده خاطر از آن مر جمع نمود که روانه قاپلان و روم شوند
که ما کاتادم لذات و قابض ارواح از در در آمده کار او را ساخت و چنانچه
سابقا ذکر رفت خال اعلی فوت او را مخفی داشته در محفه او را نگاه داشته
برکوچ روانه شدند چون شاهزاده گیتی ستان و امرای عالیشان از تعاقب ایشان
باز گردیده در مزرع اناخوانون که متصل بکوچه باغات تبریز است نزول فرمودند
نواب اعلی و اردوی همایون حسلی که در سهند بودند از آنجا کوچ فرموده باردوی
نواب جهانبانی ملحق گشتند و در روز پنجشنبه چهاردهم شهر ذی قعده بشهر داخل
شده و دولتخانه مبارکه در منازل مرحوم میر اسد الله صدر شوشتری قرار یافت
و جاهای خواجه منصور بیک قورچی در انجانه نواب خالی گشت و علیقلی خان
بمنازل امیر خان که در کنار صاحب آباد واقع است رفت و قورچی باشی بخانه
عزیز بیک کلانتر که در محله مهاد مهین واقع است فرستادند و شاهرخ خلیفه بمنازل
خود که در محله مهاد مهین مذکور واقع بود رفت و اسمعیل قلی خان بمنازل کاظم بیک
که نواب صدارت پناه مسیح الاماعی در آن می نشست نزول نمود و اسلام پناه میرابو
الحجر در منازل واقعه در مسجد حمزه که سابقا می نشستند نزول فرمودند و نواب صدارت پناه
مذکور در سرخاب بمنزل میر عبد الحسین جهانشاهی فرمودند و جمیع امرا و ارکان دولت
اکثر درین محلات که از قلعه دور بود مجتمع گشتند اما این خانها از جبرا با دانی افتاده

بجی

همین چهار دیواری مانده بود و بقیة السیف مردم تبریز که مواضع و محال بعیده
بودند باز گشته بمنازل خود آمدند اما شهر تبریز که رشک بلاد عالم بود بمرتبه خراب شده
بود که هیچ اثر آبادانی در آنجا نبود و بازار بازار آتش زده بودند و در خرابی
سر برده بودند بعد از چند روز که امرا و لشکریان در بلده جا گرفتند نواب شاهزاده
با امرای عظام سوار شده بجانب قلعه رفتند که جای سیبه تعیین فرمایند و اطراف و جوانب
قلعه را بر امرا و اوجاقات قسمت نموده امرا شروع در سیبه و حواله نمودند و تفنگچیان
چالاک تیغ زدن مامور فرموده از دو جانب نقب زدند یکی از میان محله حسن پاشا
که سیبه علی قلی خان بود و نقب دیگر از سیبه قورچی باشی که در سر پل دیگو بود
باحکام مطالعه با حضار پیاده و تفنگچی محال آذربایجان فرستاده و در عرض یک ماه
پیاده و تفنگچی در تبریز جمع گشته در سیبها و نقبها کار بسیار کردند و حوالها بر دور قلعه
مرتب داده تفنگچیان را بر بالای آن قرار دادند چنانچه تردد رومیه در میان قلعه
از بیم تفنگ مشکل بود و قرار بر توپ داده مقرر گشت که دو توپ بزرگ
ریخته شروع در انداختن دیوارهای حصار قلعه شود و مقدار چهار هزار من
گرد از ترک و تاجیک و شهری باز یافت کرده توپها در اندک زمانی سامان
یافت و شب و روز نواب شاهزاده گیتی در تسخیر قلعه سعی و اهتمام تمام مبذول
و رومیه چون شوم دست از جان شسته هر چند روز از جانبی بیرون می آمدند با اهل سیبه
جنگ نموده مقاومت بسیار کردند شاهرخ خلیفه مهردار ذو القدر زخم تیغ خورده روز
سیبه خود را امتحان بشیر که تا پای شیر حاجی قلعه نجات قدم بیش نمانده بود
و چون رومیان مشاهده حال نمودند دانستند که اگر دو سه روز بدین طریق

از سببا و رخنه در دیوار قلعه شود و از این رهگذر کمال تزلزل در میان ایشان افتاده
بود اتفاقا رومیان فرصت یافته در محل شبیخون روز چهارشنبه بیست و هفتم ماه
مذکور که اکثر مردم جهة چیزی خوردن از سیبه متفرق شده بودند و سوی اقوام
شاهرخ خان و بعضی از منتسبان طایفه ذوالقدر کسی چنان با او نمانده بود در وقت فرصت
نقر برج او رخنه یکبار مردم و را تفنگ گرفته و هرکس از سیبه متفرق گشت
از بالای قلعه تفنگ میزدند شاهرخ خان و جمعی که با او بودند در میان خانه که در آن
در آنجا نشسته بود بیکبار واقف شدند که رومیان در خانه گرفته اند مشار الیه و
فرزندان و برادرزاده او و اقوام دستگیر کرده بیرون دویدند و جمعی کثیر
مرد اند کرده ابوالقاسم سلطان ولد شاهرخ خلیفه و خلیل سلطان برادرزاده
اشرف بیگی بیک شاملو ایشیک آقاسی باشی نواب شاهزاده کی ولی خلیفه جلادار
ذوالقدر و محمود بیک میرزا علی ذوالقدر با بیست نفر دیگر از مردم معتبر کشته گردیده
شاهرخ خان را زنده اسیر کرده بقلعه بردند و چون اهل قلعه را این نوع فتحی دست داده
در لوازم قلعه داری بیشتر اهتمام نموده مجددا ساعی گشتند و اطراف
جانب قلعه را مستحکم گردانیدند و مدة دو ماه و نیم تا اول شهر صفر میان امرا و قلعه
داران شبانه روزی مقاتله و مجادله بود و مکررا نقب را تا برج جاهی رسانیدند
فایده نکرد و رومیه بتوهمه واقف گشته تمکین ندادند نواب شاهزاده کی
علی قلی خان از بیشتری صرف این قصه نمود ذکر ... و دخول امرای افشار در هرات
و برادر وقایعی که در میان ایشان و امرای استاجلو شد چون مهمات ممالک و مدار
در خانه علی قلی خان قبح اعلی استاجلو قرار یافته بود و علی سلطان قورچی باشی افشار

که بعد از قتل میرزا سلمان مدار الیه در خانه نشسته بود و از بعضی و هم حملات و از منتسبان او بود
و اکثر ... متوجب بود که رتق و فتق مهمات و اصلاح ملک بکرد داده بود و قزلباش به میان
التیام ایشان با هم امری مشکل می نمود و با یکدیگر در مقام نفاق بودند و جمعی
از بیرون خاطر قورچی باشی اکثر ایام بطرح گذاشته پهلوی عالی بیک و علی قلی خان
انجمنی را خاطر نشان نواب عالی کرده بود که مشار الیه با امرای ترکمان و تکلو اتفاق
منضدی مخالفت ندارند یانکی دارد و پیوسته تشبهات ایشان بهم می آید
خاطر نواب عالی انحراف تمام از وی پیدا کرده بود و قورچی کس بطهماسب قلی بیک
ولد امیر اصلان سلطان ارشلو که انشار دست داده او را طلب کرده بود و در که تحیه
در روی قورچی باشی کشیده او را اضلیج ساز بطهماسب قلی بیک را نیز با منصب جابه جا
نفر از افشاران در شهر محرم الحرام سنه مذکوره بدار السلطنه داخل شده در مقام
تضیع قورچی باشی بودند تا اکثر آمدن امرای ترکمان و تکلو از عراق بدان جا
زده یکشنبه علی قلی خان بیکبار و توهم آنکه مبادا رفع وی دیگر فرصت نشود در نظر او
با اتفاق ... کرد و دست برد بمانده با نواب شاهزاده کی گرفتن وی
در میان نهاد و فی الفور این اراده بعمل آمده آخر روز جمعه بیست و ششم محرم الحرام
سنه مذکوره طهماسب قلی سلطان ارشلو و بعضی از مقربان شاهزاده اسکندرشان
بدرون خانه و رخنه چهار علی بیک را در زاده وی چون از مقدمه آگاه بود تقریر
فرصت یافت که از در دیگر که راه اسبخواران میرفته خود را رسانیده یکدو جلو
در آن استانه بود و خود را باسبان رسانیده بجانب دربستخواران رسانیده خود
رسانیده رومیان را از آمدن خود خبردار گردانیده و رفته خود را بپای حصار انداختند

رومیان لشکر را بالا کشیده به درون حصار بردند و اجماع طعام علاوه گرفتن شاهرخ
خلک گشته باعث قوت رومیان شد چون طهماسب قلی سلطان و مقربان شاهزاده
عالیشان بخانه قورچی باشی ریخته تمامی اموال و اسباب و جهات خانه‌اش را غارت
کرده خانه او را با خاک یکسان کرده عورات ایشان را عریان کرده در جای نگاه داشتند
و مردم و لشکر او را دست درآورده تمامی را مستاصل و پریشان و متفرق گردانیدند

گفتار در آمدن امرای تکلو و زنگان بحوالی اردوی معلی و باقی احوال ایشان

چون بعد
از قضیه امیرخان که محمد خان تکلو از خوف سفیه شاه‌وردی کرده بعراق آمد صلاح در آن
دید که بجانب همدان و کردستان نزد سولاغ و ولی خان تکلو رفته با ایشان
فرقه مشورت احوال خود در میان اندازد و چون بدر جزین رسید چند روز در
آنجا بسر برد و از آنجا بهمدان رفته هر چند پروانجات استمالت مصحوب ملازمان
و فرستاده‌های او میرفت بدان اعتبار نمیکرد تا آنکه از انجا بقم آمده اراده
نمود که قم را بدست درآورد و حصار قم را بر روی او بستند از انجا بکاشان رفت
و درین مرتبه هم مردم آنجا با او حصار ساختند تا آنکه درین وقت امت خان قورچی
باشی ذوالقدر حاکم فارس با لشکر فارس که در عجن امیر رسید خواب شاهزاده
کی داده که چهار هزار سوار جناق از دریاچه حاضر سازند و یکسال از وعده موعود
منقضی شده بود با دویست و صد نفر از ملازمان خود بکاشان رسیده بود
محمد خان که او را ملاقات نموده با او گفت و گو کرده که صبای رفتن می‌باید کرد
باتفاق روانه درگاه معلی گردیم محمد خان مضطرب شده چاره در توقف ندید
مکه ورود ملطایف الحیل گذرانیده اخر برفاقت مشارالیه از دارالامان کاشان

بادی کو

بیرون آمده چون بقم رسید امت خان را بازی داده و نقلاوه هم عهد گشت و باتفاق وانه
قزوین و سلطانیه گشتند و چند روزی بواسطه جمعیت لشکر توقف نمودند و کس بامرای زنگان
و تکلو فرستاده کس از عقب شیب خان و او امام بوی فرستاده و ولیجان ولد حسین جان
سلطان سولاغ از همدان و کردستان طلب کرده در سلطانیه میانه این امرا با جمیع لشکر زنگان
و تکلو که در عجن عان مانده بود و تجدید کرمی گشته قریب ده دوازده هزار کس جمع
گشتند و مافی الضمیر ایشان انتقام قضیه امیرخان کشیده و شاهزاده طهماسب سلطان حمزه
میرزا را از دست معاندان بیرون آورده و دفع علی قلی خان فتح اغلی استاجلو و
اسمعیل قلیخان شاملو نمایند و تکلمان هم داستان شده از روی استیلای تمام خود را
بحوالی دارالسلطنه رسانیدند چون زمستان صعب و شدت برودت و سرما
باعلی درجه بود و از دوری مسکن بود و هر روز کبید و فتح را غلی نسبت الشد بود تا
آنکه خود را بمعسکر که در حوالی دارالسلطنه واقع است رسانیدند و از آنجا از روی
و تسلط نشستند که معامله خود را مشخص سازند چون از وقتی که خبر استیلا و غلبه آمدن امرا
عالیشان بسلطانیه و زنگان رسید امرا و جماعت مقیم علی قلیخان فتح اغلی استاجلو
در مقدمه افتاده بعضی مقدمات خاطرنشان نواب شاهزاده میکند زنهار نمود شاهزاده را
تهمت عداوت و دفع انجماعت را فرد و همت خود کرد و انید و درا نواذی است
که بر هیچ حالی و احکام مطاعه همایون امت خان ذوالقدر بیگلربیگی کرد رفیق و هم عهد امرا
تکلو و زنگان بود و نوشته مصحوب کوچک بیگ لد مرتضی هرکس که در نوزده دوا
می‌بود فرستاده بمشارالیه چون در حوالی زنگان بدیشان میرسید بعد از اطلاع بر
اوضاع و بعضی احکام نهانی که بعهده علی بیگ لد شادی بیگ ذوالقدر که

دران اوان که سبیل شیراز بود قلمی شده بود که هرگاه قصد ابت خان نماید حکومت شیراز
خالی بود متعلق باشد امت خان باستصواب محمد خان وی را بقتل رسانید دیگر حکم
مطاعه باسم ولی خان حاکم همدان شرف صدور یافت مضمون آنکه آن امان شاه
میرزا صدا است و ما الحمد و را بعهده حفظ و حراست او نموده باسم و درین محل که قتاتیا
نواب همایون ما در میان منازعه است آن سرحد را گذاشته مطلب فرمان همایون
برخواسته آمده از صوفی گری دولت دربرد که مضمون حکم قضا نفاد سر
اطلاع حاصل نماید از روی امید داری متوجه آنکاهی خود گشته بحفظ و حراست آن ...
قیام نماید که بعد هرچه حکم همایون صادر گردد عمل نماید و در خلال این حال جمعی از
سفیدان و صوفیان طوایف و اوجاقات در مجلس بهشت آیین شاه فلک مکین جمع
بعد از ذکر و ذاکری که در میانه صوفیه معمول و مذکور است شاه کامیاب
فرمود که هر که خلاف اراده و سخن مرشد نماید تنبیه او جهت مخالفت چون باشد
عرض از آن مخالفت الیجان تکلو است که بخلاف حکم متوجه درگاه شد صوفیان
زبان آوردند که گوشت بدن او را خام خواهیم خورد که خلاف اراده و رضای مرشد
نموده و برین بیت الله الله کشیده مشخص شد که آن امرا را باریی در درگاه عالم
پناه نخواهد بود و این اخبار ایشان را از دخل شدن در خانه شاه مانع ساخت و در
همان منزل قرار گرفتند چون دولتخانه مبارکه در خانهای مرحومی میرزا سید احمد صدر
سابق بود چنانچه سابقا ذکر رفت بهادر امرا باعمهم علی قلی خان استاجلو و محمدی خان
تکلو استاجلو و اسمعیل قلیخان شاملو و امام قلی خان ... سکویساکر فرا باغ اقتا
در باغچه ای خانه زدند بهادر امرا اسم کشیک قیام نمود ...

بازدانستند و تجود در ماندند چند روز برین منوال چون گذشت بخاطر علی قلی خان رسید که نواب
کامیاب و نواب شاهزاده مستطاب را با سایر شاهزاده ها بر درخشنده بگانه ...
حصار و باره دانست و خود دران سالکی بود و بر روز چهارشنبه غره شهر صفر ظفران
بالفتح و الظفر شاه کامیاب را سوار کرده نواب شاهزادگی پیاده در جلو روانه بگانه
کشند و مقصد اصلی امرا آن بود که در توقف از بیشه شاه و شاهزاده ابوطالب میرزا
طهماسب میرزا گردد شاهزاده سلطان حمزه میرزا از تخت سلطنت بنشانند که امرا
دیگر امیدی نماند هرچند که امرا سعی فرمودند که شاهزاده با دب و حیا سلطان حمزه میرزا
قبول التماس هیچ وجه ننمود و هیچ امرا فرمود انگاه امرا عرضها نوشته هرکدام مصحوب کسی
فرستادند درجه قبول نیافت بالضرور امرا که از عراق آمده بودند در روز چهارشنبه
مذکور در قریه ... و تاریخ رحل اقامت انداختند و درین سال
وروت که در اواخر جدی بود دلیر بسیر دو در راه ها از آمد شد مردم مسدود شد
و هر کسی از لشکریان شهری شیراز ایز از ورود و دخل اخاص با لوله فرستاده بود
بالتمام گرفتند و بنیاد مخالفت کردند تا آنکه از جانب امرا عمده سوار شده بدر خیابان
دار السلطنه آمده کس نزد امرا عمده فرستاده وار انجانب میرزا قلی محمد خان و دیگر امرا از قزلباش
سوار شده یکدیگر را ملاقات نمودند و از جهت ایشان چون بوی وفاق ... ورزیدند
جانب سلطان ... نکرد و محل اعتماد و یکدیگر نبودند بعهد و اراده محال
مستقر نمودند امرا در خانه شاهی چون شب درآمدند و عرض حکایات در مجلس بهشت آیین
شاهزاده و خان عالیشان علی قلی خان نمودند انقولیه هیچ درجه قبول نیافت
دیگر بار اهم خان زرکان چون محل اعتماد علی قلی خان بود او را طلب نمودند گفت ...

واحمد کرد نزد امرای ترکمان رفته نوعی کنند که ترکمانان در آنجانب میل نمایند و در میانه امرا
صحبتی بهم رسانیم علیقلی خان مطیع و رضا او را رخصت داده مشارالیه بمیان ایشان رفت
هرچند از آنجانب حرف زد و در خفیه نیز صحبتها با محمد خان داشت اثری بر آن مترتب
نشد چون دید که فایده ندارد او نیز سر انداخته تابع ایشان و همداستان و همکلام گشت
چون این خبر بشهر رسید که او هم خان از ایشان شد غیر صحبت او چاره نیافت و هر
هرکس از تعقیب ترکمانان که قورچی و ملازم بودند بالتمام باردوی ایشان ملحق گشتند
و در خلال این احوال شبی از شبها شاهقلی سلطان پیاده ترکمان که بر پای برج شاهزاده
کشیکچی بود و با امرای شاهزاده خصوصا اسمعیل قلی خان ربط تمام داشت بنواب
اکنون نواب شاهزاده و در آن برج با تمامی امرا در خفیه مرصع و دکر جزو و خنجر مرصع و جیغه
عنایت فرموده بود نسبت بدیگران چیزی زیادتی داده بود مشارالیه از او …
فرار نمود و در شب بیست و یکم شهر صفر سنه مذکوره چون باد و لعبر غلام …
سلطان … نزاده او اسرای گبیر و گرجی که از غلامان قدیمی شاه جنت مکانی بود و با اتفاق
باکبره امامقلی ترکمان که از کهستان و … نزدیک سلطان …
بود با بها را مواعید کاذبه گول زده که میرزا را بمیانه ترکمانان برده پادشاه …
غلامان وعده داده و آید که شاه شب پای این برجی که بجانب حمام است آمده با میرزا
در میان حوالی نهاده باریسمان با پایین بسته هم و خود نیز از در قلعه خود را انداخته
از اتفاقات حسنه در اول شب مذکور مقدمه منطوره مجمل ادراک … از عالمیان
والی دولی حرفی علیقلی خان کسی متوجه احوال شاهزاده نمی شد در اول شب …
بظهور پیوست در همان شب شاهقلی سلطان پیاده و امامقلی باکبره شاهزاده را

[illegible]

برده بشهر ساز راه سرخاب باردوی امرا آوردند و قبا آتاق محمد خان جای …
محمد خان و امرا از این واقعه خوشحال شدند صباح تمامی امرا اجتماع فرموده شاهزاده
در آتاق برکسی نشانده پابوس کردند و تهنیت گفتند و محمد خان چون آن
وضع را مشاهده فرمود پیغام بعلیقلی خان داد که حفظ شاهزاده ناخوش کرده اند که …
او هم خان که این خبر رسانید نواب شاهزاده و امرا در خانه از برون …
واقف گشتند چون امرای ترکمان دیگر شاهزاده در میانه خود دیدند از آنچه در دل داشتند
معامله خود را بصلح و صلاح منجر سازند باز اراده سرکشی ایشان زیاده از حد شد و از این جانب
اندک تزلزلی پیدا کرده دیگر بسلام پادشاه میرزا ابوالولی انجو را با علما و قضاة …
همچنان معامله نامشخص بودند مدعای اصلی آنجماعت آنکه علیقلی خان … اعلی که …
در در خانه نباشند و امیر سر خود … کرده دختر … بستانند و با کار خود هرچه …
کنند برده و جمل آورد و آنچه مقدمه قبول نزد شاهزاده کشیکچیان محال بود …
با خان مشارالیه بود و شاهزاده را قدرت و اختیاری در امور خود و امرا اصل محمد …
تکلو استاجلو و اسمعیل قلیخان شاملو و امامقلی خان قاجار و امرای ذوالقدر همه …
خاطر شاهزاده مطیع و فرمانبردار چون مردم تکلو … و از هیچ طرف …
فتح بروی گرفت زان می گشود و معامله قلعه هر روز دشواری خود بر طرف شد و …
افتاده بودند و اگر احیانا در باب انفصال این لشکر تکلو … جهتی بود …
سپاهی لشکری که در دارالسلطنه بود با ایشان معاونت کرده بیست سی هزار پیاده
تبریزی که هرکدام برابر سیری بودند از راه رودخانه باردوی آنجماعت رفته و با
کار ایشان برانند و یک طرفة العین اردوی … تالان نمایند چون …

دیگر متعلق گشته بود و بعد تاریخ جشن نوروز نیز از ایوان چرخ بوقلمون کل امر بوقوفه
مرهون سابقا مذکور شد که از جماعت زنگان و تکلو هر دو در دار السلطنه در ملازمت
بودار قورچی و مقربان و یوزباشیان باروی امرای مذکور خود را رسانیده برادران
امیرخان اسمعیل سلطان و شاه قلی سلطان که در قلعه قهقهه محبوس بودند بالتماس بعضی از امرا
ایشان را از قلعه بیرون آورده واراده آن بود که علی قلی خان رعایت ایشان کرده
شاید مردم از آن جماعت برگردان شوند اتفاقا ایشان فرار کرده خود را بدان
ملحق ساختند و جمعی دیگر که از طوایف اکراد و جماعات بودند و منظور نظر شاهزاده
نامدار بودند مثل سلمان خان استاجلو و علی سلطان چیچکلو و ابراهیم بیک
بیک سعدلو و طهماسب قلی بیک شاملو و غیره که کنجه بمیان مخالفان شدند
از یکطرف همگی را التفات نمودند و تعهدات و مراسلات متعرف و اگر کسی
مراتب دیگر کسی از آن جماعت برگردان شدند تا آخر الامر علی قلی خان
و آن جماعت لشکری خود را چون سد سلاسل در پیوسته شاهزاده
را در میانه نصب کرده که روز بروز ترقی ایشان بیشتر شود
که نواب کامیاب شاه سلطان محمد و نواب شاهزاده سلطان حمزه میرزا
کرده بر سر ایشان و آن جماعت را مغلوب ساخته در روز جمعه
مذکور مقابله و مقاتله شده محل عصری هر چه تمامتر سوار شده
امرا و مقربان سوار گشته از خیابان بیرون رفتند
رفتند و بعضی قراولان از مردم طرفین بر هم چند نفری از اطراف افتاده
چون شب درآمد شاه و شاهزاده

چون لشکر جدا شدند شب داخل شدند روز دیگر چون در محلی که علی قلی خان
در دارخانه بود بعضی از مقربان آمده رسید که فتنه گشته
شاید شاهی سون شده که علی قلی خان
مردم هجوم آورده از جانب شاه و شاهزاده امر شده چون داخل
دیوانخانه می شوند اسمعیل قلی خان شاملو بیرون آمده ایشان را
جمعی که متصدی آن امر شده بودند ایشان را به قتل آوردند مثل طهماسب قلی خان
و مهدی قلی و قاسم بیک که هر یک به قتل رسیدند
و این فتنه در اول حال خبر در شهر و بازار که
علی قلی خان به قتل رسید مردم
نقاره شادی نواختند
علی قلی خان
خود سوار شده خیابان بازار
که خبر قتل علی قلی خان دروغ بود ایشان
کردند که شاهزاده طهماسب میرزا عراق دار السلطنه قزوین
را پایتخت ساخته مهمات عراق چون رای ایشان بدین قرار گرفت
کوچ کرده این خبر که به سر رسید
شاید اصلاح
امرا آمدن امرا
علی قلی خان بدین قرار گرفت که شاه و شاهزاده را باز سوار کرده جنگ
دیگر که خسرو خان کرد لشکر ساخت

کشت روشن بر تو تعقیب دست خیل انجم از و کریزان کشت علی قلی خان شاه و شاهزاده را سوار کرده با امرای نامدار که در رکاب ظفر انتساب که بودند متوجه اردوی اتحاد کشتند چون قریب یک فرسخ دیگر مانده بود که بیکدیگر ملحق کردند اسلمش خان بنده افتخار مهردار ولد شاهرخ خلیفه که رئیس سفید جماعت ذو القدر بود و از اسب پایین آمده در پای اسب نواب شاهی افتاده استعانت و تضرع نمود که نواب کامیاب از سر خون آن جماعت درگذشته روزگار گذشته را فراموش فرمایند و چون علی خان حاکم شیراز که حسب الامر اعلی در جوار اصطخر ملکی فارس بود و مخصوص شده و لشکر بسیار جمع نموده متعاقب از آن طرف میرسند و از آن جماعت بر همکی نام خواهند شد اگر ما این بنده درگاه که سال‌ها در مقام جان سپاری بیایند انجمل امراز نواب اعلی است شاه کامکار رعیت المسائل سند و دل داشته نواب شاهزاده هم رد التماس مید و ارنمود و او هم همراهی فرمود شاه و شاهزاده عنان عزیمت بجانب معروف شهر آمدند در خلال این احوال ارکان خبر محمد خان رسید که شاهوردی خلیفه شاملو که در نظر بود در سرکاشان آمده کاشانرا که قبه و یوسف بیک الله محمد خان که در کاشان بود و در انشاء قلعه داری در بارین قلعه را ملک از قلعچیان قلعه که همراه وی بود و بقتل آمده محمد خان از غصه و الم ولد و الم بلد پریشان شده دیگر اقامت ننمود و کوچ کرده از راه اصفهان پناه متوجه عراق شد چون خبر بشنیدند امراء دار السلطنه قزوین خوانند رفت آن بلده فاخره که قبول اسمعیل قلی خان تواجی باشی شاملو که از جانب شاهزاده سلطان حمزه میرزا بلد اشرف مخاطب بود و تمامی عیال و رنه در آن شاملو در آن خطه علیا بود و در آتش در و دل نیز افتاد و این قضیه را با نواب شاهزاده و علی خان در میان نهاد و ایشان نیز رأی صوابنمای را بدین قرار دادند که اسمعیل قلی خان و خلفا ایالت الوا از راه طارم و خلخال بسرعت و استعجال خود را بدار السلطنه شیراز تبریز از امرا

رساند و مرجع بعضای فرصت باشد تعجیل آورد و نواب شاهزاده کی و نواب عالی در این خاطر اشرف بجان کوشیده و مجد و التعهدات باو می نمودند و او را جانب دو و مرخص ساخته شد مشار الیه تقدیم تمام متوجه آن دیار شد و رای شاهزاده و خان بیان بدان قرار گرفت که خود نیز متعاقب از عقب روانه شده بعراق روند و معامله امرا که یکطرف نماید **ذکر بعضی از وقایع مشهوره که در این سال رخ نموده** هم در سال قوی میرزا ولد عیسی خان گرجی که اعاظم سلاطین گرجستان بود و نهال باکمالش در چمن حسن و جمال طراوتی شامل بیشتر گشته در میانه قزلباش نشو و نما یافته بود و در ایام سادگی و نهایت خوبی در عبادی منظور نظر شاهزاده کامیاب شده همواره او صاحب همراه و ملازم آن نیز اختر برج سلطنت و جلال یعنی شاهزاده نیکو خصال بود و بجسته جام امانش از سلطان لال عاطفت المقربین طلعت مالامال در ترتیب گشته و چهارم شهر ذی القعده الحرام سنه ثلث و تسعین و تسعمایه در تبریز در همراه شاهزاده کامکار که قلعه کبری و لوازم آن و مراسم ساختن در دار السلطنه تبریز اقدام داشتند از ثبت نام مسجد نصریه که در صاحب آباد تبریز است افتاده شربت شهادت چشید خلیل بیک الله استجال سلطان جرکسی که از نیازمندان او بود نعش او را بدو آنجا مشهد مقدس رضویه علی ساکنها الف الف السلام و التحیه برده و دفن نمود موجب دار السلطنه قزوین گشت دیگر از قضایای آن ایام و حکایه نادره وفات غفران پناه آصف شمس الدین محمد صدر است که ابلیک حق را اجابت نمود و در روز مذکور تحمیر و تکفین در منزل میرزا عبد الحسین که از نبایر و دختران میرزا جهان شاه است و خانه مذکور در سر خیابان در حوالی بقعه مطهره که از مستحدثات پادشاه مذکور واقع است و غفران جاه

مشارالیه در انجا می بود و نمود و تعیین شریف انحضرت امرا و وزرا و اعیان درگاه عالی
حاضر شده بقعه مذکور نقل نموده بامانت گذاشته شد نواب شاهی و نواب شاهزاده
دوره و قبل از فوت نواب مرحوم برسم پیشکاری او در منصب جلیل القدر
صدارت را بمیرزا نواب مشارالیه میر تاج الدین محمود که در فضایل و اخلاق و کمالات
زیاده بر پدر بود شفقت فرمودند و احکام مطاعه و امثله لازم الاطاعه در باب صدارت
و مراسم نعوت و تسمیات نوشته باطلاع فاخره جهه صدارت پناه موی الیه و دیگر
فرزندان نواب غفران پناه فرستادند در باب تاریخ فوت وی میر جعفر مزارعی
گفته شعر شمس الدین صدر عالم و آدم * زین جهان سوی آن جهان فرمود * بر دوستی
بکتن شیخ بود اکنس * رفت و طلعت بشیخ روی نمود * ماه ذی حجه بود که
برسانید محل بود و گفته مقصود جای او را با رضا گرفت پسرش میر تاج الدین محمود
چون که محمود جانشین شد * غایب از غطای حق و دود * جعفری گفت بهر تاریخش
بود وی صدر عاقبت محمود * میر میر تاج الدین محمود شخصی است که از اکابر سادات
ولایت کرمان بوده و وی در انجا صاحب ملک و محصول بسیار بوده و همیشه مردم
ان ولایت و خراسان از و منتفع می گشته اند و در کرم و مهمانداری شهره شهر
سالت و در زمان فوت عبیدخان پدر میر و احمد قاضی و اهالی انجا با کوچ و عیال
تحصیل فته مدتی در انجا بسر برده اند و انچه میر مرحوم نسبت بدانشان عمل اورد
این نحو را تا ثابت آن نیست بعد از فوت میر خواجه رشید کرمانی که کلانتر و بزرگ
ولایت کرمان بود و بواسطه عداوت مفرط خلل نقصان و خسران بسیار کار وی
رسانیده و بعضی از عقارب ایشان بیرون رفته و جوان آن نواب صدارت پناه

بجد وجهد خود در نگاه داشتن باقی و اکتساب دیگر چیزها کوشیده صاحب جاه صد
پانصد تومان محصول شد و هرگز از کرمان باردوی همایون نیامد و بمقتضی دعاه
نصر مود چنانچه در ایام جوانی و اوایل حال خود فرموده اند قطعه ما را حریم ساحت معرفت
ازان مساحت بنا ما مساحت * هر که سلطنت فقر بهم است * محتاج وصل مرام
خو طبع طالب است * جز التفات نیاز اهل او دارد * کسی که بر دل او حبت جا یافت
هر که علم و ادب است و فضل و دانش چون ای * محتاج ناید اگر دل نگاه به جهت
و اول سفری که وی از دارالامان کرمان نمودند سفر زیارت مشهد مقدس امام
که در شهور سنه اثنی و سبعین و تسعمایه بسعادت زیارت ان آستان عرش نشان
مشرف و سرافراز گشتند و بعد از ان تهیه اسباب حج بیت الله الحرام نموده
بسعادت زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفا و تعظیما و زیارت ائمه بقیع
سادت سدرمرتبت گشتند و در شهور سنه خمس و سبعین و تسعمایه به یزد امده از کاشان
و راه همدان خود را بعتبات عالیات رسانیدند و اول شهر ذی قعده سنه مذکوره
همراه حجاج احرام حج بسته از نجف اشرف و راه بیابان نجد متوجه آن کعبه آمال
شدند و بدان سعادت فایز گشته بعد از زیارت حضرت رسالت صلعم و
حضرات ائمه بقیع سلام الله علیهم اجمعین از همان راه که رفته بودند عود نمودند
مراجعت در کربلا بسر بردند و همچنین از راه همدان بکاشان و یزد رفته با کرمان تشریف
فرمودند و در بلده خبیص بطاعت و عبادت و مطالعه اشتغال میفرمودند تا در
اواخر اوایل مطابق سنه خمس و ثمانین و تسعمایه که شاه جهان سلطان محمد پادشاه
در دارالملک شیراز بر تخت سلطنت نشستند نواب میرزا اعظم صدارت را در

کرده بود انچه خلعت فرستاده انحضرت را طلب فرموده باعث انکه در حینی که
حسب الحکم شاه غفران پناه علیین آشیانی مقرر بود که نواب کامیاب مشار الیه از دار
السلطنه هرات بشیراز آمده ارجمعی کران فرموده چون نواب سپهر علامت و تحت
اشرف سرافراز شد نواب اعلی بکاهی استعداد و حالات نواب سپهر اطلاع شد
و بر زبان الهام بیان جاری ساختند که با وجود نفس نفیس سپهر که از وجوهات
کلی مستحق منصب صدارت است از و بهتر کسی نمی‌شود و چون بخدمت شاه بابا ام سرافراز کرام
الناس مهم صدارت جهت او مسلم اتفاق و دیگر ملاقات نواب اعلی و نواب جهانگیر
سپاه واقع شد چون این معامله مقرون خاطر آفتاب تاثیر بود منصب صدارت را
بوی تفویض کردند چنانچه سابقا در مجلس ذکر شد مدت سال تمام باستقلال و
تمام الکلام بامر صدارت اقدام نموده در تمامی اسفار در شروان و آذربایجان و
خراسان همراهی اردوی همایون نموده در اواخر بواسطه ضعف و پیری امراض بر
مزاج شریفش مستولی گشت و فایده بسیار باهالی و علما و سادات و فقرا رسانید
و قدرت تمام در داد و ستد و مدد وراث داشت و هیچ صدری از روی
استقلال این چنین صدارت نکرده بود و اخلاق حمیده و صفات پسندیده و فضایل
و کمالات انحضرت زیاده از انست که درج توان کرد و یا در حیز بیان گنجد و نواب
اعلی را باو توجه تمام بود که با مجلس مثل او نبود و نواب سپهر در فضایل و کمالات
ممتاز زمان بود و خط را خوش می‌نوشت و منشی خوب بود و در ایام صدارت
جمع فقه نموده و در کلام و عربیت و اصول خود صاحب فن بودند و در میادین
سخن وری کوی تفوق و رجحان از شعرای زمان ربوده بود و شعرهای بسیار نموده

دهی

کاهی بعد از آن اقدام می‌نموده اند و انچه از نتایج طبع وقاد انحضرت بر نیز و خوب
واقع میشده و در مجلس منظور می‌نموده اند اشعار انحضرت از قصیده و غزل و رباعی خوب بوده
هزار بیت می‌شود که فقیر حسب الامر نواب در دار السلطنه تبریز جمع نموده دیباچه
بر آن نوشته این ابیات از جمله اشعار وی است هر گه بعد عاجز نگاهی نیافتم
روی دل و جواب سلامی نیافتم در تخت و ذوق ندیدم مباهجی در دولت
وصال تو دامی نیافتم ؛ در کاینات محرم رازی که او برد ؛ از دوست نزد دوست
پیامی نیافتم ؛ شوخی کرده و مطلبیدم ز من رمید ؛ در دشت ناز آهوی خرام
دهی به کرد روی زمین بهر هم دمی ؛ گشتم تمام و مرد تمامی نیافتم ؛ این مطلع نیز از اوست
بیت: شش بار دیدم از چاک گریبان ؛ گریبان چاک کردم تا بدامان ؛
و این مقطع را نیز بسیار خوب فرموده اند ؛ سبوی باده بر سر بر دو همی
سبحانه ؛ بحوالش نیاید سر فرو خوش مستی دارد ؛ و در اواخر عمر این رباعی
بر زبان ایشان جاری شد ؛ بودیم بملک عدم آسوده ز غم ؛ ناگاه از امکان بوجود
واقف ز عدم ؛ افتاد گذر دو روز بر ملک وجود ؛ تو داست که این وجود هم گشته
عدم ؛ ذکر رفتن شاهزاده ذو شوکت و شجاعت بجانب عراق بر سر امرا و نفاق
چون عساکر برودت ماه زمستان بواسطه ظهور آثار اقتدار سلطان بهار از فضای
دشت و مرغزار منهدم گردیده و جنود سبز و زیب انمار و ریاحین و ازهار را اعتدال
هوای اشجار و ریاحین از امده خان بسوی صحرا و کوهسار منعطف کردانیدند
نظم: سلطان بهار از تجمل ؛ آراسته سپاه سبزه و گل ؛ برخواست بعزم گشت لاله ؛
زد خیمه بکوه و دشت لاله ؛ رای صوابنمای علی قلیخان اقتضا این نمود که شاهزاده

گیتی‌ستان بیت فروزنده تاج تخت کیان ✿ فرازنده افسر کاویان ✿ و رایات
ظفرآیات بجانب امرای مخالف معطوف دارد و چون این مقدمات خاطرنشان شاهزاده
سکندرشان گشت از روی ادب طلب رخصت از نواب کامیاب اعلی نموده
مقرر داشت که امرای آذربایجان و قراباغ بالتمام در ملازمت پادشاه زمان
بوده برادر باجان برابر خود ابوطالب میرزا را بنیابت خود در ملازمت آن عالی
حضرت گذاشته محمدی خان تخماق استاجلو را بیگلربیگی آذربایجان وارد و کرده
دارالسلطنه تبریز و نواحی را بدو شفقت فرموده مقرر نمود که با اهل قلعه تبریز مدارا
و مواسای کما ینبغی نماید تا مشخص شدن معامله عراق بدانچه رضای الهی بدان متعلق
شده باشد و مقتضای وقت باشد بعمل آید شاهزاده با ادب مهر بر و انجا
التماس نموده گرفت که بدستور اگر ضرور شود احکام شاهی نوشته شود و دفاتر
خاصه را همراه برداشته مهر وکالت خود را نیز سپرده که داد و ستدی که در
خدمت اشرف واقع شود و بقاعده سابق مهر وکالت ضمن احکام شاهی زده
آن برد و انجات مهر وی داشته باشد و در هنگام وداع بعد از گریه و زاری عجز
فرزندان صغیر خود اسمعیل میرزا و سلطان حیدر میرزا را بشاه عالم پناه نموده متعهد
برانکه اگر مرا قضیه در راه باشد امیدوارم که شاه بابام از احوال این یادگار ماندگان
غافل نشود و بعد از آن بساعت خوب در روز چهارشنبه چهاردهم شهر ربیع الاول
سنه مذکوره که باتخت همه آفتاب بحوت بود از دارالسلطنه بر سر خیابان نزول
فرمود و دستان بانشان دان اسمعیل دریا شکوه که جنبش گی بود در مادکوه سپه
بجهة لشکر فیروزی اثر در سر خیابان توقف کرده از آنجا از راه سراب متوجه دارالارشاد

اردبیل گشتند و از امرا و قورچی و تاجیکان زیاده از دویست نفر همراه آن
نوباوه دودمان حیدر صفدر نبود و متوکلاً علی الله سبحانه و تعالی آن شاهزاده با جمعی خواص
این راه شده معاندان و مکر خواه همگنان در غیبت سخنان موحش ناملایم مذکور
ساختند روز جمعه بیست و چهارم شهر مذکور بدارالارشاد داخل گشته لوازم
زیارت انوار مقدسه مبارکه بجا می آوردند و چون شب جمعه سلخ تحویل حمل و نوروز
بود توقف کرده آن شب و آن روز را در آن مکان گذرانیدند و سر صید نمودند
کارخانه‌یان نشستند و مردم استاجلو و طوالش و ارشلو و سایر اویماقات و طوایف
که در سراب و مغانات و الوسات باشند در رکاب همایون جمع گردند
چه هم وقت محمدی بیک سار و سلاق استاجلو که از مقربان درگاه آن شاهزاده
گیتی‌ستان بود و بمنصب و اقطاع داری سرافراز بود و بعضی دیگر که
چون بسراب و اردبیل لشکر ظفر اثر خواهد رسید قریب پنج شش هزار نفر
از سپاهی باردوی معلی ملحق خواهند شد چون مدت هشت روز آن شاهزاده
عالم افروز در آن خطه پاکیزه بسر برد تفحص از انجا عت بملازمت رسیدند
آخر الامر روز یکشنبه دوم شهر ربیع الثانی از دارالارشاد کوچ کرده متوجه
خلخال گشتند و قریب ده پانزده روز در خلخال بسر برده انجا منتظر بودند
که مردم و لشکر جمع شوند هیچکس ملحق نگشت از انجا کوچ کرده از رودخانه قزل
شاه رود گذشتند چون بپای گسل طارم که میان سرای اشتهارد واقع
وارد و همایون نزول اجلال فرمود اسمعیل قلی خان شاملو با اقوام و لشکر
شاملو اکثر پیاده و چارق بسته باردوی عالی در سر کوچ ملحق گشتند مجملی از

تفصیل قضیت رالیه آنکه وی از شاهزاده عالمیان مرخص گشته بود و قریب ده یازده
پانزده روز بتعجیل و سرعت تمام خود را بقزوین رسانیده مردم و لشکر خود را
صاحبی نمود و بعد از آن امرای مخالف السلطنه کوچ بر کوچ بحوالی قزوین آمدند
و کس نزد مشار الیه فرستاده اند و او را استمالت و ترغیبات نموده که مستور
قزوین متعلق دارد و با ما یکی باشد وی از نان و نمک و عهد و میثاقی که در خدمت
شاهزاده مظفر قرین کرده بود اندیشه نموده بهیچ وجه قبول آن معنی نکرد و جواب
درشت داده امرا داد چون امرا دانستند که وی از غلامی شاهزاده کی روی
نمیگرداند در داخل شدن دار السلطنه قزوین مجد گرفته در روز دوشنبه
دوازدهم شهر ربیع الاول سنه مذکوره بدار السلطنه داخل شده محمد خان
که للگی شاهزاده طهماسب میرزا با وی بود و میرزا را بر داشته بدولتخانه مبارکه
داخل شده و در منازلی که شاه جنت مکان بسر میبردند نزول نمودند
امرا اکثر مجلس در منازل معتبر امرا فرود آمده شاهزاده را با یوان چهل ستون برده
بر جای شاه رضوان بارگاه نشانده شروع در مهمات نمودند اما ادب ملاحظه
کرده سکه و خطبه را که بنام نامی و اسم سامی نواب کامیاب ابو المظفر شاه سلطان
محمد بود تغییر ندادند و شاهزاده را در برابر سلطان حمزه میرزا وکیل و صاحب
اختیار این دولت قرار دادند جماعت ترکمانان و تکلوان از طوایف و اتباع
دیگر مردم و زنان ایشان در قزوین بود و هر که همسایه خانه ایشان بود منازل را
تالان کرده بنان کسی محتاج کردند قریب صد هزار تومان از نقد و جنس محمد خان
و مردم شمس رخانهای مردم و لشکر شاملو و استاجلو و سرکار خاصه شریفه

و حواله باز یافت نمودند و دفترهای شاهی که در دفترخانه همایون بود بغیر
ارباب مناصب از تاجیکان تعیین فرمودند وزارت را بمیرزا لطف الله شاه و امام الدین
محمود ولد مرحمت پناه میر تقی الدین محمد اصفهانی صدر سابق داده تکلیف صدارت
بوی کردند قبول نکردند و بواسطه دخترزادگی نواب غفران پناه قاضی جهان
شاملو امر وزارت گشت و میرزا محمد حسین ولد میرزا شکرالله را بمنصب استیفا
سرافراز ساختند و دیگر ارباب مناصب از صاحب توجه و اوارجه نویس
و نواب سند لشکر تعیین نمودند و مهر مهردار طغرا احکام زدند و خواجه ملک محمد
یزدی که منشی دیوان اعلی و از ابتدا جلوس سلطنت همایون خدمت انشا
بوی متعلق بود و در حینی که اردوی همایون با دربایجان میرفت او را بری گذاشتند
که بسبب خان تکلو را معزول کرده بود و ترجمه نسخه ترکی رساند وی مدت یک سال
کمتر بانجا ماند و همراه امرای ترکمان و تکلو بود ایشان را بدو داده فرمان عالی
در احکام نوشتند اما بواسطه حرمت شاهی مهر بآن نزدند امرا المحال الکار
خود هر تعدی و دست اندازی که بایست کردند و لشکر ایشان قریب ده دوازده
هزار کس از مال و شتر و اسباب و یراق مرتب تا لو رسیدند که اباداری در دولات
کاشان و قم و ری و قزوین و همدان و توابع گذشتند اسمعیل قلی خان که بقصد
شورش عیال و اطفال خود را بیرون توانست برد و بر راه رود بار زد
بدانجا رفت ترکمانان و تکلویان ایشان را تعاقب کرده هر مال و اسباب و شتر
که وی و اقوام و خانه بابان او همراه برده بودند گرفته انجماعت پای شاده در میان
برف کوههای گیلان گریختند و قریب سیصد و چهارصد از اطفال صغیر

وزنان ایشان از ان کوهستان تلف شدند اسمعیل قلیخان بهر عنوان که بود خود را بانکلان
رسانیده و از انجا از کوههای سخت گذشته بحدود طارم آمده بسعادت پای بوس شاهزاده
نامور سرافراز گشت بعد از انکه دو سه روزی با افواج شاهیسون در حیطه ایتاالو باردوی عالی ملحق
گشتند باس بود و باغ حسنکی که اهل اردو در او بیرون اورده و در سر روز دیگر
رودخانه شاهرود توقف کرده نقاره نواخته و قورچی میدیدند و اوانی و ظروف طلا
و نقره که در سرکار خاصه بود و نقرا جان داده مسکوک کردند و از انجا بطارم روانه
شده و در کنار پل رودخانه نزول اجلال واقع شد بیرغیب خان استاجلو که حاکم طارم
بود در انجا بپای بوس عالی سرافراز گشته دولت سعید کس جان داده و از مردم خلخال
و ایل و اویماقات افشار و بیات که از کریوه کوههای انجا متحصن شده بودند و جماعت طالش
که در طارم و خرزویل و تیول و الکا داشتند قریب هزار کس در اردوی عالی مجتمع گشتند
و عساکر بسیار بودند که از کریوه های طارم بخرزویل و حوالی قزوین که دو شب راه در
میان بود و دانستند باز بواسطه قلت لشکر متفکر بودند چه بسبب کثرت انجماعت میدادند
و اتهم مذکور میکنند که شاهقلی سلطان بیات دوا داد طلب شده که با هزار کس خود را از سر راه
گیلان طارم رسانیده و ما را ازین لشکر برآورد و چند روزی که توقف واقع شد رای صواب
نمای بر ان قرار گرفت که از راه گیلان و دیلم و دهوی و چین ما بین بحوالی سلطانیه آمده
چون در انحوالی لشکر و ایل و الوس بسیار اند انشاء الله که ذکر وغیره ذلک است احکام و خلعتها
بجهة امرا و غیره ذلک بایشان فرستاده و از راه مذکور بحدی ما بین که سلطانیه است تشخیص
و تحت آمدند چند روز بواسطه اجتماع لشکر در انجا توقف کرده احمد قلی خلیفه دوالقدر
نبیره شاهقلی خلیفه مهردار که از جانب ترکمانان بود و حاکمی امارت سلطانیه بدو داده بود

بواسطه انکه برادرانش در ملازمت نواب شاهزادگی بودند در پل و بسایل چند در سیاه دهان شده
باردوی عالی ملحق گشت روز یکشنبه نهم شهر جمادی الاول باردوی عالی در دو فرسخی کوه
شمال سلطانیه که شهر در دو فرسخی راه مسافت واقع است نزول فرمودند نواب شاهزادگی
بشهر رفته حمام رفتند و از انجا باردو آمده علی جبر بود که بعضی از افراد چلوزن
شنل سبب خان داده بخبر رسیدند که چون اردوی عالی نزدیک ایشان رسیده انجا
را که نشسته بپای بوس شاهزادگی سرافراز گردند چون مدار مهمات شاهزادگی
وکلی و رتق و فتق و قبض و بسط آن بدست محمد خان و ترکمان بود تکلوبان و دیگر مردم
در هم بودند منصب وکالت شاهزاده را بمسیب خان و ترکمان اقاسی باشی بعلی سلطان
باکسلو والده تکلو تفویض کردند و کمر به انجماعت ز نسلی
خبر وصول چنانکه بطرف طارم نواب شاهزادگی با هزاره بدر طارم و سلطانیه بد انجا
رسید از دار السلطنه با کوچ و براق و اسباب بیرون آمده بحوالی سلطانیه آمدند
و باز برنهایت گذشت که ولی خان تکلو آماده و مهیای ان شده که با تمامی
کس شمخی جون بر سر اردوی همایون اورده و تزلزل من جمیع جهات در مردم
عالی که تمامی صاحب غرض بودند واقع بود غافل از انکه بیت هراغی را که ایزد
برفروزد ⁂ هرانکس تف کند ریشش بسوزد ⁂ و مقدر چنین بود که ان شاهزاده
متوکل غالب ادعیه انحضرت ازین لشکر قطع علاقه کرده دست توکل بعروه الوثقی مالک الملک
تؤتی الملک گشاده زبان وقت بمقتضای این ابیات مترنم داشت ⁂ بنقد برابر بلندشده
ام ⁂ امیدم از همه خلق بر بریده ام ⁂ نکو داشت ایزد مرا تاکنون نکو دارد
تاکنون زنده ام روز دوشنبه یازدهم ماه مذکور از منزلی که در آن چند روز

توقف نموده بودند کوچ کرده ذنب یکفرسخ راه طی کرده نزول فرمودند و روز دیگر نیز عرض لشکر و دو پنج شش هزار کس از مردم خوب و زبون نظم در اندام اهل هر دو اهل اردوی عالی گشته بودند چون روز دیگر در آن منزل توقف شد و از نسبت آن کار زار نزدیک رسیده بود شاهزاده دیگر توقف و انتظار کشیده صباح روز پنجشنبه بیستم ماه مذکور از منزل مزبور کوچ بحوالی صاحبین قلعه در دامنه تل از فیع اردوی همایون در نزدیک چمنی سبز نزول فرمودند و از اطراف نیز از لشکرهای سپهر دوران آمده در دامنه کوه انجا نزول نمودند و میانه هر دو لشکر پنج فرسخ مسافت بیش نبود و هر دو لشکر مهیای قتال و جدال گشته از یکدیگر هم هراس نکشیدند و از جانب صبح تمامی ایشان مطلبه دادی استعمال آتش نمایند و آتشی خون یکدیگر می افروختند **نظم** و لشکر در اندیشه داوری که بخت کرا گردد اکنون یاوری ستاره کرا بر سر افروزد کرا آسمان رخت بر در بندد

چون لیث صبح التیر قوت و آن افزون از جنگ شاهزاده زمان و دو پادشاه عالی ملک و ملک از کار خدایگان خلاصه کلام و ما حصل این فقره بلاغت انتظام آنکه بادفتنه و فساد و شر محمد خان در کهر که باعث اینهمه شورش گشته بموافقت امرای تکلو و ترکمان و بعضی دیگر از اویماقات روی به صفات خارج جنگ شاهزاده ظفر لقا سلطان حمزه میرزا گشت و قصداً از دارالسلطنه قزوین بیرون نشسته ملاحظه و محابا بجانب سلطانیه حرکت نمودند تا آنکه در حوالی موضع صاحبین قلعه طالع فرخنده اتفاق افتاد و هر دو گروه به یک گروه مستعد قتال و جدال گشته دست تقدیر مالک الملک که بیده **الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر** در محاربه دشمن بر روی طرفین بگشاد و لاجرم سپاه ظفر پناه

نوزدهم شهر جمادی الاول سنه مذکوره که جمشید ضیا عالم یعنی خورشید انجم حشم عزم رزم جوشن زرنگار در پوشیده قدم در میدان سپهر که نهاده و از جهان و سیاه ظلمت را منهزم ساخت شاهزاده صاحب قران گیتی ستان لیل دادی ... و سوادان چنین اخلاص بجای نیاورده و عرض سلطنت مدرکاه کار ساختند و خوافرزنده توکل پوشیده و جرعه از جام عنایت روحانی شاه ولایت نوشیده پا مبارک در رکاب ظفر آیات آورده و برشیدند و دل شعار بهمت رفتار **نظم** نخستین چو برق و برفتن چو باد تو گفتی که از برق و از باد زاده سوار عساکر نصرت مآثر جانی سوار شده و در رکاب فتح و نصرت الشاهزاده آفتاب صولت مستعد او جنگ شدند و همگی دل بر کرم و مدد الهی بسته با خود این را داشتند **بیت** به بیم با این ستم با ان شهر در این داوری بر که گردد ظفر زبازیچه چرخ کنی زور که بر ور که دگر گشته دور شاهزاده ظفر لوا خود صفوف لشکر پیرا و آخر نصیب عساکر نصرت مآثر را بعلی خان استاجلو داده و در سلک اهل صحابت شاملو را قرار داده و بعد از خان استاجلو و قورچی سلطان شاملو را از میان دران جنگ جرحی کرده بر دست ... و خود با تعین جمعیت صفات در تعریض صفات با اصفهان قیپال خان و میرزا لطف الله و سایر تاجیکان مقربان و مخصوصان و قورچیان و غلامان و یکمهان در قلب سپاه نصرت پناه لوای اقبال بر افراختند حالات آنکه دران روز عالم سوز بغیر از اتفاق و مدد کوکب بخت نبود که بر بیخ صبح از عالم شاهزاده و عالمیان خواهد بود شاهزاده عالم آرا بتوطیه صفهای آراسته و از هاتف لاریب پیوسته این صدا می شنید **ان ینصرکم الله فلا غالب لکم**

نام و ننگ به میدان کین تاختند و زلزله و ولوله در زمین و زمان انداختند و نای تحجی

را نوازانکه اوای از دو سوی بگوش هر کس رسید ما لطائفه طائفه بر حسب اجتماع مذکور از

مقر خود کوچ کرده روان شدند و گذر ... اگر لشکر شاهزاده صف شکن ارا

در سیف جنگ با ایشان بستاند یکبار که واقف شدند و مقدم لشکر را ملاحظه نمودند

از مهابت ایشان و جبروت که یاد و سیل و بروت خود کرده بودند فاش ...

میدان استند هر و ایشان نگو که هیچ و پهلوان با ... بود و از رعب و ...

افتاده و در حالی که ... ... بر ... گرم شده بود و ... شده و باستقبال ...

و باستعمال آن کارزار از آتش حرب و ... را اشتعال داد و فوج لشکر

از طرف قول چشم امید بنور ماه رخ نوای شاهزاده و طهماسب میرزا دوختند و در

الغار را ذو شکوه ... خانی ... بستند و ... را از ... تیغ ...

شهید ... از آتش پیدا شد و چون آن دو سپاه کینه خواه بیکدیگر رسیدند ...

را دل از حیرت خون شد که ... از یک ... و موافقت ...

دین و دولت ... و ... فکند ... ... انداخت ... و از ...

صوت نقاره و نفیر آواز ... در میدان دار و گیر ... ...

مستند برسید و در آن حال جوانان ... و ... با نام و ننگ ...

... سر ... گردانیده ... را ... مردی ...

... و خود را در مضمار کارزار انداختند و شمشیر کین بر یکدیگر ... ...

جرات و جلادت در عرصه گیتی انداختند و از روز ... آسمان ...

... در هر ... ... و ... سهام خون آشام ... ...

درکانون

درکانون درون مملو از ... تفنگ چون باد ... از درع و خفتان ... ...

... تیغ ... بر فرق مبارزان چون ... ما ... سپهر و ... ...

در دست ... قاتل ... عذاب ملایک و خسته ... بر زبان ...

نطق ... ان اباکی ... ... چون ... دلیران

در ... ... سپهر ... ...

خاموش ... و ... از ... و ... سحاب مخالف ...

ذلت می ... الفضه سرداران دست راست مثل علی قلی خان ...

و ... ... خویش ... مال ... ...

در حالی که ... در حرکت آمده بر یکدیگر حمله آوردند و ... ...

و ... روحان شد خوش فنون شجاعت و بهادری و ... جلادت و ...

... بر یکدیگر ... ... از ... ...

دار و گیر و ... تیر و تیغ ... علی قلی خان و جمعی با وی بودند ظاهر ...

اسمعیل قلی خان که ... ... بودند ... ... میدان ...

کردار ... ... اسمعیل قلی خان بود ...

... ... از ... شربت شهادت چشید ...

لشکر شاهزاده ... از ... ...

فالق الانوار ... ... و ... ...

جهان گرد ... ... مردم ... ... که ... ...

... امواج دریای ... ... خصوصا ... سلطان ... ...

ولد ولیخان تکلو و ولیخان مشهور غرق گرداب فنا گشت القصه کارزاری بود که
دل بهرام ستیزه‌گر از بام این سپهر نیلی حصار از نهیب آن معرکه لرزید و چرخ
ستمکار از مقام انتقام گذشته چه مبارزان آن میدان خلاف نظم
دلیران آهن کلاه ❊ بیکبار بر قلب گاه سپاه ❊ ز تیغ و ز تکهای آهن سپر ❊ ز گرد
بازار کین گرم تیز ❊ در آن گرم بازار جنگ و جدل ❊ نبودی خریدار جان جز اجل ❊
یلان از تفنگ داده دل از دست ❊ ز نقل جهان گشته بی پا و دست ❊ از تو
سنانهای خارا گذر ❊ شده چشمه خون ز هر سو بسر ❊ در آن انجمن بهر فتح و ظفر ❊
فلک بخت را آتش کین بسینه ❊ دو تا از تفنگ از ستم بار کرد ❊ دری در وجود
عدم باز کرد ❊ دلیران معرکه گشتند شاهزاده و نهر جان معرکه انتصاب
قزلباش خصوصا اسمعیل قلی خان پولاد آتش از سینه برون آمده بر انجماع سپاه
لشکر از اطراف و جوانب هجوم آورده از گرد نعال مراکب آن خیل آفتاب پوشیده
و از غبار سم ستوران الشان کسوه غبار بر اختر برکشید نظم نمودار شد
از غبار [illegible] زمین دگر بسپهر بلند گردی که در چشم افلاک بست ❊ زمین بر
از دست و خاک نجست ❊ بعد از انقضای ساعتی چند تیرگی هوا و ظلمت ابر و
منعدم گشته روشنی فتح روی نمود و آفتاب ظفر و نصرت از افق دولت
سلطنت شاهزاده فیروز طلعت طالع گشته نیز مراد با حسن وجهی چهره گشود شاهزاده
ظفر لوا خود چون مشاهده نمود که دیگر توقف سود نداده و متوکلا علی الله عنان
تیزپا در حرکت آورده عاقبت الامر بتائید خالق قضا و قدر علامات فتح و
بر وجنات احوال انجماع ظاهر شده آن تیز نیز در حرکت آمد

هر دو شاهزاده با یکدیگر خورده محمد جان ترکمان و شیخعلی قلی خان ذوالقدر از زین
زمین برین افتاده و سیف خان تکلو و سکندر و امیر مرشد قلیخان به وا و اسمعیل
شده و دیوان معرکه شاهزاده طالب میرزا را گرفته نظر شاهزاده صاحب
دستیاب شده نزد شاهزاده با مروت بواسطه شفقت که داده و جهت او را
نمود و رفیق نمود ساخت و دیگر امرا و سرداران مثل سلطان خان استاجلو
و اتحاد خان ذوالقدر و ... سلطان باده و شاهعلی خلیفه ذوالقدر و داود
خان و داود و اسب خان و الوان و دو خانان و بعضی از ولاد و سواره حسین تکلو
سلطان تکلو چون دانستند که حصن الیقین شد و دیگر ذکر با و نعمت ...
کرد و کار نیز نوعی دیگر بوده و فتح و نصرت موقوف بعنایت قاضی
... شاه و قضا و قدر گشته خان را تا راست صوب فرار انعطاف داده هر کدام
رفتند نظم نمی قرار ره ستیز ❊ نهادند کام ره گریز ❊ خود
ظفر و رو شاهزاده که صاحب قرانی که ... ساخت فلک ...
والا بسجانی رایات فتح و فیروزی بر افراخت بسم الله الرحیم نجا الحق ...
... مانی انا فتحنا لک فتحا مبینا بگوش هوش عالمیان رسانید والحمد
بکر نصرت از حجله مشکین غبار کلفت رنج کرد انجمن چون شاهزاده
قران ملازم بود که بعد از فتح میراسون قتل اکثر بند گشته روزگار کرد و دولت
که کار را انعطاف نموده ... قتل ایشان ... انجا ... و ... ورود
نمود بعد از قضیه ترکمن ... و از مردم ... کم کار ...
بوده بیخبر گشته فتاده در آن انجمن ... خاطرت و ولی ... بی کس ...

کرکشای صاحب قران حسب الجهات شکر الهی مراسم صلوات و سلام بر روح فتوحات
حضرت رسالت پناه و حضرات ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین
اقرار نموده و جهان نورد بار دوی عالی معطوف داشته از روی فرح و خوشحالی ایشان
فرمودند ظفر موافق درآمد و اعلام افروز رایات علم نصرت اثر فوالا که بود و
بوده آنها فتح و اوج نور مواظب شده و قاضی عبدالله و راضی از تاریخ جنگ اصفهان
باقر خان همراه گرد ... شکست خان کاشان که ... شکست ... فتح
واین که بوده در ... تاریخ شکستی که بوده شکست ... حیدران علی
دیگر جوانان صف شکن که انجا ... بوده بودند دیگر که خسرو
یعنی آفتاب جهانتاب علم نورانی برافراخت دلشکرگاه را معلوب ساخت
سرهای اشرار از ... کرده دوازده هزار نفر ... داده رحمت بودند
مجموعی در اطراف و جوانب پراکنده شدند که در ... فتح ... نمودند
حوث لشکر پراکنده شدند ... در ... سران جمع گردید ... بود
نه باد بهار ... جمع ... زخارا ... شکست ...
کس گرده ... اتفاقا ... جنگ بعد از آن همه کرده ... راحت
آگهی باران جاری ان کرد ... لشکر ... که ... کرده
سالها بود ... ایشان در آن آوان ضعف و تعدی دست آورده
بودند در ظرف ... صاحب ... شاهزاده صاحب قران برادر خود ...
... با خود ... محمد خان ... فتحعلی خان و
خان ... عوض ... که در ... تبریز

نوشته فرستاده ... روز دیگر فتح ... ماه مذکور شاهزاده عالم افروز در ...
امرا و لشکریان طایفه طایفه و ایماق ایماق هر سر و اختر ... کرده ...
... جلال ... و تنجان ... میرزا ...
... که ساتقا مذکور شد که ... بوده شاهقلی سلطان برادر ...
... میرزا و ... ساختند و ... ولاوران و ...
خان ... شاهزاده صاحب قران ... خلعت با ...
شاهزاده ... قوام الدین ... کرده ... فرمود
... اصفهان ... چون ... کرده
میرزا ... بوده ... خواره ... تمام ... نواب صاحب
قرانی ... بعضی ... شوکت ...
از جهات ... گرده ... ایشان ...
... فرموده ... کرده ... جلال فرموده
امرا و جماعتی که از جنگ ... بوده ... رسیدند بعضی از
... که ... بعضی دیگر ... کرده
... سلطان و سواره ... سلطان ...
... سلطان ... خان و ...
خلیفه و شاهقلی سلطان ... دیگر ... کرده ...
سلطان معصوم ... ایشان ... بوده ...
شاهزاده ... بودند ... رسانیدند

اراده بهمن خان آنکه قلعه قم را نسبت به مقام مخالفت در آیند چون چند روزی
بمحالات فاسده گذرانیدند دیدند که اثری بر آن مترتب نمی شود و کسی
با ایشان همراهی نمیکند و عاقبت ندارد و از هم پاشیدند بهمن خان و شفیعا
خلیفه براه اصفهان رسیدند بهمن خان در بیت عاربان افتاده مقصود بیک وزیر
قورچی باشی بیاتی تفنگ او در سرش زده بدرگاه معلی آوردند و الله وردی الملک خان
در باب وی این تاریخ را گفته نظم تا همت خدای بیاکستان جان داده
این طور نبوده کسی فی فرمانده تاریخ سفر سوی سقر رفتن اوست
لا امت کافرن ارکون کان [illegible] و او هم خان و ترکمانان بدار السلطنه قزوین
آمدند و ولیخان سلطان الله محمد خان که در جنگ بود و در کاشان بود چون [illegible] سید
قوم بیگ در تخت شنید که بجنگ قم آمده و مدتی در قم بسر برده مراجعت کرده بدرگاه
معلی مدد که بجنگ خراسان رفت و در راه سمنان پیر [illegible] قلیخان نوبت و جمعی دیگر از ترکمانان
و تاجیکان گرفتار شده بود و بعضی مثل مهدی قلی بیک مشمول عنایت بیغایت شده
از مقربان گردیدند و بعضی دیگر از ترکمانان و تاجیکان از جرم که در تحصیل اموال [illegible]
از ایشان وجوه ترجمان باز یافت نمایند که چون تکلوان و ترکمانان اکثری بجانب همدان
رفته بودند رای ارکان دولت قاهره بدان قرار گرفت که شاهزاده گیتی ستان
بدان صوب رفته هر کس که از جماعت مذکور که از قبول اراده واقع شده سیاست و برا
گرفتار گردند و از این جهت کوچ کرده بجانب گرم خرقان بردند و [illegible]
در حرکت آمده چند روز در آن سرزمین [illegible] گذرانیدند سلطان مراد
ولد امیرخان که در خوی در چرخ بود با جمعی از حرم خود بدرگاه عالم [illegible] آمده

دیگر ش کلالی بیک باسیران والی سلطان و شموال بجانب بغداد رفته شاهزاده گیتی
ستان چون قبل از جنگ مذکور همدان که الکای ولیخان تکلو و خالوی عرب جان
اسماعیل [illegible] مقرر کرده بود حسب الوعده با و تسلیم نه الکاره همدان را بالتیغ
بوی شفقت کرده احکام عالی در آن باب عز اصدار یافت و چون اول فصل [illegible]
السلطنه قزوین بود و هوای آنجا مساعدت نمی نمود و اوایل جوزا بخاطر انور خطور کرد
چون قرب سکان انجمن قرار شده بدانجا ظهور [illegible] نمایند که چند روزی آنجا
بشادکامرانی گذرانیده و جمعی که بواسطه بعضی مهمات و تحقیق حالات [illegible]
رفته اند معاودت نمایند نواب شاهزاده گیتی پناه باردوی عالی مراجعت مقرر شد
اردوی عالی در [illegible] منزل بدستور توقف کرده نواب عالی و مقربان درگاه سپاهی
در [illegible] شهر [illegible] در شب سلخ جمادی الاول سنه مذکوره [illegible]
شاهزاده کی بسعادت کامرانی سوار شده جانب [illegible] روز چهارشنبه غره جمادی
الثانی اهالی قزوین استقبال کرده بدولتخانه مبارکه تشریف بردند و چون [illegible] نواب
عالی در قزوین بودند حکم اشرف صادر شد که اردو در باب گرم تشریف دارند
کوچ کرده بشهر آیند نواب عالی بنفس نفیس متوجه مهمات و الکا [illegible] گشتند
مدار کلی و جزوی بر رای برآصفجاه عضد الدوله میرزا لطف الله صدر قرار یافت از روی
استقلال و انفراد و تمام مهمات اردو ان پرداخت آنگاه وی را در کل ملکی
قلیخان شفقت کردند و ابهر و بعضی محال دیگر را بر سر قزوین با اسمعیل قلیخان مرحمت
نمودند و تبوزه و سعد آباد و بعضی محال را که الکای سولاخ بود بشاه پور دی خلیفه
برادر بزرگ اسمعیل قلیخان مرحمت نمودند و کاشان را خاصه کردند و همدان را

بیرغیب خان داده بود و زاده از حرص ساخته با کار ساخته‌اند و قم را بعلی خان سلطان تکلو دادند
و بعضی از بلوکات را نیز به ایلکا داده و همدان را که فرمان و کرد برده و بعضی از محال قم بود بسلطان
قلیچ بیک داده بودند و دار الجرد و تبریز را بمحمد سلطان ذو القدر یساول باشی عنایت کردند
و محالات دیگر در دیوان داده بیک قرار داده و اشنو و قم را امیر شاه علی خان سلطان شاملو را
اسمعیل سلطان خان عنایت نمودند و چون طایفه حم خان بالا کرمان بعلت التجا به درگاه عالم
پناه آورده و منزل علی قلی خان رفت جرایم و مغرور بعهد شده ساوه را بدو جاگیر
کردند و سلطان معصوم ترکمان که در آن ایام از جمله وخود داری عاقد شده بود مغضوب
گشته نفوز محبس سلطان او را کلانتر تمام اموال و جهاتش بتاراج رفت از ایلکاء شیر
و بستور بلخان و القدر نفرقت شده و مهدی قلی بیک از بلوکات و نیشابور ... قرار
داده اند و احکام تمامی ممالک محروسه دستاده و خاطر از ملا و عراق جمع کرده
و دار و غه شیره دستاده و الکاء مواضعات را بسید بیک کوتوال با الکاء کبیر لوطش
داده اند و بعضی که الکاء او بود و تغییر داده و تغییر زاده جناب علی عنایت کردند
و مدت یکماه و کسری شاهزاده صاحب قران در دار السلطنه قزوین توقف کرده
و در عشر ثانی شهر رجب المرجب از شهر بیرون شتافته عازم آذربایجان گشتند و در روز جمعه
بیست و سیم شهر جمادی الثانی سنه مذکوره شاهزاده طهماسب میرزا از قلعه الموت دستانه
محبوس ساخته اند و کوتوالی قلعه الحسین علی سلطان برادر علی علی عنایت فرمودند
القصه که شاهزاده صاحب دولت سلطان حمزه میرزا از کناره جماعت ترکمان
و تکلوان بالکلیه درگذشته چه جاها در طارم و مقامات الکا داده بسبب خارج از ... آنجا
و حاکم دار الارشاد اردبیل کردانیدند و از جرایم سلطان معصوم گذشته او را ...

ساختند

ساختند که بساوه رفته براق خود کرده بدرگاه آمده و شاه علی سلطان بیاده و در ملارد
عنایت کردند و در حبس سلطان سلطان شاملو را در قزوین نگهداشتند رفتن شاهزاده
عالیشان با آذربایجان بعزیمت پادشاه هایون اسکندر نشان نوبت دیگر
صاحب قران عادل با سپاه بر دل طی مراحل و منازل نموده با سپاه بیکران تبریز
بجانب همدان متوجه آذربایجان گشت اعلیحضرت سلطان عاجز نواز سلامت
از کاروان حجاز نخستند انخیل اعظم عدو... بخوبی از عقب مدد ... شاهزاده صاحب
قران در اواخر ماه شعبان بدار السلطنه داخل شده شاه کامیاب باتفاق شاهزاده
ابوطالب میرزا نواب عالی را استقبال فرموده بعظمت هرچه تمامتر بدولتخانه
مبارک فرمودند بعد از چند روز شروع در گرفتن قلعه شده شاهزاده کیسان
با لشکر بسیار و جمعی از سپاه رسوا گشته اطراف جوانب قلعه را محافظت فرموده بجوانب
هرچه تمامتر و نقاره و نفیر و کرنا و سوران سپاه تعیین فرموده و در این مرتبه دوازده
گرفته محاصره کردند و در روز اول محمد نوبت بزرگ را بر برجی که در کنار رود
خانه بیش سجاران و آتش زدند و نوبت میانه را که نواب شاهزاده تخت
ترتیب داده بود در باغچه مسجد نصریه برده بجانب منازل دفترخانه نشستند و روزی
ده دوازده نوبت می انداختند دفترخانه خاصه که در دیوار صاحب اباد متصل بود از آن
ویران ساخته به چهار برج دیگر زبان بستادی گشت اهل قلعه از این محاصره بستوه آمده
مدت ده دوازده روز بعد از مهلت و امان خواستند کار بر اهل قلعه تنگ شده و همچنین
سعی که در این مرتبه فرمودند که اگر در دوران سابق مبذول فرمودند یقینا تسخیر قلعه شده بود و چون
وقت تنگ شده بود و هر روز خبر آمدن قزلباش و پاشا سردار با لشکر رومی و ...

طلوع بر رسید و باعث تزلزل قزلباش و تبریزیان گشت اتحاد بیدست و دل گشتند
و اهل قلعه بوسیله شاهرخ خان قرار صلح داده در بین اثنا خبر رسیدن سردار بکار
بطلوع رسید امرا اعظام قرار دادند که یورش نمایند اگر مسخر قلعه شد فهو المدعا و گرنه علاجی
دیگر نمایند در پنجشنبه نوزدهم شهر رمضان المبارک قرار یورش گرفت و در روز یورش
نواب شاهزاده کی خود سوار شده و دور قلعه را گردیده مقرر نمود که هر سیبه چه جوانان
یورش نمایند شب پنجشنبه مذکور بعد از افطار مردم جمعیت کرده قریب بیست هزار کس
از قزلباش و تبریزی و مردم نواحی جمع شده و محل چاشت یورش نمودند جوانان
دلیر قزلباش نردبانها نهاده و بعد از ملاحظه گردیدند و بخیان بالا رفتند و از مردم تبریز
و نواحی نفری جرات کرده پیش رفتند مرتبه اول که مردم بجای قلعه رفتند از
رو میان کسی بجای شیر حاجی [illegible] تمامی با درون قلعه رفتند بضرب تفنگ عقب
مردم را برد بند و جمعی که اول مرتبه بجای شیر حاجی رفته بودند چون ملاحظه کردند
که کسی دیگر از عقب ایشان نیامد لاعلاج بازگشتند و در محل یورش قریب بصد کس
از ضرب تفنگ [illegible] تلف گشتند قریب سی چهل نفر از ملازمان خاصه سردار
صاحب قران شب در میان خندق قلعه پنهان بودند چون شب بسر رسید از خندق
بیرون آمدند و در روز یورش مذکور از کسی آثار جلادت ظاهر شد احمد سلطان
افشار [illegible] بود که پیش از همه کس نردبان را نهاده و بالا رفت و در سر دیوار [illegible]
دو سه کس را [illegible] و چون از هیچ جانب کسی همراهی او نمود در رومیان هجوم
بر سر مشارالیه آوردند [illegible] بود و چند زخم کاری
بلکه مهلک بر چهره او رسیده بود و [illegible] با آن حالت از نردبان زیر آمده سالما [illegible]

رف

رف چون تسخیر قلعه به یورش نشد اهل تبریز را یأس تمام حاصل گشت هاما که از ورای [illegible]
فتح آن رجوع بصاحب دولتی هم آرند و دوان خلاف شده که چون وعده این امر
بیمن اقبال او تسخیر خواهد شد [illegible] کار با خداوند خدای گشاید [illegible] اگر [illegible] روز
دیگر خبر رسید که فرهاد پاشا از طسوج کوچ کرده متوجه تبریز شد چون لشکر قزلباش [illegible]
که باید جمع نمودند که سردار را استقبال نمایند ناچار اهل تبریز را رخصت داده از
شهر بیرون رفتند و در روز شنبه بیست و چهارم شهر رمضان سنه مذکوره اردوی
همایون کوچ کرده در جنب آب [illegible] نزول اجلال نمودند و از رفتن [illegible]
روز قیامت مشاهده عالمیان گشت زارها و خانه‌ها را آتش زدند [illegible] روی بوم [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] اتفاقات [illegible] ناصری [illegible] شد [illegible] تبریز [illegible] روز
دیگر اردوی همایون از [illegible] کوچ کرده [illegible]
[illegible] از مردم [illegible]
آنجا [illegible] و باروت و [illegible] قلعه تبریز [illegible]
از آن [illegible]
شوال سردار مذکور [illegible] امرا اعظام نوشته [illegible] صلح میان
انداخت [illegible] از ایشان باشند و از
طرف امرا اعظام [illegible] راضی بصلح شدند [illegible] تبریز [illegible]
[illegible]
با پاشای سردار [illegible]
[illegible]

سوانح روز دوشنبه ششم شهر شوال نزد محمدی خان تکلو [illegible] آمده جواب مرغوب
گرفته مراجعت نمود و علی قلی خان طهماسب قلی بیک ملازم خود را جهت قرار صلح در
روز پنجشنبه [illegible] شهر شوال نزد محمد پاشای مذکور فرستاد و در پنجشنبه نهم شهر مذکور ایلچی
بیک چاشنی گیرباشی از جانب فرهاد پاشا در گاه معلی آمده التماس کتابت و ایلچی
معتبر از جانب نواب کامیاب اعلی و نواب عالی [illegible] نموده و مقرر شد که کتابات
نوشته مصحوب کسی معتبر نزد فرهاد پاشا فرستند منشیان عطارد قلم کتابات مقرون
بصداقت و خصوصیت و ثمرات حقوق قدیمی در قلم آورده التماس شد که تبریز را
واگذارند و هر ساله موازی جمیع آن بر سبیل خراج به درگاه خواندکار فرستند کتابات ملکی را
مصحوب احمد بیک ایشیک آقاسی استاجلو در روز دوشنبه [illegible] شهر مذکور نزد فرهاد
پاشا فرستادند و قرار صلح یافت بر نهجی که یکی از شاهزاده های عظام را با [illegible]
به درگاه خواندکار فرستند و هم درین ایام که اردوی همایون در موضع [illegible]
اجلال داشتند خبر رسید که حضرت پاشا حاکم [illegible] با لشکر بسیار از روم [illegible]
بجانب نخجوان وارد و با والده شاهزاده عالی تبار جمعی کثیر از امرا و لشکری [illegible]
مرشد قلی سلطان [illegible] حاکم [illegible] طهماسب قلی سلطان ذو القدر حاکم [illegible]
قلی سلطان استاجلو حاکم اردوباد و [illegible] خان ترکمان در روز جمعه [illegible]
شهر مذکور روانه محال مزبور شده چون حضرت پاشا به حوالی جولاه رسیده بود و [illegible]
از مردم [illegible] گرفته مردم اردوباد و [illegible] طلب [illegible] بعد از قتل
امرا و عساکر ظفر اثر حضرت پاشا [illegible] معاودت نموده و آن محال در تصرف امرای عظام
باقی ماند و هم درین ایام خبر فتح قلعه تفلیس به درگاه همایون رسید که سلطان محمود خان مشهور

بسیار [illegible] با لشکر عظیم قلعه را که از کمال متانت چون [illegible] از حوادث
مصون بود و از جانب [illegible] مرتفعات آن [illegible] توانست نمود
وار در میان گرفته در روز پنجشنبه ششم شهر ذی قعده سنه مذکوره [illegible] اول شهر
شهر را تسخیر نمود و در میان [illegible] قلعه [illegible] بعد از چند روز امان خواسته [illegible]
قلعه را نیز فتح نمود چون اخبار مسرت آثار از جانب گرجستان و [illegible]
عز و جلال رسید و اکثر امرا در آن حوالی بودند [illegible] گرجستان خلاف
مکان رسید که [illegible] لشکر عظیم فراهم آورده [illegible] شروان [illegible]
نظام و نسق داده و [illegible]
[illegible] اردوی عالی از [illegible]
از [illegible] قراباغ شد چون [illegible] رسید امرا از اطراف [illegible] جواب [illegible] اردوی معلی
می کردند اردوی همایون [illegible] تشریف برده و از آنجا [illegible] چند روز [illegible]
شروان و گرجستان توقف کرده احکام [illegible] بدان محال فرستادند امرا و سرداران
[illegible] تحفه و هدایا و پیشکشها با مردم خود به درگاه عرش اشتباه فرستادند و هم
درین ایام علی قلی خان حاکم شیراز با صد و پنجاه نفر از ملازمان قدیمی خود از شیراز
به درگاه معلی توجه نمود و در قزوین توقف کرده [illegible] ذو القدر [illegible] باقی شده
همراهی وی کردند گفتار در تعیین مرتضی قلیخان [illegible] بجانب [illegible]
رفتن به درگاه [illegible] چون مرتضی قلیخان [illegible] دل [illegible] دار [illegible] وی
حکومت مشهد مقدس [illegible] رسید [illegible] از مشهد مقدس
مرشد قلیخان [illegible] کتابات [illegible] رسید [illegible] نمود و [illegible]

از جانب شاهزاده کجی سستان همگی مشغول مواظبت بکاران می بوده و در محلی که زرکانان و
و تحکوبان با جمعیت کرده بوده اند چند بوی چخرما هو شنفند و او را والات کرده
که بعراق آمده در پیشانی قوی کرده و قبول نکرد و درین حال انجا طرد اوره که چون در زرکان کرجیه
درین سفیدی ساده و نه پسیف این حالت که در الکا و صحرا رساده جمع شده از اسیدی لرفر
صلاح در انست که احرام آستان بوسی درگاه فلک مقام بسته در انزاه جماعت
طلب بدهاک آمده فهو المراد و الا خود از ری بساوه رود و انجماعت را بر شهنه
با اتفاق و لشکر از جهت محمد شاه بهر دو رود و در شهر دی فعده سنه مذکوره از وا رشان
کرا الکای روی بود در تعلیم و ترتیب و ساما من توجه شده چون بحوالی سمنان و خار رسید
کرجاکم انجا بود نزد با اشالی اتوابات و فقد فکر کرد ند که سپاه از اینجا بر فرصی به که تعیین این محال
مذکور آمده باشند چه جمعیتی از مردم و غیره انداز می بسیر و ند تا انکه کوچ بند کرده وارد
تحصن بخود و او بد خان عالیشان چون قصد خدمت شاهزاده داشت و از مرحی
او نرسید فرصت انجماعت نشد و از انجا نهضت کرد که از مردم و لشکری او ترکت کامی
از جای بخف نصرف کرده و بحصن چون با الکای ری و ولایت و رامین رسید
و احکام رفع محصولات آن و ثوابی لشکری او سلوک کرده نده که توره کاهی و کعده
خرزه و از خرمها و غالیزها که در سر راه ایشان بود دگر دستبرد چون از ملوک طهران
و سیورقیج ری بفشار بوده اند کسی بساوه نزد مردم ایل و اویماق فرستاده را
دلالت نمود انجماعت تخفیف قبول ابحفی کرده فرستاده او را جواب داده
چون این خبر بوی رسید از انجا کوچ کرده نزد ساوه آمد و در انجا توقف نمود
لکن بساوه فرستاد و ترغیب انجماعت بیرون درگاه کیتی پناه نمود و انجماعت اطلاعه

ساوه بدیدن او رفت اگر خدمت بکنند و اموده نشده و تردد همگی بنظره و بوده اند جهت شند
و او همچنان در بردن ایشان راسخ بوده و عرضه دران باب نوشته مصحوب کسی که نجامی
خود بدرگاه عالم پناه فرستاده و مو و شد مقصد بود که تسلط قوت و انکرد و الاکنان نه
کابلی تکه ایل را به شهر تا استراباد و خراسان بداه تارا تاخت خواهد کرد و جای
توقف نخواهد نمود جمعی که در ساوه بودند از وی احتراز نموده در شهر ربیع الثانی سنه
مطلقا تمکین سخن او نکردند کاه کاه از حشم خمر ملک بساوه بروز نامه
و بهم محرم سنه ۹۹ خبر حضرت رسید و واقعه از شاهزاده او را بوی رسید کی العور لی
نجابتی از محلی که دران نزول نموده بود کوچ کرده خبر زرکانان ساوه نمود و از راه آمل
اوند ساوه تا سراجه قم جایی توقف نکرد و در راه الوس اعراب عبری که او حد
دور قم و ده بوده باشند فارغ بان هرچه بنظر ایشان در آمد کسب نمود ند و جماعتی که در
ساوه بودند شل سلطان معصوم و ولیجان سلطان و شاه بوداق سلطان و خلیل بیک
برادر ابراهیم خان و اکثر او باش زرکانان و ملازم ادهم خان از حضرت الیه التماس
تمام خود را به سراجه رسانیده خاطر از رفتن اصفهان باز داده اند و خاطر نشان وی
نمودند که قم و کاشان درین محل مصاحب افتاده و جمعیتی بسیار دارند انها را
بایدکه خصمی در دست می توان آورد و مرتضی قلیخان بسخن ایشان فریب خورده
نوت طامعه اش بحرکت در آمده و از خرابات و راستحسان اتفاق و مردم شش ازو بر سر
قم بسر اجه و نواحی از نهب و غارت نشانه نمود ند که از آبادانی اثری در وی نگذاشتند
فقیر مولف در ان سال و ان در قم بود و شاهزاده نیکو خصال بعد از جنگ زرکانان و تکلو
کثر الاخلال آمدن دیار فرستاده بود و چون قصد انست که زرکانان محمد شاه

در پی تاخیر رسانیدن نقدی می‌ورزند و قسم بیرون بیست نفر از ترکمانان و جوانان نابالغ
بوده هزار نفر را لازم می‌آمد بالضروره قوه این صورت باطاعت قلی بیک قورچی
که در آن سال ایلگی و جمعی غازیان ذوالقدر و اعیان دیگر خدایان آن مملکت در میان
انداخت و قرار برین یافت که در شهر بسته با قوت و قدرت باشند دیگر اردو
کر آنجماعت بر سر طرفی برین مردم باشند و قبل ازین خبر آمدن علی قلیخان سلطان
حاکم آمده بود و دیگر ترکمانان رسیده و انتظار آمدن او می‌برد مرشد قلی سلطان شاملو
از تحرکات قسم جلال او خبر بود و در آن اوان در خارج شهر بسر می‌برد و فصل
توقف داشت و قریب بیست نفر از مردم شاملو بجهت شادوس و کس از ترکمانان لازم
داشت در اندرون شهر ده سرگروه کاهی ذوالقدران و شهریان نمود و خانه کوچ ایشانرا
با خانه کوچ خانه بابان دیگر اعیان بخارج شهر نقل نمود اتفاقا در روزی که مرتضی قلیخان
بسراجه رفته در راه بعضی از شتران غازیان بشتران مرشد قلی سلطان را
وی پیش کرده برده بودند در حمام روز مرشد قلی سلطان و جماعت قورچیان
که در شهر بودند با قمر و از بعضی شتران رفته شتران خود را گرفته با موازی صد نفر
دیگر شتر گرفته آورد و در شهر آمد چون صحبت بجهت کر انجماعت مرتضی قلیخان از
قورچی او را در مقابل این بعضی از منصب ظاهر کرد و با محضر او برگرد
کرنای با موعظه و صلاح خانرا برگردانید و چندی خانه سلطان بواسطه آمدن ایشان
کرده صلحان چون با مدن ایشان راغب بودند رکب خاطر ایشان
انجمی بابت گفت که حرفها اظهار کرده و در جواب
چون در شهر خبر شاهزاده صاحب قران ... یافت و جمعیت

درگاه گیتی پناه و وجود عدم امرا و سپاه معلوم نبود بالضروره قرار بر تحصین و نگاهداری شهر
داده شد مرشد قلی سلطان بشهر درین وادی تکلیف و تحکمات قریب پانصد نفر از
سپاهی براق داران که بسعید نفر از آن ... بوده که در شب باز
قسم آمیخ در دروازه قسم یار بنجاعت شد که مخالفت باشند و جماعت ترکمانان کرده
شهر بوده وخاطر از ایشان جمع نبود مرشد قلی سلطان آنها را در بازار قلعه و برج و
نگاه داشت و در شنبه شانزدهم شهر محرم سنه مذکوره مرتضی قلیخان
با تمامی سرداران و غازیان ترکمان از سراجه کوچ کرده تا
بزرگوار طیب و طاهر علیهم التحیه و الثنا بود از آنجا نزدیک
از آنجا کوچ کرده باستانه منوره امام معصوم علیه السلام و التحیه آمده در
منازل و مدارس آستانه و خانه‌های متصله بدان نزول نمودند و کس نزد مرشد قلی سلطان
فرستادند که الکای ترکمانرا باز بترکمان داده‌اند و قسم بابو جان تعلق داشته استمالت
نیست داد گفت شما عداوت و با آن کاری نداریم شما بسعی بیرون رفته با آنکه خود را
داده و تعیین نموده شهر را مرد جان سپاه مرشد قلیخان
نموده و درباره دشنام و فحش بسیار داده مدت ده دوازده روز
نهاده حمله و چون آنجماعت حفظ و حراست شهر و باره
باندرون قلعه و مردم محلات شهر بالتمام در هر برجی از بروج حصار با سلاح
آویخته بلوازم جنگ اقدام داشتند بر ترکمانان ظاهر شد که گرفتن این شهر با وجود
هشت هزار ادمیکه همراه دارند شروع در تاخت و تالان و
از قری و مواضع قریبه که تنگی نداشت نمودند هر جا که ایشان نهادند

کرامات و نسبت بوی آشنا بود و انی در هیچ جا نگذاشتند نجم باقی و به حوالی حتی جهت ملک
الاملاک استیلا بردند و کوشیدند در هیچ جا نگذاشتند و مرتضی قلیخان بر مبلغ اتحاف علی‌قلی‌خان
و بالاخره چون یافت که ارباب غرض [illegible] بجهت حصول مطالب
خود او را سرگردان و به نام سابقه اندر عالم و پشیمان گشته فرار بمن داد که دیگر طمعی از
مردم شهر نموده برود و چون کار را از شیرجی بر بسالت شده بود در مرتبه اخیر سلیح
قوتی بیش نکشید فرار یافت که علی‌قلی‌خان خبر رسید که بعد از رفتن خان و صوابدید
از عقب روانه کرده و محمدخان ایروانی به قم کلالستا در هی [illegible] باسلیقی جهت علاج
فرستاده بعد از مدت چهارده روز محاصره در روز چهارشنبه بیست و سیم محرم
مرتضی قلی‌خان از ظاهر قم کوچ کرده متوجه جانب شد مقارن این وقایع علی‌قلی‌خان که از
زنگان با لشکر [illegible] قم کرده [illegible] قلعه یافت رفته بود از بیم لشکر زنگان
آمدن نتوانست قبل از رفتن مرتضی قلیخان [illegible] و در قصر [illegible] اعظم کتاب
پناه میرزا محمد دیگر با نواع فضایل و کمالات آراسته [illegible] از سادات
گرامی [illegible] بوده [illegible] از در قلعه بیرون کرده در عقب
علی‌قلی سلطان فرستاد که او را روانه حوالی شهر [illegible] علی‌قلی سلطان
[illegible] کرده [illegible] شهر [illegible]
[illegible] در دروازه [illegible]
مرتضی قلیخان [illegible] شدند که [illegible]
کوچانیده [illegible] در خلال این احوال در اواخر همین روز مرتضی قلیخان [illegible]
[illegible] کوچ کرده [illegible] در شهر [illegible]

و در حوالی [illegible] و خانه قم در موضع [illegible] که [illegible] اشناوچین [illegible]
نزول نموده و جمعی از ملازمان علی‌قلی سلطان و [illegible] که در عقب می آمدند [illegible]
[illegible] علی‌قلی سلطان [illegible] حفظ و حراست [illegible]
[illegible] و [illegible] نموده و خود بیرون رفت اما مرشد علی‌قلی سلطان و ملازمانش
از در قلعه بیرون رفته در بالای [illegible] خان [illegible] دست [illegible] شده [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] نهاده [illegible]
[illegible] و [illegible] تیغ و دندان [illegible]
[illegible] دست [illegible] در [illegible]
[illegible] سینه [illegible] کرده [illegible]
[illegible] سینه [illegible] دندان [illegible]
[illegible] شب [illegible] دست [illegible] مرشد [illegible]
[illegible] مرتضی قلی [illegible] کوچ کرده از راه [illegible] روانه کاشان شد
[illegible] که مرتضی قلی‌خان در قم بود [illegible] سلطان [illegible] خان [illegible]
[illegible] کاشان [illegible]
[illegible] مرتضی قلی‌خان [illegible]
[illegible] کرده [illegible] کرده شب فرار نموده [illegible]
راه خود را [illegible] رسانید و در حفظ و حراست [illegible] و از رفتن مرتضی قلیخان
[illegible] که [illegible] در کاشان [illegible]
[illegible] شدند [illegible] کاشان [illegible]

از وسکر فتند مرتضی قلیخان که از رفتن ولیخان سلطان تکلو کاشان واقف شده میرزا اسمعیل
وزیر خود را با جمعی از قاپان بو بسط ضبط کاشان فرستاد حقارت این خبر نوعی سمع
کارزدوی معلی کوچ بر کوچ از قرا باغ متوجه عراق است و احکام همایون با مرای عراق
رسید که او را تعاقب نمایند و نگذارند که بخراسان و یا از طرفی بدر رود و چون وی
از روی اضطرار تمام کاشان رفت ولیخان سلطان از آن شهر ملک شده مهمسازی
لازمان نمود و از راه اردستان بیابان خود را بدو دستان رسانید و از آنجا بگیلان
رفت نظم نگاه روی که زهر سوکنی نگاه داری [illegible]
[illegible] ای دل بجهان چاشت مرتکالی
چو بسته سرو زدست مغرور چو مال هر کوکب سعود که خود و جمال پس زد و
کمال دیرین رفت زوال پوشیده نماند که عالم امکان که مصور بصور الجدیدست وجود
حقیقی ندارد و بلکه بوجود ثابت مجازی و صور ها باشد بصور خیال بازی نیستی هستی نمائی
و هستی مبنی فنای تغیر حالات جهان حادث امر ثابت قدیم و تصدیق تصور ثبات
قیاس عقیم و فکر عمر شفقم فنای هر ملکی از نسل اجیات و فنای او از مقوله معاکات
نظم در حمت جامه کامی حذرکش کرد و دون که عاقبت بست کرد و کناسی درها همه
جهان بو قلمون فراش بارگاه قضا شمع نگار بالعین [illegible] و رحمت خانه دجا
زدون حیاط کارگاه قدر طی طی در تافت [illegible] صبح نسری نه درخنه هر که رای
دولتی نتواند که عاقبت الامر بگونسار گردید و نهال سلطنتی شاند که تند باد
حوادث از بیخ نکند نظم جهانی بسر ملک و دولت زونیا وفا داری هست
نه بر باد رستی سحرگاه و شام نه بر سلیمان علیه السلام خرد مند نیست که چون

بدیده عبرت بار در حقیقت روزگار نگرد و بدین ترانه مغرور مترنم نگردد و بدین دنیای
دون مغرور و مفتون نشود بیت کسی که چشم زوال ایست آسوده دلی در دو کار
ما نیم که رابت نیرنگ در روی نوفا نمودی و نیرنگ و بجفای یاری [illegible]
و ادامه با منافات حقیقی فال عبد ابیه لکیلا تاسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتیکم
دمی عقل کیست که از دولت دنیا غیر از انتقال بخود راه ندهد و تقاضای [illegible]
ابتدا نکند و بعلم الیقین بداند کین همان حجت که نوشیروان مسعود بود
و این همان دو رانست و این همان دو رانست که زینت دکان بر کو و تاج
خان جشم جور رشید جهان افروز است که همین فیض را نگرها و نمود
مصداق این مساق انتقال شاهزاده صاحب قران از دنیای دون و جهان گیتی
سابقاً مذکور شد که چون ایلچیان معتبر ارکان دولت مقرر ساختن که بصلح و صلاح از اورا
بجانب روم فرستاده و در زمستان این سال امری که باعث توقف [illegible] بود
با نجان و قرا باغ باشند و خاطر اشرف از ممر کو کیلویه و فارس و کرمان جمع بود
و مثل دیدن اصفهان [illegible] دو دارالسلطنه قزوین
در [illegible] و چهارم شهر ربیع [illegible] سنه نهصد [illegible] طبیعت تحکیم
کوچ [illegible] نظامی علاء الدین محمد میرزا [illegible] و علمای
کرده بودند منزل ایلچیان [illegible] که از جانب سلطنت پناهی سلطان محمود
مسعود [illegible] و منوچهر خان و سایر حکام گرجستان [illegible]
همراهی [illegible] درگاه جهان پناه آمده بشرف سجده اشرف پابوس [illegible]
شاهزاده [illegible] که بگوش [illegible]

اختلال واقع شده و درین مدت ایام عادت کمل شاهزاده غافل بحسب شرع باده ارغوانی نموده
شب ماه مزبور در منزل علی قلیخان به صحبت اهل صحبت مشغول گشته از جنس معلوم که از
گرجستان آورده بودند افراط در شراب آن سفر نمودند بحدی که بر ایشان کشف
شده بود که آن ساغر مالامال ساقی اجل در شبان تکلف مینماید که مست خواهد از این
عالم خراب گذشتن آنگاه شاهزاده عالم پناه که مستی و بیهوشی بر وی راه یافته
نمود از منزل علی قلیخان سوار شده به دولتخانه آمد و سواد وی از ادراک نشئه
جام به نماز اجل دامن گیر آن گشته چون شب کوچ بود و اردو در بار گران
در فصل زمستان حرم نفر بودند و دیگر از الاجوقها خاصه که از جهت نوشتنی زده بودند راحت
سفر نمایند در هنگام خوابیدن خودی و لاک پاک که از اصلش از ارمنه خوی بود و
آدم نداشت کوتاه و کور نشت نقصان تمام در خلقت و هیات او واقع نوعی
می بود و ما در بازار باشند و ما با فرنگی جمیل زیبا یک شربت دار پیش افتاد
این و طلب شاهزاده عالم مالک گشت و از کسدانی چنان رونق فرمود که از دیگر
محرم تر بود و اشمع و دهان پادشاهی نمود آن بی باک ناپاک در این اوقات که آن
انجمن در جامه خواب چون صاحب و عده و معتمد بود و بعضی از غلامان
و مغربان که در الاجوق بوده از بیرون در جست زاده به دولتخانه فرستاده
و خود خاطر جمع حسب نواب شاهزاده که از غلاف بیرون آورده بستر
کنه مبارک وی را بر هنه کرده زخم اول بر روی دل آنحضرت دوم بر پشت زد
و سیم زیر پستان وی چنین زدند و آن شاهزاده مستطاب در عین خواب
و بیهوشی از مستی شراب از تاب زخمهای حسب حرکت در آمده وی از هول

جان که مبادا کسی کمان الف چهار زخم دیگر بران والا گهر رسانده و چون لیوان خاتون
کرده بهانه خدمتی که بعضی نواب شاهزاده کی در ایوان امور کرد و انجمن بود شده باشند
و از خوف کسی خبر شنود و ها باشند خدمتی بیرون می رود و جمعی که در کشیک می باشند
جمع صنا اعتقاد و کرد هی یک از رکابی که همگی منظور نظر و معتمدان و الا گهر بوده اند
خاموش شدن چراغ و اضطراب حودی نایک در غیر غدر می خفتند بعد از
ساعتی که در الاجوق می ابداء از حرکتی و دست و پا زدن آن کوتاه وی میرسد یا تحاشی
خود را بیرون می اندازد و سپاه که فاحشی واقع شده چراغ می طلبند و ملاحظه
می کنند که سنبل از سر تا قدم سرو انجمن زیبا چون گلهای افتاده و درین حجر بستر نقش
میان جامه خواب حسب رق خون شده الا جرم الوارث تاج و تخت دل برو واقع
ناگه برنهاده و دران شب یعنی که شب چهار شنبه بیست و ششم شهر ذی حجه سنه
بود شاهباز روح پر فتوح بعد از اندک ساعتی از بن تنگنای قفس لی پنباد عالم
قدس پرواز نمود و نظم زین بیشتر شد ولی ثبات تو ای بی کران که داده والی بر طارم
آسمان عالم زده در وادی لامکان قدم زده در مملکت قدم قدم زده کاکان
برده بسرا تراحرم چه از بعضی استماع افتاد که در هنگامی که ان ملعون خنجر بران
بسمع شبستان طلعت زده از بیرون الاجوق او از نشنیده اند که آنحضرت
می گفته هر کو ظلم انجمن سبب باشد انجاعت که در اطراف و حوالی بوده اند فی الحال بحجره
شکیبایی در بدن پاره کرده بی اختیار نوحه و فریاد زده اند و شاهزاده
مظلوم را بدان نوع ترحم بر دوشنبه بحرم نزد شاه کامیاب و شاهزاده و خواتین و اهل
حرم آوردند در آن شب جانسوز یک صحنه صور صفت چون عرصه قیامت گردید

وحزن و شیون آمد فرو روز اکبر و علامات نیت مختفره بعالم مشاهده رفت غرض
و زلازل در جا در پا افتاده و دیده خلایق از فراق آن برگزیده حضرت حق تعالی خوناب
می باشید و روزگار غدار بنا بر حسرت حیدر آمال مجروح شده مردمان در جگر
حسرت افتاده در آن شصت نصف زحل توافق عظم والم در ضمیر زیاد جز
بار نمی نهاد و رخت صبر و شکیبایی ایشان از کنار رحوا افتاده بیت ای گردون دون
عیش از هم جو هر سر ز درد هم ماه جهان و آن ساعته نهد رفتی بسوی سرای کهن
کرد اشت نگارش جو هر نو گنجینه دهر بر جنگ زهر زمانه نهال قد بلند آن
شاهزاده کامل و در یگانه که در کمال حیا و آزرم و شجاعت و مروت بود بیکان
تیغ ناکامی از پای در آورد و داغ این مصیبت بر دلهای عالمیان از برد و ن
نهاد شعر در یغا که بر دست ناکسان گل باغ دولت برو زجوانی در یغا که آن
برادیج شاهی جو صبح دوم بود کم زندگانی کدام صباح اقبالست که عاقبتش خود
شام ادبار نیفزاید و کدام فارغ البال است که از محنت روزگار غدار و مزاحمت
اشرار ناکاه بر دل بار نیفزاید نظم چنین است آئین این خاکدان بنای جهان
کی بوده جاودان باعث برای قتل شیخ آنکه نسبت به شاهزاده شیخ و قتل
دو قتل بسماع افتاده یکی آنکه امرا مصاحب مثل علی قلیخان و داودش و اسمعیل
بولداش با فتنه بودند که شاهزاده فرا افتادار تسلط و استیلای ایشان تنگ شد بیمی را
که در عری آن وارد که چون در تخت عراق متمکن گردد اندیشه ایشان نماید و انجماعت
یک بجام با میرزا محمد که در آن ایام مستوفی دیوان و مصاحب بود قرعه
در میان انداخته قرار بر آن دادند که خودی ولاکه از مقربان و محرمان آن نواب

عالمیانست و تعلق خاطر بر رضاقلی بیک شاملو ولد بیری بیک ایناللو که در آن زمان ایشیک آقاسی
باشی آن شاهزاده عالی بود داور ایش وار بند که بعد از شرب خمر و بیهوشی غدر یا
با حضرت شاهزاده برده از روی کار بر خیزد و نقلی دیگر آنکه خودی و الاک بیش
رضاقلی بیک تقصیری بهم رسانیده و نواب عالیرا نیز با او میلی بود و از کرفتاری
خودی نیز نیز مطلوب آزرده و هکی در مقام قصد خود شدند و تعویقات در
میانه می شد و الکافر یک تو هم قتل خود با کثرت محبت جوان بدین فعل
شنیع اقدام بخودی نمود اما از روی وقایع او ضایع بعد از آن قتل اهل صحبت ادب
سینماید و اتفاقات ملک بجام بعضی پیش از رسال و بعضی بعد از آن فعل سر زد
اگر یقین است از جانه دهشت و لیکن خودی کسی را کمان جهان بی ثبات است
نا بوده بداریم چنین بوده است بی سر ابیت فانی و در تاریخ رحلت اعلیحضرت
علامی قاضی عبد الصمد و رامینی اتحنین افته کشتهٔ حمزه نالی کشته تاریخ
نا یافته از حسره بزه همین تاریخ بعد حسرت کویی او از کشتن سلطان حمزه اهوا
مقرون بوبال خودی ملعون آنکه بعد از اقدام بر آن عمل شنیع چون شمر لعین پای
خود را نجانه رضاقلی بیک رسانیده رضاقلی بیک بجام عفو داد که او را در صندوقی
بابند که صحبت کی شینی مشو و چون امرای صاحب مشوره بلکه صاحب ارام
و را تفاهت بوده اند هیچکس نام آن کافر ملعون را بر زبان نمی آورد تا انکه کردند
بعد از تجهیز و تکفین آن شاهزاده با تمکین در کنار آب رودخانه شطر از امنزل اردو
کوچ نمود و نعش مبارک آنحضرت را مقرر کردند که ایالت سیاوش ... بیک
ادهم خان ترکمان برداشته مشهد را الارشاد برده و بیک بیند اتفاقا در باب رضاقلی

بآواز بلند خود میگوید که خود وی را از صندوق بیرون کرده بجای وی برده بتقبیل دو پر
ملازمان وی او را انداخته و بیرون برده زخمی چند میزنند و بگمان آنکه مرده و هلاک از
مشار الیه [illegible] و برایشان زده اگر کسی مرده و مجروح راهی بیرون وی
او را آنکه بقصد تا میرسد بمحلی که بعض شاهزادگان دران منزل فرود آورده با جماعت که او را
می بینند که حالت او ازین قرار بود وی شاهزاده بخدمت رسید بواسطه تسلیه خنجر بر دست
مبارک وی زده و او را بقتل آورده و بخون غلطیده. مع اهل بد گوهر تو اگر دریت
کس در دو [illegible] بپرورده. حنظل نپرورد به [illegible] شکر. گل بخیسند که
هم خار پرورده. مصرع در وصف بیت چنانکه گفته اند. اگر افعی را بیاری زند بیت
کند بر تو از کل اسیر و کشتن. بهر جای مرغوب راهش دهی. بسان گل ار افسر
دهی. نصیب کی یابد جوان کنی. ور از سرش رشته جان کنی. کرده دو بدان
تربیت آن از تو. که عاقبت زهر در کار تو. نعش شریف آنحضرت فردوس
منزلت را بخطیره مقدسه نقل فرموده در آن روضه جنت آیند در جنب آبا و اجداد
عظام مدفون ساختند بعد ازان شاه کامیاب ملک ستان ابو المظفر المنصور
الخاقان السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان
ابو المظفر شاه طهماسب شاه بر سریر سلطنت متمکن گردید نعش مبارک آن رضوان جاه را بکربلای
معلی فرستادند و در محل خود ایراد خواهد یافت عمر شریف آن شاهزاده پنجاه و
دو ماه [illegible] و مدت [illegible] ایام [illegible] اول فتح خوریان دوم
[illegible] و میان [illegible] جنگ ما بین قلعه با [illegible] ترکمان ازان رضوان
و [illegible] و کار [illegible] اسمعیل میرزا با سایر شاهزادها در قلعه [illegible]

سلطانیکه

سلطانیکه میرزا که بواسطه صلح حال خراسان و اصلاح احوال مسلمانان بر وی [illegible]
اند و الحال در استنبول در خدمت سلطان مراد پادشاه روم است تفصیل این مجمل
در محل خود مذکور خواهد شد و سیم درین حال ... [illegible] بیست و سیم شهر صفر سنه
حکم تقوی جلال مرتضی [illegible] میرزا محمد و دو الحجه و بر وجه ازدحمت خدمت
بوقت وی و [illegible] علمی و عملی بی نظیر بود و در وادی تقوی و صلاح
عدیل خود نداشت جمیع علمای [illegible] کرده بود و نسخه مرغوب بر دو [illegible]
بیت است و از آنجمله العادمین [illegible] کرده. ذکر بعضی از حالات و وقایع سلطنت
[illegible] چون شاه کامیاب شاهزاده و [illegible]
از مراسم [illegible] خراسان فارغ شد امرا عظام و عساکر نصرت فرجام
وضیع و شریف از ترک و تاجیک جمع شده از روی مشورت در باب [illegible]
و جهانبانی و زادره و مدار دولت و کامرانی در میان آوردند رای [illegible]
قرار گرفت که چون بعد از رحلت شاهزاده با مراد سلطنت [illegible] شاه و
جامه [illegible] ابو المظفر سلطان محمد داده اکرمکی از شاهزاده [illegible]
میرزا یکی از فرزندان سلطان محمد میرزا پادشاه تسلیم ولایت خاقان [illegible]
خراسان [illegible] می نمایند [illegible] انست که هر گاه [illegible]
بر شاه کامیاب سلطان محمد پادشاه بوده باشد [illegible] سلطان حمزه میرزا
مهمات [illegible] و تحریکه سلطان حمزه میرزا [illegible] بود و صاحب [illegible]
نام پادشاهی کامیاب داشت بهمان قاعده پادشاهی با شاه بود و ابو المنصور
ابو طالب میرزا را [illegible] کرده [illegible] و مهمات را [illegible]

بهمین قاعده مقرر داشتند و ابوطالب میرزا را وکیل و ولی عهد کردند و میرزا سلمان [illegible]

و نشانها را در اتمام علیقلی خان [illegible] گرفت و مهرها باسم ولی عهد کرده

مزار داده و داشتند خاطر را از ان شاهزاده و دیگر شاهزاده را بتوجه حسن سلطان [illegible]

تقویت کردند و اسمعیل قلیخان بدستور دیوان بیکی باشی و وکیل بود و وزارت دیوان اعلی

را بمیرزا محمد که مستوفی الممالک بود رجوع نمودند و منصب جلیل القدر صدارت را که

سابقا بود که نواب میرزا ابوالولی [illegible] شده بود موقوف بود و بوی

عنایت فرموده بودند و میرزا لطف الله که وزیر شاهزاده و حضرت پناه بود او را

منصب [illegible] مقرر کردند و شاه علی سلطان [illegible]

مهر احکام مطاعه و احکام شاهزاده [illegible] و استیفای الممالک میرزا محمد زمان ولد

میرزا لطف الله [illegible] کوچ بر کوچ از دار الارشاد اردبیل

[illegible] متوجه قزوین شده در [illegible] اول شهر ربیع الاول سنه مذکوره

ان بلده طیبه از نزول موکب همایون زینت دیگر گرفت و بعد ازان [illegible]

در قزوین با تمام رسیدند امرا و خانی که در اطراف و جوانب ممالک محروسه بودند

[illegible] قبول کرده

و [illegible] امرای نواب کامیاب [illegible] قربان [illegible]

[illegible] بواسطه [illegible] و صلاح و قاعده خود [illegible] انتظام داده و باغی [illegible]

امدند محمدخان ترکمان که [illegible] بود و با اتفاق [illegible] کرده در مقام

مخالفت آمد و [illegible] سلطان [illegible] طغیان نمود

بکشتن [illegible] که در زمان شاهزاده صاحب قران [illegible]

بزد آمده [illegible] غلامان [illegible] که از جانب نواب [illegible]

شاهزاده [illegible]

والد [illegible] سلطان [illegible] قورچی باشی [illegible] حاکم [illegible]

او را بیرون اورده و [illegible] مرتضی ممالک اسلام میر [illegible] الدین محمد

[illegible] دختر او را بحباله خود [illegible]

[illegible] تصرف کرد و [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] وکیل حاکم شیراز بود [illegible]

[illegible] او را اطاعت کردند [illegible] شیراز را تصرف نمود و [illegible]

میان [illegible] استاجلو [illegible] علیقلیخان [illegible]

[illegible] و میرزا محمد که [illegible] الدوله [illegible] ذکر [illegible]

[illegible] خراسان [illegible]

شاهزاده رضوان [illegible] در ممالک خراسان [illegible]

را در [illegible] بجای او [illegible] مقدسه منوره [illegible]

علی [illegible] الصلوة و السلام [illegible] کلام [illegible]

[illegible] بیا [illegible] سلطنت [illegible] که دار السلطنه

قزوین است [illegible] واجب [illegible] مقدسه [illegible]

علیخان استاجلو و اسمعیل قلیخان شاملو [illegible]

[illegible] اسمعیل قلی [illegible] شاملو [illegible] و سزاوار بوده

[illegible] شهید مرحوم [illegible] بود و قصد کردند [illegible]

از نواب همایون با بزرگتر بود و لهذا ممالک آذربایجان و عراق و شروان و الکاء گیلانات و بلاد و الکاء مذکوره را نیز قرار داده بود و اکثر آنها بتصرف تواب

بندگان واگذاشته مضایقه نه نمود و هم درین ممالک خراسان فراغت نموده و بموجب

ذالحال از دیوان ابد بنیان نشان و حجت الاذعان سلطنت بدیع الدوران آن

نطغرای غرای الملک لله بر آن طغرا الهی ... و توشیح و مزین گردانیده اند و زمام مهام

کل امور ممالک ایران بقبضه اختیار و حیطه اقتدار دولت روز افزون نهاده

اند بمعنی ما حصل تضمن و آتینا الملک عظیما ظاهر و واضح شده که دست توفیق محمود الخصال

اعلام کامرانی و سخن مراد دوجهانی نواب همایون ما را که از خشت خاک دیرین

افلاک و ارجحیت ملک بفوق سماوات رسانیده محض عاطفه سبحانی و مکارم ربانی

و محبت و متابعت و موالات و مطاوعت حضرت سلطان الاولیاء و برهان الاصفیاء

بابه المسنح الحاجات و لیانحیا بالرفیع بوسیله قبول مناجات لا انفیا اقضی المرتضی

جدجده و الاعلی المصطفی و ابیه علی المرتضی امام واجب العصمه مفترض الطاعه حجة الله

علی کافة البشر من الائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر نظم شهید طوس سلطان

امام مقتدا شاه جهان شاه دو بنا و دین فلک بر درش صبح و شام آمده

بقدر و نیاز در سلام آمده ملک گرد آن روضه محترم ... کبوتر صفت در طواف

حرم تمنا کند قبله راستان که خود را کند فرش آن آستان سر بر

آن در عاجز ما نه روی یقین قبله گاه دعا سلطان سریر عزت و عرفان

مصدوقه حدیث صحیح ستدفن بضعة منی بارض خراسان صاحب العصر و التسلیم

والرضا سلطان ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام الملک لله است لاجرم حسب

اقتضای همت کرده و دین اسلام مؤدای حقیقت نمای الدین و الملک توأمان و الملک ...

بطلب

همگی همت علیا نهمت مصروف و معطوف بر آن که ظل ظلیل رأفت شاهانه و سایه عاطفت

بلند خسروانه بر مفارق برایا و کافه رعایا بر وجهی ممهد گردانیم که کافه عباد و جمهور بلاد ایمن و امان

آسوده و در مهد فراغت و رفاهیت غنوده ... خبر بخت خسروی دولت آ که از

فرق خسرو شود و گردد ... جوانان و بمردم ... شوند ... و دست تطاول

ستمکاران و تعدی ... سرپنجه ... داد ... احوال انسان ...

رسد و دست ظالم ... بحکم ... حکم اشرف اعلی ...

تا بند و جهات ... موکب همایون ...

در ولایات ممالک خراسان واده توفیق الله سبحانه و تعالی ...

حضرت ائمه هدی علیهم صلوات الله الملک ... رایات نصرت آیات ... فیروزی ...

متوجه ... سلطنت و مشاهده احوال ...

مقتضی همت شاهانه ... خواهد ... دولت ...

شاه عالمیان حکم مذکور را بدار السلطنه ... جمیع ... چون حسب

حالی از ایشان ... و در هم شده ... در جواب ... و ولایات ...

... و رجحان را ... نموده ... چون ...

منوره عرض ... رسید ... حقیقت آن احوال و نفاق آن امرا ... را

با پریشانی رعایا و لشکر ... آذربایجان و عراق را ... درگاه

عرش اشتباه نموده ... شاه سکندر ... عراق را با خود ... نموده ...

مظاهر با امرا و احکام ... ولایات خراسان خصوصا دار السلطنه هرات

معتمد السلطنه علی قلیخان ... مقرر نمود که در حفظ و حراست بلاد و در جانب

محمود تعیّن و کوشش نمود که رایات غرور و جلال الحق و نصرت و فیروزی و اقبال
متوجه مقر سلطنت کاشان و دار السلطنه قزوین گشت و تمکین احکام مطاعه و استمالت
حکام و امرای کرمان و یزد و ابرقوه و بوانات و کل و ... کاشان که حلقه اسلام
ساختی و تمام امی است و حالی کرده بوده فرستاده و الکای شیراز و فسا در مراسم
اطاعت ایشان و حاکم بسیاری کوشش نموده لوای دولت شاه محمد ...

گفتار در بیان تغییر حال شاه ... و امرای قاجار و ... آن ...

و در شهور سنه ... پنجشنبه یازدهم شهر ربیع الثانی سنه خمس و تسعین و تسعمایه در دار السلطنه
شاه کامیاب ... شاهزاده ... و امرای عالیجناب در ایوان چهل ستون ...
استقبال را که ... فرمان عالی نواب شاهزاده ... و ... لشکر ...
سلطان شاملو و حکمی سلطان ذو القدر حاکم دار المؤمنین قم و ولایت ...
رفته ... امرای مذکور ... قم ... بکنند و کشته و ... سلطان ...
که در النهار بود در حصار ... مشغول ... چون امرا به آنجا رسیدند
قرب چهار صد یا پانصد نفر سوار و پیاده ... ایشان بوده ... گرفتند
... رسیده ... عمارات ... نزول کرده شروع در ...
آن ... بود ... ملازمان رسیده ... شروع
جوانان کرده ... سلطان ... او ... جمیع
که در سر جمعیت که بوده اند کمان هرچه ... داشتند ... خواهی
گرفتند قحط و گرانی در آنجا ... شدند ... لشکر ...
... از فتح ظاهر شد ... در درون شهر و ... در بیرون ...

پیر و ... حکم ... نداشتند اما از سمت جانب ... طغری و ...
حیاتی بوده اند که از جانب ... در خلال این احوال مقرر شد که حسن سلطان ...
شاهوردی خلیفه برادرزاده ... سلطان که ... نوری ... شیراز ...
شیراز و حاکم ... بوده ... لازم دانست ... همراه امرای مذکور ...
و هم در این ایام ... ذو القدر حاکم شیراز که بعد از قتل امت خان ...
شیراز ... شده بود از شیراز آمده در دار السلطنه قزوین ... آمد ...
فراغ ... کشته ... جانب شیراز روانه شد چون قبل از آن مهدی
قلی بیک ... یک ... شیخ ذو القدر که وکیل امت خان بود ...
قاعده ... و ... شیراز ... بود ... ذو القدر
به واسطه ... که از ... شدند ... مهدی قلی بیک را خان کرده ... را
برخود حاکم ساخته بودند چون ... رسید او را استقبال کرده ...
و شهر ... و آن امرا ... را بقتل رسانیدند بعد از چند روز که ...
او را نیز بقتل رسانیدند و حکومت و دارایی شیراز ... بر مهدی قلی خان مسلم شد
هم در این ایام ... سلام ... شاه ...
... اصفهان ... شاهزاده ...
... استقلال ...
... دار السلطنه قزوین رسید ...
...
... اصفهان ... ایران ...

زد و بنشستن بر برج قلعه کرده تماشای باغ نقش جهان و عمارات آن خراب شد
تا انقلاب ایام رفت قلعه که در رفعت لاف افلاک میزد بود و چشم روزگار مثل آن برج
اعلی ندیده [illegible] زمین [illegible] بر سر آورده و معمار
[illegible] سکندر [illegible] کرده از درون و بیرون [illegible]
[illegible] برج [illegible] و [illegible] و خندق [illegible]
[illegible] از سنگ و آهک بر آورده و آب از خندق آن [illegible]
سکندر و رستم [illegible] برج فلک [illegible] خندق [illegible]
[illegible] خاک [illegible] چو [illegible] در دامن کوه قاف [illegible]
خندق [illegible] کرده [illegible] فلک [illegible] دروازه [illegible]
[illegible] چون این حصار [illegible] تمام [illegible]
[illegible] کرده [illegible] جعفر [illegible] لازم [illegible] بود
[illegible] جعفر [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] قزوین [illegible]
همراه [illegible] که [illegible]
[illegible] حاکم [illegible] آباد [illegible]
همراه بود [illegible] رسیده بود [illegible] و علی [illegible]
فتح [illegible] و اسمعیل [illegible] شاهد [illegible]
از [illegible] کرده [illegible] قلعه [illegible]

نتوان کرد [illegible] خبر رسید که [illegible]
[illegible] اسمعیل [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] همدان [illegible] خان [illegible]
[illegible] را [illegible] آمده در خرقان [illegible] اسمعیل [illegible]
[illegible] در خرقان توقف کرده کس از [illegible] خان [illegible] فرستاده [illegible]
[illegible] همدان [illegible] کرده [illegible] لازم [illegible]
کرده [illegible] صاحب [illegible] بودند از [illegible]
اراده نمود [illegible] نقل [illegible]
فرار نموده [illegible] که [illegible]
[illegible] ایام [illegible]
[illegible] جنگ واقع [illegible] خان [illegible]
[illegible] جنگ [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible] کرده [illegible]
[illegible] مردم
[illegible] کرده [illegible] رجب [illegible] مذکور [illegible]
از [illegible] جنگ [illegible] جانب [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] عمارت [illegible] مشغول شدند
[illegible] سلطان [illegible] قدم [illegible]
[illegible] سلطان با مردم [illegible] جانب [illegible] سلطان [illegible]

ملاحظه کرد که کار بسیار دشوار شده [illegible] خود را [illegible]
داشت [illegible] گفت که از راه [illegible] همدان بود [illegible] از رکاب [illegible]
رسید [illegible] که حاضر بود [illegible] سلطان [illegible]
کرده [illegible] اسپ [illegible] در دل [illegible] شده و کار لشکر
برابر [illegible] سپاه [illegible] که [illegible] گرد و غبار [illegible]
و پیاده [illegible] سنگهای [illegible] و [illegible] روز جنگ شود و
فلک [illegible] از فلک تیره [illegible] زمین
[illegible] چو [illegible] افکنده [illegible]
[illegible] آهن [illegible] و [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] کرد [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] جوشن [illegible]
کرده [illegible] جوشن [illegible] ولایت
[illegible] خود را [illegible] و [illegible]
[illegible] افغان [illegible] از زره [illegible]
چون [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]
خان بعد از قتل برادر [illegible] روزی در کاشان [illegible] عازم [illegible]
[illegible] متوجه خراسان گشته و [illegible] اردوی همایون [illegible]

[illegible] بیک [illegible] کرده [illegible] مقرر شد که [illegible]
و ابواب [illegible] سید [illegible] باصفهان [illegible] اموال و اسباب [illegible] بیک را
بحیطه ضبط در آورده [illegible] غلام [illegible] بیک چون از این خبر اطلاع حاصل
نموده [illegible] بیک را [illegible] نموده بود در اصفهان
بر انجا متحصن شد و در اصفهان [illegible] سید [illegible] که سالها [illegible]
در ولایت بود [illegible] دست [illegible] و تاراج [illegible] انواع فساد کرده چون
علیقلیخان ملاحظه نمود که [illegible] کاشان و اصفهان و شیراز و کرمان و سایر محال
مخالف قرار گرفت [illegible] علاج آن [illegible] شد [illegible] اردوی همایون
از [illegible] متوجه شاه [illegible] از انجا در شهر شعبان سنه مذکوره بقم آمده [illegible]
دوازده روز [illegible] اردوی عالم [illegible] قم توقف نموده [illegible]
سلطان [illegible] صحرا [illegible] کرده [illegible] ایشان [illegible]
و از انجا بکاشان رفته قریب [illegible] روز [illegible] کاشان
[illegible] صورت فتح [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] جانب [illegible] کاشان [illegible] که قرار [illegible]
که قبل از این [illegible] سلطان [illegible] شده بود و [illegible]
سلطان [illegible] اردوی همایون بر انجا رفته کاشان را [illegible]
و در این حال کاشان [illegible] سلطان که در کاشان [illegible]
دیگری [illegible] سلطان و [illegible] و بعد از ان علیقلیخان [illegible]
[illegible] تعیین کرده بود [illegible] ایام [illegible]

استعداد یافت محصولات اولایات تمام بسر جرانیده شد انقدر اطلاق وحوالت
غیر از نهب و غارت بر مردم انجا واقع شد که تاب و طاقت ذکر حکایت
بعد از رفتن اردوی معلی کلانتر اصفهان و لطفعلی بیگ طوبان کرده بجهان قا
در استحکام حصار و قلعه کوشید غازیان شاهو چون شنیده وضع نموده خود نیز بدان
امدند قبل از رسیدن اردوی هایون باصفهان کنجه و غلام از قلعه بیرون اورده
نخجوان کشیده اوردند و نقابت به میرزا محمد امین ولد غفران پناه میرزا اسکندر خانه
او و مردم شب اتفاق نمودند و قریب دو هزار تومان بدستان النقصان رسانیدند
مشار الیه را با سید بیک که در عوض قزلباش و بیک گرفته بقلعه برد بعد از وصول عسکر
هایون هر چند ملاحظه کردند که شاید یورش قلعه گرفته شود راه تدبیر بدان کار مسدود
و بر سبیل رسایل وعده و وعید با غلامان میسر بود که دانسته فرار بران دادند
که نوبتی از نیست داده و نقبی ان توپ تسخیر قلعه غایب شد چنین بود که عدو بس ارکش
و کار برای توپچیان پیدا کردن جسری دیگر برای ضرب نشود و میرزا محمد که در ان
اوان که وزیر صاحب اختیار بود و خود متصدی تربیت توپ شده و توپچیان را
در حوالی منزل خود حاضر ساخته بدان امر مشغول گشت اهل قلعه و غلامان خبر یافته
شبها بیرون آمده در شهر و بازار تردد میشودند و بعضی از عمال قزلباش و بیک
در خانه تحصیلداران محبوس بودند انکار را روزگانه تحصیلداران رفته ایشان را
با مستحفظان که از اعیان بودند گرفته بقلعه بردند و دروازه های قلعه را بسته
باندا توپ و تفنگ اقدام نمودند نظم بجستند در ناله آهنگ الامان
در افتند ات آسمان بزمین ❋ چون توپ ریخته و آماده شد و دو شنبه

کاری از پیش نخواهد رفت بنجار ارکان دولت رسیده که قزلباش و بیک را از صندوقها
بیرون اورده بقتل رسانید انگاه وزیر از صندوقی بیرون اورده و در اثنای بعضی
حکایات بسر او را شکسته آزار بسیاری باو رسانیدند مشار الیه و انکه در تقریر ایشان
با او همراه بیکسند مقارن انحال خبر ارادۀ قتل او بقلعه رفت و خود نیز بیقای جنید
کرده که مشهوران بود که در مقام قصد او بند کنجه و که در قلعه بود و در صلح کوفته با میرزا
محمد امین رسید بیک که در قلعه بودند قرار داد که ایشان را بیرون کرده در عوض
میرزا محمد امین و دیگر او را از قلعه اورده باشند با قزلباش و بیک خلاص کرده و انجا
علی الصباح از قلعه بی ... نفر مثل ... دیگر ذخیره مربع و دیگر رخوت در خون
جنه کنجه و جمعی که در قلعه بودند روبستند و قزلباش و بیک آنچه از ... بیرون
کرده انجماعت از قلعه بیرون آمدند و قلعه را تصرف ملازمان خان دادند و هم
روز حکم بتخریب ان واقع شد از اطراف و جوانب بیلداران اورده از اعراب
چون خاطر کارکنان دولت قاهره از گرفتن قلعه معامله فرمان اتفاقی چنین شد و تعدی
و ستم بارباب الاملاک و اهل عزت اصفهان دراز کرده با انکه مبلغهای کلی از عمال
دیوانی انجا زیاده از حساب دست انداز کرده و حواله و اطلاق داده
بنام هر که اسم مدرست محصل داده زیاده از مقدور جریمه مقرر نموده بیت کسی را که زر
از دو رو رکاب ستم پیشه سازد بهنگام کار ❋ چون قبل ازین مذکور گشت و
فارس مهدی علی خان را در میانه خود سردار کرده هر دم از جاده متابعت بیرون
نهاده لشکر عظیم فراهم اورده بعضی از امرای ایشان مثل یوسف سلطان افشار که
او نیز بسری خود خان شده بود در ییلاق کوشک زر صحبت جمعی ده بالا فشار ان

کوه گیلویه که کی الخجسته انها بر روکردان بود و ترکش فرستاده ضعیا و آماده شد که
اگر امرا باره و معی از اصفهان بجانب فارس حرکت آید ایشان خود را
بپرده کرمان که خراسان کشند مهدی قلیخان بنابر احتیاط جمعی از اولاد و اقوام محمد
در اصفهان بوده و شاهی طبقه ذوالقدر ان در اصفهان بحکایت ایشان اتفاق
داشتند و تفحص دیگر لشکری بموجب اشارت شود و طریق بر رفتن کام فوری
کرار خواهد آمد که از افغانان ذوالقدر را با مختصر امرا بدرگاه معلی باصفهان
فرستاده عرایض نوشته عذر تقصیرات خود طلبیدند که بعد الیوم هر چه رای عالم
آرای ارکان دولت قاهره اقتضا نماید در عمل نماییم و اگر بایالت فارس رسیده و رضا داده
باشند فیها و الا هر که متعلق بحضور باشد اطاعت حکم [illegible] اما اراده امرای عظام آن بود که
اردو [illegible] بر داشته بجانب فارس روند [illegible] و دیگران [illegible]
تا خود [illegible] از [illegible] و [illegible] در این ایام خبر فوت [illegible]
[illegible] باصفهان رسید و [illegible] که بواسطه گرفتن همدان [illegible]
دردل داشت [illegible] رسید ذکر جلوس همایون اعلیحضرت [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] السلطان ابن السلطان والخاقان
ابن الخاقان [illegible] ابوالمظفر سلطان شاه عباس بهادر
خان خلد الله ملکه و سلطانه بر سریر سلطنت عراق و فارس و آذربایجان
چون مشیت ازلی و تقدیر لم یزلی تعلق یافته بود که سریر سلطنت و جهانبانی و تخت
مسند گیتی ستانی و قبای [illegible] تاج شاهی [illegible]
انتهای [illegible] حضرت [illegible] چند روزی [illegible]

مجلس در مملکت خراسان توقف داشتند چون مدت هفت سال تمام ان [illegible]
اهل عالم در خراسان بادشاهی نمود و نوبت [illegible] رسید و انتظار [illegible]
[illegible]
[illegible] زبان بخت و [illegible] کسی که طالع بود [illegible]
دولت ذکر [illegible] کسی اگر [illegible] نیارد [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
رایات [illegible] جلال [illegible] سلطنت معطوف [illegible]
قرار داده [illegible] خان [illegible] سلطان معصوم خان [illegible]
[illegible] عراق [illegible]
و [illegible] لشکر [illegible]
خان [illegible] سلطان [illegible]
ترکمان [illegible] حاکم [illegible] خان [illegible]
[illegible] مشهد مقدس [illegible]
در رکاب [illegible] عراق کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] مقدسه [illegible]
[illegible] شعر درآمد بان روضه جان [illegible] قیامت [illegible]
[illegible] طواف خانه [illegible]
[illegible] فلک [illegible]

آنگاه استمداد همت از باطن قدسی مواطن آنحضرت سلام الله علیه طلب نموده و جلوات
عظام و نقبای کرام و علما و مشایخ ذوی الاحترام و سایر مجاوران و عاکفان آن خجسته
سده و مقام را باصناف احسان و انعام خوشحال و فارغ البال گردانید نظم شاه
فلک تاج فیروز جنگ ۞ گلبرای روضه فیروز رنگ ۞ سرور مهرتاب بهرام
جاه ۞ سفره راحت گردون پناه ۞ داغ نه ناصیه سرکشان ۞ تیغ زن تار
گردن کشان ۞ داور عادل دل عالی نسب ۞ والی کاف و کف والا حسب
حکومت و دارایی مشهد مقدس را با ابراهیم خان برادر مرشد قلی خان شفقت فرموده در عشر
اول شهر رمضان مبارک سنه خمس و تسعین و تسعمایه از مشهد مقدس عرش منزله بر دولت
فرموده نظم سلاطین که کشورگشایی کنند ۞ به توفیق حق پادشاهی کنند ۞
چو باشند با مدد لطف حق ۞ شود حال ایشان دگرگون نسق ۞ نباشد خرد دگر کسان
کارشان ۞ بود با فتح و ظفر کارشان ۞ چندان شود دشمن کینه خواه ۞ [illegible]
[illegible] جهان [illegible] ۞ هر سو [illegible] ۞ [illegible] خلق حکم کنند
وگر قصد تسخیر کشور کنند ۞ یک حمله گیتی مسخر کنند ۞ بهر سو که [illegible] ۞
از عالی [illegible] ۞ شبی گر خیال شبیخون کنند ۞ بکام جهانی دگرگون کنند
چون رایات ظفر آیات عز و جلال از سبزوار رسید خبر توجه شاه گیتی ستان بجانب عراق
در دار السلطنه قزوین محقق شد و در روز چهارشنبه بیست و ششم شهر شوال سنه
مذکور حایل خبر نیز در دار السلطنه اصفهان بنواب سلطان شاه محمد [illegible]
میرزا و سایر خانان و امرا رسید و زلزال تمام در ایشان پیدا شده تفصیل
احوال ایشان در محل خود در تحریر خواهد یافت ان شاء الله اموری که در وقتی که شاه

مالک رقاب از مشهد مقدس بیرون آمده متوجه عراق بود ذوالحضرت رب العزه
انقیاد حضرت را بسری کرامت فرموده نظم یکی غنچه از باغ شاهی دمید ۞ که از بار
گل خرم گیتی نوید ۞ [illegible] انجمن را البیع شاه عالمیان رسانید قد شاه
سکندر سپاه درم موسوم بسلطان حسین میرزا گردانیده مقرر داشتند که
بلدگی ابراهیم خان سلطنت مشهد مقدس [illegible] از و باشند و ولادت با سعادت روز
چهارشنبه دوازدهم شهر شوال سنه مذکوره بطالع [illegible] در مشهد آنگاه
شاه عالم پناه از سبزوار کوچ کرده کوچ بکوچ متوجه اصفهان شدند از اصفهان
احکام بکاشان و طهران و سایر محال عراق رفته بود که هر گاه رایات عزت و جلال
بدان محال رسد بجهه نذر گوهر نثار نمایند افزودم جاهل غافل را نکو ۞ نقطه کرسید
گر حصار کرد و قت ۞ در دولتش گشاید مفتح الابواب ۞ چون تایید الاولیاء
دولت قاهره را ابتدای [illegible] بساحت بود تدارک هجوم بهر شهر و حصار
که رسید فتح و نصرت خود را استقبال و استعجال نمودند بعد از وصول
موکب همایون بحوالی سمنان احمد سلطان ذوالقدر حاکم آنجا فرموده از شرف تقبیل
بوسی سم مراکب لعل قبیتر شاه کامکار سرافراز گردیده گرا اطاعت و انقیاد در
جان [illegible] جمیل مواقف عساکر ظفر مآثر گشت بعد از آن کوچ بکوچ اردوی همایون بجانب
دار السلطنه قزوین در حرکت آمده نزدیک بقزوین [illegible] استقبال آن سرزمین
عظمت و جلال نموده خود را باردوی معلی رسانیدند از آنجمله ملک بهمن ملک سیستانی
با جمعی کثیر از سوار و پیاده در ری بشرف عتبه بوس سرافراز گشته منظور نظر کیمیا اثر گردیده
ملازمت رکاب ظفر انتساب روان شدند احکام مطاعه بسمنان اهرا (?) و بگان

دفع و اطراف و جوانب آستانه و فرود ماز ساختند بیت شکر صد که صبح دولت ما
آفتاب از افق نمایان شد • وقت [illegible] امیدواران • همچو فصل بهار
خندان شد • کار شاه جهان بلطف آله • بر مراد دل محبان شد • کامران گشت شاه
امید • هرچه میخواست از خدا آن شد • چون رایات نصرت آیات بکمال
دار السلطنه قزوین رسید ترک [illegible] وضیع و شریفی که در آن بلده [illegible]
بودند باستقبال شتافته شهر و بازارها بعید انواع آیین بستند منجمان حاذق
و اختر شناسان صادق نظم بیاختی که تفاخر کند بدان انجم • طالعی که نازد
کند بدان تقویم • اختیار ساعت نموده در روز یکشنبه چهارم [illegible] شهر ذی قعده
الحرام سنه مذکوره شاه اسکندر نشان ستاره سپاه در دولتخانه مبارکه داخل شده
بر مسند سلطنت در ایوان چهل ستون بر جای مبارک جد جنت مکان قرار
گرفت شعر تعالی الله زهی عالی بنایی • نهایت دلگشا دولت سرایی • در و دیوار
از نقوش و تزیین • نسبی برده ز نقش کارخانه چین • بنایی سر بگردون برکشیده
که مثلش دیده دوران ندیده • ز کار اوستادان مصور • منقش گشته در و دیوار
ز صنعت بر در و دیوار ایوان • بهر سو مجلس بزمی نمایان • در دیوارش ز نقش گلها
گلی کو [illegible] از گل دمیده • امرا و اعیان [illegible] نشان در آمده تهنیه
جلوس سلطنت [illegible] دستبوس نموده [illegible] نظم سر بر سلطنت اکنون
کند سرافرازی • که سایه بر سرش افکند خسرو غازی • شکوه بخت [illegible]
حول حجاب [illegible] از بلند پروازی • چنان بساحت جهان [illegible] هوای [illegible]
کر از طبیعت اضداد وقف سازی • از آن گذشت که گستاخی کند [illegible]

که چهره دری [illegible] بس زان خامه اوراد و بر ایام بساط [illegible] و رفاه
[illegible] شمیم [illegible] جان [illegible] این نعمت [illegible] شعر
یارب تو مرین سایه یزدانی را • [illegible] جهانبانی را • و [illegible] لطف
خوابیش [illegible] این جامی حوزه مسلمانی را • از [illegible] صلابت و [illegible]
پادشاه [illegible] فتنه [illegible] اکناف [illegible] و [illegible] اخبار [illegible]
[illegible] معموره عالم [illegible]
[illegible]
کردن [illegible] ظلم [illegible]
از ظلم [illegible] حکم [illegible] ظلمات ظلم [illegible]
رسیدند و خلایق در مهد امن و امان [illegible] شعر چه بوم این عالم
بر ایشان از عدل و داد آن دیده • [illegible]
بی کلفت بکار [illegible] مدار • [illegible] خود قرار • [illegible]
زمانش [illegible] آسمان • زمین [illegible]
امان • زمین [illegible] علم اباد کرد • [illegible] آزاد کرد • چه دوران [illegible]
علم • چو یوسف گرفتار زندان غم • [illegible] خورده خون [illegible]
در [illegible] طاهره فاطمه قزوین که مخیم دار السلطنه آبا و اجداد آن
خسرو با تمکین بود از نزول موکب همایون [illegible] گشت الحمد لله علی افضاله
[illegible] آفتاب [illegible] منیر [illegible] انتظام
احوال طبقات سادات عظام و طوایف قضاة اسلام و مشاهیر علماء علام [illegible]

شعرا ایام و ارباب فضل و کمال پرداخت شاهی که بهره بود برین گوهری جواد
ظاهر گشت در صدف لطف کردگار در عکس خاطرش که علم را فروغ [illegible]
عرش فلک نرخ را داد بعد از روز و روز که آن خسرو عالم افروز که وقت را [illegible]
چون فصل خزان بود [illegible] باغ سعادت [illegible] خزان [illegible]
در آمد بنا برج باغ زباد خزان [illegible] گل از باغ [illegible] خوش [illegible] گشتند
ز سر با برج [illegible] تمام گشتند خزان [illegible] بر لاله [illegible] کرد [illegible]
داد کرده [illegible] گل از نهال براو [illegible] کافی باد [illegible] عالم
مجلس [illegible] آن [illegible] باغی که [illegible]
اشجار و [illegible] کلامت ذکر آن عمارت عالیش چون [illegible]
اطباق افلاک [illegible] زلالش [illegible] زمین [illegible] برزمین [illegible]
نبیش چند سنبل تماشا کرده هوایش [illegible] کرده [illegible] نسیم [illegible]
دماغ جان [illegible] رنگ [illegible] دیده های [illegible] منور چو باغی که
شود رشک باغ ارم گل [illegible] چرخ درم [illegible]
[illegible] در ساق عرش [illegible] نهال گلش [illegible] خوبان [illegible] خان کرده [illegible]
خوشخطان [illegible] سبزه [illegible] گشته [illegible] نسیم صبا بعد از فراغ [illegible]
همه روزه در دولتخانه مبارکه [illegible] و قورچی [illegible] ارادت که از اطراف
جواب کرده [illegible] روز فوج فوج بدرگاه [illegible] می آمدند [illegible]
مشرف [illegible] حبیب خان [illegible] و محمد خان [illegible]
وارد [illegible] بدرگاه عالم پناه آمده [illegible] سرافراز گشته [illegible]

[illegible]

بعد برج گشتند گفتار در بیان [illegible] و آمدن [illegible] طالب [illegible]
چو خواهد قضا [illegible] برگشت [illegible] جهان [illegible]
قلیجان [illegible] علی [illegible] سلطان از عهد [illegible] اسلام
[illegible] بود [illegible] و سلاق بود [illegible]
و بری از [illegible] بود [illegible] اصفهان بود [illegible] آن [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] اهل عزت و خاندان قدیم [illegible]
اقبال [illegible] خبر [illegible] رسانید چنانچه سابقاً [illegible]
که در روز چهارشنبه بیست و ششم شهر شوال سنه مذکوره که خبر [illegible]
[illegible] دل علی قلیجان [illegible]
وجه او را [illegible] گرفت و از [illegible] اضطرار [illegible] ارکان دولت [illegible]
رای عالیش [illegible] قرار گرفت که [illegible] از [illegible]
بوده مقرر داشت که بعد از خوب شدن ساعت [illegible] رایات [illegible]
[illegible] مقرر نمود که حسین علی
برادر [illegible] علی سلطان [illegible] او بود [illegible]
[illegible] رفته [illegible] علی سلطان [illegible] گرفته [illegible]
[illegible] حسین علی سلطان [illegible]
علی قلیجان بطهران رفته حصار آنجا را محافظت نمایند [illegible]
بالاتفاق [illegible] سلطان [illegible]
خبر رایات عز و جلال بطهران [illegible] رسید حسین علی سلطان [illegible] خود را [illegible]

تعلقات و اخوانی که الکای ایشان بود گذاشته و شاهوردی خلیفه استاجلو
با لشکر خود و قزلباشان رفته و علی قلی سلطان در قم ماند مقارن این حال انجه اشتهار یافت
از جانب نواب کامیاب شرف صدور یافته علی قلی سلطان امراء قورچی و ذو القدر
اردوی همایون و جانب [illegible] مرشد قلی [illegible] و دلیل از خوف شدن [illegible]
شاه و شاهزاده [illegible] از اصفهان بیرون آمده [illegible] زنگار [illegible]
رو بگیلی و ضبط اصفهان کرده نشستند و [illegible] ترک [illegible] آمدند علی قلیخان با
ایشان [illegible] و اعتماد در علی قلی سلطان [illegible] را تحقق عهد و خلاف [illegible]
از اوضاع [illegible] کوچک [illegible] اردوی [illegible] و عام
جلد شود که با جماعتی [illegible] اهل [illegible] و اطفال [illegible]
و [illegible] باز مرشد و مرشدزاده [illegible] آمده [illegible]
معلوم می شود که مرشد قلی خان که وکیل [illegible] و [illegible] است
و [illegible] دارد و جمیع لشکر [illegible] قزلباش [illegible] کرده و [illegible] و صلاح [illegible]
ممالک را [illegible] کرده [illegible] بطرف [illegible] و در [illegible]
کامیاب [illegible] که [illegible] بحضرت رسیده و نواب [illegible] شاه
سلطان محمد [illegible] و [illegible] کرده [illegible]
قرار [illegible] که نامردی [illegible] کرده در قم [illegible] و [illegible]
که با کوچ اردوی [illegible] در قم [illegible] شاهزاده [illegible] باتفاق
[illegible] رفیق [illegible] علم آرای [illegible] پادشاهی [illegible]
کنیز [illegible] و [illegible] مقام [illegible]

مضمون [illegible] قالو [illegible] است [illegible] خواست [illegible]
ان [illegible] حقیقت [illegible] قبول کرده [illegible] مراجعت [illegible] علی قلیخان [illegible]
و شرح حال [illegible] اردوی ایشان [illegible] خانه [illegible] کرده [illegible]
و علی قلیخان و میرزا محمد وزیر [illegible] یارت [illegible]
[illegible] و السلام و [illegible] شاهزاده [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] عهد و پیمان [illegible]
و [illegible] زنده [illegible] بخواهد کرد [illegible]
[illegible] قلیخان [illegible] قرار گرفت که چون [illegible]
[illegible] همدان [illegible] و محلی [illegible]
[illegible] علی قلیخان [illegible] که [illegible] مرشد
قلیخان در [illegible] و [illegible] که [illegible] بهر نوع که صلاح [illegible]
باشد [illegible] و بعد انکه [illegible] نواب کامیاب [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] خورده [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] چون وضع [illegible] مشاهده [illegible]
[illegible] و [illegible] ایشان [illegible] اردوی ایشان [illegible]
ایشان [illegible] چه [illegible] کار [illegible] همان [illegible]
[illegible] علی قلیخان [illegible]
بجهت [illegible] عهد و [illegible] ایشان [illegible] و [illegible]

که [illegible] نشستند و حکم [illegible] آنجا بدان خیمه بود که از آن باران [illegible] بسیار [illegible] شده
[illegible] داده و دنبال ایشان در آن صحرا در میانه گل افتاده و می گردند و ده دوازده
هزار آدم مرد و زن سوار و پیاده [illegible] بود و بساط نشاط فی الفور در نورد
دیده شد امرا چون دیدند که کسی بر سر ایشان نماند نواب شاه سلطان محمد را
با سایر شاهزاده خورد و کلان سوار کرده با معدودی چند از آب باران [illegible]
و گل زده رو به قرار نهادند ششم شهر ذی حجه سنه مذکوره با [illegible] داخل شدند
نواب شاه و شاهزاده [illegible] نواب کامیاب [illegible]
[illegible] و [illegible] سلطان شاملو گشتند و [illegible]
[illegible] خود کرده اند و [illegible] علی خان [illegible]
[illegible] ایشان شده [illegible] خان [illegible] بود و [illegible]
مهمان [illegible] سلطان [illegible] باشند و صباح با ایوان چهل ستون حاضر شود [illegible]
[illegible] بود داخل کرده صباح روز هفتم شهر مذکور علی قلی خان [illegible]
زمان [illegible] اسمعیل قلیخان [illegible] و محمد [illegible] بیک [illegible] و در [illegible]
آقا [illegible] که در آن حسن و جمال بود و [illegible] خلیفه [illegible] بیک [illegible]
[illegible] ایوان چهل ستون [illegible]
کرده [illegible] شاه [illegible] برآمده حکم [illegible] فرموده [illegible]
[illegible] کرده اند که [illegible] فرو [illegible]
نموده [illegible] در میان [illegible] کرده [illegible]
بود که در حق شاهزاده سعید شهید سلطان حمزه میرزا انارالله برهانه بعمل آورده

بود و در مال اهتمام نکردند هر آن [illegible] که آید [illegible] کفران نعمت [illegible]
کفران نعمت و [illegible] که می [illegible] و [illegible] در پای [illegible]
[illegible] بردند و هر کدام را در گوشه [illegible] کردند [illegible]
[illegible] و [illegible] صبر [illegible] با الوالا صبار [illegible] و وزرا [illegible]
[illegible] هر کس مقرر کردند [illegible] هزار تومان [illegible] میرزا [illegible]
که [illegible] سال وزارت نواب شاهزاده [illegible] بود [illegible]
[illegible] هزار تومان از میرزا محمد وزیر که [illegible] المالک بود [illegible]
[illegible] کرده بود [illegible] و [illegible] و [illegible]
کردند و [illegible] ذوالقدر [illegible] خان [illegible]
[illegible] کرده [illegible] از [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] و قبل از آن خدمات [illegible] و [illegible] شده بود [illegible]
[illegible] حاضر [illegible] کردانیده [illegible]
[illegible] که در خراسان [illegible] الله [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] علی قلی سلطان [illegible]
[illegible] دارالسلطنه داخل شده [illegible]
[illegible] شهر ذی حجه مذکور امرا [illegible]
[illegible] میرزا عبدالله [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] چون [illegible] چهل [illegible]
شاه [illegible] و شاهزاده [illegible] که در خدمت [illegible]

مرشد قلیخان از انجا بطرف [illegible] رسید که از بودن ایشان در انجا [illegible] لشکر و رعایای انجا
بخاطر رسید بس بهتر انست که ایشان را [illegible] باید فرستاد و که خاطر خود از ایشان جمع کرد
شاهزادگان را [illegible] سلطان [illegible] میرزا و پسرش شاهزاده ابوطالب میرزا
و اسمعیل میرزا و سلطان حیدر میرزا پسران جنت مکان سلطان حمزه میرزا مصحوب
مهدی قلیخان و [illegible] خان استاجلو در روز چهارشنبه پانزدهم شهر [illegible]
سنه ست و تسعین و تسعمایه بقلعه الموت که شاهزادگان [illegible] میرزا در ان محبوس
بودند فرستاد و همراه [illegible] شاهزاده را برده [illegible] سلطان [illegible]
قلیخان [illegible] مراجعت نمودند [illegible] بواسطه [illegible]
محمد خان ترکمان [illegible] سلطان [illegible] مشهد [illegible]
[illegible] مقرر شد که بعضی [illegible]
[illegible] نصوب کردند
[illegible] صدارت [illegible]
میرزا ابو الولی [illegible]
[illegible] شرع و اوقاف [illegible]
[illegible]
[illegible] نمودند
و وزارت دیوان [illegible] میرزا [illegible] مرحوم میرزا عطاء الله [illegible]
[illegible] خدمت بواسطه [illegible] مرحوم میرزا احمد [illegible] قلیخان [illegible]
[illegible] اشرافات [illegible]

[illegible] المقربون [illegible] در ختان بود [illegible] کردند
[illegible] چون شاه کامیاب [illegible]
[illegible] قشلاق در دار السلطنه قزوین داده [illegible]
[illegible] درختان باغ و بستان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بخاطر [illegible]
[illegible] از دختران شاهزادگان [illegible]
[illegible] طهارت [illegible]
[illegible] سلطان حسین میرزا بهرام میرزا [illegible]
سلطان حمزه میرزا بود در تاریخ [illegible] شهر ذی حجه [illegible] و تسعین و تسعمایه
نواب [illegible] و مشایخ و علما و قضاه [illegible]
[illegible]
شاهزاده [illegible]
شاهزاده [illegible] سلطان مصطفی میرزا [illegible] شاه کامیاب [illegible]
[illegible] طهارت [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]

فیه بارگاه و چتر را دران سرزمین با فیح سپهر و ماه برسانیدند شاه کامیاب با غ
شریف آورده امرا و ارکان دولت علی طرف بوده و دران مجلس عالم افروز نوازنده
مغنیان طرب ساز و الحان مطربان خوش آواز زهره و ناهید در رشک
زهره سیمایان زهره نوا • رشته چنگ نغمه در هوا • ز هر سو تهی جام بر دست
گرفته مینای لقای بدست • منی چو شرف بر بستان گرفت • نی انگشت حیرت
بدندان گرفت • چو زلف پری پیکران تار عود • ز جان حریفان برآورد دود
همه مطربان چست و شیرین زبان • شنیده شکر ریخته از جان • دف و دست سلطان
کامیاب • همی بود در نغمه خراب • تا آن شکر لب ترنم سرای • جهان پر شکر
بود سرتا بپای • بحق مجلسی چون بهشت برین • می ساقی خوش کامها حسین
شاه عالم پناه از باغ به وقت شام بسیار کرامت آمده از شب زلف و تیغ شد با
جهان افتاب و ریی از برج شاهی طالع گشته امرا و مقربان بمنزل گشوده هم
باغ شده و بر مسند مقرر متمکن شدند • بر آمد سلیمان اقلیم گیر چو خورشید بر مسند زرنگار
سرا پرده اش غیرت آسمان • با و اطلس آسمان بوا بان • پری پیکران از
ادب • ز گفتار بر بسته چون غنچه لب • صف شور بختان هر طرف جلوه گر
ز کاکل و هر نیت نه تا گرد و سر • از شب نیمه تار و نیلسار زرنجیت و انشا و جشن
گذرانیده ز نغمه و عود و چنگ از دست مطربان خوش آهنگ شنیده بود و جهانی را
بطعوم لذیذه و اشربه لطیفه زیاده از چند و چون و هر چه در حوصله خیال گنجد از دو
و نظم جلدا این آورده • هر جای که سفره گشا دند • اندر خور پا سر خوان جا داد
از کثرت خوان رنگ رنگ • گرده فراخی جهان تنگ • این نزهتی که سهیل گردان

آنجا شده و جنگ نگردند هر روز منزلی شاه سکندر سپاه و دران باغ عالی با عیش
و شادکامی اوقات مبارک صرف نموده و هم دران اوان از جانب خوی
و تبریز خبر رسید که بعضی از لشکر رومی که در نوکری جغال از جانب بغداد و تبریز
بدان حوالی به قصد اراده تسخیر آن دیار نموده و امرا و کارگزاران آن دیار با سپاهی
خاذ با ایشان از آن رکاب انجا بود جنگ کرده اکثر ایشان را در معرکه شکست داده و بعد از آن شکست ...
و این خبر ... و بعضی ... و چهار ماه مذکور رسیده خبر بود که ... السلطنه ...
و هم در شب جمعه بیست نهم ماه مذکور که تحویل شمس در برج جدی بود از اعیان قوی سلطان
ذوالقدر داوری مرد اند و در آن ایام بعضی امرا با کمک گرد درباب قتل مرشد قلیخان ...
متهم شده بودند با کمک گرفته او نگاه داشته بودند در دولتخانه همایون جهت ... گردید
هیچ در منازل دولتخانه میان حرم و دیوانخانه بجهت ... ایشان ... در هم ... آنجا
... بسر برده و در دیگاه ... داشت ... چون امرا مذکور بر ... مهم ... خان ...
با بیرامیر اصلان خان و مرشد قلیخان ذوالقدر خان سبزوار ... یوسف خان ...
قورچی باشی و علیقلی سلطان ذوالقدر ... قورچی حسین سلطان ... و ... سلطان
معصوم سلطان ترکمان و دیگر از امرا و میرزا سلیمان ... رسیده ...
نقش کرده اند بود و منتظر وقت و فرصت بودند که ... در منازل ... کرده
این مشورت ... در میان امرا آن جمعیت نموده اگر دولت شبیه تهم شد مذکور شد
قصد جمعیت کرده در دولتخانه سیاه که داخل شده و در دیوانخانه ... نشسته ...
قلیخان در خدمت نواب کامیاب علی در کتابخانه که میانه حرم و دیوانخانه
و صحبت شریف داشتند بعضی از سپاهیان این خبر را ... قلیخان رسانیده ...

وچی فرمود که اتکک قاسمیان و قاپوچیان و یساولان ابوابی که در میانه [illegible] بود
بسته فدائیان و دوستان و بی‌حضور صاسلیمان خلیفه ترکمان که داماد خان
ازین اراده آگاه گشته جمعیت نمودند مرشد قلیخان احمدی بیک [illegible] یونس آنجا
که امرا در آنجا نشسته بودند فرستاد که تا اسامی ایشان قلمی کرده بعد از آن [illegible]
انجماعت که باستقبال آن حضرت و میرزا محمد امین اصفهانی که از اصفهان آمده بود
رفته بودند امرا چون واقف شدند که اراده ایشان [illegible] و خان [illegible]
دیگر از پیش [illegible] نشسته بودند باتفاق [illegible] سوار شده تا درگاه رفتند که
[illegible] را بدواق [illegible] ایشان قورچی را اصل گرفت از آنجا
یوسف خان قورچی باشی که در سر خیابان بود [illegible] ملاحظه [illegible]
در خانه او محصن شده و خانه او را قرق نمودند که [illegible] برآمده
[illegible] نموده [illegible] امرا و قورچیان بلوازم [illegible]
نموده [illegible] امرا [illegible] مرشد قلیخان [illegible] سلطان
شاملو و [illegible] مرشد قلیخان [illegible] امرا [illegible]
باصلاح او [illegible] امرا چون [illegible] مرشد قلیخان شده بودند قبول کردند
چون روز شد امرا باتفاق سوار شده بخانه قورچی سلطان رفتند و مهدی
قلیخان ذو القدر سوار شده بدولتخانه رفت که اصلاح معامله [illegible] انکار
مرشد قلیخان در خدمت نواب [illegible] در مقام [illegible]
از اراده که کرده بودند گفتگو نمود و مهدی قلیخان اگرچه در صدد [illegible]
[illegible] مرشد قلیخان یعقوب بیک [illegible]

خارجا که منتظر الاماره بود طلب کرده بود و فرمود که مهدیقلیخان را از مجلس بیرون برده
بقتل رسانند مهدیقلیخان را قدرت و قوت حرف زدن نمانده یعقوب بیک او را
بیرون آورده گردنش را در سر حوض [illegible] چون خبر قتل
مهدیقلیخان با امرا در خانه قورچی سلطان رسید ایشان بی تحاشی خود را
[illegible] و امرا [illegible]
که از عقب انجماعت [illegible] که در دار السلطنه بود سوار شده امرا [illegible]
[illegible] مهدی قلیخان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] ذو القدر که در محوطه [illegible] محمد خان استاجلو در راه [illegible]
زده بودند [illegible] کرده [illegible] از منزل
سلطان بیرون آورده [illegible] شده [illegible] که
جای دیگر [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] سلطان معصوم سلطان ترکمان [illegible]
کردستان که [illegible]
خود را [illegible] رسانیدند که کوه سلطان [illegible]
ایشان را توقف نموده بودند [illegible] آن کوه [illegible] رسیده [illegible] اصفهان
در [illegible] سلطان را [illegible] گرفته [illegible] گردنش بیرون [illegible] روز چهارم
که [illegible] گردن داشت قورچی سلطان [illegible]
بدولتخانه آورده در پای ایوان چهل ستون در سر حوض گردن زدند و
بر پای ایشان بسته بیرون بردند و یوسف خان و امیر اصلان بیک [illegible]

اورده حکم شد که انشاء الله تعالی بزودی بر حسب فرمان و پرسش هر دو در جنگ شدند
و سر ایشان را بنظر اشرف رسانیدند و قریب هفت هشت هزار کس که در جهات
وابسته بودند چون ساحت اندیشه از شعر پاشیدند فالبران میرزا سیاه
کیرانیدند و از سر قتل ایشان باز گشتند و منفی ... قرار دادند و چون از این
معاملات و قطع و فصل جرایم و اذهان امرا فارغ شدند شروع در مهمات ملکی
فرمودند سبزوار را بمعتبرین ... والده ابراهیم خان داده والده افغان کرده اند
و ذی و ... و بعد از آن ... را که ... عید کرده و اوراد ... سبزوار را
کرکیر تیر از را برد نشسته نمیان خراسان حاضر شود و بعد از حضور حسن سلطان
شغف کرده اورا افغان کرد واندیدند و ابراهیم خان ترکمان را الکاء حبشه و دادند
او را در میان زمستان بخراسان فرستادند و حکومت ولایت قم و اکثر
سلیمان خلیفه ترکمان دادند و الکاء ساوه را که ... و طبس بود بسلطان
پسره عبدالله خان استاجلو عنایت فرمودند و دار السلطنه اصفهان را
قلیجان خرمت ... دادند و کاشان را بدستور خاصه فرمودند و ساوه را بسلطان
مراد خان و الله امیر خان ترکمان دادند و آوه را بشاه بداغ سلطان ترکمان
و الیاس خان ولد شاهرخ خلیفه بدستور بهمدان کردند و حکومت آنجا
منسوب و مقرر نمودند و الکاء قزوین و ساوج بلاغ تفنگچیان را ... مخصوص
بود باره بر قورچیان قسمت نمودند و طهران را بدستور بیرام خان تکلو دادند
و الکاء ورامین را با قاسم سلطان استاجلو دادند و منصب خلفائی را
بشاهقلی سلطان خلفا سابق عنایت نمودند و الکاء را دادند و جیلرو ... اول

معزول

مقرر کردند و الکاء سمنان و خوار را بدستور با محمد سلطان ذو القدر مرحمت فرمود
و در این اوان مرتضی ممالک اسلام میر غیاث الدین محمد میر میران یزدی با اتفاق
خلیل شاه نعمت اللهی و ولیجان حاکم کرمان بدرگاه معلی آمدند و مرشد قلیجان ایشان را
استقبال نموده ... داخل شده و بعز بساط بوسی اشرف سرافراز شدند و چون
در این زمستان لشکر بسیار از هر جانب جمع شد لشکر را ... و قریب ... نفر
... در دار السلطنه قزوین جمع شده بودند و ... کان اشرف ...
خراسان بود که ... و علیقلیخان شاملو ... که مدت ... بود
عبدالله خان ازبک ... دار السلطنه ... اشتغال داشت و مرشد قلیجان ...
بعضی ... احتیاط نموده ... در عقده تعویق و تاخیر می انداخت و
... جهت ... لشکر ... از امراء ... طلب کرده هر کدام چند نفر
سوار ... که ... خراسان
... مجبول ... جهات ...
... مقرر کرده تحصیل
... و بسبب ...
و سادات ... اطلاق فرمود
... و اعمال ...
... ناشده ...
... رعایا ...
واکثر ... بر رو و ... کردید

هرات

علیقلیخان ... چون سابقا مذکور شد که در حینی که شاه کامیاب مالک
رقاب در مشهد مقدس رضویه علی مشرفها الصلوة والسلام والتحیه بود و بخیال [illegible]
مقر سلطنت عراق مقرر نموده بود و عبدالله خان ازبک خاطر از مهم حدود
ممالک خود و بلوکی اولاد براق خان جمع کرده و اراده تسخیر خراسان نموده با لشکر
بیحد عازم آن ولایات گشت چون از آب آمویه گذشته چند روزی در ولایه [illegible]
از آنجا متوجه هرات شد و ... [illegible] ... آمده چند روزی که در آن نواحی
بسر برد اول یورش خود را بدار السلطنه هراه و تسخیر آن بلده الا قبال که ...
نموده ... دار السلطنه سلاطین زمان و خواقین ذوی الشأن بوده معطوف ساخت
چون بحوالی آن بلده رسیده بودند ... علیقلیخان در حفظ و حراست شهر و
حصار و بیرون شهر کوشیده و عبدالله خان ... [illegible] ... اختیار کرده
از مکان ... [illegible] ... تمامی نواحی و بلوکات ...
هرات و ... [illegible] ... شاه ... [illegible] ... در مشهد مقدس بود
علیقلیخان حقیقت حال را عرضه داشت نموده ... [illegible] ... کرده
فرزند ... [illegible] ... جانب عراق در حرکت آمده و ... [illegible]
که چون رایات ... [illegible] ... عراق ... [illegible] ... خواهد شد
با خود با لشکر ... [illegible] ... چون مدت ... ماه علیقلیخان ... شهر را
نگاه داشته ... [illegible] ... بجائی اورده ...
جانب ... [illegible] ... بیرون شهر ...
را که ... در حفظ و حراست شهر کوشید و عبدالله خان و تمامی ارکان ... [illegible]

چون ... داخل شدند و حصاریان مملکت ... چون دایره ... گرفتند
غازیان مدت چندماه در آن محاصره مصابرت نمودند اما بمرور در کانون
محصوران ... بیافت که دیگر تاب و توانائی در کسی نمانده ...
از ... در گذشت و قلت ذخیره بمرتبه رسید که ... [illegible]
و بعضی اسب ... رگ ... گشوده خون آنرا میخوردند و ... [illegible]
استخوان ... [illegible] ... بجای ... [illegible]
که ... [illegible] ... چون آب حیوة ... [illegible] ... چشم ... [illegible]
بود ... گوشت ... [illegible] ... عزیز الوجود ... [illegible]
و بعضی از مردم محتاج بجهت گوشت ... [illegible] ... میساختند ...
... [illegible] ... صبح و شام ... [illegible]
... [illegible] ... عالی ... [illegible]
... از حیات ... [illegible] ... گاه بود ... [illegible]
بود ... [illegible] ... افروخته ... [illegible] ... هرچند ...
... [illegible] ... اسباب ... [illegible] ... بودند اما ...
در نواحی شهر و بلوکات ... [illegible] ... رعایا ... [illegible]
اموال و اسباب ... [illegible] ... چون چند مدت ... [illegible]
از طرفین ... [illegible] ... صلح و اصلاح ذات البین ... [illegible]
... عبدالله خان ... علیقلیخان مردم خود ... [illegible]
... [illegible] ... قبول ... علیقلیخان ... [illegible]

که رایات فتح و اقبال نواب همایون از جانب خراسان در حرکت آید و باعث نجات محصوران
انشهر و بوم گردد تا آنکه قریب بهشت ماه ایام محاصره امتداد یافت ازبکان بر
سایر بلاد و قریه دار السلطنه استیلا یافتند و گفت و شنفت سختی بهم رسانیدند
و ذخیره غازیان در درون شهر روی باختلال نهاد و بکثرت علی قلیخان جمعی کثیر از جا
از شهر در گره و متحصن در غازیان و کوچ ایشان کردانیدند و از جانب نوابکان اسباب
و علوفه بواسطه عذر مرشد قلیخان با وجود معطل شدند تا بالاخره عبد الله خان در سر کرده
با مردم ملوکات برابر آمده برج حصار انداخت و رخنه حصار را نشانه کرده و در آن
شدند که با هر کجا جهانی جهاب و برج اشتغال داشتند سامی وقت گشت
لمخه نتوجیهی و کوفت آمدند که یک ناکاه عبد الله خان و ازبکان از جانب
زود داورده بر شهر یورش انداختند علمهای شاهی بر اعلا برج محمد
در آمد بموج جهانی در این چو دریای خیزه زدستور جنگی ز این بر زبر
فزون لشکری زموجی نزاو ان زهر سو سری همه دست زاوان
بر بوده بیشتران در زده کوی همه ز دو جشمان دیر باشتی بر کشته
پای داشتی زچوب تفنگ آتش فروختند و از آن جان بسیار کس سوختند
لشکر شاه فرودست یافته شدند و ازبکان و ملوکاتیان جالای برج و باره برآمده علی
قلعه حصار الدین متحصن شده و ازبکان شهر را گرفتند و در اثنای ان علی قلیخان
برده علی خان چون دید که کار از اصلاح گذشت و برج قلعه درآمده جنگ
زمان مجادله از صبح تا زوال امتداد یافت و در آن روز جنگ بر
با ازبکان نمود و چنانچه گفته شد ضرب تیر بر بدن او زده بود تا آنکه در آن معرکه

وآن واقعه در اواخر شهر ربیع الاول سنه مذکوره بوقوع انجامید عبد الله خان
بر سریر سلطنت هراة تمکن کرده و از آنجا شروع در قتل عام مردمان شاملو نموده هرکس از ایشان
گرفتار شده بود بقتل رسید زنان و فرزندان ایشان را تمام اسیر کرده بیرون
بردند و در خزانه حسن خان ولد علی قلیخان که در سن چهارده سالگی بود در حوض باغ جهان
آرا غرق کردند و در آن روز از کثرت قتل و غوا صورت فزع اکبر نمودار گشت
بسیاری از مسکان اطراف نمونه دشت محشر مشاهده شد نظم زمین از خون مردم
موج زن شد سپهر از ختنهٔ خونین کفن شد از احوال این قضایا زیاده از این
چیزی که بر تفصیل آن اطلاع داشته باشند معلوم نشد و دو سال قبل از آنکه نواب کامیاب
رکاب بخراسان آمدند از ترتیب ایشان و کسی نرسیده همراه و حیدر علی قلیخان
شاملو را که و عقب مغضوب حضرت حسین بیک شاملو قورچی باشی که سابقاً احوال او
مذکور شده بود باستان مقدس منوره عرش منزلت فرستاده بود و در اواخر سنه
... خان در سنه سبع و تسعین و تسعمائه در آن روضه جلال آشیان مدفون شد علیه الرحمة
الغفار سرعت ... از دار السلطنه هراة این خبر موحش در روز
شهر ربیع الثانی سنه مذکوره بسامعه نواب کامیاب مالک رقاب جون ... قتل الله
علی قلیخان واقف شدند انواع حزن و الم کشیده اضطراب بسیار نمودند
بسیار خوردند ... و لا سیما ... که در دار السلطنه قزوین بود ...
خون ... ملکوت ... به یورش خراسان منوط بود و در اواخر این سال
سه ماه بعد از مرشد قلیخان ... بود و مساعی خود ... بازگو
دیگری انداخت ... واقعه ... علی قلیخان ... بود و ...

خبر بود و صباح روز جمعه قبل از صلوة جمعه که در ساعت نیکی واقع بود از روی عظمت
کرام از لشکریان هم خبردار نبودند شاه کامیاب را سوار کرده بعزم سفر خراسان
از شهر بیرون فرموده بصوب کنار آب که در کنار باغ استان دارالسلطنه قزوین
واقع است نزول نمود در اثنای رفتن علم مرشد قلیخان افتاد و شکست و مبارک نبود
خیمه خان کسی زده بود الاحقی اوره و در آنجا زده دانسته در آنجا سیر چند بود از
عقب بیوتات و خیروانانی رسیده که جامه سازند چون بگرد و خود دریا
مرشد قلیخان آنقدر صبر نمود که شده کار شرف در دولتخانه مبارکه و ایوان چهل ستون
روز نوروز را که اول حال بود در دارالسلطنه بر سر سلطنت قرار داشته جلوس کند
و بعد از آن دو روز دیگر بیرون رفته امرا و قاضیان و سایر لشکریان بواسطه
بی‌سامانی و پریشانی از بیرون رفتن باغ خنک و مرخص شده نزد وی
و نه قدرت بیرون نشستن و هم درین سال چون استرآباد از تصرف غازیان
بیرون رفته بود و ترکمانان تغلب کرده بر آنجا استیلا یافته بود و حاتم خان ترکمان
خوارزم بالخواجی آمده بعضی از محال را تسخیر نموده متصرف شد و در اوایل
شهر ربیع الاول سنه مذکوره افصح الفصحا مولانا محتشم کاشی عالم فانی را وداع کرده
رخت بجهان جاودان کشید اصل مولانا از قریه نراق قم است و در کاشان بوجود
آمده و نشو و نما یافته در اوایل حال نزد مرحوم مولانا صدقی استرآبادی مطالعه نموده
و طالب علم شد چون سلیقه شعرش بلند افتاده بود و در آن فن سرآمد زمان و وحید دوران
گشت خالی از ثروت و جمعیتی در اوایل حال نبود تخلص محتشم مناسب احوال وی بود
اما در اواخر ایام حیوة ملکی یافته احتیاج گرفتار شده از فکر و وظیفه گرفت اشعار

دز

قریب به دوازده هزار بیت بقید و از قصیده و غزلیات از اشعار وی جمع
ابیات تو شد ... حسن را که آن ذرف کلامت امروز . مانند سلطوره
آن چشم سیاست امروز . بر سر از آن طرز کلامت امروز . قد دلها
آن چشم سیاست امروز . زان ابستان که طلب ارباب حاجت . حور وشی
از عدم قابلیت است . محتشم چون لی الصبری مانده بی نصیب . زان خاک در
سر جدا اهل نسبت است . روحم که غیر رکف باست لعبد جان . از انفعال
ز اندوهی کجک است . ای محتشم که زینت خانه کش کتاب تو . از دو
اندکانی بانه نیز گرفت . محتشم که هست نقش به سر صبح و شام . کوه حریت
گر جان رهگذرست . با هم از ین کنه که جای بر باد رفت . سر جدا
شهر و سیاست . من بعد روی محتشم از هیچ رو مباد . دور از در
کز منصور باب دست . محتشم را اگر چه بخت نساخت . محترم در حرم
حرمت تو . نشود تا به فرامش نشین . حق نعمت بحق نعمت تو . و هم درین سال
که عبدالله خان ازبک دارالسلطنه هرات را مسخر ساخت حکومت آن دیار را
بعبدالمؤمن کوکلتاش خود او فرب دوهزار دیار انعام بکسی در الوالات ...
از آنجا بر سر ولایت مشهد مقدسه رضویه ... مافد الف الصلوة والسلام
والتحیه آمده بود و در شهور سنه مذکوره در خارج مشهد مقدس نزول ابراهیم خان حاکم
برادر مرشد قلیخان که حاکم آن ولایت بود با امرا تا بین از حفظ و حراست بیرون شهر
آنجا کوشید و در مقام مجادله و مقاتله با عبدالله خان ازبک آمد چون خبر
طغرا ثبات شاهی که از دارالسلطنه قزوین بیرون آمده متوجه خراسان شد چنانچه

خان رسیده بود وی صلاح حال خود در صلح دیده از امرای شاه ظفرقرین [illegible]
بود و چنین مقرر کرد که کوچ کرده با لشکر خود رود تا مدت [illegible] اگر رایات ظفر
آیات بخراسان آمد بهر چه مصلحت وقت باشد با مدد گرگل نمایند و الا که از آمدن [illegible]
ظفرلوا [illegible] ثابت شد مقدمه با رکاب [illegible] سپرده کوچ و عیال [illegible]
برداشته بجانب عراق روان شد [illegible] اسد خان در ساعت [illegible] مشهد مقدس [illegible]
بجانب [illegible] روان شد [illegible]
[illegible] چون در الوار [illegible] جهان افروز در برج حمل
گردید باد نوبهار در مرغزار [illegible] وزیده [illegible] نظم چون
فصل دی رفت و نوروز رسید هوای چمن خاطرافروز شد [illegible]
کوس جنگ [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] برکان [illegible]
[illegible] بجانب [illegible]
[illegible] در آن سال [illegible]
[illegible] واقع شد شاه کامیاب در کنار شهر [illegible]
[illegible] نزول اجلال [illegible] در کنار شهر در موضعی که نزول اجلال
[illegible] چون سال [illegible] سلطنت [illegible] افلاک [illegible]
[illegible] سرداران [illegible] لشکریان [illegible] سرافراز شده
[illegible] مدت [illegible] جمع شدن لشکر در آن سرزمین [illegible]
واقع شد و از آنجا کوچ کرده [illegible] نزول اجلال واقع شد [illegible]

و جوانب را [illegible] خاطر نشان کرده بحال خود [illegible]
و هر [illegible] لازم بود [illegible] حتی [illegible] بخراسان [illegible]
[illegible] از آنجمله سلطان خلیفه ترکمان حاکم قم [illegible] شده [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] دار المومنین قم داخل شده [illegible]
گردیده [illegible] مذکور بجانب [illegible] روان گردیده [illegible]
بحال [illegible] روی [illegible] چند مدت [illegible] توقف کرده
از آنجا [illegible] چون [illegible] لشکری [illegible]
[illegible] والا خان [illegible] کوچ [illegible] رایات
نصرت آیات چون بحوالی طهران رسید [illegible] سلطان
[illegible] قلعه الموت [illegible] از آنجا [illegible]
در قلعه [illegible] فرموده [illegible] در شهر [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] داخل شدند و حفظ و حراست [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] چند روزی که در [illegible] از آنجا رایات ظفر آیات
[illegible] در حوالی [illegible] واقع است روان شده [illegible]
در [illegible] والا خان مردم اردو [illegible]
کرده [illegible] کوه بیرون [illegible] نزول
شاه کامیاب واقع شد نظم [illegible] کرده [illegible] جهان
ماه مبارک رمضان در آن مکان [illegible] فرموده [illegible]
محمد خان ترکمان که [illegible] فرموده [illegible]

بار دوم همایون داخل گردیده توقف در انزل نمود تا رسیدن امرا و لشکریان مجموع
کنار رودخانه حاضر گشته آنگاه روانه خراسان گردند حکومت ری را بقرار سابق [illegible]
[illegible] چون ظلم [illegible] اهل مرشد قلیخان
از حد گذشت هرچند [illegible] بابت انحراف مزاج اشرف می بود از جهت تمامی حوالات
و فقره زیادت نواب [illegible] بنا بر بعضی اغراض قطع نمود
و توقف در تسخیر خراسان بنا بر آنکه [illegible] سلطنت [illegible] گرفته شود و دیگر حرکات
و عداوت [illegible] کامیاب [illegible] خواجه مردم [illegible] بسیار [illegible]
بد شود روزگار [illegible] مقصود [illegible] گرداند [illegible] هر دو بر [illegible]
گل امرقلی راست شدن قتل [illegible] دیگر [illegible] خبر کردن [illegible] شاه کامیاب خواست
از زده خاطر بود [illegible] وقت می بود [illegible]
و فقره [illegible] شده بود و دیگر امرا و سلطان [illegible] رسید در آن ایام
حکایت قتل او را [illegible] از [illegible] در میان نهاد تا [illegible] شهر
المبارک سنه مذکوره [illegible] مرشد قلیخان در اتاقی که [illegible] خانه [illegible]
محرم همایون زده بودند بر بالای [illegible] خوابیده و کسی چند از [illegible]
بودند نواب کامیاب اشرف [illegible] خود [illegible] شده [illegible]
اهل استاجلو و محمد بیک [illegible] آمده نواب [illegible]
شمشیری زده [illegible] هر جا که شمشیر [illegible] کار کرد [illegible]
جماعت مذکوره او را [illegible] گرفته [illegible]
[illegible] در آنجا از هم گذشت صباح این روز اهل اردو [illegible]

کامیاب

کامیاب از روی استقلال تمام خود متوجه ممالک محروسه و امرا و لشکریان
گشتند و [illegible] خصوصا میرزا شاه ولی که در آن اوان وزیر دیوان بود
او را [illegible] از توابع [illegible] هزار تومان مصادره کردند که [illegible]
و میرزا محمد که سابقا در زمان [illegible] میرزا ابوطالب [illegible] وزیر دیوان
بود وزارت [illegible] دستور [illegible] نمودند چون بعضی [illegible]
[illegible] رسانیدند صباح روز [illegible]
فرج خان [illegible] رسانیدند شاه [illegible]
[illegible]
[illegible] کرده [illegible] چون [illegible]
رمضان با تمام رسیدند [illegible]
در ایام [illegible] نمود [illegible] با استظهار [illegible]
[illegible] کردند [illegible] رسیدن امرا [illegible]
[illegible] امرای فارس و بعضی از امرای عراق در انزل [illegible]
[illegible] شدند [illegible]
زیارت آن آستان [illegible] سرافراز گشتند و [illegible] ممالک
[illegible] توقف [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] نمود [illegible]
از جانب [illegible] سلطان [illegible] کار [illegible]
[illegible] جانب [illegible] آمده [illegible]

الکا بود گرفته تعمیر نمودند و قریب دو هزار کس لشکری با آذوقه و یراق در انجا گذاشتند
و معاودت نمودند اما در حین آمدن رومیه چون جمعی کثیر از لشکر [illegible] که بنابر عادت
و طور همدان و حول ایشان متفرق بود بعد از جنگ مابین طایفه سلطانیه فرار کرده
با کثیری از ترکمانان بجانب بغداد رفته بودند و درین یورش همراه بودند انجماعت چون
جدا افتاده بودند باتفاق بعضی از [illegible] و [illegible] و ترکمان و بعضی دیگر از الوکات
رفته نهب و غارت نمودند و جمعی کثیر را بقتل رسانیدند مردم آن ولایت و غالب
لشکر قزلباش با تمام همدان و نواحی بعضی بجانب قزوین و اکثری باستانه معجزه
واجب الاکرام [illegible] بن علی علیه و علی آبائه الصلوة والسلام و حوالی کربلا رفتند و [illegible]
انجا منحصر شدند و [illegible] الکاء همدان [illegible] حسن سلطان [illegible] با امرا و [illegible]
خان کرد [illegible] قریب شش هفت هزار سوار [illegible] کرده در حوالی [illegible]
از اتفاقات آنکه مابین لشکر قزلباش و رومیه صفوف قتال و جدال [illegible]
واقع شود [illegible] حسن خان در اردوی خود [illegible] که [illegible] از [illegible]
بعضی نموده [illegible] و [illegible] ظلم و [illegible]
از [illegible] دستگیر و ارخنده [illegible] کشته [illegible] و میان او [illegible]
گرفته دستگیر نموده [illegible] بجهت [illegible] واسطه [illegible]
رسید [illegible] پراکنده شدند و این قضیه در روز دوشنبه [illegible]
بوقوع انجامید و این خبر در عشر اول شهر محرم الحرام سنه [illegible] و تسعین و تسعمایه [illegible]
مسامع [illegible] رسید و چون ابراهیم خان برادر مرشد قلیخان از حکومت [illegible]
مقدس معزول نمودند معزز [illegible] و با [illegible] محبوس [illegible]

شاه کامیاب اعلیحضرت [illegible] کرامت [illegible] سلطان
حسن میرزا [illegible] مطالع [illegible] مشهد مقدس [illegible] شاهزاده [illegible]
نکلی [illegible] نموده و [illegible] خان قریب [illegible] نمودار [illegible]
[illegible] کرده شاهزاده [illegible] خود [illegible]
مشهد مقدس [illegible] اولاد [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] خان کوکلتاش [illegible] نصب [illegible]
داشت که [illegible] مشهد مقدسه [illegible] منصوب [illegible]
[illegible] مرشد قلیخان و ابراهیم خان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
مشهد مقدسه [illegible] استماع این سخنان [illegible]
او فرموده حکومت مشهد مقدسه را [illegible] خان کوکلتاش [illegible] فرموده [illegible]
[illegible] خان [illegible] همراه اردوی [illegible]
و [illegible] لشکر [illegible] اردوی همایون [illegible] از مشهد مقدسه [illegible]
[illegible] طرف [illegible]
بواسطه انجام [illegible] درین یورت توقف کرده از [illegible]
اردوی کیهان پوی در حرکت آمد [illegible] سلیمان خلیفه ترکمان که درین سال [illegible]
[illegible] و [illegible] لشکر [illegible] نامی ایل ترکمان [illegible]
ان طبقه که سابقا در خدمت خانان و سلاطین ترکمان [illegible] جمع شده [illegible]
وی شده او [illegible] لازم کرده [illegible] بواسطه [illegible] لازم [illegible]

وظلم بیحساب در قم نمود و دست تعدی از بسیار کرد و هر که گمان چیزی داشت ازو
گرفت و مرشد خان در قم با این لشکر وخیم بسر برده و چون دولت مرشد قلی خان
سپری شد و وی داماد او بود از خوف تمام در رفتن دانست جرده سه ماه در
بیرون شهر نشست و میل رفتن ساخت و دیگر اقوام چهار اوغلی اوغلان را بالا فرو هم
اتفاق کرد و از تخریب ترکمانان در مقام فصل او شوند و ناچار از قم بیرون رفت
دارالمؤمنین قم بری رسید و از آنجا بجانب هرات شتافت تا در عشر اول محرم
باردوی همایون رسید میرزا اشرف از وی بواسطه بر آمدن او متوحش گشته در مقام
بی التفاتی در آمد وزیر او بعضی از مقربان بمسامع عز و جلال رسانیدند که اراده
قتل میرزا جان نوکرش بسر دار السلطنه هرات و بعضی از ولایات خراسان که بتصرف
ازبکیه در آمده صلاح دولت قاهره درین است که وی لشکر او را خلعتی ساخته او را بگیرد
بعضی امرا نموده و بر سر دار السلطنه هرات فرستند که آن بلده را محاصره نماید تا فتح
اردوی همایون بدان نواحی ... هرگاه حضرت اعلی صاحبقرانی ...
حقیقت آن بر وی ظاهر آن سخنان بسمع اقدس رسید با صد نوع از رفتن
آمدن بر وی اطلاق کرده مقرر کردند که با بعضی از امرا بانصوب عنان توجه معطوف دارد
سلطان خلیفه حاکم ... بالوندخلی سلطان ترکمان و بعضی از اعیان قزلباش
گسیل نموده ولایت خواف و باخرز شدند بعد از رفتن ایشان بدان نواحی الو داوی
ملکی که در ولایات مشهد مقدسه منوره مانده بود و منتظر بودند که از عقب ایشان خود را
درزاده و محلات خواهد رسانید وی اندیشه نموده در رفتن اهمال نمود و چون قوچان و
اتقلاع در طرف مشهد مقدسه در دست او بود و مردم لشکر خود را اوجهم اورده

و ایلچی

را برداشته متحصن بقلعه قوچان شد و اظهار مخالفت نمود و کسی نزد سلطان خلیفه
ترکمان فرستاده او را از حقیقت حال خود خبردار ساخت سلطان خلیفه که در آن
وقت بعز الدوله انقضا جریان زده خوف را محاصره نموده بود و از روی خطاب
رفت که او را باردوی اعلی حاضر سازد وی یک کوچ از زره بجانب اردو
نشسته برنیابد و مردمش بطریق معزول کوچ کرده ادعی خواند که زود
بمنزل رود و آن روز را نشسته نیابد باتفاق بعضی از افاغنه و مقربان خود قرب
یکصد و پنجاه نفر برفاقت الوند خلی سلطان ترکمان فرار کرده متوجه فراه شد
و در آن اوان شاهزاده رستم میرزا ابن سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا
ابن نواب شاه اسمعیل فراه را از تصرف ترکمان سلطان افشار بیرون
آورده در انجا بود و چون از آمدن خلیفه آگاه گشت جمعی از مقربان خود را
باستقبال فرستاده انواع عزت و حرمت بتقدیم رسانید و خرسند و واقف
و برای او اسباب خسروانه و خلاع فاخره از تاج و کمر و زین و ... فرستاده
خود نیز با دو شهر جهت استقبال نمود مقدم وی را در انجا بیا رکه داشته ترتیب
سلطنت و دکان در خانه خود را بار داده تفویض فرمود و این رعایات باعث آن شد
که از دیگر طوایف و ... بانجا میل نمایند در خلال این احوال قرب سی نفر
از ازبکان بیمال تاخت الکای فراه آمده جمعی از تجار و شتر و دیگر را در راه گرفته
بقتل آوردند چون این خبر در فراه بشاهزاده آگاه رسید با شصت نفر از
ملازمان که حاضر بودند ایلغار کرده خود را بانجماعت رسانیدند ازبکان جنگ
در دام هلاک افتاده تمامی بقتل رسیدند و از آنجماعت چهار نفر زنده بیرون رفتند

وهم درین ایام یعقوب خان شیرازی بواسطه انکه از او بان ذوالفقار رنجیده بود و مردم
بسیاری حاضر نکرده بود و ندانسته جانب اشرف مرخص گشته بجانب شیراز رفت که لشکر
را جمع نموده بهر جانب که راه یابد تسخیر ایالت در حرکت آید حاضر شود و بعضی از
ذوالفقار بعد از استماع این خبر بحرکت بکتاش خان افشار و در حاکم کرمان که [illegible]
ستاند در حمایت اجتماع کرده یعقوب خان را از آن اراده بازداشت
وهم درین ایام [illegible] از حکومت دارالجرد عزل نموده بجای او محمد حسین خان و
مرتضی قلیخان بیرامک [illegible] سپهسالار که بر [illegible] خان بود و ندانست و در کردان
دی خود را بکرمان نزد بکتاش خان انداخت و چند مدت در انجا بسر برد چون روی
از دوبی علی در زاده توجه نمود و مراتب اشرف اعلی از کشف انحرافی او
عارضه ید اکرده نزد و بعضی بعد از گفت رای بعضی از امرا مقربان بر آن قرار یافت که
شاه کامیاب از راه تون و طبس متوجه [illegible] که حاکم کرمان قلیجان است از قبل
خود بکتاش خان را معزول کرده در دارالعباده یزد حاضر سازند و انچه در یزد با و حوزات شیراز
و کوه گیلویه را مقرر کرده از انجا بدار السلطنه اصفهان رفته و در اصفهان
لشکر و قشون داده از راه سرحد همدان و کردستان و بغداد در حرکت آید
اندر او بانجان سر بر دن گشته بعضی دیگر از امرا این رای را پسندیده و معروض
داشتند که درین محل که بعضی از اوزبکان و خبر بی زعفران در تصرف
و معامله و از السلطنه هرات و بعضی محال خراسان مشخص نیز دو کرمان
سرکشی و مخالفت امرا و انجامی نمود و چه بکتاش خان [illegible] و قلعه [illegible]
ساخته و [illegible] جمع کرده و همین افشار [illegible] کوه گیلویه بحکم [illegible] والاواب

وصلاح دولت آنست که باصفهان رفته در انجا باشند تا محصول و حوزات اصفهان
با حوزات کرمان و شیراز و کوه گیلویه که قتل نموده بتحصیل ان بلشکر قسمت کرده
و بعد از ان بهر جانب که مصلحت وقت باشد عمل اورند رای عالی بر قرار داده متوجه
گشت که از راه سبزوار و دامغان سمنان آمده از انجا متوجه مقرر کرده اگر باصفهان
با بدرفت اصفهان رود و اگر دارالسلطنه قزوین صلاح باشد توجه فرمایند و هم درین
ایام عالی از طرف ابیورد محمود بر انحراف تمام پیدا کرده و در حوالی شهر
با بالت پناه [illegible] خان قراملو در روز پنجشنبه پانزدهم شهر ربیع الاول سنه
گرانیده و در روز جمعه [illegible] شهر مذکور [illegible] اورده
داسباب او را مسکن گرده و در عوض [illegible] وزارت و بعضی از
نقد و جنس و تنگ بعمل آمد و نظام حصار را مشهد مقدس کرده و در ان [illegible]
او را [illegible] نموده شاه کامیاب مقرر کرد که آب [illegible] اسفرا از مشهد و نیشابور و
و اسفراین و قاین و زاده و محولات تون و طبس و ترشیز و جام باخرز
و دامغان بتیول امرا مقرر کرده حاکم بهر محل تعیین فرمودند و از انجا بدامغان آمدند
و هم در اواخر این سال حکومت ایالت قم و قزوین و تابعین [illegible] قورچی
که از مقربان و قدیمان و نجیبان درگاه بود و الکای نظر [illegible] مرحمت
وطهرانرا به قورخان داده و ساوه را باسم خان ترکمان مرحمت فرموده و
رو دملکی کاشانرا بهزاد بیک غلام خاصه شریفه که قبل از آن در زمان حضرت جنت
مکان سلطان حمزه میرزا نیز داروغه کاشان بود داده بودند و ملک دارالسلطنه
قزوین که خاصه شریفه بود به پروانه بیک غلام عنایت نمودند و هم در اواخر این سال

در [illegible] شهر [illegible] وزارت دیوان اعلی را نواب مستطاب اعتماد الدوله میرزا لطف الله
که وزارت مهد علیا ناموس العالمین [illegible] بیگم متعلق بود تفویض فرموده زمام مهام
جزوی و کلی ممالک ایران بقبضه [illegible] و اقتدار آن آصف زمان مربوط گشت و هم
درین سال شاه [illegible] فرمود که جسد شاه اسمعیل ثانی که در قزوین نزد امام زاده
واجب التعظیم امام شاهزاده حسین [illegible] آبای [illegible] مدفون بود و با جسد نواب غفران پناه
[illegible] بیگم و شاهزاده [illegible] بیگم والده ماجده و همشیره والاجانبه شاه اسکندر [illegible] و جسد
شاهزاده سلطان حسن میرزا که در طهران مدفون بود نقل کرده بمشهد مقدس برده در آن
آستان ملایک پاسبان مدفون کردانند انشاء الله [illegible] زائران روضه
عرش نشان برده مدفون کردانیدند علیهم رحمة من الله الصمد **گفتار در ذکر وقایع سال [illegible]**
[illegible] چهارم چون لشکر [illegible] سپاه بهار رو بانهزام آورده
ورود فرخنده [illegible] این فصل طبیعت جلوه کرفته **نظم** چو دی رفت و شد فصل [illegible] بخت
چمن [illegible] زد بر ریاض بهشت ◦ فلک سایه شد سایه بان سحاب ◦ [illegible] زهر گوشه
زرین طناب ◦ نوروز این سال روز سه شنبه چهارم جمادی الاول [illegible] سنه
ثمان و تسعین و تسعمایه در حوالی دامغان [illegible] ولایت ری رسیدند چون شاه عرش
نشان سلطان محمد پادشاه [illegible] بود [illegible] افعال شنیع مرشد قلیخان [illegible]
و نواب کامیاب [illegible] شرف [illegible] بود [illegible] که این [illegible]
حضرت [illegible] اگر [illegible] بمقتضای **الفضل [illegible]** خود
سعادت [illegible] خدمت و [illegible] ایشان [illegible] همراه [illegible]
داشتند [illegible] در اوایل فصل بهار شاه کامکار از ری [illegible] کنان

دنبال

و شکار کنان تا دارالسلطنه قزوین فرمودند و در حوالی دارالسلطنه شهرو [illegible]
در روز [illegible] شهر مذکور شاه جمجاه بدولتخانه مبارکه داخل شده بر سریر سلطنت و خلافت
متمکن گشتند و اوقات فرخنده ساعات صرف مهمات نموده بشور [illegible]
و نابه [illegible] دستان [illegible] رسیدند **نظم** انصاف اعتدال داده [illegible]
عوان [illegible] صحرا و دشت [illegible] در جهان کرده [illegible] ◦ که شد [illegible] اعتدال حمل [illegible]
[illegible] روان ◦ [illegible] ◦ [illegible]
[illegible] شد ◦ [illegible] از آن [illegible] جان [illegible] و [illegible]
چون دو ماه از فصل بهار گذشت صحرا و دشت از سبزه و لاله و گلهای رنگارنگ
رشک [illegible] ارم گردید شاه جمجاه [illegible] میل [illegible] در حوالی دارالسلطنه
قزوین [illegible] شد و [illegible] بواسطه [illegible] بسیار و گلها و لالهای [illegible]
[illegible] و [illegible] روز [illegible] سرزمین [illegible]
نمود و باز بدارالسلطنه مراجعت نمودند و هم درین ایام [illegible] بیک غلام [illegible]
مهمات دارالسلطنه اصفهان را [illegible] حسب الامر مطاع [illegible]
السلطنه مذکور رفت و مهمات [illegible] نمود **ذکر [illegible]**
کامیاب شاهزاده [illegible] خسرو [illegible]
چون سابقا مذکور شد که بعد از [illegible] عثمان پاشا [illegible] و
پادشاه اسلام سلطان مراد خان [illegible] که [illegible] و [illegible]
که در [illegible] بواسطه او واقع می شود [illegible] و [illegible]
ازان اعمال شنیع و افعال قبیح [illegible] شده [illegible]

بارگاه فلک اشتباه می‌نمود و در جواب رساله بعد از تسخیر [illegible] که سردار پادشاه و خیرخواه
قلمی آورده اظهار این امر از زمان قتل جنت‌مکان [illegible] استدعا نموده که باب ارسال
ارسال داشته بود که از جنگ و جدال مسلمانان از طرفین به کلی در عذاب باشند
و قریب پنجاه هزار مسلمان [illegible] چون این مضمون [illegible] حضرت خواندگار
گشته اول آن که از انتخاب اراده صلح [illegible] که یکی از شاهزاده‌های عالیمقدار را که
از صدف خلافت [illegible] از [illegible] به درگاه خواندگاری فرستند تا بنیان صلح
و قواعد عهد و پیمان استحکام تمام پیدا نماید و از پادشاهان [illegible] جدا [illegible]
نزاع ظاهری تا به حال واقع شده بود و آن وقت شاهزاده صاحب‌قران سلطان محمد
میرزا این اراده را بواسطه صلاح ندیده که این [illegible] رفع نقض و قتل و [illegible] معروف
بصواب دانسته اراده فرموده که یکی از شاهزادهای [illegible] خود را روانه [illegible] باصواب
نماید و کتابات مشتمل بر این مضامین نوشته ارسال داشتند از انتخاب پاشایان
سرحد جهت حال [illegible] و جلال رسانیده و مقرر گشت که ایلچی درگاه فلک
روانه گردانند تا شاهقلی بیگ چاوش که یکی از معتمدان و خیراندیشان
و عقل و فراست و زکاوت و کیاست از اقران خود ممتاز بود با ایلچی گری [illegible]
مشارالیه بعد از قضیه جانسوز شاهزاده [illegible] از ملک عراق وارد شده بود
داشت تا وقتی که شاه جمجاه کامبخش مالک رقاب ابوالمظفر شاه عباس از خراسان به دارالسلطنه
قزوین آمده بر مسند سلطنت [illegible] ایلچی مذکور [illegible] احوال [illegible] ارکان
دولت رسانیده همان قاعده که شاهزاده [illegible] مقرر داده بود
مقرر گشت با پاشایان عظام سرحد بعد از [illegible] این خبر [illegible] از عرایض [illegible]

نوشته

نوشته مصحوب مصطفی چاوش به پایه سریر خلافت مصیر فرستاده [illegible]
والاجاه نیز صلاح وقت در صلح دیده در جواب احکام مطاعه واجب‌الاطاعه فرموده
فرستادند [illegible] شاهزاده [illegible] که چون [illegible] جنت‌مکان
ایشان و پادشاه [illegible] سلیمان‌مکان عهد و پیمان [illegible] که [illegible]
استحکام تمام داشت چند روزی [illegible] و افتاد بعضی خللی در آن [illegible]
اکنون [illegible] ذکر ارسال شاهزاده حیدر میرزا چون نوبت سلطنت جهانگیر
ممالک ایران بما رسید و در جمیع امور سلطنت حکم کردیم [illegible] قاعده [illegible]
و چون خلل [illegible] در ایام [illegible] صاحب [illegible] مقرر شده بود که یکی از شاهزاده
های عظام را به درگاه فلک اقتباس فرستند با شرف مقرر داشتیم که [illegible]
برخوردار [illegible] سلطان حیدر میرزا [illegible]
[illegible] مرخص ساخته روانه گردانیدند حسین بیگ چاوش [illegible]
آمده بود [illegible] جاری [illegible]
[illegible] شاه عالم‌پناه [illegible] و اقبال [illegible]
شاهزاده نامدار [illegible] مهدی قلی سلطان چاوشلو که [illegible] درگاه
شاهی بود [illegible] که شاهزاده [illegible] برده [illegible] ولایت
[illegible] و کتابات [illegible]
[illegible] مهدی قلی سلطان [illegible] شاهزاده [illegible]
و جمعیت [illegible] قورچی [illegible]
در شهر شعبان سنه مذکوره [illegible] قورچی [illegible]

چاپشلو بر داشته متوجه گردید و حسین بیک تا حوالی سرحد همراهی نموده معاودت نمود و
شاهزاده عالم آرا با کارگزاران که روادار شدند تحمل [illegible] پادشاهان
از روی ارادت و اخلاص مراسم استقبال و ملازمت بتقدیم رسانیده و
حضرت [illegible] روم آن نو باوه بستان امامت و کرامت مبارک [illegible]
صحابت [illegible] مرعی داشتند تا آنکه در شهر سنه ثمان و تسعین و تسعمایه شاهزاده
[illegible] بحوالی استنبول که مقر پادشاه اسلام پناه خواندگار است نزول اجلال
نمود خواندگار بعد از استماع این مژده مقرر نمود که جمیع وزرای اعظم و ارکان دولت
صغیر و کبیر و برنا و پیر باستقبال شتافته از روی اعزاز و احترام شاهزاده را
بشهر در آورده در منزل خوندگار فرود آوردند خوندگار از روی مهربانی و فرزندی با
عالی شوکت نموده قدوم بهجت لزوم وی بر خود مبارک گرفته چه از سلسله
از خاندان نبوت و امامت بر و وارد گشت چون حقوق این سلسله علیه
بر آن مقتضی بود بواسطه قرار سلطنت سلطان سلیم خان در نوع سلطان بایزید بر وی [illegible]
چنانچه باید و شاید در مراسم خدمات کبری فروگذاشت ننموده [illegible]
سعد روز معانی و مهربانی بجای آورد تا خان سالار قضا [illegible] خورشید عالم
عالم بالا بر اطباق افلاک خسی بر آن نهج و ترتیب بر آن طرز و طریق نموده [illegible]
تزیین نماید و اخبار آن شاهزاده عالمیان از اقسام جبر [illegible] و از حد و شمار [illegible]
بتحریر در آید کسی زره گرد نکاهی [illegible] و گوهر گشت [illegible] و بس [illegible]
در منزل لایق این شاهزاده موافق مراد و افزود داور ده ملکیت فرش از حد [illegible]
بجای آورده در ستونی این صلح و هیبت ورود شاهزاده جانب محمود [illegible]

وآن ولایت ممالک محروسه خود نوشته و رسانیده هم در آن ایام بعد از رفتن
شاهزاده عالی مقدار بان دیار رقیه از محبان روم که مرخص شده بوده مقدم ایشان
حسین بیک مقرر شد که از راه طارم و خلخال با سالار شاه و اردبیل از مکان
بر روی رفته بوده ولایت روم گردند در اثنای راه اتفاقا بعضی از قطاع الطریق
در راه با ایشان و جماعتی از اهل قافله که رفیق ایشان بوده رسیده تمامی [illegible]
نقل او رد و هم در این سال دولت بار خان ازبک که حاکم سلطانیه و بعضی از [illegible]
بوده از روی جرأت طغیان و عصیان نهاده قدم از جاده اطاعت بر کاو [illegible]
بوده حکم قضا نفاذ شرف صدور یافت که بعضی از امرا و قورچیان و تفنگچیان [illegible]
رفته او را تنبیه نمایند دولت یار بنا بکار بدکرداری که داشت در حوالی استانه مقدسه
منوره و مقبره ارشی علی بناء علیه الصلوه و السلام احداث نموده تحصن شده امرا
و لشکر مزبوره بر سر او رفته قریب دو سه ماه میانه ایشان او روی جدال و محاربه [illegible]
و قتال اتفاق افتاد از جانبین جمعی مردم ضایع شدند چون دولت یار [illegible]
علی شیخ که غیر از ذات حاصل ندارد و آن گشت را در آن خود را [illegible]
متوسل بمقرب الحضرت العلیه العالیه حسین بیک [illegible] قورچی [illegible] گشت مشار الیه
باعث در خواه تقصیرات او در خدمت اشرف اعلی شده متعهد نمود که از [illegible]
او رفته او را بدرگاه عالم پناه حاضر سازد شاه کامیاب بمواد جعفر [illegible]
والعفو عند القدرة من شیم الکرام [illegible] عمل نموده از جرایم وی در گذشت
حسین بیک مذکور در نصف شهر سفر سنه مذکوره روانه و منصوب گردید و دولت یار
چون از آمدن این مهر عاطر خبردار گشت باستقبال شتافته و برا باعث نظر [illegible]

از ملازمان شیروان جسارت خود برده لوازم مصاف بسپه بانی تقدیم رسانید
و هم او بدست راست جانب درگاه گیتی پناه گردیده در حینی که رایات ظفر آیات نواب کامیاب
دارالسلطنه اصفهان در حرکت بود در دارالمؤمنین قم کرالکی حسین بیگ لو
بساط بوسی اشرف سرافراز شده شاه مسکوز سپاه او را منظور نظر کیمیا اثر گردانیده
بخلاع فاخره مخصوص و سرافراز ساخت و الکای سلطانیه و زنجان و دو سه محال آنحوالی را بدو
مرحمت فرمودند سالی خاتون متوجه الکای خود گردیده هم در اواسط شهر شوال سنه مذکوره
فرهاد بیگ قلام که سالها در زمان خاقان جنت مکان و بعد از آن زمان منصب
مهمات دارالسلطنه اصفهان بود و او استطراداً تحصیلدار آن ترباک خورده
بجوار رحمت الهی رفت ذکر [illegible]
[illegible] سابقاً مذکور شد که چون نفاق در میانه
امرای خراسان و سرداران ممالک ایران با علی مرتبه رسید باعث جرات
و حرکت ازبکان شده در آمدن خراسان دلیر گشتند در مرتبه دوم که شاه عالم
پناه از خراسان بمقر سلطنت و اقبال نزول اجلال فرمودند و بعضی از منصبان
منصبان و ولات از بیم جان تیغ جان ستان غازیان باعث ورود ازبکان
بخراسان شدند عبدالله خان سلطان زاده را که ارشد اولاد او بود با مردم
خراسان مرخص ساخت شعر بجنبش در آمد کنده میان   دلاکنده ازکین
کمر بر میان کرده باجنگ شیران منم   هم آورد سالار ایران منم
فرمان عبدالله خان سلطان زاده از آب امو عبور کرده بخراسان در آمد
شد و از آنجا بحوالی مشهد مقدس عرش مرتبه [illegible]

آمده این بار جهت آنکه محاصره نمود و اسب جان گوشت ساحل و ناشیان کرد ان
شهر بود و بقلعه داری اشتغال نمود مسرعی بسرعت تمام بدرگاه پادشاه ظفر و عام ارسال
نمود که سلطان زاده با لشکری زیاده از اندازه محاصره مشهد مقدس در مرتبه نمود
و کار بجان رسانیدن و مؤمنان این بستان عرش نشان بتنگ رسیده و اگر
رایات ظفر آیات بصوب خراسان نرسد مشهد مقدس از دست رفته و دو
والا که بعد از اطلاع بر آن خبر مقرر نمود که بچند کوچ خود را بمشهد مقدس معلی رسانند
مقارن این کتابت از دست محمد اشرف الی مولانا عبدالله نوشته بود
برشانی اهل مشهد و قحط و تنگی بحد نوشته فرستاده بود و او بسرعت تمام
در فتح خراسان گفت و حکم مطاع نفاذ پیوست که مجلس امرا و لشکریان حاضر
بنده ساخته اهلی سپاه اسب و کتل و ادوات جنگ و سلاح خانه و در رکاب ظفر انتساب
روانه گردند و در روز یکشنبه بیست و نهم شهر شوال سنه سبع و تسعین و تسعمائه از روی کمال
و اهتمام تمام از شهر بیرون رفته در حوالی باغ بستان نزول فرمودند و قریب ده روز
جهة اجتماع لشکر و خیل و حشم توقف فرموده بعد از آن بچند کوچ بحوالی طهران نزول
و چون فصل تابستان و هوای ری بغایت ناملایم و زبون بود مزاج وهاج
بواسطه کثرت تردد در شکار در آن گرما انحرافی پیدا کرده بحاری عارض و آثار گرد
مقرر شد که جمیع امرا سوای جانی زمان و جماعتی و بعضی از غلامان خاصه شاملو
بسرعت روانه شوند و متوجه خراسان گردند تا متعاقب آنکه ذات شریف
از کوفت بیرون آمده با لشکر خود با رفقا و امرا و مقربان و اکثر از لشکریان که
مامور برفتن شده بودند بر کره ای بسپاه و سپاه سلطان کونه متوجه خراسان

نشدند چون بدامغان رسیدند خبر تسخیر مشهد مقدس معلی بدیشان رسید و بکوچ [illegible]
تعجیل ننموده همانجا توقف کردند [illegible] مشهد مقدس معلی چون کار بر محصوران
آن مملکت اقدس تنگ انجامید و بواسطه ضعف طالع هیچ جا [illegible]
را عار [illegible] نمود که بیاران نتوانست رفتن این خبر موحش که بانجات رسید [illegible]
دست از جان بشسته طلب عفو نمودند و دانستند که مددی با ایشان نخواهد رسید [illegible]
نخواهند یافت و قحط و غلا باعث آن گردید [illegible] رسید که مدار خوردن [illegible]
کرده هر روز جمعی از گرسنگی تلف می شدند [illegible] از آن جا [illegible] رسید و از
هیچ جانب [illegible] با ایشان خبر رسید که [illegible] خان چون دید که کار
از نگاه داشتن قلعه گذشته [illegible] نقره که بعد از نهب و غارت [illegible]
قلعجان [illegible] رسیده بود [illegible]
[illegible] چیزی از آن [illegible] مردم درون شهر از ازبکان [illegible]
گشته بواسطه آن [illegible] خان [illegible] در تحت [illegible] زده [illegible]
سوراخ کردند [illegible] قلعه در آمد [illegible]
غازیان چون از [illegible] مخالفان آگاه شدند [illegible] ایشان [illegible]
کوشش [illegible] ازبکان [illegible] خود [illegible] قلعه [illegible]
دروازه [illegible] ازبکان [illegible] لشکر ماوراء النهر شهر در آمدند [illegible]
از اطراف لشکر در آمدند [illegible]
تاراج مال شهریان و قتل و خونریزی [illegible] مشغول شدند [illegible]
[illegible] غارت [illegible] تاراج مردم [illegible] ایشان

درون [illegible] و دیگر [illegible] بجز [illegible] که [illegible] واقف [illegible]
[illegible] مشغول [illegible] کان [illegible]
این واقعه [illegible] مشهد مقدس [illegible]
[illegible] چون مردم [illegible] که شهر گرفته شد و ازبکان داخل گشتند [illegible]
با غازیان و اکثر [illegible] مشغول [illegible]
[illegible] غازیان [illegible] ازبکان [illegible] و آخر الامر
[illegible] جهاد [illegible] کوشش نمود تا بقتل رسید [illegible]
[illegible] اکثر مردم [illegible] روضه مقدسه [illegible]
[illegible] خانه که [illegible]
[illegible] از ازبکان [illegible]
[illegible] روضه مقدسه [illegible] آن مکان عالی بود [illegible]
[illegible] رسانیدند [illegible]
[illegible] گشتی [illegible] ازبکان [illegible]
[illegible] مانند جیحون و سیحون [illegible]
کوچهای مشهد مقدس [illegible] و کوچه [illegible] بر شده [illegible]
[illegible] از جمعی [illegible] که بجز [illegible]
[illegible] بقتل آمده بودند [illegible] واقعه [illegible] اهل ایمان [illegible]
بود [illegible] قضا و [illegible] ازبکان که [illegible]
[illegible] و این عمل [illegible]

انگکی غفران قوی که تصرفات و انفکار در مواجب ناز شود و در بسیار تنقحات و ابزار فی علی حال
بر کلف داد شد قلعجان استاد علو و است عان کوتنگ حضرت حال انگکان کن از سفید عام
صحیح القول سیرح شد که از نگان که در اشعر که در اصل بود و در آن استاد
مخدوم استاد ترک ادب شود و جزی از آن استاد زبر و هشته بود و در تحریر
و انجو که سعد سلطان زاده و در حقیقت جهنم اطلاع یافته هرچه در سر کار فیض اثار موجود
ثانی را جمیع شود و میان استاد مقدم استاد سلطان زاده چون ابنجر انواع بالغ
شد سوی صلح کرد و میرو مجتهد ایشان مولانا صاحب الله را اطلاع دهند و صلح برد مولانا را هم
احترام و حسن از بسیار بود و میر بی نیاز مقدم ساده و قرار الفتوح دی و دو آن ان عمل بود
بود وقت ثانی جلاالدین عمل بسته بود و فقه بخاری جو مذ میان جنجی دریغ مرحوم کرده مولانا
در میان فقه را تحسین شاه و خوش شد و چه بعد از غفران پناه شیخ زین الدین عبدالرحیم
ساير الشهدا اهل عراق و افریقیه بسیار در کار اشتغال نمودند الشرف سند علم را بود
قول فصل را اجماع کتابی عمرا و شیخ ساداد الشهدا و ما نوافق الشهید در این عقلا و فضلا حیثیت
مولانا محمد حسنک بسته تدریس گویند فصل و صلح اونسته بود و قریب سال از آن
جهت مانند چند درس اشتغال داشت فصل رسید و دیگر از فضلا و علمای شیخ مفضل استراباد
دست که مدت سی سال مجاورت و قریب از دو سال نوبت آن سرکار فیض آثار بود
بود و علیه رحمة الله الودود و در عشر اول ذی حجه مذکوره از اعراد کرد احسان روز
حقیقت را بجهت عصر داشت شود و میانه بر سر تخت و نشسته و نور ده مطلع این حکمت
و وقت جان. تاریخ مطلع آن در دل جوی حکر دین که دو هم صحبت نازل کرد
تاج خوش شود در ملک دیده در انوف المدد ناخن در میانه منبر و کرنفاده

ازلرزه بود جهان در افزود رنج اندر و زانده فلک انتر درگذشت و افغان بالمرا اسمان جنجین
در موت جراحت دلها تازه گشت و اهون جمل او دلها در رفت مولف این تجنیخ
قصیده که در باب آن گوفتکند بود و چند بیت از آن ثبت شود قصیده ای از خون سعادتی
شاه انس و جان • با شهید خطه خاک خراسان الامان • ذات پاک از مکاره جان
شهزاده • طایر قدسی و با شد خوانگاهت جنان • باز و شد اهل جهان را باز اندوه گران
زین مصیبت که همه بنی عالمی بگمان • ای فلک هر یک می آید ز بیداد چنین • آه آه
صد هزاران آه و فریاد و فغان • کاشکی گوشم نشدی کرانش خبر بشنیدی • ای قران
شود دل این خبر را در جهان • خاک یا و العدا زین بر سر جمیع خلق را • پیش شهید شاه رضا
اشهد در بستان • ای فلک کردی مرا محروم از آن فضل و عزا • کاش میش دیو زاد
اجداد مرادی با این ناتوان • من عجب دارم که سلطان زاده کافر نزاد • چونکه گر چنین
زنده ماند در جهان • با ایام منتظر احوال شهیدرا چنین • بعد چندین سال جون گشت شاه
جو رضیان • حجت حقی تو عالم تو قایم بود • از نظر تا چند غایب باشی ای صاحب زمان • شاه
شاه حق عالم منتظر در خدمت • و دست تدای شاه دین ای برون کردی جهان • شاه جهان
یا به مباد و شاه • بر شدید و در با بیرو سرداری ملک جهان • کو اگر بر شد خوارج ملک شد را
گرفت • صد و تا بگذشته ام از در گریبان • بیرو و سوی خراسان و شیخ شکند • یکدو روز
گر چنین شد می شود ابتر جهان • خارجی انشر که دیگر شاه عادل می‌رسد • میرسد آنک شه عادل
فضل دادگان • ای تمسر این کار اگر کردی مباش این گنج شاه • بار می ابد نهجت تا بیرو شاه ما
ذات پاک شه سلامت چون تو و ظلم از دست • میکند که بر دیگر این جا از الکستان
شاه ما در عمر باد و در جشن قائم کراو • انجا دیگر خواهد سیح کردن این زمان • بیرو و درا است

شاهی جاه [illegible] چنانچه [illegible] غازیان ای سلاطین خرا
سان شاه عالم [illegible] می شود از دولت شه کامیاب و کامران گر زخشم
ذو روزی [illegible] حال شده [illegible] خوردهان سلطان زاده بعد از آن
واقعه حکومت مشهد مقدس [illegible] از ارکان [illegible] کرده متوجه [illegible] گردید چون دران
[illegible] در آن ولایت [illegible] بود [illegible] بارگاه مشهد مقدس [illegible]
[illegible] بازدولت [illegible] از اتفاقات [illegible]
[illegible] در آن واقعه [illegible]
[illegible] تاج الدین حسن [illegible] علم و صلاح و [illegible] دران [illegible]
از امثال [illegible] فرمان [illegible] خادم باشی [illegible]
[illegible] نجات یافته [illegible] عراق آمده و هم در آن سال [illegible]
سلطانزاده [illegible] سلیمان شاه که از [illegible]
امیر [illegible] سلطنت ممالک خراسان [illegible]
[illegible] اصفهان آمده [illegible] لشکر [illegible] شاه اسلام جلال الدین [illegible]
[illegible] و معاودت [illegible] خراسان و نقصان بولایت [illegible]
[illegible] سلطانزاده [illegible] سلطانزاده [illegible]
[illegible] سلطانزاده [illegible]
ما وراء النهر متحصن گردید چون [illegible] ولایت [illegible]
شده [illegible]
داخل شد [illegible] زبان روزگار [illegible] این [illegible]

[illegible] آمد [illegible] ذات [illegible] در [illegible] سلطان
شاه [illegible] المعظم والکریم [illegible] العظیم [illegible]
[illegible] نقل کرده چند روز در آنجا توقف [illegible] عالم آرای [illegible]
[illegible] اصفهان در حرکت آمد [illegible] انسال در آنجا [illegible]
[illegible]
[illegible] کلام [illegible]
پناه اسلام [illegible] جمید [illegible]
[illegible] نیابر [illegible] اصفهان
در اوایل [illegible] مقدس [illegible] کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible]
[illegible] حسین [illegible]
[illegible] اجمال [illegible]
[illegible] جون [illegible] عالم آرا [illegible]
مصروف [illegible]
پناه [illegible] شاه [illegible]
[illegible]
[illegible] خاطر [illegible]

کفره جمع است رایات عسکر ظفر اثر و جلال فتح و نصرت و اقبال توجه دار السلطنه اصفهان نموده
اند تا بانتقال شود و اوقات صرف مهمات انجا کرده و فرصت شاه جنت مکان علیین
آشیان بر زبان الهام بیان می راند که هر گاه کرم در میان درخت است [illegible]
از بیرون نمی توان گردنش [illegible] آن است که اول دفع و رفع مخالفان خانگی [illegible]
بعد از آن در دفع ارکان و جهات خراسان شتافتیم هر گاه که لشکر [illegible]
باشند از آن دغدغه فراغ [illegible] سلطان بارگاه [illegible] جنت مکان علیین [illegible]
آشیان عمل نموده در رفع و دفع [illegible] حرام [illegible] الاهی [illegible]
جمعه بیست و ششم شهر صفر سنه مذکوره که روز [illegible] بود از دار السلطنه قزوین بعزم اصفهان
رایات ظفر آیات در حرکت آمد و در [illegible] توقف جهت اجتماع لشکر و [illegible]
دختر فرموده [illegible] آفتاب در دلو بود و در میان زمستان [illegible]
در [illegible] و آسمان [illegible] از زمان [illegible] مرغ [illegible]
خود را با مرغ کباب [illegible] جان [illegible] مرغ [illegible]
دل خود در کباب هر کجا [illegible]
خواهند کرد [illegible]
توقف [illegible] یک [illegible] ایام [illegible]
ادا و عشر اول شهر ربیع الآخر بشهر داخل شده و در نقش جهان که دولتخانه بود و [illegible]
[illegible] از مردم [illegible] قرار گرفتند و بعیش و کامرانی و عدالت [illegible]
[illegible] گذرانیدند ذکر احوال [illegible] چون مدت ده
دوازده سال بود که [illegible] ولد [illegible] سلطان [illegible] و حاکم [illegible]

مح

[illegible] اصفهان [illegible] و حکومت [illegible] کرده بود [illegible] افلاک
[illegible] خواجه [illegible] کرمان [illegible] مرحومی آقا [illegible] تمامی انهار [illegible]
[illegible] و جمعیت [illegible] در آمده بود و در
کرمان دختر خواجه عبد الله [illegible] دختر سیادت پناه مرتضی ممالک اسلام
میر غیاث الدین محمد میرمیران [illegible] کرده [illegible] کرمان [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] در درگاه [illegible] را [illegible]
[illegible] در زمان شاهزاده صاحب قران و چون [illegible]
[illegible] جهان [illegible] درگاه حاضر شد و بسعادت [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] دفع و رفع [illegible] کرمان بود [illegible] اقبال [illegible]
در دفع [illegible] یعقوب خان حاکم فارس [illegible] لازم
[illegible] دفع او نموده [illegible] در [illegible]
او [illegible] یعقوب [illegible] حاکم [illegible] لشکر جمع نموده [illegible]
[illegible] خود را [illegible] آمدن وی [illegible]
تحصن [illegible] انجا او را [illegible] بیرون آمدن [illegible]
بالضروره از قلعه بیرون آمده [illegible] یعقوب خان [illegible]
[illegible] در [illegible] دشت [illegible] بعد از جدال و قتال [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] گرفتار [illegible]
التماس [illegible] او [illegible] در محل [illegible] این مصرع را [illegible]
[illegible] کامروز [illegible] بعد از آن یعقوب خان [illegible]

از اموال و اسباب کلی بود بدست در آورده و جواهر را که دختر میرزا بیرون برده بود
برداشته شهید مشهد بر آن گشت و برادر را مصحوب کسی خود و خود نهضت و شتر [illegible]
معلی با اصفهان فرستاد و میرزا نجابت تخلص شعر نیز بود که هم از شعر انگار نگارد ارد این
رباعی را در باب کشتن گفته مشهد اشتهار دارد که وی از غایت غرور و نخوت کلاهی [illegible]
بر زبان میراند و وی را لبری شده بدان سبب سلیم نام نهاده • رباعی •
کلاه سری سر انجمن بود • نقل چه لذت و تاج دانه و دانش بود • روزی که سری [illegible]
شب • در صبح سر کرفتن ما حق بود • یعقوب خان بوت سلطان والد قلی سلطان
قورچی باشی سابق را که بر وجه کر بحکومت دار از قورچی بود و اورا اطلاع داشت حکومت
همدان التماس نمود و وی را کرفته فرستاد و از اصفهان کسی بجهت تحقیق اموال و ضبط
املاک خان مقرر شد و حسب الحکم روانه شده و هم در این ایام نوای علام توجهی نموده که
منصوب کردن آن شنه نوزده هم شهر ربیع الاخر سنه مذکوره قلعه طبرک که [illegible]
دار الخلافه بود دیگر بحث که قرب [illegible] پنجاه تفنکچی همراه داشت [illegible] حصار [illegible]
استواری مشهور بکمال متانت در افواه و السنه مذکور مرغان هوا [illegible]
همراز و ماهیان خندق همنفس باکاو زمین و ساز [illegible] حصاری که [illegible] سپهر بلند
بالا بکندی کمند • [illegible] در ش تو آن • فرود آمده برجی از آسمان •
بر فلک کرده راه • شده از رفرق خورشید [illegible]
بیل ز نوبنیا بر فلک [illegible] خندق و لنگر یک یک • یکی در سماو دیگری [illegible]
شاه کامیاب مقرر نمود که امرا و ملازمان هر کدام از حدود و جوانب قلعه سپاه
بیش برده حصار را مرکز دایره در میان گرفتند و حکم قضا نفاذ [illegible]

و موانع اصفهان قریب شش هفت هزار پیاده و تفنکچی و بیلدار و کلنک [illegible]
قلعه و حصار مذکور را نجات از یک یا خاک برسازند امرا و مقربان پادشاه [illegible]
سپهسالاری و شاه علی افزون بهره و از خود براق [illegible] شده و در مقام قلعه گیری [illegible]
و با طراف و جوانب دیگر [illegible] فرستاد و احکام مطاع عز اصدار یافت که پیاده
تفنکچی حاضر شود و قریب [illegible] پنج هزار پیاده و تفنکچی و بیلدار جهت [illegible]
و انکمان احاطه حصار نمودند که هر که در آن کار حرکت [illegible] از تقرب [illegible]
[illegible] و چند روز که بدین منوال گذشت خان زمان [illegible] پادشاه جهان [illegible]
خان [illegible] اقبال بنزول [illegible] احتیاج بجمع لشکر [illegible]
این [illegible] غلام مامور کرده خود در درون قلعه [illegible] بیک را بیرون [illegible]
صاحب اقبال [illegible] اجلال [illegible] درون قلعه [illegible] بیک را از آن اراده [illegible]
[illegible] بیک [illegible] مقام [illegible] آورده چند روز [illegible]
و منزلی تقدیم رسانید خان زمان از درون حصار بیرون آمده [illegible]
سرافراز شده و حقیقت احوال [illegible] و جلال رسانیده خلاع فاخره بجهت [illegible] بیک
[illegible] فرستاد و [illegible] بیک [illegible] شهر مذکور [illegible] از حصار بیرون
[illegible] بوس اشرف اقدس سرافراز شد شاه سلیمان مکان بنا بر التماس خان زمان
[illegible] و جرائم وی در گذشته باز [illegible] در سلک غلامان منخرط کردید و هم در این سال
[illegible] یکی از غلامان [illegible] قدیمی [illegible] مکانی [illegible] موسوم [illegible] بیک
مبارک شاهزاده شهید صاحب قران سلطان حمزه میرزا [illegible]
[illegible] نقل کرده بکربلای معلی برده در جوار محترم دفن نمود اللهم احشره مع الشهداء [illegible]

و هم درین سال مورالف کتاب نقل نعش شریف غفران پناه امیر شمس الدین محمد صدر که سابقا ذکر جمیل اوصاف
حمیده و اخلاق پسندیده آنحضرت رفت چون در مزار متبرکه امامزاده معصوم علیه
التحیة و الثنا برسم امانت گذاشته بود بدار المؤمنین قم فرستاده در روضه منوره
منوره سیده معصومه ستی فاطمه علیها السلام و التحیه نزدیک بحرم محترم مدفون گشت
علیه من الله رحمة و مغفرة واسعه و هم درین سال ابراهیم خان ترکمان از حکومت ساوه [illegible]
خان پرناک از حکومت طهران معزول گشته ساوه و [illegible] سلطان بیاده و طهران [illegible]
علی سلطان [illegible] و اصفهان [illegible] خان مخاطب شد و هم در اواخر این سال حکم قضا [illegible]
شرف صدور یافت که نواب عالیجاه مقرب الخاقان [illegible] خان [illegible] صدارة [illegible]
[illegible] که از جانب بنده کان اشرف خلد الله ملکه [illegible] الخطاب فرزندی [illegible]
مهر [illegible] حکام [illegible] لازم الاطاعه نوشتند سال چهارم از سلطنت [illegible]
[illegible] نوروز [illegible]
چهارم شهر جمادی الاول بعضها ثمان و بعضها تسع و تسعین و تسعمایه شاه کامران [illegible]
دار السلطنه اصفهان کامیاب شده در نوروز [illegible] جشنی عظیم [illegible] امرا و اعیان
و وزرا و مقربان هرکدام فراخور حال پیشکشها بنظر اشرف در آورده [illegible]
و اجناس و نفایس [illegible] که شاه عالم پناه متوجه مهمات [illegible] و رعایا [illegible]
در هفته دو روز در ایوان [illegible] دیوان عام کرده [illegible]
[illegible] از عدالت آن عادل زمان [illegible]
[illegible] دار السلطنه
اصفهان [illegible] رای عالم آرای [illegible] مهمات کوه گیلویه [illegible]

[illegible]

[illegible] خان [illegible] کوه گیلویه [illegible]
حاضر [illegible] خان حسب الامر الاعلی کوه گیلویه [illegible] دار السلطنه
اصفهان حاضر کرده [illegible] خان [illegible]
[illegible] و هم درین ایام [illegible] الحضرت العلیه العالیه [illegible]
[illegible]
خلافت [illegible]
[illegible]
[illegible] احکام
[illegible] درین ایام [illegible]
[illegible] دار السلطنه
اصفهان [illegible] و هم درین ایام شاهزاده [illegible]
[illegible] میرزا و اسمعیل میرزا که در قلعه [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] اصفهان [illegible]
در قلعه [illegible] اصفهان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] و هم درین سال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و مراقبت جمیلی از سادات رفیع الشأن [illegible] نقابت نسب البرکات عالی صفات
که با وجود حسن نسب و حسب در ملک [illegible] و مخصوصان این خانه‌دان [illegible]
انتظام و پیوسته حسن اخلاق و دولتخواهی و یمن اختصاص و دعاگویی با اعظام و اعداد
و ذوی الاحترام ایشان با این دودمان ولایت مکان مانند خورشید تابان بر عالمیان
ظاهر و نمایان باشد هذا بنابر رعایت حقوق اخلاص و کیفیت سیادت و نقابت
[illegible] نقابت دستگاه افادت [illegible] حقایق و معارف آگاه [illegible]
[illegible] السیادة والنقابة الافادة [illegible] که خود او [illegible]
تخصیص [illegible] حاجات [illegible] اخلاص [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن سیادت و نقابت پناه [illegible]
[illegible] مراقبت [illegible]
[illegible] آن سیادت و نقابت پناه [illegible] شاهی [illegible]
مراحم و الطاف [illegible] شاهی گردانیده [illegible]
[illegible] آن سیادت و نقابت پناه [illegible]
[illegible] دوام دولت [illegible]
ظاهره [illegible] آن سیادت پناه [illegible]
و عدالت [illegible]
[illegible] سادات عظام [illegible] اسلام و حکام عظام [illegible]

والنفوذ

و گماشتن این ممالک محروسه [illegible] العباد [illegible]
آن سیادت و نقابت پناه است [illegible] سیادت و نقابت پناه [illegible]
جمیع امور [illegible] مراحم شاهی [illegible] شاهی [illegible]
دار الفضل [illegible] آن نقابت پناه [illegible]
دین و دولت [illegible] جمیع مواضع [illegible]
[illegible]
نواب همایون [illegible] آن سیادت [illegible]
[illegible] نقابت [illegible]
[illegible] قواعد [illegible]
دارد [illegible] انحراف [illegible]
[illegible] نواب کامیاب
همایون [illegible] آن سیادت و نقابت پناه خواهیم
[illegible] دقایق امور دین و دولت و مهام ملک [illegible] آن سیادت [illegible]
نماید [illegible] کمال [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] ذکر [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] خراسان [illegible]
السلطنه قزوین آمده بر سریر [illegible] سلطنت [illegible] خراسان [illegible]
[illegible]

خود را مصروف نظر کیمیا اثر پادشاهی خیالات فاسد و از نقشهای باطل بر صفحه ضمیر خاطر حک کرده
چراکه از قدر و مکان زمان بوده و نخاسی در ذات او بود [illegible] بعد که چون علو و نیاده
پهلوی خود هر که بود [illegible] فرومایگان را مکنت [illegible] فرومایه را پایه عالی
حوالا دادی مردم [illegible] ای تیغ هندی به دست [illegible] با خود و اردو
ببرد [illegible] ذو القدر و افغانان [illegible] را از میان [illegible] عباد
باشد و پایان [illegible] و چون [illegible]
[illegible] بود و هر طبقه و طایفه و سلسله [illegible] هر چه [illegible]
آورده و اموال و اسباب بسیار از ایشان گرفته و باعث اختلاف [illegible]
خلقی کثیر بر سر خود جمع کرد و جمعی [illegible] و اشرار تمام [illegible] شد چون [illegible]
از خوشنامی [illegible] اعمال [illegible] در [illegible] قلعه [illegible] افتاد [illegible]
کرده [illegible] دشمنان [illegible] سلاطین [illegible] بوده [illegible]
یکسان گشته بود و قلعه [illegible] چنان [illegible]
[illegible] در ممالک ایران [illegible]
در [illegible] دار الصفا [illegible] شاهزاده سلطان [illegible] میرزا [illegible]
خارج بود [illegible] عمارت [illegible]
مقابر سلاطین [illegible] ویران کرده [illegible]
[illegible] حصار [illegible] قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] شاه عالمیان از دار السلطنه
اصفهان کور حسن [illegible] خان شیراز [illegible]
عالم پناه حاضر کردند کور حسن که [illegible] اوضاع او معلوم شود و از بیم [illegible]
و [illegible] درگاه عالم پناه [illegible]
[illegible] و [illegible]
امور [illegible] خراسان [illegible] درگاه [illegible]
[illegible] درگاه عالم پناه [illegible]
[illegible] کور حسن [illegible] درگاه گیتی پناه رسانید [illegible]
در سال [illegible] شاه [illegible] عازم رفتن فارس شده روز [illegible]
شعبان المعظم سنه مذکوره از دار السلطنه [illegible]
[illegible] شد و [illegible]
[illegible] در حرکت آمد [illegible]
[illegible] بود [illegible] کور حسن [illegible] درگاه شاه جهان [illegible]
[illegible] در حرکت خواهد آمد [illegible]
[illegible] امیر ابو [illegible]
[illegible] فارس [illegible] مردم شهر [illegible]
[illegible] شورت [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] شعبان المعظم
سنه مذکوره [illegible] مذکور و مردم [illegible]

رسانیدند این خبر باردوی همایون رسانیدند [illegible] خبر در کردن اردوی همایون
[illegible] از ییلاقات [illegible] ییلاق قمشه که رنگ [illegible]
و نقل آن ییلاق [illegible] سکون [illegible] و هوا [illegible] مقام [illegible]
فرموده [illegible] چهار دهم شهر مذکور [illegible] رسیده چون [illegible]
فرموده [illegible] شیراز را [illegible] جهان [illegible] جمیع امرا [illegible]
[illegible] با امرا و اعیان [illegible] که بر قلعه [illegible]
[illegible] درون قلعه [illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] که هر کسی [illegible]
شعر [illegible] چرخ فلک [illegible] زبالای [illegible]
[illegible] زمین [illegible]
[illegible] و اسمان [illegible]
خورشید و ماه [illegible] منزل [illegible] زمین [illegible]
نزول نموده [illegible] بکثرت [illegible] لشکر و سپاه [illegible]
نظم زبس کثرت خلق [illegible] سپاه [illegible] بارگاه [illegible]
دور [illegible] لشکر از اطراف و جوانب [illegible]
بلاد و امصار [illegible] ییلاق جمیع [illegible] سپاه [illegible]
و غیره [illegible] **شعر** [illegible]
[illegible] اعلام [illegible] شیراز [illegible]
شعر [illegible] سپاه [illegible] گران [illegible]

زمین [illegible] روز [illegible] شیراز [illegible]
[illegible] شاه جهان [illegible] اول [illegible]
[illegible] اقبال شاه جهان
[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]
سلطان [illegible] گرفتار شده [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] خراسان [illegible] گرفتار شده [illegible]
[illegible] دو ماه [illegible]
ییلاقات [illegible] شیراز [illegible] جهان [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
چون [illegible] شاه [illegible] سلطان [illegible] علیه الصلوة والسلام
[illegible] شیراز [illegible] عمارات [illegible]
[illegible] از بناهای پادشاه مرحوم عضد الدوله دیلمی است [illegible]
در محل [illegible] دار الملک شیراز [illegible] مردم
[illegible] استقبال [illegible] اهالی شیراز [illegible]
روز جمعه [illegible] چهارم شهر مبارک رمضان سنه مذکوره [illegible]
[illegible] ابراهیم خان ذو القدر [illegible] منازل [illegible]
نزول اجلال فرمودند [illegible] ایام [illegible]
[illegible] در ایام شاه [illegible] خان [illegible] خان [illegible]

درین ایام شاهقلی خان ولد خلیل خان نجف بیک حسن خان بقتل رسید و هم درین ایام پیشکش
وتحف فراوان از اسبان تازی بسیار وزر و تحایف بسیار از جانب امرای عربستان و گرجستان
و ولات بحضور اشرف رسید چون از ییلاق گوزلک بمقرب الحضرت العلیه العالیه جمشید بیک غلام
خاصه که جهت ... از بود بکرمان از نجف یوسف سلطان فرستاده بود و ...
نجف خان قلعه اصفهان رفاقت ورزد ... ماطلا و تسلیم ...
و قلعه در کرمان ساخته اراده تحصن در آن نموده بود خان زمان حضرت خاقان جهانبان
شاه عالمیان فرمود خان جهت قلعه که خود بکرمان رفته اطاعت امر آن کند
بدرگاه آورد و اگر ... چه ... بدست آورده
کار او برآورد شعر روان شد باقبال خان زمان سعادت مساعد ظفر ...
فرمود خان از روی صدق و صفا و اخلاص در اخر روز جمعه ۸ شهر شوال سنه ...
از شهر بیرون رفته چه ... کرد در ... شیخ مصلح الدین سعدی ...
چند روز توقف نمود و از آنجا اقبال شال روانه کرمان شد چون بالکاء مذکور رسید
... یوسف سلطان از ... زمان ... چند ...
چند روز در قلعه تحصن شده بالاخره چاره ... اطاعت ...
مصلحان ... در میان انداخته بخدمت خان عالیشان فرستاد و خان ...
... دل ... تعهد نمود که ... جان ...
نمود و ... صدق ... نموده ...
سر براه عرض کرده و خود داخل قلعه رفته با او ملاقات نمود و او را از قلعه بیرون آورده
چند روز در کرمان جهت انجام مهام آنجا توقف کرده حسب الامر الاعلی کرمان بولی خان

افشار بدستور سابق تفویض شد و بعضی از محال آنجا مثل قصبه خبیص با اسمعیل سلطان ... که تفرقه ... بود
و باره و تحایف شرایطه منسوب شده امراء مذکوره در محال آنجا توقف کرده خان
زمان یوسف سلطان را برداشته ... روانه درگاه عالم پناه گردید و بدولت ...
شرف عتبه بوسی را دریافت کرد و التوفیق فی جمیع الامور من الله الملک المجید ذکر ...
باقی حوادث خراسان و اخبار ... چون اکثر بلاد خراسان بحوزه تصرف ... ازبکان
درآمد سلیمان خلیفه ترکمان در بلده تون ... که مردم ...
شده فی الفور بجانب ... روان شد نجم خان ازبک که در آن اوان در خراسان ...
... چهار صد ازبک را مقرر کرده که بتون آمده آن بلده را بدست ... ازبکان
پنج استان تون ... گرفته بودند چون خبر سلیمان خلیفه رسید که جمعی از ازبکان
بتون آمده اند از ... برخواسته ... تون نمود و ... رسید ...
تون ... چون نزدیک پنج استان ... و ازبکان ...
ازبکان بیرون آمدند و جنگ در ... سلیمان خلیفه ... با جوانان ...
و ... دستگیر شدند و ... بقتل رسیدند ... سلطان ...
... و چون خبر ... شنید ... کرده ... تون ... ازبکان ...
... و از ... جنگ ... استقبال ... کرده ...
... از ... است ... تون ... واقع شده ...
رسید تا ... بود که شروع در جنگ نمودند ... هر یکدیگر غالب ...
شب تیره چون شاه خورشید ... آمد از ... سپهر ...
... که ... فرق کرده ... زمان

گلبن خواه چو صبح از میان تیغ گلگون کشید * دم از در شام را درکشید
چه کوه و سرزه و قند آفتاب * برفته چو یاد آمد ز خواب * [illegible] خانه را جام
ورزبان دوستان چشم خورشید را میل شد * ز مرغان چو [illegible] دم شد
در هوا راه خورشید گم شده سینه صد وقت پیکان کران [illegible] پیکان چه
دراق در میان شب مصطفی سلطان کس نزد سلطان خلیفه و کس بجانب [illegible] شاه [illegible]
سلطان زنگان فرستاد و ایشان را واقف ساخته اتحاف در میان شب سوار شده
بعد مصطفی سلطان بیرون آمد علی الصباح که مردم مصطفی سلطان و ازبکان از دو
طرف دست بشمشیر و سنان و تیر و کمان زدند از پیاده های مصطفی سلطان [illegible]
بسیار بر ازبکان ریخته در این اثنا سلیمان خلیفه و شاهوردی سلطان با لشکر [illegible]
رسیدند و ازبکان را باتفاق مصطفی سلطان در میان گرفتند و [illegible]
معرکه بقتل رسید [illegible] خان که در قلعه طبس [illegible] بود و سلطان علی خلیفه شاملو را محاصره
چنان نشستند که امرای مذکوره [illegible] گشتند و ازبکان را که بیرون قلعه بودند [illegible]
اکثر بقتل رسیدند از بیم آنکه مبادا امرای مزبور را بنیاد پای قلعه [illegible]
نماند سلطان علی از قلعه بیرون آمد و او را اتفاق فتح و موازی دو [illegible]
او را بقتل رسانیده برگشت با امرای نصرت شعار ملحق شد چون قبل از آن [illegible]
ترشیزی و میر جمال [illegible] با میر محمد ازبک را در قلعه [illegible] محاصره نموده
بودند امرا صلاح در این دیدند که [illegible] ترشیز را از [illegible] ازبکان
گردانند امرا بر سر ترشیز آمده با یکدیگر در گرفتن قلعه [illegible] اتفاق نمودند ازبکان
دیدند که لشکر بسیار [illegible] قلعه را مرکزوار در میان گرفته اند دانستند که [illegible]

تاب مقاومت نیست [illegible] ضرورت [illegible] طلب [illegible] و میان [illegible]
قرار یافت که مزاحم ازبکان نگردند و ازبکان [illegible] از خراسان بیرون روند
[illegible] ازبکان از قلعه بیرون آمدند [illegible] خان [illegible] بقتل رسانیدند چون
[illegible] خان [illegible] بقتل رسانیده [illegible]
[illegible] در این اثنا [illegible] رسانیدند [illegible]
[illegible] ازبکان آب [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] افغان [illegible]
[illegible] علی الصباح [illegible] جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد سلطان [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] بقتل رسانیدند مصطفی سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان علی خلیفه شاملو بجانب طبس [illegible]
سپاه خراسان [illegible] بیرون آمدند [illegible]
[illegible] بقتل رسیدند ازبکان [illegible] خان [illegible]
و با خود رفت و این واقعه در ماه رمضان سنه مذکوره [illegible]

محمد پاشا بحکومت بغداد ... [illegible]

[illegible]

بالفعل چون شعبان است و این دعاگوی بندار را ملازمت نموده است شاه جهان بر زبان
الهام بیان گذرانیده‌اند که دعا نیز در حق میرزا بابر کرده که باعث شده و فساد و غائله
چه باشد و دعای اجابت اتصال ایشان اسلام پناه در رجب شریف طاهر بود بدین مسئلا
لاجرم الا علی شوند زیارت مزار کثیر الانوار امامزاده و واجب الاکرام شاه میر علی حمزه
کرده اند بلده فاخره واقع است که زیارت مزار شریف و مکان منیف و محل اجابت
دعا است شده اند روی رفت چراغ علانیده بر سر ضریح مقدس درگه قدس مقصود
دعاگو حضرت دعاهای که به اجابت رسیده بوده مستجاب باشند و این حکایت
شهرت یافته بود و بعد از آن نیز چون اثر آن ظاهر شد مقرر است که هر که با حضرت
خود وصل واثق باشد حاجت مند در مجلس از حضرت با خدا از هر کجا بهشتی و بر
حوائج خود میخواهی چون قرب تمام یار ایشان گذشت و دعا در آن کرده
و تدبیر تمام نمود که هیچ یک از امرا درین فرصت گرفت که بعضی از ایشان در حوالی
ناحیه جنگ نموده‌اند طلب از نشیب و فراز علم افراخته بودند باید به و جلال الدین
بعراق نماید در حین شاهنشاه کامیاب فتح بیت دار الملک فارس را بنیاد نیک نموده
و مرحوم و القدر شعف کرده در امور دیوانی و نواحی باشی ضیافت نمود
لشکر ذو القدر را مصاحبت کرده و معلوم نمکان کرده و دیگر یعقوب خان بردی
نگاه دید چون اراده وانی و تقدیر علم بالا چنان بود که یعقوب خان به لشکر
شوکت تمام متوجه اردو کرد شد و اتفاقا بعضی از آن خاطر رسیده که میرزا بیک و زنده
خود را به درگاه عالم پناه فرستاده و از شاه عالمیان در خواه کنانیده از نمود و جرایم
و تقصیرات او عفو مقرون کرده و میرزا جان بیک را از عهد اصحاب شیر آورد

بای بوسن اشرف سرافراز گردید حقیقت حال مقرون بکمال آن خصال را معروض داشته
شاه جمجاه او را استمالت گردانیده و منصب های فاخر به یعقوب خان شفقت کرده میرزا
جان بیک بعد از چند روز که در شهر در ملازمت اشرف بود مرخص گشته از حصار بیرون
رفت وی از قلعه بیرون آمده روانه درگاه حرمین استعفا کرده حضرت بیرون از قلعه
زنون به انسان که جان را ملازمت بردن جواهر بر شاهنشاه فیروز جنگ بر قدر
بیچ فلند در مرحمت رخصت کرده زمستان در دار الملک تمام کرد و روز پنجشنبه بود
قدر یعقوب خان داخل شهر شده مراسم جشن و پیشکش و تقدیمات بدرجه خسروانه بر افراز
کردید و نسیم عنایت شاهی از ذات همایونی بر ساحت احوال تنعم وزیده و اموال مطلقات
پیشکش بعنایات سرافراز و بلند پایه گردید حضرت با مزید لطف شهنشاهی کار را مال خواه و رضا
از حصار ولی بر جنب سرای پیشتاب بر قرار درست و رای صواب عددان
خجسته خصال سعادت اقبال شیراز را مسرور به مرحمت نمود لشکر شیراز
بر سر وی جمع شده استیلا و شان او زیاده از اول گردید اما از عنایت حضرت
چه می‌گوید حضرت کسی که رخصت از روزگار همان کند کش باید بکار مصطفی بیگ جل
اقتدار که از حکمت فتنه و فساد بود در قلعه رفیق وی شده بود و در روز حنون ورد حمله رسیده
غدر و نفاق بر جان از وی جناب واضح آن گشت روزگار ظاهر و هویدا بود که با او چون
عنایات مراحم خسروانه بود لشکر و شاه عالم پناه ظلم کشته عمر روز دوم دست بسته
شهر مذکور را مقرر فرمود که او را گرفته نگاه دارند و تکمیل مبلغی برد و نمود که سلطان از گشتن
روز نام او را بر درخت تجبه آخر و چوب زدند و در روز بیست و دوم شهر مذکور
نسبت فرمود او را پاره پاره کرده گوشت جانی کرد از بانی فضولان او ...

نموده فرهاد خان حسب الامر الاعلی جهت ضبط اموال و اجناس به سر قلعه قهر ابوالقاسم بیک
حاکم پارسی مدان با قراقانان بیک حاکم پارسی مدان مزبور و مختار سلطان تکلو که … و …
بود و به قتل رسیدند که تتمه سیاست سلاطین بود در عالم خاک انگیخته گردید
و هم درین ایام حکم قضا امضا و شرف صدور … شکن مجدد و ملک … شکن …
و احکام … در آمده و هم درین ایام حکم قضا شرف صدور یافت …
سلطنت … خان احمد والی گیلان که … و … اغراض … دیگر
از درگاه عرش اشتباه … گردان شده گیلان را … خود ساخته اند در روزی که
به مضمون حکم اشرف اطلاع حاصل نماید انجا … خصوصا محمد شریف خان … تکلو …
عالم پناه … و اگر غیر ازین … مستعد باشند که با سپاه … نموده سیل
نهب در … شکوه … خواهیم آمد و کس … قتل … خان …
والد محمد خان صاحب … خان شرف الدین اوغلی تکلو که در قلعه … بودند و …
مقرر گشت و ایشان را به قتل رسانیده سرهای ایشان را به درگاه آوردند و …
دارو و … اصفهان که … خان … الزمان … خان …
… درین ایام قبل از رفتن فرهاد خان بر سر قلعه اصطخر … و …
چون از قتل … آگاه شده خود را به قلعه رسانیده در قلعه را بست فرهاد خان و سایر …
در قلعه اگر چه چند روز در کشش و کوشش … بعضی از غازیان سپاه منصور را
از یکجانب قلعه راه … خود را به درون قلعه رسانیدند … که در قلعه بودند …
کرده … را به درگاه عالم پناه فرستادند در روز چهارشنبه دوم شهر محرم الحرام
… فتح و نصرت … تسخیر قلعه شد … در قلعه … بانصون …

از درگنج … شاه … و … حضرت اعلی … منصور بیگ … جهت ضبط قلعه و اموال
و ذخیره آنجا فرستاد فتح صبح ظفر از مشرق امید بر آمد اصحاب غرض …
بر آمد … در سر … آمدند … فتح که مقصود جهان بود در آمد آنگاه …
سپاهیان … قلعه شده … به صوب … ظفر و گرد …
شاه کرده … روان شد … از جوانب … روان
در … سواران … جلوه گر … شده …
سواران … روان … صد هزار آفتاب بعد از این …
کامران … تخریب … نموده … و کوهستان … اطراف …
… و آمده … عمارت و آب … تمام …
کردند و … که … چه گرفتاری مردم آن …
بود و … تسلیم … سلطان … ارباب استحقاق …
… سلطان … معاملات … و کرمان و فارس جمع نموده …
… و … بعد … لشکر ظفر اثر خراسان … آن …
عازم … گردد و اگر چه در عراق درین سال به واسطه … گرانی …
بود و فارس … و … و قشلاق اردوی همایون عالی …
… جهان … به واسطه … ستم و ظلم …
کشیده … اردوی … لشکر … مملکت …
قرب … توقف … به واسطه قشلاق اردوی همایون
… زیادتی … ایشان … در قشلاق … زیادتی …

قیام می نمودند که قریب هزار تومان بواسطه عمل اعمال که بر سبیل [illegible] بود در آن

مملکت بیرون رفته بود [illegible] زر [illegible] بیخرید و بواسطه اکثر محلات

خالی از نزول بود و [illegible] خصوصیات و [illegible] از همه باب و لطافت

آب و هوا و کثرت میوه‌های بسیار [illegible] و [illegible] آن بلده جنت اساس لا تعد و لا تحصی

چنانچه اکابر صادق و محققان صادق گفته‌اند   چه مصر و چه شام و چه بر و چه بحر

همه روستا اند و شیراز شهر   مضمون صادق و خبر شناسان حاذق بود [illegible]

شهر محرم الحرام سنه مذکوره [illegible] ساخت کرده شاه جم‌جاه با سپاه از شهر بیرون

در جانب صحرا [illegible] که پیوسته محل نزول سلاطین عالی شان و خواقین ذی‌شان بود نزول فرموده

و قریب بیست روز در آنجا توقف فرمودند و هم در این ایام حسن علی سلطان [illegible]

ولد [illegible] خان [illegible] باسباب که [illegible] رسید

و قریب ده روز [illegible] افتاده [illegible] خان که حاکم همدان بود [illegible] گشت

او [illegible] امور گشت [illegible] شاه عالمیان در اصفهان قرار داده بود [illegible]

[illegible] فرمایند [illegible] قضا فرمود که خود از شیراز [illegible]

دار العباده [illegible] روزی [illegible] و [illegible] بلده [illegible] کرده

از آنجا بدار السلطنه اصفهان روانه [illegible] همایون [illegible] الدوله

لطف الله [illegible] اصفهان در حرکت آمده [illegible] سپاه [illegible]

نهم شهر محرم سنه مذکوره از بیرون شیراز روانه دار العباده [illegible] گشتند [illegible]

سه روز بعد از آن روانه اصفهان گردیدند شاه عالم پناه [illegible]

[illegible] از شیراز [illegible] و [illegible] آن بلده [illegible]

فرمودند

فرمودند و از آنجا نواب اقبال پناه جلالت انتما که از اعیان [illegible] و با [illegible]

و برادران [illegible] همایون [illegible] اقدام داشته از [illegible] مدت

سال بوزارت کل ولایات کرمان مأمور بود و در علامت [illegible] خویش [illegible]

افتاده و باستیفای دیوان اعلی سرافراز گشته حضرت میرزا [illegible] اصفهانی که

[illegible] داشته از آن تاریخ الی غایت باستیفای ممالک محروسه

مشغول بود معزول گشت شاه عالم پناه در روز جمعه [illegible] شهر صفر [illegible]

روز [illegible] بیست [illegible] بدار السلطنه اصفهان نزول اجلال فرمودند و [illegible]

روز در اصفهان توقف فرموده [illegible] احوال رعایا [illegible] اعمال [illegible]

اعمال [illegible] که [illegible] ستم بر رعایا کرده بود [illegible] احوال [illegible]

فرمودند و نواب اقبال [illegible] علی دولت [illegible] که [illegible]

[illegible] جهان پناه اقدام داشته از اعیان ملک اصفهان [illegible]

[illegible] توقف [illegible] زمان [illegible] مأمور گشت که در دار السلطنه

توقف کرده محاسبات [illegible] و [illegible] بسال [illegible]

از عقب روانه درگاه عرش [illegible] گردد [illegible] اطاع [illegible]

که منزل [illegible] است در رکاب ظفر [illegible] آمده شاه عالم پناه را در منازل خود

آورده مراسم غلامی و لوازم بندگی بجای آورده [illegible]

نموده شاه عالم پناه از آنجا روانه [illegible] و [illegible] دار السلطنه

[illegible] فرمود [illegible] شدت سرما [illegible] دار السلطنه

تمام فرمودند [illegible] کاشان و از کاشان بقم و از قم [illegible] دار السلطنه

چنان بعرض رسیده اند که مرکب سبک عنان پادشاه بر آسمان اکتفا رکاب بمرسید
و سپهر سوار گردون رکاب از همراهی شهسوار شهید بر ماندند او عاجز میگردید در روز
پنجشنبه بیست دوم شهر ربیع الاول سنه مذکوره بمقر سلطنت و اقبال داخل شده بتماشای
آیین اشتغال نمودند و بقیه آن سال فرخ فال را در قزوین قشلاق نموده بعیش و
کامرانی گذرانیدند نظم نه خضر رای سکندر ضمیر فریدون علم خسرو جم سریر
انچه او کرد در عزم حزم نه حاتم ببزم و نه رستم برزم و هم درین ایام
یعنی روز پنجشنبه دوازدهم شهر ربیع الاخر سنه مذکوره مهدیقلی خان چاوشلو که تا حال
صفدر سلطان حیدر را بروم برده بود مراجعت کرده بپای بوس سرافراز شد
و کتابتی که پادشاه اسلام خواندکار رضوان کامیاب ملک رقاب ظل الله در باب
صلح و صلاح و استحکام بنیان آن نوشته بود در روز یکشنبه یازدهم شهر مذکور
در ایوان چهلستون خوانده شد و حقیقت احوال و قرار صلح نمودن سرحد
معروض مقربان بارگاه عزت و جلال گردانید و هم درین ایام خجسته فرجام شاهزاده
احتشام را پسری شد موسوم بسلطان حسین میرزا کشت ولادت وی اول شب جمعه
چهارم شهر جمادی الاول سنه مذکوره بطالع باقی قزوین و هم درین ایام
بعضی از امرا فرار نموده بگیلان و رستمدار رفته بودند خصوصا محمد شریف خان
و مرتضی قلی سلطان شاملو که انها را از دار السلطنه آورده بقتل رسانیدند شعر چنین است این
چرخ و سپهر بجور کسان نشسته بر شام جهر وفا و مدارا زگردون مجوی که
نشد عوده و هم در اواخر این سال بواسطه اختیار ساعت نیک رفتن بجانب خراسان شاه
عالمیان از دولتخانه مبارکه بیرون رفته بباغ سعادت آباد که در ربع مسکون شامل آن حضرت

زدو

٣

نزول اجلال نموده و هم در اواخر این سال خان زمان مقرب خاقان صاحبقرانی
ونادخان مرخص شده متوجه تسخیر ممالک خراسان گردیده و مقرر گشت که محمدی خان
تکلو بیگلربیگی چخور سعد و ایروان و حسن خلیفه مهردار و جراغ سلطان حاکم ورامین و
فرخ خان حاکم کرمان گردد و ایغان و سایر امراء قاجار و عسکریان و لشکریان هر ولایت
و امصار از خراسان و عراق و کرمان تابین وی بوده بخراسان روند خان عالیشان
روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الاول سنه مذکوره از شهر بیرون رفته بعد از چند روز
کوچ بر کوچ متوجه الکاء خود طهران و سمنان گردید و در آنجا لشکر خود را یراق کرده در غره
شهر رجب المرجب متوجه خراسان شد چون سال بآخر رسید ناتمام رسید این مجلد که
تمام نمود بعون الله الملک المعبود نود و سه سال تمام از سلطنت اردون سلطان محمود
مرتضوی که بزمان ظهور موعود متصل گردد و همت تحریر یافت اما از مساعده روزگار بیداد
ملک جبار و در مختار عالم رسول جهان است که صادر است احوال و نادرات افعال
بخت جوان و روزگار با فرمان آن شاه جهان که مایه امن و عدل و امان گردد
از مرحله بحث و زکرده که روزگار دراز است و شهریار جوان سالهای بسیار و دولت
بسر برکامرانی تمکین بوده بعمر طبیعی فایض گردند و در خلال این هر روز اقلیم تازه و ملکی
در حیز تصرف در آورند تاریخی علیحده و مجلدی تازه در قید کتابت در آورده و توفیق من الله
الصمد نظم کوشش گرفته شاهان خراج نهادند بر تخت و بر سر تاج اگر سر فراز است اگر سر بلند
هر که هست همیشه کار بهمت بر آن که کسی بمراد گران تا کران نشیر عالم مسخر شود بدو ملک عالم
ازانشد سزاوار عالم سپهر که دارد بظل تیغ رخشان مهر کسی پادشاه شود شاه ملک باد که بوسد لب تیغ
زکل جهان تا کس سرود بهره که از بهر عادل تشنه زدن کسی کو رسد گوهر از سان تنگ که از ان تیغ خود را بنان

اختتام کلام بدعا اولی ای نوبت تو گذشته از چرخ برین پاینده نوبت تو
مباد عالم نفسی آوازه نوبت بهر جا برساد لیکن برساد از تو نوبت بحیی

تمام شد تاریخ پادشاهان اسلام بعون الله
الملک العلام والحمد لله رب العالمین وصلی الله
علی سیدنا محمد وآله الطاهرین برحمتک یا ارحم
الراحمین کاتبه الحقیر ابو علی الحسینی

تمت فی شهر صفر سنة خمسین بعد الالف من الهجرة النبویة علیه افضل التحیه



